



✽ کتاب البیوع ✽

بیع گاهی بمعنی عقد آید که اثر آن بر آمدن مال است از ملک یکی و در آمدن ذوملک دیگر که مبادله مال بمال عبارت
از آنست و بیشتر اطلاق بیع بر جز و اول اوست که بر آمدن مال است از ملک که آن را فروختن گویند و بر جز و ثانی نیز
آمده که خریدن است و شرا بوعکس این است بیشتر اطلاق او بر خریدن آید و بمعنی فروختن نیز آید و اشتقاق بیع از
باع است بمعنی ریش دست که هر يك از بائع و مشتری دست بگرفتن مال قرار میدهند و عبارت مؤلفه آن بود که بعد از
هر کتاب بابی می آید و در فضل مضاف الیه آن و چون در فضل بیع و شرا احادیث وارد نمیشود مگر باعتبار سببیت او کسب
و طلب حلال را پس بابی بر او آن عقد کرد و گفت ✽ باب الکسب و طلب الحلال ✽ کسب بمعنی جستن رزق
و دیدن در طلب آن فی الصراح کسب و رسیدن و گرد آوردن و در اصل بمعنی جمع است ✽ الفصل الاول
✽ عن المقدام بن معدی کرب ✽ بکسر را صحابیست نزول کرد حمص را و وفات یافت بشام سنة سبع و ثمانین و عمره و فرمود
و یکمال بود ✽ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اکل احد طعاما قط خيرا من ان یاکل من عمل یدیه ✽ فرمود
آنحضرت نخورد هیچ یکی طعامی را بهتر از آنکه بخورد از کار هر دو دست خود یعنی از کسب و مشقت ✽ و ان نبی الله
دارد علیه السلام کان یاکل من عمل یدیه ✽ و بدستیکه پیغمبر خدا که دارا است بود که میشود از کسب دست خود
یعنی کسب از هنر انبیاء و مرسلین است علیهم السلام دارا علیه السلام می یافت زره را برای قوت خود و درین اشارت
است بآنکه کسب حلال برای اکل و قوت اهم و اقدم است و اگر کسب برای جمیع طرق معاش خود از اکل و لبس و رکوب
گند لا بد اتم و اکمل خواهد بود و اگر مراد باکل تصرف در وجوه معیشت باشد مطلقا نیز وجهی دارد چنانکه میگویند که فلان
از زور بازوی خود میشود یعنی از کسب خود معیشت میکند ✽ رواه البخاری ✽ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان الله طیب لا یقبل الا طیباً ✽ بدستیکه خدا که خدای تعالی پاک است قبول نمیکند مگر پاک را
یعنی حلال را بآنکه طیب ضد خبیث است بمعنی ظاهر نظیف و گاهی ما خرد از طیب نفس کرد و بمعنی سماحت بی کراهت
و گاهی از طیب را تشبیه آید و بمعنی حلال آید که نفس آنرا من حیث الشرع خوش دارد و حرام را مکروه پندارد و طیب
از آدمیان کسی که پاک باشد از نجاست و خباثت جهل و فسق و متعلی کرد و بعلم و حسن عمل و وصف کرده میشود بدان
باری تعالی و تقدس بمعنی تنزه از عیب و نقصان و بمعنی حدیث آن است که چون وی تعالی پاک است و رزق حلال را

بیعت پاک بودن او از چرک خزمت چون بجانب قبل او نسبتی هست تا بل آنست که بوقت تقرب بجانب عزت او توان کرد و حرام که ضد اوست قابل آن نبود * و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین * و بکسبیکه خدای تعالی امر کرد مسلمانان را بچیزیکه امر کرد بدان پیغمبر را که آن اکل حلال طیب است * فقال * پس گفت وی تعالی در امر رسل * یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات * ای هر کد امی رسل بخورید از رزقهای حلال و بکنید عملهای نیک را که متولد می شوند از اکل طیبات چنانکه گفته اند که لقمه ختم عمل است * و قال * و گفت وی تعالی در امر مؤمنین * یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم * ای هر کد امی مؤمنان بخورید از طعامهای پاک و حلال آنچه داده ایم شما را * ثم ذکر الرجل * بستی یاد کرد آن حضرت مردی را که * یطیل السفر * دراز میکند سفر را برای حج یا غیر آن از عباد ذات و می کشد ریا بخت و مشقت که محمل و مظنه اجابت دعا است و در اخبار آمده است که دعای مسأله مستجاب است * اشعث اغبور * ریلید موی کرد آلود * یمد یدیه الی السماء * دراز میکرد اند و بر میدارد مردودست خود را بسوی آسمان و فریاد میکند و میخواند پروردگار تعالی را و می گوید * یا رب یارب * ای پروردگار چنین کن و ای پروردگار چنان ساز * و مطعمه حرام و مشربه حرام * و حال آنکه خوردنی و حرام است و نوشیدنی و حرام است * و ملبسه حرام * و پوشش حرام است * و عثی بالحرام * و پرورش کرده شده است بحرام یعنی از اول بحرام پرورش یافته آمده است یا اگر چه بالفعل حلال مشخورد فایده ندارد یا رب بکرتوبه صحیح نصح از آنچه کنشت دست داده باشد * فانی یمتدح بآلک * پس از یکجا و چگونگی قبول کرده شود عباد او را * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا تمی طی الناس زمان لا یبال المرء ما اخذ منه * خواهد آمد مردودم زمانی که پاک نمی دارد مرد و تمیز نمی کند که چه چیز گرفته و نخورده است از مال * امن الحلال ام من الحرام * یا از حلال گرفته یا از حرام یعنی تمیز نمی کند میان حلال و حرام (بیت) * هر چه آمد بدمان شان خوردند * و آنچه آمد بزبان شان گفتند * رواه البخاری * و عن النعمان بن بشیر * یروون خمیر انصاری است و صخابی صغیر است زائید شد بعد از چهارده ماه از هجرت و روی اول مولود است که زائید شد در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن الزبیر در مهاجرین و در وقت رحلت آن حضرت هشت ماهه و هفت ماهه بوده است اول مدینه بر آنند که وی از آن حضرت سماع اندازد و اهل عراق تصحیح میکنند سماع او را ساکن شد کوفه را و اثنی بود بر آن در زمان معاویه بن ابی سفیان و مقرر کردند آنید او را یزید بن معاویه بعد از وی و چون امام حسین رضی الله عنه بن عقیل را بکوفه فرستاد نعمان بن بشیر حاکم بود بر آن از جانب یزید پس تعرض نکرد بمسلم و تساهل نمود در کار وی و چون ابن خبر بیزید رسید عزل کرد او را و عبد الله بن زبیر را بجای وی فرستاد پس واقع شد آنچه واقع شد و چون هر مدارک امام شهید را بشام فرستادند خد مت کرد نعمان بن بشیر اهل بیت طاهرات را خد مات جمیع جزایه رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحلال بین و الحرام بین * آنچه حلال است پید او هوید است و آنچه حرام است نیز پید او هوید * و بهیما مشتبها * میان حلال و حرام چیزها است که مانند اند بیکدیگر و اشتباه میشود که حرام اند با حلال از جهت تعارض دلائل و اختلاف اقوال و مانند آن * لا یعلمهن کثیر من الناس * نمی شناسند آنچه ها را بسیار از مردم بجهت عدم علم و تمیز * فمن اتقى الشبهات استبرأ الی الله و عرضه * پس کسیکه بپرهیز کند شبهات را رنیفتد در محال اشتباه طلب براءت کرد و احتیاط نمود مردود خود را از ذم شرعی و نگاه داشت بروی خود را از مظنه کنندگان و عیب گیرندگان براءت بپزار شدن از عیب و عرض بکسر عین حسب نمود * و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام * و کسی که بیفتد در شبهات می افتد یا نزد بك است که بیفتد در حرام * کالرأعی یرعی حول التمی * مانند چرانند که میپرانند کرد حی * یوشک ان یرقع فیه * نزدیک است که بپزد در حرمی الرعی بفتح چریدن و چرانیدن و حرمی بکسر ح و فته میپرانند چرگاه که نکاه میبازد آنرا امام و منع میکند مردم را از ارتعاع

کتاب البیوع

چونیدن و چرانیدن تشبیه کرد متنازماً را یعنی که منع کرد شده است از افتادن در آن و واجب است بر او رجوع و تشبیه کرد افتادن را در شبهات چرانیدن کرد حتی یعنی چراننده را باید که از حقی دور و بپزداند تا در حقی نیستد و اگر کرد وی آید و نزدیک بوی پزداند احتمال دارد که در حقی بیفتد هم چنین مرد باید که از شبهات دور باشد تا در محرمات نیفتد بعد از آن از برای بیان تشبیه مذکور میفرماید: الا ان لكل ملك حصة * اگر که باشید که مرصدا شاه را حسی است * الا وان حصة الله متارمه * اگر که باشید که حمای خدا متارمه است * تنبیه * بدانکه شیخ امام اجل اکرم اورع از برای بیان مراتب اعمال جدولی نهادند باین ترتیب ضروری | مباح | مکروه | حرام | اکفر | بیان کرده که چون بندگی اکتفا بقدر ضرورت کند که بدین بقی او شود سلامت ماند و چون از حد ضرورت گذشت و در مباح افتاد در آن توسعه کرد در مکروهات افتاد و از مکروهات در ارتکاب محرمات افتاد و از محرمات بکفر نعوذ بالله من ذلك و این در باب تنزیل است و این ضعیف در باب ترقی جدولی نهادند باین ترتیب نهی | از واجب | سنت | مستحب | آداب | که چون فرائض ادا کرد و با وجود آن ادای واجبات نمود بعد از واجبات احراز متقوا از سنن مستحبات و بعد از آن آداب بمرتبه کمال رسید و از خواص بلکه اخص خواص عباد گشت رزقنا الله * الا وان فی الجسد مضیة * آگاه باشید و بدانکه که در تن آدمی گوشت پاره ایست * اذ اصلحت * رقتی که نیک شود از میل به عیصی و شهوات و وقوع در شبهات پاک کردن سلامت ماند * صلح الجسد کله * نیک شود همه تن و روشن گردد بطاعت و عبادت و صلاح کار * وان افسدت فسد الجسد کله * و چون تبا شود آن مضغه بهیل کردن بمعاصی و افتادن در حرام و شهوات تبا شود تن همه * الا و فی القلب * دانند و آگاه باشید که آن مضغه عبارت از دل است یعنی مظهر و محتلق اوست و حقیقت دل لطیفه نورانی است که در رک است چنانکه صورت چشم نسبت بقوت با صره (بیت) * دل اگر این مهره آب و گل است * خرم از اقبال تو صاحب دل است * به گدازی مغرور با این دل شوی * کش پیرو دگر به چون با فل شوی * متفق علیه * و عن رافع بن خدیج * بفتح خا معجمه و کسودال و سکون تستانیة در آخر جیم صیابی انصاری است حاضر نشد بد را از جهت صغر سن و حاضر شد احد و خندق را و دیگر همه مشاهد را و رسید او را تیری روز احد پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم من کواهی میل هم قرار و زقیامت و شکست جراح او در زمان عبد الملک پس مرد سنة ثلث او اربع و سبعین بمکه ینه و وحی هشتاد و شش ساله بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمن الکلب خبیث * بهای یک پلید است * و مهر البغی خبیث * و مهر زن کار پلید است مراد بهر اینجاست اجرت زنا و است و بغی بفتح با و کسر غین و تشدید یا زانیة از بغی بکسر یا به غنی زنا * و کسب الحجام خبیث * و کسب خون کشند یعنی اجرت ار که بکسب حجامت حاصل کند پلید است برین هر سه چیز حکم کرد که خبیث است و خبیث طیب است و طیب را کاهی اطلاق میکنند بر مطلق حلال پس خبیث بمعنی حرام باشد و کاهی اطلاق می کنند بر اخص از حلال که پاک بی شبهه و بی کراهت بود پس خبیث آنکه در مرتبه ادنی از حلال باشد و شامل مکروه نیز باشد اگر چه کراهت تنزیهی بود پس در مهر بغی مراد اول باشد از جهت بودن و حرام قطعی و در اجرت حجامت معنی ثانی از جهت بودن آن حلال در مرتبه ادنی از جهت دناعی و خستی که در کسب اوست و ثمن کلب مختلف فیه است پس امام ابو حنیفه را امام محمد و بعضی آئم دیگر تجویز کرده اند بیع کلب و بیع فیل و سایر دندگان که در وی منفعت است معلم باشد یا غیر معلم و نزد امام ابی یوسف و دیگر آئم جایز نیست بیع کلب عقور پس کسیکه حرام دارد حمل بر معنی اول میکند و کسیکه تجویز میکند حمل میکنند بر ثانی از جهت وجود ناعت در آن فیل بر * رواه مسلم * و عن ابی مسعود الانصاری * صیابی مشهور است حاضر شد عقبه ثانیة را و بود خود توین کسی که حاضر شد آنرا را و را بدی نیز میگویند چه و بر آنند که نسبت او به بدی جهت سکونت او است به بدی رنه بیعت حضور او و عزو و وی بعضی گفته اند که حجامت ضرر شد است آنرا حجامت ضرر شد * احد را و مشاهدی را که بعد از است و ساکن شد کوفه را در خلافت

غلی بن ابی طالب رضی الله عنه * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب ومهر البغي * وروایت میکنند که آنحضرت نهی کرد از بهای سگ و مهر زانیه * و حلوان الکامن * و اجرت کاهن یعنی زری که بکاهن دهند بر کاهن است و حلوان بضم حای مهمله و سکون لام مشتق از حلاوت بمعنی شیرینی و بر اجرت کاهن و مهر مرأة و زر رشوت نیز اطلاق می یابد بجهت شیرینی و حصول آن بی رنج و مشقت و در صراح گفته حلوان و حلوان بضم غیر مزد چیزی دادن مزد و را بشو شامد کاروی و کاهن کسیکه خبر دهد از آنچه باید در مستقبل و دعوی میکند معرفت اسرار و عرف و منجم در حکم اوست و نزد ایشان آمدن و خبر پرسیدن و تصدیق کردن حرام است با جماع مسلمین و تحقیق و تفصیل این بیاید در باب السحر و الکهان اشاء الله تعالی * متفق علیه * و عن ابی حمزة * بضم جیم و فتح حای مهمله و بیضا از صغار صحابه است در وقت رحلت آنحضرت بعد بلوغ نرسیده بود ولیکن از آنحضرت سماع دارد و روایت کرده نزول کرد کوفه را و بنا کرد روی داری و کرد انید او را ملی ابن ابی طالب بر بیت المال بکوفه و حاضر شد با وی مشاهد او را و وفات یافت هبة اربع و سبعین * ان النبی * روایت میکنند که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الدم * نهی کرد از بهای خون یعنی از فروختن خون زیرا که وی نجس است فروختن و عداوت نیست و بعضی این را حمل بر اجرت حجام کرده اند و حکم آن معلوم شد * و ثمن الکلب * و نهی کرد از بهای سگ حکم آن نیز معلوم شد * و کسب البغي * بمعنی مهر البغي * و لغن آکل الربوا * و لعنت کرد آنحضرت خورنده ربوا را که بائع است و ربوا را می ستاند * و موكلة * بضم میهم و سکون و او رکمر کاف و لعنت کرد خورنده او را که مشتری باشد و ربامی دهد و باعث بر معصیت میشود و شریک است در فعل و اثم و هردو عاصی اند غایب آنکه یکی می خورد و دیگری می خورد و عاصی مستحق لعنت و بعید از مقام قرب و رضا است * و الواشمة * و لعنت کرد آنحضرت واشمه را * و المستوشمة * و لعنت کرد مستوشمه را و وشم خلا نیدن هوزن در پوست و پر کردن آن به نیل یا بمرمه و نقش کردن چنانکه بعضی زنان می سازند پس واشمه آنکه این فعل را بد یگری میکند و مستوشمه آنکه این فعل را بشود میکنند این چنین مفهوم میگردد از کلام ایشان و ظاهر مفهوم واشمه آنست که این فعل میکند بشود یا بد یگری و مستوشمه آنکه طلب میکند این را از یگری که بوی بکند و همچنین گفته است در صحاح * و المصور * و لعنت کرده است آنحضرت صور تکرار که صورتهای جانداران می سازد و کلام درین در باب التصاویر بیاید * و رواة البخاری * و عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول عام الفتح و هو بكة * و روایتست از جابر رضی الله عنه که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که میگفت سال فتح و حال آنکه آنحضرت در بکه بود و بعضی نسخ یوم الفتح و برین نقل بر قول وی و هو بكة تأکید است ذکر کرده برای تحقیق سماع * ان الله ورسوله حرم بيع النمر و الممبته و الحنزی و الاصنام * میگوید آنحضرت که خدا و رسول خدا حرام کردند بیع النمر و الممبته و الحنزی و الاصنام * و لعنت کرد آنحضرت آن آلات ملامی و مجازف و ضمان نیست با تلافی آن * نقیل * پس گفته شد بر سهیل از آنحضرت * یا رسول الله ارايت شحوم الممته * خبر ده از بهای مرد ارکه مردم آنرا استعمال میکنند * فانها تطلى به السفن * پس بد رستی که مالیه می شود یا ن کشتیها * و بد من بها اليهود * و روغن زده میشود و حطب کرده میشود بآن پوستها * و یعتصب بها الناس * و چراغ می افروزند بآن مردم * فقال لا محرام * پس گفت آنحضرت نفر و شید آنرا که وی حرام است یا مراد آنست که انتفاع نکیریل بآن بهیج وجه که آن حرام است و نزد جمهور شافعیه جائز است انتفاع با دمان نجسه از خارج و ابو حنیفه و اصحاب وی جائز میدانند بیع زیت نجس و قتیکه بیان کند بائع که نجس است کذل انفل الطمبی و اخر وختن چراغ و قتیله نجس مکروه داشته اند خصوصاً در مسجد * ثم قال عئل ذلك * پستتر گفت آنحضرت نزد این کلام * قال الله الیهود * بکشد خدا ای تعالی و ملاک کند یهود را * ان الله لما حرم شحومها * بد وعتبی که خدا ای تعالی هنگامی که حرام کرد انید خوردن بهیهای چهار پا یا را بر ایشان بجهت تشدین و تضییق بر ایشان * اجلوه * کذل اختل شحومها * ثم باعوه * پستتر فرمودند

آنرا * ناکلوا منه * پس خورند نهی های آن را یعنی حمله کردند که نهی از خوردن ششم گرفته اند و ما آنرا خورده ایم بلکه
 ثمن آنرا خورده ایم و کناختن آن بقصد تنصیر و قبیل اهل کربا حقیقتی دیگر شد و درین حدیث دلیل است بر بطلان
 هر حمله که و حمله شود بوی بنوی و بر بودن ثمن شیء در حکم آن شیء * متفق علیه * و عن عمر رضی الله عنه ان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجلوها فباعوها * گفت امیرالمؤمنین عمر که گفت
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکشتن خداوند تعالی پیرو در ا حرام کرد انچه شد بر ایشان شحوم پس کناختن آنرا
 پس فروختن آنرا یعنی خوردن ثمن آنرا جمل و اجمال و اجتهال کناختن بیه * متفق علیه * و عن جابر بن
 رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب و السنور * آنحضرت نهی کرد از بهای سگ و کرک و سنور بکسر سبب و فتنج
 نون مشدده و طبعی گفته است که نهی از بیع سنور نهی تنزیهی است و بیع و بهیه و اعارت وی جایز است نزد جمهور بخلاف آنچه
 روایت کرده شد از ابی هریره و از جماعه از تابعین و احتیاج کرده اند بظاهر این حدیث * و رواه مسلم * و عن انس
 رضی قال حجیم ابو طیبه رسول الله صلی الله علیه وسلم * مخزن کشید ابو طیبه بفح طای میله و سکون بختانیه آنحضرت را
 * فامر له بصاع من تمر * پس امر کرد آنحضرت مرا و را بدادن پیمان از خرما * و امر اهله ان یشتفوا عنه من خراج
 و امر کرد کسان ابو طیبه را یعنی خواهی او را که وی مملوک ایشان بود که بکشتن کرد انک از وی با را از خراج وی برود
 یعنی از وظیفه وی که نهاده بودند بر وی هر روز چنانکه عادت حرب است که بر غلامان و دامن چیزی و وظیفه می نهاده
 که هر روز ایشان میروسانید و باشند بر وی خود کاری و کسی میکرده باشند و چون ابو طیبه بخت آنحضرت کرد عنایتی
 ائصال وی بر کاشت اجرت هم داد و بشوای وی در مورد که چیزی از وظیفه وی که کم کنند و درین حدیث دلیل است بر
 ائصال کسب حجام و دادن اجرت بدان * متفق علیه * الفقه المثلثانی * و عن عائشه
 رضي الله عنها قالت قال النبي صلی الله علیه وسلم ان اطيب ما اكلتم من كسبكم * بد رستی که خوشتر و حلال ترین
 چیزی که میخورید شما از کسب شما * و ان اولادکم من کسبکم * و بد رستی که اولاد شما از کسب شما اند پس آنچه
 اتفاق کنند بر شما اولاد شما نیز حلال طیب است و در حکم اکل از کسب بد است * و رواه المترمذی و النسائی و ابن ماجه
 و فی رواة ابی داود و الدارمی * و در روایت ابی داود و دارمی باین لفظ آمده است که * ان اطيب ما اكل الرجل
 من كسبه و ان ولده من كسبه * معنی یکی است * و عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا يكسب
 عبد مال حرام فيتصدق منه فيقبل منه * گفت آنحضرت کسب نکند هیچ بند مال حرام را پس تصدق کند از آن پس
 قبول کرده شود آن تصدق از آن بند یعنی از مال حرام تصدق کردن چیزی نیست و ثوابی ندارد ولیکن گفته اند
 که اگر مال شبهه نزد کسی بود تصدق کند و بر خود صرف نکند * و لا ینفق منه فیما رک له فیه * و اتفاق نکند از مال حرام
 یعنی بر نفس خود پس برکت کرده شود او را در آن مال یا در آن اتفاق * و لا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الى النار *
 و نکند از مال حرام را پس پشت خود مگر آنکه باشد آن مال ترش و بسمه آتش دوزخ * ان الله لا یستوی السعی بالسهل
 بد رستی که خداوند تعالی نمی سترو د ورنه میکند بد را ببد * و لکن یستوی السعی باليسن * ولیکن مستوی میکند بد را به نیک پس
 مستوی نکند تصدق بمال حرام کنایه را که از کسب حرام حاصل شده * ان السعی لا یستوی باليسن * بد رستی که باید مستوی
 نمیکند خبیث را نیک و تا کید ماسبق است * و رواه احمد و کنانی شرح السنة * و عن جابر رضی قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لا یدخل الجنة لیس من السمت * در نمی آید بهشتی را که کوشی که روئیده است از طعام حرام سمست
 یعنی سمین و سکون حای مهماتین حرام را اصل سمست هلاک کردن و از بیج بر کندن * و کل لیس من السرام فالنار اری *
 و شتر کوشی که روئیده از حرام پس آتش سزاوارتر و نزدیکتر است بوی * و رواه احمد و الدارمی و المیهقی فی
 شعب الایمان * و عن الحسن بن علی رضي الله عنهما قالی حفظت من رسول الله * گفت امام حسن یاد گرفتم من از پیغمبر

خذ اصلی الله علیه وسلم * دُع ما یُرِیک الی ما لا یُرِیک * بفتح یا وضم آن هو ذر وراست رابه وارا به بمعنی در شک انداخت
 اورا میفرمایند بمان چیزها که در شک می انداختی از دست ورا میگیر کن و انتقال کن بسوی چیزی که در شک نمی انداختی مقصود
 اجتناب از وقوع در شبهات و اتقا از آنست که بعضی گفته اند که معنی این کلام آنست که چون بیابی قلب خود را شک
 کنند در چیزی بکن و آن چیز را انتقال بکن بچیزی که شک نمیکنی در آن چه ارتباب در چیزی علامت بطلان او است
 و اطمینان علامت حقا نیست آنست پس این ضابطه آنست برای معرفت حسن و قبح و حل و حرمت شیء و لیکن این متحقق
 نمیشود مگر در نفوس زکیه طاهره متعلی بحقیقت تقوی و عدالت و بیان این در شرح حدیث آیند به باید * فان الصلح
 طامأ نینة * زیرا که صلح و یقین موجب طمانینت و آرام دل است * و ان الکذب ربة * بکسر زاء و سکون یا و بد رستی که
 دروغ و باطل موجب شک و تردید است بهر دو معنی که ذکر کرده شد جمع میکنند در فافهم * رواة * روایت کرد تمام این
 حدیث را * اخذ و التزمی و النساء و روى الدارمى الفصل الاول * و روايت کرد در ارمی فصل اول را یعنی قول
 ما رادع ما یریک الی ما لا یریک له قول او را فان الصلح الی آخره * و عن رابصة * بکسر مو حده و فتح صاد همله * بن معبد *
 بفتح میم و سکون عین و کسر مو حده مزاورا صحبت است است بر سالی نهم از هجرت رسیده صالح بود و گریان رضی الله عنه * ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * روایت کرد که آنحضرت گفت * یا زابصة جئت تسأل عن البر و الاثم * گفت آنحضرت
 ای زابصة آمده ای تا که بپرسی که نیکی کدام است که در وی ثواب باشد و بدی کدام که در وی بزه است کشف کرد
 آنحضرت از چیزی که در ضمیر رابصة بود * قال نعم * گفت و ابصه آری آمده ام تا بپرسم از بر و اثم * قال فجمع اصابعه
 فغرب بها صدره * گفت و ابصه پس جمع کرد آنحضرت انگشتان خود را پس زد با انگشتان سینه و ابصه را یا سینه مبارک
 خود را و اشارت کرد بجا نبدل * قال استفتت نفسک استفتت قلبک * طالب فتوی کن نفس خود را و طالب فتوی کن دل خود را
 مراد بنفس اینجا است و تکریر برای تاکید است * قلنا * سه بار گفت این کلمه را بعد از آن بیان کرد نشان معرفت
 بر و اثم را و فرمود * البر ما طمأنت الیه النفس * نیکی چیزی است که آرام بدهد و ما یل کرد بسوی وی نفس
 * و اطمأن الیه القلب * آرام گیرد بسوی وی دل * و الاثم ما حاک فی النفس * بزه چیزی است که تا نیر کند و کارگزار آفت
 در دل حاک را گردان سخن در دل و شمشیر در زخمگاه * و تردد فی الصلح و ربکود و آمل و رفس کند در سینه و در
 او را بیتی حک بتشیل یل کاف و ما حاک بتشیل یل نیز آمده است یعنی خلیجان کند و بکاود و بشتر باشد دل را و سینه را * و ان
 افتاک الناس * و اگر چه فتوی دهند ترا مردم و مراد آنست که اگر تا نیر کند در دل و قرار نگیرد و بیفتد در دل که
 این گناه است و مکروه در آری که آگاه شوند مردم از آن چنانکه حدیث اذالم تستتی فاصنع ما شئت را بران حمل کرده
 اند این نشان آن است که درین فعل بدی و ناخوشی هست اگر آرام گیرد دل و قرار بدهد و هیچ خدشه و خراش نکند آن نشان
 بخوبی آن فعل و راستی او است اما این مخصوص بنفوس زکیه و قلوب سلیمه صافیه از کد رطوب و هوای و متعلی بحقیقت تقوی
 و عدالت است چنانکه معلوم شد زیرا که این نفوس و قلوب مائل و راغمی اند بشیر و نفیر و معرض از شر چنانکه شیء متجلبب
 می باشد بجنس خود و متمیز از ضد استفت قلبک که گفته اند درین طور قلب گفته اند و الا دلها ی گرفتار هوا و طبیعت بسا که
 از امر خیر تنفر نمایند و شرم دارند و در شر و رعبت کنند و قاحت بر زنند و می باید دانست که استفتای قلب در جای
 است که دلیل شرعی نباشد پس چون متعارض شود کتاب و احادیث عدول بسنت و نزد تعارض منن واجب کرد دکه
 عدول کرده شود با قوال علما و اگر احوال علما متعارض گردد رجوع افتد بتقریری قلب و استفتای آن و اختیار کرده شود
 از اقوال ایشان چیزی که فتوی دهد بد آن قلب صحیح ما یم و آرام گیرد و انشراح یابد بر دورها و احتیاطا و اینچنین می باید
 فهمید این مقام را را با الله التوفیق و منه الهم ایه * رواة احمد و الدارمى * و عن عطية السعدي * عطية بن عروة سعدی
 بفتح عین و سکون عین صحابی است نزول کرده بشام * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبلغ العبد ان یکون

و بختیاری و بیوع
 من آله و سلم * هر که بگوید مرا که با من از متقیان * حتی یک عالا با من به حد و الما به باس * تا آنکه بگذرد ترک
 در هر چه بزرگ است نیک در روز از جهت ترمیدن از چیزهایی که در روز باک است فی الصراح باس عذاب و سختی و
 مثال آن * آنکه ترک مردمی زن میری و عیب را از جهت ترس غلبه شهوت و وقوع در حرام و این غایت تقوی است
 بعد از اجتناب از محرکات و مکروهات و مستحبات و این نظر بتحقیق داخل مستحبات است مرویست از عمر ابن الخطاب
 که گفت بویسم مکه ترک میکردیم نه حصه از ده حصه از خلل جهت ترس و وقوع در حرام و از این بکر مدعی منقول است که گفت
 که ترک میکردیم مکه از مباح را از جهت ترس و وقوع در حرام * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن انس رضی قال
 لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما یبغی الشر و حقه * گفت انس لعنت کرده است آنحضرت درمی ده کس را * و عاصرها * و نشره *
 آنرا که نعمت شیره از انکور و بر آوردن این را برای خود میکند و کافی برای غیر و آنکه برای خود میکند او را معتصر
 و یکر و بد و مراد بقول وی * و معتصرا * و راحت * و شاربها * و لعنت کرده نوشتند می را * و حاملها * و لعنت کرده بردارند *
 او را که ظرف او را برداشته آورده است * و الحمله لایه * و شخصی را که برداشته آورده شده است می بسوزد و
 و ما یفیه * و نوشاند * او را * و باغها * و فروشد * او را * و آکل تمها * و خوردند * و این عامتر است از بانی
 که شخصی دیگر جز بانی اگر ثمن آنرا شود نیز ملعون است و بانی نیز تواند که وکیل شخصی باشد بر بیع آن و آن شخص ثمن
 آنرا شود * و مشتری لایه * و لعنت کرده است کسی را که خرد * است مرآن را اگر چه بخود نشورد آنرا * و مشتری له *
 و شخصی را که خرد * شده است برای وی اگر چه خود نشورد * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن الله الشمر و لعنت کرد * است خدا ایتعای ذات خمر را * و شاربها * و نوشند * او را *
 و ما یفیه * و نوشاند * او را * و باغها * و فروشد * او را * و مبتاعها * و خوردند * او را * و عاصرها * و معتصرا * و نشره *
 او را برای خورد و برای غیر خود * و حاملها * و الحمله لایه * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن حصیه * بضم میم و فتح حا
 و کسر نین * مثله * و مراد مهله * بن مسعود * انصار یست حاضر شد احد را و خندق و مشاهد دیگر را که بعد از آن است
 و برادر او حریصه بن مسعود است بضم حا و فتح را و کسریای مثله * و صادر نیز صحابی است و حویصه بزرگتر از حصیه
 است ولیکن مسلمان بعد از وی شد و سبب اسلام او آن بود که آنحضرت يك وقتي امر کرده بود که هر که از شما مردی از یهود
 را در یابد بکشد پس حصیه رفت و مردی را از ایشان کشت پس حویصه بختیسه گفت وای بر تو مردی را کشتی که رنگ پیه
 شکم تو از مال اوست حصیه گفت چه دیکوئی من از اینستم کسی کشته ام که اگر فرماید ترا بکشم میکشم حویصه گفت سبحان الله
 دینی که ترا باین مرحله از مسیت و اخلاص رسانید * است عجب دین است پس حویصه نیز مسلمان شد * انه امتا *
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اجرة الحیام * روایت میکند که وی طلب اذن کرد از آنحضرت در مزد حیام که خوردن
 آن حلال است یا نه ظاهر غلام او حیام بود * است که برای او از اجرت می داد یا خود حیام می میکرد یا بل یکر نوعی
 ابتلای بآن داشت * نهاده * پس نهی کرد آنحضرت او را و منع کرد که نشورد از آن * فلم یزل یبیتا * نه * پس همیشه
 طلب اذن میکرد حصیه از آن حضرت درین باب * حتی قال اعلمه ناضیک * تا آنکه رخصت داد و اذن کرد آنحضرت
 این مقلد ار که گفت علف کردن اجرت حیام را اشترا بکش خود را * و اطعمه رقیق * و بشوران آنرا مملوک خود را
 و از اینجا معلوم شد که نهی از آن تنزیهی بود و لا مولی را نمی رسد که غلام را طعام حرام بشوران و بتحقیق ثابت شده
 است که آنحضرت به حیام اجرت داده است چنانکه در باب الحیامه بیاید * رواه مالک و الترمذی و ابو داود
 و ابن ماجه * و عن ابی هریره رضی الله عنه قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن ثمن الکلب و کسب الزماره * نهی
 کرد آنحضرت بهای آن را از کسب زماره بفتح زای و تشدید میم زن مغنیه و زمر بمعنی غنا است و زمار آلت غنا و بعضی
 گفته اند که مراد بزماره زن زانیه و غرض شکل است و زمر غلام جمیل را میگویند زمر بمعنی حسن و جمیل آمد * است

یا زمار از آن جهت گفته اند که زانیات اکثر مغنیات می باشند و بعضی گفته اند لفظ حلالت رمازه است بتقلیم و برزای از روی معنی اشارت به چشم و ابرو که زانیات مردان را بغمزه و کورنمه عشوۃ میل دهند و از جا میبرند * رواه فی شرح السنۃ * و عن ابی امامۃ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبیعوا القینات ولا تشنروهن ولا تعاملوهن * نفی و شیل و اهان مغنیه را و نخردن ایشان را و نیا موزانید و اهان را یعنی غنا یا خط و کنایت چنانکه نهی از تعلیم زنان خط و کنایت آمده است و قینات جمع قینه است بفتح قاف و سکون یا داده مغنیه و بمعنی مطلق داده نیز آمده است از تقییم بمعنی تزیین زیرا که داهان سبب تزیین و اصلاح خانه میشوند و مراد اینها مغنیات است و نهی از بیع صریح نیست در فساد آن چه تواند که از جهت اعانت و توسل بحرم باشد و مغنیات اکثر زانیات می باشند و در شنیدن غنا از جاریه خود رخصتی هست * و ثمنهن حرام * و خوردن بهای قینات حرام است * و فی مثل هن انزلت * و در مانند این فرود آمده است کریمه * و من الناس من یشتري لهن البیعت * یعنی بعضی از مردم کسی است که میخرد لهن و حدیث را که غناست و شک نیست که مفهوم لهن البیعت عافیت و لیکن نزول آورد شرای مغنیات است و بعضی گفته اند که نزول وی در شرای قصص اعاجم است که آنها را نشانموده بازی کری و معرکه کری میکردند و الله اعلم * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و نال الترمذی هذا حدیث غریب و حالی بن بزیل الراوی یضعف فی البیعت * و ایامه کبار از اهل حدیث مثل امام احمد و یحیی و ابو زرحه و نسائی و غیر ایشان از را طعن کرده تضعیف نموده اند پس معلوم شد که این حدیث که عمل است در حرمت تغنی ضعیف است نزد معتل ثان و خرد معتل ثان میگویند که هیچ حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و الله اعلم * و سنن کر حدیث چابور * و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث چابور که * نهی عن اکل الهم * است * فی باب ما یحل اكله * ان شاء الله تعالی . الفصل الثالث * عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة * گفت آنحضرت طلب کردن کسی را که بوی رزق حلال بهم رسد فرض است یعنی کسب رزق حلال فرض است و زیادت لفظ طلب تنبیه است بر آنکه واجب است بر بنده که طلب کند و بذل مجهود کند در آن تا در باب در وجه متقیان را یا مراد بکسب مکتسب است و مراد بقول و فریضة بعد الفریضة لا اله الا الله است یعنی طلب حلال فرض است بعد از ایمان و درین مبالغه است یا مراد هر فریضة است که معلوم است در دین یا مراد فریضة متعاقبه است یعنی فرض دائمی مستمر است مدت عبور * رواه البیهقی بنی شعب الایمان * و عن ابن عباس انه سئل عن اجرة کتابه الى مصنف * رواه یحیی و ابن عباس که وی پرسید که شد از منزه کتابت مصنف یعنی کسیکه مصنف بنویسد و بفروشد چه حکم دارد * فقال لا بأس * پس گفت ابن عباس با کسی نیست و انما هم مصورون * نمیکنند ایشان یعنی مصنف نویسان مکرورت کردن یعنی نفش میکنند صور الفاظ را گویا که سائل استبعاد کرد اخذ اجرت را بر کتابت قرآن و حال آنکه امر بکسب دینی لا بق نیست اخذ اجرت بر آن پس جواب داد که ایشان نفش میکنند صور الفاظ را و عمل میکنند در آن عملی و دیگری در اجرت بر عمل خود قطع نظر از آنکه قرآن باشد یا غیر قرآن چنانکه فرمود * و انهم انما یاکلون من عمل ایدیههم * و بدیهه ایشان نه بخورد مگر از عمل دستهای خود و در تعلیم قرآن باجرت اختلاف است و متاخران رخصت در آن کرده اند * رواه بزرین * و عن رافع بن خدیج قال قیل * گفت ابو رافع بن خدیج به بفتح خای معجمه و کسر دال که صحابی مشهور است گفته شد و پرسید که شد از آنحضرت که * یا رسول الله ای الکسب اطیب * کلام کسب خوشتر و پاکیزه تر است * قال عمل الرجل بیده * فرمود کسب اطیب عمل مرد است بدست خود یعنی عمل کردن بنفس خود نه بول و عمل اگر چه آن هم کسب است چنانکه کند شت * و کل بیع مبرور * و هر خرید و فروخت صحیح و مقبول است در شرع یعنی اگر بدست خود کسی بکارد نکند و تیار تی کند که در آن دیانت و امانت و رزد این نیز کسب طیب است و حاصل بد آن رزق حلال طیب * رواه احمد * و عن ابی بکر بن ابی مریه * از تابعین است * قال کان اقلد ام ابنی یکره * کفر بود مردی که ام

ابن سعد یکر بر آنکه از صحابه است * جاریه تبع اللین * داهی که می فروخت شیر را که حاصل میشد در خانه ایشان * و قبض
 المقلد ام ثمنه * و می گرفت مقلد ام ثمن آن را * فقیل له * پس گفته شد مقلد ام را * سبحان الله اتبع اللین و قبض * آیا می فروشی
 و راضی می شوی تو بفروختن شیرو یا ایامی فروشد داده تو شیر را و می گیری تو ثمن آن را و حال آنکه شیر برای تصدق و موا سالت
 فقر او برای صرف کردن بر احباب و اصحاب و متعلقانست و فروختن آن در راضی شدن بدان و گرفتن ثمن آن مناسب بحال
 ائمهال تو نیست * فقال نعم * پس گفت مقلد ام اری می فروشم و می گیرم ثمن آن را و مرا احتیاج است بدان * و ما بائس
 بئس لك * و نیست با کسی بدان و اثمی در آن * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت
 * لیا یقین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا الدینار و الدرهم * و آنچه می آید بر مردم زمانی که سود نمی کند در آن زمان مگر دینار
 و درهم و نکهه میدارد ایشان را از وقوع در حرام و طمع در اموال مردم * و رواه احمد * و عن نافع قال کنت اجهز الی الشام
 و الی مصر * و روایتست از نافع مولای ابن عمر گفت بودم من که تجهیز میکردم یعنی میفرستادم و کلابی خود را بمال و سبانب
 بنیبارت بسوی شام و مصر تجهیز ساختن اسباب عروس و مضاف و مرده * فجهزت الی العراق * پس تجهیز کردم بسوی عراق * فنا قیت
 ام المؤمنین عایشه فقلت * پس در آمدم نزد عایشه رضی الله عنها پس گفتم یا ام المؤمنین * کنت اجهز الی الشام فجهزت الی
 العراق * ای ما در مسلمانان بودم من که تجهیز میکردم من هر بار بسوی شام پس تجهیز کردم این بار بسوی عراق و ذکر نکرد
 مصر را اکتفا بجهت شرف شام یا کثرت آن * فقلت لانفعل * پس گفت عایشه تجهیز مکن بحوی عراق و ترک مده عادت خود را
 * ما لك و لم تترك * بفتح میم و سکون تا و فتح جیم بمعنی تجارت یعنی چه میکنی تو با تجارت خود که ترک میکنی انرا و حال
 آنکه بود در روی برکت و سود * فانی سمعت رسول الله * پس بدی رستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه
 و سلم یقول * می گفت * اذا حبب الله لاحدکم رزقا من وجهه * و قتیکه سهمی که دانیل خدای تعالی مریکی از شمار از ثمرتی بوجهی
 از رجوه * فلابد له * پس باید که ترک نکند آنرا * حتی یتغیر له او یتنکر له * او برای شک است و تواند که برای تنويع
 باشد و مراد بتغیر عدم ربح باشد و به تنکریان در راس المال کذا قال الطیبی و ظاهر آنست که مراد عدم تبعیر ادا ص
 حقوق و انسداد باب توفیق باشد و این اشارتست بقا علی کلیه دریاب توکل و تنویض که مل آن بر ترک تدبیر و اختیار
 نفس است و قیام در میل اقامت حق که از واجبات سلوک طریقه عبودیت و راست و علامت اقامت حق بندگی و راد مقامی
 آنست که میسر گردد ادا ی حقوق و مفتوح باشد ابواب توفیق خواسته در تجرید باشد یا در احباب و تحقیق و تفصیل آن
 در کتاب التئویری اسقاط التلبیس شیخ ابن عطاء الله اسکندر است و برین است ملال رسولک مشائخه شاذیه قدس الله
 ارواحهم و تحقیق نقل کرده ایم ما در بعضی رسائل فارسیه چیزیکه واضح میگردد بدین ان مقصود * و رواه احمد و ابن ماجه
 * و عن عایشه رضی الله عنها قال کان لابی بکر غلام یخرج له الخراج * گفت عایشه بود مرا ابو بکر را غلامی که
 بیرون می آورد برای خراج را و وظیفه که برگردان آنها را بود چنانکه عادت عربست * و کان ابو بکر یا کل من خراج *
 و بود ابو بکر که می خورد از خراج آن غلام * فچاء یوما بشی * پس آورد آن غلام روزی چیزی را از جنس طعام * فاکل
 منه ابو بکر * پس خورد ابو بکر از آن چیز * فقال له الغلام * پس گفت مرا بی بکر را غلام * تدرب ما هذا * و در می یا بی
 و میلانی که چیست این طعام که آورد ام من و از کجا است و بچه وجه حاصل کرده ام انرا * فقال ابو بکر * پس گفت ابو بکر
 * و ما هو * و چه چیز است آن و از کجا آورد * قال کنت کهمت الانسان فی الجاهلیة * گفت غلام بودم من که کهانیت کرده
 بودم مریک آدمی را در جاهلیت * و ما احسن الکها فقه و نیک ندیدم انستم من کهانیت را * الا انی خلدت حتمه * لیکن من
 قریب داده بودم او را و معنی کهانیت در فصل اول در حدیث ابو مسعود معلوم شد و تحقیق آن در بابش بیاید * و بلقینی *
 پس ملاقات کرد مرا آن مرد که کهانیت کرده بودم او را و فرستاده بودم * فاعطانی بل لك * پس داد مرا وی بسبب آن
 کهانیت و در بدل وی * فیل الذی اکلمت منه * پس این آنچه میسرست که خوردی تو از آن * فالت * گفت عایشه * فادخل

ابوبکر علیه السلام در آورد ابو بکر در حدیث خود را یعنی در حلق خود * فقاء کل شیء فی بطنه * پس قی کرد و بیرون انداخت هر چیزی که در شکم وی بود از جهت بودن او حیوان گاه من یا ضمیمه خدای تعالی * رواه البخاری * و عن ابی بکر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل الجنة جسد غدی بالحرام * روایت است از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که آنحضرت فرمود در نمی آید به بهشت تنی که خورش داد شده و پرورش داد شده است بحرام * رواه البیهقی فی شعبه الایمان * و عن زید بن اسلم انه قال شرب عمر بن الخطاب لبننا فاعجبه * روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین نزد او میرفت و در مجلس او می نشست و حدیث از وی می شنید که نوشید عمر رضی الله عنه شیر را پس خوش آمد او را آن شیر * قال للذي سقاه من این لك مثل اللین * گفت عمر مر کسی را که نوشید او را آن شیر از کجا حاصل شده است ترا این شیر * فاجبه انه و دلی ماء قد سقا * پس خبر داد آنکس که وی آمد بر جوی که نام برد آنرا * فاذا نعم من نعم الصلوة * پس ناگاه شتران از شتران زکوة آنجا حاضر بود و نلورد و شیل می شیلند * و هم یعقون * و آنجا می که آنجا بود ند می نوشیدند شیر مردم را * فاجلوا لی من البانها * پس دوشیدند مردم برای من از شیرهای آن شتران * ففعلته فی سقائی * پس کردند من آن شیر را در مشک خود * و هو هذا * و آن این شیر است که خوردی تو * فادخل عمر یله فاستقاء * پس در آورد عمر حدیث خود را یعنی در حلق خود و قی کرد * رواه البیهقی فی شعبه الایمان * روایت کرد این حدیث را بیهقی در شعبه الایمان و در اکثر نسخ این حدیث عمر موجود نیست از کلام طبعی این چنین معلوم میشود پس در آخر حدیث سابق * رواه البیهقی * و بر نقل یوسف که موجود است و او اما البیهقی است در آخر مورد * و عن ابن عمر من اشترى ثوبا بعشرة دراهم * کسیکه بشار دجامه را به درهم و فیه درهم حرام * و در آن ثمن که در درهم است بیک درهم حرام است * لم یقبل الله تعالی صلوة مادام علیه * قبول نمیکند خدای تعالی مرا و را میچ نماز می تا آنکه باشد آنجامه بر بدن او * و ثم ادخل اصبعیه فی اذنیه * پسترد آورد ابن عمر در انگشت خود را در هر دو گوش خود * وقال * و گفت * صمتان لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم سمعته یقول * که باد این دو گوش من اگر نیست آنحضرت که شنیدم من او را که میگفت آنرا و درین تاکید و تقریر است در سماع وی این حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صامت باشد و تشدید میم از صم بصم یعنی کوی و بضم صاد نیز روایت است * رواه احمد و البیهقی فی شعبه الایمان و قال احباده ضعیف * و گفت بیهقی اسناد این حدیث ضعیف است

باب المساملة فی المعاملة * و در اصل نام زمین نرم است پس از آن اطلاق کرده شد بر هر چیز مائل به نرمی

و مراد اینجا مسامحت و نرمی و آسانی کردن است در معاملات و معا یقه نکردن و تنگ نکر رفتن در آن

الفصل الاول * عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا سمحا * بفتح سین و سکون میم و حای

مهمله رحمت کند خدای تعالی مردی را که آسانی کند و سهل گیرند و رجوا نمردی نماید * است * اذا باع راذا

اشتری * و قتیکه بفروشد و قتیکه بخرد * و اذا اقتضى * و وقتی که بکند ارد و ام را و طلب کند قضای حق را * و چه بود این

و مانند آن * رواه البخاری * و عن حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلا کان فیمین کان قبلکم * روایت

است از حذیفه بن الیمان که از مشاهیر صحابه و اجلای ایشان است و او را صاحب سر رسول الله کویند گفت گفت آنحضرت

که مردی بود در میان آنکسانیکه بودند پیش از شما یعنی در ارم سابقه * اتاه الملك ليقبض روحه * آمد او را فرشته مرک

تا بگیرد جان او را * نفیل له هل عملت من خیر * پس گفته شد مرا و او را و پرسید که از وی آیا کرده تو هیچ عمل نیک که نفع

کند بخدای این گفتن و پرسیدن یا در قبر است وقتی که تنازع کردند در وی فرشتهای رحمت و عذاب یا در قیامت است

* قال ما اعلم * گفت آنمرد در جواب این سوال نمیدانم و در نمی یابم در خود که کار خیر کرده باشم * قیل له انظر * گفته

شد مر آن مرد را به بین و نیک نگاه کن و در رود بر خود که نیک کردی یا نه * قال ما اعلم شیئا غیر انی کنیت ابا بایع الناس

فی الدنیا * گفت نمیدانم و نمی یابم چیزی را از نیکی در خود جز آنکه بودم من که خریدم و فروخت می کردم مردم را در دنیا
 * و اجازیه هم * و تقاضا می کردم ایشان را یعنی طلب می کردم حقی که برایشان داشتم * فانظر الموعود * پس مهلت منک ادم
 مورتو اگران را تا وقتی که کنجایش دارد و خواهد بدد * و اقیما وز عن المعسر * و درمیکند راندنم از فقری که ثمنی
 نمی داشت و می بشنیدم او را انظار بضم همزه و سکون نون و کمروظا از انظار بکسر همزه تا غیر کردن و زمان دادن * فادخله
 الله الجنة * پس در آورد آن مرد را خداوند تعالی در بهشت و جزا داد او را به مثل که چون وی بر دهم مکافات می کرد و عفو
 مینمود وی تعالی نیز با وی معاشرت نمود و عفو کرد اگر این معامله در قبر است مراد حکم و وصله است بدو آمدن بهشت و
 اگر در قیامت است مقبول بر ظاهر است * متفق علیه * و روایة لمسلم * و در روایتی دیگر مرسل را مانند این
 آمد * است که در معنی یکی است و در لفظ اختلافی دارد * عن عقیمة بن عامر ابی مسعود الانصاری * ازین دو صحابی
 و در حدیث متفق علیه از حدیث یقه است و دران روایت مسلم این چنین است * قال الله انا احق بذا منك * پس گفت خدا از خطاب
 کرد با مندر میکه گریه و عفو و غفورم سزاوارترم و عفو و تجاویز از تو * تجاویز و احسن عبادي * یعنی گفت خدا ایتعالی بفرشتگان
 در کند رید ازین که من * و عن ابی قتادة * صحابی مشهور و احسن عبادي بدو را احسن است و احسن شدت تمامه مشاهد
 را ابتدا چشم او در بند ریا در داخل در دست وی از زخمی که بوی رسید * پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفت چشم
 او را و بیاید او نشانند و بهترین چشمان او شد و وی برادر ابوسعید خدری است از یک مادر * قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یا ای که و کثرة السلف بی البیع * و در داری خود را از بسیار سو کند خوردن در بایع چنانکه عادات اهل بازار
 است * فانه ینفق ثم یحقی * زیرا که سو کند خوردن رواج میل عدل و رحال یسترمی کاغذ و باطل میگرداند برکت را
 یعنی اگر چه بالفعل بزرگ سو کند فای دروغ بازی میل عدل و کار از پیش میبرد اما در مال موجب ذهاب خیر و برکت میگرداند
 و ینفق بضم یا و تشدید نا اامت و یحقی بفتح یا و سکون میم و فتح حا است * رواه مسلم * و عن ابی هريرة رضی قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول السلف منفق للمصلحة * سو کند مثل رواج و مظنة اوست مرکا لا را و
 مثل و مظنة کاغذ نیدن و باطل گردانیدن است و برکت را منفق بفتح میم و سکون نون و فتح فا رفاق و سلعة بکسر سین و
 سکون لام متاع محققه نیز بوزن منفق * متفق علیه * و عن ابی ذر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ثلثة
 الا یكاهم الله يوم القيامة * گفت آنحضرت سه کس اند که کلام نمیکند ایشان را خداوند تعالی روز قیامت کنایات است از
 دور انداختن از مقام قرب و عدم مبالغات با ایشان * و لا ینظر الیهم * و نظر رحمت نمی کند و نمی نگردد به چشم عنایت
 به سوی ایشان * و لا یزکیهم * و پاک نمیکرداند از ذنوب و عیوب ایشان را * و لهم علی اب الیم * و مرا ایشان را حدیث ابی
 هریرة ناک یاد دهنده است * قال ابو ذر خابوا و خسروا * گفت ابوذر نومید شدند و زیانکار شدند ایشان * من هم * کیستند
 این سه کس * یا رسول الله قال المسبل * گفت یکی از آنها را کتف کردند و از آن کنند * ازار است بطریق ناز و تکبر و حد آن
 بیاید در کتاب اللباس و اسماء مشهور در ازار است ولیکن در حرمت و کراهت در تمامه ثیاب می رود که موجب تکبر و اسراف
 است * و المنان * درم شخصی است که منت می نهد بعد از طاعة از من بمعنی نقص از حق و خیاانت دران چنانکه در قول
 و تعالی اجر غیر ممنون نیز مراد داشته اند * و المنفق سلعة بالمصلحة الکاذب * هر دم شخصی که تنفیق میکند و قریب
 میل عدل متاع عفو را بسو کند دروغ * رواه مسلم *
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التاجر الصدوق الامین * بازرگان و اامت کوی امانت دارد * مع النبیین و اعدائهم
 و السوءاء * مشهور میشود روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهداء و در بعضی نسخ و الصالحین هم است و صحیح در
 روایت عدم او است و صدوق را مینویسند عبا نند پس اشارت است بان که باید که درین دو وصف کامل و بالغ باشد
 تقاین در رجاء و نفع منیع را در یابی * رواه الترمذی و الدارمی و ابی ارقطونی و زرارة این ماخذه عن ابن عمر و قال

الترمذی هذا حدیث غریب * وعن قیس * بفتح قاف وسکون قستانیه * ابن ابی عروکہ * بغین معجمه رزاً وزای مفتوحات
 صحابی است معدود است در اهل کوفه اورا حدیث واحد است در صل که کذا مال ابن عبد البر * قال کننا نسوی فی عهد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم الحما سرة * گفت بودیم ما یعنی جماعت با زرکان که نامیده میشدیم در زمان آنحضرت سمساره
 بفتح سین. معمله اولی وکمر ثانیة جمع سمسار بکسر آنکه در میان باشد میان بائع و مشتری که آنرا مقوم و مقیم
 میگویند * فمر بنا رسول الله * پس گذشت بما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فسمنا باسم هوا حسن منه * پس نام کرد آنحضرت
 ما را بنامی که آن نام بهتر است از اول و آن قبا را است و وجه احسنیت آنست که حق تعالی ذکر نموده است تجارت
 را در قرآن میخند در مقام مدح و نیز آنکه در میان بائع و مشتری میباشد تابع است ایشان را و گاهی ما ملل باشد بیکجا نمید
 پس دورمی افتد از دیانت و امانت * فقال * پس گفت آنحضرت * یا معشر النبیان ان البیوع یحضره اللغو والحلف * ای
 گروه بازرگانان بد زستیکه بیع و شراها ضرر میشود آن را بیهوده گفتن و سوگند خوردن و لغو بمعنی فحش نیز آید
 * فشیوه بالصلوة * پس بیامیزید اورا بصل که یعنی تصدق کنید چیز را تا کفارت کرد مر آنرا زیر که لغو و حلف
 موجب سقط پروردگار اند و صل که فرو نشاند غضب رب را * رواه ابوداود الترمذی والنسائی وابن ماجه * وعن عبید *
 بضم عین وفتح با * بن رفاعه * بکسر را و فاعله * است و بعضی گفته اند که مر اورا صحبت است * عن ابیه * روایت میکند
 از پدر خود که رفاعه بن رافع صحابی انصاریست * عن النبی * بل روی روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه
 وسلم قال التجار یحشرون یوم القيامة فجاء * گفت آنحضرت تجار حشر کرده میشوند روز قیامت فجاء جمع فاجر فچور
 دروغ گفتن و بیفرمانی و تباهی کردن * الا من اتقى و بر و صدق * مکر کسی که پرهیزکاری کند از حرام و سوگند دروغ
 نشورد و راجع گوید در قیمت کالا * رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وروی البیهقی فی شعب الایمان عن البراء
 وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * * باب الاختیار * اسم است از اختیار بمعنی برگزیدن و اختیار در بیع
 اتمام است بخیار شرط و بخیار عیب و خیار رزوه و خیار تعین و بتحقیق معلوم شده است در کتب فقه معانی مع احکام آنها
 و اختلافی که در آنها است و اینجا قسمی دیگر است که آنرا اختیار مجلس میگویند بمعنی آنکه چون عقل تمام شود بوجود اجتناب
 و قبول هر کدام از بائع و مشتری را اختیار است تا آنکه نشسته اند در مجلس و چون برخاستند اختیار بر طرف شد و در اختیار
 اختلاف است امام شافعی و بعضی ایمنه قائل اند بن این و امام ابوحنیفه و بعضی دیگر قائل نیستند و میگویند که چون
 الاجاب و قبول تمام شد دیگر اختیار نماد مگر آنکه شرط کرده باشند بخیار را که آن را اختیار شرط گویند و آن تا سه روز
 باشد و زیاده بر آن نه
 الفصل الاول * عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم المتبايعان کل واحد منهما بالخیار علی صاحبه * بیع و شرا کنندگان هر یکی از آن دو
 اختیار دارد بر صاحب خود که ثابت دارد بیع را یا نسخ کند * ما لم یفرقا * مادام که در مجلس اند و جدانشده اند
 از یکدیگر و چون جدا شدند هر دو یا یکی اختیار بر طرف شد ظاهر اینست بیع اختیار مجلس است و لیکن آنها
 که قائل نیستند بخیار مجلس میگویند که مراد جد شدن باقوال است یعنی تا مجتمع اند در قول و اجاب و قبول تمام نشده
 است اختیار دارند و چون اجاب و قبول تمام شد فارغ شدند از عقد اختیار نماد چنانچه در قول خدا تعالی
 و ان یتفرقا یغن الله کلامه من سعة مراد تفرق زن و مرد است بطلاق اگرچه ببدن متفرق نیستند * الا بیع الاختیار *
 مکر بیعی که شرط کرده شده است در وی خیار که با وجود تفرق در وی خیار باقی است پس این استثناء است از مفهوم
 ما لم یفرقا و بعضی گفته اند که مراد به بیع اختیار بیعی است که تشاؤ گرفته است که یکی گفته اختیار کردی بیع را و دیگر صگوید
 اختیار کردم در بین تقدیر استثناء است از اصل حکم یعنی قول او که متبايعان هر یکی بخیار است بر صاحب خود و فافهم
 * متفق علیه فی روایة مسلم * و در روایتی مرسلم را این چنین آمده است * اذا تبایع المتبايعان فکل واحد منهما

بالتیاری من بیعه ما لم یترقا * وقتی که خرید و فروخت کردن خرید و فروخت کنندگان پس هر یکی از آن دو اختیار
دارد از بیع خود مادام که چنانچه اندک در مکان یاد قول * او بکون بیعهما عن خیاری * یا باشد بیع ایشان بشرط خیاری که با وجود
تفرق خیاری باقی است * فاذا کان بیعهما عن خیاری مقل و جب * پس چون باشد بیع ایشان بشرط خیاری پس بتحقیق واجب
شد خیاری این قول بیان او بکون بیعهما عن خیاری است یا تحقیق واجب شد بیع زیرا که در شرط خیاری اصل بیع لازم میگردد یا مراد
از بیع بشیاری است که در روایت اولی گفته شد * فی رواية للترمذی البیعان * بفتح با و تشدید یای تحتانیة * بالتیاری
ما لم یترقا و اختیار * یا بیع مشتری بشیاری اندک مادام که متفرق نشوند یا مادام که اختیار بکنند چنانکه یکی گوید اختیار کردی
دیکری گوید اختیار کردم * فی المتفق علیه * و در روایت متفق علیه آمده است * او یقول احدیما صا حبه اختر * یا بگوید یکی
از آن دو در صاحب خود را اختیار کن و صاحب او گوید اختیار کردم * بدل او اختیار را * این عبارت در بدل
او اختیار واقع شده است * وعن حکیم بن حزام * بکسر حاء مهملة و زاء براد رزاق * ام المومنین بدل بیعه است قول
او در رکعه بود پیش از عام الفیل به سیزده سال و از اشراف قریش و پیران او بود در جاهلیت و اسلام و متاخرین
اسلام او تا عام الفتح اسلام آورد و پسران از عبد الله و خالد و یحیی و هشام و همه از اصحاب اند و عبد حکیم
صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام کنی اقالو او عاقل و سردار و فاضل و تقی بود اگر چه
در اول از مولفة القلوب بود لیکن بحسن اسلام متصف شد و صاحب ثروت و غنای مال و منال بود در جاهلیت
صد و بیست سال بود و در اسلام بر صلح شتر سوار ی کرد و حج کرد و با وی صلح نه بود که چنانچه ساخته
بود آنها را بجمعه که نوعی از جامه نفیس است و وقف کرد بعرفه صل و چهل بنده که در کردن آنها اطواق فضیله بود و نقیض
گوده بود در آن این کلامه که عتقاء الله عن حکیم بن حزام و یکبار در اربع شصت هزار درهم بدست معاویه فروخت و همه را
در راه بدل اتصدق کرد و در روز بدر و همراه مشرکان بود و نجات یافت و اگر بگویند میبشود میگفت هوکنن بشد ان ک
نجات داد مرا و روز بدر مات بامدینه سنة ثمان و قیل اربع و خمسمین و قیل ثمان و خمسمین روایت کرده اند از وی در
عن الزبیر و سعید بن المسیب و ابن سیرین رضی الله عنه و عنهم اجمعین * قال * گفت حکیم بن حزام * قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم البیعان بالتیاری ما لم یترقا * یا بیع مشتری بشیاری اندک مادام که متفرق نشود * اند * فان صید قاریبها
یورک الیها فی بیعهما * پس اگر راست گویند و بیان کنند عیب سلعه و ثمن و امثال آن را برکت کرده شود در بیع ایشان
* و ان کما و کن یا * و اگر بیوشند و دروغ گویند * معتقت بركة بیعهما * کا هائیل شود و برده شود برکت بیع ایشان
* متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رجل للنبی صلی الله علیه و سلم انی اخذ ع فی البیوع * گفت مردی مران
حضرت را بذرستی که من فریب داده میخورم در بیعهما * فقال اذا باعتم فقل لا خلافة * پس گفت آنحضرت و تنبیه بیع
و شرا کنی تو پس بگو نیست بدل اع و فریب * فكان الرجل یقوله * پس بود آن مرد که میگفت این سخن را * متفق علیه *
بد آنکه اختلاف کرده اند در مقصود ازین قول بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد آن مرد را که
بگوید نزد بیع این سخن را تا بدل آنانند و یا کا هائیل صاحبش را که من از ابل بصیرت نیستم در بیع باید که فریب ندهی
مرا و زیان زده نکنی مرا و مردم در آن وقت اهل دیانت و نصیحت بوده اند و سبب می داشتند برادران
خود را آنچه دوست می داشتند مونس خود را خصوصاً نزد تنبیه و تقویض و بعضی گفته اند که امر کرد آن حضرت صلی
الله علیه و سلم او را بشرط خیاری و تعلیل باین کلامه برای بیان باعث بر اشتراط است و در روایتی آمده است که بگوید فریب
قیمت و شرط میکنم خیار و به روز را بخی گفته اند که مقصود راست نزد ظاهر و غیب و علمای اختلاف است در رد بخی اگر چه
بیع فاضل نمیکرد و اکثر علما برین اند و بعضی میگویند که اگر مشتری صاحب بصیرت نباشد خیاری رد او و بعضی گفته اند
اگر این کلامه را گفته است ثابت میشود مرا و اختیار در بعضی گفته اند که اگر چنین فاحش است که مانند آن واقع نمیشود

فاهم میشود بیع را بن اقوال مذکور آنست در کتب فقه و حق آنست که حل بیع خالی است از دلالت بر آنکه غبن فاحش
میکرداند بیع را یا ثابت میکرداند خیار را یا لاتمییه میکرد بر آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر نمیکرد آنمرد را بشروط
و طمیعی گفته که وجه همان اول است و موافق است آنرا قول وی در حدیث سابق فان صدقنا و بیننا الخ والله اعلم

الفصل الثاني في بيع عمر بن شعيب عن ابيه عن جدّه * عمر بن شعيب بن محمد بن عبد الله بن عمر بن
العامر من ثقات است و حجت است و بعضی خلاف دارند در حال وی و بر هر تقدیر حدیث او باین اسناد ملخول است
زیرا که اگر ضمیر رجل در بعمر رود چنانکه ضمیر ایه جلد وی محمد بن عبد الله است و وی از تابعین است پس حدیث مرسل
باشد و اگر با ایه رود جلد پدرش عبد الله بن عمر و بن العامر صحابی است ولیکن عمر و ویراد رنیا فته است پس حدیث مرسل
منقطع است و لهذا در حدیثین حدیث وی باین اسناد تخریج نیافته و عمر بن شعیب حدیث میکند از پدرش و از ابن الحباب
و از ربع بنت مسعود و از زینب بنت ابی سلمه روایت دارد و روایت میکند از یوب و حسین معلم و اوزاعی
و یحیی بن عمار که روایت کنند از وی ثقات پس آن حجت است و بالجملة وی مثل اختلاف است
والله اعلم * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * روایت کرد عمر بن شعیب که آنحضرت گفت * البیعان بالخیار ما لم
یتفقوا الا ان يكون صفقة خياره بائع و مشتری بخیارند مادام که متفرق نباشند مگر آنکه باشد بیع خیار شرح ابن کلام معلوم
شد و صفقه دست بدهم زدن که او از آید و دست برد دست کسی دیگر در آن در بیع و بیعت * و لا یصل له ان یفارق صاحبه *
و رواه نیست مر بائع یا مشتری را که مفارقت کند صاحب خود را رجلا کرد از وی و برخیزد * خشية ان یبته قبله * از جهت
قرص آنکه یواند از صاحب وی بیع را و نسخ کند آن را یعنی باید که توقف کند در مجلس و شتابی نکند در برخاستن از
جهت رعایت جانب برادر مسلم آن باشد که اقاله کنایه بیع را و این قول بظا مرد دلالت دارد بر ثبوت خیار مجلس مگر آنکه
گفته شود که این نهی بجهت آن باشد که شاید مطاع گردد در عیب پس اقاله کند و الله اعلم * رواه الترمذی و ابوداؤد
و البیضاوی * و عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یتفرقین اثنا الا عن تراض * یا یل که جلد انشوند
د و کمی یعنی بائع و مشتری مگر بر ضای یکدیگر * رواه ابوداؤد *
الفصل الثالث

* عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه وسلم * و هلم خیرا عرابیا بعد البیع * روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت
مقرر کرد اندیکه عرابی را بعد از بیع و تمام شدن عقد این از برای بیان خیار مجلس یا بیع دیگر که مانده ادعای
غبن یا پیشمانی از بیع و لیکن این را با رضای جانب دیگر کرده باشند و الله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا
حدیث صحیح غریب * باب الربوا * رواه در این معنی زیاد است و هر جا که این حرف
است معنی زیاد است و در شرع عیارت است از زیادتیبی که خالی باشد از عوض و شرط کرده شده و در صلب عقد
و کتابت او بر او و یا و الف هو سه آمل است
الفصل الاول

عنه لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم اکمل الربوا لعنت کرده است آنحضرت خوراندن را را که ربامی ستاند * و موكله
بضم میم و سکون و او و کسر کاف متفق و اجبت کرده است آنحضرت خوراندن را را که ربامی شد و بیو جمله آن قرض نمیکرد
* و کاتبه * و لعنت کرده است نویسنده را که خط آنرا مینویسد * و شاهدیه * و کواهان آنرا که برین قضیه کواه میشوند
از جهت اعانت و اعلاد ایشان امر نامشروع را و قال هم سواء * و گفته است آنحضرت انها یعنی آکل و موكل و کاتب و شاهد
بر او نند در و در لعنت و لعن را نند و در کردن از نیکی * رواه مسلم * و عن عبادة * بضم عین و تشفیف با
بن الصامت * صحابی مشهور است از نقابا نصار که احوال او مکرر نوشته شد * است * قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الل د ب یال له * فروخته شود یا بفروشد * و لا بطلا * و الفضة بالفضة * و نقره به نقره * و الم بالبر * و کنتم
بکنتم * و الشجر بالشجر * و جو بجو * و النمر بالنمر * و خرما بخرما * و الملح بالمح * و نمک بنمک * مثلا بمنی * مانند

بمانند یعنی برابر و مقلد ار هو اء بموا ء تاکید و میان مثلاً بمثل است ید ایبل ست دست بل هت ویکی نسیه
ود یکری نقل نباشد فاز الاختلاف هذه الا صناف ه پس اگر مشتاب شوند این اشیا چنانچه ذهب و بغضه و جو یکند م مثلاً
فبیعوا کیف شتم پس بفروشد هر طور یکه خواستند بر ای زیاده فاز اذا کان ید ایبل ست وقتی که باشد دست بل ست
و نسیه چنانچه نیست اگرچه غیر جنس باشد بل انکه در حل یث این شش چیز بخصوص واقع شده و میتواند ان جز این شش را
نیز بر ان قیاس کرده اند چنانکه آهن و چونه و انواع حبوب و هر یک علتی استنباط کرده الا اصحاب الظواهر که قیاس
را متکبران درباره و همین شش چیز اثبات میکند نه در غیر آن و تفصیل آن و مسائل متفرعه بر ان در رکعت فقه مذکور
است رواه مسلم و عن ابی سعی الخ ری قال قال رسول صلی الله علیه وسلم ان الذهب بالذهب و الفضة بالفضة
والبر بالبر والشعیر بالشعیر و التمر بالتمر و المالح بالمالح مثلاً بمثل ید ایبل ست درین حدیث هو اء بموا ست زیرا که آن
تاکید مثلاً بمثل بود و این عبارت زیاده است که گفته فمن زاد وا استزاد فقل اری پس کسیکه زیاده کرد یا طلب زیاده
کرد پس بتتبع و با کرد الا خذ و المعطى فيه سواء گیرنده و دهنده در و بر ان در رأثم و ارتکاب کناه حرام رواه مسلم
و عنه قال قال رسول صلی الله علیه وسلم لا تبیعوا الذهب بالذهب الا مثلاً بمثل نفر و شیک زرا بزر مکر بر بر ولا تشفوا
بضم تا و کسر شین معجمه و تش ید نا بعضها ملی بعض و افزونی نکنید بعضی آنرا بر بعضی شف فزونی و سود کرد نی واشفاق بعضی
و بر بعضی بر گزیدن و افزودن ولا تبیعوا الوزق بالوزق و لا تشفوا بعضها ملی بعض و ورق بفتح و اور و کسر درا
و سکون آن سیم فضه ولا تبیعوا منها غائباً بنا جز و نفر و شیک از و غائب را بنا ضر یعنی نسیه را بفقد و نا جز بنون و جنیم
مکسوره و زای نقل و آماده متفق علیه و خی روایه لا تبیعوا الذهب بالذهب ولا الورق بالورق الا وزنا
بوزن یعنی مثلاً بمثل و عن معه بفتح میمین و سکون عین بدر میان آنها بن عبد الله قرشی عبد ری صنابی
قدیم الاسلام است هجرت کرد بجسته و تا خبر یافت هجرت از بمن ینه و بعد از ان بمن ینه آمد و سکونت کرد در ان
وزندگانی در رازیان ت قال کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الطعام بالطعام مثلاً بمثل گفت معه
بودم من که می شنیدم آنحضرت را که میفرمود فروخته شود طعام ب طعام که کندم و جو باشد بر بر درین حدیث طعام بخصوص
بخ کرد دند بجهت تقریمی که در ز کر آن شده باشد والاحکم شامل اشیا یسته است چنانکه در ا حادث یک مذکور
است رواه مسلم و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بالذهب بالذهب والا ها ء و دء
والورق بالورق ربوا الا ها ء و ها ء والبر بالبر ربوا الا ها ء و ها ء والشعیر بالشعیر ربوا الا ها ء و ها ء و التمر بالتمر
ربوا الا ها ء و ها ء درین حدیث ملح مذکور نش و ها ء بهمزه و بهمزه نیز آمده صوتی بمعنی مذ یکری یکری یعنی هر یک از
رایع و مشتري گوید بگوید یعنی دست بل دست بفروشد و نقل به نسیه نکنند متفق علیه و عن ابی سعی و ابی هریره رضی الله
عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم استعمل رجلا ملی خیبر روایت کرده اند این دو صنابی که آنحضرت عامل گردانید
مرد بر ابو خیبر فجاء بتمر جنیب پس آورد آمد یعنی نزد آنحضرت خرمای نیک سره چیده و جنیب بجیم و نون و یا
فزعی الجود باز تمر فقال اکل تمر خیبر هكذا پس گفت آنحضرت آیا همه خرمای خیبر همچنین است قال گفت آن مرد
لا والله یا رسول الله نیست هر تمر خیبر هم چنین انالناخذ الصاع من هذه ابا لصاعین بد رستیکه ما میکویم گاهی
یک پیمان نه را ازین بل پیمان نه از مرد یک والصاعین بالتلت و میکویم گاهی در پیمان نه را بسه پیمان نه فقال لا تفعل
پس گفت آنحضرت مکن اینچنین که ربو امیشود بع الجمع بال را هم بفروش تمر مجموع را که مشتلط به نیک و بد
و جنیب در وی است بد را هم ثم ابتع بالدار هم جنیب پست و بشر بد را هم تمر جنیب را تا ربوا لا زم نیاید و قال فی
الیزان كذلك و گفت آنحضرت در تراز و مانند این یعنی تمر و مانند آن از مکه لا تست که به پیمان نه میفر و شد و در
موزونات که بتر از می کشند چنانکه ذهب و فضه میفر و شد نیز همین حکم است که چیل را بر دی بزیاد تی نفر و شد بلکه

و در باران راهم بفروشد و بآن در راهم جید را بشنود و کندم وجود و عرف شروع نیز مکمل اند اگر چه درین دیار بوزن میفروشند و ردی و جید در باب ربوا بر است * متفق علیه * و عن ابی سعید قال جاء بلال الی النبی صلی الله علیه و سلم بتمر برنی * گفت ابو سعید حدیثی آورد بلال رضی الله عنه تمر برنی را نزد آنحضرت و برنی بفتح موحد و سکون را و نون بر صیغه نسبت لفظی مثل کرسی قسمی مشهور است از خرما که نیک میباید و در قاموس گفته که معرب بر نیک است * فقال له النبی * پس گفت مر بلال را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم من این مژا * از کجا آورده این را یعنی خرید یا کسی بتو داده و جز آن گویا آنحضرت را است شعاری شد بآنکه مبادا بطریق ربوا خرید باشد * قال کان عندنا تمر روی * گفت بلال بود نزد ما یعنی اصل خانه من خرما از بون رداعت بهمزه تبا و فاسد شدن * فبعته منه صاعین بصاع * پس فروختن من در پیمان را بیک پیمان این تمر برنی * فقال ارة عین الربوا عین الربوا * پس گفت آنحضرت ارة ازین فروختن عین ربوا است مکرر فرمود یعنی ریاضت محض است بیشک * لا تفعل * مکن یعنی این بیع را * و لکن اذا اردت ان تشتري * ولیکن چون خواهی که بشر تمر جید نیک را بتمر ردی بد یعنی خواهی که تمر نیک را بخری بسبب آن * فبح التمر ببیع آخر * پس بفروش تمر ردی را به بیع دیگر بد راهم با طعام * ثم اشتر به * پس تر بختر تمر جید را بان در راهم چنانکه در حدیث سابق گذشت و ارة بفتح همزه و تشدید و او مفتوحه و سکون ماکمه ایست که گفته میشود نزد کله کردن و در مدنی و رنجوری نمودن و در اصل بسکون و او و کسر ها است و گاهی را و را بالف بدل کنند و گاهی تشدید و تشدید بفتح و کسرها را ساکن کرد اند و گاهی هاء را حذف نیز کنند و ضم و فتح و کسر نیز دهند * متفق علیه * و عن جابر قال جاء عبد فباع النبی صلی الله علیه و سلم ملی الهجرة * گفت جابر آمد غلامی پس بیعت اسلام کرد آنحضرت را بر فصل هجرت یعنی عهد کرد که از دیار خود بر آید و بملازمه شریف نیاید * و لم بشعر انه عبد * و در نیافت آنحضرت که او غلام کسی است * فبأه سیله یزید * پس آمد خواجه و در حال که می طلبید او را * فقال له النبی صلی الله علیه و سلم بعینه * بفروش بدست من او را * فاشتره بعینین اهودین * پس خرید آنحضرت او را بد و غلام سیاه * و لم یبایع احدا بعده حتی یسأله عبد هو احر * و بیعت نکرد آنحضرت پس از وی هیچ یکی را تا آنکه می پرسید او را که بنده است یا آزاد و ازین حدیث معلوم میشود که یک غلام را بد و غلام میتوان خرید و ازینجا حکم کرده اند که یک حیوان را بد و حیوان میتوان خرید خواه از یک جنس باشند یا در جنس و اما به نصیه منع کرده اند آنرا جماعتی از صحابه رضی الله عنهم و قول عطاء ابن ابی رباح و قول ابی حنیفه و اصحاب و ی همین است و روایت کرده شد * و است که آنحضرت نهی کرده است از بیع حیوان بحیوان به نصیه چنانکه بیاید کند اقال الطیبی * رواه مسلم * و عن النبی صلی الله علیه و سلم عن بیع البصرة من التمر لا یعلم فکیها * و هم از جابر است که نهی کرد آنحضرت از فروختن توده از خرما که دانسته نشود در پیموده نشود یعنی معلوم نیست که چه مقدار است و چندان است * بالکیل المسمى من التمر * بکیل معین از خرما یعنی یکطرف توده از تمر باشد و طرف دیگر چند کیل معین باشد یا بست مثلا زیرا که چون معلوم نیست که آن توده از خرما چند کیل است شاید که زیاده تر ازین کیلها باشد یا کمتر از آن پس ربوا لازم آید * رواه مسلم * و عن فضالة * بفتح فاضل معجمه * بن عبد * بضم عین صغایر انصاری اول مشاهد او احد است بعد از آن حاضر شد مشاهد دیگر را که بعد از وصیت و بیعت کرد تحت شجره و حاضر شد بغیر را بعد از آن انتقال کرد به سوی شام و ساکن شد مشق را و متولی قضای مشق شد از جانب معاویه در زمان خروج وی بصغین و وفات یافت بد مشق سنه ثلث و خمسين * قال اشتریت يوم خیبر قلادة باثنی عشر دینارا * گفت فضاله خریدم من روز خیبر قلاده را بیکصد و هشتاد و پنج دینار و از ده دینار * نه از هب و خرز * در آن قلاده طلا بود و مهره ها خرز بفتح خای معجمه و فتح را و برای مهره های جواهر * فصلتها * پس جدا کردم آن قلاده را یعنی طلا را از مهره ها جدا کردم فصلتها را بتشدد صاد تصحیح

کرده اند و فوجت فیها اکثر من اتی مشردینا * پس یافتیم من در آن تلامذۀ ملامت بیشتر از دوازده دینار * مذکور است ذلک
 للنسی * پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقال لا تبع حتی تفصل * پس گفت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فروخته نشود تلامذۀ تاجد اکرده شود در روایتی حتی تمیز یعنی تاجد اکرده شود تلامذۀ او از مهره های
 او از جهت آنکه ربوا لازم نیاید * رواه مسلم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیا تبن علی الناس زمان * گفت آنحضرت هوائیه می آید بر مردم زمانی که * لا یبقی احد
 الا اکل الربوا * باقی نمی ماند هیچ یکی مگر خورند * ربوا بجهت عدم احتیاط در شرایط عقد بوجه مشروع خالص از ربوا گویا
 که در کلام مبالغه است و لهذا افزمود * فان لم یأكله اصابه من بشاره * پس اگر نشورد ربوا را میرسد او را از نف آن
 و اثر آن چنانکه موکل آن یا شاهد و کاتب آن یا شایع یا داعی در آن و در میان آن باشد یا معامله کند با ربوا خوار و خلط شود مال
 او بمال او * زهروری * و روایت کرده میشود بپای من بشاره * من غباره * یعنی میرسد او را از گرد و * رواه احمد
 و ابوداود و النسائی و ابن ماجه * و عن عماد بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تبعوا الذئب
 بالذئب * نفر و شیل طلا را بطلا * و الورق بالورق * و نه نقرة و بنقرة * و لا البر بالبر و لا الشعر بالشعر و لا التمر بالتمر و لا الملح
 بالملح الا سواء بسواء * مگر بربوا بر * عینا بعین * حاضر و نقل * یل ایل * دست بدست تا کیل عینا بعین است * و لکن بیعوا
 الذئب بالورق و الورق بالذئب * و لیکن نفور و شیل زرا بنقرة و نقرة را بزور * و البر بالشعر و الشعر بالبر * و بفرو و شیل
 کنندم را بچور و چور کنندم * و التمر بالملح و الملح بالتمر * و خرما را بنمک و نمک را بخرمای جنس و اختلاف جنس * یل ایل *
 نقد نه بنحیه * کیف شتم * هر چگونه که خواصم یعنی بر ابر و زیاده و کم * رواه الشافعی * و عن سعد بن ابی وقاص
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عن شری التمر بالرطب * گفت شنیدم آنحضرت را و حال آنکه پرسیده شد از
 خریدن خرما ی خشک بخرمای تر تمر خرما ی خشک را میگویند و رطب بضم را و فتح طاهرما ی تر و رطب بفتح را و سکون طاهرچه
 باشد میوه و جزان * فقال ینقض الرطب اذا بیس * پس گفت آنحضرت ایا نقصان می پل یرد و کم میشود خرما ی تر
 و قتیکه خشک میکرد * فقال نعم * پس گفت سائل آری کم میشود * فنهاته عن ذلک * پس نهی کرد آنحضرت از خریدن
 تر بر رطب از جهت لزوم ربوا و اکثر علماء هم برین رفته اند و شافعی و ابو یوسف هم برین اند و اما امام ابو حنیفه جائز
 میدارد بیع رطب را به تمر بر ابر زیرا که رطوبت و بیوهت بمنزلة صفت جودت و رداعت است و ثابت شده است که جیل
 و ردی بر است و حدیث من کورضعیف است و الله اعلم * رواه مالک و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه
 * و عن سعید بن المسیب * روایت است از سعید بن المسیب که از کبار تابعین و قدما ی ایشان و از فقهای سبعة مدینه
 است * مرسل * بطریق ارسال * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن بیع اللحم بالحموان * که آنحضرت نهی کرده
 است از فروختن گوشت بحیوان امام شافعی بظاهراین حدیث رفته و گفته جائز نیست بیع لحم بحیوان آن خوراک لحم از جنس
 آن حیوان باشد یا از غیر جنس و امام محمد گوید که اگر از جنس باشد جائز نیست مگر آنکه لحم جل بیشتر از لیس می باشد
 که در حیوان است تا در مقابله اجزای دیگر باشد که در حیوان است و الا متشقق میشود ربوا چنانکه روغن کنجد بکنجد و جائز
 نیست نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و احمد در قول مختار و دلیل ایشان آنست که این بیع موزون است
 بغیر موزون و حیوان موزون نیست عا دة و ممکن نیست معرفت از بوزن زیرا که گاهی خفیف مگر دان
 نفس خود را و گاهی ثقیل می سازد * قال سعید * گفت سعید بن المسیب * کان من میسراهل الجاهلیة *
 بود فروختن لحم حیوان بحیوان از قمار اهل جاهلیت و قمار را میسر که نذ یا از یسر بمعنی آسانی که مال بوی آسانی
 حاصل میشود یا از یسر بمعنی غنی که قمار سبب غنا است * رواه فی شروح السنة * و عن سمرة بن جندب * صحابی
 مشهور است حافظ کثیر الحدیث * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن بیع الحیوان بالحموان * روایت کرده

است که آنحضرت نهی کرده است از بیع حیوان بحیوان بطریق نسبیّه عسا بقا معلوم شد که ضمیمه و تابعین را درین اختلاف است و نسبی بکسر نون و فتح آن با سکون سین و کلمه فتح داده میشود نون را و کسر داده میشود سین را بعد از وی یا بعد از یادهزه * رواه الترمذی والنسائی و ابوداود و ابن ماجه والداری * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم امره ان يبيعه جیها * روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت امر کرد که ساختگی کند اسباب لشکریا * فنقلت الابل * پس تمام شد نشتران * فامرته ان ياخذ على قلائص الصدقة * پس امر کرد آنحضرت او را که بگیرد شترانرا و بخرد آنهارا برای بر شتر ماد مای زکوة قلو ص نافه جوان قلاص و قلص جمع و قلاص جمع الجمع یعنی چون شتران صدقه بپاید بل هند * فكان ياخذ البعير بالبعيرين * پس بود عبد الله بن عمرو یا آنحضرت که میکوفت يك شتر را بل و شتر * الى ابل الصدقة * تا وقت آمدن شتران صدقه پس ازین حدیث معلوم میشود جواز بیع حیوان بحیوان نسبی را محتاج مانع کرده اند از جهت حدیث سابق در نهی و توبیختی گفته که حدیث عبد الله بن عمرو وضعیف است و حدیث سمره بن جندب اثبت و اقوی است یا این پیش از نهی از ربوا بود انتهای را الله اعلم و مشکل دیگر در حدیث آنست که وقت آمدن صدقات معلوم نبود و توقیت و تعیین اجل شرط است مگر آنکه کویند که وقت آمدن آن ابل صدقه در آن وقت معلوم بود یا آن منسوخ است والله اعلم * رواه ابوداود

عن اسامة بن زيد ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الربوا في النسبة * اسامة بن زيد که محبوب آنحضرت بود در مناقب او مشهور و معروف است و در آخر کتاب در باب مناقب اهل بیت بیاید روایت میکند که آنحضرت گفت ربوا در نسبت است یعنی ربوا متحقق میشود در وی اگر چه باختلاف جنس باشد و اگر بمساوات باشد مثلاً فروختن کندم بچو و زیادتی درست است اگر دسب بدست باشد اما اگر نسبی باشد درست نیست * وفي رواية قال * ودر روایتی گفت * لا ربوا فيما كان بل ابل * نسبت ربوا در چیزیکه باشد بدست یا با تساوی در یک جنس و با تباضل نیز در خلاف جنس * متعلق علیه * وعن عبد الله بن حنظلة غسيل الملائكة * روایت است از عبد الله پس از حنظله که او را غسیل ملائکه میکوبند و غسیل ملائکه صفت حنظله است و قصه او مشهور است و در بعضی مواضع ذکر کرده شده باشد و عبد الله پسر و نیز صاحب بیست و توان کرده شد در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در وقت رحلت آنحضرت هفت ماله بود و آنحضرت را دیده و از وی شنید حمیر فاضل مقدم در انصار بود متابعت کردند مردم او را بر خلع بیعت یزید بن معاویه و کشته شد در روز حرة با هفت پسرش رضی الله عنهم اجمعین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم درهم ربوا یا کله البرجل وهو يعلم * گفت آنحضرت یکدم ربوا که بشورد آنرا مرد و حال آنکه وی میداند که این از ربواست * اشد من ستمه و تلثین زنية * سخت تر است از سی و شش زنا و این غایت تشدید و توبیخ است بر آکل ربوا و در توجیه این گفته اند که آکل ربوا مصارفت میکند با خد و رسول خدا چنانکه مملول قرآن عظیم است و مصارفت با خدا سخت تر است از زنا اما سر در عدد مخصوص موقوف است به علم شارع که جزوی کسی نداند چنانکه در امثال آن و زنی که بکسر زای و سکون نون و تحمات فیه زنا کردن * رواه احمد والدارقطنی و روی البیهقي فی شعب الایمان عن ابن عباس وزاد * و زیاده کرده است بیهقي از ابن عباس این عبارت را که * وقال * وکفت آنحضرت * من نبت لعمه من السمت فالنار اولى به * کسی که بر وی کوشش وی از حرام پس آتش در رخ سزار او و قریب تر است بوی سخت بضم سین و سکون حای مهمله حرام و در اصل بمعنی امتیصال است بمعنی از بیع بر کنند * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الربوا سبعون جزءا * ربوا خوردن هفتاد پاره است * ایسر همان یکج الزجل امه * آسانترین هفتاد پاره اینست که وطی کند مرد ماد رخود را و این اشک تشدید است درین باب و چون مردم در آن زمان بغایت مبتلا بودند بر ربوا و افتاده بودند در ورطه ابتلا بود آن از باب دنیادنی و خست نفس سخت کردند تهلید و تشدید در آن نعوذ بالله من ذلك * وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الربوا وان كثر * بد رستیکه ربوا یعنی مالی که حاصل شده باشد بر بوا ۱ لریچه بیدار
باشد * فان ما قبله تصیر الی قل * پس بد رستیکه پایان وی باز میکرد و بسوی کمی قل بضم قاف بمعنی قلت بکسر قاف
چنانکه ذل و ذلت بمعنی خوار نیست * رواه جماعة * روایت کرده اند این در حدیث را ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان
وروی احمد الاخیار * و روایت کرده است احمد حدیث اخیر را * وعن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم آتیت لیلة اسری بی یثی قوم * آمد م نا آورده شدم در شب معراج بر گروهی که بطور نهم کالیوت *
شکهای ایشان مانند خانه ها است * فیها الحیات * در آن مارهاست * تری من خارج بطونهم * دید می شوند آن
مارها از میرون شکهای ایشان * فقلت من هو لاء * پس گفتم من کیستند این گروه * قال جبرئیل دولا * اکلته الربوا *
گفت جبرئیل اینها خوردند گان ربوا اند اکل بقتحات جمع آکل چنانکه دالبه جمع طالب * رواه احمد و ابن ماجه * وعن علی
رضی الله عنه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن آل الربوا و موكلة * روایت است از امیر المؤمنین علی که وی شنید
آنحضرت را که لعنت کرد خورنده ربوا را و خورنده آنرا * و كاتبة * و نویسنده آنرا * و مانع الصلوة * و لعنت کرد
منع کنند زکوة را و دهند آنرا * و كان یبھی عن النوح * و بود آنحضرت که نهی میکرد از نوحه کردن ظاهر
اسلوب کلام آن بود که بگوید و الناحیه و لعنت کرد ناسخه را و نکفت این چنین یا از جهت آنکه نوحه کردن در مرتبه ربوا
و منع صدقه نیست و نیست هر منتهی عنه که ارتکاب او موجب لعن باشد شاید که نهی بر ای تنزیه باشد و اگر برای تحریم نیز
باشد حرام باشد و یک مرتبه نه شدن یا این را اراده کردن آنحضرت مستمر و دائم بود بولعن از جهت وقوع آن در اوقات
و بودن آن از اشنع خصال جاهلیت پس لعن بر وی اشد و اکثر باشد تا کید او مبالغه و الله اعلم * رواه النسائی * وعن عمرو بن
الخطاب رضى الله عنه ان اخر ما نزلت ایة الربوا * و روایت است از امیر المؤمنین عمر که آخر چیزی که فرود آمد آیت ربوا
است * و ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض ولم یفسر ما لنا * و بد رستیکه آنحضرت قبض کرد و شکه و تفسیر و بیان نکرد
آیت ربوا را برای ما * فل عوا الربوا الریبة * پس ترک کنید ربوا را و چیزی را که در وی شک و شبهه آن باشد مقصود آنکه
این آیت ثابت و محکم و غیر منسوخ است و لیکن آن حضرت تفسیر نکرد برای ما بطوری که محیط گردد بجمع جزئیات و مواد آن
بلکه بیان کرد در چند چیز و کلمات ما و رای آن چیزها را بر قیاس و اجتهاد پس باید که ترک کنید ربوی صریح را و آنچه در وی
شبهه آن است از جهت قیاس و احتیاط اینست آنچه مفهوم میکرد از ظاهر سوق عبارت فافهم و طبعی گفته که مقصود آنست
که این آیت غیر متموخ و غیر مشتبه است از اینجهت تفسیر نکرد آن حضرت آنرا پس اجبر اکلیل آنرا بر آنچه هست و شک و ریب نکنید
در آن و ترک کنید حیل را در حدیث را و اینست مراد بقول او فل عوا الربوا الریبة فافهم * رواه ابن ماجه و الدارمی
* و عن انس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقترض احدکم قرضا * چون بد هد یکی از شما دیکر را وام
* فاهله * یالیه * پس هد یه خستل آن دیکر که قرض گرفته است بعوی آن یکی که قرض داده است * او حمله علی
الدابة * یا برد ارد یعنی سوار گرداند آن دیکر را بر مرکب * فلا یرکب * پس باید که عوار نشود آن مرکوب را * و
لا یقبلها * و باید که قبول نکند آن هدیه را تا ریا نشود زیرا که هر قرضی که بشکش سودی را پس آن ربواست * الا ان یكون جری
بینه و بینة قبل ذلک * مگر آن که روان گذشته و عادت شده است اهل او حمل میان این و آن پیش از اقراض و اقراض بران با صفت
نیست * رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان * و عنه عن النبی صلى الله عليه وسلم قال اذا اقترض الرجل الرجل فلا یأخذ هدیه *
و تیکه وام دهد مود پس باید که نگیرد از کسی که او را وام داده است هدیه چنانکه در حدیث سابق گذشت * رواه البخاری
فی تاریخه * روایت کرده است این حدیث را بخاری در تاریخ خود * هكذا فی المنتقى * هم چنین است در منتقى بضم هم
و سکون نون و فتح مثناة و قاف نام کتابی است که بعضی از اهل علم ذهب امام احمد تصنیف کرده اند و احادیث برتر تمیز
نقد در وی گفته است که این حدیث را روایت کرده است بخاری در تاریخش * و عن ابی هريرة * بضم با و سکون ر و دال

فهمله * بن ابی موسی * کوفی تابعی ثقة است قاضی کونه بود و روایت دارد از ذریک ز خود و از طی وزیر و از نبیای
علماء بود * قال قتبت المدينه ملقيت عبد الله بن سلام * گفت را بوبرده قدوم آوردم مدینه را پس ملاقات کردم
عبد الله بن سلام را که از کبار صحابه و احبار بود * فقال انك بارض فيها الربوا فاش * پس گفت عبد الله بن سلام بد رستیکه
توبز مینی هستی که در ری ربوا آشکارا است و نشود راصل به معنی بواکنش شدن خبر * فاذا كان لك طي رجل حق *
پس چون باشد مرترا بر مردی حقی یعنی وامی * ما لك ي اليك حمل تبس * پس بفرهتد آمد بر تو بشترا رة گاهی
او حمل شعیر * با بشترا و ارجوی بکسر حار بشت و سر * او حمل تبت * یا فرستد بار علفی حیل بفتح حار و موحد و بار بر سن بهته
و در بعضی نسخ حمل تبت بکون میم است وقت بفتح قاف و بفوقانیة مشک و نوعی از علف است که آنرا رطبه گویند و در
حواشی نوشته اند که بکه آنرا بر سوم میگویند و بعضی گفته اند که ری اب است که در قرآن در سورة حدس واقع شده است
* فلا تأخذ * پس مکیر آنرا * فانه ربوا * پس بد رستیکه آن حکم ربوا دارد * رواه البخاری * . باب المنهي عنهما من
البيع * باب در بیان بیعهای که نهی کرده شد است از آن و در بعضی نسخ المنهي عنه بدل آنکه نهی از بیع گاهی برای حرمت
می باشد چنانکه فاسد بمنزل نمازی که بعضی ارکان وی مفقود شده و گاهی برای کراهت مثل بیع نزدان جمعه و مانند
نمازی که در زمین مغضوب گردد و شد و بیع حرام نزد ابوحنیفه و بر قسم است فاسد و باطل و بیان این در کتب فقه است
* الفصل الاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال نبي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المزبنة * بضم میم و زای
و فتح موحده و نون مشتق از زبن به معنی دفع * ان يبيع ثمر حائطه * بیع مزابنه آنست که بفروشد میوه بستان خود را
* ان كان ثلثا بتمر كيل * اگر باشد بستان درختان خرما بفروشد میوه آن که بود درختانست بشرمای خشک که در خانه
است بطریق پیوندن یعنی ده پیمان زاکه برد درخت انداز کرده شد است بدل پیمان که در خانه است بفروشد
* وان كان كوما ان يبيعه بربيب كيل * و اگر باشد بستان درختان زرد درخت با بکورشک که در زمین است بطریق کیل حاصل آنکه
بفروشد میوه تر را که برد درختانست بمیوه خشک که در زمین است * اوکان * یا باشد حایط * وعند معلم ان كان زرع *
و نزد معلم انکان بجای اوکان یعنی اگر باشد حایط کشت و اطلاق حایط در زرع بهجاء مشکلات است * ان يبيعه بكيل طعام *
بفروشد به پیمان کندم یا جور جز آن یعنی بفروشد کندم و جور را که در کشت است با نچه در خانه است * نهی عن ذلك
گله * نهی کرد آنحضرت از آن همه که حل کورش چه خرما و انکور برد و بخت و بچه غله در کشت و مزابنه بجهت آن گویند
که زبن در لشت دفع است و چون بنای این بیع بر قیاس و انداز است و زیادت و نقصان احتمال دارد جای آنست که در
مشتوی و بائع نزاع افتد و هر يك دفع دیگری کند * متفق علیه و فی رواية لهما * و در روایتی مرتبشاری و مسلم را مخفی بین
آمد است * نهی عن المزبنة * نهی کردن حضرت از مزبنة * قال * گفت آنحضرت یا راوی * و المزبنة ان بیاع مافی
روى النشل بتمر كيل مسمى * و مزبنة فروختن میوه ایست که بر هر درختان خرماست به خرما خشک به پیمان معین
* ان زاد فلي وان نقص فعلي * اگر زیاده آید برای من و سود من را اگر کم آید بر من و زیان من و این قول مشتری است
اگر مراد زیادت و نقصان میوه است که برد درخت است و قول بائع است اگر مراد بیان تمراست که بر زمین است و فرق
میان این دو روایت آنست که در روایت اولی ثمر مذکور است به مثله و در ثانیة بمقصود عام است و تخصیص بطریق
تمثیل است * وعن جابر قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المضاربة * بنیای معجمه ربای موحده * و الما قلة *
بنیای مهله و قاف * و المزبنة * زای و موحده و نون * و الما قلة ان يبيع الرجل الزرع بمائة فرق حنطة * مائة قلة آنست
که بفروشد مرد کشت را بصدق پیمان کندم فرق بهشتین پیمان معروف است بمدينه که در روی شانزده رطل می کشند
و فرق بسکون راصل و بخت رطل میباشد کنفی التهاية و ذکر مائة فرق بطریق تمثیل است مقصود بیع زرع است در خوشه
بکندم چنانکه در بیان مزبنة کشت لیکن مزبنة عام است در ثمر می باشد و در زرع هم و گاهی تخصیص میکنند مزبنة را

کتاب البیوع
بشیر و محاطه را بزور و قتل در لغت بمعنی زرع می آید مادامیکه میزاست * و از این رو ان بیع التمر فی رؤس النخل
یمانه فرق * و مزانه فروختن تهر است در هر دای درخت خرما بعد فرق چنانکه کشت و این موافق روایت دیگر است
و در متفق علیه بیع ثمر به مثله بود * و المختار بر آنکه الاارض بالثلث والرابع * و مختار بر آنکه زمین است بر حصه معین
چنانکه ثلث ربع و مختار بر آنکه ربع در مختار است و در مختار از مالک و غیر یکسر و فتح
بمعنی نصیب است و بعضی گفته اند که اصل وی از خیبر است که آنحضرت نخیل اهل خیبر را در دست ایشان گذاشت و حصه
معین را بر ایشان نهاد و چون نزاع کردند نهی کردند از آن بعد از آن اجازت کرد و در صحت مختار بر آن اختلاف
است بعضی خیابا زمین نرم را میگویند * رواه مسلم * و عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم * فهم از جای
است که آنحضرت نهی کرد * عن المختار و المزانه و المختار بر آنکه المعاملة * نهی کرد از معاومه بعین ممله و او
آن فروختن میوه درخت است یکسال یا دو سال پیش از ظهور میوه و بعضی گفته اند اکثر ای زمین در مال است * و عن الثنیا *
و نهی کرد از ثنیا بضم مثله و سکون نون و تحتانیه بر وزن دنیا و آن استغنا کردن چیزی مجهول از مبیع * و رخص فی العرایا *
و رخصت کردن آنحضرت در بیع عرایا بعین ممله و ررایای تحتانیه جمع عریه بتشلیل یا بمعنی عطیه و عاریت
و عریه همان مزانه است که بحکم ضرورت برای اهل احتیاج رخصت کردند که نخل ندارند که از آن رطب بخورند و زور
نقل ندارند که بدان رطب بخورند و چیزی را از تر از قوت ایشان فاضل می ماند که بدان از صاحب نخل از ثمره نخل بتمو
میخرند روایت کرده شده است که محتاجان از اهل مدینه آمدند و شکایت آنحضرت کردند که شما ازین بیع نهی کردید
و ما بر رطب میل داریم و در دست ما هم وزن نیست که بدان بشیریم پس رخصت کردن آنحضرت برای ایشان بشروطی که
در کتب فقه مذکور است و بعضی گفته اند که موردی بود که او را چند نخل در بستان کسی میبود بهمی کردن این کس آنرا
بناورد با مالک اصل پس صاحب بستان در بستان خود با اهل و عیال پنهانکه رسم اهل مدینه است آمده می نشست و آنمرد
بر نخلهای خود می درآمد و صاحب بستان از آن ایضا میکشید پس رخصت کرده شد و صاحب بستان نوا که مقلاری از تمر
باندازه تمر نخل بوی بد اهل و ثمر نخل را بخورد * رواه مسلم * و عن سهل ابن ابی حشبه * بفتح حای ممله و سکون مثله
صحابی انصار است بعضی میگویند که ولادت او در مال سوم از مجهول است و وی در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود
و آنحضرت را دیده و حدیث از وی شنیده است لیکن ابن ابی حاتم گفته که وی بیعت کرده تحت بشیره و دلیل آنحضرت بود
در شب احد و حاضر شده مشاهد را الابد را و الله اعلم * قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع التمر بالتمر *
نهی کردن آنحضرت از فروختن میوه بر درخت بشیر می خشک * الا انه رخص فی العریه * مکرانکه شان این است که
رخصت کرد در عریه * ان نباع بشیرها تمر * که فروخته شود میوه بر درخت باندازه کردن آن عریه یا نخله یعنی تمر وی
بخرمای خشک و اطلاق عریه بر نخله نیز آمده است چنانکه بر بیع آمده یعنی اندازه کنند که آن بعد از خشک شدن چه
مقدار خواهد شد * یا کلهای اهل رطب * بخورند آن به را یا نخله را کسان وی که مشتریان و محتاجان باشند خرمای تر را
چنانکه مذکور شد از قصه اهل احتیاج * متفق علیه * و عن ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رخص
فی بیع العرایا * روایت است از ابی هریره که آنحضرت رخصت کرد در بیع عرایا * بشیرها من التمر * باندازه کردن
آن از خرمای خشک * فیما دون خمسة اوسق * در چیزی که در پنج و سق و کمتر از آن باشد بر آنکه رخصت آن بحکم
ضرورت را احتیاج وی بود و این مقدار است و سق صد و شصت من است پس پنج و سق هشتصد من باشد * و فی
خمسه اوسق * یا در پنج و سق و زیاد و بر آن نه شک را نیست * شك داود بن الحصین * شك کرده است داود بن
الحصین که راوی حدیث است و مولای عمرو بن عثمان بن عفان است ثقه است نزد ابن معین و غیر وی و این اسم نزد
بعضی را بوحاتم گفته که اگر مالک از وی روایت نمیکرد حدیث وی مترک میبود و ابو داود گفته که احادیثیکه وی از

مکره روایت کرده منا کهرست و از شیوخ دیگر مستقیم پس در کمر تراز پنج و سق جاقز است با اتفاق و در زیاده غیر جائز و در بیع اختلاف است اصح عدم جواز و نیز اختلاف است که رخصت مخصوص بفقر است یا اغنیاء را نیز شامل است * متفق علیه *
 * وعن عبد الله بن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الثمار * گفت این عمر رضی الله عنهما که نهی کرد آن حضرت از فروختن میوه ها * حتی بید و صلاحها * تا آنکه پدید آید نیکي آن میوه ها یعنی پخته شوند و بکمال برسند و زخطره تمام شدن این شوند * نهی البایع را مشتری * نهی کرد فروشنده را و خرنده را اما فروشنده را تا مال مشتری رایگان نگیرد و اما مشتری را تا تضمین مال خود نکند از جهت وجود مخاطره * متفق علیه و فی روایه لمسلم نهی عن بیع النخل حتی تره * نهی کرد از فروختن نخل یعنی میوه را تا آنکه مرغ و زرد شود زهو بزای حسن منظور و زهای دنیا زینت ری و فی الصراح زهور نیک کوفتن غوره خرما ویدار نماید * خوب * و عن السنبل حتی یبيض * و نهی کرد از فروختن خوشه زرع تا آنکه سفید شود * و یا من العاهه * و این کردن از آفت مقصود اینست و این رکها علامت آنست * و عن انس قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الثمار حتی تره * گفت انس نهی کرد آنحضرت از فروختن میوه ها تا آنکه رنگ کمرد و تمام شود و بکمال رسد تزهی بضم تار سکون زای رکها را بمعنی تره و کهید رحلیف سابق.
 * من کورش زهی یزهور و زهی هر د و آمله * * قول و ما تزهی * گفته شد و پس سید شد از آن حضرت و چه بیست معنی تزهی * قال حتی تحمر * گفت آنحضرت تا آنکه مرغ شود و طبعی گفته است تا زرد شود * قال * و گفت آنحضرت * ارایت اذا منع الله الثمرة لم یأخذ احدکم مال اخیه * خبر دهید چون منع کند خدا ایتعالی میوه را از رسیدن او بکمال خود بچند همت بگیرد یکی از شما مال برادر خود را یعنی پیش از زهو محل خطر است شاید که آفت زد و شود پس مالی که بائع بگیرد از مشتری مفت گرفته باشد پس باید که تا بکمال و تمام رسیدن صبر کنند * متفق علیه * و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع السنین * نهی کرد آنحضرت از فروختن سالها که آن بیع المعامه است که سابقا مل کور شد * و امر بوضع الجوانح * و امر کرد آنحضرت بنهادن دگر کردن آفتها یعنی اگر یکی میوه خرید مبلا و آنرا آفت رسید بائع را باید که چیزی از ثمن کم کند یا مشتری با زدند اگر چه بیع تمام شده است و این امر از برای استیجاب است و جوانح جمع جایسته و جوح بمعنی بناگاه هلاک کردن و از بیع برکندن و جایسته مشتق از و ست * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو بعت من اخیک ثم اصابته جائحة * اگر بفروشی تو برادر خود میوه پس رسید او را آفتی که هلاک ساخت آنرا فلا یصل لک ان تأخذ منه شیء * پس حلال نیست مر ترا که بگویی از وی چیزی را از ثمن این برتقل بر مطابق هلاک شدن است و اگر آفتی رسد که ناقص کرد آنک وضع و حظ باید کرد چنانکه در حدیث سابق فرمود * ثم تأخذ من مال اخیک بغير حق * بچه سبب میگیری مال برادر خود را بی حق * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال کانوا یتبایعون الطعام * بودند صاحبان که میخریدند طعام را یعنی کندم و جورا مثلاً یتبایعون بتقلیم فوافیه بر موحده و در بعضی نسخ یتبایعون بتقلیم موحده و فوقاً نه * فی اهل السوق * میخریدند در مکانیکه بالآخر بود از بازار * فیتبایعون فی مکانه * پس میفروختند متصل مکان خریدن آن در جای خود یعنی پیش از قبض و اعتیاف * نهی هر رسول الله * پس نهی کرد ایشان را بخریدن غذا * عن بیعه فی مکانه حتی ینقلوه * از فروختن آن در جای خود تا آنکه نقل کنند آنرا یعنی قبض کنند و استیفا نمایند ظاهر عبارت حدیث آنست که بعد از خریدن در همانجا نباید فروخت بلکه جای دیگر باید برد و فروخت اما گفته اند که مراد بنقل قبض است اول قبض باید کرد بعد از آن باید فروخت و پیش از قبض نباید فروخت و اگر بعد از قبض در همان مکان که خریدن است بفروشد باکی نیست چنانکه در حدیث آینک بیاید * رواه ابوداؤد و در لم اجده فی الصحیحین * روایت کرد ابنسبت را ابوداؤد و نمایی یا هم این حدیث را در صحیحین این اعتراض است بر صاحب مصابیح که این حدیث را در فصل اول ذکر کرد و در بعضی حواشی نوشته اند که اخراج کرده است این حدیث را بخارج و باب نهی التلقی از کتاب البیوع

بی تفاوت حرفی و گویا که تتبع مؤلف در اینجا قاصداً تمام است و نیز نوشته که شیخ جزی گفته است که این حدیث متفق
عیه است و ابوداود و نسائی و بیهقی نیز روایت کرده اند * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتاع
طعاماً ما ولا یبیعه حتی یمتونه * کسیکه بشود طعامی پس باید که بفروشد آنرا تا آنکه استیفا کند آنرا یعنی قبض کند و بیع
قبل القبض جائز نیست و نزد شافعی و صد مطلقاً خواسته مقبول باشد یا عقار و نزد امام مالک جائز نیست در طعام و در مایه
آن جائز است و مذموب امام احمد نیز همین است و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف جائز است در عقار و ظاهر
مذموب احمد نیز همین است زیرا که ملاک در عقار رادراحت است * وفی رواية ابن عباس حتی یکتاله * یعنی
بفروشد طعام را تا آنکه به پیماید آنرا بکیل * متفق علیه * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال اما الذی نهی عنه
النبی صلی الله علیه و سلم فهو الطعام ان یباع حتی یقبض * گفت ابن عباس اما آن چیزی که نهی کرده است از آن
آنحضرت پس آن طعام است که نهی کرده است از فروختن آن تا آنکه قبض کرده شود * قال ابن عباس ولا احسب
محل شیء الا مثله * گفت ابن عباس و کمان نمیرم من هر چیزی را چه طعام و چه غیر طعام مگر مانند طعام که فروخته
نشود پیش از قبض و این اجتهاد ابن عباس است که قیاس کرد غیر طعام را بر طعام * متفق علیه * وعن ابی هريرة
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تلقوا * بفتح - تا و تشدید قاف مفتوحه * الزکوان لیمع * باید که پیش نیاورند
سواران را برای بیع چنانکه قافله از طعام آمده است بیش از آنکه بشهر برسد و در بازار بر نهند و جماعه پیشتر
بروند و بخرند و بکنند قافله را که بشهر در آید و در بازار بفروشد * ولا یبیع بعضکم علی بیع بعض * و باید که بیع نکنند
بعضی از شما بر بیع بعضی بیع اینجا بمعنی خریدن است یکی میفروشد و بائع مشتری بر چیزی راضی شده اند و دیگری بیاید
و عقد ایشان را بپایان دهد و خود بخرد این بد است و اگر قصد خریدن ندارد بلکه مقصود میفروشد عقد ایشان دارد بدتر
خواهد بود * ولا تئانجشوا * پیش در لغت برانگیزتن شکار است و در شرع آنکه موافقت کنی مردی را که اراده بیع میکند
پس مدح کنی مبیع را یا خریداری کنی به بهای بسیار تا دیگری بشنود و بپشتاید و بفروشد آن * ولا یبیع حاضر لباد * و باید
که بیع نکند شهری برای روستائی چنانکه روستائی طعامی بهوی شهر بکشد تا بنرخ امروز بفروشد پس شهری از وی بگیرد
و نگاهدارد و بتدریج به تنگی و بختگی بهای گرانتر از آن بفروشد و نکند روستائی را که بالفعل بفروشد و معامله و
خراخی نماید * ولا تصروا الابل والغنم * بفتح - تارضم صادر و بعکس نیز رواست است و تصریه تا در شین شتر و کوسفند تا
بیشتر جمع شود شیردان و مشتری بد آن بازاری خورد و بهای گران خود * فمن ابتاعها بعد ذلک * پس کسی که بخرد
آنرا بعد تصریه * فهو بخیر النظرین * پس آن کس بهترین و در نظرهاست یعنی مشتری است * بعد ان یستأجرها * بعد از آنکه
بد و شد آن را و کم شیر یابد و بیان نظارین این است که * ان رضیها مسکها * اگر راضی گردد بد آن و خوش دارد آنرا
نگاهدارد * وان سخطها ردها * و اگر راضی نگردد و خوش ندارد باز گرداند * وصاعاً من تمر * و بد مد پیمانده را از خرما
در بدال شیر عیله و شید و نزد بعضی صاعی از طعام ده تیر باشد یا نه و میگویند که ذکر تمر در حدیث بطریق تمثیل است
و چون تمر صریح در نص مذکور شده است اظهر تعیین او است * متفق علیه و فی رواية لمسلم من اشتری شاة مصراة فهو
جائز لثلاثة ايام * کسی که بخرد کوسفند مصرات را پس و اختیار دارد تا سه روز * فان ردها رد معها صاعاً من طعام *
پس اگر رد کند آنرا رد کند با وی پیمانده را از طعام * لا صراع * نه کند م ظاهر این روایت آنست که واجب رد صاع است
از طعام غیر حنطه پس گفته اند که معنی آنست که تمر متعین است جائز نیست غیر آن از حنطه و جز آن و تخصیص نفی بحنطه
از جهت چودن او اعرف در اطلاق طعام و تعیین تمر از جهت آنست که وی غالب طعام عرب است و بعضی گفته که مراد
آنست که واجب رد صاعی از طعام است هر طعام که باشد و حنطه واجب نیمه است علی التعمین و جائز است که رد کند صاعی از
تمر یا شعیب یا جز آن فافهم و درین مسئله خلافتی است که مذکور است در فقه و تحقیق کرده شده است در اصول فقه فقه بر

* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلقوا الجلب * وپیش نیا ئول جلب را بفتح جیم ولام طعامی که کشید و میشود از شهری بشهری و تلقی جلب آنست که برود یکی از شهریان نزد جماعت که طعام آورد و اند باین شهر و بخرد از ایشان چنانکه در تلقی رکبان معلوم شد و گفته اند که این بر تقلیری منع است که زیان کند بافل شهر و اگر ضرر نکند لا بأس به است و نیز بر تقلیریست که تبلییس نکند نرخ را بر انجماعت و اگر تبلییس کند و فریب دهد محتواعت است باتفاق * ومن تلقاه فاشترى منه * پس کسیکه تلقی کرد جلب را و بخرد چیزی از آن * فاذا اتى شيل السوق * پس چون آمد صاحب جلب بازار را * فهو بالخيار * پس وی اختیار دارد که آن بیع را نافذ دارد یا فسخ کند اگر این خرید و است بارزان تر از نرخ شهر و بعضی گفته اند که بهر نرخ که خرید و است اختیار دارد از جهت اطلاق حدیث * رواه مسلم * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلقوا السلع حتى يهبط بها الى سوق * پیش نیا ئیل کالا را که مراد بجلب بود تا آنکه فرود آورده شود و او را بسوی بازار چنانکه در حدیث سابق گذشت * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبيع الرجل على بيع اخيه * باید که بیع نکند مرد بر بیع برادر بخرد * ولا يشطب على خطبة اخيه * وخواستگاری نکند زنی را بر خواستگاری برادر بخرد و بعد از آنکه قرار یافته باشد * الا ان ياذن له * مگر آنکه اذن کند برادر وی و یا بگوید من نهشترم شما بشیرید و من کن شتم از خواستگاری این زن تو خواستگاری کن * رواه مسلم * وعن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يسم الرجل على قوم اخيه المسلم * باید که طلب خریداری نکند مرد بر طلب خریداری برادر و مسلمان و ذمی و زحکم مسلمان است * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبيع حاضرا لباد * نفر و شد شهری برای روستائی چنانکه گذشت * دعوا الناس يوزق الله بعضهم من بعض * بکناریله مردم را تا رزق دهد خدا ای تعالی بعضی از ایشان را از بعضی بکناریله روستائیان را که طعام از بیرون بیاورند و در شهر و نرخ ارزان بفروشد و باعث تو معاف رزق گردد و بر مردم شهر چنانکه عادت است * رواه مسلم * وعن ابی سعيد الخدري قال نهى رسول الله * نهی کرده است پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عن لبستين * از دو پوشش * وعن بيعتين * وازد و بیع * نهى عن الملاسة والمنا بة فنى البيع * نهی کرد از ملاسه و منا بة و در بیع یعنی دو بیعی که نهی کرد از آن این دو بیع است یکی بیع ملاسه و دیگر بیع منا بة و بنال معیبه و این هر دو بیع در جاهلیت بوده اند و در تفسیر و بی اقرار است یکی بیع ملاسه که لمس مراد است جامه دیگر بر این است خود یعنی بگوید چون لمس کنی تو جامه مرا یا لمس کنم من جامه تو الا لازم کرد بیع مرد و جامه و بعضی گفته اند ملاسه عبارت است از لمس متاع از پس جامه یا در تاریکی و نظر نگزیدن در آن و ایقاع عقل بیع بر آن ناکشاده و ندادند و بعضی گفته اند کرد انیدن لمس است قاطع خیال و این عبارات ظاهر در آن است که مراد ثوب متبوع است و موافق گفته * والملاسة لمس الرجل ثوب الاخر بيله * ملاسه لمس مرد است جامه دیگر بر این است خود * یا للیل او بالنها * در شب یا در روز * ولا یقلبه الا بذلک * و نه میگرداند و نه میکشاید ثوب را مگر بلمس یعنی حق آن بود که میکشاید و میکشاید جامه را و می دزد آنرا و وی نکشاده و نه دزد مگر بلمس و بلمس کشادن و دیدن حاصل نمیشود و وی نکرد مگر همین لمس را و این تفسیر جامع هر سه تفسیر است فافهم * والمنا بة ان ینزل الرجل الى الرجل ثوبه * بیع منا بة آنست که بیس از مرد بسوی مرد جامه خود را * و ینزل الاخر ثوبه * و بیند از مرد دیگر جامه خود را * و یكون ذلک ببعهما من غیر نظر ولا تواض * و باشد همین انداختن جامه بسوی یکدیگر بیع مرد و ثوب یا بیع مرد و مرد بنی نظری دیدن مبیع را و بی رضای یکدیگر پس در بیع ملاسه لمس جامه یکدیگر بود و در بیع منا بة انداختن جامه بسوی یکدیگر و بعضی گفته اند که بیع منا بة آنست که بگوید چون بیند از مرد بسوی تو سگریز و لازم کرد بیع این بیان بیعتین شد که نهی کرد از آن از آن * والبستین * و در بعضی نسخه ها لبستان و دو پوشش که نهی کرده اند از آن یکی * اشتمال الصماعة * پوشیدن جامه و فرا گرفتن آنست بطریق همیص صماعة و تشدیل میم ممل و

* والماء ان يجعل ثوبه على احد فالتیمة * رهشید صماء آنست که بگرد اند جامه خود را بر یکی ازد و درش خود * فیبد
 * احل شربة لیس علیه ثوب * پس ظاهر بر رفته کرد دیکی ازد و جانب وی که نیست بر روی جامه اما آنچه مشهور است در تقسیم
 صماء آنست که به پیش از یک جامه از سر تا پای خود بدن خود را تا آنکه نماند منفذی و دستها هم درون ماند اشمال کویند
 بجهت فراز گرفتن از بدن را و صائبیت علم منفذ چنانکه صخرة صماء کویند سنگ سخت و اکله روی میال سوراخ
 و شکاف نیست و صمام قاروره چیز را کویند که بوی مرار را بر بندند و نهی از جهت احتمال کشف عورت در حالت رکوع
 و میزد و از جهت متزیلین و سنت کشف آنها است در وقت تحریمه و طبیعی گفته است که اشمال صمانزد نقی آنست که
 پیش از بدن را بیک جامه و بر د ارد از جانب دیگر و بنه افر ابرد و شهای خود پس منکشف کرد و عورت و عبارت مولف
 ناظر برین معنی است فانهم * واللبسة الاخری احتیاطا و ثوبه * و پوشش دیگر که نهی کرده از ان احتیاط کردن مرد است
 بجامه خود * و هو جالس * و حال آنکه وی نشسته است * لیس علی فرجه منه شیء * نیست بر عورت وی چیزی احتیاط است
 کرد زانوحلقه کرد و نشستن بر سرین و گاهی بر دایمی شود و برین تقلید اگر جامه دیگر نداشت و موجب کشف عورت میگردد
 و اما احتیاط است سنت است در جلوس و آنحضرت در صحن کعبه باین هیئت نشسته و بجامه نیز مشروح است اگر موجب
 کشف عورت نکرد * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الحصة *
 حصا سنگر بزه و حصاة یکی از ان گفت ابو هریره نهی کرد آنحضرت از بیع حصا و رتش آنست که خریداری
 میگردند چون سگریزه بران می انداختند واجب میشد بیع و بعضی گفته خریداری کودک چیز را از چند
 چیز باین شرط که بر هر چیز از ان که سنگریزه افتاد مبیع همان است یا تا منتهای حصاة همه مبیع است * و عن بیع
الغرة * و نهی کرد آنحضرت از بیع غرر بفتح غین معجبه و راثن از غرر بمعنی فریب و بیع الغرر اصل
 جامع است که شامل فروع کثیره و صور مختلفه است و هر چه من کور شد از بیع ملامسه و منابذه و حصا و مانند آن
 هم از انواع او است و جل اند کو کردن آنها بجهت بودن آنهاست از بیعهای مشهوره جاهلیت و غرری باشد بجهت جهل
 به بیع یا بشن یا بسلامت آن یا باجل آن یا بجهت عجز از اد او تسلیم آن چنانکه بیع بندگی گرفته و بیع پرند و در هوا و گاهی
 غرر قلیل و بجهل میسر معفو و متحمل نیز می باشد زیرا که اجماع است در آمدن بتمام یا جرت و حال آنکه عادت آدمیان
 در ریختن آب و قد رمک در آن مختلف است و بر جواز شرب از سقایا جهالت قدر مشرب و اختلاف است عادت شاریان
 و مانند آن بجهت حاجت و تعدد راحت از ان مکرر بمشقت * رواه معلوم * و عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله
علیه و سلم عن بیع حبل الحبله * حبل و حبله بفتح حین با رشکم و در مشارق گفته که بفتح حاء و با در هر دو و در اول سکون با
 تیز روایت است و فتح اظهر و واضح است تفسیرش بیع چیزیکه بزاید آنرا چیزیکه در شکم است پس این بیع نتاج به نتاج
 است و این بیع معلوم است که هنوز پیدانشده و اگر آنچه در شکم است بفروشد نیز همین حکم دارد چه جای آنکه وی
 بزاید و ز کربل الحبله بنا بر جریان عادت و وقوع او است در جاهلیت و بعضی گفته اند که مراد به بیع حبل الحبله آنست
 که بیع کند بتاجیل ثمن قال آنکه باز در ارشود آنچه در شکم ناته است چنانچه ابن عمر خود تفسیر کرد در حدیث و گفت * و کان
بیعا یتبایعه اصل التبا یمیه * و بود این بیع بیعی که میکردند آنرا اهل جاهلیت * کان الرجل یمتاع البزور * بود مرد که
 میخرید شتر را جزو بفتح جیم و ضم زای شتر کشنی ذکر باشد یا انشی اما لفظا و موفت است * الی ان تتج * المانه * قال آنکه
زایانید شود غناته * ثم تتج * التي فی بطنها * یستر زایانید شود * آنچه در شکم او است و این نیز از جمله بیع الغرر است
 * متفق علیه * و عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عصب الفیل * و هم از این عمر است که گفت نهی کرد
 آنحضرت از کرا دادن نراسپ یا شتر یا جازان فی الصراح عصب بفتح عین و سکون سین مهملتین کرا دادن فحل بجهت
 کشنی و بر جهتن نو بر ماده و آبکشی را نیز کویند و بالجمله مراد آنست که کرا دادن آنرا و گرفتن ثمن بران منهی عنه

است و در زمی جهالت است زیرا که نرگاهی می چید و گاهی نمی چید و گاهی نمیگردد و اکثر صحابه و نقباء تحریر آن رفته اند بعضی رخصت داده اند از جهت خوف انقطاع نسل و این بعارضت دادن حاصل میشود و عاریت دادن آن منذ رب است و بعد از عاریت دادن اگر چیزی عطا کند درست است قبول کردن آن چنانکه بیاید * رواه البخاری *
 * عن جابر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع ضربا لب الجمل * مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد به بیع گرا است و ضرب بکسر ضا د بر جستن نوبه ما غایتش درین حدیث تخصیص ذکر بشنود کرده و در حدیث سابق فخل گفته شامل شتر و جز آن چنانکه معلوم شد * وعن بيع الماء والارض لثرت * و نهی کرد از فروختن آب و زمین تا کشت کار کرده شود و این مضمول بر مشابره است که گرای ارض است به ثلث و ربع و در بعضی متاخره اختلاف است چنانکه در اول فصل مذکور شد * رواه مسلم * وعنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع فضل الماء * و هم از جایز است که گفت نهی کرد آنحضرت از فروختن زیادتی آب اگر کسی است که آبی دارد زیاد بهر حاجت خود و مردم محتاجند بدان جایز نیست او را منع کردن ایشان از آن و فروختن آن بدست ایشان و همین است حکم بکلا که منع نیاید کرد مگر آنکه والی کرد کرده باشد که آنرا حمی خوانند * رواه مسلم * وعنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع فضل الماء لبيع به الكلاء * فروخته نشود زیادتی آب تا فروخته شود بهسبب آن کیا یعنی لازم می آید از فروختن آب فروختن کیا زیرا که کسی که میخواهد که بپردازد آب و فای و وی منع کند از ورود بر آب مگر بغرض مضطر میشود بشرین آن پس بیع آب بیع کلا میشود و فروختن کیا منهی عنه است و اختلاف کرده اند که این نهی تحریمی است یا تنزیهی * متفق علیه * وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على صبرة طعام * و هم از آبی مریره است که آنحضرت گذشت بر توده طعامی صبره بضم صاد مهمله و سکون با آنچه جمع کرده شده از کندم یا جو یا مانند آن بی کیل و وزن * فادخل يد فيها * پس د ر آورد آنحضرت دست خود را در آن صبره * فناالت اصابعه بللا * پس یافت انگشتان آنحضرت تری را * فقال ما هذا يا صاحب الطعام * پس گفت آنحضرت چیست این تری ای صاحب طعام یعنی از کجا است و چرا کرده آنرا * قال اصابته الحماة * گفت صاحب طعام رسید است آنرا باران * يا رسول الله * یعنی من تر نساختم ام باران رسید و تر شد * قال اقلا جعلته فوق الطعام * گفت آنحضرت ایا پس چرا نکرد انید ی تر را بالای طعام * حتى يراه الناس * تا آنکه به بینند او را مردم * من غش فليس مني * که میکند خیانت کند و ترک نصیحت و بخور و خواهی کند بمسلمانان پس نیست آنکس از من و بر طریقه من * رواه مسلم *
 * الفصل الثاني * عن جابر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن التنيا * بضم مثله و سکون نون گفت جابر که آنحضرت نهی کرد از آهنگنا کردن و بیرون آوردن بعض مال از مبیع چنانکه گوید فروختن این شی را مگر بعضی را و از جهت جهالت مبیع * الا ان يعلم * مگر آنکه دانسته شود که چه مقلد از مستثنی است چنانکه ثلث و ربع یا ده کیل و بیست کیل * رواه الترمذي * وعن انس قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع العنب حتى يهود * نهی کرد آنحضرت از بیع انگور تا آنکه سیاه شود کنایهست از ظهور صلاح آن چنانکه در میوه های دیگر هر خ و زرد واقع شده است * وعن بيع السب حتى يشتم * و نهی کرد از فروختن دانه تا آنکه شست کرد و این نیز کنایهست از ظهور صلاح است * مسند ارواه الترمذي و ابوداؤد عن انس و الزيادة التي في المصباح وهي قوله * و زیادتی که در مصباح است بر آن قول اوست * نهى عن بيع التمر * و در نسخه بیع التمر به مثله * حتى تزهو * تا آنکه خوب شود و صالح کرد چنانکه در فصل اول در حدیث خامس معلوم شد * انما ثبتت في روايتهما عن ابن عمر * این زیادتی ثابت نشده است در روایت ترمذی و ابوداؤد مگر از ابن عمر نه از انس باین لفظ که * قال نهى عن بيع النخل حتى تزهو * بلی کونخل مکان تمر * وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب * وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الكاليع بالكاليع * رواه ابن عمر * است از ابن عمر که آنحضرت نهی کرد از بیع نیمه به نیمه یعنی دین بدین کالی بهمز و بی مزه نیز آمده از کلابه معنی تا آخر

و تفسیر کالی بکالی باین کرده اند که بخرد مرد چیزی را تا اجل معلوم و چون آمد اجل نیافت ثمن را که ادا کند پس بگوید
بائع را بفروش این را بمن بجل دیگر بزیادت چیزی پس بفروشد آن را بی تقاضا و اصل این نهی از بیع مالم یقبض است
بعضی گفته اند صورتش آنست که باشد مرزید را بر عمر و ثوبی موصوف و مر بگور بر عمر و نیز در دم است پس گفت زید
مر بگور و ختم بدست تو جا مور که بر عمر و است بآن درامه عشره که ترا بر عمر و است پس گفت زید مر بگور را قبول
کردم این بیع نیز جایز باشد از جهت همین معنی که بیع مالم یقبض است * فافهم رواه الدارقطنی * وعن حماد بن شعيب
عن ابيه عن جده قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع العربان * بضم عین مهمله و سکون را و بجر حاء * و بیع
العربون بضم باء نیز کوبیده سیرش بآن کرده اند که کلابی را بشتر در پار از ثمن بد شد و بگوید برو فکر کن اگر اختیار تو بر بیع
آن افتاد باقی ثمن را نیز میباید و اگر بشیمان شوی از بیع آن باز کرد انید و میباید هم بیع را و آنچه داد و نام برای تو میل هم
رایگان مقصودت که بیع است یا کسی دیگر نیز از این بیع جائز نیست بجهت آنچه در است از شرط و غیر و و طیبی میگوید
امام احمد این بیع را نیز زکریا و از این عمر و نیز بیوز آن آمد است * رواه مالک و ابوداود و ابن ماجه * وعن علي
وصي الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع المضطر * نهی کرد آنحضرت از بیع مضطر که بی اختیار خود یا کراه
فروخته طیبی گفته که مراد آنست که نمی باید که چیزی بخرد و شود از مکر و عقل صحیح است با کراهت و بعضی گفته اند که
تواند که مراد به مضطر محتاج باشد که مضطر شد به بیع بجهت و امی که بر کردن وی نشسته یا مؤنتی که بروی افتاده و میفروشد
چیز را از مال خود ارزان بیک ضرورت پس مراد آنست که از روی ضرورت و بوی ادا را عانت نماید و بیع و قرض متلا
* وعن بیع الغرر * و نهی کرده است از بیع که در روی فریب و جهالت و تعدل و تسلیم باشد و این را انواع کثیر است چنانکه کنیشت
و عن بیع الثمرة قبل ان تلد رک * و نهی کرد از بیع میوه پیش از آنکه برسد و پخته شود * رواه ابوداود * وعن انس ان
رجلا من کلاب سال رسول الله * رواه بیعت از انس که مردی از قبایله که نام او کلاب است بکسوف بر سیل پیغمبر صلوات الله علیه
صلی الله علیه و سلم عن عتب الفحل * از کرداد بن فحل بجهت کشنی * فنهی * پس نهی کرد آنحضرت آن مرد را * فقال * پس
گفت آن مرد * یا رسول الله اننا نطرق الفحل * ما به عاریت میباید فحل را و بکرا نمیدهم فی الصراح اطراق فحل بعاریت
دادن بجهت کشنی * فنکریم * پس اگر اکرام کرده میشود یعنی از روی کرم و مروت چیزی بیا می دادند نه از روی اجرت
که شد ط کرده است * فرخص فی انکرامه * پس رخصت کرد آنحضرت در کوفتن آنچه از روی کرم داد شود * رواه الترمذی
* وعن حکیم بن حزام * بکسوف جای مهمله و زای صحابی مشهور است برادر زاده امام الحرمین مغل بجهت و از اشراف عرب بود
و احوال او در اول باب التجار کنیشت * قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابیع ما امس عندي * گفت نهی حکیم
کرد مرا آنحضرت که بفروشم چیزی که نیست نزد من یعنی قبض نکردم یا کرم شده است از من و کوبیده یا مال غیر است و این
در غیر صورت سلم است که آن جائز است باتفاق بشرایط معلومه و نیز جائز است بیع مال غیر و بیع موقوف میماند بر اذن
وی نزد ائمه ثلاثه الا امام شافعی * رواه الترمذی و فی رواية له و لا بی دأود والنسائی قال * گفت حکیم * قلت * گفتیم
من * یا رسول الله یا تبني الرجل فیرید مني البیع * می آید مرا مردی پس میخواهد از من بیع چیزی را * ولیس عندي *
و نیست نزد من آنچه که او میخواهد بیع آنرا * فابتاع له من السوق * پس میفروشم بدست وی و میخرم برای وی از بازار
و میباید * قال لا تبع ما ليس عندك * گفت آنحضرت مفروش چیز را که نیست نزد تو * وعن ابي هريرة قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیعتین فی بیعة * گفت ابو هریره نهی کرد آنحضرت از دو بیع در یک بیع این را در تفسیر
کرده اند یکی آنکه کوید فروخته بتوان این چیز را نقل بد و نسیم به بست دوم آنکه کوید فروخته بتو غلام خود را بهزار
بشرط آنکه بفروشی تو بمن داد خود را بصل از جهت جهالت ثمن در مرد و صورت اما اول ظاهر است و اما ثانی زیرا که
و فایده بیع جاریه لازم نمیشود باین شرط پس متعین نمیشود ثمن * رواه مالک و الترمذی و ابوداود و النسائی

عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيعتين في صفقة واحدة * نهى کرد آنحضرت از دو بیع در یک صفقه یعنی در یک عقد صق دست بردست کمی زدن و مراد بیع است که عادت جاریست در آن دست بردست زدن تفسیر این همان است که گفته شد * رواه فی شرح السنة * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یجوز حلف و بیع * حلال نیست قرض و بیع چنانکه قرض در هک بسکی و بفروشد بدست و چیزی با کثرت از قیمت آن زیرا که هر قرضی که جر کند نفع را حرام است * و لا شرطان فی بیع * و حلال نیست و شرط در یک بیع بعضی این را تفسیر کرده اند به بیعتین فی بیعة چنانکه کند شت و بعضی تفسیر کرده اند اینکه بفروشد بدست کسی ثوبی را بد و شرط چنانکه قصارت و خیاط کند آن را و گفته اند که تقیید بد و شرط اتفاقا واقع شد و بشرط واحد نیز جائز نیست از جهت ورود نهی از بیع و شرط * و لا ربح مالم یضمن * و نه حلال است سود چیزی که ضمانت کرده نشسته است آنرا و نه در آمده است در قبض و ضمانت و مراد بیع مالم یضمن است و آن جائز نیست از جهت عدم دخول آن در ضمان مشتری چنانکه کند شت * و لا بیع مال یس عندک * و نه حلال است بیع چیزی که نیست نزد تو * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح * و عن ابن عمر قال كنت ابيع الابل بالنقیع بالک نانیور * گفت ابن عمر یو دم من که میفروختم شترانرا در نقیع بدینا و نقیع بنون و قاف بر وزن رفیع نام موضعی است قریب بمکه مطهره و آنجا بازاری بود و بعضی بیاخوانده اند که نام موضعی مشهور است که مقبره مدینه است و آنجا پیش از آن که آن را مقبره کبرند بازاری بود و الله اعلم * فاخذ مکانها الدراهم * پس میگوئیم بجای دنانیر در راهم را * و بیع بالدراهم * فاخذ مکانها الدنانیر * و میفروختم بدراهم پس میگوئیم بجای دراهم دنانیر را * فایت التبی * پس آمد م نه خبر را * صلى الله علیه وسلم فذکر تذلک له * پس ذکر کرد م آن را و آنحضرت را * فقال لا بأس ان تأخذها بعمر يومها * پس گفت آنحضرت باکی نیست اینکه بگیری تو در راهم و دنانیر را در بدل یکدیگر بنور آن روز این بطریق احتیاج است و الا بهر نرخ که بگیرند جائز است * مالم تفرقا و بینكما شیء * مادام که جدا نشوید شما از یکدیگر و حال آنکه میان شما چیزی است یعنی شرطی است که تقاضا است یعنی ابن استبل ال دنانیر و دراهم یکدیگر بشرطی جائز است که در مجلس تقاضا کنن تا بیع نقل به نسیه لازم نیاید و ربوا نکرد و شیخ مادر مکه معظمه چون خادمی را بصرف بیازار میفرستادند وصیت میکردند که شبیاری باش معامله دست بدست کنی و درین میان فرجه در تقاضا واقع نشود * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی * و عن العلاء * بفتح عین و تشدید کاف * اهل مهله به * بن خالد بن هوزة * بفتح هاء و سکون و او ذال معجمه و او را وصیت است اسلام آورد بد از فتح و بعد خنجر و در بادیه سکونت میکرد و حدیث او نزد اهل بصره است روایت کرد از آنحضرت و حدیث او در کتاب البیوع است که همین حدیث باشد که * اخرج کتابا * بیرون آورد وی خطی را که در وی این نوشته بود * هذا ما اشتري العلاء بن خالد بن هوزة من محمد رسول الله * این کتاب خریدن العلاء بن خالد بن هوزة است از محمد پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم اشتري منه عبد ارامه * خریدن از آنحضرت صلى الله علیه وسلم غلامی یاد اهی را شک است از بعضی رواه * لا داء * نیست در وی در وی داء در اصل بمعنی درد است و مراد اینجا عیبی است که موجب خیار باشد * و لا غایلة * و نیست در وی حادثه که هلاک کننده است یعنی عیبی که موجب هلاک مال مشتری باشد مثل بودن غلام سارق یا باقی و بعضی گفته اند که مراد باین غش و خیانت است در حق مشتری * و لا خبنة * و نیست خبنة بضم خا و کسر آن و سکون موحد و بمثلته در قاموس گفته که خبنة در پرده آنست که طیب نباشد چنانکه بند که کرده شد باشد ارقومی که حلال نیست بنده کردن ایشان * بیع المسلم المسلم * خریدن صحیح خریدن مسلمان از مسلمان اشارت است بر عایت منافعت و حقوق اسلام درین بیع از طرفین * رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح * و گفته است که اینجا بیع غریب است و نهی شناسم این حدیث را مکرر از حدیث عباد نهی و عباد ضعیف است و لیس بشیء گفته اند زیرا که از آنحضرت

کتاب البیوع
صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت بیع واقع نشد است الا نادرا و پیش از هجرت بیع و شرا هر دو بود * و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم باع حلما و قد حاء * روایت است از انس که آن حضرت فروخت جامعی را بکسر حار و سکون لام کلیم سطر که زیر فرشهای فاخر آنکند و فروخت قدحی را و این هر دو از آنحضرت نبودند بلکه از یک صحابی فقیر بودند که آنحضرت برای وی بطریق و کالت فروخته اند بپیر معیشت و میگرد چنانکه در حدیث دیگر آمده * فقال من يشتري هذا المجلس والقدح * پس گفت آنحضرت که بشوید این مجلس و قدح را * فقال رجل آخذ هذا بثلثمائة درهم * پس گفت مردی میگویم و منخرم این هر دو را بیک درهم * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم من يريه لي درهم * کیست که زیاده و منخرم این هر دو را بیک درهم * پس داد او را مردی دو درهم * فباعهما منه * پس فروخت آنحضرت آن مجلس و قدح را بثلثمائة درهم و درین حدیث دلیل است بر شریعت بیع من یزید و این غیر سوم بر او ماست زیرا که آن بعد از تقریر بیع است * و رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و در بعضی از رواة الاختصاص سخن است * الفصل الثالث

عن واثله * بکسر مثله * بن الاسقع * بفتح حمزة و سکون هین مهمله و فتح قاف صحابی است که اسلام آورد در وقتی که تجهیز میکرد آنحضرت غزوة تبوک را و بعضی گفته اند که وی خدمت کرد آنحضرت را سه سال و بود از اهل صفه و مرد به بیت المقدس و بود عمرا و صل سال و بعضی گفته اند که بد مشق و فاته نو در هشت ساله و وی آخر صحابیست که مرد بد مشق * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من باع عيبا لم ينبه * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که بفروشد عیب را یعنی چیزی عیب دار را که ناکاهانیک یعنی بر آن عیب و در بعضی نسخ لم یبینه یعنی بیان نکند آن عیب را * لم یزل في مقت الله * همیشه است آنکس در غضب خدا * و لم یزل الملائكة تلغنه * و همیشه اند فرشتگان که لعنت میکنند او را و در نسخ معتدله او بجای را و برای شك را و است * رواه ابن ماجه *

باب در بیان متممات و لواحق آنچه

کذا شد از بیان بعضی بیوع منهی عنها * الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابتاع نخلا بعد ان تؤبر * کمیکه بخرد و رخت خرما را بعد از تا بیرو تا بپراصلاح نخل و تلقیح اوست یعنی کشتنی دادن خرما را و بنهادن چیزی از شکوفه نرد و شکوفه ماده چنانکه در اول کتاب در باب الاعتصام بالکتاب و السنة گذاشت و مراد بان درین حدیث ظهور ثمره آنست زیرا که این لازم تا بپراست تا آنکه اگر تا بپیر کرده شود و ثمره ظاهر نشد حکم اینست که گفت * فتمرتها للمبايع * پس میوه نخل مرد و روشن در راست یعنی اگر درخت خرید که میوه او ظاهر شد و در رسیدن است پس میوه از ان بائع است و تابع درخت قیمت و بمشتری نمیرسد * الا ان يشترط المبتاع * مگر آنکه شرط کند خریدار و راضی گردد بدان فروشنده و این حکم مختلف فیه است میان علما بعضی میگویند که ثمر تابع اصل است بهر حال رسیدن یا نرسیدن و بعضی گفته اند که تابع نیست اصلا و بعضی میگویند تابع است اگر نرسیده و ظاهر نشد و اگر نرسیده و ظاهر شد تابع نیست طبعی گفته که اول مذ هب ابو حنیفه است * و من ابتاع عبد اوله مال فماله للمبايع * و کسی که بخرد غلامی را و مر آن غلام را مالی است یعنی بتسبب ظاهر که در دست اوست و الا عبد مالک مال نمی باشد پس مال او برای بائع است * الا ان يشترط المبتاع * مگر آنکه شرط کند مشتری و اختلاف کرده اند در جامه های او که پوشیده است و ظاهر حدیث آنست که در نیاید در بیع و بعضی گفته اند که مقل را آنچه بستر عورت کند می در آید و زیاد در آن * رواه مسلم و زوی البشاری المعنی الاول و حدیث * روايت کرد این حدیث را بتمام مسلم و روایت کرده است بخاری و معنی اول را تنها که مسئله ثمره است نه مال غلام را و گفته اند که این ذمول است از مولف زیرا که بخاری روایت کرده است حدیث را بتمام در آخر کتاب الشرب نعم در کتاب البیوع و در کتاب الشروط قصه نخل را روایت کرده و بیس و مولف همین جا نظر کرده نه در کتاب الشرب کنافی بعض الحواشی * و عن جابر انه كان يسير على جمل له قناع عبي * روایت است از جابر که وی بود که هیر میکرد در شتری که مر او را بود که بتحقیق همانند شده بود و راه نمیتوانست رفت و این در سفری بود که

بعدینه می آمدند * فهر النبي صلى الله عليه وسلم به * پس گفت آنحضرت بجای بر یا شتووی و دیک که این حال دارد
 * فقره به * پس زد آنحضرت شتو را پیروی یا بتا زیاده که در دست شریف داشت * فسار سیر الیس سیر مثله * پس سیر کرد
 و زوان شد سیری که سیر نمیکرد و نمیرفت مانند این سیر یعنی تیز شد چنانکه هرگز این تیزی نداشت بپرکت داشت مبارک
 آنحضرت و توجه و تصرف وی صلی الله علیه وسلم که ضعیف را قوی کرد اند و لاشی را شی سازد (بیت) تو مراد لده
 و دلیری بین * زوبه خویش خوان و شیر یبوق * ثم قال بعینه بوقیه * پسترفت آنحضرت بجای بر بغروش بدست من این
شتر را بوقیه و رقیه بضم را و و کسر قاف و فتح تحتانیه مشبده و بفتح و او نیز لغت است و اکثر آنچه جاری است بر زبانها بفتح
است و اوقیه بضم همزه و سکون را و نیز میگویند نام وزن اربعین درهم است * قال فبعته * جایر میگوید پس فروختم من
آن شتر را * فاستثنت حملانه الی اهلی * پس استثنا کردم مواری شتر را تا اهل خود یعنی شرط کردم که فروختم اما تا زهیدن
 بعدینه بران مواری باشم حملان بضم ها مواری کردن و در قاموس گفته حملان بضم آنچه بار کرده شود بروی از دواب دن
 هبه خاصه و این حدیث دلالت دارد بر جواز بیع دابه بشرط کردن بایع رکوب او را و مدعی امام احمد اینست و نزد
 امام مالک جائز است اگر معافیت نزدیک باشد چنانکه اینجا هم چنین بود و امام ابوحنیفه و امام شافعی جائز ندانند از بیع
 بشرطی که در وی نفع باشد احد المتعاقدين را بعد از آنکه باشد یا قریب بعد از بیعی که در وی از بیع و شرط آمده است و جواب
 میدهند که شاید اینجا شرط در صلب عقل نبوده و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت فرمود که گرفته من از توان را بوقیه
 مواری شو پس این مواری شدن بعاریه بوده نه با شراط و توانست که شرط سابق بود بر عقل پس تاثیر نکند در فساد آن * فلما
اخذت الیلینه ائمة بالیمل * پس وقتیکه رسیدم بعدینه آوردم نزد آنحضرت شتر را * ونقلني ثمنه * ونقل کرد و داد
فرائین آنرا * وفی رواية فاعطانی ثمنه ورد علی * و در روایتی این چنین آمده است که گفت جایز پس داد مرا
 آنحضرت ثمن شتر را و باز کرد این شتر را بر من یعنی ثمن هم داد و شتر هم بششید * متفق علیه فی رواية للبشاری انه قال
لیلال اقصه وزده * و در روایتی مریشاری را آمده که آنحضرت گفت مر بلاک را بده دام او را و زیاده بده چیزی * فاعطاه
وزاده قیراطا * پس داد بلاک آن را و زیاده کردد انکی را که حدس دینار یا درهم باشد و مستعمل که مراد سدس ثمن باشد یا قیراط
 بمعنی سدس است از هر چیزی که باشد و الله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت بريرة بباء موحدة ورائین
بروزن هريرة نام مولای عایشه است در اول داده يك يهودي بود که او را مکاتب ساخته بود پس آمد نزد عایشه * فقالته
انی کاتبک طی تسع الاثالی * پس گفت بريرة مکاتب کرده ام من بر نه اوقیه که سه صد و شصت درهم باشد و کتابت آزاد
 کردن بپند و بشرط مال که برگردن او کنند تاگاه گاه چیزی از آن میزسانیده باشد چنانکه گفت * فی کل عام وقیة * در
 هر سال يك اوقیه است * فا عینینی * پس اعانت کن و مدد کن ای عایشه مرا از چیزی بده که گذر ببلد کتابت خود داد اکتم و
 مکاتب یکی از مصارف زکوة و محال خیر است و در قرآن مجید فی الرقاب که گفته است مواذمکاتب است * فقالته عایشه
ان احب اهلک ان اعلمها لهم علوة واخذة * پس گفت عایشه یعنی بريرة را که اگر دوست دارند کسان تو یعنی صاحبان
 تو که بشمارم این نه اوقیه را بر ایشان بیک شمار کردن یعنی بدفتم بایشان و دیهات تو و بشترم ترا از ایشان و فروختن
 مکاتب بر ترقی و عجز از ادای بدل کتابت جائز است * واعتقک فعلت * و آزاد کنتم ترا و میکنم این را * ویکون ولاءک لی
و باشد و لای تو مرا و لا بفتح و از قرابتی و حقی که حاصل میشود آزاد کنند را بر غلامی که آزاد کرده است او را و میرسد
میراث این غلام بوی * فدعیت الی اهلها فابوا * پس رفت بريرة بسوی صاحبان خود پس آبا آوردند از بودن و لا
 برای عایشه و قبول نکردند آنرا و گفتند که نمی فروشیم * الا ان یكون الولاء لهم * مگر آنکه باشد و لا مرایشان را و این
 اشراط جهل و مکابره بود از یهود و نامشروع بود که عایشه آزاد کند و لا ایشان را باشد و لا مرکی را است که آزاد
 کرد پس عایشه این سخن یهود را آنحضرت گفت * فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم خل بها و اعتقها * پس گفت آنحضرت

بکبر و بخت و امان هایشه و از ادکن برید و از اوله ازان تست و آنچه بیود شرط میکنند یا و میگویند و نامشروع میگویند اعتبار
 مد ایرد که تم خام رسول الله استدر بنظمه استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی الناس در مردم قبل الله راثنی
 علیه پس حمل گفت خدا را بر اثنا کرد بروی تعالی ثم قال اما بعد فاما بال رجال یشرطون شروطا لیست فی کتاب الله
 بستر کست آنحضرت اما بعد از حمل و ثنا پس چیست حال مردانی که شرط میکنند شرطها را که نیست آن شرطها در دین خدا
 در آنچه نوشته و فرض گردانید است از احکام بر بندگان یعنی نامشروع است ما کان من شرط لیست فی کتاب الله فهو باطل
 چیزی که باشد از شرطی که نیست در کتاب خدا پس آن شرط باطل است و انکان مائة شرط یعنی اگر چه صد شرط نامشروع
 باشد فضاء الله احق پس حکم خدا ثابت تر و سزاوارتر است که حمل کرده شود بآن و شرط الله و ثقی و شرط خدا
 میسر تر و معتدل تر است و انما الولاء ان احدثت و نیست و لا مکر کمی واکه آزاد کرد متفق علیه و عن ابن عمر قال نهی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الولاء و عن هبته نهی کرد آنحضرت از بیع ولاء و هبه و معنی ششخصی بر معتق خود و ولای
 دارد پس بفروشد یا بفروشد آن حق را بدیگری این جائز نیست زیرا که ولای مال نیست که بفروشد یا بفروشد جمیع و علماء
 از سلف و خلف بعد م بجواز آن رفته اند و بعضی تجویز کرده اند و خوری گفته که شاید این حدیث باین بعض نرسید است
 والا باوجود حدیث حکم بخلاف آن چون میگردند متفق علیه الفقه المالک الثانی عن منخل بفتح میم و
 مکر خای معجمه بن خفاف بضم خای معجمه و تخفیف فارغی دیگر در آخری را ورا که خفاف است و حدیث او را که ایماست
 بفتح همزه و سکون قسما نیمه حیث است و روی تابعی است که غیر این یک حدیث شناخته نشد است از روی اسناد این نیز
 چیست نیست و ابن حبان او را در وثقات ذکر کرده است قال ابنت غلاما که گفت خریدم غلامی را فاستغلت به پس
 گرفتیم اجرت او را و غلامه دخلی که حاصل میشود از زراعت و میوه و شیر و اجاره و نتاج و مانند آن فی الصراح غلامه و را حله
 هر چیزی از محبوب و نقد و وجزان تم ظاهرات منه علی عیب پس و مستر مطلع شد من از روی بر عیب فضا صحت فیه الی عمر بن عبد
 العزیز پس خصوصت کردم در آن غلام بهموی عمر بن عبد العزیز که خلیفه وقت بود و خواستم که باز کرد دانیله بد هم او را
 به عیب عیب نقضی لی بوده پس حکم کرد عمر برای من بیا زد کرد انیدن من او را و قضی علی برد غلامه و حکم کرد بر من بیا زد
 کرد انیدن اجرت وی که گرفته بودم ببائع فایت مرزوه پس آمد من عروة بن الزبیر را که از کبار تابعین و از فقهای سبعة
 بود فاختبرته پس خبر دادم عروة را آنچه حکم کرده بود عمر این عبد العزیز فقال اروح الیه العشیة پس گفت
 عروة میروم بر عمر بن عبد العزیز شبانه فاختبرته ان عایشة قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم پس خبر میدهم
 او را که عایشه گفت که آنحضرت قضی فی مثل هذا حکم کرد و مانند این قضیه ان الشراج بالثمان که خراج بسبب ضمان
 است یعنی غلام که خریدم بودی ملک تو میشود بسبب در آمدن آن در ضمانت تو زیرا که مبیع بقبض در ضمانت مشتری
 می داری پس آنچه حاصل شود از روی ملک او باشد فراج الیه عروة پس رقت بهموی عمر عروة و گفت بوی آنچه شنیده
 بود از مایشه فقضی لی ان اخذ الشراج من الذی قضی علی به له پس حکم کرد عمر بن عبد العزیز برای من که بکبرم
 خراج را ازان کسی که حکم کرده بود بان خراج بر من مرا نکس را که بائع عبد باشد رواه فی شرح السنة و عن عبد الله
 بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اختلف البیعان فالقول قول البائع بیعان بفتح با و تشدید یای مکسورة
 یعنی متبایعان است میفرمایند چون اختلاف کنند بائع و مشتری در رقت رهن یا شرط خیاریا بجل یا جز آن از شروط
 پس سخن شنیدن بائع است همین سو کند داده شود که تو نفر وخته بچنین و چنین و المیتاع یا اختیار و مشتری اختیار دارد
 اگر خواهد راضی گردد و بچنینکه سو کند خورد است بران بائع و اگر خواهد سو کند خورد که من نخوردم ام مکر بچنین
 پس اگر مرد و سو کند خورد پس اگر راضی کشت یکی از ایشان بقول دیگری فبها و اگر راضی نشود فسخ کند قاضی عقد را
 سخا و مبیع باقی باشد یا نه و زاد الترمذی و فی رواية ابن ماجه و الدارمی قال البیعان اذا اختلفا فالمبیع قائم بعینه و لیست

بینهما بیئنه * بائع و مشتری چون اختلاف کنند و مبیع باقی باشد بعینه و نباشد میان ایشان کراهه * قال لقول ما قال البائع *
 پس قول قول بائع است * اویتراد ان البیع * یارد کنند مرد و بیع را و در مثل مبیع ما اگر اختلاف در ثمن است و مبیع باقی است
 مرد و را سر کنند میل هند و فسخ میکنند بیع را اگر هیچکدام را بیئنه نباشد و اگر یکی را بیئنه مثبت باشد خیر و اگر مرد و بیئنه بکنارند
 بیئنه هر که مثبت زیاد است اولی است و اگر اختلاف در ثمن و مبیع مرد و باشد پس بیئنه بائع اولی است در ثمن و بیئنه مشتری
 و در مبیع نظر بزیادت اثبات و نیست تعالف نزد مادر اجل و شرط خیار و قبض بعضی ثمن کل اقی الهل ابته و احادیسی که مرویست
 درین باب در همه سخن است پس مل از حدیث مشهور باین نهاد که البیئنه علی المذبی و الیهین ملی من انکار * و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقال مسلما اقاله الله عثرته يوم القيمة * کسی که اقاله کند مسلما نیز اقاله کند او را
 خدا یتعالی لغزیدن او را و زقیامت اقاله بر انداختن بیع و مراد باقاله خدا خلاص کردن اوست از آنچه مکروه آید او را
 و عثرت بمنزله از عثار بمعنی لغزیدن * رواه ابو داود و ابن ماجه و فی شرح السنة بلفظ المصاح * و در شرح السنة این حدیث
 مذکور است بلفظی که در مصاحیح است * عن شریح الشامی * از شریح شامی که از تابعین است * مرتسلا * بطریق ارسال و لفظ
 مصاحیح اینست من اقال معلما صفة کرمها کسیکه اقاله کند مسلمانی را به بیعی که ناخوش دارد و بآئنها اقاله الله عثرته
 يوم القيمة * الفصل الثالث * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشترى رجل
 من کان قبلکم عقاراً من رجل * خرید مردی از آن کسانی که پیش از شما بودند از ام هالغه زمینی را از مردی * فوجد الذي
 اشترى العقار فی غارة جرة فیها ذهب * پس یافت آنکسی که خرید زمین را در زمین خود یاد و زمین آنکه فروخت زمین
 را سبوح را که در وی زراعت جرة بفتح جیم و نشلید را به موجب جود و رجزار * فقال له الذي اشترى العقار خذ ذهبك عني *
 پس گفت مرا آن مرد را که فروخت زمین را آن کسیکه خرید زمین را بگیر زرخود از من * انما اشتریت العقار * نخرید ام من مکر
 زمین را * ولم يبع منك الذمب * و نخرید ام من از تو زرا * فقال بائع الارض انما بعثك الارض و ما فیها * پس گفت فروشنده
 زمین فروخته ام من بتوزمین را و هر چه در زمین است * فتساکا الی رجل * پس رفتند بائع و مشتری بسوی مردی که حکم کند
 میان ایشان * فقال الذي تساکا الیه الکما و له * پس گفت آنکسی که رفتند بسوی او برای حکم ایامر شما را فرزندی مست
 * فقال احدهما لی غلام * پس گفت یکی از آن دو مرا پسر کی هست * و قال الاخر لی جاریة * و گفت دیگری مرا
 دختری است * فقال الکوا الغلام الجاریة * پس گفت آن مرد حکم نکاح کنی بآن غلام آن جاریه را * و انفقوا علیهما منه *
 و خرج کنی بآن زرا برین پسر و دختر تا نفع آن زربهرد و شما برسد * و تصدقوا * و تصدق هم بکنی از آنچه فاضل آید
 از حاجت مرد و و توان که تصدقوا بیان تفسیر انفقوا باشد کل اقل * متفق علیه * باب السلم و الرهن *
 سلم بفتح تین اهم است از تسلیم و در عرف فقها عبارتست از فروختن چیزی بران وجه که دین باشد بر بائع بشرطی که
 معتبر اند در شرع و مبین الد و رکتب نقه نام کرده شد او را سلم از جهت تسلیم ثمن بسوی بائع پیش از تسلیم وی مبیع را
 چنانکه متعارف است و گاهی سلم نیز میگویند و سلم قرض را نیز میگویند و سلم جایز است باجماع اگر چه بیع نسیمه است
 بنقل و قول حق تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نذرتن بدين الی اجل مسمی فاكتبوه مسمول بران احت و رهن در اصل
 بمعنی حبس است و هر چه حبس کرده شد بچیزی رهن او است چنانکه در قرآن مجید است کل نفس بما کسبت رهنه
 و در شرع گردانیدن چیزی محبوب بحقی که ممکن است استیفاي آن از وی چنانکه دیون و این ثابت است بکتاب و سنت
 اما کتاب قول وی سبحانه و تعالی و ان کنتم علی سفر فزمن مقبوضة و تقیید بسفر اتعاقی است و اما سنت آنچه در حدیث آمده
 است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید از یهودی طعامی را و رهن نهاد زرّه خود را
 * الفصل الاول * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المذینة وهم یسلفون فی الثمار * گفت ابن عباس
 قدوم آورد آنحضرت مذینه را و حال آنکه اهل مذینه اسلاف یعنی سلم میکردند در میوه ها * السنة و السنین و الثلب *

بمدت یکسال رد و مال و همه مال یعنی زرمیداد و دل و شرم میگرداند که بعد از یکسال ثمرخواهی رساند مثلثه فقال من
 اسلف فی شیء مایساف فی کبیل معلوم و کسیکه اسلف کند در آنچه فروخته میشود بکبیل پس باید که سلف کند در کبیل معلوم چنانکه
 در کبیل یا بیست کبیل و وزن معلوم و کسیکه سلف کند در چیزی که فروخته میشود بوزن چنانکه وزن و نقره باید که سلف
 کند در وزن معلوم و الی اجل معلوم و تا مدت معلوم چنانکه تا یکماه و یکسال و مانند این ظاهر حد بت اشتراط اجل است
 و این است مذمب ابی حنیفه و مالک و صحیح از من مذمب اشاعی میگوید اجل شرط نیست و مراد بتل یت آنست که
 اگر اجل کنند باید که اجل معلوم کنند و متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها قال استأشترت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 طعاما من یهودی الی اجل و کف عایشه خرید آنحضرت طعامی را از یهودی تا مدت معلوم و در رهنه در عاله من هدی و
 و گرد نهاد آنحضرت نزد وی زرمی را که بود مرا آنحضرت را از آن طبعی گفته که درین دلیل است بر جواز معامله با اهل
 ذمه اگرچه اموال ایشان خالی نیست از ربو و تن و خمر و انتهی و چون کفار غیر مکلف اند بشرائع متحقق نمیشود و اموال
 ایشان حرمت و متفق علیه و رعنها قالت توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ردعه مرهونه عند یهودی بثلثین صاعا
 من شعیر و وفات یافت آنحضرت و حال آنکه زره و بکر و نهاده شد و بود نزد یهودی بیسی پیمان از جود و رواه البخاری
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الظاهر یرکب بنفقته اذا کان مرهونا یعنی مرکب سوار می
 گردد و میشود ریدل نفقه وی و قتیکه باشد گرد و نهاده شد و در نهاده گفته که ظهر شتری که بار گردد و شود و سوار می گردد و شود
 بران و ابن الدیر شرب بنفقته اذا کان مرهونا و شیر حیوان شیرد ار نشود و میشود بنفقته وی و قتیکه باشد مرهون
 و علی الذی یرکب و یشراب النفقه و بر کسی که سوار میشود و شیر می نوشد نفقه است را من باشد با مرتهن یعنی اگر مرتهن
 نفقه میکند از سوار شود و شیر خورد و اگر مرتهن نفقه کند مراد راست و رکوب و شرب پس این حد یت دلالت میکند بر آنکه میرسد
 مرتهن را که نفع گیرد برهن و انفاق کند بر آن و جمهور علما بر خلاف آنند و در نهاده گفته است که نیست مرتهن
 را که منتفع گردد برهن و نفقه رهن بر رهن است زیرا که هر قرضی که جر کند نفع و احرام است و گفته اند که این حد یت
 منسوخ است بعد بت آنند و رواه البخاری
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و روایت است از سعید بن المسیب که از کبار تابعین و مشاهیر ایشان است
 که آنحضرت گفت لا یغلق الرهن من صاحبه الا یرضه منع نمیکند رهن نهادن شی مرهون را از صاحب
 رهنی که رهن نهاده است آنرا پس رهن اول بمعنی مصدر است و ثانی بمعنی مرتهن یعنی رهن نهادن را از رهن
 منع نمیکند از ملک و از احکام ملک بیرون نمی آرد و راه غنمه و مراد است غنم و بی بضم غین و سکون لون بمعنی غنیمت
 یعنی فائد و زیادت که از وی حاصل شود و علیه غرمه و بر و است غرم و سکون را یعنی تاوان او
 یعنی آنچه حاصل شود از مرهون و زوائد را رهن راست و اگر تلافی شود در مدت مرتهن تاوان او بر و است و
 اگر حق مرتهن چیزی را قاطن نمیکرد و رواه الشافعی مرسل و روایت کرد ابن شافع بن سعید بن المسیب
 بطریق ارسال و نزد امام شافعی رح مرسل سعید بن المسیب مقبول اند و حکم مسانید دارند و روی مسئله و روایت کرده
 شد است مثل التمسک یت بمعنی موافق در لفظ و معنی و اردنل معنا یا مثل معنی آن یعنی موافق در معنی و مخالف
 در لفظ چنانکه نحوه میگویند لا یتالف لفظه که مخالف نیست انرا در معنی و عنه عن ابی هریره از سعید بن المسیب
 که روایت کرده است از ابی هریره متضلا بطریق اتصال از جهت ذکر صیغی که ابو هریره است و لفظ روی معلوم نیز
 قجوز کرده اند و ضمیر مرشافعی را است و لفظ مسئله و مثل برین وجه منصوب خوانند بود و عن ابن عمر ان النبی صلی الله
 علیه و سلم قال المکیال مکیال اهل المینه و المیزان میزان اهل مکة و پیمان نه پیمان اهل مدینه است و تراز و ترازوی
 اهل مکة است یعنی در حقوق شرعی مثل زکوة و صلوة و فطر زیرا که اهل مدینه اهل زراعت اند پس ایشان را تاوان ترازد باحوال

مکاتیل و اهل مکة اهل تجارت اند پس ایشان شنا سائر اند باحوال موازین کذا قیل * رواه ابوداود و الترمذی
 * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صحاب الکیل والمیزان * کفت آنحضرت مراهل کیل و میزان
 را که برای مردم می پیمایند و بر می کشند * انکم قلد ولیتهم * مروی * بل رستی که شما بتحقیق متولی و حاکم کرد انیده شده اید
 و چیزی را یعنی کیل و وزن را * هلاکت فیها الامم السالفة قبلکم * این چنین دوا مری که هلاک شده اند در آن دو
 امر امتها کذا شته پیش از شما و در بعضی نسخ السالفة * رواه الترمذی * الفصل الثالث * من ابی سعلد الخدری
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهلك في شيء فلا يصرفه الى غيره قبل ان يقبضه * کسی که سالم کرد در چیزی پس
 صرف نکند آنرا بسوی غیر خود یعنی بفروشد آنرا بل دست غیر پیش از قبض یا صرف نکند بسوی غیر آن چیزی یعنی تبیل
 نکند مبیع را بغير آن یعنی تصرف نکند در روز پیش از قبض * رواه ابوداود و ابن ماجه * باب الاحتکار * حکر
 در اصل بمعنی ظلم و بد صحبتی است و در صرف غله نگاهداشتن تا بکرائی بفروشد و در شرع عبارتست از حبس اقوات
 یا انتظار کرائی باین طریق که بشود در وقت کرائی و نگاهداری تا کرائی ترازان شود اما اگر از دهوی می آید باشد و یا
 در وقت از رانی خریدار است و نگاه داشته و در وقت کرائی بفروشد پس این احتکار محرم نیست و هم چنین حرام
 نیست احتکار در غیر اقوات * الف * لال اول * عن معمر * بفتح میمین در میان آنها عین مملوہ سیاکن معمر بسیار اند
 یکی از ایشان صحابیست و این معمر بن عبد الله قرشی علوی است و بعضی او را معمر بن ابی یعمر گویند قدیم الاسلام
 هجرت کرده همیشه پیغمبر هجرت آورد و بعد از مدتی در مدینه و کثرت کرد در مدینه و در مدینه و کثرت یافت و بکر تابعین و تبع تابعین اند و مشهور
 ایشان معمر بن راشد است که از وی ثوری و ابن عیینه و ابن المبارک و عبد الرزاق حل یث دارند و واحدیش
 عبد الرزاق عن معمر بسیار است و آنچه مؤلف ذکر کرده یا صحابیست پس حل یث مرفوع است یا معمر تابعی است پس
 مرسل است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احتكر فهو خاطئ * کسیکه احتکار کند پس وی عاصی و آثم است
 * رواه معمر و سنن کر حل یث معمر رضی الله عنه * و هو نیام است که ذکر کنیم حل یث معمر را که در اول از اینست * کانت
 اموال بنی النضیر * بر وزن بعیر و قبیلہ ایشان از یهود * فی باب الفی * و باب الفی که از ابواب کتاب البیوع است و
 در وی ذکر احتکار است و صاحب مصابیح آنرا درین باب ذکر کرده است * ان شاء الله تعالی *

* الفصل الثاني * عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اطلب من رزق * کفت کشند * ارزاق
 و اقوات بشهر تا بفروشد بنرخ حال برخلاف محتکر رزق داد شده است و برکت کرده شده است در رزق وی * و المحتکر
 ملعون * و نگاهدارند آن تا بنرخ کران بفروشد لعنت کرده شده و در انداخته شده از درگاه قرب و رضای حق است * رواه
 ابن ماجه و ابی ارمی * و عن انس قال غلا السجری عهد رسول الله * کفت انیس کران شد نرخ در زمان پیغمبر خیل
 * صلی الله علیه وسلم فقالوا * پس گفتند صحابه * یا رسول الله سعلنا * نرخ بنه برای ما و تعیین کن و حکم کن بر مردم که باین
 نرخ بفروشد غله را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ان الله هو اسعر القابض الباسط الوازق *
 بد رستیکه خدا ایتعالی است نرخ نهند و تنگ گیرند و فراخ کنند و رزق دهند یعنی نرخ بد سست قدرت الهی است عزوجل
 که بد آن روزی بر مردم تنگ و فراخ میکرد اند نرخ (سبأ نیست که گویند این معنی دارد * وانی لا رجوان القی ربی و
 لیس احد منکم یطلبنی بد ظلة بد م اموال * و بد رستیکه من فرایند امید میدارم که پیش ایدم پروردگار خود را در حالی
 که نیصبت هیچ یکی از شما که طلب میکند مرا بهیچ ظلمی که بخشن است با بملال مظلومه آنچه طلب کنی از ظالم از آنچه گرفته است
 از تو بناحق بکسر لام و بفتح و ضم لام نیز آمده و کسر و فتح و اشهر است و درین ذی است از نرخ نهادن که آن تصرف است در
 اموال مردم بی اذن ایشان و ظلم کردن است در حق ایشان و کاهی میکشد با متناع از بیع و این مودی میکرد بد بقتل
 مراد آنست که نکایف کرده نشوند مردم بتهیه و رجوع و تعیین و الزام کرده نشوند بد آن و لیکن امر کرده شوند بانصاف و شفقت

بر خلق و نصیحت بشاق * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه والد ارمني
 الفصل الثالث * عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احسبك على المسلمين طعا مهم * كفت عمر
 رضي الله عنه شنيدم آنحضرت را كه ميگفت كسي كه احتكار كند بر ضرر مسلمانان طعام ايشان را * ضربه الله بالجذام و
 الافلاس * بزند او را خدا ايستاي بچنانكه كه مرضي مشهور است و با فلاس يعني مبتلا كرد اند ببلادرين و مال به تباه
 كرد اندين آنها و در كرد اندين بر كس از آنها * رواه ابن ماجه و البيهقي في شعب الايمان و رزين في كتابه * و روايت
 كود است رزين بتقليد يرمي را بر زاي و فتح را و كسر زاي در كتاب خود كه نامش تجويد است در جمع بين الصحاح فوت و در
 پانصد و بيست بود * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احتكر طعاما اربعين يوما * كسيكه احتكار
 كند و نگاهد ارد طعامي را چهل روز * يويد به الغلاء * در حالي كه ميشود اهل آنكس با احتكار و كرائي غله را بر مردم * نقل
 بر من الله * پس بتحقيق بزار شد آنكس از خدا و شكست عهد او را كه در امتثال احكام و رعایت شفقت بر خلق بسمه است
 * و بر من الله منه * و بزار شد خدا از وي و برداشت يرد حفظ عصمت خود را از وي * رواه رزين * و عن معاذ قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعبد المستكر * كفت معاذ بن جبل رضي الله عنه شنيدم آنحضرت را كه
 ميگفت بد بند و ايست احتكار كنند * ان ارض الله الا ساعرا حزن * اگر از ان كرد اند خدا ايستاي نرخواه را اند و بكن
 كرد * و ان اغلاما فرح * و اگر كوران كرد اند خدا ايستاي نرخواه را شادمان كود * رواه البيهقي في شعب الايمان و
 رزين في كتابه * و عن ابى امامة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از ابوامامه باهلي كه صحابي مشهور است
 است كه آنحضرت كفت * من احتكر طعاما اربعين يوما * كسي كه احتكار كند طعام را چهل روز * ثم تصل ق به * بستر تصل ق كوفه
 يا نطعام و داد بفقر * لم يكن له كفارة * نهي باشد آن تصل ق كردن مرا و را بوشنك و كنا و هي يعني اگر چه تصل ق هم كنند
 فائده اند ارد و احتكار چهل روز را اين حكم را اين جزا است و اگر كمتر كند آنرا نيز جزا است وليكن كمتر از اين و اگر بيشتر
 كند بيشتر از اين خواهد بود و ظاهر آنست كه مراد آن باشد كه حد احتكار را چهل روز باشد و در كمتر از ان آثم نبود و بجهت
 قلت مدت مغفور بود والله اعلم * رواه رزين * باب الافلاس و الا نظار * فلاس پشيز فلو من جمع افلاس بكسر
 همزة و سكون فادبي پشيز شدن يعني بجاى رسد كه كوند فاسي ند ارد يا بان معنى كه بجاى رسيد كه مال او فاسي شد بعد
 از آنكه در اهم و دنا نيز بود و انظار بكسر همزة و سكون نون و ظاى معجمه تاخير كردن و زمان دادن يعني اگر بر كسي حقي
 دار و او مفلس شد و بالفعل نيتواند ادا كرد او را مهلت دهد و در طلب حق تاخير كند چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد
 و ان كان ذنوبكم من غير ذنوبكم الى ميعرة * الفصل الاول * عن ابى هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ايما رجل افلس * هر مرد يكه مفلس شد * فادرك رجل ماله بعينه * پس در يافت مرد ي نزد او
 مال خود را بچيز * فهو الحق به من غيره * پس آن مرد سزاوارتر است بآن مال از غير خود مثلا خريد مرد ي چيز را
 بضمي و مفلس شد بحكم قاضي به تغليس و يافت با نفع عين مبيع را نزد او ميرسد او را كه فسخ كند بيع را و بگيرد عين مال
 خود را كه مبيع است و اگر بخص ثمن گرفته است و بعضي بر مشتريست پس مفلس شد بگيرد عين مال خود را بقل آنچه با قي
 ماند است از ثمن * متفق عليه * و عن ابى سعيد قال اصيب رجل في عهد النبي * كفت ابو سعيد نخدي آفت رسيد
 روزيان نزد ش مرد ي در زمان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في تمار ايتا عا * در ميوه هاي كه خريد * فكثرت ينه * پس
 بسيار شد و ام بروي * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تصدقوا عليه * تصل ق كنيد بروي
 و مدد كنيد او را بسالي كه ادا كند بد ان و ام را * فتصل ق الناس عليه * پس تصل ق كردند مرد م بروي * فام يبلخ ذلك
 و ماعد ينه * پس نرسيد آن مالي كه تصل ق كردند مرد م بروي كند اردن حق او را بتمام * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لغرمائه * پس كفت آنحضرت هر و ام داران او را * خذوا ما رجلى تم * بگيريد چه بركه بياييد * و ليس لكم الا ذلك *

و نیست مرشما را مگر آنچه بپایک نزدی یعنی نیست مرشما را از زجر و حدس و آرزیهات ظهور فلاس پس واجب است انظار
 و تا وقتی که چیزی بدست وی بیاید نه آنکه حق بائع از مضمی مشتری ساقط میگردد * رواه مسلم * و عن ابی هریره
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کان رجل ید این الناس * بود مردی که معامله میکرد مردم را بوام * فكان یقول لفتاه *
 پس بود آنمرد که میگفت مرغلام خود را فتنی جوان و غلام را فتنی کوبند اگر چه پیر بود بجهت نکاح داشتن حرمت پیری
 در وی همچونین گفته اند و میتوان گفت از جهت جلالت وی در خلعت و تردد وی دران مثل جوانان اگر چه پیر بود
 و هر چنین داده و افتاده کوبند بهمین وجه پس اینمرد بغلام خود که در معامله اود اخل بود میگفت * اذا اتیت معمراتجاوز
 عنه * و قتی که بیای تو فقیر پیرا که دشوار است بروی ادای حق در کند را زوی و بنده از وی وام را * لعل الله ان یتجاوز
 عنا * یا مید آنکه شاید خدا ادر کند از ما و بگوید ما را بکنایان ما * قال فلقی الله * گفت آنحضرت پس پیش آمد
 انمرد خدا را و رسید بد رگه اربودن یاد روز جزا * فتجاوز عنه * پس در کند شیت وی تعالی از ان مرد و نکردت او را
 بر کنایان او * متفق علیه * و عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من هره ان ینجیه الله من کرب یوم القیمه *
 کسی که شاد میگردد و خوش می آید او را که رستگار گرداند او را خدا تعالی از اندوه ها و سختیهای روز قیامت ینجیه بضم
 یا و هکون نون و کسر جیم مختلفه و بفتح نون و تشدید جیم هود و روا یتسمع و کوب بضم کاف و فتح را جمع کوبت
 بمعنی اند و ده که دم گیرد * فلینفس عن معسر * پس باید که تنفیس کند و تاخیر کند طلب وام را از فقیر تنگ روزی تنفیس
 باعیش دادن و رهاش نمودن * و یضع عنه * یا بنهد و ام را از وی بعضی یا کل * رواه مسلم * و عنه قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول من انظر معسرا ارضع عنه * و من از ابی قتاده است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
 انظر رکنه معسری را رها کند ده او را بنهد و ام از وی * انجیه الله من کرب یوم القیمه * رستگار دهد او را خدا تعالی
 از آندی و ههای روز قیامت * رواه مسلم و عن ابی الیمر * بیای فتنانیه و من مهمله مفتوحه بین صحابی مشهور است نام او
 کعب بن عمرو الانصاری حاضر شد عقبه را و بد را و او است که اسیر کرد عباس بن عبد المطلب را و زید را و توفی بالمینه
 سنه خمس و خمسمین * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من انظر معسرا ارضع عنه اظله الله فی ظلمه * کسی که
 مهلت دهد معسری را یا بنهد و ام او را از کردن وی جای دهد او را خدا تعالی در سایه عنایت خود یعنی نکند اود از
 گرمی روز قیامت و آسان کرد اود بر وی شدت آن * رواه مسلم * و عن ابی رافع * روایت است از ابی رافع که مولای
 رسول خدا است * قال استأقما رسول الله * گفت ابورافع قرض گرفت پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و سلم بکرا * شتری
 نجوا را بکر بفتح با و سکون کاف شتر جوانه بکره مؤنثه محلیق اکبر را که ابو بکر کنیت است بجهت همین است که یک و قتی
 شتر جوانه در زیر ایشان بود و ابو بکره که دیگر صحابی مشهور است بکره انجا بمعنی چرخ چاه است و وجه تسمیه در مواضع
 متعلده گفته شده است و اینست یضاد لالت د ارد بر آنکه استقراض حیوان جائز است و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست
 و میگویند که این حدیث منسوخ است * فجاءته ابل من الصدقه * پس آمد آنحضرت را شتران از زکوة * قال ابورافع
 فامرني ان اقضي الرجل بکره * گفت ابورافع پس امر کرد آنحضرت مرا که بدهم آن مرد را مثل شتر او را که قرض گرفته
 بود آنحضرت از وی * فقلت لا اجل الا جملا خیارا ربا عیا * پس گفتم من نمی یابم من مکر شتران بزرگ بکره که
 انداخته است دند انهار را ربا عی بفتح را و تخفیف یا شتریکه انداخته است ربا عیه را و ربا عیه بوزن ثمانیه دند انها که
 در میان ثنیه و ثاب است و این در حال هفتم می باشد یعنی شتر او جوانه بود بجای وی شتر رباعی چگونه بدهم * فقال رسول الله * پس
 گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اعطه ایاه * بکره او را شتر رباعی را اگر چه شتر او خورد تر و کمتر از ان بود * فان
 خیر الناس احسنهم قضاء * زیرا که بهترین مردم بهترین ایشانست در کزاردن و ام را از اینجا معلوم میشود که دادن جمیع تر
 در وام از مکارم اخلاق است و شتر از اموال ربویه نیست و نیز شرط کرده نشود در صلیب عقیق * رواه مسلم * و عن ابی هریره

ان رجلا تقاضی رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از ابی هریره که مردی طلب کرد از آنحضرت که دینی که در آن حضرت داشت * فاغاط له * پس سنج گفت و در شتی کرد آن مرد مرا آنحضرت را در طلب گفته اند که مراد هشتی رد مطالبه است بی آنکه مدح و ذم باشد معاذ الله و تواند که متقاضی کا فری بود از یهود یا غیر ایشان و این قول ظاهر تر است * نهم اصحابه * پس قصد کرد ند یعنی این از زبیران مرد را یا را آنحضرت * فقال د عوه * پس گفت آنحضرت بکزارید آن مرد را و متعرض نشوید بروی * فان اصحاب الحق مقال * زیرا که بد و ستیکه مر صاحب حق را جای گفتار نیست یعنی اگر به غنی شست گوید میتوان گفت * و اشتر و اله بعیرا ما عطوة ایاة * و فرمود بخیرید برای او شتری پس بد هید او را آن شتر * قالوا لا یجوز الا افضل من سته * گفتند اصحاب نمی یابیم مگر زیاده تر از سال شترویی * قال اشتر و اله عطوة ایاة * گفت آنحضرت بشرین آنرا یعنی همان شتر یو که می یابید اگر چه افضل از سن وی باشد پس بد هید او را آن شتر و مضایقه نکنید * فان خیرکم احسنکم قضاء * زیرا که بهترین شما نیک ترین شما اند در قضاء دین * متفق علیه * رحمه الله ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال مطال الغنی ظلم * و یرد اشتر تو انکروا و ان و تاخیر کردن در قضای آن ظلم است و گفته اند که فدق احد و رد کرده میشود بد آن شهادت اگر چه یکبار باشد و بعضی گفته اند اگر مکرر شود رعادت کند * فاذا اتبع احدکم طی ملی * پس چون در پی فرستاده شود یکی از شما بر تو انکر یعنی حواله کرده شود و ام بروی * فلیتبع * پس باید که در پی رو و در قبول کند حواله را اتبع بلغظ میبول بضم همزة و سکون فوقانیة و ملعی بر وزن کریم همزة و بیای مشدده بر وزن غنی نیز آمده و فلیتبع بفتح یا و سکون تا و بلغظ معلوم منصرف و تشدید تا ی مفتوحه نیز آمده و مر برای تل ب است و بعضی گفته اند برای وجوب متفق علیه * و عن کعب بن مالک * صحابی مشهور یکی از سه تن که تحلف کردند از تبوک * انه تقاضی این ابی حنبل و * و روایت است از کعب بن مالک که وی طلب کرد از ابن ابی حنبل رد بفتح حای مهمله و سکون دال اولی و فتح زاکه صحابی است اول مشافهه و حد بیبه است پس از آن خیر و تمام ارحم الله است و کنیت او ابو مسلم * دینا له علیه السلام * و که بود سر کعب را بروی * فی عهد رسول الله * طلب کرد در زمان پیغمبر و خدا * صلى الله علیه وسلم فی الجسید فارتفعت اصواتهما * پس بلند شد آوازهای این مرد و رد بگفت و کردند و بدل * حتی سمعها رسول الله * تا آنکه شنید آوازها را پیغمبر و خدا * صلى الله علیه وسلم و هو فی بینه * و حال آنکه آن حضرت در خانه خود بود * فخرج الیها رسول الله صلى الله علیه وسلم * پس خواست که بیرون آید آنحضرت از درون خانه بسوی این دو مرد * حتی کشف سیف حجرته تا آنکه بکشد پرده حجرة خود را سیف بکمر سین مهمله و سکون جیم و فاپرده * و نادى کعب بن مالک * و او از داد آنحضرت کعب بن مالک را که مبالغه میکرد در تقاضای دین * قال * گفت آنحضرت * یا کعب قال * گفت کعب * لبیک یا رسول الله * و اشارت کرد آن حضرت بدست خود که بنه و کم کن نیمه را از اوام خود * قال کعب * فعلت * گفت کعب بتحقیق کردم آنچه فرمودی * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت باین ابی حنبل * فم فاقضه * و خیز پس بگذارد بدین او را درین حدیث تنبیه است بر آنکه در تقاضای حق دین مضایقه و مبالغه نباید نمود و مماست باید کرد و چیزی باید گذشت و بر آنکه بعد از مصالحه و مسامحه از جانب این مدیون را باید که هنوز مطل و تاخیر نکند * متفق علیه * و عن سلمة * بغتات * بن الاکوع * بفتح همزة و سکون کاف صحابی مشهور است شست ترین مردم و شجاع ترین ایشان در جنگ پیاده میرفت اما پیش می کشید سواران را و اوست که تکلم کرده بود بوی کرک * قال کنا نجعلو ساعد النبی * گفت بودیم ما نشسته نزد پیغمبر * صلى الله علیه وسلم اذ اتی بجنزة * فاکاهه آورده شد جنازه * فقالوا صل علیها * پس گفتند اهل جنازه نماز بکن او برین جنازه * فقال لعل علیه دین * پس گفت آنحضرت ابا هست بروی و می * فقالوا لا * پس گفتند نیست بروی و ام * فصلی علیها * پس نماز کند ارد آنحضرت بر آن جنازه * ثم اتی بجنزة اخرى * بستر آورد د شد جنازه دیگر * فقال لعل علیه دین * پس گفت آنحضرت ایا هست بروی دین * فذیل نعم * گفته شد آری هست بروی دین * قال فهل ترک شیئا * گفت

آنحضرت پس ایاکذاشته است چیزی از مال که بآن وام میتوان گزارد * قالوا ثلثة دنانیر * گفتند کذاشته است سه دینار * فصلی
 علیها * پس بکن ارد نماز بروی غالباً و ام بروی همین سه دینار بود یا مساحت کردند در ادای بعض دین و باقی ماندن بعض
 آن را الله اعلم * ثم اتی بالثالثة فقال هل علیه دین * پستراورد و شد جنازه هضم پس گفت ایاهست بروی و ام * قالوا ثلثة
 دنانیر * گفتند سه دینار * قال هل ترک شیئاً * گفت ایاکذاشته است چیزی را * قالوا لا * گفتند بکن اشته است * قال
 صلوا علی صاحبکم * گفت بکن اریک شما نماز بر یا رخود و من نمیکند ارم و دین کال زجر و تشدد است بروی وجود دین و بکن داشتن
 مراراً چیزی * قال ابو قتاده صل علیه * گفت ابو قتاده بکن اریک نماز بروی * یا رسول الله و علی دینه * بر من است ادای
 وام روی که من ادا نمیکند دین او را * فصلی علیه * پس نماز کند ارد آنحضرت بروی * رواه البخاری * وعن ابی هریره
 رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اخل اموال الناس یرید اداءها * کسیکه بکشد مال های مردم بوام در حالی
 که میخواهد و نیت د ادا دای آن و رسانیدن آنرا بحق دارد و لا بد این چنین شخص بی ضرورت وام نخواهد گرفت
 * ادی الله عنه * ادا میکند خدای تعالی و توفیق میدهد و میسر میگرداند از جانب آنکس بر حسب نیت وی * و من اخل
 بویل اقلها اقله الله علیه * و کسیکه بکشد در حالی که میخواهد ملاک کردن مال مردم را ملاک میکند او را خدای تعالی
 بروی یعنی اعانت نمیکند و توفیق نمیدهد او را با دای مال مردم * رواه البخاری * وعن ابی قتاده رض قال قال رجل *
 گفت گفت مردی * یا رسول الله ارایت ان قتلته فی سبیل الله * خبرده که اگر کشته شوم در راه خدا * صابر امتحان * صبر کنند
 اهل ثواب دارند * مقبول غیر ملکی * روی آورده پشت ندهند * یکم الله عنی خطایا * ایامی پوشش خدا یتعالی
 از من گناهان مرا و می بخشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم نعم * آری میبوشد گناهان
 تو را و می بخشد * فلما ادا بر ناداه * پس چون پشت داد آنمرد و خواست که برود آواز داد آنحضرت او را * فقال نعم
 * پس گفت آنحضرت اری می بخشد همه گناهان را مگر وام را * کن لك قال جبرئیل * هر چنین گفت جبرئیل
 روحی آورد و درین کمال مضایقه و تشدید است در حقوق عباد * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال یغفر للشهید کل ذنب الا الذین * گفت آنحضرت آمرزیده می شود هر شهید را هر گناه مگر وام * رواه مسلم
 * وعن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوقی بالرجل المتوفی علیه الذین * بود آنحضرت که آورده میشد
 نزد وی مردی را که مرده و حال آنکه بروی و ام است * فیسأل هل ترک لدینه قضاء * پس میپرسید آنحضرت ایاکذاشته
 است و برای ادای وام خوردن چیزی را که کند اراده شود بوی دین * فان حدث انه ترک و فاء صلی علیه *
 پس اگر خبر داد میشد آنحضرت که وی کذاشته است و اگر امیکند گزارد آنحضرت نماز بروی * والا قال للمسلمین صلوا علی
 صاحبکم * و اگر نمیکند اشک و فایمیکند آنحضرت مرسلان را شما بکن اریک نماز بر یا رخود که من نمیکند ارم * فلما فتح الله
 علیه الفتح * پس چون بکشد خدای تعالی بر آنحضرت کشا یشمارا یعنی غنایم را * قام * ایستاد آنحضرت تا خطابه خواند
 * فقال انا ولی بالمؤمنین من انفسهم * پس گفت من قریب تر و سزاوارترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان * فمن توفی
 من المؤمنین فترک دینا * پس کسیکه میرانید شود از مسلمانان پس ترک کند دین را * فعلی قضا و * پس بر من است
 گزاردن آن دین * و من ترک ما لا نهو لورثته * و کسیکه بگزارد مالی را پس آن مال مروراثان او را است و این کرمی
 و احسان بود از آنحضرت در حق امت خود صلی الله علیه وسلم * منطبق علیه *
 * الفصل الثانی *
 * عن ابی خلد * بفتح خای معجمه و سکن لام و فتح نیر گفته اند و امال دال * از رقی * بضم زای و فتح راء فانه نسبت بعامر بن
 زریق تمیمی نام او خالدا بن دینار خیا ط تابعی است ثقة روایت دارد از انس و از ابی العالیه و حسن بصری
 * قال جئنا ابا هریره فی صاحب لنا قد افلس * گفت ابو خلد آمدیم ما ابو هریره را در شان یاری که ما را بود که
 بتحقیق مفلس شد بود یعنی وامها از مردم بروی بود بعد از آن مفلس شد حکم او چیست * فقال هذا الذی قضی فیم

رسول الله * پس گفت ابوهریره اینست آنکه می که حکم کرده است در مثل وی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * هذا الله
 اشارت با مروشانی بود که آنحضرت حکم کرد در آن بقول خود * ایما رجل مات او افس * هر مردی که مرد یا مفلس
 شد * فصاحب المتاع احق بمتاعه * پس صاحب متاع سزاوارتر است به متاع خود * اذ اوجله بعینه * وقتی که یافت متاع
 خود را بجنس نزد وی * رواه الشافعی وابن ماجه * وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نفس
 المؤمن معلقة بدینه * ذات مملان اربخته شد * اامت بوام وک که بر خود دارد یعنی نمی دراید در بهشت و نمیرسد بزمه
 بندگان صالح * حتی یقضی عنه * تا آنکه کذا شده شود دین از وی و سا قط کرده شود از دمه وی * رواه الشافعی و احمد و الترمذی
 وابن ماجه و ابی از می * وعن البراء بن عازب * صحابی انصاریست اول مشاهده و خنق اامت و پیش از وی صغیر
 بود حاضر شد با علی مرتضی رضی الله عنه در جمل و صفین و نهروان مات بالکوفه فی ایام مصعب بن الزبیر * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم صاحب الدین ماسور بدینه * خداوند دین مسبوس و اسیر است بدین خود * یشکو الی ربه الوحده
 يوم القيمة * کله میکند بسوی پروردگار خود تنهای و وحشت و بند و زندان راورد و رفتن از صحت صالحان و شفیعان با توحش
 در آتش و وزخ مراد است و زقیاصف * رواه فی شرح الصنع و روی ان معاذ کان یدان * و روایت کرده شد * اامت که
 معاذ بن جبل بود که قرض از میشل و می نشعت بر وی دین بدان بفتح یا و تشدید دال فعل مضارع است از باب افتعال
 و تحقیق وی در علم صرف اامت * فاتی غرامه الی النبی * پس راند و شد ند و آورد و شد ند قرض خو امان او بسود
 پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فباع النبی صلی الله علیه وسلم ماله کله فی دینه * پس فروخت آنحضرت مال او را همه در راه
 وی * حتی قام معاذ بغير شری * تا آنکه بوخامت معاذ بی چیزی * مرسل * اینست مرسل اامت که تابعی آنرا روایت
 کرده اما اسم تابعی را ذکر نکرد * هذا لفظ المصایح ولم اجد فی الاصول الا فی المنتقی * مولف سبک و یک آئین لفظ
 مصایح است و همین لفظ در مصایح آورده و من نمی یابم آنرا در کتب اصول مکرر در منتقی که تصنیف آجن التیمی است
 یا این لفظ که گفت * وعن عبد الله بن کعب بن مالک قال کان معاذ بن جبل شابا سخیا * بود معاذ رضی الله عنه جوانی سخی
 و سبی و چند ساله بود که از عالم رفت * و کان لایمک شیاء * و بود وی رضی الله عنه که نکاه نمی داشت چیزی را از مال * فلم یزل
 یدان حتی اغرق ماله کله فی الدین * تا آنکه فرا گرفت وی مال خود را همه در ورام * فاتی النبی * پس آمد معاذ
 پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم نکلیم غرامه * پس سخن گفت معاذ آنحضرت را تا سخن گوید آنحضرت قرض خو امان
 او را که بکنارند و ام برای وی کل یا بعض پس سخن گفت آنحضرت و نکل اشتد * فلم یزل لا حال لتركها العاذ * پس اگر می
 میکند اشتد مرکبی را هرینه میکند مر معاذ را * لاجل رسول الله * از بهر پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فباع
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لهم ماله * پس فروخت آنحضرت برای غرام مال معاذ را * حتی قام معاذ بغير شری رواه
 معجل فی سننه مرسل * این عبارت منتقی است و مولف با اعتمادی آورد که اگر در اصول ثابت نمی بود صاحب منتقی چون
 می آورد و الله اعلم * وعن الشریف * بشین معجمه بر وزن رشید صحابیست مشهور ثقی نام او مالک است و
 آنحضرت او را رشید نام نهاده زیرا که وی از قوم خود کسی را کشته بکه آمد و مسلمان شد و شهود و شراد به معنی
 رسیدن ستور و کرختن او است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لی الواجل * کردن کشیدن و سر پیچیدن یا بند
 یعنی که می که چیزی می یا بد که بدان و ام بکنار د یعنی غنی بغنا تا کنان دین و ام و د لیری کردن در آن از کسی که
 چیزی دارد * یصل عرضه و عقوبته * حلال و مباح میگرداند و بختن ابوی او را و سزا دادن او را بصل بضم یا و کسر
 ح و عرض بکسر عین پس اینست در معنی حدیث مطال الغنی ظلم باشد چنانکه کشت * قال ابن المبارک
 یصل عرضه بغضاله * گفت عبد الله بن المبارک در تفسیر یصل عرضه یعنی در شتی کرده شود و سخن سنت گفته شود بوی
 * و عقوبته بکسر عین * و گفت که عقوبت وی اینست که حد پس و بند کرده شود و منع کرده شود از پیرون آمدن * رواه

بود آورد والنسائي * وعن ابي معبد الخدري قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم جنازة * أورد في شد انحضرت را
جنازة يعنى جنازة نزد آنحضرت آوردند * ليصلى عليها * تا بکن آورد نماز بر وی * فقال * پس گفت آنحضرت * مل من
 صاحبكم دين * یا هست بر بار شما و امی * قالوا نعم * گفتند آری هست * قال مل ترك له من فاء * گفت آنحضرت ایا کذاشته
است مرد این را چیزی که و فاکند باد اى آن * قالوا لا * گفتند نکل آشته است * قال فصلوا طى ما حبكم * گفت آنحضرت پس
نماز بکن اريد شما بر مصاحب خود * قال طى ابن ابي طالب رضى الله عنه علي دينه * گفت امیرالمؤمنین علی بر من است
وام و من میکند ارم آنرا * یا رسول الله فبقلم فصلی علیه * پس پیش آمد آنحضرت پس نماز بر وی * وفي رواية
 معناه * و در روایتی دیگر معنی این حدیث آمده نه بلفظ مذکور و این قدر زیاد آمده که * و قال * و گفت آنحضرت * عليك
الله و هانك من النار * خلاص کرد اند خدا ایتعالی نفس تو از آتش * كما فکتک و هان اخيك المسلم * چنانکه خلاص کردی
نفس برادر مسلمان خود را فک جدا کردن و چیزی به شدة از یکدیگر و خلاص کردن و از کبر و بیرون کردن کبر و
را و هان بگنج جمع رهن بمعنی موهون و در قرآن مجید میفرماید که کل نفس بما کسبت رهینه هر نفس بسبب چیزی
که کسب کرده است گرد کرده میشود و و نهاد میشود و ر بند عذاب پس ادا کردن دین از ر خلاص کردن است
از کبر * ليس من عبد مسلم يقضى عن اخيه دينه * نیست هیچ بند که مسلمان که بکنارد از جانب برادر خود
وام از ر * الا فک الله و هان يوم القيمة * مگر آنکه خلاص کرد اند خدا ایتعالی کبر و های ادرا روز قیامت و جمع آوردن
کتمان یا یا اعتبار و اکتساب اوست یا بجهت آنکه هر عضو و رهن و گرفتار است * رواه فی شرح السنة * و عن ثوبان
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * ثوبان که مولاى آنحضرت بود و در بعضی و حضور و و بیکاه در خدمت و ملازم
درگاه بود گفت * گفت آنحضرت * من مات و هو بری من الکبر و الغلول و الدین * کسیکه بمیرد و حال آنکه وی
پاک و بیزار است از کبر و بزرگ پنداشتن نفس خود را و از خیانت کردن و رغنیمت غلول بضم غین معجمله خیانت
کردن و رغنیمت یا مطلق خیانت و از دین * د خل الجنة * می ذرایک بهشت را یعنی وجود یکی ازین سه چیز مانع
است از در آمدن بهشت و این هر سه چیز مشترک اند در این ای مردم یا از جهت عرض یا از جهت مال و هو ما یا
خصوصا * رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی * و عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان اعظم الذنوب
عند الله ان يلقاه بها عبد * ابو موسی اشعري روایت میکند از آنحضرت که گفت بد رستیکه بزرگترین گناهان نزد
خدا آنست که پیش آید خد از آن گناهان بند * بعد الکبائر التي نهى الله عنها * بعد از گناهان کبیره که نهی کرده
است خدا ایتعالی از آن * ان يموت رجل و عليه دين * اینست که بمرد بند و حال آنکه بر وی دین است * لا يدع
له قضاء دينه * که نکل آرد بند * برای وی مالیکه ادا توان کرد بد ان دین را و بعد الکبائر بجهت ان گفت که نفس دین
از کبائر نیست و احادیثی که وارد شده است از قبیل زجر و مبالغه و تشدید اندک ان قیل * رواه احمد و ابوداود
* و عن عمر بن عوف المزنی * بضم میم و فتح زارون * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الصلح جائز بين المسلمين *
آشتی کردن و رافت میان مسلمانان * الا صلحاً حرم حلالاً و احل حراماً * مگر آشتی که حرام کرد اند حلال را یا حلال
کرد اند حرام را * و المسلمون طى شروطهم * و مسلمانان بر شرطهای خود اند یعنی شرطهاییکه میان خود کرده اند
در صلح و جنگ و جزان لازم است رعایت آنها * الا شرطاً حرم حلالاً و احل حراماً * مگر شرطی که حرام کرد اند حلال را
یا حلال کرد اند حرام را پوشیده نماند که مناسبت این حدیث بعنوان باب غیر ظاهر است مگر با عتبار آنکه صلح
در بیع و شرائ و فلاس می باشد و الله اعلم * رواه الترمذی و ابن ماجة و ابوداود و انقته روایتی در حدیث
طی شروطهم و تمام شده است روایت ابوداود نزد قول و طى شروطهم و ذکر کرده در روى الا شريط الخ
الفصل الثالث * عن سويد * بضم سین و همزه و فتح و او * بن قيس * نصاً بیست مع و در کوفین

مرا و از آمدن يك حد بيايت كه * قال * گفت * حاجت انرا و مشرفه العبدی * كشيدم و او رد من و مشرفه بفتح ميم و سکون
مخاي معجمه و فار بعضي بعم گفته بياي فار عبدی بفتح عين و مكنون موحده منسوبست بعبد القيس جلب كشيدن متاعين
بيعت فروختن از شهری بشهری پس هر يك ميگويد كشيدم من و مشرفه * بزمان حجر * جامهاى از هجر بفتحتين شريعت از يمن
و نام تمام زمين بخرين است و موضوعي است قريب بمل يته بزجانه و بايع انرا بزاز كوينك و حرفت انرا بزازت * فاقينا به
مكه * پس او رد يمين انرا و مكه * فبأى نارسل الله * پس آمد ما را پيغمبر خلد * صلى الله عليه وسلم بمشى * ذر حالى كه بر پا
ميرود نه سوار * فبأى و متابع اويل * پس خزيل اري كرد ما را بخريدن شلوان * فبعنا * پس فروختيم ما سوار و يل را
* و ثم رجل يزن بالاجر * و انما مردى بود كه بر ميكشيد ثنهارا بنزد يعنى بوزن كردن مزدى ميكرفت و ابو يعلى در
مسئول خود از ابى هريره * ارد * است كه آنحضرت سوار يل بپا در هم خريد و قوم را وزانى بود كه وزن ميكرد * فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم زن و از حج * بر كس و در بپا * بر كس و از حج همزه و كسر جيم از ين حد يث معلوم شد
خريدن آنحضرت سوار يل را ثابت نشد * است پوشيدن وى صلى الله عليه وسلم سوار يل را و تحقيق اين در كتاب اللباس
بيايد انشاء الله تعالى و مناسب است اين حد يث نيز ظاهر نيست مگر آنكه كويند ارجاج بيعت افلاس بائع است و در حكم انظار
است * رواه احمد و ابو داود و الترمذى و ابن ماجه و الدارمى و قال الترمذى ي هذا حد يث حسن صحيح * و عن جابر بن
قال كان لى طي النبي صلى الله عليه وسلم دين * گفت جابر بود مرا بر آنحضرت و ايمى غالباً ثمن آن شتر ايمى
كه آنحضرت ازوى در سفرى كه بيل يته مې آمد خريده بود چنانكه در باب بى ترجمه كذ شى * ففضى
و زادنى * پس بگذارد آنحضرت آن دين مرا و زياده داد مرا و چيزي ديگر هم انعام كرد * رواه ابو داود
* و عن عبد الله بن ابى ربيعه * صحابيش مشرومي از اشرف قریش و از خوش رويان مزد م و پل و شوكه اين
نيز صحابيش * قال استقرض منى النبي صلى الله عليه وسلم اربعين الفا * گفت قرض گرفت از من آنحضرت بپول
هزار * فبأى مال فذعه الي * پس آمد آنحضرت را مالى پس دفع كرد آن چهل هزار را بسوي من * فقال بارك الله
تعالى فى اهلك و مالك * پس گفت بركت كن خداي تعالى در اهل و عيال تو و در مال تو * انما جزاء السلف السلف لا ذاء *
نيست پاداش قرض مكر حمد و شكر و اداي ان * رواه النسائي * و عن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من كان له طي رجل حق * گفت آنحضرت كسي كه باشد مرا در ابر مردى حق * فمن اخذه * پس كسي كه بياخيزد انرا
از كسي كه بروى حق است و كلمه من زايد است براي تا كيل * كان له بكل يوم صدقة * بلكل من انكس را بهر روز صدقه
* رواه احمد * و عن سعي بن الاطول * هم يمين است و ربيع مشكوه و هو اب سعد است بي يا چنانكه در كتاب اسماء
الرجال است جزا آنكه در جامع الاصول اصلاً ذكر نكرده نه سعد و نه سعد و در بعضى نسخ مشكوه تغيير داده شده سعد بسعد
صحابي است روايت كرد از آنحضرت مات سنة اربع و ستين * قال مات اخى و ترك ثلثمائة دينار * گفت مرد برادر من
وكن اشته صد دينار * و ترك ولد اصغارا * وكن اشته اولاد بخرد ولد بضم و او و سکون لام جمع ولد و بفتحتين نيز واقع
ميشود بر واحد و كثير مرد و رديست * و اردت ان انفق عليهم * و خراستم من كه خورچ كنم ان دينارها را بر اولاد
وى يعنى ادا كنم دين از را * فقال لى رسول الله * پس گفت مرا پيغمبر خلد * صلى الله عليه وسلم ان اخاك ميموس
يل يته * بد رستى كه برادر تو ميموس و ممنوع است در عالم برزخ از وصول نعمت و ليقق بها ليمين بسبب دين
* فاقض عنه * پس بگذارد دين را ازوى * قال فذمت فقضيت عنه * گفت سعد پس رفته پس قضا كردم دين را ازوى
* ثم جئت فقلت * بستر اهل م پس گفتم * يا رسول الله قد قضيت عنه * بفتح ق قضا كردم من دين را از برادر
* و لم تبق الا امرأة تلب عي دينارين وليست لها يمينه * و باقى نمائند مكر زنى كه دعوي ميكند دود دينار و نيست مرويا
گود * قال اعطاني اناها صدقة * گفت آنحضرت بد آن زن را زيرا كه بد رستى كه وى را است ميگويد شايد كه بوجنى دانست صدق

ویرا یا مبدی است پیش ازین و احتمال دارد که بطریق احتیاط فرموده باشد یعنی بدو را نیز وراثت کوا نکار و الله اعلم
 و ازین جهت معلوم شد که دین بر میراث مقدم است. و رَوَاهُ أَحْمَدُ * و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَحْشٍ * بِفَتْحِ جَحْشٍ * بُيُوتِ
سُكُونٍ جای مهمله از صغار صحابه است کنیت ابراهیم بن عبد الله است و ولادت او در سنه خامس از هجرت است و والد و عاقل
 صحابه کبار است زیرا در ارام المؤمنین زینب بنت جحش * قَالَ كُنَّا جُلُوسًا بَقِيعَاءِ الْمَسْجِدِ * گفت بودیم ما یعنی صحابه نشسته
 در مسجد * حَيْثُ تَرُوحُ الْجَنَائِزُ * آنجا که نهاده میشود جنازه * وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ بَيْنَ ظَهْرَيْنَا *
 و حال آنکه نشسته بود آنحضرت میان ما * فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَصَرَهُ قَبْلَ الْبِقَاعِ * پس برداشت آنحضرت
 بینائی خود را بجنب آسمان قبل بکسرتان و بفتح باوی * فَنَظَرَ * پس نگاه کرد * ثُمَّ طَاطَأَ بَصَرَهُ * پستریست کرد بصورت خود را
 و رُوضَعُ يَدِهِ عَلَى جَبْهِهِ * و نهاده دست خود را بر پیشانی خود * قَالَ * گفت * سَمِعْتُ أَبَانَ اللَّهِ سَمِعْتُ اللَّهَ * مکرر دوبار * مَا ذَكَرْتُ
نَزَلَ مِنَ التَّيْنِ يَدٌ * چه چیز فرود آمد از سخت گرفتن * قَالَ * گفت محمد ابن عبد الله * فَسَكَتُنَا وَوَمَنَا وَلِيلَتُنَا * پس خاموش
 بودیم ما درین روز و شب و پیر هیکل از آنحضرت که آن تشدید چیست * قَالَ نَرَا لَا خَيْرَ * پس ندیدیم مکرر نیکی را یعنی
 شایسته و عذاب بنی ندیدیم گویا خیال کرده بودند که مراد بتشنید عذابی است که بالفعل نازل شد نیمه * تَحْتَلَى * أَجْزَانَا * تا
 آنکه صبح کردیم ما * قَالَ مُحَمَّدٌ فَلَسَّابَتِ رَسُولُ اللَّهِ * گفت محمد پس پرسیدم من پیغمبرم را * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا الْكُتُوبُ يَدُ اللَّهِ يَدُ
نَزَلَ * چیهست آن تشدید که فرود آمد و خبر دادی تو بک آن * قَالَ فِي الْكُتُوبِ * گفت آنحضرت آن تشدید نازل در و ارام است
 در کتب فی نفس محمد بنده * سَوَكُنْ بَيْتِي ای کلبه ای نفس محمد در دست قلرت او است * لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * اگر کسی
 کشته شد که مردی کشته شد در راه خدا * ثُمَّ عَاشَ * پستریست زد * ثُمَّ قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * بار کشته شد در راه خدا * ثُمَّ عَاشَ * و علیه
 در نگاه بود کشته میشد و حال آنکه بزم و ارام است * مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ حَتَّى تَقْضَى دَيْنُهُ * در نمی آید بهشت را تا آنکه کلبه اریزه
 شود ز ارم و قتل فی سبیل الله با رجوع و تکثر و تعدد در کفاره نمیشود ازین * وَرَوَاهُ أَحْمَدُ وَفِي شَرْحِ السَّنَةِ نُصَرِّفُ * و روایت
 کرد این را با این لفظ که من گور شد امام احمد و در شرح السنه مانند این روایت کرد در معنی متشدد و در لفظ مختلف
 باب الشریکة و الوکالة * و شَرِکُ الْبَيْتِ شَرِکُ الْبَيْتِ * و شَرِکُ الْبَيْتِ شَرِکُ الْبَيْتِ * و شَرِکُ الْبَيْتِ شَرِکُ الْبَيْتِ * و شَرِکُ الْبَيْتِ شَرِکُ الْبَيْتِ *
 کاربرد یکره و اعتماد کردن بر وی * الفصل فی بیوع * عَنْ زُهْرَةَ * بضم زای و سکون ها * بْنِ مَعْبُودٍ * بفتح مین
 و سکون عین و فتح با قوشی مصری تابعی ثقه است ذمه در کاشف گفته که از اولیاء بود و عبد الله بن الزخمان در امری گفته که از
 ابل ابل بود سماع دارد از حد خود عبد الله بن هشام که از صحابه است از عبد الله بن عمرو بن العاص و از ابن الزبیر
 * إِنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جِبٌّ * عبد الله بن هشام * إِلَى السُّوقِ * روایت میکند که بل رستیکه بود و بی که بیرون میراد از راه جلد و
 که عبد الله بن هشام صحابه است بسوی بازار * فِي شُرْطِي الطَّعَامِ * پس مخیرید جل و غله را * فَلَقَاهُ * پس ملاقات میکنند
 او را * ابن عمرو بن الزبیر فَيَقُولَانِ لَهُ * پس میگفتن ابن عمرو و ابن الزبیر مر او را * إِشْرَکْنَا * شریک کرد ان مارا * فَانِ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَعَاكَ بِالْبُرْکَةِ * زیرا که بد رستیکه آنحضرت به تحقیق دعا کرد و است موقت برکت و افزونی دین
 مال و تجارت * فِي شَرِکِهِمْ * پس شریک میکرد آنیل چن من ای همان را * فَرَمَا * أَصَابَ الرَّجُلَ * پس بسا که میبافت چن من
 سود مقل او را بر شتر * کَاهِي * بی نقصان و راه حله شتر قوی توانا بر اسفار و احوال * فَيَبْعُثُ بِهِ إِلَى الْمَنْزِلِ * پس میفرستاد
 آنرا حله باز در راه خانه * وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هِشَامٍ ذَهَبًا إِلَى النَّبِيِّ * و بود عبد الله بن هشام که برده بود او را
 هاد را و که زینب بنت حمیل بود در صغر سن بسوی پیغمبر * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَجَّ رَأْسَهُ * پس کمر و انیل بود آنحضرت دست
 مبارک خود بر سر او * وَدَعَا لَهُ بِالْبُرْکَةِ * دعا کرده بود مر او را برکت و افزونی دین و رزق و در هر چیز * وَرَوَاهُ
الْبُخَارِيُّ * وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ * قَالَتْ * الْأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ * گفت ابو هریره * كَفَتُنَا أَنْصَارُ * مِنْ بَيْعِمْ * رَأَى * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 اقم بیننا و بین اخواننا النخیل * بخش کن میان ما و برادران ما یعنی مهاجران و رختان خرم مارا که ما داریم و خنجر

انصار همه چیزها با مهاجران قسمت کرده و شریک هاخته بود نه جتنی که اگر مردی از ایشان میبود که زنان متعلد داشت یکی را طلاق میداد و بپیرا رخود از مهاجران میداد و آنحضرت میان مهاجر و انصار برادری نموداده بود * قال لا *
گفت آنحضرت قسمت نمیکنم نشیل را میان شما و میان مهاجران * تکفوننا المؤمنة * کفایت کنید شما ما را مشقت را از آب دادن و کشتنی کردن و جز آن و بر این وجه لا متعلق ببالاست برای آنچه التماس کرده بودند از قسمت و لا تکفوننا بحسن و حرف استغفار نیز داشته اند یعنی ایا کفایت نمیکنید شما ما را مشقت را و برین تقلیر لا داخل بر تکفوننا احتیاج کفایت کار گذاردن کردن و مؤنت بار و کرانی * فنشرکم فی الثمرة * بفتح نون و سکون شین و فتح را از شرک و بضم نون و کسور را از اشراک پس شریک میشویم مایان یا شریک میکرد انیم شما را در میوه درختان یعنی درختان شما هم بشما باشد و در ملک شما باشد که در اینجا تخفیف است هم بر ما هم بر شما و میوه که حاصل شود از آن مشترک باشد میان ما و شما یعنی ما هم خوریم و شما هم خورید یا حصه معین باشد چنانکه نصف یا ثلث یا ربع * قالوا سمعنا و اطعنا * گفتند انصار قبول کردیم آنچه فرمودی و فرمان برداری کردیم یعنی هر طوریکه حکم شود و بهر چه را ضی باشد همان کنیم * رواه البخاری * و عن عروة بن ابی الجعد * بفتح جیم و همکن عین مجهله * الماری * بضم حاء و کسر را و قاف منسوب به ارق بن عوف بن علی حنا بیست عامل کرد انید او را حضرت رضی الله عنه بر قضاء کوفه و مدینه و داس در اهل کوفه و حدیث و حدیث ایشان است و اختلاف کرده اند که وی عروة بن الجعد است یا ابن ابی الجعد بزیادت ابی صحیح اینست که ابن مدنی گفته که هر که ابن الجعد گفته خطا کرده و عروة ابن ابی الجعد است * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطاه دینار الیشتري له شاة * روایت میکند که آنحضرت داد او را یکدینار تا بشرد برای او کو سفندی * فاشتری له شاتین * پس بخترید عروة برای آنحضرت دو کو سفند * فباع احد لهما دینار * پس بفروخت یکی از آن دو کو سفند را بیکدینار * و اتاه بشاة و دینار و یکدینار * فزاد آنحضرت کو سفند را و دینار را چون وی وکیل مطلق بود هر تصرف که کند درست است و نیز بیع مال غیر بی ادن متوقف بر اجازت او است و هرگاه که اجازت کرد نه صحیح شد * قد عاله رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیعه بالبرکة * پس دعا کرد عروة را آنحضرت در ربیع و شرا و و برکت * نکان لوا شتري ترا بالبرکة فیه * پس بود عروة باین صفت که اگر میشد خاک را هر اینه بود میکرد در آن این عبارت برای مبالغه در ربیع است و میتواند که محمول بر حقیقت یا شد زیرا که بعضی انواع ترا با است که خریله و غروخته میشود * رواه البخاری *
* عن ابی هریره رضي الله عنه رفعه * روایت است از ابی هریره که رفع کرد اینست آنحضرت و معنی حل یث هر فرع در مقدمه معلوم شد * قال * گفت آنحضرت * ان الله عز وجل يقول انا ثالث الشریکین * من سیوم کسی ام میان دو شریک که اعانت میکنم شریک را بخیر و برکت * ما لم یثن احد مما صاحب * مادام که خیانت نکند یکی از آن دو بر خود را فی الصراخ خیانت نراستی * فاذا خالته خرجت من بینهما * پس چون خیانت کند یکی دیگر را بیرون می آیم من از میان آن هر دو * رواه ابوداود و زاد رزین * و زیادت کرد * است رزین این لفظ را که * وجاء الشیطان * و می آید در میان آن هر دو شیطان و وجود او سبب شرو نقصان میگردد * و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا لامانة الی من ائتمنک * اذا کن امانت را بسوی کسی که امانت کند ترا * ولا تثن من خانک * و خیانت مکن کسی را که خیانت کند ترا تنبیه است بر عایت مکارم اخلاق و اخمان کردن است بکسی که بد کند و ترک جزای سینه بسینه (بیت) بدی را بدی مهمل باشد جز * اگر مودی احسن الی من اسأ * رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی * و عن جابر رضی الله عنه قال اردت الشریة الی خیبر * گفت جابر خواستم من بیرون آمدن را بسوی خیبر * فاتیتم النبی صلی الله علیه و سلم * پس امدم آنحضرت در تفعلمت علیه * پس سلام کردم بر وی * و قلت انی اردت الشریة الی خیبر * و گفتتم من میخواستهم بر آمدن را بسوی خیبر * فقال اذا اتیت رکیلی فخذ له خمسة عشر سقاً * پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو بکیل مرا پس بگیر از وی پانزد

و یفتی و اورسکون هین مهمله شمت یا هفتاد صاع * فان ابغی منك آیه نضع يدک علی ترقوته * پس اگر طلب کند
آن وکیل از تو نشان پس بنده دست خود را بر ترقوة وی بفتح فوقانیده رسکون را در ضم قاف استخوان چنبر کردن * رواه
ابوداؤد * الفصل الثالث * عن صهیب * بضم صاد و فتیه هار سکون یا صابیه مشهور است رومی اسلام
آورد و آنحضرت درد ار ارقم بود بعد از سی و چند نفر اسلام آورده و وی از مستضعفین است که عذاب کرده شد و در دین خلا
حاضر شد بلکه بعد از آن هجرت کرد و بدین روئ ازها بقیه اولین است فنانا قبا و بسیار است و بس است اینست که
آنحضرت فرمود انما سابق العرب و صهیب سابق الروم و سلمان سابق الفرس و بلال سابق الحبشة حاضر شد بدین و مشاهد
دیگر که بعد از و منت رضى الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث فیهن البرکة * سه چیز اند که در آنها برکت است
* الابع الى اجل * یکی فروختن تامل تئ که در انجا تیسیر و تسهیل در تحصیل ثمن است * و المقارضة * و قرض دادن
بیکدیگر که سبب معاومت و امداد است و گفته اند که مراد بمقارضة اینجا مضاربت است که دفع کردن مال است بکسی تا تجارت
کند و سودی که حاصل شود مشترک باشد بر وجهی که شرط کرده اند * و اخلاط البریاء * و آموختن کندم بچو و لیکن
* للبیات * برای خانه تا برکت شود در طعام * لا للبیع * نه برای فروختن که آن کلاه است * رواه ابن ماجه * و عن حکیم
ابن حزام * بکرم حای مهمله و زای صحابست برادر زاده ام المؤمنین خدیجه صد و بسط سائل احمد داشت * ان رسول الله
صلى الله عليه و سلم بعث معه بدینار * روایت میکند که آنحضرت فرستاد با وی بدیناری که با وی همراه کرد و
بایدینار * لیستری له بها ضحیه * تا بشرد برای آنحضرت باین دینار قربانی را * فاشتری کبشا بدینار * پس خرید وی قنقار و
بدینار * و با عه بدینارین * و فروخت آن کبش را بدینار * فرجع * پس باز بر کشت بستانه یا بر کشت از آن خریدن و
گاه بود که بکشت بدینار * فاشتری ضحیه بدینار * پس خرید قربانی را بیک دینار * فجاء بهار بالینا رالی اهتفضل
من حلاله * پس آورد آن ضحیه را و بدیناری را که زیاده کرد اند از ضحیه دیگر * فنصدق رسول الله * پس تصدق کرد
پیغمبر خدا * صلى الله عليه و سلم بالبدینار * بان دینار * ان ذل عاله ان ببارک له فی تجارته * پس دعا کرد آنحضرت مز
اورا که برکت کرده شود و رسود اگرای وی * رواه الترمذی و ابوداؤد * باب الفضل و العاریة * تخصیص
بستم هتک مال کهمی را بی سرقه و عاریت به تخفیف یا و تسلی و آن در صحاح گفت که کویا بتسلیل منسوب بعاریت زیرا که طلب
وی عیب و عاریت نیز بمعنی عاریت آمد * است و بعضی گفته اند که عاریت مشتق از تعار و است بمعنی نوبت بنوبت
بدست گرفتن کاهی بدست غیر منج آید و کاهی بدست مالک الفصل الاول * عن سعید بن زید قال
قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من اخذ شبرا من الآرض ظلما * روایت کرده است سعید بن زید که از هشره مبشوره
است و زوج اخذ امیر المؤمنین عمر است کهمیکه بکیرد یک بدست زمین بستم * فانه یطوقه یوم القیمة من هجر ارضین *
پس بدستیکه طوق کرد اندید * میشود آن زمین در گردن او از هفت زمین یعنی آن قطعه از زمین تا نهایت هفت زمین
گرفته در گردن اومی اند از نلد و بعضی گفته اند یطوق بآن معنی است که تکلیف کرده میشود بود داشتن آنرا مشتق
از طاق * منفق علیه * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا یحلبن احد ما شیة امرئ بغیر اذنه *
یا بد که نلد و شد هیچ یکی کا و کرسفند و نفاقه مردی را بی دستوری وی * ایست احد کم ان یوتی مشربته * یا بد و سفت
میدارد یکی از شما که آمد * شود یعنی بیاید کمی مشربه او را و مشربه بفتح میم و سکون شین معجیه و ضم را و موحله بالا خانه
که نهاده میشود در آنجا متاع * فتکسر خزانة * بس شکسته شود خزانة او بکسر خاکنجینه * فینتقل طعامه * پس از جانی
بجای دیگر برده شود طعام وی و بعضی روایات فینتقل بتای مثلثه بجای قاف بمعنی نقل است * و انما یخزن لهم ضرر
هو شیهم اطعماتهم * و خزنه نمیکند مرایشان را بستانهای مواشی ایشان مکر طعامهای ایشان را بخزن بضم زای و اطعمات
جمع اطعمه جمع طعام و ابراد هیهة جمع الجمع برای مبالغه است * رواه مسلم * و بعضی گفته اند که اینست یخزن متعلق علیه است

مسلم در کتاب غصب روایت کرده و بخاری در کتاب اللقطة و موافق آن را انبیاء و بد آنکه اکثر اهل علم خوانند که بخاری
 نیست و ویدان ماضیه غیر بی اذن و بی مکر در حالت مشغله و با وجود مشغله ضامن میشود و بعضی میگویند ضامن نمی شود و
 امام محمد و اسحق و فقه اندل بیوازان بی مشغله و بعضی رخصت کرده اند برای غصا فرا کل از شمار غیر روایت کرده شده
 است از ابن عمر با سناد غریب که آن حضرت گفت کسی که در آید بستان بی زان بشو و در آن ثمرات را در بکشد از آن چیزی زیاده
 بر اکل و نزد اکثر جا نیز نیست مگر از جهت کربسکی کلبه اقال الطیبی * و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم عند
 بعض نساءه * بویه آنحضرت نزد بعضی از زنان خود مراد عایشه است چنانکه در روایتی دیگر آمده است و عمل م تصدیق را وی
 بهایم عایشه یا بجهت عدم علم وی یا بشو یا بجهت تشاهی از اعتماد فعل امین کور خواهل شد بوی * فان سالت احل فی
 الامهات ضالمه متین * پس فرماید یکی از زنان آنحضرت مراد از جنب بنت جحش یا ام سلمه یا عقیقه است * بصفحه فیها طعام *
 بکاه که در روی طعام است فی الصراح صفحه بتقدیم حاضر فاکاهه بزرگ صحاف جماعت * فضربت التی التی صلی الله علیه و سلم
 فی بیتها ایدل الخادم * پس زد آن زنی که آنحضرت در خانه او بود دست خادم را که طعام آورد و در خانه او غلام
 هر دو واقع میشود * فسقطت الصفحة * پس افتاد کاهه بر زمین * فان غلقت * پس شکست کاهه * فمدح النبی * پس کرد آورد
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فاق للصفحة * پاره های کاهه را فلق شکافتن فلقه یا رد چیزی و فلق بکسر فار فتح لام جمع * ثم جعل
 یجمع فیها الطعام اللی کان فی الصفحة * بستر گشت آنحضرت که جمع میکند در روی طعامی را که بود در کاهه * و یقول * و
 میگوید * غارت امکم * غیرت کرد و رشک برد ما در شما یعنی این بی تابی و همگی از جهت غیرت کرد این اعتل از است
 از وقوع این فعل از عایشه که این را بجهت غیرت کرد که میبویست آدمی را از بر این * ثم جئس الخادم * بستر کاهه
 داشت آنحضرت خادم را * حتی اتی بصفحة من عند التی هو فی بیتها * تا آنکه آورد و ش کاهه از نزد آن * و من عند التی هو فی بیتها
 در خانه او بود * قد فج الصفحة الصفحة الی التی کسرت صفحتها * پس داد و فرستاد آنحضرت کاهه در بستر را یعنی آن
 بزنی که شکسته ش کاهه را * و امسک الکسورة فی بیت التی کسرت * و نگاه داشت کاهه شکسته را در خانه آن زنی که شکست کاهه را
 و آوردن آنحضرت درین باب بجهت تشبیه شکستن کاهه بغصب است را وی آنست که این عمل است و در باب ضمان متلفات می آورد
 * نزوالة البخاری * و عن عبد الله بن ابریه * صحابی انصار یست حاضر شسته جلی بیه را و حال آنکه وی هفت ساله بود
 و امیر کوفه بود و بعد از این الزیر و شعبی کاتب از بود * عن النبی صلی الله علیه و سلم انه یهی عن التهمة والمثلة * و روایت میکند از
 آنحضرت که نهی کرد از نهی بضم نون و سکون ما بمعنی غارت کردن مال مسلمانان را و از مثله بضم میم و سکون مثله عقوبت کردن
 بپیریدن بنی زکوش و مانع ازین و این حرام است مگر بر وجه قصاص * نزوالة البخاری * و عن جابر قال انکم فقت الشمس فی
 عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یرم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت جا بر گرفت آفتاب در زمان
 آنحضرت و روز مردن ابراهیم پسر آنحضرت * فصلی بالناس سبع رکعات باربع * پس اما رکعت از آنحضرت بسردم
 در رکعت بشش رکوع ایستار سجده که دو رکعت سه رکوع کردند اما بجهت دو رکعت چنانکه متعارف است * فانصرف وقد آضت
 الشمس * پس بر گشت آنحضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق رجوع کرد آفتاب ابتدا صلی خود * و قال ما من شیء توعد و نه *
 و گفت آنحضرت نیست هیچ چیزی که خبر داده میشود شما یل ان چیز * الا قد رأیته فی صلواتی فله * مکر بتحقیق
 دیدم افراد نماز خود که این است * لقد جی بالنار * بتحقیق آرزو شد آتش دوزخ را * و ذلک حین رأی یتوونی تاخرت *
 و ان هنگام دیدن شما اضع مرا که پس رفتم و کشیدم بخود را اینجا بپس * مثانة ان یصیبنی من لقیه * از جهت ترس
 اینکه این یوسل مرا از گرمی آتش و سوزانی وی * حتی رأیت فیها صاحب الامم * تا آنکه دیدم در آتش خداوند متعال
 را بکسر میم و سکون حار فتح جیم چوبی در از که بر موی آهنی است که در روی کبی است مانند چوکان و همچنین بمعنی
 چوکان نیز آید * یجر قصه فی النار * در حالی که میکشد رود خود را در آتش دوزخ قصب بضم قاف و سکون ماد

صلی الله علیه وسلم انه قال * روایت میکند از آنحضرت که گفت * لا جلب ولا جنب * نیمعت جانب و نه جنب بفتح جیم و
ولام و تون هر دو در سباق می باشد و در صله و در سباق آنکه سپاهیان اسپان میل و انند تا که صیقت کند و در رکز رد
و جانب در وی آنست که مردی را در پس اسب خود دارد که اسب را بزند و زبانه بر اسب و براند و جنب آنکه
اسبی دیگر همراه دارد که اگر آن اسب که بر وی سوار است فائز شود بران هوا شود و پیش رود و در صله آنست
که مضیق گرفتن ضلقات و زکوة میزد و در جای فرود آید و بر صاحب اموال کمان فرستد که از جایهای خود همین
جای بیاید و زکوة اموال بدین مندرجه صاحب اموال از جای خود بجای دیگر رود و مضیق را تکلیف کند که همین جای بیاید
و نگیرد چنانکه در کتاب الصلوات کتبت * و لا شعا و فی الاسلام * و نیست شعار در اسلام بکسر شین و غین معجده
و شعار آنست که تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند و تزیین کند
باین مرد و مهر نباشد و این عقد فاسد است نزد اکثر علما الا امام ابو حنیفه و سفیان ثوری میگویند که صحیح است و مهر مثل
واجب میگردد * و من ائتمنه بعهة فلیس منها * و کسی که غارت کند مال کسی را پس نیست آنکس از ما و بر کیش ما نهیب غارت
کردن و اینه بضم الون و شگون ها اسم اسم از ان بمعنی غارت * و رواه الترمذی * و عن السائب بن یزید عن ابیه
عن النبی صلی الله علیه وسلم * سائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بن امیه یا بنی بن شمس ولادت او در سنه ثانیه از
هجرت است حاضر شدن هجرت او در اوج راه و در راه پدرش در هفت سالگی کودانی بود او را عمر رضی الله عنه حامل بر بازو
میلینه و مرد بملینه همة ثمانین و بعضی گفته اند همة و ثمانین و روی آخر کسی است که روایت یافت از صحابه بملینه میگوید
روایت میکند از پدرش که صحابی کبیر است و روایت کرد پدر روی از آنحضرت * قال لا یأخذکم عصا اخیه الا فیما
جاء * باینکه نگیرد یکی از شما عصای برادر خود را در جایی که بازی و هزل و جمل گفته است یعنی در گرفتن هم منزل کنند
است و هم جمل نمایند گفته اند که معنی آنست که بر سبیل هزل و مزاح گرفت بعد از ان تکامل داشت و بعد از آن پس جاد
شد و بعضی گفته اند که مراد آنست که مال یکی را بطریق مرقه گرفت و مقصودش نه سرقه است بلکه رنجاندن و گاهانیدن
پس وی هزل شد در سرقه و جاد شد در گاهانیدن * فمن اخذ عصا اخیه * پس کسی که بگیرد عصای برادر خود را * فلیهد
الیه * پس باید که باز کرد اذن بموعود و بدل مل و ذکر عصای برای مبالغه است یعنی ازین شیئی تحقیق نهی است در فوق آن
بطریق اولی و عصا در عرف ما ان چوب است که پیران و ضعیفان بدست میگیرند بفهم می در آید ولیکن عربان عصا چوبکی را
میگویند که در دست میگیرند و خنجر و اسب و شتر را بدین فیزند و چوب متعارف و نیز میگویند و در دست عموم مفهوم
آن داخل است * رواه الترمذی و ابوداود و روایت الی قوله اجاد * و روایت ابی داود تا قول او است جاد افمن
اخذ ما الخ در روایت اولیه است * و عن سمرة عن النبی صلی الله علیه وسلم * روایت است از سمرة بن جندب که صحابی مشهور
است * من وجع عین مالک عنک زجل فهو الحق به * کسیکه یا بدین مال خود را نزد مردی پس آنکس سزاوارتر است بان
مال * و یتبع البیع من باعه * و پیرونی کند خرنده کسی را که فروخته است آنرا یتبع بسکون قوفانیه و فتح موحده و تشدید
آن و کمر این هر دو صحیح است و بیع بفتح ثا و تشدید یا ع مکسورة بمعنی مشتری و باع هر دو آید چنانکه در بیعان در باب
الخیار کتبت و حاصل معنی حلالت آنکه که اگر یکی عصب کرد یا دزدید مال کسی را یا ضائع شد مال یکی و بدست دیگری
افتاد و از وی کسی دیگر خرید آنکس که مال خود را در دست خرنده بیاید بگیرد و این خرنده در مال آن فرو شده گیرد
و زن خود را از وی بستاند * رواه احمد و ابوداود و النسائی * و عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اخذت
حتى تودی * و هم از سمرة است از آنحضرت که گفت آنحضرت برید دست یعنی بر صاحب بد ضمان چیزی که گرفته است
تا آنکه اد آن چیز را گرفته است حاصل آنکه کسی که گرفت مال کسی را بغصب یا بعاریت یا بدیعت لازم است و روی
رد آن * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن حرام * و وزن ضل حلال * بن سبیل بن محیصة * بضم میم

و فتح حاکم و کسر تبتانیة مثل ده و صاده جمله تابعی ثقة است روایت میکند از پدر خود و از بواء ابن عازب مات عنه ثانی
 بشو و مائة * ان ناقة لاراء بن عازب دخلت حائطاً * روایت میکند که ناقة مرء بن عازب را که صحابی مشهور است
 در آمد بستانى را * فانسدت * پس تبا ده کرد انید آن ناقة بستان را و پایمال کرد و شکست و ریخت * بقضى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان مل اهل الحوايط حفظها بالنهار * پس حکم کرد آنحضرت که بد رستى که واجب است بر خداوندان
 بستانها محافظت و نگاه داشتن آنها در روز * و ان ما انسدت المواشى بالليل ضامن لى اهلها * و حکم کرد که بد رستى که چیزیکه
 تبا ده کرد انید * است چارپایها در شب ضمان آن بر خداوندان مواشى است حاصل آنکه اگر دابه تلف کرد بستان یکی
 را بر روز ضامن نمیشود صاحب دابه بریرا که در روز محافظت بستان بر صاحب بستان است پس تقصیر از جانب او است
 و حفظ حق او است و اگر شب تلف کرد پس ضمان بر صاحب دابه است از جهت تقصیر در حق چه در شب محافظت دابه
 بر و است و این بر تقدیر بلکه مالک دابه همراة دابه نباشد و اگر همراة باشد در روز هم ضامن نمیکرد و این مذمب مالک و
 شافعی است و مذمب اصحاب ابوحنيفة آنست که اگر صاحب دابه همراة دابه نباشد ضمان نیست بر وی شب باشد یا روز
 کذا قال الطیبی * رواه مالك و ابوداود و ابن ماجه * و عن ابی هريرة ان النبی صلى الله عليه وسلم قال الرجل جبار *
 روایت است از ابی هريرة که آنحضرت گفت رجل بکسر را یعنی آنچه پای مال کند آن را دابه و بزند آنرا پای خود
 در رآه هد رست یعنی باطل است و ضمانی بران لازم نمی آید * و قال * و کف * النار جبار * آتش یعنی آنچه بعوزد آنرا
 آتش که کسی در ملک خود بیغور و زدی قصص ظلم و ازارنا که با د آنرا برانید و در ملک دیگرى اذخ و بسوخته این
 نیز مد رب باطل است و چیزی بر آتش فرزند لازم نمی آید و این بر تقدیریکه که در وقت سکون ریح افر و خت بعد از ان
 باد و زین و اما اگر در وقت وزیدن باد بیغور و خت ضامن کرد و جبار بضم جیم و تخفیف موحدة * رواه ابوداود *
 * و عن الحسن عن سودة ان النبی صلى الله عليه وسلم قال اذا اتى احدکم طی ماشية * روایت است از حسن بصرى از عمرة بن
 چندب که آنحضرت گفت و قتی که بیاید یکی از شما برد ابد * فان کان فیها صاحبها فلیست ذننه * پس اگر باشد در ان ماشیه
 صاحب دابه پس باید که طلب اذن کند از مالک * و ان لم یکن فیها فلیصوت ثلاثاً * و اگر نباشد در ان صاحب ماشیه پس باید
 که او از کنت سه بار * فان اجاب به احد فلیست ذننه * پس اگر جواب بد هد او را یکی پس باید که طلب اذن کند از وی * و ان
 لم یجبه احد فلیست ذننه * و اگر جواب نداد او را هیچ یکی پس باید که بد و شن و بنوشد شیر او را * و لا یجمل * و برند ارد یعنی
 همان مقداری بد و شن که کفایت کند و زیاده بران بکیرد و گفته اند که این بر تقدیر نیست که مضطر باشد و بحالت مشقة برود
 * رواه ابوداود * و در حدیث صحیح بخاری آمده است که در ان هنگام که آن حضرت صلى الله عليه وسلم بهجرت
 میرفت در بن کوهی در سایه سنگی بیارا مید چوپانی در آنجا کو سفند میپرا نید ابو بکر صدیق کو سفند او را بد و شن و نزد
 آنحضرت آورد و آنحضرت بنوشید و بنوشاب رفت میگوید که آن کو سفند یکی از اشرافیان ابو بکر صدیق بود که در مکه بود
 و بعضی میگویند که عادت اهل مکه بود که غلامان خود را که کو سفند ان ایشان میپرا نید اذن میدادند که اگر در راهی
 کرسنه باشد و شیر بطلب بد میداد احتمال دارد که چیزی بآن چوپان داد و شیر خوریده باشد اما در حدیث مذکور نیست و نیز
 رضای مالک شرط است و ترجیهش آن است که گفته شد و الله اعلم * و عن ابن عمر عن النبی صلى الله عليه وسلم قال من
 دخل حائطاً فلیا کل * کسیکه در آید بستانى را پس کو که بخورد از ان * و لا یتمیخ خبنة * و نکیرد از وی زله و خبنة
 بصم خای معجمه و سکون موحدة و بنون آنچه زیر کیش گرفته شود فی الصواح خمن در نوشتن دامن و جز آن و پنهان کردن و
 نهان طعم روز سختی * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عن امیه بن صفوان * تابعی
 است * عن امیه * روایت میکند از پدر خود که صفوان بن عبد الله الجعفی المکی اعبت * ان النبی صلى الله عليه وسلم
 استعار منه ادراعه يوم حنین * آنحضرت بعاریت گرفت زدهای صفوان را روز حنین * فقال اغصبا یا یه * پس گفت بطریق

حساب میکرد و از دنیا می فرایند قال بل هاروة مضمونة گفت آنحضرت بلکه بعاریت میگیرم که رد کرده میشود فراه
 حساب میکرد و از دنیا می فرایند قال بل هاروة مضمونة گفت آنحضرت بلکه بعاریت میگیرم که رد کرده میشود فراه
 بشناسان اینجاست و بعضی برضا مرحوم کرده اند قال بل هاروة مضمونة گفت آنحضرت بلکه بعاریت میگیرم که رد کرده میشود فراه
 و گویا آنکه موافق اریند و ثانی من است امام شافعی و احمد و ابن صفوان در آن روز کافر بود بعد از آن اسلام
 آورد و از مولده القلوب بود و آنحضرت او را از غنائم بعاردا دپس وی گفت والله بركل اربا این جود را مکر نفس
ببغیر دپس معلان شد و بگوید اسلام وی رواد ا بود ارد و عن ابی امامة روایت است از ابوامامه با فلی که
ارضا به امت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم يقول العارية مودة قال عاریت
 اد ا کرد و شد امت یعنی واجب است بر مستعیر ادای او و رسانیدن آن را به عیر و این بهر د و منصف جمع میشود
 ولیکن بر منصف ضمان اد ا کرده میشود عین ارحال قیام و قیمت ارحال تلف والمنفعة مرد و دة و منصف رد کرده میشود
 و منصف بکسر میم در اصل بمعنی عطیه و هبه است و اکثر اطلاق آن بر نماند امت یا بقری و شاتی که بکمی منصف مد تا او را
 بپرورد و شیرا را بشورد و از صوف او را در لاد او نیز منتفع و متمتع کرد و بلکه در زمین زراعت و درختان باغ نیز میورد
 تا زراعت کند زمین او را و بپرورد درختان را و متمتع کرد بد آن و آنرا منصفه نیز میگویند و بر هر نقل یر منصفه تملیک منصفه
است نه تملیک عین پس واجب است رد آن والدین مقضي و و ام گزارد و شد نی است و واجب است ادای آن والزعم
قارم و کفیل که همان شد است نفس یا مال را تا وان زد امت یعنی گرفته میشود با نیچه لازم کرد امت از اعتبار
 نفس یا مال رواد الثرمی و ا بود ارد و عن رافع بن عمر و الغفاري بکسر غین و تشقیف فاصحابی است معدود است
 در بصیرین قال كنت غلاما رمی نخل الانصار گفت بودم من کودک که هنك می انداختم در رختان خبر می انصار را
فاتی بی النبي پس آورده شد مرا نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال و كلفه آنحضرت یا غلام لم ترمی النخل
 ای کودک برای چه سنگ می اندازی نخل مردم را قلت آكل بکسر میم خرم را قال کلا ترم و کل مما
هبط من اسفلها گفت آنحضرت پس اگر قصد خوردن خرما را ی سنگ میندا ز و بشور از آنچه افتاده است در ته
 درختان و گفته اند که این نزد اضطرار است پوشیده نماند که نزد اضطرار رمی نیز درخت است قال الطیبی تم مسح
رأسه بستر دمت مبارک کن در انید بر سر من فقال پس گفت و دعا کرد اللهم اشبع بطنه خداوند اسیر کردن
شکم او را رواد الترمذی و ابی داود و ابن ماجه و هنك کر حدیث عمرو بن شعيب فی باب اللقطة این شاء الله تعالی
الفصل الثالث عن سالم عن ابيه روایت است از سالم بن عبد الله بن عمرو از پدرش قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اخذ من الارض شيئا بغير حق کسی که از زمین چیزی بی حق شرعی خسفت به يوم
القيامة الى مبع ارضين فر و برد شود او را در روز قیامت تا خفت زمین رواد البخاری و عن يعلى بن مرة بضم میم
وتشيل يد راي مفتوحة مر او را صحت است و معدود است در کوفین و بعضی گفته اند در بصیرین حاضر شد حلیمه و خیمه و نتج
حتین و طائف را قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت من اخذ ارضا
بغير حقها کسی که بگوید زمین را بی حق که در وی دارد كلف ان يتحمل ثوابها الحشر تکلیف کرده شود که بردارد
بر سر خاک او را در حشر که در فصل اول گفت که طوق کرد انید میشود در کردن وی و اینجا خسف و حمل تراب گفت و این
انواع مذاب است بعضی را آن کنند و بعضی را این رواد احمد و الطبرانی و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
عیه و سلم يقول ایسا رجل ظم شبرا من الارض مردی که بظلم بگیرد يك شبر از زمین كلفه الله تکلیف کند او را
خدا ای عز و جل ان يحفره حتى يبلغ اخر سبع ارضين که بکند آن شبر زمین را تا آنکه برسد اخر هفت زمین را تم بطوقة
بستر طوق کرد انید شود آن زمین او را الى يوم القيامة تا آخر روز قیامت حتى يقضى بين الناس تا آنکه تمام کرده
شود حکم میان مردم و يقضى بلفظ معلوم نیز تصحیح کرد ان تا آنکه حکم کند خدا ای عز و جل و تمام شود حکم او رواد

احمد * باب الشفعة * بضم شین مشتق است از شفع بمعنی ضم کردن و جهت ساختن تسمیه کرده شد بان زیر آنکه در روی ضم کردن زمین خریدن شده است بزمین شفع و شفع ثابت میشود شریک را نزد آنکه نلته و ثابت نمیشود جار را و نزد امام ابی حنیفه و در روایتی صحیح از احمد ثابت میشود جار را نیز واحدیت در شفعه جوار آمده و بصحت رسید است و مرکه در آن تکلم کرده بی حجت تکلم کرده است

الفصل الاول * عن جابر قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل مال یمسک * گفت جابر حکم کرد آن حضرت بثبوت شفعه در هر چیزی که قسمت کرده نشد است و باقی است بر شرکت * فاذا وقعت الحدود و صرفت الطرق فلا شفعة * پس هرگاه که واقع شد حد ها و گردانید شد راهها جل اجل پس نیست شفعه از جهت عدم بقای شرکت این حدیث دلالت میکند بر آنکه جار را شفعه نیست و متمسک ائمه ثلاثه اینحدیت است * رواه البخاری * و عنه قال قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل شرکت لم تقسم * حکم کرد آنحضرت بشفعه در هر زمین مشترک که قسمت کرده نشد است * ربعة * آن امر مشترک که منزل باشد * اوحایط * یا ایستان باشد ربعة بفتح را و سکون با و تا برای وحده است و ربع برای منزل و محله و موضع و اینحدیت دلالت میکند بر آنکه شفعه در غیر زمین نیست و این متفق علیه است میان ائمه اربعة * لا یصل له ان ینزع حتی یوزن شریکه * حلال نیست مرصاحب زمین را که بفرضش تا آنکه اعلام کند شریک خود را * فان شاء اخذ و ان شاء ترک * پس اگر خواهد بگیرد شریک وی و اگر خواهد بگذارد * فاذا باع و لم یوزنه فهو باع * پس اگر فروخت و خبر و اعلام نکرد شریک را پس شریک سزاوار ترست بان * رواه مسلم * و عن ابی رافع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجار باحق بسقبة * همسایه سزاوار ترست بقرب خود سقبة بفتح حین و قاف و صاد لغت است در آن قرب یعنی همسایه سزاوار ترست بشفعه و شفعه برای میرسد و قتی که نزدیک تر باشد و ملاصق و متصل و این حدیث دلالت دارد بر ثبوت شفعه مرجارا * رواه البخاری * و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنع جار جارة ان یغزو خبثة فی جداره * باید که منع نکند همسایه همسایه خود را از خلائی که چوبی درد یواروی و گفته اند اگر ضرر کند امر ایجا بسمت من هب احمد و اصحاب حل یمت و بعضی گفته اند که امر ندب است و ابو حنیفه و شافعی باین رفته اند و از مالک است و قول اصح ندب است * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اختلفتم فی الطریق جعل عرضة سبعة اذرع * و قتی که اختلاف و نزاع کنید شمس در راه خانه کودانی که شود پهنای آن هفت گز یعنی چون باشد میان زمین قومی را را می و خورانی که همایرت کنند آن را اگر اتفاقی کنند بر مقداری پس حیر و اگر اختلاف کنند در مقلد آن کردانی که شود هفت ذراع مراد از حدیث اینست اما اگر باشد راهی مسلوک بیشتر از هفت ذرع و اینست مزهچ یکی را که بگیرد چیزی از آن و کوی که راه هفت گز پس است

الفصل الثاني * عن سعید بن حرب * بضم حیر بفتح را و سکون یا صحابی * رواه مسلم * است حاضر شد فتح مکه را با آن حضرت و وی پانزده ساله بود بعد از آن نزول کرد در کوفه و خزا کرد بخراشان را و وفات یافت بکوفه و قبر او در اینجا است و بعضی گفته بجزیره * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من باع منکم دارا او عقارا فممن له ان لا یبارک له * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که بفروشد از شما سر اید یا از هینی را سزاوار است که برکت کرده نشود مر او را در ثمن آن قس بفتح قاف و کسر میم خلیق جزیر بمعنی سزاوارتر و قسین در وزن فعیل نیز آمده * الا ان یجعله فی مثله * مگر آنکه بگرداند و صرف کند ثمن را در مانند آن یعنی در خریدن زمین یا عمارت زمینی دیگر و مرمت آن و ازین حدیث معلوم شد که بیع برای زمین و صرف ثمن آن بمنقولات مستحسن نیست از جهت کثرت منافع آن و قلت تطرق آفات بدان * رواه ابن ماجة والد ارمی * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجار باحق بشفعته * همسایه سزاوارتر است بشفعه خود * ینتظار بها * انتظار برده شود او را بشفعه * و ان کان غائبا * و اگر چه غائب باشد و بعضی اصول انکان بی و از است * اذا کان طریقه ما و احدا * و قتی که باشد راه در یکی و شریک باشند در راه * رواه احمد و الترمذی

و ابودارد و ابن ماجه و الدارمي و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشريك شفيع * گفت آنحضرت شريك در زمینی که فروخته میشود شفيع است * و الشفعة فی كل شیء * و شفعه در هر چیز است از خانه و منزل و بستان و مانند آن غیر از منقولات و اتفاق دارند که در غیر عقار نیست از حیوانات و ثياب و مانند آن * رواه الترمذی قال * گفت ترمذی * و قد روی عن ابی مالک عن النبی صلى الله عليه وسلم مرسل * بتسقیق روایت کرده شده است اینست اینست از عبد الله ابن ابی مالک که از مشافیر تابعین و ثقات ایشانست از آنحضرت بطریق ارسال * و هو اصح * و این حدیث مرسل صحیح تر است از روی اسناد * و عن عبد الله بن حبیش * بضم حارفتح با و سکون یا و شین معجمه در آخر و در بعضی نسخ بن حبشی بضم حار و سکون با و کسر شین معجمه و تشدید یا و گفته است صواب همین است صحابی است معدود در اهل حجاز * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قطع سدره صوب الله راه فی النار * کسیکه ببرد درخت کنار را از کون کرد انداختن ای تعالی سر او را در آتش دوزخ ملک بکسر زمین و سکون دال شمر بنی بکسر نون و سکون با و نبق نام بر است که بهندی آنرا ببر گویند * رواه ابوداود و ذوالحدیث مختصر * و گفته است ابی داود که این حدیث اختصار کرده شده است یعنی میشود اهل بود او و از تمام این حدیث که اختصار کرده شده است از وی این را که * من قطع سدره فی فلاة يستظل بها ابن السبیل و الهیثم * کسیکه ببرد سدره را که در دشتی است و پناه میشود به سایه او و صاحب حیوانات * غشما و ظاماً * ببرد بستم و ناحق غشم بفتح غین و سکون شین معجمتین ظلم و ذکر ظلم بعد از وی تا کین است چنانکه قول وی بغیر حق * بغیر حق بكون له فیها * بغیر حقی که باشد مرا نکس را در آن سدره * صوب الله رأسه فی النار * سر نکون گرداند او و اخذ ای تعالی در آتش بعضی میگویند مراد سدره مکه است که حرام است و بعضی گویند سدره مدینه نهی از آن کردند که در وجود آن انس و سایه است مرکبی را که هجرت کند بموی او و بعضی گفته اند مراد سدره دشت است و بیابان که مسافران و حیوانات بسایه آن پناه جویند چنانکه لفظ حدیث مبین آنست و بعضی گویند که سدره است مملوک کسی که دیگری آنرا بظلم قطع میکند و الله اعلم *
* الفصل الثالث * عن عثمان بن عفان

رضی الله عنه قال اذا وقعت السدره فی الارض فلا شفعة فیها * و تقبکة واقع شوند حد ما در زمین پس نیست شفعه در آن زمین * و لا شفعة فی بئر * و نیست شفعه در چاه * و لا فی فئیل النمل * و نه در نزد درخت خرما زیرا که شفعه در زمینی است که احتمال قسمت دارد و بپراختمال قسمت ندارد و درخت زمین نیست و تخصیص وی بکس نیست آنست که قوم واریش می شدند و دختان خرما را و قسمت میکردند و در میان آن بر می میبید که بان یارد ارمیکرد انیل پس چون میفرودخت یکی از ایشان نصیب خود را از آن درختان استحقاق آن از فعل و جز آن پس شفعه نمیرسد مرشر کار در آن فعل از جهت نابودن او عقار و نابودن شفعه در بئر مذکور شافعی است و سبب وجوب شفعه نزد ایشان دفع مونت قسمت است و این متحقق نمیشود در آنچه احتمال قسمت ندارد و نزد ما شفعه ثابت است اگر چه احتمال قسمت ندارد چنانکه حمام و آمیا و دلیل ما قول آنحضرت است الشفعة فی کل شیء و این شامل است همه را و از جهت آنکه سبب شفعه نزد ما اتصال در ملک و دفع ضرر و سوء جوار است و این شامل فرد و قسم است کذا فی الیهایة * رواه مالک *
* باب المساقات والمزارعة *
مساقات سپردن مرد است درختان خود را ببرد دیگر تا کار کنند در آن و اصلاح کنند آنرا با ب دادن و تربیت نمودن بر حصه معین چنانکه نصف یا ثلث یا ربع و مزارعت عقل است بر زمین بر همین نهج که مل گورش حاصل آنکه مساقات در دشت می باشد و مزارعت در زمین و حکم مزد و یکی است و مساقات و مزارعت فاسد اند نزد امام ابی حنیفه و نزد صاحبین و ائمه ثلاثه جائز و گفته اند که هیچ یکی از اهل علم را نمیدانم که منع از آن کرده باشد مگر ابو حنیفه و بعضی گویند که زفر با راست و دلیل امام آنست که این استیجار است با جر مجبور و معلوم پس درست نباشد و نیز در حدیث نهی از مشافیرت واقع شده و فتوی بر قول صاحبین است
* الفصل الاول * عن عبد الله بن عمر بن رسول الله *

* صلی الله علیه وسلم دفع الی یهود خیبر نخل خیبر وارضها * روایت است از ابن عمر که آنحضرت سپرد یهود خیبر و نخل خیبر را و زمین خیبر را * طی ان یعملوها من اموالهم * برین شرط که کارکنند در آن ازمالهای خود و در بعضی نسخ یعملوها بزیادت تأمین عین و میم و احتمال عمل بنفس خود کردن کند انی القاموس * و لرسول الله صلی الله علیه وسلم شرط نهاده * و باشد مر آنحضرت را نصف میوه آن * رواه مسلم * روایت کرد ابن عبد بنی راحلم * وفی رواية البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم * و در روایت بخاری این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * اعطی خیبر الیهود * داد درختان و زراعت خیبر را به یهود و مسلم داشت برایشان * ان یعملوها و یزرعوها * بشرط آنکه عمل کنند در آن و زراعت بکنند در آن * ولهم شرط ما یشرح منها * و باشد مرایشان را نصف آنچه بیرون آید از آن و حاصل معنی فرد و روایت یکی است و در روایت اولی نصف مر آنحضرت را گفت و در ثانیه مر یهود را و در اولی بنی کریمه را گفت که مخصوص نخل است و در ثانیه ما یشرح منها گفت که شامل میوه و غله هر دو داشت و این دلیل آنست که در جواز مساقات و مزارعت ابو حنیفه گفت که این نه ازین قبیل است زیرا که نخل و ارض از آنحضرت نبود که بایشان بطریق مساقات و مزارعت داد بلکه نخل و ارض ایشان را برایشان معلم داشت و برایشان خراج نهاد و خراج و قسم است خراج موظف و خراج مقاسمت و این خراج مقاسمت است و خراج موظف آنکه امام هر سالی مالی برهرایشان بنهد چنانکه بر اهل نجران هر سال یک هزار و دویست حله کرد و خراج مقاسمت آنکه قصمت کند از زمین آنچه از زمین برایید چنانکه بر اهل خیبر کرد * و عنه قال کنا نلشأ بول النبی بذلک باسا * و هم از ابن عمر آمده که گفت بودیم ما که متابعت میکردیم و نمیدیدیم در روی باکی * حتی زعم رافع ابن خدیج ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عنها * تا آنکه گفت رافع بن خدیج که صحابیست که آنحضرت نهی کرده از آن * فترکناها من اجل ذلك * پس گذاشتیم ما متابعت را از بهر آن و معنی متابعت همان مزارعت است بر وجهی که مذکور شد و این دلیل امام ابو حنیفه است * رواه مسلم * وعن حنظلة بن قیس * از تابعین اهل مدینه و ثقات ایشان است روایت میکند * عن رافع بن خدیج قال اخبرني عمي انهم كانوا یکرون الارض علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم * گفت حنظله خبر دادند مراد و عم من که ایشان یعنی صحابه کرامی دادند زمین را در زمان آنحضرت * بما ینبت علی الاربعاء * بر چیزیکه بروید بر چوب و لها و نهوهای صغیر که بدان آب میل مند زراعتها را از اربعاء بکسر با جمع ربیع بمعنی چوب و صغیر * او شئ یستثنیه صاحب الارض * یا پیشیزیکه جد آکند او را صاحب زمین یعنی قطعه معین از زمین یعنی ایشان کرامی دادند زمین را بدین شرط که زراعت کنند عامل بتشم خود و آنچه بر اطراف چوب بروید برای مکری باشد اجرت زمین وی و ما را برای آن برای مکتبی که عامل است با آنچه بروید در قطعه معین برای مکری بود و آنچه در غیر آن قطعه بروید برای مکتبی * فنهانا النبی صلی الله علیه وسلم عن ذلك * پس نهی کرد ما را آنحضرت از آن زیرا که دروی خطر و غرر است و شاید که در اینجا چیزی نروید و اینصورت محتمل نهی است نزد مجوزین مزارعت بدانکه احادیث در باب مزارعت مختلف آمده و باب تاویل از جانبین مفتوح است وجهه و رانیه بر جزا از اندوختوی در مذمب مانیز بر جزا است از جهت دفع حاجت * فقلت لرافع کیف هی بالذراهم و الدنانیر * حنظله میگوید پس گفتم مر رافع بن خدیج را پس چگونه متاثره است ابل را هم و دنانیر * فقال لیس بها باسن * پس گفت رافع نیست در مشا بره بد را هم و دنانیر باکی * وکان الذی نهی عن ذلك مالون نظرفیه ذوالالفهم بالحلل و الحرام لم یجوزوه * و بود آنچه نهی کرده شده است از آن چیزی که اگر نظر کنند در آن خد اوند ان فهم بالحلل و الحرام اجازت ند مند بدان و رواندارند انرا چنانکه صورتیکه مذکور شد * لما فیہ من المشاطرة * از جهت چیزیکه در آن است از مخاطره که شود یا نشود چنانکه گفتیم * متفق علیه * و عن رافع بن خدیج قال کنا اکثر اهل المدینه حقلًا * گفت بودیم ما بیشتر اهل مدینه از روی زراعت فی الصراح حقل بخای مهمله و بقاف کشت برک بیرون آورده و هنوز سطر ناشده و مساقله بیع زراعت

پیش از ظهور صلاح آن فروختن آن در خوشه و مزارعت بثلث و ربع را نیز کوبیدن * و کان احدنا یکر خیاره * و یرو
یکی از ما که بگرامید از زمین خود را * فیقول هذه القطعة لی وهذه لك * پس میگفت این پاره زمین یعنی آنچه بروید در آن
مراست و این پاره دیگر برای تو * فرما آخر جت ذه * ولم یخرج ذه * پس بسا که بیرون آورد و بویاند این قطعه که برای یکی از
مکری و مکتوف تعیین یافته و نرویانند این قطعه دیگر که برای دیگری قرار داده شد * و ذه بکحو ذال و سکون ها اسم اشاره
مرونت است چنانکه تانک * فنهام النبی * پس نهی کرد ایشان را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * ازین معامله از جهت
مخاطره * متفق علیه * و عن عمرو قال قلت لطارئ * روایت است از عمرو بن دینار که از مشاهیر علمای ثقات تابعین است
گفت گفتیم مرطاض بن کیمان یمانی را که از ائمه دین و اعلام تابعین و اخبار صالحین است مستجاب الد عود بود و چهل حج
گزارده و در وصیت ابن عباس میبود * لو ترکت الخبوة * اگر ترک کنی تو مشابره را یعنی مزارعت را و مزارعت را مشابره
از آن کوبیدن که بوان معامله باهل خبیر کرده بودند * فانهم یزعمون ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عنه * زیرا که ایشان
یعنی علما میگویند که آنحضرت نهی کرده است از آن * قال ای عمرو انی اعطیهم و اعینهم * گفت طارئ ای عمرو بن رستی
که من میدهم ایشان را و یاری میکنم ایشان را * و ان اعلمهم اخبرنی * وید رستیکه دانا ترین ایشان یعنی ابن عباس خبر داد
مرا * ان النبی صلی الله علیه و سلم لم ینه عنه * که آنحضرت نهی نکرده است از آن * لکن قال * و لیکن گفته است آنحضرت
* ان یمنح احدکم اخاه خیر له من ان یأخذ علیه خرجه معلوما * اگر عطا کند و احسان نماید یکی از شما را در خود را بهتر
است مرا و را ازین که بگیرد بروی خرجه و اجر معلوم یعنی مشابره معامله ایست که چیزی میدهد و چیزی میگیرد اما اگر
احسان کند و بی چیز و بلاشی دهد آن بهتر و فاضلتر است و یمنح از منته به معنی عطا رسا بقا معلوم شد که منته در زمین نیز
میدود چنانکه در تافه و شاة را و یمنح بکسر همز حرف شرط و جزم یمنح و بفتح همزة و لصب یمنح هود و روایت است * متفق علیه
* و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کانت له ارض فلیزرعها * کسیکه باشد مرا و را زمین پس باید که
کشتکار کند آنرا * از اینها خواه * یا عطا کند آن زمین را برادر خود را که کار کند در وی * فان ابی فلیمسلک ارضه * پس اگر
ایا آورد برادر او و بگیرد پس باید که نگاه دارد زمین خود را یا اگر ابا می آرد آنکس از زراعت نگاهدارد گفته اند که درین تو بیع است
بر ترک آن دو امر که زراعت و منته است و اختیار مشابره و تو بیع است بر کسیکه بمال نه خرجه منتفع گردد و نه بغیر خود بیع
رساند * متفق علیه * و عن ابی امامة و رای سکه و نه من الله الحیرث * روایت است از ابی امامة باهلی و حال آنکه
دید وی قلبه را و چیزی از آلات زراعت را و سکه بکسر همین و تشدید کاف آهنی که بوی کشاورزی کنند و زمین را ندل
* فقال * پس گفت ابوا امامة * سمعت النبی * شنیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یقول * که میگفت * لا یلخل هل ایت
* قوم الا اذ خله الله الذل * در نیاید این آلات و اشیاء خانه قومی را مگر آنکه در آورد و را داخل ایتعالی خورای را و در
بعضی روایات بخاری هم جلاله نیست پس ضمیر ادخل تواند که راجع بشی از آلات حرث یا بستر باشد و در اینجا ترغیب
و تدریس است بر غزای جهاد و حکمت در وضع خراج برین قوم هم باین سبب است که ایشان رغبت کردند در زراعت و
عمارت دنیا و مشغول شدند بدان و روی گردانیدند از جهاد و قتال در راه خدا اما اگر از برای کسب قوت حلال زراعتی
کنند ظاهر آن است که داخل این وعید نشو اهل بود * رواة البخاری *
* الفصـ لـ الثاني * عن رافع
بن خدیج عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من زرع فی ارض قوم بغیر اذنهم * کسیکه زراعت کند در زمین قومی بی اذن
انقوم * فلیس له من الزرع شیء * پس نیست مرا و را از زراعت چیزی یعنی حصه * وله نفقته * و مرا و راست اجر عمل او
* رواة الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی هذا حدیث غریب *
* الفصـ لـ الثالث * عن قیس بن مسلم *
ثقة است و کوبیدن من هب ارجا داشت * عن ابی جعفر * روایت میکند از امام محمد باقر سلام الله علیه و علی سائر اهل بیت
النبوة * قال ما بالی ینت اهل بیت هجرة الا یزعمون علی الثالث الرابع * نیست بمن نیه اهل بیت هجرت یعنی مهاجران مگر

آنکه زراعت میکنند بر ثلث و ربع * و زارع علی و سعد بن مالک * یعنی سعد بن ابی وقاص و مالک بن ابی وقاص است * و عبد الله بن مسعود و عمر بن عبد العزيز و القاسم * یعنی قاسم بن محمد بن ابی بکر * و عروة و ابی بکر و ابی بکر و آل علی را بن هیرین * و قال * و گفته است * عبد الرحمن بن الاسود * که تابعی مشهور است و زمان شریف نبوت را دریافته اما رؤیتی و رؤیای مرا و اصحیح نشده * گفت اشارک * بودم من که شریک می شدم * عبد الرحمن بن یزید * را که نیز از تابعین است * فی الزرع * در مزارعت * و عامل عمر الناس * و معاملة کرد عمر رضی الله عنه مردم را * طی ان * بکسر همزه * جاء عمر بالبذر من عنده * برین شرط که اگر بیارد عمر تخم را از نزد خود * فله الشطر * پس بر او را نصف است * و ان جاء و بالبذر فلهم کلن * و اگر بیارند مردم تخم را پس مرایشانرا است چنین یعنی ثلث یا ربع آنچه شرط می کردند * و رواه البخاری * و روایت کرد ابن خلد بنی را که مشتمل است برین آثار بخاری بطریق تعلیق پس اولی آن بود که می گفت مولف رواه البخاری تعلیقاً چنانکه داب او است * باب الاجارة * اجارة بکرادادن چیزی را اجرت مزد و اجارة در شرع تملیک منفعه است و قیاس تقاضا میکند علم جو از اجارة از جهت بودن منفعت معلوم ولیکن تجویز کرده اند بجهت احتیاج مردم و دلالت کرده بران اخبار و آثار

بضم میم و فتح معجمه و ثلث یک فای این چنین است در نسخ مشکو و روی صحابی مشهور است از اهل بیعت الرضوان ساکن شد بمکه یمنه بعد از آن تحول کرده بمصره و وفات هم در وی یافت سنه ستین هجری گفته که نزول نکرد بمصره شریف ترازوی و در حاشیه بعلا مت نسخه معقل بفتح میم و سکون مهمله و کسوفاف نوشته و گفته کلبی فی نسخ مسلم و وی تابعی کوفی است از طبقه ثانیة ثقة از اخبار تابعین است * قال زعم ثابت بن الضحاک * گفت عبد الله گفت ثابت بن الضحاک انصاری صحابی که حاضر شد بیعت رضوان را در مصر و بعضی گفته اند که ولادت وی در سنه ثالث از هجرت بود مدتی است که نزول کرد بمصره را و وفات یافت در سنه سبعین و رفته ابن زبیر * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن المزارعة * که آنحضرت نهی کرد از مزارعت * و امر بالمواجرة * و امر کرد امر باحت باجارة در همین صورت مزارعت یا مطلق * و قال لا باس بها * و گفت هیچ باک نیست بمواجرة و از اینجا شرعیت اجارة معلوم شد و مواجرت بر او است در جمیع نسخ و قیاس بهمزه است * و رواه مسلم * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم فاعطی الحجام اجرة * و روایت است از ابن عباس که آنحضرت خورن کم کرد پس داد حجام را مزد وی از اینجا صحیح است اجارة و حمل عمل حجام معلوم شد * و ابنته * و آن حضرت استعمال کرد سعوط را بفتح دو ائیکه ریخته شود در بینی و از اینجا جو از ملوات ثابت شد * متفق علیه * و عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما بعث الله نبیا الا ارعى الغنم * گفت آنحضرت نفرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه چراغ نبل کوسهند انرا اگر چه یک ربار باشد * فقال اصحابه و انت * پس گفت یاران آنحضرت و تو نیز چراغ نبل کوسفند انرا * فقال نعم * پس گفت آنحضرت ارعی من نیز چراغ نبل ام * گفت ارعی طی قواریط لاهل مکه * بودم که من میچراغ نبل کوسفند انرا بر اجرت چند قیراط مرا هل مکه را قیراط نصف عشر دینار یا جزو بیست و چهارم از دینار و بعضی گفته اند قیراط نام جای است بمکه و آنحضرت کوسهند ان خود و اهل خود میچراغ نبل بی اجرت و گفته اند که حکمت در کوسهند چراغی حضرات انبیا علیهم الصلوات و السلام حصول سیاهت امت و شفقت بر ایشان و ضمیر بر مشقت رعای و حصول خلوت است و نعمت سلطان با رعیت مشابه حال چوبان است بکوسهند ان و بعضی گفته اند که برای آنست که تابشناهل نعمت خدا را که بران منت نهاد بر ایشان و برگزید ایشانرا و رسانید بعد ازین حال تا بحراتب علیه که از حد و حصر بیرون است خطابی گفته نهاد خدای تعالی نبوت را در بنای دنیا و ملوک را مرا و ولیکن نهاد در رعای غنم و اهل تواضع از اصحاب حرف و بود ایوب خیاط و زکریا نجار علیهم السلام کذا نقل انکرمائی * رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی ثلثة انا خصمهم یوم القیمة * گفت خدای تعالی سه کس اند که من پیکار کنم با ایشان روز قیامت * رجل اعطی بی ثم

حدیث یکی از آن مردی است که داد و داشت و بیعت و پیمان بنام من رسو کند من پستری بپوشانم کرد و شکست و دزدی را در رجل
 باع حراذلی ثمنه * و در آن مردی است که فروخت ازادی را پس خورد نهایی آنرا این تأکید است برای زیاده تفریح و تشدید
 نه تعبد است تا فروختن بی اکل ثمن حرام نباشد * و رجل استاجر اجیر اما مستوفی منه و لم یعطه اجرة * میوم مردی است که بکرا
 گرفت مزدوری را پس استیفا کرد از وی یعنی عدل را یعنی کاری که بزان اخیر گرفته تمام کنایه و نه اد از را و نه از
 * و اد البخاری * و ابن عباس ان نغرا من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم مروا باماء * و روایت است از ابن عباس
 که جماعتی از اصحاب آنحضرت کث شدند بآبی که در انجا قومی ساکن بودند * فیهم لدیغ ارسلم * در میان آن قوم بود
 لدیغ یا سلم شک را و بیعت در لفظ لدیغ و سلم و ترمذی و بیعت معنی است و تصحیه بعلم گفته اند که برای تفریق است بسلامت و طمینی
 نقل کرده که اکثر اطلاق لدیغ در کرم کزید است و سلم در مار کزید و برین نقل یر شک راوی است در معنی و فی الصراح
 لدیغ کزیدن مار و کزیدم و لدیغ مار کزید و در مار سلم گفته سلم مار کزید * کانهم تفرلوا بالسلامة فتل بر * فعرض لهم رجل
 من اهل الماء * پس پیش آمد مرا صاحب را مردی از اهل آب و ساکنان آن موضع * فقال هل فیکم من راق * پس گفت ایما
 هست در میان شما هیچ انمو نکر * ان فی الماء رجلا لدیغا ارسلم * بد رستیکه در آب یعنی درین موضع مرد بیعت لدیغ
 یا سلم * فانطلق رجل منیم * پس رفت مردی از اصحاب * فقرأ بفاتحة الكتاب * پس خواند موره فاتحة الكتاب را
 * علی شاء * بر شرط کوسفتن ان یعنی شرط کرد که اگر چند کوسفتن باجرت بمن یک هیل میخوانم * فبرأ * پس ده شد آن
 لدیغ یا سلم پس دادند انها کوسفتن انرا که شرط کرده بودند * فجاء بالشاء الی اصحابه * پس او رد آن مرد که فاتحة الكتاب
 سخواند و اجرت گرفت کوسفتن ان بموی یاران خود * فکرموا ذلک * پس مکروه پنداشتند اصحاب این کوسفتن ان گرفت
 را و ردیدل فاتحه سخواندن بران مار کزید و گرفتن اجرت بر قرآن * و قال اول اخذت طی کتاب الله اجرا * و گفتند بتحقیق
 گرفتیم تو بر خواندن کتاب بخد از مزدی را * حتی قل موا الم یینه * تا آنکه باز آمدند از سفر بمکنینه * قالوا * گفتند صیایه
 بطریق شکایت از ان صیابی که کوسفتن ان گرفت * یا رسول الله اخذ علی کتاب الله اجرا * گرفت این مرد بر خواندن کتاب خدای
 مزدی را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدای * صلی الله علیه و سلم ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله * بد رستیکه
 مزاوارترین چیز یک بکیرین شما بران چیز مزد کتاب خدای است که بطریق تعظیم و تکریم آن را بشوایید و گرفتاری را
 از بلا خلاص گردانید * و اد البخاری و فی رواية * و در روایتی این چنین آمده که عمر مرد آنحضرت * اصبت * کاری
 راست و درست گردید که اجرت گرفتید * اقساموا * بخش کنید کوسفتن انرا در میان خود و اسناد اخذ بجماعه کرد از جهت
 وقوع آن در ایشان کویا فعل یکی فعل همه بود یا اشارت کرد بانچه وی کرد اگر شما هم خواهید بکنید فانهم * و اضربوا
 علی منکم صیایه * و بگردانید برای من با شما نصیبی مقصود خوش کردن دلها ی ایشانست و بیان آنکه بی شک و شبهه خلل
 است اگر من هم از ان بگیرم درست است و درین حدیث دلیل است بر جواز رقیه بقرآن و اخذ اجرت بران و متاخرین
 تعلیم و کتابت آنرا بران نیز قیاس کرده اند و قومی بران رفته اند که اخذ اجرت بر تعلیم قرآن حرام است و متاخرین انرا
 تفویز کرده اند
 الفصل الثاني * عن خارجة بن الصلت * تابعی است روایت میکند از ابن
 مسعود و از سم خود و این حدیث را روایت میکند * عن عمه * از عم خود که صیابی است * قال اقبلنا من عند رسول الله *
 که گفت عم وی روی آوردیم ما یعنی بوطن بخود از نزد رسول خدای * صلی الله علیه و سلم فاتیملی حی من العرب * پس
 آمدیم بر مسئله از صرب * فقالوا انا انبئناکم قد جئتم من عند هذا الرجل بشیر * پس گفتند اهل آن محله بد رستیکه ما را که ما نید
 و دانایید شد * ایم که شما بتحقیق آورده اید از نزد این مرد اشارت بذات شریف آنحضرت میکند خیر و کثیر را خیر
 دنیا و آخرت * فجل جندکم من دواء و رقیه * پس ایاهست نزد شما هیچ دارو یا افسون رقیه بضم را سکون قاف
 افسون رقی جمع بضم را * فان عدلنا جمعنا فی القرد * پس بد رستیکه نزد ما دیوانه ایست در بندن هائی الصراح * و ترا

دل شده و بیعقل و در فقه گفته اند که معتوه کسی که گاهی دیوانه میشود و گاهی بشمار * فقلنا نعم * پس گفتیم ما آری هست
 نزد ما رقیه * فیارأ بمعنوه فی القیود * پس آوردند دیوانه را در بند ما * فقرأت علیه بفتحة الکتاب * پس خواند م
 در آن دیوانه فأتحة الکتاب را * ثلثة ایام * سه روز * غل وة وعشیة * یکا و زیگه * اجمع یزاقی ثم اتفل * بضم فاد زحالی که
 جمع میکنند آب در من خود را پست و بیرون می افکنم آنرا از دهن بی روی * قال فکانما انشط من عقل * گفت عمن من پس به شد
 آن دیوانه و خلاص شد از دیوانگی کویا که کشاده شد از پای بند انشاط کشاده دادند شتر عقل بکمر پای بند شتر
 * فاعطونی جهلا * بضم جیم و سکون عین پس دادند ایشان مرا مزد * فقلت لا جتی اسال النبی * پس گفتم من نمیگرم
 این مزد را تا آنکه می پرسم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم * پس پرسیدم * فقال کل فلجمی * پس گفت آنحضرت بخور پس
 بزنگانی من یعنی شوکت من است * من اکل یزقیه باطل لقد اکت برقیة حق * فرآینه کسی که میشود با فسون که بد و زرع
 میشود اندک میکند و تواند و همین میباشد زیرا که میشود با فسونی که یزقی میشود و رقیه در هر دو جا مضرب است * رواه احمد
 و ابوداؤد * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطوا الا جیر اجره * بد میلد مزد در رو آورد
 * قبل ان یجف جوقه * پیش از آنکه خشک گردد جوی او کنایت است از شتاب دادن مزد بک از عجل و در نکزیدن در آن
 * رواه ابن ماجه * وعن الحسن بن علی رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیساک حق ان جاء
 علی فرس * من خواهنده را حق است اگر چه بیاید بواسطه کویا این اجرت سوال اوست و باید من ماسیت این حدیث را
 در باب اجاره آورد * رواه احمد و ابوداؤد * و در اسناد این حدیث سخن است که بعضی نقاد کردند که این امام احمد گفته
 که اصلی حدیث از ابو جریج است که این دو حدیث در باز از میکز و اصل حدیث از یکی این حدیث از یکوم بخیر و بصره
 و ابوداؤد از ان سکوت کرده پس نزد فرج صالح احتجاج است * و فی المصابیح مؤلفه و در مصابیح گفته که این حدیث
 مرسل است و تحقیق آنست که مسند احمد و بعضی نسخ مصابیح این لفظ نیست * الفصح فی الایمان * من یزقیه * بضم هین
 و سکون فو تانیة * بن النذر * بضم نون و فتح دال مهمله مشدده و در بعضی نسخ عقیه یقاف بن المنذر بضم میله و سکون یون و کسر
 ذال معجمه و بعضی او را عقیه بن عبد سلمی گفته اند و موافق نیز در کتاب الجهاد همچنین آورده و این با عقیه بن النذر
 گفته و الله اعلم * قال کننا عند رسول الله * گفت بودیم مانند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقرأ طسم * پس خواند آن
 حضرت سوره قصص که در اول وی طسم است * حتی بلغ قصه موسی * تا آنکه رسید قصه موسی را که در وی رسیدن اوست بعد از
 قزد شعب علیهما السلام و خواستند دختر شعب و با چاره دادن خود را تاده سال * قال * گفت آن حضرت * ان موسی
 آجر نفسه ثمان سنین از عشره * بد رستیکه موسی بگرا داد نفیس خود را فشت سال یاده سال بر سمیل تفسیر که خط می
 کند * طی عفة فرجه * برپا رهای فرج او که مراد بد آن نکاح است عفت یا رسانی و باز ایستادن از حرام * و طعام * بطنه *
 و بر خورش شکم او و مهر هم همین بود کویا در شریعت ایشان درست بود که خط میزد و مهر سازند یا مهر دیگر بود و این خط میزدند
 او بود بطریق نمرع * رواه احمد و ابن ماجه * وعن عبادة * بضم عین و تخفیف یا از کبار صحابه است * بن الصامت قال
 قلت * گفت گفتم * یا رسول الله رجل اهدى الی قوسا * مردی بمنش کش فوساده است بصوی من کانی را * معین * گفت
 علم له الکتاب و القرآن * انورد از جمله کسان است که بودم من که تعلیم میکردم او را کتاب و قرآن * و لیست یما ل *
 و لیست قوس مال یعنی در عرف آنرا از جمله اموال نمیدانند که آنرا اجرت شمارند کویا میزد عباد * بن الصامت
 رضی الله عنه منع از اخل اجرت بود بر تعلیم قرآن پس اشتفتا کرد از آن حضرت که ای این قوس و ابیکرم * فارمی
 علیه یا فی سمیل الله * پس تیر پسند از من بی روی در اخل این برای اجتن از گرفتن گفت یا بی روی تا کمل تا گرفتن فادهم
 * قال ان کنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها * گفت آن حضرت اگر هستی تو که دوهت میداری و میخواهی که طوق
 در کردن انداخته شوی از آتش و زخ پس قبول کن آنرا ظاهر کلام آنست که این داخل اجرت و انمی باید گرفت

یا مراد آن است که اگر چه داخل اجرت نباشد اما اولی تا گرفتن اخت اگر گفته شود که سابقا کنش است که سزاوارتر است
چونم که اجرت گرفته شود بران کتاب خد است چرا بش آن است که عیاده تعلیم حسبه نه کرده بود پس مکرره بدله اش
که ضایع شود اخلاص او و فوت شود عمل بدو و است و آنچه بالا کنش بیان رخصت بود و رواه بود از و این حاجه

باب احیاء الموات والشرب * باب درز کراخا دیها احیاء ارض موات و موات بفتح میم ز مینی که

مالکی نیست مراد از کل اخی القاموس و در نهاییه گفته که موات زمینی که زراعت کرده باشد و تعمیر نموده باشد
در مالک باشد و در هیچ یکی و احیای آن عبارت است از مبارت آن و در هدایه گفته که موات آنچه دفع

نکرده باشد بری از اراضی از جهت انقطاع آب از وی یا بعیب غلبه آب بر وی و جز آن از آن چیزها نیکه منع میکند

زراعت را پس آنچه عادی است یعنی قدیم است که مالک نیست مراد از یا مملوک است در اعلام که شناخته نمی شود

عزاز را مالک و در موات است از قریه چنانکه اگر با یتمد آمد می از نهایت عبارت و بانک زند شنید نشود آواز موات

است و شرب بکمر شین نصیب آب و مردم راحق است در آب که منع شان نمیتوان کرد از آن و در اینجا تفصیل است

حیان آب بکار و افشار و اودیه و اها نیکه کرد کرده شده و گرفته شده در ظروف و ارا بی و احکام آن مذکور است

در رفته و حد نصیب آن است که در آب دریا تمام مردم راحق است در شرب و آب دادن زمین را و کندن جویها

از آن بزمینها و رفع گرفتن باب دریاها مانند دفع گرفتن بافتاب و ماه و هوا است که خصوصیت هیچ کس ندارد و همه در اینجا

شریک اند اما اودیه بزرگ مثل جیحون و حبتون و دجله و فرات حکم اینها نیز حکم آب دریا است که اگر ضرر نکند یا بن طریق

که بگرداند بچنانی و بجزئی کرد و در آنها و زمین ها را اما چاه ها و جویها اینجا نیز عادی است ثابت است زیرا که آن موضوع

برای اجرا و گرد آوردن نیستند و مباح بی اخراج مملوک نشود چنانکه آهرد در زمین یکی آید و خوابگاه خود سازد و آد می

همه بجا آب را همراة خود نمیتواند گرفت و وی محتاج است باب برای خود و برای مرکب خود و اما اگر یکی خواص که بیان

زمین احیا کند اهل نهر منع از آن نمیتواند کرد زیرا که بایشان یا ننگن زیرا که در وی حق خالص و خاص بایشان است و اما

آب کرد کرده باشد در ظروف مملوک میکند و در حق غیر از وی منع قطع میشود چنانکه حدیثی که کسی گرفت و اگر چاه و چشمه

در جوی در ملک یکی باشد میرسد او را منع غیر از دخول در ملک او وقتی که بیابد آب دیگر نزدیک این آب در غیر ملک

کسی را کرنیابد گفته شود مرصاحب نهر را یا خود آب آورده حدیثی یا میکند از او را تا در آید و آب گیرد بشرطیکه در

چاه را نشکند و این بر تقلیر نیست که کند است چاه را در زمین مملوک کند خود اما اگر کند است در ارض موات منع از آب

نمی رود و چنانکه زمین ملک آدمی کرد و آب ملک نمیکرد و اگر منع کند این شخص را که میتواند بر ملک نفس خود و

بر مرکب خود میرسد او را که قتال کند بملاح و آب در چاه مباح است غیر مملوک بخلاف آب کرد کرده شده در ظروف که اگر

بجز ملک قتال را قتال کند اما بی سلاح و همچنین طعام نزد حالات منتهیه و بعضی گفته اند که اولی آن است که در چاه نیز

قتال بی سلاح کند زیرا که زیارتکاب معصیت کرده و این قائم مقام تعزیر است اینهمه مذکور است در هدایه

الفصل الاول من عایشة رضى الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من عمر ارضه لیس لا حد فهو

احق بها * گفت آن حضرت کسیکه آبا و اجداد او را در زمین را که نیست ملک مره هیچ کس را پس آنکس سزاوار

تر است بآن زمین * قال عروة قضی به عمر فی خلافته * گفته عروة حکم کرد باین عمر رضی الله عنه در خلافت خود

و امام ابوحنیفه شرط کرد در آن اذن امام را و نزد شافعی و ابو یوسف و محمد شرط نیست اذن امام * رواه البخاری

و عن ابن عباس ان الصلح یفتح صادر سکون عین مهملین * بن جثامه * بفتح جیم و تشدید مثله صحت نیست حدیثی و

در حیا زیانست روایت کرده است از وی ابن عباس وفات یافت و خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه * قال معیت رسول الله

صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت * لا حد فی الا لله و رسوله * نیست حدی مکرر داخل از او

رجول دخل اراحمی بکسرها نام زمینی است که کرد کرده میشود از برای مواشی صدقه و جزآن تا ازان بچرند و در جا ملیب هادت بود که روسا و اغنیای عرب کرد میکردند مکان خصیب را یعنی آنکه آب و گیاه دارد از برای مواشی خود میکوبند که چون فرود می آمدند در این چنین مکانی در بانگ می آوردند سگی را پس کرد میکودند تا آنجا که آواز شک میرسد پس آنحضرت منع کرد ازان زعفران نیست کرد کردن زمین را مگر برای اجهان و شتران که جهاد کرده شود و سواری کرده شود در راه دخل ابران و چرانیده شود در آن مواشی صدقه و اضافت بخدا و بر رجول دخل ابجهت تشریف است و نیست هیچ یکی از آنکه را بعد ازان حضرت که کرد کند آنرا برای نفس خود و اختلاف کرده اند در کرد کردن آن برای مصالح عامه پس بعضی گفته اند درست است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و بعضی گفته اند که درست نیست و قتیکه باعث گردد بر تنگی اهل بلد * رواه البخاری * و عن عرو * روایت است از عرو * بن الزبیر بن العوام * که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و یکی از فقهای سبعة مدینه است و مادر او اسماء بنت ابوبکر صدیق است و زبیر ابن عمة رجول دخل است صلی الله علیه و سلم که نام وی صفیه است رضی الله عنها * قال * گفت * خاصم الزبیر رجلا من الانصار * بیکار کرد زبیر مردی را از انصار * فی شراج من البصرة * در مسیلهای آب از سنکستان شرح آب راه از سنکستان بزمن نرم شراج و شروع جماعه و حرة بفتح حای مهمله و تشد یک را زمین سنکستان و مدینه منوره در حرتین آبادان است * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اسق یا زبیر ثم ارسل الماء الی جارك * آب بدایه زبیر یعنی زراعت خود را پستری بفرست آب را بعموی زراعت همسایه خود * فقال الانصاری ان کان ابن عمک * پس گفت انصاری از جهت آن حکم میکنی زبیر را که پسر عمة تص * فتاوان وجه رجول الله صلی الله علیه و سلم * پس و لیکن شد روی مبارک آنحضرت یعنی سرخ شد از غضب * ثم قال * پستری گفت آنحضرت * اسق یا زبیر ثم احبس الماء * آب ده ای زبیر پستری باز دار آب را یعنی مکن ار که آب بر زراعت تری رمل * حتی يرجع الی البئر * تا آنکه باز گردد آب بعموی دیوار یعنی بر شک آب تمام زمین را زاندازه کرده اند آنرا بر رسیدن آب تا پاشنه آدمی * فاستمری النبی صلی الله علیه و سلم للزبیر حقه * پس نگاهداشت و تمام داد آن حضرت مرز زبیر را حق او را * فی صریح الحكم * در صریح حکم یعنی بصریح حکم کرد که زبیر تمامه حق خود را بگیرد * حين احفظ الانصاری * در هنگامی که در غضب آورد آنحضرت را انصاری جشیظ و حفاظ و حفظ بکسر یعنی غضب آمده است * و کان اشار علیهما یا مرلها فیه سعة * و بود آنحضرت که اشاره کرده بود بروی و بر زبیر بحکمی که مرایشان را در آن فراحی و آسانی بود یعنی آنحضرت حکم کرد زبیر را بمسا محبت و حسن جوار و ترک بعضی حق خود بی آنکه واجب باشد آنرا چون انصاری چهل کرد و قبول نکرد آنرا کرد زبیر را باستیغای حق خود مانند آنکه کسناخی انصاری آنحضرت و صلی الله علیه و سلم از چه عالم بود بعضی گفته اند که منافق بود و انصاری گفتن او را بجهت آنکه از قبیله ایشان بود و در بعضی قبایل انصار بعضی بودند که متصف بنفاق بودند مثل عبد الله بن ابی و غیر او یا از جهت ذلت و ضلالت وی بود نزد استیلای غضب و ماعلم تمل وی یا از جهت تالیف وی بود با از جهت صبر آنحضرت بر ابناء منافقان تا بگویند که محمد میکشد اصحاب خود را و الله اعلم * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تصنعوا فضل الماء لتمنعوا به فضل الکلاء * منع نکنید زیادت آب را تا منع نکنید زیادت گیاه را یعنی آب را که منع میکنید گیاه را منع میکنید و منع گیاه خود ممنوع است از جهت احتیاج مواشی بدان پس منع آب نیز ممنوع باشد و منع گیاه خشک و تر آن ممنوع است مگر آنکه کرد آورد و احراز نمود * باشد چنانکه آب * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث لا یكاهم الله یوم القیمة * هر کس اندک که گلام نمیکند ایشان را خدای تعالی روز قیامت * ولا ینظر الیهم * و نظر نمی کند بسوی ایشان نظر عنایت * رجل حلف علی ساعة لئلا اعطی بها اکثر مما اعطی * یکی از این سه مردی است که سوگند خورده بود کالای که بتحقیق داده شده است باین کالای بیشتر از آنچه داده شد یعنی کالای را میفرودند و خریدار ثمن میدهد و بائع سوگند میدهد که مرا از زیاده برین میدادند * و هو کاذب * و حال آنکه وی

دروغ کو اسعد بن سوکند * ورجل حلف علی یمین کاذبة * دوم مردیست که سوکند خورد بر سوکند دروغ * بعد از وقت عصر تخصیص بوقت عصر اجتهت آنست که این وقت شریف است و یمین در وی غلیظ تر است که وقت اجتماع مردم و ملائکه لیل و نهار است چنانکه در کریمه تعبیه نموده اند * لیسقط بها مال رجل مسلم * تا پاره کند و چنانکه اند بوی مال مردی مسلمان را * ورجل منع فضل ماء * سوم مردی است که منع کند زیاده را آب را * فیقول الله الیوم امنعک فضلی * پس میگوید خدا ای تعالی یعنی روز قیامت امروز منع میکنم ترا فزونتر از آنکه منع کنی فضل ماء * چنانکه منع کردی فزونتر از آنکه منع کنی فضل ماء * اما آنکه عمل نکرد و از نماند است مردی و درستی تو یعنی دل رت تو بلکه بحضرت من پیداشد اگرچه چاه و حوض بعمل آدمی شده ولیکن بر آمدن آب و پدید آمدن آن در آن بقدرت الهی است عملی که بنده کرده کندن زمین است و بس * متفق علیه و ذکر حدیث جایز * و ذکر کرده شد حدیث جایز که در وی نهی است از بیع فضل ما و در کتب صحیح النبی مذکور است * فی باب المنهی عنها من البیوع * الفصل الثانی * عن الحسن بن ممره * روایتست از حسن بصری که روایت میکند از حمزه بن جندب که صحابی مشهور است و حسن بصری از وی بحینار روایت میکند * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من احاط حایطاً علی الارض فهو له * کسی که احاط کرد دیواری را بر زمین پس آن زمین گرد گرفته شده برای آن کس است ظاهر این حدیث دلالت دارد که دیوار کشیدن کافی است در تملک زمین و این حدیث امام احمد است در شهر روایات و نزاعیمة احیاً شرط است و مراد در حدیث تعبیر بوی سکونت است * رواه ابو داود * و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عن رسول الله صلی الله علیه و سلم اقطع للزیر نخیلاً * اسماء بنت ابی بکر که زوجه زبیر بن العوام است روایت میکند که آن حضرت اقطاع کرد مرزبیر بن العوام را در خندان خرما و اقطاع تعیین امام است قطعه از زمین به بعضی از لشکریان خود را و احتمال دارد که این از جمله خمس باشد که حق اوست یا زمین موات بود که احاطه کردند آنرا * رواه ابو داود * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اقطع للزیر حضرت فرمود * روایت میکند ابن عمر که آن حضرت اقطاع کرد مرزبیر را مقدار دین اسب و بی یعنی آنکه اقطاع از زمین که مفتی دین اسب باشد و ثلث ثلثی فوسه حتی قام * پس روان کرد زیر اسب خود تا آنکه ایستاد اسب و دین اسب بقیه زمین که مفتی دین اسب باشد و ثلث ثلثی فوسه حتی قام * ثلثی رمی بسوطه * بعد از آنکه از بیرون تا زیاده خود را * فقال اعطوه من حیث بلغ الشیطان * پس گفت آن حضرت بدید او را از آنجا که رسید تا زیاده را * رواه ابو داود * و عن علقمة * بفتح عین و سکون لام و فتح قاف * بن وایل * حضرت می گوئی تا بی است * عن ابیه * روایت میکند از پدرش و ایل بن حجر که صحابی حضرت می مشهور است * ان النبی صلی الله علیه و سلم اقطع لولاء بن مسعود * که آن حضرت اقطاع کرد او را از زمینی که حضرت موات سکون بود * و ایل از آنجا بود * فارسل معی معاریه * پس فرستاد آن حضرت با من معاریه را تا ببموده دمد آن زمین را بوی * قال اعطها یا * گفت آن حضرت بد آن زمین او را * رواه الترمذی و الدارمی * و عن ابیض * بروزن فضل اسود * بن حمال * بفتح حای مهمله و تشدید میم و کونین نام وی اسود بود آن حضرت ابیض نام کرد * الماری * بفتح میم و سکون ممره و کسورای و موحده و نسبت بمأرب نام شهر است ازین که در وی نمکما را است صحابست قلیل البیوت * انه وفد علی رسول الله * روایت میکند که وی بر رسول آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا ستقطعه الماع الماری بمأرب * پس طلب کرد که عطا کند آن حضرت او را نمکی یعنی نمکساز که در مأرب بود * فاقطعه لیا * پس اقطاع کرد و داد آن حضرت آن نمکساز را و در بعض نسخ فاقطعها باعتبار ارض * فلما و ایل قال رجل * پس چون پشت داد و بر کشت ابیض بن حمال گفت مردی * یا رسول الله انما اقطعته له الماء العذ * اقطاع نکردی او را نمکرا آب میمیا کثیره انم که اقطاع نداده اماده از فی الصراح علی بکسر آبی که سپری نشود چون چشمه و مانند آن

و بیا را ز هر چه و ظاهر آنست که مراد اینجاست که کثرت باشد چنانکه در روایت دیگر آمده است * قال فرجعه منه * گفت پس با زداشت آنحضرت او را از آن ملج یا ملج را از وی وند ادو گفته اند که آنحضرت کان بود اولاً که آن قطعه در رنگ کانی است که حاصل میشود نمک بعمل و کک و مشقت در رنگ کان و چون دانست که وی امریست مهیا و طیار که بی کد و عمل حاصل دارد ما نند آب و گیاه با ز کردانید ونداد از جهت تعلق عامه ناس بوی پس صلاح کار و رعایت حق در باز کردانیدن دین * قال و سانه ما ذالحمی من الاراک * گفت راوی و پرسید ابیض آنحضرت را چه چیز کرد آورد و میشود از درخت اراک که نام درخت مشهور است یعنی اگر اراک را حمی میخانند چنانکه گاه را حمی میخانند چه چیز را از وی سازند * قال * گفت آنحضرت * ما لم تنله اخفاف الابل * چیزی را که نیچرند او را پایهای شتران یعنی دور باشد از شهر و آبادانی از جهت احتیاج اهل شهر بدان و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بدنی اینجا حیا است و احیای موات مشروط است بآنکه دور باشد از آبادانی و بامت حمل حمی بر احوال آنست که حمی در دست نیست مگر کس را مگر الله و نه موله چنانکه کن شت * رواه الترمذی و ابن ماجه و ابی ارمی * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلمون شركاء فی ثلاث * معاجیان شریك اند در سه چیز * فی الماء * یکی در آب که مخصوص بکسی نیست بوان و جمعی که در شرح ترجمه کن شت * و الکلاء * دوم در گاه که در جنگل است و حکم آن نیز کن شت * و النار * سوم در آتش اگر یکی آتشی دارد را را نمیرسد که دیگری را منع کند از آتش گرفتن و چراغ افروختن و در روشنائی وی نشستن و مانند آن مگر آنکه او را ضرر کند و بعضی گفته اند که مراد با آتش سنگ چاقو است * رواه ابوداود و ابن ماجه * و عن اسمر * بر وزن اجمر * بن مضر * بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر راء مشدده و در آخر همین موله صحابی طائی است مع و دانست در اهل بصره روایت میکنند از وی دختر او که عقیده نام دارد بفتح عین و کسر قاف * قال ایتمم الترمذی صلی الله علیه و سلم فباعته * گفت آمدم آنحضرت را پس میا بیعت کردم او را و دست برد دست او نهادم برای اسلام * قال من عبق الی ماء لم یسبغه محطاً لیه * گفت آنحضرت کسی که پیشی کند بسوی آبی که پیشی نکرد و است او را هیچ محطانی و برسد یان و بدست آورد آنرا * فیهله * پس آن آب مر او را است و ملک او میکرد بران تفصیلی که کن شت * و از قیل مسلم مفهوم میگردد که اگر کار فرسبقت بکند متع میکند از ملک و مراد کار فرح و بی خوارند بود کن اقیل و الله اعلم * رواه ابوداود * و عن طاروس فرسلا * و روایت است از طاروس یمانی که از کبار تابعین است بطریق ارحال * ان رسول الله * که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفته است * من احیا مواتاً من الارض فیهله * کسی که زند و کردانند زمین مرده را پس آن موات ملک او میشود و عادی الارض * و زمین عادی نیز یعنی زمین قلیم که ملک کسی نیست منسوب به عاد و ثمود که امم سابقه اند * لله و رسول * مر خدا ایراست و رسول خدا ایرا * ثم هی لکم منی * بستر آن زمین بر شما را است از من یعنی من تصرف میکنم در آن بفر وجه که میخواهم و میبخشم هر کرا که میخواهم و ظاهر آن بود که گفته شود منی و من الله زیرا که همه از خدا است و خدا در همه جای پیغمبر خود را تصرف داده است * رواه الشافعی و روی فی شرح السنه ان النبی صلی الله علیه و سلم اقطع لعبد الله بن مسعود * روایت کرده شده است در شرح السنه که آنحضرت اقطاع کرد در داد مرا بن مسعود را * انک و ربما لینه * مرا ما را خانه ما را در مینه مراد زمینی است که در آن خانه و منزل بسازد و در اینجا دلیل است بر اقطاع موات میان عمارات و دوری از شهر شرط نیست و بعضی گفته اند که مراد عبارت است نه تملیک * و می بین ظهرائی عماره الانصار * و این جاها در میان عمارت انصار بود * من المنازل و النخل * از منزلهای انصار و درختان خرما که مرایشانرا بود پس این انصار رنگ داشتند از آنکه عبد الله بن معمر در اینجا نه و منزل باشد در میان خانه ها و منزلهای ایشان * فقال بنو عبد الله بن زهره * پس گفتند پسران عبد بن زهره بنیام زای که معمر بود و عبد الله حلیف ایشان بود در جاهلیت و ام عبد ما در وی نیز از خادمان و تابعان ایشان بود * تکب هنا ابن ام عبد * و در دارو یکسوزد از ما ابن ام عبد را ام عبد مادر عبد الله بن مسعود است تکب بفتح نون و کسر کاف مشدده و جزم مر حله امراست از تکب تکوب یکهو

شدن از راه و تکلیف یکسو گردانیدن و درین باب است فقال لهم رسول الله *
 پس گفت مرا ایشانرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فانما ابغثنی الله * اذ ابغث * برانگشته و فرستاد * است مرا
 خدا ای تعالی انگاه یعنی هرگاه که من تقویت ضعیفان را عانت مسکینان نکند پس بحث من برای چه خواهد بود و حکمت در
 فرستادن من چه باشد * ان الله لا یقلد من امة لا یؤخذ للضعیف فیهم حجة * بل رستیکه بخدا پاک نمیکرد اند از کثافتان کور و بی
 واکه گرفته نمیشود مر ضعیف از راه حق و ی یعنی ابن مسعود ضعیف است در میان شما و مرا لازم است که تقویت
 او کنم * ومن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی فی السیل الممزور * اینچنین است در بعضی
 نسخ مصابیح و در بعضی هیل الممزور و این روایت ظاهر تر است که مهزور نام وادی است در بنی قریظه که از انجیل می آید و بمزارع
 و بسا تین مردم میرسد پس حکم کرد آنحضرت در سبل * ان یمسک حتی یتبلغ الکعبین * که نگاه داشته شود آب و ی در مواضع که بالاتر
 اند آن قدر که برسد آب تا باشند * ثم یرسل الاهی علی الاسفل * پستو برسد بالتر بر پایان تر چنانکه در فصل اول از حدیث
 صر و گذشت و همچنین است حکم در نهادهای که جاری میشود بطور خود بی عمل و مؤنت آنچه در جانب بالا است تا رسیدن آب
 بپاشه نگاه دارد و چون آب باین مقل رسید بکارد نا آنچه بپاشد پایان است برسد * رواه ابو داود و ابن ماجه *
ومن سمره بن جندب انه کانت له غنص من نخل * و اینها است از سمره که بود مرا و از چند رشته از درخت خرما و غنص
 بفتح عین رضم ضا و معجمه خرما ی که دست بر روی من * فی حایط رجل من الانصار * در یستان مردی از انصار * و مع الرجل امله *
 و با آن مرد از انصار که صاحب یستان بود اهل و عیال همراه میبرد * فکان سمره یل غنص علیه * پس بود سمره که می در آمد
 بر غنص خود یا بر آن مرد که صاحب یستان بود * فیتا ذی به * پس ایذا میکشید آنمرد * فاتی النبی * پس آمد پیغمبر را
 صلی الله علیه و سلم فل کر ذلک له * پس ذکر کرد آن مرد آنرا برای آنحضرت * فطلب الیه النبی * پس طلب کرد و کس فرستاد
 پیغمبر سمره پیغمبر * صلی الله علیه و سلم لیبعه * تا بفروشد سمره آن غنص خود را بدیف صاحب یستان که از آمدن
 رفت و می ایذا میکشید * فابی * پس ابا آورد سمره از فروختن * فطلب ان یناقله * پس طلب کرد آنحضرت که مبادلت
 کند این درختان را که در یستان انمرد داشت بدیختان دیگر که آنمرد در جای دیگر داشت * فابی * پس ابا آورد سمره
 ازین نیز * قال فیهله * پس گفت آنحضرت پس به بخشش آنرا مر این مزد را * ولك کل * و مر ترا چنین باشد یعنی در بهشت
 * امرار غیه فیه * و گفت آنحضرت امر را که تر غیب کرد سمره را در آن یعنی ثواب بر آن ذکر کرد * فابی * پس ابا
 آورد سمره * فقال انت مضار * پس گفت آنحضرت بسمرة تو ضرر رسانند * بلین مرد و هر که ضرر رساند بکسی واجب
 بود دفع ضرر از وی و ضرر او را در مسلمان منعی است * فقال للانصار * ذهب فاطع نخله * پس گفت آنحضرت
 مر انصاری را بر وی پس ببرد درختان او را * نحن در آنست که سمره چون اینها سر کشی و بیغرمانی کرد از امر آنحضرت
 میگویند که امر انجایی نبود بلکه بطریق شفاعت و استعطاف بود نه اجتناب و الزام و لهذا ترغیب کرد و الا چگونه متصور
 میشود از سمره توقف در امثال امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما پوشیده نماند که توقف در امر استجابی
 آنحضرت با وجود این مبالغه و تاکید و ترغیب نیز خالی از غلظت قلب و انسداد حجاب نیست و حق آنست
 که نهی یب اخلاق صحابه و تزکیه نفوس ایشان رفته رفته بتأثیر صحبت شریف و تصرف آنحضرت بشده که
 از اول همه مهمل بودند و این را نظایر درین باب بسیار است پس شاید که صغیف نفسانیه و شدت
 و غلظت در سمره در آنوقت باقی و غالب بود بعل از آن رفته رفته کم شده باشد والله اعلم * رواه ابو داود و ذکر
 و ذکر کرده شد * حدیث جاری * که در اول بار این است * من احیا ارضا فی باب الغصب بر وایه سعید بن زید و سند کر
 و من انجم است که ذکر کنیم * حدیث ابی صرمه * بکسر صاد مهمله و سکون را که اولش نیست * من ضار ارض الله به فی باب
 ضار یعنی من ارضای * و این مورد و حدیث را صاحب مصابیح در اینجا ذکر کرده است و موافق کرا آنها را در اینجا

* الفصل الثالث * عن غایشه انها قالت * روایت است از عایشه که گفت

* یا رسول الله ما الشیء الذی لا یحل منه * چه چیز است آنچه که حلال نیست و روا نیست منع کردن و ندادن آنرا بکسی
 * قال الماء والملح والنار * گفت آنحضرت سه چیز است که روا نیست منع آن آب و نمک و آتش * قالت قلت * گفت عایشه گفت
 * یا رسول الله هذا الماء قبل عرفة * این آب بتحقیق شناختیم حال آنرا از احتیاج مردم و حیوانات بدان و زیان
 * ایشان بجمع کردن آنرا * قال * نعم * پس چیست حال نمک و آتش و اینها امری اند در غایت حقارت
 * منع و اعطای آن چه اعتبار دارد * قال * گفت آنحضرت * یا جمهر اء * یا نیت احمد و لقب ام المؤمنین عایشه است
 * بجهت شرحی که در زندگ وی بود مانند کل سرخ و این لفظ را بزبان سندی معنی است که مجبان ذوق آنرا در می یابند
 * در آب * ومن اعطی ناراً فکانه تصدق بجمع ما انضجت تلك النار * و کسی که بد هد نمکی را * فکانه تصدق بجمع ما طیب تلك الملح *
 * یهه آنچه پخته است آن آتش * ومن اعطی ملحاً * و کسی که بد هد نمکی را * فکانه تصدق بجمع ما طیب تلك الملح *
 * پس کویا که وی تصدق کرد یهه آنچه خوش ساخته و اصلاح نموده است آن نمک بعد از آن * ثواب ابراهیم ذکر کرد و گفت
 * * ومن سقى مسلماً شربة من ماء * و کسی که بنوشاند مسلمان را یک نوشیدنی از آب * حيث یوجد الماء * اینجا که یافته
 * میشود آب * فکانه اعتق رقبة * پس کویا که ازاد کرد یک برده را * * ومن سقى مسلماً شربة ماء حیث لا یوجد الماء *
 * و کسی که بنوشاند مسلمان را یک نوشیدنی از آب در جائی که یافته نمیشود آب * فکانه احیا ما * پس کویا که زنده گردانید
 * او را و حیات نمود در قالب و غیر اینست * رواه ابن ماجه *
 * باب العطاء * عطاء یا جمع عطیه بمعنی بخشش
 * و دهنش و درین باب انواع عطایا بیان کرد چنانکه وقف و فیه و عری و رقبی بضم هین و را و صا حب مضایع اینهمه ابواب
 * آتی و ما بقیه تا کتاب النکاح میسر آید و در کتاب البیوع آورده و موافق تبعیض و کرده و وجه گردانیدن آن داخل کتاب
 * البیوع ظاهر نیست خصوصاً ابواب آتی مگر بتکلف بوجه بعید و در کتاب فقهیه اینها را کتابهای مستقل ساخته اند و قد بر
 * * الفصل الاول * عن ابن عمر ان عمر رضي الله عنهما اصاب ارضاً بخيبر * روایت است از ابن عمر
 * که عمر رضی الله عنهما یافت زمینی را در خیبر * فاتی النبی * پس آمد عمر رضی الله عنه نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم
 * فقال * پس گفت * یا رسول الله انی اصبت ارضاً بخيبر * بد رستیکه من یافته ام زمینی را در خیبر * لم اصب ما لا فظ انفس
 * * نیا فدا ام من ما ای هرگز کران مایه تر نزد من از آن * فاما امری به * پس چه میفرمائی مرا در آن مال
 * و چه کنم من بان مال یا رسول الله به بخشش بکنی مرا * فادخلها انکاه دارم نزد خود و بد هم حاصل آنرا بمسلمانان * قال ان
 * شئت خبست اصلها و تصدق بها * گفت آنحضرت اگر مشوا می وقف میکنی اصل زمین را و تصدق میکنی بآنچه حاصل
 * شود از آن و حبست بتشیل با تصحیح کرده اند در نسخ و در مجمع البیوع از کرمانی نقل کرده که بتشیل بد معنی وقف است و
 * بتخفیف بمعنی منع و بمعنی وقف نیز گفته اند * فتصدق بها عمر * پس تصدق کرد بان زمین عمر رضی الله عنه به همین وجهی که
 * حضرت فرمودند * انه لا یباع اصلها * برین وجه که فروخته نشود اصل آن زمین * ولا یوهب ولا یورث * و بخشید
 * نشود و میراث ساخته نشود اصل آن زمین * و تصدق بها فی الفقراء * و تصدق کرد بحاصل آن زمین در میان فقرا * و فی
 * القربى * و در میان خویشان و نزدیکان * و فی الرقاب * و در ازاد کردن برده ها چنانکه زکوة بمکاتبان میل بند تا بدیل
 * کتابت را داده ازاد شوند * و فی سبیل الله * و در راه خدا که مراد بدان غازیان و حاجیان اند * و ابن السبیل *
 * و در مسافران که از وطن های خود دور افتاده اند اگر چه در خانها اموال داشته باشند * و الضیف * و در مهمانان که بیایند
 * * لا جناح علی من ولیها ان یمسکها * نیست کبانه بر کسی که متولی شود بران زمین و تدبیر کند آنرا بر سرانند درین مصارف
 * که بشود از آن * بالمعروف * بوجه مشروع و انصاف و اعتدال * و یطعم * یا بخورد و آن کسی و از متعلقان خود که مالدار
 * نباشد یعنی بخورد و بخوراند اما بقل و ضرورت و کفاف * غیر متمول * در خانها مال دارند و انشوند است و جمع نکنند است مال

کتاب الميوع
 و از حاصل آن قال گفت ابن حیرین در بیان معنی غیر متمول * غیر متاثر مالاً * در حالیکه جمع نکنند؛ اصل مال را و
 فی الصراح تأثر گرفتن اصل مال و در وصی یتیم وارد شده است که بخورد از مال وی غیر متاثر و هر چیزی که او را اصل قلدیم باشد
 و استوار آنرا مؤثر میخوانند چنانکه میگوید مؤثر میگویند * متفق علیه * و عن ابی هریره رضي الله عنه عن النبي صلى الله
 علیه وسلم قال العمري جازية * روایت کرد ابو هریره از آنحضرت که فرمود عمری جایز است و عمری بضم عین و سکون میم
 و الف مقصورة بوزن حلی آنست که بگوید مالک بدیگری که این مرای یا این خانه مرا است تا تو زن * این جایز است
 و تا آن شخص زنده است بدیگری که او را بدیگری با اولاد او و میراث نیز میرسد یا نه درین خلاف است و تفهیل مقام
 آنست که این گفته بر سه وجه است یکی آنکه مالک گوید این خانه و این سرای مرا است و تو را دام تا تو زن * و اگر بگوید
 برای وارثان تو را و او را بدیگری باشد بعد از او و وارثان او را و اگر وارثان او را داخل بیت المال بود دوم آنکه مطلق بگوید
 شخص سراج خانه را می باشد بعد از او و وارثان او را و اگر وارثان او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد
 که این خانه را می باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد
 مانیز همین است و اصح آنست که قول شافعی نیز همین است و نزد بعضی علماء درین صورت وارثان را نمی رسد و میرسد
 او مالک باز میگردد و دوم آنکه بگوید که این مرا است مدت عمر تو و اگر بگوید از آن من و وارثان من باشد صحیح آنست
 که این نیز حکم اول دارد نزد ما در این شرط فاسد است و هبه بشرط فاسد نکرده و اصح در قول شافعی نیز همین است
 و اعتماد کرد دانند درین بر ظاهر احادیث که یکی از آن جمله این حدیث است و نزد امام احمد عمری باین وجه فاسد
 است از جهت شرط فاسد و در حدیث امام مالک عمری تخلیک متافع است نه رقبه بر جمیع تقادیر * متفق علیه * و عن جابر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان العمري ميراث لا هلهما * گفت آن حضرت که عمری میراث است مرا و هر چه را
 یعنی ملک او میشود بعد از او و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد و او را بدیگری باشد
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايا رجل اعمر عمرى له ولعقبه * هر مردی که کرده شد عمری مرا و او مرا و او مرا که
 پس از او بدیگری باشد که او را بدیگری باشد * فانها للذي اعطياها * پس بدیگری که ان عمری مرا که داده شد عمری
 مرا و او را بدیگری باشد که او را بدیگری باشد * لا ترجع الي اعطاهما * رجوع نمیکند زبانه میگردد بسوی کسی که داده است عمری را یعنی
 مالک * لانه اعطى اعطاء وقعت فيه الموارث * زیرا که وی داده است دادنی که واقع میشود در وی موارث یعنی هبه
 صحیح است مع القبض پس رجوع نکند چنانکه در وجه اول از وجوه ثلثه گذشت * متفق علیه * و عنه قال انما
 العمري التي اجاز رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقول هي لك ولعقبك * و هم از جابر است که گفت نیست عمری
 که روایت شده است انرا آنحضرت مکر اینکه بگوید مالک که این عمری مرا است و او را بدیگری باشد * فاما اذا قال هي لك ما عشت *
 اما وقتی که مطلق بگوید که این مرا است تا آنکه زنده باشی تو * فانها ترجع الي صاحبها * پس بدیگری که این عمری
 رجوع میکند بمری صاحب و مالک خود این حدیث دلیل بر خلاف حدیث جابر است و ایشان میگویند که ابن قول جابر
 است برای اجتهاد وی نه حدیث مرفوع است و الله اعلم * متفق علیه * * الفقه الثانی * عن جابر عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ترقبوا * بضم تاء و سکون را و کسر فاء * ولا تعمرها * نیز هم چنین یعنی رقبی نکنید و عمری
 نکنید رقبی بضم و سکون فاف آنست که بگوید کرد انیم این مرا را برای تو باین شرط که اگر بمرم من پیش از تو مرا و او را بدیگری باشد
 و اگر تو بمرم پیش از من بر کرد بسوی من زیرا که هر یکی مراقب موت دیگری است * فمن ارقب شيئا او اعمر * پس
 کس که رقبی کرده شد یا عمری کرده شد چیزی را یعنی زمینی را * فیه لورثته * پس آنچه مرا و او را بدیگری باشد * رواه
 ابو داود * پس درین حدیث نهی کرد از رقبی و عمری و تعلیل کرد آنرا باینکه ان برای کسی میشود که رقبی و عمری کرده
 شده است برای وی و می بر آید از ملک شما و میگردد برای وارثان او پس ضایع نکنید اموال خود را و بپایان

املاک خود بر قبی و عمری پس این بقی پیش از پیو نیز با شایه مراد آنست که مخالفت مصلحت است و لیکن بعد از آنکه کردند صحیح میگردد و می باشد برای آنکس و فرار ثانی او پس حاجت نیست که قائل بنسخ شوند * روعه عن النبی صلی الله علیه و آله بلم قال العمری جائز لا مالها * گفت آنحضرت عمری جائز است مرا اهل عمری را * والرقبی جائز لا مالها * و رقیی جائز است مرا اهل رقیی را و مراد بمل آنکسی است که کرده شد عمری و رقیی بر اعیان او داده شد خانه و هوامر او را و ذریه ایه گفته است که رقیی جائز است نزد امام ابی حنیفه و محمد زح و نزد ابی یوسف جائز نیست و ذکر کرده است داخل یعنی را که آنحضرت جائز داشته عمری را وارد کرده است رقیی را * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * الفصل الثالث * عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسکوا اموالکم علیکم * نگاهدار مالهای خود را بر خود * لا تفسدوا * تباه نکردن مالها را * فانه من اموال عمری ففی الذی اعجز حیا و میتا و لعقبه * پس بد و سستیگاهشان اینست کسی که کرده عمری پس آن عمری یعنی زمینی که کرده شد است دزوی عمری مزرعه ای را است که عمری کرده شد است برای عمری زند و مرده و مرار و رار است تا ذیل این حدیث همان است که در فصل ثانی کرده شد

باب در ممتلكات و لواحق ماسبق * الفصل لسانی الاول * عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من عرض علی رجل فبذل له شیئاً فله ان یشتریک به * کسی که عرض کرد به مردی چیزی را و آن مرد چیزی را بدهد به او باید که قبول کند و باز نکرده اند آنرا * فانه خفی المصل * زیرا که رجحان شک است با آن یعنی آنکه شک نیست آن * طوب الریح * خوش است بوی آن رجحان نام گیاهی خوشبو یا میوه ای که خوشبو باشد یا اطراف آن یا بوی آن کفای القاموس فی الصراح رجحان شاد و غیره برین قیاس کرد و آنکه هر دو یک که قایل باشد و نافع خاتمی در ذکر آنکس که مدیده آرند است * رواه مسلم * عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان لا یزید الطیب * بود آنحضرت که رد نمیکرد طیب را * رواه البخاری * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغایب فی هیتة الکلب یعودی قیمة * باز گرداند در همه خود یعنی باز ستاند آنچه را که بشکند است بکسی ما تلت شک است که باز نمیکرد در قی خود و مشهور آنرا * لیس لنا مثل السوء * پس از آن نیست ما را حال و قصه بدی تا آنکه شک است مر نهی و ایضی ما کرده مسلمانان را نمی باید که از کتاب اینچنین شیععت کنیم بد آنکه رجوع از همه از صلی که جعل از قرض جائز است نزد ما میگردانند آنکه در ققه از آنجمله تعویض است و قرائت و غیره و بدی دین باب آورد آنکه و حدیث عاید در همه از برای بیان کراهت آنکه و عدم مروت و نزد آنکه جائز نیست رجوع از جهت همین حدیث که ایشان آنرا بر هر مت حمل کرده اند و نزد آنکه و در روایتی از احمد جائز است رجوع والد از چیزی که میده کرده است والد خود را زیرا که والد و جال او برای زانگ است و احادیث بدان ناطق اند و نزد امام ابی حنیفه معنی رجوع والد از همه ولد بمعنی اخذ از است و صرف اوست در نفقه خود نزد حاجت چنانکه در مائرا موال او * وعلق النعمان بن بشیر * بضم نون و فتح با صحابیت و لاد و ت او بر سر چهارده ماه است از هجرت و روی اول مولود است که در خانه انصار بعد از هجرت بوجود آمده و والدین او نیز صحابی اند * ان اباء اتی به الی رسول الله * زیرا که میگرد که پدر او آورد او را نزد پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم فقال انی لکلت ابني هذا غلاما * پس گفت پدر او بد و سستیگاه من عطا کرده ام و بشکند ام پس خود را که این است یعنی نعمان غلامی را * فقال * پس گفت آنحضرت * اکل والدک لکلت مثله * یا دمه او را بخورد و بشکند * فما نزل این غلام * قال لا * گفت پدر من بشکند دانه هر پسر را مانند این غلام * قال فارجعه * گفت آنحضرت پس باز کرد آنرا * فی رواية انه قال * و در روایتی اینچنین آمده است که آنحضرت گفت * ایسرک ان یکنوا الیک فی البر سوا * ایا شاد میگرد آنکه ترا که باشند ایشان یعنی پسران تو بسوی تو در نیکی کردن بر ابر یعنی میخواهی که همه بتو نیکی کنند و استعمال بر او نکرد و نیکی کردن بر والدین آید

* قال بلی * گفت آری شاد میگرداند فرزندان ایشان در نیکی * قال فلاذن * گفت آنحضرت پس ممکن تفریق
 و تمییز میان اولاد خود بعطیه انکار خواهد کرد یا بشنیدن یا اثبات بعضی گفته اند که رواست ذکر و را که در فحش و اناث
 بختند چنانکه در میراث و بر هر نقل بر این بیان افضل و اعدل است و وجهه و بر جواز همه اند؛ بعضی گفته اند حرام است
 والله اعلم * در بی روایه * و در روایتی این چنین آمده است که * انه * نعمان بن بشیر * قال اعطانی ابي عطیة * گفت که
 داد مرا پدر من بخششی را و ذکر خصوص غلام نیست * نقلت عمره بن رواحه * پس گفت مادر او که عمو بفتح عین و سکون
 مینماید رواحه بفتح را و خواهر عید الله بن رواحه که صحابی مشهور است * لا ارضی حتی تشهد رسول الله * خور و خند
 بشوم من تا آنکه گواهی میگوید تو پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * برین همه * فاتی رسول الله * پس آمد پدر من
 پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * فقال انی اعطیت انی من عمره بنت رواحه * پس گفت پدر من بفروشی که من
 داده ام پس خود را که از عمو و بنسب رواحه است * عطیة * بخششی را * فامرتنی ان اقبلک * پس امر کرد عمو مرا
 که گواهی کنم ترا * یا رسول الله قال اعطیت سائر ولدک مثل هذا * گفت آنحضرت آیا داده تو باقی اولاد خود را مانند
 این عطیه * قال لا * گفت نه * ام * قال فاقولوا لله و اعلوا بین اولادکم * گفت پس بترسیل خدا را و پرهیز کنید بیفرومانی
 او را و عدالت کنید و برابر بکنید میان فرزندان خود * قال * گفت نعمان * فرجع * پس باز گشت پدر من از آن عطیه
 * ورد عطیه * و باز گردانید بخشش خود را * بی روایه * انه قال * و در روایتی این است که آنحضرت گفت * لا اشهد علی
 جور * گواهی نمیدهم من برستمی جور میل کردن از راستی راه وستم کردن بر کسی * متفق علیه * العصر * الثنانی
 * عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرجع احد فی هبته * رجوع نکند هیچ یکی در هبته خود * الا الی الله
 من ولده * مگر والد از فرزندان خود را بهر متمسک شایسته است در رجوع از رجوع از هبته او و تاویل آن نزد ابوحنیفه گذشت
 * رواه النسائی و ابن ماجه * و عن ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یقبل للرجل ان
 یعطی عطیة ثم یرجع فیها * حلال نیست مرد را که بدهد و دوشی را از هبته و صدقه و هدیه بستر رجوع کند در وی * الا الی الله
 فیما یعطی و الله * مگر والد را آنچه میدهد فرزندان خود را * و مثل الذی یعطی العطیة ثم یرجع فیها کمثل الکلب اکل *
 قصه و حال آنکسی که میدهد و هشی را از هبته و صدقه و هدیه بستر رجوع میکند و آن داده را باز میستاند همچو
 قصه و حال سگ است که خورد چیزی را * یعنی اذ اشبع قاء * تا آنکه چون سیر شد قی کرد * ثم عاد فی قیئه * بستر باز کشی
 در قی خود و آنرا خوردن گزشت * رواه * و ابی هریرة بن حبیب * و ابی هریرة بن حبیب * و ابی هریرة بن حبیب * و ابی هریرة بن حبیب *
 الترمذی * و تصحیح کرده است آنرا ترمذی * و عن ابی هریرة ان اعرابیا اهدی لمرسول الله صلی الله علیه و سلم
 بکرة * روایت است از ابی هریرة که بداد به نشینی تحفه آورد برای آنحضرت شتر جوانه را بکر بفتح با و سکون کاف شتر جوانه
 * فعوضه منها ست بکرات * پس عوض کرد آنرا از آن بکر و شش بکره * فخط * پس ناراضی
 گشت آن اعرابی و کم شمرده آن شش بکره را * فباغ ذلک النبی * پس رسید آن تحفه و پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم *
 یعنی شنید آنحضرت که وی تحفه میکند و انعام شریف را کم می شمرد * فمد الله و اتی علیه * پس حمل گفت آنحضرت
 بخدا را و ثنا گفت برخدا بعتالی چنانکه عادت شریف بود و را اول خطابه و سلام * ثم قال ان فلانا اهدی الی ناقة *
 بخر گشت آنحضرت که فلانی تحفه فرستاد بسوی من ماده شتری را * فعوضه منها ست بکرات * پس دادم من او را
 عوض آن شش ناقة * فظال ساخطا * پس گشت آن فلان ناراضی و کم شمرده * فلف هدمت ان لا قبل لیدیه الا من قرشی
 او انصاری * مراینه بتعقیق قصه کردم که قبول نکنم تحفه مکرار قرشی یا انصاری * و انقی اود و سی * با از انقی داد و سی بفتح
 و ال و سکون و ان نام در قبیله ایست تخصص این قبائل از جهت گرم و عاقبت و سخاوت و نفوس ایشان است * رواه الترمذی
 و ابی داود و النسائی * و عن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اعطی عطاء فوجلا فلیجزیه * کسی که داده شد

درختان را * حتی یلقاهما ربها * تا آنکه پیش اید او را مالک او گرفته اند که در حکم ابل است هر چنانچه آنکه ضائع نمیکرد و بین
چرا نده چنانکه اسب و گاو و خرو با این حد یت تمسک کرد مالک و شافعی در حد التلقات شتر و گاو در صورت ترک التلقات
آن افضل است نزد ایشان باین حد یت و از جهت آنکه اصل در اخذ مال غیر حرمت است و با حاکم از جهت خوف ضیاع اسب
و چون اینجا خوف ضیاع نیست حاجت نباشد بالتلقات ولیکن توهم ضیاع باقی است پس التلقات مکروه بلشک و ترک آن
مستحب و نزد ما جایز است التلقات در همه از جهت توهم ضیاع پس مستحب باشد التلقات و تعریف از جهت صیانت اموال
مردم و واجب نیست التلقات در همه مال و حد یت ابل دلالت ندارد مگر بر جواز ترک نه و جوب و استحباب آن
* متفق علیه و فی روایة لمسلم * و در روایتی مرسل را این چنین آمده است * فقال عرفها سنة * پس گفت
آنحضرت تعریف کن لقطه را یکسال * ثم اعرف و کاءها و عقاصها * پستویشنامن بند آنرا و طرف آنرا * ثم استنق بها * پستوی
طلب کن انفاق آنرا * فان جاعر بها فادها الیه * پس اگر بیاید مالک او پس برسان او را بسوی او * و عنه قال یل
رسول الله صلی الله علیه و سلم من آوی ضالة فهو ضال * کسی که جای دهد کم شده را پس وی گمراه است * ما لم یعرفها *
ما دام که تعریف نکند آنرا یعنی باید که آنرا تعریف کند و بی تعریف نگاه ندارد که درین خیانت و کمراهی است
* رواه مسلم * و عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی * برادر زاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه ضایع بیعت
اسلام آورده بعد از بیعت رضوان و بعضی گفته اند روز فتح و بعضی گفته با عبد الله ابن الزبیر در یروز * ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم نهی عن لقطه الحاج * روایت کرده که آنحضرت نهی کرده از لقطه حاج و در باب حرم مکه کثرت
که نیست و در لقطه حرم مکر تعریف نه تملک آن و انتفاع بدان و تصدق کردن آن را این مذموم شافعی است پس
اینجا که میفرماید که نهی کرد از لقطه حاج بهمین معنی است باعتبار آنکه غالب آنست که لقطه حاج در حرم
باشد یا مراد از نهی لقطه حاج است مطلقا خواه در حرم باشد یا در غیر حرم که در وی جز تعریف نیست لیکن تعریف در حرم
محرول بود که محل اجتماع است و الله اعلم * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه سئل عن الثمر المعلق * روایت کرد عمرو بن شعيب که آنحضرت پرسید شد
از حکم میوه آویخته شده مراد آویختن خوشه است از برای خشک شدن چنانکه ماد تست یا آویخته بر درخت پیش از بردن
* فقال * پس گفت آنحضرت * من اصاب منه من ذي حاجة * کسی که برسد چیزی را از آن میوه از خد او ند حاجت
یعنی گرفته اگر چه بسط منقسمه نرسد * غیر متصل خبنة * در حالی که نگیرد است زله را و خن بشاری معجمه و یا
محوحه پنهان کردن و نهادهن طعام روز شتی و خبنة بضم خاء معجمه آنچه برداری در کنار خود از طعام * فلا
شیء علیه * پس نیست هیچ چیزی بر وی یعنی حلال است و ضمانتی ندارد * و من خرج شیء منه * و کسیکه بیرون آورد چیزی را
از آن میوه یعنی بخورد و زله بندد * فعليه غرامة مثليه * پس بروست تا وان دو مانند آن بجهت مبالغه در زجر و بعضی
گفته اند که این ثابت بود در ابتدا ای اسلام پس از آن مصنوع شد * والعقوبة * و بر او است عذاب یعنی تعزیر و قطعید
نشد زیرا که بهمانها در آن زمان موقوف و محرز نبود * و من سرق منه شیء بعد ان يؤويه الجرين * و کسیکه دزدید از آن
ثمر چیزی را بعد از جای دادن خرمن آنرا یعنی بعد از افتادن آن در خرمن و جرین بحیم و را بر و زون حزین جای خشک
کردن خرما * فبلغ ثمن الحبن * پس برسد آن ثمر دزدیده شده بهای هر را که سه درهم است و بعضی گفته اند چهار درهم
و این نصاب سرتقه است نزد شافعی و نزد ماده درهم است و شمعی گفته که قیمت همین در آن زمان ده درهم بود و تحقیق
این در باب حد یت هر که بباید * فعليه القطع * پس بر او است دست بردن چنانکه حد سرقه است * و ذکرفي ضالة الابل
والغنم * و ذکرفي عمرو بن شعيب * و کم شد شتر و گوسفند * کاذکر غیره * چنانکه ذکر کرده غیر از راویان حد یت
* قال * گفت عمرو بن شعيب * و سئل عن اللقطه * و سوال کرده شد آنحضرت از حکم لقطه یعنی مالی که در راهی افتاده

یابند * فقال * پس گفت آنحضرت * ماكان منها في الطريق الميتاء * بکسر میم و سکون یا چیزی که باشد ازان لفظه در رواه
مسلوب آبادان یعنی راهی که می آیند آنرا مردم و ملوک میخایند و میتاء مفعول است از اتی یا تیی * و القریة السیماعة * و باشد
درد آبادان که مردم اینجا جمع اند * فعرها سمة * پس تعریف کن و بشناسان آنرا یک سال * فان جاء صاحبها فادفعها اليه *
پس اگر بیناید مالک آن بس دفع کن آنرا بسوی او و بده او را * وان لم يأت فهو لك * و اگر نیاید مالک پس آن برای
تست که منتفع می شوی بد آن چنانکه بیان کرده شد * و ماكان في الخراب العادي * و چیزی که باشد در زمین ویران قدیم
* نفیه وفي الركاز الخمس * پس در وی و در مال پنهانی کور کرده شده که از زمین بر آید واجب خمس است * رواه
النسائی و روی ابوداؤد عنه * و روایت کرده است ابوداؤد از عمر و بن شعبه * من قترله * از قول وی * و سئل عن
الملقط الى آخرة * تا آخر آن و سابق ازان که بیان ثمر معلق و ضالة الابل و الغنم است روایت نکرده * و عن ابي سعيده
الخدري ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه ما وجد ديناراً * روایت است از ابي سعید خدری که امیرالمؤمنین علی رضی الله
منه یافت دیناری را در راهی بطریق النقاط * فأتى به فاطمة * پس آورد علی آن دینار را نزد فاطمه * رضی الله عنها فساءل
عنه رسول الله * پس سوال کرد و رضی الله عنه پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * که چه حکم دارد آنرا صرف کنی یا نکنی
* فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا رزق الله * پس گفت آنحضرت این رزقی است که خدای تعالی بتو داده و بر تو فرستاده
* فاكل منه رسول الله * پس خورد ازان پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و اكل علي وفاطمة * و خوردند علی و فاطمه رضی الله
عنهما * فلما بان يعد ذلك اتت امرأة تنشد الدينار * پس چون شد بعد ازان آمد زنی که میپوید دینار را که کم شده بود از وی
تتشدد بفتح تا و ضم شین * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یا علی ادا لي ديناراً * ای علی ادا کن و
بده باین زن دینار را آن زن علامتی گفته باشد یا آنحضرت را معلوم شد که ازان اوست و ظاهرش دلالت دارد بر آنکه
تعریف نکرد و این مدعی بعضی علما است که تعریف واجب نیست در قلیل و دینار از جنس قلیل است و طیبی گفته که او
نیز دلالت دارد بر آنکه غنی تملک میکند چنانکه فقیر پوشیده نمائند که غنی علی رضی الله عنه ثابت نشد در آنوقت * رواه
ابوداؤد * و عن الجارود * بیستم صحابیست قدوم آورد بر آنحضرت در سال نهم را سلام آورد همراة و فل بن عبد القیس
یعد ازان هاکن شد بصرة و او بعضی گفته اند بارض فارس و فأتی یا فنت در خلافت عمر سنة احدى وعشرين * قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ضالة المسلم حرق النار * کم شد * مسلمان زبانه آتش است اگر رعایت نکنند ملقط شرائط
و آداب آنرا فی الصراح حرق بفتختین آتش و بسکون را سوختن * رواه الدارمی * و عن عیاض * بکسر عین مهمله و بضاد
معجمة * بن حمار * بکسر حای مهمله صحابیست محدث و در بصریین در دست آنحضرت بود قدیمی روایت کرده از وی حسن
بصري و غیر وی * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من وجد لقطه فليشهد ذاعل * کسی که بیا بد لقطه را پس باید که
گواه گیرد بر آن مردی را که بخد او ند عدل و صلاح باشد * ارذ و عدل * یاد و خدا و ندان عدل را که نصاب شهادت
است گواه گیرد که این چنین چیزی یافته ام تا ثانی الحال تهمت نکنند و دعوی زیادتی نکنند و نیز حکمت در آن دفع
طمع نفس است و تابصوت ناکهانی و ارثان آنرا داخل ترک او نکرد اند و این امر با شهدا بعضی میگویند بطریق ندب
است و بعضی میگویند بطریق وجوب * و لا بکتهم * و باید که نیوشد بترک تعریف * و لا یغیب * بتشدد و غائب نکرد اند
لقطه را بحضار * فان وجد صاحبها فليرد ما عليه * پس اگر بیابد مالک او را پس باید که رد کند آنرا بروی و بدهد
بروی * والا فهو مال الله * و اگر نیابد صاحب را پس آن مال خدا است * یؤتیه من يشاء * میل هد هر کس را که
میخواهد یعنی تملک کند آنرا و منتفع گردد بدان که خدا از غیب بوی رسانیده است و ثانی الحال اگر پیداشود بد هد چنانکه
گفته شد * رواه احمد و ابوداؤد و الدارمی * و عن جابر قال رخص لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصاة و العوط
و الحبل * گفت جابر رخصت کرد ما را آنحضرت در چوبکی که در دست گیرند و در تازیانه که کسی بیا بد و در

او من را شبامه * زمانند های این چیزها از آنچه در عرف آنوا قلیل می شود و در وقت بی نیامی بهند * بیلقظه الرجل * که بر می دارد آنرا مرد * یتفع به * سود مند میگردد بدین و اختلاف کرده اند در قلیل و بعضی گفته اند که کمتر از ده درم قلیل است و بعضی گفته اند که دینار و کمتر از آن قلیل است * رواه ابو داؤد و ذکر لقطه است در باب الاعتصام بالکتاب والسنة که فی باب الاعتصام * و ذکر کرده شد در حدیث حدیث منکم که در وی ذکر لقطه است در باب الاعتصام بالکتاب والسنة که در اول کتاب در کتاب الایمان کلمه است -

کردن بر مرد حصه ها است که از آن گرفته شد و تعیین نمودن شده است در کتاب خدا و مواریت بعد از آن نام گرفته شد علم متعلق بمواریت را علم فرائض

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا ازلی بالمؤمنین من انفسهم * گفت آن حضرت من نزدیک تر و سزاوارترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان در مهورنائی و خیرخواهی و خیراندیشی * فمن مات وعایه دین * پس کسیکه بمهر داد از مسلمانان و بوری و ام است * و لم یترک و فاعا * و بکن ارد آنکس مالی را که بدین بستر توان بود و اد اتوان کرد و ام وی را * معلی قصاره * پس بر من است گزاردن آن و ام تا بدین ماخذ و محجوب نکرد از رحمت حق و ثواب زی * و من ترک ما لا فایز منه * و کسیکه بکن از مالی را پس برای ورثه اوست * و فی روایه * و در روایتی اینچنین آمده است * و من ترک دینا اوضیا عا *

و کسیکه کن داشت دوا می رایا عیالی را و اوضیاع بفتح ضا د معجمه عیال را گویند زیرا که اگر تعهل کرده نشود ضایع میگردد و بکسر ها د نیز روایت کرده اند جمع ضایع مثل جیاع و جاف * فلایا تنی * پس یاید که بیاید آنکس یعنی بیاید و بکیل او در صی

او * فانما مولاه * پس من متولی امر او در وصت اویم میگردم و ام او را در غم خواری میکنم عیال او را * و فی روایه * و در روایتی دیگر اینچنین آمده است * من ترک ما لا فایز منه * کسی که بکن از مالی را پس برای وارثان اوست * و من ترک

کلا فالینا * و کسیکه بکن از د عیال و دینی را پس آن را جمع بجانب ما است و کل بفتح کاف و تشدید لام ثقل و آن شامل دین و عیال است در ابتدا عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که اگر کسی می مرد و بوری دینی

می بود و چیزی نمیکند داشت بوری نماز نمیکرد و در آخر چنان کرد که دین را بر خود میگرد و نماز میکرد و این از کمال شرف است و رحمه آن حضرت بود بر امت صلی الله علیه وسلم * متفق علیه * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الحر الفرائض باهلها * بجهه فایز سهام میراث را که در کتاب الله تعیین و نقل بر یافته است و برسانید آنها را باهل آن * نه بقی فلولی و جل ذکر * پس چیزیکه باقی ماند بعد از ادای فرائض پس آن موقوف بر مودی راحت بهیت که ذکر

است که آنرا عصبه گویند و حکم آنست که هر چه از فرائض باقی ماند عصبه راست و از عصبه هر که قریب تر مقدم تر و قول وی ذکر برای تاکید و بیان سبب عصمت است و الا رجلم البته ذکر است و عصبه پسران و خویشان نزدیک از جانب پدر

مشتق از عصب به معنی قوت و سختی و ازین جهت عصب گویند پی را * متفق علیه * و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرث المسلم الکافر * و ارث نمیکرد مسلمان کافر را * و لا الکافر المسلم * و نه وارث شود کافر

مسلمان را پس اختلاف دین مانع میراث است و نزد بعضی صحابه و تابعین مسلمان وارث شود کافر را اما کافر وارث نشود مسلمان را و امام مالک نیز باین رفته * متفق علیه * و عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مولی القوم من

انفسهم * گفت آن حضرت که از اد کرده شد هر قوم از آن قوم است و اینجا است که بر موالی بنی هاشم صلوات الله علیه است چنانکه بر بنی هاشم و در اینجا این مراد است که معتق بکسر تا بمعنی از اد کنند و وارث نمیکرد معتق را بفتح تا بمعنی از اد

کردن شده است و اگر او را هیچ وارث نسبی نباشد اما معتق بفتح وارث نمیشود از معتق بکسر که قلیل * رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن اخ القوم منهم * خواهرزاده قوم است که وراثت می

شود و وی را ولی الارحام است و ارث میشود نزد امام ابو حنیفه و امام احمد حنبل و در ارث اولی الارحام اختلاف است

میان علمای وارث می شود نزد امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل * و ذکر * و ذکر ده شد * حدیث عایشه * که در وی نیست که * انما الولایة فی باب قبل باب العلم * در بابی که پیش از باب علم است * و هندی که حدیث البراء * و سرانجام است که ذکر کنیم حدیثی را که در وی این است که * الخالة بمنزلة الام فی باب بلوغ الصغیر و حضانتہ * که از ابواب کتاب النکاح است * ان شاء الله تعالی *

الفصل الثانی * عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا يتوارث اهل ملتين شتى * وارث نشوند از یکدیگر اهل دو دین مختلف چنانکه وارث نشود یهودی و نصرانی و مجوسی از یکدیگر * رواه ابو داود و ابن ماجه و رواه الترمذی و ابن جابر * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القاتل لا يرث * کشتن * مورث نمی شود و امام ابوحنیفه گفته که قتل صبی منع نمیکند میراث را و امام مالک گفته که قتل خطا منع نمی کند * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن بريدة * روايت من از بريد * اسلمی که صحابی مشهور است * ان النبی صلی الله علیه وسلم جعل للجد العتس * آنحضرت گردانید مرجه را ششم حصه * اذ لم یکن دونها ام * و قتیکه نباشد پیش وی مادر او اگر باشد مادر حایب میگردد جده را * رواه ابو داود * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استهل الصبی صلی علیه و ورث * چون آواز بگردد کودک یعنی در وقت زائیدن و بمیرد نماز جنازه گزارده شود بر و وارث گردانید شود از جهت بودن استهلال دلیل حیات و اگر دلیل دیگر جز آواز و حیات یافته شود نیز همین حکم دارد پس اگر مرد شخصی و وارث او در شکم است موقوف داشته شود از جهت او میراث اگر زنده بماند و وارث کرد و از وی بوارثان وی انتقال یابد و اگر نه برای باقی ورثه باشد * رواه ابن ماجه و الدارمی * و عن کثیر * بمثلته * بن عبد الله عن ابيه عن جده * کثیر ضعیف الحدیث و متروک است و عبد الله بن راونا بعی است و عبد الله بن عوف مزی صحابیست * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مولی القوم منهم * مولای هر قوم از آن قوم است چنانکه کند شفع * و حلیف القوم منهم * و حلیف قوم نیز از آن قوم است در عرب عادت بود که میان خود به یکدیگر سوگند میخورند و میگفتند که خون تو خون من است و صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من و وارث تو وارث من پس از آن منعوش شد این حکم بآیت مواریت * و ابن اخی القوم منهم * و پسرخواهر قوم نیز از ایشان است چنانکه کند شفع * رواه الدارمی * و عن المقدام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روايت است از مقدام بن معدی کرب که صحابیست و معدود است در اهل شام گفت گفت آنحضرت * انا اولی بکل مؤمن من نفسه * من قریب تر و سزاوارترم بهر مسلمان از ذات وی * فمن ترک دینا و ضیعة فالینا * پس که یکدیگر کشتن داشت و امی یا عیالی پس بسوی ماست رجوع او * و من ترک ما لا یورثه * و که یکدیگر کشتن داشت مال پس برای وارثان او است * و انا مولی من لا مولی له * و من متولی کسی ام که نیست متولی مرا و او متولی آنکه کار کسی را بر خود گیرد * وارث ماله * و وارث می شود مال او را یعنی می نهد او را در بیت المال و الا لابی و وارث نمی شوند از کسی و نه کسی از ایشان * و انک عانه * و خلاص میگردانم اسیر او را بفلان و دادن و اصل عان عانی است بتذکر یا تخفیف و عانی بمعنی اسیر است * و الخال وارث من لا وارث له * و برادر ماد و وارث کسی است که نیست وارث مرا و از اصحاب فرائض و عصباء و خال و خاله از ذوی الارحام اند * یرث ماله * وارث می شود مال آنکس را که نیست وارث مرا و * و یرث عانه * و خلاص میگرداند اسیر او را * و فی روایتی این چنین آمده است * و انا وارث من لا وارث له * و من وارث کسی ام که نیست وارث مرا و * و اعقل عنه * خون بهایم هم از جانب او * و ارثه * و وارث می شود مرا و از بهمین معنی که معلوم شد * و الخال وارث من لا وارث له یعقل عنه و یرثه * و خال وارث کسی است که نیست وارث مرا و از خون بهایم هم از جانب او و وارث می شود مرا و * رواه ابو داود * و عن رائلة * بکسر مثله * بن الاسقع * بعین مهمله و قاف صحابیست از اهل صفه خدمت کرد آنحضرت را سه سال * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحوز المرأة ثلث موارث * کرد می آورد

ومي ستانند زن سه ميراث را * عتيقها * يکي ميراث ازاد کرده شد * خود را و اين خردنيا تغاقي است چنانکه مرد * ولقيطها *
 و دوم ميراث آنکه برداشته است زن آن را ازاده و پسر گرفته و تربيت کرده باين معنی که مال اربوي بيت المال است
 و اين زن اولی و احق است بآنکه صرف کرده شود بروی آنچه گذاشته است از مال ازديک مسلمانان * و ولد هالکي
 لا صنف عنه * ميوم ميراث فرزندى که بجان کرده است آن زن از ان ولد و لعان تيمت کردن مرد زن را بزنا و نفی کردن
 وادى که زايد است و لعنت کردن مرد و زن يکديگر را چنانچه در باب اللعان بيان اين شاء الله تعالى و ولدى که نفی کرده
 است او را مرد بلغان هيچ يکي ازديک و ارث نمى شود و اما نصب او بام ثابت است و وارث ميشوند از يکديگر و حکم ولد
 الزنا نیز ميمين است نسب او پدر ثابت نيست و بمادر ثابت است * رواه الترمذى و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عمرو
 بن شعيب عن ابيه عن جدان النبي صلى الله عليه وسلم قال ايمارجل عا من برة ا و امه * گفت آن حضرت هر مردى
 که زنا کرد بزن ازاد ياد * فالولد ولد زنا * پس فرزندى که بياد از وى ولد زنا است * لا يرث ولا يورث * وارث
 نميگردد وى و نه اى * گرفته ميشود از وى يعنى از پدر اما از مادر ارث ميگيرد وى و مادر از وى چنانکه گفته شد * رواه الترمذى
 * و عن عايشة رضي الله عنها ان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وترك شيئا * روايت است از عايشه که مولای
 از موالى آن حضرت مرد و کن است چيزى از مال * زلم يدع حميما ولا ودا * و کن است هيچ خويشى را که وارث شود
 و نه فرزندى را * فقال رسول الله * يس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اعطوا ميراثه رجلا من اهل قريته * بل ميل
 ميراث او را مردى را از اهل دهى که او در آنجا مى بود چون وارث نكند است مال او داخل بيت المال بود و مصرف
 مصالح ممالمانان بود پس آن حضرت در ميان اهل قريه او نهادن مصلحت دين يا اهل قريه او را از ميان مسلمانان احق
 و اول ديده * رواه ابوداؤد و الترمذى * و عن بريدة قال مات رجل من خزاعة * گفت بريد * اسلمى که مرد مردى از
 خزاعة که نام قبيله است * فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بميراثه * پس آورد * شد نزد آنحضرت ميراث او * فقال انتموهوا
 له و ارثا * پس گفت آنحضرت طلب كنيد براى او و ارثى را يعنى از اصحاب فرائض يا عصباء * و ذارحم * ياخذ ا و رث
 رحم را * فلم يبيح و ارثا ولا ذارحم * پس نيافتند براى آن ميت نه و ارثى را و نه ذى رحم را * فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اعطوه الكبر من خزاعة * پس گفت آنحضرت بل ميراث او را شخصى را از خزاعة که نزديك تر باشد ببيح
 اعلاى اين ميت اگرچه از و ارثان نيست و كبر بضم كاف و مكون باقريب ترين قوم ببيح ائى که نسبت کرده ميشوند بوى و اين
 مثل حل بى اول است در اعطاي ميراث بمردى از اهل قريه غايتش اينجا با كبر قوم تخصيص کرده شد و تا ويلش
 همانست که اين تركه وى داخل بيت المال گردانيد * شد و بعضى از مسلمانان را احق و اولى بدان ساخت * رواه ابوداؤد
 و فى روايته * و در روايتى مرابى دارد را اينچنين واقع شده که * قال انظر و الى اكبر رجل من خزاعة * گفت آنحضرت
 نظر كنيد بسوى بزرگترين مردى از خزاعه كه بدين بوى * و عن علي رضي الله عنه قال انكم تقررون هذه الاية * روايت
 است از امير المؤمنين على رضي الله عنه که گفت شما ميخوانيد اين آيت را که * من بعد وصية يوصي بها او دين * و اين
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى با الدين قبل الوصية * و بد رستى که آنحضرت حكم كرد بدين پيش از وصيت حاصلش
 آنکه ميراث بعد از اجراى وصيت است که ميت کرده و بعد از قضاى دين که بر ذمه او ثابت شد يعنى در آيت كريمة
 وصيت بدين مقدم واقع شده يا آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اداى دين را مقدم بر اجراى وصيت داشته و گمان نميرود
 که ميان آيت و فعل آنحضرت منافات است و بدانند که دين مقدم است در حكم اگرچه موخر است در ذکر و تاخير در ذکر
 از جهت اعتنا بشان وصيت است از جهت بودن آن شاق بر نفوس و رثه * و ان اعيان بني الام يتوارثون د و ن بنى العلات * و
 حكم كرد آنحضرت که اعيان پسران ام که برادران از يك پدر و ماد را ند و ارم ميشوند نه پسران علات بفتح عين و
 تشليل لام که برادران از يك پدر اند يعنى اگر برادران اعيانى با برادران علاتى جمع شوند پس ميراث براى برادران

ایمانی است پس دروهم نیند از د شمار از ذکر اخوة در قرآن در تعویذ اما برادران اخیا فی که از یک مادر باشند از اصحاب فرائض اند سخن در عصبائست * الرجل یرث اخاه لایبیه و امه دون اخیه لایبیه * مرد وارث میشود برادر خود را که از پدر و مادر است نه برادر خود را که از یک پدر است این تفسیر کلام سابق است و تا کید اوست * رواه الترمذی و ابن ماجه و فی رواية الدارمی * و در روایت دارمی ابن چنین آمده است که * قال * گفت علی رضی الله عنه * الاخوة من الام یترکون و بنو بنی العلات * برادران از مادر که پدر هم یکی باشند وارث میشوند نه برادران از پدر که مادر یکی نباشد و تواند که مراد اخوة از ام مراد برادران اعیانی باشند که بقرضیت وارث میشوند نه اخوة علاقی و برین تقدیر قول وی الرجل یرث اخاه لایبیه الح تفسیر سابق نمیشود چنانکه در روایت اولی بود فتأمل * الی آخره * تا آخر حدیث که مذکور شد و عن جابر قال جلهت امرأة سعد بن الربیع نبة بابتیها من سعد الربیع * که سعد جابر و زن سعد بن الربیع دود دختر خود را که از سعد بن الربیع بودند * الی رسول الله * نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * سعد بن الربیع صحابی انتاری بدری است حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را کشته شد روز احد و درین کورده شد با خاریجه بن زید در قریه احد و مواخات کرد و بود آنحضرت او را بعد الرحمن بن عوف پس زن او آمد در ملازمت آنحضرت و دود دختر او را نیز با خود آورد * فقالت * پس که آن زن * یا رسول الله ما تان ابنتا سعد بن الربیع * این دود دختر سعد بن الربیع اند * قتل ابوهما معک یوم احد شهید * کشته شد پدر اینها که همراه تو بود روز غزوه احد بطریق شهادت * و ان عمهما اخذ مالهما * و پدر رستیکه هم این دختران گرفت مال ایشان را یعنی مالی که بایشان میرسد برادر سعد گرفته * و لم یلع لهما مالا * و بکن اشد مرایشان را مالی * و لا تکتان الا ولهما مال * و نکاح کرده نمیشوند این دختران مگر آنکه باشد ایشانرا مالی * قال یقضى الله فی ذلک * گفت آنحضرت حکم میکند خدای تعالی دران مال یعنی صبر کن تا وحی آید و حکمی از پروردگار تعالی شود * فنزلت آیه المراءیت * پس فرود آمد آیتی که در وحی بیان میراثها است * فبعث رسول الله * پس فرستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * کسی را * الی عمهما * بسوی عم آن دود دختر که مال سعد بن الربیع گرفته بود * فقال اعط الا بنتی سعد الثلثین * بدو مرد و دختران سعد بن الربیع را در ثلث * و اعطاهما الثمن * و بدو مادران دود دختران را ثمن چون مرد بمرد و فرزند ان کل اردننش را ثمن میزند و اگر فرزند ان نکل از ذریع * و سابقی فهو لک * و چیزیکه باقی ماند پس مرگراست * و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * و عن مزیل * بضم ما و فتح زای و سکون با * بن شرحبیل * بضم شین و فتح زای و سکون خا و کسر مو حله و سکون تحتانیة تأییدی ثقه و ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات * قال * گفت * سئل ابو موسی * برسید شد ابو موسی اشعری * عن ابنة و بنت ابن راحث * یعنی مردی وفات یافت بود دختر و دختر پسر و خواهر کل داشت بهر کدام چه میرسد * فقال للبنت النصف * پس گفت ابو موسی که دختر را نصف است * و للاخت النصف * و مرخواهر را نصف بود دختر پسر را هیچ نمیرسد * رأیت ابن مسعود * و گفت ابو موسی بیا ابن مسعود را دیده پس از وی * فسمیتا بتنی * پس سرانجام است که موافقت کند ابن مسعود مرا هم این طور جواب دهد که من داده ام * فسئل ابن مسعود * پس پرسید شد ابن مسعود * و أخبر بقول ابی موسی * و خبر داده شد بکفته ابو موسی که فتوی داده بود و گفته که وی نیز موافقت میکند مرا * فقال * پس گفت ابن مسعود * لقد ضللت اذا * گفت ابن مسعود رضی الله عنه اگر فتوی دهم من اینچنین و موافقت کنم او را مرائینم بک تحقیق که راه شدم * و ما انا من المهتمدین * و نیستم من از راه راست یا بنده کان * اقضی فیها بما قضی النبی * حکم کنم من درین قضیه بچیزیکه حکم کرده است پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و آن حکم اینست که * للبنت النصف * مرد دختر را نصف است * و لا بنت الا بن السلس * و مرد دختر پسر را سلس * تکملة الثلثین * از جهت کمال و تمام کردن ان بن و در ثلث یعنی حق بنینم د و ثلث بود چون بنت نصف یافت سلس دیگر بر اصل بنینم این باشد * و ما بغی فللا بخت * و چیزیکه

باقی ماند که ثلث است برای خواهر است از جهت جدیشی که آمده است که بگرد الیل اخوات را با بنات هجده چهره
 جاما برین اند * فاتیما بومر سی * پس آمدیم ما بومر سی اشعری را * فاخترنا * پس خبر دادیم او را * بقول
 ابن مسعود نقال * پس گفت * لا تسئلونی ما دام هذا البیوع فیکم * نهریک مرا تا وقتی که این دانیسمند یعنی ابن
 مسعود در میان شماست و خبر بفتح حار که مران بدعنی دانیسمند از خبر بدعنی سیاهی یعنی می نویسد علم را یا از خبر
 بدعنی را متن یعنی می آید کلام را و نیک میکند انرا * رواه البخاری * وعن عمران بن حصین * صحابی مشهور
 است که احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است * قال جاء رجل الى رسول الله * گفت آمد مردی بموی پیغمبر
 خدا * صلی الله علیه و سلم فقال ان ابني مات * پس گفت ان مرد بد رختی بمر من مرد * فمالی من میراثه * پس چه
 میرسد مرا از میراث وی * قال لك السدس * گفت آنحضرت مر ترا است سدس * فلما ولی دعا * پس چون پشت داد
 آمد و بر کشت خواند آنحضرت او را * وقال لك سدس آخر * وگفت آنحضرت مر ترا است سدس دیگر * فلما ولی دعا *
 پس چون بر کشت آمد باز خواند آنحضرت او را * قال ان السدس الا خورك طعمة * گفت بد رستیکه سدس دیگر خورش
 است مر ترا کنایت از تعصیب کرد زیرا که وی زائد است بر اصل فویضه که متغیر نمی شود صورت ابن مسعود چنین کرده اند که
 مردی دود خور کند است و این سائل را گذاشت که جل است پس دود خور را و ثلث رعیل باقی ماند ثلث پس دفع کرد بموی
 اوس سدس بشرض رسد سدس دیگر از جهت تعصیب و یکبار کی ثلث را بوی ند اد تا توهم کرده نشود که فرض او ثلث است * رواه
 احمد و الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی هذا احدیت حسن صحیح * وعن قبیصة * بفتح قاف و کسر با و سکون یا * ابن
 ذریب * بضم ذال معجمه و فتح و را ابن عبد البر او را در کتاب خود از صحابه نوشته و دیگران اثبات صحیح وی نکرده
 او را در طبقه ثانیه از تابعین شام داشته اند و بعضی گفته اند که ولادت او در مال اول هجرت است و بعضی گفته اند که در
 هام الفتح و گفته اند که او را در آورند بر آنحضرت پس دعا کرد و بود از بخارند ان علم و فقه و رفعت و از عظمای
 فقهای مدینه مات سنة ست و ثمانین * قال جاءت السيدة الی ابی بکر رضی الله عنه * گفت قبیصة آمد جده نزد ابوبکر
 * تساله میراثها * در حالیکه سوال میکند از میراث خود * فقال لها * پس گفت ابوبکر مر او را * مالک فی کتاب الله شی *
 نیست ترا در کتاب خدا چیزی * و مالک فی سنة رسول الله * و نیست ترا در سنت رسول خدا * صلی الله علیه و سلم شی *
 چیزی * فارجمی حتی اسأل الناس * پس بر کرد و بورتا آنکه پرسیم از مردم یعنی از علمای صحابه شاید که نزد ایشان
 علمی باشد بان و عالم باشند بحکم آن * فقال * پس پرسید ابوبکر مردم را * فقال المغيرة ابن شعبه حضرت رسول الله *
 حاضر شد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم اعطاهما المثل من * داد جده را سدس * فقال ابوبکر رضی الله عنه هل معك
 غیرك * پس گفت ابوبکر مغیره آیا هست با تو کسی دیگر جز تو که این را شنیده باشد * قال * باشد از آنحضرت * فقال * پس گفت
 * بعد بن مسلمه * بفتح میم و سکون سین و فتح لام از مشاهیر صحابه است * مثل ما قال المغيرة * مانند آنچه گفت مغیره * فانفذ
 لها ابوبکر * پس نافذ کرد انیل حکم سدس را بر او * ابوبکر رضی الله عنه * ثم جاءت السيدة الاخری الی عمر * پسر
 آمد جده دیگر از همین میت پدری یا مادری اگر اول از جانب پدر بود این از جهت مادر یا بعکس نزد عمر رضی الله عنه
 * تساله میراثها * در حالیکه می پرسد ان جده عمر را از میراث خود * فقال هو ذاك السدس * گفت عمر میراث جده همان
 سدس است * فان اجتمعتم فهو بینكما * پس اگر جمع شود شما هردو پس ان سدس مشترک است میان شما * وایتکما خلت به
 قهولها * و هر کد ام یکی از شما که تنها باشد بان سدس پس آن سدس مرا و را سه یعنی میراث جده سدس است خواته
 یکی باشد یا متعدد پس صدیق رضی الله عنه حکم کرد برای وی تنها را که واقف نشد بر دیگر و فاروق چون واقف
 شد بر اجتماع حکم کرد با اشتراک * رواه مالك و احمد و الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و ابن ماجه * و عن ابن مسعود
 قال فی السجدة مع اینها * گفت ابن مسعود در میراث جده با پرس خورد که پدر میت باشد یعنی شخصی پدری گذاشت

یکی باشد یا متعدد پس مبل یقی رخصی الله عنه حکم کرد بروی تنها زیرا که او لقب نسل برد یگرم و فاروق چون واقف شد بر اجتماع حکم کرد با شترانک * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد و الدارقانی و ابن ماجه * و عن ابن مسعود قال فی الجبل مع ابنها * گفت ابن مسعود در میراث جده با پدر خود که پدر رمیف باشد یعنی شخصی پدری کتباشت و جلد * انها اول جلد اطعها رسول الله صلی الله علیه و سلم سمع ابنها * گفت ابن مسعود که این نضحت جده ایست که خوراند و زاده است او را آنحضرت سلم را با پسرش * و ابنه اخی * و حال آنکه پدر او که پدر رمیت است زنده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ام ابی وارث می شود با وجود اب همین است من فب بعضی اصحاب رقا بعین و دیگران میگویند که جده را با وجود پدر میراثی نبود و آنچه حضرت رحالت صلی الله علیه و سلم داد طعمه بود که خوراند این را زنده بطریق میراث و الله اعلم * رواه الترمذی و الدارقانی و الترمذی ضعیف * و ترمذی ضعیف گردانیده است این حدیث را * و عن الشحاک بن سفيان * صحابی است و الی گردانید او را آنحضرت بر قومش و شجاع بود که او را بر ابرو صد سوار میداشتند و شمشیر گرفته بر سر مبارک آنحضرت ایستاده می بود و روایت کرده اند از وی ابن المعبود و حسن بصری و جزایشان * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الیه * روایت میکند صحاک که آنحضرت نوشت بجانب دی * ان وراثت امرأة اشیم الضبابی من دية زوجها * که وارث کردن زن اشیم ضبابی را از دیت شوهر وی و اشیم بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح تحتانیه و ضبابی بکسر ضاد معجمه و تخفیف موحده اولی منسرب بضباب بن کلاب و وی کشته شد در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخاطر آورد و اندک که امیر المومنین عمر میگوید که وارث نمی شود زن از دیت شوهر پس خبر داد او را صحاک بن سفيان باین حدیث کذا فی اصل الغابة * رواه الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی هذا حدیث صحیح * و عن نسیم الداری * صحابی مشهور است نصرانی بود پس اسلام آورد در سال نهم از اصحاب اللیل بود در شب در یک رکعت ختم قرآن کردی و گاهی یک آیت را در تمام شب تا صبح تکرار کردی بعد بن الحسن که گفت که فوت شد از تهمیم داری یک شب نهجیل پس کفارت داد انوابه ترک خواب تا یک سال کامل و گویند وی جامه جغت خرید به هزار تاد رنماز پیش و شل روی اول کمی است که چراغ در مسجد افروخت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قصه دجال و جساسه از وی در خطبه روایت کرد چنانکه در باب ذکر الدجال بیاید و داری منسوب است باین هانی که یکی از اجل ادا بود رضی الله عنه * قال سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم ما السنة فی الرجل من اهل الشرک * گفت تمیم داری پرسیدم آنحضرت را چیست سنت و حکم شریعت در مردی از اهل شرک * یسلم علی یدی رجل من المسلمین * که اسلام آورد برود و سنت مردی از مسلمانان * فقال هو اری الناس بحیاه و صاته * پس گفت آنحضرت این مسلمان قریب تر و سزاوارتر بین مردم است بزیستن آنشرک که مسلمان شده است بر دینت و میبردن او یعنی مولای او است و گفته اند که موالی وارث یکدیگر می شدند در ابتدا ای اسلام پس از آن منسوخ شد و بعضی گفته اند که مراد آنست که اولی است بنصرت او در حال حیات و بنماز کند از دن بروی بعد از ممات * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارقانی * و عن ابن عباس ان رجلا مات * روایت است از ابن عباس که مردی مرد * و لم یدع وارثا الا غلاما * و نکذاشت هیچ وارثی را مگر غلام * کان اعتقه * که از اد مکرر است بعد از این مرد آن غلام را * فقال النبی صلی الله علیه و سلم هل له احد * پس گفت آنحضرت آیا وصیت مرا و هیچ یکی از وارثان * قالوا لا الا غلام له کان باعتقه * گفتند هیچکس نیست مگر غلامی مرا و را که از اد کرده بود او را * فقبل النبی صلی الله علیه و سلم میوئه له * پس کرد انیل آنحضرت میراث نمود مران غلام را این حدیث دلیل است بر کسی را که قائل است بوارث کردن انیل در معتق بفتح تا از معتق بکسر چنانکه در عکس این صورت باتفاق است و وجهه و میگویند که این برای آن طریق است که گردانید میراث مردی مراد از قریه را چنانکه کذاشت * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه * و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال میراث الزلاء من میراث المال *

گفت آنحضرت وارث میشود و لا را کسی که وارث میشود مال را چنانکه مردی عتیق یا عتیق وی وارث میشود پس روی این و لا را و این مضمون بعضی از روایات است که از آن زن آنکس را یا از آنکه از آنکه زن آنکس را و رواة الترمذی و قال فی احدی الاسنادة لیس بالقوی * روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته که این حدیثی است که اعتماد او قوی نیست

عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما كان من ميراث قسم في الجاهلية فهو في قسمة الجاهلية * روایتست از ابن عمر که آنحضرت فرمود چیزی که بود از میراث که قسمت کرده شد در جاهلیت پس آن میراث هم بر قسمت جاهلیت است و ما کان من میراث داد که اسلام و هو علی قسمة الاسلام * چیزی که هست از میراث که در یافتت است آنرا حکم اسلام پس آن میراث بر قسمت اسلام است قسمت میراث بر حکم اسلام خود معلوم است اما قسمت جاهلیت بماند نکرده اند که آنچه ظاهر بود * رواة ابن ماجه * وعن محمد بن ابی بکر بن حمز * بفتح حاء مهمله و سکون زای از ثقات است و پدر را و ابوبکر از تابعین است روایت میکنند * انه سمع اباة کثیرا یقولون * که وی شنیدند پدر خود را که بسیار میگفت * کان عمر بن الخطاب یقول عجباً للعامة تورث ولا تورث عجب از روی عقل مرخواه پدر را که ارث گرفته میشود یعنی ارث میکند از وی پیرا در زاده او و وارث نمیشود و پدر از زاده خود را این مبسوط است بر عدم میراث ذوی الارحام و الارحام را عمام از جهت ام و اخوال و خالات مطلقاً از ذری الارحام اند و ارث میشوند نزد کسی که وارث میکرد اند و ذری الارحام را بر تفصیلی که ذکر کرد شد * است در علم فرائض * رواة مالک * و عن عمر رضي الله عنه قال تعلموا المفرائض * گفت عمر بیا موزید احکام فرائض را * و زاد ابن مسعود * و زیاده کرده است ابن مسعود این را که * والطلاق والسج * و بیا موزید احکام طلاق و حج را * فالأ * گفت عمر و ابن مسعود * فانه من دینکر * زیرا که این دین کور از سهمهاست دین شما است و مردم در تقسیم آن تقصیر دارند * و رواة الترمذی * باب الوصایا * جمع وصیت چنانچه خطایا جمع خطیة و وصیت در اصل بمعنی عهد است که غالب آمل در عهد کردن ببعث از موت و فی الصراح وصیت اند و زکردن و وصیت مستحب است نه واجب و جمعی از اهل ظواهر بوجوب آن رفته و پیش از نزول میراث واجب بود و چون میراث واجب شد و جوب وصیت منصوص گشت و این وصیت بر اخی و ارث درست نبود و گفته اند که اگر بر یکی دینی بود یا ودیعتی لازم است وصیت کردن و آنرا نوشتن و بران کوا که گرفتن

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ مسلم له شيء يوصي فيه * نیست حق مردی مسلمانی که مر او را چیزیست که صلاحیست آن دارد که وصیت کرده شود در روی انزال مال و معامله با مردم * بیبیت لیا تین * که بکنارند و شب را * الا و وصیته مکتوبة هذه * مگر آنکه وصیت وی نوشته شده است نزد روی یعنی باید که در شب بر مرد نکند رد که وصیت نامه خود را ننویسد و ذکر و شب قیل نیست مقصود زمان قلیل است لیکن در روی اشارت است که اگر یک شب بکنار د با کسی نیست باید که زیاده بر این نکند و غفلت نورزد و این تاکید و مبالغه است در احتیاط و استعجال و وصیت نه الزام را بجا بآن چنانکه بعضی برانند * متفق علیه * و عن سعد بن ابی وقاص قال مرضت عام الفتح * گفت سعد بن ابی وقاص بیمار شدم در سال فتح * مرضاً شفیفاً علی الموت * بیمار شدم که مشرف شدم بر مرگ و نزدیک رسیدم بان * فاقانی رسول الله * پس آمد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم یعودنی * در حالیکه عبادت میکرد مرا * فقلت * پس گفتم من * یا رسول الله این لی مالاً کثیراً * بد وستی که مرا مالی بسیار است * و لیس یرثنی الا بنتی * و نیست که وارث شود مرا مگر دختر من یعنی از جمله اهل فراغ یا از جمله کسی که بترسم بر وی که ضایع گردد و برود و یرا رضي الله عنه و رثه و عصبه بسیار * فاصی بهما لی کله * آیا پس وصیت کنم بمال خود همه * قال لا * گفت آنحضرت مکن وصیت بهمه مال * قلت فثلثی مالی * گفتم من پس وصیت کنم بد و ثلث مال خود * قال لا * گفت آنحضرت مکن وصیت بد و ثلث مال * قلت فثلثی مالی * گفتم پس وصیت کنم

بنصف * قال لا * گفت مکن * قلت فالثالث * گفتم پس بثلث وصیت کنم * قال الثالث * گفت بثلث بکن * والثالث کثیر * وثالث
 بسیار است برای وصیت کردن خصوصا ازین مال کثیر که تو داری * انک ان تذر و تزتک اغنیاء خیر من ان تذرهم
 هالک * بدل رستی که تو اگر بمیری و بکناری و ارثان خود را تو انکاران بهتر است ازین که بکناری ایشانرا
 در ویشان و ان بفتح همزه نیز روایت است * یتکفون الناس * در حالیکه دراز میکنند دست پیش مردم برای
 هو ال تکف * دست پیش کسی داشتن یا آن معنی دارد که کف کف طعام از مردم بطلبند * وانک لن تنفق نفقة تبتغي
 بها وجه الله * و بدل رستی که تو اگر بزنی هرگز خرج نمیکی مالی را که طلب میکنی بان خرج ذات خدا و رضا او را
 الا اجرت بها * مگر آنکه مزد و ثواب داده میشوی بدان * حتی اللقمة ترفعها الی فی امراتک * تا لقمه که بومی داری
 بسوی دهن زن خود * متفق علیه *
 الفصل الثانی * عن سعد بن ابی وقاص قال عادی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و انما مریض * گفت سعد عیادت کرد مرا آنحضرت و حال آنکه من بیمار بودم * فقال اوصیت * پس گفت
 آنحضرت ای اوصیت کرده چیزی * قلت نعم * گفتم آری کرده ام یعنی قصد دارم که بکنم * قال بکنم * گفت بکن و بپه
 هتک از مال وصیت کرده * قلت بمالی کله فی سبیل الله * گفتم وصیت کرده ام بمال خود همه در راه خدا * قال فما ترکک
 لولدک * گفت آنحضرت پس چه کنی داشته برای اولاد خود * قلت هم اغنیاء بخیر * گفتم حاجت نیست که بایشان چیزی
 بکنم از مال خود * قلت انک انکر انک مال بسیار * قال ارض بالعشر * گفت آنحضرت وصیت کن بده یک از مال خود * فما
 زلت انا قصه * پس همیشه بودم من که کم می شمردم چیزی را که می گفت آنحضرت از مقدار پراهداد و مرا جعت می کردم
 با آنحضرت و انا قصه بضاد معجمه نیز روایت است یعنی سخن بنقیض آنحضرت می گفتم * حتی قال اوص بالثلث و الثلث کثیر *
 تا آنکه گفت آنحضرت وصیت کن بثلث و ثلث بسیار است * رواه الترمذی * و عن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یقول فی خطبة عام حجة الوداع * ابرامامة باملی که از مشاهیر صحابه است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
 در خطبه خود در سال حجة الوداع * ان الله قد اعطی کل ذی حق حقه * بد رستی خدا این تعالی به تحقیق داد هر حق را وندحق را
 حقش را در میراث که هر یک را نصیبی تعیین کرد * فلا وصیة لوارث * پس نیست وصیت مورث را و وصیت مورث را
 پیش از نزول آیت موارث واجب بود چنانکه منطبق قرآن مجید است و چون آیت موارث نازل شد وجوب ان منسوخ گشت
 * رواه ابوداود و ابن ماجه و زاد الترمذی * و زیاده کرده است ترمذی این کلام را * که الولد للفراش وللعاهر الحجر * که فرزند
 مرزن است که زیر سر خود است یعنی مرصاحب فراش راست زوج باشد یا هید و مرزانی را سنک است کنایت است از
 حرمان از ثبوت نسب از وی چنانکه میگویند فلانرا خاک است یا مراد بد آن رجم است که سنگسار میکنند او را * وحسابهم
 علی الله * و حساب مردم بر خداست که هر یکی را بر کودارش جزا خواهد داد و این عبارت بمعنی دوم ظاهر و مناصب تر
 است یعنی ما اقامت حد بر زانیان نمیکنیم و حساب ایشان بوزن است اگر خواهد بگوید و اگر خواهد ببخش * و عن ابن عباس
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا وصیة لوارث * نیست وصیت مورث را * الا ان یشاء الورثة * مگر آنکه بخوانند باقی
 وارثان و راضی شوند بان زیرا که ایشان شرکانند * منقطع * این حدیث منقطع است اعناد این حدیث متصل نیست و حدیث
 منقطع آنکه راوی از اعناد آن ماقط شده باشد چنانکه در مقدمه کتبت * هن اللفظ المصابیح * این لفظ است که در مصابیح مذکور است
 * فی رواية الدارقطني * و در روایت دارقطنی باین لفظ آمده است که * قال لانیبوز وصیة لوارث * گفت روانیبت وصیت مورث
 و درین روایت صریح حکم کرده بعد مخرج از روایت اولی احتمال دارد که مراد نفی اولویت بود فانه * الا ان یشاء
 الورثة * مگر آنکه بخوانند وارثان * و عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرجل لیعمل * گفت
 آنحضرت بد رستی که مرد هرینه عمل میکند * والمرأة * و زن عمل میکند * بطاعة الله * بطاعت خدا * ستین سنة * شصت سال
 * ثم یحضرها الموت * پستمر حاضر میشود آن زن و مرد را مرگ * فیضاران فی الوصیة * پس زیان میرها نند شخصی را

در وصیت که کسی برای کسی کرده بعد از آن یا بنقصان در آن یا وصیت کردن مرغ را مثل آن **فقیه**
ابو النضر پس ثابت میگردد مرد وزن را آتش و زخ **ثم قرأ** ابو هریره **بستر خواند** ابو هریره برای تأیید
 این حدیث و بیان آن این آیت را که **من بعد وصية يوصي بها او دين غير مضار** میراث میگردند بعد از وصیتی که وصیت
 کرده میشود بان وصیت یا بعد از دین در حالیکه ضرر رساننده است و ارثان را بزیادت بثلث یا قصد ضرر رسانیدن
 بوصیت نه فصل تقرب الی الله و اقرار کردن بدینی که لازم نیست بروی **الی قوله** و ذلك الفوز العظيم **خواند** این آیت
 را تا این قول **رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه** **الفصل الثالث** عن جابر قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات على رضى **کمی که مرد بروضیت یعنی در وقت مردن وصیتی کرد** بپار آزار
 مال برای ذر **ما تولى سبيل و سنة** مرد بر راه دین و بر سنت **و مات على تقى و شهادة** و مرد بر تقوی و شهادت یعنی
 داخل متقیان و شهیدان شد **و مات مغفورا له** و مرد در حالیکه آمرزیده شده است مر او را **رواه ابن ماجه** و عن عمرو
 بن شعيب عن ابيه عن جده ان العاص ابن رائل **عاص بن رائل** عاص بن عمرو بن العاص که پدر عمرو بن العاص
 العاص مشهور است و عاص مسلمان نیست **ارصى ان يعتق عنه مائة رقبة** وصیت کرد که آزاد کرده شود از جانب و
 صد برد **و فاعتق ابنه شام خمسين رقبة** پس آزاد کرد پسر او که شام است پنجاه رقبة **فاراد ابنه عمرو ان يعتق**
عنه الخمسين الباقية پس خواست پسر او که عمرو بن العاص است که آزاد کند از وی پنجاه رقبة باقی را که تتمه صد است
 عاص ابن رائل را در پسر بود یکی عمرو بن العاص که صحابی مشهور است دیگر هشام بن العاص که برادر عمرو بن العاص
 است و وی نیز صحابی قدیم الاسلام است اسلام آورد بمکه و هجرت کرد بمشقه بستر آمد بمکه بعد از شنیدن مهاجرت
 آنحضرت پس حبس کردند از راه را بر قوم او بمکه تا آنکه قتلوم آورد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غزوة خندق
 بمکه پنه روی خرد تر بود از عمرو و حبر فاضل بود گذشته شد باجنادین و بعضی گفته اند بیرومک سال سیزدهم یا پانزدهم از
 هجرت **فقال حتى اسال رسول الله** پس گفت عمرو بن العاص آزاد نمیکنم تا آنکه بپرسم پیغمبر خدا را **صلى الله عليه**
وسلم که آزاد کردن رقبة از وی روا شود منذ است **فأبى النبي** پس آمد عمرو پیغمبر را **صلى الله عليه وسلم**
 قایم آمد **فقال** پس گفت عمرو **يا رسول الله ان ابى اوصى ان يعتق عنه مائة رقبة** بد رستی که پدر من وصیت کرد
 که آزاد کرده شود از جانب وی صد رقبة **وان هشا ما اعتق عنه خمسين رقبة** و بد رستیکه شام که برادر من است آزاد
 کرد از وی پنجاه رقبة **و بقیة علیه خمسون رقبة** و باقی ماند بروی بحکم وصیت پنجاه رقبة **فاعتق عنه** یا پس
 آزاد کنم من از وی **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم** انه لو كان مسلما **بد رستیکه عاص** اگر
 می بود مسلمان **فاعتقتم عنه** او قصدم عنه **ارحمتهم عنه** پس آزاد میگردید از وی یا قصد میگردید از وی یا حج
 میکردید **بلغة ذلك** میرسد او را ثواب این اعمال ازین حدیث مفهوم شد که صدقه شود ند ارد کا فور او سگاری نمی
 بخشند از ثواب و نیز معلوم شد که بمسلمان میرسد ثواب عبادت مالی و بدنی مرد **رواه ابوداود** و عن انس

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قطع ميراث وارثه **کسی که قطع کند میراث وارث خود را** و مردوم
 کرد اند او را از ارث **قطع الله ميراثه من الجنة** قطع کند خدای تعالی میراث او را از بهشت که بحکم نص **نص**
القرآن و منعه بد آن کرد **ان** **رواه ابن ماجه و روى البيهقي في شعب الایمان** عن ابی هریره **تمام شد** کتاب
 البیوع بعون الهی و حسن توفیق وی و قال میشود انرا **کتاب النکاح** نکاح در اصل بمعنی ضم و جمع است
 و طریق آن بر وطی و عقد نیر آمد که در آن نیز بمعنی ضم و جمع موجود است و نکاح نزد ما سنت است و نزد تورقان یعنی
 میل و آرزوی زن و واجب اگر یافته شود در وقت آن و قول امام احمد نیز بر این است و روایتی واجب
 است اگر خوف زنا باشد و نزد تورقان سنت است و در روایتی دیگر بی تورقان بخوبی کس و در و جز آن مباح است

در روابتی مستحب و بر تقدیر و جواب یا تیسری مندرج می گردد یا نه در اینجا در وجه لغت و نزد شافعی مستحب است نزد وجود توان و مؤنث و مکروه است نزد عدم مؤنث با اتفاق و کاح افضل است نزد ما از مجرد و نخی برای عبادت و نزد اجماع و یکن تیرد و تحلی برای عبادت افضل است از کاح و خلاف در غیر صورت و جواب است

الفصل الاول بین عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معشر الشباب* ای گروه جوانان شباب بفتح شمن و تخفیف با بر وزن سحاب جمع شاب است و شبان یضم شین و تشدید با یون در آخر نیز جمع است و حد جوانی تا چهل سال است و نزد شافعی تا سی سال* من استطاع منكم الباءة فليتزوج* کسی که توانائی دارد از شما جماع را پس باید که نکاح کند و بقاء در وی چهار لغت است یکی بقاء بتا و بقاء چنانکه لفظ بقاء است و دوم بقاء بملی تاسیوم با هم و تا چهارم بقاء بهایی تا و بقاء بمعنی منزل است و هر که زن نکند لابد او را منزل باید گرفت

* فانه اغض للامور* پس بداند حتی که نکاح کردن پوشنده و تراست مرنظر را که بوزن بیکانه نیفتد غرض بخت و رضا و معیتمین فروخواه با نیت چشم را* و احسن للفرج* و نکاح دارند و تراست آلت زنا شوئی را احسن یکسر حای پناه فرج بیسکون را عورت* و من لم يستطع فعليه بالصوم* و کسی که نمی تواند نکاح کرد و قدرت نداشتن بر آن پس یزوری باد که روزه دار باشد* فانه له و جاء* پس بد رستی که روزه داشتن مرآن کس را خصی کردن است و جعی بفتح و او و سکون جهم خصی کردن و رجاء یکسر و او و مد کوفتن خصیه را بمنک* متفق علیه* و من سئل عن ابی و قاص*

* قال رد رسول الله صلى الله عليه وسلم علي عثمان بن مظعون التبتل* رد کرد آنحضرت بر عثمان بن مظعون بظای معیمة که از عظامی مهاجرین است تبتل را یعنی تنها بودن و گوشه گرفتن از زنان بترک نکاح و اصل تبتل بمعنی بریدن و جدا کردن است و بتول و تبتیل زن منقطع از مردان و این نام مریم بنت عمران است از جهت انقطاع وی از مردان و فاطمة زهرا را رضی الله عنها را نیز بتول گویند از جهت انقطاع او از دنیا و ما فیها بسوء خداوند عزوجل و بعضی گویند از جهت جدا و ممتاز بودن از زنان عالم در فضل و دین و کمال و جمال* ولو اذن له لا خفتها* و اگر اذن میکرد عثمان بن مظعون را به تبتل و انفراد از زنان هر اینته خصی میشدیم ما بمعنی مهالغه میکردیم در تبتل و انقطاع تا نزد يك يودی که حضی شویم تا کمان ایشان بود که خصی شدن جائز است* متفق علیه* و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تنكح المرأة لأربع* نکاح کرده میشود زن چنانکه عرف و عادت است از جهت چهار رخصلت و صفت* لما لها* یکی از جهت مال او که زنی مال دار است مال خود را بر شوهر صرف خواهد کرد و رخصتها* رد یکر از جهت بزرگی و شرف در ذات او و در قوم او که زنی است از قوم اشراف که در نسب فرزندان از وی شرفی پیدا خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد بحسب اینجا نیک کرداری و نیک نهادی او است* و لحماها* و دیگر بسبب خردی و جمال و حسن صورت او که حفظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت از وی کامل و وافر خواهد بود* و لباها*

و دیگر از جهت دین و صلاح و عفت و عصمت او که معاون بر تقوی و عمل و معین بر دین داری خواهد شد* فاطمة بنت ابی الدین* پس پیروز شو تو زنی که خداوند دین است و طلب کن آنرا* تربیت یک اک* خاک آلوده باد هر دو دست و این دعاست بزل و هلاک و اینجا حقیقت آن مراد نیست بلکه مراد انکار و تعجب و عتاب بر آنکه دختر بر کارهای است*

* متفق علیه* و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدنيا كلها متاع* دنیا همه نفع گرفتن و آسایش یافتن و بهره مند شدن است از لذات و شهوات و بر خورداری از آنست مقصود تفهیل و تسخیر است و خیر متاع الدنيا المرأة الصالحة* و بهترین متاع دنیا بهره مندی و آسایش آن زن نیکوکار که موافق مصلحت و موجب صلاح گرفتند* رواه مسلم* و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير نساء ركن الابل* بهترین زنان آنست که هوار شوند شتران را مراد زنان عرب اند که غالب عادت سواری ایشان بر شترانست میفرماید که بهترین زنان عربی

* صالح تمام قریش * زنان صالح از قریش اند که تپاله خامی است و افضل قبائل اند * احنا طم و ولد فی صغره * متفق بر
 مهران ترین ابن صنف اند بزرگوارند در خردم و وفای هر ولد که باشد خواهر ولد خود شن باشد یا ولد زوج از غیر محرم * زارعه
 طی زوج فی ذات ید * و رعایت کنند و ترنگه دارند و تریش و مرد را موافق و اذات الید خوانند که در
 دست می باشد * متفق علیه * و عن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تركت بعدی فتنة اضرمی الرجال
 من النساء * لکن آشته ام من ازین خود ابتلائی و آزمایش را زیان کنند و تریش مردان از زنان که سبب وقوع در معصیت
 و محنت اند و درین حدیث اشاره است بآنکه فتنة کوی زنان بر مردان در زمان آنحضرت نبود از جهت غلبه سطوت حق
 در آن زمان بلکه بعد از زمان از دست از جهت غلبه باطل * متفق علیه * و چون صفات زنان صالحه و منافع ایشان بیان
 کرد شروع در بیان خلائی آن نمی کند * و عن ابي حنيفة الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الدنيا
 حارة خضرة * ذللتها این است و زدن آنکه لذت آن در زمان طبعیت شیرین آید و همین است در دیدن ماه که منظور آن
 در زدن هم از اینها آید * و ان الله مستخلفكم فیها * و بد رستیکه خدای تعالی خلیفه سازد و است شمارا در دنیا بعد از قومی
 که پیش شما بودند * فینظر کیف تعامون * پس نظر میکند که چگونه عمل میکنید شما * فاقروا الی دنیا * پس بپرمیزید نیاز
 و شر آنرا * و اتقوا النساء * و بپرمیزید زنان را و فتنه های آنها را * فان اول فتنة بنی اسرائیل کانت فی النساء *
 پس بد رستیکه نخست فتنة بنی اسرائیل بود از جهت زنان آواره * اند که مردی از ایشان خواستگار می کرد
 دختر هم خود را پس قزوین بکر دبی پس گفت آن مرد عم خود را پس امرش بدی بقره الی آخر القصة * و راده مسلم *
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشوم فی المرأة رالک ازوالغرم * بد فانی در سه چیز می باشد
 زن و سوراخ و حنپ * متفق علیه * و فی رواية * و در روا بقی الدین چنین آمده است که * الشوم فی ثلثة فی المرأة رالمسکن
 و الایة * مال معنی مرد و زرایت یکی است ولیکن مسکن معا متر است از دار و ابه از فرس ماند آنکه بعضی گفته اند
 که شوم بمعنی بد فانی است که آنرا غیره گویند باطل است بضم آنکه ذیفات آن درین سه چیز در سمیل فرض و تقدیر
 است یعنی اگر می بود تا درین سه چیز می بود چنانکه واقع شده است که چشم زخم سبقت میکند قل را یعنی اگر چیزی سبقت
 میکرد قل را این می بود از جهت ثلث تاثیر و قوت آن و بعضی گفته اند که ممکن است که مستصوب کرد انیل و باشد
 حق تعالی این سه چیز را بشوم از میان اشیاء اینها را این خاصیت داده باشد چنانکه بعضی در تفسیر جرب و جد ام
 از هموم لا عد و گفته اند و بعضی گفته اند که شوم زن آنست که نژاد و بد خلق باشد و شوم دار آنست که تنگ بود
 و همسایه بد داشته باشد و موافق مصلحت نیست و شوم فرس آنست که بد خلق و بد جلو و حرون بود و غزا کرده نشود بران
 و بالجملة مراد بشوم اینجا عدم تضمن مصالح مطلوبه است از آن وجه تسمیه این اشیاء که از جهت بودن آنها است
 اهم اشیاء که مطلوب است منافع و مصالح آن را الله اعلم * و عن جابر قال کنا مع النبی صلى الله عليه وسلم فی غزوة *
 گفت جابر بودیم ما با آنحضرت در جنگ کافران * فاما قلنا کنا قریباً من المدینة * پس و قتیکه باز کشیم بودیم
 نزد یک از مدینه * قلت * گفتیم من * یا رسول الله انی حلیت عهد بعمرین * بد رستی من نوزمانم بشکاح یعنی نوک خل
 ام اگر حکم شود پیشتر بروم بخانه * قال * گفت آنحضرت * تزوجت * یا زن کودی تو * قلت نعم * گفتم آری زن کردیم
 * قال ابکر ام ثیب * گفت آنحضرت ایاد و شیوة امثالی که کرد و تو یابیه * قلت بل ثیب * گفتیم من بکر نیست بلکه ثیب
 است * فقال فلا بکر اتلا عیها و تلا عیك * پس گفت آنحضرت چرا تزوج نکردی بکر را باز می کردی قوی و بازی میکرد
 بوی بتو کنایت است از کمال الفت و عدم تکلف در صحبت و مخالطت و همینست زیرا که ثیب کاهی می باشد خاطرویی متعلق
 و تزوج اول و تکلف میکند در صحبت و مخالطت اگر نمی یابد زوج ثانی را مثل اول * فلما قد منا ذهنا لدخل * پس چون
 رسیدیم بمدینه رفتیم تا در آئیم خانهارا * فقال امهلو حتی ندخل لیلاً * پس گفت آنحضرت درنگ کنید و آهسته باشید

فادر آئیم بخانه در شب * یکی ثمة شطال شعبة * برای آنکه ناشافه کذل زنی که رولید * مویس شعفت بفتحین زولید * موی
شدن و شعفت بفتح شین و کسوعین رولید * موی * و تستحل المغیبة * و بکذل موی خود را زنی که غائب است شوهر وی مغیبة
بضم میم و کسوعین معجمه و استحل اد بمعنی استعمال حل این است و ستر دن موی با این و مراد اینجا تنف شعراست
چنانکه عادت زنانست نه استحل اد یعنی مهر کنی که زنان روزانه خود را بیا را بیک و مستحل صحبت شامشوند اگر گفته
شود که در حل این دیگر نهی واقع شد است از دو آمدن خانه در شب از سفر جوابش آنست که نهی بر نقل پریست که خبر ناکرده
یکایک در آیند اما اگر خبر شد باشد منهی نیست و بعضی گفته اند که مراد از لیل عشیست است بمعنی شبانگاه و آن نام بدل
از زوال است و در حاشیه بدل از لیل با علامت نخسته نوشته اند ای عشیما و این تفسیر است از راوی * متفق علیه
* الفصل الثاني * من ابی هر یوه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ثلاثة حق علی الله عونهم * سه مرد اند
که ثابت است بر خدا یاوی دادن ایشان و مرد دگر دن وی تعالی ایشان را * المکاتب الذی یرید الا داء * یکی
مکاتب که میخواستند ادا ی بدل کتابت را تا آزاد شود * والتاکم الذی یرید العفاف * و نکاح کنند که محتوای بار ساق را
یعنی نیت اود و نکاح سلامت از امت نظری وقوع در زنا است * والتجامل فی سبیل الله * و کسیکه کارزار می کند در راه
خدا * رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه * و سه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما احبب الیکم من ترضون
دینه وخلق * خطاب است با ولایای زن که وقتی که خواستگاری کند و رغبت نماید و بیاورد همزه شما برای تزوج کسیکه
واضح است که شما و خوش دارید دین او را و زخوی او را * فزوجوه * پس تزویج کنید او را و بدل هبل دختر بوی * ان
لا تفعلوه * اگر نکند شما تزویج را بوی و رغبت نکند و کسیکه راضی اند از دین و خلق وی که موجب صلاح است و رغبت
کنید در مجرد محبت و مال که موجب فساد و طغیان است * تکون فتنة فی الارض * پدید آید شود آزمایش و بلا در زمین
* و فساد فی الارض * و پدید آید کرد دنیا می و خرابی بهنا و بیار یا مراد آنست که اگر تزویج نکند یا با عید دین و اخلاق
بلکه نظر نکند بمال و جاه چنانکه شیمه و عادت اهل دنیا است میانه اند اکثر زنان بی شوهر و انکو مردان بی زن پس بسیار
میشود زنا را لا حق میکرد و عاریا و لیا و ملاک میکنند کمی را که نسبت میکنند عاریا را با ایشان پس واقع میشود فتنة و جنگ و جدل
* رواه الترمذی * و عن معقل * یفتح میم و سکون عین و فتح قاف * بن معمر * یفتح یا و تنغیف هین مهمله صحابیست بیعت کرد
فحت شیخه و ساکن شد بصرة و انهر معقل که در بصرة است بوی منسوب است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجوا
الودود * نکاح کنید زن دوست دارنده شوهر را * والرلود * و بسیار از ایند را و این در صفت در بکار از خودشان او میتوان
در یافت زیرا که غالب آنست که طوائف اقارب بیکدیگر سرایت میکنند و در عادت و خوی شریک یکدیگر می باشند * قافی مکاتر
یکم الامم * زیرا که من غالب آیند ام بسبب شما امتها را یعنی میخواهم که امت من بیشتر از امت های پیغمبران دیگر
باشد پس زنان بسیار از ایند را بخواهند و صفت دوست داشتن نیز در خلا در ولا دین دارد که دوست داشتن باعث بر
میلان و شهوت گردد و موجب حمل و ولا دت شود * رواه ابودار و النسائی * عن عبد الرحمن بن سالم بن عتبة * بضم
هین و حکون فوقانیه * بن عویم * بضم عین مهمله و فتح وا و و سکون تحتانیه * بن ساعدة الانصاری * سالم و عتبة تا بی
اند و عویم صحابی است * عن ابیه عن جده * و راوی میکند از پدرش و پدرش از جدش * قال قال رسول الله صلی الله
عیه وسلم علیکم بالابکار * بر شما باد که نکاح کنید بکرانرا * فانهن اعذب افواها * زیرا که بکران شیرین تر است و نهیهای
ایشان یعنی آب دهان ایشان شیرین و خوش آیند است و بعضی گفته اند که مراد شیرین الفاظ و حکایات ایشان است که
فیش و بد گوئی در ایشان نیست باشد * وانتق ارحاما * و حمل گیرند تر است و رحماهای ایشان نطق بقاف بمیار بجه
شدن زن رحم زهدان که بجه در وی پندار میشود * و ارضی بلسیر * و چشود شوند و تراست باندک و آسان از اموال و
ارفاق و جماع * رواه ابن ماجه مرسل

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم تر للمتيح بين مثل النكاح * يعني يعني توافي مخاطب برای د و کسی که دوست
میدارد یکدیگر را در تحصیل زنا و تنی محبت و بقای آن هیچ چیز مانع و صله نکاح بدل لیل آنکه اگر در میان قومی
دشمنی بود چون در میان ایشان در صله نکاح شود بعد از محبت میگردید لا اجرام چون محبت بود بشکاح زیاده
خواب شد و بعضی گفته اند که اگر مردی دوست دارد زنی را و عاشق وی بود اگر او را تر باشد در حصول الفت
و التیام یا مراد آنست که نکاح بعد از محبت الذوار غلب است * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
اراد ان يلقى الله طاهرا مطهرا * کسیکه میخواهد که پیش آید در کا حق را پاک و پاک کرده شده یعنی حکم کرده شده
بطهارت وی * فلیتزوج الحرا بر * پس باید که نکاح کند زن را اصل و آزاد را نه و اجائرا زیرا که حرا طاهر و مطهر اند
نسبت با هم پس باید سر ایمن میکنند طهارت از صحت و مخالفت ایشان و این باعتبار غالب و اکثر است * و عن ابی
امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه یقول * روایت میکند ابو امامه رضی الله عنه از آنحضرت که وی می گفت * ما استفاد
المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من تزوجة صالحة * حاصل نکرد مسلمان بعد از تقوی خدا ای تعالی هیچ چیزی بهتر مراد از زن
تیک خوی و خوب زنی * ان امر ما طاعة * اینچنین زنی که اگر بفرمایند مرد آن زن را کاری فرمان برداری کند آن زن انمرد را
* و ان نظرا لیهما سرتة * و اگر نگاه کند بعرف آن زن شاد گردد اند او را * و ان اقسام علیها ابرته * و اگر سو کند خورد مرد بر آن
زن که اینچنین خواهد کرد راست گوید اند او را و بکند آن فعل را * و ان غاب عنها نصیحة فی نفسها و ماله * و اگر غائب
کرد مرد از زن و خیر خواهی کند مرد را در نفس خود که نگاه دارد از وصیت زنا و فسق و خیر خواهی کند در مال
مرد که خیانتی در آن نوریزد و ضایع نکند مال و ملک او را * و عن ابن ماجة الا حاد یث الثلاثة * روایت
کرد ابن ماجة این هر سه حدیث را * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم اذا تزوج العبد فقل استكمل
نصف الدین * وقتی که نکاح کند بنده پس بتحقیق کامل میگرداند نصف دین را * فلیتقی الله فی النصف الباقی *
پس باید که به پر هیزد خد را در نصف باقی توجیه این حدیث آنست که غالب در افساد دین فرج و بطن است پس
چون نکاح کرد از فساد فرج خلاص یافت باید که در دفع فساد بطن تقوی کند تا صلاح دین بتمام حاصل گردد
کذا قالوا * و عن عایشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه و سلم ان اعظم النکاح برکة ایسه مونة * بد رستیکه
بزرگترین نکاح از روی برکت آسان ترین آنست از روی بار و کرانی و تغلب و مشقت در تهیه اجاب آن حاصل معنی آنست
که بهترین زنان را ضعیف ترین ایشانست بهیوی اندک * و اما البیهقی فی شعب الایمان * باب النظر الی
المخطوبة و بیان العورات * مخطوبه زن خواستگاری کرده شده از خطابه بکسر و اصل آنرا خطاب است که بمعنی روضه
گردانیدن کلام است بمعنی غیر زیر که مرد خطاب میکند زن را و اولیای او را بتزویج کردن و غافل آنرا مخاطب گویند
وزن را مخطوبه و خطابه بضم نیز از خطاب است و فاعل آنرا خطیب خواهد بود و جائز نیست نظر کردن بمعنی مخطوبه پیش
از تزویج نزد ماوند شافعی و احمد و اکثر علما و جائز است نزد مالک باذن زن و در روایتی از روی ممنوع است مطلقا
اگر زنی را که ماهر باشد و امین بفرستد بهتر باشد و عورت اندام و شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید
عورات جمع آن بسکون و او رفیع آن * الفصل الاول * من ابی هريرة قال جاء رجل
الی النبی * گفت ابو هريرة آمد مردی بسوی آنحضرت * صلی الله علیه و سلم و قال انی تزوجت امرأة من الانصار * و گفت
آن مرد که من تزویج کرده ام یعنی اراده کرده ام که تزویج کنم زنی را از قبیله انصار * قال فانظرا لیهما * گفت آنحضرت پس
بنظر کن بسوی آن زن * فان فی اعین الانصار شیا * زیرا که در چشمهای قبائل انصار چیزی هست از کبودی یا زردی طبعی
گفته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چشم مردان ایشان دیده قیاس کرد زنان را بر ایشان یا از مردم شنید که در چشم
زنان ایشان این صفت است و بعضی میگویند که آنحضرت حکم پدر در آمد نعمت باست پس اگر بوی زنان دیده باشد

و بیستم ایشان نگاه کرده باشد چه مانع است ولیکن تصریح کرده اند که اثبات ابوت بجهت شقاق و نصیحت و وجوب توقیر و تعظیم و طاعت است چنانکه بیضاوی در تفسیر کریمه ماکن محمد ابا احد تصریح کرده است و علمای حدیث در خلوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی نساء توجیه کرده اند که آنها خاله رضاعیه آنحضرت بوده اند و این در بعضی مواضع کتاب ذکر کرده شده است فتدبر! ما پوشیده نما ند که روی زن عورت نیست و نظریان بحکم ضرورت جائز داشته اند چنانکه در فقه مذکور است پس اگر نظر بر چشم افتاده باشد جائز باشد * رواه مسلم * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تبشرا المرأة المرأة * اختلاط کنکند و صحبت ندارد زن زنی را * فتنتها لزوجها * پس وصف کند او را برای شوهر خود * که نه بنظر الیها * پس چنان شود که گویا نظرمی کند شوهر وی به وی * متفق علیه * و عن ابی سعید قال قال رسول الله * روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لا ينظر الرجل الى عورة الرجل * نظر کنکند مرد بسوی عورت مرد * ولا المرأة الى عورة المرأة * و نظر کنکند زن بعورت زن یعنی نه که نهی مخصوص است بنظر مرد بعورت زن و نظر زن بعورت مرد بلکه شامل است نظر مرد را به مرد و زن را به زن نیز عورت مرد از ناف تا بزانواست و همچنین عورت زن در حق زن اما در حق مرد تمام عورت است مگر روی و کفهای دست و پاهای زن را عورت میگویند که تمام او عورت است و اصح آنست که امرد صبی حکم زن دارد در نظر بزن بیکانه حرام است خواسته بشهوت بود یا بی شهوت و بعضی گفته اند که بی شهوت مکروه است و از بعضی روایات مفهوم میشود که حرمت نظر با مرد مشروط بشهوت است و تفصیل این مسائل در فقه باید طلبید * و لا یفشی الرجل الى الرجل فی ثوب واحد * و نه سب مرد بسوی مرد و نیامیزد بوی در یک جامه یعنی در نیامیزد بر منہ در تنست یک لباس * و لا تفضی المرأة الى المرأة فی ثوب واحد * و همچنین در نیامیزد زن بسوی زن در یک جامه یعنی اگر چه این دو قسم بحسب عادات نه مثل آنست اند اما با وجود آن حرام و مکروه است * رواه مسلم * و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا لا یبصتن رجل عند امرأة ثیب * آگاه باشد شب کنکند مردی نزد زنی که ثیب است * الا ان یكون ناکثا و ذامحرم * مگر آنکه باشد آن مرد نکاح کنکند یعنی شوهر او باشد یا محرم او باشد و محرم آنکه نکاح بوی در نیت نباشد همیشه و تنصیب ثیب به جهت آنست که بکوعاجبی و خائف می باشد پس خوف فتنه در اینجا کمتر خواهد بود کنکند اقیل و بعضی گفته اند که مراد به ثیب زنی بی شوهر است و اظهار آنست که مراد بآن زن جوان داریست * رواه مسلم * و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاکم و ابائکم و اولادکم و النساء * گفت آنحضرت در رد اید خود را از در آمدن بر زنان بیکانه * فعال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله روایت الحمو * خبر ده ما را از حال حمو که در آمدن او بر زنان جائز است یا نه و حمو بفتح جای موهله و مکنون میم و فتح آن خویش زن از جانب مرد مثل برادر و برادرزاده که نسبت بزن مرد محرم نیستند بشلای پدر و پدر شوهر * قال الحمو ایوت * گفت آنحضرت حمو مرک است یعنی فتنه در حمو بیشتر است از جهت مسامله مردم در آن و کثرت دخول و مخالطت و قرب وصول و قدرت آن و این کلمه ایست که عرب در بیان شدت و فطاعت و تشویف و تحیل یومیکویند چنانکه گویند شیر مرگ است و سلطان آتش و خوف در اقارب اکثر و فتنه در ایشان واقع است * متفق علیه * و عن جابر ان ام سامة استاذت رسول الله * روایت است از جابر که ام سلمه دستور میخواست از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی الحجامه * در خون کشیدن یعنی اذن خواست تا خون کشد * فامرا با طیبه ان یحییها * بضم حیمه پس فرمود آنحضرت ابو طیبه حیا مرا که حجامت کند ام سامة را * قال * گفت جابر * حسبت انه کان اخاها من الرضاة * کان دادم که ابو طیبه بود برادر ام سلمه از شیر و غلامالم یستلم * یا بود ابو طیبه کودک که ببل بلوغ نرسیده و بعضی گفته اند که جائز است مرطوب را نظر از جهت معالجت * رواه مسلم * و عن جریر بن عبد الله * صابی مشهور است از اشراف و فضیلتی صتا به و در جای دیگر از احوال وی نوشته شده است * قال * روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نظر النبی * گفت جریر بر سبیل آنحضرت را از

نظر ناکهانی که یکایک بر زن بیگانه افتد نجاست بفتح و سکون چشم زنجباده بضم ف و فتح چشم و بدل هرد و لغت است * غا مرفی
 ان امرأ بصری * پس امر کرد مرا که بگردانم بینای خود را یعنی نظر که بنا کسان افتاد معنی و راست باین که آن نظر را
 ادامت نکنند و نظردیکر نابع آن نکرد اند که در اینجا معنی ورنمود * رواد مسلم * و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان المرأة تقبل في صورة شيطان * بل وستی که زن اقبال میکند و پیش می آید در صورت شیطان * و زن بر
 فی صورة شیطان * وادیه میکند و پس میرود در صورت شیطان * اذ احل که اعجبه المرأة * وستی که یکی از شما خوش
 آید از زنی * و رفت فی قلبه * پس افتاد آن زن و جای کرد و دل وی * فلیعمد الی امرأته * پس باین که قصد کند
 آن مرد بسوی زن خود * فلیواقعه * پس باین که جماع کند زن خود را * فان ذلک یورد ما فی نفسه * پس بل وستی که
 آن جماع کردن بازن خود دور میکند چیز را که واقع شده است در نفس وی از میلان و شهوت با اجنبیه * رواد مسلم
 الفصل الثاني * عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احدکم المرأة * چون خواهد یکی از
 شما که خواستگاری کند زنی را * فان استطاع ان یظر الی ما ید عورة الی نکاحها * پس اگر میتواند که نظر کند بسوی چیزی که
 باعث میشود او را بسوی نکاح * فلیفعل * پس باید که بکند نظر در آن و مراد به باعث بر نکاح آنچه معتاد و متعارف است
 و عایت آن در نسا از مال و حب و جمال و دین و هفت یا غایت اهتمام در رعایت امور دین با آنچه باعث است آورد
 مخصوص مثل غضب و کفایت از امور معیشت و جز آن و هر مرد و وجه نظر بمعنی مکرر تا مل است و اگر مرد در نظر بخواهد
 و از زن چنانکه حق باب برای آنست نیز صورت دارد اگر چه از ظاهر عبارت دور است * رواد ابو داود * و عن المغيرة
 بن شعبة قال خطبت امرأة فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم * کفت مغیره خواستگاری کردم من زنی را پس گفت مرا
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * هل نظرت الیه * ایا نظر کردی تو بسوی آن زن و دیدی او را * قلت لا * کفتم نظر نکردم ام
 بسوی او * فقال فما نظرت الیه * کفت آنحضرت اگر میخواهی که تزوج کنی پس نظر کن بسوی او * فانه اجر ی ان یدوم بینکما
 * پس بل وستی که نظر کردن بسوی او و سزاوارتر است بوقوع الفت و اتفاق میان شما و این ام موافقت و سازواری
 کردن و ادام بمعنی نان خورش نیز از همین وادی است * رواد احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و مالک و ارمی * و عن ابن
 مسعود قال رای رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة فاحببته * دید آنحضرت زنی را پس خوش آمد بمقتضای طبیعت
 و این در زنك نظر ازلی است که باکی نیست در وی و بعضی از علمای شافعی در خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نوشته اند که مرغوبه آنحضرت حرام می شد بر زوج وی پس آنحضرت را شانی است که هیچ یکی از امت را نیست و عمل
 وی صلی الله علیه و سلم سبب میشد مر حکم شرعی و ورود سنت را * فاتی سودة * و بعد از آن که از آنرا آنحضرت دید
 و خوش آمد پس آمد آنحضرت نزد سودة که از آنرا واج مطهرات است * و می تصنع طیبها * و سودة می ساخت خوشبوی را
 و عند النساء * و نزد سودة زنان بودند * فاخلینہ * پس خلوت کردند آنحضرت را و بیرون رفتند * فقضا حاجته * پس
 گذارد آنحضرت حاجت خود را از سودة ز فارغ شد * ثم قال * بهتر فرمود * ایما رجل رای امرأة تعجبه * هر مردی که
 می بیند زنی را که خوش آید آن زن او را * فلیقم الی امه * پس باید که بایستد و بیاید آن مرد بسوی زن خود و جماع کند
 باری * فان معها مثل الذی معها * زیرا که بازن ارست مانند آنچه با زن است پس بازن خود صمیمت دارد تا آن
 میل و شهوت که با آن زن حادث شده اینجا مصروف گردد و آنخیال از خاطر بدی آورد و غریب است که بعضی از علمای
 شافعی گفته اند که جماع بازن خود بخیال آن زن کند تا مطلقا از آن خیال خالی گردد * رواد الدارمی * و عنه من
 النبي صلى الله عليه وسلم قال المرأة عورة * زن عورت است که حق وی آنست که مستور و محجوب باشد و معنی عورت معلوم
 شد * فاذا خرجت استشرها الشيطان * پس چون بیرون می آید زن می نگرند او را شیطان و طالب او میگرداند تا از
 برادر او را از راه برد بوی مرد آنرا استشراف چشم برداشتن تا در چیزی نگیرد و دست بر بالای چشم داشته چنانکه

هاد ت نكرو بستر است * رواه الترمذي * وعن بريد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلى * كفت آنحضرت
 مرعلى راضي الله عنه * ياملى لا تتبع النظرة النظرة * تابع مكبر ان يك نظرا ينظر * يكر واتباع بكسر همزة وسكون تاد ربي
 غرستان و اتباع بتشد يد در بي رفتن يعني يك نظر كه بنا كه ان افتاد ينظر د يكر در بي ان مكن * فان لك الاولى * زيرا كه
 يد رستي جائزست ترا نظر نخستين * وليست لك الاخرة * و جائز نيست موقرا نظر پسين * رواه احمد و الترمذي و ابوداؤد
 و ابن ارمي * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا زوج احدكم عينا * كفت آنحضرت
 وقتي كه بزني داد يكي از شما بگلام خود داد خود را * فلا ينظرن الي عورتها * يعني بايد كه نظر نكنند بسوي عورت آنده
 يعني آن داده نسبت بوي حكم داده بكانه پيدا كرد و عورت داده بكانه زفاف تا زانو است چنانكه بيان كرد آنرا بقول خود
 * وفي رواية فلا ينظرن الي ما دون السرة و فوق المركبة * پس بايد كه نظر نكنند بسوي چيزي كه زير ناف است و بالاى
 زانوست از اين عبارت معلوم ميشود كه سرة وركبه عورة نيست * رواه ابوداؤد * و عن جرير * بفتح جيم صحابيه
 ا زاهل منه بر وزن جعفر * ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اما علمت ان الفخذ عورة * روايت ميكند كه كفت آنحضرت
 ا ياند انسته تو كه ران عورة است * در اهل الغالبه مي آرد كه نداشت آنحضرت بجرير در محفل ران او برهنه بود پس
 كفت بپوش فخذ خود را كه فخذ عورتست و درين حد يث حجت است بر ما لك كه ميگويد ران عورت نيست * رواه الترمذي
 و ابوداؤد * و عن طي رضى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له * روايت است از طي رضى الله عنه كه آنحضرت كفت
 مرا در را * ياملى لا تبرز فخذك * اى علي بيزرون ميار و ظاهرا ممكن ران خود را * ولا تنظر الى فخذ حي ولا ميت * و نگاه
 مكن بسوي ران زنده و نه مرده از اينجايث معلوم ميشود كه مرده و زنده برابر اند در حكم عورت * رواه ابوداؤد
 و ابن ماجه * و عن محمد بن جش * بفتح جيم و سكون حاى مهمله ذ كوف درين كتب كه در نظر آمل نه يافته ام و ظاهرا
 عبارت حد يثيد ران است كه صحابي است و الله اعلم * قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم على معمر * كفت كفت
 آنحضرت بر معمر بفتح ميمين و سكون عين مهمله صحابي است قد يم الاسلام * فخذاه مكشوفتان * در حالي كه مرد و
 ران او برهنه بود * قال * كفت آنحضرت * يا معمر غط فخذك * بپوش مرد و ران خود را * فان الفخذ بين عورة *
 زيرا كه رانها عورت اند قط بفتح غين معينه و تشديد طاء مكسورة * رواه في شرح السنة * و عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اياكم والتعري * دورداريد خود را از برهنكي و كشف عورت يعني اگر چه تنها در خلوات
 باشند * فان معكم من لا يفركم * زيرا كه با شما كسي است كه جل انمي شود از شما * الا عند الغايط * مگر نزد قضي
 حاجت و غايط در اصل بمعني زمرن پست مغاك و قضي حاجت انساني از ان مراد دارند * و حين يقضي الرجل
 الى املاه * و مكرهنا بكيكه مهرسد مرد بسوي اهل خود و جماع ميكند * فاستحيوهم را كرموهم * پس شرم داريد ايشان را
 و كرامى داريد مراد كرام الكاتمين و حفظه اند از ملايكه كه هميشه با آدمي همراه اند مگر درين در وقت و بعضي
 گفته اند كه مراد حفظه اند و كرام الكاتمين جل انمي شوند از آدمي بهايج حال * رواه الترمذي * و عن ام سلمة انها كانت
 عند رسول الله صلى الله عليه وسلم * و رايت است از ام المؤمنين ام سلمه كه وي بود نزد آنحضرت و ميمونه كه وي نيز از امهات
 المومنين است نيز بود نزد ان حضرت * اذا قيل * ناكاه روى آورد * ابن ام مكتوم * كه صحابي مشهور است و اعمى
 بود * قد دخل عليه * پس در آمدن بن ام مكتوم بر آنحضرت * فقال رسول الله * پس كفت بپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
 اجبها منه * در پرده شويك از وي * نقلت * ام سلمه ميگويد پس كفتيم من * يا رسول الله اليس مراعى لا يبصرنا *
 ايا نيمت وي كور كه نمي بيند ما را * فقال رسول الله * پس كفت بپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني با ام سلمه و ميمونه
 * افعميا وان انما * ايا پس كوريد شما * الصمما تبصرا نه * ايا نيمستيد شما كه مي بيند او را يعني اگر او كور است شما خود
 كور نيمستيد * رواه احمد و الترمذي و ابوداؤد * و از اينجا معلوم ميشود كه همچنانكه نظر مرد بكانه بيزن بكانه حرام

است مکس نیز همین حال دارد عزیمت این است و خلیف لعبد حبشه محمول بزرخصت است و نیز عایشه رضی الله عنہا در آن وقت صغیر بود و مختار جواز نظر زن است نمودن فوق هود و نسبت رکبه را هند لال کرد و شد است بر آن بحضور زنان نماز را و لابد نظرا ایشان بر مردان می افتاد و باشد و این همه بر تقدیریکه که نظر بشهرت نباشد و عن بهز * بفتح موحد و سکون ما و زای * بن حکیم * تابعی یقه است روایت دارند از وی ثوری و ابن المبارک و غیره ایشان و بعضی خلاف دارند در وی * عن ابیه عن جد * روایت میکند از یک را از جد و جد وی که معاویه بن جیح * بفتح حا و سکون یا صخا بیست نزول کرد ببصره و وفات یافت بشر امان * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احفظ عورتک * نکاه در او و پوشش اندام شرم خود را * الا من زوجتک * مکر از زن خود * اما ملک یمینک * یا زاده خود که مالک است او را دست راست تو ملکی را که به بیع و شرا حاصل میشود و ملک یمین از آن جهت گویند که در بیع دست میزنند و دست زدن میزند * قلنا * گفتیم * یا رسول الله راایت اذا کان الرجل خالیا * خیره و مراهنکامی که باشد مرد تنها در خلوت که با او کسی نباشد آنجا هم پوشش * قال فاما الله احق ان يستحیی منه * گفت آنحضرت پس خدا را و رتق است که شرم داشته شود از وی یعنی اگر چه کسی آنجا نباشد حق تعالی می بیند و درین غایت رعایت ادب و احتیاط است * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان * خلوت نکند هیچ مرد بزنیکه باشد سیوم آنها شیطان * رواه الترمذی و عن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تلجوا علی الصغبات * در نیایید بزرزنانیکه غایب اند مردان ایشان از ایشان مغیبه بضم میم و کسر غین معجمه و سکون یازنیکه غایب است مرد از وی و تخصیص مغیبه بجهت آنست که اشتیاق آنها بجماع بیشتر است * فان الشیطان یجری من احدکم مجری الدم * زیرا که شیطان روان میکرد از یکی از شما اینجا روان شدن خون و سرایت دارد تصرف و وسواس وی در تمامه رک و پوشش آدمی * قلنا و منک * گفتیم ما را از تو نیز * یا رسول الله * قال و منی * گفت آنحضرت و از من نیز * و لکن الله اعانی علیه فاعلم * ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا بر شیطان پس مسلمان شد شیطان من و منقاد و مطیع من شد و سلامت ما نام از تصرف او و اسلام برفع نیز روایت است یعنی پس سلامت می مانم من از شرم و شرح این حدیث در اول کتاب در باب الوسوسه کنش * رواه الترمذی * و عن انس

ان النبی صلی الله علیه و سلم اتی فاطمة * روایت است از انس که آنحضرت آمد فاطمه را * بعبد قل و هبه لها * در حالیکه فاطمه غلامی بود که بتحقیق بششید بود آنحضرت ان غلام را امر فاطمه را * و طی فاطمة ثوب اذا قنعت به رأیها لم تباع و رجلیها * و حال آنکه بر فاطمه جامه بود که چون میپوشید بان جامه سر خود را غیر سیل هر دو پای او را قی الصراح مقنع و مقنعه بکمر بر مرا فکند نی زنان * و اذا غطت به رجلیها لم تباع را سها * و چون می پوشید بان جامه هر دو پای خود را نمی رسید بر او را * فلما رای رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تلقی * پس هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که می بیند و می یابد فاطمه از مشقت و پوشیدن بدن شریف خود * قال انه لیس علیک بأس * گفت آنحضرت بد رستیکه شان اینست که نه سبها بر تو باکی * انما هو ابوک و غلامک * نیست آنکه شرم می آری تو از وی مگر بد و تو و غلام تو از اینجا معلوم شد که مملوک زن محرم اوست و ما ملک ایمانین که در قرآن مجید واقع است شامل اما و غلام مرد و است و بعضی گفته اند که مراد بدان اما است و غلام زن حکم اجنبی دارد و نزد ابی حنیفه جایز نیست مملوک را که نظر کند بوسید خود مگر همان مقلد از

که جائز است مرا جنبی را نظر بسوی او * رواه ابوداؤد *

عنہ ان النبی صلی الله علیه و سلم کان عند هاروی الیمت مخنت * روایت است از ام سلمه که آنحضرت بود نزد وی و خال آنکه در خانه مخنتی بود و مخنت بفتح نون مشدده و بکسر آن نیز آمده و مردی که تشبیه میکند بزرگان در اخلاق و کلام و حرکات و سکنات و الخناث در اصل بمعنی سست و دو تاشدن و این گاهی خلقی می باشد و بان لاحق نمیشود دم و اثم و عقوبت و گاهی بتکلف و تعمل می باشد و این موجب ذم و لعن است و در حدیث آمده است که لعنت کذب خلایا

تعالی مردان متشبه بزنان و زنان متشبه بمرودان را و نام این مختنث ما طع بود بهرم و طای مهماله و بعضی گفته اند نیت بکسر ما
وسکون تختانی و فرقانی و بعضی گفته اند بها و نون و موحده * فقال لعبد الله بن ابي امية اخي ام سلمة * پس گفت این مختنث
مر عبد الله بن ابي امية را که برادر ام سلمه است و می مولاى این عبد الله بود * يا عبد الله ان فتج الله لکم غدا الطائف * ام
عبد الله اگر فتج کند خداى تعالی بر او شما فردا طائف را * فاني ادلك على ابنة غيلان * پس بن رشتی که من راه نماید ترا
برود دختر غیلان بفتح غین معجمه و سکون تختانی نام مردی است و نام دختر او یادیه تزوج کرد و او را عبد الرحمن بن هوف
* فانها تقبل باریع و تد بر بثمان * پس بن رستیکه آن دختر غیلان پیش می آید بچهار و پش مهرود بهشت مراد بیان
فریبی اوست که بزبان را در شکم بپنجه می باشد که در جانب پیش چپا راست و در جانب پس هشت که اطراف آن باشد از
دو پهلو و آنها را عکن میگویند بضم جمع عکنه فی الصراح عکنه نور شکم از فریبی و عربان را میل بالطنبع بزنان فریه بسیاری باشند
* فقال النبي صلى الله عليه وسلم * پس چون شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم این مختن را از آن مختنث گفت * لا یدخلان
هو لا علیکم * باید که در دنیا بد این مختنث را مثال او بر شما و نخصت که این مختنث بزاهات المؤمنین می در آمد و از آن
ممنوع نبود از جهات اعتقاد آن که او را حاجتی و میلانی و رغبتی در زنان نیست و از قسم غیر اولی الاربابه است
که در قرآن مجید در پرده شدن زنان از آنها را واجب نیست چنانکه پیران از هم رفته و آنها که ذکر و خصیه آنها
بزیه شده و بعضی اهلان که از کار و بار زنان اصلا جو نند ارند و کرد مردم جز برای فضل طعام و لقمه نمیگردند و چون
اکنون معلوم شد که نه از آن قبیل است منع کردند و مودانوا فرمودند که باید در میان شما در دنیا ینک و در دین حدیث نبوی
انست از در آمدن مختنثان بزنان و حکم خصی و مجبوب نیز همین است و بیضاری گفته که در مجبوب و خصی خلاف است
* متفق علیه * وعن المسور * بکرمیم و سکون سین * بن مشرمة * بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح راصحابی صغیر است
قولک او در حال دوم از هجرت است و خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است رضی الله عنهما * قال خملت حجرا ثقیلا *
گفت برداشتم سنگ کرا نوا * فبینا انا امشی * پس در آثناى آنکه من بر پا میروم * سقط عني ثوبی * افتاد از بدن من جامه
من * فلم استطع اخذه * پس نتوانستم گرفتن و برداشتن جامه را از زمین * فرأني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي *
پس دیدم مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت * خذ عليك ثوبك * بگیر بر خود جامه خود را این خطاب بمسور
کرد پس از آن علی العموم فرمود * ولا تمشوا عراة * و بر پا نروید برهنه تن * رواه مسلم * وعن عائشة رضی الله
هنها قالت ما نظرت * گفت عایشه نگاه نکردم * و امارایت * یا گفت ندیدم من شك را و بعت در لفظ که ما نظرت گفت یا ما
زایت گفت و معنی یکی است و شاید که فرق در میان دور و ایت آن باشد که نظر کردن بقصص باشد و رویت عامتر از آن
یعنی ندیدم من نه بقصص و نه بی قصص * فرج رسول الله * اندام شرم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قط * هرگز و در درایتی
دیگر آمد است که ندیدم من و ندیدم من از روی و ازین مرد و حدیث معلوم میشود که اد اب آنست که زن و مرد بر
عضوهای آنها نی یکدیگر نگاه نکنند و بعضی نقلها گفته اند که نظر بران باعث قوت شهوت است که موجب مزید استیقای نعمت است
و آن موجب مزید شکر است و گفته اند که باین قصص دین آن مستحسن است * رواه ابن ماجة * وعن ابي امامة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم ينظر الى محبة امرأة اول مرة * گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمانانی که نظر کند بسوی
خوبیها و زنی اول بار یعنی نظر اول یکایک بران افتد * ثم يغض بصره * بستز فروغوا بانند چشم خود را * الا اهل ث الله
له عباد * مگر آنکه نوپید اگر داند خداى تعالی برای آنکس عبادتی را که * یجذل و تها * بیا بد شیرینی آن عبادت و
این حلاوت جزای مرا رتی است که در صبر کشید است * رواه احمد * وعن الحسن مرسلا قال * روایت است از حسن بصری
بطریق ارمال گفت * بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * گفت رسید است مرا که آنحضرت فرمود است
* لعن الله الناظر و الناظر الیه * لعنت کند خداى تعالی نظر کنند را بصوي عورت غیر و کسی که نظر کرد و شده است

يعوي اراكري بقل و رعت باش * رواة البيهقي في شعب الايمان * باب الولي في النكاح واستولى ان المارة *
ولي آنكه متولي امر کسی کرد و کار او را بر خود گیرد و مراد اینجا کسی است که متولی امر نكاح است چنانكه پدر و جد
و غیر ایشان و درین باب احادیث می آرد که وارد شده در آنكه ایا واجب است وجود ولی در نكاح و ایا واجب است
طلب اذن کردن از زن در آن

عليه و علم لا تنكح الايم حتى تستامر * نكاح کرده نشود ثيب تا آنكه طلب کرده شود اما در مشورت کرده شود بوی و ایم
بفتح همزه و کسر تحتانی مشدده زنی که شوهر ندارد خواهر یا بکر یا ثيب و مراد اینجا ثيب است بقرینه مقابله و بی بکو
* و لا تنكح البكر حتى تستاذن * و نكاح کرده نشود بکر تا آنكه طلب اذن کرده شود در ثيب تحتامر گفت بمعنی طلب امر
و استشارت و در بکر تستاذن گفت بمعنی طلب اذن و رضای او که ثيب امر میکند و اشارت میکند صریحا و شرم ندارد در آن
بشلاف بکر که زنی شرم دارد از تصریح بلکه اذن میکند و را ضی میکند در آنچه بسکوت بود * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله
و کیف ادنها * چگونه میباشد اذن بکر * قال ان تسكت * گفت آنحضرت اذن او بسکوت او نیست یعنی اگر چه سکوت
کند * متفق علیه * و این حدیث اماره میکند بظاهر خود که جائز نیست نكاح بی امر و اذن امرأة ولیکن فقها را
در اینجا تفصیل است و مجموع اقسام چهار است اول ثيب بالغه و در وی اتفاق دارند که جائز نیست تزویج و عی بی
اذن و بی چشم طالع و عاقله باشد دوم بکر صغیره و در اینجا نیز اتفاق است که حاجت باذن وی نیست و ولی بی اذن
تزوینش قریب کرد سیوم ثيب صغیره و در اینجا نیز حنفیه جائز است تزویج وی بی اذن وی نه نزد شافعیه چهارم بکر بالغه و
درین قسم نیز ما جائز نیست و نزد شافعی جائز است پس مبنای ولایت و عدم آن نزد مایل و صغیر است و نزد شافعی
ثیابت و بکارت پس حدیث محمول است نزد ما و بالغه خواهر ثيب باشد یا بکر و قول آنحضرت لا تنكح البكر حتى تستاذن
حسبت است بر شافعی کالاتفی * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الايم احق بنفسها من ولیها * ثيب سزاوار
تر است بنفس خود از ولی خود * و البكر تستاذن فی نفسها * و بکر طلب اذن کرده شود در نفس وی * و اذنها صماتها *
و اذن وی خاموشی او است صمات بضم صاد خاموش بودن * و فی رواية قال الثيب احق بنفسها من ولیها و البكر تستامر
و اذنها سکوتها و فی رواية قال الثيب احق بنفسها من ولیها و البكر تستاذن ایدها فی نفسها و اذنها صماتها * و همه این
روایات نزد يك اند در معنی و ترجمه ظاهر است * رواة مسلم * و عن خنساء * بفتح خاء معجمة و سکون نون * بنت خنساء
* بکسر خاء و بن ال معجمتین صحابه انصاریه است * ان ابا عازر رجلا و می ثيب * روایت میکند که پدر وی یزنی داد
او را و حال آنکه وی ثيب بود * ذکرمت ذك * پس ناخوش داشت وی آنرا * فأتت رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس
آمد وی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عرض کرد حال خود را * فرد نكاحه * پس رد کرد آنحضرت نكاح پدر او را و در
نسخ مصابیح نكاح آن زن را * و رواة البخاری و فی رواية ابن ماجة نكاح ایهها * و در روایت ابن ماجة نكاح ایهها
واقع شده یعنی رد کرد آنحضرت نكاحی را که پدر او کرده بود و مثال همه روایات يك معنی است * و عن عائشة رضی الله
عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم تزوجها و هی بنت سبع سنین * روایت است از عایشه که آنحضرت تزوج کرد او را
و حال آنکه وی دختر هفت ساله بود * و زنت الیه * و زفاف کرده شد و وی بسوی آنحضرت * و هی بنت تسع سنین * و حال
آنكه وی دختر نه ساله بود و زفاف بکسر زای هر و من بشانه شوی فرستادن * و لعلها معها * و لعلها غایشه با وی بود
لعلب بضم لام و فتح عین جمع لعبت است بضم و سکون آنچه بوی بازی کنند دختران * و مات عنها * و وفات یافت آنحضرت
و جل اش از عایشه * و می بنت ثمانی عشرة * حال آنكه عایشه بود هیزده ساله * رواة مسلم * الفصل الثانی
* عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا نكاح الا لولي * گفت آنحضرت نیست نكاح مکر بولی شافعیه معنی
افتدالیت را آن میگویند که نیست نكاح مکر بعقل کردن وی و معتقل نمیگردد نكاح بعبارت نسأ و ظاهر معنی آنست که نیست

نکاح مکر باذن ولی آن نیز نزد مادر و غیر بالغه است یا محمول است بر نفی محال او نیز در وصیت این عمل یت هیئین است و بسیاری از آنکه حدیث انرا صحیح نمیدارند والله اعلم * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی

* وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ايما امرأة نكحت بغير إذن وليها * گفت آنحضرت موزنی که نکاح کند بی اذن ولی خود * فنکاحها باطل فنکاحها باطل فنکاحها باطل * پس نکاح ان زن باطل است سه بار مکرر فرمود و در وصیت این حدیث سخن است از امام احمد پرسیدند که در نکاح بغير ولی چیزی ثابت شده است فرمود چیزی ثابت نشده است نزد من درین باب از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بر تکرار وصیت مراد غیر بالغه است و این عام مخصوص است بدلیل دیگر * ان دخل بها فلها المهر * پس اگر دخول کرد؛ است زوج باین زن که نکاح کرد بی اذن ولی پس مراد است مهر مسمی یا مهر مثل * بما استحل من فرجها * بسبب آنچه استحل کرده و تصرف نموده مرد از فرج آن زن * فان اشتجروا * پس اگر اختلاف کنند اولیاد ریمان خود اشتجار بشین معجمه و جبهه خلاف نزاع کردن بایکدیگر * فالساطان ولي من لا ولي له * پس بادشاها ولی کسی است که نیست ولی مراد از این اولیای بیعت تنازع حکم عدم دارند پس ولی سلطان باشد * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ابغیا بالی یسکن انفسهن بغير بینة * زنان زانیه آنرا نمانند که نکاح میکنند نفسهای خود را بی کواهان و ازینجا معلوم میشود که نکاح بی شهود باطل است و همین اسماء من ایله همین است منقول از صحابه و تابعین و آنچه از بعضی متأخرین برخلاف آن آمده غیر صحیح است و بعضی گفته اند که مراد به بینة اینجا ولی است زیرا که بوی متبیین میکرد در نکاح و برین تفکر تسمیه بزنا مبالغه است زیرا که در وی شبهه است از جهت وجود مثل خلاف * والاصح انه موقوف علی ابن عباس * واضح آنست که این قول ابن عباس است و بعضی مرفوع نیز روایت کرده اند * رواه الترمذی

* وعن ابی دریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الیتیمه تعبتا مرفی نفسها * زنی که یتیم است طلب امر کرده شود از وی در نفس وی یعنی در نکاح وی و مراد به یتیمه بکر بالغه داشته و از یتیم گفتن باعتبار حال سابق است * فان صحت فهرذانها * پس اگر خاموش باشد یتیمه پس این خاموشی اذن اوست * وان ابیت فلا جواز علیها * و اگر با آورد و هرکشی کند پس نیست اگر ابروی بزرگ را بدید کرد از جهت بلوغ وی * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و رواه الدارمی عن ابی موسی * وعن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ایما عبد تزوج بغير اذن سیده فهو عاهر * گفت آنحضرت هر غلامی که نکاح کند بی اذن خواجگ خود پس وی زانی است یعنی نکاح مملوک بی اذن مالک صحیح نیست پس اگر وطی کند بان نکاح حرام کرده باشد وزانی بود و منسوب امام ابوحنیفه آنست که نکاح غلام بی اذن مولی رواست و نفوذ آن موقوف است بر اذن مولی و چون وی اذن کند نافذ گردد چنانکه نکاح فضولی * رواه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی

* الفصل الثالث * عن ابن عباس قال ان جاریة بکرا انت رسول الله * گفت ابن عباس دختر کی بکرا آمد نزد پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم فنکرت ان اباهاز و چهارمی کارمه * پس ذکر کرد آن جاریه که پدر وی بزنی داده است او را و حال آنکه وی راضی نیست بدان و خوش ندارد انرا * فخیرها النبی صلی الله علیه و سلم * پس خیر کرد انید او را پیغمبر خدای صلعم ان زن بالغه بود یا مراد خیار بلوغ است چنانکه منسوب امام معتمد لیکن در ان کواست شرط نیست مگر آنکه ذکر آن اتفاق باشد * رواه ابوداؤد * وعن ابیهزیرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تزوج المرأة المرأة تزوج * بی نکند زن زن را و لایست نمیشد * ولا تزوج المرأة نفسها * و تزوج نکند زن نفس خود را * فان الزانیة هی التي تزوج نفسها * زیرا که زانیه همان است که تزوج کند نفس خود را مراد غیر بالغه است * رواه ابن ماجه * وعن ابی سعید و ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ولده راک فلیحسن اسمه * کسیکه زانیه شود مراد از فرزند وی پس باید که نیک نام او را زیرا که نام نیک حایه جمال و مایه کمال مرد است تا آنکه

بعضی بمان برده اند که اهم را تاثیر بجهت دیر جمعی را این حکایت را در شرح بعضی ابعاد این تمام و کمال واضح گوید که این
 * راد به زنیک کند ادب فرزند را و تعلیم اداب و احکام شریعت و معیشت را که در دنیا و آخرت سود کند * و از ابلغ فایز وجهه *
 و چون فرزند بحر حل بلوغ رسد نکاح کند او را را از اینجا معلوم شد که اگر لی و افضل آنست که نکاح بعد از بلوغ
 کند * فان بلغ لم یزوج * پس اگر بالغ شود فرزند و تزویج نکند پدر او را * فاضاب اثما * پس برسد آن فرزند بزه و گناهی را
 فانما اثمه طی ایله * پس نیست بزه او مکرر بپد را و از جهت تقصیر او در آن و سببیت او مر آن را و مبالغه و جبر بر او
 تشدید است * وعن عمر بن الخطاب و انس بن مالك رضى الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في التوراة مكتوب *
 كُفْتُ أَنْتَضَرْتُكَ دُرُورِيَّتْ نَوْشَتْهَ شَلَهَ اسْت * من بلغت ابنته اثنتا عشرة سنة * کسی که برسد دختر او و از ده سال را
 * لم یزوجها * و نکاح نکند آنکس آن دختر را * فاجابت اثما * پس برسد آن دختر بزه را * فائثم ذ لك عليه * پس بزه آن
 * باب اعلان النکاح و الخطبة و الشرط *
 بر آنکس است * رواهما للبيهقي في شعب الایمان
 اعلان اشکارا کردن و اعلان بنکاح مستحب است و وارد شده است که اعلان کند بنکاح اگر چه بد ف زدن باشد
 و در ضرب بد اختلاف است بعضی گفته اند حرام است یا مکروه است مطلقاً و نزد بعضی مباح است مطلقاً و صحیح آنست
 که مباح است در بعضی احوال چنانکه عید و قیوم و نکاح و حرام است در غیر آن و بعضی گفته اند مستحب است در نکاح
 و خطبه بکسر خا و ضم ه و در تصحیح کرده اند بکسر معنی خواستگاری و بضم خطبه که در نکاح میخوانند و ظاهر آنست که بضم باشد
 و فی القاموس خطبه کلام منشور مسجع مشتمل بر حمد و ثنا و صلوة و عطا و تکیه و خطبه سنت است در نکاح و نزد شافعی در هر
 عقل مثل بیع و شرف و جز آن و مراد بشرط شرطی که ذکر کرده شود در نکاح فاضل یا صحیح * الفصل الاول
 * عن الربیع * بضم را و فتح موحد و کسر تحتانیة مشدده * بنوع معوذ * بضم میم و فتح عین و کسر و او مشدده در آخذ ال
 معجزة * بن عفرأ * بفتح عین مهملة و سکون فاصتاییه انصاریه است از مبایعات تحت الشجرة قل و عظیم و پایه رفیع
 دارد و عمر درازیافته * قالت جاء النبی * گفت آمد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فل دخل حین بنی علی * پس در آمد
 آنحضرت در هنگامی که بنا کرده شد بر من یعنی زفاف کرده شد و هجده ساله مرا بشان شوهر * فجلس علی فراشی * پس
 نشیمن آنحضرت بر فراش من که گسترده بود * کجاسک منی * مانند نشستن تو نسبت بمن یعنی همچنانکه تو بر فراش
 من نشسته خطاب بکسی میکند که حدیث را با و روایت میکند * فجعلت جویوات لنا یضربن بالدف * پس شروع کردند
 دختران یاد امکان که مارا بودند که میزنند داف را داف بضم دال و تشدید فا * وینک بن من قتل من ابائی یوم یوم *
 وند به میکنند کسی را که کشته شد از پدران من روزی و معوذ بن عفرأ که پدر او است از شهدای بد است و کشته
 او را بوجهی لعین است و برادران معوذ معاذ و عوف نیز درین رگشته شده اند و بعضی گفته اند که معاذ بعد از پدر مدتی
 باقی مانده و الله اعلم و ند به ستودن خصال او و صاف است وینک بن بضم دال است * اذ قالت احب یهن * ناکه گفت
 یکی ازین زنان * وینا نمی یعلم مانی غد * و در میان ما پیغمبر است که میدان چیز پراکند و فردا است * فقال دعی هذه *
 پس گفت آنحضرت مر آن زن را که بکن از این را * و قولى بالذی کنت تقولین * و بگو همان چیزی را که میگفتی و گفته اند که
 منع آنحضرت ازین قول بجهت آنست که در وی اثنای او مناهب نباشد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضرب بد و انشاد اشعار جایز
 است و ظاهر آنست که بخنای بود در امثال این مقام مباح است و آنحضرت آن زنان را از ان منع نکرد بلکه فرمود بگو همانرا
 که میگفتی فتل بر * رواه البخاری * و ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده است و گفته اند احدیث حسن صحیح
 * وعن عائشة رضي الله عنها قالت زفت امراة الى رجل من الانصار * فرستاده شد زنی که نوعروس بود بسوی مردی
 از انصار و زفاف عروس را بشوهر فرستادن * فقال نبی الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما كان معكم

لهو * ایانیت همراه شالهو * فان الانصار یجههم اللهو * زیرا که بد رفتاریه انصار خوش می آید ایشان را همزه را
 با همزه ورود است و همزه را صل بمعنی بازی است از اینجا نیز با بحث سرود در عربی و زفاف معلوم میشود و زیاده برین آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوش داشتن انصار را مسلم و مقروء داشت و از ظاهر عبارت معلوم میشود که خوش داشتن
 ایشان آنرا دائمی بود و عادت بود و در فصل ثانی نیز احادیث از عایشه درین باب بیاید فافهم * رواه البخاری
 * و عنها قالت تزوجنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی شوال * و هم از عایشه آمده است که گفت نکاح کرد مرا آنحضرت
 در ماه شوال * و بنی بیهی فی شوال * و زفاف کرد مرا آنحضرت در شوال * فاینها در رسول الله * پس کدام از زنان
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم کان احطی منه منی * بود بهره مند تر نزد آنحضرت از من فی الصراح حظوه بالضم و الکسر
 بهره مند و ولتی شدن زن از شوهر درین حدیث استیجاب تزوج و بنا است در شهر شوال برخلاف عادت اهل جاهلیت
 که آنرا شوم داشتند بجهت آنچه در معنی شوال است از رفع و دروا شدن و کشیدن و کمال کردن کند اقل
 * رواه مسلم * و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احق الشرط ان تزوا به * هزارترین شرطهای
 که باید وفا کنید شما بان شرط * ما استحللتم به الفروج * شرطی است که حلال کرده آید شما بان شرط فرجه را تصرف کرده
 اید در آن تصرف خاص و مراد بان شرط مهر است یا هر حق که معتقد است آنرا زن به مقتضای زوجیت و چرن التزام کرده
 است آنرا مرد گویا که شوط کرده است و بعضی گفته اند مراد هر شرطی است که بکند آنرا مرد برای ترغیب کردن زن را بر نکاح
 ما دام امری که حرام و مکروه نباشد * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخطب
 الرجل علی خطبة اخیه * خواهستکاری نکند مرد بر خواستکاری برادر خود * حتی ینکح او یتوک * تا آنکه نکاح کند برادر
 وی یا بکنند او را اگر نکاح کرد خود خطبه متصور نیست و اگر ترک کرد خطبه بکنند * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا تسال المرأة طلاق اختها * سوال نکند زن طلاق خواهر خود را مراد باختر زنی است که زوج
 وی دارد و اخت باعتبار این است چنانکه برادر مسلمان میگوید و مراد آنست که مثلاً مردی زنی دارد و زنی دیگر را
 خواستکاری میکند آن زن میگوید ان زن را که داری طلاق ده یا هر دو در تحت یکمردی اند یکی بجهت میتی و تو چندی که
 شوی بود ارد طلاق د بگریا مستغافل * لتستفرغ صحفتها * تا خالی کند کاغه او را کذاست است از مخصوص کردن انبیل خود
 و انتظ زوج اجتهاد و تفرغ خالی کردن طرف از آنچه در وی باشد صحفه بفتح صاء و سکون کاهه بزرگ این باعتبار
 معنی ثانی است * و لتنکح * و تا نکاح کرده شود آن زن این باعتبار معنی اول است و اگر نکاح به معنی جماع آورد مرد و
 باعتبار ثانی میشود فافهم * فان لها ما قل ولها * پس بد رفتاریه مران زن را است چیزی که نقل کرده شده است برای
 او نصیب است * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن الشغار * روایت است از ابن
 عمر که آنحضرت نهی کرده است از شغار بکمر شین و عن معجمین * والشغار ان یزوج الرجل ابنته * و شغار آنست که
 بزنی دهد مرد دختر خود را مثل ابهردی * علی ان یزوجه الا خرافته * در بدل آنکه بد هد آن مرد د بکند دختر خود را
 * و لیس بینهما صداق * و حال آنکه نباشد میان مرد و مرد مهر و همین مبادله مهر باشد و این نوع نکاح در
 عهد جاهلیت بود پس در اسلام ممنوع شد و شغار شد لغت بمعنی پا برداشتن سب بوقت کمیزیدن و بمعنی خالی ماندن
 شهر از مردم و بریدن کردن کسی را از جای و ذوری آب خورد و رشدن در بیا بان * متفق علیه و فی رواية لمسلم
 قال لا شغار فی الاسلام * نیست شغار در اسلام و باین لفظ در باب غصب و عاریت گذشت * و عن علی رضی الله عنه *
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن متعة النساء یوم خیبر * روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت نهی
 کرد از نکاح منع زنان و زوجات خیبر و متعه نکاح کردن تا مدت معین و نفع گرفتن بزنان تا آن مدت و این در ابتدای
 اسلام مباح بود بعد از آن حرام شد و تحقیق آنست که حل و حرمت متعه در بار واقع شد و نیست جلال بود پیش از خیبر

پس حرام شد روز خیر بستم مباح شد در روز فتح مکه بعد از آن حرام شد تا اینکه نوروی در شرح مسلم درین باب کلام مشیع آورد * ومن اكل لحوم الحمير لاسية * ونهي كرد آنحضرت از خوردن گوشتهاى خران که در رخانه می باشند و نه خران وحشی که انرا اگر رخ خوانند آورد * انك که گوشتهاى خر روز خیر در دیکها می جو شید ند پس وحی نازل شد بمرمت آن پس ریختند آنهمه گوشتها را بر خاک و انسیه مشهور در روایت بکسر همزه و سکون نون نعت است با نس بسعنی انسان که در مردم مختلط می باشند و بضم همزه نیز روایت است از انس بمعنی الفت و آرام و انسیه بفتحتین نیز آمده که نیز بمعنی انس بضم است * متفق علیه * ومن سلمة بن الاكوع * بفتح همزه و سکون کاف صحابی مشهور است از شیاعان و قیر اند از آن نامور که پیاده بر لشکر سواران میزد حاضر شد بیعة الرضوان را رضی الله عنه * قال رخص رسول الله صلى الله عليه وسلم مام او طاس فی المتعة ثلثا * رخصت کرد آنحضرت در مال او طاس در نکاح متبعه سه روز و او طاس بفتح همزه و سکون و او نام رادی است از دیار هوازن که قحمت کرد آنحضرت و روی غنائم حنین را و این بعد از فتح مکه است متصل و باین اعتبار این رخصت را نسبت داده بروز فتح مکه چنانکه در کلام نوروی واقع شک * ثم نهي عنها * پسترنهی کرد از آن * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن عبد الله بن معمر قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم التشهد فی الصلوة * تعليم کرد ما را آنحضرت تشهد در نماز * والتشهد فی الحاجة * و تعيلم کرد تشهد در حاجت مثل نکاح و غيره چنانکه در آخر حدیث بیاید و نزد شافعی خطبه سنت است در تمام عقود مثل بیع و شرا و نکاح و جز آن و حاجت اشاره بآنست * قال التشهد فی الصلوة * كفت آنحضرت تشهد در نماز این است * التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * شرح این در کتاب الصلوة کنش * والتشهد فی الحاجة * و تشهد در حاجت این است * ان الحمد لله نستعینه ولنستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل الله فلا هادیه له اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله * شرح این کلمات نیز در خطبه کتاب کتب شته است * و یقر عنت آیات * و بشو اند این سه ایتم را یکی این ایه * یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا و انتم مسلمون * دوم این آیه * الذین تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا * و در بعضی نسخ یا ایها الذین امنوا اتقوا الله الذین تساءلون به الآیه و گفته اند که شاید این در مصحف ابن مسعود است یا روی نقل بالمعنی کرده و این وجه آخر بعید است و نص قرآن مجید اینست یا ایها الناس اتقوا ربکم الذین خلقکم من نفس واحد و خلق منها زوجها و بئ منها رجلا لا کثیرا و نما عا سیوم این ایه * یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سلیلا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله ورسوله فقد فوزا عظیما واواحد و الترمذی و ابوداود والنسائی والدارمی و فی جامع الترمذی * و در جامع ترمذی این عبارت من کو راست که * فسر الایات الثلاث سفیان الثوری * یعنی ذکر کرد * این سه آیت را هفمان ثوری * وزاد بن ماجة بعد قوله * وزیادة کرده است ابن ماجة بعد از قول وی * ان الحمد لله * این کلمه را که * نحمده * ولا بد بر سر نستعینه و ان نیز زیاده کرده باشد * ز بعد قوله * وزیادة کرده است بعد از قول وی * من شرور انفسنا * این کلمه را * ومن هیئات اعمالنا والدارمی بعد قوله * وزیادة کرده است دارمی بعد از قول نوی * عظیما * که منتهای آیات است این لفظ را که * ثم یتکلم بها جته * پسترنکلم کند بها جت خود یعنی ذکر عقده کند که انرا می بندد * و روی فی شرح السنة عن ابن مسعود فی خطبة الحاجة * و روایت کرده شده است در شرح السنة از ابن مسعود در خطبه حاجت برای بیان حاجت این لفظ را که * من النکاح و غیره * چنانکه در اول حدیث در ترجمه گفتیم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل خطبة ایس فیها تشهد ففی کلیل الجمل ماء * و خطبه که فیست در روی تشهد پس آن خطبه مانند سستی است که چل ام دارد مرض مشهور یعنی مقطوع و بی فائد است * رواه الترمذی و قال

هذه احديث حسن غريب * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل امرؤى بال * هو امر شريف كة پاک د اشته و
اهتمام نموده شود بوى ربان بمعنى دل است يعنى امري كه متوجه كرد انيك * شود بسوى رب دل كذا قال السيوطى
وبعضى گفته اند امر را ذى بال خواند باعتبار آنكه چون دل را مشغول بخود كرد انيك كويامالك وغل او نند دل شد
ودل گرفتار او باشد وبعضى گفته اند كه بال بمعنى حال و شان است يعنى مرآن امر را كه نحالى خاص و شانى مخصوص
دارد و بعضى گفته اند يعنى او را دلى است و امرى عظيم است و مرجع و مآل همه معانى بمعنى شرف و اهتمام و احتفال است
بر هر تقدیر مراد آن اسم كه هو امرى شريف عظيم كه * لم يبدأ فيه بالحمل لله * كه آغاز كرده نشود دروى بحمل گفتن هر
خدا را و در روايتى بحمل الله و در روايتى لا يبدأ فيه بل كر الله و در روايتى به بسم الله الرحمن الرحيم * فهو اقطع *
پس آن امر بریده شد و نامام است و در روايتى فهو اجنم * رواه ابن ماجه * و نوری در شرح صحيح مسلم گفته كه باين
همه اين روايت كرده شده ايم ما در كتاب اربعين مر جافظ عبد القادر رهاوى را روايت كرده شده است از كعب بن
مالك كه صحابي مشهور است بر روايت ابو هريره و اين حديث حسن است روايت كرد از را ابو ارد و ابن ماجه در سنن
خود و روايت كرد نمائى در كتاب عمل اليوم و الليلة و معنى اقطع قليل البركة اسم و معنى اجنم نیز همین اسم انتهى كلام
النووي * و عن عايشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلنوا هذا النكاح * آشكارا كنيد اين عقل
شرعى را كه نكاح است او * راجعوا فى المساجد * و بكرد انيك آنرا در مسجد ها * و اضربوا عليه بال كفوف * و بزنيه بران دنها
* رواه الترمذى و قال هذا حديث غريب * و گفته كه عيسى بن ميمون انصاري كه راوي اين حديث است ضعيف كرد انيك
ميشود در حديث * و عن محمد بن حاطب * بجا و كسر طاء مهملتين * الجحيمى * بضم جيم و فتح ميم و حاء مهملة صحابي صغير
است كه در صغر من خود آنحضرت را دیده و عم او را كه خطاب است صحبت است و كويند كه وي اول كسى است كه نامیده
شد بنام آنحضرت و لادت يافت بارض حبشه و وفات يافت بمكه سنه اربع و سبعين * عن النبي * روايت ميكند از پيغمبر
صلى الله عليه وسلم قال * كفت آنحضرت * فصل ما بين الحلال والحرام الصوت والدف * فرق كه ميان حلال و حرام
است آواز كردن و دف زدن است و مراد با و از ذكر و تشهيرا است ميان مردم و مناسب بقرينه دف تغني است كه مباح
است در نكاح مثل دف * رواه احمد و الترمذى و النسائى و ابن ماجه * و عن عايشة رضى الله عنها قالت كانت صدي
جارية من الانصار زوجتها * بود نزد من دختری از انصار كه تزويج كردم و بزني دادم او را * فقال رسول الله * پس
گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا عايشة الا تغنين * اى عايشه آيا سرود نميكني يعنى نمى فرمائى كه سرود كنند
* فان هذا الذى من الانصار يسمون الغناء * زیرا كه اين مسئله از انصار دوست ميل ارند سرود را * رواه ابن حبان
في صحيحه * روايت كرده اين حديث را ابن حبان بکسر حاء مهملة و تشديد موحدة كه از ائمه حديث است در صحيح
خود و در اصل اينجا بياض است و اين عبارت را در حاشيه اش نوشته اند * و عن ابن عباس قال انكحت عايشة ذات
قربة لها من الانصار * گفت ابن عباس نكاح كرد عايشه زني را كه خداوند قرابت بود مرا و را از قبيله انصار * فچاء
رسول الله * پس آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال اهل يثم الفبات * پس گفت آيا فرستاديد شما آن زن جوانه
را نزد شوهر مني عروس و اهل اى او بزفاف فرستادن او نزد زوج * قالوا نعم * گفتند آري فرستاديم * قال ارسلتم
معها من تغني * گفت آيا فرستاديد همراه وى كسى را كه سرود كويد * قالت لا * گفت عايشه بفرستاديم * فقال رسول الله *
پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الانصار قوم فيهم غزل * بد رستي كه انصار گروهى اند كه در ميان ايشان
غزل است يعنى ميل است بمغازله و مغازله نساء معادله ايشانست و فى الصراح مغازله سخن گفتن با زنان و عشق با زني
كردن و الا هم الغزل بفتحة تعين مراد سرود گفتن و غزل خواني كردن است * فلو بعنتم معها من يقول * پس اگر ميفرستاديد
شما باري كسى را كه ميكويد (ع) * اتيناكم اتيناكم فحياها و حياكم * اين غزلى است كه در عروسيها ميخوانند و در

حاشیه نوشته اند که آخر وی این است که ولو لا السطة الله و لم تهن علي اراكم * رواه ابن ماجه * وعن صفرة * بفتح
 سين وضم ميم * ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال * روايت است از صفرة بن جندب كه آنحضرت كفت * ايما امرأه
 زوجها ايمان * هر زنی كه تزويج كند او را در وی * فهي للاول منهما * پس آن زن هر وی كه نصبت را است از آن در وی
 يعنى مردى را كه ولى اول نكاح كرده است بوى و اين بر تقدیرى خواست بود كه هر دو وی در يك مرتبه باشند و الا ولى
 اقرب مقدم است * ومن باع بيعا من رجلين * و كسى كه فروخت فروختنى را بىلست دو مرد * فهو للاول منهما * پس آن
 مرادى را از آن دانست * رواه الترمذى و ابو داود و النسائى و الدارقنى
 * عن ابن مسعود قال كنا نغزو مع رسول الله * كفت ابن مسعود بوديم ما كذا غزا ميكرد يم همراة بيغمه رخدا * صلى الله
 هيه وسلم ليس معتناسا * و حال آنكه نبودند با ما زنان يعنى زوجات * نقلنا الا نشتبى * پس گفتيم ما يا خصي غي شويم
 ما * منها فان ذلك * پس باز داشت ما را آنحضرت از خصى كردن * ثم رخص لنا ان نستمع * پس رخصت كرد آنحضرت
 براى ما كه طلب متعه كنيم و نكاح كنيم بر مدتى معين * فكان احب نايفك المارة بالشوب الى اجل * پس بود يكى از ما كه
 نكاح ميكرد زن را در بدل جامه قاهلى معين و اين دلالت دارد بر آنكه نه در مهر شرط نصبت و اين را تا وى را است
 نزد ما كه در باب المهر بيان و شايد كه در وقتيكه متعه مباح بود در مهر هم توسعه كردن پس از آن منسوخ كشت * ثم قرأ
 رسول الله * يستره و اخذ عبد الله بن مسعود اين آية را كه * يا ايها الذين آمنوا لا تنكروا نكاحات ما اخل الله لكم * اي آن
 كسانيكه ايمان آورده اين حرام نكرد آن نيك چيز هاى پاكر را از آنچه حلال كرد انبىة است بخاى تعالى مر شمارا
 * متفق عليه * و عن ابن عباس قال انها كانت الامانة فى اول الاسلام * كفت ابن عباس نبود متعه مكرد را اول اسلام
 * كان الرجل يقدم البلاء * بود عردى كه قل و م مى آورد شهريرا * ليس له بها معرفة * كه نصبت مزا و را در آن بلد
 اثنائى * فبزوج المرأة بقل و ما يري بانه يقيم * پس نكاح ميكرد زنى را قبل از مكنى كه ميل انست كه مى ماند در آن شهر
 * فتفظله متاعه * پس نكاح ميكرد اشته زن پراي آخر و احيات و متاع او را * و تصلح له شمة * و اصلاح ميكرد و ليك ميساخت
 براى وي طعام وى را اين لفظ در نسخ مشكوه همچنين واقع شده است بفتح شين و تشديد تحتانيه يعنى مشوي يعنى بران
 كرده شده يعنى طعام او را اما همچيكى از شراح مشكل حديث آنرا ضاهط نكرده و بدان تعرض نه نموده و ظاهر آنست كه اين
 لفظ شمة باشد يعنى اشياى او را از آنچه از ضرورت و حاجات او بود و رنشته قل بهم * حشيم اشتطعرب از جامع ترمذى
 اين چنين ديده شد والله اعلم * حتى انزلت الاية * تا آنكه چون فرود آمد اين آيت * الا الى از راجهم او ما ملكت ايمانهم *
 و آنكسانيكه نكاه از نكاح فرجه هاى خود را مكن بر از راج خود يا بر دامن خود و مستمتعه زوج نيست از جهت عدم
 قوارت اجماعا * قال ابن عباس و كل فرج هو انا فهو حرام * كفت ابن عباس هر فرجى كه بجز از راج و ما ملكت ايمانهم
 است حرام است * رواه الترمذى * و عن عامر بن سعد * روايت است از عامر بن سعد بن ابى وقاص كه از مشاهير تابعين است
 * قال دخلت * كفت در آمدن من * الى قرظة * بقاف و را وظاى معجزة ممتوح بن كعب صائبى است انصاري * و ابى مسعود
 الانصارى * و در ابو مسعود انصاري كه از مشاهير صحابه است * فى عرس * در مجلس در آمدن در مجلس عرس و عرس
 يعنى طعام و ليمه تيزمى آيد * و اذا جوارق غنمين * و نكاه دخترگان ياد اهان شروع ميكويند * فقلت اى صاحبى رسول الله *
 پس كفت من اى در بار بيغمه رخدا * صلى الله عليه وسلم * اى بفتح همزة و سكون يا حرف ندا است يعنى يا * و اى بى بدر *
 فرد و اى بى رواين دو صبايى هر دو را اهل بد و بودند غايتش آنكه در ابو مسعود انصاري اختلاف است بعضى ميكويند كه
 او را بى بى بى بى كويند كه ساكن بود در بى رنه آنكه حاضر بود در غزوة بدر * يفعل هذا اعتدكم * ايا كرده شود اين فعل
 كه تغنى جوارى است نزد شما * فقال اجلس ان شئت * پس گفتند آن دو صبايى بنشين اكر مستواهي * فاسمع معنا *
 پس بشنو يا ما * و ان شئت فاذهب * و اكر مستواهي بود * فانه قد رخص لنا فى الله و هدى العرس * زيرا كه بى رستى

تحقیق رخصت کرده شده است برای مادر تغنی نزد عرس و از اینجا مفهوم میشود که متعارف و مشهور زنان
 زمان حرمت و کراهت اربود و تخصیص عید یا عرس و امثال آن بعضی را معلوم بود و بعضی را معلوم نبود و الله اعلم
 * رواه النسائي * باب المحرمات * باب در بیان زنانیکه حرام کرده شده است نکاح با ایشان بدانکه محرمات بر
 دو قسم اند قسمی از نسب چنانکه امهات و بنات و اخوات و عمات و خالات و بنات اخ و بنات اخت و حرمت اینها موبد است
 که هرگز حلال نگردد و قسم ثانی از مصاهرت که حرمت از بسبب تزوج است و بعضی ازین قسم حرمت موبد دارند چنانکه
 مادر زن و زن پسر و پسر پسر تا پایان وزن پدر و زن پدر تا بالا رود دختر زنی که دخیل کرده بدان و بعضی غیر موبد چنانکه
 خواهر زن و عمه و خاله و وحرام اینها در حقیقت جمع است و ذرات حرام نه قسم ثالث از رضاع بر تفصیله که در احادیث
 دفعه مذکور است * الفصل الاول * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یجمع بین المرأة و عمها *
 جمع کرده نشود در نگاه میان زن و عمه و بی * و لا بین المرأة و خالتها * و نه جمع کرده شود میان زن و خاله و بی مراد بعمه
 و خاله شامل علیا و سفلی است علیا چنانکه اخت جد و اخت جد و رخصت بعمه و خاله اتفاقی است زیرا که سوال از ان واقع
 شد و یا آنکه جمع بین الاختین نیز حرام است یا آن چون در نص در قرآن واقع است تعرض بان واقع نشد * متفق علیه
 * وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحرم من الرضاة ما يحرم من الولادة * حرام
 میشود از شیر خوردن چیزیکه حرام میشود از زائیدن و ازین کلمه چند صورتست که مستثنی است چنانکه مادر و خواهر
 و خواهر پسر و زن پدر و زن پسر و جزان و تفصیل آن در کتب فقه است * رواه البخاري * و عنها قالت جاءت عی
 من الرضاة * و هم از عایشه ایست که گفت که آمد عمن من از شیر نام ارا فلح برادر ابوالقعیس بود بضم قاف و فتح عین و
 سکون نختانیه در آخر عین و این ابوالقعیس پدر رضاعی عایشه است شوهر زنی که عایشه را شیر داده و بعضی ابوالقعیس
 را عم عایشه گفته اند و بعضی گفته اند فلح پسر ابوالقعیس است و بعضی گفته اند فلح نام ابوالقعیس است بر شوهر تقدیر
عایشه میگوید آمد بر من عم رضاعی من * فاستاذن علی * پس طلب اذن کرد تا در آید بر من * فابیت ان آذن له *
پس ابا کردم از اذن کردن مرا و را * حتی اسأل رسول الله * تا آنکه پیرسم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
که در آمدن وی بر من درست است یا نه * فاجاب رسول الله * پس آمد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فمسأته * پس
پرسیدم او را * فقال انه عمتك * پس گفتم آنحضرت پدر رستیکه وی عم تست * فاذنی له * پس اذن کن مرا و را که در آید
* قالت فقلت * گفت عایشه پس گفتم من * یا رسول الله انما ارضعتنی المرأة ولم یرضعني الرجل * شیر نداده است مرا مگر زن
و شیر نداده است مرا مرد * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه عمتك فلیج علیك * پدر رستیکه وی عم تست و مردی که شیر
زن از ویست پدر رضاعی است و برادر وی عم رضاعی پس کو که در آید بر تو * و ذلک بعلم ما ضرب علینا الحجاب * و ان
در آمدن وی بعد از آن است که زده باشد بر ما حجاب * متفق علیه * و عن علی رضي الله عنه انه قال * روایت است از امیر المؤمنین
علی که وی گفت * یا رسول الله هل لك نبي بنت عمتك حمزة * یا ایست ترا رغبت در دختر عم تو که حمزه است * فانهما اجل
فتاة فی قریش * پس پدر رستیکه دختر حمزه خوبترین زن جوان است از زنان در قبیله قریش * فقال له اما علمت ان حمزة
اخي من الرضاة * گفت آنحضرت مرطی را یا نه * و انی تو که حمزه برادر من است از شیر خوردن * و ان الله حرم
من الرضاة ما حرم من النسب * و پدر رستیکه خدای تعالی حرام گردانیده است از شیر خوردن چیزیکه حرام گردانیده
است از نسب و رضاة حمزه با آنحضرت آن چنان است که ثویبه که داده ابی لهب بود آنحضرت را و حمزه را شیر داده
بود نخست حمزه را داد و بعد از وی بچهار سال آنحضرت را داد * صلى الله عليه وسلم * رواه مسلم * عن ام الفضل *
زوجة عباس است والد عبد الله بن عباس و فضل بن عباس نام اولیا به بنت الحارث خواهر ام المومنین میمونه بنت
الحارث * قالت ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال لا تحرم الرضاة از الرضعتان * و در بعضی نسخ و لا الرضعتان

و در بعضی وارضعتان یعنی حرام نمیکرد اند یک شیر خوردن و د شیر خوردن یعنی یک مکیدن و د مکیدن بی چنانکه گفته
 * و فی روایة عایشة قال لا تحرم المصاة والمصتان * مص مکیدن * و فی اخری لام الفضل * و در روایت دیگر مرام الفضل را
 چنین آمد * قال لا تحرم الا ملاحجة والا ملاحجان * ملج بلب گرفتن کودک پستان را و املاحج د را و بدن مادر و پستان را
 در دهن کودک * و در روایات مسلم * این روایتها است مرام را و از ظاهر این روایات مفهوم میگردد که مکیدن
 حرام میگرداند و بعضی از علما باین گفته اند و بعضی پنج و بعضی ده گفته اند و نزد ما را اکثر علما از عیسا به و ثابعتین
 و غیر ایشان قلیل و کثیر بر این است و بیک مکیدن نیز حرام میگردد از جهت اطلاق قول و ی سبنا نه و امها نکم اللاتی
 ارضعنکم و اخوانکم من الرضاعة * و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان فیما انزل من القرآن * بود در چیزی که فرو
 فرستاده شد است از قرآن این کلام * عشر رضعات بحرم من * د رضعه که به یقین معلوم شده باشد وجود
 آن حرام میگرداند * ثم یستثنی خمس معلومات * پس منسوخ کرده شد نه ده رضعات به پنج رضعات معلومه یعنی این فرود
 آمده نه خمس رضعات معلومات بحرم من * فتعرفی رسول الله * پس وفات یافت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و همی
 فیما یقرأ من القرآن * و حال آنکه این کلام که خمس رضعات معلومات بحرم من ثابت بود در چیزی که خوانده میشد از قرآن
 یعنی حکم خمس رضعات تا آخر عهد آنحضرت بود بعد از آن منسوخ شد تلاوت و حکم او باقی است شافعی و
 اشعری بر آنند و جمهور بر آنند که این هم منسوخ شد با طلاق آیت و مراد بقای قرآن نزد کسی است که نرسید
 او را نسخ و الا اگر قراءت تا آخر زمان وفات آنحضرت می بود چگونگی متروک میکشت و حال آنکه نسخ بعد
 از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی باشد و تکبروا لله اعلم * و رواه مسلم * و عن ابن النبی صلی الله علیه و سلم
 دخل علیها و عندها رجل * و هم از عایشه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد و وی و حال آنکه بود نزد
 عایشه مردی بیگانه * فكانه کره ذلك * پس گویا آنحضرت مکروه پنداشت و ناخوش داشت آنرا * فقالت انه اغی *
 پس گفت عایشه بد رستیکه این مرد بود از من است یعنی از رضاعت * فقال * پس گفت آنحضرت خطاب با همسران
 کرده * انظرون من اخوانکم * نکاه کنید و به بینید که کیستند برادران شما * فانما الرضاعة عن الصبیة * زیرا که
 حکم رضاعت که حرام کرد انما نیمهت مکرر از کوسنکی که بد آن رضیع را بهیوی حاصل کرد و این در خوردی می
 باشد پس از تمامی و حال نزد اکثر و دو نیم سال نزد ابی حنیفه و د رین مدت هیری طفل بطعام نمی باشد
 حاصل آنکه حرمت رضاع ثابت نمیکرد در کبر سن و آن مردی که نزد عایشه بود و دعوی کرد عایشه بر اداری او را در کبر سن
 شیر خورده بود و میگوید که مذ هب عایشه آنست که حرمت رضاع در کبر سن نیز حاصل و ثابت میشود * متفق علیه * و عن عقبه
 بن الساری * صاتی است از اولاد نوفل بن عهل مناف اسلام آورده و روز فتح مدینه و است در اهل مکه * انه تزوج
 ابنة لابی اهاب بن عزیز * و روایت میکند که ری نکاح کرد دختر برادر او ابا هاب را بود بکسر همزه بن عزیز بنتمیم
 مهمله و د زای و تحتانیه در میان ضد ذلیل * فانت امرأة * پس آمد زنی * فقالت قد ارضعت عقبه * پس گفت
 آن زن بتحقیق شیر داده ام من عقبه ابن الساری را * و التي تزوج بها * و آنزنی را که نکاح کرده است عقبه بآن زن
 که دختر ابا هاب باشد پس این زن خواهر عقبه باشد از رضاع و نکاح میان ایشان باطل باشد * فقال لها عقبه ما اعلم
 انک ارضعتی * نمیدانم من که تو مرا شیر داده * و لا اخیر تنی * و هرگز خبرم ندادی تو مرا و نشنیده ام من آنرا * فاست
 الی الابی اهاب * پس فرستاد عقبه کسی بسوی آل ابی اهاب و قوم وی * فسالهم * پس پرسید ایشان را که دختر شما
 را این زن شیر داده است * فقالوا ما علمنا رضعت صا حینما * پس گفتند آل ابی اهاب نمیدانیم ما که شیر داده
 باشد این زن دختر ما را * فركب الی النبی صلی الله علیه و سلم بالی ینة * پس سوار شد عقبه و آمد نزد آنحضرت
 بهی ینة * فساله * پس پرسید عقبه آنحضرت را از حکم این مسئله * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * کیف

وقد قيل * چگونه زن ميگفتي اورا و حال آنکه گفته شد که در ميان تو و آن زن رضاع است يعني الرضاع ثابت نشد به بينه مروت و تورع را احتياط مقتضي آنست که اجتناب کنی از وی و جل آنکي از الرضاع نزد اکثر علماء اين قضيه معمول برين است و ميگويند که رضاع ثابت نميشود مگر بکواهي دو مرد يا يک مرد و دو زن و نزد مالک ثابت ميشود بکواهي دو زن و نزد بعضی بکواهي چهار زن و نزد احمد ثابت ميشود بکواهي مرضعه و معني حد يث نزد وی عدم جواز است نه رعايت تورع و ظاهر مفهوم حد يث آنست که چه در برابرانند و الله اعلم * ففارقها عقبه * پس جدا کرد آن زن را از خود عقبه * و نکست ز رجا غير * و نکاح کرد آن زن شوهر ديگر را جزوی * رواه البخاري * وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حنين بعث جيشا الي اوطاس * روايت کرد ابو سعيد که آنحضرت روز حنين فرستاد لشکري را بسوی اوطاس که نام واد يثمت از ديار هوازن * فلحقوا عدوا * پس پيش آمدند دشمنان را يعني کافران را * فقاتلوه * پس قتال کردند دشمنان را * فظفروا عليهم * پس غالب آمدند ايشان بران دشمنان * واصابوا لهم بها يا * ورسيدند وياقتلند بران خود برده ها که بند کردند * فكان ناسا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم تضرعوا من غشيائهن * پس گويانکه بعضی مردمان از اصحاب آنحضرت تضرع کردند از بزه از جماع کردن اين زنان که بند کردند * من اجل ازواجهن من المشركين * از برون شوهران اين زنان که مشرکان بودند يعني با رجوع شوهران زنان را چگونه جماع توان کرد * فانزل الله في ذلك * پس فرود فرستاد خداي تعالی دران باب اين آيت را * والحصنات من النساء * وحرام كبرائيل * شد و است بر شما زنان شرمند ازواينهارا از محسنات بجهت آن گويند که مردان نگاه ميل از زن فروج زنان را و محسنات بکسر صاد نيز قراءت است که اين زنان نگاه ميل دارند فزوج را بر او مردان * الا ما ملكت ايما نكح * مگر آن محسنات که مالک شديد شما ايشانرا به بند کردن * اعفون لهم حلال * يعني پس اين زنان مرا اين عازيا نرا حلال اندا اگر چه شوهران ايشان قائم اند * اذا انقضت عدتوهن * وقيتكم بكل رد عدت اين زنان يعني با ستبرايابوضع حمل يا بل يديك حيض * رواه مسلم *
* اكم ص - - - - - ل الثاني * عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان تنكح المرأة طلي عهتها * روايت کرد ابو هريره که آنحضرت نهی کرد از آنکه نكاح كرده شود زن برعهه خود * والعمه طلي بنت اخيها * و نهی کرد از آنکه نكاح كرده شود عمه بر دختر برادر خود * والامراه طلي خالتها * و از آنکه نكاح كرده شود زن برخاله خود * و اولئحالة طلي بنت اختها * با نكاح كرده شود خاله بر دختر خواهر خود يعني جمع کردن ميان اين زنان حرام است * لا تنكح المصغرة طلي الكبرى ولا الكبرى طلي المصغرة * نكاح كرده نشود زن خورد تر بر زن بزرگ تر و نه بزرگتر بر خورد تر و اين تاكيد است بر محكم سابق را و مراد بصغري بنت اخ و بنت اخيت و بکبری عمه و خاله * رواه الترمذي و ابوداود و الدارمي و النسائي و زوايته الى قوله بنت اختها * و روايت نسائي تا قول ابوست بنت اختها و قول اولئحالة المصغرة طلي * و روايت ابنه *
* وعن الامراء بن عازب * که صحابی مشهور است و اخبار او مکرر نوشته شده است * قال مررت ببي خالي ابو بردة * کفتا کذا شئت بمن خال من که ابو بردة است بضم با بن نيار بکمز نون و تبشابه است * و معه لواء * و حال آنکه با وی علمی بود که آنحضرت همراه او کرد و بود تا علامت باشد بر آنکه او را بکاري فرستاده چنانکه همراه سردار لشکر ميکنند * فقلت اين تلعب * پس گفتم من کجا مهروي * قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم الي رجل تزوج امرأة ابنة * کفت برانکيشته و فرستاده است مرا آنحضرت بسوی مردی که نكاح كرده است زن پدر خود را * آتیه برأسه * بيارم نزد آنحضرت سر آن مرد را * رواه الترمذي و ابوداود و ربي رواية له * و در روايتي مرابي دارد را * والمنسائي و ابن ماجه * و مر نسائي و ابن ماجه را * ابينين آمد که * فامرني ان اضرب عنقه * پس امر کرد آنحضرت بمرانکه بزخم کردن آن مرد را * و اخذ ماله * و بکرم مال او را * و في هذا الرواية قال عمن يذل خالي * و درين روايت گفته است معنی بجای خالی پس اختلاف شد که ابو بردة بن نيار خال بن عازب است يا عم اواس که از کبار صحابه

اهت حاضر شد عقبه ثانیه را با افتاد و حاضر شد بد و رفته مشاغل را و حاضر شد با میرا موئین علی در هر وقت از چنانکه براء
 براء بن عازب نیز بود پوشید و نمائند که ظاهر حدیث در آنست که این قتل و اخذ مال آن مرد جزای همین فعل بود که تزوج زن
 بد را هت را این مکر بطریق میاست باشد و گفته اند که آن مرد اعتقاد حل آن زن کرد و حکم شریعت را انکار نمود پس کافر
 شد از این جهت فرمود بقتل و اخذ مال و فی الله اعلم و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یترحم من
 الرضاع الا ما فتق الامعاء فی الثدي * حرام نمیکرد اند از رضاع هیچ نعم او مکر آن قسم که کشاد و شکافت روده های صبی
 را مثل طعام و واقع شد در وی موقع غذا و این نمی باشد مگر در زمان رضاع که در سال یا دو نیم سال اهت یعنی حکم رضاع
 ذکر که من ثابت نمی شود و ذکر قول ارفی الثدي مقصود از آن بیان واقع و تصویر صورت رضاع است بد کرمیل رضاع
 و شرط نیست در ثبوت حرمت رضاع که ارضاع ارثی باشد و لهذا نکفت من الثدي * و کان تبیل الفطام * و باشد ارتضاع پیش از
 زمان نظام بکسر فایضی در مدت رضاع باشد این تاکید و بیان کلام سابق است و فطام و فطام از شیر باز کردن کودک را
 * رواه الترمذی * و عن حجاج بن حجاج الا سلمی * تابعی است از ثقات و امام احمدی گفت لا بأس به اهت روایت
 میکند از پدرش که حجاج اسلامی است و صحابی است مات سنة احدى و ثلثین و مائة و دود و انت مروان السمار
 * عن ابیه * و روایت میکند از پدرش * انه قال * که بد را و گفت * یا رسول الله ما یلعب عینی مذمة الرضاع * چه چیز
 می برد از من حق رضاع را که اگر ادا کنم حق مرضعه را ادا کرده باشم و ساقط گردد از مذمة من حق آن مذمة بفتح میم و
 کسر ذال معجوه و تذلل میم آنچه ثابت گردد در ذمه و مذمت گردد و شود مرد بر ترک رعایت آن و بفتح بمعنی ذم نیز می آید
 و در میان عرب سخت سن میل اشتند که بعد از فطام و فصل چیزی بمرضعه دهند و رای اجرت * فقال غزوة * پس گفت
 آنحضرت آنچه که میبرد مذمت رضاع را غزوة اهت * عبد اؤامة * غزوة کلام است غلامی با داهی و غزوة سفیدی که در جبهه
 اسپ می باشد بزرگ تر از برهم و بمعنی امر شریف نیز آید و بمعنی عبد و اهت نیز می آید زیرا که چون انسان مملوک
 بهترین و شریف ترین ممالیک است تسمیه کرد ند بدان و چون مرضعه نفس بخود را خاد م کرد انیل جزا داده شد
 بشل فعل وی و داده شد او را مملوکی که خلعت کند او را * رواه الترمذی و النسائی و الدارمی * و عن ابی الطفیل
 الغنوی * بفتح غین معجوه و نون منسوب بغن ابن اعصر که یکی از اجلاد او است نام او عامر بن واثله است صحابی
 صحیح است در ریافت از عمر شریف آنحضرت هشت سال و وی آخر صحابه است در موت و صحبت داشت با مرتضی علی
 و با حاضر شد تمامه مشاهد او را * قال كنت جالساً مع النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبلت امرأة * گفت بودم من نشسته
 با آنحضرت ناگاه پیش آمد زنی * فبهط النبی * پس گستر اینک پیغمبر * صلی الله علیه وسلم رداً * چادر خود را * حتی
 قعدت علیه * تا نشست ازین پرورد * فلما ذهبت قیل فلهذا وضعت النبی * پس چون رفت آن زن گفته شد این زن شیر
 داده است پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم رواه ابو داؤد * و عن ابن عمر بن غیلان * بفتح غین معجوه و سکون تحتیه
 * بن سلمة * بفتح لام * الالتقی اسلم * مسلمان شد * وله عشر نسوة فی الجاهلیة * و مر او را ده زن بود در جاهلیت
 * فاسلمن معه * پس مسلمان شد آن همه زنان با وی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم امسک
 اربعاً * نکاهل ارجها رزن را * و فارق سائرهن * و جد اکن باقی این زنان را ازین حدیث معلوم میشود که نکاحها می
 گافران صحیح اهت چون مسلمان شوند و امر کرده نشوند با عادت نکاح مکر آنکه در نکاح ایشان کسی باشد که جایز نیست
 نکاح وی کن اقالو ولیکن احتمال دارد که مراد اختیار چهار زن باشد برای نکاح فافهم و نیز دلالت دارد بر آن که اسلام یکی از مرد
 و زن موجب تعویق نیست مثل ارتداد چنانکه مذمب حنفیه اهت فافهم مکر آنکه گویند همه معا در یک آن اسلام آوردند
 و این بعید است با مراد با مساک نکاح است چنانکه اشارت کردیم و الله اعلم * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
 * و عن برید بن معاریة * صحابی است اول مشاهد از فتح مکه است و اسلام وی پیش از آن بود گفته اند که عمر از در جاهلیت

شصت سال بود و در اسلام نیز شصت سال بعضی گفته اند بلکه مد سال بزینت مات بی زمین یزید بن معاویه * قال اعلمت
 و تکتی خمس نسوة * گفت مسلمان شدم من و حال آنکه در زیر من پنج زن بود * نسألت النبی * پس سوال کردم من پیغمبر را
 صلی الله علیه وسلم فقال فارق واحدة و املك اربعة * پس گفت آنحضرت جدا کن یکی را و نکاه دار چهار را * فعدت
 الى اقل من صدقة عندی عاتق * پس قصه کردم من بصوی دیوینه ترین از زنان از روی صحبت نزد من که نازا نیل بود
 * منل ستین سنة * مدت شصت سال * ففارقته * پس مفارقت کردم انرا * رواه فی شرح السنة * وعن ابي حنيفة
 فیروز * بفتح فاء و سکون یا * الدیلمی * تابعی است حدیث او در بصیرین است ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات * عن ابیه *
 روایت کرده از پدر خود که فیروز دیلمی است و وی صحابی است و خواهر زادۀ نجاشی است و قاتل عیسی کذاب که مدعی
 نبوت کرده بود بیمن * قال قلت * گفت پدر او کفتم * یا رسول الله انی اجد من و تکتی اختان * بد رستیکه من اسلام
 آورد و حال آنکه در زیر من دو خواهر اند * قال * گفت آنحضرت * اخترا یتهما شدة * اختیار کن هر کدام ازین دو را که
 میخواهی خواهر آنرا که نخست نکاح کردی یا آنرا که آخر کردی و برین اند آیه ثلثه و امام ابوحنیفه گفته اگر تزوج کرده
 است آنها را متعاقب یعنی یکی را بعد از دیگری اختیار نکنند مگر نخستین را از جهت عدم صحت نکاح به پسین در انوقت
 * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن عباس قال اسلمت امرأة فتزوجت * گفت این عیاس اسلام آورد
 زنی پس نکاح کرد یعنی بمردی * فبأ زوجه الی النبی * پس آمد شوهر او که نخست بود بصوی پیغمبر * صلی الله علیه
 وسلم فقال * پس گفت زوج وی * یا رسول الله انی قد اسلمت * بد رستیکه من اسلام آوردم * و علمت باسلامی *
 و دانستی تو اسلام مرا این تاکید اسلام و تحقیق او شد یعنی بی شبهه و در بعضی نسخ علمت بجزم تا بلفظ غایبه یعنی
 دانست آنزن اسلام مرا * فانزعها زوجها * پس بکشید آنزن را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من زوجها الآخر *
 از شوهر پسین او * و رد ما الی زوجها الاول * و باز کرد انیل او را بصوی شوهر نخستین وی * فی رواية انه قال انها
 اسلمت معی * و در روایتی آنست که آن شوهر نخستین او گفت که آنزن اسلام آورد با من * فرد ما علیه * پس باز کرد انیل
 آنحضرت آنزن را بر آن شوهر * رواه ابوداؤد و در وی فی شرح السنة ان جماعة من النساء روایت کرد داشت
 در شرح السنة که جماعتی از زنان * رد من النبی * باز کرد انیل ایشانرا پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بالنکاح الاول
 * طی از واجهین * بنکاح اول به شوهران ایشان * عند اجتماع الاسلامین * نزد جمع شدن مومنان و اسلام اعنی اسلام مرد و زن * بعد
 اختلاف الدین و الازل * بعد از اختلاف دین و دار یعنی اگر چه مختلف شد دین باسلام یکی نه دیگری و اگر چه مختلف شود دار
 که یکی در دار اسلام باشد و دیگری در دار کفر و اختلاف دار موجب فرقت است اما اگر اسلام مرد و جمع کرد در فرقت
 واقع نشود و نکاح سابق ثابت ماند * منهن بنت الولید بن مغيرة * از جمله آن زنان است دختر ولید بن مغیره * کانت تحت
 صفوان بن امیه * بود آن دختر ولید زیر صفوان بن امیه قرشی که کشته شد پدر او روزی که فر بود و اسلام آورد و سه
 بعد از فتح مکه و مدین و طائف کا فر بود و بعد از سلامت یوم الفتح * پس اسلام آورد زن وی روز فتح مکه پیش از شوهر خود
 یکماه * و هر پ زوجه من الاسلام * و گریخت شوهر او از اسلام * فبعثت الیه ابن عجمه و هب بن عمیر * پس فرستاد
 آنحضرت بصوی او و هر عم او را که هب بن عمیر است بضم عین و فتح میم * برداء رسول الله * بار دای شریف خود
 * صلح الله علیه وسلم اما نالصفوان * از جهت امان دادن مرصفوان را * فلما قلتم * پس چون ند و م آورد صفوان
 * جعل له رسول الله صلی الله علیه وسلم تمیرا ربعة اشهر * کرد انیل مرا و آنحضرت در سه و آوردن او را چهار ماه چنانکه
 اهل مکه را حکم کرد که بود ند که چهار ماه بروند و سیاحت کنند بر روی زمین هر جا که خواهند تا بریشان و حیران و
 هر کرد ان شوند چنانکه منطوق قرآن است بعد از ان بیابند و پشیمان شوند و اسلام آرند * حتی اسلام * تا اسلام آورد
 صفوان بعد از یک ماه * فاستقرت عنده * پس قرار یافت آن زوجه او که بنت الولید باشد نزد وی * و اسلمت ام حکیم

بنت الحارث بن هشام * و از جمله آن زنان ام حکیم است که دختر حارث بن هشام است برادر ابو جهل بن هشام از مادر که صاحبیت معدود و در اهل حجاز قرشی شریف صاحب مکارم در جاهلیت دین اسلام و اسلام آورد بعد از فتح و نیکو شد اسلام او * امرأة عکرمه بن ابی جهل * این ام حکیم زن عکرمه بن ابی جهل است * یوم الفتح بمکه * اسلام آورد ام حکیم روز فتح بمکه * و هرب زوجه من الاسلام * و گریخت شوهر او و عکرمه بن ابی جهل از اسلام * حتی قتل الیمن * تا آنکه رفت الیمن * فارقتهم ام حکیم * پس کوچ کرد ام حکیم و برآمد در طلب شوهر یا مر آنحضرت * حتی قتل علیه الیمن * تا آنکه قتل یم آورد بر شوهر خود یم را * فل عته الی الاسلام * پس خواند شوهر را بسوی اسلام * فاسلم * پس مسلمان شد مکره پس آمد نزد آنحضرت و چون دید آنحضرت او را گفت مرحبا بالراکب المهاجر و در روایتی برخاست آنحضرت و در کنار گرفت او را نیک شد اسلام او منقلب او بسیار است * فتمت علی نکاحهما * پس ثابت ماندند ام حکیم و عکرمه بر نکاح خود * و راه مالک عن بن شهاب مرهلا * روایت کرد این حدیث را مالک از ابن شهاب زمري بطریق ارسال و این حدیث دلیل است بر حقیقه را در قول ایشان بعدم وقوع فرقت باسلام احد الزوجین چنانکه شافعیه میگویند

الفصل الثالث * عن ابن عباس قال حرم من النسب سبع * گفت ابن عباس حرام کرد انبیه شدند از نسب هفت زن * و من الصهر سبع * و حرام کرد انبیه شدند از صهر هفت زن مصاهرة خویشی که از نکاح حاصل کرد * ثم قرأ * یسترخواند ابن عباس برای اثبات این دعوی این آیت را که * حرمت علیکم امهاتکم الالبه * تا آخر آیت از جهت اشتغال این آیت بر تمامه اقسام آنچه حرام است بنسب و اکثر آنچه حرام است بمصاهرت و در شرح ترجمه باب ذکر کرده شد * و راه البخاری * و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ایما رجل نکح امرأة * گفت آنحضرت هر مردی که نکاح کند زنی را * فل یخل بها * و اگر دخول نکرده است بان زن * فلا یخل بها نکاح اینها * پس بی حلال نیست مرا آن مرد را نکاح دختر آن زن * و ان لم یخل بها * و اگر دخول نکرده است بان زن * فاینک اینها * پس بی حلال نیست مرا آن مرد را نکاح دختر او را اگر خواهد اما بعد از تفویق از ان زن و جمع مادر و دختر درست نیست * و ایما رجل نکح امرأة فلا یخل بها * و اینها * پس حلال نمی شود مرا او را که نکاح کند مادر آن زن را * و دخل بها او لم یخل * و دخول کرده است بان زن یا نکرد * و است پس در نکاح دختر زن دخول شرط است و در مادر زن شرط نیست و این هر دو حکم در قوآن مجید مل کوراست * و راه الترمذی و قال هذا حدیث لا یصح من قبل اسناد * و گفته است ترمذی که این حدیثی است که صحیح نیست از جانب اسنادش * انما رواه ابن لهیعة * روایت نکرده است این حدیث را مکررا بن لهیعه بفتح لام و کسر ها * و المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب و ما یضعفان فی التعلیل * و این هر دو شخص که ابن لهیعه و مثنی بن الصباح اند ضعیف داشته می شوند در حدیث

آدمی برهنه از موی و بهمین جهت آدمی را بشر گویند که پوست و عاری موی عاریست بخلاف سایر حیوانات پس مباشرت برهنه ها بیکدیگر و آنرا کتایت از جماع دارند که بشره مرد و بشره زن ملاقی بیکدیگر می شوند

الفصل الاول * عن جابر قال کانت الیهود تقول * روایت است از جابر که گفت بودند یهود که می گفتند * اذا اتی الرجل امرأته من دبرها فی قبلها * وقتی که می آید مرد زن خود را و جماع می کند از جانب پس روی می باشد فرزند کار چشم * فنزلت * پس فرود آمد این آیت * نساء کم حرث لکم * زنان شما کشتزار شما اند که از انجا نتیجه حاصل شود * فأتوا حرثکم انی شتمتم * پس بیائید بکشتزار خود بهر کیف که خواهید بهر وضع که خواهید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث باشد که از انجا بار و نتیجه پیدا می کنید * متفق علیه * و عنه قال کننا نعزل * و هم از جابر است گفت بود یم ما که عزل می کردیم عذل بعین ممله و زای و در کردن نطفه را تا در زخم نیفتد * و القرآن ینزل * و

حال آنکه قرآن فرمود می آید یعنی در زمان آنحضرت که وحی می آمد از عزل که ما میگردانیم نهی نیامد * متفق علیه وزاد مسلم * و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که * فیلغ ذلك النبی * پس رسید خبر آن یعنی عزل کردن ما پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فلم یهینا * پس نهی نکرد آنحضرت ما را یعنی نه کتاب نهی از آن کرد و نه سنت و ازین حدیث اباحت عزل معلوم میشود * و عنه قال ان رجلا أتى رسول الله * وهم از جا بجاست که مودی آمد آنحضرت را * صلی الله علیه وسلم فقال ان لی جاریة فی خادمتنا * پس گفت آنمرد که مراد اهی است که وی خد متکار ما است * وانا اطوف علیها * و حال آنکه من طواف میگردم بروی طواف و طواف کرد چیزی کشتن یعنی وطی میکنم او را * واکره ان تحمل * و ناخوش میبارم که باردار گردد وی * فقال اعزل عنها ان شئت * پس گفت آنحضرت عزل کن از آن جاریه اگر میخواهی تو که حمل نگیرد اما فائده ندارد تر آن * فانه سیأتیها ما قد رلها * پس بد رستی که شان اینست که سرانجام است که می آید آن جاریه را چیزی که تغذیر کرده شده است مرا و را از ولد * فلیست الرجل ثم اتاه فقال * پس درنگ کرد آنمرد مدتی پسترا آمد آنحضرت را * پس گفت * ان البجاریة قد حملت * بکرم و حد بد رستی که آن جاریه حامله شد * فقال قد اخبرتك انه سیأتیها ما قد رلها * پس گفت آنحضرت بتسقیق خبر کرده بودم من ترا که سرانجام است که بیاید او را آنچه تغذیر کرده شده است

پس در این حدیث نیز دلالت دارد بر اباحت عزل ولیکن در وی اشارت است بکراهیت آن بجهت عدم نفع آن * رواه مسلم * وعن ابی سعید الخدری قال یفرجننا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة * گفت ابو سعید بیرون آمدیم ما با آنحضرت در غزوة * بنی المصطلق * بضم میم و سکون صاد و فتح طای مهملتین و بکسر لام و فتح نیز آمد در خرقان نام قبیله است * فاصبنا سبیا من سبی العرب * پس یافتیم ما برد ۱۵ فرودهای عرب * فاشتهینا النساء * پس خواستیم ما را میل کردیم زنان را * و اشد علینا العزبة * و سخت شد بر ما بی زنی عزبه بضم عین و سکون زای و بموحده بی زنی و بی شوئی عذب بفتح تین مزدبی زن * و احببنا العزل * و دوست داشتیم ما عزل را * فارد نا ان نعزل * پس خواستیم ما اینکه عزل کنیم * و قلنا انزل و رسول الله * و گفتیم ما بطریق انکار و استبعاد ایا عزل کنیم و حال آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بین اظهارنا در میان ما باشد * قبل ان نسأله * پیش از آنکه بپرسیم آنحضرت را * نعم لئانه عن ذلك * پس پرسیدیم آنحضرت را از آن * فقال ما علیکم * و در روایتی لا علیکم * ان لا تفعلوا * نیست باک و بزد بر شما درین که بکنید عزل را و لا تفعلوا از این است و ان بکسر ه و نوز وایت است یعنی نیست کناه بر شما اگر بکنید عزل را قسطلانی گفته که معنی آنست که نیست واجب بر شما که بکنید عزل را پس لازمه نپاشد * ما من نسمة کائنة الی یوم القیمة * نیست هیچ نفی که پید ابرهست شوند است تار و زوبانست * الا فی کائنة * مگر آنکه آن نوحه پید اشد و است چنانکه در حدیث سابق فرمود فانه سیأتیها ما قد رلها و نسمة بفتح تین دم و مردم * متفق علیه * و عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن العزل * پرسیدند عزل را حکم عزل که جائز است یا نه * فقال ما من کل الماء یكون الولد * پس گفت آنحضرت نه از هر آب منی می باشد فرزند * و اذا اراد الله خلق شیء لم یمنعه شیء * و چون می خواهد خدا ای تعالی پید اکردن چیزی را منع نمی کند و باز نمیدارد او را هیچ چیز یعنی شما خیال کرده اید که ریختن و انداختن آب منی در رحم سبب پید اشدن فرزند است و عزل سبب ناپید اشدن است

پس چنین نیست که شما توهم کرده اید بلکه آن باراد و پروردگار تعالی است بسا که آب منی در رحم بریزد و فرزند نشود و بسا که عزل کنند و فرزند پید اشد نعم فرزند از نطفه متکون می شود و تواند که در صورت عزل بی اختیار چیزی از نطفه در رحم افتد و ولد متکون گردد اگر تعلق یرا الهی به پید اشدن او رفته است و بی نطفه دم می تواند پید اکرد و آنکه نطفه در رحم افتد و ولد متکون نکردد خود بسا راست فافهم * رواه مسلم * ازین احادیث و خصی در عزل مفهوم شد با اشارتی بکراهت ارتکاب آن و مذمب ما را اکثر علما آنست که عزل در حرة جائز نیست مگر برضای زوی و راست جائز است خواة

مكروه باشد یا مملو نه و بعضی گفته اند كه در مكروه رضا مالك او معتبر است * و عن سعد بن ابی وقاص ان رجلا جاء
 الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انی اعزل عن امرأتی * مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت كه من عزل می كنم
 از زن خود را این زن فرزندى هم داشته است * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و را
 پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لم تفعل ذلك * برای چه می كنى آنرا * فقال رجل اشفق على زلتها * پس گفت آنمرد مبتزم
 بر فرزند آن زن كه ضرر نكند آن فرزند را اشفاق بكسر هاء و ترمیدن بر كسى از چیزی از مهر بانی بروی مشفق و شفیق از و است
 و خوف ضرر بر فرزند بیست آنست كه اعتقاد قوم آن بود كه جماع كردن زن را در حالت ارضاع و حمل كوفتن زن درین
 حالت زیان ميكند بفرزندى كه شیرمیکند دل او را بیست فساد شیرو نیز شیر در وقت حمل كم میشود و خشك ميكرد و همچنین
 كه متكون ميكرد در شك و این شیوزیان ميكند و این را غیله ميكویند بكار غین معیبه و فتح آن و بعضی كویند چنانچه است
 فتح مكر بخلاف تا و صحیح آنست كه بتانیز بكسر و فتح نیز هردو جایز است و غیله بمعنی قتل و هلاك آید چنانكه در حدیث
 آید * و بیاید * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان ذلك ضارا لضارفاً و الروم * اگر میبود زیان كنند زیان ميكرد
 فارس و روم را كه عادت ایشان بود كه ميكردند این را هیچ ضرر نمیکند یا ایشان پس عزل مكن بیست خوف حامله شدن
 زن و در اینجا ما بجهت در نهی از عزل * رواه مسلم * و عن جذامة * بضم جیم و تصفیف ذال معیبه * بنت وهب * كه
 و او و سكوت ما از مهاجرات است اسلام آورد بلكه و مهاجرت كرد یا قوم خود و كویند كه وی دختر خواهر عكاشه است
 از مادر * قالت حضرت رسول الله * گفت جذامة حاضر شد پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فی اناس * در میان
 مردمان بضم هاء و انس بكر ناس و مردمان * و هو يقول * و حال آنكه آنحضرت میگفت * لقد هممت ان انهى عن الغيلة *
 بفتح حاء و تحقیق قصد كردم من كه نهی كنم از غیله نظر به تعارف قوم * فنظرت فی الروم و فارس * پس نظر كردم و تامل نمودم
 و حال فارس و روم * فاذا هم یخلمون اولادهم * پس ناكهان دیدم كه ایشان غیله ميكند فرزند این خود را و شیر
 میدهند در زمان حمل * فلا یضر اولادهم ذلك شیئاً * پس زیان نمیکند اولاد را ایشان را غیله چیزی ظاهر آنست كه نهی
 و ترك نهی فرد و باجتهاد بود در الله اعلم * ثم سأله عن العزل * بعد از آن موأل كودنك آنحضرت را از حكم عزل
 * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك الواء الشففى * آن یعنی عزل و آء نهانی است و آء بهمزة زنة بكو كردن
 مولود را و نهان بیست آن گفت كه ظاهر نیست و حقیقة و آء نیست زیرا كه در وی از هاق روح نیست بلكه در حكم او
 و مشابه یا است پس مكروه باشد * و هي اذا المروءة سالت * و این فصلت قبیحه و فعل شنیعه داخل مضمون این آیت
 گریه است * رواه مسلم * و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اعظم الامانة عند الله يوم القيمة *
 بد و ستميكه بزرگترین امانت نزد خدای تعالی كه خیانت كند در وی مرد و پرهیل شود از آن روز قیامت * و فی رواية
 ان من اشر الناس عند الله منزلة يوم القيمة * و در روایتی اینچنین آمده است كه بدترین مردم نزد خدا در موتبه
 روز قیامت * الرجل یفشی الی امرأته * مرد قیامت كه برسد بسوی زن خود و مباشرت و مباشرت كنن با وی * و تغضي الیه *
 و برسد زن بسوی او * ثم ینشرهما * پستر براكند و كند را زینهای آن زن را چنانكه عادت اراذل و اهاذل است و هر بد معنی
 جماع نیز می آید و ظاهر آنست كه مراد بعضی عیبهای زن باشد یا از آنچه در آن وقت میان مرد و زن ميكند و زو افشای آن
 غریبی شرمی است * رواه مسلم *
 * الفصل الثاني * عن ابن عباس قال اوحی الی رسول الله
 صلى الله عليه وسلم * كفت ابن عباس و حی فرستاده شد بسوی آنحضرت این آیت * نساءكم حرث لكم فاتوا اخركم الایة
 اقبل و ادبر * بر این تفسیر و بیان قول او است فاتوا اخركم یعنی بیا از جانب پیش و از جانب پس برخلاف یهود كه از ادبار
 منع ميكردند چنانكه در غسل اول كند شست * و اتقوا الذل و الذل بضم ذال و الذل بضم ذال و الذل بضم ذال و الذل بضم ذال
 * رواه الترمذی * و عن جریمة * بضم خاء معیبه و فتح زای * بن ثابت * صحابی انصاری است حاضر شد در را و ما

وما بعد آنرا در روز فتح لوی قوم او بدست او بود و زوز صفین با میرالمومنین ملی بود و چون عمار بن یاسر کشته شد شمشیر کشید و قتال کرد تا کشته شد رضی الله عنه و ذوالشهادتین لقب او است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يستحيي من الحق * حق تعالی شرم نمیدارد از حق رد رین زیادت تاکید است و تنبییه است بر شدت حرمت یعنی این سخنی است که مکروه است ذکر او و بر زبان نمیتوان آورد اگر چه بطریق منع و نهی باشد ولیکن چاره نیست از ذکر حکم شرعی * لا تأتوا النساء فی ادبارهن * نیائید زنان را یعنی و طبعی نکنید در دبرهای ایشان * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * وعن ابیهریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ملعون من أتى امرأة فی دبرها * لعنت کرد و شد و راند و شد است از درگاه قرب و رضای حق کسیکه بیاید زن خود را در دبرش در نسخه امرأة یعنی زنی را و ظاهر است که ائیان در دبر زن بیگانه اش را غلط خواند بود در حرمت و معصیت * رواه احمد و ابوداود * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي يأتي امراته فی دبرها لا ينظر الله اليه * بد رستی کسیکه بیاید زن خود را در دبرش نظر نکند خداوند تعالی برضار عنایت بسوی وی * رواه فی شرح السنة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله الى رجل أتى رجلا امرأة فی الدبر * نظر نمیکنند خداوند تعالی بسوی مردی که بیاید مردی یا زنی را در دبرش نیست که اول اغظ را شد و اشنع است و لهذا اتفق بر کراهت آنرا اگر چه مرد و حرام است و نقل میکنند از امام مالک که در زن و در او خود روایتی هست و الله اعلم * رواه الترمذی * و عن اسماء بنت یزید * صباهه انصاریه از ذات عقل بود حاضر شد یرموک را و کشت به کافرا پیچوب ستون * قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * کفبت شنیعاً من آنحضرت را که میگوید * لا تقتلوا اولادکم سرا * نکشید اولاد خود را پنهانی کنایت است از غلبه که کشت که در حکم قتل است * فان الغریل ید رک الفارس * پس بد رستیکه غریل درمی یابد امل فارس را * فیل عشره عن فرسه * پس می اندازد او را از آنجا که میکشد او را یعنی باقی میماند اثر غریل در فساد مزاج و ضعف قوی تا رسیدن بوقت بلوغ و مردی پس چون بمقامت کند در جنگ سست میگردد و می افتد از پشت اسب و شکست میشود این حدیث اثبات اثر غریل میکند و در احادیث سابقه نفی گردید طبعی گفته که بعد بر او موقوفیت حقیقی است چنانکه اعتقاد اهل جاهلیت بود در این حدیث برای اثبات سبب عادی فی الجملة است انتهی و ظاهر آنست که نهی و ترک نهی مرد و باجتهاد بود اول نهی گردید بدلیل که روی داد بعد از آن با معان نظر حال فارس و روم و عدم ضرر ایشان ترک نهی گردید چنانکه مضمون حدیث خلأ لاله دلالت دارد بر آن قتل بر او الله اعلم * رواه ابوداود * الفصل الثانی * عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یعزل عن المرأة * کفبت امیر المؤمنین عمر که نهی کرد پیغمبر خدا از این که عزل کرده شود از زن آزاد * الا بائنها * مکر باذن وی و ازین مفهوم میشود که از جایی میتوان کرد بی اذن وی چنانکه مذکور است * رواه ابن ماجه * باب * در لواحق و متممات ما سبق * الفصل الاول * عن عروة بن عایشه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لیهانی بیریة * روایت کرد عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عایشه است از عایشه که آنحضرت کفبت مرا عیشهر را در شان بریوه بفتح با و کسر را می اولی که مولا عایشه بود و نشست در ملک یهود بود پس خرید او را از ایشان عایشه و قصه آن در کتاب البیوع گذشت است پس کفبت آنحضرت بعایشه * خذ بها فاعقها * بگیر تو او را پس آزاد کن او را پس آزاد کرد عایشه او را * و کان زوجها عبد * و بود شوهر بربره بنده * ففتره فارسل الله صلى الله عليه وسلم * سپس مشیر کرد انید آنحضرت بربره را بعد از آزادی که در وقت شوهر باشد یا نباشد و این را خیار عتق میگویند که چون جاریه در نکاح مردی باشد و آن جاریه از او شود مخیر است که آن مرد را اختیار کند یا نه چنانکه خیار بلوغ می باشد * فاختارت نفسها * پس اختیار کرد بربره نفس خود را نه شوهر را که اختیار کردی * ولو کان حرالمخیرها * و اگر میبود شوهر او آزاد

منبر نمیکرد انیل آنحضرت بریزه را ز این قول ائمه ثلثه است که میگویند اختیار که زن را ثابث میشود بعد از عتق بر تنقل برود
است که زوج وی عمل باشد از برای دفع عار که حره در قنوت عمل چون باشد و نزد امام ابی حنیفه اختیار ثابث است اگر چه
زوج حر نیز باشد و علت تخییر نزد امام امتناع از زیادت ملک است زیرا که حره مالک است بر وی زوج سه طلاق را و بر ائمه
دو طلاق و گویا که این زیادت یعنی قول او و لو کان حرالم یثیرها نزد ایشان در حدیث ثابت نشد و یا حدیثی در حدیث است
و این قول را وی است بنا بر منسوب و اعتقاد خود تحقیق این در اصول فقه است و یا کرده و معا آزاد کرد و شل ند ثابث
نمیشود اختیار با تفیق و اگر زوج آزاد کرده شد اختیار نیست مر او را خواهر زن وی حره بود یا امت * متفق علیه * و عن ابن
عباس رضی الله عنهما قال کان زوج بریره عبد الاحود * گفت این عباس بود شوهر بریره غلام عباده * یقال له مغیث *
گفته میشود مر او را مغیث بضم میم و کسر غین معجمه * کانی انظر الیه * گویا که من می بینم او را که * یطوف خلفها فی سبک
الملکینه * میکرد در پس بریره در کوچهای ملینه سبک بکسر سین و فتح کاف اولی جمع سبک * یبکی * در حالیکه میکرد از فراق
بریره * و در مرهه تسلیلی لیسینه * و اشکهای او روان میرود بر پیش وی * فقال النبی صلی الله علیه و سلم للعباس بن مریم
گفت آنحضرت مر عباس را * یا عباس الاتعجب من حب مغیث بریره * ای عباس شکفت نداری ازدوستی مغیث بریره را
* و من بغض بریره مغیث * و از دشمن داشتن بریره مغیث را (بیت) * میل من سوی وصال و قصد وی سوی فراق
* ترک کام خود گرفته تا بر آید کام دوست * فقال النبی صلی الله علیه و سلم لوراجعت * پس گفت آنحضرت یعنی بریره را
اگر مرا رجعت کنی مغیث را و شوهر کنی او را بهتر باشد * غالت * پس گفت بریره * یا رسول الله نامرنی * ای امار میکنی که
البته رجوع کنم پس چه چاره است * قال انما اشفع * گفت آنحضرت امار نمیکنم مگر شفاعت و درخواست میکنم و اختیار
تو باقی است * قالت لا حاجة لی فیه * گفت بریره نیست حاجت مراد مغیث * رواه البخاری *

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها انها ارادت ان تعتق * روایت است از عایشه که وی خواست که از ادکل
مملوکین لها زوج * در مملوک را که موآن عایشه را بود که میان ایشان زوجیت بود و زوج بمعنی جفت است پس
مرد و راز و می توان گفت و در اکثر نسخ مصابیح زوجین واقع شده و در بعضی نسخ مملوکه لها زوج و ضمیر لها یوای
مملوکه است و این مرد در نسخه ظاهر است * فسألت النبی * پس پرسید عایشه پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * که کدام
یکی را نخواست آزاد کنم مرد را یا زن را * فامرهما ان قبلأ یا لرجل قبل المرأة * پس امر کرد آنحضرت عایشه را که
ابتدا کند در اعتاق بر مرد پیش از زن تا نه نسخ نشود ننگ اگر ابتدا زن را بزد و چه کند با اختیار کردن وی نفس خود را و اگر هر
دو را معا آزاد می کرد هم باقی می ماند نکاح چنانکه معلوم شد * رواه ابوداود و النسائی * و عنها ان بریره عتقت و
هی عند مغیث * و هم از عایشه روایت است که بریره از ادش وصال آنکه وی نزد مغیث بود و در نکاح وی بود * فثیرها رسول
الله * پس منبر کرد انیل بریره را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و قال لها ان قریبک * و گفت آنحضرت مر بریره را اگر نزد یکی
گند یعنی جماع کند شوهر تو قریب بکسر را است از باب جمع جمع * فلا خیار لك * پس نیست اختیار مر تو از جهت حصول رضا
بزوجیت وی و در خیال بلوغ خود بسپرد حکوت رضا حاصل میشود * رواه ابوداود * و درین باب فصل ثالث نیست

* باب الصداق * بفتح صاد و کسر آن و صلته بفتح صاد و ضم دال نیز آمده کابین جمع صلیق چنانکه صاحب و کاتب
و کتاب و نقل مهر نزد ما و در ما است و نزد مالک ربع دینار و آن بهای هر است که نصاب هر چه نزد ایشان است و نزد
شافعی و احمد هر چه صلاحیت ثمنیت داشته باشد بیش یا کم و شرط کرده شده است در روایتی از بعضی اصحاب احمد
که چیزی باشد که مر آنرا نصف است پس جائز نباشد بفلس و مانند آن و استدلال کرده است در حدیثی که بیل بیت جائز
و ابن عمر لا مهر اقل من عشرة * الفصل الاول * عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
جاءته امرأة * سهل ابن سعد یابعدی انصاری که از مشاهیر صحابه است و اخرین مات من الصحابة به بالملینه است

روایت می کند که آمد آنحضرت و از منی فقلت * پس گفت آنزن * یا رسول الله اني وهبت نفسي لك * بد رستیکه من
بخشیدم نفس خود را برای تو و این شریعت بود که اگر زنی به بخشیدن نفس خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حلال بود
بمنکاح و بنی مهر و این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم چنانکه منطوق قرآن است * فقامت طوبلا * پس بایستاد
آنزن زمانی در آزار آنحضرت ساکت ماند و هیچ جواب اوبه قول ورد نداد * فقام رجل فقال * پس بایستاد مردی
پس گفت آنمزد * یا رسول الله زوجنیها ان لم تکن لك فيها حاجة * تزویج کن مرا او را اگر نیست مروت را حاجت دروفا
یعنی امر کن او را رضای کرد ان بان یا بجهت آنکه هر کراولی نیست امام ولی او هست * فقال هل عندک من شیء
نصلقها * پس گفت آنحضرت آیا هست نزد تو چیزی که مهر کرد انی برای او صادق بکسر حمزه مهر نامیدن * قال ما عندی
الا زاری هذا * گفت آنمزد نیست نزد من مگر این از ارمی که در رقه خود بسته ام و در روایتی آمده است که
آنحضرت فرمود از اربچه کار بیاید اگر تو میپوشی او برهنه می ماند و اگر او میپوشد تو برهنه میمانی * قال * گفت آنحضرت
* فالتمس و لو خاتما من حديد * پس طلب کن و بهم رسان چیزی و اگر چه باشد آنچیز انگشتی از آهن
* فالتمس فلم یجد شیئا * پس بجهت آنمزد پس نیافت هیچ چیز را درین حدیث دلیل است بر این که قایل اند
آنکه در مهر مقداری معین نیست هر چه صلاحیت ثنیت دارد مهر میتواند شد و اصحاب ما میگویند که مثل این معمول
است بر معجل زیرا که عادت ایشان جاری بود در تعجیل بعضی مهر پیش از دخول * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
هل معک من القرآن شیء * پس گفت آیا هست با تو ای مرد از قرآن چیزی * قال نعم سورة کذا و سورة کذا * گفت
آنحضرت با من سورة چنین و سورة چنین * فقال قل زوجتکها * پس گفت آنحضرت بتحقیق تزویج کردم تو را آن را
* بها معک من القرآن * پیچید که با هست از قرآن ظاهر آنست که مهر و عروسی همین تعلیم قرآن را ساختن و نزد بعضی ائمه این
جائز است چنانکه موهی علیه السلام خدمت شعیب و کوسفختن چو انی او را مهر کرد انید و حنفیه میگویند که واجب درین
صورت مهر مثل است چنانکه در صورت عدم تمعیه مهر و کلمه ما اینجا برای مقابله نیست بلکه برای سببیت است یعنی
تزویج کردم بسبب آنچه با هست از قرآن و سبب اجتماع تو با وی وجود قرآن است چنانکه بیاید از تزویج ابی طلحه ام سلمه
را بر اسلام و نیز شاید که آنزن بخشید مهر خود را بانمزد و الله اعلم * و فی روایتی قال * و در روایتی گفت آنحضرت
* انطلق فقل زوجتکها * برخیز و برو پس بتحقیق تزویج کردم تو را * فعلها من القرآن * پس تعلیم کن او را از قرآن
* متفق علیه * و عن ابی حمزة قال ما لیت عایشة رضی الله عنها کم کان صدق النبی صلی الله علیه و سلم * نفت ابوسلمه
پرسیدم عایشه را که چند بود مهر آنحضرت * قالت کان صدق لزوج لاجه ثنتی عشرة اوقیة * گفت عایشه بود مهر آنحضرت
موازاج او را دوازده اوقیه بضم حمزة و سکون و ا و کسراف و تشدید تثنیه چهل درم سنک را کوبند * و نش * و بود با آن
دوازده اوقیه نش بفتح نون و تشدید شین معجمه * قالت اتدري ما التمس * گفت عایشه ایا درمی یابی چه چیز است
نش * قلت لا * گفتم در نمی یابی * قالت نصف اوقیه * گفت عایشه نش نصف اوقیه است فی الصراح نش پست درم سنک
که نصف اوقیه باشد و نش نصف هر چیز را کوبند تا آنکه نش رغیف نصف رغیف * فقلت خمسائة درهم رواه مسلم * پس این
مجموع بانصد درم باشد و نش بالرفع فی شرح السنة * و لفظ نش مرفوع است در نهضتای شرح سنة * و فی جمیع الاصول *
و در همه اصلاها و در اکثر نسخ مصابیح نیز همچنین است و تقی یو کلام و معنی نش یا یزاد نش و در بعضی نسخ مصابیح و نشا
بمنصب عطف بر ثنتی عشرة و این اگر چه بحسب لفظ عبارات ظاهر است لیکن موافق روایت نیست والله اعلم
الحمد لله الثاني عن عمرو بن الخطاب رضی الله عنه قال الا لا تغالوا * بضم تا * صدقة النکاح * گفت امیر المؤمنین عمو رضی
الله عنه و انوار آقا با شیل که کران نکنید و بسیار نکنید مهر زنا نرا * فانها لو كانت مکرمة * بفتح میم و ضم را * فی الدنيا *
پس بد رستیکه ان مغالات مهورا کر میبود عیب بزرگی در دنیا * و تقوی عند الله * و میا بود مهر چپ تقوی نزد خدا!

میراث و شافعی را درین جا در قول است یکی موافق قول ملی رض دیگر موافق قول ابن مسعود و مذمت ما مذمت ابن مسعود است رضي الله عنهما * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی * **الفصل فی النکاح**

* من ام حبیبه * از امهات المؤمنین است دختر ابوسفیان خواهر معاویه * انها کانت تحت * روایت میکند که وی بود زیر عبد الله بن جش * بتقلیم جیم بر حای مهمله و شین معجمه صحابی اسف مشهور برادرزینب بنت جش که از امهات المؤمنین است و در نسخ مشکوة این چنین واقع اسف و صواب عبید الله بن جش است بیای تصغر چنانکه در هنن ابی داؤد و جامع الاصول و جزان است زیرا که این عبید الله اسلام آورد و بحش رفت و انجا نصرانی شد و از دین اسلام مرتد گشت * نجات بارض الحش * پس مرد عبد الله بن جش بزمین حبشه رفتا بعد ما ند ام حبیبه بود بن اسلام * فزوجها النجاشی النبی * پس تزویج کرد ام حبیبه را نجاشی به پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و امهر ما عنه اربعة الاف * و مهر کرد نجاشی ام حبیبه را چهار هزار درهم آورد * اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاد مهر بن امیه ضمیری را نزد نجاشی تا خواستگاری کند ام حبیبه را * فی رواية اربعة الاف درهم * که ذکر در هم بصریج در روید واقع شده * و بعث بها الی رسول الله * و فرستاد نجاشی ام حبیبه را بسوی آنحضرت * صلی الله علیه و سلم مع شریحیل بن شین و فتح و او سکون حای مهمله و کمر مزحده و سکون تحتیه * بن حسنة * بفتحات و ویا از مهاجران حبشه بود و معدود بود در رجوة قریش * رواه ابو داؤد و النسائی * و من انس قال تزوج ابو طلحة ام سلیم * گفت انس نکاح که کرد ابو طلحة انصاری ام سلیم را که مادر انس است و وی رضي الله عنه ربیب ابو طلحة است و پیش ازین ام سلیم در تحت مالک بود که پدر انس است * فكان صدق ما بینهما الاسلام * پس بعد مهر میان ایشان اسلام * اسلمت ام سلیم قبل ابی طلحة * اسلام آورد ام سلیم پیش از ابو طلحة * فخطبها * پس خواستگاری کرد ابو طلحة ام سلیم را * فقالت انی قد اسلمت * پس گفت ام سلیم بد رستیکه من تحقیق مسلمان شده ام * فان اسلمت نکحتک * پس اگر مسلمان شوی تو نکاح میکنم ترا * فاسلمت * پس مسلمان شد ابو طلحة * فكان صدق ما بینهما * پس بود اسلام مهر میان ایشان معنی این است که اسلام حبیب استحقاق و استیصال ابو طلحة شد ام سلیم را * اند که مهر همین بود عامای حنفیه این چنین میکنند و ایة دیکو حمل بر ظاهر میکنند و الله اعلم * رزاة النسائی * **باب الولیمة** در نهایه گفته ولیمه طعامی که ساخته می شود نزد عروس در تمام رس گفته ولیمه طعام عرس یا هر طعام و وجه تعبیه بولیمه از جهت اجتماع زو جین است از التیام و اکبر بر اندک که ولیمه سنت است و بعضی گفته اند مستحب است و بعضی بان رفقة اند که واجب است و وقت ولیمه بعد از دخول است یا وقت عقیل یا هر دو وقت و اختلاف کرده اند در تکرار آن زیاده برد و روز طائفه مکروه میدانند و مستحب دانسته امام مالک تا هفته و در مجمع البحار گفته که ضیافت بر پشت نوع است ولیمه برای عرس و خرم بضم خای معجمه برای ولادت واعدار برای ختان و و گیره برای بنا و نقیعه برای قدم مسافر سازد آنرا یاد یکران برای اربسان و نک مستحق از نفع بمعنی غبار و وضیمه بطاف معجمه برای مصیبت و عقیقه برای تسمیه ولد و ماء دبه بههزه و ضم دال مهمله برای موحده طعامی که ساخته شود برای ضیافت بی سبب و اینها اقسام مستحب است مکرر ولیمه که نزد قومی واجب است و بغوی گفته که مستحب است مره و س را که احداث کند شکر را و قتیکه احداث کند خدای تعالی نعمت را **الفصل فی النکاح**

* عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم رای ملی عبد الرحمن بن عوف اثر صفره * روایت کرد انس که آنحضرت دید بر عبد الرحمن بن عوف اثر زردی که چه سچیده بود بتن وی یا بیجامه وی از طیب عروس زعفران یا از غیران و بقول بعضی جائز است متزوج و استعمال زعفران * فقال ما فلان * پس پرسید آنحضرت چه چیز است این اثر زردی یعنی همب آن چیست و از کجاست ابا از جهت عروسی است یا جز آن * قال انی تزوجت امرأة * گفت عبد الرحمن بد رستیکه من نکاح کرده ام زنی را * ملی وزن نواة من ذهب * هر وزن دانه خرما از طلا و در اصطلاح اهل حساب نواة وزن پنج درم

بخورد تا حال آن شخص بداند که چه هست که تمییز میکند یا نمی کند * روى الاحادیث الثلاثة البیهقی * روایت گردانیده که حدیث
 رابیهقی * فی شعب الايمان قال هذا ان صح فلان الظاهر ان الماعلم لا يطعمه ولا يسقيه الا ما هو حلال عنده * وگفت
 بیهقی این حدیث اخیرا کرم صحیح است پس از جهت آنست که مسلمان نمی خوراند او را و نمی نوشاند او را مگر آنچه
 حلال است نزد ری والله اعلم باب القسم قسم * بفتح بخش کردن و از اینجا است قسم بمعنی نوبت میان زنان
 نکاح داشتن و بکسر بخش و بهره و بفتح تین سوگند و قسم واجب است میان دوزن و زیاده و اگر ترک کند واجب است قضای
 او و مر مظلومه را و در نوبت یکی شب در خانه دیگری کز و نایل نروان نیست و نه جمع کردن میان دوزن و یک شب مکرر
 باذن و ارادت ایشان و طواف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر نسای خود در یک شب پیش از زوج بودن بود یا باذن
 ایشان بود در مذنب حنفیه آنست که قسم بر آنحضرت واجب نبود و رعایت آن از آنحضرت محض کرم و تفضل بود والله
 اعلم و قرعه واجب است و نزد ما مستحب است نزد سفر و واجب نیست قضای ایام سفر و اگر یکی بی قرعه برآمد واجب
 است قضای مرد دیگر را و عموما در قسم در حق مقیم شب است و روز تابع است و اگر مردیست که در شب کار دارد پس عموما
 قسم در حق او روز است و باقی احکام و مسائل مذکور است در رفته * الفصل الاول * عن ابن عباس
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قبض عن تمع نومة * و روایت است از ابن عباس که آنحضرت قبض کرده شد از نومه
 زن یعنی اگر چه آنحضرت را زنان بسیار بودند از نومه بیشتر چنانچه در جای خود بیان کرده اند و در شرح سفر السعادت
 مجتلا انریان کرده ایم اما در وقت وفات آنحضرت نه زن موجود بود نه عایشه حفصه ام حبیبه هوده ام سلمه صفیه میمونه
 زینب بنت جحش جویریة رضی الله عنهن * و کان یقسم منهن لثمان * و بود آنحضرت که قسم میکرد از میان ایشان برای
 هشت و سوده را نمیگرفت زیرا که وی بخشید و بود نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها چنانکه در حدیث آئینده بیاید
 * متفق علیه * و عن عایشه ان هودة لما کبرت * روایت است از عایشه که هوده و قتیله بزرگ مال شد کبرت بکسریا
 است از باب جمع در سن و بضم با در رفت * قالت * کففت سودة * یا رسول الله قل جعلت یومی منك لعایشه * بتحقیق گردانیدم
 من روز خود را یعنی نوبت خود را که از خود اشتهم برای عایشه * نکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقسم لعایشه یومین *
 پس بود آنحضرت که نوبت میکرد مر عایشه را در روز * یومها و یوم سودة * یکی روز خودش و دیگریوم سوده و نکاح
 سوده در مکه بود بعد از خلع بجهت پیش از عایشه و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که طلاق دهد
 هوده را پس هوده گفت یا رسول الله بکن امری که داخل ازواج تو باشم تا متشور شوم در میان زنان تو و نوبت خود را
 بعایشه بخشیدم * متفق علیه * و عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یسأل فی مرضه الذی مات فیه * و هم از عایشه
 است که آنحضرت بود که هوال میکرد در بیمارای وی که وفات یافت در وی * این اناغل این اناغل * کجا خواهم بود من
 فردا کجا خواهم بود من فردا یعنی هر روزی پس از زنان * یوم یوم عایشه * در حالیکه میخواست نوبت عایشه
 را و اذن میطلبید از ایشان که باشد نزد عایشه * فاذن له لزوجته ان یکون حیث شاء * پس اذن کردند مرا آنحضرت را زنان
 او که باشد هر جا که خواهد و درین عبارت غایت امثال و اعتراض است و الا ظاهر آن بود که گویند که باشد در ریمه
 عایشه و نیز چون آنحضرت مبهم گفته بی تصریح به بیت عایشه ایشان نیز در جواب مبهم گفتند بی تعیین فافهم اذن
 بفتح همزة و کسر ذال و تخفیف نون بصیغه واحد و اذن بتشدد نون نیز روایت است بلفظ جمع * و کان فی بیت عایشه
 حتی ماتت هیهنا * و بود آنحضرت در خانه عایشه تا وفات یافت نزد عایشه * رواه البخاری * و عنها قالت کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذا اراد سفرا * بود آنحضرت چون میخواست سفر را * اقرع بین نساءه * قرعه می انداختند
 میان زنان خود * فایتهم خرج سهمها خرج بها * پس هر کدام از این زنان که بیرون می آمد بیرون می آمد آنحضرت
 بان زن و همراه میبرد او را در سفر قرعه فال زدن و سهم بهره * متفق علیه * و من ابی قلابه * بکسر قاف بصری است یکی

از نهانی تا بعین است از قضا کریم و در روادی از وادیهای ماکن شد * من انس * روایت میکند از انس * قال من السنة
 اذا تزوج الرجل البكرى الشيب * از جمله سنت است و تیکه نکاح کند مرد بکر را بر شیب * اقام عند ما سبعا * اقامه کند
 مرد نزد یک بکر هفت شب * و قعم * و قعمت کند بعد از وی میان زن و ده و حل یثه * و اذا تزوج الشيب اقام عند ما ثلثا *
 و چون تزوج کند مرد شیب را اقامت کند نزد وی سه شب * ثم قسم * پسترو حمت کند * قال ابو قلابه و لو شئت لقات
 ان انسا رفعة * و اگر میخواستم میگفتم که انس رفع کرد این حدیث را * الى النبی * بصوی پیغمبر * صلى الله عليه
 وسلم * زیرا که قول صحابی من السنة کذا در حکم مرفوع است چنانکه قول مختار است * متفق علیه * و عن ابی بکر بن
 عبد الرحمن * نیریزه برادر ابو جهل بن هشام است و در ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مخرومی تابعی
 است * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين تزوج ام سلمة * روایت میکند که آنحضرت وقتی که تزوج کرد ام سلمه را
 * و اصابت عند ما قال لها * و صبح کرد ام سلمه نزد وی گفت مرا م ساهه را * ليس بك ملي اهلك هو ان * نیست بسبب تو بر اهل
 قوخرای بسبب اقتصار من بر سه شب زیرا که ان نه از جهت بی رغبتی در مصاحبت توست بلکه از جهت آنکه حکم شرع این
 چنین است و این تهنید علی راست در اقتصار بر ثلث * ان شئت سمعت عنك * اگر خواهی تو هفت شب باشم نزد تو چنانکه
 حکم زن بکر است * و سمعت عند من * و لیکن هفت شب باشم نزد همه زنان دیگر * و ان شئت ثلثت عندك * و اگر خواهی
 قومه شب باشم نزد تو چنانکه حکم ثب است * و در برت * و بگردم و طواف کنم گردا ایشان و شب کنم چنانکه عادت
 است * ثالث ثلث * گفت ام سلمه سه شب کن نزد من حاجت نبهت شب نبودن نیست مانند آنکه هرگاه سه شب حق
 ثیب خالص برای او باشد باید که بگردد بر زنان دیگر چهار چهار شب نه هفت هفت شب جواب داد * انك يا نكه
 طلب ارا کثر از حق استغاث میکند اختصاص او را بپیزی که حق او بود مخصوص بوی * و فی رواية انه قال لها * و در
 روایتی آمده است که آنحضرت گفت مرا م ساهه را * للبکر سبع * و بکر را هفت شب است * و للثیب ثلث *
 و مرثیب را سه شب * رواه مسلم *
 ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقسم بین نسائه فیعدل * روایت است از عایشه که آنحضرت بود که قسم
 میکرد میان زنان خود پس عدل و مساوات میکرد * و یقول اللهم هذا قسمي فيما املك * و میگفت عدل و اند این
 قسم من است در آنچه ما لکم من از بیتوت و رعایت ظاهر * فلا تلمني فيما تملك ولا املك * پس ملامت مکن مراد چیزی که
 مالک هستی تو و مالک نیستی من از میل و محبت باطن و در قسم عدل و تسویه در جماع شرط نیست * رواه الترمذی
 و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا كانت عند الرجل
 امرأتان * گفت آنحضرت وقتی که باشند نزد مرد و زن * فلم یغل بينهما * پس عدل نکن میان آن دو زن * جاء يوم القيمة
 و شقه ما قط * می آید روز قیامت و حال آنکه نصف بدن وی افتاده خمیده و مایل است * رواه الترمذی و ابوداود
 و النسائی و ابن ماجه و الدارمی *
 است و همه تابعین اند و ظاهر آنست که این عطاء بن ابی رباح است که از ابن عباس روایت دارد * قال حضرنا مع ابن
 عباس جنازة میمونة بسرف * گفت عطا حاضر شدیم با ابن عباس جنازه میمونه را که یکی از امهات المؤمنین است و خاله
 ابن عباس بود بعرف بفتح سین و کسور ا نام موضعی است بربک مرحله از مکه که قبر میمونه رض آنجا است و نکاح
 وی نیز در آن موضع بوده و زفاف هم در آنجا شده و موت وی بعد از آنحضرت در سنه احدی و خمسين از هجرت و بعضی
 گفته اند احدی و ستین و قول اول مشهورتر است نیز شهد رین موضع واقع شده * فقال هذا زوجة رسول الله * پس گفت ابن
 عباس این یعنی میمونه جفت پیغمبر خداست * صلى الله علیه و سلم فاذا رفعتم نعشها * پس چون بردارید جنازه
 از رانمش بفتح نون و سکون عین بخباز با مرده و بی مرده را بر خوانند * فلا تزعموها * پس مجتنبانید او را بر زن

* ولا تزلزلوها نیز به معنی است کویا تا کپی اوسب زعزعه چنما نیلن بقوت کذل فی القاموس و در ضراح گفته زلزله زلزل
 چنما نیلن کویا اول در برد استن از زمین و ثانی در بردن بر هر مقصود تعظیم شان اوست به برداشتن خیازة و ی بقا نی و
 قادی ب کویا از بردارند کان نوعی از بی قیدی و بی ادبی مشاهده کرد پس فرمود بسیار رنجها نیل * و انقوا بها * و نرمی
 کنیل بوی * فانه کان عند رسول الله صلی الله علیه و سلم تسعة عشرة * زیرا که بد رستی بود نزد آنحضرت نه زن * کان
 یقسم منهن لئلا * بود آنحضرت که قسم میکرد برای هشت زن از آن نه زن * و لا یقسم لواحدة * و قسم نمیکرد برای
 یکی و میمونه از آن هشت بود که برای ایشان قسم میکرد و اهتمام بشان ایشان می نمود و تسویه میکرد میان ایشان
 * قال عطاء النبي کان رسول الله * گفت عطاء که را را می حدیث است که آنزنی که بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 لا یقسم لها * قسم نمیکرد برای وی * بلغنا انها صفة * رسید که است ما را که آن زن صفة است * و کانت آخر من موتا * و
 بود صفة بسترین زنان آنحضرت در موت که در سنه اثنین و خمسمین یا خمس و خمسمین مرد * ماتت بالملدینة * مرد صفة
 بهلینة * متفق علیه و قال رزین قال غیر عطاء می سود * و گفت رزین که از ائمه حدیث است که گفت غیر عطاء آن زن
 که قسم نمیکرد آنحضرت برای وی سود است * و هو اصح * و این قول غیر عطاء صحیح تر است و مشهور و همین قول است
 و خطابی گفته است که قول یا آنکه آن صفة است و هم است که از بعضی روایات واقع شده و ی سود است که * و همت دومها
 لیایشه * بخشید بود سود و روز نوبت خود را امر عایشه را * حین اراد رسول الله صلی الله علیه و سلم طلاقها * هنگامی که
 اراده کرد آنحضرت طلاق سود را * فقال له امسکنی و قل همت یومی لعایشة * پس گفت سود مر آنحضرت و انکامل امر را
 در میان نساء خود و بتحقیق بخسیدم روز خود را امر عایشه را * لعلی ان اکون من نساءک فی الجنة * بامید آنکه باشم من از
 جمل زنان بود در بهشت و درین عبارت اشارت است که آنحضرت سود را طلاق نداد اراده طلاق و می کرد بود
 چون و می این اتمام و التاج کرد باز آمد از طلاق و ی و نکاه داشت او را و بعضی گفته اند که طلاق کرد و ی و چون این
 حرف گفت رجعت کرد و قول اول صحیح تر است و الله اعلم و قاضی عیاض روایت میکند آن زن که قسم نمیکرد صفة
 است ترجیه و تصحیح کرده است در شرح آنرا نقل کرده ایم * باب عشرة النساء و ما اکل واحد من السعور * بایه
 در احادیثی که آن وارد شده اند در صحبت و مخالطت با زنان و آنچه هر یکی راست از زنان از حقیقتها و کویا در آوردن کلی
 باعتبار اراة اقسام زنان اسعاز بکر و ثیم و خوش خلق و غنیه و فقر و الا ظام آن است که گفته شود و ما لهن من الحق
 عشرت و معاشره مخالطت و معاشره و خالطه و عشیره و قبیله و تبار من دلم عشا ترجع آن و عشره اخلاق کرده میشود بر شوهر و
 بر هر معاشره قال الله تعالی لبئس المولی و لبئس العسیر * الفقه الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم استوصوا بالنساء خیرا * وصیت کنید ب زنان نیکی را یا قبول کنید وصیت مرا که در حق ایشان فیکنم با طلب کنیل وصیت را
 از نفسهای خود وصیت عهد و ایضا و توصیت و امتیضاء عهد کردن و فی الصراح وصیت اندل زواضا و توصیت اندل روز کردن
 * فانهن خلقن من ضلع * زیرا که بد رستی زنان پیداکرده شده اند از استخوان پهلو که کج است ضلع بکسر ضاد معجمه و فنج
 لام و بختستین استخوان پهلو و فی الصراح ضلع بتحریک کردن در خلقت اشارت است بشاقی حوا که اصل و اول در همه زنان
 است از ضلع اعلا ی آدم * و ان اعوج شیء فی الضلع اعلا * و بد رستیکه کج ترین چیزی در استخوان پهلو جانب بالای
 اوست * فان ذممت تعیمه کسرت * پس اگر بد روی تو بد روی کنی در آنکه راست کرد انی آنرا می شکنی تو آنرا * و ان ترکته
 لم یزل اعوج * و اگر بکن اری تو ضلع را بتیال خود همیشه می باشد کج هم چنین زنان که در اصل خلقت کجی در اعمال
 و اخلاق دارند اگر خواهند مردان که راست و مستقیم و درست گردانند ایشان را میروانند این بشکست ایشان که مراد
 با این طلاق است چنانکه در حدیث آیند بیا بد پس ممکن نیست انتفاع ب زنان مگر بکند اشن ایشان بر اعوجاج مادام
 که در روی کناهی و انشی و معصیت و خلاف صلاح حال نبود که در اینجاست مسامحه و تغافل جائز و مناسبت نیست * فاستوصوا بالنساء *

پس از آنکه زن بر زنان یعنی نیکی را تکرار برای ناکید است * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم *
 * ان المرأة خلقت من ضلع لن تستقيم لك على طريقة * بد رستی که زن پیدا کرد و شد و است از ضلع هرگز راحت ندارد
 زن برادر و درش نیک * فان استتمعت بها استتمعت بها و بها عوج * پس اگر خواهی که بهره و روبرو منه شوی و نفع گیری
 بزنی بهره و نفع گیری بوی و حال آنکه در روکی است عوج بکمر عین و فتح آن کجی و کمر راجع است و بعضی گفته اند که فتح
 در صورت است و کسر در معانی * و ان ذهبت تقیه کسرها * و اگر میروی و میخواهی که راحت کنی او را می شکنی او را
 * و کسرها طلاقها * و مراد بشکستن زن طلاق است * رواه مسلم * و عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یفرک
 مؤمن من مؤمنة * باید که دشمن نکند از مرد مسلمان زن مسلمان را * ان کرة منها خلقا رضی منها آخر * اگر ناخوش دارد
 از زن خوی و فعلی را خوش خواهد داشت از وی خوی و فعل دیگر از وی که آدمی را جمیع اخلاق و اعمال او بد نمی باشد
 اگر بعضی از آن بد است بعضی دیگر نیک خواهد بود نظر بر همان خیر نیک باید انداخت و راضی بود و صبر کرد و مقصود
 قریب و مبالغه است در رحمت و صبر و صبر بر این زن و فرک یکسر فاء و فتح آن بغض و عدوت است عام یا
 مخصوص بزوجه کذا فی القاموس و در صحاح گفته است که شریفه نشاء است این حرف در غیر زوجین و در صراح گفته فرک
 دشمن داشتن شوی زن را * رواه مسلم * و عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا بنو اسرائیل لم یخترنا للجم *
 اگر نمی بودند بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب عم اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است و قوم بنی اسرائیل همه اولاد او بنک میفرمایند
 اگر نمی بود قوم بنی اسرائیل کندن نمیشد گوشت حق سبحانه و تعالی بر ایشان در قبیله من و هلو می خستند و امر کرد که قوت را
 بقتل و کفایت بردارید و نشانی نهید و ایشان از غایت حرص نگاه میداشتند تا متغیر میکشد و کند و میشد پس این کند
 شدن گوشت حقوتی است که به بنی اسرائیل کرد و شد بر فعل قبیله ایشان که ادخار است و ناشی است از حرص و عدل م ثقت
 و توکل بر خدا بعد از این مستمر شد کند و شدن لحم * و لولا جوع لم یخترنا لجم * و اگر نمی بود خواجگان
 شکمگر هیچ زنی شوهر خود را نمیشد گفته اند حواچشید شجره را پیش از آدم و حال آنکه آدم نهی کرد او را از چشیدن شجره پس
 پیوسته کرد او را قوامی نیز خورد از آن فی الصراح حیث انک و خورن و محتانت ناراستی و این از کجی بود که در خلقت جوابود * متفق علیه
 * و عن عبد الله بن زبعة * بفتح زای و فتح میم رسکون آن برادر نام المؤمنین سود داشت و زمعه نام والد او و رضا رضی الله
 عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحلال احدکم امرأته جلد العبد * باید که تازیانه نزدیکی از شازن
 خود را مانند تازیانه زدن بند را * ثم یجتمعا فی آخر الیوم * بستر وی جماع میکنند آن زن را در آخر روز آن زدن * و فی
 روایة * و در روایتی اینچنین آمده است * یعمل احدکم فی جلد العبد * قصد میکنند یکی از شما پس تازیانه
 میزند زن خود را همچو تازیانه زدن غلام باید که این چنین نکند * فاجله یضایعها فی آخر یومه * پس شاید که معترای
 بکند آن زن را در آخر روز آن زدن یعنی چه مناسب است که با کسیکه اینچنین معامله کنی آنچنان سلوک نمائید اگر چه
 بر نقد و نشوز و ناسازگاری زدن آمده است اما نه اینچنین و در حدیث اشارت بجواز ضرب و ادویه و غلام اگر متادب
 نشود نکلام و لفظ * ثم وعظهم فی ضحکهم فی الصلوة * بستریند کرد آنحضرت مردم را در خنده کردن ایشان از تیز زدن
 * فقال لم یضحک احدکم مما یفعل * پس گفت آنحضرت برای چه میخندد یکی از شما از آنچه خود میکنند * متفق علیه *
 * و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت العبد بالبنات * گفت عایشه بودم من که بازی میکردم بد دختران مرا و لعبتها است
 که دخترکان بآن بازی میکنند و از جامه میسازند * عند النبی * نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم و کان لی هوا حب
 بلعبین معی * و بودند مرا دخترکان صاحب که بازی میکردند با من * فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل
 یبتمن منه * پس بود آنحضرت وقتی که می در آمد پنهان میشدند آن دخترکان از وی انقماع ستروا استخفا * فینبش
 یخون الی * پس میفرستاد آنحضرت این دختران را بسوعد من تسریب پرا فرستادن سرب راه * فیلعبن معی * پس بازی

میکردند با من * متفق علیه * وَعنها قالت والله لقد رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقوم على باب حجرتي * كفت عايشه بئس
 سوکند بتحقيق ديدم من آنحضرت را که می استاد بود در حجره من * والبشعة يلعبون بالحراب في المسجد * و حال آنکه حبشیان
 بازی میکردند بحریها و حربه بفتح و سکون نیزه خورد در مسجد یعنی در رخنه مسجد که جای بود متصل مسجد یاد نفس
 مسجد زیرا که میگویند که این بازی ایشان بحراب در حکم حرب باعد ای دین و ساز آن بود در حکم تیر اندازی پس در حکم
 عبادت بود و مباح بود در مثل ایام عید و روز عید بود و عمر بن الخطاب آمد و منع کرد پس آنحضرت فرمود که امروز
 روز عید است منع مکن و عايشه رضي الله عنها صغيرة بود * ورسول الله صلى الله عليه وسلم يستترني يودائه * میگوید
 عايشه میپوشید مرا آنحضرت بردای خود * لانظر الى لعبهم * تا نظر کنم من بپوشان آن لعب حبشه * بین اذ نه و عاتقه * میان
 بگوش آنحضرت و دوش او * ثم يقوم من اجلي * پسترمی استاد آنحضرت از بهر من * حتى اكون انا التجي انصرف * تا آنکه
 می بودم من آنکه بر میکشتم یعنی آنحضرت بحدی صبر میکرد و می ایستاد که تا من بر نمی کشتم و بس نمی کردم بر نمی کشتم
 * فاخذ روا * بضم دال * قد رالجارية الحد يثة السن الحريصة على اللهو * پس انداز کنی از زمان مقداری استادان
 دختر کی نو سال آرزو مند بر بازی یعنی خیال کنی که دختر کان خرد سال چه حویص میباشند بردیدن بازیها
 آنقدر ایستادم من و آنحضرت نیز برای خاطر من می ایستاد و ذرین غایت خلاق و حسن معاشرت آنحضرت و محبت و عنایت
 اوست بعایشه * متفق علیه * وَعنها قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لاعلم اذا كنت عني راضية * و هم از
 عايشه است که گفت گفت مرا آنحضرت بد رحمتیکه هر آینه من میدانم و قتیکه میباشی تو از من راضی و خرسند * واذا كنت علي
كغضبي * و عید انهم من وقتی که می باشی تو بر من خشم کین غصبی بر وزن سلمی زن خشم کین * نقلت من اين تعرف ذلك *
 پس گفتم من از کجای شناهی تو آنرا * فقال اذا كنت عني راضية * پس گفت آنحضرت و قتیکه میباشی تو از من راضی
 * فانك تقول لا اربح * پس بد رحمتیکه تو میگوئی نیست اینچنین سوکند پروردگار بچند یعنی سوکند بئس و منو ری
 حضاف بنام من * واذا كنت علي غضبي قلت لا اربح ابراهيم * و قتیکه می باشی تو بر من خشم کین میگوی نیست اینچنین سوکند
 به پروردگار ابراهیم یعنی نام مرا نمی بری و پروردگار ابراهیم میگوئی * قالت قلت اجل * گفت عايشه گفتم من آری
 همچنان است * ورائه * بئس سوکند * يارسول الله ما هجر الا اسمك * ترک نمی دهم مگر نام ترا یعنی هجران من در حالت
 غضب که اختیار داری مسلوب و مغلوب میگردد نیست مگر نام تر آنکه ذات شریف ترا و دل من مستغرق است در محبت تو
 و مشغوف است بذات تو و طیبی گفته ذکر لفظ هجر اشارت است که وی متالم و متاذی است بترک اسم شریف چنانکه متالم میشود
 محبت بر هجران محبوبی اختیار * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعا
الرجل امرأته الى فراشه * گفت آنحضرت چون بخواند و بطلب مرد زن خود را بسوی جامه خواب خود * فابت *
 پس ابا آورد آنزن و سر کشی کند و نیاید بسوی او * فبات غضبان * پس شب کند مرد خشم کین * لعنتها الملائكة * لعنت
 میکنند آنزن را فرشتگان * حتى تصبح * تا آنکه صبح کند زن ایمنی تمام شب لعنت میفرستند * متفق علیه و فی روایة لهما *
 و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده * قال والذی نفسی بیده * که گفت آنحضرت سوکند بئس ای که بقای ذات من در
 دست قد رت اوست * ما من رجل يدعوا امرأته الى فراشه * نیست هیچ مردی که بخواند زن خود را بسوی فراش خود
 * فتأبى عليه * پس ابا آورد و سر کشی کند بران مرد * الا كان الذی فی السماء سا خطا عليها * مگر آنکه باشد آنکس که
 در آسمان است یعنی فرشتگان چنانکه در روایة سابقه تصویح کرد * بل ان خشم کنند و ناراضی شوند * بران زن * حتى
یرضی عنها * تا آنکه خشنود کردد مرد بزین و تواند که مراد بالذی فی السماء ذات مقلس الهی باشد باعتبار
 امر و قال قد رت و سبعا نه دران و طیبی گفته چون تعبیر کردد میشود از رحمت و غضب الهی تعالی
 و قربان زوال و یبر خلق تخصیص کردد میشود آسمان بد کردد و حقیقت این از منشا بهات و حکم آن معلوم

است * و من اسماء ان امرأة قالت * و رايت من ازا سما بنت عابی بكر صديق رضي الله عنه و عنها که زنی گفت
 * يا رسول الله ان لي فرة * بد رعتي مرا ابنا غي است ضربان در زن در زير بکمر در هر یکی ضربه دیکر است
 * فهل علي جناح ان تشبع من زوجي * پس ايا هست بر من کناهی اگر ظاهر کنم یعنی بد روغ از شوهر خورد یعنی بضرة
 خود * فير الذی يعطينی * جز آنچه که میل دل مرا شوهر یعنی بیشتر از آنچه میل دل او را تا او را در خشم آورم و اندوه
 گین کردنم و اصل تشبع ظاهر کردن سیری و تشبع بعیر آوردن با وجود آنکه بعیری نیست * فقال المتشبع بما لم يعط *
 پس گفت آنحضرت ظاهر کردن و نمایند و خود را بچیزی که داده نشد است از نعمت و مال و منال بقصد تکبر و
 تفاخر * كلا بس ثوبی زور * مانند پوشیدن و در جامه دروغ است که رد او از او است چنانکه جامه های عاریتی میپوشد
 و چنان می نماید که در مال او ویند یا جامه های زم می پوشد تا تشبه بزهاده کنند یا جامه های نفیس میپوشد تا کواهی
 بد روغ دهد یا جامه برنگی میپوشد و آستینهای جامه برنگد بیکر میکند تا بدانند که در جامه پوشیده است * متفق علیه
 * وعن انس قال آل رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسائه شهرا * ایل کرد آنحضرت از زنان خود یکماه یعنی هر کس
 خورد که نه در آید برایشان تا یکماه و ایل بآبی مشهور است و رفقه از کتاب طلاق * و كانت انفکت رجله * و بود که از هم
 جدا شد و بود بند پای شریفاری سبب افتادن آنحضرت از پشت اسب بر زمین از بعضی روایات مفهوم میگردد که خراشی
 در پای مبارک واقع شد و بود تحقیق آنست که بند پای کشاده بود انفکاک جدا شدن اجزای قدم از یکدیگر * فاقام
 فی مشربة * پس اقامت کرد آنحضرت در غرنه اقامت آرام کردن بجای و مشربة بفتح میم و سکن شین معجده و ضم
 و او فتح آن و بموحد بالا خانه و در خانه های آنحضرت که از خشت خام بر آورده و لچوب و پوست خرما پوشیده بود و نه
 بالا خانه نیز بود * تسعا و عشرين ليلة * اقامت کرد بسمت و نه شب و درون خانه در حشرات نسا نرفت * تم نزل * بستر فرود
 آمد بعد از بسمت و نه روز از مشربة و در آمد بر اهل خانه * فقالوا * پس گفتند مردم * يا رسول الله آليت شهرا * سو کنند
 یکماه خورده بودی و ماهی روز می باشد و در بسمت و نه روز چون فرود آمدی * فقال ان الشهر يكون تسعا و عشرين *
 پس گفت آنحضرت بد رستیکه ماهی می باشد بسمت و نه روز از احادیث صحیح معلوم میشود که ماهی که آنحضرت در و نشسته بود
 بسمت و نه روز بر آمد و بود نافهم * رواه البخاری * و عن جابر قال دخل ابو بكر رضي الله عنه يستاذن من رسول الله صلى
 الله عليه وسلم * گفت جابر آمد ابو بکر رحا لیکه طلب اذن میکند آنحضرت را که در آید بآنحضرت * فوجد الناس
 جلوسا بنباه * پس یافت ابو بکر مردم را نشسته بر در آنحضرت یعنی در مسجد ام یوزن لاحل منهم * اذن کرد و نشد و هر
 هیچ یکی را از مودم بدل درون آمدن * فاذا ن لا بی بکر * پس اذن کرد و شد مرا بی بکر را * فدخل * پس در آمد ابو بکر
 * تم اقبل عمر * بستر پیش آمد عمر رضي الله عنه * فاستاذن * پس طلب اذن کرد عمر * فاذا ن له * پس اذن کرد و شد
 عمر را * فوجد النبي صلى الله عليه وسلم جالسا حوله نهاره * پس یافت عمر آنحضرت را در حالیکه نشسته اند و کرد
 آنحضرت زنان وی * و اجما ساکنا * اند و هکین خاموش و جهم و جوم خاموش شدن از اندوه و خشم و در نهایه گفته
 و اجهم قرش روی بر فرود افکند و از شستی اندوه * فقال * پس گفت عمر و در بعض نسخ فقلت پس گفت من بدل
 یا بزبان * لا قولن شیئا ضحك النبي * هر آینه بگویم من چیزی را یعنی سخنی را که بشنود اند پیغمبر را * صلى الله عليه
 وسلم فقال * پس گفت عمر * يا رسول الله لو رايت بنت خازجة * اگر میدیدی تو دختر خازجه را مراد زوجه
 خود را میدارد * سالتنی النفقة * سوال کرد و طالبین از من نفقه را * فقمت اليها * پس استادم من بسوی دختر خازجه
 * فوجأت عنقها * پس زدم مالیدم من دست کردن او را یعنی اگر زن من از من نفقه بطلبم بزنم مشتبی بر کردن او کرده
 یا ز آید از طلب کردن * فضحك رسول الله * پس بخندید رسول خدا * صلى الله عليه وسلم وقال من حولي كما ترمي يسا لنبي
 النفقة * و گفت این زنا بیکه کرد من نشسته اند چنانکه می بینم می طالبان از من نفقه * فقال ابو بكر الى عايشة * پس باسناد

ابو بکر صریحاً عایشه * بیچ * عقیقه * در حالیکه میزنی بر گردن عایشه * و قام عموالی حفصه بیچ * عقیقه * و بایستاد غم بر سر
 حفصه در حالیکه میزنی بر گردن او * کلاماً میگوید تسألین رسول الله صلی الله علیه وسلم * در حالیکه ابو بکر و عمر و هود و میکویند
 بعایشه و حفصه طلب میکنند شما از آنحضرت * ما لیس عندہ * چیزی که نیست نزد وی از نفقه * فقلن * پس گفتند عایشه و حفصه
 * والله لا نسال رسول الله * سوگند بخدا انمی طلبیم از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم شیئا بل لیس عندہ * چیزی
 همیشه که نیست نزد وی * ثم اعتزلهن شهرا * پسترد و در گردن زنان را و گوشه کوفت از ایشان آنحضرت یکما * * او تسعار
 عشرين * یا بیعت و نه روز شک را بیعت بجهت کوفتی و اندر وی که از ایشان بخاطر شویف وی رسید * * ثم نزلت منه الایة *
 پسترد و روز آمد این آیت که * یا ایها النبی قل لا زواج حتی یبلغ * تا آنکه رسید این کلمه را که * الکلمه منک
 اجرا عظیما * حاصل معنی آیه اینست که امر شد از جانب پروردگار تعالی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو بزنان خود
 اگر میخواهید شهادت بیاورید تا همه شما را سرد هم و بکنارم و اگر خدا و رسول خدا را میخواهید آماده کرد انید * است
 وی تعالی مر نیکو کاران را از شما ثوابی بزرگ * قال فیہ * بعائشہ * گفت جابر پس آغاز کرد آنحضرت در گفتن
 این قول بعائشہ یعنی اول از عائشہ شروع کرد که محبوب تر و نزد یکتا بود بوی * فقال یا عائشہ انی اری ان
 اعرض علیک امرأ * پس گفت آنحضرت ای عایشه بل رستیکه من میخواهم که اظهار کنم و بگویم بتو سخنی را که
 * احب ان لا تعجلی فیہ * درست میدارم که شتابی نکنی تو در جواب آن سخن * حتی تستشیری ابویک * تا آنکه کنکاش
 کنی تو بد روم در خود را * قالت و ما هو * گفت عایشه و چیست آن سخن * یا رسول الله فقرأ علیها الایة * پس خواند
 آنحضرت بر عایشه این آیت را که فرود آمده * قالت فیک یا رسول الله استشیر ابوی * گفت عایشه ایادر حق تو بود را را ده
 تو طلب مشورت میکنم بد روم در خود را * بل اختار الله و رسوله * بلکه اختیار میکنم و میگزینم خدا و رسول خدا را * والد ار
 الاخرة * و اختیار میکنم سرای آخرت را و چون عایشه آنحضرت را اراضی ساخت گفت * و اسألك ان لا تشیرا مرأة
 من نساءک * و سوال میکنم ترا که خبر نکنی زنی را از زنان خود * یا لوی قلت * یا آنچه که گفتیم من مقصود عایشه رضی الله
 عنهما آنست که زنی دیگرند اند که من خدا و رسول خدا را اختیار کرده ام تا امر او محتمل و متروک باشد و شاید که یکی از ایشان
 دنیا را اختیار کند و از حلاله عقل آنحضرت بیرون رود و این از غایت محبت و غیرت عایشه رضی الله عنها با آنحضرت است
 صلی الله علیه وسلم * قال لا تسألنی امرأة منهن الا اخبرتها * گفت آنحضرت نمی پرسد موازنی از بن زنان قول ترا مگر
 آنکه خبر میدهم او را با آنچه گفتی تو غایت آنکه از خود نگویم اما بعد از پرسیدن اگر بگویم بی موی و بی شفقتی کرده باشی
 بر ایشان و حق تعالی مرا مظهر شفقت و نصیب رحمت و عالمی انرا آفرید * ان الله لم یبعثنی * بل رستی که خدا ی تعالی
 نه برانگیخته است مرا * معنتا * در عنما اند از زن کسی را * ولا متعنتا * و نه در عنما افتاده و عنما بتتو یک فساد و
 اثم و هلاک و مشقت و شدت * و لکن بعثنی معلما میسر * و لیکن برانگیخته است مرا تعلیم کننده احکام دین را و طریق
 رشد و هدایت را بر دم و آمان کنند و کار را بر ایشان و این از نهایت قوت استقامت آنحضرت در دین و نصیبت و شفقت
 و بود بر امت که با وجود محبت که با عایشه داشت برای خاطر وی ترک حق نکرد صلی الله علیه وسلم * و مرأة مسلمة *
 * و من عایشة رضی الله عنها قالت کنت اغار علی اللأئی و من انفسهن لرسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت عایشه بودم که
 غیرت میکردم بر آن زنانی که انشمال زن نفسهای خود را بر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و گفته اند که غیرت اینجا
 بمعنی عنیت است که لازم است قتل بر * فقلت اتهم المرأة نفسها * پس میگفتم ایامی بخشش زن نفس خود را * فلما
 انزل الله تعالی * پس هنگامی که فرستاد خدا ی تعالی این آیت را * ترجی من تشاء منهن و تووی الیک من تشاء * تا خبر
 می کنی و پس می اندازی هر کرا میخواهی از زنان و جای میدهم هر کرا میخواهی * و من ابتغیت ممن عزلت * و هر کرا
 بطلمی از آن کسیکه دور اندازی * فلا جناح علیک * پس نیست گناه بر تو پس معلوم شد که اگر زنی همه کند نفس خود را

لازم نمی افتد قبول آن بر آنحضرت اگر خواهد قبول کند و اگر نخواهد رد کند * قلت * عایشه میگوید گفتیم من * ما روی
ربك الايسار ع في هواك * نمی بینم پروردگار ترا مگر آنکه شتابی میکنی در رضای تو و خواهش تو و هر چه تو میخواهی و
میل داری بدان میکنی * متفق علیه و حدیث دیگر * حدیث جا بر که در ادای حقوق زنان واقع شد اول و این است
* اتقوا الله في النماء ذكرني قصة حجة الوداع * ذکر کرده شد در قصة حجة الوداع

الفصل الثانی * من عایشه رضی الله عنها انها كانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر * روایت است از
عایشه که وی بود با آنحضرت در سفری * قالت * فما بقتة * گفت عایشه پس مسا بقت کردم با آنحضرت و مسا بقت با یکدیگر
در این بقعه پیشی کردن * فسبقتة * پس سبقت کردم آنحضرت را و پیشی کردم او را * طی رجلي * بر هر دو پای خود
درین کلمه تاکید مقصود است که بیان ملاعبت است چنانکه میگوید کتبت بیدي و بصورته بعيتي * فلما حصلت اللبس * پس
وقتی که برداشتم من کوشش را یعنی تند ارشام * سا بقتة فسبقتني * مسا بقت کردم من آنحضرت را پس سبقت کرد آنحضرت
مرا * قال * هل بتلك السبقة * گفت آنحضرت این سبقت من تو ادیدل آن سبقت است که تو کرده بودی مرا مقصود بیان
محسن معاشرت و حسن صحبت و اختلاط آنحضرت است با نساء خود خصوصاً با عایشه صل یقه که احب نساء وی بود رضی الله
عنها * رزاد ابوداؤد * و عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم خيركم لا هله * بهترین شما آنست که
بهترین شما است مرا اهل خود را * و انا خيركم لا هلي * و من بهترین شما ام مرا اهل خود را * و اذا مات صاحبكم غل هوه *
و چون بعیر دیار شما یعنی کسی از شما که در میان شما بوده است پس ترک دهید او را یعنی ترک دهید ذکر عیوب و
قیامی او را و مرا در نبی از غمیت مرده است چنانکه آمده است از کبر و امور تا کم بالمشیر و بعضی گفته که ترک دهید مصیبت و دیگر
و نالیدن را بر مرده و بعضی گفته اند که آنحضرت مراد بصاحب نفس شریف خود را داشته است یعنی چون من از میان شما
بگذرم و از عالم بروم تسر و تلفیر بر من نکنید که مرخص از اخلاص است از هر غایت و بوعده الهی امر شما بختیر و صلاح خواهد
بود و فهم این معنی از لفظ خالی از بعلی نیست اما مناهیت از بکلام سابق ظاهر تر است خافهم * رواة الترمذي والدارمي
و رواة ابن ماجه عن ابن عباس الى قوله لا هلي * روایت کرد این حدیث را بتمام ترمذی و دارمی و روایت کرد آنرا
ابن ماجه تا قول اول هلی و اذا مات صاحبكم الى اخره در روایت او من کور نیست * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم المرأة اذا صلت خمسها * زن چون بگزارد نماز پنج وقت را که فرض است بروی * وصاغت شهرها * و روزه دارد
ماه رمضان را * واحصنت فرجها * و نگاهل ارد عورت خود را * و اطاعت بعلمها * و فرمان برداری کند شوهر خود را
در آنچه متعلق بحق نکاح است از وطی و جزآن * فلتل خل من اى ابواب الجنة * پس کو که در آید آن زن از هر دری از درهای
بهشت * رواة ابو نعیم فی التحلیه * روایت کرده است او را ابو نعیم بغم نون در حدیثه الا ولینا که تمام کتابی است در علم
حدیث و در وی ذکر بعضی از مشاهیر اولیائیز کرده * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت امر
احدا ان يسجد لاحل * اگر میبودم من که امر میکردم یکی را که سجده کند مرگی را * لا موت المرأة ان تسجد لزوجها * هر
آینه امر میکردم زن را که سجده کند برای شوهر خود درین عبارته و بیان امر کمال و جوب طاعت زوج است بر زن * رواة
الترمذي * و من ام هامة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما امرأة ماتت وزوجها عنها راض * هر زنی که بمیرد
و حال آنکه شوهر آن زن از وی راضی است * دفلت الجنة * درمی آید آن زن بهشت را * رواة الترمذي * و عن طلق * بفتح
ط لای ممله و نفاق * بن علی * صحابی است از جماعه ایلچیان که از پیامه بر آنحضرت آمدند * قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا الرجل دنا زوجته لساجة * گفت آنحضرت وقتی که مرد بشوئد زن خود را برای حاجت خود * فلانة * پس براید
که بپاید آن زن شوهر بود را * و ان كانت على التنور * و اگر چه باشد آئین بر تنور یعنی اگر چه مشغول باشد بشغل ضرورتی
و احتمال ضایع شدن مال نیز باشد چنانکه ثان در تنور بسته باشد و شوهر بطلد و گفته اند که این بر تقدیر است که باشد

نان مرز و ج را زيرا كه رواي چون نكاح او را درين حالت راضی شد با تلاف مال خود و احتمال دارد كه مراد آن باشد كه اگر چه باشد در شل نشاء و مكاني كه ممكن نيست دروي قضای حاجت و درين مبالغه است در ترك تعليق بخال * رواه الترمذي * وعن معاذ رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تزني امرأة زوجها في الدنيا * اين اينكند هيچ زنی شوهر خود را در دنيا * الا قالت زوجته من النور العين * مكر آنكه مي كويد زوجه آن مرد كه از نور عين است و عين بكير يعني جمع عينا زن بزرك چشم * لا تزني فانتك الله * اين امكان شوهر خود را بكشد ترا خداي تعالي و عاصي بك است براي آن زن * فانما هو غليلك دخيل * زيرا كه آن مرد نيمت يزد تو مكر غريب و نيست او را نزد تو بقاتمكر روزي چند دخيل كسي را كويدن كه در قومي در آيد و از ايشان نبود * يوشك ان يفارقك الينا * نزد يك است كه جدايي ميكنند وي ترا و من آيد يحمي ما يعني مي در آيد وي در بهشت و تو در دوزخ مي در آئي و يوشك براي آن گفت كه جزم نيست به بودن زوجه از اهل بهشت * رواه الترمذي و ابن ماجه و قال الترمذي هذا حديث غريب * وعن حكيم بن معوية القشيري * بضم قاف و فتح شين معجبه منسوب بقشيري بن كعب تابعي لا يثبت له شيء كفته كه لا باس به في ذلك راجع الاصول كفته اعرابي حمن الحسن يثا * عن ابيه * روايت ميكند از پدرش كه معاوية بن حنبله بفتح حاي مهمله و سكون تثنائه و بدل مهمله * قال * كفت پدر وي * قلت * كفت من * يا رسول الله ما حق زوجه احدنا عليه * چيست حقي زن بكني از ما بروف * قال ان تطعمها اذ اطعمت * كفت آنحضرت بحق زوجه آنست كه بخوراني تو او را وقتي كه بخوري تو * و كسوها اذ اكتسبت * و بپوشاني تو او را وقتي كه بپوشي تو و بعضي روايات ما طعمت و ما اكتسبت يعني بخوراني او را از آنچه ميخوري تو او را بپوشاني او را از آنچه ميپوشي تو يعني در طعام و كيون مسافر بخورد او را و از روايات آري اين معنى معلوم نميشود كويا مراد دراي نفقه و اجباست و الله اعلم * ولا تضرب الوجه * و اينكه زني تو روزي او را از نيتيا مفهوم ميشود كه اگر بغير روي زند بر تقيير ظهور فاجشه يا ترك فرايض يا بواجب مصلحت تا ديب روا باشد و زدن بر روي منهي عنه است مطلقا بهر حال * ولا تقبح * و نسبت بقبح و بد ي كنني افعال و اقوال او را ياد شناساند هي بقول قبيك الله بنا حق * ولا تهجرا لاني البيت * و اينكه هجران كنني او را و جلد ائي كنني از وي ميكرد بخانه يعني اگر مصلحتي در هجران او باشد هجران كنني ميكرد در خانه ديگر بيتوت كنني و قاعد درين باب نص قرآن است كه فرمود و اللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن و من في المصاحح و اضربوهن * رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه * و عن لقيط * بفتح لام و كسر قاف و سكون تثنائه و آخر طام مهمله * بن صبرة * بفتح صا مهمله و كسر باي موحل * در صحابي مشهور است معذود در اهل طائف * قال قلت * كفت كفت من * يا رسول الله ان لي امرأة في لسانها شيع * بد رستيكه مرزاني است كه در زبان او چيزي است * يعني البذل * ميخواهد وي از شي يزد او را بفتح موحل و ذال معجبه مملو ده بمعني فحش و بد زباني و يهوده كوئي * قال طلقها * كفت آنحضرت طلاق ده آن زن را * قلت ان لي منها ولدا * كفت چگونه طلاق ده كه مرا از آن زن فرزندانك ولد بر واحد و متعل دهد و واقع ميشود * ولها صبرة * و مرا و را صبريت است بامان كه ترا ضم از آن * قال فدها * كفت آنحضرت پس امر كن آن زن را * يقول عطاء * ميگويد آنحضرت پند كن او را اين قول راويست از براي بيان مراد بقول آنحضرت مرعا * فان بك فيها خير فستعمل * پس اگر باشد در آن زن نيكي پس زود باشد كه قبول كند پند ترا و باز آيد از فحش * ولا تضرب بن ظهرك * و وزن توزن اصيل خود را * ضربك اميتك * ما ننك زدن تو دامنك خود را ظفينة بظاى معجبه بوزن سكينه زن در هودج از ظعن بمعني هغروا و تحال و كاهي زن بي هودج را نيز كويدن و كاهي هودج بي زن را هم كويدن و كويا مراد اينجا رقيقه و صاحبه است كه زن حوره را بان وصف توان كرد و اميه بضم همزة و تشديد يا تصغير امت است * رواه ابوداود * و عن اياس * بكسر همزة و تخفيف يا * بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و حلم لا تضربوا ماء الله * كفت اياس كشت آب من كشت آب حضرت زنديه امان خدا را مراد زرجاب اين زيرا كه مردان غلامان

پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تلوم المرأة الا باذن زوجها * روزه ندارد هیچ زنی مگر باذن شوهر خود
 و رضای او * و اما قولها انی لا اصلحی حتى تطلع الشمس * و اما قول این زن که من نماز نمیکنم تا آنکه می بر آید آفتاب
 فانما اهل بیت قد عرف لنا ذاک * همیشه آنست که ما اهل بیت که بتتبعی شناخته شده است برای ما آن یعنی
 هادیت قوم ما اینچنین واقع شده است * لا نکاد نستیعظ حتى تطلع الشمس * نزدیک نیست که بیدار شویم ما تا آنکه می بر آید
 آفتاب و این بمعنی آنست که شهادت رآب دادین زراعتک و یاغ لیل از قیماشیم و در شب خواب نمیرنمی شود ما را پس
 بضرورت تا بر آمدن آفتاب در خواب می باشنیم * قال * گفت آنحضرت * فاذا استیقظت یا صغولین فصل * پس وقتی که
 بیدار گردی ای صفوان بگزار نماز را و در قبول عدل را و با وجودی تقصیر تنهیم * و ما لعلنا استعدنا و رعايت ثبوت حق
 رجال بر نما * رواه ابو داود و ابن ماجه * و در بعضی نسخ ذکر این ماجه نیست * و عن عائشة رضي الله عنها ان
 رسول الله صلى الله علیه و سلم کان فی نفر من المهاجرین و الانصار * روایت است از عایشه که آنحضرت بود در جماعت
 از مهاجرین و انصار * فجاء بعیر مسجل له * پس آمد شتری پس سجد کرد مر آنحضرت را * فقال ان سجد به * پس
 گفتند یاران آن حضرت * یا رسول الله تسجد لك البهائم و الشجر * سجد میکند ترا چهارپایان و درختان * فیکون الحق ان
 تسجد لك * پس ما سزاوارتریم بآنکه سجد کنیم مر ترا * فقال اعدوا ریکم * پس گفت آنحضرت عبادت کنید پروردگار
 خود را * و اگر مواا خاکم * و کرامی و عزیزداری برادر خود را عبارت از ذات شریف خود داشتی * و لو كنت امر
 احد ان يسجد لاحد * و اگر میبودم که امر میکردم من هیچ یکی را که سجد کند یکی را * لا مرت الا امة ان تسجد لزوجها *
 هر اینکه امر میکردم زن را که سجد کند مر شوهر خود را * و لو امرها ان تنقل من جبل اصفر الى جبل اسود * و اگر امر میکردم
 زن را که ببرد سنگ را از کوه زرد بسموی کوه سیاه * و من جبل اهود الى جبل ابيض * و ببرد سنگ را از کوه سیاه بسموی کوه
 سفید * کان ینبغی لها ان تفعل * بود سزاوارتر آنکه بکنند این کار را و ذکر الوان من جبال را امثال لغه است در بعضی این
 جبال از یک دیگر زیر آنکه یافته نمیشوند ابن جبال با بن صفت نزدیک دیگر * رواه احمد * و عن جابر قال قال رسول الله
 صلى الله علیه و سلم ثلثة لا یقبل لهم صلوة * سه کس اند که بتی گرفته نمیشود برای ایشان هیچ نمازی یعنی تمام نمیشود
 برای ایشان ثواب آن اگر چه صحیح باشد شرعا و حاصل نمیکرد بد آن برای ذمه * و لا یصعل لهم حنطة * و بالا نمیرود
 برای آن سه کس نیکی * العبد الا بقی * یکی از آن بند که گریخته * حتی یرجع الی مولیه * تا آنکه باز آید بسموی صاحبان
 خود * فیضع یدیه فی ایدیهم * پس می نهل آن بند دست خود را در دستهای ایشان و می در آید در تصرف و خدمت ایشان
 ذکر موالی بلفظ جمع گویا اشارت بامت ببولی و اولاد او یعنی بآنها نیز وفاداری کند * و المرأة الساخط علیها زوجها * دوم
 زنی که خشم کنند است بران زن شوهر وی * و السكران حتی یصو * سیوم مصمت تا آنکه هشیار گردد * رواه البیهقی
 فی شعب الایمان * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم ای النساء خیر * گفت ابو هریره که گفته شد
 مر آنحضرت را کدام یکی از زنان بهتر است * قال التي تعره اذ انظر * گفت آنحضرت بهترین زنان آنزنی است که شاد
 و خوش گوداند مرد را چون نگاه کند بر وی * و طایعه اذا امر * و فرمان برداری کند مرد را چون امر او را بفرمایند
 او را کاری * و لا تتألفه فی نفسها * و مخالفت نکند آئین مرد را در ذات خود * و لا فی مالها * و نه در مال خود یعنی مالیکه
 در دست و تصرف اوست یا مالی که در ملک او هست و مرد فقیر باشد پس صرف کند بر وی * بما یکره * مخالفات کند
 بچیزی که مکرره و ناخوشد ارد مرد را * رواه النسائی و البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله
 علیه و سلم قال اربع من اعطین * گفت آنحضرت چهار خصلت اند که هر کرا داده شوند آن چهار خصلت * فقد اعطی
 خیر الدنیا و الآخرة * پس تحقیق داده شد او را یکی مرد و جهان * قلب شاکر * دلی شکر گویند * و مر منعم را بر نعمت های رحمت
 و دوست دارند * او را و اینست که هر چه هست از نعمت ازار است * و لسان ذاکر * و زبان ذکر کنند * و مر خا ایرا

عزاسمه * و بدن طی البلاء عصابه * رتنی بر بلا صبر کنند و شکیبائی نمایند و جزع و اضطراب بآنه نمایند * و زوجه لا تبغیه
خوباً * و زنی که طلب نمیکند مرد را خیانت * فی نفسها و لاقی ماله * در نفس خود و نه خیانت کنند * در مال مرد در حدیث
سابق فی ماله بود و در ین مقامی ماله فافهم * زواجه البیہقی فی شعب الایمان * باب الخلع و الطلاق * خلع بضم است
از خلع بفتح بمعنی کشیدن و بیرون آوردن و اکثر اطلاق آن در نزع ملبوس از بدن است مثل جامه و موز و غیره و در شرع
عبارتست از باز خریدن زن نفس خود را از مرد بکامین و جز آن و بمعنی مطلق طلاق نیز آمده است و طلاق در لغت کثافت
و رها کردن و طایق اسیری که رها کرده شد و طایق الوجه و طایق اللسان کثافت زو کثافت زبان و در شرع رها کردن و گذاشتن
مرد زن را از قید نکاح * الفصل الاول * عن ابن عباس ان امراًة ثابت بن قیس اتمت النبی صلی الله علیه وسلم *
روایت است از ابن عباس که زن ثابت بن قیس که از انصار بود آمد نزد آنحضرت * فقالت * پس گفت آن زن * یا رسول الله
ثابت بن قیس ما اعنّب علیہ فی خلقی لولاد بنی * ثابت بن قیس عتاب نمیکندم و خشم نمیکندم من بر وی در خوی و عادات و عیون
در دین وی یعنی مفارقت نمیکندم و چنانچه نمی خواهم از وی از جهت آنکه بدخلق است و در دین وی نقصان است و لیکن بالطبع
تزد من مکروه است و میترسم که از من نسبت بوی چیزی واقع شود که خلاف حکم اسلام است در صحبت بکاح از ناسازگاری و
کفران نعمت زوج و اینست مراد بقول وی * و لکنی اگر الکفر فی الاسلام * و لیکن من مکروه میدانم کفر را در اسلام و میگو
یند که وی رضی الله عنه بسیار بد و رو قصیر القامت بود و امراًة و بهیاء رجیمه بود و نام او نیز جمیله بود و دختر عبد الله
بن ابی بود و بعضی گفته اند که حبیبہ بنت شہل الانصاری بود * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتردین علیہ حد یقتہ *
پس گفت آنحضرت ای یا باز کردی اندید میدانم ہی بر ثابت بن قیس با غیظ و را که در مهر تو بتوداده فی الصراح حد یقتہ
مروغزار با درخت * قالت نعم * گفت آری میدانم حد یقتہ را که داده است بمن * قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل
الحد یقتہ * گفت آنحضرت بشا بت بن قیس قبول کن حد یقتہ را * و طلقها تطلیقہ * و طلاق بد او را یک طلاق و در رتبه ثابت
شد که خلع طلاق بان است * رواة البخاری * و عن عبد الله بن عمر انه طلق امرأة لہ و هی حائض * روایت است از ابن
عمر که وی طلاق داد زنی را که که مراد را بود و حال آنکه آن زن حائض بود * و نکر عمر لرسول الله * پس ذکر کرد عمر
رضی الله عنه مرتب بخیبر و خدا را * صلی الله علیه وسلم * یعنی رفته با آنحضرت گفت که این کار کرده است * فتخبط فیہ رسول الله *
پس خشمگین شد از جهت این کار پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * ثم قال ایڑاجعها * پس تر گفت آنحضرت بایند که
مراجعة کند این عمر بان زن * ثم بمسکها * پشتر بایند که نکاح داد آن زن را نزد خود * ختی تطهر * تا آنکه پاک شود از حیض
* ثم تخیض * پشتر باز حیض آرد * فطهر * پس پاک شود از حیض دوم * فان بدالہ ان یطلقہا * پس اگر طاهر شود و بغوش
آید او را که طلاق دهن او را * فلیطلقها طاهراً * پس کو که طلاق دهن او را در حال پاکی است آن زن * قول ان بمنہا * پیش
از آنکه مسام کند او را و جماع کند با وی * فتلك العلة التي امر الله ان تطلق لها النساء * پس آن مذکور که طلاق دادن است
در حالت مذکور عده ای است که امر کرده است خدا را که طلاق کرده شوند و ان عده زنان * و فی زوایقہ *
و در روایتی این چنین آمده است که گفت آنحضرت بعمر و رضی الله عنه * مرة * امر کن این عمر را بر اجعت * فلیراجعها *
پس باید که مراجعت کند این عمر بان زن را * ثم لیطلقها طاهراً * پشتر بایند که طلاق دهن او را در حالیکه طاهر است اگر
غیر حامل باشد * أو حامل * یا در حالیکه حامل است * متفق علیہ * و درین حدیث دلیل است بر حرام بودن طلاق
در حال حیض بجهت آنکه مباد اطلاق از جهت کراهت طبع و نفرت آن داده باشد نه برای مصلحتی که دین است
در این و در حالت طهر این احتمال منتفی است و با وجود آن اگر طلاق دهن واقع میشود و لهن ان فرمود فلیراجعها
و رجعت بعد از طلاق می باشد مانند آنکه گفته اند فائدہ تاخیر تا طهر ثانی چیست چرا در طهر اول طلاق نکوی جواب
ازین سوال بپسند وجه گفته اند یکی آنکه تار جعت برای غرض طلاق نشود پس بایند که نکاح ندارد نایک مدتی که حلال

است در مرد طلاق در آنکه این مذهب است از این مذهب است و که طلاق داده است در حالت حیض میزوم آنکه طاهر اول
 با حیضی که طلاق داده است در وی در حکم یک چیز است پس اگر طلاق داد در طاهر اول حکم آن در آنکه که کوه در
 حیض داده است چهارم آنکه نمی کرده شد از طلاق در طاهر تا در از شود مدت اقامت آن زن با مرد باشد که مجامعت
 کنند از این پس بدو رود آنچه در نفس از سبب طلاق و از این وجوه معلوم میشود که امساک تا طهر ثانی واجب
 میباشد بلکه اولی واجب باشد و الله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت خیرنا رسول الله صلى الله علیه وسلم * کف
 ما یخبر عن خیرنا انما انما حضرت که اگر دنیا و زینت دنیا خواهی بیایند تا به چهار بار در هم و بکن ارم و اگر خدای تو رسول
 خدا را خواهی شایر از خود خدای تو را جری عظم است * فاختارنا الله و رسولاه * پس اختیار کردیم ما خدا و رسول خدا را * فلم یعد
 ذلك ما یباینا شیئا * پس شایر نکردیم آن را چیزی از طلاق نه سه نه یکی نه باینه و نه رجعی * متفق علیه * و ازین
 حدیث معلوم میشود که اگر شوهر کرد و بر زن خود را اختیار کند نفس خود را یا مرد این اختیار کرد مرد را واقع نمیشود چیزی
 و باین قائل است ابوحنیفه و شافعی و منقول است از جماعه صحابه و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که واقع میشود
 یکی رجعی بجز در تخییر زوج و حمله او اگر چه اختیار کرد زوج را و نزدیک بن ثابت واقع میشود یکی یا ثن و غرض عایشه رد است
 بر قول ایشان و اگر اختیار کند نفس خود را واقع میشود طلاق رجعی نزد شافعی و احمد و یا ثن نزد ابی حنیفه و سه طلاق
 نزد مالک * و من ابن عباس قال فی الحرام یکفر * کف این عباس در حرام کفارت عید هل یعنی اگر حرام کرد اند چیز را
 بر نفس خود و زوجه یا غیر آن بر روی کفارت یحیی است و آن شیء حرام نمیکرد و ازین مذاهب ابن عباس است و مذاهب
 ما نیز همین است و نزد شافعی کفارت نیست و بعضی گفته اند که اگر کوفت جلال خدا بر من حرام است واقع میشود طلاق و این
 خلاف مذاهب چهارم است آری اگر زن را بگوید تو بر من حرام یا حرام کرد انیلم تو را بر خود و نیت طلاق کند طلاق
 واقع میشود و اگر نیت طلاق نکند کفارت دهد بعد از آن خواند این عباس برای تقریر مذاهب خود این آیت را
 که * انما کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة * باینه بتحقیق است مر شمارا در پیغمبر خدا متابعت و پیروی نیکو اشارات
 است بقصه حرام کردن انزل آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را و انزال شدن قول حق سبحانه و تعالی قد فرض الله لکم تحلة
 ایما نکم چنانکه در حدیث آمده باینه * متفق علیه * وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله علیه وسلم کان یسک *
 و زایت است از عایشه رضی که آنحضرت بود که در نیک میکرد و می نشست بعد از تمام نوبت * عند زینب * نزد زینب
 * بنت جحش * بتقدیم نجیم مفتوحه بر حای مهمله ها کنه * و شرب عند ماعسلا * و خورد آنحضرت نزد زینب شهاد را
 * فتواصیت انا و حفصة * پس شرط کردم و اقرار کردم من و حفصة که دختر مریدین الخطاب است و میان وی و عایشه اتفاق
 و اتحاد بود چنانکه میان پدران ایشان * ان ابتداء دخل علیهما النبی * اتفاق این کردند که هر کدام از ما که در آید
 بر روی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قلیل * پس باید که بگوید هر یک از ما با آنحضرت * انی اجل منك ریح مغافیر * بدستیکه
 من می یایم از تو بوی مغافیر را * اکلب مغافیر * ای بخورده تو مغافیر و مغافیر بغین معجمه و فای پروزن مصابیح واقع شده است
 در کتاب مسلم مغافیر و پروزن حساب نام میوه درختی است مشابه صنغ در وی حلاوتی است و بوی وی بدست و بوی
 وی یک کونه مشابهتی بوی عمل دارد * قد خلطی احدیها * پس در آمد آنحضرت بر یکی ازین دو که عایشه باشد یا
 حفصة ظاهر از او را یاد نمایند است که بر کدام یکی در آمد * فقال له ذلك * پس گفت آن یکی که آنحضرت بر وی
 در آمد آنحضرت را * فقال لا باس * پس گفت آنحضرت نیست باک * شربت عسلا * خورد ام عمل را * عند زینب بنت
 جحش بن اعد له * پس البته عود نکنم شربت عمل را و نشورم آنرا * وقد حلفت * و بتحقیق هو کند خوردم که نشورم
 عمل را پس حرام گردانید آنحضرت عمل را بخورد * لا تخبری بذلك احدا * خبر مده بان هیچ یکی را تا ندانند از کرم
 مطهره او که خورد آنحضرت چیزی بد بوی را * بیعتی مروضات از راجه * کف آنحضرت این سخن را در حالیکه میخواهد

رضای زنان خود را * نزلت * پس فرود آمد این آیت * یا ایها الذین آمنوا لم تحرم ما احل الله لك * ای پیغمبر برای چه
 حرام کرد اینی چیزی را که حلال گردانیده است خدا ای تعالی برای تو * نیتغی مرضات ازواجك * طلب میکنی رضای
 زنان خود را و مرضات بفتح میهم و سکون را مصلحت است بمعنی رضای این حدیث صریح است که نزول این آیت در تحریم
 غسل است و در بعضی روایات آمده است که در تحریم ماریه است و در قصه اختلاف است در موضع خود ذکر کرده شد و
 تطبیق نموده * متفق علیه *
 الفصل الثاني * عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وسلم * گفت ثوبان که مولای آنحضرت است و در سفر و حضر خدمت میکرد که گفت آنحضرت * ایما امرأة سألت زوجها
 طلاقا * هر زنی که سوال کند شوهر خود را طلاق را * فی غیر یأس * در غیر حالت شدت و ضرورت که داعی باشد و
 ملجأ مضطر گردد اند او را بمغارت و یأس در اصل شدت حرب را گویند * تحرم علیها رائحة الجنة * پس حرام است
 بران زن بوی بهشت یعنی در هنگامیکه می یابد مقربان و مستنان در موقف * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و
 ابن ماجه و الدارمی * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ابغض الحلال الى الله الطلاق * دشمن ترین حلال
 بهیوی خدا طلاق است یعنی اگر چه طلاق حلال و مباح است اما نزد خدا مبغوض و مکروه است و بسا چیزی یکمباح و روا باشد
 و مکروه بود چنانکه ادای صلوة در بیرون عذر و صلوة در زمین مغضوبه * رواه ابوداؤد * و عن علي رضي الله عنه
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا طلاق قبل نکاح * نیست طلاق دادن قبل از نکاح * ولا متاق الا بعد ملك * و نیست
 آزاد کردن مکر بعد از ملك زیرا که طلاق فرع نکاح است و عبارتست از ازالۀ ملك متعه پیش از وجود وی صورت ندارد
 و جائز داشته است امام ابوحنیفه و زهری که از ایمة تابعین است تعلیق طلاق را بنگاح چنانکه گویند هر زنی را که نکاح کنیم
 او را طلاق یا زنی معین را گویند اگر من تو را نکاح کنم تو را طلاق پس واقع میشود طلاق نزد نکاح و نزد جمعه و این جایز
 نیست و تحقیق این در اصول فقه ذکر کرده شده است و همچنین است کلام در عتاق * ولا رصال فی صیام * و نیست وصال
 در روزه داشتن یعنی صوم وصال داشتن که شب افطار نکنند جائز نیست و این از خصائص جناب نبوت است چنانکه در
 کتابها بصوم معلوم شد * ولا یتیم بعد احتلام * و نیست یتیمی بعد از بلوغ یتیم بضم تحتانیه و سکون فوقانیه یتیم شدن * ولا
 رضاع بعد فطام * و نیست شیرخوارگی پس از مدت از شیر باز داشتن که دو سال یا دو نیم سال است رضاع بکسر را و فتح
 آن و فطام بکسر فا * ولا صمت يوم الى الليل * و جائز نیست خاموشی روز تا شب و هیچ ثوابی و فضیلتی ندارد اگر چه
 در بعضی امم سابقه بود و داخل روزه بود ولیکن در بن امامی مہنی عنه است وضعت بفتح صاد خاموش بودن * رواه
 غی شرح الحنہ * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جدہ قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا تلذرا بن آدم فیما
 لا یملك * نیست لذت فرزند آدم را در چیزی که مالک نیست چنانکه گویند مرخص است بومن که آزاد کنیم این بند را
 و این بند را در انوقت در ملک او نباشد و اگر بعد از ان در ملک او در آید آزاد نشود * ولا عتق فیما لا یملك و لا طلاق
 فیما لا یملك * و نیست آزاد کردن در ان چیزی که در ملک او نباشد و نیست طلاق در ان چیزی که در ملک او نباشد
 * رواه الترمذی و زاد ابوداؤد و لا بیع الا فیما یملك * و نیست بیع مکرر چیزی که مالک است * و عن ركانہ *
 یضم را و تخفیف کاف * بن عبد یزید * صحابی قرشی مطلبی است حدیث او در حجتا زین است از مسلمة فتح است و از
 شجاء بن عریب بود * انه طلق امرأة * روایت کرد که وی طلاق داد زن خود را * مہمة * بضم هین مهمله و فتح ما و سکون
 تحتانیه * البتہ * یعنی گفت انت طالق البتہ و بت بمعنی قطع است یعنی طلاق که هیچ پیوند نکزارد و مطلق جدائی
 اندازد * فابخر بن لك النبی * پس خبر داده شد بان پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و گفته شد در حضرت و می که
 ركانہ اینچنین طلاق داده است و خبر بلفظ معلوم نیز گفته اند یعنی خبر داد در ركانہ آنحضرت را * وقال والله ما
 اردت الا واحدة * و گفت ركانہ بختل و گویند نیز راسته ام و نیت نکرده ام من مکرر یک تطبیقه را * فقال رسول الله صلى الله

از مرد و علی و عایشه * و عن عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال طلاق الامة تطليقتان * طلاق دا *
در طلاق اسم یعنی بد و طلاق حرام میشود چنانکه حرة سه طلاق و در طلاق د ردا حکم سه طلاق دارد * و حدتها حیضان
و عدت وی در حیض است چنانکه عدت حرة سه حیض است باین حدیث گفته است امام ابوحنیفه که طلاق متعلق است
بمرأة و نزد شاه فی متعلق است بمرد و نیز معلوم میشود که عدت بحیض است نه بطهر * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن
ماجه و الدارمی *
الفصل فی الثالث * عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال المنتزعات * بکسر زح زنائیکه می کشند نفس خود را از شوهران خود رها سازگاری و بغیر مانی می کنند ایشان را
و الاختلاعات * بکسر لام زنائیکه خلع می طلبند از شوهران * من المناقعات * آنها اند منافقات در دین تشکیک و تغلیظ
است و کویا اطلاق نفاق بر این زنان بجهت آن است که ظاهراً از دواج و اختلاط بمقتضی آن است که در باطن عداوت و خلاف
مضمون دارند * رواه النسائی * و عن نافع عن مولاة لصفیة بنت ابی عبید * رایت است از نافع مولا ی ابن عمر از جاریه
که مولاة است مرصیة بنت ابی عبید ثقیه را که خواهر مختار بن ابی عبید ثقیی است تابعیه ثقه است باحوال مختار در
موضع نوشته شده است * انها اختلعت من زوجها * که آن صفیه خلع ید یافت از شوهر خود * بکل شیء لها * بهر چیزی که
مرصیة را بود از مال * فلم ینکر ذلك * پس انکار نکرد آنرا * عبد الله ابن عمر * از جهت جواز خلع اگرچه باین صفت بود اگرچه
مکروه است * رواه مالک * و عن محمود بن لبید * مولود شد در زمان آنحضرت و فتح یت کرد از آن حضرت چند حدیث
و بخاری قائل است بصحبت او و مسلم منکر است آنرا و او را در تابعین از طایفه ثانیه ذکر کرده و ابن عبد البر گفته که مواب
قول بخاری است * قال * کفایت محمود * اخبار رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل طلق امرأته ثلث تطليقات جميعاً *
خبر کرده شد آنحضرت را از مردی که طلاق داد زن خود راه طلاق یکبارگی * فقام غضبان * پس برخاست آنحضرت
بخشمناک * ثم قال ایلعن بکتاب الله عزوجل و انابین اظهرکم * پیوسته گفت آنحضرت آیا باز می کرده میشود بکتاب خدا
و حال آنکه من در میان شما میلعن بلفظ معلوم نیز رایت است و مراد بکتاب الله قول و سبحانه است اطلاق مرتان
که مراد بدین ان تفریق تطایقات است و نزد امام ابوحنیفه سه طلاق دادن مرد هم زینت است و نزد شاه فی خلاف این
و افضل و با وجود آن واقع میشود * حتی نام رجل * تا آنکه ایستاد مردی * فقال * پس گفت * یا رسول الله الا انیکه *
ایانمی کشم او را زیرا که لعن بکتاب خدا کفر است و در نیافت آن مرد که مراد آنحضرت زچهر و توابع است و حقیقت
کلام مراد نیست * رواه النسائی * و عن مالك بن بلذان رجلاً قال لعن الله بن عباس * روایت است از مالک بن بلذان
او را که مردی گفت مر عبد الله بن عباس را که * انی طلقتم امرأتي مائة تطليقة * بد رستیکه من طلاق داده ام زن
خود در اصل طلاق * فماذا ترى علي * پس چه چیزی می بینی تو روچه حکم می کنی تو بر من * فقال ابن عباس طلق منك
بثلث * طلاق شد آن زن از توبه سه طلاق یعنی سه طلاق واقع شد * و سبع وتسعون اتخذت بها ایات الله عزوجل * و نود
و هفت طلاق که باقی است از صد بعد از سه گرفتن توبه آن آیات کلام خدا را بازی و مستخرکی و مز و بضم ها و سکون
زای بضم آن و بهمزه و با و فسه پس کردن و خند کردن اشارتست بقول وی تعالی بعد از قول وی الطلاق مرتان الی
آخرة و لا تخذلوا آیات الله عزوجل * و راد فی الموطأ * و عن معاذ بن جبل قال قال لی رسول الله صلی الله علیه
و سلم یا معاذ ما خلق الله شیئاً علی وجه الارض * گفت آنحضرت ای معاذ پیدا نکرد است خدا ای چیزی را
بر روی زمین * احب الیه من العناق * دوستتر داشته شد به سوی خدا از عناق * و لا خلق الله تعالی شیئاً علی
وجه الارض * و پیدا نکرد است خدا ای چیزی را بر روی زمین * ابغض الیه من الطلاق * دشمن
داشته شد توبه سوی خدا از طلاق * رواه الدارقطنی * باب المطلقت ثلاثاً * و در بعضی نسخ زیاد کرده این لفظ را و فیه
ذکر الظهار و الایلاء و طهارت تشبیه دادن مرزن خود را بهضوی که حرام است چنانچه انت علی کظهر امی تو بر من مثل

پس نائب کرد قاضی از وی چنانکه در همین ودلیل مآل آن است که وی منع کرد حق زنا را پس جزا داد او را شرع بزرال
 نعمت نکاح نزد کشیدن این مدت را این قول ماثور است از عثمان و ملی و عباد له ثلثه و زید بن ثابت رضی الله عنهم و بالجمله
 اختلاف بود میان صحابه درین باب و الله اعلم * و عن ابی سلمة * صحابی مشهور است که زوج ام السله بود پیش از آنحضرت
 * آن سلمان بن صخر * روایت کرد که سلمان بن صخر بفتح صاد مهمله و هکون خای معجمه و یقال له سلمة بفتح
 بن صخر و این صحیح تر است * ابی یزید * منسوب به بیا ضه بن عامر صحابی است یکی از کربه کنندگان از جهت علم و وجود
 هوار را فتادگان بر زن بعد از ظهار چنانکه درین حدیث مذکور است * جعلی امرأته علیه کظهر امه * کرد انید
 هلمان زن خود را بر خود مثل پشت مادر خود یعنی گفت انت علی کظهر امی * حتی یضی رمضان * تا آنکه بگذرد رمضان
 یعنی گفت تا کشیدن ماه رمضان تو بر من حرام * فلما مضی نصف من رمضان * پس چون گذشت نیمی از ماه رمضان * رقع
 علیها لیلاً * افناد هلمان بر زنش شبی و جماع کرد یوی * فاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فلک له * پس آمد
 هلمان آن حضرت را پس ذکر کرد آن را مر آن حضرت را * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و این پیغمبر را
 * صلی الله علیه و سلم اعتق رقبة * آزاد کن بنده را * قال لا اجد ما * گفت نمی یابم رقبة را * قال فصم شهرین
 متتابعین * گفت آن حضرت پس روزه دارد و ماه پیاپی * قال لا اهلطیع * گفت نمی توانم دا شص * قال
 اطعم ستین مسکین * گفت طعام ده شصت مسکین را * قال لا اجد * گفت نمی یابم طعام شصت مسکین را * فقال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لغرة * بفتح فاء و سکون را * بن عمرو * پس گفت آن حضرت غرة بن عمرو را که صحابی بود طبعی کف
 در بعضی نسخ غرة بن عمرو واقع شد و آن تصحیف است * اعطه ذلك العرق * بد او را آن عرق را از تمر که کمی آورده
 بود عرق بفتح تین زنبیل از بزرگ خرمایانده * و هو * و آن * مکمل یاخذ خمسة عشر صاعاً * عرق زنبیلی است که میگرد و میکنجا نه
 یا نرود و پمانه را * اربعة عشر صاعاً * یا شانزده پمانه را * ليطعم ستین مسکیناً * تا بخورد شصت مسکین را و این حدیث
 دلالت دارد بر عدم وجوب نصف صاع و هر مسکینی را و در احادیث دیگر آمده نصف صاع و در کتب فقه نیز همین را اعتبار
 کرده اند چنانکه در صدقه نظر و شاید آنچه درین حدیث واقع شد پیش از وجوب نصف صاع است یا این مخصوص باین
 مرد بوده است بسبب احتیاج او چنانکه در تجویز نضجه اجل عمه مزملی بود و چنانکه در باب النضجه گذشت * رواه
 الترمذی و روی ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی عن سلیمان بن یسار عن سلمة بن صخر نحوه قال كنت امرأاً أصيب من
 النساء ما لا يصيب عیوی * گفت بودم من مردیکه می رسیدم از زنان چیزی را که نمی رسید غیر من یعنی ذوق و لذت من
 از جماع و حرص و شهوت من بران بیشتر از دیگران بود باین جهت بی صبری کردم و افتادم دران زن * و فی روايتها * و
 در روایت این دو کس ابا داؤد و الدارمی این چنین آمده که گفت آنحضرت * فاطعموها من تمر * پس بخور آن
 و سقوا از خرمایان و قسمت کن آن را * بین ستین مسکیناً * میان شصت مسکین و در سق بکون * بین شصت پمانه درین
 روایت هر مسکین را صاعی نشست * و عن سلیمان بن یسار عن سلمة بن صخر عن النبی صلی الله علیه و سلم فی المظاهر
 یواقع قبل ان یکفر * روایت کرد سلیمان از سلمه از آنحضرت در حق مرد ظهار کنند که جماع کند پیش از آنکه کفارت
 دهد و رقا و مواعت کنایت است از جماع * قال کفارت واحد * فرمود بواو است یک کفارت و هجرین از جماع و این
 و بعضی گفته اند چون مواعت کند پیش از کفارت واجب می گردد دیوی و کفارت * رواه الترمذی و ابن ماجه
 * الفصل الثالث * عن عكرمة عن ابن عباس ان رجلاً ظاهراً من امرأته * روایت کرد عكرمة از
 ابن عباس که بد رعتی مردی ظهار کرد از زن خود * فغشيها قبل ان یکفر * پس جماع کرد او را پیش از آنکه کفارت
 دهد و شعی و اصل یوشیان و فی الصراح غشیان بالکسر و جمعاً مع فر و گرفتن * فاتی النبی * پس آمد آن مرد پیغمبر را
 * صلی الله علیه و سلم فلک له * پس ذکر کرد آن را برای آن حضرت * فقال ما حرمک علی ذلک * پس گفت آن

حضرت چه برداشت قرأوا بعث شد بر آن که پیش از کفارت جماع کردی * قال * گفت آن مرد * یا رسول الله رأیت بیاض
 خبیثاً فی القوم * دیدم سفیدی هر دو و خلخال او را در مهتاب چهل بکسر حای مهمله و فتح آن و مکنون جیم خلخال و قول
 * لم املك ذنبی ان وقعت علیها * پس مالک نتوانستم شد نفس خود را در صبر کرد از آنکه افتادم بروی * بیت * خمر و
 زرخ خرب در توبه همی زد * ناکاد بد آن رخ زیبا نگران شد * فضیحت رسول الله * پس سفند کرد پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم را مرده ان لا یقر بها حتی یکفر * را مر کرد آن مرد را که نزد یک نشود و جماع نکنند او را باز دیگر تا آنکه کفارت دهنه
 و در اینجا تنبیه است بر ضبط حال و صبر از نافرموده شرع و حفظ نفس و صیانت وی از مثل فتنه و ابتلا که شیطان در کمین
 است * رواه ابن ماجه و روی الترمذی نحوه * و روایت کرد ترمذی مانند آن * و قال هذا احدیث حسن صحیح غریب و
 روی ابو داود و النسائی نحوه مسند او مرسل * بطریق اعتدال و ارسال * و قال النسائی المرسل اولی بالصواب من المأمول
 و گفت نسائی مرسل نزدیکتر است بصحت از مسند * باب * در بعضی احکام متعلق بمایبق * عن معاویة بن الحکم
 قال أتیت رسول الله * روایت است از معاویة بن الحکم بفتحین صحابی است روایت می کند از وی ابو سلمه و عطاء بن
 یسار گفت آمدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فقلت * پس گفتیم * یا رسول الله ان جاریة کانت لی ترعی غنمائی *
 بد رستی که دمی بود مرا که می چرانید کوسفند ان را که مرا بود * فبثتها * پس آمدم من آن جاریه را * و قد فقدت
 شاة من الغنم * و حال آنکه بتحقیق کم کردم و نیافتم من کوسفندی را از کوسفند ان * و نسالتها عنها * پس سوال
 کردم و پرسیدم آن جاریه را از ان شاة که چه شد * فقالت اکلها الذئب * پس گفت جاریه خورد آن شاة را که ک
 * فاصغت * پس غضب کردم من بر ان جاریه یا اندوه خوردم بر ان شاة اسف بفتحین بمعنی خشمنا ک شدن و
 اندوه کون شدن بهر دو معنی می آید و اسف بکسر معین ماضی آن از باب سمع و بر معنی ارل ضمیر و علیها راجع بجاریه
 باشد و بر معنی ثانی شاة * و گشت من بنی آدم * و بودم من از فرزندان آدم که بحکم بشریعت در غضب می آیند و از
 بجای میروند * فلاحظ وجهها * پس طپانچه زدیم روی جاریه را * و علی رقبته * و واجب است بر من آزاد کردن برده
 از کفارت ظهار یا یمین یا جز آن * اخا عتقها * آیا پس آزاد کنم او را از کفارت تا برای ذمه خود کنم و از پیشمانی که از زدن
 طپانچه بر روی وی دارم و از شرمندگی آن خلاص شوم و چون در بعضی کفارات ایمان رقبه شرط است * فقال لهار مرسل
 الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت آن حضرت مرا آن جاریه را از برای استئمان ایمان وی * این الله * کجاست
 خدا و در روایتی این ربک کجا است پروردگار تو * فقالت فی السماء * پس گفت در آسمان است مقصود سوال از مکان
 حق سبحانه نیست تعالی الله عن ذلك بلکه مقصود آن حضرت آن بود که بداند که وی مشرک است یا موحده پس قناعت کرد
 آنحضرت از وی بنفی آلهة ارضیه و بوابت از ان و علم با آنکه مرا و پروردگاری است که تدبیر میکند امور از آسمان بزمین
 و مطالبه نکرد او را به تنزیه صرف و علم بانچه واجب است اعتقاد بد ان از صفات حق تعالی و قدس و کاهی اکتفا کرده
 حتی شود باین قدر امثال این مقام کذا قالوا یا انکه در اشتراط ایمان در غیر کفارت قتل اختلاف است میان علما و کوهی الحق
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علم اشتراط ایمان بود چنانکه مدعی ابوحنیفه است یا آنکه اولی و افضل آن
 است که مومن باشد و کفایت می کند در ان اینقدر از ایمان را الله اعلم * فقال من انا * بعد از پرسیدن توحید گفت
 آنحضرت من انا کیستم من * فقالت * پس گفت آن جاریه * انت رسول الله * نو پیغمبر خدائی * فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اعتقها * پس گفت آنحضرت آزاد کن او را * رواه مالک و فی روایة مسلم قال * گفت معاویة بن الحکم
 * کانت لی جاریة ترعی غنمائی قبل اهل * بود مرا جاریه که میچرانید کوسفند ان که مرا بود در جانب کوه اهل
 * والجوانبة * بفتح جیم زشدید و او و بعد از وی الف و نون و بعد از وی یای تنبیه مشدده اینچنین ضبط کرده
 ان مشتقان و بعضی تخفیف یا نیز گفته اند نام موضعی است قریب چهل اهل در شمالی مدینه مطهره * فاطلعت ذات

یوم * پس مطلع شد م من یگروزی * فاذا لثب قد ذهب بشاة من غنما * پس باگاه کرک بتحقیق برده است کوسفند از کوسفند ان ما * و انارجل من بني آدم اعقب * ومن مؤدی ام از فرزندان آدم خشمکین می شوم و اند و هکین می شوم * کما یسعون * چنانکه خشمکین را نند و هکین می شوند فرزندان آدم پس خواستم که بزخم او را زدن نیست چنانکه مقتضای غضب و احزن است * لیکن سکتها صکه * لیکن کوفتم و زخم او را زدن بی نرمی الصراح صک کوفتن و زدن * فانیع رسول الله * پس آمد م من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فعظم ذلک علی * پس عظیم بنداشت و بزرب کرد انید آنرا بر من و گفت کنایه عظیم کرد تو * فقلت * پس کفتم من یا رسول الله * افلا اعتقها * آیا پس آزاد بکنم او را * قال انثني بها * گفت آن حضرت بپار نزد من او را * فانیته بها * پس آورد م نزد آنحضرت او را * فقال لها این الله * پس گفت آنحضرت مرا آن جاریه را بکجا است خدا ای تعالی * قالت فی السماء * گفت آن جاریه خدا در آسمان است * قال من انما قلت انت رسول الله قال اعتقها فانها مؤمنة * گفت آنحضرت آزاد کن او را زیرا که بد رستیکه و می صلوات است

باب اللعان * لعان و ملاعت یکدیگر لعنت کردن و چون مرد زن خود را قذف کند بزنا یا نيات نکث آنرا بپهار کراه حکم آنست که مرد چهار بار شهادت دهد که وی از صا د قانست پنجم بار بگوید لعنت خدا ابروی او را که باشد از دروغ گویان بعد از آن چهار بار زن شهادت دهد و سوگند خورد که این مرد از کاذبان است و بار پنجم بگوید که غضب خدا ابر او را زن او را که باشد این مرد از راست گویان و چون ملاعت کرد زن مرد و زن تفریق کند حکم میان ایشان اینست اینست ملاعت و تفریق و نزد جمهور قرق واقع می شود بی تفریق قاضی و حرام می کرد د آن بر روی به تحریم مؤید چنانکه در کتب فقه مذکور است الفصل الاول * عن مهمل بن سعد الساعدي * صحابي مشهور است از انصار را آخر کسی که مرد بمکینه

از صحابه * قال ان عویمر * بضم عین و فتح و او سکون تحتانیة و کسر میم و زاید و آخر * العجلانی * بفتح عین و سکون جیم * نعمت به بنی عجلان که بطنی است از انصار * قال یا رسول الله ارايت رجلا وجد رجلا مع امرأة * خذوة که مردی یا فتنه مردی را با زن خود * ای بکشید این مرد صاحب زن آن مرد را که یا فتنه او را با زن خود * فیمقتلونه * پس بکشید این مرد قاتل را کسان مقتول و در بعضی نسخ فقتلوا بتای الخطاب و خطاب مر آنحضرت و اصحاب آنحضرت را بقتل کذا قیل * ام کیف یعمل * یا چگونه کند این مرد و علما اختلاف کرده اند در حکم کسی که کشف مرد بر آنکه با فتنه او را با زن خود که زنا می کند جمهور بر آنند که کشته شود او را مگر آنکه چهار کراه بکند و اند بر زنا و یا اقتران کنند بد آن و او را ن قتل و اما فیما بینة و بین الله بروی چیزی نیست اگر صا د ق باشد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد انزل فیک و فی صاحبک * پس گفت آنحضرت در جواب عویمر بتحقیق و حی فرستاده شد در قضیه نووزن تو مراد آیت لعان است که در کتاب الله مذکور است * فاذهب فأت بها * یش بر ویس بیار زن خود را * قال سهل فتلاعنا فی المسجد * گفت سهل که راوی حدیث است پس لعان کردند عویمر و زن او و در مسجد * و انما مع الناس عند رسول الله * و من با مردم دیگر بودیم نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فلما فرغنا من عویمر * پس چون فارغ شد مرد و زن از قلا عن گفت عویمر * کذب علیها * دروغ گفته باشم من بران زن * یا رسول الله ان امسکها * اگر نگاه دارم من او را این کلامی است توطیة تطلیق او بیه طلاق یعنی اگر نگاه دارم من این زن را در نکاح خود و طلاق ند هم او را لازم آید کذب من در قذف و ی که کرده ام زیرا که امساک منافی است زنا کردن او را و امساک من او را دلالت دارد بر آنکه گویا من دروغ گفته باشم و وی عقیقه است زنا کرده * فطلقها اثلاثا * پس طلاق کرد عویمر آن زن را سه طلاق برای تصدیق قول خود و این بنا بر ظن او است که لعان حرام نمیکرد اند زن را بر مرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز بالفعل تفریق نکرد میان ایشان پس این مؤید قول کسی است که میگوید فرقت بلعان حاصل نمی شود مگر بقضای قاضی بعد از قلا عن چنانکه در حدیث آیتة بیابن و این بر قتل یریکه عویمر عا ام باشد بحکم مسئله و جمهور بر آنند که واقع میشود فرقت بنفس لعان و حرام است بر مرد نکاح آن زن بر عیال تا بیل * ثم قال رسول الله

صلی الله علیه وعلیه وسلم انظروا * پس تر گفت آن حضرت نگاه کنید * فان جاءت یوم الاحم * پس اگر بیارید آن روز را و اگر شما
 رنک * اذ عی العینین * شست مدا و چشم را کشتی کن * عظیم الایاتین * بزرگ سزیهایی را بواجب الیه بفتح و میگویند در
 خدای الشاقین * سطر و پر کوشتن و دو ساق خدای بفتح خاف و محجه و دال مهمله و لام مشدده * فلا احسب عویمر الا کله
 صدق علیها * پس کان نمی بزم عویمر و زامکر آنکه بتحقیق راست گفته است بر آن زن ظاهر آن مردی که نصبت کرده
 شد و بنایان صفت بوده است * وان جاءت به الحیره * و اگر آور د آن زن فروزنده را و امر خاک و احمر تصغیر احمر است
 * کانه و حرة * گویا آن فرزند و حرة است بواو و حاف مهمله مرد و مفتوح مرکمی مزخ و در زمین جفتیک مثل قطاة و عویمر همچنین
 بوده است * فلا احسب عویمر الا کله * کذب علیها از پس کان نمی بزم عویمر و زامکر آنکه بتحقیق دروغ گفته است بر وی
 و فیله ت به علی ان لعلت الی خا نعت رسول الله صلی الله علیه و سلم من تصد بق عویمر * پس او را در آن زن آن فرزند را بر
 صفتی که وصف کرده بود آنحضرت از فضلای عویمر یعنی پوشش بر صورت آن مرد زانی را نیک * فكان یعن ینسب الیه * پس
 بود آن فرزند بعد از آن نصبت کرده میشد بصرف ماضی زوی چنانکه حکم واک ایاز نا است و درین جلد بیست جواز است لال است
 بمشایخت اما دلائل نمیکند بر حکم بقیافه چنانکه بیاید * متفق علیه * عن ابن عمار ان النبی صلی الله علیه و سلم لایعن بین
 رجل وامراة * و در این است اصحاب از آن عمر رضی الله عنه ما کله آن حضرت ملا عنه کرد یعنی امر کرد بهلا عنه میان مردی
 و زنی آن مرد و زنی را نیک * پس متفق بر کشتن و حور و شک آن مرد و زنی آن زن و الا حق کرد انیک و نسبت کردن
 او را الشیو و بنسب ملا عنیت * متفق بینهم * پس یقویق کرد آن حضرت میان مرد و زن * والحق الولک بالمرأة * و الحاق
 کرد و مستحب است که آنرا زن را بزن * متفق علیه و فی حله یسه الامان بر سر الله صلی الله علیه و سلم و حظه و ذکر کرده
 و در حاکم پیش از این عویمر و بنیادی و مسلم را آمل است که آن حضرت بی پند کرده آن مرد را و نیک کمر کرد و یاد د بایند او را
 علی ابی آخرت و انا قد و روع نکوین و انتم انکین بر زنی * و انعم و ان علیا ابی امون من علی ابی الاخرة * و خیر
 د از اول آنکه علی ابی انان تر است از علی ابی آخرت * ثم دعاها * پست و خوا نند و طایف زن را * نو عظمها و ذکرها * پس
 و خط گفت و نیک کمر کرد او را * و انعم و ان علیا ابی امون من علی ابی الاخرة * و خیر داد او را که علی ابی انان
 آسان تر است از علی ابی آخرت و مراد به علی انان اقامت حاکم است بر مرد که قذف زن کرده است و بر من آنکه بر وی
 اقامت حاکم نکنید بشهادت زور و اثبات آن کندن یا زن زنا کرده است و از خوف اقامت حل او را برین ان نکنید پس ملا عنه
 کنند * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال للمتلان عنین * ثم هم از این عمر است که آنحضرت گفت هر مرد و زن را که
 میخوا ستند ملا عنه کنند * جسا بکمالی الله * حساب شمر بر خاک است * اجل کا کاذب * یکی از شما دروغ گو است بی شبه
 باز میزد گفت * لا سبیل لك علیها * نیست سبب و پیوند مرترا برین زن و حرام شد بر تو این زن همیشه * قال * گفت آن مرد
 مالی * مال من چه حال دارد یعنی و ما خود حرام شد بر من مهر نیکویدی داده ام میرو د آن چه حکم دارد * قال لا
 مال لك * گفت آنحضرت نیمه مال مرترا * ان اکنت صد قیر علیها فهو یضا استیلت من فرجها * اگر مصمتی تو که راست
 گفته بوزی بر تو کتاهی نیست و لیکن آنرا زنی در بدلی چیزی که حلال کردی توان فرج آن زن و تصرف کردی در آن
 * وان کذبت علیها * و اگر دروغ بویستی بر وی و متهم کرد انیک او را بک ان * قل انک ابعدنا بعد لك منها * پس آن
 یعنی رجوع مال را نکرد انیک من مهر بوی تو دور تو دور و تراست مرترا از ان زن یعنی یکی خود استحلان فرج کردی
 دیگر متهم و متوحش کرد انیک او را و از یک طبع مهر چه دارم و این بعد از دخول با اتفاق است و ما پیش از دخول پس نزد
 بوحنیفه و شافعی و مالک مروان نصف مهر است و روایات از احمد مختلف است * متفق علیه * و عن ابن عباس ان
 لال بن امة * صحابی انصاری است یکی از ان مهتن که تخلف کردند از غزوة تبوک و توبه کردند حق میخانه بر ایشان
 و قذف امرأه علی النبی * در شام داد زن خود را و نصبت کرد او را برینان نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم بشریک * بفتح

از آنحضرت * لَوْ وَجَدْتُ مَعَ أَهْلِي رَجُلًا * أَكْرِي بِأَمْنٍ مِنْ بَازْنِ خَوْذِ مَرْدِي رَا * لَمْ أَمْسَ جَنَّتِي أَنْبِي بَارِبَّةَ شَهْدَاء * آيَا مَسَامِينِ
نَكْنَمِ اورا تا آنکه بیارم چهار کوا را * قَالَ رَسُولُ اللَّهِ * كَفْتُ بِمُخْبِرِ خَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ * أَرَأَيْتَ مَسَامِينِ مَكْنِ تَأْتِيكَ
بیاری چهار کوا را چنانکه در ثبوت زنا معتبر است * قَالَ كَلَّا * كَفْتُ سَعْدُ نَهْ چَئِنِ اسْتَوْثَمْتُكُمْ مِنْ بَازْنِ خَوْذِ مَرْدِي رَا * لَمْ أَمْسَ جَنَّتِي أَنْبِي بَارِبَّةَ شَهْدَاء * آيَا مَسَامِينِ
بِالْحَقِّ * سَوَكُنْتُ بَيْتِي أَيْ كَهْ فَرَسْتَادَهُ اسْتَوْثَمْتُكُمْ مِنْ بَازْنِ خَوْذِ مَرْدِي رَا * لَمْ أَمْسَ جَنَّتِي أَنْبِي بَارِبَّةَ شَهْدَاء * آيَا مَسَامِينِ
اور بعد از این به شمشیر * قَبْلَ ذَلِكَ * پِش از آوردن کوا خان و این رد نیاحت قول آن حضرت را و مخالف امور وی و معنی
این خبر دادن است از حال نفس خود یعنی حال من این است غیرت و غضب من درین مقام درین مرتبه است
چکار کنم حکم شرع همین است که فرمودید و ازین جهت * قَالَ رَسُولُ اللَّهِ * كَفْتُ بِمُخْبِرِ خَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ *
وَعَلِمَ اسْمُهُوَالْمَلِي مَا يَقُولُ سَبِيحُ كَمْ * بشنوید و گوش نهید بصری سختی که می گوید مهتر شما * اِنَّهُ لِيَغْوَرُ * بد رعتی که در
رَشَك ناک است * وَاَنَا اَغِيرُ مِنْهُ * وَمَنْ غَيْرُ نَاكٍ تَرْمِ اَزْوِي * وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّي *
مقصود آنحضرت مدح این صفت است و اشارة بآنکه این از صفات کرام و عادات ما دات است اگر چه حکم شرع درینجا دیگر
است و قول سعد ناشی ازین است و درین اعتقاد است از جد و راین قول از و نه آنکه تقریر و اثبات او است و غیرت
جاء درمی گردد از آدمی از روی معاصی و محرمات تا از جناب قرب او و در نهفته تنگ بختی و عنایتی که وی جل جلاله
یا ایشان دارد چنانکه در حدیث آینه * بَيَّأَيْدِ * رواه مسلم * وَمَنْ اَلْغَبْرَةُ قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ * رَوَايَتُ اِسْتِ اَزْ مَغِيرَةَ بْنِ
شُعْبَةَ صَحَابِي مَشْهُورٌ كَهْ كَفْتُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ * لَوْ رَايْتُ رَجُلًا مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالْمَسِيْفِ * اَكْرَمِي دِيْلَمِ مِنْ مَرْدِي رَا بَا زَنْ
خود هر آینه می زدیم او را بشمشیر * غَيْرُ مَصْفَحٍ * غیر زنده بطرف شمشیر و عرض وی بلکه به تیزی او و صفح جانب هر چیز
و صفح انسان پهلوی او و صفح سیف عرض وی و بفتح ضم صفح شمشیر و هتا و اصفاح پهن کردن و زدن به پهنای
شمشیر و مصفح بکسر ف و فتح هرد و ر و ایت است و بکسر صفت و حال شمشیر زنده است و بفتح حال شمشیر و به نشد و نا
نیز واقع شده است * فَبَلَّغَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ * بَسْ بِرَسُولِ اللَّهِ * بَسْ بِرَسُولِ اللَّهِ * بَسْ بِرَسُولِ اللَّهِ * بَسْ بِرَسُولِ اللَّهِ *
سعد * بَسْ كَفْتُ اَنْتَ غَيْرُتِ اَيَا عَجَبٍ دَارِيْدُ شَمَا اَزْ غَيْرَتِ سَعْدُ * وَاللَّهِ لَا نَا اَغْيَرُ مِنْهُ * بَيْتُ اسْوَكُنْتُ هَرَايْنَه مِنْ غَيْرَتِ نَا كَرَمِ اَزْ
وِي * وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي *
اَلْمُفَوَّاحِشِ * حَرَامٌ كَرْدُ اَنْبِيَةِ اَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي *
است فحش بضم از حد کذب شدن بدی و فاحش هر بدی که از حد کذب و فاحشه بمعنی زنا نیز آمده و مراد اینجا مطلق معاصی
است پس حرّام کردن این وی و اَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي *
تأبه بنده آفتی و مکرر وی و از حضرت قرب و روح و در نیفتل * وَلَا اَحَدٌ اَحَبُّ اِلَيْهِ اَلْعَدُوُّ مِنْ اَللَّهِ * وَنَبِيَّتُ هِجْ
یکی که دمت داشته تریا شد بصری او و از حد * مَنْ اَجَلَ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُنْذِرِينَ وَالْمُبَشِّرِينَ * اَزْ بَهْرَ اَنْ بَرَا نَكِيحَتِ * وَفَرَمَدَ
خدا ای تعالی پیغمبر انرا که ترسانند مانند از حد اب خدا و خبر خوش رسانند مانند از ثواب وی تعالی فی الصراح
حد ربا نه و محد ورد داشتن و گفته اند که مراد بعد از اینجا حد از حد است بمعنی از آله حد و قبول نکردن آن یعنی
خدا ای تعالی پیغمبر انرا که ترسانند مانند از حد اب خدا و خبر خوش رسانند مانند از ثواب وی تعالی فی الصراح
وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَلَا اَحَدٌ اَحَبُّ اِلَيْهِ اَلْعَدُوُّ مِنْ اَللَّهِ * وَنَبِيَّتُ هِجْ * وَنَبِيَّتُ هِجْ * وَنَبِيَّتُ هِجْ * وَنَبِيَّتُ هِجْ *
کردن از حد * مَنْ اَجَلَ ذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ الْجَنَّةَ * وَاَزْ بَهْرَ اَنْ وَعَدَ كَرْدَهُ اَسْتَ اَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاَللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي *
خود و شکر گویند بنده کان بران و مدح گویند او را یا از جهت آنکه چون وعده کرد بنده کان و ابد بهشت و ترغیب نمود
در ان بسیار میشود سوال بنده کان رثای ایشان مرا و را هجاء نه * بَيْتُ اَسْوَكُنْتُ هَرَايْنَه مِنْ غَيْرَتِ نَا كَرَمِ اَزْ
وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي * وَاللَّهِ اَغْيَرُ مِنِّْي *

صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی بخار * پدر هتیکه خدا تعالی غیوت میکند * وان المؤمن یغار * و پدر زشتیکه مسلمان
غیوت میکند یعنی غیوت صفت الهی است که بنده مسلمانی نیز آن صفت را دارد * و غیره الله ان لایاتی المؤمن ما حرم الله *
و غیرت خلی ابوام آن است که نیاید و نکند مؤمن چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی * متفق علیه * و عنده ان
اعرابیاتی رسول الله * روایت است از ابی هریره که بادیه نشینی آمد آنحضرت را * صلی الله علیه و سلم فقال ان امرأتی
ولدت غلاما هود * پدر زشتیکه زن من ترا به دنیا آورد کی سیاه را * و ابی انکرته * و پدر همتی من انکار کرد * ام آنرا
که از من باشد بجهت من مشابیه از من * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم هل لك من ابل * پس گفت آنحضرت
هر آن اعرابی را آیا هست، مگر ترا چیزی از شتران * قال نعم * گفت آری هستند شتران * قال فما لوانها * گفت آنحضرت
پس چیست رنگهای آن شتران * قال حمور * گفت اعرابی شتران من سرخ اند حمور بسکون میم جمع احمور و احمیض میم
جمع حمار است * قال هل فیها من اوزق * گفت آنحضرت آیا هست در آن هیچ شتری سیاه نام و ورقه سیاهی است در رنگ
دیگر خاکسترگون و در شتران و کبوتران می باشد و لهذا کبوتر را زرقاء میگویند * قال ان فیها لوزقا * گفت اعرابی پدر همتی
در آن شتران شتران خاکسترگونه اند و ورق بغم و زار و سکون را جمع اوزق چنانکه حمور جمع احمور * قال فانی تری ذلک جاءها *
گفت آنحضرت پس از کجای دانی و گمان می بوی تو آن خاکسترگویی را که آمد آن شتران را یا وجود آنکه شترانی که آنها
از آنها زاده اند و پیدا شد و همه سرخ اند * قال عرق نزعها * گفت اعرابی این رنگی است که کشیده است این شتران را
یعنی ابراصل آنها شتری بوده است که باین رنگ بوده و اینها باصل خود را جمع شده و مشابیه گشته اند * قال فاعل هل عرق نزعها *
گفت آنحضرت پس شاید که این ولد و برون او حیاء رنگ بجهت رگی باشد که کشیده است او را و مشابیه گردانیده است بخود
* فلم یرخص له فی الاغتفاء منه * پس رخصت نکرد آنحضرت مر آن اعرابی را در دور شدن از آن ولد و راجعی نشد بدان
* متفق علیه * و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان عتبه بن ابی وقاص مهمل الی اخیه سعد بن ابی وقاص * گفت عایشه بود
عتبه بن ابی وقاص که مهمل کرده و وصیت نموده بود بسوی برادر خود سعد بن ابی وقاص که از عتبه مشرعه است این عتبه
بعضی گفته اند که صحابی است و او است که شکسته بود سر عمارک و دندان شریف آنحضرت را در روز احد و ابو نعیم گفته
که بعضی متاخرین او را در محابه ذکر کرده اند و نمیدانم من او را اسلام و ذکر نکرد است او را هیچ یکی از معتقدین در
صحابه کن فی اسلام الغایه و بر هر تقدیر مهمل کرده بود عتبه برادر خود * ان ابن ولید زعمه منی * که پسر دانه زعمه بفتح
زای و سکون میم و فتح آن که پدر ارم المؤمنین هود است از من است زیرا که وی و طی کرده بود باین بخاریه بن نواز اولاد
بود و بی پدری را پس کان بر دعتبه که نصب ولد الزنا ثابت می شود از زانی و قتیکه دعوی کند چنانکه عادت جاهلیت بود
بنسب و صیت کرد در وقت مردن خود که این چیز از من است * فاقبضه الیک * پس بدست آرا او را و بکش بسوی خود
* فلما کان عام الفتح اخذ سعد * پس چون شد سال فتح مکه گرفت آن پسر را سعد بن ابی وقاص بوصیت برادر خود که
گرفته بود * فقال انه ابن اخي * پس گفت سعد که وی پسر برادر من است * وقال عبد بن زعمه اخي * و گفت عبد بن زعمه
که وی برادر من است از او * فتمسما و قال رسول الله * پس رفتند و مراعه کردند سعد و عبد بسوی پیغمبر خدا * صلی الله
علیه و سلم فقال سعد * پس گفت سعد بن ابی وقاص * یا رسول الله ان اخي کان مهمل الی عتبه * پدر همتی برادر من عتبه مهمل
کرده بود بسوی من در حق وی و کو فتن می * وقال عبد بن زعمه اخي را بن ولید ابی * و گفت عبد بن زعمه و وی برادر من
و پسر جاریه پدر من است * ولد لی فزاشه * زایل شد است بر جامه خواب وی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
هلک یا عبد بن زعمه * پس گفت آن حضرت این پسر مرا است و برادر است * یا عبد بن زعمه * الولد للغواش *
غورزند مرا فراش را است یعنی مرکبی را است که آن زن فراش را است * وللعاهر الحجر * و مرزانی را سنگ است که
عیار است از رجم است یا کنایت است از حمان * ثم قال لعوده بنت زعمه اختی منه * پسر گفت آن حضرت مر عود را که

زوجه متاهله را راحت در برد و باش ازین نحو و پیش او میا اگر چه بشکم شروع برادر تو شد * لارای من شبهه بعینه *

از جهت آنکه در آن حضرت از مشابیه آن پسریعتیه و اگر چه مشابیه و قیامت در حکم شروع معتبر نیست و لکن شروع و احتیاط در آن است که بر عین کن و پیش او میا این نماند * در ایا احتی لقی الله * پس ندی آن پسر مرد را تا آنکه مرد آن پسر * در روایه * و در روایتی * و در روایتی * که * قال * گفت آن حضرت * هوا خوک * روی برادر توست * یا عبد بن زعمه من اجل انه ولد منی قریش ابیه * ازین رو آنکه روی زائیک شد بر فراش پدر روی ظاهر آنست که این کلام را روی است یعنی آنحضرت که گفت این را حکم کرد برای عبد بن زعمه از جهت آنکه آن پسر زائیک شد بر فراش پدر روی * متفق علیه *

و منها قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات یوم * و هم از عایشه اجنت که گفت در آمد بر من آنحضرت روزی * و هم روز * و حال آنکه آنحضرت خوش رشاد مان است * فقال ایها یبشیر لایکون لک من غیر زالمه لیبی * پس گفت آن حضرت ای عایشه نمی بینی که میز زبضم میم و فتح جیم و کسوزای اولی مشد و مالم لیبی بضم میم و سکون دال و کسوزای لام و بضم منسوب به لیم نام قبیله ایست بنام مردی که در عالم قیامت یگانه روزگار بود و از صورت شخصی استدلال بر صفات و احوال وی می کرد * دخل * در آمد * و اما رای اسامه و زید * پس چون دیک اسامه و زید را * و علیهما قطیفة * و برادر اسامه و زید قطیفة * و غطیا زرعهما * بتتبع یوشید و بودند اسامه و زید مرهای خود را در قطیفة و خواب کرده بودند در مسجد * و بدلت اقل آنها *

و ظاهر روایت ابودبایها می ایشان از قطیفة فی الصراح قطیفة چا در پیچید و قطیفة آن جامه را کوبید که پوزه هاداشته باشند * فقال ان من الاقل ام بعضه مان بعض * پس گفت میز که این پایهای بغضی وی جزو اسامه از بعضی یعنی میان صاحب این دو ناصبت جزئیست و کلیت پدر وی و پسر وی است حاصل کلام آن است که زید بن حارثه که پسر خواند آن حضرت بود مدعی نام و خوب صورت بود و اسامه که پسر وی بود سیه رنگ بود و با در خردام ایمن که جاریه هودا بود مشابیه و تابع شد و پس منانقان در نعل اسامه طعن میکردند که از اینچنین پدر را اینچنین پسر چون آید و چون این قائلند و حکم کرد که این دو شخص می باید که پدر و پسر باشند آن حضرت صلی الله علیه و سلم خوشحال شد زیرا که تولد قائف نزد عرب معتبر بود پس الزام ایشان را داد و از اینجا لازم نیاید که قول قائف معتبر باشد در احکام شرع و اثبات نسب و این اسامه مذکور است و لیکن شافعی و بعضی ایضا دیگر معتبر میدارند آنرا جیمی اگر جاریه مشترک در میان دو شریک فرزندی آورد و هر دو دعوی نسب میکنند نزد شافعی رجوع بقول قائف میکنند و نزد مالک و ابو حنیفه و در حکم شرع اگر چه در واقع از یکی خواهد بود * متفق علیه * و عن سعد بن ابی وقاص و ابی بکره رضی الله عنهما قال * گفتند هر دو * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من ادعی الی غیر ابیه * کسیکه نسبت کند خود را بنوی جز پدر خود * و هو یعلم * و حال آنکه می میداند که آن نه پدر است * فالجنت علیه حرام * پس بهشت بر وی حرام است این جزو تشدد است یا مسمول بر اختلال است یا مراد عدم دخول جنت است با مقربان و سابقان * متفق علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ترغبوا عن آبائکم * اعراض نکنید از پدران خود بترک نعمت بایشان * فمن رغب عن ابیه نقل کفر * پس کسیکه اعراض کند از پدر خود و ترک کند نسبت خود را بوی پس بتتبعی کفران نعمت کرد و چه نعمت که اصل همه نعمتهاست * متفق علیه * و قد ذکره و بتتبعی ذکر کرده شد * حدیث عایشه * حدیث عایشه که اولش این است * ما من احد غیر من الله فی باب صلوۃ الخسوف * الفصل الثانی * عن ابی هریره انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا تزول اية الا لاعتة * روایت است از ابی هریره که وی شنید آن حضرت را که می گفت در آن هنگام که فرود آمد آیت ملائحت ایما امرأة دخلت من قوم * هرز نیکه در آمد بر قومی * من لیس منهم * کسی را که نیست آنکس از آن قوم یعنی زن کند و از وی فرزندی آید که داخل قوم وی گردد * فلیست من الله فی شیع * پس نیست آن زن داخل در چیزی از دین خدا و ازین تغلیظ تشدید است بر آن زن در زارتکاب و این شیعه را در آن یل خلاها

الله جنة * والهة و ربي آرد آلون را خداي تعالی بهشت خود را یعنی با مقربان و هابغان و نیکوکاران و این
و عید و انداز است مرا و را * و ایما رجل جسد و لک * و هر مرد یک مکر شود فرزند خود را که بزای زن او و گوید که
این فرزند از من نیست وزن را تهمت بزنا کند * و هو یظن بالیه * و حال آنکه آن مرد می بیند بحسب آن فرزند و می داند
که از وی آمده و بفراش ابراز آید * احتجب الله منه * در پرده می شود خداي تعالی و نمی نماید دید از خود را بر وی در
جزای آنکه فرزند را دید و دانسته مکر می شود * و نضح علی رؤس الخلاق * و رموا می کنند خداي تعالی او را بر سرهای
خلاق و در حضور ایشان * فی الاولین و الاخرین * در روز مشر و عرافت قیامت که تمام خلق از پیشینیان و پشمینیان
در اینجا حاضر می آیند و جمع شوند و این عید و انداز است مرد را چنانکه نخست آن را کرد و زن را یعنی نماید که
بدکاری کند و مرد را هم باید که ستا روی نماید * رواه ابوداؤد و النسائی و الدارقطنی * و عن ابن عباس قال جاء رجل
إلی النبی * گفت ابن عباس که آمد مردی نزد آنحضرت * صلی الله علیه و سلم فقال ان لی امرأة لا تردید لیس * پس گفت
آن مرد که مرا زنی است که باز نمیگردد و نه هست کسی را که لمس کند و دست و ساند او را یعنی منع نمی کند نفس خود را
از کسی که قصد جماع کند بوی لمس بودن و جماع کردن ملاصقت مجامعت * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله
علیه و سلم طلقها * طلاق ده آن زن را * قال انی اجهلها * گفت من در وقت میل از آن زن را به جهت حسنی و جمالی
موافقیتی که بوجهی بنفس و طبیعت من دارد * قال فامسکها اذن * گفت آن حضرت پس نگاهدار و محافظت کن
او را اکنون که این حال داری و بی اختیار در محبت وی و مبادا بیفتی از بفرقه او در فتنه و لیکن نگه داری کن او را
و منع کن او را از زنا و وقوع در فاحشه و بعضی گفته اند که مراد بعد از آنست که او را نه بکند و نه
کمی را که میگوید آنچه در خانه است از طعام و جز آن و ترجیح و تائید میکند این معنی را آنکه آن حضرت صلی الله
علیه و سلم امر نمیکند بنگاه داشتن فاجره و لیکن ممتد از زعمارت لا تردید لیس همان معنی اول است و الله اعلم
فانهم * رواه ابوداؤد و النسائی و قال النسائی و فی حدیث الرواة الی ابن عباس * و گفت نسائی و هابغان است این حدیث را
یکی از راویان بحسب ابن عباس و وصل کرد است آنرا را حدیثی که یمنعه و یکی از ایشان رفع نکرده و وصل ننموده
* قال و هذا الحدیث لیس بثابت * گفت نسائی و این حدیث نیست ثابت یعنی وصل او بلکه منقطع است و عن حماد بن
شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قضی ان کل مستلحق استلحق بعل ابیه * حکم کرد آن حضرت که
هر فرزندیکه لاحق کرد انیده شده بعد از مردن پدر وی و اضافت پدر بوی باعتبار ادا عا و استلحاق است لیس بهم
معدن در چه زو بیشتر استلحاق خواندن تا بهم شوند یعنی طلب کرد نل و خوانند که او را و رثان تا لاحق گردانند
او را شود و وارث گردانند همچو خود چنانکه فرمود * الذي یل علی له * آن پدر که بخواند و شد این مستلحق بر او را
* ادا عا ورثه * یعنی دعوی کرد نل او را و رثان پدر وی * نقضی ان من کان من امة یملکها یوم اصابها * پس حکم
کرد آن حضرت که هر فرزندیکه باشد از امة که مالک می شود پدر وی آن داه را در روزیکه جماع کرد او را یعنی این
جماع بر وجه حلال واقع شده و اگر از حره باشد که فراش او است بطریق اولی * فیل لاحق بمن استلحقه * پس بتحقیق
لاحق می شود بکسی که لاحق گردانیده است او را که ورثه باشد و وارث میگردد در حق او و اگر عا و استلحاق کرده آن در حق
همه وارث می شود و شریک می گردد و اگر بعضی کزد در حق همان بعض می شود و لیس له ماقسم قبله من المیراث *
و نیست مرا و را نصیب از آنچه قسم کرده شده است پیش از وی یعنی پیش از استلحاق وی از میراث * و ما اذکر
من میراث لم یقسم * و چیزیکه در یافته است این شخص مستلحق از میراث که قسم کرده نشده است * فله نصیبه * پس هر
او را است نصیب او از میراث * و لا یلحق اذا کان ابوه الذی یل علی له انکره * و لاحق گردانیده نمیشود آن شخص و تنیکه باشد
پدر وی که دعوی کرده می شود برای وی که انکار کرده بود ادا ز حیات خود و چون وی انکار کرد و وارث نمی شود

و غانده نمی کند استحقاق و یلحق بلفظ معلوم نیز روایت است * فان كان من اهل الم یمنکها * پس اگر باشد از داهمی که مالک نیست او را بلکه از داه غیر است که زنا کرده نبوی * از من حره عامرینها * یا از حره که زنا کرد بدوی * فاذا لا یلحق * پس بد رستی لایحق کرد انید نمب شود درجا نیز نیست الحاق وی بمیت یلحق نیز درین جا بلفظ معلوم روایت است * ولا یرث * و وارث نمی شود آن ترزند * وان كان الذی یولد عن غله هو الذی احدثه و هو الذی یزنی فیه من حره او امة * و اگر چه باشد آن کسی که دعوی کرده می شود برای وی که پلند زنا شده خودش آنکسی که دعوی کند از او این تاکید است می خرم سابق را که هم جواز الحاق است در صورت زنا یعنی در صورت بودن ولد زنا اگر زانی خود دعوی کند در حالت حیات خود وارث نمی شود چه جای آنکه وارثان او الحاق کنند زیرا که ولد زنا است ثابت نمی شود نسب وی از زانی خواهر از حره باشد یا زامت و از اینجا ظاهر شود که اگر از حره باشد بنکاح ثابت میگرد و وارث می شود بی شبهه چنانکه بدان اشارت کردیم و ازین جهت ذکر نکرد آن را غایبیم * رواه ابوداؤد * و من چنان بر بن عتیک * بروزن عتیک صحابی است انصاری مدنی حاضر شد بد را و تمامه مشاهد زارد و تقریب گفته صحابی جلیل است اختلاف کرده اند در شهودی بد را و روایات بیافت در منه احدی و حنین و عمرا و نورد و یک سال بود * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آن حضرت گفت * من الغیره ما یحب الله * یعنی قسمی از غیرت است که دوست می دارد دخول ای تعالی * و منها ما یبغض الله * و قسمی از غیرت است که دشمن میدارد دخول تعالی * فاما التي یحبها الله فالغیره فی الریبة * فاما آن غیرتی که دوست می دارد آن را دخول ای تعالی غیرتی است در مقام شک و شبهه چنانکه زن و می یاد او بی بیش بیگانه می آید یا بیگانه بر وی می در آید و مزاج زنا نبساط می نمایند و مانند آن * و اما التي یبغضها الله فالغیره فی غیر ربه * و اما آن غیرتی که دشمن میدارد دخول ای تعالی آنرا پس غیرت در غیر مقام شک و شبهه است چنانکه در خطا و اربد کانی افتد بی قریب ربه تقریب رست بفتح و اشک و ریبه بکسر آنچه بشک افکند و تهمت کند اغنی الصراح * و ان من الخیلا عما یبغض الله و منها ما یحب الله و بد رستی بعضی ازناز و نگیر است که دشمن می دارد دخول ای تعالی و بعضی از انهاست که دوست میدارد دخول ای تعالی * فاما الخیلا التي یحب الله * فاما نکبریکه دوست میدارد دخول ای تعالی * فاخیال الرجل عند القتال * پس نکبر کردن و نازیدن و خرا میدان مرد است نزد قتال و کارزار کردن بکافران برای اظهار جلا دت و استشفاف و استهانته یا عدا کردن * و اخیاله عند الصلوة * و نازیدن و خروشتن کردن وی نزد تصلی کردن و بفقرا انبساط نمودن و مبکی و رعنائی نمودن * و اما التي یبغض الله فاخیاله فی الفکر * و اما خیلا که دشمن میدارد دخول ای تعالی پس نازیدن و نکبر کردن مرد است در فخر و مباحات نمودن بیزرکی نفس خود و بد را و ان و اخیال آن * و فی روایة و فی البغی * و در روایتی بجای فی الفکر فی البغی آمده و بقی بمعنی ظلم کردن و ستم نمودن * و رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه

الفصل الثالث * عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال قام رجل فقال * کفتم عمرو بن شعيب

ایستاد مردی پس گفت * یا رسول الله ان غلاما ابني * بد رستی بیکه غلام شخص پسر من است * عاصرت بامه فی الجاهلیة * بمیب آنکه زنا کردم ببا در وی در زمان جاهلیت * فقال رسول الله * پس گفت این غلام خود است صلی الله علیه و سلم لادهره فی الاسلام * بجایز نیست دعوی کردن ولد بمیب زن او را اسلام * ذهب امر الجاهلیة * رفت کار جاهلیت که در وی دعوی ولد می کردند بمیب زنا * الولد للفراش وللعاهر الحجر * ولد مرد فراش را است که زن باشد یا داه و زانی را هتک است یعنی حرمان یا رجیم و دهره بکسر دال خواندن ولد و دعوی کردن آن و بفتح دال خواندن باسلام را ما بخواند ن بطعام بفتح و ضم هر دو آمده و فتح اکثر و اشهر است * رواه ابوداؤد * و منه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * ثم از عمرو بن شعيب است که آنحضرت گفت * اربع من النساء لا ملاعنة بینهن * چهار قسم زنانند که نیست ملاعنة میان ایشان یعنی میان ایشان و میان شهران ایشان و در بعضی نسخ در هایش الخط شیخ عقیف الی بن بعلامة صح نوشته

وین از واجهین * النصرانیة تحت المسلم * زن نصرانیة که زیر مسلمان باشد * والیهودیة تحت المسلم * زن یهودیه که زیر مسلمان باشد * والحدرة تحت المملوک * زن آزاد که زیر غلام کسی باشد * والمملوک تحت الحر * زن داه که زیر مرد آزاد باشد واصل درین مسئله آن است که لعان شهادت است پس لابد است که مرد و زن هر دو را اهل شهادت باشند و مملوک و کافران اهل شهادت نیستند لیکن مقصور نیست در دو صورت اول عکس که زن مسلمان تحت نصرانی یا یهودی باشد و مقصور است در مملوک مرد و صورت چنانکه ذکر کرده * رواه ابن ماجه * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله امر رجلاً خین امر المملک ان یتلا عنہ * روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد مرد یوحنکا میکه امر کرد مرد و زن را که ملاعن کنند * ان یضع ید و ید و عند الحامسة عای فیه * که بنهد دست او را نزد شهادت خامسه بردهن او که لکویین شهادت را و تمام نکنند عدل آن را و در شهادت امر دیگر نکرد با احتمال آنکه شاید خود خود کند و سکوت و زرد و چون در خامسه تمام میشود عدل را مرکز بنهادن دست بردهن که تمام نکنند * وقال انها موجهة * و گفت آنحضرت که این شهادت را واجب کرد آنند * است یعنی تقریق را یا اتم را اگر کاذب باشد مقصود ترسانیدن او است تا نبال آید * رواه النسائی * وعن عایشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج من عند هالیلا * روایت است از عایشه که آنحضرت بیرون آمد از نزد رفیعی که نوبت وی بود این قضیه در شب پانزدهم شعبان است چنانکه در احادیث آمده * حیفا و در باب الا عتکاف گذشت * قالت بغرت علیه * گفت عایشه پس غیرت کردم بر آن حضرت که نزد ازواج دیگر برود * فباعد فرأى ما اضع * پس آمد آنحضرت آنجا که بقصد آن بر آمد پس دید آنچه من میکنم که مشی است در عقب آنحضرت یا آمد نزد من از آنجا که رفته بود پس دید که نفس من بیجهت مشی که در دنبال آنحضرت رفته بود دم تپک شد * است چنانکه در حدیث قضیه شب پانزدهم شعبان آمده * است * فقال * پس گفت آنحضرت * ما لك يا عایشة * چه شد * است ترار چه میکنی ای عایشه * اعترت * آبا غیرت کردی تو که از پیش تور فتم و خیال کردی که در حیره دیگر در آیم * فقالت و مالی لا یغار مثلی علی مثل * پس گفت عایشه و چه بستم مرا که غیرت نکنم و چکار نه غیرت نکرد ما ندن من و کسیکه بر صفت من است از غایت ولع و شغف و محبت مرا و از اضران بابا شدن بر کسیکه حاضر تو و بر صفت تست از جمال و کمال و لذت و صفوت * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا جاعک شیطانک * پس گفت آن حضرت هر آینه بتحقیق آمی ترا شیطان تو که برین خیال داشت و درین ورطه افکند و کرم جای آن نیست که تو هم کنی که بر نوبت تو بر تو حیف کنیم * قالت * گفت عایشه * یا رسول الله اعنی شیطان * آیا با من شیطان است * قال نعم * گفت آنحضرت آری یا تو شیطان است * قلت و معک * عایشه میگوید که تم و با تو نیز شیطان است * یا رسول الله قال نعم * گفت آنحضرت آری یا من نیز شیطان است * و لکن ابمانی الله علیه * و لکن یاری داده است خدا ی تعالی و غالب گردانیده است مرا بر شیطان من * حتی اسلام * تا آنکه اسلام می مانم از وی یا از منقاد شد * است مرا یا مسلمان شد * است مقصود بیان عصمت است و سخن درین معنی در اول کتاب در باب الوسوسة گذشته است * رواه مسلم *

* باب العدة * مشتق از عدل است بمعنی شمر دن و عدل اسم چیزی است که می شمر د آن را زن از ایام اقرایا میالایم حمل یا غیر آن و در آیات قرآنی اقسام و انواع آن مذکور است و احادیث نیز وارد شده و جامع نیز بر آن منعقل گشته است
الفصل الاول * عن ابی سلمة * روایت مکتب ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که از اکابر تابعین و اعلام ایشان و از فقهای سبعة مدینه است کثیر الحدیث و واسع الروایة * عن فاطمة بنت قیس * از فاطمه بنت قیس قهریه قرشیه که از مهاجرات اول بود و دخل ازند جمال و عقل و کمال بود * ان اباه عمر بن حفص طلقها * روایت این است که ابو عمر بن حفص بن مغیره که از صحابی است و شوهر او بود طلاق داد او را * البتة * طلاق قطعی که قطع کرد علاوه نکاح را البته بمعنی قطع است و مرا * سه طلاق است * و هو غائب * و حال آنکه ابو عمر و من کور غائب بود * فارسل الیها

وکیلها لشعیر * پس هر متاد بموی فاطمه وکیل ابو حمزه و جوارا تا بنفقه خود سازد در ایام عدت * فستخذه * پس در خشم آمد و ناراض شد فاطمه و کم بنداشت آن جورا خط خشم گرفت و ناراضی شدن و کم شمودن عطیه کسی را و در بعضی نسخ فتمخطه * فقال والله مالک علیها من شیء * پس گفت وکیل ابو حمزه و فاطمه بشد اسوگند نیست مر ترا واجب بر ما هیچ چیز از نفقه زیرا که طلاق تو با لقطع نصف این هم که بتو میدهم از روزی تبرع و احسان است * فبجاءت الی رسول الله * پس آمد فاطمه بموی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وعلیه و سلم فذکر کرب ذلک له * پس ذکر کرد فاطمه آن را امر آنحضرت و الله فقال لیس لک نفقه * پس گفت آنحضرت نیست مر ترا نفقه * فامر ما ان نعتل فی بیت ام شریک * پس امر کرد آنحضرت فاطمه را که بکشد عدت در خانه ام شریک بفتح شین که زنی بود صحابیه غنیه و نام او خوله بنت حکیم است * ثم قال تلك امراة یغشاهما اصحابی * پسترو گفت آنحضرت آن یعنی ام شریک زنی است که می پوشند او را و می در آید و هجوم میکنند بر وی اصحاب و قارب من وضیعت می کند وی ایشان را و خانه وی صلاحیت عدت ندارد و قابل آن نیست زیرا که وی زنی غنیه کرمه و صالحه و فاضله بود زیارت میکردند او را مردم و ضیافت میکرد وی ایشانرا * اعتل ی عدت ابن ام مکتوم * عدت بکش نزد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است * فانه رجل اعمی * زیرا که وی مردی نابینا است * تضعین ثیابک * می اندازی تو جامه های خود را یعنی بیند از جامه های زینت را و می پوش آنها را در ایام عدت کن اقل و احتیال دارد که معنی آن باشد که می توانی نهاده از بر خود جامه های خود را بطور خود به وضع برهنه یا پوشید می توانی بود زیرا که آن جا کسی نیست که از نظری ملاحظه داشته باشی و الله اعلم و احتیال لال کرد * لک باین حدیث بعضی مردم بر جواز نظرا بر اینه ای آگرویی نمی بیند او را و قول صحیح که چه مورد بر آنند آنست که حرام است از جهت قول حق سبحانه و قل لکم من انفسکم من ابصار من و از جهت حدیث ام سلمه * نعموا و ان یتماوا ازین حدیث فاطمه بنیت قیس نیز معلوم نمی کرد و جواز نظری باین ام مکتوم مقصود آن است که توانی نزد ابن ام مکتوم از نظر غیر بصورتی بوزیرا که مردم در خانه او آمد و رفت ندارند چنانکه در خانه ام شریک دارند اما غرض بصر توازی احتیال خود است چنانکه نصی قرآن و حدیث ام سلمه بر آن دلالت دارد کن اقل * فاذا احللت بعدا فثیابی * پس و چنانکه حلال شوی و برائی از عدت پس خبر کن مرا تا در کار تو روی تو فکر کنم * قالت فلما حللت * گفت فاطمه بنیت قیس پس و چنانکه حلال شدم من * ذکر کرد که ان معاریة بن ابی سفیان و اباجهم خطبانی * ذکر کرد م من آنحضرت را که معاویه و ابوجهم بفتح جمیم و سکون یا صحابی قرشی عدوی خواستکاری کرده اند مرا حکم چیست * فقال اما ابوالجهم فلا یضع عصاه عن عاتقه * پس گفت آنحضرت اما ابوجهم پس نمی نهاد چوب خود را از دوش خود یعنی مردی در شت خواست که زنان را میزند و با معاویه و فاضله لا مال له * و اما معاویه پس مردی درویش و فقیر است که نیست هیچ مال مر او را زیرا که پدر وی ابوسفیان بخیل بود و مال و عیال را به تنگ مایل داشت صلوک بضم صاد درویش تصلک درویشی این بد و کس خود قابل تو ریج نیستند و ازین جا معلوم می شود که مستشار مؤمن باید و نیز معلوم می شود که فقر عیب مرد یا زن نزد خواستکاری می توان کرد تا در ضرر و مشقت نیفتد و فرمود آنحضرت * انگلی اسامه بن زید * نکاح کن اسامه بن زید را که مولای زاده آنحضرت بود * فکر شده * ففاطمه بنیت قیس میگوید پس مکروه پنداشتم من اسامه را زیرا که وی غلام بچه بینا بود و این فاطمه قرشیه بود و صاحب جمال و لیکن اسامه محبوب آنحضرت بود و مقرب در کاف عزت وی * ثم قال انگلی اسامه * پسترو با زکعت آنحضرت نکاح کن اسامه را * فبکته * پس قبول کرد م حکم آنحضرت را و نکاح کرد م اسامه را * ففعل الله فیهم خیرا * پس کرد انیل خدا ای تعالی در اسامه یاد دین نکاح نیکی * و اغتبطت به * و رشک برد * شک م من ابوی یغنی چنان شکم که مردم رشک بودند بر من * و فی ارباعه منها * و در روایتی از فاطمه این چنین آمده است که قال * کفقت آنحضرت * فانما ابوجهم فرجل صوابی لایساع فی ذنبا ابوجهم پس امر بدیست به پاره زدن و است موزنان را * و اذ مسلم و فی روایت *

و در روایتی از مسلم المنچنین آمده است * ان زوجها طلقها ثلاثا * که شوهر او طلاق داد و او را طلاق * فأتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم * پس آمد و نزد آنحضرت * فقال لا نفقة لك * پس گفت آنحضرت نیست نفقه بر تو * الا ان تكوني حاملا * مگر آنکه باشی قو شکم دار بد آنکه این حدیث فاطمه بنت قیس دلالت دارد بر آنکه نیست نفقه و نه سکنی مرعته ثلاث رانگی نفقه خود صریح است و امانگی سکنی بجهت آنکه آن در خانه خود شش می باشد نه در خانه مردم و بهمین رفته است امام احمد و همین است من هب ابن عباس رضی الله عنهما و امام مالك و شافعی بر آنند که سکنی هست از جهت قول حق سبحانه و تعالی اكنون من حيث مكنتم و نفقه نیست باین حدیث و امام ابوحنیفه و بعضی ائمه دیگر موافق قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه می گویند که هم نفقه است و هم سکنی و گفت عمر رضی الله عنه ترک نمیدهم کتاب الله را بقول زنی که تمیل انیم که یاد دارد یا فراموش کرده و شاید که مراد بقول آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ليس لك نفقة * نفقه ایست که فاطمه می طلبید نه مطلق نفقه و اختیاری سکنی را در خانه مردم شاید که میبای باشد و حدیث دلالت بر نفی سکنی ندارد چنانچه در حدیث آمده بیاید و الله اعلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت ان فاطمة كانت فى مكان وحش * گفت عائشة که فاطمه بنت قیس بود در جای خالی که هیچکس در آنجا ساکن نبود در وحش بفتح و او سکون حای مهمله جای خالی و وحش و وحوش که جانور دشتی را گویند از اینجا است و وحش بمعنی پریشانی و اندوهگینی نیز آید * فخیف طی ناحيتها * پس ترسید شل بر جای نبوی یعنی بروی * قال لك رخص لها النبي صلى الله عليه وسلم * پس از اینجا رخصت کرده مر فاطمه را آن حضرت * تعني فى النقلة * من خواهد عایشه از رخصت یعنی رخصت کرد فاطمه را از جای خود بجای دیگر رفتن که خانه ابن ام مکتوم باشد یعنی اصل و جوب سکنی در خانه خود شش بود و رخصت در انتقال از جهت خوف مذکور بود نقله بضم نون و سکون قاف اسم است از انتقال * وفي رواية قالت مالفاطمة الا تنقي الله * و در روایتی المنچنین آمده است که گفت عایشه چیست فاطمه را آیا بر میزنجش کند خدا می راند و می ترسد از عذاب و * تعني فى قولها لا سکنى ولا نفقة * یعنی مردم بکشند فاطمه که در محل سکون نمیکند و نفقه نبود و نفقه نبود یعنی این سخن از وی دروغ و خلاف واقع است از خدا نمی ترسد که بفرستند می گویند و این نگار است از عایشه حدیث او را چنانکه از عمر رضی الله عنه آمده و این مثبت من هب امام ابوحنیفه است که معتد ثلاث رانگی و نفقه هست * رواه البخاري * و عن سعيد بن المسيب قال انما نقلت فاطمة بطول لسانها طی احدا منها * گفت سعید بن المسيب نقل کرده نشد فاطمه بنت قیس در محل از جای خود بجای دیگر مگر از جهت زبان او و از وی بر خویشان شوهر وی و این سببی دیگر است برای انتقال وی و رای وحش و احما خویشان زن از جانب زوج * رواه فى شرح السنة * و عن جابر قال طلقت خالتي ثلاثا * کیفیت جابر رضی الله عنه طلاق داده شد خاله من سه طلاق یعنی نشست برای عدت * فارادت ان تجل بخلها * و خواست که بپوشان آید از جای خود و ببرد میوه درختان خرماى خود را تجل بفتح تا و ضم جیم و تشدید دال از جلاد بفتح و کسر بریدن خرما از نخل مثل صرام بصاد مهمله و قطف بقاف و در زراعت حصاد میگویند * فزجرها رجل ان تخرج * پس منع کرد خاله مرا مردی از برآمدن بجهت عدم علم وی با آنکه برآمدن از مکان عدت جایز نباشد * فأتى النبي * پس آمد خاله من نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * که من در عدت نشسته ام و ضرورت دارم در برآمدن برای چلاد حکم چیست آیا برایم یانه * فقال بلى * پس گفت آن حضرت بلی بیرون آئی * فجل في نكاحك * پس بر خرمای خود را * فانه غصی ان تصلي ان تصلي او تغلي معروفا * پس بد رختی شان این است که نزد يك است که تصدق کنی بخیر ما که می بوی اگر بعد نصاب رسد یا بکنی احسانى را بکنی اگر کمتر از این باشد پس مراد بتصدق فرض باشد که زکوة است و بمعروف تطوع و توانا که مراد بتصدق دادن بفقرا و بمعروف مددیه فرستادن بغیر فقر یا کلمه ابرار ای شک است و این حدیث دلالت دارد بر خروج معتله براى حاجتی مخصوصا که امر بخیر باشد * رواه مسلم * و عن المسور بن مخرمة صحابي سخر است خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف زائیده شل بمکه بعد از هجرت

عصب * مکر جامه عصب را بفتح عین و سکون صاد مهملتین جامه که رنگ کرده شود رشته اویش از آنکه بافته شود زاین را داخل زینت نمیلارند و روایت نقهی در جواز پوشیدن آن مرد انرا نیز آمده است * ولا نکحتل * و هر چه نکشد * و لاتهس طایما * و مساس نکنند خوشبوئی را * الا اذا طهرت * مکر و قتیکه پاک شود از حیض * نبهة من قسط * مساس کند اندکی از قسط بضم قاف و سکون سین مهمله چوبی است خوشبو که در هند می باشد و در عرب نیز می باشد و در ادویه نیز می اندازند و بجای قاف کاف و بجای طان نیز آمد * و من اظفار * یا مساس کند اندکی از اظفار جمع ظفر این نیز نوعی است از طیب که بشور کرده میشود بان و مشابه می باشد ناخن ادیمی را که استعمال میکنند آنرا زنان * متفق علیه و زاد ابوداود * و زیاده کرد ابوداود این کلمه را که * و لانه تضب * و رنگین نکنند یعنی مویها را و دستها را بستن و حکمت در سوکوار ی زن بر شوهر اظهار تاسف است بر وفات وی بخلاف مطاقه که متوحش گردانید * است او را شوهر بطلاق و تخصیص عد چهار ماه و ده روز جز شارب کسی نداند چنانکه همه جا حکم اهلداد است .

الفصل الثاني

عن زینب بنت کعب * تابعیه انصاریه است از بنی سالم بن عوف * ان الفریقة * بضم فاء و فتح را و سکون یا * بنت مالک بن سنان و هی اخت ابی سعید الخدری * فریقه خوار و ابوسعید خدریست و مالک بن سنان پدر ایشان است رضی الله عنهما صحابه است از اهل بیعة رضوان حدیث وی نزد اهل مدینه است * اخبرتها انها جاءت عند رسول الله * زینب میگوید که فریقه خبر داد از آنکه وی آمد نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم تساله ان ترجع الی اهلها فی بنی خدر * در حالیکه کموال می کنند فریقه آن حضرت را که باز گردد بسوی کسان خود را مد و قبیله خدر که در بنی خدر بود ند که ابوسعید خدری منسوب بان قبیله است * فان زرجها خرج فی طلب اهل له ابتوا * زیرا که شرم وی بیرون آمد در جستن چند بنده که مر او را گرفته بودند * فقتلوه * پس کشتند آن بنده گان یا کشتند مردم قطاع الطریق او را و مر اعدت وفات وی باید داشت * قالت * کفتم فریقه * فسألت رسول الله * یس پر حید من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم ان ارجع الی اهلها * که رجوع کنم بسوی اهل خود * فان زرجی لم یترکني فی منزل یملکه * زیرا که شوهر من بکذاشت و سکونت نداد مراد منزل از کجا که مالک باشد وی آن مسافر را * ولا نفقة * و نیست نفقه مرا همچنان درین منزل بی نفقه مرا گذاشته رفت و کشته شد * فقالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم * پس گفت فریقه گفت آنحضرت آری رجوع بکن بسوی اهل خود * و انصرف * پس برگشتم من از نزد آنحضرت * حتی اذا کنتم فی الصحرة * تا آنکه وقتیکه بودم در صحن خانه فی الصراح حجرة ناحیه سرای * و فی المسجد * یا بودم در مسجد شک راوی است که فی الصحرة گفت یا فی المسجد * دعانی * خوانند ان حضرت و طلبید مرا نزد خود * فقال امکی فی بیتک * پس گفت آنحضرت در نک کن در همین خانه که می باشی و شو در تو آنرا گذاشته رفته است اگر چه مالک شوهر تو نیست * حتی یبلغ الکتاب اجله * تا آنکه برسد کتاب مدت خود را یعنی تا آنکه بگذرد مدت زاین عبارت کنایت از رسیدن وقت و مدت می باشد و عدت را کتاب گفت بمعنی مکتوب زیرا که وی فرض کرد و شد * است چنانکه کتب علیکم الصیام ای فرض * قالت فاعندت فیه اربعة اشهر وعشرا * گفت فریقه پس عدت کشیدم من درین خانه چهار ماه و ده روز و ازینجا معلوم شد * است که انتقال معتد از حای نیای در سبب نیست بی ضرورت و احتیاج * و زاد مالک و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ام سلمة قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حین تو فی ابوسلمة * کعت ام سلمه در آمد بر من آن حضرت هنگامی که وفات یافت شوهر من ابوسلمه * و قال جعلت علی صبری * حال آنکه بتحقیق گردانیده بودم بر خود صبر را بفتح صاد و کسر با و سکون ان دواي تلخ مشهور و بعضی کسر صاد نیز نقل کرده اند * شاید که مراد بکردن انیلن صبر و طلا کردن روی است بدان چنانکه از سیاق حدیث ظاهری می شود * فقال ما هذا باام سلمة * پس گفت آنحضرت بطریق استفهام انکاری چیست این ای ام سلمه * قالت انما هو لیس و یفیه طیب * گفت من ایست این مالیک شک بر روی مکر صبر نیست در روی بوی خارش که ممنوع

و الا اعتدت بحد التمتع الا شهر ثلثة اشهر و اكو ظاهر نشد بوجي حمل حدث كشد بعد از نه ماه سه ماهه زيرا كه از حمله
 آن زنان بود كه نو ميل اند ارخصه: قم حالت پسترحلال مي شوند و مي بر آيد از عدت * رواه مالك * باب الاستبراء *
 استبراء در لغت طلب براءت و پاكي كردن و در شروع طلب براءت رحم جاريه از حمل و هر كه مالك كرد دد افبي را
 بشرا يا وصيت يا بيهبه يا بارت حرام است بجر و طي او و واعي و طي از لمس و قبله و مباشرت آنكه استبراء كند بد بدن
 حيض اگر آن دد محاض است يا بكن شستن يكماه اگر حايض نيست و بوضع حمل اگر حامل است و استبراء واجب است
 اگر چه جاريه بكر باشد يا از نهي خويش باشد يا از مستحرم يا از مال صبي باشد و قياس آن است كه استبراء در بن صورت واجب
 نباشد زيرا كه حكمت در استبراء تعارف براءت رحم است براي جداي گشتن و از اختلاط نطفه و اين در جاي شغل رحم
 بجا ي مستحرم است وليكن ايسان ترك كردن آن قياس را بنص و آن قول رسول خدا است صلى الله عليه وسلم در بردن شاي
 او طاس كه فرمود اكا دبا سيد كه و طي كردن آن و حامل تا وضع حمل و غير حامل تا نه نهيمن حيض را و لا بد در آن ميان
 بگريزند كردن شاي از زني و امثال آن خواص بود و ان حضرت صلى الله عليه وسلم چون حكم عام كردن تخت حص آن بقباس
 در رست نباشد حكمت مراعي در نوع مي باشد نه در هر فرد فردضا بطه شرع درين است چنانكه حكمت در تخريم خمر ايقاع
 شيطان است عدوت را ميان مردم و بازداشتن ايشان را از نماز چنانكه در نص قرآني واقع است اينجا ممكن نيست كه
 يكي كويد من خمر بنشورم و در بر و روي خود مي بندم و با كسي عدوت نمي ورزم و از نماز باز نمي آمم و در تشخيص
 كمي مضطرب و خسارت ناس است و يا لعل اين امر تعبدي است ثابت شده است بتمك شرع طي الاطلاق و العموم
 تغيير و تشخيص در آن جا بجز نباشد

[illegible]

الخروج منه إلى النبي ﷺ روايت است از ابي سعيد خدری رفع کرد آن را بسوی دغمه ﷺ صلى الله عليه وسلم قال في سبيلها اوطاس ﷺ گفت آنحضرت در برده های اوطاس که بند کرده آورده اند و اوطاس نام مرضعی است که غزوة ری بعد از فتح مکه شد ﷺ لا نوطاً حائل حتی تضع ﷺ و طمی کرده نشود زنی بار شکم دار تا آنکه بنهال بار را و بزیان ﷺ و لا غیر ذلک

ایضا شارحان حدیث این کلمه را دو معنی می گویند یکی آنکه چون ایمان در دل تو جای خواهد گرفت محبت زیاد برین نیز پیدا خواهد شد و هم آنکه من نیز در خود همچون من یا به نفعت شما نزد من میغوش بود یک الا ان محبت شد وقت آن در زمان عمر این الخطاب اسف در روزی که ابو قحافه و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما وفات یافتند و عایشه را بیت می کند که هند بنیه عتبه گفت * یا رسول الله ان ایام قیام من رجل شحیح * بد رستی ای رفیقان مردی بخیل است و رغایت بخل و حرص * و ایس یعطینی ما یکمنی * و نیست که بد هل مرا چیزی که بسند کی کند مراد معیشت من * و ولدی * و کذا یست کند فرزندان مرا * الا ما احل ت منه و لا تعلم * مگر چیزی که بگیرم از وی و حال آنکه وی نمیداند یعنی دزدیده بکرم دار را خیر نکند * فقال حدی ما یکفیک و ولدک * پس گفت آنحضرت بکرم تو آنچه کمایت کند تو را و ولد تو را * بالمعروف * بر وجه مشروع که شناخته میشود در شرع را امر میکند شرع بدان یعنی بر قدر حاجت * متفق علیه * و من جاء برین صوره * یفتح * من رضم مهم صدایی مشهور است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعطی الله احدکم خیرا * چون بد هل خدا می تعالی یکی را از شما مال کثیر * فلیقل اعنه سه و اهل بیته * پس باید که آغاز کند و رانفاق بنفیس بخود و اهل بیت خود یعنی نفعست بر خود خرج کند و بر اهل و عیال خود کند زیاد و بر نفعه واجب ایشان * رواه مسلم * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمملوک طعامه و کسوته * واجب است بومالک بر او مملوک نان و جامه و وی بر قدر حاجت و متعارف بد و مناسب حال * و لا یكلف من العمل الا ما یطاق * و تکلیف نکنند از عمل مگر آنچه طاقت دارد و این امر واجب است و تکلیف نه باشد از طاقت کار فرمودن کسی را چون مالک علی الاطلاق جل شأنه که مالک حقیقی است مریب کائنات و تکلیف نیست مگر آنچه در وسع و طاقت ایشان است بدین کار که جزو عجز مالک نیستند نیز بومالوک خود که همچو ایشان و از جنس ایشانند باید که به همین طریقه مملوک نمایند * رواه مسلم * و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکرم * مملوکان شما را در آن و امثال شما اند هم از جهه دین و هم از جهه خلقه * جعلهم الله تحت یدیکم * کرد این را از است ایشان را خدا ایتعالی زیر دستهای شما * فمن جعل الله اداة تحت یدیه * پس کسی که بکرد آن خدا ایتعالی بر او در آنکه بر او بود دست وی و خدا متکبر و بی * فایطعمه مما یاکل * پس باید که ایشان را از آنکه خود بخورد * و لیلبسهما یلبس * و باید که بپوشاند او را از آنچه خود میپوشد و این امر معتجب است و واجب است همانقدر راست که متعارف اهل بلد است کند اقالوا * و لا یكلفه من العمل ما یغلبه * و تکلیف نکنند او را از عمل چیزی که چیره گردد بر وی و از وسع طاقت او بیرون باشد * فان کلفه ما یغلبه * پس اگر تکلیف کنند او را چیزی که غالب و چیره آید او را * فلیعنه علیه * پس باید که یاری دهد او را بر او ان طمل از بعضی صلحا اگر در اند که دایمان را در آس کردن و اعانت میکند و شریک می شد بد با آنها * متفق علیه * و من عبد الله بن عمر و جاء قهرمان له * روایت است از عبد الله بن عمر و بن العاص که آمد او را کار فرمای او و قهرمان یافت * فکون هاهنا و فتح رالفظ معرب اسف بمعنی خزینه دار و نگاهبان مال و کار فرمای و وکیل مرد * فقال له اعطیت القریق قوتهم * پس گفت عبد الله مر قهرمان خود را یا از آن دی تو غلامان را قوت ایشان * قال لا * گفت قهرمان ندادم * ام * قابل فایطابق فاعطهم * گفت عبد الله پس برورید * ایشان را قوت * فان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * پس بد رستی آنحضرت گفته است که کفی بالرجل اثما ان تعبس عن یملک قوته * پس است مرد را از روی کنایه که نگامد ارد و باز در از کسی که مالک است او را قوت او را * و فی روایة * و در روایتی بدین عبارت آمده که * کفی بالرجل اثما ان یضع من یقوت * پس است مرد را از روی بزه که شاکست کرد آن کسی را که لازم است او را قوت او و بر نفعه او و در این دلالت است بر این که نصیحتی نمکند میگویند چیزی که زیاد آید از قوت اهل و عیال * رواه مسلم * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انک اصنع لاحدکم حادیه طعامه * و تیکه بسازد برای یکی از شما خد متکبرا و طعام او را * ثم جاء به * پستویارزد نزد او طعام را

بدن و بجهت سكونت است نه بسبب حضور آن مشيد اما احد را و مشاء كه بعد از و است حاضر شده * قال * گفت
ابو مسعود * كنت اضرب غلاما لي * بودم متكه ميزم غلامى را كه مرا بود * سمعت من خلفي صوتا * پس شنيدم من از پس
خود آوازي را كه * اعلم ابا مسعود الله اقدر عليك منك عليه * بدان اى ابا مسعود مرا آينه خدا تو اناترا منى برتو از
توانا ئي برين غلام * فالتفت * پس باز فكر يهتتم من * ما ذا هو رسول الله * پس ناكاه آن آواز كنند و بيقمير خدا است
* صلى الله عليه وسلم * التفت بر كشته بكر يهتن تفت بيشتر از آن است * فقلت * پس گفتم من * يا رسول الله هو حر
لوجه الله * اين غلام ازاد كردم و را براى ذات خدا و رضاى او * فقال اما لو لم تفعل للفتك النار * پس گفت آن
حضرت آگاه باش اگر نمى كردى تو او را ازاد هراينه مى سوخت ترا آتش دوزخ لفتح سوختن كرماء آتش و معهم
* ارسلت النار * يافتر مود هراينه مسام من مى كرد و مى سوخت ترا آتش * رواه مسلم * القصة الثانية
* من عمر بن شعيب من ابيه من جده ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وآله وقال ان لى مالا * روايت است از عمر بن
شعيب كه مردى آمد آن حضرت را پس گفت بد رهنى مرا مى است * وان والدى يحتاج الى مالى * و بد رستى بد رهن
محتاج ميشود بسوى مال من * قال اتصا و مالك لوالدك * گفت آن حضرت تو مال تو مر والد تو است يعنى واجب است
چو تو كه اتفاق كنى بر رهن برودارى احتياج از او را جاز است مرا را كه تصرف كند در مال تو * ان اولادكم من اطيب كسيكم
بد رهنى اولاد شما از حلالى تر و پا كتر كسب شما است * كلوا من كسب اولادكم * بخوريد از كسب اولاد خود يعنى اولاد
شما مكسب شما اند كه حاصل شده اند بسبب وجود شما برتر سعى شما و فعل شما پس اكتب اولاد شما هم از اكتباب
شما با مثل يامواد ان است كه اكتباب اولاد شما از اكتباب شما است پس بخوريد از اكتباب ايشان و لهذا پدر را كرد
نخاريه پسر تصرف كند حد واجب نمى شود و ملك او مى گردد و فرزنديكه بيايد ازاد مى گردد بقيمت مقصود مبالغه است
در جوب نفقه و والد برك * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عنه عن ابيه من جده ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم
فقال ان لى فقيرا * رزا يهتتمى كند كه مردى آمد نزد آن حضرت پس گفت بد رهنى من فقير ام * ليس لى شىء * نيمى
مرا چيزى از مال * رلى يقيم * و مرا يهتتمى است يعنى نزد من ييمى است كه پدر را و مرده است و روى در حوزة كفالت
من است و من پرورش وى مى كنم چنانچه عادت عربان است ايا بخورم از مال او * فقال كل من مال يقيمك * پس گفت
آنحضرت بخور از مال يقيم خود * غير مسرف * در حاليكه اعراف نكنند و از حد تجاوز نمانند * ولا مبادر * و نه
شتابى كنند و در گرفتن از مال وى پيش از وجود حاجت بد اريكس با ردال مهمله شتافتن بسوى چيزى و شتابى كردن
* ولا متاقل * و اصل نكيرند مال را و جمع كنند و آن را از نچيا معلوم ميشود كه كاهل يقيم را جاز است كه بخورد از مال
يقيم اگر فقير باشد بخلاف غنى و فقير نيز معروف بخورد و نه با عراف و اين است مطلق قرآن ميم * زواة ابو داود
و النسائى و ابن ماجه * و عن ام سلمه رضى الله عنها عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يقول فى مرضه * زرا يهتتمى كند ام
همله از آن حضرت كه بودى كه مى گفت در مرض موت خود و آخر وقت خود * الصلواة * نكاه داريد نماز را و مواظبت
نمائيد بران * و ما ملكت ايمانكم * و چيزى را كه مالك شده است آنرا دستهاى راحت شما يعنى مملوكان و غلامان
و رعيت كردن حقوق ايشان را در نفقه و خلد مس و احسان كردن با ايشان يعنى وصيت آن حضرت در آخر وقت اين د و چيز بود
مساظف بر نماز و رعيت حقوق ممالك * رواه البهقي فى شعب الايمان و روى احمد را و داود و بن مولى رضى الله عنه نحوه
* و عن ابى بكر الصديق رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يخل ا لجنه من امة * در نيمى آيد بهشت رابل صحت
يا مملوكان بى ملكه بقتل ملك است و مى كويند فلان حسن الملكة يعنى نيكي كنند است با مملوكان * مع الملكة بدى
كنند با ايشان * رواه الترمذى و ابن ماجه * و عن رافع بن مكيع * بفتح ميم و كسر كاف و مثله در آخر صحابه است از اهل حد يبيه
* ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال * ورا يهتتمى كند كه آن حضرت گفت * حسن الملكة يعنى نيكي كردن و خورش خلقى

مفصلت است که هر که باشد آن سه خلعت در روی آسان می گرداند خدا تعالی مرکب او را و سكرات موت او را حقت
 بهنج حارسكون فوقانيه و ماموت * را بدخله جنته * و در می آرد او را با سابقان و مقربان در بهشت خاص خود آن سه
 مفصلت کد آمدن * رفق بالضعیف * نرمی کردن با ناتوانان و مسکینان * و شفقه علی الاولادین * و مهربانی و نیکی کردن
 بر ماد روی و ترسیلن از آزار ایشان اشفاق و رحمتن بر کسی یا چیزی از مهربانی * را احسان الی المملوک * و نیکی کردن
 و خوش خلقی و رزیدن بر مملوک بحسن اتفاق و عدم تکلیف بمالایطاق * رواه الترمذی و قال من احسن عیبه * و من ابر
 امامه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و هب لعلی رضي الله عنه غلاما * روایت است از ابی امامه با بلی که صحابی است که
 آنحضرت بشتمیل مر علی را رضي الله عنه عذابی را * فقال لا تضربه * پس گفت آنحضرت و وصیت نمود بعلی مزن این
 غلام را بی حق شرعی * فانی نهیست عن ضرب اهل الصلوة * پس بدی زبانی نمی گردید فاشله ام از زدن بسیار کذب او بدکان
 و وقت را بجهه یصلی * و تحقیق دیدم من او را که نماز می کند و نهی از زدن اهل صلوة از جهت شرف و کرامت ایشان است
 نزد خدا و رعایت اکرام و توقیر ایشان نزد مردم طبعی گفته رحمه الله و چون خدا تعالی بپوشید او را از مصلیان بدن
 بدینا امیل امیل از لطف و کرم وی تعالی که رسولانکند ایشان را در آخرت بعد از ان شاء الله تعالی * مثل الابطال لم یبرهن * این که
 من کور شد لمظلی است که در مصایح است * یعنی الحقیقی الی ارقطنی * در کتاب مجتبی که تصنیف در ارقطنی است * ان
 عمر بن الخطاب قال * این است که امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه گفته است * نهان رسول الله * نهی کرد چنانچه پیغمبر خدا را
 صلی الله علیه و سلم عن ضرب اهل الصلوة * از زدن نمازکنان را نهانست کردن و رسوا ساختن ایشان را که در غلامان و
 خدمتکاران باشند * و عن عبد الله بن عمر قال جاء رجل الی النبی * کفیت این جور آنکه مردی یسوی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم
 و سلم فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله کیم لعنوا عن الضاد * چندی دارد و کنیز را از تقصیرات بدخلی متکلم * فیکت
 پس بدخلی موشن همانک آن حضرت بدو پنج جواب گفت * ثم اعاد علیه الکلام * و پستری باز کرد آن مرد بر آن حضرت آمدن
 بختن را و گفت یا رسول الله * یا رسول الله * فقصت * پس بخاموش بود آن حضرت و هیچ جواب نداد
 فی الصراح سکرته خاموش شدن و صموت خاموش بودن * فلما کان فی الغایت * پس چوین بود باز موعوم این سوال آن مرد
 * قال * گفت آن حضرت * اغفوا عنه کل يوم سبعین مرة * و گویند از خدام هر روز هفتاد بار معفو و بخیر است
 به تعین و بختن بدخلی نکه متجاوز است از این عفو و کردار که سکوت و صموت آن حضرت از جهت رفاقت این مرد بود
 چه عفو من و چه مستحسن است مطلقا معین بعلی دایم معین نیست و تواند که خاموشی از جهت انتظار و خجسته باشد و الله
 اعلم * رواه ابو داود و در روایا بترمذی عن عبد الله بن عمر * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من لامکم من مملوککم * کسی که ملائمت و موافقت و طاعت و اطاعت کند شما را از مملوکان شما یعنی موافق و مزاج شما بافتد
 و خدمت کند شما را چنانکه میخواهد و راضی باشد * فاطمحه * یا یاکون * پس بشوید از اینان پیغمبر میخورد و شما
 و اکسوه مما تفسون * و پوشانید او را از آنچه می پوشید یعنی شما نیز در رفقت حال و رعایت جانب او کرد و شما چنانچه
 و در خدمت شما می کوشد و در رضای شما می یابد * و من لا یلا یکم منهم فنیجوه * و کسی که موافقت و تمکین و
 متابعت نمینماید شما را از مملوکان پس بفرودشید او را * ولا یعمل یوا خلق الله * و بعلی این نکتید خلق الله را یعنی چون او را
 خدمت شما موافق مزاج شما نمیکند و شما او را نیز در تکلیف نمیکنید و در خدمت خود در ابرای علی ابی کاش بود از می پند
 از ملک خود را و این را در ابرای علی ابی کاش و شما نیز خلاص می شوید از وی * رواه ابو داود و احمد و ابی داود و عن سهل بن
 الجندب * صحابی اعصاره است و حفظه ملد رجل ابرعت و بعضی گفته اند ما دارا و بیت از اهل بیعت شیعه است و فضل
 عابد کوشه بود از خلق کثیر الصلوة و الذکر ساکن شوشام و در مرکز دمشق و در اول ایام معریه * قال مر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ببصره قال الحق ظاهره بیطنه * کنی شیخ آنحضرت زبانی که تحقیق چهره او بود و پیش او

از حاجت گریختی و بشمار می خوارم * فقال انقوا الله فی هذه البیایم العجیبة * پس گفت آن حضرت بیهوشید خوار را
در رعایت حق این چهار بایه ای بی زبان که نمی توانی نطق کرد و حال خود را گفتی * فارتکبوا ما صلیت * پس هوار
نزد آنهارا در حالی که صالح و قابل اند برای هوار * و ارتکبوا ما صلیت * و ترک کنی آنهارا در حالی که صالح است
و مایل به نشسته اند مقصود ترغیب امت بتعهد آنها بعاف تا صالح و مهیا باشند برای هوار * همیشه هوار کنی تا فریده
و صالح شوند برای تحصیل منافع * رواة ابو داود *
الفصل الثالث * عن ابن عباس قال لما نزل قوله تعالى *
گفت ابن عباس چون نازل شد قول خدا ای کسانی که ایمان آورده اند * و لا تقربوا مال الیتیم الا بالیتی می احسن * و نزدیک
نخرین مال یتیم را مگر بضرر و حالتی که آن نیکتر است که دیانت و امانت باشد * و قوله تعالى * و نازل شد این قول حق
تعالی که * ان الذين یاكلون اموال الیتامی ظلما * ان کسانی که میخورند مالها و یتیمان را با ظلم * الا ید * تا آخر آیت که
می فرماید * انما یمسکون فی بطونهم ناراً * نمیخورند در شکمهای خود مگر آتش را * انطیاق من گمان منه یتیم * رفت سر کسی که
نزد روی یتیم بود که کلمات و وصایای او می کرد * فغزل طعامه من طعامه * پس جلد او کرد خوردن نی خود را از خوردنی
یتیم * و شرابه من شرابه * و جلد او کرد نوشیدن نی خود را از نوشیدن ی یتیم بقرص آنکه مبادا انطیاق اکل مال یتیم لازم آید
* فاذا فضل من طعام الیتیم و شرابه شیء * پس چون زیاده میماند از طعام یتیم و شراب وی چیزی * حبس له حتی
یا کله * باز میماند اشیای یتیم تا آنکه باز میخورد در وقت دیگر * او یغسل * یا تبا * میشد طعام را کند * میکشت و ضایع
میشد و خورد و نمیخورد * فاشهد لك علیهم * پس شهادت شد آن کار و کوان آمد برایشان * فیلکروا ذلک لرسول الله * پس
ذکر کردند آن را بر او پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فانزل الله * پس فرود فرستاد خداوند تعالی این آیت را * و یعالونک
عن الیتیمی * و هوال می کنند ترا امانت از یتیمان * قل اصلاح لهم غیر * بگو نیکی کردن برای یتیمان بهتر است یعنی امانت
آنست که همیشه در مقام اصلاح و نیکی کردن بایشان باشد * وان تعالطوهم فاحوا نکم * و اگر متعاطی کنید و خلط کنید
بطعام ایشان را بطعام خود پس برادران شما اند یتیمان و با کسی نیمصفت که برادران این عالم خود را با یکدیگر خلط کنند و اگر
چیزی از یکی بجا نهد بگریبان با کسی نخواهد بود * فخلطوا طعامهم بطعامهم * و چون تسلی کرد شارع و رحمت داد
ایمان را پس خلط کردند طعام یتیمان را بطعام خود * و شرابهم بشرابهم رواة ابو داود و النسائی * و عن ابی موسی
قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم من فرق بین الوالد و ولد * لعن کرد آن حضرت کسی را که تفریق کند و جدائی
کند میان والد و ولد او * و بین الاخ و یخیه * و جدائی کند میان برادر و میان برادر و برادر * رواة ابن ماجه و الدار
قطنی * و عن عبد الله بن معمر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا نبي بالعبی * بود آن حضرت و تنبیه آورده میشد
به برد و بی برد و برده کردن * اعطی اهل البیت جمیعاً * میداد بیک از اهل بیت بی را همه * کرامیه ان یفرق بینهم
از جهت مکرر داشتن آنکه تفریق کند میان ایشان * رواة ابن ماجه * و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال الا انکم بشرارکم * گفت آنحضرت آیا نیاکا هانم شمارا به بدترین شما یعنی بد اتانم شمارا که بدترین شما کدا
فریق اند * الذی یا کل و حله * آنکمی که میخورد تنها * و یجعل عبداً * و تا زیاده میزند غلام خود را * و یمنع رفا *
و باز میزند عطا خود را یعنی نمی دهد بکسی چیزی یعنی بدترین مردم بد نفس بد خلق بخیل طبع امت و این مبالغه است
یا مراد بشر اینجا بد است نه بدترین الصراح شرب و بی و بدترین * رواة ترمذی * و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة معی المملکة * گفت آنحضرت در نمی آید در بهشت بد خلق یا مملوک
این قبل از حدیث در فصل ثانی از حدیث رضی الله عنه گذشت و اینجا این زیادتی است که گفت * قالوا * گفتند
یا رسول الله ایس اخبرتنا ان هذه امة اکثر الایم مملو کین و یتامی * آیا نیست که خبر داده تو ما را که این امت
بیشترین امتها سابق است از روی مملوگان و خد متکاران و یتیمان و با این کثرت گنجایش ندارد که با همه کس خوش خلق

ورزند و سوء خلق بوجود نیاید و ذکریتا می در حدیث بطریق استطراد اُمت چون خبر داده بودند که یتیمان این امت بیشتر خواهند بود مقصود راوی ذکر ما لیک اُمت قال نعم گفت آنحضرت آری مملوگان این امت بیشتر خواهند بود و حسن خاق با وجود کثرت معبودی دارد و لیکن احسان کنیک بایشان در چیزهای دیگر که تلاقی موافق خواهند کرد * فاکرموهم کرامة اولادکم * پس کرامی دارند ایشان را در شفقت و مهر بانی و چچو کرامی داشتن فرزندان خود * و اطعموهم مما تاكلون * و بپشانید و بخورانید ایشان را از آنچه می خورید قالوا نه سوال دیگر کردند صحابه و گفتند * فما یفعلنا ان ییا * پس چه چیز نفع میکند ما را دنیا یعنی از دنیا و در دنیا قال فرس تر تبطله * گفت آن حضرت نفع میکند شمار آوردن دنیا اسپه که به بندگی تو ای محتاط آنرا * تقابل علیه فی سبیل الله * که قتال کنی بران اسپه در راه خدا * و مملوک یکفیک * و غلامی که بخدمت کی کند در کار تو و خدمت تو * فاذا صلی فهو اخوک * پس وقتی که نماز بکوی از او

آن غلام پس وی حکم برادر و قود ارد چنان ملوک کن بوی که کمی به برادر و مساوی خود کند * رواه ابن ماجه * باب بلوغ الصغیر و حضائیه فی الصغر * باب در بلوغ صغیر و بیان حد آن و رضن بکمر حواسکون ضاد معججه کنار و حضائیت بکسر در کنار گرفتن مادر و پسر را و زیربال گرفتن ماکیان چو زه را و بیضه را و بمعنی تربیت نیز آمده و حضائیه زنیکه تربیه میکند طفل را و حق حضانت ثابت اُمت مادر را مطلقه باشد یا غیر مطلقه بی جبر کردن مراراً بران و بعد از وی مادر را و بعد از آن مادر را و بعد از آن خواهر را و اگر از یک پدر و مادر باشد بستر خواهر را که از یک پدر و مادر بود بعد از وی خاله و عمه و حد حضانت تا آنجا است که بخورد و بنوشد و جامه بپوشد و احتیاج کند و نقل دیگر کرده اند آن را بهفت سال و دختر را تا آنکه حیض کند و تفصیل این در کتب فقه مذکور است .

الفصل الاول * عن ابن عمر قال عرضت علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ماحل * رواه ابن ماجه * و این حدیث عرض کرده شد بر آن حضرت حال غزوه احد برای رفتن بغزا * و انا ابن اربع عشرة سنة * و حال آنکه من پسر چهارده ساله بودم * فزنی * پس زنی که زود مرا و نیز در بغزا از جهت صغرم من * ثم عرضت علیه ما ماحل الخندق * پس تو عرض کرده شد من بران حضرت در حال غزوه خندق * و انا ابن خمس عشرة سنة * و حال آنکه من پسر پانزده ساله بودم * فاجازنی * پس اجازت کرد مرا در رفتن بغزوه زیرا که پانزده سال حد بلوغ است * فقال عمر بن الخطاب العزیز من افرق ما بین المقاتلة والذریه * پس گفت عمر بن خطاب العزیز این من و حال فارق است میان جماعه که بالغه اند و آنها را مقاتله خوانند یعنی مردان که قتال کنند با کافران و نوشته می شود نام ایشان در دیوان مردان و مقاتلان و میان ذریه که خرد اند و حد بلوغ نرسیده و نوشته نمی شود نام ایشان در دیوان و ذریت فرزندان را گویند و ذریه بمعنی پسران گفته شد و از اینجا معلوم شد که حد بلوغ پانزده سال است و گفته اند که اعتبار این من در حد بلوغ و نقل بریست که علامت بلوغ که احتلام است نه بیند و اگر این علامت پیش از آن بیند نیز بالغ است بعد از استکمال حال * متفق علیه * و عن البراء بن عازب قال قال صالح النبی صلی الله علیه و سلم یوم الحد یبیه علی ثلثة اشیا * گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و احوال او مکرر نوشته شده است مصاححه کرد آنحضرت در حد بلوغ که آن حضرت به نیت حرمه آمده بود و مشرکان بکشد داشتند که بمکه در آید پس مصالحه واقع شد چنانکه در کتاب الجهاد بیاید بر سه چیز * علی ان من اتاه من المشرکین رده الیهیم * یکی بر آنکه کسیکه بیاید آن حضرت را از مشرکان باز کرد اند او را بفرستد و را بپوشد ایشان * و من اتاهم من المسلمین لم یردوه * و کسیکه بیاید مشرکان را از مسلمانان باز نکرد اند او را * و علی یحیی خلیها من قبل * و صلح کردند برین شرط که امسال آن حضرت بر گردد و در آید مکه را در سال آینده و عمره کند * و یقیم بها ثلثة ایام * و اقامت کند بمکه سه روز * فلما دخلت ارضی الاجل خرج * پس چون سال آینده برآمد مکه را و کثرت مدتها اقامت که سه روز بود بیرون آمدن حضرت از مکه * فتبعته ابنه حمزة * پس بعد و

کرد و همواره شد آن حضرت را دختر حمزه بن عبد المطلب و نام او عماره اُمت ایضاً مدین و تشییع قهرم حمزه را بنام
 او کنیت کرده شد که ابو عمار می گویند * تنداد * در حدیثی که از امیر مد و میسراند آن حضرت را می گویند
 یا هم نام * مکرر هم خواندن او آن حضرت را بار چو آنکه این عمر است باعتبار آن است که حمزه رضی الله عنه برادر
 رضاعی آن حضرت است و نیز عرب مرد بزرگ را بعمر ند اکتند * متن را لها * پس گوشت آن بنت حمزه را * علی رضی
 الله عنه داخل بید ما * پس گرفت دست او را تا با خود ببرد * فاختص فیها ملی و زید رجاء رضی الله عنهم * پس
 پیکار کردند در بنت حمزه علی و زید بن حارثه که مولی و مقرب آن حضرت بود و جعفر بن ابیطالب که برادر علی
 است و بزرگ تربود به نسبت از وی و هر یک ایشان خواست که او را بشود ببرد * فدخل لها * پس گفت علی
 رضی الله عنه من گرفتم او را نخست و طبقت کردم پس الحق را ولی باشم بوف * و هی بنت عمی * حال آنکه وی دختر عم
 من است این علت اگر چه مشترک است میان وی و جعفر ولیکن سبقت مباد رف را مرجع ساخت * و قال جعفر بن عبد الله
 و خاله تحتی * و گفت جعفر بنی دختریم من اصعب و خاله روحی که است * بنت حمیس زید من است و منکوحه من است * و قال
 زید بنت ابی * و گفت زید بن حارثه دختر برادر من است باعتبار آن که آن حضرت برادر وی داده بود زید را
 حمزه در وقتیکه صاحب را بهمد یکر برادر وی داده بود و بعضی گویند اح رضاعی حمزه بود و الله اعلم * فقضى بها النبی
 صلی الله علیه و سلم لخالها * پس حکم کرد آن حضرت بوی مر خاله وی را که تبعیت جعفر بود * و قال النبی صلی الله علیه و سلم
 و کنت آن حضرت که خاله بیانی مادر است و از دنیا معلوم می شود که حضانت حق خاله است بعد از فوت مادر و تقسیم
 اقامه د یکر بر خاله پسنا که فقها حکم کرده اند با حاد یب و یکر و لا ینل د یکر معلوم شده است بعد از آن هر یک را
 تسلی داد و خوش کرد و عنایت فرمود تا آرزوی دلش بشد * و قال لعلمی * و گفت مر علی را * انت منی و انا منك *
 تو از منی و من از تو کنایت است از غایت اتحاد و اخلاص * و قال جعفر لشهیت خلعتی * و کنت مر جعفر را مانند بی
 تو صورت مرا و میرت مرا * قال لزیل انبت اخو لنا و مولانا * و گفت مر زید را تو برادر و مائی و اسلام و مولی و صاحب
 مائی * متفق علیه * القصة لالبانی عن حمزة بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمر * و روایت است
 از حمزه بن شعیب از زید بن عمر که شعیب است و زید و عمر بن العاص است * ان امرأة قالت *
 که زنی گفت * یا رسول الله ان ابنتی دخلت اکان یطبخی له و لاهه * و یل و شعیب که این پسر من بود شکم من مرا و اطرف که می بود روی
 * و تدعی له مقامه * و بود پستان من مرا و او را مشک که شوی می خورد از روغن * و حیر له حواء * و بود کنار من مرا و اجائی
 که کوز می آورد و جمع می کرد بر افی المصراع حواء بکسر حای میله خانهای مردم بر یکجائی از خرگاه و جز آن * و ان
اباة طلقنی * و بد و شعیب که روزی طلایق داده اند * و اراد ان یزوجه منی * و میخواستند که یکدیگر را از
 من * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انت احق به عالم تنکبی * پس گفت آن حضرت تو سر او را ز قری با حاد ام که نکاح
 نکردی و شوهر دیگر نشواسته این سخن مطلق است و تقید اند عامه ابتکاح غیر محرم و اگر محرم ممکن چنانکه عم و والد
 در خواهر مطلقا نمی کرد و حق حضانت از جهت قیام شفقت * رواه احمد و ابوداود * و من ابی غیره ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم خیر غلاما بین ابیه و امه * و روایت کرد ابو هریره که آن حضرت مشیر کرد انید کود کی را میان
 پدر او و مادر او و گفته اند شاید که این صبی در سن سه سالگی بود پس مشیر کرد که او را این از باب حضانت نبود و آنکه در
 حدیث سابق گذشت بسیار صغیر بود و تمیزند داشت و این از باب حضانت بود پس تقدیم کرد ام را و و یل و شعیب که بی
 تمیز باشد نزد ما خلاف می شاید را * رواه الترمذی و عبد الله بن جابر * امراة الی رسول الله * گفت ابو هریره آمد زنی بزرگ
 پیغمبر رحل * صلى الله علیه و سلم قال ان زوجی یزید ان کف صت با بنی * پس گفت آن زن که شوهر من میخواستند که
 پیغمبر را * و قد متانی و یغنی * و حال آنکه یستحق آب و آبی است آن پسر مرا و سر د کرده است مرا یعنی

تطلب است که خلاصه وجود آدمی است و اگر ایمان کامل گیرند خود شامل تمامه اعمال و کل کمال است و دیگر کار و زور کردن
در راه خدا با اعدای دین که عیب قوت دین مسلمانان است ازین حیثیت چها دانند فضل اعمال است اگر چه
نماز و روزه و بوجوه دیگر افضل اند و اگر مراد بجهاد نصیب دین و مشقت کشیدن در موارک طریق دین علی الاطلاق
دارند و با ایمان تصدیق حاصل بجواب آن شود که بهترین اعمال ایمان آوردن و عمل کردن به مقتضای ارامت چنانکه
فرموده اند قل امنت بالله ثم استقم فانهم قال قلب فای الزاب افضل گفت ابو ذر رکتتم پس کدام از بوده ها ناقلتر
است یعنی برای آزاد کردن * قال اعلاها ثمننا * گفت آن حضرت بهترین برای آزاد کردن گرانترین بندها است
از روی بهائی المصراع غلی گران کردن نرخ و اگر گران خریدن چیزی را * و انفسها عندا ملها * و نفیس ترین بندها نزد گمان
نوی و ما حبان وی نفیس گرانمایه و انفس گرانمایه ترین مثل و نفاحت بمعنی و غبت نیز آید و آن از جهت گرانای نرخ
و نهان نیز بوده * قلت فان لم اقل * ابو ذر و میگوید گفتیم پس اگر گفتیم این کار را یعنی آزاد کردن برده خصوصاً برده اعلا
و انفس از دست من نیاید * قال تعین ما نعا * گفت آن حضرت اگر این کار از دست تو نیاید یاری دهی کار دیگر را در کار و هر چه
از صنعت کار و پیشه کردن و مراد اینجا آنچه تمام کردی بوی معاش خود شامل خدمت و نیاز و جز آن است یعنی مانعی را که
تمام نمی کردی و کسب او مراد مال را یاری دهی و مدد نمائی تا تمام کردی و عاری و سهم معاش وی و در بعضی نسخ بجای
ما نعا ضایع واقع شد و بضایع معجمه و تحتانیه از ضیاع بمعنی هلاک شدن و ضایع شدن یعنی مدد کنی کسی را که بجهل
و غیبترا ند کرد و بجهت فقر اصل و عیال را * او تصحیح لا خرق * یا کار و پیشه کنی برای کسی که کار و پیشه نمی تواند کرد و خرق
بیشای معجمه و نفاق کسی که از دست وی صنعتی نیاید که با و کسب تواند کرد ضد صانع فی المصراع خرق کول شدن
و خرق بالضم کولی * قلت فان لم اقل * گفت پس اگر این را نیز نخواستیم کرد * قلت تدع الناس من المشر * گفت آن حضرت
تبرک می دهی و بمنائی مردم را از شر و باز می داری نفس خود را از بد رسانیدن * قال لا تهاکمة تة تصدق بها علی کعبه *
پس بد و رستیکه این خلعت که تو رک بدیست چیزی نیست که خیر میکنی بدان بر نفس بخورد یعنی همین که بد نهانی نیز خیر کردن
است خصوصاً نزد قدرت بریدی * ع * مر از خیر ترا میست بد و مرمان * و ظاهر عبارت آن بود که می گفت که این نیز
حلال است که تصدق میکنی بان بر مردم و چون تصدق کردن بر مردم در حقیقت تصدق کردن است خود فرمود
تصدق بها علی نفسم فانهم متفق علیه * الفصّل الثانی * عن البراء بن عازب قال جاء
ابراؤی الی النبی صلی الله علیه و سلم * گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است و احوال او مکتور نوشته شده است آمد
یادیه نشینی نزد آن حضرت * فقال علمنی عملی خانی الجنة * پس گفت آن بادیه نشین پیاموزان مرا کاریکه درآورد مراد
بهشت * قال لمن کنت اتصرت الخطبة * گفت آن حضرت و الله اگر کوتاه کردی تو خطبه را یعنی این کلام را که خطاب کردی
تو حرا بدان * قال احضرت المئنة * هو اینه بهن ساختی هو ایل را یعنی اگر چه عبارت کوتاه آوردی ولیکن سوال و طلب
هریض و طویل کردی و از امر عظیم پرسیدی که در آمدن بهشت است بعد از آن تعلیم کردی و آن عمل را و فرمود * اعتق
النمیه * آزاد کن نفس را یعنی غلامی را و نسبه و نسب بقتلین دم و تقسیم نفس زدن در قاموس گفته نعم دم
روح چنانکه نعم دم ریج * و فک الرقبة * و خلاص کن برده را با عانت و زور ثمن او چنانکه امانت مکاتب در بدل کتابت وی
که این نیز حکم اعتاق دارد و فک بضم فاء و فتح کاف مشدود امر است از فک و فک کسر طین و کسر طین و کسر طین و کسر طین
هم در شده از یکدیگر * قال اولیسا و احدا * گفت ابراهیمی چون ندهمید مراد آ یا نیستند عتق نسبه و فک رقبه یکی
* قال لا * گفت آن حضرت یکی نیستند عتق النسمة ان تفر و بعتها * عتق نسبه آنست که تنها و مستقل باشی تو با کرد
کردن آن و لا بد این از مالک خواهد بود * و فک الرقبة ان تعین فی ثمنها * و فک رقبه آن است که اعانت کنی در بهای
وی که عتق را علق بان ساخته و این از غیر مالک خواهد بود * المنحة الکوف * و بدله منحه شیرد ار را و منحه بکرمیم

وسكون نون در اصل بمعنی مطیع و قال ابی استعمال او در زناته یا غایه آید که محتاج دهند تا از شیروی و بشیر او
منتفع گردد و کوف بفتح و اربعه اربعه و کوف در اصل چکین من معقب غایه از باران * و الفی طی ذی الرحم
الظالم * و بکن رجوع بر حمت و احسان بر ذی رحم اگر چه ظالم و قاطع رحم باشد و رعایت حقوق آن نکند * فان لم تطق ذلك *
پس اگر نتوانی کرد آنرا * فاطعم الجائع و اسق الظمان * پس اگر طاقت و توانایی نداری آنرا که مل کردی پس بخور و
چیزی که بخواهی را و بنوشان تشنه را که بجهت پانیها اسنان تری معتبر تو است * و امر بالمعروف و نه عن المنکر * و امر کن به
بنیکی و نهی کنی از بدی * فان لم تطق ذلك * پس اگر نتوانی کرد آنرا * فکف لیما نك الامن خیر * پس باز دار و نگاهدار
زبان را مگر از خیر و مراد غیر آنچه در روی ثواب و سود باشد یا آنچه در این حق با بر زیان نبود * و رواة البیهقی فی شعب
الایمان * و عن عمرو ابن عیسه * بعین مهمله و موحه * و عین مهمله مفتوحات صحابی است ثلث است و اعلام احوال و می
مکرر نوشته شده است * این النبی صلی الله علیه و سلم قال من بنی مسجد الین کرا لله فیه * کسی که بنا کند مسجدی را تا یاد
گردد شود خدا در روز قیامت او را از او و فخر و صعه و ریای بنا بر آوردن خانه * بنی له بیت فی الجنة *
پس آورده شود بر او عیسی خانه در بهشت * و من اهتمق نفسا مسامحة کانت فدیة من جهنم * و کسی که آزاد کند نفس مسلمان
را باشد آن نفس هر چنانی از او و زخ * و من شایب شیمة فی عییل الله * و کسی که پیر شد پیش از پیری در راه خدا یعنی در راه
جهاد و حج با طلب علم یا مشقت و اجتهاد در سلوک طریق حق و طلب مولی تعالی * کانت له نورا یوم القيمة * می باشد
آن شیمت مراد نور روز قیامت * و رانی شرح السنة *
معجمه و بکمر را و سکون تحتانیه فادیر آخر * بن الیلمی * خریف بن المعیاش بنسبانیه و معجمه بن فیروز الدیلمی و
کا می نسبت بجد بیز کرده همیشه و تا بعضی نقل معقول است از طبقه خامه روایت دارد از اجل خود و از اقله بن الاسقع
* قال * گفت غریب * و اثبتا و اثبتا * بکمر مثله * بن الاسقع * بفتح همزة و بسکون سین مهمله و بفتح قاف گفت آمدیم
ما و الله بن الاسقع را که صحابی است از اصحاب صفه اسلام آورده و در وقتیکه تجهیز می کرد آن حضرت تبوک را
* فقلنا حل ثلثا حل یابس فیه زیاده و لا نقصان * پس گفتیم ما بکمر ما را حل یابی که نیمه در آن زیاده و کم * و غضب *
پس در خشم آمد و الله * و قال ان احلکم یقرأ * و گفت بد رستمی یکی از شما هر آینه بخواند مصحف را یعنی کتاب را
* و مصحفه معلق بی رسته * و حال آنکه مصحف می آویخته شد است در خانه وی یعنی میخواند شب و روز که غائب نمی شود
مصحف از وی * کساعت * و نیز بد وینقص * پس پیش میکند و کم میکند بسو و غلط پس وجود زیادت و نقصان ضروریست که واقع
همی شود با وجود ضبط و تکرار * فقلنا انما ارنا حل یثا معجته من النبی * پس گفتیم ما نخواستیم مگر آنکه تعدیل یث کنی
حل نمایی را که شنید * و تا از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و الله رضی الله عنه چنان فهمید که مراد ایشان روایت بلفظ است
بعینه پس گفتند ایشان که مراد ما آن است که روایت کنی حل یثی آن حضرت را بی آنکه متغیر شود بمعنی اربار هدایت
احتیاط در روایت اگر در لفظ زیادت و نقصان واقع شود بی آنکه متغیر معنی گردد در زبان نداد * فقال * پس گفت
و الله تعدیل کرد * اتینا رسول الله * آمدیم ما پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فی صاحب لنا بیعت یاری که بود
ما را و مرد * و رجب * و رجب کرد انید بر نفس خود یعنی * النار * آتش را * بالمقتل * بکشتن نفس خود با قتل غیر
خود بعمل * فقال اعتقوا عنه * و بکفر * آن حضرت آزاد کنید بند او را از جانی و بی * یعق الله بكل عضو منه عضوا من
النار * آزاد می کند خدا او را و اندامی از آن بند آزاد کرده شد و اندامی را از آن قتل کنند از آتش
* و رواة ابوداود * و بعضی نسخ و النسائی نیز زیادت کرده * و عن سمرة * بفتح سین و ضم ميم * بن جندب * بضم جیم
و ضم دال و فتح دال صحابی مشهور است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة الشاعة التي * فاضلترین صلوة
شفا هست کردن است * بها نك الرقبة * که بان شفاست خلاص کرد * می شود بود * از قتل یا عذاب یا از بندگی * و رواة

البرقي في شعب الايمان * باب اعتاق العبد الممترک وشرای القريب والعق في النكاح
 باب در بیان آزاد کردن بند که مشترک است در میان دو شخص که اگر یکی از شریکان حصه خود را آزاد کند دیگری چه کار کند
 و اختلاف است میان امام ابوحنیفه و صاحبیه که اعتاق متجزی میشود چنانکه نیمی آزاد باشد و نیمی بندگان باشد و در بیان
 می گوید میشود و صاحبیه می گویند نهی شود و متفرع می گردد برین اختلاف احکامیکه بیاید ذکر آن در احادیث و در بیان
 شرای قریب که بجز خریدن آزاد نمی گردد بپای آنکه بتجدید آزاد کنند و لیکن اختلاف است که مراد بقریب کدام
 است مخصوص بولد است یا شامل است تمامه از اولی الارحام را چنانکه بیان کنیم و سابقا نیز اشارتی باین کن شد و در
 بیان آزاد کردن در مرض و مراد بآن که بر ما سخن است و حکم آن بیاید الفصل الاول
 * عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعتق شركا له في عبد * كسبه آزاد کند حصه که
 مراد است در بندة شرک بکسر شین بمعنی نصیب و حصه آید * وکان له مال تبلغ ثمن العبد * و باشد مراد مالیکه
 می رسد بهای بند را یعنی موهب و غنی باشد * قوم العبد علیه * قیمت کرده شود بندة بوی * قیمة عدل * قیمت معادل
 و در سفت و برابری زیادت و نقصان * فاعطي شركا و حصه * پس داده می شود شریکان او را حصه های ایشان * وعتق
 علیه العبد * و آزادی می گردد بروی بندة * والا * و اگر بنا شد مراد مالیکه بوسه بهای عبد را یعنی معسر و فقیر باشد
 * فقل عتق منه ما اعتق * پس بتحقیق آزادی می گردد از وی همان حصه که آزاد کرده است و حصه شریکان هنوز بندة است
 * متفق علیه * ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه اگر معتق موهب باشد ضامن می گردد در شریک را و آزادی می گردد
 بروی و اگر معسر باشد آنچه آزاد شد آزاد و آنچه آزاد نشد بندة است و آزادی و بندگی متجزی می گردد تکلیف کرده نمی شود
 شریک با عتاق حصه وی و استسعا نموده نمی شود عبد و این مال حسب امام شافعی است و مثل حسب امام ابوحنیفه با وجود
 آنکه قائل اند بتجزی آزادی و بندگی آن است که اگر معتق موهب باشد ضامن می شود یا استسعا می کند شریک عبد را یا اعتاق
 می کند و اگر معسر باشد ضامن نمی گردد ولیکن شریک یا استسعا می کند یا آزاد می کند و لا مر در وراست و صاحبیه میگویند
 در غنا ضمان است و در فقر سعایت و لا مر معتق را است از جهت عدم تجزی اعتاق و معنی استسعا آن است که عبد تکلیف
 کرده میشود با کتب مال و تحصیل قیمت برای شریک و بعضی گفته اند که خلعت می کنند عبد شریک را بقدر آنچه مراد او را
 است در وی از ملک و گفته اند که معنی استسعا این است * وعن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق
 شقفا من هده * کسبه آزاد کند حصه و نصیب را از بندة شقص بکسر شین معجمه و سکون قاف و صاد مهمله پاره از زمین
 و از مرچیز * اعتق که * آزاد کرد انیده می شود بروی و یا آزاد کرد انید بر خود همه آن بندة را و اعتق بلا غم میوه و
 و معلوم مرد و صحیح است * ان کان له مال * اگر باشد مراد مالی یعنی ضامن می گردد شریک را * فان لم یکن له مال
 استسعی العبد * پس اگر نباشد مراد مالی طلب سعایت کرده می شود بندة را * غیر مشفوق علیه * در حالیکه تکلیف کرده
 نمی شود بندة را بآنچه در مشقت افتاد بکرداریدن ثمن بروی مکرر آن بر تقلیری است که معنی استسعا طلب باشد ثمن و تکلیف
 بخلاف متنی که طاقت ندارد آنرا اگر معنی استسعا طلب خلعت باشد چنانکه قول بعضی است * متفق علیه * وعن عمران
 بن حصین * صحابی مشهور است احوال وی مکرر نوشته شده است * ان رجلا اعتق هته مملوکین له * روایت می کند
 که مردی آزاد کرد شش نفر را که مملوک بودند مراد او را * هده موهبة * موهبة * خود را یعنی در وقت مردن
 گفت این هر شش نفر آزاد * ولم یکن له مال غیره * و نبود مراد مالی جز این شش غلام * فلما بعاهم رسول الله * پس
 خواند ایشان را و طلبید نزد خود پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فجزاهم ثلاثا * پس قسمت کرد ایشان را سه حصه
 * ثم اقرع بينهم * پس تفرقه انداخت میان ایشان * فاعتق اثنين و ارق اربعة * پس آزاد کرد یعنی حکم کرد بآزادی
 دو غلام و بندة کرد اندک چهار را یعنی حکم کرد به بندگی ایشان را و اینجا معلوم می شود که اعتاق در مرض موت نافذ می گردد

از ثلث از جهت تعاقب حق در ثلث بمال و حق و همچنین وصیت و تصدق و قبیله و مانند آن نافذ است از ثلث مال چنانکه
 معهود است * و قال له قولاً شديداً * و گفت آن حضرت مر آن مرد را سختی سخت از جهت کراهت فعل وی و تغلیظ
 و تشدید بر وی که چرا همه بندگان را آزاد کرد و بجانب ورثه را رعایت ننمود و از بیجهت نافذ کرد آن را از ثلث
 از جهت شفقت و رحم بر یتیمان و از اینجا معلوم می‌شود که میت را بر فعل نامشروع و ظلم بد میتوان گفت و از کبر و موثاقم
 بالخیر در غیر این صورتست * رواه معلوم و رواه النسائی عنه * و روایت کرد آن را نسائی از عمران بن حصین
 * و ذکر * و ذکر کرد در بیان تشدید و تغلیظ این عبارت را * لعل مهمت ان لا اصابی علیه * هر آینه بتتبعیق قصص کردم که
 نماز جنازه نکند ارم بر وی * بدل * ذکر کرد نسای این را بجای این عبارت که در روایت مسلم است * و قال له قولاً
 شديداً فی رواية ابي داود * و در روایت ابی داریان چنین آمده است که گفت آن حضرت * لو شهد ته قبل
 ان يدفن * اگر حاضر میشدم او را پیش از آنکه کور کرده شود * لم يدفن فی مقابر المسلمين * دفن کرده نمیشد وی
 در مقبره‌های مسلمانان و در بعضی نسخ * لم یقرنی مقابر المجامین * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لا یجزي ولد والد * پاداش نمیدهد هیچ فرزندی و والد خود را پاداش کامل تام * الا ان یجیل مملوک * مگر درین
 صورت که بیاید از ارمملوک کسی * نیستند * پس بخرد والد را * فیعتقه * پس آزاد کرد اند او را ظاهر حدیث در آن است
 که * یجیر ذریه آن آزاد نمی‌کرد در این اندک اصحاب ظواهر و وجهوز بر اینست که * یجیر ذریه آن آزاد می‌کرد و اجماع
 کرده اند بر آن و حدیثی که در اول از فعل ثلث بیاید صریح است درین و این حدیث نیز بهمین معنی است فافهم
 * رواه مسلم * و عن جابر ان رجلاً من الانصار بر مملوکا * و روایت است از جابر که مردی از انصار مل بر کرد انید
 غلامی را و بعد از آنکه در بند بود بعد از موت و گفتن که چون من بمیرم این بند را آزاد * ولم یکن له مال غیره * و نبود
 مر آن مرد در مالی جز این مملوک * فباع النبی * پس رحمت این خبر پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال من يشتريه منی *
 پس گفت آنحضرت کیست که بخرد او را آزاد من * فاشترایه نعیم * پس خرید آن را نعیم بن نون * بن النکاح * بفتح
 نون و بنوعیه نیز گفته اند و تشدید های مهمله * بثمان مائة درهم * بهشت صد درهم و نعیم صحابی است از بنی عدی و گفته اند که
 صواب امقاط لفظ ابن است و در نعیم بن عبد الله تمام است و در روایت تمام از آن جهت گفته شد که آنحضرت گفت که بشنیدم
 نحمه او را در بهشت شب اهرار و نعمه بمنی سوال است و گفته اند که اسلام او پیش از اسلام عمر است رضی الله عنه و هجرت او
 عام حدیبیه یا عام خیبر است و ازین حدیث معلوم میشود که بیع مل برجا نژاست و باین رفته است شاعری را و رفته است
 ابوحنیفه و مالک بآنکه جایز نیست و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد مل بر مقید است که گفت اگر بمیرم درین مرض
 یا در بنما تو آزاد و این قسم مل بر آزاد نمی‌شود بخلاف مل بر مطلق که گفت هرگاه بمیرم تو آزاد را حدیث دیگر دلالت دارند
 برین * متفق علیه فی رواية لمسلم * و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که * فاشترایه نعیم بن عبد الله العدوی *
 پس بخرد او را نعیم بن عبد الله که از قبیله بنی عدی است که عمر ابن الخطاب از ان قبیله است * بثمان مائة درهم *
 بهشت صد درهم * فباعها الی النبی * پس از در نعیم آن هشتصد درهم را بسوی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فباعها الیه * پس
 دفع کرد آن حضرت آن درهم را بسوی آن مرد و داد او را فی الصراح دفع بکسی چیزی داد * ثم قال * بستر
 گفت آن حضرت * ابدأ بنفسك فتصدق علیها * آغاز کن بنفس خود پس اتفاق کن بنفس خود * فان فضل شیء فلا ملک *
 پس اگر زیاده مانده چیزی از نفس تو پس مرا هل و اعیال تراست * فان فضل عن ذلك شیء * پس اگر زیاده مانده از اهل
 و عیال تو چیزی * فکلی قرابتك * پس مرخص شوند ان قرابت قرار خویشان تراست از اهل ارحام * فان فضل من قرابتك
 شیء * پس اگر فاضل مانده از اهل قرابت تو چیزی * فهکذا و هکذا * پس همچنین و همچنین * يقول * در حالیکه اشاره میکند
 بقول خود فهکذا و هکذا اراده مینماید این معنی را که * فعن یزید و عن یحیی و عن شامک * پس بر ایشان کن و خراج کن

بیش خود از راههای خود و از جاهای خود یعنی سایلان که کرد و آویزند از پیش و چپ و راست و چون آمدن هائلان از پیش غالب است نقل می کرد آن را از ظاهر این عبارت فهم می شود که سه بار گوید * مکذ ا مکذ ا مکذ * و در بار نیز کافی است * الفصل الثاني * عن الحسن عن سمرة * روایة است از جعفر بن سمرة که روایت میکند از سمرة بن جندب با و حسن از سمرة بن جندب با و روایت میکند که آمده در سمرة سکونت کرده بود * عن رسول الله * سمرة روایت می کند از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال من ملك ذارحم محرم فهو حر * کسیکه مالک کرد دخل او نذر رحم محرم را بشرایا جزان پس آن ذی رحم محرم آزاد می کرد و ذی رحم کسیکه روایت ولادت دارد که بوسه طاهر رحم است و این شامل است ولد را و والد را و برادر را و عم را و جزایشان را و محرم آنکه نکاح بوی جائز نباشد پس این هم را مثال آن بیرون رفتن و این مذمت امام ابوحنیفه است که این حکم تمامه اولی الارحام را شامل است و مخصوص بقرابت ولاد نیست چنانچه آمده بگو گویند * رواه الترمذی و او بود از ابن ماجه * وعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا ولدت امة الرجول منه * چون بزاید او مردی از آن مرد * فهی معتقة عن د بر منه * پس آن داده افتاده شده است از پس آن مرد * او بعد * شك روایة است که عن د بر منه گفت یا بعد که کشف معنی هر دو عبارت یکی است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه بیع ام را جائز نیست و بر این است اجماع و هر چه برخلاف آن آمده است منموج است و تفصیل این در حدیث آئینده بیاید * رواه الدارمی * وعن جابر قال بعنا امهات الالاد طی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از جابر که گفت فروختیم ما ام ولد را در زمان آن حضرت * و ابی بکر * ود رضی الله عنه * ولما كان عمرها با عنده * پس و قتی که شد زمان عمر رضی الله عنه نهی کرد ما را از آن فانهتینا پس باز ماندیم * رواه ابو داود * اشكال در آن است که چون با وجود آنکه در زمان آن حضرت و ابو بکر میفرستند عوررض نهی از آن کردند و جواب می گویند احتمال دارد که آن حضرت آنکه نشد باشد بیع ایشان امهات اولاد را پس حجت نباشد مگر و قتی که بدانند آن حضرت و تقریر کنند بدان و احتمال دارد که آن در اول امر باشد پس از آن نهی کرده باشد و ابو بکر رضی الله نیز بجهت قصر مدت خلالت و بی اشتغال بهما ت مسلمانان بدان مطلع نشد پس از آن نهی کرد از آن عمر بجهت آنچه رحیم او را نهی پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن چنانکه در جلد ثانی جابر در متعه آمده است که گفت بودیم که امتناع می کردیم بقبضه از تهرود قیق در عهد آن حضرت بعد از آن نهی کرد عمر رضی الله عنه از آن * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعتق عبد اوله مال * کسیکه آزاد کند بنده را و حال آنکه مر آن بنده را مالی است * فمال العبد له * پس مال آن بنده و موخواجه او را است که آزاد کرد بنده را مال چه باشد بنده را ملکی نمی باشد بر او آن است که در دست او مالی که بکسب و تجارت وی که مولی بان اذن کرده حاصل شده است آن مال ملک مولی است چه بنده و هر چه در دست او است ملک مولی است یعنی تو هم نکن و گمان نبرد که چون مال در دست بنده است و او را آزاد شد و مستحق مالگیت کشته مال از آن او باشد پس میفرمایند که مال ملک مولی است و بنده را از آن نصیبی نه * الا ان يشترط السيل * مگر آنکه پیمان کنند روقت آزاد کردن خواجه که مال از آن بنده است پس مال عطیه و تصدق و هبه باشد از سید بر عبد بعد از اعتاق * رواه ابو داود و ابن ماجه * وهن ابی الماتع * بفتح میم و کسر لام نام او عا مر بن اهامه و بعضی گفته اند زید بن اهامه است هل لی بصری تا بعضی ثقه است از طبقه ثالثة از بسیاری از صحابه شنیده * عن ابنه * روایت میکند از زید بن اهامه بن عمر که صحابی است و متفرد است بواحد از روایات از زید بن عمر بن ابومایع مذکور * ان رجلا اعتق شخصا من غلام * بدرستی مردی آزاد کرده پاره و حصه را از غلام * فن کرد ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم * پس ذکر کرده شد آن مرد آنحضرت را * فقال ليس لله شريك * پس گفت آنحضرت نیست خدا را شریک یعنی در کاری که برای خدا کند و از جنس عبادت باشد نصف خود را شریک نمی باید ساخت پس اعتاق بعض عبد و رق بعضی وی مناسب نباشد * فاجاز عتقه * پس

اجازت کرد و در رکعت را نیز آنحضرت عتیق آن غلام را ایتمام یعنی حکم کرد و بعتی کل و این بظاهر دلالت دارد بر عدم تجزیه اعتناق و نزد امام ابی حنیفه معنی وی آن است که حکم کرد و ترغیب نمود آن مزد را با آزاد کردن کل رواه ابودارد * و عن سفینه * و رایت ایتام از سفینه که مولای آنحضرت بود * قال کنت مملوکا لام سلمة * کفت سفینه بودم من نخست غلام ام سلمه * فقال اعتقک * پس کفت ام سلمه یعنی بصفینه آزاد میکنم ترا * و اشترط علیک ان تخدم رسول الله * و شرط میکنم بر تو که خدمت کنی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم ما عشت * تا آنکه بزی تو * فقلت ان لم تشتط علی ما فارقت رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عشت * سفینه میگوید پس بگفتم بمن اگر شرط نکنی تو بمن جدائی نمیکنم من از آنحضرت تا زنده ام یعنی شرط کردن توجه حاجت ایتام من خود خدمت آنحضرت را سعادت میدانم فا عتقتنی را شرطت علی * پس آزاد کرد ام سلمه مرا و شرط کرد بر من خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم را پس سفینه خدمت آنحضرت می کرد و خدمت یاران آنحضرت نیز میکرد و در غزوات بارهای مردم بر می داشت و هر کوا باری می بود بر پشت وی می نهاد سفینه از آن لقب وی شد که بمعنی کشتی است و نام او مهران یا رومان یا ریاح است و کنیت او ابو عبد الرحمن یا ابوالختری بفتح موحد و سکون معجمه و فتح فوقانیة یکبارگی در لشکری بود و زیبا بانی افتاد و راه کم کرد پس شیر را پلک و پیش آمد سفینه کفت یا ابی الحارث انا سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم پس شیر بروی چا پلومی کرد و پیش پیش وی میرفت تا بمنزل رسانید * و راه ابودارد و ابن ماجه * و عن عمر بن شعیب من ابیه عن جدته عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المکاتب عبد ما بقی علیه من مکاتبته درهم * کفت آنحضرت مکاتب بنده است تا آنکه باقی ایتام بروی از بدل کتابت و یکدوم مکاتب غلامی را کویند که صاحب وی وی را آزاد کرده و زوری برگردان و نهاده قرار کرده و نوشته داده که همراه از آن این مقدار میماند * با شد پس میفرماید که تا یکدوم و هم بر وی باقی است بنده است تا زوری باقی نکند آزادی شود انچنان نیست که بحساب مبلغی که رسانیده است بعضی وی آزاد شود و این عبارت حدیث صوفیه سفینه قدس الله امرار هم در اینجا صرف مینمایند که بنده تا ذره از وجود وی و تعلق او بیا سوی باقی است روی حریت و ننانمی بیند قاله غوث الثقلین رضی الله عنه * رواه ابودارد * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان عند مکاتب احد کن * روایت است از ام سلمه که کفت آنحضرت خطاب بها زنان کرده و قتی که باشد نزد مکاتب یکی از شما و فاء مالی که تواند بدل کتابت را تمام بوی داد کرد * فلتعتب منه * پس باید که در پرده شود یکی از شما از آن مکاتب اگر چه مکاتب تا بالفعل ادا نکرده است بدل کتابت را بنده است و محرم است سترازی لازم نیست و لکن اگر مالی دارد که قدرت بر ادا بدل کتابت دارد احتیاج با بد کرد و این تورع و احتیاط است کویا چون قدرت دارد بالفعل ادا کرده است و بعضی گفته اند که معنی آن است که مستعد و متبھی حجاب کرد که نزدیک رسید است و قتی آن آورده اند که ام سلمه کفت بمکاتب خود ادا کن آنچه باقی است بر تو دیگر ترا پناه جد است این کفت و پرده بر روی افکند * رواه الترمذی و ابودارد و ابن ماجه * و عن عمر بن شعیب عن ابیه عن جدته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من کاتب عبد ملی مائة اوقية * کسی که مکاتب کرد انیل بنده خود را بر صد اوقیه بضم همزة و سکون و او کسوفان و تشدید نخستانیة نام چهل درهم است و اوقیه بی همزة نیز آمده است جمع اوراق بفتح همزة * فاداما الا عشر اواق * پس ادا کرد همه را هر کرده اوقیه را و در بعضی نسخ عشرة اینچا بتا است و صحیح بی تا است * او قال عشرة دنانیر * یا کفت بجای عشر اوراق عشرة دنانیر شک راوی است و عشرة اینچا بتا است البته مقصود آنست که بعضی بدل کتابت را ادا کرد * ثم عجز * بستر عاجز آمد از ادا باقی * فهورقیق * پس آن مکاتب بنده است مضمون این حدیث مضمون همان حدیث است که سابق فرمود المکاتب عبد ما بقی علیه من مکاتبته درهم * رواه الترمذی و ابودارد و ابن ماجه * و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا صاب المکاتب حدی * و قتی که یافت مکاتب حد را یعنی دیفرا

* ا میراثا یا یافت میراث را * ورت بحساب ما معتق منه * وراث می شود یعنی مالک نمی شود دینت را و میراث را
 بحساب آنچه از او شده است از وی * ورا ابد و دو الترمذی و فی رابطة قال * ودر روایتی میراث می را آمد است
 که گفت آنحضرت * یودی المکاتب * بلغظ میبوی به تشفیف دال یعنی دیت داده میشود مکاتب را * بخصه ما اددیه حر *
 بخصه چیزی که ادا کرده است از بدل کتابت دیت آزاد * وما بقی دیته * ودیت داده میشود بخصه چیزی که
 باقی مانده است از بدل کتابت دیت دیت تصویر کرده اند این را بآنکه چون ادا کرد مکاتب نصف بدل کتابت را پس از آن
 کشته شد پس قائل دفع میکند نصف دیت حر را بر ثلث او نصف قیمت عبد را بمولی مثلاً کتابت کرد بر هزار درهم و قیمت وی
 صد است پس ادا کرد بانصد را بعد از آن کشته شد پس وارثان عبد را با نصف دیت حر است و مولی را
 پنجاه است که نصف قیمت او است کذا لو از این حد بیست معلوم میشود که مکاتب معتق است بمقدار آنچه ادا کرده
 و از احادیث دیگر معلوم می شود که وی عبد است تا آنکه باقی است بروی چیزی پس حکم او در دیت وراثت حکم عبد
 خواص بود که مرد و برای سیل وی خواص بود * وضعفه * ونسبت یضعف کرده است ترمذی این حد دیت را با وجود
 ضعف معارض است احادیث صحیحیه را و این حد بیست معلول نیست نزد هیچ یکی از ائمه بنقه مکر نزد نجاشی و الله اعلم
 * الفصل الثالث * عن عبد الرحمن بن ابی عمرة * بفتح عین و سکون میم * الانصاری *

قاضی مدینه بود و از ثقات تابعین مشهور و المحدثین نزد اهل مدینه و ایت دارد از ایزد بخور و از ابوهریره و عثمان و دیگر
 ارا ابوعمرة نام او و در بن حصین است و بعضی گفته اند ثعلبیه بن عمرو بن حصین صحابی است * ان امله ارادت ان تعقیق *
 روایت می کنند که مادر او خواست که آزاد کند یعنی رقیه را * فاخرت ذلك * پس تاخیر کرد آزاد کردن را و توفیق نیافت
 بدان * الی ان تصح * تا آنکه صحیح کند * فمات * پس مرد پیش از آنکه آزاد کند * قال عبد الرحمن فقلل لقلل سم بن محمد *
 گفت عبد الرحمن * پس گفتن مرا هم بن محمد بن ابوبکر صدیق را که از کبار علمای سبعة مدینه بود و جلیل القدر بود
 * ابنفعها ان اعتق عنها * آیا سود میکند مادر مرا اینکه اعتاق کنم از جانب وی * فقال القاسم * پس گفت قاسم * انی سعد
بن عباد رسول الله * آمل سعد بن عباد بضم عین و تشفیف با که از مشاهیر صحابه است پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فقال
ان امی ملک * پس گفت سعد بن عباد که مادر من مرده است * فهل یففعها ان اعتق عنها * پس آید است که سود میکند
 آزاد کردن من از جانب مادر * فقال رسول الله * پس گفت * پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نعم * آری سود میکند و میرسد
 ثواب آن بوی و در حدیث دیگر آمده که سعد پرسید کدام صلوة بهتر است که از جانب مادر بخود بخوانم آن حضرت فرمود
 که آب ده که بهترین صلوات است پس سعد بخود فرمود آن حضرت چاهای کنیز گفت که این چاه برای مادر سعد است و با لجمه
 در عبادت مالی تا تفاق صحیح است و میرسد ثواب آن بخت و در عبادت بدنی خلافت است و صحیح رسول است
 * رواه مالک * وعن یحیی بن سعید * از تابعین است و امام مالک و هشام بن عروه و ثوری از وی روایت دارند
 و وی یحیی بن سعید انصاریست و یحیی بن سعید القطان از کبار ائمه حدیث است که از مالک و ثوری و احمدش روایت
 می کنند و ظاهر آن است که مراد اینجا یحیی بن سعید انصاری است * قال ثوری عبد الرحمن بن ابی بکر * مکتبه یحیی بن سعید
 و قات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر که از صحابه است و اسلام آورده در سال حد بیه نام او در رجایلیت عبد الکعبه بود و
 بعضی گفته اند عبد العزی پس آن حضرت تغییر داد و عبد الرحمن نام نهاد و این را لاحظه بوبکر بود و وفات یافت وی * فی نوم
 نامه * ودرخواستی که کرده بود آن را یعنی برک ناکهانی * فاعتفت عنه عایشة اخته * پس از او کرد از جانب او عایشه که
 خواهر او بود از یک مادر که نام او ام رومان است * قا با کثيرة * برد های بسیار را از جهت آنکه بر وی اعتناق بود و فرصت
 وصیت نیافت پس عایشه از جانب او اعتناق کرد یا بجهت آنکه چون در موت فجأة چیزی دست عایشه میزدن شد و اعتناق
 کرده بود بسیار کند قال الطیبی و احتمال قانی ظاهر تر است * والله اعلم رواه مالک * وعن عبد الله بن عمر رضی الله

عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اشتري غنبلًا * كسبته بشيء غلامي را * فام يشترط ماله * پس شرط
 نکنند مال او را که در دست او است * و لاشی له * پس نیست هیچ چیزی مرشتری را زیرا که مال او مال مولی است
 و اگر شرط کنند در حکم هبه و مطلق است * رواه الدارمی *
 یمن بمعنی سوگند و گفته اند که سوگند را یمن بجهت آن گویند که عرب در وقت سوگند خوردن مسح می کردند دستهای
 یکدیگر را و سوگند مشهورند پس اصل او یمن است بمعنی دست راست و جائز است که اعتبار کرده شود اصل او یمن
 بمعنی برکت و قوت زیرا که یمن تقویت خیر است که بدست خدا و تبرک است بنام وی تعالی و ند و رجوع نداشت بهتج نون
 و ضم آن و سکون ذال و معنی نذر واجب کرد انیدن انسان است بر نفس خود و التزام وی طاعتی را بسببی چنانکه شعبی
 مریض و قدوم مسافر کند اقا لوا و ظاهرًا اشتراط سبب باعتبار غالب و عرف و عادت است و الا نذر بی سبب نیز جایز و
 واقع است و اشتراط طاعت نذر دشامی است و نذر مانند را بجا بباح است طاعت باشد یا نه اما معصیت باید که
 نباشد * الفصیح الاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اکثر ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يخلف * بیشتر
 آنچه بود آنحضرت که سوگند می خورده این گفته بود * لا ومقلب القلوب * نیست اینچنین سوگند بکردارند و دلها از حالی
 بحالی و لایقی کلام سابق است چنانکه می گویند لا والله * رواه البخاری و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله ينهاكم ان
 تختلفوا بآبائكم * گفت آن حضرت که خدا ایتعالی نهی میکند شما را از سوگند خوردن شاید پدران خود * من كان حالفا
 فليخلف بالله * کسیکه هست سوگند خورنده پس باید که سوگند خورده بخدا * و لیصمت * یا بایده که خاموش باشد و ذکر غیر
 خدا نکند و بتحقیق حکم کرده اند بعضی فقها بکفر کسی که سوگند خورده بدین روشاید که آن بر تقدیری باشد که اعتقاد
 کنند تعظیم آباء را و شریک گردانند بتعظیم خدا و الا حرمت و کرامت باقی است * والله اعلم متفق علیه * و عن عبد الرحمن
 بن حمزة * صحابی است از اولاد عبد شمس بن عبد مناف کنیت او ابو سعید شمس بن عبد شمس نام او عبد الکعبه
 بود زان حضرت او را عبد الرحمن نام کردا سلام آورد روز فتح مکه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تختلفوا
 بالطواغي * سوگند نشورید به بتان جمع طاغیه تعمیم کرده شد بدین اصنام بجهت بودن آنها سبب طغیان * و لا بآبائکم *
 و نه سوگند خورید به پدران خود و گویا که نهی از سوگند خوردن بطواغی بجهت آن است که تا سبقت نکنند بان زبان
 ایشان و جایز نکرد بر عادت جاهلیت و الا سوگند خوردن بطواغی از مسلمانان کجاست متصور است تا نهی کرده شوند آزان
 * رواه مسلم و عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من حلف فقال في حلفه * كسبته سوگند خورده پس بگوید
 در سوگند خود * بالله والعزى * سوگند می خورم ببلات و عزى که نامهای بتان است * فليقل لا آله الا الله * پس باید که
 توبه کند و تدارک نماید بکلمه توحید. اگر این سوگند خوردن ببلات و عزى بطریق سبق لسان و عادت جاهلیت است پس
 تدارک بلامه توحید بجهت بودن او است صورت کفر و امری مستحسن است و ظاهر آنست که مراد همین است و الا اگر بقصد
 تعظیم بود کفر و ارتداد صریح است و واجب است عود از آن بدو را آمدن در اسلام * و من قال لصاحبه تعال اقامرک * و کسیکه
 بگوید مریا ز خود را بیا قمار با تو * فليتصدق * پس باید که تصدق کند یعنی مالی که بدان قمار خواهد باخت یا تصدق
 کند تا کفارت این قول گردد قمار و مقاموت بکرو چیزی باختن و نبرد کردن با هم بکرو * متفق علیه * و عن ثابت بن الضحاک *
 صحابی انصاری خزر جی است کنیت او ابو زید است ردیف آنحضرت بود و ز خندق بیعت کرد تحت شجره در حالی که صغیر
 بهد مدنی است نزول کرد بصره و اوقات یافت در فتنه ابن زبیر هشته سبیین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 حلف على ملة غير الاسلام * کسیکه سوگند خورده بود یعنی که جز اسلام است چنانکه گوید اگر این کار کنم یهودی باشم
 یا نصرانی شوم یا پیزارم از دین اسلام یا از پیغمبر یا از قرآن * کاذبا * در حالیکه بدو روغ خورنده است این سوگند را
 چنانکه بکنند این کار را زیرا که این سوگند برای منع فعل است که نکنند پس صدق وی بان است که نکنند اگر بکنند کاذب باشد

* فہر کا قول * پس آنکس همچنان امت کہ گفت یعنی یہودی و نصرانی و ہر ی ہا ز دین اسلام ظاہر حال یہی آن امت کہ قائل ہیں
 حدیث ظاہر میں اگر د بے حلف یا بعد از حنف از جہات اسقاط حرمت اسلام و رضا بکفر و بعضی گفتہ اند کہ مراد
 تعلیل و مبالغہ در وعید امت و حکم بکشتن از یہودی و نصرانی و ہر ی ہا از اسلام و نزد ما کافر نمی شود باین قول خواہ تعلیل
 کرد بفعل ماضی یا مستقبل و نزد بعضی مشایخ ما اگر تعلیل بفعل ماضی کرد کافر ہمیشہ ذرہ صبیح آن است کہ کافر نکرد مطلقاً
 زیرا کہ کافر با اعتقاد میشود و مقصود از یمن زجر نفس و تہدیل اوست از فعل بتعلیل آن پیچیدی کہ آن مکروه است
 و سخت و نژدہ وی و در شرح بیان این کلام بتفصیل کردہ شدہ است * و لیس علی ابن آدم بنی رفیعاً لا یسلک * و لازم نمیکرد
 بر فرزند آدم نذر و رجزی کہ مالک نیست چنانکہ کوید اگر شفا یابد بیمار من فلان غلام آزاد کنیم و آن غلام در ملک
 او نیست آزاد نمی شود اگرچہ در آید بعد از آن در ملک وی لازم نمی کرد و فایند ز آزاد نمی کرد آن غلام
 بخلاف آنکہ تعلیق کند حقیق را بملک و کوید اگر بخرم یا مالک شوم او را وی آزاد می کرد و غلام بعد از خریدن
 و مالک شدن * و من قتل نفسه بشی فی الدنیا عذب بہ یوم القیمۃ * و کسیکہ بکشد خود را پیچیدی در دنیا عذاب کردہ
 شود بان چیز و ز قیامت چنانکہ کشت خود را بکار د مثلاً عقاب کردہ می شود او را در قیامت باینکہ زیادہ می شود
 درد ست او کار د و می کشد بدن خود را ہمیشہ تا آنکہ میخورد اہل خدای تعالی چنانکہ در حدیث دیگر در وقت نفس
 آمدہ است * و من لعن مؤمناً فهو کفیلہ * و کسیکہ لعنت کند مسلمان را پس آن لعنت کردن مانع کشتن اوست و در حکم آن
 است در اثم و حرمت و عقاب و این از باب الحاق ناقص است بکامل بجهت تشدید و تغلیظ و مبالغہ کنایہ دارد بر تہدیل
 مراد از لعنت کفر نباشد و اگر مراد از لعنت کفر است پس وی در حکم قتل بکفر است چنانکہ گفت * و من قتل مؤمناً بکفر
 فهو کفیلہ * و کسیکہ دشنام کند مسلمان را بکفر پس آوردن آن مانع تہدیل اوست و باین تشبیہ ظاہر تر است زیرا کہ
 کفر از اسباب قتل است پس قتل وی بکفر همچو قتل اوست * و من ادعی دعوی کاذبۃ لیسکنکرها * و کسیکہ دعوی
 کند دعوی دروغ تا حاصل شود بدن مال کثیر و در بعضی نسخ لیسکنکرها از باب استفغان و این اشارت است بعلت دعوی
 در غالب و تقیید نیست کہ جزا مرتب نشود بران بی قصد کثیر * لم یزدہ اللہ الا ذلۃ * زیادہ نکرد اند اورا خدای تعالی
 مگر کہی مال را بر نقض دعوی و قصد وی و این معنی در دعوی احوال و فضائل و کالات بقصد تکثیر جاہ و مرتبہ نزد مردم
 چنانکہ بعضی متشبهان و متصنعان طریقت کنند نیز جاریست اغازنا اللہ من ذلک * متفق علیہ * و من ابی موی قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی والله ان شاء اللہ * گفت آن حضرت بدن رختیکہ میں باشد اسو کنند اگر خواستہ است
 خدا * لا اختلف علی یمن * سو کنند نہ بخورم بر یمن مراد یمن اینجا آن چیز است بہ سو کنند خوردہ می شود بران
 یا علی بمعنی با ست * فاری غیر ما خیرا منها * پس می بینم غیر آن را کہ سو کنند خوردہ ام بران بہتر از آن * الا کفر عن
 یمنی * مگر آنکہ کفارہ میل ہم از یمن خود * و اتیت الذی هو خیر * و می آیم یعنی می کنم آن چیز را کہ آن بہتر است
 حاصل آنکہ اگر سو کنند خورم بکافی کہ نکنم آنرا و حال آنکہ کردن آن کار بہتر است و مرضی حق است ہا نیست میکنم خود را و میکنم
 آن کار را و از یمن گفتار می دہم و آن حضرت سو کنند میخورد و بعد می کند برین بجهت تاکید و تنبیہ امت برین کہ اگر
 کار مرضی حق باشد بر سو کنند خود نا یستند کہ ما سو کند خوردہ ایم کہ اینکار نکنیم باز چون کنیم کار مرضی حق باید کرد کہ کار
 یمن سهل است بکفارت دادن احسان میکرد دعوی رتش آنست کہ مثلاً شخصی سو کند خورد کہ بوالدین شش نکنم
 او را یا بد کہ بوالدین شش بکنم کہ بعقوت نکشد و از یمن کفارت دہل چنانکہ گفتہ اند کہ آزاد دین دل دوستان
 چہل است و کفارت یمن سهل است * متفق علیہ * و عن عبد الرحمن بن سمرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم * کفرت
 آن حضرت * یا عبد الرحمن بن سمرۃ لا تسال الا مارہ * طاعت مکن اموری را و بگویم را آنہ تو اجابہ می کنی و ہا کہم سارند
 * فانک ان ارتیتها عن مسئلہ * پس بد رعتی تو اگر دادہ می شود قرا امارت بعد از سوال و طلب * و کانت * بضم و او

و کسوف و کسوفه * الیها * کذا اشتد می شود تو نحوی امارت و کذا شته عیش و قوت تو و بوی و قد یترتبی امل ادا
و اعانت حق و از اینجا همه شروع و نسا د میخیزد * و ان ار قیها من غیر مسئله اعنت علیها * و اگر داده میشود آن را بی
طلب و سوال یاری داده می شود بوی آن و لطیف حق و تدبیر و محمل و معاون تو می گردد در همه خیر و صلاح می آید
* و اذا حلفت علی یمن فرائیت غیر ما خیرا منها * و وقتی که سوگند خورم تو بر یمن پس به یمنی تو جز آن را بهتر از آن
یمن * فکفر عن یمینک * پس کفارت ده از یمن خود * و ان الذی هو خیر * و بیا چیزی را که آن چیز بهتر است
یعنی بکن آن را * می رزایه * و در روایتی این چنین آمده است * فان الذی هو خیر نکفر عن یمینک * پس بیا چیزی را که
آن چیز بهتر است پس کفارت ده از یمن خود تفاوتی که درین روایت و روایت سابق است آن است که ازین روایت
تاخیر تکفیر از حنث مفهوم می شود و از روایت اولی تقدیم و ایضا ثلثه جائز می آید از تقدیم کفارت را بر حنث لیکن
شأنی تخصیص می کنند آن را بکفارت مالی و نزد ما حاجز نیست تقدیم بر حق آن است که احادیث خالی آنند از بدلایه
بر تقدیم و تاخیر و در شرح آن را بیان کرده ایم * متفق علیه * و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
من خلف علی یمنی نرا اخیرا منها فلیکفر عن یمینه و لیسهل * مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است * و را
مسلم * و حنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ان الله لان یأج احدکم بمیثقه فی امله * و هم از ابی هریره است گفت
گفت آن حضرت بخدا سوگند هر آینه لیجای رحیم را صبر از نمودن و استادن یکی از شما بر یمن خود در حق اهل خود یعنی
در زمین که متعلق بحق اهل بود و امر از بر یمن * و احب فوات آن حق است * آثم له عند الله * در نزد او اذکند و تراست
نرا را نزد خدا * من ان یعطی کفاره التي افترض الله علیه * از عانت کرد انیدن او خود را در دادن او کفارت را که
فرض گردانید و استخدا فی تعالی آن را یعنی اگر چه در حنث نیز باعتبار ظاهر متک حرمت نام خدا است و در کمان
حالیست نیز در آن بزه است اما در امر از بر یمن که مستلزم فوات حق اهل و عیال است بزه بیشتر است حاصل مضمون این
حدیث نیز مضمون احادیث سابق است که بر تقدیم بودن خیر یمن در خلاف یمن حنث و کفارت لازم است و یلیج بفتح
یا و لام و کمران و قشال و جیم از لیجای بجمین در اصل بمعنی مستهین و گردانیدن سخن در دهان است و مراد از اینجا معنی
لزم و وثیوت و جسیپیدن و ایستادن بران است * متفق علیه و حنه * و هم از ابی هریره است * قال قال رسول الله صلی الله علیه
سلم یمینک علی ما یصلحک علیها حبک * سوگند تو واقع بر محمول است بر چیزی که متصل بق می کند و راحت گوید آورد
ترا صاحب تو که سوگند می دهد تو را یعنی معتبر در محقق یمن نیست آنکس است که سوگند می دهد تو را و قصد دارد
روی و معتبر نیست در روی نیست حانف و تری و تاویل روی و این بر تقدیم نیست که صاحب حق باشد که با حل می گردد
حق و توریست چنانکه در صورت اختلاف قضی و نایب و می مدعا علیه را و اگر این چنین نباشد یاد رینجا مستثنی
نباشد باک نیست در توریست خصوصاً که در روی نفع یکی باشد چنانکه در گفتن خلیل الرحمن علیه السلام باره را
که خواهر من است باراده اخوت اسلام تا از دست آن ظالم خلاصی کرد اند و مانند آن فتیله بر * و را * مسلم و حنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمن علی نية المستخلف * و هم از وی است گفت گفت آن حضرت سوگند بر نیت
سوگند دهند است که مراد است بصاحب در حدیث سابق چنانکه تقریر کرده شد * و را * مسلم * و عن عائشة رضي الله عنها
قالت نزلت فی الایة * گفت عایشه فرود فرماید شد و است این آیت که * لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم * نمیگرد
و عقاب نمی کند شما را حل ای تعالی بلغو کردن شما در سوگند های شما * فی قول الرجل * در شان گفتن مرد این کلمه را
* لا والله ربی و الله * عادت عربان است که در محاورات و مکالمات خود بسیار میگویند لا والله ربی و الله و قصد می کنند ازین
و این اعتبارند اردو بدان یمن منعقل نمیگردد و این را یمن لغو میگویند لغو را غت سخن بیهوده گفتن و در کتب فقه تفسیر یمن
لغویند آن نیز کرده اند که سوگند خورد بر چیزی بکمان آنکه حق است و در رواج نه چنین است * و را * البتاری فی شرح السنه و

لا نفي وزد باشد مرکلام سابق را و لیکن همچنین جاری شد است ذکر آن در فعل قسم بی آنکه مقصود
نفي کلام سابق باشد * رواه ابو داود * وعن ابی هريرة قال كانت يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
حلف * كفت ا يوهي يره بود سوگند آنحضرت و تقيه سوگند میخورد باین لفظ * لا واستغفر الله * ظاهر عبارت
آنست که کلام قسمی همین باشد و قسم گفتن این عبارت بطریق مجاز تشبیه است زیرا که معنی او آنست که استغفار میکنم
اگر امر برخلاف آن باشد و این تقریر کلام و تا کید مرام میکند پس در معنی قسم باشد و بعضی میگویند نقل بر کلام
آنست لا والله استغفر الله واستغفار بجهت جریان یمن لغواست بی قصد اگر چه مغفورا است * رواه ابو داود و ابی حنيفة
* وعن ابن عمر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حلف على يمين * كسبكه سوگند بخورد بچیزی * فقال * يعني
بگوید * انشاء الله فلا حنث عليه * پس نیست حنث بر وی و حنث بزرگناه و خلاف کردن سوگند یعنی سوگند نمی شود تا حنث
بر آن مترتب گردد و همچنین انشاء الله گفتن و بجهت حق تعالی نمودن مانع است از انعقاد جمیع عقود اما این بر نقل یمن
است بلکه اگر متصل بکوازیل و همین است مل فبی اکثر علماء و مل فبی امام ابو حنیفه و از ابن عباس می آید که استثناء
منقطع نیز جایز است و حکایت امام ابو حنیفه با بعضی از خلفاء عباسیه و طلب کردن خلیفه از او عتاب کردن بر وی بجهت حلف
جل ایشان که بدون عیاس است در حنث استثنای منقطع و گفتن ابو حنیفه نه اگر این چنین باشد هیچ عقل بیعتی بشما تمام
نمی شود چه مردان بیعت میکنند و قریب از آن رفته انشاء الله میگویند و خوش کردن خلیفه این سخن را از وی مشهور است و جل
اتصال آنست که بکلام دیگر مشغول نشود و بعضی گفته اند نادان مجلس است و قیل غیر ذلک * رواه الترمذی و ابو داود
و المنسائی و ابن خناسة و المدائنی و ذکر الترمذی جماعه و قوفه علی ابن عمر * و ذکر کرده است ترمذی جماعت را
که موقوف داشته اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی گفته اند که این قول ابن عمر است که جعلت بیعت پیغمبر صلى الله عليه
و سلم و قول صحابی را متعلق موقوف خوانند چنانکه در معنی مذکور شد * **الفصل فی القیام**
عن ابی الا حوصن * بفتح همزة و سکون حاء میمه و لا و یضاهیه * عوف ابن مالک * تابعی است از اتباع عبد الله ابن
مسعود * عن ابيه * روایت میکند از پدر و نحو ذلک مالک ابن فضال استعریفتم نون و سکون ضا د معجزة که صحابی است * قال
قلت * کفتم بلی زوف که گفتیم من * یا رسول الله ازایت ابن عمر لی اتیناه * حاله * خبر د * مراد از حال پیغمبر که مراست من
آیم او را در حالتی که حوال میکنم از وی لز حال * فلا یعطینی ولا یصلنی * پس نمیدهد مرا و صله نمیکند مرا چنانکه صله
ارحام باید کرد * ثم یحتاج الی فیما یتیمی فیستلنی * یعنی محتاج میشود بسوی من پس می آید مرا پس سوال میکند مرا و
میشواید چیزی از من * و قبل حلفت ان لا اعطیه ولا اصله * و بتحقیق سوگند خورده ام من که نیک هم او را چیزی و صله
نکنم بر او بجهت جزای عملی که از خود نمیدهد و از من اعطیل * فلم یرضی ان اتی الی یوخر * پس امر کرد مرا که
نیایم و بکنم چیزی را که آن چیز بهتر است و آن دادن آنست و صله رحم کردن * و ان کفر عن یمینی * و کفایت دهم
از یمین خود چنانکه در احادیث گذشت جل فی ذلک و یضاهیه سهل و اشل جزا * اگر مردی احسن الی من اسما * رواه
المنسائی و ابن حنيفة و فی روایت ابن حنيفة این چنین آمده است که * قال قلت * کفتم یا رسول الله
* یا یمینی ابن عمری فاحلف ان لا اعطیه ولا اصله * می آید از ابن عمر من پس سوگند میخورم که نیک هم او را
* قال کفره عن یمینک * گفت آنحضرت که کفایت داد از یمین خود در زمین و در آیت بیان فعل ابن عمر نکرد که نمیداد صله
شعب نادان و فاش * باب فی النذر و در باب سابق را چنانکه پیش از این و نیز در معانی وارد در زمین باب
احادیث متعلقه بنذر و خا صه و لیل فی النذر و گفت و گفت باب چنانکه عیادت او است در آوردن پایی در لواحق و میمات
ما سبق * **الفصل فی الادل** * عن ابی هريرة و ابن عمر قال * کفتم ابو هريرة و ابن
عمر * قال رسول الله * کفتم پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * لا تنل روا * و هم ذال و کسر آن نذر بکنی یعنی با اعتقاد

دیدیم و را که راه می رزود همان د و پسر خود نگه بر آنها کرده از ضعف و بهادی بین بنیه با لفظ مشهور استعمال کرده
می شود و همین معنی * فقال ما یال هذا * پس یوسف آمد آن حضرت چیست حال این مرد * فقالوا نذران یحیی * پس گفتند
نذر کرده است و می که پیاده رود یعنی بخانه کعبه * قال ان الله ض یب هذا نفسه لغنی * گفت آنحضرت بد رستی
خدا ای تعالی از عدل اب کردن این شخص نفس خود را و پیاده رفتن مرا آینه ای نیازا هست و ثواب دادن او بر هیچ موقوف
نیست بر پیاده رفتن * و امرة ان یوک * و امر کرد او را که هوار شود از همه چیزها و از مشی ظاهر و محسوس در آن است
که بر کوب چیزی لازم نمی گوید و بروی و این است قول شاذلی و نزد ابو حنیفه بود و قولی از شافعی نروی دم لازم
می کرد در زیارت که و بی شکست نذر و بعد از التزام ان کذا اقل * متفق علیه و فی روایة لمعالم عن ابی هریره *
و در روایتی هر مسلم را از ابی هریره را اینچنین آمد است که * قال * گفت آنحضرت * اربک ایها الشیخ فان الله
لغنی عنک و عن نذرک * هوار شوای ییوزیرا که خدا ایتعالی بن نیازا است از تو را زین نذر تو * و عن ابن عباس
ان سعد بن عبادة استفتی النبی صلی الله علیه و سلم فی نذر کان طی امه * روایت است از ابن عباس که سعد بن عبادة
که صحابی مشهور است و بعد از نذر هوار و صحابی اند جواب فتوی خواست از آن حضرت و نذر نیکی بود بر ما در آن
* فتوفیت قبل ان تقضیه * پس و قالت یا بنت ما ذل از پیش از آن که بجای آرد آن نذر او فاکند بد آن * فافتاده
آن تقضیه عنها * پس فتوی داد آنحضرت سعد بن عبادة که قضا کن و آن نذر را از جان ماد و خود * متفق علیه *
بد آنکه جمهور بر آنند که لازم نیست مزاد را قضا کنی در واجب بر میت اگر غیر مالی باشد و اگر مالی باشد و ترکه کن داشت
نیازا لازم نیست بی وصیت و لیکن مستحب است و اصحاب طواهر میگویند لازم است و اگر با این حدیف کن انقل
الطایفه یوتشید و نماز که این حدیف د لالت نذر او و وجوب شاید که تبرعی باشد یا ترکه کن داشته باشد و وصیتی
گوید و باشد و نیز مستعمل است که نذر او مالی باشد یا غیر مالی و مطلق باشد چنانکه گفته باشد که شاید طاعتی نکنم و
عملی صایه بجای آرم یا روزه دارم یا یوده از او کنم یا صدقه بد هم را آنچه وارد شده است که آن حضرت سعد بن عبادة
فرمود صلی الله علیه و سلم که چاه می کند و آبی ببردم بد هد و بگوید که این چاه برای نام سعد است د لالت دارد که نذر
مطلق بود یا صدقه و الله اعلم * و عن کعب بن مالک * صحابی مشهور است که یکی از شعرا ی اسلام بود و یکی از آن سه کس
که تالیف کرد نذر از غزوة تبوک و توبه کردند و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه قرآن مجید بد آن ناطق است و قضیه توبه
اویشی غزلب و شیرین است و در شرح مفر السعاده آنرا نیز نوشته ایم * قال * گفت کعب * قلت * گفت من در وقت قبول توبه
من * یا رسول الله ان من توبتی ان انتزع من مالی صدقة * بد رستی از جمله توبه من و تمام کمال آن آنست که بیرون
د آیم و مجرد شوم از تمامه مال خود و تصدق کنم آن و بشکرا نه آن و انتزاع بر آمدن از جامه و موزه و نعل * الی الله
والی رسول الله * کرایم بسوی خدا و بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم امسک بعض
مالک * پس گفت آنحضرت نکاهل از بعضی مال خود را * فهو خیر لک * پس نکاهد اشتن توبه بعضی مال خود را بهتر است مژ ترا
* قلت فانی امسک سهمی الذی یجیر * گفتم پس بد رستی من نکاهل از بعضی مال خود را که در خیر است و اینجا اگر چه
کعب رضی الله عنه نذر نکرد و بود و لیکن چون التزام کرد بر خود چیزی که نه لازم بود بر وی کویاد معنی نذر را بود باین
منها بیت مولف این حدیف در باب نذر آورد * متفق علیه و فی اطراف من حدیف مطول * و این حدیف پاره و جانبی
است از حدیف در آنکه مشغیل است بر ذکر قصه تالیف و توبه کعب بن مالک * آ - الفصل الثانی
عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا نذر فی معصية * نیست نذر در معصیت و کفارته
کفارة الیهین * و کفارت او که کفر الیهین است شرح این در فصل اول گذشت * و رواه ابو ذر و الترمذی و النسائی
و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من نذر ان یسلم الیه یسمیه * گفت آنحضرت کسیکه نذر کند نذر را که نام

نبرد از چنانکه کریم مرید از است بر من نذر و تعین نکند من و روا که حرم است یا صل و مثلا * نکفارت کفارة یمن *
 پس کفارت او کفارت یمن است زیرا که ممکن نیست وفاداری و پس کفارت دهل کفارت یمن * و من نذر نذر را نبی
 معصیه نکفارت کفارة یمن * و کسی که نذر کند نیز کفارت او کفارت یمن است از جهت
 عدم امکان و ناپنداری * و من نذر نذر را لا یطیقه نکفارت کفارة یمن * و کسیکه نذر کند نذر را که طاعت نکند که بجا آورد آنرا
 و ناکند بان نیز کفارت او کفارت یمن است * و من نذر نذر را طاعت فلیف به * و کسیکه نذر کند نذر را که طاعت دارد آن را
 پس باید که و ناکند بان نذر طاعت و طوق توانائی اطاعت توانستن * رواه ابوداؤد و ابن ماجه و وقفه بعضهم علی
 ابن عباس * و حوقوف کرد انفسه است این حدیث را بعضی رواه بر این عباس و گفته اند که این قول او است
 * و عن ثابت بن الضحاک * صحابی است که احوال او در فصل اول از باب سابق معلوم شد * قال نذر رسول الله صلی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یحرق ایلا یزنا * گفت ثابت نذر نکرد مردی در زمان آنحضرت که ذبح کند شتر را
 در موضعی که نام وی یوانه است بضم موحد و تشفیف راود را سفل بلکه و نذر نذر را یزنا * و فاتی بن رسول الله * پس
 آمد آنرا در نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاحمده * پس خبر کرد آنحضرت را این خبر * فقال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم هل کان فیها وثن من اوثان الجاهلیة * بعد * پس گفت آنحضرت آیا بود در آن موضع بتی از بتان زمان
 جاهلیت که پرستیده میشد * قال لا * گفتند بنیو * فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ارفی بنی ربک * پس گفت آنحضرت ایها کن بنی خود در آنجا معلوم می شود که کسیکه نذر کند
 ذبح را در مکانی لازم است و فایده این اگر آن موضع معبد اوثان در مجمع شعار کفار نبود را اگر اینچنین بود صحیح نبود
 * فانه لا وفاء لذر فی معصیة الله * زیرا که نیست نذر در چیزی که مالک نیست فرزندان آدم * رواه ابوداؤد * و عن حمیر
 بن شعیب عن ابيه عن جدّه ان ابا ذر یارب قال * روايت است که زنی گفت * یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انی
 نذرت ان اضرب علی را حاک باید * و بد رستی من نذر کرده ام که بزیر سر تو یعنی در حضور تو د * قال ارفی بنی ربک *
 گفت آنحضرت و فاکن بنی خود از اینجا معلوم شد که ضرب د * فمباح است و کسیکه تخصیص می کند نذر را بطاعت
 و قربت می گوید که ضرب د * اگر چه از جمله قربات نیست که واجب باشد بر نذر و فایده این بلکه از جمله
 مباحات است مانند اکل اطعمه لذیذ و لبس ثیاب نامحرم و لیکن آن حضرت آن را نظر بمقصد صحیح و ی که اظهار تفرح
 و سرور است بقدری که پیغمبر خدا را با مال و غنائم و مظهر و منصور از جمله قربات داشته ام و یونانی نذر کرد و شرح این
 به تفصیل در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام آمده است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی * رواه ابوداؤد و زاد زری * و زیاده
 کرده است از این را که * قال و نذرت ان لا ذبح بکانت کذا * گفت آن زن و نذر کرده ام که ذبح کنم در جای
 چنین و چنین * مکان بدیع فیها اهل الجاهلیة * جای که ذبح می کنند اهل جاهلیت * قال هل کان بکانت مکان وثن
 من اوثان الجاهلیة * گفت آن حضرت آیا بود در آن مکان بتی از بتان اهل جاهلیت که پرستیده میشد * قال لا * گفت
 آن زن نبود * قال هل کان فیه عید من اعیادهم * گفت آیا بود در آن مکان عیدی از عید های اهل جاهلیت * قال لا *
 گفت نبود * قال ارفی بنی ربک * گفت آن حضرت ایها کن بنی خود از اینجا معلوم می شود که به مجرد ذبح اگر درین اهل جاهلیت
 در آن مکان مانع نیست از وفای نذر ذبح در آن بلکه وجود در آن مانع است * و عن ابی امامه * بضم لام و بد و موحد *
 مشقه صحابی انصاری نام او رقاعه بن عید الله را است غالب آمده و بروی کتبت او * اخذ قال للنبی صلی الله علیه و سلم ان
 من تویت ان امجد ارقومی * روايت است از ابولیمه بد رستی * گفت مرا آنحضرت را که از تبت توبه من آنست

که ترک دهیم و بکن ارم سرای قوم خود را * التي اصابت فيها الذنب * هر اى آنکه رحمت اى م و کرد اى م و زوى کنا را
وان انتخلع من مالى كله * را يکله برايم از مال خود همه * صدقه * از جهت تصدق کردن * قال * گفت آن حضرت * يخزي
هذه الثلث * کفایت مي کند لذت و برآمدن از هيوم حصه مال خود و برآمدن از تمام مال حاجت نيست قصه ابوالبابه
آن است که چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم بني قريظه را که قبيله ايست از يهود متخاصمه کرد نزد آن حضرت کسی را
فرستادند ايشان که ابوالبابه را نزد عابقرست تا با و مي مشاورت کنيم در کار خود پس آنحضرت با التماس ايشان
ابوالبابه را نزد ايشان فرستاده و چون ايشان ابوالبابه را ديدند مردوزن و کبير و صغير ايشان برخواستند و کريه
کردند و زاري نمودند تا آنکه دل ابوالبابه برايشان بسيوخت و نرم شد و گفتند يا ابوالبابه خبر ده ما را که اگر نرود آيم
بر حکم محکم چه کار مي کنی بيا ابوالبابه بدست خود ديارت بخلق خود کرد يعنی که عاقبت کار شما ذبيح است ابوالبابه
ميگويد که اين حرف را گفتم و هنوز قدام از اينجا يرفتم که متنبه شدم که خيانت کردم در حق خدا و رسول خدا بعد
از ان رفت ابوالبابه و خود را بستمون مسجد پرست و گفت نميروم از اين مکان تا آنکه توبه کند خداي تعالی بر من وقت
نماز دختر ارمي آمد و او را مي کشاد تا نماز گزارد بعد از گزاردن نماز باز برمي بخت و چون مردم مي آمدند تا بکشاييند
راضی نميشد و ميگفت تا رسول الله صلى الله عليه وسلم نيايد و بدست خود مرا نکشيد از اينجا رفتني نيم روزها برين گذشت
که طعام و شراب نخورد و کور و کر شدن گرفت حضرت خبر مي کردند فرمود من چه کار کنم اگر او نرود من مي آمد و طلب
اعتقا و ميکرد من براى او استغفار مي کردم چون او بخود را بده رکعت خذ او و بدست تاري تعالی حکم نکند بکشادن
و بکشادن ممکن نيست پس حق سبحانه توبه کرد بروي و حکم کرد بکشادن و پس آن حضرت آمد و بکشاد پس وى
التماس کرد که تمامي توبه خود را در ان مي بينم که از تمامه مال خود بر آيم پس آن حضرت گفت تمام
مال حاجت نيست بلای مان بچند است پوشيده نمائند که در حديث جواب پيران دار قوم من کور نشد ظاهرا
آن را ثابت داشته باشد و مر بوفاي آن کرده که معني قربت و طاعت داشت زيرا که گفته اند که مراد بدار
قومي يهودينو قريظه اند که اهل و عيال و مال و منال و همه آنجا بود * رواه رزين * وعن جابر بن عبد الله ان رجلا
قام يوم الفتح * روايت است از جابر بن رضى الله عنه که مرد ي بايضا در روز فتح * فقال * پس گفت * يا رسول الله اني نذرت الله *
من نذر کرده ام و عهد و پيمان بعهده ام مر خدا را * عز وجل ان فتح الله عليك مکه * اگر بکشاييد خدا بپرتو مکه را * ان اصلى
في بيت المقدس * انيکه نماز بکزارم در بيت المقدس بفتح ميم و سکون قاف و کمود ال و بضم ميم و فتح قاف و تشديد
فقال مفتوحة * نیز آمده است * رکعتين * دو رکعت * قال صل ههنا * گفت آن حضرت بکزارا اينجا که افضل است از اينجا
اشارت بمسجد حرام کرد که فاضل تر از بيت المقدس است چنانکه در محل خود معلوم شده است اگر قول در مکه بود چنانکه
ظاهراست يا اشارت بمسجد شريف خود اگر در مدینه بود * ثم اعاد عليه * بستر اعاده کرد آن مرد و باز گفت اين سخن را
که من نذر کرده ام که بکزارم در رکعت در بيت المقدس * فقال صل ههنا * پس گفت آن حضرت بکل اهمين جا * ثم اعاد عليه *
بستر اعاده کرد آن مرد بآن حضرت * فقال شانك اذا * پس گفت آن حضرت لازم کير کار خود را اکنون چون بگفته ما کار
نميکني تو ميگوي بپرتو مکه و بکن آنچه نذر کرده بدان و گفته اند که اگر کسی نذر کند که در بيت المقدس نماز
بکزارد بيرون مي آيد از عهد نذر و تقيه نماز کند در مسجد حرام يا مسجد رسول الله عليه الصلوة والسلام و اگر نذر کند
که در مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز گزارد بيرون مي آيد از عهد بکزاردن در مسجد حرام و اگر نذر کند بنماز در
مسجد حرام جايز نيست در غير آن و در حاشيه نوشته اند که مشهور نذر حنفيه است که جايز نيست در غير آنچه نذر کرده
در ان و از ابی حنيفة آمده که جايز نيست مکرر در فضل يا مساوي * رواه ابو داود و الدارمي * وعن ابن عباس
ان اخذت عقبة بن عامر نذرت ان تخرج ماشية * روايت است از ابن عباس که خواهر عقبة بن عامر که از مشاهير صحابه

است نه رکورد که هیچ گزارد پیاده * و انها لا تطیق ذلك * و حال آنکه آن زن طاعت نه ارد که پیاده بیج برود * متقال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ن الله لغني عن مشي اخذك * پس گفت آن حضرت باین رستی خد اهر اینده بی نیاز است از
 پیاده رفتن خواهر تو * فلترکب * پس بایک که سوار شود * و تهنک بدن * و بایک که مدیه بغر ستل بدن را یعنی شتر را یا کورا
 و بعضی گفته اند که کرسند فرماید ن کفایت دارد و مزید نه از برای نك ب است و بعضی گفته اند بدن نه واجب است
 از جهت ظاهر حال و بعضی گفته اند که هیچ چیز واجب نیست و مزایای استجاب است و الله اعلم * رواه
ابوداؤد و والدارمی و فی رواية لا بی داؤد * و در روایتی مزایا آورد را اینچنین آمده است که * قامرها النبی
صلی الله علیه و سلم ان ترکب و تعدی مدیا * پس امر کرد آن زن از آن حضرت که سوار شود و بغر ستل مدی را و مدی
 قربانی که بخرم بغر ستل * و فی رواية له * و در روایتی دیگر مزایا آورد را اینچنین آمده که * فقال النبی * پس
 گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان الله لا یصنع بشقاء احدک شیئا * یک از ممتی که خدا نمیکند بشققت خواهر تو چیز را
 شقا بفتح شین و قاف و مشاقات و مشقت سختی کشیدن و شقا و شقاوت بمعنی بک بختی بخت سعادت نیز آید * فلتبیع راکبة
و تکفربینها * پس بایک که هیچ کذل سوار و کفارت دمدیمین خود را * و عن عبد الله بن مالک ان حقبة بن عمار مرسال النبی
صلی الله علیه و سلم عن اخذ له * سوال کرد صفیه بن عمار از آن حضرت از حال خواهری که مرا و را بود * نذرت ان تعی
حافیه غیر مستمرة * نه رکورد خواهر او که هیچ کذل پیاده برهنه یا برهنه سوار است از نشاء معینه خمار پوشیدن فی الصراح
 خمار بکسر معجز زنان و اختمار معجز بر هر افکندن زن و معجز بکسر بر هر افکندن زن * نقال مروها ظلت تتمر * پس گفت
 آن حضرت امر کنید آن زن را بایک که خمار بیوشد و در بعضی نسخ غلتختم بلفظ تفعیل * و لترکب * و بایک که سوار شود
 * و لتصم ثلثة ایام * و بایک که روز دوازده روز ما امر باختمار بجهت آنکه ترک آن موصفت است چه هر زن و مویها
 از عورت است و اما موی عواری بجهت عجز و در مشقت کشیدن از پیادگی و اما سه روزه بجهت بودن آن کفارت یحیی
 و بعضی گفته اند بدل مدی که از حد یث سابق امر بدان معلوم شد * رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه
والدارمی * و عن سعید بن المسیب * که از اکابر تابعین و علماء و فقهای جمعه اسم قرشی مشرعی مدنی * ان اخوین من الانصار
کان بینهما میراث * روایت است که در برابر از انصار بود میان ایشان میراث که قسمت می بایست کرد * فسال احدهما
صاحبه القسمة * پس طلبید یکی از آن دو برابر از صاحب خود که برادر دیگر است قسمت کردن میراث را * فقال
 پس گفت آن برادر دیگر با آن برادر که طلب قسمت کرد و سوگند خورده * نذ رکود که * ان علت تسألني القسمة * اگر
 باز نخواستی تو و برادر دیگر طلبیدی تو از من قسمت میراث را * بکل مالی فی رتاج الکعبة * پس همه مال من مصروف در رتاج
 کعبه اسم رتاج بکسر را و فوقانی و جهم بلج عظیم که بسته باشد و رتج بستن در و سواد در حد یث نفس کعبه است و ذ کرباب
 برای تعظیم است چنانکه کوبیدن جناب فلان * فقال له عمر * پس گفت مرا و را عمر * رضی الله عنه ان الکعبة غنیة عن
مالک * بد رستی کعبه بی نیاز است از مال تو و حاجت ندارد که مال خود را بذری کعبه و این امری واجب و ضروری
 نیست * لکبره عن یمنک * کفارت ازین سوگند خود و حانت کردن این خود را * و کلم اخاک * و سخن کن برادر خود را * و
جواب سوال او که و قسمت کن میراث را * فانی سمعت رسول الله * پس بد رستی من شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
علیه و سلم یقول * که می گفت * لا یمن عایک و لا نذر فی معصية الرب * نیست لازم بر تو یمنین و نه نذر در گناه پروردگار
 * و لا فی قطیعة الرحم * و مخصوص فرمود که نیست یمنین و نه نذر در بریدن پیوند رحم * و لا فیما لا یملک * و نیست یمنین
 و نه نذر در چیزی که ملک کرده نمی شود و این تتمه حد یث است و یملک بفتح یا و کسر لام نیز روا است است یعنی در چیزی که
 مالک نیست مرد * رواه ابوداؤد
 الفصل الثالث * عن عمران بن حصین * صحابی مشهور است
 که احوال وی مکرر نوشته شده است * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم * یقول * گفت شنیدم ان حضرت را می گفت

* النذر نذران * نذر کردن دو قسم است * فمن كان نذر رفی طاعة * پس کسی که هست که نذر کرد است در طاعت
 و فرمود خذل * فذلک الله * پس این برای خدای است * فیه الوفاء * واجب است در آن وفا کردن و بر سر بردن و
 بجا آوردن * ومن كان نذر رفی معصية * فذلک للشیطان * و کسیکه هست که نذر کرد در معصیت و نافرموده حق پس
 آن نذر برای شیطان است که راضی میشود از آن و خوار شغال می گردد بدین * ولا رفاء فیه * و جایز نیست و نافرمانی آوردن
در آن * و یکره ما یکره الامم * و تکفیر می کند و می پوشد کناه آنرا چیزیکه تکفیر میکند یهین را یعنی کفارت یهین
است چنانکه در احادیث مذکور شد * رواه النعمانی * و عن محمد بن المنتشر * یضرب ميم و یسکون نون و فیه فوائده و کهرشین
معجمه تابعی است روایت دارد از ابن عمر و عایشه و از پدر و عم خود * قال ابن رجاء نذران بدینتر نفسه * گفت که مردی
نذر کرد که ذبح کند خود را * ان نجاه الله من عدوه * اگر رستگاری دهد از اعدای خود ای تعالی از دشمن وی کویا مردن
و می دردست دشمن اشد و اغلاظ و افضح بود پس گفت خداوند اصل موت بر من سخت نیست من با اختیار خود جان را
بتو می سپارم و لیکن مردن بدوست دشمن بر من شاق است اگر نجات میدهم مرا از دست وی می کشم من خود را برای
تو و این را ندانست که قتل نفس بدست خود اشد و اغلاظ است و حرام و نامرزی است * فسأل ابن عباس * پس پرسید
آن مرد ابن عباس را از حکم این مسئله * فقال له سل مسروقاً * پس گفت ابن عباس مر آن مرد را پرس مسروق را و این
مسروق بن ابلج همگانی از کبار تابعین و اعلام و فقه بود اعلام آورد پیش از وفات آن حضرت صلی الله علیه
و سلم و دریافت صدراول از صحابه و امثال خلفای اربعه و غیر ایشان را و در هنگام صغرا و زردی و بدو نذر بعد از آن
یا فتند پس مسروق نام ارشد و حواله کردن ابن عباس جواب مسئله را بوی بجهت آن بود که وی اخذ علم از خلفای اربعه
و عایشه مدینه کرده بود و این از رغایت احتیاط و دیانت و صبر ابن عباس است و درین تثبیت و تقریر و حفظ است
مرفقوای خود را از رصبت خلاف و نزاع * فسأله * پس پرسید آن مرد مسروق را * فقال له لا تنزع نفسك * پس گفت
مسروق مرا و از ذبح مکن خود را * فانك ان كنت مؤمناً تملت نفساً مؤمنة * زیرا که بدن رستی تو اگر هستی نزد خدا
مستمان و خود را خود میکشی می کشی نفس مسلمان را و بر قتل نفس مؤمن و عید بشوید ناراحت * و ان كنت كافراً تعذبك بالنار * و اگر هستی تو کافر شتابی می کنی بسوی آتش دوزخ بر هر قتلیر کشتن نفس نامشروع و نامعقول است * و اشتد کبشه * و شد
چقچقاری را * فانذرت له للمساكين * پس ذبح کن آنرا برای مسکینان * فان استحق خیر منك * پس بد رستی استحق پیغمبر و علیهم
السلام بهتر است از تو * و فی یکبش * و حال آنکه فد اداد شد استحق یکمیش را این مبینی بقول بعضی است که آن پسر را که
ا بر سرش د زخواب دید ذبح او را استحق است و قول مشهور و مستتر آن است که ا هم عیل است علیهم السلام و قول
آنحضرت صلی الله علیه و سلم انا بن الذینین مثبت این قول است و قول استحق نیز در کلام بعضی اگابرو واقع شده است
و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود گفته است که این قول از تحریفات اهل کتابست و الله اعلم * و ناخبر این
عباس * پس خبر داد آن مرد یعنی بفتوای مسروق ابن عباس را * فقال مکمل اکنت اردت ان اکتیک * پس گفت
این عباس همچنین بود من که میخواستم فتوی دهیم ترا * رواه رزین * باب القصاص * با بای القصاص *
 قص و قصص بر پی کسی رفتن قوله تعالی فارتد اعلی آثارهما قصصاً و ولی مقتول در سقائل میرود تا بکشد او را و بدین
 مقتول و مقاصات بمعنی مساوات آید و بقصاص گرفتن مساوی می شود ولی و قاتل یا قاتل و مقتول زیرا که کرم می شود
 باین مثل آنچه کرد این نان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصل دم امری مسلم * حلال نیست خون مرد مسلمان که * یشهد ان لا اله الا الله
 و انی رسول الله * کوا می میدهد بالبریعت ذلک و رسانست من این تا کید و بیان اسلام است و ا شارتست بآنکه تکلم بشهادتین
 کافی است در عصمت و حلالی نابودین خون * الا باحدی ثلث * مگر بسبب یکی از سه خصامت * النفس بالنفس *

یکی از آن که خطبت قتل است همانکه گشته بشود نفس بنفس یعنی قصاص گرفتن و این حق ولی مقتول است و رجعی که
در شرع مقررات است و الثیب الزانی و در دین زنا است که رجیم کرده میشود مستمن زانی و ثیبات از صفات احسان
است و باقی که حریت و اعلام است ظامراست و المارق لدینه و میوم بر آمدن ازدین و ایمان خود بارتد ادومروق
به معنی خروج اجبت و خوارج را که مارق می گویند بجهت خروج ایشان است ازدین و اعلام امام و التارک للجماعة و ترک
دین و مرجعات مسلمانان را بیان مارق لدینه است نوری گفته است که این شامل اجبت موارج از جماعت
بیدعت و خلاف اجماع را مثل خوارج و روافض و جزایشان کند انقل الطیبری و متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان یزال المؤمن فی فحشة من دینه و گفت آن حضرت همیشه است مسلمان در و کشاد و فراخی از دین
خود و تحمیر امور دین و توفیق عمل صالح و امیل و ارضی از رحمت پروردگار تعالی و ما لم یصب دما حراما و مادام که
نرمین است و می مر خون حرام را و نریخته بناحق خون و او چون رسید خون حرام را تنگ شد بر وی مجال آورد دین
و توفیق عمل صالح و رجای رحمت و رواه البخاری و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول
ما یقضى بین الناس یوم القیمة فی الدماء و نخست حکم کردن پروردگار تعالی میان آدمیان روز قیامت حکم کردن در
خونها است و مراد اینجا حکم در حقوق عباد است اما در حقوق الله اول آنچه حساب و سوال کرده شود نماز است چنانکه در
حدیث آمده است و متفق علیه و عن انقل ابن الاود و از فضلاء و نجباء و کبار صحابه است و هاجس در اعلام است امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و دیگر صحابه رضی الله عنهم از وی روایت میکنند که حاضر شد برادر تمامه مشاهد را بار رسول الله صلی الله
علیه و سلم و نام پدر وی عمر بن ثعلبه است کند و یا خضر می و حلیف آسود بن عیث یغوث زهری است و باین سبب او را
ابن الاسود گفته اند و بعضی گفته اند در حجره بود بتزوج ام وی و بعضی گفته اند غلام وی بود که پسر خواند او را زابن
عبد البر گفت که قول اول صحیح تر است و انه قال و روایت است که وی گفت و یا رسول الله ارایت ان لقیتم رجلا من
الکفار و خبر ده مرا اگر ملاقی شوم و پیش آیم من مردی را از کافران و فاقتلنا و پس کبش کنیم مایک یکو و فضر ب احدی
یلدی بالحق و پس بزند آن کافر یکی از دودست مرا بشمشیر و فقطعه و پس بمود دست مرا و ثم لا ذمتی بشجرة و
بختربناه کیرد جل آشد از من بد رختی و فقال اسلمت لاه و پس بگوید اسلام آوردم برای خدا و فی روایة و در
روایتی این چنین آمده است که فلما امرت لا قتله قال و پس چون افتادم من در پی او و قصد کردم تا بکشم او را
گفت وی و لا اله الا الله و قتله بعد ان قالها و ایا بکشم او را پس از آنکه گفت وی این کلمه را و قال لا تقتله و گفت
آنحضرت مکش او را و فقال و پس گفت مقلد و یا رسول الله انه قطع احدی یدیه و بد رختی وی بود یکی از دودست سوز
و فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقتله و پس باز گفت آنحضرت مکش او را و فان قتله فانه بمنزلة قبل ان تقتله و
پس اگر بکشی تو او را پس بد رختی وی بپای تسبیح و همچو تکه بودی تو پیش از آن که بکشی تو او را یعنی معصوم المم باسلام
و انک بمنزلة قبل ان یقول کلمة التی قال و می باشی تو بمنزله وی چنانکه بودی پیش از آنکه بگویند وی کلمه خود را که
گفته است یعنی وی نخست کافر بود واجب القتل و تو معصوم بودی اکنون که وی مسلمان شد معصوم شد پس اگر تو او را بکشی
و اجب القتل می شوی لیکن و جرب قتل او به سبب کفر بود و قتل تو بجهت قصاص پس تشبیه در ایا حبت قتل است نه در کفر و اگر
در کفر باشد مراد تغلیظ و تشدید است پس لازم نیاید که مرتکب قتل کافر است چنانکه مذکور است در اخبار و ما فهم
و متفق علیه و عن امامه بن زید قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الی اناس من جهنمة و گفت اسامه که مقرب درگاه
و محبوب رسول الله بود صلعم فرستاد ما را آن حضرت پسوی جماعه از جهنمه برای خلیف و جهنمه بضم جیم و فتح ما نام قبیله
است و اناس بضم همزة مردم و فاقیت ملی رجل منهم و پس آمد م من بر مردی از ایشان و فلما هیبت اطعنه و پس رفتیم
من که نیزه زدیم او را و فقال و پس گفت آن مرد و لا اله الا الله فطعننه و پس نیزه زدیم او را و فقتلته و پس کشتیم من

[illegible]

میزند بآن حد که در شکم خود و جگر و زبانه و کمر و او را و می زند و می زند فی نارجهنم حالک امثلک انیها ابدی * مقصود
 آن است که قاتل نفس همیشه در عذاب خواهد بود بهمان نوعی که کشته است سجد را * متفق علیه * وهنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم * و هم اذا بوهویرد اسم که گفت گفت آنحضرت * الذی یخفق * بضم نون * نفسه یخفقها
فی النار * آن کس که خفه می کند نفس خود را و می کشد خود را باین طریق خفه می کند نفس خود را و آتش و زح
 بی الصراح حقیق خنای را ختنای خفه کردن * والذی یطعنھا یطعنھا فی النار * و آن کس که به نیزه می زند نفس خود را
 میزند نفس خود را به نیزه در آتش و زح * رواه البشاری * وعن جندب بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان فیمن کان قبلکم رجل به جرح * بود در آنکما تیکه پیش از شما بودند مردی که بوی جراحتی بود جرح بضم جیم خنکی
فیجرح * پس بصری کرد آن مزد و تاب نیاورد در آنرا * فاخذ مکیلاً * پس گرفت آن مرد گاردی را * فیجربها ید * پس
 برید بان گارد دست خود را در بفتح مهمله و شد زای بریدن سر و اندام و بجم نیزه و رایت است و جز بجم بریدن بضم و خرما
نما قال لکم حتی مات * پس نایستاد خون تا آنکه مرد رقتا یدین آب چشم و خون * قال الله تعالی با ذری عید
ینفله * پشتا و شتابی کرد مرا بند * من بهلاک کردن نفس خود * نحرمت علیه الجنة * پس حرام کرد اندام بروی
 بهشت را قتل نفس در شوع حرام است و کنا کبیره است و تحقیقت آن تصرف است در ملک غیر بند و بظاهر و باطن و جم
 و روح ملک پروردگار تعالی و از آن ارام او را چه حد که در ملک وی تعالی تصرف کند و خود را هلاک کرد اند * متفق علیه
وعن جابر بن الطغیل * بضم طاء * بن عمر و الذی * بفتح دال مهمله متعوب بد و من بن عبد الله بن ابی طلحه صحابی است
 اسلام آورد و وصل یق کرد آن حضرت را بیکه بعد از آن رجوع کرد ببلاد قوم خود و در آنجا می بود تا آنکه هجرت کرد
 آنحضرت پس ند رم آورد و بر آنحضرت و تارقت وفات آنحضرت در ملازمت بود و کشته شد بیما مه در هنه اهل ی عشر
 و بعضی عالم بر موکد ریخلاف عمر گفته اند مع و د اسم د را مل هجرا را و ذ را نور لقب است و همیشه آن اسم
 که چون حضرت او را در ستاده بر قوم او عرض کرد که بگردان مرا آیتی و نشانی از کرامت تایل این دعوت کنم ایشان را
 آن حضرت دعا کرد که خداوند ابد او را نور پس در میان دو چشم او نوری پیداشد * پس گفت خداوند ای ترم
 که مردم گویند که این مثله است پس آن نور بتازانده او انتقال کرد پس روشن میشد تا زیاده و در شب تاریک پس دعوت
 کرد قوم خود را پس اسلام آورد و در او معلومان نشاند و او را و جابر روایت می کند که * لما هاجر النبی صلی الله علیه
و هاجم الی المینة هاجر الیه * و تیکه هجرت کرد آن حضرت یسوی ملینه هجرت کرد طغیل بن عمرو یسوی آنحضرت * و هاجر
 معه رجل من قومه * و هجرت کرد باطغیل مردی از قوم وی * نفرض * پس بیما ر شد آن مرد * فیجرح * پس بی صبری
 نکرد * فاخذ مشاقص له * پس گرفت آن مرد پیکانها که مرا و را بود مشاقص جمع مشقص بکسر میم پیکان در از بهر یا تیری
 که در آن اینچنین پیکان باشد و در قاموس گفته مشقص بر وزن منبر سکین و بعضی گفته اند چون طویل عریض بود * نقطع
بها بر اجمه * پس برید آن مرد بند های انگشتان خود را بر اجم جمع بر جمه بضم با و جمه بند های تیکه در پشتهای
 انگشتان است که جمع می شود روی چرک * فشخت یداه * پس روان شد خون از هر دو دست او فی الصراح شخب
 بضم شین معجمه و سکون خای معجمه آنچه بیک کشیدن از پستان نور و یزد از شیر و قعد و شیدن * حتی مات * تا آنکه
 مرد آنسود * فراة الطغیل بن عمرو فی منامه * پس دید آن مرد در اطفیل بن عمرو در خواب خود * و هیئته
 حمینه * و حال آنکه صورت وی نیکو است فی الصراح همیشه پیکر و نهاد * و رابه مغضایا ید * و دید او را در حالیکه
 پوشیده است هود و دست خود را پس قول وی را نه بلفظ ماضی است از رویت و همچنین است در نسخ مصححه و در بعضی
 و را به معنی خلف یعنی دین او را از ز پس خود * وقال له ما منعک ربک * پس گفت طغیل بن عمرو و مر آن مرد را چه
 معامله کرد با تو پروردگار تو * فقال غفر لی * بجزئی الی نبیه * پس گفت آن مرد بیامرزید مرا بسبب هجرت کردن من

بحوری پیغمبر و صلی الله علیه وسلم فقال مالی اواک مخطیاید یک * پس گفت طفیل چیست مرا که می بینم ترا پوشش و
مرد و دهن خود را * قال: قیل لی * گفت آن مرد گفته شد مرا یعنی گفت بر و در کار * لن نصلح منک ما افعلت * هرگز
اصلاح نمیکنیم و نیک نمیسازیم از تو چیزی را که ناهل و قیامه گردانیدی تو * فقصها الطفیل علی رسول الله * پس خواند
این قصه را طفیل بن عمرو بر پیغمبر و صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس گفت آنحضرت * اللهم
ولیل یه ناغفر * بار خدایا چنانچه آمرزید بی عیای اعضا او را بیا موزمزد و دهن او را ازین قضیه معلوم می شود که
بهرکت هجرت بحوری رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل میگرد در حقیقت و مغفرت الهی را که چه صاحب آن مبتلا باشد
بارتکاب بعضی از منای مغفور میگرد با استغفار حضرت رحالت پناهی صلی الله علیه وسلم و با احادیث صحیح که ثابت شد که
زیارت قبر شریف آن حضرت بعد از ممات معجزی از او است در حالت حیات پس حصول این نعمت را امید واریاید
بود و گره غم ازل بشود و نیز ازین حدیث معلوم می گردد که ارتکاب کبیره موجب کفر و خلود تا زینست چنانکه مذکور
افل صنت وجهامت است رضوان الله علیهم اجمعین * رواه مسلم * عن ابن شریح * بضم شین * الکعبی * منسوب بکعب
بن عمرو عدوی خزاعی * عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ثم انتم یا خزاعة قل قتلتم هذا القحیل من مذیل * گفت
آن حضرت پیغمبر شما ای اهل قبیله خزاعه بتحقیق کشته اید کشته را از قبیله مذیل این از قومه خطبه ایست که خواند آنحضرت
روز فتح مکه و مکه آن مذکور است در باب حرم مکه از کتاب الحج و خزاعه کشته بودند در آن ایام مردی را در مکه در بدل
قتلی که مرا ایشان را بود در جاهلیت پس ادا کرد آن حضرت غنیمت ها را و برای نشان دادن آتش فتنه میان
مرد و قبیله چنانکه فرمود * و انار الله عاقله * و من یبخل اموالک فتنه خونیه ای اویم و عاقل از عقل است و عقل بمعنی اعطای
دیت است و عقل در اصل بمعنی بحثن پای شتران و شتران بحثه میشوند در زمین خزاعی ولی دم و نیز عقل بمعنی
منع و بازداشتن اموال و دیت مانع اموال از ریختن خون قاتل بعد از آن بیان کرد آن حضرت قاعده شرع را درین باب
و فرمود * من قتل بغل * قتل کسی که بکشد بعد ازین کشته شد * را * فاسله * پس اهل آن کشته شد یعنی ولی او
* باین خیرین * مخیر است میان دو خصلت و در حالت زحیره بکسر خا و رفتن یا بمعنی اختیار رفتی الصراح اختیار برگزیدن
و خیره بکون یا و تحریر آن گزیدن * مخیر خیره الله یعنی مصطفی برگزیدن * خداست صلی الله علیه وسلم و آن
دو خیره کدام است * ان احبوا قتلوا * گردوست دارند کشتن قاتل را و قصاص گرفتن و بکشتن او را * و ان احبوا
اجل و العقل * و اگر دیت دارند گرفتن دیت را بگیری و دیت را و حدینف ظاهر است در آنکه اختیار مراد اولیای مقتول
را است اگر خواهند قصاص گیرند و اگر خواهند دیت هتاندن و این است مذکور شافعی و احمدی و نزد احناف و مالک ثابت
نمی شود دیت مکر برضای قاتل و یک قول از شافعی این است و مسئله مختلف فیها است در میان صحابه و تابعین و حمل
حدیث برین نیز ممکن است فافهم * رواه الترمذی و الشافعی و فی شرح السنه باسناده * و این حدیث در شرح السنه
با حنا و شافعی مذکور است * و موضوع یا نه لیس فی الصحیحین عن ابن شریح * و تصریح کرده است بغوی که صاحب
شرح السنه صاحب با نکه این حدیث نیست در صحیح بخاری و معلوم از ابی شریح این اعتراض است بر صاحب مصابیح که
همان صاحب شرح سنه است و رد کرد آن روی این حدیث را در فصل اول که معقود برای محتاج است از ابی شریح با وجود
آنکه در شرح السنه گفته است که نیست در صحیحین از ابی شریح * وقال * و گفته است بغوی که * و آخر جا * من روایه ابی
هریره * و بیرون آورد * اند یعنی روایت کرده اند این حدیث را شعیب از ابی هریره * یعنی بمعناه * یعنی بیرون
آورد * شد * در صحیحین از ابی هریره معنی این حدیث است نه لفظ آن و این حدیث با این لفظ اصلا در صحیحین نیست نه
از ابی شریح و نه از ابی هریره قتل بر * و عن انس ان یهود یارض را من جاریه بین حیرین * و روایت است از انس
که یکی از یهود شکمها و کوفته مردختوی را میان دو سنگ * فقیل لها من فعل بك هذا * پس گفته شد مر آن جاریه را

و بر هر یک شد از وی که کرد بتو این کار را * افلان افلان * یا فلان کس کرد یا فلان کس کرد نام های مردم که بر آنها
 گمان این بود برده شد * حتی سی الیهودی * تا آنکه نام برده شد آن یهود یوا * فارمت براسها * پس اشارت کرد
 آن جاریه بحر خود که آری می کرد * فبجی بالیهودی * پس آورد شد یهود یوا * فاعترف * پس اقرار کرد یهودی که
 من کرده ام فی الصراح اعتراف اقرار کردن بگناه * فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض راه را به اختیار *
 پس امر کرد به حبس آن آن حضرت بگوشتن هر یهودی پس گرفته شد هر آن یهودی بکنکها و این حدیث دلیل است بر آنکه
 قتل بتجبر متقل که حاصل شود بان قتل غالباً موجب قصاص است و این قول اکثر علماء است و ائمه ثلاثه و امام
 ابو یوسف و امام محمد نیز بر آنند و نزد امام ابی حنیفه قصاص نیست در آن و متمسک امام احمدیست که وارد است در آن
 و قتل یهودی بطریق میامعت بود * متفق علیه * و عنه قال کموت الربیع * و هم از انس است گفت شکست ربیع بضم را
 و فتح مؤحد * و کموتاً نیه مثله * و هی عیة انس ابن مالک * و این ربیع عمه انس ابن مالک است صحابی مشهور و ریش
 نصر بفساد معینه که پدر مالک است و نصر جلد انس است * ثنیة جاریة من الانصار * و ندان پیشین د خترکی از انصار را
 * فترا النبی * پس آمد ندان انصار نزد آنحضرت * صلی الله علیه وسلم فامر بالقصاص * پس امر کرد آنحضرت بقصاص
 و فرمود که د ندان ربیع را نیز باید شکست * فقال انس ابن النضر عم انس ابن مالک * پس گفت انس ابن النضر که عم
 انس ابن مالک است و برادر ربیع بنت النضر و انس را بنام عم وی نام کرد * و بود ندان انس ابن النضر صحابی جلیل القدر
 است از شهداء احد و در آن روز مشتاد و چند جراحت از شمشیر و نیزه بوی رسید * و در وقت بوی بهشت از جانب احد
 می یابم پس رخت و خود را بر قلب بشکرم مشرکان زد و جنگ کرد و کشته شد پس چون آنحضرت حکم کرد شکستن د ندان
 ربیع بقصاص گفت انس بن النضر * لا والله لا یکسر ثنیتها * نه اینچنین است ثنیث امرو کند شکسته نمیشود د ندان ربیع
 * یا رسول الله * و این اخبار را جنت از وی رضی الله عنه از واقع که شکست نشو و اهل شد د ندان وی مؤکد بقیمت
 و ثوق بفضل خدا و یقین بآنچه انداخت حق تعالی در دل وی از رجاء نه به طریق رد و انکار حکم رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم حاشا * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یا انس کتاب الله القصاص * ای انس نوشته
 خدا و حکم او است قصاص و من بدان سکم کرده ام * و هم وقوع آن در ارادت خدا است تا چه کند * فرضی القوم و قبلوا
 الارش * پس راضی شدند آن گروه و قبول کردند دیت را فی الصراح ارش دیت جراح است * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان من هبدا لله من لواقم علی الله لا برة * بد رستی از بندگان خدا کسی
 است که اگر موکند خورد بر خدا که خدا چنین خواهد کرد هر این را میباید کرد اند خدا می تواند موکند او را و میکند وی تعالی آنرا
 مقصود مدح انس بن نضر است که وی اینچنین مردی است * متفق علیه * و عن ابی حنیفه * بضم جیم از صغار صحاب
 پیغمبر است صلی الله علیه وسلم در وقت وفات آنحضرت بعد بلوغ نریده بود نزول کرد کوفه را و گرد ایند او را امیر المؤمنین
 علی ابن طالب بر بیت المال کوفه و حاضر شد با وی رضی الله عنه جمیع مشاهد او را و مرد بکوفه هت اربع و هبعین * قال حالت
 علیا * گفت یرمیدم ملی را * رضی الله عنه هل عندکم شی لیمن فی القرآن * آیا هست نزد شما چیزی که نیست در قرآن
 * فقال و الذی تلقی الحجة * پس گفت ملی رضی الله عنه موکند بان خدا آنیکه شکفت د اند را و بر آورد از وی نبات
 را * و براء النعمة * و بیکر اندان را و هر جان داری و انعمه بفتحتین بمعنی انسان اید و بمعنی نفس و هر جنبه
 جاندار فی الصراح نعمة بفتحتین دم و تاحه و مردم * ما هنالک الا فی القرآن * نیست نزد ما مگر چیزی که در قرآن است
 * الا انها یعطی رجل فی کتابه * مگر فهمی که داد شود مرد یراد کتاب خدا که احتیاط کند بدان معنی و ادراک
 کند بدان اشارت و علوم پنهانی را و امرار باطنه را که ظاهر میگردد مر علماء را همتین را و منکشف میگردد مر عارفان
 ارباب یقین را * و ما فی الصحیفة * و مگر چیزی که درین نامه است و میگویند که صحیفة بود در خلاف شمشیر می

رضی الله عنه که در وی بعضی احکام که نه در قرآن بود نوشته بود * قلت و ما فی الصحیفة * میگوید ابو حنیفه گفته من
دیو شد م از امیر المؤمنین و چیست در صحیفة * قال العقل * گفت علی رضی الله عنه در صحیفة احکام دیت است * و کتاب
الا سیر * در حکم خلاص کردن بندی است * و کتاب بفتح فاء و کسر نیز روایت است از سعید جردن در و چیز بهم در و رشد از بیک یکر
و خلاص کردن * و ان لا یقتل مسلم بکافر * و در صحیفة این حکم است که کشته نشود مسلمان بکافر خواه ذمی باشد یا حربی
و این مذمت بسیاری از صحابه و تابعین و تبع تابعین است. و من هب علمای ثلثه نیز همین است و نزد بعضی علما کشته شود مسلمان
بکافر ذمی و بسیاری از ائمه بر این اند و من هب امام ابی حنیفه نیز همین است و میگویند که احکام در صحیفة بسیار بود و خبر آنها
که ذکر کرده شد ولیکن اینجا مذکور نکرد زیرا که مقصود درین باب ذکر عقل و قصاص است و فلک اسیر مناسب آن است
از جهت بودن او در معرض قتل * و رواة البخاری و ذکر حد یثا بن مسعود * و ذکر کرده شد حد یث ابن مسعود که در اول ابوابین
است * لا تقتل نفس ظلما فی کتاب العلم * در کتاب العلم در اول کتاب بد آنکه شیعیه میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مخصوص کرد آنیک بود اهل بیت خود را بعلوم و اسراری که ذکر نکرده مرغیر ایشان را از این مستبعد نیست زیرا که همه علوم
را هر اربعه حقایق و معارف مشترک نبود میان همه صحابه و اولاد بعضی از مقریان و مخصوصان مخصوص بود نه به بعضی
از اسرار و معانی که نزد غیر ایشان نبود چنانکه حد یث بن الیمان را می گویند صاحب هر رسول الله صلی الله علیه و سلم
اهل احکام شرعیة از اسرار و نواهی از هیچ یکی نه پوشیده و بعضی را بدان مخصوص نکرد آنیک که بعضی حاضر می بودند
و بعضی غایب حاضران را می فرمود که بغایبان برسانند پس هر گاه که پرسیدند حد یث علی رضی الله عنه که نزد شما چیزی
هست که نه از قرآن است یعنی از احکام جزو اب داد که قرآن کل الکل است و جامع جمیع علوم است بلقوه و الا لجمال
بیرون نمی آمد از وی چیزی و لیکن اگر عطا کرده شود کسی را از غیر این و بیرون آوردن معانی از آن دور نباشد و فهم
مخصوص است به بعضی نه بعضی و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و تصریح نکرد در رضی الله عنه با اختصاص این بشود از
جهت تواضع و تادب و در واقع مخصوص نیست علی الاطلاق بلکه آنرا مراتب و درجات است بعضی فوق بعضی و شک
نیست که وی رضی الله عنه داده شد است قسطی اوفی از آن که داده شد کثیری از صحابه و این را می افزاید
الفصل الثانی * عن عبد الله بن عمرو بن النبی صلی الله علیه و سلم قال انزل الله نیا اهل
علی الله * گفت آن حضرت هر آینه زوال دنیا و فانی شدن آن امان تراست نزد خدا * من قتل رجلا مسلما * اگر کشتن با
کشته شدن مرد مسلمان این مبالغه است در مدح بقای مسلمان جارف بخدا و صفات وی که مقصود از بید کردن خلق
است از جهت بودن او مظهر آیات خدا و مظهر امر اروی و جزوی از آنچه در عالم خفیه است از آسمان و زمین
از جهت او مقصود است و یابین اسما اشارت بقول وی جیسا نه الله الذی خلق سبع سموات لومن الا رقی مثلهم لتعلموا ان
الله علی کل شیء قدير پس مراد به اسم مسلم کامل عارف بالله و صفات وی و عالم با حکام و آیات او باشد و الله اعلم
* رواة الترمذی و التسانی و وقفه بعثهم * و موقوف گردانیک است این حد یث را بعضی از روایات و گفته است که این قول
عبد الله بن عمرو است نه قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم * رهوالا صح * و بودن او موقوف صحیح تر است بر این کلام
ترمذی است * و رواة ابن ماجه عن البراء بن عازب * و روایت کرده است انرا ابن ماجه از براء بن عازب
* و عن ابی سعید عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * ابو سعید خدری از ابی هريرة و ابو هريرة
از آن حضرت روایت می کنند که گفت * لو ان اهل السماء و الارض اشتروا فی دم مؤمن * اگر ثابت شود که همه
آسمانیان و زمینیان شریک شوند در ریختن خون مسلمانانی * لا کبهم الله فی النار * هر آینه بر روی می افکنند ایشان را
خدا ی تعالی در آتش و زخ بعضی از علما حد یث گفته اند که صواب لکبهم الله است نه لکبهم زیرا که معنی اکب
بر روی افتاد و معنی کب بر روی افکنند است و اکبهم هموا است از بعضی روایات این چنین گفته: اید اهل لغت اجا

اگر ثابت گردد که آنچه در حدیث آمده لفظ شریف آن حضرت است خطا از اهل لغت باشد که آنچنین گفته اند والله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یجوز المقتول بالقاتل يوم القيمة * گفت آن حضرت می آید کشته شده و کشته را روز قیامت * ناصیته و راسه بیده * و حاکم موی پیشانی کشته را و دست مقتول است * و اراده تشییع دما * و وکهای کردن و می میرد خون از آنها و دایم جمع و دج است یغیثین و آن رکها است محیط بگردن که می برد آنها را و این تشییع بشین و خای معجمتین از باب فتح و نصر * و یقول یا رب قتلنی * و می گوید مقتول ای پورورد کار من کشته است مرا این شخص یعنی بفریاد من بر من * حتی ید فیة من العرش * تا آنکه نزدیک میگرداند مقتول قاتل و از عرش که محل خاص ظهور قاتل و کبریا فی حق است کنایت است از مبالغه و استقضای مقتول طلب حق خود را و کینه کشیدن از وی * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن ابی امامة * بضم حمزة * بن مهمل بن حنیف * بضم حای مهمله و فتح نون نام او و استعد است مشهور شد بکثرت ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است پیش از وفات پدر و مادر نام و کنیت او نهاد آن حضرت است صلی الله علیه وسلم و معاصی نکرد از آن حضرت از جهت مغرور ازین جهت ذکر کرد آنکه او را در من بعد صحابه و این عبد البر در صحابه ذکر کرده و بعد از آن گفت و می آید از اجله علماء است از خیار تابعین و روایت دارد از پدر خود و از ابو سعید خدری مات سنة مائة * ان عثمان بن عفان رضي الله عنه اشرف يوم الدار * و روایت کرد از امامه که امیر المؤمنین عثمان بر جای بلند برآمد روزی آن روز که بمصر بناختند او را قمر و کرد کردند از او را اشراف از بالا برنگریستن * فقال * پس گفت عثمان * انشدکم بالله * سوگند می دهم شما را بآنکه انشد بفتح حمزة و ضم شین * اتعلمون ان رسول الله * آیامیک انیک شما که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال * گفته است * لا یبذل دم امرئ مسلم * حلال نیست ریختن خون مرد مسلمانی * الا باحدی ثلاث * مکرر سه یکی از سه خصلت * زنی بعد احسان * یکی زنا بعد از احسان یعنی بشرط بودن زانی محصن بودن او و عرسام مکلف که وطی کرده باشد زنی را بنگاح صحیح * اگر کفر بعد اسلام * دوزیم کافر شدن بعد از اسلام و مرتد کشتن * اوقتل نفس بغیر حق * یا کشتن ذاتی بناحق * فقطل بد * پس کشته شد بسبب قتل بقصاص * قوا لله ما زینت فی جاهلیة و لا اسلام * پس بخل اسوگند زنا نکرد * ام من نه در زمان جاهلیت و نه در عهد اسلام * و لا ارتدت من قبل بایعت رسول الله * و نه مرتد شد * ام از آنکه که بیعت کرده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم و لا قتل النفس التي حرم الله * و نه کشته ام نفسمی را که حرام گردانید است خدا ای تعالی قتل آنرا * فیم یقتلوننی * پس بچه چیز و بچه سبب می کشید مرا * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی لفظ الحدیث * و مورد امری و لفظ حدیث است لا یبذل دم امرئ مسلم الخ نه قصه که عثمان بن عفان اشرف يوم الدار الخ * و عن ابی الدرداء عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال المؤمن معتق * گفت آن حضرت همیشه است مسلمانی نیز زنده و رشتایی کند و طاعت و کسب خیرات * صالحا * نیکی کنند * ما لم یصب و ما حراما * تا آنکه نرسیده است خون حرام را معتق بضم میم و سکون مدین مهمله از عتاق بمعنی اجراع * فاذا اصاب و ما حراما بلخ * پس چون بر عید خون حرام را مالیده شد و یکسخت و متحیر شد از کسب خیرات بشو می این گناه پس قتل را خالصتی است در منع از توفیق و عیاء شدن دل اگر چه همه گناهان این حال دارند اما اینجا سخت قراحت بلخ ایام مهمله مانده شدن و منقطع کشتن از خیر و بلخ بتشلیل لام برای مبالغه و تکمیل است و بتخفیف لام نیز روایت است * رواه ابوداود * و عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کل ذنب عسی الله ان یغفره * و هم از ابی الدرداء است که روایت میکند از آن حضرت که گفت هر گناه امیل است از خدا که بینامزد آن را * الا من مات مشرکا * مکرر کسی را که مرد کافر شرک آورده باشد * او من یقتل مؤمنا متعمدا * یا کسیکه بکشد مسلمانی را بقصد دیکرد انسته و درین غایت تشلیل و تغلیظ است و این را تا ویلی مشهور است نزد اهل همت و جماعت و بعضی از محدثین بآن رفته اند که جزای تعمول قتل خلود نارس است نظا و بظا هرایت اگر چه کافر نگویند والله اعلم * رواه ابوداود *

روایت کرد این حدیث را ابرو از دزابی الدرداء * و رواه النسائی من معاویه * و رواه یحییٰ بن یزید * و عن ابی
 عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقام الصدقة فی المساجد * برپا کردن نشوند حد
 مثل حد زنا و سرقه و مانند آن در مسجد ما و قصاص نیز داخل این حکم است زیرا که مستحب بنا کرده نشد است مگر برای نماز
 فرض و توابع آن که نمازهای نقل است و ذکر و تدریس علوم و این در عموم مساجد است و مادر مسجد حرام کسیکه بکشد و التیجا
 بحکم آوردن تنگ ساخته شود بروی کار منع طعام و شراب و مانند آن تا بی اختیار شود و برآید پس بکشد نزد ما این است و نزد شافعی
 بجایز است استیفای آن در حرم * و لا یفاد بالولک الوالک * و کشته نشود و الی بقصاص بقتل زک خود قود بتحرک کشند و
 را باز کشتن رد و اینجا خلاف مالک است رحمه الله که میگوید اگر ز بیگن و الی زک خود را قصاص بگیرند زیرا که این قتل
 عمل است بلا شبهه و این اغلاط است و جنایت از جهت وجود قطع رحم و اگر بشمیرند قصاص نیست با احتمال آنکه شاید
 بطریق تادیب زده باشد * رواه الترمذی و الدارمی * و عن ابی رمثة * بکسور او سکون میم و نای مثله در نام او
 اختلاف است بعضی رنانه گفته اند بفار و بعضی عماره بن یثربی تیمی تیمرباب یا تمیمی از اولاد امرأ القیس * ایت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم مع ابی * که آمد نزد آنحضرت همراه یک رخود * فقال من هذا الذی معک * پس گفت آنحضرت
 بپدر من کیست این که با تو است * قال ابی اشهد به * گفت پدر من پسر من است کوازه شوید آن یعنی کوازه شو که وی پسر
 صلی من است مقصود وی از این استشهاد الی الامام جنایا تمت از وی بر رسم جاهلیت که مواخذه می کردند هر یکی از متوالک این
 را بجنایت دیگر و از این جهت * قال اما نه لا یجوز علیک * گفت آن حضرت آگاه باش بد رستی و یکنه نمیکند بر تو
 و لا یجوز علیک * و کنه نمیکند تو بر وی یعنی گرفته نمی شود هیچ یکی از شما بجنایت دیگری در دنیا و نه در آخرت * رواه
 ابوداؤد و النسائی و زاذنی شرح السنه فی اوله * و زیاد کرده است در شرح السنه در اول حدیث این عبارت را که
 * قال دخلت مع ابی علی رسول الله * گفت ابرو مرشد در آمد با پدر رخود بر پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فرای ابی
 الذی بظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس دید پدر من آن چیزی را که به پشت آنحضرت بود یعنی خاتم نبوت و آن
 کوشتی زایل بود بر آمد بزرگ بپشت کبوتر پس خیال کرد پدر من که این غنچه ایست زایل که متولک شده است از فضیلت
 پدر من که آن را کرده گوشت میکردند * فقال دعنی اعالج الذی بظهرک * پس گفت پدر من که بگذار مرا که علاج کنم این را
 که به پشت است * فانی طیب * پس بد رستی من طیبم و چون آنحضرت را این سخن وی که ناشی از جهل و بی تمیزی او بود و
 ادعای طیب و حقارت و خوش نیامد اعتراض کرد بروی * فقال انت رفیق * پس گفت تو رفیق من رفیق و مهربانی و نومی
 نمیکند بر در علاج و نگاه میداروی او را از آنچه میرسد از ضرره که ایجاد شفا نمیکند در وی * و الله الطیب * و دخل است
 طیب حقیقی موجد شفا مراد بطیب اینجاست فی امت و اطلاق طیب بجهت مشاکلت است * و عن عمر و بن شعیب
 عن ابیه عن جد * عن سراقه بن مالک * صحابی است وی آنکسی است که اهل مکه او را در وقت هجرت در دینال آنحضرت
 بر کاشته بودند چون در رعب پایهای اسب او در زمین دو رفت پس امان خواست و سه بار اینچنین شد پس بر کشت
 و در آنوقت توفیق اسلام نیافت پس در فتح مکه در آمد در اعلام * قال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقیل الالب
 من ابنه و لا یقیل الا بن من ابیه * گفت حاضر شد رسول خدا را قصاص میگردید پدر را از پسر وی و قصاص نمیکرفت
 پسر را از پدر وی یعنی اگر پسر پدر را میکشت قصاص میگردید و اگر پدر پسر را میکشت قصاص نمیکرفت * رواه
 الترمذی و وضعفه * روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسبت بضعف کرده آن را و گفته که این حدیث ضعیف
 است و نمیشنا میم ما آنرا مکر از حدیث همراه مکر ازین وجه نیست اسناد آن صحیح و در وی اضطراب نیست ولیکن عمل
 برین است نزد اهل علم که پدر چون بکشد پسر را کشته نشود و چون قتل کند حد زده نشود * و عن الحسن بن
 سمرة * و رواه اسد از حسن بصری که روایت کرده است از حمزه بن جندب که صحابی مشهور است و در بصره نزول

کرد و حسن بصری و غیر وی از وقت هماغه نبودند و روایت کردند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل عبدا
 قتلناه * کسیکه بکشد غلام خود را میکشیم ملا و را بقصاص * ومن جلع عبدا جلعنا * و کسیکه ببرد اعضا و اطراف
 غلام خود را می بردیم با اعضا و از ران الصراح جلع بینیم بربدن و بکوش و دست و لب * رواه الترمذی و ابوداود و ابن
 ماجه و ابوالارمى و زاد النسائی فی روايته اخرى * و زیاده کرده : اجبت نهائی در روایت دیگر این عبارت را * و من
 خصی عبدا خصیما * و کسیکه خصی کند بنده خود را خصی می کنیم ما و را باین آیه اتفاق دارند بر آنکه سبیل کشته نمی
 شود به بند و ران حدیث و اید است بر زجر و تشلید تا باز آیند از ان و اقل ام نه نمایند بر آن چنانکه شارب را گفته اند
 که در کورت چهارم یا پنجم بکشید و حال آنکه نکشت آن حضرت صلى الله عليه وسلم شارب را وقتی که آورد و شد نزد
 وی کورت چهارم و پنجم و بعضی گفته اند که مراد در حدیث بند و ایست که از آن کرد و شد و است و او را عبد خواندن
 باعتبار حال سابق است و بعضی گفته اند که این منموخ است بقول وی تعالی الحر بالحر والعبد بالعبد کذا قال الطیبی
 در کتاب خرقی روایت کرد که شخصی غلام خود را کشت پس آن حضرت او را یکسال راند و از وطن دور کرد نام او را
 از سهم مسلمانان محو کرد اما قصاص نکرخت و امر کرد که برده آزاد کند اما قبل حر بعبد غیر پس مختلف فیه است
 و مذمت نزد ما آن است که کشته می شود حر بعبد و بعکس و نزد ایه ثلثه کشته نمی شود حر بعبد از جهت قول حق سبحانه
الحر بالحر والعبد بالعبد و تحقیق این کلام در شرح کرد و شد است * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال من قتل متعمدا دفع الى اولياء المقتول * کسیکه کشت کسی را عمد داده شود و سپرد کرده شود
 و بنموی کسان کشته شده در رستان او که تصرف بر او کند در کار باران فی الصراح ولی در صحت و تصرف بر کسی و یا بر کسی
 این قتل در فصل اول در حدیث ابو شریح گذشت و در این حدیث بیان و اینست که فرمود * فان شأنا قتلوا *
 پس اگر خواهند اولیای مقتول بکشند قاتل را بقصاص * و ان شاءوا اخلوا بالدية و می تلثون حقه * بکسر حاء و بهم صد
 شتر است می شتر حقه که در سال چهارم در آمد و اند * و تلثون جبل عة * بفتح ذال حجه و می شتر جل عه که در سال
 پنجم پای نهاده * و اربعون خلعة * بفتح خاء معجمه و کسولام و بغا و جهل نافه با رشکیم دار * و ما صالحوا عليه فهو لهم *
 و آنچه صلح کنند بران پس آن مرایشان را اهل اصل دین به حق اولیای مقتول است این مقل اراست و اگر صلح کنند
 بر چیزی کمتر از این همان واجب خواهد بود * رواه الترمذی * این مذمت امام شافعی است و امام شافعی نیز موافق آن
 رفته و نزد امام ابوحنیفه و ابو یوسف صل شتر چهار قسم بهت و پنج از ان بنت مخاض و بنت و پنج بنت لبون و بنت و پنج
 حقه و بنت پنج جن عه و حوا مل درین میان نیست و تمسک ایشان بعد از ثابت بن یزید است که آن حضرت حکم
 کرد بصل شتر اربع و حدیثی که تمسک کرده بدان شافعی غیر ثابت است از جهت اختلاف صحابه در دینت و اگر صحیح می بود
 اختلاف نمی کردند ایشان در ان و ابن مسعود نیز به همین جانب است و در شرح تحقیق این از شروع هل ایه کرده شد و است
 * و عن علي رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المسلمون تنكأون ما هم * گفت آن حضرت مسلمانان بر ابراست
 خونهای ایشان در قصاص و دینت فضل نیست در ان شریف را بر وضع و کبیر را بر وضع و عالم را بر جاهل و مرد را بر زن
 بر خلاف عادت جاهلیت و گفته اند که این یکی از احکامی است که در صحیفه علی بوده اند رضی الله عنه * و بعضی
 بذه متهم ادناهم * و کسب و کار می کند بجهل و آمان مسلمانان و کمترین ایشان چنانچه زن و غلام مثلا یعنی اگر زنی و ادنی مردی
 گافری را آمان داد و در حدیث بمسئول مرد بکران را شکستن این حدیث * و یرد علیه قصاص * و باز می کرد اند و میرساند یعنی
 غنیمت را بر مسلمانان و در قرین ایشان یعنی آنچه گرفت ابعل میرساند با قرب و این بر تعلق و بهت که لشکر مسلمانان
 بغزایر آمد و فوجی از ان جلاد از لشکر امام د و بر توافد چون ببلاد کافران نزد یک رسید و غنیمت یافت ایشان را
 باید که این غنیمت بر لشکری که پس ایشان است و بلاد عک و نرسین و برهانند و منفرد نشوند بدان بلکه همه در ان

شریک اند مکروه و زنها یه و مختار قاضی تا صوالی بن بیضاوی همین است و ایتمعی صحیح است جز آنکه آراد غنیمت
 و قتل بر آن مکروه است عبارت نیست و بعضی گفته اند که معنی این عبارت آنست که بعضی مسلمانان که در توانند از بلاد
 کفر اگر عقل امان کنند با کافری نمیرسد هیچ یکی را نقض آن اگر چه نزدیکتر باشد بان بلاد * و هم یک علی من سواهم *
 و مسلمانان حکم یکدیگرست دارند و ریاری دادند و نصرت نمودن و اتفاق داشتن و اختلاف نکردن بر کسانیکه جز ایشان
 اند یعنی کافران یعنی چنانکه در اینجا یکی است قتل و تلاف و تبا بین نیست در چنینی که و گرفتار * و چنین بان که مسلمانان
 بیکدیگر متفق باشند * الا لا یقتل مسلم بکافر * و انا و آکافه با شین که کشته نشود مسلمانان بکافران * و لا ذ و عهل فی عهده *
 و نگاشته شود خنک اولاد عهل و آمان یعنی ذمی در عهل خود یعنی تا ذمی است و چیزی نمیکند که منافات بدست دارد
 پس معلوم شد که کشتن ذمی جائز نیست پس اگر او را مسلمان نباشد آن مسلمان را بقصاص و یا بکشتن چنانکه مذکور است
 امام ابوحنیفه است پس مراد بکافر که ذمی بود کشته نشود مسلمانان بکافران * و اگر چه فایده هم * رواه ابوداود و در البسانی
 و رواه ابن ملجه عن ابن عباس * و عن ابی شریح التزاعی * این همان ابوشریح خزاعی کعبی است که در فصل اول کتبت
 و از خزاعی و عدوی نیز گویند چنانکه همانجا اشارت بلوان کردیم * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کتبت
 شنیدم آن حضرت را که می گفت * من اصیب بدم * که یکدیگر رسیدن و کشتن و مصیبت زده شد بشون یعنی بقتل نفس * و خیل
 و الخیل الجرح * و خیل بفتح خای معجمه و سکون موحده و حراحت و اصل خیل بمعنی فساد است و میباید شد در انحال
 و ابلان و خیل یعنی آنکه کشته شد یا مجروح شد کس او * فیه و بالخیار بین احدى ثلث * پس در مختار است میان یکی از این سه
 خصلت سه فعلت یا کسی که کشته شد و مجروح کشت پس ولی او اختیار است میان سه خصلت * فان ارادوا لربعة فخیل و اطلی علیه *
 پس اگر خود احد خصلت چهارم را پس بکیر یک بر مرد و دست و و نکند از یک که آن بکند * بین ان یقتل او یغفروا
 یا یخذل العقل * مختار است میان آنکه قصاص کیرد یا بکیرد یا بکیرد دیت را * فان اخذ من ذلک شیئا * پس اگر بکیرد
 از آنچه که مکروه شد از خصلت ثلثه چیزی را * ثم من بعد ذلک * بستر تبا و زکرد از حد بعد از گرفتن چنانکه عفو کرد
 بعد از ان طلب کرد دیت یا قصاص را * فله النار خالدا فیها مثل ان اراده الدار می * و من طاروس * بلفظ طاروس مشهور و بمانی
 امام مشهور از اعلام تابعین و از خيار صالحین و از عوام اهل یمن و بلاد ایشان و در اصل از اولاد فارس بود چهل حج کرده
 و محتاج بالداعوه بودند گفته اند که نام او ذکوان است و طاروس لقب او است نقل است که وی در بامداد سرد که ابرو
 باد داشت نماز میکرد مسجد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف در مکه بود بر وی کتبت فرمود تا علیه السلامی بکشد بر وی
 انداختند پس هر روزی که تافارخ شد از حاضرت خود چون سلام داد طاروسان دیک بر کتفهای وی افتاده بود نشان و بر وی
 نکند نکرد و بمنزل رفت اکثر مصیبت وی باین عباس بود * عن ابن عباس عن رسول الله * روایت می کند از ابن عباس
 از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * کتبت آن حضرت * من قتل فی عجمه * که یکدیگر کشته شد در عجمت بکسر عین و هم
 مشدده و تشدید یا از عجمی بمعنی کوری و چهل یعنی در حالیکه مشدده است امری و معلوم نمیشود قاتل و نه حال قتل و بفتح
 عین و ضم آن نیز آمده * فی رمی یكون بینهم بالتجارة * و انداختن که می باشد میان قوم بستر کها یعنی میان خود جنگ
 می کردند و هتک می انداختند تا که هتکی بیکدیگر رسید و کشته شد مقصود آنکه بهتک کشته شد بلکه تقیید بهتک نیز تاقی است
 و مراد آن است که قتل بمثل موجب دیت است نه قصاص * و جلی با لعیاط * یا کشته شد بزدن تا زیا نه جلی بفتح جیم
 تا زیا نه زدن سیاط جمع هو ط تا زیا نه * و ضرب بعضا * یا بزدن چوب * فهو خطا * پس این قتل در حکم قتل خطا است
 اگر چه بعمل هم باشد * و عقله عقل الخطا * و دیت آن دیت خطا است و فقها این را شیهه عمل نام کرده اند و قتل بغیر
 جد یک اگر چه بچیزی باشد که حاصل می شود بان قتل غالباً شیهه عمل است نزد امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه و شافعی شیهه عمل
 آنست که بعمل قتل کنند بچیزی که حاصل نمی شود بوی قتل غالباً اما بچیزی که حاصل می شود بوی قتل غالباً از قبیل

عمل است پس عیبر و عصا که من گورا است در حال نزد ابوحنیفه بر اطلاق اند ضعیف یا نفیل و نزد ایشان محمول است
 بر ضعیف حاصل آنکه در قتل مشققت نزد ابی حنیفه قصاص نیست و نزد ایشان این تفصیل است * و من قتل عملاً ذهوقه * کسیکه
 کشته شود عمل ابی حنین اختلاف معنی که معلوم شد پس آن قتل موجب قصاص است و قود بفتح قاف و را و قصاص گرفتن
 اصلش از انقیاد است و جانی در قصاص انقیاد می نماید و کردن می نهد با نپسه بر عروصی وود * و من حال دونه *
 و کسیکه حایل کرد میان آن و مانع آید از گرفتن قصاص و حکم شرع بخله یا مل اهنه * فخلیه لعنة الله و غضبه * پس
 بروعت راندگی از رحم منحل از خشم او * و لا یقبل منه صرف و لاعل * ویند یرفته نمی شود از وی توبه و نه نل به یانه
 نقل و نه درض و این عبارت بسیار واقع شده است در احادیث مراد این است که گفته اند * رواه ابو ذر و النسای
 * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا عقی من قتل بعد اخذ الدیة * ترک نمی کنیم و نمیگزایم و البته قصاص
 میگیریم از کسیکه کشت بعد از گرفتن دیه و باین معنی اعقی بضم همزة و سکون هین و کمرفا است بر لفظ متکلم از اعفا بمعنی
 ترک و بلغظا مضی مجهول نیز آمده است و در بعضی نسخ مصابیح لا یعقی آمه * است بلغظ مضارع مجهول و این مرد و
 یاد عاست یا خبر بمعنی نهی و اعفا درین دو وجه بمعنی اکثار نیز گرفته اند چنانکه در افعال اللسی یعنی کثیر مباد مال او
 و مستغنی مباد * رواه ابو ذر و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کفتم ابو الدرداء
 بشئ لم آنصرت را که می گفت * ما من رجل یصاب بشئ فی جسد * نیست هیچ مردی که مصیبت زده شود در تن
 وی یقطع و جرح و الم * فصلی بلس * پس تصدق کند با آن معنی عفو کند از جانی و بشکست او را و صبر کند بر تحمل بر آلهی و ترک
 کند انتقام برای نفس * لا رفعه الله به درجه * مگر آنکه بلند کرد اند و راخذ ایستعالی بسبب این تصدق و عفو پایه
 در ثواب * و خطا عنه خطیة * ترک کند و بینه از وی گناهی را * رواه الترمذی و ابن ماجه * الفصل الثالث *
 * عن سعید بن السیب * ارکبنا رتا بعین و قد ماء ابشان است * ان عمر بن الخطاب قتل خمسة اوجعة برجل واحد * و ایست
 میکند که امیر المؤمنین عمر کشت پنج مرد را یا هفت مرد را در بلبل یکمرد * و قتلوه قتل غيلة * که کشته بودند آن پنج نفر را با عفت
 نفر آن مرد را بطریق غیله یکسر معینه و مگورن تحتانیه بناگاه و بفریب کشتن * و قال عمر لو تمالی علیه اهل صنعاء * گفت
 عمر اگر اتفاق میکرد ند و یاری میدادند بر وی ساکنان صنعاء که شهر یصمت مشهور از بلا و یمن * لقتلتهم جميعا * هر اینه
 می کشتیم ایشانرا همه و تخصیص ذکر صنعاء یا از آن جهت است که این مردان از آنجا بودند یا این مثل است نزد عرب در
 کثرت و درین دلیل است بر قتل جماعه بیکی اگر شریک شوند در قتل وی * رواه مالک و روی البشاری عن ابن عمر نحوه
 * و من جندب قال حدثنی فلان ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * کفتم جندب که جندب کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت
 نام او را نبرد یا اوتی فراموش کرد که آن حضرت گفت * بیجی المقتول یقاتله یوم القيمة * می آورد کشته شد و کشند
 خود را در روز قیامت * فیقول سل هذا فیم قتلنی * پس می گوید مقتول یعنی بختل او دل تعالی بپرس این را بچه جهت
 کشته است مرا * فیقول قتلته غلی ملک فلان * پس می گوید قاتل کشته ام من او را بر ملک و سلطنت فلان و در عهد
 دولت او نام یکی از ملاطین می برد که در زمان وی و بنصرت و مدد وی کشت * قال جندب فا تقها * گفت جندب
 پس پوهیز کن نصرت را و خطاب به ملاطین است که جندب نصرت میکرد او را که نصرت نکرد ظالم را و بر این
 معنی ملک بضم میم است و یکسر میم نیز گفته اند یعنی کشته ام او را در مشاصه و مشاصه جره که میان من و وی بود بر ملک فلان
 شخص که زیل است مثلاً و ضمیر برای مشاصه و مشاصه است و مراد بیان واقع است و معنی اول اظهار است * رواه النسائی
 و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اعان علی قتل مؤمن * کسیکه یاری دهد و مل داند بر قتل مسلمانی
 * شطر کلمة * نیم کلمه و در بعضی نسخ بشرط کلمه یعنی بادی کلامی و اقل اعانتی و بعضی گفته اند نیم کلمه آنکه مراد بشرط کلمه آق
 است از قتل * لقی الله مکتر ب بین عینیه * ملاقات می کند خدای تعالی را و حاضر شود بدین رگاه و خال آنکه نوشته شده است

مبان ذو چشم و قایم لفظ * آیس من رحمة الله * ونا امیل است از رحمت خدا * رواه ابن ماجه * (عن ابن عمر
عن النبی صلی الله علیه و سلم اذا مسك الرجل الرجل وقتله الاخر * وفتیکه نکاهد) و مردی را و نکشد او را
مردی دیگر * یقتل الذی قتل * کشته شود آنکسی که کشت * و خمس الذی امسک * و خمس بکرده شود آنکسیکه نکاهد است
چنانکه امساک کند مردی زنی را و زن نکند بوی دیگری حد نیست بر نکاهد او را نه همچین قصاص نیست بر نکاهد او را نه
لن اقلوا اما پوشید نمایند که این اعانت است و رعانت بر قتل بیکم احادیث دیگر خاص آمده است مگر آنکه ابن
حدیث منسوخ باشد و الله اعلم * رواه الدارقطنی *
باب الديات * جمع دیت بکسر حق قتل در اصل
صل راست و دی دیت کوهل یعنی حد غالب آمده بر مالی که داده می شود و رجنا یات و لفظ جمع آوردن باعتبار
نوع دیت است که دیت نفس است و دیتها یا اعضا و جوارح و دیت از شتر صد است و از طلا هزار دینار و از نقره ده هزار
دریم چنانکه مردی است از عمر رضی الله عنه که بیغمه بر خدای صلی الله علیه و سلم حکم کرد و دیت بد ده هزار دریم و این نزد
است و نزد شافعی از نقره و رازده دینار و ثابت نمی شود دیت مکر ازین سه نوع نزد ابن حنیفه و نزد حاکمیه از این سه
ع می شود و نیز از بقره و یست و از غنم ده هزار و از حمل دو یست مرحله و جامه
عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من ذبح و هذ و سوا * روایت است از ابن عباس که آن حضرت کیفیت
دیت این را بد و بر او است اشارت کرد بان و این بانکشت خورد و بانکشت بر چنانکه بیان کرد و راوی بقول خود
یعنی * الخضر و الا بهام * بد آنکه در قطع اصابع همه از هر دو دست یا از هر دو پا تمام دیت است از جهت تقویت جنس
منفعت پس در هر اصبع عشر دیت باشد که ده شتر است پس حشر ماید دیت خنصر و بهام بر او است اگر چه خنصر ضعیف
تر و حقیر تر است از بهام یا اگر چه بهام بد و بند دارد و خنصر سه بند ازین جهت تخصیص کرد بد کرا این د و انکشت زیرا که
هر دو برابر اند در اصل منفعت پس زیاده و نقصان احتیاج ندارد چنانکه یمن و شمال و هرگاه که در هر اصبع عشر دیت
کل باشد در هر بند انکشت بمصا ب آن خواهد بود پس در هر بند انکشت ثلث عشر و بد و بند انکشت نر نصف عشر زیرا که او را
د و بند است و انکشتان دیگر است * رواه البخاری * و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قضی رسول الله صلی الله
عیه و سلم فی چنین امره من بنی لیمان * گفت ابو هریره حکم کرد آن حضرت در چنین زنیکه از بنی لیمان بود و بکمر لام
و فتح آن و سکون حایمه مله بطنی است از قبیله مذیل * سقط میتا * که افتاد آن جنین مرده جنین کودک در شکم بغرة *
حکم کرد به غرة بضم غین معجمه و فتح رای مشدده و حکیم بغرة بر عاقله است و مراد بعاقله جماعه از عصابات است که میان
ایشان تئام و تغاون میباشد و عقل بمعنی دیت آید چنانکه معلوم شد * عبد اوامة * غرة غلام باشد یا د و غرة
به تنوین و اضافت هر دو روایت است و غرة در اصل سفید می که در رجیمه است پس می باشد بعد از آن اطلاق می کنند آن را
بر هر چه روشن و مشهور باشد و شب اول از ماه و عقید می دانند آن و از متاع نفیس آن و از قوم شریف ایشان و از هر چه در وی
ار و بر عبد اوامة نیز اطلاق کرده اند بعضی گفته اند بشرط بیاض و نزد فقها این شرط نیست و مراد بد آن نزد ایشان
چیزی است که قیمت او به نصف عشر دیت رسد و قصه آن است که در حد بد آینه بپای که در وزن جنگ کرد بد بیکدیگر
پس یکی از آن دو وزن سنگی انداخت بوزن دیگر پس گشت بچه را که در شکم وی بود و مرده بیرون افتاد پس حکم کرد
آن حضرت دیت آبرا بغرة و اگر زننده بیرون می آمد بعد از آن می گشت تمام دیت کبیر و واجب می شد * ثم ان امرأه
التي قضی علیها بالعزة توخبت * بخت آن زنیکه حکم کرده شد یا حکم کرد آن حضرت بد و بد و بد یعنی بر عاقله و ی
بغرة که زن جانیه باشد بمرد * فقضى رسول الله * پس حکم کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم بان میراثها لبنیها
و زوجهها * بانکه میراث مردی بر سران او زاست و مرد شوهر او راست * و العقل ملی عصبها * و حکم کرد بانکه دیت
بر عصبه اوامة که مراد بعاقله ایشانند یعنی دیت بر عاقله است و ایشان وارث نمیشوند و از عقل ارت لارم نمی آید

و در ارثان جماعت دیگرند و قضیه به بنین و زوج نیست آن خواهد بود که آنرا قارنه معین ما بودند ذر واقع والا ظاهر
آنست که میراث مرارثان را باطل هر کد ام که باشد چنانکه در حدیث آمده بیاید که در ثار ولد ما ومن معهم * متفق علیه
و عنه قال * و هم از ابی هریرة است که گفت * اقتتلنا امرأ تان * جنگ کردند و زن که ضربه یک یک کردند * من من یل *
که از قبیلہ من یل بودند * فرمت احد لهما الاخری * بتجسس * پس انداخت و زد یکی از آن در زن دیگر را بسنک
* فقتلتها و ما فی بطنها * پس کشت او را و بچه را که در شکم او بود * فقتل رسول الله صلی الله علیه و سلم ان دية جنینها
غرة عبد او ولید * پس حکم کرد آن حضرت که دیت بچه ری که در شکم او مرد غرة است غلام یا دة این دلالت دارد
که قتل بتجسس موجب دیت است نه فصاص و از قبیل عمل نیست بلکه شبه عمل است چنانکه من صاب امام ابو حنیفه است
و دیگران حمل میکنند بر بچه مرد و حکم بر ویت بیه المراقطة عاتلتها * و حکم کرد بدیت زن که کشته شد بر عاتلة آن زن که
کشت * و در ثار ولد ما ومن معهم * و وارث گردانید آن زن را یا دیت او را و لا دارا و کسا نیکه با و لا داریند از ورثه
و ظاهر آنست که قضیه متعلد است در حدیث ما بق جانیه مرد و مقصود بیان حال وفات وی و حکم بروی بود و درین
حدیث زن مجنیه با بچه مرد و مرد ند حکم برویت بیه و لا دوری و احتمال دارد که یک قضیه بود و توجیه آن در
شرح بنقل از طیبی من کو راحت قتل بر * متفق علیه * و عن المغيرة بن شعبة ان امرأتين كانتا ضرتين * روایت است از
مغيرة که در زن بودند ضربه یک یک دیگر و ضربتین آن در زن که در قتل کج یکمورد باشند * فرمت احد لهما الاخری بتجسس
او محمود فسطاط * پس انداخت یکی از آن در زن دیگر را و زد او را بسنک یا بستون خیمه * فی الصراح فسطاط بضم و کسر فسطاط
فما طهره خیمه و حرکا بزرک * فالقت جنینها * پس انداخت آن زن جنین خود را * فقتل رسول الله صلی الله علیه
و سلم فی الجنین غرة * پس حکم کرد آن حضرت و واجب گردانید در جنین غرة را * عبد او اامة * غلام یا دة * و جعله
على مصبة المرأة * و کردانید آن غرة را که حکم کرد و واجب گردانید بر عاتلة زن و در بعضی نسخ جعلها یعنی غرة را
یا دیت را * هن ذرواية الترمذي * این روایت مردی است این اعتراض است بر صاحب مصابیح که این حدیث
و ادراج آورد * و فی رواية مسلم * و در روایت مسلم اینچنین آمده است * قال * گفت مغيرة بن شعبة * ضربت امرأة
ضربتها بمود فسطاطی حبلی * زد زنی ضربه خود را بستون خیمه و حال آنکه ضربه وی بارد او بود * فقتلتها * پس کشت
آن زن ضربه خود را که بارد او بود و بر ضرورت آنچه در شکم او بود نیز مرد * و احد لهما السبانية * و یکی از آن در زن
از لیسان بود که بطنی است از من یل * قال فقتل رسول الله صلی الله علیه و سلم دية المقتولة على مصبة القتالة * پس گردانید
آن حضرت دیت زن کشته شد را بر عاتلة زن کشته را این دلالت دارد بر من صاب امام ابی حنیفه زیرا که محمود از
فسطاط واقع می شود قتل بوی عاتلة طیبی گفته که محمول بر عود و صغیر است که قصص کرده نمی شود بوی قتل غالباً * غرة لمانی
بطنها * و گردانید غرة را دیت مرچیز زیرا که در شکم او بود * الفصل الثاني * عن عبد الله بن عمرو ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الا ان دية السطاء شبه العمل ما كان بالسرط والعصاة * آفة باش بد رستی دیت قتل خطا
که شبه عمل است که بتا زیا نه باشد و بعضاً مائة من الابل * صد است از شتر * منها اربعون فی بطونها اولادها * از جمله آن
صد شتر چهل است که در شکمهای آنها بچههای آنها است * رواه النسائي و ابن ماجه و الدارقطني و ابو داود * و عنه
و عن ابن عمر و روایت کرد آنرا ابو داود از عبد الله بن عمرو و از عبد الله بن عمر * و فی شرح الحمة لفظ المصابیح
عن ابن عمر * و در شرح السنة لفظ مصابیح است از ابن عمر و لفظ مصابیح این است که الا ان فی قتل العمل السطاء
بالسرط والعصاة مائة من الابل مغلاظ منها اربعون خلقه فی بطونها اولادها و کویا که مراد بقتل عمل خطا قتل خطا شبه
بعمل است بد آنکه قتل عمل است یا شبه عمل است یا خطای متض مراد بعمل آنکه قصص با باشد بحدیل یا سلاح و آنچه در حکم آن
است و شبه عمل آنکه بغیر سلاح بود خراة واقع شود بوی قتل غالباً یا نه و خطا آنچه جز این است و این نزد امام ابو حنیفه

است و روی حمل می کند عصارا بر اطلاق خفیف باشد یا ثقیل و دیگران می گویند نکه قتل بمقتل که واقع می شود بوی قتل غالباً از قبیل حمل است و ایشان حمل میکنند عصارا بر خفیف که واقع نمی شود بوی قتل چنانکه اشارت بدان در اثنا بیان واقع شد و در بعضی روایات مغایر واقع شد و تغایظ در شبه عمل نزد ابن مسعود بقول ابوحنیفه و ابو یوسف و احمد آن است که واجب کرد انید شد چهار قسم بست ز پنج بنف مختاض و پنج بنت لبون و بست و پنج حقه و بعضی پنج جنه و تغایظ نزد شافعی و محمد باین نوع است که واجب کرد اندک می جنه و می حقه و چهل ثنیه که همه خلقات باشند یعنی حوامل که در بطون آنها اولاد است و اما در خطای محض تغایظ نمود و واجب میگردد در روی پنج قسم بست بنت مختاض و بست بنت لبون و بیست ابن مختاض و بیست حقه و بست جنه و این باتفاق است و این حدیث دلیل شافعی و محمد است و ما میگوئیم که این معارض است با نچه روایت کرده شد است از ابن مسعود و از سائب بن یزید پس اخذ کردیم ما بمتیقین کن اذ کروا * و عن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم * بفتح حای مهمله رسکون زاع * عن ابیه من جله * بد آنکه مولف در باب فرائض گفته عن محمد بن ابی بکر بن حزم و درین باب گفته ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و تمام نسبت آن است محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری بخاری و غیره بن حزم صحابی است که عامل آن حضرت بود بنجران و محمد بن عمرو بن حرم تابعی است روایت میکند از یزید بن خزد و ولادت از عهد آن حضرت است سنه عشر و بعضی گفته اند پیش از وفات آن حضرت بد و مال بعد از آن ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم نیز تابعی است از طبقه ثانیه و این ابو بکر در ادب و سراسر است یکی عبد الله بن ابی بکر و روی نیز تابعی است روایت می کند از پدرش و از انس و ویم محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و روی بد و عبد الملك مدنیست که قاضی مدینه است بعد از یزید بن خزد و روی کلابی است از پدر خود عبد الله بن ابی بکر و ازینجا معلوم شد که در جائی که مولف گفته است محمد بن ابی بکر بن حزم اختصار کرد و نسبت بیچن اطلی کرده * ان رسول الله ملی الله علیه و سلم کتب الی اهل الیمن * روایت می کند که آن حضرت نوشت کتابی بسوی اهل یمن * و کان فی کتابه ان من اعتبط مرمنا قتلا * و بود در کتاب وی این که گنویکه بکشد مسلمان را بی عت و بی جنایت و اصل اعتبط کشتن شتر را بی عتلی * فانه قودیه * پس بد رمتی آنکس قصاص دست خود است یعنی مقتول است بجزای فعلی و جنایتی که بدست خود کرد و یلقصاص جزای فعل دست او است و بعضی گفته اند که معنی آنست که قصاص گرفته شود بی مهور چنانکه می گویند بدست یا او پیش و بدست او است * الا این یرضی او لیا المقتول * مگر آنکه راضی شوند کسان مقتول که کار و بار او شرعاً در دست تصرف ایشان است بدیت یا بحدق * و فیه ان المجرم یقتل یلماً * و در آن کتاب این بود که مرد کشته میشود بزن * و فی الدنفس الدیه ما نة من الابل * و در آن کتاب این بود که در کشتن نفس دیت است از شتر یعنی بر کسی که شتران دارد * و فی اهل الذهب الف و دینار * و بر دخل او اند این نزد دینار است و بر اهل نقره دینار در هر م و این را از کرکردن از جهت اکتفا بقیاس مراد آن است که از شتر داران در واقع بحسب اتفاق شتران می گیرند و از زدن داران زرنه آنکه واجب باشد که غیر آن مقبول و محسوب نباشد * و فی الانف اخا و عیب جلد * و درین چو ن تمام کرده شود بریدن آن و از بیع برکنه و شود و عیب در اصل بمعنی جمع و جمله است و اوص القوم یعنی همه آمدند و بجهلگی فراز آمدند استیجاب هم که بمعنی فراز گرفتن است هم ازین باب است * الایة ما نة من الابل * دیت تمام است از شتران * و فی الاسنان الدیه * و در دندانها که همه شکسته شوند دیت کامل است * و فی الشفتین الدیه * و در هر دو لب که بریدند شوند نیز دیت است * و فی المیخنین الدیه * و در هر دو خایه که بریدند شوند دیت است * و فی الذکر الدیه * و در بریدن آلت مرد دیت است * و فی الصلب الدیه * و در شکستن استخوان پشت چنانکه سبب زوال و انقطاع آب مثنی گردد دیت است * و فی العینین الدیه * و در زدن هر دو چشم دیت است و اصل در باب قطع اطراف و اعضا آن است که اگر فایت و زایل کرد اند جنس

و منعت رايه تمام و حال يا هر چه در اوال جمالي که مخصوص است تمام کرد و واجبه است تمام مذبح که بوجهي در چنگه ايتلاف
 نفس است پس ملحق است با تلاف نفس بجهت تعظيم آدمي و اصل آن قضاء به پيغمبر و طلب امت صلي الله عليه و سلم
 بتمام ديت در زبان و پيلي و پيل امي شود از اين اصل فروع کثيره و به تعلق حکم کون جز عذر رضي الله عنه بجهت ديت
 در يك ضربه که زایل کرد ابد عقل و سمع و بصور و لام و راس و پيچ و رگ و فکيه و سترده شل و لب و سفت ديت است زير آنکه
 مفوت جلال است و همچنين موعی حرکت ابي الهل اية في الرجل الواحد لا نصف الدية * و در يورين نيك پانچم ديت
 است از جهت ذوات نصف منعت * و في الامومة ثلث الدية * و در شکستگي که رسوله است ديت مفوت و راسه يك
 ديت که بي رسه شتر و يوم حصة شتر باشد ام در شکستن آه بهل شکستگي سر که بهو سستد ماغ رسوله باشد آهه و ما موم دماغ
 قبا و شل * و في اليد ثلث الدية * و در جراحتي که بهل روين شکم يا سرنه ثلث الدية است چو ف شکم و در روين هر چيل
 و در رکن رانين طعنه باند روين جايغه جراحتي که بهل روين کنده بود * و في المقلعة خمس عشرة من الابل * و در
 منقله پا بزده شتر است و منقله بضم مهم و قنچ نون و کسر و ف مشدده شکستگي که استخوان بوي شکسته باشد کلي افي الصراح
 و در قاموس گفته منقله شکستگي که نقل کرده شود از دمي فراش عظام و آن پزد ها است که بواستخوانها است زير کوشتها
 * و في كل اصبع من اصابع اليد والرجل * و در هر انگشتي از انگشتها عدد ديت و پانچ عشر من الابل * و در استخوان
 از شتران * و في السن خمس من الابل * و در هر دندان پنج شتر است و گفته اند يا با نصله در رهبر کن گفته شود که
 چون در مجموع استنان ديت کامل باشد در يك دندان چکونه پنج شتر باشد و ديت الاله ياسی و دواند يا پيست و ديت
 اند جواش آن است که گفته شود اين تکل پزانشا تعبدی متعدي الازاد ليست بشما تحت آن مکر بتوقيف و سماع از
 شارع نعم در بعضی اين اقسام چنانکه ديت در دوششم و نصف ديت و يك چشم مثلا وجه معقول نيز در کتب توان
 کرد اما اصل همان توقيفها است * و رواه النسائي والدارقطني وفي رواية طائفة من العيون خمسون وفي الاله خمسون
 و في الرجل خمسون * و در روي است مالک باين لفظ آمده که در چشم پانچ شتر است و در دست پانچ و در راي
 پانچ * و في الموضحة خمس * و در شکستگي که بهل اکل عقل استخوان را پنج شتر است * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه
 عن جده قال قال رضي رسول الله صلى الله عليه وسلم في المواضع خمسة عشر من الابل * گفت حکم کرد آن حضرت
 در هر يکي از شکستگي هاي موضعه پنج پنج از شتران * و في استنان خمسة عشر من الابل * و در هر يکي از دندنها پنج
 پنج شتر * رواه ابوداود والنسائي والدارقطني و زوي الترمذي وابن ماجه الفصل الاول * و روايت کرده است ترمذي
 وابن ماجه فصل اول را يعني ديت مواضع را زوي الاذان را ذکر نموده * و عن ابن عباس قال جعل رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اصابع اليمين والرجلين سواء * گفت ابن عباس کرد انبيل آن حضرت انگشتان هر دو دست
 و هر دو پا را برابر از جهت نوبت شدن منعت مشتبه بهر يك بغوات انگشتان وي * رواه ابوداود و الترمذي
 وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاصابع سواء والاسنان سواء * انگشتان همه برابر اند اگر چه بعضي
 بزرگتر و بعضي با شل چنانکه في الفقيه والضرر سواء * دلتان پيش و دلتان ان کوسي همه برابر اند اگر چه
 اندر اين بزرگ و عظيم تر از ثنا يا اند استنان نامها دارند ثنا يا دلتانها پيش چها رد و بالاد و بايان پس از ان و باعه به چون
 طروق بهل از ان اصاب بهل از ان اخراص * و في و فنه سواء * اين راين بوا بر اند اشارت است به پيغمبر و غير کمال قالوا
 رواه ابوداود * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح * خطبه هو الل
 آنحضرت در زمان فتح مکه * ثم قال * يستوي في الاطراف * اما الناس انه لا خلاف في الاطراف * اما من ليست حلفت وانك انت
 آن در اسلام و خلاف بکسر حار سکون لام و بفتح هار کسر لام نيز روايت می کنند در نه ايه گفته که اصل حلف عقل کردن و بهل
 بهشتن بر ائتلاف و مصالحت و معاشرت بیکدیگر و آنچه از اين درجه حلفت می بود بر فتنه و فتنان و غارت بود اگر چه بظالم و

کند اذکر و الله اعلم * وروی فی شرح السنه آن النبي صلى الله عليه وسلم وروی قبول خیر * وروایت کرده است بغوی و
 شرح السنه که آن حضرت دین داد در کشته شده خیر که قصه ی و باب قعامت بیاید * بمائه من اهل الصدقه * بصل
 شتر از شتران صدقه * و لیس فی اسنان اهل الصدقه ابن مخاض * و حال آنکه نبود در میان اهل صدقه ابن مخاض
 * و انما فی ابن لبون * و نبود در آن مکر ابن لبون و ابن رداعت برجل یک سابق که در روی اثبات کرد ابن مخاض را
 و باین اهل کرد : اعت شافعی * و من عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد قال كانت قيمة الدية * بود قیمت دیت اعنی قیمت
 اهل دینه که * اند و در بعضی نسخ كانت قيمة لبل الدية * علی عمر بن موله * الله * روزمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثمانمائة
 وینا را و ثمانمائة آلاف درهم و دینه اهل الکتاب یومثل النصف من دینه المسلمین * و بود دیت اهل کتاب در آن روز نصف از
 دیت مسلمانان * قال فكان كل لك * پس بود حکم دیت * چنان * حتی استتلف عمر * تا آنکه خلیفه کرد انیل و شل و عمر
 رض * فقام خطيبا * پس استاد عمر در محالیکه خطبه گفت : است * فقال ان الاصل قبل غلبت * پس گفت عمر که شتر بتحقق
 گران قیمت مددند * قال * گفت راوی * نذر ضاع عمر علی اهل اللب الف دینار * پس فرض کرد دیت را عمر بر
 بدل آوردن از روز دینار * و علی اهل البورق اثني عشر الف * و فرض کرد انیل عمر بر خداوندان نقره دوازده هزار دین
 درهم * و علی اهل البقر ما یبی بقره * و فرض کرد انیل بر خداوندان گاو و دویمت کار * و علی اهل الشاة الفی شاة *
 و بر خداوندان گوسفند ان دوز را و گوسفند * و علی اهل الخلال مائتي خنقة * و بر خداوندان خنقه که متاع ایشان
 جامه ها بود و دینست بخت جامه زاد و از آن * قال و ترک دینه اهل الذمة * و گفت داشت دیت ذمیان بر آنچه بود که چهار هزار
 درهم باشد * لم یرفعها فیما رفع من الدية * برین داشت و بلند نکرد انیل دیت اهل ذمه را در چیزی که برین داشت از دیت
 و گویا باین تمسک کرد آنکه گفت دیت اهل ذمه بثلثه دیت مسلمانان است چنانکه شافعی و هر که موافق او است و نزد ما دیت
 ذمی مثل دینه مسلمانان است چنانکه گفته شد * رواه ابو داود * و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه جعل
 الدية اثنا عشر الف * و دیت است از ابن عباس که آن حضرت کرد انیل دیت را و از دوز هزار دین * رواه
 الترمذی و ابو داود و النسائی و ابدا رمی * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد قال كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقوم دية الخطاء علی اهل البقری اربعمائة دینار * بود آن حضرت که قیمت می کرد دیت خطای بر اهل دینار چهار
 صد دینار * و عدلها من البورق * یا بر این از نقره که چهار هزار درهم باشد و وزن عشرة مدل بفتح حین و کمر آن
 بمعنی مدل و بعضی گفته اند که بفتح از غم چنان و بکمر از جنس و برین ثقل بر متعین است فتح را بکمر ثابت شود رواه
 باطل می شود این قول * و يقومها علی اثمان الا بل * و قیمت می کرد آن دیت را بر بهای شتران این بیان است مر قریب
 او را يقوم دینه الخطاء یعنی مراد بتقویم دینه تقویم اهل دیت است * فاذا غلبت * پس چون گران قیمت میشد شتران
 یعنی زیادت میشد اثمان اهل * رفع فی قیمتها * بلند میکرد و قیمت یعنی زیادت میکرد و قیمت دیت * و اذا ما جبا
 رخص * بضم را و سکون خای و چون ظاهر میشد از زانی قیمت اهل * نقص من قیمتها * کم می کرد از قیمت دیت
 * و بلغت علی عهد رسول الله * و رسید قیمت دینه در زمان آن حضرت * حلی الله علیه و سلم ما بین اربع مائة دینار و الی
 ثمان مائة دینار * میان چهار صد دینار تا هشتصد دینار * و عدلها من البورق ثمانمائة آلاف درهم * و مثل آن از فضه
 هشت هزار درهم میشد * قال * گفت راوی * و قضی رسول الله صلى الله عليه وسلم علی اهل البقر ما یبی بقره * و حکم
 کرد آن حضرت بر خداوندان گاو و دیت کار * و علی اهل الشاة الفی شاة * و بر خداوندان گوسفند ان دوز را
 گوسفند * و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العقل میراث بین و رقة القلیل * و گفت آن حضرت که مال دیت میراث
 است میان و از ثمن آنکه کشته شده است و این دیت او است * و قضی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عقل الاراذلین
 عصبته * و حکم کرد آن حضرت که دیت زن مقبوم است میان عصبه و بی یعنی زنیکه بجنایت کرده و کشته بر سید آن زن و ادا

میکنند دیت اورا عصبات وی که معین و نا حرا و بود اند چنانکه در مورد نیز همچنان است یعنی نیتها مانند عید که تعلق
 میکنند چنانکه بت بر قبه از نه بر عصبه او و بعضی میگویند مزاج زنی است که چنانکه بشود و است بر وی یعنی دیت او ترک
 است میان و از ثانی او چنانکه سا تر کات و ذکر عصبه آبی است از نیت معنی و ظاهر آن بود که بوا این تقلیر میگوید بین
 و رتتها فانهم * و لا یرث القاتل شیئا * و اوارث نمی شود کشتن * و اوارث هیچ چیز ف رانه دیت را و نه غیر آن را * و را *
 ابوداود و النسائی * و عنه عن ابیه عن جد ه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال عقل شبه العمل مغلط * و هم از عمر و بن
 شعیب عن ابیه و عن جد ه است که آن حضرت گفت دیت شبه عمل تغلیظ کرده شد * اصعب * مثل عقل العمل * مانند دیت عمل
 و تحقیق دانسته شد معنی شبه عمل و تغلیظ در اصل فصل * و لا یقتل صاحب * و کشته نشود صاحب شبه عمل یعنی قاتل با این
 طریق و این سخن بجهت آن فرمود تا متوهم نشود حوازا اختصاص در شبه عمل یعنی چون مشابه عمل است با یک که حکم او حکم
 عمل باشد کند اقل * و را و ابوداود * و عنه عن ابیه عن جد ه قال قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العین القامة
 السادة بلک انها بثلث الدیة * و گفت حکم کرد آن حضرت در چشم استاد ثابت باقی در جای خود بثلث دیت یعنی جراحاتی چشم
 و عین که بینایی وی رفت و لیکن از جای خود نه برآمد و در جمال روی حلالی نیفتند و در برای العین چنان نماید که چشم
 بحال خود است و با بقا کشت که در رد چشم تمام دیت است که صدمه شتر است و در یک چشم پنجا شتر و این حدیث دلالت
 کرد بر آنکه در رفتن چشم باین وجه ثلث دیت است و ربط هر این رفته اند بعضی علماء را واجب کرد و فیه انلی
 درین صورت حکومت عمل را ازین که مقتضی تمام و کمال نرفته پس در حکم دیت انی شد که عیال شد بضر و در بیان معنی
 حکومت عمل گفته اند که این مجروح اگر بزند * می بود با این جراحت چه عقل از قیمت او کم میشد باین حساب هر چه
 از دیت وی باقی ماند واجب میکرد و در این حدیث را هم بر معنی حکم منفا حمل کرده اند یعنی آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم که در پنجا بثلث دیت حکم کرد زیرا که در عیال * مخصوص میبرد با این عقل از نه که بطریق قاعده و تکلیف حکم فرمود و کلام
 قوی بشتی دلالت می کند بر آنکه در رحمت این حدیث سخن است و الله اعلم * و را و ابوداود * و النسائی * و عن محمد
 بن هرون ابی حمزة عن ابی هريرة قال قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الجنین بغرة * گفت ابو هريرة حکم کرد
 آن حضرت در جنین بغرة * و عد او احد او فرس او بغل * غرة غلام باشد با د او یا اسب یا شتر * و را و ابوداود * و قال
 روی هذا الحدیث مما ذین سلمة * و گفته است ابوداود * که روایت کرد * است انحدیث را احسان بن سلمة که از احلام
 بصر بین و انهم ایشان است کثیر الحدیث و اسع الروایة مشهور بحسن و عدل و خود امر زیاد و حمید طویل است روایت
 کرد از وی شعبه و مالک و ابن المارک و زکیع و در کاشف گفته که وی ثقة صدوق است و لیکن مالک از وی قوی تر است و توفی
 عنه سبع و عتین و مائة * و خالد الواسطي * و زواید نکرد این حدیث را خالد و اعطی طحان از خیار و عیال الله الصالحین
 حافظ صحیح الحدیث * حقا بن ارزق گفته که در نیافتیم افضل از خالد بن انطخان گفتند بوسعیان را خود دیت و گفت
 عقیان مورد نفس خود بود و خالد مورد عامه بود و میگویند که وی خرید نفس خود را از خدا سه با ریس تصدق کرد بوزن نفس خود
 فیه * عن محمد بن عمرو * و را و ابوداود * و عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة
 * و لم یبق کرا فرس او بغل * و ذکر نکرد هر یکی از این دو نفر و بغل را از بعضی گفته اند که ذکر فرس و بغل و هم از راهی است
 زیرا که غرة اطلاق کرد و نمیشود مگر بر انسان مملوک * و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جد ه ان رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم قال من تطیب * گفت آن حضرت کسی که طیب بکشد خود را بتکلف * و لم یعام عنه طیب * و حال آنکه دانسته شد *
 است از وی طیب یعنی مشهور نیست بطیب و مهارت و حدیث آنکه در دین پس مرد عمل وی بیمار * فهو ضامن * پس آن
 متطیب ضامن است و واجب است بر وی دیت و ساقط شد از وی قصاص از جهت اذن مردض و رضای او در آن و چنانکه
 وی نزد عامه علماء بر عاقله و اهت * و را و ابوداود * و النسائی * و عن عمران بن حصین ان غلاما لانا من نقره *

روایت است از عمران بن حصین که بیاضی مشهور است و صاحب مناقب و کیا لایست که غلامی مورد می را که فقیر بود اند
یعنی عاقله آن غلام فقیر بود اند و چنانچه او خطای خود را گفته اند مواد از غن غلام حراست زیرا که چنانچه عبد بن رزیه
با و است نه بر عاقله * قطع اذن غلام لایس اغنیاء * یروینا بنی غلام فقر اکوش غلام را که مرا اختیار را بود * فاتی امله
النبی * پس آمدند کسان این غلام قاطع نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقالوا اننا ناس فقراء * پس گفتند بدرستی
ما مردم فقیریم * فلم یعمل علیهم شیئا * پس نکرد آنکه بدین جماعه فقره چیزی را از دست پس معلوم شد که واجب
نمی شود بر فقرا از عاقله چیزی را اگر چنانچه * من بود تعلقی میگردانست چنانچه بن قبیعی در قول عامه علیا و فقر مولی
دفع نمیکند آن را * رواه ابو داود و النسائی قال عن علی بن رضی الله عنه انه قال ذیة
شبه العبد الاثلاث * روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که ذیة شبه عتق در حالیکه اثلاث است یا از آن
زوی که اثلاث است * ثلاث وثلثون حقة * بمی و سه حقه است * وثلث وثلثون حقة * وهمی و سه حقه است * وابع
وثلثون ثیة * وسی و چهار ثیة است که در سال ششم در آمد * الی یا زل عامها * متعلق ثیة است و بازل شتری که
نابهای وی طلوع کند و قوت از تمام و کامل کرد و ان بعد از تمامی مشت سالی را و بقی سالی نهیم است و بعد از وی سنی
نیست و بعد از وی بازل عام و بازل عامین میکویند و بازل مرد میرا گویند که کامل باشد و تجربه و قول امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه است و ان بازل عامین حدیث الحسن یعنی مستجمع بالشباب کامل القوة * کلیا خلقات * بفتح خا معینه
و کمز لایم در حالیکه همه اینها حامل اند * وفی روایة عند زرارة بن ابی انیس رضی الله عنه قال * کفت * فی
الخطاء اربعا خمس و عشرون حقة و خمس و عشرون دینار و خمس و عشرون میناة مناض *
این موافق مذهب امام ابوحنیفه است * رواه ابو داود * و عن مجاهد * روایت است از مجاهد که از مشاهیر تابعین است و از
عظامای فقهای و قرا است ابن عمر و کاف از منی گرفت در وقت هزار و صد و بیست رضی الله عنه * قال قضی عمری شبه ایم ثلاثین حقة و
ثلاثین حقة و اربعین حقة ما بین ثیة الی بازل عامها * این موافق حدیث مشافعی است و با لیملة مختلف اند صحابه در نقل در
دینت و اخیل کرده ایل مجهول ان که بعد از ایشان آمد ان بنی بنی که رسیده با ایشان و را حج کشت از ایشان * رواه
ابو داود * و عن سعی بن المسیب بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی فی الیتیمین یقتل فی بطن امه * و روایت است
از سعید بن المسیب که آنحضرت حکم کرد در چنینی که کشته می شود در شکم مادر وی * بقر تبع از ولیدة * و تقیید یکشته
شدن در شکم آن است که اگر بعد از بیرون آمدن از شکم کشته شود تمام دینت و ارجب خواهر بود و به چنین قتل نفس چنانکه
کشت * فقال الی ی قضی علیه * پس گفت آنکسی که حکم کرد و شد بروی * کیف اغرم من لا شرب ولا اکل * چگونه
تاوان دهم کسی را که نه نوشید و نه خورد * ولا یطیق ولا استهل * و نه سخن کرد و نه آواز کرد * و مثل ذلك یطال * و ما نزل
این شخص ضایع کرده می شود و انداخته می شود خون او و طال بضم تاء تاء و تشدید یاء لام بلفظ مضارع از طال بمعنی بود
بودن خون و طال بوجه و تخفیف لام بلفظ ماضی از بطلان نیز روایت است * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما
هل امن اخوان الکهان * نیست این شخص مکر از برادران کاهنان که قول باطل در مقابل شارع می گویند زیاده بر آن
مجمع نا مطبوع که آن نیز از عادت اهل کتاب است در ترویج اقرار باطله و استمال قول اهل بطلان می آرند و سجع خود
علی الاطلاق من موم نیست از جهت وقوع آن در قرآن و حدیث اما آنچه به تکلف باشد غرض از آن ترویج باطل بود من موم و
سجع الحق چنانکه این شخص کرد * و روایة مالک و النسائی من سلوا رواه ابو داود عنه * از سعید بن المسیب * عن
ابی هريرة مضلا * باب ما لا یضمن من الجنایات * چون ذکر کرد از جنایات آنچه
موجب ضمانت است از قود و دینت خو است که ذکر گفتی از جنایات آنچه نیست ضمان در وی اگر چه نهی واقع شده است
نهی تقریبی یا تنزیلی چنانکه در احادیث بیاید و حکم آن تعمیری و تادیبی لازم این جنایات کنا کردن و ضمان

پند و نیت، و تقصیرین پند و نیتان
علیه وسلم. انجماء جرحها چهار * چهار پایه جراحت وی را ست یعنی باطل است و نیت طلب ضمان در وی عیفاء بفتح
هون و سکون چشم منهدود چهار پایه. و هر که تکلم نکند وقت لذت دارد بر تکلم. مذکور است کفر و مومنان را عیفاء
و جرح. بضم جیم خستگی و بفتح خسته کردن و جهاز غشم جنم و تخفیف یا بمعنی هد و بطل یعنی اگر چهار پایه کسی تلف کرد
مال کسی را یا مال خود را اعتدال چیزی لازم نمی آید و معذرتی نیست و این دو تفکیر است که باوی کشنده و مانند
بهر اذنمود و اگر باشند برای شان ضامن است و اگر بر پشت او سوار باشد از نیز ضامن می گردد و در حدایه گفته
است که زاننده ضامن است چیزی را که رحمت آن را بدست یا بهایی و کشند و ضامن اخذ چیزی را که وسیع بدست
نه بهای بر هوا و ضامن است چیزی را که رفیع آبهای یا بدست یا بنظر و اگر سوار و راننده فرد و باشند راننده ضامن
نمی گردد و همچنین گوشتن وی اگر دوش شب باشد زیرا که شب وقت بلستن و نگار شدن است و اگر در روز باشد ضامن
نیست * و ابلیس چاره * و کان نیز حرام است یعنی اگر یکی در کان در آمد یا بروی با هتا پس کان افتاد و هلاک شد
پس نیست بر آن کسی که کند اساتکان را ضامنی یا یکی را برانی کنند کراریه گرفتگان بروی افتاد و هلاک شد نیست
ضمان بر صاحب کان و این وجه مخصوص نیست بمقتول و در غیر آن نیز چهار دست از صور اجاره و وجه اول موافق
است بانچه در معنی قول بی * و البیور جبار * گفته اند یعنی کسیکه چاهی کند در زمین مباح را افتاد در آن مردی و مورد
ضامنی نیست بر کشته چاه * متفق علیه * و عن یحیی بن امیه * صحابی است حلیف قریش اسلام آورد در روز فتح مکة
حاضر شدند و طایفه از تموک را و عامل عمر بن الخطاب بود بر پیروان معبد و راست در اهل ججاز * قال غزوت مع
رسول الله صلی الله علیه و سلم جيش العسرة * گفت غزا کردم همراه آن حضرت لشکر عسرة را که عبارتست از غزوة تبوک
از جهت وجوه تغایت سختی و دشواری در آن از گرمی هوا و تنگنا زدور راه تا آورده اند که گاهی طعام از برگ در ریختن
می کردند و شراب از شکمة شتران می نوشیدند و کامی تومی کرد و زیاده و کمبود این همیشه را عثمان رضی الله عنه پس
واحب کرد انیل بر ای خود بهشت را از منافقین و از اطاعت میهن و حبش العسرة * و کان فی الجیز * و بود مرأورد وری
بقاقل النساء * پس کشته و خصوصیت گردان چیزیک آدمی را * فغضب احد همایند آلاخ * پس کزین یکی از آن دو
دست دیگری را * فا نزع العضوض یله من فی العاض * پس کشید آن شخص کزین سه دست خود را از دهان
شخص کزنه * فاندر ثمنته * پس افکنند دندان پیش او را نه ال مهمله افتادن و اندر افکندن * فمقطعت * پس
افتاد ندان * فانطلق إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس رفت آن مرد که افتاد ندان وی بسوی رسول خدا
تا داد وی دهل و حکم کند * فاهل ثمنته * پس هد رکرد و باطل کرد انیل آن حضرت ثمنه او را و لا زم نکرد انیل چیزی را
از ضامن * وقال ایدع یله نی فیک * گفت آن حضرت ای بکلاردی دست خود را در دهان تو تقصیرها کالفصل * که
بخائی دست او را مانند شتر نو قوی تن در رهت و همچنین است حکم کسیکه مضطرب بود بدفع چنانکه زنیکه دفع کند از خود
کسی را که فصل فسق دارد بوسی مثلا ولیکن باید که رفیق کند در دفع مکر با کسیکه فصل قتل دارد قصم بغاف وضاد معجه
خوردن ستور علف را و خائبلن چیزی خورد و ریزه کل بکران مادی دن این کفاست بشود از باب سمع یا ضرب * متفق
هایه * و عن عبد الله بن عمرو و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من قتل دون ماله فهو شهيد * گفت شنیدم
من آن حضرت را که میگفت کسیکه کشته شود نزد مال خود و از جهت مال خود و دفع کردن از آن پس انکس شهید
است همچنین نزد اهل خود * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال جاء رجل فقال * قلت ابو هريرة أمك مزی یس گفت
یا رسول الله ارایت ان جاء رجل يريد اخل مالي * خبرده مرا که اگر بیاید مردی که میخواهد گرفتن مال مرا * قال فلا تعط
مالك * گفت آن حضرت پس من دار مال خود را * قال ارایت ان قاتلتی * گفت آن مرد خبرده مرا که اگر خواهم

بکشد مرا چکار کنم * قال قائله * گفت آنحضرت قتال کن او را و جنگ کن با وی * قال ارایت ان قتلتی * گفت آن مرد
 خرد و اگر بکشد مرا * قال فانك شهيد * گفت آن حضرت پس توشه میدی * قال ارایت ان قتلتك * گفت آن مرد خیر
 ده مرا که اگر بکشم من او را حال او چیست * قال یوفی النار * گفت آن حضرت وی در آتش دروخ است * رواه مسلم
 * عنه انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * وسم ازابی هریره است که وی شنید آن حضرت را که می گفت
 * لو اطلع فی بیتك احد * اگر مطلع میشد و می بگریست در خانه تو یکی فی الصراح اطلاع پیوسته در چیزن بگریستن
 * ولم تاذن له * و حال آنکه اذن نمیگرددی تو مرا و رواه بخاری * پس می انداختی و می زدی تو او را بسنگریزه
 * فقتلت میده * پس کور میکردی تو چشم او را * ما کان علیک من جناح * نمی بود بر تو هیچ کناهی و خلف بن ابی ذال
 معجمین انداختن سنگریزه بد و انکشت سیاه را بهام چنانکه کیفیت آن در باب حج معلوم شد و بظا هرا این حدیث
 عمل کرد و است شافعی و موطا کرد انیل و احیای از وی ضمان عین را و بعضی از علما گفته اند که این بر تقلیر پیوسته که او را
 منع کرد و باز نیاورد و امام ابو حنیفه گفته که بروی ضمان اصغر حدینت بحمول بر امیا لغه و زجر و کشیدن است و الله اعلم
 * متفق علیه * و عن سهل بن سعد * روایت است از سهل بن سعد ساجد انصاری که از مشاهیر صحابه است و از حرم
 مایع من الصبا به فی الدنیه * ان رجلا اطلع فی جحرخی باب رسول الله صلی الله علیه وسلم * که هر دی بگریست و در سر او خنجر
 در دین پیغمبر خدا بود * صلی الله علیه وسلم * جحر بنقل لم جهم مضموم مین حاء سکنه سوراخ * و مع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم حدیثی است که با آنحضرت در دست شریف وی مدی بود که میخارید روی هر خرد را و ملای بگریستیم و
 میگردانید و الی چوبی که در آرد آن را زین در سر خود تا فراموش می شود بوی آنجا که دست نرسد و در صراح گفته حدیث را سنج و شاخ
 یا آهنی در رنگ دلال که مراد را سر نیست تیش خارید می شود بوی آنجا که دست نرسد و در صراح گفته حدیث را سنج و شاخ
 بزرگ که زنان بوی فرق سبز است کنند * فقال له اعلی انک تنظر فی لطمعتی قی عینک * پس گفت آنحضرت اگر
 میدانستم من که تو نگاه میکنی مرا از راه این سوراخ هر آینه میزدم و مشتلا بیدم باین مدی در چشم تو فی الصراح طعن
 زدن به نیزه * اما جعل الا ستی ان من اجل البصر * کرد انیل و بر مشروح ما ختنه نشده است و طلب اذن نزد رآمدن
 در خانه بیگانه مگر از به رنگ دل اشتن از نظر انگشتن و درون خانه پس نظر کردن بی اذن در رنگ در آمدن بی اذن است
 * متفق علیه * و عن عبد الله بن مغفل * بضم میم و فتح معجمة و کشیدن با مفتوحه صحابی است از اصحاب شجر و ساکن
 حد مدینه را بعد از آن که بصره آمد و عمرای بنا کرد و هم به بصره آمد و روایت می کند از وی خمس بصری را ابو العالیه
 و غیر ایشان مات سنه ستین * انه رای رجلا یخذف * روایت است از وی که وی دید مردی را که خذف میکند و معنی خذف
 معلوم شد * فقال لا تخذف * پس گفت خذف مکن * فان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الخذف * زیرا که آنحضرت
 نهی کرده از خذف * و قال انه لا یصاد به صید * و گفت آنحضرت که خذف شکار کردن است و نهی شود بوی شکاری * و لا ینکأ به
 حد و زجر و ج ساخته نمی شود بوی دشمنی از دشمنان دین یعنی فایده نیست و روی نه دیا و و نه دینی و محض لهر
 و لیب است و با وجود این زیانی هم بمردها از وی میرسد چنانکه فرمود * ولكنها قد تکسر العن و تقلاء العین * ولیکن
 این فعل یا حصا یا رمیه کا می میکنند و ندان کسی را و کور می کنند چشم کسی را و این مصداق خبر که در خبر است چنانکه
 نسبت بکار واقع شود اما بعرف و عادت موضوع از برای آن نیست * متفق علیه * و عن ابی موسی قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم اذا مر احدکم فی مسجد ناری سرقنا * که آن حضرت وقتیکه بگذرد یکی از شما در مسجد ما و در
 با زار ما یعنی مسجد های مسلمانان و بازارهای ایشان و سایر غنایم در حکم آنست * و معه نبل * و حال آنکه با وی تیر
 ها است * فلیمسک علی فها لها * پس باید که اصصا ک کند و نکا عبانی کند و بدست نهی بوی پیکانهای تیرها * ان یصیب
 احد من المسلمين منها بشیء * از جهت ترس این که بر حد یکی از مسلمانان را از آن پیکانها بپیزی از جراحت * متفق

عالمه * وحن ایی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلیه واهل بيته السلام لا یثیر احدکم علی اخیه بالسلح * اشارت کنند یکی از شما بر برادر خود بصلاح بکمر خیم ما ز حرب از آلات جنگ * فانه لا یدری لعل الشیطان یزغ فی ید * زیرا که وی در نمی یابد شاید که شیطان بکشد صلاح را در حالیکه در دست اوست یعنی هر عمل صلاح آن برادر را باین معنی یزغ باین مهمله است و در روایتی بغین معیمة نیز آمده است از نزع یعنی افما دور در تباغی افکندن و بر غلا نیدن یعنی در فساد اندازد او را و بر آن دارد که تحقیق کنند اشارت را و از قول ولعب در جنگ و تحقیق ببینند * فیتع فی حشرة من النار * پس بقتل در کوی از آتش در زخ یعنی در مصیبت افتد * متفق علیه * و عند قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلیه واهل بيته السلام من اشار الی اخیه یحذیه * و هم از ایی هريرة است گفت گفت آن حضرت کسیکه اشارت کند به وی برادر خود با همتی مثل تبر و شمشیر * فان الی یکه تلعه * پس بد و همتی فرسکان آغمت میکنند آنکس را * حتی یضعها * تا آنکه بنهد آن امن را از دست شود * و ان کان اخاه لابیة و امه * و اگر چه باشد مشا را الیه یا همشیر برادر امریک را و او را و او را یعنی برادر حقیقی او باشد که آنجا قصد و جد کنجایش ندارد مجور و دزد و لعب خواهد بود و با وجود آن متوجه می شود لعنت بر وی مقصود میباشد و نهی از آن * رواه البخاری * و عن ابن عمر و ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وعلیه واهل بيته السلام من حمل علينا السلاح فلیس منا * گفت آنحضرت کسیکه برادر دیر ما آلات جنگ را پس نیست آنکس از ما و بر طریقه ما ظاهر آنست که مراد حمل بطریق هزل و لعب باشد چنانکه در حدیث سابق گفته شد تا فایده دهد این حکم را و الا ظاهر است که حامل بطریق حرب بر طریقه مسلمانان نیست * رواه البخاری و زاد مسلم * و زیاده کرده است مسلم این را که * و من غشنا فلیس منا * و کسیکه چنانچه کند و ترک نصیحت نماید چنانکه بپوشد عیب میباید را مثلاً پس نیست آنکس از ما * و عن سلمة بن الأكوع * صحابی است مشهور از اهل بیعت شیخه شجاع بود در تیر انداز و قوی پیا در از جوانان پیش می گذشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلیه واهل بيته السلام من حمل علينا السیف فلیس منا * کسی که بر کشتن بر ما شمشیر را پس نیست از ما این نیز محمول بر هزل و عدم قصد قتال است چنانکه گفته شد تلوه و افق ترجمه یابد بافتل و الا کسیکه بر کشتن شمشیر بر مسلمانان بقصد قتل واجب است بر ایشان قتل و دفن قتل از خود و از جوی بودن از باطنی چون با قنای می گوید بصیحت او یعنی * رواه مسلم * و عن هشام بن عروة * تابعی است کثیر و الحدیث از اکابر عاقله امام حنفی و بلاد و ری و یزید بن ایام مقتل امام شهید حسین بن علی است شنیع از انس و از عمر خود عبد الله بن الزبیر مات بیته حنة و ابی هريرة و مایة * عن ابیه * روایت کرد از پدر خود که عروة بن الزبیر بن العوام است و می نیز از تابعین است از اکابر ایشانی و ثقات است وی یکی از فقهای سبعة مدینه است مادر او سماء بنت ابی اکرمه یق است روایت میکنند از پدر خود و مادر خود و عایشه و عبد الله بن عمر و رجز ایشان از کبار صحابه و روایت از عایشه کثیر است صایه الی هر بود مات فی سنة اربع و ثمانین * ان هشام بن حکم * روایت می کند که هشام بن حکم این حدیث را که از فضلی صحابه بود و از مساجد فتح و بام مبرور و نهی منکر موصوف بود * مر بالشم * کشت در ملک شام * اعلی الناس من الانباط * بر مرد مابن از انباط جمع نهط که از رعایا از نصاری شام اند و بعضی از اهل سراد عراق * و قال اقموا فی الشمس * حال آنکه بمتقی ایستاده کرده شد * اند آن کزوه در آفتاب * و صیب جلی و ربهیم الزبیر * و ریشه شده است بر مرهای ایشان روغن زیتون گرم کرده شد * فقال ما فیه * پس بر حیک هشام بن حکم چیست این حال و چرا حد اب میکنند ایشانرا * قبل یعل یون فی الشراج * گفته شد حد اب کرده میشوند بجهت خراج که مال را جیمی نمیدهند * فقال هشام اشهد لسمعت رسول الله * پس گفت هشام که ای می چندی هم که هر آینه شنبه ام من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وعلیه واهل بيته السلام یقول * می گفت * ان الله یعذب الذین یعل یون النابین الی ان یأی * بد رحمتی خدای تعالی حد اب میکند آنکسانی را که حد اب میکنند مردم زاد و دنیا بی حق شرعی خصوصاً همین حد اب شیعیان را و اینچنین چنانچه حد اب میکنند حد اب می کنند خدای تعالی آدمیان را باین چیز و آخرت چنانچه زیت کرم بر هر رشتن * رواه مسلم

* وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: دوشك ان طالت بك مدة * نذرك انك اعدا اگر در از شد ترا عادت عمر
 خطابت بای هريرة اعدا یا بصحابی دیگر * ان ترا قزمانی این هم مثل اذ ناب البقر * که بینی تو گرونی را که در دشت های
 ایشان است مانند دهمای گاران مراد تازیانه های ایشان است که از چرم می باشد * يغدون فی غضب الله * یا ملأه می کنند
 در خشم خدا * ویر و حون فی سخط الله * و شام می کنند در بی رضای خدا * و فی رواية ویر و حون فی لعنة الله * بنی کر لغبت
 مکان غضب مراد گز و می اند که بردرهای ظالمان میکردند و سعایت می کنند پیش ایشان و میزنند مردم را و می
 رانند مردم را و دشنام میدهند و حکم سگان کردند * و دارند * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صنفان من اهل النار لم ارجع * دو نوع و دو گروه اند از اهل آتش جزوخ تندیده ام من ایشان را بلکه نخواستیم در زمان
 خود که منزه و مطهر بود از وجود امثال این مردم و صنف بکسر صاد و سکون نون گونه * قوم معهم سبطا کذاب البقر * یکی
 گروه اند که با ایشان تازیانه ها است مانند دهمای گاران * یضربون بها الناس * میزنند بان تازیانه مردم را * و نساء
 کاحیات عاریات * دویم جماعه اند از زنان که خد او را پوشش اند یا پوشیده اند بک نهای خود را اما برهنه اند
 یعنی لباسهای رقیق می پوشند که بن نهای ایشان از ان نمایان است پس اگر چه بظاهر پوشش دارند اما در حقیقت حکم
 برهنه دارند یا بعضی بدن را می پوشند و بعضی را برهنه می دارند چنانکه هر پوششهای خود را پس پشت خود می اندازند
 و سینه و شکم که محل شهوت است برهنه می دارند یا پوشیده اند از دیدن آنها لباسهای فاخره را و عاری اند از لباس تقوی که
 در آخرت بدان حلیای بهشت خراهند پوشید * بمیلات مایلات * کرد اندیکه اندیکه در لباس مردان را بعموی خود و میل
 کنند به عمو مردان بدنهای خود یا بمیلات بمعنی یکسوا اند از نیکه اند که مغنیه را از سرهای خود تابند و ریهای ایشان
 و مایلات یعنی خراشیده اند در رفتار و دال از مردم بر بایند یا مایلات بخراشیده و میلات و ریهای ایشان را
 مایلات زاریات از طاعت خدا و آنچه واجب است بر ایشان از حفظ و فروغ و میلات تعلیم کنند زنان دیگر را در آملن
 در مثل فعل خود و وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است * و رواه سنن کاسمعة البخت المائلة * سرهای آن زنان که
 مویهای را بافته اند و گره زده اند مانند گره های شتران بخفتی است که مایل اند آن گره ها نه جهت کثرت فریبی
 چنانکه از عادات زنان مصر است و آن صنف مردان و این طور زنان در زمان طهارت نشان آنحضرت اصلا نموده اند
 پس اخبار بان از معجزات است * لا یدخلن الجنة * در نمی آیند بهشت را * و لا یصلن ریحها * و نمی یا بند بوی بهشت
 را و تاویل این سابقا گفته است * و ان ریحها التوجع من مسيرة کل اركذا * و حال آنکه بد رستی بوی بهشت یافته میشود
 از مسافت چنین و چنین یعنی مسافت بعید در غایت بعد * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
 قال احدکم فلیجنب الوجه * و تیکه بتانی کند یکی از شما یعنی مضاربت کند و مخاطبت نماید و بعضی گفته اند اگر چه
 با کفار باشد پس باید که اجتناب کند زوی را و بزوزنی نزد اجتناب یکسو شدن و بر کرانه بودن * فان الله خلق آدم علی
 هورنه * زیرا که بد رستی خدای تعالی بیک آفرید آدم را بر صورت و صفت خود و کرد انیل او را مظهر صفات جلایه و
 جمالیه خود یا بر صورت خاصه که اختراع کرد آن را و خلق فرمود و اضافت برای تشریف و تکریم است چنانکه در لغت
 فیه من رخی گفته اند و بعضی گفته اند که همه بر عاید آدم است یعنی بر صورتیکه مخصوص با آدم است ممتاز از سایر
 مخلوقات مشتمل بر خفایص و کرامات پس حاصل معنی آن باشد که حق تعالی آدم را اشرف اجناس مخلوقات ساخت و
 وجه اشرف اعضای او محل ظهور صورت و کمال او است پس اجتناب باید کرد از ضرب وجه روی و گفته اند که امر برای
 تدبیر است و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلینظر ثمه * متفق علیه *

الفصل الثانی * عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كشف ستره * کسیکه بر دارد برده
 را کشف بد معنی کشادن و برهنه کردن * نادخل بصره فی البیت * پس در آورد بینائی خود را در خانه * قبل ان *

* یوزن له * پیش از آنکه اذن کرده شود مراراً * فرای عورة امله * پس به بیند عورت اهل آن خانه را فی الصراح
عورت شرم مردم و هر چه از نمودن ردین آن شرم آید * نقد اتی حد * پس بتتقیق آمد آنکس نعلی را که موجب
حد است مراد بدل اینجا تعزیر است یا مکان حاجز میان آن جا که باید آمد و نباید آمد * لا یخل له ان یاتیه * حد یک
حلال نیست مراراً که بیاید آنرا * ولو انه حین ادخل بصره * واکثر ثابت میشد که روی منکا میگرد آورد بصر خود را
* فاستقبله رجل * پس پیش می آید او را مردی * نقلاً عن * پس کو رکودان مرد چشم او را * ما عیرف علیه * سرزنش
نمی کردم من بران و عیب نمیکردم او را * و ان من الرجل طی باب لاستر له * واکر یکن رد مرد بود روی که نیست پرده
مراراً * غیر معاق * در حالیکه بسته نشد اعضا آن در این دلالت دارد بر آنکه لایب است از اخلاق دریا فرو هشتن
پرده * فنظر فلا خطیمة علیه * پس افتاد نظر او بر اهل بیت پس نیست کثافی بروی * انما الخطیمة علی اهل البیت * نیست کثاف
مکر بر اهل خانه که چرا در نیستند و پرده فرو نهشتند * رواه الترمذی و قال هذا حد یغریب * و من جابر قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یتعاطی الحقیف معلولاً * بهی کرد آن حضرت از تنارل شمشیر و کوفتن ان بر کشیده
برهنه تعاطی بمعنی تنارل اسعد و تنارل کوفتن از دهن کسی و مراد اینجا مطلق کوفتن است * رواه الترمذی و ابوداود
* وعن الحسن بن عمار * وروایت است از حسن بن عمار از سمره بن جندب که صحابی مشهور است و در بصره می بود
و حسن و غیره را زری روایت میکنند * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی ان یقل السیر بین اصبعین * ان حضرت
تهی کرده است از آنکه بریکه شود در ال میابن در انکشت بقاء و تسلید ال بد را ز بریدن و بد را ز
شکافتن و میر بفتح سین و سکون اتصافیه در ال و عیب نهی نیست که خسته نگردد در انکشت و این نهی نیز بهی و شفت است
* رواه ابوداود * و عن سعید بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قل * وروایت است از سعید بن زید
بن عمرو بن نفیل بضم نون و فتح فاکه اربعه مبره ز رزج اخب عمر بن الخطاب بعت که گفت آن حضرت * من قتل
دو ن دینه دهو شهید * کسیکه کشته شود نزد دین خود در حفظ آن پیش وی شهید است * و من قتل دون دینه دهو شهید *
و کسیکه کشته شود نزد خون خود پس وی شهید است * و من قتل دون ماله دهو شهید * و کسیکه کشته شود نزد مال
خود پس وی شهید است * و من قتل دون اعله دهو شهید * و کسیکه کشته شود نزد اهل و عیال خود پس وی شهید است
اکثر علماء بر آنند که کسیکه قصص کرده شود اهلک خون و مال او یا تعرض بکود شود باهل و عیال او پس
میرسد او را که دفع کند تاصل آن را بطریق اهل و احسن و اگر با زنیاید مکر بقا تله پس کشته شود بر آن چیزی
نیست بروی بلکه شهید است * رواه الترمذی و ابوداود و النسائی * و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لجهنم
مبعة ابواب * گفت آن حضرت مرد و زح و الفت در است * باب منها لمن هل السیف علی امتی * بکل را ز آن
درهای عظیم مرکبی و است که بکشد شمشیر را بر امت من * و قال * یا کفت بجای علی امتی * علی امتی * شرح ابن
در فصل ثانی در حدیث سلمه بن الاکوع معلوم شد * رواه الترمذی و قال هذا حد یغریب و حدیث ابی
هریره * که در مضایع در اینجا مذکور است * الرجل جبار * یعنی آنچه تلف کند در ایه بجای خود و یا مال کند زراعت و جز
ابراهل و ساقط است * ذکر فی باب الغصب * ذکر کرده شد در باب غصب و شرح آن نیز در اینجا گذشت و در اینجا دو
اول فصل اول نیز بیانی یافت * باب القسامة * بمعنی قاف بمعنی قسم است هر کس خوردن و در
شرح عبارت از آنکه در محله قتلی را یافتند و قاتل او معلوم نیست پس پنجاه سوگند میخورند اولیای مقتول بر اسحقاق
دم وی و یا اهل محله که متهم اند بر نفی قتل از خود بنا بر اختلافی که میان ائمه است پس نرد ما اهل محله از آنها که
اولیای مقتول ایشانرا اختیار کنند سوگند میخورند که نکشته ایم ما او را و نمیکانیم قاتل او را از جهب حدیب مشهور بالبینه
علی المدعی و البینه علی من انکر و چنانکه دلالت می کند بر آن حدیب آید در فصل ثالث از رافع بن خدیج و نیز

شایدی و همچنین نزد احمد اگر باشد میان ایشان عدل است و لوث بغلیه فان بر آنکه ایشان کشته اند هو کنت داده
می شوند و ارباع را اگر ایشان ابا آرند از هو کنت بخورند هو کنت داده شوند آنها که می بینند بقتل چنانکه ولایت
می کند بر آن حدیث اول از رافع بن خدیج و واجب نمی کرد در قضاوت قصاص اگر چه دعوی قتل عمل باشد بلکه واجب
در روی دیت است خورده قتل عمد دعوی کنند یا خطا و امام مالک میگوید اگر دعوی قتل عمد بود حکم بقصاص باید
کرد و قول قتل هم شافعی نیز همین است و تمام مسایل کتاب و دلائل آن من کو را بعد در کتب فقه و قضاوت از احکام
جائزیت بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیز آنرا مطلق داشت و حکم کرد میان میان جماعه از انصار که دعوی قتل کردند
فصل فی القصاص الا اول من واقع بن خدیج * و فتح معجمه
بن یهود خیر
و کسر ال مهمله و سکون تحتیه در آخر حیم صحابی انصاری است حاضر شد بنی زبای از حبش مغرور و حاضر شد احد را و مشاطی
که بعد از رافعت * و سهل بن ابی خثمه * بفتح ما و سکون هاءه صحابی ضعیف است و لاد تا آورد رحال میوم از حبش
است و نام او ابو خثمه عبد الله بن مسعود انصاری است آنها که تا * و روایت است ازین دو صحابی که ایشان
قتل کردند * ان عبد الله بن سهل * این نفر انصار است برادر عبد الرحمن بن سهل و صاحب فهم و علم بود
برادر زاده مسعود است * و مسعود * بضم میم و فتح مهمله و قتل یکنوا نیمه مکسوره * بن مسعود * برادر حویصه بن
مسعود مرد و صحابی مشهور است * ابا خیر * آمدن که این مرید و یعنی عبد الله بن سهل و مسعود بن مسعود خیر را
و خیر قانی النخل * پس جل اشکند در خیر و خندان خیر مل که در خیر بسیارند و رفتند هر یکی بجای نبی برای نوح ج * و قتل *
پس کشته شد * عبد الله بن سهل * پس آمد * عبد الرحمن بن سهل * که برادر مقتول بود * و حویصه و مسعود اینها
مسعود * و آمدند و حویصه و مسعود * بن مسعود * که نامی مقتول بود * و حویصه * بضم حاء فتح و او کبریا می شد
الی النبی * یسوی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم رفتگموا فی امر صاحبهم * پس سخن کردند در نشان یا و خود که
کشته شد * عبد الرحمن * پس آغاز کردند در سخن عبد الرحمن که برادر مقتول بود * و کان اخرجوا القوم * و بود
مخوفه ترین این قوم * فقال له النبی * پس گفت میز او را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم کبریا لکبر * بزرگ بود او و تعظیم کن
بزرگ را یعنی آنکه بزرگتر از قصبت اتقلیم کن او را در سخن کردن کبر بفتح کاف و کبر باء می شد * و بر لفظ امر از کبریا و کبریا
کاف و سکون بابت بزرگ قوم و در اکثر روایات الکبریا و لازم کبر بزرگ را یا تو قتلیم کن کبریا و کبریا * قال یحیی بن عیسی
گفت یحیی بن عیسی که از روایه این حدیث است در تفسیر این کلام * یعنی لیلی الکلام الاکبر * باید که نزدیک شود یا متولی
شود سخن را بزرگتر و در تفسیر لیل است که بزرگتر از او تراست با کرام و به دل آیت بکلام و جواز و کالت در حد و دور جواز و کالت
جایز و بر آنکه ولی دم عبد الرحمن بن سهل بود که برادر مقتول است و حویصه و مسعود * بن هم اریک * و نکلوا * پس سخن
کردند * فقال النبی صلی الله علیه و سلم * استغفروا قتلکم * مستحق و جزا و شریف دیت قتل خود را به قصاص قتل خود را * اقال *
یا گفت یحیی قتلکم * صاحبکم یا ایمان * و باضا ذن و توصیف * و همین منکم * و هو کذلک های پنجاه مرد از شما یاده پنجاه سو کذلک از شما
* قالوا * گفتند * یا رسول الله امرهم نره * این امریست که ندانیم ما او را و ندانیم انیم که کشته است او را * قال فتمیرکم
یهود فی ایمان و همین منکم * گفت آن حضرت پس بری میگرد آنکه شمار ازین فن یهود در پنجاه سو کذلک از ایشان
که ایشان قاتل نیستند و رفع تهمت میکنند از ایشان و تمیرکم از بر است بیزار کرد انیلان و در بعضی نسخ * فتمیرکم *
از تمیریت همین معنی * قالوا * که بندگان * یا رسول الله قوم کفار * ایشان گروهی کفار اندل هو کنت های ایشان چه اعتبار دارد
و خف امر رسول الله * پس فلان از از جناب مقتول را یعنی داد دیت را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم من قبله *
از جناب خود و از پیش خود و از برای دفع قتل و قتل یکسر قاتل و فتح یا یعنی جناب فلان یکسر و مل و قص (بفتح
بضم ص) و از سر بخورید و فی ر * و در روایتی باین لفظ آمده است * فتمیرکم منکم * و کذلک منکم و کذلک

شما پنباه هوكند * و تستحقون قاتلكم * و مستحق شويد ديت قاتل خود را * اوصا حاكم * شك را راي است * فوداه *
 پس داد ديت اورا * رسول الله صلى الله عليه وسلم من عند * از نزد خود * بماية ناقة * بصل ماد فشت * متفق عليه
 هذا الباب خال عن * الفصل الثاني * رايين باب خالي است از فصل دوم

* الفصـ لـ الثالث * عن رافع بن خديج قال اصبح رجل من الانصار مقتولا بغير * كفت را فاع كشت مردی از
 انصار كه عبد الله ابن سهل باش كشته شد و د رخير * فانطلق اوليا و الى النبی * پس رفتند اوليا و مقتول نزد پیغمبر
 صلى الله عليه وسلم فذكروا ذلك له * پس ذكر كردند اوليا آن را مر آنحضرت را * فقال لهم شاهد ان يشهد ان طي قاتل
 صاحبكم * پس كفت آنحضرت ايا همتن مرغمرا و دو كواه كه كها مي دهند بر كشتن * يار شما * قالوا * كفتند * يا رسول الله
 لم يكن ثم احد من المسلمين * نبود آنجا هیچ یکی از مسلمانان * و انما هم يهود * و نیستند ایشان مگر يهود یعنی مشهور
 بظلم و قتل و فساد و حيله كرم و عكراند و زی * و قد يجترون طي اعظم من هذا * و بنحقی جرات میکنند و د لیری
 می نمایند بر كاهای بز و كتر ازین كار چنانكه قتل انبياء و تحريف كلام الله و ازاله احكام خدا كه در حكم قتل اند يلكه
 سخت تر و شنيع تر از ان * قال فاخترنا منهم خمسين * كفت آنحضرت پس اختيار كنيد و برگزیند از ایشان پنباه
 كس را * فاستخلفهم * پس هر كند دهيك ایشانرا * فابوا * پس ابا آوردند يهود از سو كند خوردن و ديت ادا
 نمودن * فوداه رسول الله * پس ديت داد ان مقتول را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من عند * از پیش خود * رواه
 ابوداود * باب قتل اهل الردة والسعاة بالفماد * باب در كشتن اهل ردت و سعي كنند كان بفسادات و ارتداد
 بعنى رجوع اهل غالب آمبه و در رجوع از اسلام و مسلمان چون برگردد از اسلام و العباد بالله عرض كرده شود
 بر دى اسلام و اگر باشد مرار و راجبه دور كرده شود از وی آن شبهه را و عرض اسلام و ازاله شبهه امر واجب
 نیست زیرا كه دعوت و بعید است احتیاج دعوت جل یك نیست و مستحب است كه حبس كنند او را ده روز اگر مسلمان
 شد فبها و الا قتل كنند و بعضی گفته اند كه اگر وی مهلت طلبد مهلت دهند او را و الا نها جت نیمه و نزد شافعی واجب
 است كه مهلت دهند او را امام سه روز و ظاهر قول حق تعالی اقتلوا المشركين و حدیث پیغمبر صلى الله عليه وسلم من بدل
 دینه فاقتلوه و حدیث ابی ب ماله است و معاقبة بضم سین جمع ساعی است چنانكه قضایه جمع قاضی و مراد انكسائي اند
 كه سعي میکنند در فساد فی الصراح سعي دین و شتابی كردن و كمب و كار كردن و ساعی یا چ ستان و انكه كاری بر كسی
 كنند و معایه بكسر غمازی و بدل می كردن و مراد اینجا قطاع طریق اند چنانكه فرمود با نما جزأ الذین یبغون الله و رسوله
 و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا و یصلوا و اما مثال ایشان
 * الفصـ لـ الرابع * رايين باب خالي است از فصل چهارم

و رایت است از عكرمه كه مولای ابن عباس و یکی از فقهای مكه معظمه بود * قال انی عن علی رضی الله عنه بزيادة *
 كفت آورده شد نزد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه زك یقان زك یق در اصل قوم مجوس را كویند كه تابع اند كتاب
 رند را كه زردشت مجوسی ساخته و الان نام كسی است كه ایمان ندارد با خرت و منكر است ربوبیت را و در او ایل كتاب
 تحقیق این لفظ بتفصیل كشته است و مراد اینجا قومی اند كه مرتد شدند از اسلام و بعضی گفته اند قومی بودند از
 اصحاب عبد الله بن سبا كه ظاهر كردند اسلام را بطلب فتنه و تضلیل امت و دعوی خدائی كردند در حق علی پس گرفت
 وی رضی الله عنه ایشانرا و طلب توبه نمود پس توبه نكردند پس كند برای ایشان كوها و انفرخت در ان آتش
 داند اذ ایشانرا د روی * فاحرقهم * پس بحرق ایشانرا بود این فعل از وی رضی الله عنه برای اجتهاد و دین
 مصلحت در زجر و منع ایشان و اما ثم فصل ان از انباي جنس ایشان * فبلغ ذلك ابن عباس * پس برسید آن موختن علی
 ایشانرا با بن عباس * فقال لو كنت انالهم احرقهم * پس كفت ابن عباس اگر می بودم من نمی موختن ایشانرا * انتهى
 رسول الله * از جهت بیهی كردن پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه فرمود است لا تعذبوا بعباد الله *

هَذَا بِكَتِيلٍ بَعْدَ ابْنِ خَالِدٍ أَهْلُ خَنْتِ امْتِ * وَلَقَدْ كُنْتُمْ * وَهَإِذَا مَيَّ كُشْتُمْ إِيشَانِ اِجْنَانُكَ حَكْمُ شَرْعِ اِصْحَابِ بَكْشْتُمْ مَرْتَدَانِ
 * لَقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَدَلٍ دِينَهُ فَاَقْتُلُوهُ * كَمَا يَكُونُ بَدَلُ دِينِ خُودِ رَا بَسْ بَكْشْتُمْ اِوْرَا
 آورده اند که چون رسید این سخن ابن عباس رضی الله عنهما قصد یق کرد او را و گفت راست گفت ابن عباس
 و از اینجا معلوم شد که عمل می رضی الله عنه برای او اجتهاد بوده نه بنص کن اقالوا و الله اعلم * رواه البخاری * و ترمذی
 و ابوداؤد و دونهائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند * وعن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان النار لا يعذب بها الا الله * بد و حقیقه آتش عذاب نمیکند بوی مگر خدا عز و جل یعنی نمی باید
 که عذاب کند بوی دیگر * رواه البخاری * وعن عائشة رضي الله عنها قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 ستخرج قوم في آخر الزمان * كفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت مرا انجام امت که
 بیرون آیند کرمی در آخر زمان * حدیث الاحنان * نورها لها و حدیث بضم حاء و تشدید دال جمع حدیث شد قدیم
 در خلاف قیاس و در روایتی حدیث الاحنان چنانچه سفهاء اجمع علیه * سفهاء الا حلام * سبک خوردان هغه بفتحین
 خفص عقل و جهل و احلام جمع حلم بکسر حاء عقل و وقار جمع حلام بضم حاء بمعنی خواب و بالغ نیز می آید * يقولون من خير
 قول البرية * میگویند از بهترین * چنان که تکلم میکنند بدان خلق مراد قرآن عظیم است و در بعضی نسخ مصابیح من
 قول خير البرية و مراد احادیث رسول الله صلى الله عليه وسلم است و اول من است و اول من است با نچه واقع شد است در احادیث
 در شان خوارج از قرآن و تمسک بدان و تاویل آن با باطل * لا يجاوز ايمانهم حناجرهم * در نمیکنند در ایمان
 ایشان و کلمه آن حلقومهای ایشان را از نیز رسد بمصعد قبول و ظاهر نمی شود اثر آن در خارج بعد * يمر قون من الدين
 كما يورق الميم من الرمية * بزور بریده و جنبه بیرون می آید از دین یعنی از اطاعت امام نه از دین و اسلام یا این
 مبالغه و تشدید است در تنذیل ایشان چنانکه بیرون می آید و می کند در تیر از شکار و آورده نمی شود بشون از جهت سرعت نفوذ
 آن چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است * فَاِنَّمَا لِقَيْتُمُوهُمْ فَاَقْتُلُوهُمْ * پس هر جا که پیش آید ایشان را بکشید ایشان را
 * فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم الي يوم القيمة * پس بد رستی که در کشتن ایشان مزد و ثواب است هر کس را که بکشد
 ایشان را تا روز قیامت مراد خوارج اند و قصه خروج ایشان از طاعت امام و کشتن امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه ایشان را مشهور است و مذنب ایشان آن است که بنی و بارتکاب کبیره بلکه صغیره هم کافر کردند آورده اند که از
 امیر المؤمنین علی پرسیدند که آیا کافرانند ایشان فرمود من الکفر من بوا ان کفر کفر نیست اند ایشان یعنی پس کافر چون
 گوئیم ایشان را * متفق علیه * وعن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون امتي فرقتين * کفت ابو سعید
 خدری که گفت آنحضرت می باشند در امت من دو گروه جدا جدا * فَيَخْرُجُ مِنْ بَيْنَهُمَا مَارِقَةٌ * پس بیرون می آیند
 از میان آن دو فرقه فرقه دیگر که بیرون آیند و در رکب رنند از دین و طاعت امام مراد خوارج اند که بیرون آمدند
 از طاعت امام و مروق در لغت بیرون کشیدن تیر است از نشانه و تمایم خوارج بدان جهت آنست که بیرون
 آمدند از دین چنانکه بیرون می کنند در تیر از صید * يلي قتلهم اولاهم بالسبق * والي مي شود قتل این مارقه را نزدیک تر
 و جزا را و رقیب مردم بحق اشارت با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که خوارج را کشت * رواه
 مسلم * وعن جوير * روايت است از جریر بن عبد الله بنجلی رضی الله عنه که صحابی است حسن الصورة و النيرة * قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع * كفت جریر کفت آنحضرت در حجة الوداع در خطبه که در روز نحر خواند
 * لا ترجعون من بعدي كفارا * بر نکردید شما بعد از من کافر * يضرب بعضهم رقاب بعض * در حالیکه میزنند بعضی از شما
 گردنهای بعضی را و توجهات این کلام در حجة الوداع در فصل اول از باب خطبه يوم النحر گذشته است و اقرب توجهات
 آن است که مراد فعلی است که مشابه فعل کفار است و نزدیک است که در دایره کفر را آورد و مودی بان کرد و ضللا بجای

کفار و انبیا روایت است و آن مبین مراد بکفر است * متفق علیه * و عن ابی بکره * صحابی مشهور است از اهل طایفه
 راحوال و مکرر نوشته شده است * عن النبی * روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * قال اذا التقی المسلمان * گفت آنحضرت
 و قتیکه پیش آیند بیکدیگر و محلمان * حمل اجل و ماطی اخیه اصلاح * در حالیکه بر دوازده یکی از آن دو محلمان برادر
 خود علاج را * فها فی جوف جهنم * پس آن مرد و محلمان در زخ اندل جوف جهنم و را بضم تین سیل کند
 چنانچه بر کنار جویهای می باشد * فاذا قتل احد هما صاحبہ دخلها جميعا * پس چون بکشد یکی از آن دو محلمان
 یا بر خود را در آید و زخ را هر دو گفته اند که این بر تقدیر است که یکی از آن دو بر حق نباشد و اگر یکی بر حق باشد
 داخل نار همان خواهد بود که بر باطل است و آن نیز بر تقدیر است که هر یک را از اشتباه و انبیا من و تاویل نباشد و بعضی
 گفته اند که بحقیقت مراد از جوف و تشیل و مبالغه است و الله اعلم * و فی روایة عنه * در روایتی از ابی بکره این
 چنین آمده است که * قال * گفت آن حضرت * اذا التقی المسلمان بعینهما * و قتیکه ملاقات کنند بیکدیگر و مسلمان
 بشمشیرهای خود * فالقاتل والمقتول فی النار * پس کشنده و کشته شده هر دو در آتش دوزخ اند * قلت * ابو بکره
 میگوید گفتیم من * هذا القاتل * این قاتل است اگر در دوزخ ظاهر است و صحابی است چون قتل نفس بغير
 حق کرده * فما بال المقتول * پس چیست حال مقتول و برای چه در آید در آتش * قال * گفت آن حضرت * انه كان
 حریر صلی قتل صاحبہ * بد رستی مقتول بود حریر و برقتل وی برقتل وی بود و لیکن نیامد قتل از بر مقتضای
 عزم و نیت خود در حکم قاتل باشد در اینجا دلالت است بر آن که در حرص بر فعل محرم مواخذه است و قصص فرد در قتل بود و اگر
 قصد دفع از نفس خود می بود مواخذه نمی بود از جهت مشروعیست آن * متفق علیه * و عن انس قال قدم علی النبی صلی الله علیه
 و سلم نفر من عکل * قد رم آوردند بر آن حضرت چندی از عکل بضم عین و سکون کاف نام قبیله ایست و بعضی روایات
 آمده من عکل و عرینة بضم عین و فتح راسکون تحتانیة و نون و صواب این است که مجموع هفت کس بودند چهار از عرینة
 و سه از عکل * فاسلموا * پس اسلام آوردند * فاجتوا و الملینة * پس ناخوش داشتند اقامت مدینه را و موافق نیفتاد
 ایشان را هوای آن و بپادار شدن و زرد شدن رنگهای ایشان و اما سید شکهها * فامرهم ان یا تو ابل الصلابة * پس امر
 کرد آن حضرت ایشان را که بپایند شتران صدقه را که جمع شده بودند * فبشر بوا من ابوالها را لباینها * پس بپادار شدن از
 که زهای شتران و شیرهای آن اخذ کردند باین حدیث امام محمد که بول مایوکل لحد طاهر است و همین است قول
 اصحاب مالك و احمد و نزد ابی حنیفه را بی یوسف نجش است و تاویل این حدیث آن است که آنحضرت شناخت شفای
 ایشان را در آن بوحی باز امام ابو حنیفه حلال نمیدارد شرب آن را برای تداوی و جز آن زیرا که متیقن نیست
 شفا در آن و نزد ابی یوسف حلال است برای تداوی و قول اصحاب شافعی این است که ایشان تجویز میکنند تداوی
 بهمه نیاسات غیر مسمکات * ففعلوا * پس کردند آنچه امر کرد آن حضرت و نوشیدند ابوال و البان شتران را
 * فصحو * پس تندرست شدند * فارتدوا * پس مرتد شدند و رجوع کردند از دین اسلام * و قتلوا رعاها * بکشتند
 چنانکه کان شتران را و در بعضی نسخ رعاها بزوزن قضا که جمع قاضی است و را می برورد و لفظ جمع کرده میشود
 * فاجتوا و ابل * پس راندند شتران را و بردند * فبعت فی اثارهم * پس فرستاد آن حضرت جماعه را در پیهای
 ایشان * فاتی بهم * پس آوردند ایشان * فمقطع اید بهم و ارجاهم * پس امر کرد بپریدن دستهای ایشان و پایهای
 ایشان چنانکه حکم مفسدان و راهزنان است * و سمل اعینهم * و بیرون کشید چشمهای ایشان را فی الصراح حمل بسکون چشم
 بیرون کردن و فی مختطرا انها به حمل کور کردن چشم و طیبی نقل کرده که سمل کور کردن چشم با هن کرم و مانند
 آن * ثم لم یحتمهم * پسترداغ نکرد ایشان را چنانکه بعد از بریدن دست و پای داغ میکنند تا خون با یستد * حتی
 ما نوا * تا آنکه مردند آن مفسدان * و فی روایة نسروا اعینهم * به تشیل میسر و تسجیر میخ کرم کشیدن در چشم چنانکه

آتش یعنی سوختن کار خداوند تعالی است دیگری را نباید که آن را بکنند که اصل عبارت از مطالب المؤمنین می آید که پس سید شمس از محمد بن ابی سالمه در کشتن مورچه گفت اگر ایتد اکنند ترا باید از کزیدن بکش انرا و گرنه مکش و گفت باین اخل میکنیم ما و سوخته نشود خاندانهای مورچهها بسبب يك مورچه که ایل کرده است کنایه جوامع الفقه و مکروه است انداختن آنها در آب و روایت کرده شده است که مورچه کزید پیغمبری را از پیغمبران پس سوخته آن پیغمبر همه مورچهها را پس رحی فرستاد خداوند تعالی بسوی آن پیغمبر این يك نعله است یعنی پس حرانگشتی او را خاصه کنایه التباری انتهى * رواد ابو دؤد * وعن ابی سعید الخدری و انس بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سيكون في امتي اختلاف و فرقه * گفت آن حضرت نزد يك اسمع که می باشد در امت من اختلاف و جدائی فرقت بضم فاجدائی مفارقت و فراق جد اجل شدن از هم * قوم يستنون القيل ويستنون الفعل * کوهی نيك میکنند گفتار را و بد میکنند کردار را * يقولون القرآن لا يتبا و تتر اقيهم * میخوانند قرآن را در کلمیکند و در قرآن از حلقهای ایشان کنایت اسمع از عدم وصول بوصول قبول بر ترائی جمع ترقوة بفتح قاضم قاف استخوانی که میان مغاک نخروذیج و درش است که آن را چنبر کردن گویند * يمر قون من الدين مصرق المهر من الرحمة * بیرون می آیند و می گذارند این کوه از دین مانند بر آمدن و کشتن تیر از شکار * لا يرجعون حتی يرتد السهم على فوّه * باز نمی آیند بهر دین تا باز گردد تیر بر سوار خود یعنی برجای سوار آید و فوق بضم فاجای زده از تیر این تعلیق بحال است چه اید اد تیر بر سوار محال است پس رجوع ایشان بدین نیز مثال است بطریقه قول حق سبحانه و تعالی حتی يلج البحر في مهب الريح و این تاکید و مبالغه است در عدم امکان رجوع ایشان بدین از جهت توغل ایشان در غی و جهالة و ضلالت و اضلال باعتبار ایشان که ما برحق و هدایت ایم * هم شر الخلق و الشایقه * ایشان بدترین خلق و خلیقه اند در قاموس گفته که خلیقه آدمیان چنانکه خلقت در میان پس بمعنی اول خلیقه تکریر و تاکید است و بمعنی ثانی مراد تعمیم است که ایشان از میان هم بد تر اند چنانکه اولئك الا نعام بل هم اضل * طوبی لمن قتلهم * خوشی و خنکی با دمر کسی را که بکشد ایشان را * و قتلوه * و بکشدن ایشان را و آنکه در صورت اول غازی و در دویم شهید باشد * ید عون الی کتاب الله * میخوانند مردم را بسوی کتاب خدا و دین اسلام * و ليسوا منافی شی * و نیستند از ما یعنی مسلمانان در هیچ چیز از نعمت و علاقه * من قاتلهم کان اولی بالله منهم * کسیکه بکشد ایشان را می باشد نزد یکترو لایقی تر بفضل و رحمت خدا و تعالی از باقی امت با ازین فرقه و معنی اول وجود را فید است * قالوا * گفتند صتا به * یا رسول الله ما سیما هم * چه نعمت علامت و نشان این گروه فی الصراح میما بقصر علامت و نشان در روی * قال التلیق * گفت آنحضرت سیماي ایشان موی سر ستردن و نگین و مبالغه کردن در ان است و شاید که این بدان جهت فرمودند که تخلیق در آن زمان در عزب متعارف نبود و سیما عبارت از انحال شعراست نه آنکه بجهت ذم خلق و کراهت ان باشد زیرا که خلق از شعایر خداوند متعالی و صفت بندگان صالح او است کذا قالوا و بعضی مراد بتخلیق نشان دادن قوم حلقه حلقه مراد داشته اند که بطریق تکلف و تصنع باشد و الله اعلم و این حدیث در فصل اول از باب معجزات که در روی علامت دیگر از ایشان مذکور است نیز باین انشاء الله تعالی * رواد ابو دؤد * وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحل دم امرء مسلم یشهد * خلال نیست خون مرد مسلمان که کواهی میل مد * ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * اشارت صفا با نکه مجود شهادت و تلفظ بشهادتین درین باب کافی است بی تحقیق و تصدیق و عمل زائد * الا باحدی ثلث * مگر بسبب يك خصلتی از سه خصلت * زنی بعد احسان * یکی زن بعد از احسان که عبارتست از بودن زانی حرم مسلم مکلف که وطنی کرده باشد بنگاح صحیح * فانه یرحم * پس بد رستیکه زانی محض آنست که سزا گرفته می شود * و رجل خرج محاربا لله و رسوله * دریم محاربت مردیکه بیرون آمده است جنگ کند و مرخص او از رسول خدا را امراد قاطع طریق است که را د میزد و فساد میکنند چنانکه در کرمه البینین یجاءرون الله و رسوله و یسعون فی الارض

فَمَا دَاوُفَعِ اسْتِ * فَانَّهُ يَقْتُلُ * پس بد رستی که این چندین مرد کشته می شود اگر قتل نفس کرده است بی اخذ مال
 * او یصلب * به تشدید لام یا بردار کشید * می شود اگر قتل راخذ مال هر دو و کرده و نفقه را اختلاف است در آنکه
 کشته بردار کشند یا زندان بگیرد * او ینقی من الارض * یا رانده شود و دور گردد * یعنی از شهر یا شهری
 و هیچ جا نکند ارند که قرار گیرد و آرام یابد تا همه شه نرسان و گریزان و آواره گردد و ببرد یا مراد اراندن و بر آوردن
 از شهر خود و زمین خود است و این بر تقدیر یکدیگر متوسلند راهیان را و نکش و مال نگیرد و تفسیر کرد است امام
 ابوحنیفه نفی را بجهت آوردن کلامه او و تردید در آن باین معنی و برین مضمحل است که گفته شد و بعضی گفته اند که امام
 مخیر است در حقوقات هر کدام یکی از اینها بکنند که خواهد بود هر قاطع طریق بی تفصیل کذا فی التفسیر * او یقتل نفسا *
 هر يوم قتل نفس است که بکشد مردی کسی را * فیقتل بها * پس کشته شود بجهت آن نفس و قصاص وی * رواه ابو داؤد
 * ومن ابن ابی لیلی * نام از عبد الرحمن است تابعی مشهور و ثقة است و پدر را ابو لیلی صحابی است از اهل غزوة
 احد تولد او در شش سال است که باقی ماند * بود از خلافت عمر رضی الله عنه روایت می کند از پدر خود و از علی ابن
 ابیطالب و عثمان بن عفان و ابی ایوب صدیق و سحابی را در ریافته همه انصاری و بی نظیر زمان خود بود و اصحاب
 او را در اعظیم میکردند ماتة التین و ثمانین و ولد او را که محمد بن عبد الرحمن است نیز ابی لیلی گویند امام مشهور در ثقة
 قاضی کوفه صاحب مذهب در ثقة و گفته اند که اگر محمد ثانی گویند ابن ابی لیلی عبد الرحمن را خوبانند و چون فقها گویند
 محمد بن عبد الرحمن را خوبانند * قال * کفیت ابن ابی لیلی * حد ثلثا اصحاب محمد * حدیث کرده اند ما را یاران
 محمد * صلی الله علیه و سلم انهم كانوا یسرون مع رسول الله * که ایشان بودند که شب می رفتند و همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم یسرون بفتح یا و سکون سین و ضم را از سری بضم هین میرد و شب کردن و در بعضی نسخ یسرون یعنی سیر میکردند * دنام
 رجل منهم * پس خواب کرد مردی از ایشان * فانطلق بعضهم الی جبل معه * پس رفت بعضی از اصحاب بسوی هبنی که بان مرد
 خواب کنند بود * فاخله * پس گرفت آن بعضی آن رهن را * ففزع * پس ترسید آن مرد خواب کنده * فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یحل لکم ان یروع مسلما * حلال نیست مومسلان را که بترساند مسلان را یعنی کاری نکنند که سبب
 قوهیلن و وحشت گرفتن مسلمانان گردد چنانکه آن شخص رهن او را گرفت و او در خواب بود ترسید که کیست و چیست و یروع
 بضم یا و تشدید و او روایت است و روع نیز بمعنی ترهیلن و ترسانیدن آید لازم و متعدی * رواه ابو داؤد * و ابن ابی
 الدرداء عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * کفت آنحضرت * من اخذ ارضا بجزیتها * کسی بمعنی مسلمانان که بگیرد
 زمینی بجزیه زمین یعنی بخراج وی مراد بجزیه اینجا خراج است بعلاقة لزوم چنانکه جزیه بر ذمی لازم میگردد و خراج
 بر صاحب زمین نیز لازم می افتد یعنی خرید زمین خراجی را از کافر و التزام کرد ادای خراج را * نقل احتقال هجرت *
 پس بتستقیق برانند است هجرت خود را برآمد از مقتضای هجرت اسلام زیرا که مسلمان چون ایستاده کرد خود را
 در مقام ذمی در ادای آنچه لازم است او را از ادای خراج کو یا طلب کرد اقامت هجرت اسلام را برآمد از آن * ومن
 نزع صغار کافر من عنقه * و کسیکه بکشد خواری کافر را از گردن وی * فنجعله فی عنقه * پس بگرداند خواری را در گردن
 خود چنانکه اینجا خراج زمین از کافر کشید و بر خود گرفت بخیرین زمین از وی * نقل ولی الاسلام ظهیر *
 پس بتحقیق انداخت اسلام را بجا نب پشت خود و گذاشت آنرا این بیان کلام سابق و تدریس و تاکید او است
 و صغار بفتح صا و غین معجمه خواری و این لازم کفر است چنانکه عزت لازم اسلام است و بعضی
 گفته اند که مراد بصغار علاقه ایست که در گردن کافر می انداختند چنانکه در زمان امیرالمومنین عمر بود
 رضی الله عنه و آن حضرت از وی خبر بنمیداد یا عمر رضی الله عنه شنیده بود آن را از آن حضرت که یکبار این
 چندین بکنند و الله اعلم * رواه ابو داؤد * و ابن جریر بن عبد الله * صحابی مشهور است نیز صورت و سیرت رئیس قوم

بود * قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم مريّة الى خثعم * گفت جریر فرستاد آن حضرت فوجی را بموی خثعم
بفتح خای معجمه و سکون مثله قبله ایست ازین و در قمارس گفته خثعم نام کوهی است و کوهی را که آن جاها کن اند خثعمی
گویند و مریّة بفتح سین و کسر رای مخففه و تحتانیّه مثله و پاره از لشکر گفته اند که بهترین مرایا چهار صد است
* فاعتصم ناس منهم بالسجود * پس پناه جستند جماعه از ایشان بسجده کردن یعنی چون لشکر را دیدند زود در
سجده افتادند بقصد اظهار علامت اسلام و مسلمان بودن کذا فی الحواشی * فاسرع فیهم القتل * پس شتاب کرده شد
در ایشان قتل یعنی لشکر بکشتن ایشان در افتادند و کشتند و غارت کردند و اعتبار نکردند سجدۀ ایشان را * فبلغ ذلك النبی *
پس رسید آن کاریکه لشکر کردند پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم فامرهم بنصف العقل * پس امر کرد آن حضرت مرایشان را
بنصف دیت و بتمام دیت امر نکرد بعد از علم باسلام ایشان زیرا که ایشان اعانت کردند بر قتل نفس خود با تمام
ایشان در کفار چنانکه اشارت میکند بدان این قول که * قال * گفت آنحضرت * انا بری من کل مسلمة یقیم بین
اظهار مشرکین * من بیزارم از هر مسلمانی که اقامت کند در میان کافران * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله لهم * برای
چه بیزار می شوی * قال لا تقرأ اثنی نارا هما * گفت می باید که نه بیند یکدیگر را آتشهای مسلمان و کافر یعنی باید
که منزلهای ایشان از یکدیگر چنان دور باشد که اگر آفریننده شود در آن آتش لایق نکند آتش یکی بزدیگری این علت
است مبررات آنحضرت را از مسلمانی که مقیم است میان کافران * رواه ابوداؤد * وعن ابی هریره عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال الا یمان قیل لعنک * گفت آن حضرت ایمان در بند کشیده است فتک را یعنی بازدارنده صاحب
خود را از آن چنانکه بند که در پای یکی نهادند باز میدارد او را از مشی و حرکت و فتک * فتک کتلت مومن یعنی بناگاه نکشد کسی را بی تحقیق حال مقتول که مومن
ذوقیه بناگاه گرفتن و ناگاه کشتن * لا یفتک مومن * فتک نکند مومن یعنی بناگاه نکشد کسی را بی تحقیق حال مقتول که مومن
است یا کافر و گرنیز اگر می بود در دهر و امان باشد همین حکم دارد اما اگر مفلس غلام بود و در صلح و ایادی
مسلمان و افساد و فتنه انگیزی باشد آن دیگر است چنانکه قتل کعب بن الاشرف یهودی را بناگاه کشتند و حال آنکه فعل
آنحضرت بوحی آمده بود بر آن قیاس نتوان کرد * رواه ابوداؤد * وعن جریر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال
اذا ابق العبد الی الشرک * گفت آنحضرت چون بگریزد غلام بهوی شرک یعنی بد ارشک * نقل حل دمه * پس بتحقیق
حلال میشد خون وی یعنی اگر کسی بکشد او را ضامن نکرد و اگر چه مرتد نکرد از جهت در آمدن در جوار مشرکان
و ترک او را اسلام را و ذکر نکرد و اندر وجه تخصیص به بنده گویا این قیل اتفاق است که اگر غلامان گریخته میروند
* رواه ابوداؤد * وعن علی رضی الله عنه ان یهودیة کانت تشتم النبی صلی الله علیه و سلم * روایع است از امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه که زنی بود از یهود که دشنام می کرد آن حضرت را * و تقع فیہ * و می افتاد در آنحضرت
بطعن و غیبت * فتشققها رجل حتی ماتت * پس خفه کرد آن زن را مردی تا آنکه مردان زن * فابطل النبی صلی الله علیه و سلم
د مها * پس باطل و مرد کرد آنید آن حضرت خون آن زن را زین را زین دلالت دارد بر آنکه سب نمیشد صلی الله علیه و سلم
نقض میکند عهد ذمه را چنانکه مذمب شافعی است و نزد منافق نمیکنند و دلیل ما آن است که این کفر است و کفر مقارن
منع نمیکند آن را پس کفر طاری نیز نمیکند کذا فی الالهاده * رواه ابوداؤد * وعن جناب قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم حل الحار ضربة بالسيف * حل ما حارز من ایت بشه شری یعنی قتل کردن و ضربت بتا بمعنی یک زدن و ضربه بضمه نیز
روایع است و نزد شافعی کشته شود اگر آنچه محرک کرده موجب کفر باشد و اجماع کرده اند که فعل محرک است و بعضی
گفته اند که کفر است و اما در تعلیم و تعلم آن اختلاف است و قول است حرمت و کراهت و اباحت و قول اول صحیح تر
است * رواه الترمذی * الفصل الثالث * عن اهامه بن شریک * بفتح شین صحابی است
معد و در ذکر فیهین : حل ایشان است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما رجل خرج یفرق بین

امتی گفت آنحضرت در مردی که خر و گند و بیرون آید از طاعت امام در حالیکه میخواند که تفریق کند و جل ائی
 امکان میان امت من در کلمه اسلام را بپایان شر کند * فاصبروا عنه * پس بزیل کردن او را نغمت نهی باید کرد و باز باید داشت
 و اگر شبهه دارد رفع آن باید نمود و اگر اینها را گرفتند قتل باید کرد چنانکه علی مرتضی با خوارج کرد * رواد النعمانی
 * عن شريك بن شهاب * تابعی بصريست روایت کرده است از ابی بزرگه سلمی حدیث خوارج را که همین است
 * قال كنت انى ان القى رجلا من اصحاب النبى * گفت بودم من که آرزو میکردم که دریابم مردی را از یاران پیغمبر
 * صلى الله عليه وسلم اعاله عن الخوارج * پیوسته آن مرد را از جال خوارج که پیدا شده اند یا خبر داده است
 آن حضرت از احوال ایشان * فلقيهم ابا بزرگه * بفتح مزمل و سکون را و زای * الا سلمی * که صحابی است اسلام
 آورد و گفت بی روحانتر شد فتح مکه را و کشت عبد الله بن خطل را * نقلت مل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم را * و علم یل کر
 الخوارج * پس گفتیم من آیا شنیده تو آن حضرت را که ذکر می کرد خوارج را و خبر میداد از احوال ایشان * قال نعم *
 گفت ابو بزرگه آری * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر را یعنی قول او را * صلى الله عليه وسلم باذنی * بد و کوش
 خود * و راينه بعيني * دیدم او را بد و چشم خود قریب و تحقیق سماع خود میکند و معاج چون با بکار جمع کرد و مستحق
 تر و هوک قریبی افتد * انى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمال * آورده شد نزد آنحضرت مالی * فقسمة * پس قسمت کرد آنرا
 * فاعطى من من يمينه ومن عن شماله * پس داد آن حضری که پای راست و چپ بود و کسی را که چپ
 و سمع چپ ری بود * ولم يعط من وراء شئا * و نه داد کسی را که در پس آنحضرت بود چیزی * فقام رجل من روايه فقال
 يا سيدنا عدل انت في القصة * پس ایستاد مردی از پس آن حضرت پس گفت ای محمد عدل نکردی و بر ابروی نه نمودی در قسمت
 این مال که بعضی را دادی و به بعضی ندادی و حال آنکه همه معتقد آن بودند * رجل اسود * مردی سیاه * مطوم
 الشجر * بویله موی از بیخ بر کند * مراد تسلیق را پس است * علیه ثوبان ابيضان * بران مرد دو جامه است سفید یعنی
 رد و از او را * غضب رسول الله صلى الله عليه وسلم غضبا شديدا * پس خشم کرد آن حضرت خشمی سخت * وقال والله
 لا تجدون بعدي رجلا مواعدا لى * گفته است آن حضرت بشما هو کند نمی یابید بعد از من مردی را که او عادل تر باشد
 از من * ثم قال يخرج في آخر الزمان قوم كان ملأ منهم * بستر گفت آن حضرت بیرون می آیند در آخر زمان گروهی
 که با این مرد از ایشان یعنی از گروه ایشان و بر طریقه ایشان است * يعرون القرآن لا يتأوا و تراقيم يعرقون من الاسلام
 كما يرق السم من الرمية سيماهم التسلق * ترجمه این عبارت در حدیث ابو سعید خدری آمده است * لا يزالون يخرجون
 مني يخرج اخرهم مع المسيح الكجال * بیرون می آیند تا آنکه بیرون می آید آخر ایشان با مسیح و کجال * فاذا القيتهم
 هم قتلوا و التسلق * پس چون ملاقات کنید ایشان را پس بدانید که ایشان بدترین خلق اند یا تقدیر کلام این
 است که چون در یابید ایشان را بکشید زیرا که ایشان بدترین خلق اند * رواد النعمانی * و عن ابی غالب * تابعی است
 بصري نام لؤحز و رجا می هم مله و زای مفتوح حتمین و تشدید وارد آخر اختلاف است در روی اکثر برانند که ضعیف است
 و بعضی صاحب السند است گفته اند و دارقطنی گفته که نه است روایت دارد از ابی امامه و روایت کرد از زید ابن
 عیینة * راى ابو امامه رؤسا منصوبه على درج من دمشق * دین ابو امامه باهلی و ما بر پا کرده بر راجی از دمشق
 ظاهر را و خوارج بود که کشته شده بودند درج بالتجریک را و دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر نیز آمده * فقال
 ابو امامة كذب النار * پس گفت ابو امامه اینها سگان آتش دروغ اند * شرقی قسنت ادبم السیاء * بدترین کشتگان زیر
 زبانی * اما ان آدمی روی زمین و روی اهلان ذکر امو من گفته ادبم از اهلان و زمین آنچه ظاهر است ازینها * خیر قتل
 من قتل * بهترین کشتگان و شهیدانند کسانی که بکشند ایشان ان کسانرا * ثم قرا * بستر خواند ابو امامه این آیت را بزم
 فی بعض و حیرة و تعود رجوة الایه * روزیکه هفیل باشند رویها و سیاه باشند رویها و در آخر آیه این است که اما ان یسود

وَجَوَدُوا أَكْثَرًا ثُمَّ بَلَغَ الْأُمَامَةُ مَا رَقُوا الْعَدْلَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ كَقَوْلِهِ كَفَعْنَا لَكَ إِيشَانِ مَرْدَانِ نُوْدُنْكَ وَبَعْضُ كَفَعْنَا لَكَ اَهْلُ بِلَدْتِ
 بوده اند و از ائمه امامه مرویست که ایشان بخوارج اند و الله اعلم بان گفت ابو غالب * لابی امامه * مرایی امامه را
 * این سمعت من رسول الله * آيا شنید اذ توار بیغمه رخا * صلی الله علیه و سلم * یعنی درین باب چیزی * قال لولم اعمه
 الا مرة او مرتین یا ثلاث * گفت اگر نمی شنیدم من آن را یکبار یا دو بار یا سه بار * حتی علم جعلا * تا آنکه شمر د همت با روا
 * ما حد ثتمو * حدایت نمی کردم من بسمه انزال کتاب است از کثرت مایع آواز آن حضرت این را * رواه الترمذی و ابن
 ماجه و قال انتم منی هذا حدایت حسن * تمام کتب القصاص اینست و کرمه و قالی میگرداند انرا * کتاب الحد و
 حد در اصل بمعنی منع است و لهذا ابویس * را کتب می کند از جهت منع کردن اود اخل و خارج را مکر باذن و حدید
 نیز باین معنی است از جهت امتناع وی از تأثیر و معنی خارج و جائل میان دو چیز دفع و منع آید و در شرح کتاب خرقی
 گفته که حد و ذک در شرع واقع شد و اذل منع میکنند از وقوع در معاصی و حاجز و جائل این میان بند و معاصی و خل و
 الله بمعنی محارم نیز آمده است چنانکه در قول وی تعالی تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا و بمعنی مقل رات شرعی نیز
 آمده چنانکه کرد امتین طلاق سه و مانند آن چنانکه فرمود تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلَا تَعْتَدُوهَا و در محارم و مقل رات نیز منع
 است از قربان آن و تجاوز از آن و در حد ایه گفته حد در شریعت عقوبتی که تقبل یز کرد و شد است از برای حق خدا
 تا آنکه قصاص را حد نمیگویند زیرا که بحق عبد است و تعزیر را نیز از جهت عدم تقبل یز و تعیین
 الله اول * عن ابی هريرة و زید بن حلال * از مشاهیر صحابه است جهنی است بضم جیم
 و فتح هاءات بالکوفة سنة ثمان و سبعین در زمان عبد الملك و بعضی گفته اند در آخر ایام معاویه و هوا بن خمس و
 ثمانین سنة * ان رجلا اختصا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت میکنند این دو صحابی که دو مرد خصومت
 کردند بیکدیگر و یکدیگر را نمودند و آمدند بسوی آنحضرت * فقال احدهما اقص بیننا بکتاب الله * پس گفت یکی از آن دو مرد
 بان حضرت حکم کن میان ما بکتاب خدا این مبنی است بر آن که ازل آیت رجیم در قرآن بوده است بعد از آن
 منسوخ التلاوة شد یا مراد به کتاب خدا حکم اراست * و قال الاخراج * و گفت مرد دیگر آری * یا رسول الله فاقض بیننا
 بکتاب الله * چون وی برین آمده است که میان ما حکم کنی بکتاب خدا من نیز برانم پس حکم کن میان ما بکتاب خدا
 و گفتن آن دو مرد بانحضرت که حکم کن بکتاب الله بجهت آن است که ایشان یز شده بودند از مردم حکم این مسئله را و دانسته
 بودند که این حکم نهوده است بکتاب الله پس پیش بیغمه و خل آمدند تا حکم کند بکتاب الله و الاچه حاجت است که بان حضرت
 گویند حکم کن بکتاب الله و وی حکم نمی کند مگر بدان * و انن لی ان انکلم * و اذن ده مرا که سخن کنم که صورت قضیه چیست
 * قال تکلم * گفت آنحضرت سخن کن و بگو که حقیقت حال چیست * قال ان انبی کان عسما علی هذا * گفت که بسرم بود مزدور
 برین مرد * فزنی بامر الله * پس زنا کرد بزنی * فاخبرونی ان ملی ابنی الرجم * یس خبر دادند مردم مرا و حکم کردند
 که بر یسرم رجم است * فانت یست منه بما نة شای * پس بقتل اگر فتم یعنی پسر را ازین شخص بصل کو سفند * و بپارایه لی *
 و دایمی که بود مرا و دل اسریها و هر خریل * تم انی سئلت اهل العلم * پسترید رستیکه من پرسیدم علما را * فاخبرونی
 ان ملی ابنی جلیل مائة و ثعرب عام * پس خبر دادند علما مرا که بر یسرم صد تار یاده است و بیرون کردن از شهر یک سال
 غریب بضم غین دوری از جای خود تغریب از شهر و در کردن * و انما الرجم ملی امراته * و نیست رجم مکر بوزن
 وی معلوم می شود که آن پسر متصن نبوده است و زن متصنه بود ازینجا معلوم می میشود که در زمان آن سرور صلی الله
 علیه و سلم استعنا از صحابه نیز میگردند از جهت عدم وصول بانحضرت * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اما والدی نفسی بیده لا قضین بینکما بکتاب الله * پس گفت آن حضرت سوگند بخدا که هر آینه حکم میکنم میان شما بکتاب
 الله * اما غنمک رجاریتک فرد علیک * اما اگر سفند ان تورو اذ تو پس باید که باز گردانیده شود بکتاب الله و اما ابنک فعلیه

جلد مائة و تغريب عام * و اما پسرتو پس بزوي صل تا زياته است و بيرون کردن از شهر يك سال و اين تغريب عام را بعضی
 علماء داخل حد ميدارند و بعضی ميگويند گفته تغريب بعد از حد يك نيست بلكه سيبا سبت و تعزير اسيب مفروض برأي امام
 و مصلحت ديدي و من مابدين است * و اما انفس يا انفس فاعل على امرأة هل * اما قولي انيس پس بايد ادكن برزن
 اين مرد و برنزد وي و انيس بضم همزة و فتح نون لبي غضاك بن احماسي نام مردی است كه رئيس قوم زن بوده
 فرستاد او را بپنجه مرخل اقا ميب كند حال بر آن زن و فرمود بر او * فان اعترفت فارجه * پس اكر اقرار كند آن زن
 كه زنا كرده است پس رجم كن او را * فاعترفت فرجه * پس اقرار كرد آن زن پس رجم كرد انيس او را ظاهر حد يك
 چنان مي نمايد كه يك اعتوا يك كفايت مي كند در حد زنا چنانكه در كتب شافعي و شافعي و انفا كه چهار را عتواف شرط كنند
 گويند كه مراد اعتوافي است كه معتبر و معهود است درين باب و به تحقيق ثابت شده است با حاد يك كه لا بد است
 از چهار اقرار و بعضی زياد كرده و گفته كه چهار مجلس شرط است چنانكه در كنسب فقه من كوراست * متفق عليه
 * وعن زيد بن خالد * صحابي جهني كه من كور شد * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يامر فممن زنى وام يضمن
 جلد مائة و تغريب عام * شنيدم آن حضرت را كه امر مي كند در كسيكه زنا كرد و مضمن نشده صل تا زياته و او بيرون
 كردن از شهر يكسال لم يضمن بضم ياء و كسر صاد و فتح صاد و كسر هاء و آمد * في شرح بيان آن كرده شد
 است و معني احصان آن است كه باشد خرقا قل بالغ مسلم كه وطني كرده باشد بنكاح صحيح * رواه البخاري * وعن عمر
 رضي الله عنه قال ان الله بعث محمدا * كذا عمرو رضي الله عنه بدريستي خدا يبعثي برايكيشنه و فرستاده است محمد را
 * صلى الله عليه وسلم بالحق * بل بن باهت راست و درست * و انزل عليه الكتاب * و فرود فرستاد ده است بروي كتاب
 را * مكان مما انزل الله تعالى آية الرجم * پس بود از آنچه فرود فرستاد خدا ايت تعالى آيت رجم بعد از ان منسوخ
 التلاوة شد * رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجمنا بعده * رجم كرد آن حضرت و رجم كرد يم ما بعد از ان حضرت
 * و الرجم في كتاب الله * و رجم در كتاب خداست * حق * ثابت است * على من زنى اذا اخصن من الرجال
 و النساء * رجم حق است بر كسيكه زنا كند و قتيكه مضمن باشد از مردان و از زنان * اذا اقامت البينة * و قتيكه قائم شوند
 كواهم * او كان الحمل * يا باشد حمل بفتح حيم بارشكم * او الا عتواف * يا باشد اقرار بینه و اقرار موري مقرر و ثابت است
 اما حكم حمل منسوخ است * متفق عليه * وعن عبادة بن الصامت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از عبادة
 بن الصامت كه از اكابر صحابه و نقباء انصار است كه آن حضرت مكرر گفت * خذوا عني خذوا عني * بكيرون از من بكيرون از
 من اين علم و حكم را در باب زنان زانية كه * قل جعل الله لهون حيلة * بتحقق كرد انيد ده است خدا ايت تعالى مرا اين زنان را
 طريقي واضح در فرق ميان بكر و مضمن و گفته كه * البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام * و در زنا ي بكر بكر زدن صل تا زياته
 است و بيرون كردن از شهر يك سال * و الشيب بالثيب جلد مائة و الرجم * و در زنا ي ثيب به ثيب صل تا زياته و سنگسار
 كردن و مراد به ثيب مضمن است و به بكر غير مضمن و از آنچه گفته شد حكم زنا ي بكر به ثيب نيز معلوم شده و از اين حد يك
 جمع ميان جلد و رجم معلوم مي شود و باين اخذ كرده اند اصحاب با ظواهر و بعضی صحابه و تابعين و جمهور بر آنند كه جلد
 منسوخ است از كسي كه بروي رجم است زيرا كه آن حضرت ماعز را رجم كرد و جلد نفرمود و همچنين در حد يك امرأة
 غامله چنانكه بيايد و در حد يك انيس چنانكه كذا شد * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عمران اليهودي جاء الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابن عمر كه يهود آمدند بسوي آن حضرت * فل كروا له ان رجلا منهم
 و امرأة زنيا * پس ذكر كردند مرأ آنحضرت را كه مردی از ايشان و زنی زنا كرده اند * فقال انهم رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ما تجدون في التوراة في شان الرجم * پس گفت مرا ايشان را آنحضرت چه مي يابيد شهادت تو را بر رجم در شان
 رجم * قالوا نعم و يجلون * گفتند بلي يا هم در قرآن رجم همين است كه رسوا مي كنيم ما ز اينان را و

قازيانه زده ميشوند و درين عبارت اشارت است بآنكه قضيت موكول و مفوض بر ايشان و جلد البته بود * قال عبد الله
 بن سلام كن بتم ان فيها الرجم * عبد الله بن سلام كه از علمای يهود و اخبار ايشان بود و در اول قدوم آن حضرت پيدايه
 ايمان آورد كه شاد روى ميكويد شما اى گروه يهود بد رستى در تورييت حكم رجم هست * فأتوا بالثورية فنشروها * پس
 آوردند تورييت را پس كشاندند و پراكنند كردند آن را * فوضع احد م يده على آية الرجم * پس نهاد يكي از يهود
 دست خود را بر آيت رجم كه در تورييت بود و پيش از آن در زير دست خود * فقرأ ما قبلها وما بعدها * پس خواند آيتى
 را كه پيش از آيت رجم بود و آيتى را كه بعد از آيت رجم بود * فقال عبد الله بن سلام ارفع يدك * پس گفت عبد الله
 بن سلام بردارد بر سر خود را * فرغ * پس برداشت * فاذا فيها آية الرجم * پس ناگاه در تورييت آيت الرجم موجود است
 . فقالوا صدق * پس گفتند بعضى يهود راست گفت عبد الله * يا محمد فيها آية الرجم * در تورييت آيت رجم هست * فامر
 بهما النبي صلى الله عليه وسلم فرجما * پس امر كرد آن حضرت با آن مرد و زن رجم را پس رجم کرده شدند اگر گفته
 شود كه در رجم احسان شرط است و در احسان اعلام شرط است پس آنحضرت يهودى را كه مسلمان نبود چون حكم بر رجم كرد
 جوابش ميگويم كه اين رجم يهودى بحكم تورييت بود و احسان در دين ايشان شرط نبود و آن حضرت صلى الله عليه
 و سلم عمل مي كرد بتورييت پيش از نزول حكم قرآن و چون نازل شد حكم قرآن منسوخ كشت حكم تورييت و امام شافعى
 اخذ كرده است و در روايتى ابو يوسف و غير اينها حديث در عدم اشتراط اسلام در احسان و ممكن است كه گفته شود رجم
 كرد آن حضرت بر دين ايشان بجهت الزام ايشان و آن مرد و زن مسلمان بودند بزرگم ايشان فتد به * وفي رواية *
 و در روايتى لفظ حديث اينچنين آمده * قال ارفع يدك فرغ * گفت عبد الله بردارد دست خود را پس برداشت
 * فاذا آية الرجم تلوح * پس ناگاه آيت رجم پيداد رخشان مي كرد * فقال * پس گفت ان دست نهند بر آيت رجم
 يا كويند * ميان ايشان * يا محمد ان فيها آية الرجم * اى محمد بد رستى هست در تورييت آيت رجم * ولكنها تنكأتمه بيننا
 وليكن مامى پوشيم آنرا ميان خود * فامر بهما فرجما متفق عليه * و عن ابى هريرة قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم
 رجل وهو فى المسجد * گفت ابو هريره آمد آن حضرت را مردى و حال آنكه آن حضرت در مسجد بود * فناداه * پس
 آواز دادان مرد آن حضرت را و گفت * يا رسول الله اني زنيتم * بد رستى من زنا كرده ام * فاعرض عنه النبي * پس روي
 كرد اندي از آن مرد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم متنبتى لشق وجهه الذي اعرض قبله * پس برآمد آن مرد سوى كوشه روي
 آن حضرت آن سوئيكه روى كرد اندي بود آنحضرت بان جانب * فقال اني زنيتم * پس گفت آنمرد بتحقيق من زنا كرده ام
 * فاعرض عنه * پس روي كرد اندي آنحضرت از بجانب نيز * فلما شهد اربع شهادت * پس چون كواهي داد آنمرد چهار
 كواهي يعنى اقرار كرد بر نفس خود چهار بار و چون اقرار كرد بر نفس خود كواهي داد بر خود بپيزي كه موجب حد
 است * و عاده النبي صلى الله عليه وسلم فقال ابك الجنون * پس خواند او را آنحضرت پس گفت آيا بتو ديوانگى است
 كه انشاء مصيبت ميكنى و بر قتل خود باعت مى شوى بايد توبه كرد * قال لا * گفت آنمرد نيست بمن ديوانگي * فقال
 احصنت * پس گفت آنحضرت آيا حصن كشته تو * قال نعم * گفت آنمرد آري حصن كشته ام * يا رسول الله قال اذ هو ابه
 فارجموه * گفت آن حضرت ببريد او را پس رجم كنيد او را * قال ابن شهاب * گفت ابن شهاب كه او را زهرى كوئند
 و از مشاهير تابعين است * فاخبرني من سمع جابر بن عبد الله يقول * پس خبر داد من كه سميكه شنيد جابر بن عبد الله
 انصارى را كه ميگفت * فرجمناه بالمدينة * پس ستمكار كرديم ما او را بمدينه * فلما اذ لفته التجارة هرب * پس
 چون برسيدند او را ستمها بكر بخت واصل اذ لاق ضعيف كودانين و بى آرام كردن * بحتى اذ ركنا بالبحرة * بفنح
 حاي مهمله و تشد يد را تا آنكه در يافتيم ما او را در ستمكستان * فرجمناه حتى مات * پس ستمكار كرديم او را تا آنكه مرد
 * متفق عليه وفي رواية للبخاري عن جابر بعد قوله قال نعم * و در روايتى من بخاري را از جابر بعد قول وى قل

نم که در جواب احضرت مذکور شد این چنین آمد: است که * فامربه فرجیم با لمصلی * پس امر کردند آن حضرت در
 حق می فرجیم پس رجم کرد * شد بمصلای عید و از اینجا معلوم می شود که مصلای اعیاد و جنازه و تکیه معین کرد انبیه
 نشود ثابت نمی شود مرانرا حکم مساجد و حکم مصلای جنازه نیز همین است و قریب معین شریف جانی ساخته بودند
 که همایا بود برای نماز جنازه و از اینجا است که بعضی گمان برده اند که آنحضرت در معین نماز جنازه کنایه در کتاب
السنن که کذبت * فاما اذلقته الحیارة فرجیم پس چون ضعیف کرد انبیل نک را سنگها گریخت * فادوبک * پس در یافته شد
 * فرجیم حتی مات * پس رجم کرده شد تا آنکه مرد * فقال له النبی صلی الله علیه و سلم خیرا و صلی علیه * پس گفت مرانرا
 آنحضرت نیکی یعنی ثنا کرد و روی و ترجم کرد و نماز کرد و بروی ازین حدیث معلوم شد که مرحوم را نمی بماند و کور نمی
 کنند و الا فرار ممکن نمی بود و در مذهب ما زن را کور باید کرد و آن احسن است * و عن ابن عباس قال لما اتی ما عزیبن
مالک النبی صلی الله علیه و سلم * گفت این عباس چون آمد ما عزیبن یعنی مهمله و زنی آنحضرت را و گفت که من زنا کرده ام
 * فقال له * پس گفت آنحضرت مرانرا * لعلک تلبث * شاید که بوس کرده * ارغمزت * یا زیور کرد * او را بدست یا
اشارت کرده پیشم و ابرو * ارنظرت * یا نگاه کرده * از انچه از منقل مات و مبادی زنا است و توانرا از ناخیال کرده و زنا نام
 می نهی * قال لا * گفت نکرد * اما این چیزها را * یا رسول الله قال انکها * بفتح همزه استفهام و کمر نون و سکون گاف
 گفت آن حضرت آیا جماع کرده تو او را * لا یکنی * گفت آن حضرت این کلمه در حالتی که کنایت نمیکنند بلکه صریح گفت که
 جماع کرده زیرا که بلفظ کنایت حد واجب نمی شود و نیک بفتح نون و سکون تحتانی جماع کردن نالك ام قاعل ازوی
 ایاک برای مبالغه * قال نعم * گفت ما غرآری جماع کرده ام بوی * فعدل ذلک امر بر جینه * پس نزد اقرار او
 بجماع صریحا امر کردند آن حضرت بسکسار کردن وی * رواه البیاضی * و عن بویة قال جاء ما عزیبن مالک الی النبی
صلی الله علیه و سلم * روایت است از بویة اسلامی که صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته
 شده است گفت آمد ما عزیبن مالک بموی آن حضرت * فقال * پس گفت * یا رسول الله طهرنی * پاک کن مرا
 * فقال ویسک ارجع فاستغفر الله و تب الیه * پس گفت آنحضرت وی بر توبه برگرد پس امرش خواست از خدا و توبه کن
 بموی خدا و بچ کلمه ایست که در مقام ترحم و تعجب ذکر کنند و ویل کلمه عذاب و توبیح است * قال * گفت بویة
 * فرجع غیر بعید * پس برگشت و رفت ما عزیبن را غیر زمان بعید یعنی اندکی برگشت و رفت * ثم جاء * پستورزد آمد
 * مقال * پس گفت * یا رسول الله طهرنی * پاک کن مرا * فقال النبی صلی الله علیه و سلم مثل ذلک * پس گفت آنحضرت
 مانند آنچه گفته بود یعنی گفت برگرد و استغفار کن و توبه کن و وی همین را می گفت که پاک کن مرا * حتی اذا کانت
الرابعة قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم * تا چون بار چهارم شکست مرانرا آن حضرت * فیم اطهرک * در چه
 چیز از جهت چه چیز پاک کنم ترا و در روایتی او هم اطهرک از چیز پاک کنم ترا * قال من الزنا * گفت از زنا و از
 آن * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایه جنون * پس گفت آن حضرت آیا بوی د یوانکی است که این را از روی
 د یوانکی می گوید * فاخبرانه لیسن * پس خبر داد * فقال * یا ناه * فقال * اشرب خمر *
 پس گفت آیا نوشیده است می راکه از روی مهتی و بیهوشی میگوید * فقام رجل فاستنکھه * پس ایستاد مردی پس بوی کرد و آن
 او را نکست بوی د هان * فلم یجد منه ریح خمر * پس نیافت از وی بوی می * فقال از نیت * پس بصوب اقرار گرفت از وی
 گفت ایاز ناکرده تو * قال نعم * گفت آری زنا کرده ام * فامربه فرجیم * پس امر کردند بجهت وی که سکسار کرده شود پس
 سکسار کرده شد * فابشوا یومین او ثلثة * پس درنگ کردند صتا به دو روز یا سه روز یعنی د و سه روز از رجم او گذشت و هیچ
 مذکور نشد حکایت او * ثم جاء رسول الله * پستور آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * فقال استغفروا ما عزیبن مالک
 پس گفت آنحضرت طلب مزید مغفرت و ترقی درجات و یکنیل و وی خود با قاضی معاند مغفور شد است و فرمود

* لَقَدْ تَابَ ثَوْبَةُ لَوْ تَصَمَّتْ بَيْنَ أُمَّةٍ لَوْ سَعَتْهُمْ * بِتَحْقِيقِ ثَوْبَةٍ كَرْدَ مَا عَزَّ ثَوْبَةُ كَلَّهَ أَكْرَ قَسَمَتْ كَرْدَ شَوْ دَمِيَانِ اِمْتِي وَجَمْعِي
 كَثِيرٌ هَرِ آيَنَهٗ مِي كَنِيْد اِيْشَانِ رَا زَا شَا مَل مِيْشَد هَمَّهٗ رَا دَر قَا مَوْس كَفْتَهٗ ! مَت جَمَاعَه كَه فَرَسْتَا دَ شَدَ هٗ بَاشَد بَر اِيْشَانِ
 بِبَغْمَرُو اَقَا مَت جَد رَا ثَوْبَه نَام كَرْد اَز جِهَت حَصُوْل طَهَارَت وَبِرَا عْت اَز كَنَا هٗ بَد اَن چِنَا نَكَه بِثَوْبَه حَا صِل مِي شُوْد
 رِثَوْبَه دَر حَكْم قَتْل نَفْس اَسْت رَا بِنَجَا بِتَحْقِيقَت قَتْل نَفْس كَرْد وَجَان دَا ذِ بَا لَا تَوَا زِيْن چِه بَاشَد * ثَم جَا عْتَه اَمَوَّهٗ مَن
 غَا مَل * پَسْتَرَا مَلُوْا ن حَضْرَت رَا زِيْ نِي اَز غَرْمَل بَغِيْن مَعْجَمَه وَكَسْر مِيْم قَبِيْلَهٗ اِيْمَت اَزِيْمَن * مَن اَلَا زِد * اَز دِ بَزَا ي وَبَسِيْن
 نِيْزَا مَدَهٗ وَآ ن فَصِيْح تَرَا مِيت وَ اَز دِ بَن اَلْغُوْث اَبُو حِي اَسْت وَ اَنصَار هَمَّهٗ اَز اَوْلَا د اَوِيْنَد وَاو رَا اَز د شَنُوْهٗ نِيْز مِي
 كُوِيْنَد * نَقَا لَت * پَس كَفْت اَن زَن غَا مَل يَهٗ * يَا رَسُوْلَ اللهِ طَهْرَنِيْ * پَا ك كُن مَرَا * نَقَا ل وَبِحَك اَرْجَعِي فَا سْتَغْفِرِي اللهُ
 وَتَوْبِي اِلَيْهٗ * پَس كَفْت اَن حَضْرَت وَا ي بَر تَوَا ي زَن پَر كَرْد پَس طَلَب اَمْر زَش كُن خَد اَرَا رِثَوْبَه وَزُجُوْع كُن بِسُوِي وَ
 تَعَالِي * نَقَا لَت تَوِيْد اَن تَرُوْد نِي كَا رْد دَت مَا عَزِيْن مَالِك * پَس كَفْت اَن زَن بِحَضْرَت مِيْخَوَا مِي كَه بَا ز كَرْد اَنِي مَرَا چِنَا نَكَه بَا ز
 كَرْد اَنِيْدِي مَا عَزِيْن مَالِك رَا دَر اَوَّل وَهْلَهٗ * اِنْمَا حَبْلِي مَن اِلْزَا * وَ حَبْلِي اَسْت اَز زَنَا اَشَارَت بِنَفْس خُود كَرْد بِلَفْظ غَا ثِب
 اَز جِهَت دُور اَنْدَا خْتَن نَفْس خُود رَا اَز مَوْثَبَهٗ قَرَبِ يَعْنِي مَن بَا رَشْكَم دَا رِم اَز زَنَّا وَبِيْ شَك وَ شَبَه زَنَّا كَرْدَهٗ اَم * نَقَا ل
 اَسْت * پَس كَفْت اَن حَضْرَت تَوَا ي زَن زَنَّا كَرْدَهٗ وَ شَكَم دَا رِي اَز زَنَّا اِيْن يَك نَوْع اَظْهَار تَغَا ذِل وَ تَبْعِيْل وَ تَرُوْد يَد اَرَا سْت اَز اَن
 * قَا لَت نَعَمْ * كَفْت اَرِي مَن زَنَّا كَرْدَهٗ اَم وَ شَكَم دَا رِم اَز اَن * قَا ل لَهَا * كَفْت اَن حَضْرَت مَرَا ن زَن رَا مِيْكَند اَرِم تَرَا
 وَ حَل نَمِي زَنَم * حَتَّى تَضْعَى مَا فِى بَطْنِكَ * تَا اَن كَه مِي نَهِي وَ مِيْزَانِي تَوِيْجَهٗ رَا كَه دَر شَكْم تَمَت * قَا ل نَقَا لَهَا رَجُل مَن اَلْاَنصَار *
 كَفْت بَرِيْدَهٗ كَه رَا وِي حَل يَت اَسْت پَس مَتَعَهْل شَد وَ نَكَا هَل اَسْت اَوْرَا وِ پَد يَرْفُت مَوْنَت اَوْرَا مَرْدِي اَز اَنصَار يَعْنِي كَفْت
 تَا وِي بَزَا يَد مَن مَتَعَهْل كَا رُو بَا وَ نَكَا هَل اَسْت رَا اَم * حَتَّى وَضَعْتَ * تَا اَن كَه نَهَاد وَ ي اَنِيْجَهٗ دَر شَكْم وَ ي بُوْد وَ بَزَا يَد
 * قَا تَى النَّبِىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَقَا ل * يَسْ اَمَد اَن مَرْد اَز د اَن حَضْرَت پَس كَفْت * قَد وَضَعْتَ اَلْغَا مَل يَهٗ * پَس
 يَتَحَقِّق نَهَاد بَا رَشْكَم رَا اَن زَن غَا مَل يَهٗ * نَقَا ل اَز اَلْاَنجَمَهٗ هَا رَنْد ع وَ لَد هَا صَغِيْرَا * پَس كَفْت اَن حَضْرَت اَكْبُوْن رَجَم
 نَمِيْكَنَم مَّا اَن زَن رَا وَ نَمِيْكَنَد اَرِيْم فَزَنْد اَوْرَا خُورْد يَعْنِي اَكْرَا وِرَا رَجَم كَنَم وَ لَد اَوْ صَغِيْر مِيْمَا نَد وَ كَسِي تَرِيْمَت اَوْرَا نَمِيْكَنَد
 وَ مَلَا ك مِيْكَرْد * لَيْسَ لَهُ مَن يَرْضَعُهٗ * نِيْسَت مَرَا ن وَ لَد رَا كَسِيْكَه شِيْر دَهْد اَوْرَا اَزِيْجَا مَعْلُوْم مِي شُوْد كَه وَ لَد زَنَّا مَسْتَق
 عَنَّا ب وَ هَلَا ك نِيْسَت زِيْر اَكَه اَوْدَرَا ن كَنَاهِي نَد اَرْد * فَقَام رَجُل مَن اَلْاَنصَار * پَس اِيْسْتَا د مَرْدِي دِيْكَرَا زَا اَنصَار
 * نَقَا ل اِلِي رِضَا عَهٗ * پَس كَفْت اِيْن مَرْد بِسُوِي مَن اَسْت شِيْر دَا دَن اِيْن وَ لَد * يَا نَبِيَّ اللهُ قَا ل فَرَجْهََا * كَفْت رَا وِي
 پَس رَجَم كَرْد اَن حَضْرَت اَنْزَن رَا يَعْنِي اَمْر كَرْد بَر جَم وَ ي * وَ فِى رَا يَهٗ * وَ دُرُوْ اِيْتِي اِيْن چِنِيْن اَمَلَهٗ كَه * اَنَهٗ قَا ل لَهَا *
 كَه اَن حَضْرَت كَفْت مَرَا ن زَن رَا * اَذْهَبِي حَتَّى تَلْدِي * بَرُوْ تَا اَن كَه بَزَا ي * فَلَمَّا وَ لَدَت * پَس چَوْن زَا ئِيْل اَنْزَن * قَا ل
 اَذْهَبِي فَا رَضْعِي * كَفْت اَن حَضْرَت بَرُو يَسْ شِيْر دَهٗ اَوْرَا * حَتَّى تَقْطَعَهٗ * تَا اَن كَه بَا ز دَا رِي اَوْرَا اَز شِيْر * فَلَمَّا قَطَعْتَهٗ *
 پَس هُوَا كَه اَز شِيْر بَا ز دَا شْت اَن زَن اَن كُوْد كَل رَا * اَنْتَهٗ بَا لَصْبِي * اَوْرَدَا ن زَن اَن كُوْد ك رَا * وَ فِى يَدَهٗ كَعْرَهٗ خَبَر *
 وَ حَال اَن كَه دَر دَمَتَا ن كُوْد ك پَا رَهٗ شَا كَسْتَهٗ اَز اَن اَسْت * نَقَا لَت هَلْ اَيَا نَبِيَّ اللهُ قَد فَطَمْتَهٗ * پَس كَفْت اَنْزَن اِيْدَر وَ لَدِي
 بِبَغْمَرُو خَلَا بِتَحْقِيقِ اَز شِيْر بَا ز دَا شْتَم اَوْرَا * وَ قَد اَكْل الطَّعَام * وَ بَتَحْقِيقِ خُورْدَهٗ اَسْت طَعَام زَا * نَدْنَعُ الصَّبِي اِلِي رَجُل
 مَن اَلْمُسْلِمِيْن * پَس دَا د وَ مَجُود اَن حَضْرَت اَن كُوْد ك رَا بِبِسُوِي مَرْدِي اَز مُسْلِمَا نَان * ثَم اَمْر بَهَا * پَسْتَرَا مَر كَرْد اَن حَضْرَت بَرَا ي زَن
 كَه كَنَد * شُوْد بَرَا ي وَ ي كُوِي * فَخَفَر لَهَا اِلِي صَد رَهَا * يَسْ كَنَدَهٗ شَد بَرَا ئِي وَ ي تَا سِيْنَهٗ رِي * وَ اَمْر اَلنَّاس فَرَجْهََا * وَ اَمْر كُوْد
 مَرْد مَرَا بِسَنَكْسَا ر كُوْد ن پَس سَنَكْسَا ر كُوْد نَد اَوْرَا * نِيْقَبِلْ خَالِد بِن اَلْوَلِيْد بِخِيْر فَرْمِي رَا سَهَا * پَس پِيْش مِي اَمَل خَالِد دَر
 اَن حَالِ بِيْسَنَكِي پَس اَنْدَا خْت سَنَك وَ اَسْرُوِي * فَتَنْضَحُ اَلْدَمَ عَلَى وَجْهِ خَالِد * پَس يَاشِيْدَهٗ كَشَفْتُ خُوْن رَا فَتَاد بَر رِي خَالِد اَبْنِ
 وَ لِيْد * نَعْبَهَا * يَسْ د شَمَام كَرْد خَالِد اَنْزَن رَا * نَقَا ل النَّبِىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَهْلَا يَا خَالِد * پَس كَفْت اَن حَضْرَت صَلَّى اللهُ

علیه و سلم آهسته باش ای خال و ذ شام مکن او را * قوالی نفسی بیده * پس شو کند بشنای که بقای ذات من
 در دست قدرت اوست * لقد ثابت توبه لوتایها صاحب مکس لغفرله * بتتقی توبه کرد این زن توبه که اگر توبه میکرد
 این چنین توبه خدایند خراج و خوراکیر لبه مرآینه آمو زیده میشد مرا و او مکس بفتح میم و سکون کاف عشر و خراج
 گرفتن بناحق و در نهایت گفته مکس خزینه که میگوید او را ما کس یعنی عشار و درین حدیث این است که مکس از
 اعظم ذنوب است از جهت کثرت مطالبات مزد و مظالمهای ایشان و در قافوس گفته مکس بقص و ظلم * ثم ! مر بها
 فصلی علیها * پسترا مر کرد آنحضرت برای آن زن که نماز کرده شود بروی پس نماز کند آن حضرت بروی * و در فقه
 و دن کرده شد و صلی نزد چه امیر و راه معام بفتح صاد و لام است یعنی چه عیبه و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه
 بنفس شریف خود نماز کند بروی و نزد طبری و در روایت ابن ابی شیبہ و ابی داود و بضم صاد و کسر لام است بصیغه
 مجهول یعنی نماز کند مردم و آن حضرت نکند ارد و در روایتی از ابی داود بصریح آمده که لم یصل علیه نماز نکند ارد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی بلکه امر کرد قوم را که بکنان نماز و از اینجا اختلاف کرده اند آنچه در نماز کند بر کسی
 که حل زده شد پس مکروه پنداشت آنرا مالک و کثبت امام احمد بکنان نماز و اهل فضل و امام ابو حنیفه و شافعی
 و غیر ایشان میگویند که نماز کند ارد * شود بروی و بر هر که اهل لا اله الا الله است از اهل قبله اگر چه فاسق و مست و
 باشند و در روایتی از امام احمد نیز همچنین آمده * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال سمعت النبی صلی الله علیه
 و سلم یقول * کف ابی هريرة شنیدم آن حضرت را که منی گفت * اذا زنت امرأة أحدکم فتمین زناها * و قتیکه زنا کند
 داده یکی از شما پس ظاهر شود زناي آن داده * فلیجلبها ما لیس * پس باید که بزنی آن داده خود را حل استلال کرده اند
 شافعیه باین حدیث بر آنکه مولی را میرسد که اقامت حل کند برداده خود و حنفیه حمل میکنند این را بر تسبیب یعنی
 سبب روا سطره حل و ی شود و پیش حاکم برد که حل زنی و جلد داده نصف چهل جرأ است و بر عبد و امه رجم نیست
 * ولا یثرب علیه * و باید که سرزنش نکند بر آن داده یعنی چهل بزنی و سرزنش گفته اند چنانکه قادیان بود
 پیش از تشریع حد و ظاهر آنست که مراد آن است که بعد از حل زدن سرزنش نکند زیرا که حد کفارت کناه او شد و دیگر
 سرزنش برای چه باید کرد و این حکم مخصوص بامه نیست و در حرة نیز همچنین است و لیکن چون داهان محل توبیخ
 و سرزنش اند تخصیص بوی کرد فی الصحاح تثریب سرزنش کردن و هت نکو میدان * ثم ان زنت فجلد ما لیس * پسترا
 اگر باز زنا کند داده پس باید که بزنی او را حد * ولا یثرب * و سرزنش نکند * ثم ان زنت الثالثة * پسترا اگر باز زنا کند
 بارهوم * فتمین زناها * پس باید او و هوید اگر دزنی او * فلیجلبها * پس باید که بغروشد او را * ولو یجلد من شعر *
 و اگر چه بر سنی از موی باشد * متفق علیه * اینجا گویند که او را منی فر و شل بجهت کراهت و ناخوشی از وی پس چون
 راضی شود بان براد و مسلمان را (بیت) هر چه بر نفس خویش نه پسندی * نیز بر نفس دیگری میسند * جواب میگویند که
 میفر و شند با حتمال آنکه شاید نزد مشتری از جهت ترس و هیمیت و احسان و یا زنا نکند احوال آدمیان مختلف است و شاید
 که تزویج کند او را فتیله * و عن ملی رضی الله عنه قال ایها الناس اقبوا علی ارقائکم اللی * گفت ملی رضی الله عنه ای
 مردمان بر پا دارید بر مملوکان خود حل را * من احص منهن ومن لم یحصن * بران کسیکه محصن است از مملوکان شما
 و بر آنکه محصن نیست مراد باحصان اینجا تزویج است * فان امه لرسول الله صلی الله علیه و سلم زنت * پس بی رهی
 داهی که مر آنحضرت را بود زنا کرد * فامرنی ان اجلبها * پس امر کرد آنحضرت مرا که تازیانه زنم او را * فاذا هی
 حل یت عهل بنقاس * پس ناکاه می بینم که آن داده نوعه است بزائیدن * فحشمت ان انا جلدتها ان اتلها *
 پس ترسیدم که اگر من تازیانه زنم او را که بکشم آن داده را بجهت ضعف و ناتوانی وی چه نقاس در حکم مرض است پس
 تاخیر کرده شود تا زمان به شدن * فلکرت ذلک للنبی صلی الله علیه و سلم * پس ذکر کردم من آنرا برای آنحضرت

* فقال احسنت * پس گفت آنحضرت خرب کردی تو * رواه مسلم و فی روایة ابی داؤد * رد روایت ابی داؤد
 اینچنین آمده است که * قال دعها حتى ينقطع دمه * گفت آنحضرت بمان او را تا آنکه منقطع شود خون وی * ثم اقم
 علیها الحد * پسترا قامت کن بر وی حد را * و الا حد و علی ما ملکک ایما نکت * واقامت کنید حد و را بر مملوکان خود
 الفصل الثاني * من ابی هريرة قال جاء معز الا سلمی الی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فقال انه قد زنا * گفت ابو هريرة آمد ما غرامی نزد آنحضرت پس گفت که وی بتحقیق زنا کرده است
 * فاعرض عنه * پس روی کرد انید آنحضرت از * ثم جاء من ثمة الاخر * پسترا آمد ما عز از جانب دیگر آنحضرت
 * فقال انه قد زنا فاعرض عنه * ثم جاء من ثمة الاخر فقال انه قد زنا * فد اکرد ما عز آنحضرت درین کورت
 زیاد * تاکید و الحاج است در مقصود * نامر به فی المراجعة * پس امر کرد برای او در کورت چهارم و بر آوردن ما عز یسوی
 حرة * فاخرج الی البصرة * پس بیرون آورده شد بسوی مکهستان * فرجم بالحجارة * پس زده شد بسنکها * فلما وجد
 مس التجارة فر * پس چون یافت روی سودن سنکها را لم آنها را کربخت * یشتد * در حالیکه میدود * حتی مر بر رجل معه لسی
 حمل * تا آنکه گذشت بر وی که با او استخوان شتر است شد در یک ن لسی یفتح لام و سکون حای مهمله از انسان
 جای رفتن ریش و از شتر جای رفتن دندان و مراد استخوان است که در اینجا است * نضربه * پس زد آن مرد ما عز را
 بان استخوان * نضربه الناس * وزند او را مردم * حتی مات * تا آنکه مرد * فذکروا ذلک لرسول الله *
 پس ذکر کردند صحابه آنرا نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم انه فرحين وجد مس التجارة و مس الموت * که وی کربخت
 در هنگامی که یافت سودن سنکها را یافت سودن موت را و الم آنرا * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هلا ترکتموه *
 پس گفت آن حضرت چرا نکند او را * رواه الترمذی و ابن ماجه و فی روایة هلا ترکتموه لعله ان يتوب * شاید
 که وی توبه می کرد و رجوع می کرد از معصیت * فیتوب الله علیه * پس رجوع می کرد خدا تعالی بر وی بر رحمت
 * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لما عز بن مالک * روایت است از ابن عباس که آن حضرت گفت
 مر ما عز بن مالک را * احق ما بلغنی عنک * آیا راست است آنچه رسید * است مرا از جانب تو * قال * گفت ما عز
 و ما بلغنی عنی * و چه رحمت است ترا از جانب من * قال بلغنی انک قد وقعت علی جارية آل فلان * گفت آنحضرت
 رسید * است مرا که تو بتحقیق افتادی بدله آل فلان نام یک قبیله را بر د یعنی جماع کرده با وی و وقایع کنایت از
 جماع بسیار آید * قال نعم * گفت ما عز آری جماع کرده ام با وی * نشهد اربع شهادات * پس گواهی داد ما عز
 بر نفس خود چهار شهادت یعنی اقرار کرد چهار اقرار * نامر به فرجم * پس امر کرد آنحضرت برجم وی پس رجم
 کرده شد * رواه مسلم * درین قول اعتراض است بر صاحب مصابیح که این حدیث را در فصل اول می بایست آورد مانند
 آنکه گفته اند که ازین حدیث معلوم می گردد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عارف بود بزنا و ما عز پس در اقرار
 در آورد او را حادیب دیگر دلالت دارد بر خلاف آن جواب داد * اند که درین حدیث اختصار کرد و اصل رجم
 روایت کرد بی ذکر قصه و شاید که آنحضرت در اقرار آورد ما عز را بعد از شنیدن خبر زنا و بعد از ان اعراض کرد
 و روی کرد انید چنانکه در احادیث دیگر تفصیل مذکور است فلا منافاة فانهم * وعن یزید بن نعیم * بضم نون و فتح عین
 تابعی حیازیست ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات روایت میکند از یزید بن رخط و از جابر و از قران زید بن اسلم
 احب * عن ابیه * روایت میکند از یزید بن رخط * ان ما عز ا قبی انبی * که ما عز آمد پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم و اقرعنه
 اربع مرات * پس اقرار کرد ما عز نزد آنحضرت چهار بار * نامر به فرجم * پس امر کرد آنحضرت برجم وی * قال له زال *
 گفت مرزال زابفتح ما رتش بد زای صحابی اسلامی است روایت میکند از وی پسر او نعیم و پسر پسر وی یزید و محمد بن
 المنکدر و بعضی گفته اند محمد بن المنکدر از نعیم روایت میکند که پسر او است و بود مرزال را داهی که آزاد کرده بود او را

پس ابتدا ماعز بر روی پس مطلق شد بر آن هزال و اشارت کرد ماعز را بآمدن نزد آنحضرت و اقرار کردن بزنا پس آنحضرت هزال گفت * لو مترت به شو بک کان خیر الک * اگر می بوشید می تو ما عزرا ایضا خود یعنی ظاهر و نمیکردی قصه زنا می لورامی بود بهتر مروترا * قال ابن المکدر ان هزالا امر ماعزا ان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم فی شبیره * گفت محمد بن المنکدر که از تابعین است و راوی این حدیث است که هزال امر کرد ماعز را که بیاید آنحضرت را و خبر کند او را بحقیقت حال * رواه ابوداؤد * وعن حماد بن شعيب عن ابيه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص * بیان چنانکه ابن * ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تعافوا الحد فیمایه بیکم * عفو کنید و مکر کنید حد و در ادایمان خود خطاب است موعظه را یعنی باید که حد رد را یعنی موجهات حد رد را عفو کنید و بیوشید و مرا فاعل لکم تکفیل آما الله و حکام را اجازت نیست عفو بعد از مرافعه بایشان چنانکه فرمود * فما باغنی من حد یقل و جب * پس چیزی که رسید مرا از حد وثابت شد پس بتحقیق واجب شد اقامت آن * رواه ابوداؤد والنسائی * وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اقبلوا ذوی الهیئات عثراتهم * بپردازند ازین و در گذرانید حد او ندان مروت و اصحاب و جوه را یعنی اهل عزت و شان را و بعضی گفته اند مراد اهل صلاح و ورع اند و حیثیت در اصل بمعنی صورت و شکل است مراد اینجا حالتی است که آدمی بر آن است از اخلاق و افعال میفرماید که در گذرانید ازین مردم عثرات ایشان را یعنی لغزشهای ایشان را که بناگاه در گناهی و زللی افتد می باید آنها را بوشید و بر روی لبیاورد و فاش نکرد و بدان حکم نکرد * الا الحد و * مکر حد و شرع از حقوق الله و حقوق العباد که لابد است بجای آوردن و اقامت کردن آنرا و تجاوز نمودن از آن و این خطاب بایمه است * رواه ابوداؤد * وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادروا الحد و عن المسامین ما استطعتم * و نعوذ بحد و را از مسامین تا تو انیل پیش از آنکه بمن بوسل چنانکه در شرح تعافوا الحد و معلوم شد * فان کان له مخرج فخلوا سبيله * پس اگر با شد مر مسلمان را جای بیرون آمدن نی پس خالی کنید راه او را * فان الامام ان یسطیع فی العفو * پس بد رستی امام خطا کردن او و سبک کردن راه خطا را در عفو که صادر شد است از شما * خیر من ان یسطیع فی العقوبة * بهتر است از خطا کردن او و سبک او راه خطا را در عقوبت باین که عقوبت کند بسطاط و بی تشخیص قضیه زیاده و قتیکه رهیل قضیه با امام واجب است بروی انفاذ و امضای آن پس برین وجه مضمون این حدیث مضمون حدیث تعافوا الحد و ادعت خطا بقیرایمه است و بعضی حمل کرده اند این حدیث را بر دعو و دفع امام حد و را بقول خود یا دیوانه است و یا خورده است شراب یا تقبیل کرده یا غمز کرده چنانکه کن شد و برین تقلیر خطاب بایمه است فتل بر * رواه الترمذی و قال قل ربه عنها * و گفته است ترمذی بتحقیق روایت کرده شد است این حدیث از عایشه که این قول او است * ولم یرفع * و رفع کرده نشده است بآن حضرت * و هو صحیح * و مانند این حدیث بی رفع صحیح تر است * وعن وائل بن حجر * بضم حاء و جیم ماک صتا بی است حضر می از ملوک یمن بود که ایشان را اشیال کویند جمع قبیل بفتح قاف یعنی ملوک یمن نام آورد بران حضرت و مسلمان شد و آن حضرت پیش از رسیدن وی بشارت داده بود و فرموده بود که می آید شما را وائل بن حجر طایع را غلب در خدای عزوجل و رسول وی و چون آمد مرحبا گفت و نزد خود نشاند و رداء مبارک خرد را برای از یکسترد و بنشانید و گفت این وائل بن حجر است بقیه اشیال رداء کرد بپوشید و روی و را و لا دوی را مل کرد انیل او را بر اشیال از حضور موت * قال * کفت وائل * استکبر است امرأه ملی عهد النبی صلی الله علیه وسلم * اگر آه کرده شد زنی در زمان آنحضرت یعنی شخصی بزور و جبر زنا کرد پس که ناخواست و اگر او را استکراذ بناخواست کسی را بر کاری داشتن * فل رأ عنها الحد * پس دفع و ماقط کرد انیل آن حضرت از آن زن حد را را و را حد نزد * واقامه علی الذی اصابها * و بر پا کرد حد را بران مردی که رهیل آن زن را * ولم یکن کرانه جعل لها مهرا * و ذکونکرد را بدی که آن حضرت کرد انیل مرا این زن را مهری بر مرد و گفته اند که از ذکر نای کردن را و بی لازم نمی آید که مهر نباشد و

باحادیث دیگر ثابت شد است و مراد بمهر اینچنانست بضم عین و سکون قاف که کابین و طی حرام را و آنچه بشبه
 واقع شود گویند و آن مقداریست که اگر اجرت گرفتن بر وطی حرام جائز می بود واجب میشد * رواه الترمذی
 * و هه آن امراة خرجت طی عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تريد الصلوة * و هم از وایل بن حجر است که زنی
 بیرون آمد از خانه در زمان آنحضرت در حالیکه متوجه نماز را * فتلقاها رجل * پس پیش آمد آن زن را مردی
 * فتنبها * پس پوشید آن زن را رکعت مانند جل بروی و فی الاضراح تجلب زیر چیزی شدن * نقضی حاجته منها *
 پس برداخت حاجت خود را از وی * نصاحت * پس آواز داد و فریاد کرد آن زن * و انطاق * و روان شد آن مرد * و مرت
 عصابة من المهاجرین * و کن شتمند گروهی از مهاجران * فقال ان بك الرجل فعل بي كذا كذا * پس گفت آن زن که آن
 مرد کرد بمن چنین و چنین * فاخذ الرجل * پس گرفتند آن مرد را * فاتوا به رسول الله * پس آوردند آنرا نزد پیغمبر خدا
 * صلى الله عليه وسلم فقال لها اذ هي فقالت غفرا الله لك * پس گفت آنحضرت مر آن زن را تو برو پس بنسقی آمرزید
 خدای تعالی ترا بجهت کرامت و پیرضائی تو مرا این کار را * و قال للرجل الذي وقع عليه ارجموه * و گفت آنحضرت
 مر آن مرد را که افتاد * بود بر آن زن سنگسار کنید او را ارجموه بضم همزه و جیم و این بعد از ثبوت زنا خواهد بود
 نه * و قال لقن قاتل توبة لولا بها اهل المدينة لقبل منهم * و گفت آنحضرت مراینه بتسقی توبه کرد آن
 مرد توبه که اگر منی کردند آن توبه را تمامه اهل مدینه یعنی اگر قسمت کرد * میشد این مقل را از توبه بر اهل مدینه هر آینه
 قبول کرده * میشد از ایشان و کفایت می کرد ایشان را یعنی اگر چه در اول بی حیائی کرد و شناعة نمود با وجود آن پاک
 شد و آمرزید * کشت * رواه الترمذی * و در بعضی نسخ * و ابوداؤد * زیاد * کوده * و عن جابر بن رجلا زنی بامرأة
 فامر بها النبي صلى الله عليه وسلم فجلد الحبل * و روایت است از جابر که مردی زنا کرد بزنی پس امر کرد برای او آن
 خضرت بتازیانه زدن پس تازیانه زده شد او را در حبل * ثم اخبرانه محسن * بمتر خبر داده شد آنحضرت را که آن مرد
 محسن است * فامر به فرجه * پس امر کرد برای وی برجه پس رجم کرده شد و درین دلیل است که امام چون امر کرد
 بپیچی از حد پستتر ظاهر شد که واجب جزا نیست بروی است باز کشتن بسوی واجب * و رواه ابوداؤد * و عن معيل بن
 سعد بن عباد * بعضی را صحبت اثبات کرده اند و ابو حاتم این حیان در تابعین از کبار ثقات ذکر کرده و ابن عبد
 البر گفته که او را صحبت صحیح است و واندی و غیر او را و در کسانیکه ایشان را صحبت است ذکر کرده اند اما زوال او
 بعد این عباد * انصارى ساعدى خزرجى از او کابر صحابه است روایت است از سعید بن سعد * ان سعد بن عباد *
 اتى النبي صلى الله عليه وسلم فوجد رجل كان في الغنم * که سعد بن عباد * که پل را و است آورد نزد آنحضرت مردی را
 که بود در محله * متدج سقیم * ناقص خلقت بینما رخصت ج بضم میم و سکون معجمه و فتح دال مردی ناقص خلقت
 و اصل خداج زاد بن بچه پیش از مدت و در حدیث آمده است که هر نمازی که خواند * نشود در وی فائده الکتاب
 و ی خداج است یعنی ناقص است * فوجد طی امه من امانهم * پس یافته شد آن مرد بود امی از مدائن محله * بنی
 بها * که پلیدی می کند بان داده یعنی زنا می کند * فقال النبي صلى الله عليه وسلم خذ واله عكالا * بگوید برای زدن وی
 شاخی کلان را * فیه ما نكته شمراخ * در وی صل شاخ خورد است عكالا بکسر عین معمله و سکون مثله شاخی بزرگ که
 بروی شاخها خورد باشند که هر یکی از آنها شمراخ است یکسر شین و بشای معجمه * فاضربوه ضربة * پس بزنی او را
 باین شاخ يك زدنی که در حکم صل تازیانه زدن می شود و از اینجا معلوم می شود که امام را باید که نگاهبانی کند
 مجاور را و محافظت کند بر حیات وی و نیز دلاست دارد بر آن که حد تاخیر کرده نمی شود از بیمار را امام ابوحنیفه و مالک
 گفته اند که تاخیر کرده شوند احتساب حد تا آنکه به شوند و شاید که بیماری این مرد از امراض مزمنه بود که بکم عادت
 امیل بهمود در آن نبود و از تاخیر حامله در اقامت حد نیز قیاس برین حکم توان یافت * رواه فی شرح السنة فی روایة

ابن ماجه نحوه و عن عكرمة بن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رجل تموة يعسل عمل قوم لوط
 كعبه بيا بيا او را كه مي كند كار قوم لوط را كه شهوت و اندك ببرد ان است و اورا بهمين نسبت لواطت ميگويند * فاقولوا
 الفاعل والمفعول به * پس بگشيد كنده اين كار را آنكه كرده شده است بوي اين كار * رواه الترمذي وابن ماجه * بل آنكه
 حد نيسست در لواطت نزد امام ابو حنيفه بلكه تعزير است آن نوع و آنقدر كه امام مصلحت بيند و زياده كرده است
 در جامع صغير كه كذاشته شود در زندان رضا حنين ميگويند كه لواطت در حكم زنا است در حد زدن و اين يكي از دوقول
 شاذي است و در قول ديگر كشته شوند مرد و باين حد ينف و در روايتي اين چنين آمده است كه * فارجموا الاطلى والا سفل *
 پس رجم كنيد بالا را كه فاعل است و پايان را كه مفعول است * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 اتى بهيمة فاقتلوه * كسيكه بيايد چهار پا يه را يعنى وحش كند و ي را پس بگشيد اورا * و اقولوا هاهمه * و بگشيد آن بهيمه را
 همراه وي گفته اند كه حكم در قتل بهيمه آن ميتوان بود كه تا متوال نشود از وي حيواني بصورت انسان يا انساني بر
 صورت حيوان قاتل حق نكرد صاحب آن را رسوايى در نگاه داشتن وي و بعضى گفته اند كه بهيمه را بگشيد و بعد از آن
 و انما اربعة متقى اند بوا آنكه كسيكه بيايد بهيمه را تعزير كرده شود و كشته نشود و ميگويند كه اين حد ينف مسمول بر تعزير
 تشديد است * قيل لابن عباس ما شان البهيمه * گفته شد مو اين عباس را چيست حال بهيمه وجهه كار بايد كرد بوي * قال ما سمعت
 من رسول الله * گفت ابن عباس بشنيده ام من از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فى ذلك شيئا * در آن باب چيزي * و لكن اراه
 كره ان يوكل ليمها * وليكن كان منى بريم آنحضرت را كه مكروه پنداشته است آنحضرت كه خورده شود گوشت آن بهيمه
 * او يفتنع بها * يا آنكه نفع گرفته ميشود بان بهيمه از منفعتهاي ديگر از باغيت پوست وي و جز آن * و قل فعل بها ذك * و حال
 آنكه بتحقيق كرده شده است باين بهيمه آن كار زشت يعنى بهيمه كه بوي اين كار كرده شك است نفع گرفتن باين مكروه است پس
 لازم آمده كه قتل كرده شود * رواه ابوداود و ابن ماجه * و بعضى گفته اند كه اگر از مأكولات است قتل كرده شود
 و الا در آن دو وجه است قتل از جهت ظاهراين حد ينف و عدم قتل از جهت نهي از ذبح حيوان نه براى اكل كذا القل الطيبى
 و در ملى ايه گفته است كه آنچه مروى شده است كه ذبح بايد كرد و مؤخرن از جهت آن است كه حد ينف كذا نشود
 بن ابن و امرى واجب نيسست * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اخوف ما اخاف على امتي عمل
 قوم لوط * گفت آن حضرت بد رستي ترميد شده است ترين بر چيزي كه مى قوم من بر امت خود كار قوم لوط است بمعني آنكه
 ميتروم كه در آن بى صبري كنند و درين ورطه نيفتند يا بمعني آنكه اين فعل بغايت شنيع و قبيح است و حرمت او ترك
 و مثل دامت و ميتروم كه در آن نيفتند و عقاب آن نه بينند * رواه الترمذي و ابن ماجه * و عن ابن عباس ان رجلا من بني
 يكر بن ليث * روايت است از ابن عباس كه مردى از اين قبيله * اتى النبی * آمد نزد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فاقرانه
 زنى بامراة * پس اقرار كرد كه وى زنا كرده است بزنى * اربع مرات * اقرار كرد چهار بار * فجلده مائة * پس
 زد آن مرد را صد تازيانه * و كان بكرا * و بود آن مرد غير محصن * ثم سألها النبي على المرأة * بعد از آنكه باقراروي
 او را حد زد و اين متضمن قذف آن زن بود مزال كرد آن مرد را كوهان برزن كه وى زنا كرده است * فقالت كذب
 والله * پس گفت آن زن دروغ مي گويد آن مرد كه بمن نسبت زنا ميكنند و من ياكم از ان بخدا سوگند * يا رسول الله فجلد
 حد الفرية * و چون كوهان كذا را نيك ان مرد زده شد او را حد قذف كه اقرار كرد بران زن و آن مشتاد تازيانه است
 فزیه بكار فار سكون را بمعني كذب و افترا و مراد انجبا قذف است * رواه ابوداود * و عن عائشة رضي الله عنها قالت
 لما نزل حد ري * گفت عائشه چون فرود آمد قرآن بعد و ردا شدن و ترك ملامت كردن من و آن در قضيه آنك است كه
 مشهور است و در قرآن تلهي و تركيه عايشه صديقته صلى الله عليه وسلم از ان مذكور * قام النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر *
 ايستاد آنحضرت بر منبر و خطبه خواند * و ذكر ذلك * و ذكر كرد انرا * فلما نزل من المنبر امر بالرجلين المرأة * پس چون

فرود آمد از منبر امر کرد برای در مرد از صحابه که درین در طه افتاد بودند آن هسان بن ثابت و میطاح بن ائنه و زن که حممه بنت جحش خواهر اهرام المؤمنین زینب بنت جحش است که حد قذف زد و شونید * نصر بن احمد هم * پس زده شدند این مرده حل را که واجب شد برایشان * رواه ابو داود *

الفصل الثالث * عن نافع ان صفیه بنت ابی عیبل * روایت است از نافع که صفیه دختر ابی عیبل بنضم عن ثقیفه خواهر

مشتراک بن ابی عیبل زوجه عبد الله بن عمر از تابعین ثقة است روایت میکند از عایشه و حفصه و دین * است عمر را

رضی الله عنه و ابو عیبل از اجله صحابه اسم روایت مختار در رجال عیبت است و نیست او را صحیح و روایت و علما

او را کذب می نهند چنانکه حجاج را میبرد و قول آنحضرت را که فرمود بیرون می آید از ثقیف کذب و میبرد و روایت برین

دو شخص میکنند پس نافع که مولی این عمر است مکتوبی که صفیه بنت ابی عیبل * اخبرته ان عبد الله بن رقیق الا مارة *

خبر داده است او را که غلامی از غلامان امارت و خلافت و بود در زمان امیر المؤمنین عروض * وقع علی و لیل * من الخمس *

افتاد بر جاریه از خمس غنیمت یعنی قص کرد و طی او را * فاستكرهها * پس اگر اذ کرد او را بجهنم و کرد

بناخواست او را و طی کرد * حتی اقتضها * تا آنکه گرفت بکارت او را و اقتضای بقای رضاد معجمه از الف بکارت و قصه بکمر

بکارت جاریه را اقتضای بغایه زمین معنی است و لیکن روایت اینچنین است * فجلده عمر * پس جلد کرد آن غلام را امیر المؤمنین

عروض * ولم یجل ما من اجل انه استكرهها * و جلد نکرد آن جاریه را از بهر آنکه آن غلام اگر اذ کرد بود او را بناخواست

و طی کرده بود چنانکه در حدیث رایل بن حجر کذب است * رواه البخاری * وعن یزید بن نعیم بن هزال عن ابيه * ذکر

وی در فصل ثانی کذب است * قال کان ما عزن مالک یتیم فی حجر ابی * گفت نعیم بن هزال بود ما عزن بن مالک یتیم در کنار پدر من

که هزال است * فاصاب جاریه من السی * پس رسید یعنی طی کرد ما عزد اهی را از معامله و بعضی گفته اند که جاریه مولاة

هزال بود * فقال له ابی ایست رسول الله صلی الله علیه و سلم ناخبره بما صنعت * پس گفت پدر من بیا آنحضرت را پس خبر کن او را

بکاری که کرده * لعله یتغفر لك * شاید که آنحضرت استغفار کند مرترا او را مرزش خواهد کناه تو * و انما ید بد لك

رجاء ان یكون له مخرج * و میخواست پدر من باین گفتن و نصیحت کردن ما عزا با مدین نزد آنحضرت مکر امید آنکه باشد

استغفار آنحضرت مرا ازرا هب بر آمدن از کاه یعنی عرض آن نبود که نزد آنحضرت رود و حکم برجم آن کند چنانکه

از قول وی یتغفر لك ظاهر می گردد * فاذة فقال * پس آمد ما عزد نزد آنحضرت و گفت * یا رسول الله انی ز نیت

فاقم علی کتاب الله * بد رعتی من زنا کرده ام پس بر پا کن بر من حکم خدا را * فاعرض عنه * پس روی گردانید آنحضرت

از ما عزد * نعاد * پس باز گشت ما عزد * فقال * یا رسول الله انی ز نیت فاقم علی کتاب الله حتی قالها اربع

مرات * تا آنکه گفت ما عزا این کلام را چهار بار * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انك قد قلتها اربع مرات * پس گفت

آنحضرت بد رستی تو گفتم این کلام را او قرار کردی چهار بار و ثابت شد بر تو زنا * فبدن ز نیت * پس بگو بیکه زنا کرده

* قال بغلاة * گفت ما عزد فلان زن نام زنی را چندی کرد * قال هل ضا جعت * گفت آنحضرت ای با هم در پهلوی خفتی بوی * قال

نعم * گفت آری * قال هل با شرتها * گفت ای با هم سر کردی بشرة را یا بشرة وی بشرة روی پرست مردم * قال نعم قال هل جامعته *

گفت آیا میجامعت کردی او را * قال نعم فامر به ان یرحم * پس امر کرد برای وی که رجم کرده شود * فلخرج به الی الحرة * پس

بیرون آورد و شد بزمین سنکستان که بیرون مدینه است * فاما رجم فوجده من التجارة * پس چون رجم کرده شد

پس یا نفع سودن سکه و الم ابرا * فینزع * پس بیصبری کرد و فخرح یشد * پس بیرون آمد در حالیکه میدود * فلحقه

عبد الله بن انیس * پس پیش آمد او را عبد الله بن انیس بنضم هذره و فتح نون که صحابی انصاری مدنی عقبی بطل

شیاع حاضر شد احد را و ما بعد او را * رقد عجز اصحابه * و حال آنکه بتحقیق عاجز شده بودند اصحاب وی از کشتن

وق * فنزع له بو ظیف بعیر * پس کشید عبد الله بن انیس مو او را پای امتحان شتر را فی الصراح و ظیف بظای معجمه

باریکی حاق و ذراع شتر و ستور * فرماید به فعله * پس انداخت و زد ما عزرا بوظیفه پس کشت او را * ثم اتی النبی صلی الله
 علیه وسلم * بنتر آمد عبد الله بن انیس نزد آنحضرت * ذی کرب لک الله * پس ذکر کرد آنرا برای آنحضرت * فقال فلا ترکتوا *
 پس گفت آن حضرت جزا نکند اشتغال او را * لعنة الله ان یتوب * شاید که وی توبه میکرد * فیتوب الله علیه * پس توبه می کرد
 خدا او رجوع بر رحمت میکرد بروی * رواه ابو داؤد * وعن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یقول * گفت عمرو بن العاص من سهمی قرشی که صحابی مشهور است و وزیر معاویه بن ابی سفیان بود و آن حضرت
 در حق وی فرمود اهل الناس و آمن عمرو بن العاص دیگر اخاذیت نیز در شایعی وارد شد و گفت شنیدم آن حضرت را
 که می گفت * ما من قوم یظهر فیهم الزنا الا اخذوا باللعنة * نیست هیچ قومی که پیدا می کرد در ایشان زنا مکرانکه گرفتار
 گزیده می شوند بقیض از آنکه زنا موجب هلاک نسل است و بشو می آن فلاک جزای که موجب قسط سال است نیز می شود
 و تحقیق خاصیتی است که بتقلیرا لیبی مترتب بد آن می گردد * و ما من قوم یظهر فیهم الزنا الا اخذوا بالرب *
 نیست هیچ قومی که ظاهراً میگردد در ایشان رشو ثها مکرانکه گرفتار گردد و می شوند بترس و بیم از دشمنان و رشو بجمع
 رشو بضم و کسر بغارسی پاره رشو باز دادن راشی پاره دهنده رشو پاره کزنده راشی آنکه سعی می کند
 در میان راشی و مرثی زیاد میکند برای این و کم می کند برای آن و راشی رشو از رشو است و آن رسن دلواست
 که رسیده می شود بوی بطاوب و رشو بدعنی دراز کردن چو زدن خود را بحدی ما درش تابش و اند او را و رشو
 مالی است که میل شد آنرا بشرط آنکه اعانت کند در مهم و کذا فی فتاوی قاضی خان و بعضی قید کرده اند که در آن
 مهم آنچنان مشقت نباشد که این مقدار مال را در عرف اجرت می دهند و آن چنانکه سخن پیش سلطان گفتن و سعی در آن کردن
 و اگر بی شرط باشد نیز رشو نیست کذا اقول * رواه احمد * وعن ابن عباس و ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
 فلعن من عمل عمل قوم لوط * و انک شک است از درگاه قرب و رضای حق کسیکه او بایست کند * رواه زرین * بفتح ز و کوزای
 از علمای حدیث و ایما ایشان است و ذات او بعد از آن فصل و بیست سال است * و فی رواية له عن ابن عباس ان
 جلیما رضی الله عنه اجر قهما * و در روایتی مرزین را از ابن عباس آمده است که بی رضی الله عنه سوخت فاعیل و مفعول را
 * و ابابکر رضی الله عنه مدح علیهما حایط * و نیز در روایت زرین از ابن عباس آمده که ابوبکر رضی الله عنه انداخت و فاعیل
 و مفعول دیواری را و بعضی گفته اند که جزای ایشان آن است که از مکان بلند در بایان انداخته شوند و در ببال آن
 هنگامه ایشان انداخته شود موافق جزای قوم لوط که قرنه ایشان را ببالا برد و بر زمین زدند و سنگها بارانیدند و بعضی
 گفته اند که حبس کرد و شوندد و رکعت ترین جاها تا آنکه بهیرند و جلد و رجم نیز روایت است * و عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال لا ینظر الله الی رجل اتی رجلاً و امراً فی دبرها * و هم از ابن عباس است که آنحضرت گفت
 نظر رحمت نمیکند خدا ای تعالی بسوی مردی که بیاید مردی را یا زنی را در جانب پس وی * رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب * و عنه انه قال من اتی بهمیة فلا حل علیه * و هم از ابن عباس است که وی گفت کسیکه بیاید بهمیة را پس
 نیست حل بروی ولیکن تعزیر بایست کرد * رواه الترمذی و ابوداؤد و الترمذی عن سفیان الثوری انه قال هذا اصح
 من الحدیث الاول * و گفته است ترمذی از سفیان ثوری که وی گفته است این حدیث صحیح تر است از حدیث اول
 که ما بقا از ابن عباس در فصل ثانی گذشت و آن حدیث اول این است * و هو من اتی بهمیة فاقتاوه و العمل ملی فدا عبد
 اهل العلم * و عمل بزین حدیث است نزد اهل علم * و عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اقموا احدوا الله فی القریب و البعید * بر پا کنید خدا را در نزدیک و دور یعنی بر خویش و بیگانه یا بر ضعیف
 که نزد یک است رسیدن بوی و آسان است حکم کردن بروی و بر قوی که دور است رسیدن بوی و دشوار است اقامت
 خدا بروی و معنی اول نزد یک تر است از لفظ و ثانی اقوی در معنی * و لا یاخذکم فی الله لومة لائم * و باید که نگردد

شمار آوردن خل ارماع نیاید از اجرای احکام و حد و دی ملامت کردن هیچ ملامت گفتند * رواه ابن ماجه
 * ومن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقامة حد من حد و الله * بر پا کردن حدی از حد و خدا را
 * خیر من مطار بعین لیلۃ فی بلاد افه * بهتر است از باران چهل شب در تمامه شهرهای خدا آنکه آبادان باشد از جهت بودن
 آن مبيب تباعد و اجتناب از ذنوب و معاصی که مودی با نقطه اخیر و برکات و زوال نعم و آلائک و نیز اقامت حد و
 باعث انتظام امور و صلاح احوال باشد گان است چنانکه باران مبيب رفاهیت و فراغ عیش خلایق است و چون اقامت
 حد و متعلق بصلاح احوال دنیا و آخرت است بهتراز باران است که مخصوص بزندگانی دنیا است * رواه ابن ماجه
 و رواه النسائی عن ابی هريرة * باب قطع السرقة * باب در احادیث دست بردن از جهت
 سرقة و در بعضی نسخ باب حد السرقة و حد سرقة همان قطعیدن است و سرقة بکسر را فتن کردن چیزی از غیر
 پنهانی مال باشد یا نه و از پنجاست استراق سمع و در شرع عبارتست از اخذ مال محرم بملوک خفیه و صاب سرقة
 نزد ماده درهم است که در کمتر از آن قطع نیست و نزد شافعی ربع دنیا را از زرو سه درهم از فقره اقامت آن و متمسک
 ایشان ایجاد ثبیکه واقع شده است در آن قطع یک در ربع دنیا و در انوقت سه درهم بود و دنیا را در واژه درهم
 و در مالیه گفته است که دلیل ما آنست که اخذ با کثرت درین باب ارباب الی است از جهت حمله کردن در در حد و در زیر آنکه
 در اقل شبهه عدم جنایت است و روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که لا قطع الا فی دنیا
 را و جشده در اجماع و اصل درین باب آن است که قطع در زمان آنحضرت در ثمن مچنین معنی سیر بود و شافعی میگوید
 که قیمت مچنین سه درهم بود و شافعی گفته که ثمن مچنین در آن زمان ده درهم بود و رواه ابن ابی شیبة عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص و در کافی نقل کرده که ثمن مچنین که قطع کرده شده در وی در حد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مساوی ده درهم
 بود و الله اعلم الفصل الاول * عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تقطع یل
السارق الا بربع دینار فصاعدا * گفت آنحضرت برید و نشود دست دزد مکر بسمب دزد یک ربع دنیا و زیاده از آن
 قیمت آن در حکم او است یعنی در کمتر از آن نیست و در روایتی بصریح آمده است که قطع کنند در ربع و قطع نکنند در
 کمتر از آن و در روایتی آمده است در ربع دنیا و سه درهم و بر روایتی آمده است که ربع دنیا را در انوقت سه درهم
 بود و دنیا را در واژه درهم چنانکه ذکر کردیم * متفق علیه * و عن ابن عمر قال قطع النبی صلی الله علیه و سلم یل سارق
 فی مچنین ثلثة دراهم * گفت ابن عمر برید آن حضرت دست دزدی را در دزدیدن سپری که بهای آن سه درهم بود
 * متفق علیه * و توبه پشتمی گفته که حد این حد یکف نزد جماعه از علماء که تا ئل نیستند بقطع یک در کمتر از ده درهم آن است که
 این تقویم از ابن عمر بود و بر آری و اجتهاد وی بود چنانکه نزد وی ظاهر شد زیرا که ما اقوال صحابه در قیمت مچنین مختلف
 یافتیم و در روایتی از ابن عباس آمده که قیمت پیری ده درهم بود و از عمر و بن شعیب نیز مثل آن آمده که از ابن عباس و پسر وی
 ابن عمر بن عبد الله آمده که قیمت مچنین در انوقت دینار بود و چون این اختلاف یافته شد و بود اخل بحدیت کسی که روایت
 کرد که قیمت مچنین که در وی قطع کردند دوزم بود داخل مجمع علیه و اخل بما درون خارج از اجتماع اختیار کردند
 اخل بجمع علیه اگر گویند که عایشه روایت کرده است که قطع یک در ربع دنیا بود جوابش آن است که این حد برب در
 اثب است و ایتین موقوف بر عایشه آمده و خالی از اختلاف رواه نیز نیست پس حد کردند که عایشه که ربع دینار گفته به سبب
 آنست که مچنین نزد وی ربع دینار بود و انتهی و با لیسله اخل با کثرت درین باب احوط و اوالی است تا مراد بقول وی سبب آنست
 و السارق و السارقة فاطعوا یدیهما بر وجهی شود که شبهه را بد آن راه نباشد و الله اعلم * و عن ابی هريرة رض
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لعن الله السارق یسرق البیضة فتقطع یل * گفت آن حضرت لعن خدا خدا ایتعالی
 دزد را که می دزدد بیضه را پس برید می شود دست او و یسرق الحبل فتقطع یل * و می دزدد رهن را پس برید

می شود و هست او * متفق علیه * این حدیث دلالت میکند بر قطع در اقل از ربع دینار یا سه درهم چه جای ده درهم پس مشکل
لمی شود بر وجه ای که پس بخواب می دهند که مراد به بیشتر اینچنان بیضا آهن است که آن را خود می گویند که غازیان بر سر
می پوشند و این تاویل در بیضا اگر راست آمد در وزن چه میگویند که بیضا آن بیشک از ربع دینار کمتر است میگویند
که مراد بر وزن کشتی است که قیمت او با این مقدار می تواند رسید و این تکلف است پس میگویند که در روایتی که قطع در قلیل
بود پس از آن منخو خ کشت و بعضی گفته اند که آنحضرت اشارت بحدادت امر او سلاطین کرد که ایشان همچنین میکنند
بر وجهی است و نشانی نه بر وجهی شرعی و ممکن است که گفته شود مراد آن است که حق تبیعت نفس می کند در اخل
قلیل تا رفته رفته عادات می کند تا خلق را بر او در هر وقت می افتد و بریل می شود و ست ری و الله اعلم *

الفصل فی سبب الثاني * عن زافع بن خلید * بفتح خاء * و کسر ذال * مهله صحابی مشهور است در غزوه بدر
خاضر نشك از جهت صغور و راحل و خنق و مشاهد دیگر حاضر شده * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قطع فی ثمر *
گفت آنحضرت نهجت دست بریدن در میوه درخت مادام که بر درخت است * و لا کثر * رفته در کثر بمثلش بر وزن ثمر
چیزی صغیر نرم مثل پیه که در میان درخت خرما می باشد و آنرا میخورند از جانب سودرخت می برایند و آنرا
نخمار میگویند بضم جیم و تشدید میم و بعضی گفته اند که کثر بمعنی شکوفه خرما است را و را نیز می خورند و قول
اول صحیح تر است * رواه مالك و الترمذی و ابوداود و النسائی و الدارقطنی و ابن ماجه * بدانکه قطع نیست در میوه
که بر درخت است و کشتی که در و نشسته از جهت عدم احراز اما ثمر یک بریده و احراز نموده شد در وی قطع است نزد
شأنی و نزد احمد و در روایتی اگر ثمر در بستانی باشد که گرد و دیوار کشیده اند یا بر درختی باشد در سرای میوز
کاهی پس بل زدن صاحب سرقه را در وی قطع است و اما نزد ما قطع نیست در چیزی که بر درخت یا در میوه شیر
میوه تر نیست عموم قول آنحضرت لا قطع فی ثمر و لا کثر نیز فرمود * لا قطع فی الطعام * یعنی طعام مهمی برای اکل و الا
در کندن و شکر قطع است با تفاق و قیام کرده شد بر آن لایم و اشر به و مانند آن * و من عمر و بن شعبه عن ابنه عن جده
عبد الله بن عمر بن العاص عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه سئل عن الثمر المعلق * روایت است که آنحضرت
پرسید که شد از میوه آویخته بد رخت * قال من سوزق منه شیئا * پس گفت آنحضرت کسیکه بل زد از آن چیزی را * بعد
آن یوریه الجریین * بعد از آنکه جام دهد او را جرین بنیم بر وزن قرین جای خشک کردن خرما و خرمن آن یوریه از ایوان
است بمعنی جای دادن * فبلغ ثمن المین * پس برسد بهای میوز را * فغایه القطع * پس بر دست قطع مقصود آن است که
قطع نیست در ثمر معلق بر شیرین اگر که میوز نیست و چون بریده شد از درخت و خرمن ماخته شد تا خشک گردد در اینجا قطع
است از جهت وجود احراز * رواه ابوداود و النسائی * و عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی حنین المکی * قرش نوفلی
است از اولاد نوفل بن عبد مناف تابعی ثقه قلیل الحدیث روایت کرده از وی شعبه و مالک و سفیان و غیر ایشان * ان رسول
الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آنحضرت گفت * لا قطع فی ثمر معلق * نیست قطع در میوه آویخته * و لانی
حریره جبل * و نیست قطع در دانه که می چرد در کوه یعنی اگر چه میوز است بکوه و باری کمی هم نیست که میچرانند
زیرا که میوز نیست پس حریره بر وزن فعلیه است از حرار است و بعضی حریره بمعنی محروق گفته اند و حریره
بمعنی سرقه می آید و حارس سارق را می گویند و میوز آنکه شتر و گوسفند را می دزد و میخورد * فاذا اراه المراح * پس
و قتیکه جای دهل حریره را مراح بضم میم جای شتر و گوسفند در شب برای حرز * و الجریین * و جای دهل ثمر را خرمن
* قال قطع * پس قطع است * فیما بلغ ثمن المین * در مقدار آری که میوز بهای میوز را * رواه مالك * و من جاء بر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی المنتهب قطع * نیست بر غارت کننده قطع زیرا که غارت گرفتن مال است بر طریق غلبه
و غلبه و سرقه آن است که خفیه و نهانی باشد و نهیب بمعنی غنیمت نیز آمده است پس منتهب بمعنی سرقه کننده از غنیمت

باشد و اگر بر این معنی حمل کنند قطع از آن جهت نمی باشد که اگر از او در روی حق است چنانکه بیانید از عدم قطع و عروقه
 * ومن انتهت نهیة مشهورة فليس منا * و کسیکه نهی است که کذب کردن می باشد یعنی آشکارا که مردم می گویند در آن پس نیست
 آنکس از ما و بطریق ما و ظاهر این عبارت در حدیث است بر معنی غارت اما شرح معنی آن از غنیمت را نیز را
 داده اند و الله اعلم * رواه ابوداؤد * وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على خائفين فيست برخيانت كند
 خیانت گرفتن از آنچه در دست اوست بر زوجه ای نیست * فيست بر خائفتين * و نیست بر ربا بیند
 اختلاس گرفتن چیزی از ظاهر و بر سرعت يقا و مني زبوتن * قطع * دست بریدن از جهت عدم خور و خفیه * رواه
 الترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي وروى في شرح السنة أن صفوان بن احنية * صحابي است پدر رازا امیه بن خلف در
 بد رکاف کشته شده و صفوان اسلام آورد بعد فتح و بود از مؤلفه القلوب و زاد آنحضرت او را از غنائم حنین اموال کثیر پس
 گفت صفوان گواهی میدهم که این بدل و عطا از غیر نفس پیغمبر نیاید پس بیکوشد اسلام و با بعد از آن هجرت کرد بمکه و بنده
 پس فرمود آن حضرت لا هجرة بعد الفتح و بود صفوان از اشراف قریش در جاهلیت و افصح ایشان * قل م المدينه
قد و م آورد این صفوان بن امیه مدینه را * فنام في المسجد * پس تفرات کرد در مسجد * و قول زداه * و با لش ساخت
 چادر خود را * فجاء عمارق و اخل رداه * پس آمد دزدی ز گرفت ردای او را * فانخذ صفوان * پس گرفت آن دزد را صفوان
 * فجاء به الى رسول الله * پس آورد او را بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فامان يقطع يد * پس امر کرد آن
 حضرت یعنی بچل از اقرار او و سرقه که بریده شود دست آن دزد * فقال صفوان اني لم ارد هذا * پس گفت صفوان
 من نخواستم از آوردن او و حضور شریف که حکم قطع یابد او بکنی * هو عليه صلوة * ان ردای را برین شخص صدقه
 کردم و بخشیدم * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فها قيل ان قاتني به * پس گفت آنحضرت پس چرا اقبلت بکردن
 بخشیدن پیش از آنکه بیاری تو نزد من او را اما الان که من حکم کردم قطع ید و و اجنب است که حق الله است و
 بعفو تو سابق نمی شود نعم رداه خود را اگر بازمی بخشی که حق تفسع می قاطمی شود اما قطع ید بعفو تو سابق نمی گردد
 * و روی نحوه این ماجه عن عبد الله بن صفوان عن ابيه * وروایت کرده است مانند این حدیث ابن ماجه از عبد الله
 بن صفوان از پدرش و وی از اشراف تابعین و سادات ایشان است ذکر کرده است او را این حدیث در ثقات و بود
 یا عبد الله بن الزبير رضي الله عنهم و کشته شد یا اورد در یکروز در خالیکه و متعلق بود با ستار کعبه سبعة ثلاث و سبعین
 * والدارمي عن ابن عباس * وروایت کرده است مانند آن دارمی از ابن عباس * وعن يسر * يضم متوجه و سکون
 همین مهمله * بن اوطاة * بفتح همزه و سکون را بعضی پسر بن ابی اوطاة گفته اند و ابن عبد البر گفته پسر بن ابی اوطاة
 عامر قرشی بعضی او را در صغار صحابه شمرده اند و صحیح آنست که وی صحابه از آنحضرت نکند و لا دات او پیش از
 وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلند و سال بود و اهل شام اثبات میکنند مر او را سماع و ميمای کلام مولف بران اسم
 * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقطع الا يد بني الغزو * بریده نشود دستهای و زمان بچنگ کردن
 با کافران یعنی در وقتیکه لشکر در خارج عرب باشد و نیاید اتمام در ایشان و امیر جیش قطع نکند و همچنین سایر حمل و و
 باین اخل کرده اند بعضی فقها بجهت احتمال افتتان ایشان مقطوع ملتوق ید از حرب و از جهت خوف وقوع تفرقه و بستی
 در مجاهدان طیبی گفته که این منسوب ابی حنیفه است و از اعمی گفته که قطع نکند امیر تا وقت رجوع از حرب
 و چون رجوع کند قطع کند و بعضی گفته اند که مراد بعدم قطع در غز و آن است که در سرقه از مال غنیمت پیش از
قسمت قطع نکند زیرا که او را نیز در آن حق است * رواه الترمذي و ابوداؤد والنسائي الا انها قال فی السفر بدل
 الغزو * مکران است که ابوداؤد و نسائی گفته اند لفظ فی السفر را بجای لفظ فی الغزو و این ناظر در معنی اول
 است * وعن ابی سامة عن ابی هريرة * روایت است از ابو هريرة و این ابو سامة بن عبد الرحمن بن عوف است

رضی الله عنهما از مشایخ و تابعین و اعلام ایشان است ثقه و امام و مناقب او بسیار است کثیر الحدیث و ارفع الروایة شدید
 از این میان را بی مزینة و لدین عمر و عایشه و جز ایشان ما در سنه اربعین و تسعین و قیل اربع و مائة و له اثنان و
 سنون * این رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق * که آن حضرت گفت در شان سارق * ان سرق فاقطعوا
 ید * اگر دزدی کند پس برید دست او را یعنی دست راست را * ثم ان سرق فاقطعوا رجله * بعد از آن اگر باز دزدی
 کند پس برید پای چپ او را * ثم ان سرق فاقطعوا ید * ثم ان سرق فاقطعوا رجله رواه فی شرح السنة * باین
 حدیث اخذ کرده است شافعی در قطع کردن دو کمره ثالثه و رابعه از جهت آنکه ثالثه و رابعه مثل اولی و ثانیه
 اند در جنایات بلکه فوق آن است پس موجب قریب شدن برای جلد و نزد ما اگر دزدی کند کمره ثالثه
 قطع کرده نشود و جلد کرده شود و وحس کمره شود و رکب من تا بمیرد یا تو به کند و دلیل ما قول طی است رضی الله
 عنه که فرمود من شرم میگردم از خدای که نکند ارم او را دستی که بخورد بدن او دستها را استنجا کند بدن او و پای را که راه رود
 بدان و باین دلیل حجت کرد صابیه را پس غالباً از برای ایشان پس منعقل شد بران اجماع و لا بد آن را سنن یخرایند بود
 و حدیث مذکور معنی کرده است در وی طحاوی یا محمود بر تهل یک و عیاض است و نیز ابن اهلک است در معنی
 و حدیث زاجراست نه متغایر و رجم ثابت شده است بدلیل قطعی * و عن جابر قال جی سارق الی النبی صلی الله علیه و سلم
 فقلل اقطعه * گفت جابر آورد * شد دزدی بموی آن حضرت پس گفت برید او را یعنی دست او را * فقه * پس برید * شد
 * ثم جی به النانیة * پسترا آورد * شد دزد را و دم یار * فقال اقطعه و قطع * پس گفت آن حضرت برید دست او را پس
 برید * شد * تم جی به النانیة فقال اقطعه فقطع ثم جی به المربعة فقال اقطعه فقطع * بهمان طریق که در حدیث ما بقی
 کشت * ذاتی به النانیة فقال اقطعه * پس آورد * شد او را با رنجیم پس گفت بکشید او را * فاقطعنا به نقتلناه *
 پس بودیم ما او را پس بکشتم او را * تم اجترانه فالقیناه فی بئر * پستو کشیدیم او را و کاشاله کردیم پس اند ختم او را
 در جامی * و رمینا علیه النجارة * و انداختیم بر وی سنگها خطابی که یکی از علمای حدیث و فقه است گفت که نمیدانم
 هیچ یکی از فقها را که مباح داشته باشد دم سارق را اگر چه مکرر شده باشد از وی سرقه و گفت این حدیث منوع است
 بدلیل لا یصل دم امری مسلم الا باحدی ثلث و بعضی گفته اند که قتل این دزد بطریق نیاست بود و امام را می رود
 که اجتهاد کند و تعزیر و مسلم این بهر نوع که خواهد از حقوق و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دانست
 ارتداد این معطوع را پس مباح کرد انید خون او را و امر کرد بقتل وی و بعضی گفته اند که او جهل آن است که حمل کرده
 شود بر آنکه وی مستحل سرقه بود و لا بد است ازین قاریلات و الا اجترار و القای او در بیا اگر مسلمان بودی جایز
 نبود و الله اعلم * رواه ابوداؤد و النسائی و روی فی شرح السنه فی قطع السارق عن النبی صلی الله علیه و سلم * و رواه
 کرده است بغوی در شرح السنه از آن حضرت این را که * اقطعه ثم احسمه * برید دست دزد را و داغ کنید با تش تا باز
 ایستد خون * و عن فضال بن یقظف * و تشفیضه * بن عبید * بضم عین صتا بی است انصاری از بنی عمرو بن
 موفان اول مشاهد وی احد است بیداران حاضر شد ما بعد آن را از مشاهده و بیعت کرد نشسته و حاضر شد خیبر را
 بعد از آن انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و متوای گردید قضای دمشق را از برای متاریه در زمان خروج وی
 بصرغین و مات بدمشق سنه ثلث و عشرين * قال انی رسول الله صلی الله علیه و سلم بسارق * گفت آورده شد نزد آن حضرت دزدی
 فقطع ید * پس برید * شد دست وی پس بکن آن حضرت * ثم امر بیا * پسترا مر کرد آن حضرت برای دقت و که
 از بختنه شود در گردن وی * فعلق فی عنقه * پس آویخته شد دست وی در گردن وی تا عبرت باشد مردم بکاران را
 * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سرق
 المملوک خیمه و لور بنس * گفت آن حضرت و قتی که دزدی کند غلام پس بفروشد او را اگر چه بنده بود بفتح نون و تشیل

شین معجمه بیست و نهم نصف اوقیه و بعضی گفته اند نش نصف از هر چیزی پس ممکن است که مراد نصف درهم باشد
مبالغه و شاید که جای دیگر باز آید از آن و نکند * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه *

[illegible]

بود: انك وكن ما ختاری ارام کرد انك ایشان را که روحان زن مشر و مبه منسوب به خن و م پد رهی از قریش
 التي سرقته آن زن مشر و مبه که ذرد پد بود و نام او فاطمه بنت اسود بن عبد الاصل و دختر برادر ابو عامر بود
 فقالوا من يكلم نبيها رسول الله پس گفتند کیست که سخن کند از جهت وی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقالوا من
 يجترى عليه الا اسامة بن زيد پس گفتند کیست که دلیری تواند کرد بر آن حضرت و سخن تو اند کرد مکر اسامة بن زيد
حب رسول الله که محبوب پیغمبر و خدا است صلی الله علیه و سلم حب بکلمه و بهت داشته شد فكلمه اسامة بن زيد
 سخن کرد آن حضرت را اسامة فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بطريق انكار و توبيخ
انشفع في حل من حل ود الله آیا شفاعت میکنی تود رحلی از خدا ثم قام فاختطب بسترا یستاد آن حضرت
پس خطابه خواند بمبالغه ثم قال انما اهلك الله بين قبلكم پس گفت آن حضرت هلاک نکرد انبیا نیکمانی را که پیش
ار شده بودند انهم كانوا اذا سرق فيهم الشرب مگر آنکه ایشان بودند که چون دزدی می کرد در میان ایشان بزرگی و
توانائی ترکوه می کنند اشتغال و اوقات حل نمیکردند و مداومت می نمودند شرف بزرگی و بزرگ و بلند قدر شدن
و اذا سرق فيهم الضعيف قاموا عليه ليس و چون میزدید در ایشان نا توانی اقامت میکردند بر روی حل و در نسخه
الوضع که مقابل شریف اسامه و در اکثر نسخ بلکه در همه الضعيف و هو الصحيح و این الله و سوگند خدا انبیا و این
لفظ در جای دیگر آمده است لو ان فاطمة بنت عبد سرق اگر ثابت شود که فاطمه بنت عبد که عذر و اکرم اهل
بیت من است نزد من بل زدد لقطعت يدها هر آینه می بریدم دست او را و متفق علیه و فی رواية لمسلم و در روایتی مر
مسلم را این چنین آمده است که قالت گفت عایشه كانت امرأة مجزومة تستعير المتاع بود زنی مجزومیه که بعاریت
می گرفت اشیاء و اسباب را از مردم و تسجد و منکر میشد آنرا جسد منکر شدن و اعلم فاما النبي صلی الله علیه و سلم
بقطاع يدها پس امر کرد آن حضرت به بریدن دست وی در سرقه که این حال داشت که استعارت می کرد و منکر میشد
اگر گفته شود که تسجد و انكار قطع نیامد است جوارش آنکه ذکر استعارة و جسد برای تعریف حال آن زن است که این
حال داشت و قطع بجهت سرقه که وی کرده بود گفته اند که نزد امام احمد و اسحاق و در جسد عاریست قطع است ظاهر امتمسك
ایشان همین حد است اما در احادیث دیگر ذکر سرقه صریح آمده است ایشان خواهند گفت که همان حد عاریت
را سرقه نام کردند فاتی اهلها اسامة پس آمدند کسان آن زن اسامة را فكلموه پس سخن کردند ایشان اسامة
را فكلم رسول الله پس سخن کرد اسامة پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فیها در شان این زن را استخلاص
او ثم ذكر النبي بشوما تقدم پس ذکر کرد حدیث را بمانند آنچه گذشت و در اینجا نهایت اهتمام و اعتنا است
باقامت حد و در استقامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حقانیت و رحمت بکند حق تعالی شیخ تاج الدین سبکی
را که از اعظم علمای شافعیه است و بما تلى اخلاق و محبت خاندان نبوت سلام الله علیهم اجمعین موصوف است
چون این حدیث را روایت کرد اسماء می فاطمه را درین مقام ذکر نکرد و تبحاشی کرد از اجرائی اسم شریف وی
در اینجا و گفت بعد از قول آن حضرت و اعلم الله لو ان پس ذکر کرد آن حضرت امر را از اهل بیت خود رحمة الله علیه
هذا الباب جال من القصص الثانی الفصل الثالث عن عبد الله بن عمر رضى الله
عنه ما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من جالت شفاعته دون حل من حل ود الله گفت آن حضرت کسیکه
حائل گردد و در میان آید شفاعت او نزد حلّی از حل و دخیل ایمنی منع کند بشفاعت خود چهل را فقد ضار الله پس
بتحقیق حدیث کرد حدیث او را و مقابله کرد باری فی البصر احضار نماید و متاخر و ضل او را ومن خاض فی باطل وهو
يعلمه و کسیکه بیکار کند در مخالفت حق و حال آنکه از میان آید آن را که باطل است لم يزل فی سخط الله همیشه می باشد
وی در غضب و برضای حل حتى ينزع تا آنکه بار آید از آن نزع و نزوع از امری با نماند از آن کار و من

قال فی مؤمن مالم یس فیہ * وکسیکه کوید در حق مسلمانی چیزی که نیست در برابر عیب و نقصان * اسکه الله زد عه الخصال
جای کند او را خدا ای تعالی در کل زرد آب دروختیان ردغه بر او و مکنون ذال مهمله و ختن معجمه و فتح دال نیز آمد * این
چنین است در کتب لغت و اهل حدیث بسکون روایت کنند کل و لای سخت و خبان بفتح خای معجمه در اصل بمعنی فساد
و تباهی است و مراد اینجا زرد آب است که از آن ام اهل نار بچک و از مواد ناسه جدا کرد و در روان شود و بعضی
نویسند که مرخه که فراموش آیند روی زرد آب * حتی بخروج مما قال * تا آنکه بیرون آید از آنچه گفته است یعنی
از آن کاه بتوبه یا پاک شود و برای ازین با ستیفای عن آب که مستحق آن شد * و رواه احمد و ابوداود و فی روایة
البیهقی فی شعب الایمان من اعان علی خصومة لایل و احق الیم باطل * و کسیکه یاری کند در خصومتی که در نمی یابد
که حق است یا باطل * فهو فی سخط الله حتی یزاع * پس روی در غضب خود است تا آنکه باز آید تهل یترو عید در اینجا
بیشتر است که در مقام شك و تردید در حقانیت نیز اعانت نکند و در روایت سابق بعلم و تعین بطلان بود و نیز اینجا خصومت
بود و اینجا اعانت بر خصومت فافهم * و عن ابی امیة * بضم همزة و فتح دمیم و تشدید یا * الحزرمی * صحابی است معمر زید
در اهل حجاز نام او معلوم نیست مر او را حدیث است در حدیث که همین حدیث است * ان النبی صلی الله علیه
وسلم اتی بایس * که آن حضرت آورد شد نزد روی زردی که * قد اعترف اعترافا * بتحقیق اقرار کرد بدزدی اقرار
کردنی * و لم یوجع منه متاع * و یا فته نشن بان زرد هیچ متاعی * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و ان یغفر خدا
* صلی الله علیه و سلم ما اخالك حرقت * کان نمی بوم ترا که زردید تو اصل اخال بفتح همزة است بر لفظ مضارع متکلم
مثل اخاف تبیل می کنند فتح بسکرو بعضی بفتح نیز میخوانند و مقصود آن حضرت در دفع حک بود و تلقین رجوع چنانکه
در حدیث زنا می کرد و این یکی از د و قول شایعی است و نزد ما و ما بر آنکه این مخصوص بحدیث زنا است * قال بایس * گفت
آن مرد آری زردی کرد * ام من * فاعاد علیه مرتین او ثلثا * پس باز گفت آن حضرت این لفظ را دو بار و یا سه بار که
کمان دارم که توند زردید * کل ذلك یعترف * هر بار اقرار می کرد و می گفت زردید * ام * فامر به * پس امر کرد
آنحضرت برای بریدن آن مرد * فقطع * پس برید شد * و رجی به * و آورده شد او را یعنی بعد از دست بردن نزد
آنحضرت * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم استغفر الله و توب الیه * امر زن خود از خدا و توبه کن بعودی و تعالی
و باز آ که باز زدیدی بکنی یا هیچ کنایه می کنی * فقال * پس گفت آن مرد * استغفر الله و اتوب الیه فقال رحل الله
صلی الله علیه و سلم اللهم تب علیه * پس گفت آنحضرت خداوند توبه و رجوع بر حمت کن بزوی * ثلثا * سه بار گفت
ان حضرت این کلمه را * رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی مکنذا و جلد ثانی الاصول الاربعه *
اینچنین یا فته ام در چهار اصل که عبارت از همین اربعه مذکورین است * و جامع الاصول و شعب الایمان و معالم السنن *
و همچنین یا فته ام درین سه کتاب * عن ابی امیة * بیان مکن است یعنی در بین کتابهای مذکور همزه از ابی امیة است
* و فی نسخ المصابیح عن ابی رثمة بالراء * و کمرآن * و التاء المثلثة بدل الهمزة و الیای * و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که
این غلط است اگرچه ابورمته نیز صحابی است اما این حدیث از روی نیست و ذکر وی در اینجا غلط است

* باب حد التمر * خرمی و در لغت بمعنی پوشیدن و می می پوشد عقل را و شرب خمر حرام است بکتاب و سنت و اجماع
و حد شرب خمر هشتاد تازیانه است نزد جمعی و یا یه و همین است مذنب ما و مذنب شافعی و قومی بران رفته اند که چهل
است و در روایتی ارا مام احمد نیز همین آیه را و مختار نزد اشعریه مذنب و هشتاد است و روایت کرده شد * است
که آنحضرت می زد شارب خمر را بشاخهای درخت و نعل بی تعیین عدد و در روایتی دیگر چهل تازیانه نیز آمده و همچنین
می کرد ابو بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز در صل و خلافت خود بعد از آن مشاورت کرد با صحابه پس گفت علی
رضی الله عنه رای من و اجتهاد من هشتاد تازیانه است و بعضی گفته اند بود زائد بر اربعین چیزی که می کرد ان را آنحضرت

اورا شریک نام گرد زیوا که وی کشت کبفی را از قوم خویش پس بکشت پس بکه آمد و معلمان بیل و شرود بمعنی کویختن
 و رسیدن پس این جماعه نقل کرده اند این حدیث را ازین صحابه من کورین رضی الله عنهم * الی قوله فاقتلوه * و این
 هجارت را که و ثمراتی النبی صلی الله علیه و سلم الی آخره روایت نکرده اند * وعن عبد الرحمن بن الاثر * صحابی
 است زهری برادر زاده عبد الرحمن بن عوف را زهری معروف است و بتحقیق غلط کرده است کسیکه کرده اند او را
 ابن عم عبد الرحمن بن عوف و وی از اقربان ابن عباس است رضی الله عنهم اجمعین * قال کان فی نظر ابي رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا اتی برجل قد شرب الخمر * گفت عبد الرحمن ابن زهری گویا من می بینم دعوی آن حضرت و قتیکه
 آورد و شد نزد وی مردی که نوشید و است خمر را * فقال للناس اضربوه * پس گفت آنحضرت مردم بزنید او را * فمنهم
 من ضربه بالنعال * پس بعضی ازین مردم کسی بود که زد او را بنعال * ومنهم من ضربه بالعصا * و بعضی از ایشان کسی بود که زد
 او را بعصا * و منهم من ضربه بالهتکة * و بعضی از ایشان کسی بود که زد او را بجریدهای نخل این لفظ در نسخ مشکات
 بکسر میم و سکون تحتانیه بدل و فوقانیه مفتوحه و خای معجمه است و اختلاف کرده اند در ضبط آن بعضی بکسر میم و فتح
 آن و تشدید فوقانیه قبل تحتانیه گفته اند و بعضی بر وزن سکینه و بعضی جز آن را ز قاموس معلوم میشود که از متعبعی
 قطع و ضرب و آنچه در نسخ مشکات است مخالف این است و آن بر تقلید و یا شد که از تیع و تیع باشد و ذکر آنها در کتب
 لغت نیست * قال ابن وهب * گفته است ابن وهب در تفسیر این لفظ یعنی الجریده الرطبة * شاخ تری برک از درخت
 خرما و بعضی بمعنی عصا گفته اند و بعضی شاخ باریک نرم و بعضی گفته اند هر چه زده شود بوی جریده یا عصاره یا
 جز آن و ابن وهب نام از عبد الله است و کنیت او ابو محمد قرشی مصری از موالی اصحاب استماع دارد از مصریین و حجازیین
 و عراقیین و از ابن جریر و ثور و غیر ایشان کثیر الحدیث و از مصریان و حجازیان و شامیان و سبکیس در کثرت حدیث
 ما بند آورده و از حمله من صالح گفته که یک حدیث ابن وهب بصل مزار حدیث می آورد و ابن عدی گفته که از اجله
 ناس و ثقات ایشان بود و لا بد است از سنه خمس و عشرين و مائة و رفات یافت سنه سبع و تسعون و مائة * ثم اخذ
 رسول الله صلی الله علیه و سلم تبا من الارض * بستر گرفت آنحضرت خاکی از زمین * فرمی به فی رحمه * پس انداخت
 آنرا در روی وی * و رواه ابوداؤد * و عن ابی هریره قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اتی برجل قد شرب الخمر * گفت
 ابو هریره آورد و شد نزد آنحضرت مردی که نوشید و بود خمر را * فقال اضربوه * پس گفت آن حضرت بزنید او را * فمنا
 المضارب بیده * پس بود از مازنده بدست خود * و المضارب بثوبه * و زننده بجماعه خود * و المضارب بنعله * و زننده
 بنعل خود بمعنی هر کسیکه بود میزد یکی بدست خود و دیگری بجماعه و دیگر بنعل * ثم قال بکتوه * بستر گفت آنحضرت
 سرزنش کنید او را و دشمنی کنید بوی * فاقبلوا علیه یقولون * پس روی آوردند بروی در حالیکه می گویند * ما تقیم الله *
 پرهیز نکردی خدا را * ما غشیت الله * نترسیدی خدا را * و ما استجیبت من رسول الله * و شرم نداشتی از پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم فقال بعض القوم اخذواک الله * پس گفتند بعضی از قوم خواری کردند و رسول الله را خدا را
 یعنی در آخرت یاد در نیا آخرت * قال لا تقولوا هذا * گفت آنحضرت مگوئید همچنان * لا تعینوا علیه الشیطان * یا رب
 ندید بروی شیطان را * و لکن قولوا اللهم اغفر له اللهم ارحمه * ولیکن بگوئید خداوند ایما مرزا و را خداوند ارحمت
 کن او را تا کرد کناهان نکرد و اگر کرد توبه کند و حزب قطب الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی قدس الله روحه الا می
 می گویا است و از ذکرنا اذا غفلنا عنک باحسن ما نذکرنا به اذا ذکرناک و ارحمنا اذا عصیناک باقم ما ترحمنا به اذا اظلمنا
 میفرماید یا رب یاد کن ما را و قتیکه غافل شویم از توبه ترا و آنچه یاد کنی ما را و قتیکه یاد کنیم ترا و رحمت کن ما را و قتیکه
 معصیت کنیم ترا تا ما ترا از آنچه رحمت کنی در قتیکه طاعت کنیم ترا که احتیاج ما در وقت غفلت و معصیت بد کرد و رحمت
 تو بیشتر است تا از غفلت و معصیت بر آئیم و گویا که این معنی خواسته است و گفته است (بیت) * نصیب ما است

بهشت ای غلامان بزرگوار که مستحق گرامت کناهکارانند * رواه ابو داود * وعن ابن عباس رضی الله عنه قال شرب
وینل مسک * گفت ابن عباس شراب خود مرده پس مست شد * فانی یسئل فی الدج * پس ملاقات کرده شد و رساله
می داد و میخورد در راه چنانکه عادت محبتان است اصحی الصراح میل خمدن و فتح بفتح فارقتن و جیم را در فواح بعضی
گفته اند میل در کوه و بعضی گفته اند مطلق * فاطلاق به الی رسول الله * پس پرده شد او را بشوی پیغمبر صلوات الله
علیه و سلم فلما احاط فی دار الاماس * پس مرگه که مقابل و برابر شد آن مست هر ای عباس را * انشأت * ناکه بگوشت
فلما سلطی العباس * پس در آمد بر عباس * فالتزمه * پس بچسبید بکنار عباس * ذل کرز لك للنبی صلی الله علیه و سلم *
پس ذکر کرده شد آن با حضرت * فصاحت * پس بشنید این انحضرت * وقال افعلوا * وگفت آیا کرد آن مرد این را
* ولم یأمر به شیء * و امر نکرد آنحضرت در شان وی پیغمبر از حد زدن و تعزیر کردن یا بجهت ابا حبت خود و آن رفع یا
بسیب عدم ثبوت با قرار و شهادت عدول و از میل در طریق مسکرم یعنی که موجب حد کرد لازم نمی آید که اقبل و تحقیق
این کلام را شرح غامض می شود * رواه ابو داود * الفصل الثالث * عن حمیر * یضم عین و فتح میم * بن سعید
التمیمی * بفتح نون و غای معجمه مفتوحه تا بعضی ثقه روایت میکنند از علی و عمار و ابن مسعود و روایت میکنند از وی شعبی
و احمدش * قال سمعت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه یقول ما کنت لاقیم علی احد حل الامیهوت * گفت حمیر شنیدم علی را
رضی الله عنه میگوید که نهستم من که بر او کتم بر هیچ یکی حد می زارم پس بمیرد آنکس * فاجل فی نفسی منه شیئا * پس یا هم من
در نفس خود از مردن آنکس چیزی از غم و اندوه زیرا که آن بحکم شرع است و وی محل رحم و شفقتند * الا
صاحب الشر * مکرر نوشته خمر * به لومات * پس یک رعتی وی اگر بمیرد بعد زدن اتفاقا * و دتیه * دیت میل هم
از او * و ذلک ان رسول الله * و آن بجهت این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لم یمنه * یضم عین سبقت کرده
و تعیین نموده حد شرب خمر را زیرا که در زمان آنحضرت مقرر نشد و بود چنانکه کشت اگر چه در بعضی اجاره یف چهل
یا مانند و هل واقع شده پس چون هشتاد زنم و بمیرد می توهم که شاید زیاد * بر آنچه نزدیقل است واقع شده
باشد پس ازین جهت دیت میل هم و اجماع کرده اند بر آنکه کسیکه واجب شده بر وی حد پس زده شد حد
شرعی و مرد دیت نبعت بر آن و این احتیاطی است از وی رضی الله عنه اگر چه فرمود نزد مشاورت عمر هشتاد محبوب تر
است نزد من * متفق علیه * و عن ثور * بفتح مثله و سکون و از برلفظ حیوان مشهور * بن زید الک یلمی * همچنین است در نسخ
مشکوه و در نسخ موطا و ابی اسعد و صحیح همین است تابعی است شامی حمصی از مشایخ مالک روایت میکند از وی ثوری
و یحیی بن معین ثقه است و معتدل و لیکن متهم شده بقتل روبرا از حمص بر آوردند و خانه او را سوختند و الله اعلم * قال
ان عمر رضی الله عنه استشار فی حد الخمر * که ثور که عمر مشاورت کرد با صحاب در تعیین و ثقل بر حد خمر * فقال له
علی رضی الله عنه ای ان تجل * ثمانین جاله * پس گفت مر عمر را علی رضی الله عنه مرا ای من انیست که بزنی شارب
خمر را هشتاد تازیانه * فانه از شرب مسکرم زیرا که بد رعتی وی و قتیکه میخورد شراب مست می کرد * و اذا سکر لم ی *
و چون مست می کرد بیهوده می گوی * و اذا لم ی اقبی * و چون بیهوده می گوید اقترا و قف می کند و دشنام میکند
متممات را بر ناپس مسکرم یعنی بقتل می کرد و دخل قف هشتاد تازیانه مقرر است * فجل عمر فی حد الخمر ثمانین *
پس زد عمر در حد خمر بگفته طی هشتاد تازیانه و اجماع کردند صحابه بر آن * رواه مالک * باب ما لایدعی علی
المحدود * در بعضی نسخ کلمه ما نیست و باب منون است یعنی دعای بد کرده نشود بر آنکه حد زده شود چنانکه شخصی
در حضور شریف بشارب خمر گفت اخذاک الله و آن حضرت منع کرد که این چنین نگویی و مغفرت و مرحمت خواهد
در نهخته که کلمه ما هست بقاعده عربیست این ما را مصدریه می گویند که مد نفول خود را بمعنی مصدر می گردانند
و معنی چنین می شود با بدعا نکردن بر محدود پس این هم بمعنی ازل را جمع می کرد

* الفصل الاول * من عورین الخطاب رضی الله عنه ان رجلا سمعه عبد الله یلقب بالبحار * وروایت است
 از امیر المؤمنین عور رضی که مردی که نام او عبد الله بود لقب کرده میشد بحار بجهت سادگی و ابایی وی * کان یضرب
 النبی * بود آن مرد که بمشعل انیل پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * بمشعلان و حرکات مضحک که می گفت و می کرد و گاهی
 هدیه از جنس شوره ها و ترها از بادیه برای آنحضرت می آورد * وکان النبی صلی الله علیه و سلم نک جلد * فی الشراب * و بود
 آنحضرت که بمشقی قازیا نه زد او را بجهت خوردن شراب و این فعل از وی بعبار واقع میشد * فاتی به یوما * پس آورد *
 شد او را از وی * فامربه * پس امر کرد برای او بجلد کردن * فجعل * پس جلد کرد * شد * فقال رجل من القوم * پس
 گفت مردی از اصحاب * اللهم العنة هذا وذل العنت کن او را * ما اکثر ما یوتی به * چه عیب بسیار که آورد * می شود
 او را یعنی در شراب خوردن * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم لا تلعنوه * لعنت لکنیم او را
 * فوالله ما علمت انه یحب الله ورسوله * پس بجد امر کند آنچه میدانم من آن است که رجا درست میدارد خدا را رسول خدا
 را و در بعضی روایات آمده است که ما علمنا الا انه یحب الله ورسوله و نمیدانم من مکران که وی دوست میدارد خدا را و رسول
 خدا را و در بعضی روایات اینچنین آمده است لا تلعنوه فانه یحب الله ورسوله و از اینجا معلوم میشود که اصل محبت باعلام اتباع
 در بعضی امور نیز جمع می شود نعم محبت نام کامل معتبر است که بموافقت و اتباع محبوب باشد محبت را عزرا تب است
 چنانچه اتباع را نیز در جانات است و حقیقت محبت انجیل اب قلب است بجانست محبوب و اتباع و موافقت از آثار
 و ثمرات آن است فافهم * رواه البخاری * و عن ابی هريرة قال اتی النبی صلی الله علیه و سلم برجل قد شرب * آورد *
 شد نزد آن حضرت مردی که بمشقی شرب کرده است یعنی خمر را * یقال اضربوه فمنا الضارب بیده والضارب بیده
 والضارب بشبهه فلما انصرف * پس هرگاه که بیزگشت آن مرد * قال بعض القوم اخبراک الله قال لا تقولوا مکن الا تعینوا علیه
 الشیطان * این حدیث بعینه مثل حدیث ابی هریره است که در آخر فصل ثانی از باب ما بق کثشت یا اختصار می که در
 است * رواه البخاری *

* الفصل الثانی * من ابی هريرة قال جاءه الا سلامی * گفت ابو هریره آمد
 سلامی یعنی ما عزین ما لك سلامی و در بعضی نسخ جاء ما عز الا سلامی * الی نبي الله * بصوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه
 و سلم تشهد علی نفسه * پس گواهی داد بر خود یعنی اقرار کرد * انه اصاب امرأة حراما * که وی رعیل * است زنی را
 یعنی جماع کرده با وی * اربع مرات * اقرار کرد چهار بار * فلذلك یعرض عنه * هر بار روزی میگردانید آن حضرت
 زنی و میگفت آیا تقبیل کرده یا غمز کرده یا بطریق کنایت چنانکه کند کثشت * فاقبل فی الخامسة * پس روی آورد و در بار
 پنجم * فقال لکنها * پس گفت آنحضرت ایام وطنی کرده تو آن زن را که مزین است در معنی و طی * قال نعم * گفت آری
 و طی کرده ام و بمشقی از من زنا رفیع شده است * قال حتی غاب ذلک منك فی ذلک منها * گفت آنحضرت و طی کرده
 تو را آنکه غایب شد آن یعنی عضو مخصوص از خود زن یعنی در عضو مخصوص از زن * قال نعم * گفت آری همچنین
 شد * قال * باز گفت آن حضرت از برای تحقیق و تائید * کایغیب المزود فی السکلة * چنانکه غایب می گردانید میل در
 هرزه دان و مزور و بکسر میم و سکون را و دفع و آورد و آخر دال میل هرزه و مکله بضم میم و سکون کاف و ضم حاء هرزه دان
 * و الزشاء فی الذیور * و همچو رهن در چاه و زشاء بکسر ز از من در دلو بسته * قال نعم * گفت آری * قال * گفت آن حضرت
 * هل تدری ما الزنا * آیامی دریایی می دانی تو که چیست معنی زنا و حقیقت آن نه که هر وطی بطریق مذکور زنا باشد
 شاید که در حرمت آن شبه باشد * قال نعم اتیم منها حراما ما یاتی الرجل من اهله حلالا * گفت آری آمد من از آن زن
 و کردم با وی بزوجهی حرام آنچه می آید مرد و میکند از اهل خود بطریق خلل یعنی میل آنم که معنی زنا و طی حرام
 بی شبه است * قال فما ترین بهل القول * گفت آنحضرت پس چه میخواهی تو باین گفتن که میگوئی من زنا کرده ام و عرض
 تو چیست * قال اری ان تطهرنی * گفت میخواهم که پاک کنی مرا از لوث زنا و بزه آن و اقامت حد کنی بر من * فامربه فخرج *

پس امر کرد برای وی پس زخم کرده شد * فسمع نعی الله * پس شنید پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و سلم زحمتی من اصحابه *
 در مورد را از یاران خود * يقول احد مالصاحبه * میگوید یکی از آن در مورد میرا ز خود را * انظر الى هذا الذي ستر الله
 علیه * بین بسوی این مردی که پوشید خدا ایتعالی کناه * اورا را ندانخت پرده را بزوی * فلم تدعه نفسه * پس نگذاشت
 او را نفس او که پنهان ماند و آشکارا کرد * حتی رجم * تا آنکه هنگام زخم زده شد * رجم الکلب * همچو سگها ز گردن مک
 * فسكت عنهما * پس خاموش ماند آنحضرت از آن در مورد و هیچ نگفت * ثم مارساه * پستو میزد آن حضرت ساعی
 * حتی مر بحیفة جمار مثل برجله * تا آنکه کل شست بمرد و خرکه بردارند * اهل پای خود را از پستو ری ایستادند
 یکسر جهم مرد اربوی گرفته و شول بزداشتن هموار را شایل ماده شتودیم برداشته بپنج آهستنی و درین ماده معنی برداشتن
 است * فقال * پس گفت آنحضرت * این فلان و فلان * کجا اند فلان کس و فلان کس یعنی آن در مورد که تحقیق ما عزمی
 کرد ند برجم * فقال نحن ذان * پس گفتند آن در مورد ما فیم آن در مورد * یا رسول الله فقال انزلنا من حیفة
 هذا الحمار * پس گفت آنحضرت فرود آئید پس بخورید از مرد * این خر ظاهر اجمعه در بیابان در کوفه افتاده بود چنانکه
 هادت اهل * فقال یا نبی الله من یا کل من هذا * پس گفتند آن در مورد ای پیغمبر خدا آنکه میخورد ازین این خوردنی
 نیست چون میفرمائی ما را بخوریدن آن * قال و ما نلتما من عرض اخیكما آنفا * گفت آن حضرت آنچه گرفتید شما را کم
 کردین و ریختید از آبروی پرادر خود و تحقیق کردید او را اکنون * اشد من اکل منه * سخت تر است از خوردن ازین
 جمار * والذی نفسی بیده انه الا ان لفی انهار الجنة یغمس فیها * بچل او کند بد رستی که وی الا آن هر اینه در جویهای
 بهشت اهل غوطه میخورند در آن انغماس با آب فرورفتن * رواه ابو داود * رعن خزیمه * بضم معجمه و فتح زای و سکون
 یا * بن ثابت * صحابی انصاری اوسی صاحب الشهادتین حاضر شد و را و بعد آن را حاضر شد با امیر المؤمنین علی
 رض در صفین و چون شنید که هار بن یاحمر کشته شد شمشیر کشید و قتال کرد تا کشته شد * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من اصاب ذنباً اقيم علیه ذلک الذنب * کسیکه بره و ارتکاب کند کناهی را که اقامت کرده شد بر آن کس خدا آن کناه که
 در شریع آمده است چنانکه زنا کرد و جانی کرده شد و عورته کرد و قطع کرده شد * فهو کفارته * پس آن حد کفارت و پوشش
 و محو کند آن کناه است * رواه فی شرح السنة * و عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اصاب
 حد * گفت آنحضرت کسیکه رسید حدی را یعنی کناهی را که بروی حد متعین است یا مراد بحد محرم است ذلک حد و الله
 ای محارمه * فحیل عقوبته فی الدنیا * پس شتاب کرده شد حد اب و جزای آن در دنیا یعنی حد زده شد یا تعزیر کرده
 شد * قال الله اعد لی من ان یننی علی عیال العقوبة فی الاخرة * پس عقاب کرده نمیشود بروی در آخرت زیرا که
 خدا ایتعالی عادل تر است که دو تا گرداند بر بند خود عقوبت را در آخرت * من اصاب حد افسترة الله علیه * و کس بر حد
 و بکند کناهی را پس بپوشد خدا ایتعالی آن کناه را بروی * و عفا منه * و عفو کند و زکند از آن * قال الله اکرم من ان
 یعود فی شئ قل عفا منه * پس خدا ایتعالی بزرگتر است ازین که باز کرد و بعد اب کردین در چیزی که بتحقق عفو کرد و در
 کند شد از آن این در نقل بری است که بتدریج عفو باشد و الا از ستر لازم نمی آید عفو شاید که برای روز جزا نگذاشته
 باشد اگر چه امید واری مسافت که چون امروز پوشید و روحا نکر دانید امید است که فردا نیز نکند و بتواند که این
 کلام کنایت از توبه باشد که عفو لازم توبه است فانهم و بالله التوفیق * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا
 حد یث غریب * باب التعزیر * فی القاموس العز و الیم عز و تعزیر بمعنی تعظیم و تحقیق و عود و آید و عزیر
 بمعنی منع و رد نیز آمده و تعزیر بمعنی نصرت دادن نیز آید قوله تعالی و تعزروه یعنی نصرت دهید آنحضرت را در
 کنین اعد از او منع کنید ایشان را یا تعظیم کنید و تعزیر نمائید او را و تعزیر که در معاقبت کنند منع می کند از معاودت
 و عزیر ترمیم و مقل هم در می آید * الف * لی الارل * عن ابی بردة * بضم با و هکون را * بن یبار * بکسرون

و تخفیف تحتانیه از کبار صحابه است انصاری خال یاعلم بر آء بن عازب است حاضر شد عقبه ثانیه را با هفتاد کس
و حاضر شد بدو را و همه مشاهد را و حاضر شد با علی رضی الله عنه در تمامه حروب و روایت کرد از وی بواء بن عازب و جابر
بن عبد الله که صحابی اند مات سنه خمس و اربعین روایت کرد ابو بردة * عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یجلد فوق
عشر جلدات * گفت آنکه هفت جلد کرده نشود بالای ده جلد * الا فی حد من حد و الله * مکرر حدی از حد و دخل
ظایر این حد بیست و در این است که در تعزیر زیاد بوده تازیانه زنند و گفته اند که این حد یست منسوخ است * متفق علیه *
بدانکه علما را درین باب اختلاف است نزد امام ابو حنیفه و محمد اکثر تعزیری و نه است و نزد ابی یوسف هفتاد و پنج
و اقل آن ده تازیانه است با اتفاق چه بکمترازان زجر و منع حاصل نکرد و اتفاق است بر آنکه تعزیر بعد حد نرسد ولیکن
مخت ترازان بود و بعضی گفته اند که آن موقوف بر ای امام است اگر زیاد کند بر حد و میرسد او را و تفصیل مذاهب
و ذلایل در شرح مذکور است * الفصل الثانی * عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ضرب
احدکم فلیتق الوجه * و قتیکه بزنی یکی از شما پس باید که پرهیز در وی را و بر روی زنند چه در حد و چه در تعزیر و چه برای
تادیب و تادیب در معنی نوعی از تعزیر است بر تقصیر و آنچه باید کرد * رواه ابو اؤد * و عن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا قال الرجل للرجل * گفت آنحضرت و قتیکه بگوید مردی مردی دیگر * یا یهودی فاضربوه عشرين *
پس بزنی او را بیست تازیانه احتمال دارد که مراد باین کفر باشد یا خواری یا حقارت مراد باشد زیرا که یهود مشهور
اند بدان حکم نص قرآن ضربت علیهم الذللة و الحکمة و گفته اند که حمل بر معنی اولی و ارجح است از جهت درء
حد * و اذا قال * و چون بگوید * یا مشنت فاضربوه عشرين * پس بزنی بیست تازیانه و مشنت آنکه در کلام او و اعضایی او
شکستگی و دو تائی باشد و تشبه کند در حرکات و معنات بزنان و در کتاب النکاح در فصل ثالث از باب النظر الی المخطوبة
و بیان العوارث بیان معنی آن کلمات است و در حد آیه گفته که چون دشنام کند مسلمان را و بگوید یا فاسق یا کافر یا خبیث
یا مارق واجب است تعزیر از جهت لزوم ایند و استحقاق شین و اگر گوید یا حمار یا خنزیر تعزیر کرده نشود از جهت عدم
لحق شین بحسب یقین بنفی آن و بعضی گفته اند در عرف ما تعزیر کرده شود زیرا که این را دشنام می شمارند و بعضی
گفته اند که مسبوب اگر از اشراف باشد چنانکه فقها و علویه تعزیر کرده شود و اگر از ضعیف بود تعزیر کرده نشود و
احسن انتهی * و من وقع علی ذات محرم فقتلوه * و کسیکه بیفتد بر زن خد او و محرم یعنی زنا کند بزنی که محرم است پس
بکشید او را حکم کرده است بظواهر این حدیث امام احمد و جمهور بر آنند که این زجر و تشدید است و بعضی گفته اند محمول
بر اهل حلال و استشفاف است و الا حکم و حکم سایر زنا است که زجر است اگر محصن بود و جلد است اگر بکر باشد * رواه
الترمذی و قال هذا حد یث غریب * و عن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا وجدتم الرجل قد غل فی
سبیل الله * و قتیکه بباید مردی را که بتدقیق خیانت کرده است در راه خدا یعنی دزدی کرد از مال غنیمت پیش از
قسمت * فاحرقوه متاعه * پس بسوزید متاع و اسباب و اشیای او را چو آنکه خیانت کرده است در وی زیرا که آن حق
غنائمین است و این از باب تعزیر بامال است و علما را اختلاف است در این بعضی منع کرده اند از احراق و می گویند
که این در ابتدا ای امر بود بعد از آن منحوح کشف یا محمول بر تغلیظ و تشدید است و حمل کرده است امام احمد بر ظاهر
و گفته سوخته شود دجز مصحف و سلاح و حیوان * و اضربوه * و بزنی او را بطریق تعزیر و سابقا معلوم شد که قطع درین
صورت نیست * رواه الترمذی و ابود اؤد و قال الترمذی هذا حد یث غریب * باب بیان الخمر و وعید
شاربها * باب در بیان حقیقت خمر که نام چیست و در بیان وعید نوشنده آن و عد نوید دادن و در خمر و شراب و اطلاق
می کنند بر تقطیر بریکه خمر و شراب که نوشند اما نیز دعد مذکور و عد و خمر استعمال یابد و وعید در شراب و دعد مؤمن گفته
که خمر چیزی که مستی آورد از عصیر عنب یا عام است که از عصیر عنب باشد یا جرآن و گفته که عموم صحیح تر است و زیرا که

هرگاه خمر در زمین پخته خورام بشک آلوده و در مذهب خمر حرام نبود و نبود شراب ایشان بکار از خمر ما و زوجه نه میوه بشر آن
است که خمر و رخت بمعنی هر دو خلط است و خمر می پوشد عقل را و خلط و خلط می کند آنرا این عبارت قاموس است
و باین دانست که خمر اعم است بر هر شراب مسکر را خواه از مایه عنب باشد یا تنه یا جز آن از آن پنج چیز که حد کرده است
آنرا اخیر المومنین خمر و خلطه خوانند باین و گفت که بتحقیق نازل شد تحریم خمر و آن از پنج چیز است عنب و تنه و خلطه
و شعیر و غسل بلکه گفته اند که درین پنج نیز منحصر نیست چنانکه ایشان را ذکر کرد و می رضی الله عنه در آخر حدیث خود و گفته
و الخمر ما خلا من العقل و خمر چیز است که می پوشد عقل را و برین اندک آیه ثلثه و چه اعمیر سلف و خلف و گفته اند که هر مسکر و خمر است
و هر مسکر حرام است و هر چه سکر آورد بسیار و اندک و می نیز حرام است و ناطق است باین احادیث در صلاح و حسن و احادیث
درین باب بسیار است و گفته اند که امام احمد تصنیفی درین باب کرده و ابی یوسف و در لعمری این سخن با موافقت او
با حدیث اصح و آخری است بجز مردم و منع ایشان از مفاسد و از ارتکاب این ام النجاست جز آنکه امام اجل ابوحنیفه
رحمة الله علیه تخصیص کرده است اسم خمر را بنجام از آب عنب که سخت کرد و گفت اندک از دود عوی کرده که همین
است معروف نزد اهل لغت زیرا که ایشان اطلاق نمیکنند اسم خمر را بر غیر آن و گفته که این حرام است قلیل و
و کثیر و می مستی آورد و بانه و آنچه جز این است از مسکرات حرام است بعلم اسکار و نیست نجس عین و نیست اندک
از وی که مستی نیار و حرام و کافری شود هر که حلال اعتقاد کند و در این که خمر مت و اجتهاد است نه قطعی و نجاست
و یحقیقه است و در روایتی غلیظه است و در روایت دیگر واجب است حد بآن و قتیکه مستی آورد بخلاف مایه عنب که
فجاست و غلیظه است با اتفاق روایات و کافری شود مستی آن و واجب می کرد حد بشرب قطره از آن و بتحقیق راه
یافته است ازین قول بعضی بطلان و فاسقان اتساع قول باحتمال این چیزی که سرخته می شود از قتل و جز آن در دیار
ما که بمزایب و سختی تر مستی آنند و تر است از مایه عنب و فتوی دادند مرفاسقان و ارجل و ارتکاب آن و در نمی یابند
و نمی فهمند که مستی خود حرام است با اتفاق بی شبه و کلام یکی میگویند از سکر و قلیل او با عیب است بر کثیر تا آنکه فاسد
می گردد اندک عقل را و می بزد صبر و نکاح است را تا می رسد بهلاک و مردن بشواری پستربا بد دانست که ایا حرام
ما سوا من خمر از مشروبات بی رسیدن آن بشک سکر نزد یحقیقه و قتی است که فصل کرده شود بدان قوت بر عبادت
اما اگر قصد کرده شود بهو و لعب حلال نیست با اتفاق زیرا که بهو حرام است صرحوا بذلك بعد از آن بدانکه مشهور
شده است از مذمت ابوحنیفه و ابویوسف بخلاف احمد که مثل حلال است و آن عصیر عنب است چون پخته شود تا برود
در ثلث اروپا قتی مانند یک ثلث و این نیز وقتی است که بنوشد آنرا برای تقویت بر عبادت کمالی الهی و ذکر کرده است در کانی
و سخنانی که بر سبک شد ابو حنوفه ص کثیر و از مثل کفایت حلال نیست شرب آن که بتند مخالفت کردی تو ابوحنیفه و ابویوسف
و گفت مخالفت نکردیم ام ایشان را زیرا که ایشان حلال نمیدانند آنرا مگر برای فطم طعام و قوت عبادت و در زمان ما
برای فسق و فجور و لهو و لعب می خوردند پس معلوم شد که خلاف ذرا آن است که برای قوت عبادت و فطم طعام بخورند
اما آنکه بقصد تلهی بشویند خورام است با اتفاق و ذکر کرده است ابویوسف در آن مالی بخورد که اگر خورام که بنوشد
برای نهق و فجور و تلهی پس قلیل و کثیر آن حرام است و نشستن بآن حرام است و رفتن بسوی آن حرام است و
درین اختلاف است نهی تهر و زیب و قتیکه پخته شود و سخت کرد و زجرش آورد و کف اندازد کلام ذکره الا امام
المشهوری و الله اعلم * الفصل الاول * عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخمر
من ما تین الشجرین النخله والعنبه ابوهريرة روایت می کند از آن حضرت که گفت خمر ازین دود رخت است و رخت
خمر ما و رخت انکور و گفته اند که تخصیص باین دود رخت نجاست آن است که اکثر خمر ایشان ازینها بود نه آنکه خمر
از غیر اینها می باشد چنانکه از احادیث دیگر مفهوم می گردد * و رواه مسلم * و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال خطب

عمر رضی الله عنہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال انه قد نزل تحریم الخمر * خطبه خه انك عمر رضي الله عنه بر
منبر آنحضرت پس گفت بد رستی بشان این است که فروز آمد حرام گردانیدن خمر * وهي من خمسة اشياء * وخدرار پنج چیز
است * العنب * الزانکور * التمر * والزبیر * والسنطة * واز کنکیم * والبتجر * واز جو * والعسل * واز شهل * الخمر ما
خا مر العقل * خمر چیز است که بپوشد عقل را و از له کند آن را و گفته اند که این اشارت است با نکه خمر منحصر درین پنج
نیست از غیر اینها نیز باشد اگر بصفت مختار عقل موصوف بود * رواه البخاري * وعن انس قال لقد حرمت الخمر حين
حرمت * گفت انس تحقیق حرام گردانیده شد خمر در هنگامی که حرام گردانیده شد * وما نجل خمر الا عذاب * ونمی
یا فقیم ما خمر انکور ما را * الا قليلا * مگر اندکی * وعامة خمرنا البسر * واکثر خمرهای ما از بسر بود بضم با و مکنون همین
غوره خرما * والتمر * واز خرماي خشك بود نشسته آنچه از درخت خرما ظاهر میگردد طلع است بعد از آن خلل بعد از آن
ملح بفتحتین و حای موله بعد از آن بسر بعد از آن رطب بعد از آن تمر * رواه البخاري * وعن عائشة رضي الله عنها
قالت سئل رسول الله صلی الله علیہ وسلم عن البتج * گفت عائشه * پر حید * شك * از آن حضرت از حکم بتج بکمر موحده
و سکون فوقیه و بفتح آن نیز آمده * وهو نبيذ العسل * و آن نبیل عسل است که عسل را در ظرفی انداخته نگاه دارند
تا تیزی پیداکند چنانکه نبیل تمر * فقال كل شراب اسكر فهو حرام * پس گفت آن حضرت هر شرابی که مسکرت گرداند پس آن
حرام است پس اگر نبیل عسل هم مسکرت گرداند حرام است چنانکه نبیل تمر هم همین حکم دارد و گویند که خمر اهل یمن همین
بتج است * متفق علیه * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم كل مسكر خمر وكل مسكر حرام *
هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام است یعنی قلیل و یا کثیر * ومن شرب الخمر في ال نيا نوات و هر یل منها لم یتب * و کسی
که بنوشد خمر را در نیا پس بمیرد در جاییکه پیوسته میشود که توبه نکرد از آن * لم یشر بها في الاخرة * نمی نوشد
خمر را در آخرت فی الصراح ادمان پیوسته شراب خوردن * رواه مسلم * وعن جابر ان رجلا من الیمن * روایت
است از جابر که مردی قدوم آورد از یمن * فسال النبي صلی الله علیہ وسلم عن شراب یشر بونه بارضهم * پس پرسید
آن حضرت را از شرابی که می نوشند اهل یمن آنرا در زمین خود * من الزرة * می سازند آن شراب را از ذره بضم
ذال و تشفیف را ارزن * يقال له المزر * گفته می شود مردان شراب را مزر بکمر می و مکنون زای مقلد م برابری از ذره
کذا فی الصراح و در قاموس گفته المزر النبیل من الزرة والشعیر * فقال النبي صلی الله علیہ وسلم او مسكر هو * پس
گفت آن حضرت آیا مسکر است آن * قال نعم * گفت آن مرد آری مسکر است * قال * گفت آن حضرت * كل مسكر حرام *
هر مسکر حرام است * ان طی الله عهد المن یشر المسكر * بد رستی بر خدا عهد است هر کسی را که بنوشد مسکر را
* ان یسقيه من طینة الشیال * بفتح خای * عجمه و تشفیف میوه که بنوشند آنرا از طینت خیال * ما لواء * گفتند صحابه * یا رسول الله
وما طینة الشیال * و چیست طینت خیال * قال * گفت آن حضرت * عرق اهل النار * خیال خوی اهل آتش است * او
عصاره اهل النار * یا گفت خیال زرد آبی که می رود از فشردن اهل نار و عصاره فشردن انکور و جز آن و عصاره بالضم
عین آبی که جمع شود از فشردن * رواه مسلم * وعن ابی قتاده ان النبي صلی الله علیہ وسلم نهی عن خلیط التمر و البسر *
روایت است از ابوقتاده که صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته شده است که آن حضرت نهی کرد از
خلیط تمر و بسر یعنی تمر و بسر را مخلوط بیکدیگر ما خه انتماذ کنند * وعن خلیط الزبيب و التمر * و نیز نهی کرد از خلیط
زبيب و تمر * وعن خلیط الزهو و الرطب * و نهی کرد از خلیط زهو بفتح زای و سکون ها بسر ملون و رطب فی الصراح زهو
با لفتح و الضم رنگ کردن غوره خرما * وقال انتبذوا طی و احدى علی حد * و گفت آنحضرت نبیل اند از یمن هر يك را جدا
و گفته اند که حکمت در نهی از خلیط و جو از انتباذ هر يك جدا آن است که بسا باشد که شتابی کند تغیر که مختلزم اسکار
است بیکدیگر ازین درجنس و فاسد و تباه گردانند دیگری را و ظاهر و متمیز نکرد پس تناول کنند حرام را و اکل اقل و نزد

امام مالك و احمد خليط حرام است اگرچه مسكر نكرد عمل بظاهر چنانچه و نذر چه حرام است اگر مسكر گردد
 * رواه مسلم * وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن الخمر تشن خلا * روايت است از انس كه آن حضرت
 پرسيد شد از خمر كه ساخته مي شود سر كه يعني باند اختن نمك يا پياز يا جزان از آنچه تهاه كرد اند آن را آيا جازو
 حلال است آن هر كه كه از خمر باشد * فقال لا * پس گفت آن حضرت جازو حلال نيسند * رواه مسلم * و اين دليل
 شافعي و مالك و احمد است در آنچه مشهور است از روي كه ايشان حرام و نجس مي دانند آن را و نه جازو است
 و حلال است و در مد ايه گفته است كه چون خمر سر كه كرد حلال است خواه بپيچي آن را اختن دروي كرد و يا بي آن
 بپيچد و يا پاي و در آنتاب نهادن مثلاً و شافعي گفته حلال است اگر بپيچي آن را اختن شود يك قول است و اگر بي آن اختن
 شود دو قول است دليل ما اطلاق قول بغيره است صلى الله عليه وسلم تعين الا ادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و
 اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است و نهي از آن اگر بود زابطه اي امر بود بجهت جمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام
 نباشد و روايت مي كنند كه خير خلكم خل خمر كه بهترين سر كه شما هر كه خمر است و الله اعلم * و عن زويل الحضرمي *
 همان و ايل بن حجر است كه از ايناي ملوك يمن بود نذر آن حضرت آمد و بشرف اعلام مشرف شد و نذر آن حضرت
 و عزو مكرم بود و احوال وى بتفصيل در مواضع ديگر نوشته شده است * ان طارق بن سويد * روايت مي كند و ايل
 كه طارق بن سويد بضم سين و بعضى هويد بن طارق گفته اند صحابي حضرمي است و بعضى گفته اند جعفي * قال النبي *
 سوال كرد بغيره را * صلى الله عليه وسلم عن الخمر * از شرب خمر * فنهاه * پس نهي كرد آن حضرت او را * فقال انما
 اصنعها للذواء * پس گفت طارق بن سويد نميكنم من آن را مگر براي داروي * فقال * پس گفت آن حضرت * انه ليس
 به ذاء * بن رستي آن نهيست از رز و لکنه ذاء * وليكن آن درد است و عالج است * رواه مسلم * بد آنكه اكثر علماء
 بر منع تد اوراق اند بشرب و بعضى گفته اند كه اگر متعین گردد علاج بدن آن بپيچم اطباء حلق مباح است
 و اما اگر لقمه در گلو بند شود و در خوف هلاك بود و آب و مانند آن از آنچه كه لقمه بدن فرو رود يافته نشود مباح
 است باتفاق و بعضى از كيا و اطباء از اهل اسلام در تفسير قول حق تعالى وَمَنَّا فِعْ لِنَّا س گفته اند كه نهيست مراد برفع شفا
 و صحت بدن بلكه آنچه حاصل مي گردد از نشاط طبع و تشخيص خاطر اما براي بدن مفيد است در عاقبت و در حقيقت
 آمد است كه خداي تعالي نكرد انيد است شفا در حرام
 * الفصل الثانی * عن عبد الله
 بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب الخمر لم يقبل الله له صلاة اربعين صباحا * گفت آن حضرت كه
 بشود خمر را قبول نكند خدا ايتعالی مرا و را نماز چهل صبح و روزی نكند او را ثواب آن اگر چه بري گردد و ذمه و ساقط
 گردد قضا با دای ارگان و حصول شرایط و تخصیص صلوۀ يكو براي آن است كه چون صلوۀ با وجود بودن آن افضل عبادات
 بدليه خصوصاً صلوۀ فجر قبول نيافتن عبادات ديگر بطريق اولي مقبول نخواهد شد و از لفظ صبح چنان بدن در آيد
 كه مراد نماز با ملامت باشد كه افضل صلوۀ است و تواند كه مراد بربعين صبح نماز چهل روز باشد چنانكه در
 خمر طينه آدم اربعين صباح و الله اعلم * فان تاب تاب الله عليه * پس اگر توبه كند و پشيمان شود از خوردن
 خمر رجوع مي كند خدا ايتعالی بروي بر حمت و قبول مي كند توبه و مي بخشد كناه او را * فان عاد لم يقبل الله له صلوۀ
 اربعين صباحا * پس اگر عود كند بشرب خمر و بشكند توبه را قبول نمي كند خداي تعالی مرا و را نماز چهل صبح * فان تاب
 تاب الله عليه * پس اگر توبه كند بلكه توبه مي كند خداي تعالی بروي * فان عاد لم يقبل الله له صلوۀ اربعين صباحا
 * فان تاب تاب الله عليه * تا سه مرتبه اينچنين فرمود * فان عاد في الرابعة لم يقبل الله له صلوۀ اربعين صباحا *
 پس اگر عود كند بشو و در كرت چهارم قبول نمي كند خدا ايتعالی مرا و را نماز چهل صبح * فان تاب
 لم يقبل الله عليه * پس اگر توبه كند اين بار توبه نه بكنند خداي تعالی بروي كه تود و عصيان از حد در كنار نيك و مباد

من نهر الخبال * و می نوشاند ار را از جوی زرد آب و زرخیان از دنیا معلوم می شود که زرد آب و زرخیان چندان
 میزد که از آن چیزها روان می شود بدانکه حکم بعد م قبول توبه در کثرت چهارم بیعت زجر و تشدید است والا
 از نصوص معلوم شد است که اگر توبه بحقیقت یافته شود البته مقبول است و واجب است قبول آن فضلا من الله و می
 گویند که حکم بقبول توبه قضای مبرم است مگر آنکه این ماده از آن مخصوص و مستثنی باشد یا مراد آن است که بشومی
 ارتکاب این ام الشیاء توبه بحقیقت نمی یابد و مصر بر آن میبرد و این نیز در تحقیق مبالغه است و الله اعلم
 * رواه الترمذی و رواه النعمانی و ابن ماجه و الدارمی عن عبد الله بن عمرو * و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال ما اسکر کثیرا فقلیله حرام * چیزی که مست می گرداند بسیار زردی پس اندک وی نیز حرام است زیرا که قلیل و ی
 می رساند بکثیر عادت و طبیعت بشری برین واقع است پس واجب بود اجتناب از آن * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن
ماجه * و عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما اسکر منه الفرق * گفت آنحضرت چیزی که مست
 میگرداند از روی فرق بفتح فاء و همکن را و فتح نیز آمده پیمانه مدینه و آن شانزد و رطل است * فلا یرکب اللف منه حرام *
 پس بری کف است از روی حرام است و فرق و ملاء کف عبارت از کثیر و قلیل است چنانکه در حدیث سابق صریح مذکور
 است * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * و عن النعمان بن بشیر * بشین معجمه بر وزن بصیر صحابی انصاری اول
 مولودی که بعد از هجرت در انصار بود آمد چنانکه عبد الله بن الزبیر در مهاجرین بود و نزد وفات آن حضرت
 هشت ساله و هفت ماهه بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من الحنطة خمر او من الشعیر خمر او من التمر خمر او
ومن الزبيب خمر او من العسل خمر * ترجمه این ظاهر است و گفته اند که مقصود حصرت نیست بلکه تخصیص بدانکه گراز
 جهت جری عادت است در اغلب باغها و خمر ازین اشیاء این دلیل است بر عدم اختصاص خمر بمای عنب اگر در لغت
 هم این چنین است فیها و الا در شرع خود شامل همه است * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و قال الترمذی
 هذا حدیث غریب * و عن ابن سعید الحدادی قال کان عندنا خمر لیتیم * گفت ابوسعید حدادی بود نزد ما خمری برای
 یک یتیمی یعنی در خانه ما بود که تربیت او میکردیم اموال داشت که یکی از اموال وی خمر بود در آن زمان
 خمرها ج بود * فاما نزلت المائدة * پس چون فرود آمد سوره مائده که در وی آیت تحریم خمر است یا ایها الذین آمنوا انما
 الکفر و المیسر و الاصاب و الازاله رجس من عمل الشیطان الآية * سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عنه * پرسیدم من
 آنحضرت را از خمر لیتیم که در خانه ما بود * وقلت انه لیتیم * و گفته ام که آن مر یتیمی را است و مال یتیم ضایع کرده نمی شود
 چه حکم می شود * قال امر یقوه * گفت آنحضرت بریزین آن را زیرا که آن مال غیر موقوفه است بحلال نیست انتفاع بدان
 و ما مورثیم باها انت آن و انتفاع بنیمن حرام است * رواه الترمذی * و عن انس عن ابی طلحة * زوج ام انس
بست انصاری از کبار صحابه ذکر او را حادین بسیار است انس روایت می کند از وی * انه قال * که وی گفت
 * یا نبی الله انی اشتريت خیر الایتام فی حجری * بدرستی که من خریده ام خمری را که بود مر یتیمان را که در کنار تربیت
 من اند و خریدن برای سر که ما ختن بود چنانکه در خاشیه نوشته اند یا معنی آن است که خریده ام خمری را برای یتیمان
 و این خریدن بدین از تحریم باشد و سوال از حکم آن بعد از تحریم است که آیا نکند ازیم آنرا یا بریزیم پس در معنی
 حدیث سابق باشد و مناسب این است معنی روایت ابی داؤد که بیاید * فقال امرق الخمر و اکسرا الذناب * پس گفت آن
 حضرت بریز خمر را و بشکن چهار دانگ بکسر جمع دن بفتح و تشدید نون خم * رواه الترمذی و وضعفه و فی رواية
ابی داؤد و ابن ماجه و النبی صلی الله علیه و سلم * و در روایت ابوداؤد این است که وی یعنی ابوطحیه سوال کرد
 آن حضرت را * عن ایتام و زنا خمر * از حال یتیمانی که وارث شد از خمر * قال امرقها * گفت آنحضرت بریز آنرا
 * قال فلا تجعل خلا * گفت ابوطحیه ایانکه دانم آنرا مر که * قال لا * گفت آنحضرت مگردان سر که

و تا بودن وی هبب عذاب و ملامت و بودن ناله و هبب نصرت دین و اهل آن و سلامتی آتش از اهر اق فعل قات که محقق
 خیر و تمتع محاکمین و فقر امانت و طهارت و آسایش از لوث شیاطین بصعود آنها برای استماع اخبار ملکوت خصوصاً در وقت
 معراج که تمامه علویات با خوا و برکات ذات ربانی صفات وی صلی الله علیه و سلم منور و مشرف شدند و امری وی عزوجل
 بمحقق المعازف و امر کرد مرابور و در کل من عزوجل بباطل کردن و پاک کردن این و کما بینین معازف بعین مهمله نواز
 و نا جمع معزف بعین مهمله نواز و ذاللت سرود یعنی چنانچه عازف چنانچه زنند و در مقام موس گفته معازف ملاهی مانند
 هود و رطب و نرجس عازف یا معزف بر وزن منبر و عزیف و باح آرزهای آن و در مختصر نهاده گفته عازف بعباز و آن
 دفوف و جزآن از آنچه زده می شود و بعضی گفته اند که هر لب عازف است و اما از این جمع موزما رأیت غنا و زمر
 ترمیر غنا کردن بتعصب و قصیه را که بدان غنا کنند زما و زمر مار کوبند و تصحیح کرده است نووی حرصاً آنرا و غزالی
 میل بجواز آن کرده و این حدیث دلالت بر حرمت آن دارد چه اینها در قدیم الزمان از رسوم و عادات اهل فنی و بطالت
 بودند و فقها گفته اند که غنا با آلات مطربه حرام است و بجز صد صوت مکروه است و از زنان اجنبیه هشت ترا سماع کرامت
 آن و تحقیق و تفصیل این معامه در موضع خود است و الاثران و امر کرده ام بکافایان و شکستن بتان و الصیاب و
 بضم صاد و لام جمع صلیب است که نصاری دارند معرب چلیب و فی الصراح صلیب چلیب و تره یان و اصلش آن است که شکل
 صلیبی که خطی تقاطع خطی دیگر کنند باین طریق و این شکل مصلوب است که او را بودار کشیک با شند و نصاری این
 شکل را که صورت بودار کشیدن عیسی علیه السلام است بزعیم ایشان در همه چیز نگاه میدارند برای کمال داشت آن و در حسرت
 بر قصه وی علیه السلام و امر الیاجعلیه و باطل کردن تمام رسوم و عادات جا ملیت و حلف ربانی و هر کس خوردن است
 پروردگار من و گفته است وی و هر رجل بعضی لا یشریب عبد من عبیدی جرعة من خمر و هر کس می خوردیم بعضی و غلبه
 قدرت خود که ننوشد هیچ بنده از بندگان من دمی از شراب جرعه بضم جیم و سکون راء آشام از آب و شراب و جزآن و الاستقیته
 من الصلین مثلاً و مکرانکه بنوشانم او را از زرد آب مانند آن و مقد آن و ظاهر آنست که مراد بصلین همان زرد آب
 خواهل بود که از دوزخیان میچکد که آن را در احادیث طینة الخبال خوانده است و لایترکها من مثلاً فنی الاستقیته
 من حیاض القلس و رنگد ارد هیچ بنده خمر را از ترس من مکرانکه بنوشانم او را از حوضهای قلس که عبارت از
 حوضهای بهشت است و رواه احمد و عن ابن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ثلثة قد حرم الله علیهم
 الجنة و کتب آنحضرت سه مرد افل که بتحقیق حرام کرد انید است خل ایتغالی برایشان بهشت را و بد من الخمر و یکی
 پیوسته خورند و خمر و العاق و دوم آزار کنند و ماد رویدر و واک بیوت و سوم مرد بیعت و رحمت
 و الذی یفر فی اهل البیت و آن کسیکه قرا می دهد و اهل و عیال خود بلیل و زانی را و رواه احمد و التبرانی
 و عن ابی موسی الاشعری ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ثلثة لا یدخل الجنة مد من الخمر و قاطع الرحم و مصدق
 بالبحر و کس در زنی آید بهشت را مد من خمر و برونه رحم که بنوشان مهر و پیوند نسبی کنند و فصل یق کنند و بحر
 و اعتقاد کنند و که بستر موثر است بالذات و لا تعد یق سمر بمعنی بیعت تا بر او وقوع از بخلق خل ایتغالی صحیح است
 و بتحقیق وارد شد و است که البصر حق را حتمال دارد که مراد بطل یق اعتقاد و یا عت فعل وی باشد و فعل وی حرام
 است با تقانی و بعضی کفر گفته اند و رواه احمد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مد من الخمر ان
 مات و کتب آنحضرت که مد من خمر اگر بخورد درین حالت و یقی الله تعالی کما بدوین و پیش می آید خل او را سبحانه
 ما ندل بر شش کنند و اب و رواه احمد و روی ابن عباس عن ابی هریره و التبرانی فی شعب الایمان عن محمد بن عبید الله
 عن ابیه و قال ذکرنا البیضا و فی التاریخ و کتب بیهقی ذکر کرده است بخاری در کتاب تاریخ خود و عن محمد بن عبد الله
 عن ابیه یعنی بیهقی در کتاب خود محمد بن عبید الله گفته بها و از بخاری نقل کرده که وی محمد بن عبد الله گفته بی

یاردر را مآء الرجال بعد این میباید الله و بعد این عبد الله مرد در کثرت کتاب دال است بر آنکه میباید الله یا عبد الله که
 بدین معنی است صحابی باشد و بعد الله بن حنیس صحابی مشهور است و از کبار صحابه است قوشی است و بعد یار و بعد یار و نیز
 مشهور است و بن نیز صحابی است توکل او پیش از هجرت به پنج سال و هجرت کرد همراه او بدین خود بزمین حبشه بفرست
 پسکه آمد و هجرت کرد از مکه بدین کذا فی جامع الاصول و در تقریب گفته بعد بن عبد الله صحابی صحیح است و بعد
 او از کبار صحابه است پس آنچه در تاریخ بخاریست همان صحیح است و الله اعلم * و عن ابی موسی انه کان یقول ما ابالی
 شربت الخمر او بعد من العاربه ذون الله * روایت است از ابو موسی اشعری که می گفت زی باک ندارم که
 بنوشم من خمر را یا پرستش کنم این متون را جز خدا تعالی یعنی منك را که بتان از منك می باشند مقصودش آن است که
 شراب خوردن و بیت پرستیدن نزد من یک حکم دارد * رواه النعمانی * (تذکره) چون بعبار شد ابتدا بخوردن
 گیاه می که آن را کنب گویند درین زمان و پیش ازین زمان و کم کسی در آنجا تکلم کرده و کاتب حروف در مکه معظمه
 رساله دید که امام علامه ابو عبد الله بعد بن بد و الدین زرکشی شافعی مصری رحمه الله علیه تصنیف کرده و در
 فصول متعده در آن تکلم نموده است اختصار کردم من چیزی از آن اول در نام وی و وقت ظهور وی و اطباء او را
 قنیه مندی گویند که فارسی آن کنب است بعضی ورق شهد آنچ خوانند و بعضی نیز گویند وحید ریه و الدین ریه نیز خوانند
 و ظهور آن بردست خیل زمانی بود در حد و د سنه چهلین و خمس مائه ازین جهت حیدر ریه گویند و قصه اش آن است
 که این مرد از اصحاب خود که بختنه هایم و حائر ذریبان می کشید ناگاه کل را و برین درخت افتاد دید که شاخهای او بی
 آنکه باد و وزی می چنند و ردل خود گفت که در اینجا بیرون هست برکنی چند از وی برچید و بشورد کیف آورد و نزد
 اصحاب آمد و خبر کرد و بشوردن ایشان داد و بعضی گویند ظهور آن بردست احمد معاصر حق قلندر می بود ازین جهت
 قلندر ریه گویند و ابو العباس بن تیمه گویند که ائمه اربعه و جزایشان از علمای سلف که در آن تکلم نکردند اندک
 آن است که در زمان ایشان نبود و ظاهر نشان مکرر را آخر مائه سادهمه در وقت ظهور رد و لک تبار ثانی در بیان
 ضروری که در بدن و عقل آدمی دارد و ذکر کرده اند بعضی از حکماء ازین صل و بخت ضروری و دنیوی خدا انگه دارند
 مسلمانان را از آن و اتفاق دارند اطباء که وی مورث فکرت است و فکرت افقارت حرارت میکند و گاهی غالب می آید
 آن حرارت بر حرارت غریزی و بیرون می آید از بدن و مستولی می گردد بر بدن پس خشک میکرد اند و طریقات را و مستعد
 می گرد اند امراض حاره را و بعد بن ذکر آنکه از مشاهیر اطباء اسلام است گفت که اکل ورق شهد آن بهستانی در دندانک
 میکرد اند و مر را قطع می کند منی را و خشک می گرد اند آن را و پند می کند فکرت را و مورث می گرد و موت نجس را
 و اختلال عقل زدق و جل را و استسقاء و ابنة را و بعضی از علما گفته اند که هر چه در خمر است از من مومات موجود است در
 حبشه باز یاد تی از مضارب بنی و روحانی بعد از آن عد کرده اند از مضارب ما لا یعد و لایحیی جمله از آن در آن رساله
 مذکور است * قالت آنکه وی مسکرات و مفسد عقل و اطباء که عالم اند باحوال نباتات اتفاق دارند بر آنکه ری مسکر
 است و میگویند که نوعی دیگر از آن است که در غیر مصر نیمه با شک و گشته می شود در نباتین مسکر است بعد چون تناول
 کند از آن آدمی قدریک درم یاد و درم را اگر بسیار خورد یک روز عونت می کشد که در مفهوم مسکر ما خود است قومی
 آن را خوردند پس مشتمل شد عقلاهای ایشان و کشت ایشان را و اما فقه پس جمعی بر آنند که ری مسکر است و مختلط می
 گرد اند کلام را و آشکارا می گرد اند اسرار را و مافی الضمیر را و بعضی را چنان کنند که آسمان را از زمین و زمین را از زمین
 نشانند * حکایت می کنند از بعضی مردم که آنرا می خورد که ما صاب را بدین بزمین و خیال کرد که دریا است و اقدام بر آن
 نتوانست کرد و نقل کرده شد که است از ابی العباس بن تیمه که گفت صحیح آن است که ری مسکر است مثل شراب
 زیرا که خوردن آن در انشاء در عونت پیدا می شود بخلاف بته و غیره که آن نشان نمی آورد و شہوت طعام پیدا

نمیکنند و ابوالعباس قرافی در قرائد خود گفته که تصریح کرده اند آنها که عالم اند باحوال نباتات در کتب خود با آنکه
وی مسکرات و آنچه ظاهر می شود بر من آنست که وی مفسد است و فرق میان مفسد و مسکر و مرقد آنست که اگر غایب می
کرد بدین حال حواس پس آنمرد است که خواب می آرد و اگر غایب نگردد حواس پس اگر نشاء و سرور و قوت نفس نزد تناول
آن حادث گردد مسکرات و اگر این نیست آنرا مفسد خوانند پس مسکر مغیب عقل است بانشاء و سرور چنانچه خمر و
مفسد مشوش عقل است بعد از سرور غایب ماند بنج پس سکر زیاده می آرد و رشحات و صورت و قوت نفس و میل بطش
با عدل و منافی است با عطا گفت پس ظاهر شد که حشیش مفسد است نه مسکر و ثابته کرد اندیل آنرا بد و وجه و اعتراض
کرد بر آن شیخ بد را بدین صاحب کماله و اثبات کرد که آن مسکرات و راجع همین است و باید دانست که بنج غیر قنب
است که آنرا حشیش گویند در قاموس گفته اند که بنج گیاهی است مشهور و مسکرات غیر حشیش مخمط عقل میجن مسکن و راجع
و از رام ربشر و روجع آذان انتهى و الا آن مشهور شده است اطلاق بنج بر حشیش و از اینجا توهم می کنند بعضی جهال
از قول فقها که می گویند واقع نمی شود طلاق که میگوید زایل کرد و عقل اویشی مباح مانند بنج و شیر ماد یان ابلج حشیش
و از این سخن باطل است زیرا که بنج غیر حشیش است راجع بدانکه وی حرام است زیرا که نصوص کتاب و سنت
دلالت دارند بر تحریم تناول مسکر و از جهات وجود صفات که سبب تحریم خمر اند چنانکه صل یعنی بازداشتن از ذکر
خدا و از نماز و زعفر و وی سبب نه و تحریم علیهم الخبائث و کلام خبیث اعظم باشد از چیزی که مفسد عقل است و
بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از هر مسکر و معتز چنانکه گذشت از احادیث و بتحقیق عوی کرده
است قرافی و ابن تیمیة اتفاق بر حرمت او گفته اند هر که آنرا احلال داند کافر است و شیخ بد را بدین گفته است که درین سخن
نظراست زیرا که حرمت ری معلوم نیست در دین بضرورت پس انکار آن کفر چون باشد خامس در ربیان آنکه قنب
طاهر است یا نجس و این مبتنی است بر ما سبق که آن مسکر است یا نه زیرا که قیاس قول کسی که با سگار آن قائل است
قول بنجاست و راست را لیکن شیخ تقی الدین بن دقیق الاعین جزم کرده است که طاهر است و حکایه کرده اجماع بر آن
و حق آن است که در نجاست حشیش در قول است و قیاس در حشیش طهارت است زیرا که هیچ نباتی نجس نیست مگر
آنچه آب داده شده باشد بنجاست پوشیده نمائند که این قیاس قول شافعی است و قیاس مذموب حنفیه آن است که نجاست
وی خفیه باشد چنانکه دانسته شد از آنچه در شرح ترجمه گفتیم سابق آنکه ایاحل در وی واجب است یا نه و جواب
آنست که واجب است از جهات وجود مکار و بتحقیق تصریح کرده است ماوردی بانکه نباتی که در وی شدت مطربه
باشد واجب است در وی حل و رافعی گفته است چیزی که مزبل عقل است از غیرا شربه مانند بنج نیست حل در تناول ری
و قرافی گفته است که اتفاق کرده اند فقهای عصر بر منع ازان و اختلاف کرده اند که واجب در وی حل است یا تعزیر
بنا بر آنکه وی مسکرات یا مفسد عقل است و در خلاصه حنفیه گفته است شرب بنج برای تداوی لا باس به است پس اگر
نبرد بوی عقل حل زده نشود با اتفاق و اگر هر آرد حل زده شود نزد محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف تعزیر
کرده شود و حل زده نشود سابق فروع متفرقه است * یکی آنکه آیا باطل گردد نماز به برداشتن مصلی آن و یا نه ابن مبتنی
بر نجاست و طهارت و است بعضی گفته اند اگر بکند ارد نماز پیش از بریان کردن و آس کردن جایز است نماز وی و اگر بعد از
تعحیض باشد جایز نیست زیرا که وی بعد از تعحیض فاسد میکند عقل را و سکر می آرد اما پیش تعحیض برک سبب نیست
پس ری پیش از تعحیض حکم غنبد ارد و تعحیض ری حکم غایبان عصمورد ارد و ویم آنکه آیا حرام است قلیل وی که سکر نیارد
تصریح کرده است نووی در شرح مهلب که حرام نیست اکل قلیل از حشیش بخلاف خمر که جایز نیست شرب قلیل
وی از جهات نجاست و از کلام تنبیه نیز فهم می شود جواز اکل قلیل وی پوشیده نمائند که این مشکل می شود بر مذموب
شافعی بر قول کسیکه می گوید از ایشان که وی مسکرات و حال آنکه نزد ایشان هر چه کثیر وی مسکر باشد قلیل ری حرام

است گفت صاحب رمانه جایز نیست تناول چیزی از خشک نه قلیل و نه کثیر برخلاف قیاس مذکور حنفیه * مورد جائز
 است اکل و بی مضطر و اجون کر سینه کرد و اما در رخصه خلاف است و قتیکه تشنه کرد در زیر آنکه شرب بی زیاد و بی
 کرد اندک عطش و او اکل خشک زیاد و نمیکند جوع را آن اقل و آنچه را هم جواز دل از بی اگر ثابت کرد که نافع است از
 بعضی در دها رویانی تصریح کرده است بد آن و گفته است جایز است بی او بی اگر چه مقصی بیکر کرد اگر ضرورت
 باشد و رض کرده است امام شافعی بر تسویم قریاق معمول از کوشتهای ما را ن مکر نزد ضرورتی که آنجا اکل میتة جایز است
 پنجم جایز است بیع و بی زیا که بی نفع میکند در ادویه چنانکه محمول وافیون بشرط آنکه اندک باشد نعم بیع و بی کسی که
 متعین است که برای خوردن بخورد حرام است چنانکه بیع عنب بدست خماز و قیاس قول ایشان که بی مسکرات بطلان
 بیع است چنانچه آلات ملامی ششم زراعت و بی از برای غرض استعمال و انکار حرام است و جایز است بغرض دل اوی
 هفتم ایاراقع است طلاق آمل آن و حکم و معلوم است از ما تقدم پوشیده نماید که این اختلافات بر اصول شافعیه که هر
 مسکروا و است و آنچه حرام است کثیر و قلیل و بی نیز حرام است و بهین ناطق است احادیث و برین اندک و در آنچه
 اما مذکور حنفیه که حرام است لعینه و حرام قلیل و کثیر همان خموا و هر چه سوا میارست حرام نیست قلیل و بی پس مردان
 و بیع است چنانکه دانسته شد و شاید که حق همان قول جمهور است و همین است احوط در ردین و در رخصه و در رابع بر
 فاعین و جاملین کلا یعنی والله اعلم و علمه احکم تمام شد کتاب الیل و دبعون الله و توفیقه و تالی می کرد آنرا
 * کتاب الامارة والقضاء * اماره بکسر فرمان فرمای کردن و امیر ساختن و اماره بکسر همزه و سکون
 هم اسم است از ان بمعنی امیری و اما امارت بمعنی علامت بفتح است و قضا بمعنی حکم کردن و مراد اینجا منصوبی است که
 امیر و کردن یکی می اندازد که حکم کند میان مردم
رسول الله صلی الله علیه و سلم من اطاعنی فقد اطاع الله * کسی که فرمان برداری میکند مرا پس بتحقیق فرمان برداری
 میکند خدا را * ومن عصانی فقد عصا الله * و کسی که بیفرمانی می کند مرا پس بتحقیق بیفرمانی می کند خدا را * ومن يطع
الامير فقد اطاعني * و کسی که فرمان برداری می کند مرا پس بتحقیق فرمان برداری می کند مرا * ومن يعص الامير
فقد عصاني * و کسی که بیفرمانی می کند امیر را پس بتحقیق بیفرمانی میکند مرا پس فرمان برداری اولی الامر و قتیکه
 موافق فرموده شرع است و کذب فرمان برداری پیغمبر است و فرمان برداری پیغمبر فرمان برداری خداست و همچنین بیفرمانی
 * ثم انما الامام جنة * بضم جیم و تشدید نون و نیست امام مکر بمنزله سیر که * يقاتل من ورائه * قتال کرده می شود از پس
 و * ویتی به * و پرهیز کرده می شود بوی از آفات و مضافات این بیان وجه تشبیه امام بسوار است چنانکه در قتال
 هر جا دل و حاجز است و عیب نگذاشت از زمین تیر و شمشیر است همچنین وجود امام از زمین آفات و هوا و دشمنان
 اعدای دین با عیب امن و آمان است * فان امر بتقوى الله و عدل * پس اگر امر کند امام بتقوی خدا و اجتناب از نافرموده های
 وی سمعانه و عدالت و زرد و جور نکند * فان له بک لک اجرا * پس بد رستی مرا امام را بسبب آن امر و عدالت اجر عظیم
 است * وان قال بغيره * و اگر بگوید امام مرا امر کند بغير آن * فان علیه منه وزر * پس بد رستی بر امام ازین کار می آید است و زور
 همچنین است در حدیث در کتاب جمیل و جامع الاصول منه بحرف جر و ضمیر متصل بآن زور را بشوینح مضایع منه بضم
 میم و تشدید نون و تا در آخر بمعنی قوت نیست و گفته اند که این تصحیف است زیرا که معنی قوت را اینجا وجهی ظاهر نیست
 * متفق علیه * وعن ام الحصین * بضم حا و فتح صاد مجاریه است حا ضر شد حجة الوادع را * قالت قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان امر علیکم عمل مجتدع * اگر امر می ساخته شود بر شما غلامی گوش ریشی بریده * يقودکم بكتاب الله *
 که می کشد شما را بکتاب خدا و امر میکند بحکم شرع * فاسمعوا و اطيعوا * پس سماع کنید مرا و را و بشنوید حکم از را بسمع
 رضا و دل کنید آنچه فرماید و فرمان برداری کنید از او و کوعیل برای مجالده است بر رتبه قول آن حضرت که هر که بنا کند

محبیل می را اگر چه مثل آشیانی که چشک باشد و محبیل هرگز مثل آشیانی که چشک نمی باشد ولیکن مقصود میالغی است یا مراد نایب سلطان و خلیفه اکبر است و الا عبدالمیر و امام نمی باشد و همچنین در سایر احادیث نیز ذکر محبیل مع نیز برای تأکید مقصود است یعنی غلام حقیر خوار رواه مسلم * وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا معجوروا طيعوا * بشنویں و اطاعت کنید * و ان استعمل علیکم عبد حبشی * و اگر چه عامل گردانید و شر در شما علام حبشی * کان راسه زنبقة * کویا سر او مانند مویراست در صغر سر حبشیان بصیر خورده می باشد و زده می شود با ایشان مثل در صغر را من چنانکه در باریکی ساق و بعضی گفته اند مراد زنگنه موی است و بعضی گفته اند کنایت از حقیت عقل است * رواه البخاری * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السمع والطاعة طی المرء المسلم فیا احب وکره * شنیدن و قبول کردن حکم امام و فرمان برداری کردن وی واجب است بر مرد معلمان در هر چیز خواسته چیزی باشد که در صحت میل دارد آن را و خوش می آید او را و موافق طبع او است و یا چیزی بود که مکروه می بیند او را و ناخوش دارد آن را و مخالف طبع او است * ما لم یومر بمعصية * مادام که امر کرده نشود بکنای و نامشروعی * فاذا امر بمعصية فلا سمع ولا طاعة * پس چون امر کرده شود بمعصیت پس نیست سخن او را قبول کردن و نه حکم او را فرمان برداری نمودن * متفق علیه * وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا طاعة فی معصية * نیست فرمان برداری کردن در معصیت * اما الطاعة فی المعروف * نیست فرمان برداری نکردن امری مشروع که شناخته می شود در شرع * متفق علیه * وعن عباد بن الصامت * صحابی مشهور است مکرر نوشته شده است احوال وی * قال با یعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم طاعة * گفت بیعت کردیم ما آنحضرت را بر سمع و طاعت * فی العسر و الیسر * در دشواری و آسانی * والمنشط * بکسر شین * و المکروه * بفتح و او میم در مورد در مفتوح یعنی در شادی و غمی و خوشی و ناخوشی * و علی اثره * علینا * و بیعت کردیم بر صبر کردن بر کزیدن کسی که واقع شود بر ما اثر د بختستین اسم است از ایشان یعنی بر کزیدن و علینا کنایت است از جماعت انصاریا عام است ایشان را و جز ایشان را از صحابی و اول اوجه است زیرا که آنحضرت با انصار فرموده بود که بعد از من اثره خواهد شد بر شما پس صبر کنید شما بران یعنی بر کزیدن و خواهد شد و تفضیل داده خواهد شد بر شما جماعه در عطا یا و ولایات و حقوق و تحقیق واقع شد این حال در عهد اموا بعد از خلفای راشدین پس صبر کردن انصار بران * و علی ان لا ننازع الا مرامله * و بیعت کردیم بر آنکه نزاع نکنیم و خصوصیت نورزیم در امر ولایت اهل امر را یعنی مخالفت و محاربت نکنیم او را و کسی را که جهرد شده است بوی امانت و خروج نکنیم بر ایشان و خلاف ایشان ننویسیم و نکنیم یعنی در امور دنیا و احکام سلطنت و امارت حق شروع و احکام دین سکوت نورزیم و ممانعت ننماییم چنانکه گفتند * و علی ان نقول بالحق ایما کنا * و بیعت کردیم بر آنکه بگوئیم حق هر جا که باشیم * لا ننازع فی الله اومة لا نهم * بترسیم در امر دین و سخن حق ملامت کردن هیچ ملامت نکنند * و فی روایة * و در روایتی دیگر اینچنین آمده است * و علی ان لا ننازع الا مرامله * و بر آنکه نراغ نکنیم امیر را یعنی گفت آنحضرت نزاع نکنید امراء و والیان را * الا ان توروا کفرا بواحا * بفتح مرحله و تخفیف و او مکر آنکه به بینید کفر ظاهر او را شکار از ابوح بوا و ظاهر شدن با حه الدار ساخت آن را کویند و در روایتی بر احوال آمده بر آن مکان را و بر احوال امر ظاهر بین بر احوال زمین فراح که در آن نه درخت است و نه زراعت و کویا که مراد بکفر احکام کفر و معاصی است نه حقیقت کفر * عندکم من الله فیه برهان * که نزد شما از خدا دران امر حجت و دلیل روشن بود از آیت قرآن و سنت رسول الله که احتمال تا و یل ندارد و ازین حدیث معلوم می گردد که امام منعزل نمی گردد بفسق و جور و عزل هم اگر موجب اتارت فتنه و فساد گردد نباید کرد و اگر آن بی آن میسر گردد اولی و صالح است * متفق علیه * وعن ابن عمر قال کنا ذابا یعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم طاعة * گفت ابن عمر بودیم ما وقتیکه بیعت میکردیم آنحضرت را بر سمع و طاعت * يقول لنا * می گفت آنحضرت ما را این کلمه را که * فیما استطعتم * یعنی

صبح و طاعت کنید و رانچه توانید کرد و آن یا ترخیص و ترغیب است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی هر قل رکه
 توانید بکنید یا تا کید و نشد یک است یعنی چند آن که توانید کرد و تقصیر نکنید * متفق علیه * و عن ابن عباس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من رای من امیرة شیاء کرهه * کسبیکه به بیند از امیر خود چیزی که مکروه می بیند ارد
 و ناخوش دارد آن چیز را * فلیصبر * پس باید که صبر کند و شتابی نورزد و خورج و ترک اطاعت * فانه لیس احد
 یفارق الجماعة * پس بد رستی همان این است که نیست هیچ یکی که جدا ائی کند جماعت مسلمة آنان را و اتفاق ایشان را
 بر امیر * شبرا * یک بدست * فیموت * پس بمیرد و همچنین حال منافقان * الامات مینته جا فلیع * مکرانکه بمیرد بان نوع مردنی
 که می میرند بر آن اهل جاهلیت * متفق علیه * و عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من خرج
 من الطاعة * گفت ابو هریره شنیدم آن حضرت را که می گفت که کسی که بیرون آید از اطاعت امام * و فارق الجماعة *
 و جدا ائی کند جماعت مسلمانان را * فمات * پس بمیرد انکس * مات مینته جا فلیع * می میرد مردن جاهلیت * و من قاتل
 تحت رایة عمیه * و کسیکه قتال کند زیر علم عمیه بکمر عین و ضم آن و قتل بد میم مکروه و قتل بد یا مری که ظاهر
 نباشد وجه وی و مشبه باشد مشتق از تعمیه بمعنی قابض و تحقیق این لفظ در آخر فصل ثانی از کتاب القصاص در حدیث
 طاووس کشته است یعنی قتال کند بی بصیرت و تمیز و معرفت که کدام یکی از فریقین مشیق است و کلام مبطل * یغضب
 لعصبیه * خشم میکند از جهت عصبیه نه از برای اعلای کلمه الله و اظهار دین وی * و یل غول عصبیه * یا میخواند مردم را بجهت
 عصبیت نه برای خدا * و ینصر عصبیه * یا یاری میداد کسی را از برای عصبیت * فقتل * پس کشته شد * و قتلته جا علیه * پس
 آن کشته شدن نوعی از کشته شدن جاهلیت است و مراد بعصبیت یاری دادن قرمی را بر ظلم و معنی لفظ عصبیت مخصیص منصرف به
 بعصبه و عصبه قوم مرد که قه عصب میکنند برای وی و تعصب حمایت کردن و مدافعت نمودن بدو در از کسی که لازم است ترار هایت او
 و یا التزام کرده توان خود مشتق است از عصابه که بر سر و بر جزا خف می بیند یا از عصب بمعنی پی که یکی از اعضاء بدن
 است که حیوات و متحرک است و قتله بکمر قاف بمعنی نوعی از قتل * و من خرج علی امتی بینه * و کسیکه بیرون آید بر امت
 من بشمشیر خود * یضرب برها و فاجرها * در حالیکه میزند نیکوکاران را و بدکاران را * و لا یشأشی من مؤمنها * و باک
 ندارد از کشتن مسلمانان * و لا یفی الذی عهد عهد * و وفا نمیکند و بفرمانی بود مرهمی خداوند عهد عهد او را و عهد یعنی
 امان : و نه از سوگند و اندرز آید * فلیس منی * پس نیست آنکس از من * و است منهم * و نیست من از وی * و اوا مسلم *
 * و عن عوف بن مالک الاشجعی * صحابی است اول مشاهد از خیر است * عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال خیار ائمتکم الذین
 یحبونهم * گفت آن حضرت بهترین امامان شما آن کسانی اند که دوست میدارید شما ایشان را * و یحبونکم * و دوست
 میدارند ایشان شما را * و یصلون علیهم * و دعا بخیر می کنید شما بر ایشان * و یصلون علیکم * و دعا می کنند ایشان بر
 شما یعنی حفظ و قایم احوال یکدیگر می کنید شما را ایشان یعنی خیار ائمه آنانند که عدالت می و زندق در حکم و اصلاح مینمایند
 و امور سلطنت و معیشت پس منعقل شده امان میان شما را بشان و محکم شده علاقه محبت و رضا و نصیحت و بعضی از صلوة نیاز
 جنازه مراد دارند * و شرار ائمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم * و بدترین امامان شما کسانی اند که دشمن میدارید شما
 ایشان را و دشمن میدارند ایشان شما را چنانکه در اول محبت داشتند * و تلعنونهم و یلعنونکم * و لعنت می کنید شما ایشان را
 و لعنت می کنند ایشان شما را چنانکه در اول صلوة میفرستادند * قال قلنا * گفت عوف بن مالک گفتیم ما یعنی صحابه
 * یا رسول الله انلا ننبأک هم عند ذلک * ایا پس نبیند ازیم ایشان را یعنی نقض عهد و قتال نکنیم با ایشان نزد آنحال نبیند
 انداختن از دست و دورا فکندن * قال لا * گفت آنحضرت نکنید * ما اقاموا فیکم الصلوة * مادامیکه برپا دارند این ائمه
 در میان شما نماز را * لا ما اقاموا فیکم الصلوة * مکرر فرموده و از اینجا مفهوم می گردد که ترک صلوة موجب منابت
 و ترک طاعت ایشان است زیرا که نماز ستون دین است و فارق میان کفر و ایمان است بخلاف سایر معاصی و در اینجا

تشکیل یابد و تهنیت عظیم است بر ترک صلوة * الا من ولی علیه وال * آگاه باشد که کسیکه والی و امیر گردد انبیا شد بر وی والی و
 حاکم * قرآن یاتی شیاً من معصية الله * پس بدید انکس والی را که می آید و میکند چیزی از بیفرمانی خدا را * فلیکروه ما یا تی
 من معصية الله * پس بدید که مکروه و ناخوش دارد چیزی را که میکند و می از بیفرمانی خدا * ولا ینزعن ید من طاعة *
 و نکشد دست را از طاعت * رواه مسلم * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون علیکم امراء * می باشند
 بر شما امیران * تعرفون و تنکرون * می شناسید شما بعضی افعال ایشان را و انکار میکنید بعضی را یعنی افعال ایشان بعض
 معروف است و بعضی منکر معروف بمعنی مشروع است یعنی شناخته شد است وجود او در شرع و منکر بمعنی نامشروع یعنی
 شناخته نمی شود در شرع * فمن انکر فقل بری * پس کسیکه انکار کرد بر ایشان یعنی بزبان و بر وی ایشان گفت که این
 فعل منکر است پس بتحقیق بیزارش را که شد از ملک است و نفاق * و من کره * و کسیکه مکروه و پنداشت و ناخوش داشت
 و انکار کرد آن فعل را بدلیل و بزبان انکار ننمود و انست کرد * فقل سلم * پس بتحقیق سلامت ماند از مشارکت در روز و روال
 و این را اضعاف الا یمان گفته اند * و لکن من رضى و تابع * و لیکن کسیکه را ضعیف شد بدلیل و مکروه نه پنداشت با اعتقاد
 و متابعت و موافقت کرد با ایشان یعنی انکار نکرد نه بزبان و نه بدلیل حکم آن دارد که کویا شریک است در عمل و اما آنکه
 متابعت و موافقت کند در عمل و در خود شریک است بی شبهه از وی چه توان گفت همچنین تفسیر کرد اندک این کلام را
 و در روایتی دیگر صریح آمده است من انکر بلسانه فقل بری و من انکر بقلبه فقل سلم * قالوا املنا نقاتلهم * گفتند صحابه آیا
 پس قتال نکنیم ایشان را * قال لا ما صلوا لا ما صلوا * گفت بکنید قتال ما دام که نمار می کنند * ای من کره بقلبه و انکر بقلبه *
 ای تفسیر را وی است قول او را و من کره فقل سلم * رواه مسلم * و عن عبد الله بن مسعود قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم انکم سترون بعد عاترة * گفت آنحضرت بد رستی شما نزد یک است که به بینید بعد از من بر کزید کی را چنانکه در حدیث
 عیادة بن الصامت بیان آن کذب شد و اثره بغیبتین و درین حدیث بضم همزه و سکون مثله نیز تصحیح کرده اند
 * و امور انکرونها و به بینید که ها را که انکار می کنید شما ان کارها را * قالوا فما تأمرنا * گفتند صحابه پس چه میفرمائی تو ما را
 * یا رسول الله قال ادوا لیهیم حقهم * گفت آنحضرت این امر میکنم که ادا کنید بسوی ایشان حق ایشان را * و سلوا الله بحکمکم *
 و سوال کنید از خدا حق خود را یعنی شما را جانب خود حقهای ایشان را ادا کنید و اطاعت و امتثال و نصرت و اکرا ایشان در حق
 شما تصحیر کنند صبر کنید و بجنباب حق التبتا آرید که جزای شما بدست * متفق علیه * و عن وائل بن حجر * بقلیم حای
 مضموم و بر جیم ها که صحابی مشهور است از ملوک یمن بود آمد و بشفار سلام مشرف شد و معزز و مکرم گردید * قال سال *
 گفت سوال کرد * سامة بن یزید الجعفی * بضم جیم و سکون عین که صحابی است نزول کرد کوفه را و بعضی گفته اند یزید بن
 سامة و اول اصحاب است * رسول الله * رسول خدا را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت * یا بنی الله ارایت ان قامت علیما امراء *
 خبر ده اگر با یستند با ما امرأ که * یسئلوننا حقهم * سوال می کنند ما را حق خود را * و یمنعوننا حقنا * و منع میکنند ما را حق ما را
 یسئلوننا و یمنعوننا هر دو به تشکیک نون است * فما تأمرنا * پس چه میفرمائی ما را * قال اسعوا و اطیعوا * گفت آنحضرت
 بشنویید و قبول کنید سخن ایشان را و فرمان برداری کنید امر ایشان را * فانما علیهم ما حملوا * پس نیست بر ایشان
 مگر چیزی که بار کردند و تکلیف نمود و شد و اندک ایشان از عدل و احسان * و علیکم ما حملتم * و نیست بر شما مگر
 چیزی که تکلیف کرده شد و آید شما از سمع و طاعت تعمیل بارنها در بر کسی * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عمر قال
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من خلع ید من طاعة * گفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که می گفت کسیکه
 بیرون آورد دست را از طاعت امام و نقص کند بیعت را * لقی الله یوم القیمة و لا حجة له * ملاقات میکند خدا را و پیش می آید
 درگاه عزت او در روز قیامت و حال آنکه بیعت حجت یعنی حجت ایمان بر او را * و من مات ولیس فی عنته بیعة * و کسیکه
 بمرد و حال آنکه بیعت در گردن ری بیعت مات میته جا هلیة * می میرد مردن جا هلیت * رواه مسلم * و عن ابی هريرة

من انتمی صلی الله علیه و سلم قال کنت بنوا سوا نیل تسوهم الانبیاء * گفت آن عسرت بود نل بنی امر ائیل که عیامت
 میکرد نل ایشانرا پیغمبران عیامت اصلاح کردن حال کسی را در متولی و مالک امر کسی شدن با مرد نهی * کلمات نل
 خلفه نبی * مرگ که هلاک میشد پیغمبری بجای وی می نشست پیغمبر دیگر * و نه لانی بعدی * و بد رستی که شان این
 است که بیعت هیچ پیغمبری بعد از من * و سیکون خلفاء * و سر انجام است که باشند بعد از من خلیفهها * فیکثرون *
 پس بعیا و خواهد بود خلفا در هر زمانی خلیفه خواهد بود * قالوا فما تا مرنا * گفتند حساب به پس چه می فرمائی
 ما را * قال فوا بیعة الاول فالاول * فوا بضم فاء و سکون را و صیغه امر است یعنی وفا کنین و بعد برید بعیت خلیفه اول را پس
 بیعت خلیفه را که بعد از او بعد از اول نسبت بآنکه بعد از او است یعنی خلیفه بعد از خلیفه خواهد بود در همه چنین مستمر
 و متتابع خواهد بود بر شما شما نیز بهر کدام بیعت بهمین ترتیب خواهد کرد و وفا خواهد نمود و نقض نخواهد کرد مقصود
 آن است که بیعت اول را است چنانکه در حدیث آمده بیاید * اعطوهم حقهم * بن هید ایشان را حق ایشان * فان الله
 سألهم عما استرعاهم * پس بد رستی که خدا اینتعالی سوال کنند از ایشان است از چیزی که طلب چو این نل کرد است
 از ایشان یعنی خدا بر سید از حق رعایا پس حق شما را هم از ایشان خواهد ستد * متفق علیه * و عن ابی سعید قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بویع لخلایفة فین * و قتیکه بیعت کرد شود مرد و خلیفه را * فاقتلوا الا اخر منها * پس
 بکشید آنرا که اخیر است ازین د و خلیفه و باقی داری اول را یعنی قتال کنین با وی تا باز آید بعوی امر خدا ایا کشته شود
 زیرا که و باغی است و بعضی گفته اند که مراد بقتال ابطال بیعت او است و مسند که د انیل ن او است چنانکه می گویند
 شواب را کشتن یعنی شکستن نیز و تند ی او را باب و جز آن * رواه مسلم * و عن عرفجة * یفتح عین و سکون را و جیم
 صحابی است و او است که بریده شد بینیا و یوم انقلاب پس ساخت بینیا از نقره پس بکند یل پس فرمود آنحضرت که از زر سازد
 ذکر کرده است این حدیث را مولف در باب الخاتم از کتاب اللباس * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کتبا
 عرفجة بنیل م آن حضرت را که می گفت * انه سیکون هنات و هنات * بد رستی نر ذیک است که بدید شود شما
 و فساد ما و خصایمهای بد و فتنه ما و هنات جمع هفت مؤمنان و آن کنایت است از چیزی که تصرف نتوان کرد بآن از جهت
 قبح و شاعت وی و تکرار هنات برای تعدد و تکرار است * فمن اراد ان یفرق امرهن و الامة * پس کسی که خواهد که
 جدائی نکند در کار این امت * رضی جمیع * و حال آنکه امت مجموع است و بویک کلمه است * فاضربوه بالسیف *
 پس بزیل او را یشیر * کا ثما من کان * مرکه باشد یعنی اگر چه اشرف الناس و اعلم باشد و سزاوارتر د انیل و را با مامت
 اما چون باعث شرف و تفریق است امت کشتنی است * رواه مسلم * و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 من اتاکم و امرکم جمیع ملی رجل و احل * کسیکه بیاید شما را بد عوت و خروج و حال آنکه امر شما مجموع است بویک مرد
 و یک خلیفه * برید ان یشق عصا کم * در حالیکه میخواهد که بشکافد عصای شما را کنایت است از تفریق امر و مفارقت
 جماعت کو یا جماع مردم را برامری بمنزل عصا داشت و تفریق بمثابه شق آن * و یفرق جماعتکم * یا جل ائی انکند
 در جماعت شما ظاهر معنی آن است که این از قبیل شک راوی باشد و احتمال دارد که اول را حمل کنند بر تفویق امر دنیا
 و ثانی را د را حکام دین و الله اعلم * فاقتلوا * پس بکشید آن کس را * رواه مسلم * و من عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من باع ا ما با * کسیکه بیعت کند ا ما می را * فاعطاه صفقة یل * پس بد همد این امام را صفقة دمس
 خود را صفق دمس خود را بدست دیکر زدن در بیعت * و ثمره نوآید * و بد همد آن امام را میوه دل خود را یعنی خالص
 عهد ناشی از صمیم قلب یا مراد بثمره قلب مال است و بعضی گفته اند که مراد آن است که بیعت کند با فرزند این خود * فلیطعه
 لمن استطاع * پس یاید که فرمان برداری کند او را اگر می تواند کرد یعنی چنانکه تواند کرد * فان جاء اخرینا زه * پس
 اگر بیاید دیگری که د عود ا مامت کند و خروج کند بر امام اول * فایضربوا عنق الاخر * پس بزیل کردن آن دیکر را * رواه مسلم

و عن عبد الرحمن بن سمرة * بفتح سین و ضم میهم صحابی است از اولاد عبد شمس بن عبد مناف او را ابو سحیل
عیشمی گویند نسبت بعبد شمس اسلام آورد يوم الفتح و بود از طلقا فتح کرد سیستان و کابل و ارمند رانجا بود تا مضطرب شد
امر عثمان رضي الله عنه * قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسال الامارة * گفت گفتم مرا آنحضرت طلب
مکن امارت و حکومت را * فانك ان اعطيتهم ان من محلة و كنت اليها * پس بد رستی اگر توداده می شود ترا امارت باشی
از سوال و طلب بهره می شوی تو بسوی آن تا او را سر کنی و مرا نجا می دهی و امارت امری شاق است که قیام نمیتوان
نمود بآن مگر باعانت آلہی تعالی و حقیقت معنی آنکه ترا بنفس تومی سپارند و بتول و قوت تو میکند ارند * وان اعطيتها
عن غیر مسئله اعنت علیها * و اگر داده می شود ترا امامت بی سوال و طلب باری داده میشود بران یعنی لطف حق همچنانہ
باری میل دل ترا و دل می کند و توفیق می بخشد بر عدالت و اتمام آن * متفق علیہ * و عن ابی مرثدة عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال انکم ستخرجون علی الامارة * گفت آنحضرت خطاب باصحاب کرده بد رستی شما نزد يك است که حرم کنین
بر امارت و حکومت * وستكون ثلاثة يوم القيمة * و نزد يك است که باشد آن امارت موجب پشیمانی روز قیامت * نفعم
المرضة * پس نیکو بشیرد همة است امارت * و بیست الفاطمة * و بد از شیر باز دارند است امارت تشبیه داد امارت را
در لذت و حلاوت اوایل آن بزنی شمرد همة کودک را در تزبیت و مهر بانی کردن کودک را در عالم و مرارت از آخر آن
بزن باز دارند کودک را از شیر * رواه البخاری * و عن ابی ذر قال قلت * روایت است از ابی ذر که گفت گفتم * یا رسول الله
الا تستعملنی * یا هامل نمی کرد انی مرا بر عمل داری نمید می تا عدالت و رزم و ثواب آن در یابم * قال فضر بیده علی
منکبی * گفت ابو ذر پس زد آنحضرت دست شریف خود را بر دوش من از برای زجر و منع و ردع از طلب امارت یا
بجهت شفقت و عنایت بحال وی تا بد نیاید و راضع و دلگیر نشود فی الصراح منکب بکسر کاف بن باز و گفت * ثم قال * پس حق
گفت آنحضرت * یا ابی ذر انک ضعیف * ای ابو ذر بد رستی تو ضعیف و ناتوانی اشارتست که عمل برای اتویا مکروه نیست
و اجر عدالت و رعایت عظمت است و بود وی رضي الله عنه بر قد م تجرید و زهد و غیر متعلق و ملتفت با مورد نیاز
مستعمل با آن را بن طلب و سوال عمل اری از وی عجب است ظاهرا در آنوقت نسبت زهد و تجرد وی هنوز بکمال نرسیده
بود و در آخر بتا ثیر صحبت شریف آنحضرت کمال یافت یا بجهت کمال حرص بر احراز اجرو نواب عدالت سوال کرد و در
خواست (حکایت) حضرت شیخ عبد الوهاب می فرمودند که یکبار وی در کجرات بخا طر حضرت شیخ طی متقی رحمة الله علیه
رسید که ثواب عدالت بشمارا رفت اگر بدست آید غنیمت است چندان که با این نیت منصب عدالت اختیار باید کرد
و نیز امتحان باید کرد که شعل دنیا تصور و رجمعت باطن جمع می شود یا نه چون سلطان ممدود کجراتی که بغایت معتقد و منقاد
حضرت شیخ بود این حکایت شنیده غنیمت دانست و سعادت کارخانه سلطنت خود شمرد پس شیخ منصب دار و عکلی
اختیار کرد بد و بد ارال الله نشستند و جمعی از خادمان و یاجیان که در خدمت می بودند بنیاد رشوت گرفتن نهادند
ایشان سلطان رحیل که شیخ باین تقوی و دیانت که داشتند رشوت می گیرند و افراط و تفریط مینمایند سلطان با و ر
نداشت گفتند همان جماعه که همیشه با ایشان میباشند رشوت میستانند البته شیخ نیز میل اندک و ر و امیل ارند چون شیخ
شلیک شد که سلطان این چنین رسانیده اند چندان که در مقام اصلاح اینکار آمدند آخر دیند که راست نمی آید روزی
در چو ترة عدالت نشسته بودند عصابی خود گرفته برخاستند و بیاران السلام علیک کردند و دیند که این مرد و کار
جمع نمی شوند و لعاقبة بالثیر * و انها امانة * و بد رستی امارت امانتی است از حق بلندگان بدان متعلق
است و خیانت در آن نیاید کرد * و انها يوم القيمة خزی و ذلامة * و بد رستی امارت روز قیامت سبب رهوائی و پشیمانی
است * الا من اخلها انتقاما * مگر کسیکه گرفت امارت را بحق دی چنانکه ثابت و سزاوار است * و ادی الله علیه فيها *
و اد کرد حق را که بر او سعد را میارست از عدل و احسان * و فی رواية قال له یا ابی ذر انی اراک ضعیفا * گفت

آنحضرت ای ابو ذر بن رستی من میل انم ترا ضعیف کده می توانی بار آن برداشتی * رانی اعجب ملک ما احب لنفسی *
 بد رستی من دوست میل ارم مرترا آنچه دوست میل ارم فرخوز را * لا تا مزن طی اتکین * امیر مشو برد و کس * ولا
 قولین مال یتیم * ووالی مشو مال یتیم را تا مبروزن تفعل امیر شدن تری بر خود گرفتن کار را * روا مسلم * وعن ابی موسی
 قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم انا ورجلان من بنی عمی * کفتم ابو موسی اشعری که آمدیم بر آنحضرت من
 و دو مرد از پسران عم من * فقال احدهما یمن کفتم یکی از آن دو مرد * یا رسول الله امرونا طی بعض ما ولاک الله *
 امیر کردن ما را بر بعضی کارها و چاهای که آنچه و لایت داده است ترا داخل آن تعالی * وقال الا خرجت ذلک * و کفتم و یکی
 مانند آن * فقال انا والله لا نولی علی هیل العمل احدا سالا * پس گفت آنحضرت بد رستی ما نبش اسو کن و الی نبی
 بکرد انیم برین کاری یعنی کار دین و شریعت هیچ یکی را که طلب از ما و لایف را * ولا اننا احرص علیه * زنه هیچ یکی را که
 آرزو مند شد بران * و فی روایة قال لا نستعمل علی عملنا من ارادة * گفت آنحضرت ما مل نمی کرد انیم بر عمل خود
 کسی را که خواست و طلب آنرا عادت شریف چنان بود که هر که عمل می طلبید و درخواست می کرد از راه عمل نمی آمدند
 زیرا که از خواستن عمل میلی و نفع انیتی ظاهر می شود و این نه از باب منع از غلط و هوال بود بلکه در حقیقت شفقت
 و کرم و نوال بود * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یمن من یخیر الناس اشد هم
 کراهیه لهذا الامر * می بایید از بهترین مردم سخت ترین مردم از روی کراهیت و ناخوشی مر این کار را یعنی کار
 امارت و ولایت را یعنی هر که عکس داده اند * تراست اختیار امارت را بهترین مردم او را دانید و در بایید * حتی یقع نیه *
 تا آنکه بیفتد درین کار و چون بیفتد دانید که بهترین مردم نبود و بلکه بدترین مردم بوده است * متفق علیه * و عن عبد الله
 بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ * آگاه باشید همه شما چراندان و نگه دارنده
 رعیت این و همه شما پر سیک می شوید از رعیت خود در عی چراندان و چراندان و چشم داشتن راعی چراندان و نگه دارنده
 رعیت بر وزن فعلیله چرا نیده شد و نام کرد شد و بدین ان جماعه را که شما مل است ایشان را حفظ
 راعی و نظرا * فالامام الذی علی الناس راع * پس امامی که قائم است بر مردم با صلاح حال چراندان و
 نگه دارنده است * وهو مسئول عن رعیتہ * و روی حوال کرده می شود از احوال رعیت او که عامه ناس اند که روی امام
 ایشان است * والرجل راع علی اهل بیته * و مرد راعی است بر اهل خانه خود * وهو مسئول عن رعیتہ * و روی
 پر سیده می شود از رعیت وی که اهل خانه وی اند * والمرأة راعیة علی بیت زوجها و ولده * و زن راعی است بر خانه
 شوهر خود و بر فرزندان او * و هی مسئولة عنهم * و روی سوال کرده می شود از ایشان * و رجل راع علی مال میده *
 و غلام مرد راعی است بر مال خواجه خود که نگه دارنده او است و سرور و شایسته است بوسی * وهو مسئول عنه * و آن غلام
 پر سیده می شود از مال خواجه که خوب نگه میداشت و دیانت کرد در آن یا نه و گفته اند که هر کس راعی است بر اعضا
 و جوارح و جواس خود و روی پر سیده می شود از احوال ایشان که کجا استعمال کرد ایشان را و چگونه استعمال کرد
 و در حدیث ذکر نیافت از جهت ظهور و قرب آن در سوال و پرسش حال از جهت اقتضای بر آنچه می فهمند اهل عرف از معنی
 رعایت * الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ متفق علیه * و عن معقل * بفتح میم و سکون هین و کسر قاف * بن یسار * بفتح
 یحییانیه و تخفیف سین موله صحابی است بیعت کرد تحت شجره و سکونت کرده بصره روایت کرد از روی حسن بهر ری و غیره
 * قال یومعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من و ال یلی رعیتہ من المسلمین * گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
 نیست هیچ والی که تصرف کند رعیتی را از مسلمانان * فموت * پس بمرد آن والی * و هو غاش لهم * و حال آنکه آن
 والی بخوانت کنند و ظلم کنند و اهل ایشان را غش بکس و خیانت کردن ضد فحیم * الا حرم الله علیه الجنة * مگر آنکه
 عمر آن می کرد اند خدا تعالی بروی بهشت را همراهِ ما بقان و مقربان * متفق علیه * و زعمه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه

و سلم یقول ما من عبد یسترجیه الله رعیة * و هم از عقل بن یسار روایت است که گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت
نیست هیچ بندة که طلب رعی کند از و خدا یتعالی رعیتی را یعنی امام و راعی ایشان سازد * فام یخطها بنصیحة * پس
نکاهند اشع آن بندة رعیتم را بشیر خواهی و خیر اندیشی حیطة بکامله داشتن و پاش داشتن و کرد آوردن
* الا لم یجد راحة الجنة * مگر آنکه نمی یابد بوی بهشت را مبالغه است در نادر آمدن وی در بهشت * متفق علیه * و عن عابد
* بعین مهمله و کمر تختانیه و ذال معجمه * بن عمر و * صحابی است شریف جواد از اصحاب شجرة مزنی ابیت ساکن
شد مصره را روایت میکند از روی حسن بصری و غیر وی * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان شرا لرجال
الخطمة * گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت بد رعتی بدترین امراء خطمه است بضم حا و فتح طای مهملتین آنکه
ظالم کند بر رعیت و رحم نکند بر ایشان از خطم بمعنی شکستن و در اصل نام شخصی است که در رشتی میکند در رعایت شتران
در اندن و در آوردن بر آب و بر آوردن از آن فی الصراح خطمه مرد بهیما رحوار و آنکه بر متور زخم نکند * رواه مسلم
* و عن عائشة رضی الله عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم من ولی من امر ابی شیثا * خداوند اکمیکه
والی و متصرف کرد انید شود از کار امت من چیزی را و ولی بفتح و از و تخفیف لام مکسوره نیز روایت است از ولایت
یعنی کسیکه والی شد و ولی بضم و از و تشدید لام از قولیت است بمعنی والی کرد انید * فشق علیهم * پس شاق و دشوار
آید آن والی بر ایشان بسبب جز و ربیمهری فی المضرا ح شق دشوار آمدن کان بر کسی یقال شق علیه الا مرورد رقاموس
گفته شق علیه اید سخت او را در مشقت پس بمعنی این شود که انداخت آن والی ایشان را در مشقت * فا شق علیه *
پس شاق و دشوار شو او را در مشقت * و من ولی من امر ابی شیثا فرفق بهم فافرق به * و کسیکه والی
شود از امر امت من چیزی را پس نر می کند و مهربان شود بر ایشان پس نرم مهربان شو تو بروی * رواه مسلم *
* و عن عبد الله بن عمر و بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المقصطن عند الله طی من نور *
بد رستیکه امرای عادل داد کردند خدا یتعالی بر منبر ما از نورند مقسط داد کرد از اقساط و قسط ضد آن از قسوط
به معنی بیلادی و منابر جمع منبر از نبر بمعنی برد داشتن و بلند کردن انید * عن یحیی الرحمان * بجانب دست
راست خدا می مهر بلند * صفت منابر است یا صفت مقصطن کنا بهت است از عظم قدر و مرتبة ایشان نزد وی تعالی
زیر آنکه کسیکه عظیم القدر می باشد بر جا نیی راست می ایستد و می نشیند * و کلتا یدیه یحیی * و هر دو دست خدا راست
اند * درین رفع تر بهم کسی است که توهم کند که حضرت رب العزت را جل جلاله یمین مقابل بشار باشد و تعالی منزذ است
از آن فاعلم و اطلاق ید بروی از متشابهات است و مراد قدر و سطوت است * الحدیث یدیع لون فی حکمهم و اعلیهم * آن
کسانی که عدل و راهتی میکنند در احکام خود و املهای خود که متعلقان و محکومان ایشانند یا اول بیان حال امراء
است و اعلیهم اشارت بخداوندان عیال است که ایشان نیز راعی اند چنانکه در حدیث عبد الله بن عمر نقل شد * ما ولوا *
عدل می کنند در چیزیکه والی اند و والی کرد انید * شد * اند بر معنی اول ولوا بفتح و از و وضع لام مختلف و بر معنی
ثانی ولوا بضم لام مشد بر هر دو روایت درولی * رواه مسلم * و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما یحب الله من نبی * نفرستاد است خدا یتعالی هیچ پیغمبری را * ولا مختلف من خلیفة * و گرفت هیچ خلیفه را * الا
ما کانت له بطانته * مگر آنکه هست مراد و بطانته بکسر مو حله و وسیع درونی و خا که و بطانته مراد به صاحب بصری
که مشا رت می کند بوی در کارها و در اصل نام آستر جامه است که درون می باشد و مراد به و بطانته ملک و شیطان
است که هر دو درون آدمی کائن و ثابت اند که اول امر بشیر می کنند و ثانی بشر چنانکه می فرماید * بطانته نامره
بالعروف * يك بطانته است که امر میکند او را معروف و مشروع * و تخضه علیه * و می برانگیزد و می برخلاند او را
بر معروفان ملک است * و بطانته نامره با نشر و تخضه علیه * و بطانته دیگر است که امر میکند او را به بی و بر می انگیزد

اورا برید و آن شیطان اهت * والمعصوم من عصمه الله * و نگارداشته شد از کینا و کبی است که نگارداشته است
 اورا خدا ی تعالی اشارت بعال انبیاء است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و بعضی خلعا نیز که مستخرط می دارد ایشان
 را خدا ی تعالی از شر شیطان * رواه البخاری * و عن انس قال کان قیس بن سعد * بود قیس بن سعد بن عباد که از کرام
 اصحاب و فضلاء اجله و از دانیان و کار دیانان و اهل رای و عید و کریم و عشی و شریف قوم بود و بود وی رضی الله عنه
 نجیم طویل * من النبی صلی الله علیه و سلم بمنزلة صاحب الشرط من الامیر * بود وی رضی الله عنه نسبت یان حضرت
 نبیای صاحب الشرط بضم شین معجمه و فتح را اول لشکری که حاضر کرد در جنگ را و ساخته کرد برای مودن و طائفه از
 اعیان و امرا و ولایه که علامات و امارات دارند که شناخته می شوند بان و شرط بمنعی علامت است و شرط و احل وی
 شرطه است بضم و او را شرطی نیز گویند بمکون و از فتح آن بر وزن ترکی و جهنی آنکه پیش امیر ایستاد و می باشد تا تنعیل
 را امر را حکام وی نماید و لشکر کشی نیز میکند و فی الصراح شرطی بمکون را هر هنک و شکنه بود قیس بن سعد نزد
 آنحضرت درین مرتبه در حضور آنحضرت ایستاد و می بود و تنفیذ احکام می کرد یکی را حبس میکرد و دیگری را می گرفت
 و می زد و این حدیث دلالت میکند بر آنکه امیر را باید که این چنین کسی را در پیش خود داشته باشد * رواه البخاری
 * و عن ابی بکر * صحابی مشهور است احوال او در جاهان نوشته شد است * قال لما بلغ رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل
 فارس ملکوا علیهم بنت کمری * گفت ابوبکر چون رسید آنحضرت را که فارسیان ملکه کردند اند بر خود دختر کمری
 را و بیا بد شامی بودند او را * قال لن یفلح قوم ولوا امرهم امرا * * گفت آنحضرت و عتکری و پیروزی نیابند کمری
 که والی و حاکم کرد اندک از خود را زنی را از اینجا معلوم شد که زن قایل ولایت و امارت نیست * رواه البخاری *
 الفصل الثانی * عن التجار الاشری * صحابی اصف معد و دد رشامین
 و رایت کرده ازان حضرت این حدیث را و نیست او را جز این حدیث * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آمرکم
 بشمس * امر میکنم من شما را به پنج خصلت * بالجماعة * یکی اتباع جماعت مسلمانان در قول و عمل و اعتقاد و اصل
 درین باب اتباع سلف صالح است از قرون ثلثه اصحاب و تابعین و تبع تابعین * والسمع والطاعة * خصلت دیگر شنیدن
 و قبول کردن کلمه حق از امرا و علماء و اتقیا و اطاعت احکام ایشان آنچه موافق شرع است * و البجرة * دیگر
 هجرت نشستن هجرت از مکه بمنه بود پیش از فتح مکه و بعد از فتح از دار کفرید ارا حلام را از خطایا و معاصی بطاعات
 و مبرات و دار الکفر آنکه در وی احکام شرعی نفاذ نیابد * والجهاد فی سبیل الله * و کارزار کردن با کفار و یافس * و انه
 من خرج من الجماعة قید شمر * و بد رحمتی شان اینست که یکبار از جماعت مقلد اریک بدست * نقل خلع رقبه
 الاسلام من عنقه * پس بتحقیق بیرون آورد رقبه اسلام را از گردن خود قید بکسر فاف و سکون قیتیه بمعنی مقلد از
 و شمر بکسر شین و سکون موحده پایین بالای انکشت نر تا علای خنصر و ربق بکسر رسن با کوشش که بد آن بره و بزغاله
 بدنند رقبه یک کوشه ازان * الا ان یراجع * مگر آنکه مراجعت کند و برگردد دو توبه کند * و من دعا بد عوی الجاهلیة * و کسیکه
 بخواند مردم را بخواندن جاهلیت یعنی عادات و طرق آن و بعضی گفته اند که مراد ند از کردن و آرازدادن است گفته
 که چون خصمان بر ششخصی غالب می آمدند و فریاد میکردند با و از بلند یا آل فلان یا آل فلان پس می دیدند بیاری
 دادن وی ظالم باشد یا مظلوم * فهو من جشی جهنم * پس آنکس از جماعت دوزخ است جشا بضم جیم و کسر آن جمع جثوه بضم
 و کسر و فتح بمعنی شی مجموع فی الصراح جثوه خاک توده و در قاموس گفته جثوه است که اگر د آورده شد * و ان صام
 و صلی و زعم انه مسلم * و اگر چه روزه دارد و نماز کند و رکان بود که وی مسلمان است * رواه احمد و الترمذی
 * و عن زیاد * بکسر زای * بن کسیم * بضم کاف و فتح سین موهله و سکون یا و با می موحده در آخر تا بعی عکری بصریعت
 از طایفه ثلثه ثقه مقبول الروایه * قال کنهت مع ابی بکر قیت منبر این عامر * گفت مردم من با ابی بکر زیر منبر عمل الله

بی جا مرین گردن بشم کاف و فتح را و سکون تختانیه در آخر زای از اولاد امیه بن عبد شمس بن عبد مناف خال عثمان بن عفان
 رضی الله عنه ولادت او در زمان آنحضرت است و بعد از ولادت در نظر شریف در آوردند پس بد میاد و آب دهن انداخت
 و تعویذ نمود و در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیزده ساله بود و در ایت او از آنحضرت ثابت نشد و والی ساخت
 او را عثمان در بصره و خراسان و گفته اند که پس و گزینم کثیرا المنان بود و فتح کرد خراسان و اصفهان و کرمان و حلوان
 را * و هر خطیب * و حال آنکه وی خطبه بخواند * و علیه ثواب رفاق * و بود بروی جامه های تنگ و باریک * فقال ابو بلال *
 پس گفت ابو بلال بن سعد که از تابعدار است و پدرش سعد از صحابه است * انظر و الی امیرنا * نکه کنیک و به بین و بجانب
 امیر ما * یلبس ثياب الفساق * می پوشد جامه های فاسقان را ظاهر آنست که ثياب نرم و نفیس بود که اهل تنعم و اسراف
 به پوشند نه مکرر چنانکه ظاهر عبارت دران امضا زیرا که پوشیدن امر را آنرا دران زمان بعید است پس مراد جامه ها است
 که لا ینق بحال فاسقان و درش ایشان امت نه که پوشیدن آنها نسی است * فقال ابو بکره * اکت سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یقول * پس گفت ابو بکره با بی بلال خاموش باش شنیدم من آنحضرت را که می گفت * من امان سلطان الله فی الارض *
 کمی که امانت کند و بخوارد ارد و سبک پند ارد قهرمان خد را که در زمین است * امانه الله * بخوار و سبک گرداند او را
 خد ای تعالی سلطان بمعنی تسلط و سلطنت و قهرمان است اطلاق می کنند بدان آتی که این صفت دارد یعنی اگر چه پوشیدن
 وی اینچنین جامه ها را بد است اما امانت کردن تو امیر را که ضرر آن بعامه را جمع است بد تر و سخت تر است و شاید که پوشیدن
 او اینچنین جامه ها را برای غرضی و مصلحتی باشد که ظهور عزت و مهیبت است در میان رعایا چنانکه بعضی از اکابر علما آنرا
 کرده اند * رواه الترمذی و قال هذا احل یث حرم غریب * وعن النواص * یفتیم نون و یتشیل و اربین سمعان بکسر سین و
 فتح آن صحابی است ساکن شام * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیه الخالق * و انیس
 فرمان برداری کردن مر مخلوق را در معصیت خالق یعنی اگر مخلوق امر کند بمعصیت اگر چه امیر باشد طاعت او نباید
 کرد و اگر اکر اهل کذب آنجا خود معصیت نیست * رواه فی شرح السنة * وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ما من امیر عشرة الا یؤتی به یوم القیمة مغلولاً * نیست هیچ امیر در دوزخ می رود * کس حاکم باشد مکرر آنکه آورده می شود
 او را در روز قیامت غل در گردن خواهد عادل باشد یا ظالم * حتی یفک عنه العذل * تا آنکه خلاص می سازد و جلای می گرداند
 از وی غل را عدل که وی کرده است و کذب را گردن در چیز بهم در شد از یکد یکو * و یوبقه الجور * یا هلاک می گرداند
 او را ظالم یعنی حاکم را یکبار بسته بد رکاه عزت می آرند خواه عادل باشد یا جا بر بعد از ان تحقیق میکنند اگر عادل
 است می نوازند و اگر ظالم است می کدازند * رواه الدارمی * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ویل الا میر *
 بویا مرا میران را * ویل للعرافه * و ای مر عراف را بضم جمع عرب بمعنی شناسند و کار کنند ارقام و قبیله که تعریف می کند
 عمل ایشان را پیش امر او ملاطین و زوی نقیب است پایان تر از رئیس است و در قاصد موس گفته که عریف رئیس قوم یا عریف
 نقیب پایان تر از رئیس و عرافت بکسر بر وزن امارت بمعنی عریف شدن * ویل للامناء * جمع امین آنکس که کداشته شده
 است بر یتیمان و حفظ ایشان و حفظ اموال ایشان یا ساخته شده است امین بر خزانه مال و بر صدقات و وجه ویل
 بپرایشان بجهت آنکه این اعمال محل زلف و زین و میل بپا طل اند و استقامت و عدالت درینها متعسر و متعذر است مگر
 کسی که حافظ الهی و توفیق وی معین و ناصر حال او گردد * ولیتخین اقوام یوم القیمة ان نواصیهم معلقة بالثریا * و هر اینده
 آرزو کنند قومها در روز قیامت و تئیمه ببیند خوار و سبکی و عذاب بدل عزت و دریا است و ترفع که بر آدمیان در دنیا
 داشتند کاشکی موی پیشانی ایشان آویخته باشد به پروین و تعلق بناسیه مثل است در ذل و خواری و هوان * یتجلبلون
 بین السماء و الارض * در حالیکه میجنبند دل و می لرزیدند با و از ما میان آسمان و زمین که مید بدند مردم ایشان را
 و مشاهد می کردند خواری و زاری ایشان را * و انهم لم یلزموا عملا * و آرزو کنند که ایشان والی نمیشوند و می عملی را

و مقصود نیست که در آن * رواه فی شرح السنة و رواه احمد و فی روایتی ان ذواتهم کانت معلقة بالثريا * و در روایتی
 اجماع یا این عبارت آمده است که آرزو کنند کاشکی کیسوها ای ایشان می بود آویخته بثریا * یقول بل یون بین السماء
 و الارض * و همچنین در میان آسمان و زمین * و ام یکنونوا عملوا علی شیء * و نمی بودند که عمل دارند میشتند بر چیزی
 عملوا بضم عین و تشدید میهم مسکوره بلفظ مجهول از تعجیل بمعنی عمل دادن * و عن غالب القطان * بفتح قاف و تشدید
 طای میمله تا بجای ثقه احمد گفته ثقه و یحیی و نسائی گفته که صد و بیست و پنج روایت دارد از سعید بن جبیر و حسن
 و روایت میکنند از وی شعبه و غیره * عن رجل عن ابیه عن جده * روایت می کنند از مردی میهم که آن مرد روایت
 میکند از پدرش و پدرش از جدش * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العرافة حق * بد رستی عرافت
 بکرم عین بمعنی عریف شدن حق ثابت است * لا یل للناس من عرفاء * و بیچاره نیست مردم را از رجوع و عرفان
 * و لکن العرافة فی النار * ولیکن اکثر عرفان در آتش دوزخ اند جهت عدم رجوع و یقول العرافة فی النار
 و در خطر و ورطه ملاک و عذاب اند از جهت تعدد قیام بشرایط آن * و رواه ابو داود * و عن کعب بن عجرة * بضم عین
 و سکون جیم و را از اصحاب شجرة است و سبب اسلام او این بود که مرا و را صحنی بود بزک می داشت آن را و عباد
 این صامت یا را و بود و وزی بدیدن او رفته بود چون وی از خانه برآمد عباد در و ن تافته در آمد و آن بت را
 به تیشه بشکست چون کعب باز آمد بعد از یک شکسته و ریزه ریزه شده بغضب در آمد و خواست که عباد را دشنام کند باز
 بخود در خنجر زنی و گفت که اگر درین بت فایده می بود بخود را نکند می داشت پس مسلمان شد حلیف انصار بود و بعضی
 گویند بلکه از انصار بود * قال قال لی رسول الله * گفت کعب گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آمد که ای کعب
 من امارة المسقاة * پناه میهم ترا بخدا از پادشاهی و فرمان روائی بشردان * قال و ما ذاک * گفت کعب از چه
 امارت سفاهتی پیغمبر خدا یعنی این امارت کنی خوار اجل شد و چگونه خوار شد و چه کسانند ایشان * قال * گفت
 آنحضرت * امراء و حکمرانان من بعد ی * امارت سفاهتی امارت اخیران است که نزدیک است که باشند بعد از من
 * من دخل علیهم فصل قهیم بکن بهم * آن کسانیکه در آیند بزمایشان پس تصدیق کنند و راست گویند ایشان را در
 دروغی که میگویند ایشان * و اعانهم علی ظلمهم * و یاری دهی دهند ایشان را بقول و فعل بر ظلم ایشان * فلیسوا مبنی * پس
 نیستند آنکسان از من به بیعت * و لست منهم * و نیستند من از آنکسان محبت * و لن یورد و اعلی الحوض * و هرگز در نیایند
 بر من حوض کوثر را که مثل خاص افاضه رحمت و نعمت است و درین وعید شد بد است ببنی ایمان ولیکن مراد بعد از
 حرمان است از مواضع و محل فضل و کرامت * و من لم یدخل علیهم و لم یصلقهم بکن بهم و لم یعنهم علی ظلمهم * و آن
 کسان که در نیایند برایشان و تصدیق نکنند ایشان را بد و روغ ایشان را بجا نیند ایشان را بر ظلم ایشان * فاولئك
 منی و ان منهم * پس آنکسان از من اند و من از ایشان ام * و اولئك یردئون علی الحوض * و آنکسان در می آیند بر من
 الحوض را * رواه الترمذی و النسائی * و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من حکم الیاد یجفا * گفت
 آن حضرت کسیکه ساکن شود در آبادیه دشت خور و سخت دل کرد از جهت عدم اختلاف با مردم و جفا و جفا با ایشان
 و بدیدن و خوف و شرم از مردم داشتن که دل را نرم و خوبی را نیک میکردند و از جهت عدم مخالفت و مصاحبت با غلامان و اهل
 خیر که سبب تعلم اخلاق کرد (بیت) ده مروده مرود الحق کنند * سینه را بی نور و بر و نطق کنند * و من اتبع الصید *
 و کسیکه همیشه در پی صید رود و شکار کند محض از جهت الهو و لعب و طرب غافل می کرد از طاعات و لزوم جماعات و از
 جهت التزام با بد و زور افتادن از مقام رفعت و رافت و این تنبیه است بر کسی را که عادت کرد بد آن و منهک است
 در آن بی نیست تحصیل قوت حلال و الا بعضی صحابه صید کرده بی شک و بی شبهه مباح و حلال است و لیکن شاعری گفته است
 (بیت) بشرع کرچه حلال است از مروت نیست * هلاک بچیل که اوین چون تو بجا ندادی است * و گفته اند که آنحضرت

بنفس نفیس خرد صید نکرد و کسی را هم منع از آن نکرد و من ائمه السلطان افتتن و کسی که بیاید سلطان را که
 جا بر جای باشد می افتد در پلار نته و آزمایش بسبب دین و دنیا و رواه احمد و الترمذی و النعائی و فی روایة ابی داؤد
 و در روایت ابی داؤد اینچنین آمده است من لزم السلطان افتتن کسی که ملازمت کند سلطان را و پیوسته در خل مع
 وی باشد در نته می افتد و ما از ادعیه من السلطان در نور الاثر اد من الله بعد و زیاد و کنگد هیچ بند از سلطان
 ظالم قرب و منزلت مگر آنکه زیاده می کند و در روز از خن و عین المقلد ام بکرمیم بن معدی کرب بفتح کاف و کسرا
 صحابی است است معد و در اهل شام و حدیث او در ایشان است مات بالثام سنة سبع و ثمانین و عمر او در یک سال بود
 و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ضرب علی مکیه و روایت میکنند که آنحضرت زد یعنی بد و ست خود بد و رشهای وی
 و ثم قال قل افلنت یا قلیم و پستتر گفت آن حضرت بختی و سبکاری و پیروزی یافتی ای قلیم بضم قاف و فتح دال تصغیر
 مقدم بعد از این که ان است را که کنن امیرا اگر به مرص و نماشی امیر و لا کماله و نه باشی نویسنده امیر و لا عریفا و نه باشی
 صریف بر وزن شریف معروف قوم که تعریف ایشان کنند نزد امیر و رواه ابوداؤد و عن عقبه بن عامر صاحبی اصعب و الی
 مصر بود از جانب معاویه و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة صاحب مکس و در نمی آید بهشت
 را خداوند مکس بفتح میم و سکون کاف و عین مهمله و آخر یعنی الی یعشر الناس و مشغوا من یصاحب مکس آنکس
 که میگوید و یک از مردم بظلم فی الصراح مکس خراج و عسور یعنی نقض و ظلم نیز آید و رواه احمد و ابوداؤد و الی
 و عن ابی سحیل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احب الناس الی الله يوم القيمة و بد رستی دوست داشته
 شد ترین مردم بشوی خدا از روز قیامت و از قریبهم منه و نزدیکترین ایشان از درگاه خدا از روی مجلس امام عادل
 باد شاه داد کرده مستقیم بر او و است مقصود بیان فضیلت عدل است و تنبیه است بر آنکه عادل از سلاطین افضل است از
 غیر خود ازین حیثیت فافهم و ان ابغض الناس الی الله يوم القيمة و اشد هم علی ایا و بد رستی دشمن داشته شد
 ترین مردم بشوی خدا از روز قیامت و سخت ترین مردم از روی خدا و فی روایة و در روایتی این نیز آمده که و بعد هم
 منه میاسا و در و ترین مردم از خدا از روی مجلس امام جاثر و باد شاه جور کنند است جاثر عدل است
 و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الیها من قال کلمة
 حق عند سلطان جاثر و فاضلترین جهاد قول کسی است که گوید کلمه حق را نزد سلطان جور کند و رواه الترمذی
 و ابوداؤد و ابن ماجه و زور و احمد و النسائی عن طارق بن شهاب صاحبی است در یافت چاهیت را و بد آن
 حضرت را نیست مرا و اسباع از وی مکررا نیک و غزا کرد در خلافت ابوبکر و عمر و سه یاسی و چهار غزوه و هریه مات
 سنة ستین او ثمانین و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اراد الله بالامر خیرا و قتیکه
 خواهد خدا ای تعالی به ادشاهی نیک را جعل له و زیاده و بگرداند برای او و زیاده است گفتار و راست کردار و ان
 نسبی ذکره اگر فراموش کند یاد شاه حق را یاد دهد و زیاده او را و اگر یاد کند یاری دهد او را
 که موجب زیادت ذکر و ثبات بران شود و اذا اراد به غیر ذلك و چون خواهد خدا ای تعالی با میر غیر خیر را یعنی
 بدی را جعل له و زیاده و بگرداند مرا و او را و زیاده گفتار و بدی بگرداند و ان نسبی لم یذكره اگر فراموش کند امیر خدا
 را یاد نکند او را و ان ذکر لم یغنه و اگر یاد کند یاری نکند او را و زیاده مشتق است از وزیر بکسر یعنی کرانی و بزه و وزیر
 بر میل ارد بار ملک را و انانیت میکند او را و هر یک است با وی در بزه یا از و تر بفتح بمعنی بشت و پنا و مناسب است این معنی نیز
 ظاهر است و رواه ابوداؤد و النسائی و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الامیر اذا ابتغى الزیة
 فی الناس افلح هم و گفت آن حضرت بد رستی امیر و قتیکه طلب کند شک و تمسک را در مردم قیاده میکند و ان ایشان را
 فی الصراح ریب شک زیاده بکسر الیة بشک افلح و فی الصراح ریب الریب و الریب با کسر الیة و در نهایت گفته شک

و بعضی گفته اند شك و تهمت یعنی چون مردم را بشك و شبه تهمت کنند و بد گمانی نمایند ایشان را بران بکند مردم را
 دسار احوال ایشان و باعث اشتداد ارتکاب مظنون می گردد و مقصود نهی از طلب عیوب و تجسس احوال مردم و امر
بستر عیوب و مقوذ نوب ایشان است * رواه ابو دار * و عن معاریة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
انک اذا تتبعت عورات الناس اثمک تهم * می گفت آنحضرت بد رستی چون پیروی کنی و جاسوسی نمائی عیب های
 مردم را فاعل می گردانی ایشان را * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
کیف انتم وائمة من بعدی یصا ثرون بهن الا لقی * چگونگی باشد حال شما با ائمه که مستقل و مستبد باشند باین مال استیثار
 بخود می خورند بکاری پرداختن و بی مالی که گرفته شود از گفاری قتال مثل خراج و جزیه و آنچه بستاند از ایشان بقتال
 آنرا غنیمت گردند و حکم فتح آن است که همه معلمان در آن شریک باشند و خمس نمی گیرند و از غنیمت خمس می گیرند
 و گفته اند که مراد درین حدیث شامل فرد و امت و مقصود اظهار ظلم است در بیت المال و نادادن حقوق مسلمانان
 * قلت اما رالی بعثک بالحق اضع سیفی علی عاتقی * گفته ام من آگاه باش سوگند بشنای که بران بکنی و فرستاده است
 ترا بحق منی نه من شمشیر خود را برد و دش خود * تم اضرب به * پستری ز نیم بان شمشیر * حتی القاک * تا آنکه ملاقات
 می کنم ترا یعنی گشته می شوم و بتو دران عالم می رسم یا قتال میکنم تا آخر عمر خود * قال اولاً د لك علی خیر من ذلك *
 گفت آن حضرت آیا راه ننشایم ترا بر بهتر از شمشیر زدن * تصبر حتی تلقانی * صبر میکنی تا آنکه ملاقات میکنی مرا یعنی
 صبر کن و خاموش باش که این بهتر است از شمشیر زدن و مناصب تراست بما لک ترک و تجرد * رواه ابو دار *
 * الفصل الثالث * عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان رونا من الما بقون
 الی ظل الله * گفت آنحضرت و بر میل از صاحب آیامی دریا بین کیستند در کل رندگان و پیش رسندگان بسوی سایه خدا
 هراد سایه عرش خدا است یا سایه عنایت و گرم او است * عز وجل يوم القيمة * در روز قیامت * قالوا الله و روه له اعلم
گفتند خدا او را بگوید و دانایانند * قال الذین اذا اعطوا الحق قبلوه * گفت آنحضرت ما بقان آن کسانی اند که چون
 داده شود ایشان را حق در پند یروند آنرا یعنی اما مانع اجل که چون نصیحت کند ایشان را نا صبی بکلمه حق در عمل
 کردن میان رعیت قبول کنند آن را * راذ احسنوه بذلوه * و چون حوال کرده شوند حق را یعنی طلبیده شود از ایشان
 حق بذل کنند آن را و دریغ ندارند بذل در باختن و نکاه نداشتن چیزی را * و حکموا للناس لکمهم لا نفسهم * و حکم کنند
 برای مردم مانند حکم کردن ایشان برای ذاتهای خود یعنی آنچه خود را خواهند دیکران را نیز خواهند نه آنکه خود
 خوا می کنند و شهواتی نمایند و بر مردم سخت گیرند * و عن جابر بن سدره * خواه ازاده شدن بن ابی و قاص است او را
 او صاحبی اندر او است دارد از آنحضرت و از پدر خود و عمر و علی * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ثلاث
اخاف علی امتی * سه خصلت است که میترسم من برای مع خود که بکنند آنها را و در ضلالت افتند * الا استعفاء بالانواء *
 یکی طلب کردن باران بمنازل قمرانوا جمع نوع بفتح در اصل بمعنی ایستادن و افتادن هر دو آمده و اکنون نام
 منازل قمر است و قمر را بیعت و هشت منزل است که در هر شبی در یکی از آنها می باشد و معنی ایستادن و افتادن که بمعنی
 طلوع و غروب است در آنها پله است و عرب نصبت می کردند مطر را بآنها و میگفتند که باران داده شدیم بجهت فلان
 منزل و در احادیث ازین معنی نهی واقع شده است و اطلاق لفظ قمر بران کرده بجهت ارشاد حقیقت توحید و دفع ایهام
 شرک * و حیف السلطان * و دیم از آنچه می ترسم برای مع خود جو و ستم ملاطین است که بر مردم کنند و مردم آنرا طاقت
 نیارند و خروج کنند و از دایرة اطاعت بیرون افتند * و نگذیب بالقر * و انکار کردن تقابل بر آنچه تقی بهر چه
 هست بفعل و خلق بندگان است چنانکه مذموب قدریه است * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاثة ايام
گفت ابو ذر گفت مرا آن حضرت شش روز این سخن را * اعقل یا باذر ما یزال لک بعدی * نه من کن و نکورتا مل کنی چیزی

را که گفته می شود بر اعدا ازین یغنی می گویم من بتو یعنی تاشش روز آن حضرت تذیبه کرد بر فهم و تامل آن سخن
و هیچ سخن نگفت * فلما کان الیوم السابع قال * پس هرگاه که شد روز هفتم گفت آن حضرت سخنی را که وعده کرده بود
تاشش روز آن این است که * ارضیکم بتقوی الله * و صمت میکنم تو را به پرهیزگاری خدا * فی سرامرک و ملائیکه *
در پنهان کارتو آشکارای کاری یعنی در نهان و آشکارا ظاهر و باطن تقوی کنی * و اذا اسأت فاحسن * و چون بد کنی
کاری را نیکی نیز کن که حسنه متوکل همیشه را یا چون بدی کنی با کمی نیکی کن با وی * ولا تمأن احد اشیاء * و سوال
مکن هیچ یکی را هیچ چیز * و ان یعظ سوطک * و اگر چه بیفتل از دست تازیانه تو * ولا تقبض امانة * و قبض مکن امانت را
که برداشتن آن کران است و ادای آن صعب * و لا تقض بین اثین * و حکم مکن و قاضی مشو میان دو کس * و عن ابی
امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم * روایت است از ابو امامه با هلی از آن حضرت * قال ما من رجل یلی امر
عشرة فما فوق ذلك * گفت آنحضرت نیست هیچ مردی که والی و حاکم شود کار ده کس را پس زیاده از آن ظالم باشد
یا عادل نیکوکار باشد یا بدکار * الا اتی الله عزوجل مغلولاً یوم القيمة * مگر آنکه بپایند در درگاه وی تعالی غل کرده شده
روز قیامت * یله الی عنقه * دهنده می بصوی کردن وی * فکله برة و اربعة ائمة * خلاص میکرد اند او را نیکی او
یا هلاک می کرد انب او را بزه بدی او * و اولها ملائمة * ابتدای ولایت و حکومت ملائمت و نکو همتی است که از هر سو
هدف تیر ملائمت می گردد و مردم نگرش میکنند که این چنین کرد و آنچنان کرد * و اوسطها ندای امة * و میان آن
پشیمانی است که میگوید چرا اختیار کردم و بد و مستند افتادم * و آخرها خزی یوم القيمة * و آخر کار نهایت آن
تزواری است در دنیا بشواری و شرمساری عزل و در آخرت بگرفتاری عن اب و نکال و تخصیص بر روز قیامت بیجهت بودن
او است اشد واقطع * و عن معا ریه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایع است از معاویه که گفت گفت
آنحضرت * یا معاویه ان ولیست امر انا فی الله و اعدل * ای معاویه اگر والی کرد انید که میشوی تو پس تقوی کن خدا
و از بوی فیز از عدل اب و عدل کن * قال فما زلت اظن انی میتلی بعمل * گفت معاویه پس همیشه بودم من که کان
می بردم که مبتلا و مستحق گردا بید می شوم بعملی و کاری از حکومت و ولایت * لقول النبی * از جهت گفتن آن حضرت
و خبر دادن وی * صلی الله علیه و سلم حتی ابتلیت * تا اینکه مبتلا گرد انید که شوم و عیارت گان بیجهت آن است که آن
حضرت بکلمه شک و تردد گفت که اگر والی گرد انید که شوی از جهت کفایت آن در وصیت بعدل و تقوی و چون وجود این
در وصیت در نفس خود مستعمل یافت گان برد که سبب ابتلا و امتحان خواهد شد و از عهد و آن بحالست بخواهد
بر آمد و بعضی گفته اند که کلمه ان اینجا یعنی جزم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقین دانسته بود و بقراین واقع
خبر داده که این شدنی است و تقوی را الهی برین رفته است پس آخر این امر بوی راجع و آیل خواهد گشت و ظن بمعنی
علم یقین است و الله اعلم * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذوا بالله من راس السبعین *
پناه جوئید بخدا از شر سراسال هفتاد * و اماره الصبیان * و پناه جوئید بختل از امارت خوردان ظاهر آن است که مراد هفتاد
از اول سال هجرت است تا متناول گردد امارت یزید بن معاویه را که بر هر شخص سأل شد چنانکه روایت کرده شده است از
ابی هریره که گفت پناه میجوئیم بختل از امارت ستین پس وفات یافت ابو هریره در سال پنجاه و نهم و مراد بصبیان اولاد
مروان است و هم ایشانند و مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود دیدیم غلامان را یعنی کودکان از قریش
را که بازی میکنند بر منبر من مثل پوزنها و در حال پیش دیگر فرموده هلاک امت من بر ذمه کودکان از قریش خواهد بود
* و عن الاحادیث الستة احمد * روایت کرده است این شش حدیث را از اول فصل تا اینجا امام احمد * و روی البیهقی
حدیث معاویه فی دلائل النبوة * و روایت کرده است بیهقی حدیث معاویه را در کتاب خود که معنی بدلائل النبوة
است و این حدیث از دلائل نبوة و معجزات آنحضرت است که خبر از غیب آید * داد * و عن یحیی بن هاشم بن یونس

بن ابی اسحاق عن ابیه * ذکر یحیی بن هاشم درین کتاب نیا فتم و ابوا حجاج هبیبی بفتح سین همدا نی تابعی است یکی
 از اعلام علماء امت صوام قیام قوام را ز مشافیر تابعین است کثیر الروایت غزاکرد چند بار ولادت ارد در وصال
 که باقی ماند و بردند از خلافت عثمان از می و هشت صدایی معاج کرد که علی را بن عباس و امامه و ابن عمرو بن
 ارقم از ایشانند ثقة است و گفته اند که حدیث وی احسن است از حدیث حسن و ابن عیین و میجاهد و روایت از وی
 میکنند احمد و شعبه و دویم و یونس و حذیفه و صفیانان مات هنة مبع ارتفع و عشرین و مائة و عاشر و تسعين
هنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم كان نكر نون كذا لك يوم عليكم * فرمود آن حضرت چنانکه می باشد شما
 در صلاح و نساد امیو کرد انیکه می شود بر شاد و عدل و جود و مقصود منع است از ذم امر او و صبر بر این ای ایشان و نهبت
 تقصیر بنفس خود * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان السلطان ظل الله فی الارض * روایت است
 از ابن عمر که آن حضرت فرمود باد شاه سایه خدا است و رزمین کنایات است از عظمت شان سلطان و مزید اختصاص
 او ب حضرت الهی و بودن او خلیفه وی و اتصاف او ب صفات حق از لطیف و راق و قهر و عزت و امثال آن و سایه بمعنی پناه
 و محل آسایش نیز آید یعنی پنداکرده است او را پشت و پناه غریبان و مسکینان و مظلومان چنانکه فرمود * یا وی الیه
یکل مظلوم من عباده * جای می گیرد و پناه می آرد بسوی وی در ستم دید و رحمت کشید * ارید کان خذ * فاذا عدل
 کان له الاجر * پس چون عدل کند سلطان با بنی مراد و امزد و پاداش عدالت * و علی الرعية الشکر * و واجب
 کردد بر رعیت شکر کنی اری این نعمت * و اذا جا رکان علیه الا امر و علی الرعية الصبر * و چون چور کند سلطان باشد
 بروی بار و گران کنایه و لارم است بر رعیت صبر کردن بر آن * و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه و سلم ان افضل عباد الله منزلة یوم القيمة * بد رستی فاضلتر و زیاده ترین بندگان خدا از روزی قدر و مرتبه در
 روز قیامت * امام عادل و رقیق * پادشاه دادگر مهربان نرم دل است * و ان شر الناس عند الله منزلة یوم القيمة
 امام جائز و خرقی * و بد رستی بدترین مردم نزد خدا در قدر و مرتبه پادشاه جورکننده نامهربان است خرق بفتح خای معجمه
 و کسر را از خرق است ضد رفیق و دراصل بمعنی درین و پاره کردن است * و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من نظر الی اخیه نظرة شیفة * کسبیکه نکاه کند بصورت برادر خود نکاه کردنی که می ترساند آن برادر را
 * اذا فیه الله یوم القيمة * ترساند او را از نظر قهر و کندی بوی خدا و تعالی روز قیامت و این حدیث رعیت را نسبت بامام شامل
 است از جهت ثبوت اخوت دین و اخافت درین صورت کامل تر و قویتر است * روی الاحادیث الاربعة * روایت کرد این
 چهار حدیث را * البیهقی فی شعب الایمان و قال فی حدیث یحیی * و گفته است بیهقی در حدیث یحیی بن هاشم که گذشت * هل
منقطع و روايته ضعيف * این حدیث منقطع است و روایت وی ضعیف است * و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یقول * بد رستی که خدا تعالی می گوید * انا لله لا اله الا نا * منم خدا و نیست
 فیچ خدا ای مکر من * مالک الملوك * مالک پادشاهانم که همه بندگان و مملوک من اند * و مالک الملوك * و پادشاهانم که همه
 مملوک و میمور من اند * ناوب الملوك فی یدى * دلهای پادشاهان در دست قدرت و قبضة سطوت من است * و ان العباد
 اذا طاعونی حولت قلوب ملوکهم علیهم بالرحمة والرافة * می گوید خدا تعالی که بندگان چون فرمان برداری کنند
 من و او فرموده * من و نکر بر میگردانم دلهای پادشاهان ایشان بر ایشان بر رحمت و رافت و رحمت بخشودن و مهربان شدن
 و رافت بخشودن و سخت مهربان شدن * و ان العباد اذا عصونی حولت قلوبهم بالستطاة و النعمة * و بد رستی بندگان
 و قتی که ایغرمای کنند مرا بر گردانم دلهای پادشاهان را بغضب و کراحت و بی رضائی و عقوبت و مکافات مشط بضم و
 فتح ختم کبر و فتن خلا ف رضا و در حدیث روایت بفتح سین است و تا در آخر رنعت بکسر و عتاب کردن بر کسی و ناپسند
 داشتن بکار و انتقام کینه کشیدن * فما مودم سوء العذاب * پس تکلیف می کند ملوک عذاب را بر اهل بد را سوم در

ادل نمودن کالاهت بر خردند و بمعنی تکلیف نیز آمد * فلا تشغلوا انفسکم بالله جاء علی الملوک * پس مشغول نکردن انفسهای خود را بد عایق کردن بر باد شاهان * و لکن اشغلوا انفسکم بالذکر * ولیکن مشغول دارید انفسهای خود را بذکر من که پروردگار شما ام * والتضرع * ریزاری و خواری در درگاه من * کی اکفیکم ملوککم * تا کفایت کنم شما را از ملوک شما را و باز دارم آنرا از شما * رواه ابو نعیم فی الحلیة * روایت کرده است این حدیث را ابو نعیم که از مشایخ علمای حدیث است در حلیة الاولیاء که نام کتاب مشهور است .

باب در میان آنچه بر والیان است از آسان گرفتن و مهریانی و شفقت کردن بر رعیت و رولا بضم و ارجع رالی چنانچه قضاء جمع قاضی

من اصحابه فی بعض امرة قال * بود آن حضرت چون میفرستاد و می پرکاشت یکی را از اصحاب خود در بعضی کارهای ولایت خود می گفت * بشروا * مرده و هیل مردم را با جر و ثواب بر طاعت و فعل خیرات تبشیر می داد * و لا تنفروا * و نکریزانید مردم را بترها نیدن از عذاب برکنان و تقصیرات تنفیرومانیدن یعنی جانب بشارت برانگازید و ا میل بر بیم غالب دارید و یسر و اولا تعمر و ا * آسان کنید کار بر مردم را و ا نکرید در راخذ حقوق مثل زکوٰة و خراج و خصوص و غیر آن بعد از آنکه ادا کنند واجب را بروجه مشرع * متفق علیه * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یسر و اولا تعسروا و سکنوا * و تسکین دهید مردم را و انس بخشید ایشان را به بشارت و رحمت * و لا تنفروا * و نرمانید مردم را * متفق علیه * و عن ابی بردة * بضم مو حله و سکران را * قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم جد * ابی موسی و معاذ الی الیمن * گفت ابو بردة فرستاد آن حضرت جد او را که ابو موسی اشعری است و معاذ بن جبل را بجانب یمن * فقال * پس گفت آن حضرت در وصیت که کرد ایشان را * یسر و اولا تعسروا و بشر و اولا تنفروا و عا و لا تختلفا *

آسان گیرید و د شوار مکنید و بشارت دهید و نکریزانید و اتفاق کنید و مطیع یکدیگر باشید و اختلاف نکنید میان خود * متفق علیه * ما ند آنکه گفته اند که صواب آنست که مولف این چنین گوید عن ابن ابی بردة بن زیاد * لفظ ابن و یبانش آنست که ابو بردة پسر ابو موسی اشعری است از تابعین ثقة قاضی کوفه نام از بعضی حارث گفته اند و بعضی عا مروی بعضی گفته اند نام او کنیت او است از نبلای عا بود روایت میکنند از پدر خود از علی و زبیر رضی الله عنهم و روایت می کنند از زوی پسر ابن زوی عبد الله و یوسف و سعید و بلال و ابن حدیث از سعید بن ابی بردة است چنانکه در صحیح بشاری است که گفت سعید بن ابی بردة شنیدم پدر خود را یعنی ابو بردة را که گفت فرستاد آن حضرت پدر مرا یعنی ابو موسی اشعری و معاذ را بسوی یمن و ابن سعید بن ابی بردة نیز کوفی است ثقة از طبقه خامسه اگر گویند که چون ابن ابی بردة این حدیث را از پدرش که ابو بردة است روایت دارد درست است که گفته شود روایت کرد ابو بردة گویم که قول وی جده منافی این سخن است بلکه برای تقدیر

می باید گفت ابا و چنانچه در صحیح بخاریست نعم بوقدیر وجود این هر دو درست افتد ابا و جله و ظاهر ابا است فانهم * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الغدا ینصب له لواء یوم القیمة * بد رستی عهد شکنند * ایستاده کرده می شود برای وی علمی روز قیامت و غد ربیو فائی کردن و غالباً آمده استعمال او در عهد شکستن * فیقال له غد غدرة

فلان بن فلان * پس گفته میشود روز قیامت این علامت عهد شکنی فلان ابن فلان است * متفق علیه * و عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لکل غادر لواء یوم القیمة * گفت آنحضرت هر مرغد رکنند و اعلامی است روز قیامت * یعرف به *

که شناخته می شود و مشهور می گردد با بین عالم و منسوب می گردد با بین شنبه میان اهل عرصات * متفق علیه * و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لکل غادر لواء عند یوم القیمة * مرغد را در لواء است نزد و بر وی است

بکسر همزه و سکون همین مهمله در بر این برای امانت او است روز قیامت چه علم عزت در پیش روی می باشد * و فی روایة لکل غادر لواء یوم القیمة یو فعله بقل و غدره * بلنگ کردن آن علم بر اذن از غل روی یعنی هر چند غل روی بیشتر

و عظیم تر لوای او بلند تر و مشهور تر * الا ولا غادر را عظیم غدار * و انا و آگاه باشید و نیت غادر که عظیم تراحت غدار
 و * من امیر عامه * از امیر عامه این را در معنی گفته اند یکی آنکه مراد با میر عامه متغلبی است که مستولی شد بر
 امر بتدبیر عوام را مافلاس و امیر برداشتن ایشان و رابی احتیقاق و آنرا و بی مشاورت اهل محل و عقل و بی شبه
 این غدار عظیم است زیرا که درین نقض عهد خدا و رسول خدا است بر گرفتن کاری برخود که نه مستحق آن است
 و منع کردن آن از کسی که مستحق است و نقض عهد مسلمانان است بخروج بر امام مسلمانان و تغلب بر نفوس و اموال
 ایشان و ترک شفقت و رفق و تمسیر بر ایشان از جهت وقوع ایشان در هرج و مرج و فتنه و فساد و بعضی گفته اند که مراد
 با میر عامه امام اعظم و ملطاف رقت است و مقصود نهی و عیت است از غل و بر امام لایمما غل و بر امیر عامه که فتنه
 و فساد درین اشد و اعظم است و قتل بر * رواه مسلم
 بضم میم و تشدید را صحابی جلیل قدیم الا سلام است حاضر شد * اکثر مشاهد را و حکومت کرد در شام و مرید در ایام
 معاویه و بعضی گفته اند در زمان عبد الملك و الله اعلم * انه قال لمعاوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول *
روایت میکنند که وی گفت مردم معاویه را در زمان ملك و امارت و شنیدم آنحضرت را می گفت * من و لا الله شیئا من امر
المسلمین * کسیکه والی و متصرف کرد اند و داخل ایتعالی چیزی را از کار مسلمانان * فاخشیب دون حاجتهم و خلهم
و فقرهم * پس در نزد شود انکس فرود حوائج ایشان یعنی منع کنند از باب حاجات را از حاجات و نه بر آورد
حاجات ایشان را * اخشیب الله دون حاجته و خلهم و فقره * و رید می شود خدا بتعالی فرود حاجات وی یعنی دور
می اندازد و منع می کنند از مطلوب و مسئول وی و قبول نمیکنند دعا و اوراد و فرود و جز خدا فوق بهره معنی آید
و حاجت و خلعت بفتح خاف معجمه و فقر نزد يك اند در معنی و تکریر برای تاکید است یا مراد بجا جت انچه کم و هیک است
و بخلت بیشتر و کران تر از آن چون مشتق از خلل است گویا درون باطن حال در آمل و یا از اختلال که نخلل یزیر شده
است بان حاجات از فقر شد بد و سخت که مشتق از فقار است بمعنی مهر و پشت که از حاجات شکسته شد و ولول بعضی
گفته اند که فقیرا نکه چیزی ندارد و مسکین آنکه هیچ چیزی داشته باشد بر عکس قول مشهور * ففعل معاویه رجلا ملی
عوائج الناس * پس کرد انیل و بر کما شت معاویه مردم را بر حاجت های مردم * رواه ابوداؤد و الترمذی و فی روایة له
والاحمد * و در روایتی مرتوم می و مراحم را اینچنین آمده است * اغلق الله ابواب السماء دون خلته و حاجته و مسکته *
می بندد خدا ایتعالی درهای آسمان را فرود حاجات وی
بفتح شین و تشدید میم و خای معجمه * الا ز دی * بفتح همزة و سکون زای حال وی معلوم نشد و ظاهرا نیست که تابعی
است * عن ابن عمر له * روایت می کنند ابو الشامخ از یسر ع که مراد او را است * من اصحاب النبي * را صحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انه اتی معاویه * که وی آمد نزد معاویه * فدخل عایه * پس درون در آمل بروی * فقال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم يقول * پس گفت آن صحابی شنیدم آنحضرت را که می گفت * من ولی من امر الناس شیئا * کسیکه
والی کرد انیل شد از کار مردم چیزی را * ثم اغلق بابہ دون المسلمین * پست و بخت در خود را بر مسلمانان * و
المظلوم * یا بر بست در را بر ستم دید * و ذی الحاجة * یا بر خد او نند حاجت هر حاجتی که بود و باشد * اغلق الله
دونه ابواب رحمة الله دون حاجته و فقره * بر بندد خدا بر روی رحمت خود را نزد حاجت وی و فقر وی * انظر
ها یکون الیه * در وقت محتاج تر بودن وی بسوی خدا * و من عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه کان اذا بعث عماله *
روایت است از امیر المومنین عمر که وی بود چون میفرستاد عاملان خود را * شرط علیهم ان لا ترکوا برذونا * شرط
می کرد بر ایشان که هوار نشوید اسب ترک را بر ذون بکسر موحله و سکون را و فتح ذال معجمه اسب ترکي خلاف
اسب عربی و بر ذونه بمعنی قهر و غلبه و گفته اند که چون علت نهی تکرار مریض است تنها نهی از سواری اسب عربی

بطریق اولی خواهد بود * و لا تأکلوا انقیاء * شرط دیگر آنکه مغز و پل آرد میل در آنکه پاکیزه گردانند و پخته شده است چند بار نفاذ پاکیزگی و نظافت * و لا تألمسوا رقیقا * و نهوشک جامه تنگ و نهیس را * و لا تغلقوا ابوابکم درون حوائج الناس * و نه بنی یل درهای خود را فرود حاجتهای مردم * فان فعلتم شیئا من ذلك * پس اگر بکنید چیزی را ازین مذکور * نقل حالت بکم العقوبة * پس بتحقیق فرود می آید بشما عذاب و سزا از خدا دارد نیا و آخرت و احتمال دارد که مرا دخول عقوبت از جانبی رضی الله عنه بود بجز رقیق و غزل * ثم یشیعهم * پسترو مشایعت می کرد عمر رضی الله عنه عمال را تشییع و مشایعت همراه مسافر رفتن برای وداع کردن * رواه ما لابی هقی فی شعب الایمان

* باب العمل فی القضاء و المحرف منه * باب عمل کردن در قضا که چگونه باید کرد یعنی بمقتضای کتاب و سنت و باجتهاد و بذل میبهد در طلب صواب و در بیان ترسیل از قضا و حد کردن از اختیار آن

* الفصل الاول * عن ابی بکر * بفتح با و سکون کاف و تاد و آخر صوابی مشهور است از اهل ثقیف اهم و نفعی بضم نون و فتح نا * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یقضین حکم بین اثنین وهو غضبان * باید که حکم نکند هیچ حاکی میان دو کس و حال آنکه وی خشمناک است زیرا که غضب منع می کند از تمکن و تثبت در اجتهاد و همچنین هر حال که مغیر باشد مثل جوع و عطش و مرض و مانند آن * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمر و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم الحاکم فاجتهد و قتیله * فصل حکم کند حاکم پس اجتهاد کند * و اصاب * و صواب کند و بیا بد حکم را بران و جبهی که حق است نزد خدا * فله اجران * پس مراد و مزد است اجر اجتهاد و اجر صواب * و اذا حکم فاجتهد و اخطأ فله اجر واحد * و چون حکم کرد و اجتهاد نمود و خطا کرد در ریاضت حق پس مراد را یک اجر است و این حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد کاهی خطا می کند و کاهی صواب و بر هر تقلیر ما جور است و تحقیق این مسئله در موضعی که در اول * متفق علیه

* الفصل الثاني * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جعل قاضیا بین الناس * کسی که گردانید در قضا میان مردم * فقل ذبح * بغیر بکین * پس بتحقیق ذبح کرده شد بی کار در مراد ذبح غیر متعارف است که عبارتست از ملامت ذین نه ملامت ذین زیرا که مبتلا شدن بر نفع دایم و درد بی دوا و بیماری سخت که منتهی به هلاک است و خود ذبح بکین رنج یک ساعت است و این رنج عمر است بلکه حشرت او تا روز قیامت باقی است و بعضی گفته اند که مراد آن است که هر که قاضی ساخته شد باید که بمیرد جمیع دواعی خبیثه و شهوات رذیله و اوارات نفسانیة و زیرا که و ذبح کرده شد بی سکون ما اهم * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتغى القضاء و سأل * کسی که طلب کند قضا را و سأل کند از سلطان که او را قاضی سازد * و کل الى نفسه * کنایه است می شود و چه رده می شود و بیسوی نفس و عیو باز داشته می شود توفیق و امداد و اعانت از وی چون چه رده شد بنفس همه از انجا شروع و فساد دخیل که معدن شرور نفس است * من اکره علیه انزل الله علیه ملکا یسد * و کسی که اگر اکره شود بر قضا و بزور قاضی گردانیده می شود فرود می فرستد خدا استعالی بر وی فرشته را که راست و درست می گوید و آن کردار و گفتار او را * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن یزید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انقضاء ثلاثة و احل فی الجنة و اثنان فی النار * قاضیان هه قسم اند یکی در بهشت و در قسم در آتش و زخ اند * فاما الذی فی الجنة * فزجل عرف الحق * اما آنکه کسی که در بهشت است پس مردیست که شناخت حق را و دانست که حق باینچنان است * نقضی به * پس حکم کرد بحق * و زجل عرف الحق فیا فی السکیم * و مردی که شناخت حق را پس جور کرد در حکم یعنی دله و دانسته حق را پایمال کرد فی الصراح جور میل کردن از راستی در راه و مهتم کردن در حکم کردن بر کسی * فهو فی النار * پس آنکس در آتش است * و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار * و مردی که حکم کرد برای مردم بنا بر جهل و ناشناختی حق پس و نیز در آتش است بنا بر تقصیر در بذل میبهد در ریاضت حق * رواه ابوداود و ابن ماجه * و عن ابی هريرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب قضاء المسلمين حتى ينفذ له كسيكه بخور أهل قضاى مسلمانان را تا آنكه
 بيايد او را ثم غلب عد له حوره * بعد ازان غالب آيد عدل او جور او را * فله الجنة * پس مرا او را است بهشت * ومن
 غلب جور عد له فله النار * و كسيكه غالب آيد جور عدل او را پس مرا و راست آتش ظاهر و متبادر در آنست كه
 مراد از غلبه عدل يا جور آن است كه زياده باشد يكى بود يكرى و بيشتر بود از وى و آن ديكر نيز وجود داشته باشد زيرا كه
 حكم غالب راست را يكن گفته اند كه مراد در هر دو حالت آن است كه چنان شود كه يكى مانع آيد از ديكرى و غالب كرد ديگران
 يعنى عدل قوت كند چنانكه جور بر وجود نيابد و جور قوت كند چنانكه عدل ظهور نكند كذا قال التور پشته فافهم
 * رواه ابو داود * ومن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعثه الى اليمن * روايت است از معاذ بن
 جبل كه آن حضرت وقتيكه فرستاد او را بجانب يمن يعنى براى قضا * قال كيف تقضى * كفت آن حضرت چگونه حكم ميكنى و بچه
 حكم ميكنى * اذ عرض لك قضاء * وقتيكه پيش آيد ترا قضيه * قال اقضى بكتاب الله * كفت معاذ حكم ميكنى بكتاب خدا
 * قال فان لم تجد في كتاب الله * كفت آنحضرت پس اگر نيايى آن حكم را در كتاب خدا * قال فبسنه رسول الله * كفت معاذ
 پس حكم ميكنم به سنت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال فان لم تجد في سنة رسول الله * كفت آنحضرت پس اگر نيايى
 در سنت رسول خدا * قال اجتهد برائي * كفت معاذ كار مى بندم عقل و فكر خود را فى الصراح اجتهاد توانائى و قوت را
 كار بستن * ولا آلو * و تقصير نميكنم در اجتهاد و طلب صواب * قال * كفت معاذ * فضر ب رسول الله * پس در ستود
 پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فى صوره * در سينه معاذ از براى تشبیه و انفاضة زيادت علم * قال الحمد لله الذى
 وفق رسول الله لما رضى به رسول الله * كفت آنحضرت سپاس و ستايش مودخاى را كه توفيق داد رسول خدا را بچيزى كه راضى
 و خوشنود است بوى رسول وى و درين حديث دليل است بر شريعت قياس و اجتهاد بر خلاف اصحاب ظواهر كه منكر قياس
 اند * رواه الترمذى و ابو داود و دارمى * وعن طى رضى الله عنه قال بعثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اليمن
 قاضيا * روايت است از امير المؤمنين علي رضى الله عنه كفت فرستاد مرا آنحضرت بموى يمن بقبضا * فقلت * پس كفتم
 * يا رسول الله ترسلنى و ان اخل بيت السن * ميفرستى مرا بقبض و حال آنكه من نوسالم * و لا علم لى بالقضاء * زنيست علم مرا بكميقيت
 قضا از ندن و حكم كردن مقصود نفى علم على الاطلاق نيست زيرا كه وى رضى الله عنه علم بسيار داشت در انوقت و الا
 آنحضرت چگونه او را قاضى ميساخت و بقبضا ميفرستاد بلكه مراد ان است كه مشتغل نبود بفصل خصوصيات و كميقيت دفع كلام
 مدعى و مدعى عليه زيرا كه ممكن است كه مكر كنند يكى ازان در يك يكرى بكملامى يا بفعل و پنهان ماندن بر قاضى و امثال آن * فقال
 ان الله سيهدى قلبك * پس كفت آن حضرت بديستيكه خداى تعالى مرا انجام است كه هدايت كند دل ترا و بنمايد طريق
 كيفيت قضا را * و ثبت لسانك * و ثابت كرد اند و بر جاى د اردزبان تو ابدل از ان تعليم نمود آنحضرت و بيان كرد
 كيفيت قضا را و فرمود * اذ اتقاضى اليك رجلان فلا تقض للاول حتى تسمع كلام الاخر * وقتيكه عرض كنند قضيه را بسوى تو
 دو مرد پس حكم مكن مرا اول را تا آنكه نشنوي كلام ديكرى را * فانه احرى ان يتبين لك القضاء * پس بد رستى كه اين اولى
 و سزاوارتر است بانكه پيد او ظاهر كردد براى تو قضا * قال * كفت على رضى الله عنه * فما شككت فى قضاء بعد * پس شك
 نكردم در هيچ قضائى و حكمي بعد ازان و در حديث ديكر آمده است كه اقضاكم على * رواه الترمذى و ابو داود و ابن
 ماجه و سنن كرخ حيث ام سلمة * و سرانجام است كه ذكر كنيم حديث ام سلمه را كه در اول و اين كلمه است * انما اقضى بينكم
 برائى فى باب الاضية والشهادات ان شاء الله تعالى * الفصل الثالث * عن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من حاكم يحكم بين الناس الا جاء يوم القيمة * نيمست هيچ حاكى كه حكم مى كند ميان
 مردم عادل باشد يا ظالم مكر آنكه مى آيد روز قيامت بدركا عزت * و ملك آخذ بقفا * و حال آنكه فرشته كيرند و است
 بگردن او را * ثم يرفع راسه الى السماء * بيشتر بر ميل ارد آنفرشته سر حاكم را بجانب آسمان چنانكه بر ميل ارد غلبه سر

مغلول را مقصود بود ن حاکم است مقهور و مغلوب و در ست فرشته چنانچه هر مغلول بجانب آسمان می باشد و میان حرکت ندارد و این تقریر طبیعی است و ظاهر چنان می نماید که معنی آن باشد که بر میل ارد فرشته سر خود را بسوی آسمان یعنی منتظر می باشد حکم الهی تعالی را که چه حکم کند چنانکه عادت کسی است که ایستاده میکند کنگه کاری را در پیش ملاطفتی و میگوید کردن او را و نگاه میکند بجانب سلطان و سلطان در حاکمان عالی است و انتظار می برد که چه حکم میشود و این معنی مناسبت تر است بقول ری: فان قال: پس اگر می گوید خدا ای تعالی و حکم می کند: الله: بیند از او را در دوزخ الله: الله: می اندازد فرشته او را: فی مهواة: در محل افتادن هوی بضم هاء و کسر و ارد و تشدید یا سقوط را اصل اشتقاق وی از هو است که میان آسمان و زمین است: اربعین خریفا: چهل سال خریف ضد ربيع نام فصل معین و چون در حال یکبار می باشد مراد بد آن سال میباشد و ابتدا رند و ابتدا ای سال نزد ایشان از خریف است و مراد بچهل سال مبالغه در عمق مهواة است نه تعیین و تشدید باین مدت و مهواة بتنویس و بی تنوین: مؤخر روایت است و این حال در حاکم ظالم است و در حاکم عادل حکم میشود که بر او را بسوی بهشت چنانچه در حدیث ابی امامه در کتاب الامارة و القضاء گفته است و احتمال دارد که مراد بحدیث که در اینجا ظالم باشد و الله اعلم: رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی فی شعب الایمان: و عن عائشة رضي الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لیا تین علی القاضي العدل يوم القيمة: مرآینه می آید بر قاضی عدل از قول و شدت و ایستادن در بارگاه عزت و میبهر روز قیامت: یتمنی انه لم یقض بین اثین فی تمرة قط: آرزوی برد قاضی کاشکی وی حکم نمی کرد میان دو کس در یک خرما که شی فلیل حقیر است هرگز چه جای قاضی ظالم و حکم در شی کثیر و عظیم: رواه احمد: و عن عبد الله بن ابی اوفی: وی بود روی صابی اندک حاضر شد حلیمه رخبره را و مشاهدی را که بعد از او است و همیشه در محل یند بود تا وقت وفات آنحضرت بعد از آن بگرفت و رفت و وی آخر کسی است که وفات یافت از صحابه در کوفه هشتاد و هشت یا هفتاد و شش یا هفت و او یکی از صحابه است که حنفیه میگویند که امام ابوحنیفه او را در یافته و عمر امام در آن وقت شش یا هفت سال بود و الله اعلم: قال تان رسول الله صلى الله عليه وسلم الله: و در بعضی نسخ ان الله: مع القاضي ما لم یجر: خدا ایعنی لطیف و توفیق و تایید او با قاضی است ما دام که جور نکرده است: فاذا جار تخلی عنه: پس و چنانکه جور کند قاضی خلوت میکند و جلای میگرداند و وی را باز نمیگرداند لطیف و توفیق را از او: و از مه الشیطان: و لازم میشود او را شیطان و همیشه می باشد باری: رواه الترمذی و ابن ماجه و فی رواية فاذا جار و کله الی نفسه: پس چون جور میکند میکند او را باری تعالی او را بسوی نفس او: و عن سعید بن المسیب ان مسلما و یهودیا اختصما الی عمر: سعید بن المسیب که از عظامی تابعین و قد ما ی ایشان است روایت میکند که که يك مسلمان و يك یهودی خصومت و بیگانه گردیدند در قضیه و آمدند بچری امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه: خرای التیق لليهودی: پس دین هر حق مر یهودی را: فقضی له عمر به: پس حکم کرد در یهودی را عمر بنان حق: فقال له الیهودی: پس گفت مر عمر را یهودی: و الله لقد قضیت بالحق: بخدا امو کند هر اینه تحقیق حکم کردی تو بحق و صواب و تواند که مراد بحق حق: بجهان باشد یعنی بتایید وی و توفیق و تسدید وی که میل نکردی بکسی که بر دین تو بود: فضر به عمر بالذرة: پس زد یهودی را عمر بذر که بکمر دال و تشدید را گفته اند که این زدن عمر او را بذر بطریق رفیق و مطایبه بود چنانچه عرف و عادت می باشد نه زدن بجهت و عصب که در دناک کرد اند: و قال و ما یدریک: و گفت عمر و چه چیز دریا با نیک ترا و از کجا دانستی که این قضا بحق بود: فقال الیهودی و الله اننا نجد فی التوریه: پس گفت یهودی بخدا امو کند ما می یابیم در توریت: انه لیس قاض یقضی بالحق: بد رستی شان این است که نیست قاضی که حکم کند بحق: الاکان عن یمنه ملک و عن شماله ملک: مگر آنکه می باشد در جانب راست وی فرشته و در جانب چپ وی فرشته دیگر: پس دانند: سلاد: میباشند او را و سلاد رستی و راستی کردار و گفتار: و یوفی الله للحق ما دام علی الحق:

و توفیق میل مند اور برای حق مادی که آنجا کم بر حق است توفیق ذمت دادن کسی را بگاری * فاذا اتوک التیق
هر جا و ترکا * پس چون بکند از دحا کم حق را با لایمی و نوله آن ذ و فرشته رمی کند ارنک اورا رمی گیرند از روی توفیق
* رواه مالک * و عن ابن موهب * بفتح میم زمکون را و رفتح هانام اوجید الله امت قاضی فلسطین بود و عمر رضی الله عن العزیز
و اتابعی اخلاصه و ق * ان عثمان بن عفان قال لابن عمر * روایت می کنند که عثمان گفت مرا بن عمر رضی الله عنهم
* اقض بین الناس * قاضی شو و حکم کن میان مردم * قال او تعاضی * گفت ابن عمر یا می کند اری و معاف می داری مرا
ازین کار * یا امیر المؤمنین قال و ما تکره من ذاک * گفت عثمان یا بن عمر در چه وجه مکر و ده می داری و کراهیت میکنی از
قضا * و قل کان ابوک یقضی * و بتتقیق بود و نوله که قضای کرد و حکم می کرد میان مردم یعنی در غیر زمان خلافت
نیز * قال لانی سمعت رسول الله * گفت ابن عمر از ان مکر و ده میل ارم که بد رستی می شنیدم پیغمبر خد ا را * صلی الله
علیه وسلم یقول من کان قاضیا نقضی بالعدل * میگفت آنحضرت کسی که باشد قاضی و حاکم پس حکم کند بعد ل * فی الجری
ان ینقلب منه کفا * پس سزا را راست که بر کرد و دوبراید از ان برا بر که نه هود کند و نه زیان و نه ثواب یا بد و نه عقاب
* فما راجعه بعد ذلک * پس مراجعت نکرد عثمان این عمر را و باز نکرد انیل این سخن را بعد از ان و در کث شع و تکلیف
نکرد و ما فاکه این عمر این سخن از والد بزرگوار خود یاد گرفته بود که فرمود کاشکی سلامت مانم از خلافت که نه زیان
کند بر من و نه هود کند مرا و کفای بفتح کاف چیزی را کویند که زیاده نیاید از چیزی و مقتدر حاجت باشد چنانکه کفای
در رزق و بعضی گفته اند کفای از کف است به معنی باز ماندن و بازداشتن یعنی بازماند از وی از من و از
یکدیگر سلامت مانیم * رواه الترمذی و فی رایة زرین عن نافع * و در روایت زرین از نافع مولای ابن عمر این چنین
آمد است * ان ابن عمر قال لعثمان * که ابن عمر گفت مر عثمان را * یا امیر المؤمنین لا اقضی بین رجلین * حکم ننشوا هم
کردن میان دو مرد چه جای زیاده بران * قال ان اباک کان یقضی * گفت عثمان بد رستی که بد رتو بود که حکم می کرد
* فقال ان ابی لواشکل علیه شیء * پس گفت ابن عمر بد رستی که بد رمن اگر مشکلی میشد بروی چیزی از حکم * فقال رسول
الله * می پرسید پیغمبر خد ا را * صلی الله علیه وسلم و لواشکل علی رسول الله شیء یقال جبرئیل * اگر مشکلی میشد بر پیغمبر
خد چیزی سوال می کرد جبرئیل را * علیه السلام و انی لا اجد من اساله بد رستی من نمی یابم کسی را که پرسم از او یعنی
کسی را که جزم و یقین کنم بقول وی که صوابست چنانچه آنحضرت بود فافهم * و سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقول * و شنیدم آن حضرت را که میگفت * من عاذ بالله فقل عاذ بعظیم * کسیکه پناه آورد بشتن پس بتتقیق پناه
آورد بد ان عظیم بزرگ که هیچکس بزرگ تر از وی نیست * و سمعته یقول * و شنیدم حضرت را که میگفت * من عاذ بالله
فاعین و * کسی که پناه جوید بخت پس پناه دهید او را در کث از روی و تشویش ند هید او را * و انی اهوذ بالله ان
تجعلنی قاضیا * و من پناه می جویم بشتن ا تعالی از آنکه بگردانی مرا قاضی * فاعفا * پس عفو کرد عثمان از ابن عمر
و در کث شع از وی و تکلیف نکرد بقضا * و قال لا تخبر احدا * و گفت عثمان خبر مکن کسی را باین سخن که میان من و تو
کث شت ناد یکران هم بقول توفیق نکنند قضا را این کارخانه معطل نمازد و در بعضی نسخ لا ینبهر احدا بنون و جیم یعنی
چهره نمیکند من کسی را و زرنه نمیکند بر کسی درین طور ا موی که صلاح دین وی بران باشد * باب رزق الولاة
و هل ایاهم * یعنی آنچه نصیب و حق و لیان است در بیت المال و داده شود رزق ایشان از ان از قوت ایشان و قوت
عیال ایشان و ملبس و مرکب و جزان و آنچه مدیه در دستند مردم و پیشکش آرنی برای ایشان چنانکه از احادیث
مذکوره در باب ظاهر می گردد *
القضی الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما اعطیکم و لا منعکم * عطا نمیکند من شما را و نه منع می کنم شما را یعنی از نزد خود * انا قاسم اصنع حیث
امرت * من قسمت کنند ا م می نهم آنجا که امر کرد و شد ا م و میل هم کسی را که میل ها ندر ا دادن و نادادن مال

است یا تابع و همی و علم را احکام است یعنی بوقی بجهانند می رسد که می راکه مشغول از علم و فهم و عبادت و احسان
و تمت آن بدست من است * رواه البخاری * و عن خولة * بفتح خاء معجمة و سکون و اراء * الانصاری * صحابه اعیان و
خوله انصاریه و استخوله بنت ثامر بمثلته و خوله بنت ثعلبه محاذله زوجة اوس بن الصامت و ظاهر است که مراد ثانی
است * قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رجلا لا يتخوضون فی مال الله بغیر حق * گفت آنحضرت که مرد آن
مستند که می افتند در مال خدا با بنا حق یعنی تصرف میکنند در بیت المال و زکوة و غنیمت بی اذن امام وی کبرند بیشتر
از اجرت خود و حق خود * فلهم النار يوم القيمة * پس مرایشان را است آتش روز قیامت * رواه البخاری * زعن عایشه
رضی الله عنها قالت اما اختلف ابو بکر رضي الله عنه قال * و تتيكه خليفة كوزانيله شل ابو بکر گفت * لعن علم قومي
جرقى لم تكن بعجز عن مؤنة اهلي * مرآينه بتحقيق دانسته اند قوم من که کار و پیشه من نمود که عاجز آید از غنوار مد
اهل و عیال من مؤنت جار و کوانی یعنی من که می زکاري می کردم که کفایت میکرد بقوت عیال من * و شغل با من
المحامين * و مشغول گردانیده شد مالا آن بکار مسلمانان را صلاح امور ایشان * فمما نزل آل ابی بکر من هذا المال * پس
سرانجام است که بشورند اهل و عیال ابو بکر تا بماند از این مال یعنی مال بیت المال مسلمانان * و يحترف المسلمون فيه *
و کار و پیشه کنند ابو بکر را مجله نادرین مال بتحصيل وی و حفظ و صرف وی در مصارف و هوا و ايج مسلمانان و
گفته اند که حرقت وی رضي الله عنه تجارت در کرباس فروشی بود و تجارت عمر رضي الله عنه در غله و تجارت عثمان
رضی الله عنه در خرما و جامه و عیال عطاری می کرد کن اقال الشمني و نیز گفته اند که بهترین انواع تجارت تجارت جامه
است بعد از آن عطارد و رحل و آمله است که اگر تجارت میکرد بدین بشتیان تجارت می کردند و رجاء و اگر تجارت
می کردند و زخیان تجارت می کردند در مصرف * رواه البخاری * : الفصل الثاني * عن بركة
عن النبي صلی الله علیه و سلم قال من استعملنا على عمل * کسیکه عمل را ساختیم و برکاشتیم ما او را برکاري * فرزندان
رزق * پس رزق دادیم او را رزقی یعنی اجرتی بران عمل قرار دادیم * فما اخل بدل ذاك فهو غلول * پس چیزی
که بگیرد آنکس بعد از آن یعنی زیاده بران پس آن گرفتن خیانت است غلول بضم غ ل و خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت
نیز آید * رواه ابوداود * و عن عمر رضي الله عنه قال عملت على عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت عمر رضي
الله عنه عمل کردم من در زمان آنحضرت * فعمالي * پس داد آنحضرت بران عمل بعمل مزد عمل دادن
عماله بضم عین مزد * رواه ابوداود * و عن معاذ قال بعثني رسول الله صلی الله علیه و سلم الى اليمن * گفت معاذ رضي الله عنه
فرستاد مرا آنحضرت بموي يمن * فاما هرت ارجل فی اثري * پس چون میر کردم و رفتم فرستاد کسی را داری من اثر بکمر
همزه و سکون مثلثه پی * فرددت * پس باز گردانیده آورد و شد م من * فقال انه ري لم بعثت اليك * پس گفت آنحضرت
ایا میل انی که برای چه فرستادم بسوي تور یا زطليلك ترا * لا تصيبن شيئا بغير اذني * باید که نیایی و نرسی یعنی
نکیزی چیزی را از مال بی اذن من * فانه غلول * زیرا که آن خیانت است * ومن يغفل يات بما غل يوم القيمة * و کسیکه
غلول کند حاضر می آید با چیزی که غلول کرده است روز قیامت و عقاب کرده می شود بران * لهذ ادعوك * برای همین
مخبر گفتن و وصیت نمودن خوانده بودم و طلبیدم بؤذم ترا * فامض لغملك * پس برو و بکن بر برای عملی که فرموده ایم ترا
* رواه الترمذي * و عن المستورد * بضم ميم و سکون ميم و فتح فوقا ئيه و کسر را * بن شداد * به تشدید دال صحابی است
از اهل کوفه ساکن شد مصر را و معدود شد در ایشان و در زمان وفات آنحضرت کودک بود ولیکن شماع کرده است
از وی صلی الله علیه و سلم و یاد داشته * قال سمعت النبي صلی الله علیه و سلم يقول من كان لنا مالا فليكتب زوجة * می گفت
آن حضرت کسیکه هست ما را عامل یعنی کسیکه راکه عامل ساخته ایم ما او را پس باید که زنی را کسب کند یعنی تزوج
کند اگر نداشت با ش * فان لم يكن له خادم فليكتب خادما * پس اگر نداشت اورا خادم داد یا غلام پس باید که کسب

کند یعنی بخور و خادَم را نه نان لم یکن له مسکن * پس اگر نیا شد مرا و ز را خانه که در وی سکونت کند * فایده متسبب ممکن است *
 پس باید که بسازد برای خود خانه را یعنی حلال است موعامل را که بکند از بیت المال مقلد از مهر و زوجه و نذقه و کسوت او یعنی
 بقدر حاجت بی اعراف و آنچه حاصل کند بد آن خادم و خانه مقلد از وی که لا بد است و اگر زیاد نکند حرام است و ظاهر
 آنست که این بر تقدیری خواهد بود که تعیین کرده نشد است برای او اجرت و کنیا یش دارد آن را بیت المال و الله
 اعلم * و فی روایة * و در روایتی این زیاد کرده است که * من اتخذ غیر ذلک فهو غال * کسی که بکند جز این چیزهای
 که مذکور شد پس آنکس خیانت کند است * و رواه ابوداؤد * و عن علی * بفتح عین و کسر دال و تشدید یاء * بن عمیرة *
 بفتح عین و کسر میم و مکون یا مرا و را صحبت است حضور می را عت ما کن * شک کوخه را بعد از آن انتقال کرد بجزیره و ما کن
 شد آنرا و وفات یافت در آن * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آنحضرت گفت * یا ایها الناس
 من عمل منکم لمناطی عمل * آگاه باشید ای مردمان هر که عامل کرد آنند و شد از شما برای ما و گماشته شد بر عمل تعمیل
 بمعنی عمل دادن نیز می آید چنانکه مفهوم ظاهر لفظ است و اینها با این معنی گفته اند و بمعنی اجرت دادن بر عمل
 نیز می آید و عمل برین معنی نیز در حدیث عمر گفته اند * و کتبتنا منه مضیطا * پس پوشید آنکس
 ما را از حاصل آن عمل سوزنی * و ما فوکه * پس چیز یک بالایی سوزن است و در حقیقت یعنی کمتر از سوزن است
 * فهو غال یا تی به یوم القیمة * پس آنکس خیانت کند است می آید بان سوزن را و قیامت * فقام رجل من الانصار *
 پس بایستاد مردی از انصار که عمال ارجاع بود * فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله اتبل عني عملك * قبول کن
 و بگیر از من عمل خود را که سپردی بمن * قال و ما ذاک * گفت آنحضرت و چیست آنچه تو میگوئی یعنی بپیم سبب این را
 میگوئی و عمل را و پس میله می * قال سمعتك تقول کف اركل * گفت آن مرد شنیدم تو را که میگفتی چنین و چنین یعنی
 و عید ی را که برخیا نت اندک چیزی میکنی * قال و انا اقول ذلک * گفت آنحضرت و من می گویم آنرا یعنی بچندم در این
 سخن و بر نمیگردم از آن هر که میتواند کرد آنرا عمل قبول کند و هر که نمیتواند کرد نکند * من استعملناه علی عمل فایات بقیة
 و کتبه * هر که بکماریم ما و را بر عملی پس باید که بیاورد اندک حاصل آنرا و بسیار آنرا * فما اوتی منه اخذ * پس
 چیزی که بداده شود آنکس از آن عمل که اجرت اوست بگیرد آنرا * و ما نهی عنه انتهى * و چیزی که بازداشته شود از آن باز
 آید از آن * و رواه مسلم و ابوداؤد و الا لفظه * و عن عبد الله بن عمر قال لعن رسول الله * گفت لعنت کرده است پیغمبر
 خدا * صلی الله علیه و سلم البراشی و البرتشی * رشوت دهنده و رشوت گیرنده را و رشوت بضم و کسر آنچه داده شود برای
 ابطال حق و اثبات باطل اما اگر برای اثبات حق و دفع ظلم از وی اما گفته اند که این در غیر قضاة و ولاة است زیرا که سعی در اصابه حق
 و اثبات آن و دفع ظلم از مظلوم واجب است بر ایشان پس روا نباشد اجرت گرفتن بر آن * رواه ابوداؤد و ابن
 ماجه و رواه الترمذی عنه و عن ابی هريرة و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان عن ثوبان و زاد * و روایت
 کرده است بیهقی این کلمه را * و الراش * و لعنت کرده آن حضور ایش را * یعنی الذی یشی بینهما * یعنی آن که میگوید
 می آید و میرود میان راشی و مرتشی و زیاده میکند برای یکی و کم میکند از دیگری و باقی کلام درین حدیث در فصل ثالث
 از کتاب الجلبود گذشت * و عن عمر و بن العاص قال ارسل الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اجمع عليك سلاح
 و اثیابك * گفت عمر و بن العاص که صحابی مشهور است فرمود که کسی را بسوی من آنحضرت که بگوید بمن کرد را بر خود سلاح
 خود را و جامه های خود را یعنی استعلا و سفر کن * ثم اتنی * پستری بپوشد من * قال فایته * گفت عمر و بن العاص پس
 آمد من نزد آنحضرت چنانکه فرموده بود * و هو یثو * و حال آنکه آنحضرت و خومی ساخت * فقال یا عمر وانی
 ارسلت اليك لایعتبك فی وجه * پس گفت آنحضرت ای عمر و من فرستادم را بسوی تو و طالبیلم ترا تا بر آنکرم

و بفرستیم تراد رجعتی و جایبنی که * یسلمک الله و یغنمک * مرد و گاه به ثلث یل است یعنی بسلامت باز آرد ترا خدا تعالی و غنیمت روزی کرد اند ترا یعنی سالما و غانا از انجا باز آئی * و از عیب لک زعیمه من المال * وجد اعازم برای تو پاره از مال و زعیمه بضم زای معجمه رسکون عین مهمله پاره از مال ز عیب بفتح مصدر * نقلت یا رسول الله ما کانت هجرتی للمال * پس گفتیم من نه بود هجرت من و اسلام من برای طلب مال * ما کانت الا لله و رسوله * نبود هجرت من مگر برای خدا و رسول وی یعنی ایمان من خالصا لله بود و هجرت عمر و بن العاص از حبشه بود بمکه و همراه خالد بن الولید سال پنجم از هجرت و بعضی هشتم گفته اند و بعضی گفته اند میان حد یبیه و خیبر و چون آمد و آنحضرت برای بیعت دست فراز کرد تا بیعت کند عمر و دست خود را بکشید آن حضرت فرمود چرا دست میکشی گفت یا رسول الله اسلام می آرم بشرط آنکه آمرزیده شود گناهان من که پیش ازین کرده ام فرمود آن حضرت آیا نمیدانی تو ای عمر و که اسلام می اندازد موکناهی را که پیش از وی بود و هجرت می اندازد موکماهی که پیش از آن بود و در حد یبیه دیگر آمده است که اعلام آوردند مردم و ایمان آورد عمر و بن العاص و نیز آمده است که عمر و بن العاص از صالحان قریش است و چون عمر و از قبول مال ابا آورد * قال * گفت آنحضرت * نعم بالمال الصالح للرجل الصالح * نیکو چیز است مال صالح مر مرد صالح را و مال صالح ان است که از وجه حلال کسب کنند و در وی رعایت حق خدا و حقوق عباد نمایند و صلاح ضد فساد است * رواه فی شرح السنة و روی احمد بن نضره زنی روا یته * و در روایت احمد اینچنین آمده است * قال نعم المال الصالح للرجل الصالح .

العصر الثالث * عن ابی امامة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من شفع لاحد

شفاعة * کسی که شفاعت کند مویکی و اشاعت کردنی نزد سلاطین و امراء و غیر ایشان * فاصلی له مد یقه علیه * پس میفرستد وی مرا آنکس را پیشکشی دینا بوان شفاعت * فقهاها * پس قبول کند آنکس ان پیشکش را * نقل اتی با با عظیمه من ابواب الربوا * پس بتتقیق آمد آنکس در ی بزرگ را از د رهای ربوا این خود رشوت بود او را ربوا خوانند بجهت بودن او خالی از عوض * رواه ابو داود * باب الا قضیه و الشهادت * مراد

با قضیه و قاضی است که مرا فعه کرد و میشود بسوی حاکم تا حکم کند در ان و شهادت و شهود و مشاهدت در اصل بسعنی حضور و دراک ببصر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر عالم یقینی بصیرت و بمعنی خبر قاطع که صادر است بمواطات قلب نیز می آید و در شرع خبر دادن بتتق غیر برد یگری چنانکه اقرار اخبار است بحق غیر بر خود و عوی اخبار است بتتق خود بر غیر و جمع شهادت بموافق انضیه است با عتبار مواد

عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لو یعطی الناس بدعواهم * اگر داد می شوند مردمان بحیثود دعوی کردن ایشان * لا دعی ناس د ما رجال * هر آینه دعوی میکردند جماعه از مردمان خونهای مردان را * و اموالهم * و مالیهای ایشان را و دیگر فتنه انرا * ولکن الیمین علی المدعی علیه * ولیکن سوگند بر مدعی علیه است درین روایت طلب بینه از مدعی حد کور نیست گویا آن امری ثابت و مقور است در شرع و گویا گفته شده است بر مدعی بینه است و اگر بینه نباشد سوگند است بر مدعی علیه چنانکه در روایت دیگر که از ابن عباس است آمده * رواه مسلم فی شرحه لانووی انه قال * و در شرح مسلم که برای شیخ مسی الدن نوووی است این است که گفته است * و جاء فی رواية البیهقی باسناد حسن اوصحیح زیادة عن ابن عباس مرفوعا * و آمده است در روایت بیهقی باسناد حسن یا صحیح از ابن عباس بطریق رفع زیادة چیزی را بک بر روایت سابق و ان زیادة این است که * لکن البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر لیکن کواهان اند بر مدعی و سوگند است بر کسی که مکر است * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

من حلف علی یمین صبر * کسی که سوگند خورد بر طریق یمین صبر صبر مشهور بمعنی شکیمائی است ضد جزع و در اصل بمعنی جعش و ازوم است و یمین صبر بجهت آن بام کردند که حکم موقوف و متهموس است بران یا از جهت آنکه لازم

اذنت مرصاحبش را یا صاحبش مجبور و مستیوس است بر آن از جهت حکم و بعضی گفته اند که یمن صبراً نعت که
 مخالف و دید و دانسته دروغ میگوید و قتل اذها ب و اطلاق مال مسلمانی میکند و ازین جهت گفت که * و هو فیها
 فاجر یقطع بها مال امرأ مسلم * و حال آنکه آنکس درین یمن دروغ گو است که قطع میکند رمی بود بان یمن مال مرد
 مسلمان را * نقی الله يوم القيمة و هو علیه غضبان * پیش می آید آنکس خدا را بتعالی را روز قیامت و حال آنکه خدا بتعالی
 بروی خشمناک است * فانزل الله تعالی تصدیق ذلك * پس فرورفتاد خدا بتعالی برای راست کردن این حکم
 این آیت را * ان الذین یشترون بعهد الله وایما نهم ثمناً قليلاً * بد رستی آنکسانیکه میخرند و استبدال میکنند بعهد خدا
 یعنی بپیزی که پیمان کرده است بسوی ایشان از ادای امانت و بسوگند های دروغ خود بهای اندک را که متاع دنیا باشد
 * الی آخر الآية متفق علیه * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتطع حق امرئ مسلم بيمينه * کسی که
 چل آنکس حق مردی مسلمان را بسبب سوگند خود اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن * فقد اوجب الله له النار * پس
 بتسبیق واجب و ثابت میکرد اند خدا بتعالی مرا و را اتش در رخ را * و حرم علیه الجنة * و حرام میکرد اند بوزی بهشت را
 * فقال له رجل وان كان شیء یسیراً * پس گفت و پرسید مرا آنحضرت را مردی و گفت اگر چه باشد حق چیزی اندک حقیر
 یا رسول الله قال وان كان قضیاً من اراک * گفت آنحضرت را اگر چه باشد مال شاخی از درخت مسواک * رواه مسلم
 * و عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ایما أنا بشر * روايت است از ام سلمه که آنحضرت گفت نیستیم من مکر
 آدمی و عارض می شود بر من احکام و عوارض بشوئیم و باقی گذاشته شد * است در من احکام چهارچوب جزا نپذیرد کرده میوم
 بوحی و تعلیم نموده میشوم از جانب حق * و انکم تختصمون الی و لعل بعضکم ان یکون الحسن نتیجه من بعض * و نزدیک است
 که بعضی از شما باشند زبان آور و ترویج کنند ترحیم خود را از بعضی دیگر چنین اطلاق کرده می شود بر خطا در کلام و
 عدم تصریح بمقصود و بر تطریب در آرا و بر معنی فطانت و زیرکی و فصاحت اینها را بمعنی مراد است * فاقصی
 له طی نسوما * سمع منه * پس حکم میکنم من مرا و را بر مانند آنچه می شنوم از وی * فمن قضیت له بشیء من حق
 اخیه * پس کسی که حکم کنم مرا و را بپیزی از حق برادر او * فلا یاخذ به * پس باید که نگذرد وی حق برادر خود
 را * فانما اقطاع له قطعة من النار * پس جز این نیست که می برم و جدا میکنم برای وی پاره از آتش * متفق علیه * و عن عائشة
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابغض الرجال الی الله الالب التمس * بد رستی دشمن داشته
 شد ترین مرد مان بسوی خدا مرد سخت خصومت کننده بسیار خصومت کننده است اند بفتح همزه و تشدید دال و خصم
 بکسر صاد بسیار خصومت کننده و مرد و نزدیک اند در معنی اول منبعی از معنی شدت است و قانی مشعر بکثرت * متفق علیه
 * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی بیهین و شاهد * روایتست از ابن عباس که آن حضرت حکم
 کرد بیهین و شاهد یعنی مدعی را یک شاهد بود پس امر کرد آن حضرت مدعی را که سوگند بخورد تا بپای شاهد دیگر
 باشد و ائمه ثلاثه برین اند و امام ابوحنیفه میگوید جایز نیست حکم بشاهد و یمین بلکه لابد است از دو شاهد چنانکه
 قرآن مجید بد آن ناطق است و جایز نیست نسخ کتاب بشهر واحد مستعمل و احتمال دارد که مراد باین جز آن باشد
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم کرد بیهین مدعا علیه بعد از اقامت مدعی شاهد واحد را و عجز او از اتمام بینه یعنی
 اعتبار نکرد وجود شاهد واحد را و طبعی گفته که خلاف در اموال است اما اگر عوی بغیر اموال باشد قبول کرده نشود
 شاهد و یمین باتفاق * رواه مسلم و عن علقمة بن رایل * تابعی حضرت می کوفی است ذکر کرده است او را ابن حبان
 در وثقات * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود * قال جاء رجل من حضر موت و رجل من کنده * گفت آمد مردی
 از حضر موت بسکون ضاد که شهری مشهور است از یمین و آمد مردی دیگر از کنده بکسر کاف و سکون نون آن نیز
 قبیله از یمین است آمد ند این دو مرد بخصومت * الی النبی * بسوی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم - نقل

الحضر مني * پس گفت مرد حضرمی * یا رسول الله آن هذ اغلبنی علی ارض لی * این مرد یعنی این کند عیچیرة آمد است
 در زمینی که مرا است * فقال الکندی می ارضی فی لی * پس گفت کند بی این زمین من است و در دست من است *
 لیس له فیها حق * نیست مرا این مرد حضرمی را در وی حق * فقال النبی صلی الله علیه وسلم للحضر می الک بینة *
 پس گفت آنحضرت مر حضرمی را آیا همتند مرا ترا کوهان * قال لا * گفت حضرمی نیستند مرا کوهان
 * قال فکذا یومنه * گفت آن حضرت پس مرا ترا است سو کند او * قال * گفت حضرمی * یا رسول الله ان الرجل فاجر *
 بد رستیکه این مرد کند در روغ کواست * لا یبالی علی ما حلف علیه * باک ند آمد بر چیز که سو کند خورد بران چیز را است
 باشد یا در روغ * ولا یتورع من شیء * وهریز کار نمیکنند از هیچ چیز چه قول و چه فعل * قال لیس لك منه الا ذلک *
 گفت آن حضرت نیست مرا ترا زوی مکران یعنی سو کند * فانطلق لیخلف * پس رفت آن مرد از پیش آن حضرت تا سو کند
 خورد * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما ادبر * پس گفت آن حضرت چون پشت داد آن مرد * لئن حلف علی ماله
 لیاکله ظلما * اگر سو کند میخورد وی بر مال آن مرد تا بخورد آن مال را بظلم * لیلقین الله وهو عنه معوض * مرا ینده ملاقات
 میکند خدا را و حال آنکه وی گرداننده است از وی و ناراض است از وی * رواه مسلم * وعن ابی ذر انه
 سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * روایت است از ابو ذر که وی شنید آن حضرت را که میگفت * من ادعی مالیس
 له فلیس دنا * کسیکه دعوی چیزی را که نیست مرا او را پس نیست آنکس از ما بر طریق ما و بردن ما و ظاهر است
 که این در املاک است و شامل است در عموم خود نسب را و مانند آنرا از احوال ظاهر باطن * ولیتبوء مقعدا من النار *
 و باید که بسازد رومی کرد اند جای نشست خود را از آتش در زخ * رواه مسلم * وعن زید بن خالد * از مشاهیر صحابه
 است روایت میکند از آن حضرت را از عایشه را از ابو طلحه مات سنة ثمان و سبعین در زمان عبد الملك و بعضی گفته اند در
 ایام معاویه و هو ابن خمس وثمانین سنة * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخبر الشهداء * گفت گفت
 آن حضرت یا خبرند هم شمارا به بهترین کوهان * انذریاتی بشهادته قبل ان یسألها * بهترین کوهان آنکسی است
 که می آید شهادت خود را پیش از آنکه پرسیده شود از کوهی یعنی کوهی میدهد و اظهار حق میکند پیش از آنکه از وی
 پرسند که تو کوهی اصل نزد ما نیست که شهادت ندهد مگر بعد از طلب شهادت از وی و واجب است شهادت دادن
 بعد از طلب و پوشیدن شهادت در حال و افضل است و بتحقیق وارد شد است حدیث در مذمت قومی که کوهی
 دهند و طلب کرده نشود از ایشان کوهی پس ذکر کرد اند مرا این حدیث خیر الشهداء را و تاویل یکی آنکه این
 معمول است بر کسیکه نزد وی شهادت تیر است بحق و نمیداند مدعی که وی شاهد است پس خبر میکند او را که من شاهد
 ترا درین قضیه دوم آنکه این در حقوق خدا است و بتحقیق و کفارات و رویت هلال و وقف و وصایا و مانند آن پس
 واجب است اعلام حاکم بدان و کاهی تاویل میکنند که این معمول بر مبالغه و مسامحت در وادی شهادت بعد از طلب است
 و مذمت در شهادت پیش از استشهاده معمول بر ماعدا آن است * رواه مسلم * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم خیر الناس قومی * فرمود آن حضرت بهترین مردم قرن من اند یعنی انجماعه که من در ایشان مراد
 صحابه اند رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که هر که زنده بود در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم و آن قرن نام
 جماعه است که مقارن اند در زمان و کاهی تعیین نیز میکنند زمان را که صد سال یا هی سال یا جز آن و صواب قول اول است
 و تحقیق این حدیث در آخرو کتاب بیاید در باب فضل صحابه انشاء الله تعالی * ثم الذین یلونهم * بعد از آن جماعه
 که متصل و قویند یا ایشان که تابعین باشند * ثم الذین یلونهم * بعد از آن تبع تابعین * ثم یجی قوم تسبق شهادة احد هم
 یومنه * بعد از آن می آیند قومی که پیشی میکنند کوهی یکی از ایشان سو کند او را * و یمینه شهادته * و پیشی میکنند سو کند
 و کوهی او را کنایه است از حرص بر شهادت و یمین پس کاهی تقدیم میکند این را بر آن و کاهی او را برین یا تمثیل

است بر این شهادت و یمین قاضی که در نمی یابد که بکدام یکی از این دو ایتلاف کند از جهت عدم مبالغت او بدین
 و عدم احتیاط در آن و بعضی گفته اند که این عبارت از کثرت شهادت نزور و یمین فاجزه است یا معنی آنست که تردید
 میل مد کا فی شهادت خود را بیدین و میگوید و الله من شافک صدقتم و بعدلین چنانکه میگوید مردم کو اهل اند بر راستی سوگند
 من متفق علیه * و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و سلم عرض علی قوم الیمین * روایت میکند ابو هریرة که
 آنحضرت عرض کرد بر قومی یمین را یعنی فرمود که سوگند بخورید که این دعوی بحق نیست * فاستمعوا * پس شنایی
 کردند آن قوم در سوگند خوردن * فامران یسهم بینهن فی الیمین * پس امر کردند که قرعه انداخته شود میان ایشان
 در سوگند خوردن * ایهم یخلف * که کدام یکی از ایشان سوگند بخورد * و رواه البخاری * پوشید * نه اند که آنچه از
 ظاهر عبارت مفهوم می شود آن است که شخصی دعوی کرد بر جماعتی پس متکثر شدند آن جماعت پس عرض کرد آن
 حضرت بر آن جماعه یمین را پس شنایی کردند آن جماعه در سوگند خوردن پس سوگند داد آنحضرت جماعه را
 بلکه فرمود قرعه بیند از دل و سوگند خورد هر که قرعه بنام وی بر آید ولیکن شارحان این را تصور کرده اند بصورت دیگر
 و طبعی آنرا نقل کرده و گفته است که صورت مسئله آنست که دو مرد دعوی کردند متاعی را که در دست قاضی است و نیست
 مرآن دو کس را کو اهل یا مرد کو اهل دارند و آن شخص ثالث میگوید که من ندانم مرکز است این متاع پس درین صورت
 سوگند داده میشود یکی از آن دو مرد می را که قرعه بنام وی بر آید انتہی و شاید که این جهت آنست که هر یکی از آن مکرر
 است حق دیگری را را الله اعلم گفت طبعی و باین قائل است علی بن قتیض رضی الله عنه و شافعی میگوید که کذا شته شود آن
 متاع در دست همان ثالث و نزد ابی حنیفه قسمت کرده شد میان دو ذمعه ای بد و نصف و بعضی گفته اند که این یک قول
 است از شافعی و قول دیگر آنست که قرعه انداخته شود و دیگر مثل قول ابی حنیفه و قرعه حق مالک و احمول است و
 از بعضی شروح مد ایه نقل کرده شد و است که مالک مالک آنست که حکم کرده شود با لکه اعدل تر است ازین دو بینه
 کند اقالوا * الف * ل الثانی * من عمر بن شعیب عن ابیہ عن جیلان النبی صلی الله
 علیه و سلم قال البینه علی المال بی والیمین علی المال بی علیه * کو اهل بزان کسی است که دعوی کنند و سوگند بران
 گهی است که دعوی کرده شد و است بروی یعنی اگر مکرر کرد و طلب کند مدعی تسلیم او را * رواه الترمذی * و عن ام
 هانم رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم فی رجلین اختصما لیه فی مواریت * روایت کرد ام سلمه از آن حضرت
 در شان دو مرد که خصومت کردند بسوی آنحضرت در میراث های یعنی دعوی کردند در متاعی و گفت یکی از آن من
 است که بارت رفیق است یمن و دیگری نیز همچنین گفت * لم یکن لهما بینه الا دعواهما * اینچنین دو مردی که نبود
 مرآن دو مرد را کو اهلان مکرر دعوی آنها یعنی مجرد دعوی بود بی بینه * فقال من قضیت له بشی من حق اخیه * پس گفت
 آنحضرت کسی را که حکم کنم من بوی آنکس بپیزی از حق بر او درونی یعنی حق او نباشد و کو اهلان دروغ بکن از دل یا سوگند
 دروغ بخورد و من حکم بد ان کنم * فانما اقطع له طعة من النار * پس جدا نمیکند یعنی حکم نمیکند بوی او مکرر یا را از
 آتش * فقال الرجلان کل واحد منهما * پس گفتند ان دو مرد هر یکی از آن دو مرد * یا رسول الله حق فی الصاحبی *
 حق من که این است مر یا مر است یعنی من کذا شتم از دعوی کردن آن * فقال لا * پس گفت آنحضرت نکنید همچنین و نگویید
 و مطلق از حق خود بکن رید * و لکن اذ هما فاقسما * ولیکن بروید پس بخش کنید * و فوخیا الشقی * و عدل کنید در قسمت
 و قصد کنید حق را و و خبی ابتداء معجمه سیر میانه را کو بید که نه شتاب باشد و نه درنگ و بمعنی قصد و تدبیر نیز آمده * ثم
 استهما * بستر قرعه اند ازین شاید که در قسمت عدالت ترفته باشد و بظن و تشمین واقع شده * ثم استمل کل واحد منكما
 صاحبه * بستر باری که تجلیل کند هر یکی از شما یا خود را یعنی خلل کرد اند حق خود را که بجانب دیگری رفته باشد
 این نیز برای احتیاط و توریح است تا بر اءت بیقین حاصل گردد شاید کم و بیش شده باشد * و فی روایتی * و در روایتی

اینچنین آمد که * قال انما اقصی بینکما برأی * گفت آنحضرت حکم نمیکند من میان شما مکر برای راجع به خود
 * فیما هم بنزل علی نیه * در چیزیکه فرود فرستاده نشده است بر من و وحی کرده نشده است در آن * رواه ابوداؤد
 * وعن جابر بن عبد الله ان رجلا من اعداء دابة * روایت است از جابر که دو مرد دعوی کردند چارپایه را * فاقام کل
 واحد منهما البینه * پس برپا کرد هر یکی از آن دو مرد گواهان را * انما دابته نتیجها * بر آنکه این دابه دابته او است که
 زایانیده است انرا ناتج مرد دابه را مثل قابله است یعنی دایه است مر زنان را که می زایاند و تدبیر او مر ولادت او میکند
 * فقضى به رسول الله صلى الله عليه وسلم للذي في يده * پس حکم کرد آن حضرت بان دابه مر کسی را که در دست
 او بود در دین مسئله تفصیل است و موردی است و اقوال متعده که در کتب فقه مذکور است جمله از آن در شرح ذکر
 کرده ایم * رواه فی شرح المسنة * و عن ابي موسى الاشعري ان رجلا من اعداء عيا بغير املی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم *
 روایت میکند ابو موسی که دو مرد دعوی میکردند شتری را در زمان آنحضرت * فبعث کل واحد منهما شاهدين * پس
 فرستاد و اقامت کرد هر یکی از آن دو مرد و کواد را * وقسمه النبی صلی الله علیه وسلم بینهما بصفین * پس بخش کرد آن
 شتر را آنحضرت میان آن دو مرد و دو نیم نیم را یکی داد و نیم را یکی * رواه ابوداؤد در فی رواية له وللنسائي رابن
 ماجة ان رجلا من اعداء بغير البیست لواحد منهما بینه * و در روایتی مرانی دارد و نسائی و ابن ماجة را اینچنین آمده
 است که دو مرد دعوی کردند شتری را که نبود مر هیچ یکی را گواهان * فجعله النبی صلی الله علیه وسلم * پس کرد انیل
 آنحضرت آن شتر را بینهما * میان آن دو مرد * و عن ابي هريرة ان رجلا من اعداء بغير البیست * و روایت است
 از ابو هریره که دو مرد خصومت کردند در دابته و نبود مر آن دو مرد را گواهان * فقال للنبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله
 علیه وسلم * فبعث کل واحد منهما طی الیهین * فرعه بیفکنید بر سوکن و این مثل انبی که کتب شما از حدیث ابی هریره و آخر فصل اول
 * رواه ابوداؤد و ابن ماجة * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لرجل حلف بالله الذی
 لا اله الا هو انه عبدک شی * روایت است از ابن عباس که آن حضرت گفت مردی را که سوگند داد مرا و را سوگند
 بخور بخش ای که نیست خل اجزا که نیست مرا و را نیز تو چیزی * یعنی للمعنی * یعنی مر مدعی را حلف به تشدید لام
 است از تعریف بمعنی سوگند دادن * رواه ابوداؤد * و عن الاشعث * یشین معجده رثاء مثلته * بن قیس * صحابی است
 آمد بر آنحضرت در وفات کند در سال دهم و بود در رئیس قوم خود مطاع در ایشان و خبیله در اسلام و مر تدش مر
 قبیل خود بعد از وفات آن حضرت بعد از آن رجوع کرد در خلافت ابو بکر صدیق و ابو بکر صدیق خواهر خود را دعوی تزویج
 کرد و بیرون آمد با سعد بن ابی وقاص بجانب عراق و فتح کرد قادیسه و حلل این و حلولا و نها و ندر او نزول کرد کوفه
 و او روی مرد و نماز کرد بروی امام حسن بن علی ابن ابیطالب رضی الله عنه در سال مصالحه وی با معاویه و بود در حرب
 جمل و صفین از انصار علی رضی الله عنه و بود در عیمه وی روز صفین * قال کان یبني وین رجل من اليهود ارض *
 گفت اشعث بود میان من و مردی از یهود زمینی مشترک * فجدد نی * پس منکر شد آن مرد یهودی مرا * فقال منه الی النبی *
 پس پیش بردم من او را بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال الک بینه * پس گفت آنحضرت آیات را که امان مستند
 * قلت لا * گفت نیست مرا گواهان * قال لليهودي ا حلف * گفت آنحضرت مر یهودی را سوگند بخور * قلت * گفتم
 من * یا رسول الله اذن یحلف وین بمالی * اکنون سوگند میبخورد این یهودی مر میبرد مال مرا یعنی چه اعتماد است
 بر سوگند یهود که ایشان دروغ گویند * فانزل الله تعالی ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا * بد رستی
 آنکسایکه استبدال میکنند بعهد خدا و سوگند های خود بهای اندک را * الآية * تا آخر آیت یعنی شریعت همین تحلیف
 است ولیکن هر که دروغ سوگند خورد و بال آن برگردن او خواهد بود و نصیبی نخواهد بود مر او را در آخرت چنانکه
 منظور کلام مجید است * رواه ابوداؤد و ابن ماجة * و عنه ان رجلا من کثرة رجلا من حضر موت اختصما

الى رسول الله * وفيه من اشد عذاب جهنم * قال رسول الله * ان ارضي اغتصبنيها ابرهه
 بل رمتي اين زمين من به حتم گرفته است از من پد روی * و هي في يد * وان زمين در دست اوست * قال هل لك
 بينة * كفت آن حضرت من حضر مني را يا همت ترا كواه * قال لا * كفت حضرت مني نيست مرا كواه * ولكن احلله
 به تشد يد وليكن هو كند ميل هم من او را با اين عمارت * و الله ما يعلم انها ارضي * انجل انجيل اندي وي كه اين زمين
 زمين من است * اغتصبنيها ابرهه * غصب کرده است آنرا از من پد روی * فتها الكندي لليمين * پس اماره شد كند
 هو كند را و خواست كه سو كند بخورد * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع احد مالا بيمين * پس كفت ان حضرت
 جد انما زد هيچ يكي مالي را از كسي بسو كند * الا لقي الله وهو جلد * مكرانكه ملاقات كند خدا را و حال انكه وي
 مظلوم البوكه است و جلد بنال معيجه در اصل بمعني قطع است و نيز بمعني قطع يد آيد و اين جمل مراد قطع بركت
 است چنانكه در حد يث يكر آمد * است كه مر كه فراموش كند قرآنرا ملاقات مي كند خدا را و حال انكه وي اجنم
 است و بعضي گفته اند مراد مقطوع الحجة است يعني زيان نداد كه تكلم كند بدان و اما جلد ام بمعني مرض مشهور
 صفت از وي مجنوم مي آيد نه اجنم پوشيده نمائند كه حمل بر قطع يد اين جاليز مناسب است چون مال يكي رايه ستم
 گرفته جزا يار قطع يد آيد و الله اعلم * فقال الكندي هي ارضه * پس ترجمه كند خدا را و كفت اين زمين را و احب
 و مضمون اين حديث در فصل اول از ملامه بن و اولي كذا شته است اما در ان جا اين زياد نيست كه كفت كند هي اين
 زمين اوست * رواه ابوداود * و عن عبد الله بن انيس * بضم همزة و فتح نون و سكون تحتانيه صحابي انصارى عتيبي
 شجاع و مردانه بود حاضر شد احد را و امارات عنه اربع و خمسين بالمان ينة * قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان من اكبر الكبائر الشرك بالله * بد رستي از كفا فان كه كميتر تو دين كفاي است شرك آوردن بخدا * و
 حقوق الوالدين * و از ار كردن پد رومادر را * و اليمين الغموس * و هو كند غموس بفتح غين معيجه سو كند خوردن
 يركار كذا شته ديده و دانسته و اين را نذر ما كفارت نيست جز توبه و استغفار زود روی و صميم واقع شده است بنا و از اين
 جهت غموس كويند كه غوطه مي دهند صاحبش را در آتش دوزخ غموس بغير معيجه غوطه دادن و باب نوروزن
 است و آنچه در قضا يا واقع ميشود و مال مردم را بوي اقطاع ميكند از اين قبيل است * و ما خاف خالف بالله يمين صبر *
 و سو كند نخورد هيچ سو كند خوردن بخند سو كند صبر در اول فصل اول تفسير وي كذا شته و حاصل ان بمعني يمين
 غموس راجع مي گردد * فادخل فيها مثل جناح يعوضة * پس در آورد در ان يمين از دروغ و خيانت مانند با زوي
 ينة * الا جعلت نكتة في قلبه ال يوم القيامة * مكرانكه كرد انيد و شود ان يمين نقطه سياه در دل وي تا روز قيامت و
 باقي ميماند و بال او كه در ان عالم ظاهري كرد في الصراح نكتة مانند نقطه خبيث * رواه الترمذي و قال هذا
 حديث قريب * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسلط احد غيل منبري هذا * كفت آن حضرت سو كند
 نثار د هيچ يكي نذر منبر من كه اين منبر عظيم الشان واضح البرهان است * على يمين ائمة * بر سو كند در روز كه
 خلد اوند بزياست * ولو علي سواك اخضر * و اگر چه سو كند بر سواك سبز خورد كه چوب پاره متبديل است و سبز بيهت
 ان كفت كه بعد از خشك شدن قد وي و قتيبي پيدامي كند * الا تبوء مقعد من النار * مكرانكه مهيا مي سازد جاي
 نشست خود را از آتش دوزخ * و زوجيت له النار * يا كفت واجب مي گردد در اوزار آتش و از اين حديث معلوم مي شود
 تغليظ تشديد در حلف بحسب مكان چنانكه بحسب زمان است * رواه مالك و ابوداود و ابن ماجه و عن خريم * بضم
 حاي معيجه زفتح را غير منقوطه و سكون تحتانيه * بن فائق * بفاع و قاي فوقانيه مكسور و صحابي اسدي است حاضر شد حد يثيه را و
 بوضعت نرسيد حضور اربل را * قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح * كفت كذا اردان حضرت آغاز

بآمدن در آن فلما انصرف قام قائما * پس هنگامیکه برگشت ایستاد ایستادنی * فقال عدلت شهادة الزور بالاشراک
 بالله * پس گفت بپرا برکردن خلیل شده است گواهی دروغ یا شرک آوردن بخدا * ثلث مراتب * سه بار گفت این
 سخن را زیرا که اشراک نیز از قبیل شهادت زور است چنانکه توحید شهادة صدق است و زور بضم زای بمعنی کذب است
 مشتق از زور بمعنی میل و انحراف * ثم قرأ * بپسرخواندن آن حضرت این آیت را * فاجتنبوا الرجس من الاوثان *
 پس پرهیز کنید و یکسو شوید از بتها و بتها که پرستش بتان است * واجتنبوا قول الزور * واجتنبات کنید سخن دروغ را
 * حنفا لله غیر مشرکین به * در حالیکه میل کنند این از باطل بسحق شرک نیارند * فاجتنبوا قول الزور * واجتنبات کنید سخن دروغ را
 کردن و قول زور عا م تراست از شهادت زور و چون امر کردند باجتناب از قول زور اجتناب از شهادت زور
 بانچه در روی است از تلافی حق مردم بطریق اولی باشد * رواه ابو داود ابن ماجه و رواه احمد و الترمذی
 عن ایمن * بهتم همزة و سکون یا و فتح میم بن خمریم و نوی روایت دارد از پدر خود که خمریم بن قاتک است
 در صیبه و روایت ابو جعفر است و از آن حضرت نیز روایت میکنند و میگویند که آن مرسل است * الا ان
 ابن ماجه لم یذكر القراءه * مگر آنست که ابن ماجه ذکر کرده است قرأه آیت مذکور را * و من عایشه رضي الله
 عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يجوز شهادة خائن ولا خائنة * رواه نیست گواهی مرد خائن و نه زن
 خائنه مراد خیانت در امانات مردم است یعنی آنکه مشهور است بان و ظاهر شد از وی خیانت مکرر و اخیانت
 امر مشفی است که مطلع نیست بر آن مکر عالم الا مرار و التفتیات و بعضی گویند مراد اخیانت است مطلقا که
 خیانت است در احکام شوع که امانت نخلد او و رسول خدا است و ذکر زنا بعد از وی در حدیث آینه از قبیل تخصیص
 بعد تعمیم است و این توجیه اولی است و الا باقی مانند ذکر بسیاری از فموق که مانع آنرا از قبول شهادت تخصیص
 بخیانیت چیست و فسق ارتکاب کبیره را صراحت صغیره است * ولا یجوز حدی * و جایز نیست شهادت کعبه که تازیانه
 زده شده است بعد و لیکن در سایر حدیثها از توبه است بعد از توبه جایز در حدیث بعد از توبه نیز جایز نیست
 و این مذهب امام ابو حنیفه است و زود اینه دیگر بعد از توبه جایز است در جمیع حد و و تحقیق این را باصول فقه است
 * ولا ذی عمر * بکمر غین معجبه و سکون میم و جایز نیست شهادت بخدا و نذ کینه و علی اذیت یعنی قبول کرد
 نمی شود گواهی دشمن که دشمنی او ظاهر و مشهور است * علی اخیه * بر برادر خود و برادر گاهش دشمنی می باشد و گاهی
 دینی و اینجا مثل از بنی نوع مراد است که مثل مهر بانی و انصاف است نه اظهار کینه و عدل او است * ولا ظنون فی ولا
 ولا قرابة * و نه جایز است شهادت شخصی که متهم است در ولا و نه شخصی که متهم است در قرابت ظنین بظان معجبه
 بی وزن فعیل از ظنه بکمر بمعنی قهمت چنانکه در قول و می بیند که کزید و ما هو علی الغیب بظنین بر قرائت بظان شرح
 این کلام آنست که شخصی مولا معتقد کسی است و استنباط میکند خود را بظن مولی خود میگوید که من عتیق فلانی ام غیر مولی
 خود را بختوا بل و حال آنکه وی در این قول کاذب است و مشهور است بان چنانکه مردم متهم می دارند درین قول ازرا یکبار
 نکذب میکنند او را شهادت این چنین کسی مقبول نیست زیرا که فاسق و دروغ گو است و کذب در ولا بقطع آن از
 معتق را دعای آن مرغیر معتق را کبیره است و رعید و تشدید در وی وارد و همچنین است حکم در قرابت باین طریق که
 دعوی کند بدو روغ که من این فلان یا اخ فلانم و نکذب کنند او را درین دعوی و متهم و منسوب گردد بدان و این نیز
 فسخ است و در ادعای نسب غیر بدو لعنت وارد شد است * ولا القانع مع اهل البیت * و نه جایز است شهادت
 کسی که قناعت کند با اهل خانه و آن مائلی که قناعت نماید با اهل بادی قوت و مراد اینجا کمی است که در نفقه
 دیگر است مانند خادم و تابع زیرا که وی گواهی میدهد برای جو نفع بنفس خود پس در حکم شهادت والد و والد و
 شهادت اهل الزوجین مردیکه را کرده * رواه الترمذی فقال هذا اجل یس غریب * و یزید بن زیاد الب مشقی الراوی

آن حضرت که هر دو خصم یعنی اهل اعی و اهل شایعه بمقتضای دینش حاکم * رواه احمد و ابوداود *
 * کتاب الجهاد * الجهاد بفتح و ضم طاء ثانی و لیسفت وجهه بکسر و میجاهله قتال یا دشمنان کن ای القاموس و مانا که
 مراد خروج و قصد برزاع قتال است و بدل طاعت و مجاهد در آن بدلیل آنچه موافق بعد ازین بابی آورد در
 قتال کردن در جهاد و ازین جامع فهم می شود که جهاد بی قتال نیز می باشد و جهاد با کفار فرض کفایت است مگر آنکه فقیر عام
 باشد و براین تقدیر فرض مخیر می گردد و غزو و حراقت افضل است از غزو و بروردن قاموس حدیثی آورد که خیار شهید
 است و گفت الله یعنی آنکه ایشانرا کشتی بوم زد و میوطن در جمع الجوامع حدیث آورد که خدا ایتعالی خود
 بقبض میکند ارواح شهدای عزرا و نمیکند ارد بملک الموت بود و کتاب تیزد و فضل غریق احباب دید بیاید.

* الفصل الاول * من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من آمن بالله ورسوله و أقام الصلوة و صام
 رمضان * كفى * إيمان أن آرد بفتح او و رسول خدا او بر باد آرد نماز را و روزه دارد ماه رمضان را * کان حقاً علی الله
 أن یبدل الجنة * باشد لازم و ثابت بر فضل خدا آنکه در آورد او را در بهشت * چاهد فی سبیل الله او بچسب فی ارضه البتی
 و الدنیا * جهاد کند انکس در راه خدا یا به نشیند در زمین خود که زائید باشد است در آن و تخصیص با قامت صلوة
 و صوم رمضان تنبیه است بر عظم شان اینها و از جهت وجوب و عموم آن بر عامه مومنان بخلاف زکوة و حج که بر همه
 کس واجب نیست الا بر کسی که صاحب مال است و استطاعت دارد * قالوا افلا نمشوا للناس * گفتند صحابه ای پس خبر
 خورش فرمائیم مردم را * قال ان فی الجنة مائة دراجة * گفت آن حضرت بد رستی که در بهشت صد پاییه است * اعدوا
 الله للمجاهدين فی سبیل الله * آماده کرد که است آن درجعات را خدا ایتعالی بر جهاد کنندگان را در راه خدا * ما بین
 الدرجتين مائین السماء و الارض * مسافت میان فرد و پاید چنانکه میان آسمان و زمین است یعنی ازین بشارت بد میل بدر
 آمدن در بهشت با ایمان و نماز و روزه بطریق وجوب و نجات از آتش و زخ و لیکن در اینجا در فضایل دیگر
 است که در پادشاهی شریکند جهاد و شهادت در راه خدا پس سعی کنید در دریافت آن نیز بجهاد * فاذا سالتم الله فاعلموا
 الفردوس * پس چون سوال کنید از خدا ایتعالی بهشت را پس سوال کنید فردوس را * فانه اوسط الجنة * پس بد رستی
 که فردوس اوسط بهشت است یعنی اعدل و افضل بهشت است و وسط بهترین چیزی را گویند * و اعلى الجنة * و فردوس
 بالا تر بلند ترین بهشتها است * و فوکه عرش الرحمن * و زوفا و عرش خدا ای مهربان است و اضافت عرش بر حمان
 بعلاقه مناسبت است میان عرش و رحمت که چنانکه عرش احاطه کرده است تماماً به انجمام و از آنجا که عالم محموس را
 رحمت پروردگار تعالی و تغل من احاطه کرده است همه اجسام را و ازواج ميسوسات و معقولات عرش را و جز آن * و منه
 تغیر آنها را الجنة * و از فردوس بیرون می آید و زوفا می شوند بجوهای بهشت و فردوس مشتق از فردوسه است بمعنی
 سعادت و عظمت * و زوفا بخاری * و منه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المجاهد فی سبیل الله كمثل الصائم القائم القانت
 لربا یات الله * لسان و قصه عجمه جهاد کنندگان در راه خدا و همچو حال رقصه روزه داران شب بیدار و طاعت کنندگان و قیام
 نمایند با یات خدا است * لا یفترون حیاتهم و لا صلوة * که سبقت نمیشود آن صائمان قائم از صیام و قیام اگر چه مجاهد را
 فتور می باشد در بعض اوقات بشوای و خوردن و مانند آن ولیکن در حکم آنست که فتور ندارد از عبادت اصلا و نوشته
 میشود ثواب آن پیوسته بر هر جنبش و آرام و ذکر قنوت نکردن زیرا که داخل قیام است * متفق علیه * و عنه قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انتدب الله لمن خرج فی سبيله اجابة کرد و ضامن شد خدا ایتعالی من کمنی را که بیرون آمده است بجهاد
 در راه وی * لا یخرجه الا ایمان به * در حالی که بیرون نمی آرد او را مگر ایمان آوردن بمن * و تصدیق بوسلی و راحه
 گوید انتمن پیغمبران مرا یعنی برای خدا و طلب رضا او بر آید نه بطلب دنیا و ثروتی و زیاده ان ارجعه بما قال من اجر
 و ارضیة * که باز گردانم از اینها اش پیوسته که یافته است از اجر و ثواب آخرت فقط یا غنیمت یا اجر و بعضی روایات

و غنیمه بوارنیز آمد **اهت** چنانچه غنیمت منافی اجزائست **اوادخله الجنة** یاد دمی آرم اوراد ربهشت یعنی با ما بقا
بمحاسب ربهی عذاب بامی در آرم بعد از موت پیش از روز قیامت چنانکه کعبه اجزاء عذاب ربهیم اگر چه کشته شد و باز
نیامد **متفق علیه** و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **والذي نفسي بيده لو لا ان رجلا من المؤمنين لا تطيب**
انفسهم ان يتخلفوا عني گفت ان حضرت بخدا سوگند اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه مردان از مسلمانان خوش نمی
شود نفعهای ایشان که واپس مانند وجد اشوب از من **ولا اجل ما احملهم عليه** و نمی بود این که نمی بایم مرگیمی
را که بود ارم و هوار کنم ایشان را بران **ما تملكت من سريّة تغزوني عبيد الله** و ایمن نهی ما ندیم و چنانچه نمی شدم
از هر فوجی که جنگ می کرد در راه داخل اسریه بفتح مین و کیسور او تشدید یا پاره هر لشکر یعنی می که هر دو راه را شکر و هر فوجی
بچنگ کا فزان نمیورم موجبش آنست که اگر همراه هر فوج بچنگ میرقم لا بد جمعی از مسلمانان و ایمن نمی مانند و جدا
می مانند از من **احب بي سواي وبي ساماني ومن مراكب نل ارم** که ایشان را بران سوار کنم و همراه یورم و مسلمانان بر واپس
نمانند **ان زجنگ و جد اشدن** از من خوش نمی شوند و حضرت می بخورند بران و شکسته می شود **لهي ايشان او كرهه محبت**
من جهاد را اجزائه ایت که در سمت می دارم که مکر رکنه شوم و بزم چنانکه فرمود **والذي نفسي بيده لو ددت**
ان اقتل في سبيل الله و بخدا سوگند هر آینه در سمت میدارم من که کشته شوم در راه خدا **ثم احببي** پیوسته زنند که در اندیشه
شوم **ثم اقتل ثم احببي** پیوسته باز کشته شوم پیوسته باز زنند که در اندیشه شوم **ثم اقتل احببي** پیوسته کشته شوم پیوسته
زنند که در اندیشه شوم **ثم اقتل** پیوسته کشته شوم یعنی در سمت میدارم که هر بار زنند که در اندیشه شوم و کشته شوم تاهر
بار ثواب جدید بایم **متفق علیه** و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **روايها ايت از سهل بن سعد**
ما عدي انصاري که اگر کسی است از صحابه که فوت کرد در مدینه گفت گفت آن حضرت **رباط يوم في سبيل الله خير**
من الدنيا وما عليها نگاه داشتن هر حد اسلام يك روزی بهتر است از دنیا و هر چه بود دنیا است از متاع دنیا و عظام
ان رباط بمعنی بر بستن و رباط نگاه داشتن **دشمن از جهت بر بستن اسپان دروي** **متفق علیه** و عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **لغدوة في سبيل الله اوروحة خير من الدنيا وما فيها** هر آینه يك پامداد سیر کردن
در راه خدا یا يك شبگاه سیر کردن بهتر است از دنیا و چیزی که در دنیا است **غدة و بفتح معجزة سیر کردن در اول روز**
وروحه بفتح سیر کردن از راه خور و ز **متفق علیه** و عن سلمان الفارسي قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
يقول رباط يوم ذابله خير من صيام شهر و نيامه **گفت سلمان فارسي شنیدم ان حضرت را می گفت که رباط يك روز**
و شب بهتر است از يروزه يك ماه و شب خيزي ان و ان مات جري عليه عمله الذي كان يعمل **را اگر بيمد روان میکرد**
بروي ثواب عمل وي که بود که عمل می کرد و اجري عليه رزقه **و رها نیده می شود بر وي رزق وي از طعام و ثواب**
ربهشت و امن اليتان **و ایمن می کرد** و از فتنه اندازنده که قرشیه عذاب قبر است یا دجال یا شیطان است و امن
بلفظ معلوم از من و او من بلفظ مجهول نیز روایت است بمعنی این که در اندیشه می شود و فتان بفتح فاء و تشدید تا و بضم تا
جمع فائن نیز روایت کرده اند **رواه مسلم** و عن ابی عبيد **بفتح** مهله و سکون موحد و سبعین مهله صحابی انصاری است
نام او عبد الرحمن بن جبر بفتح جبر و سکون موحد و ذر جا هایت نام او عبد العزی بود حاضر شد بر او و تمامه مشاهد
را همراه ان حضرت مات بالمدینه سنة اربع و ثلثین و له سبعون سنة **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اغبرت**
قلما ما عبد فی سبيل الله فتمسه النار کرد آلوده نکرد و د و پای هیچ بنده در راه خدا پس مساس کند او را تشدید و زخ
کنایت است از سعی در راه خدا و در دنیا مبالغه است که چون اغبرارد راه جهاد را دافع مس ناکرد و نفس جهاد چه
حال خواهد داشت و غالب مراد به عبد الله سعی بجهاد آید و کاهی معنی **بفتح** و علم و رزق حلال نیز افتد **رواه البخاري**
و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجتمع کافرو قاتله فی المار ابل **جمع نمی شود کافر و کاشنده**

کا فرد را تش و وزخ همیشه این حد یث بشارت است مخصوص بکسی که در زجهاد کافر و ابریکشد هرگز در وزخ ندر ایل
 و در حقیقت این بیان فضل جهاد است زیرا که هر که جهاد کند غالبان است که کافر و ابریکشد و کسی که جهاد کند و
 سعی در ان کند و قتل نکند نیز جزای ان پشیت است * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من خیر معاش الناس لهم * از بهترین زندگانی مردم مردی که در جهاد کافر و ابریکشد * رجل ممسک عنان فرسه
 فی سبیل الله * زندگانی مردی است که نگاهداری کند از راه خدا * یطیر علی متنه * در حالیکه می پرد آن مرد بر پشت اسب یعنی تیز میزد و میرود بر اسب * كلما سمع هیعة او نزع طار علیه * هرگاه که
 می شنود ان مرد آوازی را که ترسید شود از ان با فریاد بر میخواستن رومی بر دبر پشت اسب هیعة آنچه ترسانند کمی را
 از آواز و خروش دشمن و نزع در اصل بمعنی ترسیدن و مراد اینجا اثر است که استغاثه است * یبتغی القتل والموت *
 طلب میکند و می جوید آن مرد قتل را و موت را * مطانه * در جاهای که کمان موت است یعنی با یک تیر از مردن و
 نمی گریزد از ان بلکه می جوید و میطلب انرا * اورجل فی غنمة * یا زنی کانی مردی در چند کوشش بیکه دارد * فی راس
 شیعة من هذه الشعف * می باشد در هر کوهی ازین کوه ها شعب پیشین معجمه و عین مهمله بفتحات سر کوه * اوربطان
 وادمن هذه الاردي * یا می باشد در میان رودی ازین رودها * یقیم الصلوة * بر پامی دارد نماز را * ویوتی
 الزکوة * زمین دل زکوة را اگر این کوشش ان بعد نصاب بر سنن * و یعب زبه * و می پرستد پروردگار خود را *
 حتی یاتیه الیقین * تا آنکه بیاید او را موت و یقین نام موت است که آمدن او یقین است * لیس من الناس الا فی خیر *
 نیست این مرد از مردم مگر در نیکی که نگاهداری از ایشان را از شر خود و بیکه میزد خود را از ایشان و با ایشان در
 خیر شریک است نه در شر حاصل معنی این حدیث حق و ترغیب است بر مجاهدت اعدا دین و بر مجاهدت نفس و شیطان
 و اعراض از استغناء از این شهوات و تنبیه بر آنکه اگر مخالطت کند مردم را در قائل دین و تقویت شریعت کند و الا
 عزلت گزیدن و گوشه گیری و درین حدیث دلیل است بر افضالیت عزالت از خلطت و مسئله خلافیه است و مدبر بر نواید
 و افادت است و در احیاء العلوم احتیفاء ان کرده و کاتب حروف در ترجمه ربع عادات کتاب مذکور نیز ذکر کرده
 و بالله التوفیق * رواه مسلم * و عن زید بن خالد * از مشاهیر صحابه ایست مائت یا لکوفه بنه ثمان و سبعین در زمان
 عهد الملك و بعضی گفته اند در آخر زمان معاویه * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من چیز غایبی سبیل الله
 فقد غزا * روایت میکند که آن حضرت گفت کسی که باخته کند امرای غازی را در راه خدا پس تحقیق غزا کرد یعنی
 حکم ان دارد که غازی است و شریک در ثواب غزا و نیز ما ختن اسباب عروس و معارف و مرد * و من خلف غازی
 فی امله فقد غزا * و کسی که خلیفه کرد در غازی را در اهل و عیال غازی و قیام نماید بعد از وی بر عایت امور ایشان
 پس تحقیق غزا کرد * متفق علیه * و عن بريدة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حرمة نساء الحجاجین علی
 القاعین * حرمت زنان آنها که بجها در آمده اند بر قاع ان که در خانه های خود تشنه اند و بجها در آمده اند
 * حرمة امهاتهم * همچو حرمت مادر ان قاع ان است مقصود مبالغه است در اجتناب قاع ان از مخالطت زنان
 میاهد ان یعنی باید که در زنان ایشان خیانت نکنند و بنظر بد ننگند و چنان حرام دانند که کویا مادران
 ایشانند * و ما من رجل من القاعین یخلف رجلاً من الحجاجین فی امله * و نیست هیچ مردی از قاعین که نیابت
 کند مردی را از میاهدین در اهل و عیال وی * فتخونه فیه * پس خیانت کند او را در امل وی * الا و قبله *
 مگر آنکه ایستاده کرده شود آن مرد قاع برای مرد میاهد * فیاخذ من عمله ما شاء * پس بگیرد میاهد
 از عمل قاع هر چه خواهد * فما ظنکم * پس چیست کاین شما آیا میکند از حسنات زی چیزی را یا چه کان
 داری بخند یا رجوع این خیانت یا بیک داری درین مجازات یا چه کان داری بکسی که داده است او را بخند آیتعالی این

منزلت و مرتبت را و مخصوص گردانید و است او را باین فضیلت البته بعد از وی از امتداد یکراد و خواهد بود * رواه مسلم

* و عن ابن مسعود الانصاری * صحابی مشهور است * قال جاء رجلنا بمائة مخطومة * کفت آورد مردی شتر مادر و مهار

در بینی را و خطام بکمر آنچه کرده می شود در بینی شتر تارام کرد * فقال له نبي سميل الله * پس گفت آن مرد این

ناقه در راه است یعنی تصدی کردیم از او در راه خدا * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لك بها يوم القيمة سبع مائة *

ناقه * مرتباً باین يك ناقة روز قیامت ثواب مفتوح ناته است * كلها مخطومة * همه آن مفتوح مهار کرد و شك است چنانچه

این ناقة از اینجا معلوم می شود که مضاعف ثواب کافی تا مفتوح میرسد مخصوصاً این طور عملی که از برای جهاد کرده

* رواه مسلم * و عن ابي سميل آن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد * روایت است از ابي سميل حدیثی که آنحضرت

فرستاد لشکر بر ابعث بسکون عین و بفتح آن لشکر که پیچان فرستاده شود * الى بنی لحيان من هذیل * بنوی بنی لحيان

بکمر لام و بفتح نیز آمده که بطنی است از قبیله هذیل بضم هاء و بفتح ذال * فقال لينبعث من كل رجلين احد * پس

گفت آن حضرت باینکه که برخیزد و برود از هر دو مرد یکی از آن دو و یعنی از هر قبیله نصف عدد وی برود * والا جرینما *

و مرد و ثواب جهاد مشترک خواهد بود میان هر دو از این محمول است بر خلف شدن قاعد از میان کلد اقال الطیعی

* رواه مسلم * و عن جابر بن سمره * بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور است خواهر زاده سید بن ابی وقاص مادر وی خاله

یست ابی وقاص * ذال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يروح هذا المسلمان قايما * همیشه است این دین اسلام بر پا

تقاتل علیه عصابة من المسلمين * کارزار میکنند بر سر پا و اشتن و می جهاد از مسلمانان * تحتی تقوم الساعة * تا آنکه بر پا

می شود و می آید قیامت * و رايه مشام * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكلم احد في سميل الله *

مخبر و ج کرد انیل و نمی شود هیچ یکی در راه خدا کلام با بفتح خضمه کردن کلام و کلام خستگیها * والله اعلم پس بگم

فی سبيله * و خدا اذنا است یکی که میروح کرد انیل و نمی نشود در راه وی * الا جاء يوم القيمة و جرحه يمشي دما * مکر

آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه جراحت و میزید خون و از زونی ثعبان بفتح مثله و عین غیله و باء موحده دران

کردن آب متعجب بفتح نا و د ان * اللون لون الداء * رنگ رنگ خون * والزنج ریح الملح * و بوی بوی مشک

* متفق علیه * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم احد یل خل الجنة یسب ان یرجع الى الدنيا *

قیامت هیچ یکی که در آید بهشت را دوست دارد که باز گردد بسوی دنیا * وله ما فی الارض من شیء * و باشد از راه آنچه در زمین

است از چیزی * الا الشهید یضمن ان یرجع الى الدنيا * مکن شهید آرزو میکند که باز میگرد بسوی دنیا * فیقتل عشر

مرات * پس کشته شود ده بار * لما یری من الکرامة * از جهت آنچه می بیند از بزرگی و ثواب * متفق علیه * و عن مسروق *

تابعی کثیر از اعلام فقها است اسلام آورده پیش از وفات آنحضرت صلی الله علیه و عالم و دریافته صد راول را از خلق اربعه

و این مسعود و غایشه و جزایشان و مخصوص بود باین مسعود او را در خردی دزدیده بودند پس یافتند از آن روز مضروق

نام شد چنانکه ان نما کردی که پایها را آما سیدی و چون بخت رفت جز در معجل خواب نکردی * قال جالنا عبد الله بن

مسعود عن هذه الآية * گفت مسروق پیر سیدیم ما این مسعود را از تفسیر این آیه * ولا تحسبن انکم ائمن قتلوا فی سبیل الله

انما ائبل احماء عند ربهم یوزقون * و کان مبر آن کسانی را که کشته شدند در راه امرده بلکه زندگانند نزد پروردگار

خود روزی داده می شوند * تا آخر آیه * قال انا قلنا ما لنا عن ذلک رسول الله * گفت ابن مسعود بیه رستی ما تحقیق

پرسیدیم از تفسیر این آیه از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال ارواحهم فی الجوف طیر خضر لها قنادیل معلقة بالعرش

پس گفت آن حضرت ارواح شهیدان در درون پرنده کان میباشند و طیران را و احدهم فی الجوف طیر خضر لها قنادیل معلقة بالعرش

که حکم آشیانه دارد * تسترح من الجنة حيث شاءت * میچرخند آن طیر را از بهشت هر جا که میخواهند * ثم تری الى

ذلک القنادیل * پستور رجوع میکنند و با ش می کنند بسوی آن قنادیل * فاطلع الیهم ربهم اظلاعة * پس مطلع شد بسوی

اینان پزورد کار ایشان مطلع شد نی بعنایت خاص رتجایی مخصوص * فقال دل تشتمون شیء * پس گفت پروردگار تعالی
ایا خواهش دارید چیز را و هیچ آرزوی دارید * قالوا ای شیعی نشتی رنن نسرح من الجنة حیث شئنا * گفتند چه چیز
خواهیم و ارز کنیم و حال آنکه ما میپریم از بهشت هر جا که میخواهیم * ففعل ذلک بهم ثلاث مرات * پس کرد پزوردگار
تعالی آنرا یعنی هوال را با ایشان سه بار * فلما رأوا انهم لن یتروکوا می ان یسألوا * پس هکما میکه دیدند و دانستند
ایشان که البته کذاشته نمی شوند از خواستن و هوال کردن یعنی دانستن که مراد پزوردگار تعالی و تقدس آن است که
البتة چیزی نخواهند * قالوا یا رب نرید ان تردار احنا فی اجسادنا * گفتند ای پزوردگار میخواهیم که باز گردانی
جانهای ما را در تنهای ما را ما را بدینا بفرستی * حی نقتل فی سبیلک مرة اخرى * تا آنکه کشته شویم در راه تو شهید شویم
بار دیگر * فلما رای ان لیس لهم حاجة ترکوا * پس چون دانست پزوردگار تعالی که نیست مرا یشار هیچ حاجت از جهت
حصول ثواب عظیم که بمرة اولی یافته اند و اگر در مرة ثانیة خواهد بود نیز مثل آن خواهد بود و حاجت نیست بآن زیرا که
ثواب شهید اعلی است و آن را خود یافتند کذاشته شد و تکلیف کرده نشدند بخوابش و هوال * رواة مسلم * اگر گفته
شود که اگر بار دیگر نیز مثل همین باشد پس هوال ایشان رد ارواح را با جساد تا کشته شوند در راه خدا
بار دیگر چه فایده دارد جوابش گفته اند که مراد مقصود ایشان باین کلام قیام بموجب شکر است در مقابل نعمت که
انعام کرده است خدا تعالی بر ایشان نه حقیقت هوال رد ارواح می توان گفت شاید که در خیال ایشان آن آمده
باشد که بار دوم بهتر و کامل تر جزا خواهد بود از بار اول بجهت قوت استدلال و مناسبت و لیکن حق تعالی دانست
بپیرایان عادت خود که مثل همین خواهد بود پس دانست که حاجت نیست بدان پس کذاشت ایشان را ترک هوال فانیهم
ماند آنکه رؤیت خدا عز و جل اعظم و اتم است از تمامه نعمتها پس چرا آنرا نشو استند جوابش آنکه شاید که رویه الله
جل شانه موقوف باشد بر کمال استعداده که لایق است بآن و حاصل نمی شود مکرر در روز قیامت پس بگردانیدن
دلای ایشان را تا رقت حصول آن استعداد یا علم بشیخ ایشان را باین کمال و تمکن است که مراد حق سبحانه خواهش
چیزی از شهوات و لذات جسمانی باشد که اگر بشو اند آنرا نیز دهند پس ایشان بر طریق رضایت و شکر کناری
رفته اکتفا باین کردند تا * فهم تنبیه گفته اند که این ادعای ارواح شهدا در اجواف طیور در درنک رضع در رجوا هراست
در مستاد بق بجهت تکریم و تشریف و بقصد در آوردن ایشان در بهشت باین صورت نه معلق باین بدن و مل بود در آن
همچو تنه بر ارواح در بدن چنانکه در بدن و نیار و به نهادن در اجواف طیور حای میکنند در بهشت و می یا بدن
روایح آن و مشاهد میکنند ابوار آن و لذات مگیرند بدن و خوشحال میکردند باین و انبیه حاصل میکرد از قرب حضرت
رحمان و جوار ملائکه مقربین و تبوعد رجسهای و این است مراد بقول حق تعالی یرزقون فی جنة بما اتهم الله من فضله
و منفع می شود باین تقریر شبهه کسی که تمسک کرده است باین و قول به تناسخ و توهم کسی که گفته است که این تنزیل
و تنقیص است مرا ایشان را که از ابدان انسانی با جسم حیوانیه آورده اند و بعضی گفته اند شاید که ارواح شهدا چون
کامل شد مقتل گشت با امر حق سبحانه بصورت طیور خضر و حاصل شد آن اشکال و هیأت مثل تمثال ملائکه بصورت بشر پس نیست
این اشکال ابدانی که متعلق اند بآن آن ارواح بلکه همان ارواحند متمثل بصورت آن اجساد اما این توجیه منافی ظاهر
حکایت است که فرموده اند ارواحهم فی اجواف طیور خضر فافهم و کتب کاتب حرف بنده مسکین عبد الحق بن حیف الدین
احتمال دارد که این ابدان بر صفات ابدان انسانی باشند اگر چه بصورت طایر خضر اند و بر صفات آن نباشند زیرا که
اعتبار و اعتدال نیست بصورت اشکال بلکه می تواند و الله اعلم که بر صورت آدم میان باشند و طایر که تن بجهت آن باشد
که انتقال میکنند از مکانی بمکانی بر صفت طایران نه بطریق مشی براقلام چنانچه عادت ایمان است در دنیا پس
لازم نیاید تنزیل و تنقیص و اما توهم تناسخ باطل است زیرا که اینها ابدانی نیستند که قرار گیرند ارواح در آن نه

بر او چنانکه ندی حشر و نشر کنند چنانچه قایلان بتناسخ برانند بلکه این در مدت بقای ایشان در بهشت است پیش
از قیام قیامت و در بعد حشر و نشر و از اینجهت و از شد است در حدیث دیگر که این ارواح در اجواف طیور
می باشند تا آنکه باز میگرداند خدای تعالی در اجساد ایشان روز قیامت بیعت اجساد و الله اعلم * و عن ابی قتاده *
* صحابی انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشان است * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قام فیهم * روایت میکند
که آن حضرت ایستاد و ایشان یعنی خطبه خواند * فذکر لهم ان الجهاد فی سبیل الله و الايمان بالله * پس ذکر کرد
آنحضرت ایشان را که جهاد کردن در راه خدا و ایمان آوردن بخدا * افضل الاعمال * فاضلترین اعمال است اما ایمان خود
ظاهر است و افضل طی الاطلاق است و اما جهاد از حیثیت اعلاء کلمة الله و رفع اعداء ذین و بدل ارواح اهل و ارفع
و اکمل اعمال دین است * فقام رجل فقال * پس ایستاد مردی پس گفت * یا رسول الله ارایت ان قتلت فی سبیل الله یکفر عنی
خطایای * خبر داد که اگر کشته شوم در راه خدا پوشیده می شود و ذکر کرد * میشود از من گناهان من * فقال له رسول الله
صلی الله علیه و سلم نعم * پس گفت آن حضرت آری کفایت کرده میشود * ان قتلت فی سبیل الله رانت ما بر محنت *
اگر کشته شوی در راه خدا و حال آنکه تو صبر کنی و بر قتل نظرد از تو بترتاب * مقبل غیر مل بر * روح آرند و نه
پشت دهند این تا کید است یا مراد عدم ادبیا است در هیچ وقتی * ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف قلت *
پس گفت آنحضرت چگونه گفتمی * وجه گفتمی * فقال * پس گفت آن مرد و اهاد کردان سخن را که * ارایت ان قتلت
فی سبیل الله انیکفر عنی خطایای * فقال رسول الله * پس گفت و اهاد کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیز همان سخن را که
نعم و انت ما بر محنت مقبل غیر مل بر * مقصود از اعاده تکریر و تاکید است و ذکر این استثنای که فرمود * الا الدین *
مکروا و آنچه لازم می آید از آن از کذب و خلف و عده و مانند آن که این خطبای بیعت که تکفیر نمی شود اگر چه کشته شوی در
راه خدا و توربشتی گفته که مراد بدین اینجا چیزی است که متعلق است بدینمه از حقوق مسامین پس حاصل آن شد
که جهاد در راه خدا تکفیر میکند هر چیزی را مگر حقوق فایس را * فان جبرئیل قال لی ذلک * پس بد رحمتی جبرئیل کفیه
مرا این سخن تمام که گذشت با این که دین مکفر نمیشود * و رواه مسلم و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه
و سلم قال القتل فی سبیل الله یکفر کل شیء الا الدین * گفت آنحضرت که کشته شدن در راه خدا کفایت میکند هر چیزی را یعنی هر
گناه را مگر او را و ذکر کرد که است سیوطی که مکر شهیدان بود که ایشانرا دین نیر مکفر میکرد * و رواه معمر و عن ابی هریره
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یضحک الله تعالی الی رحلین * گفت آنحضرت خنده میکند خدا ایتعالی یعنی راضی میگردد
و اقبال میکند بر رحمت بصری و مرد و بعضی میگویند که مراد بضحک او را در رحمت و در بخشن آنحضرت میگویند که خنده کرد
ابروقتی که بریزد آب را * یقتل احدهما الاخر * میکشد یکی از آن دو مرد دیگری را * یدخلان الجنة * می در آیند آن
هر دو مرد بهشت و از چون مضمون این کلام غرابی داشت بیان کرد و وجه آنرا بقول خود * یقاتل هذانی سبیل الله
فیقتل * قتال میکند این یکی در راه خدا پس کشته می شود پس می در آید بهشت را * ثم یتوب الله علی القاتل * پست
توبه میکند و رجوع مینماید خدا ایتعالی بر رحمت بر قاتل که کافر بود و ایمان آورد * فیستشهد * پس شهید کرد * می شود
و می در آید بهشت را * متفق علیه و عن مهمل بن حنیف * بضم حاء مهمله و فتح نون صحابی انصاری ها ضربه بد را
و تمامه مشاهد را و ثابته ماند با آن حضرت در احد و صحبت داشت امیر المومنین علی را و خلیفه کرد انید او را بر مدینه
بعد از آن والی کرد انید بر فارس و بکوفه در هال سن و هشت و نماز کن از د بروی علی رضی الله عنه * قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم من هال الله الشهادة بصدق * کسی که هوال کند از خدای تعالی شهادت را بر استی * بلغه الله
منازل الشهداء * میرساند او را خدا ایتعالی منازل و مراتب شهیدان را * و ان مات علی فراشه * و اگر چه بمرد
بر جاش خواب خود یعنی ثواب داده میشود بنا بر نیت صدق وی که داشت ثواب شهادت می یابد سخن در آن است

که ثواب عین شهادة می یابد یا مثل آن و ظاهر عبارت حدیثنا ظود رثا فی اهل بیت الله اعلم * رواة مسلم * رحمن انس
 ان اربع بنت البراء وهی ام حارثة بن سراقه * روایت است از انس که ربیع بضم را و فتح باء و کهریاء مشددة دختر
 براء و ربیع مادر حارثة بن سراقه است بضم سین و تخفیف را و النینین واقع شد اءت در نسخ مشکات و صواب آنست
 که کوید ربیع بنت النضر بضاد معجمه که هم انس بن مالک و براء اءت و بوا بن مالک براد رانس اءت و صوابی عظیم
 القدر اءت در کتاب القصاص ذکر وی و ذکر عمه و ربیع بنت النضر کشته اءت و نضر جد ایشان است و وی و مالک که پدر رانس
 و براء اءت بشرف اسلام مشرف شده اند و بالجمله ربیع بنت النضر * اتت النبی صلی الله علیه و سلم * آمد نزد آن حضرت
 * فقلت * پس گفت ربیع * یا نبی الله الا تحب ثنی عن حارثة * ای پیغمبر خدا آیا خبر نمیدهی مرا از حال حارثة که
 چه شد * و کان قتل يوم بدر * و بود حارثة که بتحقیق کشته شده بود در روز غزوة بدر * و اصا به هم غرب * و رحیل
 او را تیری که دانه نشک اندازند ری تیر غرب بفتح غین معجمه و مکنون را و فتح ان تیری که اندازند و بی معلوم نباشد *
 فان کان فی الجنة صبروت * پس اگر باشد حارثة که کشته شده است در بهشت صبرکنم * و ان کان غیر ذلک * و اگر باشد حال
 او جزان یعنی در بهشت نباشد * اجهتت علیه فی البكاء * کوشش کنم و بطاقت رسم بروی در گریستن و بگریه بی چندان که توانم
 * فقال یا ام حارثة انما جنان فی الجنة * پس گفت آنحضرت ای مادر حارثة بل رعتی قصه این اسم که بهشته است یعنی درجهای
 عظیم است در بهشت * و ان ابناک اصاب الفردوس الاعلی * و پدر رعتی پدر تو رسید اءت فردوس اعلی را و در اول فصل گذشت
 که فردوس اوسط جنات است و اعلاء اءت و تو اند که در فردوس نیز درجات و مراتب باشد * رواة البخاری * و عنه قال
 انطلق رسول الله صلی الله علیه و سلم را صحابه * و ران شد آن حضرت را صحاب و بی یعنی بغزوة بدر * حتی سمعوا
 المشرکین الی بدر * تا آنکه پیشی کردند مشرکان قریش را بموی بدر یعنی رحیل ند و نزول کردند بدر را
 پیش از رحیل ند و نزول کردن مشرکان * وجاء المشرکون * و آمدند مشرکان * فقال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قوا الی جنة عرضها السموات والارض * پس گفت آن حضرت برو خیزید و شتابی کنید بموی بهشتی که
 پهنای او مانند پهنای آسمانها و زمین است مراد وصف بعمق و بعمق است پس تشبیه داد بآنچه در فهم خلق و اعم
 قریب محیط ترازوی چیزی نیست یعنی عملیکه موجب دخول جنت است جهاد با مشرکان است و مراد با یستادن بموی
 بهشت عمل کردن است * قال عذیر * بضم عین و فتح میم و مکنون یا * بن الحمام * بضم حا و تخفیف میم انصاری از شهداء
 بدر * یخ یخ بفتح با و مکنون معجمه و تنوین و کلمه ایست که گفته می شود در مقام تعجب و مدح و رضا و تکرار از برای
 مبالغه است چنانکه میگویند زهی زهی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یحکم علی قولک یخ یخ * پس گفت آن حضرت
 چه چیز بر میدارد ترا بر گفتن تو این کلمه را کو یا خیال کرد آن حضرت که ابن قول صادر شده است از عذیر بی نیت و فکر
 و تأمل شبیه بقول کمیکه براء هزل و مزاح میرود یا از جهت خوف قتل و جان دادن و اعتظام و اعتیاد آن گفت پس
 نمی کرد عذیر آنرا از خود * قال * کف * لا والله * نیست اینچنین و نگفته ام آنرا بخدا سوگند * یا رسول الله الارجاء
 ان اکون من اهلها * مگر بجهت امید آنکه باشم من از اهل جنت و بشوق اینکه در آم آنرا و در یابم ثواب آنرا * قال فانک
 من اهلها * گفت آنحضرت پس بدرستی که نواز اهل جنتی * قال * کف انس که راوی این حدیث است * فاخرج تمرات
 من قرنه * پس بیرون آورد عذیر چند خرما از ترکش خود قرن بفتح قاف و راء و نون کیش جعبه از چرم که چوب ندارد باز
 چوب که چرم ندارد * فجعل یأکل منها * پس شروع کرد که میخورد از آن * ثم قال لئن انا حییت حتی أکل تمراتی
 پستی گفت عذیر والله اگر زنده مانم تا آنکه بخورم خرماهای خود را * انها الحیوة طویلة * بل رستی که آن حیات حیات دراز
 است کنایت است از شوق و شتابی بقتال و بذل روح * قال * کف راوی * فرمی ما کان معہ من التمر ثم قاتلهم * پس
 انداخت آنچه بود با وی از خرما پستری قتال کرد مشرکان را * حتی قتل * تا آنکه کشته شد و بود وی رضی الله عنه اول

کسی که کشته شد از وزب را زانصار * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تعدون
 الشهداء فيكم * چه می شمارید و چه گان داریک شهید را در میان شما که کدام حالت است که بوی رتبه شهادت توان یافت
 و شهید کیست و کدام است شهید * قالوا * گفتند * یا رسول الله فهو شهید * کسیکه کشته شده است
 در راه خدا پس وی شهید است * قال ابن شهاب * گفت آن حضرت بدو رستی که شهیدان است من
 برین تقدیر هر آینه کم اند شهید منحصراً نیست در آن * من قتل فی سبیل الله فهو شهید * کسی که کشته شود در راه خدا
 پس وی شهید است * ومن مات فی سبیل الله فهو شهید * و کسیکه بمیرد در راه خدا ابی آنکه کشته شود پس آن شهید است
 * ومن مات فی الطاعون فهو شهید * و کسی که بمیرد در طاعون و نکریزد و در جای خود صبر کند و بمیرد پس وی شهید است و تحقیق
 معنی طاعون و احکام آن در جای دیگر ذکر کرده شد است و تحقیق آن است که طاعون اینجا بمعنی وباست که مرض
 همام است * ومن مات فی البطن فهو شهید * و کسی که بمیرد در رمل شکم اسهال یا غیر اسهال پس وی شهید است ~~و~~
 این مواضع در مثنویات و در جرات که مستحق اند انرا شهید اعشیرینند نه در جمیع احکام * رواه مسلم * وعن عبد الله
 بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلموا غازیة او هريرة * نیست هیچ جماعت غزائیه یا سیریة بفتح هین و کمر را
 و تشدید یا پاره از لشکر و فوجی از آن که فرستاده شود برای جنگ و غر از رستادن لشکر بزرگ و اصطلاح اهل حیر بر آن
 است که اطلاق میکنند غزور را در اینجا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتفسیر شریف خود حاضر می بود و سیریة را در اینجا که
 خود نبود و غزور لغت شامل مرد در معنی است و لهذا در هر دو جا گفت * تغزوا * تغزوا * نیست هیچ غازیة یا سیریة که غزائیه
 در دنیا پس غنیمت آورد و سلامت ماند * الا کانوا قد تعبوا و اثلثوا جوره * مگر آنکه هستند که بتحقیق شتاب گرفتند در دنیا
 در ثلث اجزای خود را که غنیمت و سلامت است و باقی ماند یک ثلث که ثواب غز و مصاریفه اعدای دین و قصد آن است و
 آنرا روز قیامت خواهند یافت و برین حساب کسی که سلامت ماند و غنیمت نکیرد یک ثلث یافت و در ثلث باقی ماند * و ما من
 غازیة او سیریة تشفق * و نیست هیچ غازیة یا سیریة که غزائیه و تشفق بضم تار سکون خاء معجمه و کسر فاء و یقاف
 از اخفاق بی غنیمت و صید بازگشتن غازی و صیاد و بیهوده بازگشتن جوینده * و تصاب * و نیست هیچ غازیة یا سیریة که مصیبت
 زده شود بقتل یا جراحت * الا تم اجورهم * مگر آنکه تمام میکردد اجزای ایشان و هر سه ثلث باقی می ماند بر هر تقدیر
 قصد غز و مصاریفه با اعدای دین و نیت اهلا کلمة حق بی اجر و فایده و ثواب نیست ان الله لا یضیع اجر المحسنین
 * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات ولم يغز * کسی که مرد و غز نکرد
 * ولم یصلت به نفسه * و حلالت نکرد بغز انفس خود را یعنی قصه و آرزوی آن دل داشت و نگفت بدل خود اء کاش که من
 غازی باشم و در راه خدا جهاد کنم و کشته شوم بعضی گفته اند معنی آنست که همیشه در راه خدا خروج بجهاد داشته باشد
 نشان آن در ظاهر ساختن آلات و ادوات جهاد است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو ارادوا الخروج لا عاراه
 علة یعنی اگر میخواهند بیرون آمدن بجهاد هر آینه ساخته میکردند برای آن ساز و هر حاجت پس هر که غز نکرد
 و از اء آن هم نداشته باشد * مات علی شعبة من ثفاق * می میرد بر قسمی از ثفاق بسبب مشابهت وی مر منافقان را که
 تخلف میکنند از جهاد شعبة بضم شاخ و شکاف و فراهم آوردن در زو پیوند کاسه * رواه مسلم * وعن ابی موسی * رأیت احدا من ابناء
 موسی اشعري که * قال * گفت * جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال * آمد مردی بسوی آن حضرت پس گفت
 آن مرد * ان الرجل یقاتل للبعث * مردی قتال میکند برای غنیمت که مالی بدست آرد که بد آن غنی شود * والرجل یقاتل
 للثکر * و مردی قتال میکند برای نام و اوازه تا مردم بگویند که در دین خدا کاری کرد و این سعه است بضم سین
 * والرجل یقاتل لیری مکانه * و مردی قتال میکند برای این غرض که دین او شود مرتبت و مکان او در شتبا عت و مردانگی
 در دین ریری بضم یا و فتح را و بضم یا و کسر را نیز آمله یعنی تا بنمایند مردم را منزلت خود را و این ریا است * فمن

فزیر بخت معجمله زای بسیاری و بسیار رشدین * لونها الزعفران * رنگ آن جواهری است یعنی خولیکه در راحت رنگ زعفران است
 * در رنگها المسک * در بوی آن بوی مشک است * ومن خرج به خراج فی سبیل الله * و کسی که بیرون می آید بکلیت در راه
 ریشی در راه خدا خراج بضم حاء معجمله و بجم ریش و در بندگی * فان علیه طابع الشهادة * پس بد رستی بروی مهر شهیدان
 است و طابع بفتح با به معنی خاتم و کبر لغت است در روی و مراد اینجا علامت و نشان شهیدان است تا دانسته شود که وی
 سببی کرده است در راه خدا و نموده پس جزا داده شود جزای مجاهدان * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی
 * وعن جریم * بضم خاء معجمله و فتح را * بن فاذک * بقاوتای نو قانیه مکسوره صحابی است حاضر شده بود را با برآورد رخود
 سوره بفتح هین و سکون موحده بن فاذک است و بعضی گفته اند که اسلام آورده روز فتح مکه با پسرش ایمن بن جریم و قول اول صحیح
 تر است و فاذک نام جلد جل اوست و نام پدر را از خرم بن شداد بن عمرو بن فاذک است معنی وداست در شان معین و بعضی گفته اند
 در کوفین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتفق لفقة فی سبیل الله * کسی که خرج کند خرجی را در راه خدا که مراد
 بنان جهاد است * کتب له بسبع مائة ضعف * نوشته شود برای وی ثواب آن به فصل هجده صد و آن مضاعف است با عیال خیر از ده گم
 نمی باشد و زیاده میگردد تا مفصل بلکه زیاده از آن نیز تا اینجا که خواهد بود در کار تعالی * ما ناکه مضاعفت اتفاق در راه خدا کم
 از مفصل نمی باشد و الله اعلم * رواه الترمذی والنسائی * وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل
 الصلوات ظل فسطاط فی سبیل الله * فاضلترین صلواتها یا به خیمه است که بخشیده شود یا زده شود از برای مجاهدین که در
 جایه وی بنشینند فی الصراح فسطاط بضم فاء و سکون هین خیمه و خروگاه بزرگ * و منحة خادم فی سبیل الله * و بهترین
 صلوات هبه خادم است در راه خدا چنانکه خادمی را پیش مجاهدان بکند ارد تا خدمت و اعانت کند منحه بکسر میم و
 سکون نون در اصل بمعنی هبه و عطیه است و غالب آمده در تملیک منفعت بی عوض نه رقبه و اگر اطلاق وی در نایقه است
 که میدهد بکسی تا منتفع گردد بشیروی مدتی زیرا که غالب عطا یا ی عرب آنست بعد از آن باز گرداند بسوی مالک و
 در غیر نایقه نیز استعمال می یابد چنانکه منحة شیرو منحة خادم * او هر وقت فعل فی سبیل الله * یا نایقه که بگوید و بزند او را
 شتر نو یعنی عطا کند بکسی نایقه را که باین من و سال رسیده باشد که نر بروی میجه و حاصل بخشیدن نایقه است در راه خدا
 بر آفت هوار ی * رواه الترمذی * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یلج النار من بکی من خشية الله *
 در نمی آید آتش دوزخ را کسی که بگریزد از ترس خدا * حتی یعود اللبن فی الضرع * تا آنکه بار گردد شیر در پستان و
 این تعالیه بحال است که شیر که دوشیده اند و از پستان برآمده باز به پستان در رود * ولا یجتمع علی عبد غبار فی
سبیل الله و دخان جهنم * و جمع نمیشود بر هیچ بنده کرد در راه خدا او در دوزخ یعنی هر که عتبار آورد کشت در راه خدا
 دود آلود نمیکرد در دوزخ یعنی مجاهد در دوزخ نمی در آید * رواه الترمذی و زاد النسائی فی اخری * و زیاده
 گرد است نسائی در روایت دیگر این لفظ را که * فی منشر مسلم ابد * یعنی جمع نمیکرد در غبار در راه خدا او در
 دوزخ در دوزخ مسلمان هرگز منشر بکسر میم و کسر بخای و فتح میم و خان نیز آمده در قاموس بضم هاء و نیز گفته سوراخ
 بینی * و فی اخری له * و در روایت دیگر منسائی را این چنین آمده که * فی جوف عبد ابد * یعنی جمع نکرد در غبار
 فی سبیل الله و دخان جهنم در درون بنده هرگز و نیز در روایت نسائی است که * ولا یجتمع الشح والایمان فی قلب عبد
ابد * و جمع نمیشود بخل و ایمان در دل بنده هرگز و شح بخل و بعضی گفته بخل با حرص و گفته اند بخل در بعضی اشیا
 و شح در همه چیز و بخل در مال و شح در مال و معروف * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عینان لا
 تمسها النار * و چشم اند که محاسن نمیکند آن دو چشم را و نمی رسد آن ها را آتش دوزخ * عین بکت من خشية الله * یک
 چشم که گریسته است از ترس و عذاب خدا * و عین بانث تترس فی سبیل الله * و چشمی دیگر که شب کرده که نگاهبانی
 و پاسبانی می کند مجاهدان را و نگاه می دارد ایشان را از شر کفار و یهودی و امی باشد * رواه الترمذی و عیال می یورد قال

مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعب * گفت ابو هريره كه شست مردى از ياران آن حضرت بشعب بكمز
شين راه ميان كوه و فرجه ميان كوه اگر چه راه نپاشد * فيه عينه من ماء عذبة * شعبى كه دروى چشمي بود از آب شيرين
و در بعضى نسخ فيه عذبة بغير وضاد معجمة من بمعنى بيشه و گفته اند كه آن روايت صحيح نيست * فاعينه * پس خوش آمد آن
چشمه آن مرد را * فقال لواء عزلت الئامن * پس گفت آن مرد كه شكي كرده مى گرفتيم از مردم * فاقمعت في هذا الشعب * پس
اقامت ميگردد و نميگردد ميگردد * فلما كثر ذلك لرسول الله * پس ذكر كرده شد و يا ذكر كرد آنرا امر بغيره و خد را
* صلى الله عليه وسلم فقال لا تفعل * پس گفت آن حضرت مكن اين را كه در آن شعب اقامت كنى و اجتماع با مردم بكن اري * فان
مقام احدكم في سبيل الله افضل من صلوة في بيته * زيرا كه يك رشتي ايستادن يكي از شهادت راه خدا افضلتر است از نماز و در خانه
خود * سبعين عاما * فمقتاد سال * الا تجنون ان يغفر الله لكم * اياك و هفت نيك اريد شما كه بيمار زود خدا را بگوئيد * زيدا خطم
الجنة * و در آرد شمار در بهشت ميگويند كه از ظاهرا بحتل و با معلوم ميگردد كه با عزتال ناس و عبادت در شعب مغفرت حاصل
نميشود و جواب ميدهند كه عذر آن زمان واجب بود و ترك واجب بمقتل موجب معصيت است كذا قال الطيبي و ممكن است
كه حمل كرده شود بر مغفرت كامل و در قبول جنت همراه مابقان و اين حد يث و دليل احصا بوا فضيلت صحبت از عزلت
خصوصا در زمان سعادت نشان آن حضرت صلى الله عليه وسلم نعم كه هي عزلت فاذل مى كند و بعد از زمان آن حضرت نزد
يغوف فتنه و ابتلا * و عذراني غيبيل الله * عذر اكنيد و متعال اكنيد با كذا * من قال في سبيل الله فاق الله فاقه *
كسيكه عزلت در راه خدا معتد از زمان ميان دود و شين ن فاقه * و جيت له الجنة * و الجنت ميگردد در راه او را بهشت * رواه
الترمذي عن عثمان رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رباط يوم في سبيل الله خير من الف يوم فيما
هو ا من المنازل * بودن يك روز در رباط كفو بستن اسبان در آن بهتر است از عبادت هزار روز در غير انجا از
منزلهار اين در حقي كسيكه واجب است بروى مواظبت ظاهر است چه اشتغال في بغيره آن معصيت است اگر چه در مسجد
نيز باشد كه آنرا هم رباط خوانند و اند فافهم * رواه الترمذي و النسائي * وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال عرض علي اول ثلاثة يدخلون الجنة * گفت آن حضرت عرض كرد كه شل بر من نخستين سه كسي كه مى در آيند
بهشت را بعد از انبيا و رفقاى ايشان كويانكم ميكنند كه سه تن در آيند از آن ميان اين سه پيشتر مى آيند و اين سه
اشخاص نيستند بلكه جماعات اند و روايت كرده شد * است اول ثلاثة يدخلون الجنة بضم مثله و تشديد لام جماعت
و در اصل ربه بسيار از كوفته * شهيد * يكي شهيد * و عفيف متعفف * دوم پارسا كه بر پارسائي ميافرد و خود را عفت
پارسائي و باز ايستادن از خرام عفيف پارسا و تعفف تكلف نمودن در آن و بزرگداشتن خود را بر آن و مبالغه نمودن
در آن تور پشته گفته كه عفيف پرهيز كنند از انچه حلال نيست و متعفف پرهيز كنند از موال * و بعد احسن عباد
الله و نصح لمواليه * هيوم بنده كه نيكو كرده است بندگي خدا را و نيكوخواهي كرده هر صاحبان خود را و خدايت ميكنند
مرايشان را * رواه الترمذي * وعن عبد الله بن حبشي * بضم مهملة و سكون موحد و شين معجمة و تشديد يا صياحي
است مع و در اهل حجاز ساكن شدن مكه را * ان النبي صلى الله عليه وسلم مثل اي الا عمال افضل * روايت ميكنند اين
صياحي كه آن حضرت پرهيز شده كه كن ام از عماله است كه فاضلتر است * قال طول القيام * گفت آن حضرت در آن
ايستادن يعني در نماز * قيل فاي الصلوة افضل * گفته شد و پرهيز شده شل پس كدام صلوة فاضلتر است * قال جهاد المقل *
گفت طاقت فقير يعني صلوة كه فقير بجهاد و محنت در خدا با وجود فقر و احتياج في الصراح اقلال كم كردن ربي چيز و درویش
شدن و برداشتن و بيان اين در كتاب الزكوة و در باب افضل الصلوة كذا شته است * قيل فاي الهجرة افضل * گفته شد
پس كدام هجرت فاضلتر است * قال من هجر ما حرم الله عليه * گفت هجرت كهسيكه جل افني كرده و ترك داده چيزي را كه
حرام كرده انيل است خدا را بگوئيد بر آن كس يعني هجرت با كچه بمعني بر آمدن از دار كفر و دار اسلام است وليكن

بر آمدن از موطن طبیعت بتوگ شهوات نفس که حرام باشد فاضلتر از آن است بلکه حقیقت معنی آن نیز همین است و شرح این در اول کتاب الایمان گذشته است * قیل فای الجها افضل * گفته شد پس کدام جهاد فاضلتر است * قال من جاهد المشرکین بماله ونفسه * گفت فاضلتر جهاد کسی است که جهاد کرده کا فرانرا بمال خود که در راه خدا صرف کرده است و ما زو سامان خود و غازیان بدان نموده و جهاد کرده به نفس خود که بکافران جنگ کرده و مجروح گشته و کشته شده * قیل فای القتل اشرف * گفته شد پس کدام کشته شدن در جهاد شریف تر و فاضلتر است * قال من اهریق دمه وعرق جواده * گفت کشته شدن کسی که ریخته شد خون او روی کرده شد * احب اریعنی ان جنان جنگ کرد که خود کشته شده و احب هم کشته شده و این غایت شدت قتال و ثبات در آن است جواد احب نیک رو * رواه بودا و دوفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل ای الاعمال افضل * و در روایت نسائی اینچنین آمده است که آن حضرت پرسید : شد که کدام یکی از اعمال فاضلتر است * قال ایمان لاشک فیه * گفت آنحضرت فاضلترین اعمال ایمانی است که نصف شک و تردد در روی اشارات است بکمال دین و قوت یقین در مقتضیات و موجبات ایمان و الا یمان بشک جمع نمیکرد و پس فاضلتر چه معنی دارد مکرراً که اکتفا کنند در ایمان بغلبه ظن و مراد بشک معنی لغوی دارند نامل ظن نه مساوی طرفین فتدبر * رجها د لا غلول فیه * و فاضلترین اعمال جهادی است که نیست خیانت در غنیمتی حاصل شده است در آن * رجحة مبرورة * و فاضلترین اعمال حجی است که مقبول شده است در درگاه خداوندی معنی حج میرورد ر کتاب الحج بتفصیل مذکور شد است * قیل فای الصلوة افضل * گفته شد پس کدام نماز افضلتر است * قال طول الغنوت * گفت نمازی که قیام در وی دراز کرده شد است و قنوت اینجا بمعنی قیام است و بمعنی شروع و خشوع نیز آمده است * ثم اتفقا فی الباقي * بحترا اتفاق کرده اند نمائی و ابوداؤد در بابی حدیث بدانکه را حادید بیان و تعیین افضل الاعمال با اعمال مختلقة آمده و حاصل جمع میان احادیث آن است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در هر مقام بچیزی که مناسب حال ماثل است جواب داده پس در هر که چیزی از نشان کبر و درشتی دید جواب داد که افضل اعمال تواضع و نرم خوئی است مثل افشای سلام و لین کلام و اگر نشانی از بغل و خست و خستگی گفته که افضل اعمال جود و سخاوت است مثل اطعام طعام و اگر نکامل در عبادت دید که جواب داد که صلوة رلیل است در حالیکه مردم در خواب باشند پس هر اذ افضل اعمال در حق ما ثل است یا مقصود آنست که از جمله افضل اعمال است و مثل این کلام در موضع دیگر نیز گذشت است * وعن القدر ام بن معد یکرب * بکسورا * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للشهید عند الله است خصا ل * مر شهید را نزد خداش خصلت و منیبت است * یغفر له فی اول دفعة * یکی آن است که آمرزیده می شود مرار و در اول دفعه فی الصراح دفعه بااضم باران که بیکبار آید و دفعه بافتح یکبار آمدن باران و از اینجا معلوم میشود که اصل وی در باران است و استعمال وی در خون و مانند آن بطریق تشبیه و استعاره است و روایت در حدیث بفتح و ضم مرد را است و بفتح شهر است و بضم اظهر یعنی آمرزیده می شود مر شهید انرا در اول قطرة خون که میریزد * ویری مقعدة من الجنة * و نموده می شود او را جای نشست وی از بهشت نزد انزهاق روح * اینجا ر من عذاب القبر * دوم آنکه نکامل آشته می شود و این کرد انید میشود از عذاب قبر * و با من من الفزع الاکبر * و این میکند د از ترس بزرگتر که مراد بدان عذاب آتش و زخ است یا رفع عرض کردن بر آتش یا و قتیکه امر کرده شوند بد آمدن آتش یا و قتیکه ذبح کرده شود موت پس نا امید شوند کافران از خلاص شدن از آتش * و یومع علی راه ناج الوفا * و نهاد می شود بر مری اخمر عزت و تعظیم و کرافاری * الیا قوتة منها خیر من الدنیا و ما فیها * یک جوهر از آن جوهر که معانی اند بآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است از متاع آن * و زوج ثنتین و هبعین زوجه من العور العین * و جفت کرده شود او را بهفتاد و دوزن از حور بهشت و حور نام

مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعب * كفت ابو هريرة كذبت مري از ياران آن حضرت بشعب بكمز
شين راه ميان كوه و فرجه ميان كوه اگر چه راه نباش * فيه عيشة من ماء عذبة * شعبي كه دروي چشمكي بود از آب شيرين
و در بعضي نسخ فيه غيرة يعين و ضاد معجمتين بمعني نيشه و گفته اند كه آن روايت صحيح نيشه * فاعجمته * پس خوش آمد آن
چشمه آن مرد را * فقال لواءتزلت الئامن * پس كفت آن مرد دكاشكي كوده مي گريتم از مردم * فاقصص في بلد الشعب * پس
اقامت ميگردد و ميگردد * فيكون في رين شعب * فل ك ان رسول الله * پس ذكر كوده شين و ياذ كر كرد آنرا ميگويد و خدا را
* صلى الله عليه وسلم فقال لا تغفل * پس كفت آن حضرت مكن اين را كه در آن شعب اقامت كني و اجتماع با مردم يكل اري * فان
مقام اخلاكم في سبيل الله افضل من صلوة في بيته * زير اكه بد رشتي ايستادن يكي از شهادت راه خدا فاضلتر است از نماز و در خانه
خود * سبعين عاما * فاعتاد حال * الا تسمون ان يغفر الله لكم * اباد رخصت نميك اريد شما كه بيمار و خدا را بعتالي شمارا * و اين خطم
الجنة * و در آن آرد شمار ادر بهشت ميگوييد كه از ظاهرا بخت يفت معلوم ميگردد كه باعتزال فاس و عبادت در شعب مغفرت حاصل
نميشود و جواب ميل هتد كه غزا در آن زمان واجب بود و ترك واجب بنگل موجب معصيت است كذا قال الطيبي و ممكن است
كه حمل كرده شود بر مغفرت كامل و در قول جنت همراة سابقان و اين حد يث و ليل اضع بر افضليت صحبت از عزلت
مخصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نعم كه هي عزلت فاضل مي گويد و بعد از زمان آنحضرت نزد
خوف فتنه و ابتلا * اغزواني سبيل الله * غزا كذبت و قتال كنيد با كفرا ن در راه خدا * من قال في سبيل الله فوان ثابة *
كسيكه عزالت در راه خدا معتد از زمان ميان دود و شين ن ناته * و جنب له الجنة * واجب ميكرد در راه خدا و راي بهشت * رواة
الترمذي و عن عثمان رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رباط يوم في سبيل الله خير من الف يوم فيما
عواة من المنازل * بودن يك روز در سرحل كفو و بستن اسبان در آن بهتر است از عبادت هزار روز در غير انجا از
منزلها و اين در حدتي كسيكه واجب است بروي مرابطات ظاهر است چنانچه شتغال في يغفر ان معصيت است اگر چه در مسجد
نيز باشد كه آنرا هم رباط خوانند و اند فافهم * رواة الترمذي و النسائي * و عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال عرض علي اول ثلثة يدي خلون الجنة * كفت آن حضرت عرض كرده شد بر من نخستين سه كسي كه مي د رايند
بهشت را بعد از انبيا و رفقايشان كوي با حكم ميكنند كه سه تن در آيند از آن ميان اين سه بيشتر مي آيند و اين سه
اشخاص نيستند بلكه جماعات اند و روايت كرده شد و است اول ثلثة يدي خلون ثلثة بضم مثلثة و تشديد لام جماعت
و در اصل رمة بهياريان كوهنند * شهيد * يكي شهيد * و عفيف متعفف * و هم پارسا كه بر پارسائي مي دارند خود را عفت
پارسائي و باز ايستادن از حرام عفيف پارسا و تعفف تكلف نمودن در اين و بنزد داشتن خود را بران و مبالغه نمودن
در آن نوربشتي كفته كه عفيف پرهيز كنند از انچه حلال نيشه و متعفف پرهيز كنند از سوال * و عمل احسن عبادة
الله و نصح لمواليه * ميوم بنده كه نيكو كرده است بتلكي خدا را و نيكخواهي كرده مر صاحبان خود را و عمل عت ميكنند
مرايشان را * رواة الترمذي * و عن عبد الله بن حبشي * بضم مهمله و مكون موحدة و شين معجمة و تشديد يا صبايي
است معذود در اهل حجاز ساكن شد مكر را * ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل اي الاعمال افضل * روايت ميكنند اين
صبايي كه آنحضرت پرهيز شده كه كدام از اعمالها است كه فاضلتر است * قال طول القيام * كفت آنحضرت دراز
ايستادن يعني در نماز * قيل فاي الصلوة افضل * كشته شد و پرهيز شده شد پس كدام صلوة فاضلتر است * قال جهاد المقل
كف با طاعت فقير يعني صلوة كه فقير بجهاد و مشقت در خدا با وجود فقر و احتياج في الصراح اقلال كم كردن ربي چيز و درویش
شدن و برداشتن و بيان اين در كتاب الزكوة در باب افضل الصلوة كذا شته است * قيل فاي الهجرة افضل * كفته شد
پس كدام هجرت فاضلتر است * قال من هجر ما حرم الله عليه * كفت هجرت كهسيكه حرام الله كرده و ترك داده چيزي را كه
حرام كرده انچه است خدا را بعتالي بران كس يعني هجرت اگر چه بمعني برآمدن از دار كفر و اسلام است وليكن

بر آمدن از موطن طبعیت بترک شهوات نفس که حرام باشد فاضلتر از آن است بلکه حقیقت معنی آن نیز همین است
و شرح این در اول کتاب الایمان گذشته است * قیل فای الجها افضل * گفته شد پس کدام جهاد فاضلتر است * قال من
جاهد المشرکین بماله و نفسه * گفت فاضلتر جهاد کسی است که جهاد کرده کارا را بمال خود که در راه خدا صرف
کرده است و ما زو سامان خود و غازیان بدان نموده و جهاد کرده به نفس خود که بکاروان جنگ کرده و
مجر و کشته و کشته شده * قیل فای القتل اشرف * گفته شد پس کدام کشته شدن در جهاد شریف تر و فاضلتر
است * قال من اهریق دمه و عقر جواده * گفت کشته شدن کسی که ریخته شد خون او روی کرده شده است و این معنی
آن چنان جنگ کرده که خود کشته شده و صاحب هم کشته شده و این غایت شدت قتال و ثبات در آن است جوادا صاحب نیک رو
* رواه ابوداؤد در فیروایة النسائی ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل ای الاعمال افضل * و در روایت نسائی اینچنین
آمده است که آن حضرت پرسید : شد که کدام یکی از اعمال فاضلتر است * قال ایمان لاشک فیہ * گفت آنحضرت فاضلترین
اعمال ایمانی است که نیمه شک و تردد در روی اشارت است بکمال دین و قوت یقین در مقتضیات و موجبات ایمان و الا
ایمان بشک جمع نمیکرد پس فاضلتر چه معنی دارد مگر آنکه اکتفا کنند در ایمان بغلبة ظن و مراد بشک معنی لغوی دارند
شامل ظن نه مساوی طرفین فتل بر * رجها د لا غلول فیہ * و فاضلترین اعمال جهادی است که نیمه خیانته در غنیمتی
که حاصل شده است در آن * و حجة میرور * و فاضلترین اعمال حجبی است که مقبول شده است در درگاه خداوندی
و معنی حج میرور در کتاب الحج بتفصیل مذکور شد است * قیل فای الصلوة افضل * گفته شد پس کدام نماز
فاضلتر است * قال طول القنوت * گفت نمازی که قیام در روی دراز کرده شده است و قنوت اینجا بمعنی قیام است و بمعنی
خضوع و خشوع نیز آمده است * ثم اتفق فی الباقی * بهتر اتفاق کرده اند نمائی و ابوداؤد در ریاضی حدیث بدانکه
در احادیث بیان و تعیین افضل الاعمال باعمال مختلفه آمده و حاصل جمع میان احادیث بدان است که آن حضرت صلی الله
علیه و سلم در هر مقام بچیزی که مناسب حال حال ماثل است جواب داده پس در هر که چیزی از نشان کبر و درشتی
دید جواب داد که افضل اعمال تواضع و نرم خوئی است مثل افشای سلام و لین کلام و اگر نشانی از بخل و خست
یا قیام گفته که افضل اعمال جود و سخاوت است مثل اطعام طعام و اگر نکامل در عبادت دیده جواب داد که صلوة
در لیل است در حالیکه مردم در خواب باشند پس مراد افضل اعمال در حق ماثل است یا مقصود آنست که از جمله
افضل اعمال است و مثل این کلام در موضوع دیگر نیز گذشت است * وعن القائل ام بن معاذ یکره * بکسور * قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم للشهید عند الله مت خصال * مر شهید و انزد خداش خصلت و منقبت است * یغفر له
فی اول دفعة * یکی آن است که آمرزیده می شود مر او را در اول دفعه فی الصراح دفعه بالاضم باران که بیکبار آید
و دفعه بالفتح بیکبار آمدن باران و از اینجا معلوم میشود که اصل وی در باران است و استعمال وی در خون و مانند آن
بطریق تشبیه و استعاره است و روایت در حدیث یففتح و ضم مرد و احف و یفتح شهر است و بضم اظهر یعنی آمرزیده می
شود مر شهید انرا در اول قطرة خون که میریزد * و بری مقعده من الجنة * و نموده می شود او را جای نشست وی از
بهشت نزد انزهاق روح * اینجا رمن عذاب القبر * دوم آنکه نگاه داشته می شود و ایمن گردانید می شود از عذاب قبر
* و با من من الفزع الاکبر * و این میگوید دازتر من بزرگتر که مراد بدان عذاب آتش و وزخ است یا وقت عرض کردن
بزرگتر یا وقتیکه امر کرده شوند بدان آتش یا وقتیکه ذبح کرده شود موت پس نا امید شوند کافران از خلاص
شدن از آتش * و یوضع علی راسه تاج الوتار * و نهاد می شود بر سر وی افرع عزت و تعظیم و کورانباری * الیاقوتة منها
خیر من الدنیا و ما فیها * یک جوهر از آن جوهر که معلق اند بدان بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است از متاع آن
* و یزوج ثنتین و سبعین زوجة من الحور العین * و جفت کرده شود او را به یکصد و زن از حور بهشت و حور نام

زنان بهشت است جمع احوراء بمعنی سخت عینک فی چشم و سیاهی آن فی الصراح جز و یغنی عن یغنی بمعنی سخت و سیاهی
 سیاهی معنیست بسیار شدن چشم را و معنی بکسر جمع عیناء بمعنی فراخ چشم * و یشتع فی معنی من یقرب منه و قبول کرده
 می شود شفاعت او در مفتاد کس از خویشان او * و رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لقی الله بغیر اثر من جهاد * کمیکه ملاقات کند خدا را بریجا ضرر شود بدو * و
 عزت و عافی نمانی از جهاد از زخم در بدن یا تعب در نفس یا بدل مال یا قبیلاً اسباب میباید این * لقی الله
 و فیه ثلثه * ملاقات میکند خدا را و حال آنکه در دین و دین و رخصه است و نقل کرده است طبری که جهاد شایسته است جهاد
 کنار و جهاد نفس و شیطان را و مؤید این است حدیث ابی امامه که بیاید * و رواه الترمذی و ابن ماجه
 * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما الشیطان الا یبذل الی القتل * شهید نمی یابد در قتل را * الا کما یجد اجل کم
 الم المقرصة * مکر خنایه من یابن یکی از شما در کزیدن کیک را فی الصراح قرص شکنیدن با نیکستان و کزیدن کیک را
 طبری گفته که این در شیمی است که بکند منکیر بد اذن جان در را نیک از خوش میگرد نفس او بد ان انتهی و احتمال
 دارد که مواد آن باشد که الم قتل مرشید را قیاس بک تها که می یابد بعد از موت نیمص مکر بمنزله الم قرصه پس
 باید که بدان راضی کرد در خوشن یابد * و رواه الترمذی و المنسائی و والک ارمی و قال الترمذی فی هذا حدیث حسن
 غریب * و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس شیء احب الی الله من قطرتین و اثرین * گفت
 آن حضرت نیمص هیچ چیزی در دست داشته شده ترا زد و قطره بود و نشان * قطره در موج من خشیه الله * و قطره
 بک ام است یکی قطره اشکها است از ترس خدا * و قطره دم تهاقی فی سبیل الله * در دم قطره خون که ریخته می شود در
 راه خدا قطره چکیدن آب و جز آن * و اما الاثران فاثری فی سبیل الله * و اما اثر پس یکی نشان زخم است در راه خدا
 اینچنین تفسیر کرده اند اثر را و اگر بنشان باب در مغبی تفسیر کنند نیز زخمی دارند * و اثر فی فویضه من فویض الله تعالی *
 و درم اثر است در فویضه از فویض خدا اما نیک باقی ماندن قوی در وظو و سیمای وجه در تها زید بود و بمان دور و نزدیک
 آلوده شدن در راه حج و بارکی جبهه در گرمی و بارکی پلشت در وضو و بمانند آن * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
 غریب * و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ترکب البسر الا بما جارا و معتصرا * سوار میشود را
 را مکر در حالیکه حج کنند یا عمره بر آورند * و اغازیاتی یصیب الله * یا غز اکبند در راه خدا یعنی عاقل یاید که نیند از
 نفس خود را در مهالك و مضارب مکر برای امر دینی که تقرب کنند بآن بجناب حق و درین حدیث جواز رکوب بعراست
 برای حج و عمره و غزو و فضیلت آن و در راه و بیکر آمدن که آفیل و خیار شهادت جمعی اند که برهم زدند برایشان
 کشتی در دریا کذا ذکر صاحب القاموس فی ماده و کف و آمدن است که حق جل و علاقبض میکند ارواح ایشان را
 بی و امطه ملک کن اذکر المیوطی * فان تسمی البسر نارا * زیرا که زیر دریا آتشی است * و تسمی النار بسرا * و زیر آتش
 در یابی است بعضی گفته اند که این محمول بر ظاهر است زیرا که پروردگار تعالی قاهر است بر همه چیز و در قرآن
 مجید البسر محمول بر آن است و بعضی میگویند که مقصود ترسانیدن از دریا و قبحیم شان خطره در رکوب است
 زیرا که را کب بستر متعرض است مرآت و مهالك را که در پی یک کمر حادث می شوند * و رواه ابو داود و عن ام حرام *
 بجا مهمله است ام سلیم است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در خانه وی قیلوله میکرد و اغز می کرد همواره زوج خود
 در زمین روم و سوار شد در دریا * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المائد فی البسر الذی یصیب القبیله اجر شهید * جنینده
 در دریا که می کرد در دریا بجنیندن کشتی و اضطراب آن و می رسد از راقی و غشیان مرا و را مرد شهید است و ثواب
 و می مید جنیندن و اضطراب کردن و سردیدن و شوریدن دل از مستی و سوار * و بالغریق له اجر شهیدین * و
 غرق شوند در دریا مرا و را جرد و شهید است * و رواه ابو داود * بل آنکه این بر نقل بری است که رکوب و بری

غزو و حج و طلب علم و صلوة زحمه را نمائند آن را باطن و تجار و عتبات و کبریا و تحصیل قوت نفس و نفقه عیال یا شک و بی رکوب بخیر حاصل نشود همین حکم دارد بر و در کار تجارت ای ملت نهاده است برین دلگان بر رکوب فلک و تشویر و حصول منافع بدان و بتحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در باران برای میریت همیشه و از برای غل و چنگلین از کبار علم و اولیا و ائمه سوار شده اند برای حج پس بعضی فقها که منع کنند از آن و آن را از ایمان الیقاء نفس در تهلکه دارند این الحاد است و ما نمائند آن حجت است بر ایشان و ایضا کبری اینک در آن متافعی امن طریقی می رود و است بدانکه معتبر درین باب غالب است و شک نیست که غالب سلامت است و فلک نیست مگر ما نمائند مرا یک بر خصوصاً در مقارن و جبال که احتمال خطر دارد و روی تعالی در بحر مرا کب ساخته چنانکه در بر و هلاک حکم و هم است و عقل حکیم است که هر دو را از آسباب مادی است و میل یا حمل بن رزق که از اعلا ظم و مشایخ مغرب است در شرح جزب البحر میگوید رکوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف نیست امروز بر جواز آن اگر چه بطرف مختلف است در آن و آن ممنوع است درین حال نیست آنکه مودی کرد و بترک فرضی از فراض یا نقص آن مالک گفت رضی الله عنه در شان ما ندیده سوار میشود و نماز نمی کند ارد را بر کسی که ترک کنند نماز را و آنکه در غیر موم نشیند که خوف هلاک در آن غالب است سیوم آنکه ترس از هیر شدن و درین دشمنان دین افتادن بغلبه و استیلا ی ایشان بر نفس و مال بخلاف آنکه عهل و امان در میان باشد و مسلمانان را شوکتی و قدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن مقصی و مودی بود بد را آمدن در تحت احکام اعدای دین و تن لیل نمودن با ایشان و مشاهده نمودن منکرات ایشان را و بعضی مشایخ جاری کرد اندیشه آنرا بر مسئله تجارت در ارض عد و مشهور در منسوب کرامت است با ثبوت اصل جواز و مبنی برین است رکوب علماء و صلحا و ایشان خفیف میدانستند کرامت را در جنب تحصیل واجب که حج است و آنچه در معنی او شست پنجم خوف کشف عورت بر رکوب چنانکه زنان در مرکب صغیر افتند که پوده نیاورد و عمر بن خطاب و عمر بن عباس گفت و صف کن برای من بجز را گفت بخلاف عظیم که سوار میشوند بر روی خلقی ضعیف مثل ذود علی عود ما نمائند کرمها بر جوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر چه وجهاد نمی بود میزدن بد را کردن کسی را که سوار می شد بر آن و رجوع کرد عمر بعد از آن ازین قول و همچنین واقع شد عثمان راضی الله عنه پس از آن قرأ ریا قیام و مردنخوازان بشر الطمان کوره و با الله سبحانه التوفیق انتهی کلام این رزق رحمة الله علیه و عن ابی مالک الاشجعی نیز گویند در نام و اختلاف است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من فضل علی سبیل الله فمات او قتل گفت شنیدم آن حضرت را که میگوید کسی که بیرون آید در راه خدا و جل اشود از وطن پس بهیر و کشته شود فی الصراح فصل جلد کردن و جل شدن و وقصه مر سه و بعیرة و یا بینه از او بر زمین و بشکند گردن او را سپ وی یا شتر وی و قن کوفتن و شکستن او را غننه مامیه یا بکره او را کزنده مامیه به تشلیک میهم و رجاء نو رزق در او جمع او و ام است و همچنین سامة به تشلیک میهم در حال یف ذکر هوام و سوام و زرد واقع شده است و بعضی قرق کرده اند که مامیه آنکه بکشد و سامة آنکه نکشد چنانکه عفر و زنبور و ارمات علی فراشه یا بمیل در جامه خواب خورد و یا حنط شاء الله و بهر مرگی که باشد و بهر سببی که خواهد خدا و فانه شهید پس این رحمتی که و شهید است و ان له اکبر و زب رستیکه مر او را است بهشت و رواه بود ارد و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قلة الغزوة فرمود بازگشتن میباید از سفر غزما نمائند غزا کردن است قتل یقتلیم قاف بر فابازگشتن از سفر قافله کرده آید از سفر و در اول سفر قافله گفتن بجهت تفار یعنی برود و باز آید و در معنی این حدیث گفته اند که رجوع میباید به سوی وطن در حکم رفتن او را است بجهت یعنی اجراء بازگشتن باهل و عیال مابین اجراء است در اقبال بان و باقی می ماند اجزاء و ثواب و یا تا هنگام رجوع از برای ادای حق عیال چنانکه در حج ما نمائند این گفته اند بلکه در هر جا که برای عبادت پروردگار آیند که رجوع از تهمه

و ما با ائمه و این وجه را حجه است و در ثواب حجه این حد نیست و جود دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است
 * رواه ابو داود * و منه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا غزاة الا جرة * مر غازی را اجزا و حجت
 * و لا جاعل اجره را اجزا غازی * و مرجاعل را یعنی کسی را که مالی میدهد و اعانت میکند مر غازی را تا غز و کند و
 اجراء است یعنی اجرائفاق مال در راه خلاد دیگر بودن از عینا عیب غز و آن غازی پس مراد بجعل تجهیز و مساعدت
 غازی است و جواز و فضل آن متفق علیه است میان علما و اگر مراد بجعل اجرت باشد اگر چه نزد بعضی جواز و رخصت
 دارد ولیکن موجب اجرو ثواب نیست پس صحیح وجه اول است و در شرح کلام درین مقام بتفصیل کرده شده است
 * رواه ابو داود * و عن ابي ایوب مع النبی صلی الله علیه و سلم یقول فتفتح علیکم الامصار * و روایت است از ابی
 ایوب انصاری که از مشاهیر صحابه و کبار انصار است که وی شهادت آن حضرت را که میگوید مر انجام است که کشاده شود بر شما
 شهرها و ستکون جنود مجندة * و مر انجام است که باشد یعنی در حوزة اعلام لشکرها میجمع و بمیار میزند و یظم میم و فتح جیم
 و تشدید نون * یقطع علیکم فیها بغوث * حد کرده می شود و مقرر رکود * می شود بر شما در آن جنود لشکرها
 و فوج ها که برانگیخته می شوند برای غز از مر قبيلة * فیکرة الرجل البعث * پس مکرره می باشد در مردی برانگیختن
 و فرستادن امام او را و مر لشکر برای غز * فیتخلص من قومه * پس بیرون می آید و میگزیزد از قوم خود برای طلب
 خلاص از غز * ثم یتصفح القبائل * پستتر میجوید و میبرد و در طلب قبایله * بعرض نفسه علیهم * در حالیکه عرض میکند آن مراد
 بر آیند و متقاعد نمایند از غز و تر و ظاهر میکند خود را این قبائل * من اکتفه بعث کف * میگوید کیست که کفایت کنم من
 او را لشکر چمن را و بردارم این بار را از وی یعنی یک حد مر اجیزی و شرط کند اجرتی و بگیرد مر اجیر و ناموست
 جیش را از وی بکشم مقصود آنست که این مرد در اخصی نیست که بی اجرت لوجه الله غزا کند پس آن حضرت تقبیح حال
 او میکند و میگوید * الا و ذلک الا جیر * و انما را که با شیل و دل اندید که میمزد و راحت و ثوابی ندارد بر غز * الی
 آخر قطرة من دمه * تا ریختن آخر قطره از خون و می یعنی تا دم کشته شدن و مردن مراد مبالغه است در نفی ثواب
 غز از مثل این مزد و می اجیر است نیست مر او را مگر اجرت که شرط کرده شده است مر او را اگر چه کشته شد و
 قتال * رواه ابو داود * و عن یعلی * بفتح یحسانیه و لام * بن امیه * صحابی است اعلام آورده روز فتح و حاضر شد بخین
 و ظایف و تبرک را و عامل عربین الخطاب بود بر نجران مع ردا و معاد و اهل حجاز و کشته شد بصفین با امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه * قال آن رسول الله صلی الله علیه و سلم بالغزو و لا شیخ کثیر * گفته اند این و اعلام
 کردند آن حضرت مردم را بغز کردن و حال آنکه من پیر بزرگ حال بودم * لم یس لی خادم * نبود در من اخل متکاری
 * فالتفت اجیرا یکفینی * پس طلب کردم و جستیم مزد و ری را که کفایت کند مرا اخل مع را * فوجدت رجلا مریضا
 له ثلثة دنانیر * پس یافتیم من مردی را که نام بردم و تعیین کردم مر او را هفت دینار * فلما حضرت غنیمه * پس هنگامی
 که حاضر شد غنیمتی را * اردت ان اجری له مائة * خواستم من که روان کوز انهم مر او را بهزة او را از غنیمت * فبعت
 النبی صلی الله علیه و سلم * پس آمدم نزد آن حضرت * فذکرته له * پس ذکر کردم مر آن حضرت را * فقال ما اجد
 له فی غزوته هل فی الدنیا و الاخرة * پس گفت آن حضرت نمی یابم مر او را درین غزوة و فی در حکم شریعت در دنیا
 و آخرت * الا دنانیر التي تسمى * مکرد دینارهای و می که نام برده شده و تعیین نموده شده مقصود منع از غنیمت و حرمان
 از ثواب است و گفته اند که این در اجیر برای خدمت است اما اجیر برای غزوة جزا و عینا و ثواب و عینا است
 اگر چه ثواب اند از نزد بعضی علما و طبعی این قول را تصحیف نیز اسناد کرده است و ما این را در حدایه و بعضی کتب
 دیگر نیافتیم و الله اعلم * رواه ابو داود * و عن ابی هريرة ان رجلا قال * و روایت است از ابی هريرة که مراد می گفت
 یا رسول الله رجل یرید ان یجہاد فی سبیل الله * مراد می است و مر او را هل جهاد یا کفران * و هو یتبعی عرضا

من عرض الد نیا * و حال آنکه آن مرد طلب میکند متاعی از متاع دنیا از مال و منال و آوازه و عرض بفتح
 را و سکون مرد و جایز است را شهرد رورایت حرکت است * فقال النبي * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم لا اجر له *
 لیست ثواب آخرت مراورا * رواه ابوداؤد عن معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغزو غزوان * غزا کردن
 و قهر است * فاما من ابتغى رجه الله * اما کسی که طلب کند بغزاکردن ذات خدا و رضای او را و ثواب آخرت را
 * و اطاع الامام * و فرمان برداری کند باد شاه را و بر وجهی کند که وی بفرماید * و انفق الکریمة * و در باز
 در راه خدا نفس و مالهای برکزیده خود را * و یسرا لشریک * و مسامله کند و وفق نماید کسی را که با وی شریک و رفیق
 است و یا موافق ماضی از معاصی از سر * و اجتناب الفساد * و یکموشود و بپرهیز کند تباهی و ارتقا و ترکند از حد شرع در
 کشتن و غارت کردن و دیران ساختن و خیانتم نمودن * فان نومه و نبيه اجر كله * پس بد رستی که خواب و بیداری
 وی موجب اجر و ثواب است همه یعنی اگر چه خواب هم میکرد باشد اجر دارد نه در اکثر نسخ بفتح نون و با تصحیح
 کورده اند و در بعضی بسکون با و در قاموس گفته است که نیه بضم زیرکی و برخاستن از خواب * و اما من غزا فخره *
 و اما کسی که غزاکند بجهت فایزین و تکبر کردن و بزرگی نمودن * و ریاء و رسیعة * و برای آنکه نامردم به بینند و بشنوند
 یعنی برای نام و آوازه * و عصی الامام * و بفرمانی کند امام را * و اخسفی الارض * و فساد کند دهر زمین * فانه لم يرجع
 بالکتاب * پس بد رستی که وی با زنی کرد بشواب یا با زنی که زنی و غزو و عواء بسواء که نه اجر باشد و نه فوز بلکه باز میکرد
 بسا لیکه و زرع غالب است بر اجر * رواه مالک و ابوداؤد و الترمذی * و عن عبد الله بن عمرو انه قال * روایت است
 از عبد الله بن عمرو بن العاص که وی گفت * یا رسول الله اخبرنی عن المجاهد * خبرد مرا از مجاهد که بچه نهج باید
 کرد که موجب ثواب گردد * فقال * بیس گفت آنحضرت * یا عبد الله بن عمرو ان قال قلت صابرا محتسبا * اگر نتال کنی تو
 در حالیکه صبر کنی ثواب چشم دارند از خدا * بعثک الله صابرا محتسبا * می بپرا بکیزد ترا خدا ایتعالی بر صفت صبر
 و احتساب و پایداری اجر آنرا * و ان قال قلت مرأثیا * و اگر نتال میکنی در حالیکه ریاضت کنی * مکاترا * فخر کنی و بکوشی
 که من بیشترم از شما در مال و لشکر و اتباع یا تا بگویند ترا مردم که وی بیشتر زیاده تراست در مال و منال یعنی برای نام و
 آوازه و مال و منال کنی * بعثک الله مرأثیا مکاترا * می بپرا بکیزد ترا خدا ایتعالی بر صفت ریاضت و کوشش و داد می شوی
 جزای آن * یا عبد الله بن عمرو ان قال قلت ارقتل * بر هر حالی و صفتی که کشش میکنی یا کشته می شوی * بعثک الله
 علی تلك الحال * می بپرا بکیزد ترا خدا ایتعالی بر آن حال * بیت * هر چه درد نیا خیم است آن بود * تا بیا راه
 و صالبت آن بود * رواه ابوداؤد * و عن عقبه * بضم عین و سکون قاف * بن مالک * صاحبی است لیثی مع ردا است
 در آمدن بصره * عن النبي صلی الله علیه و سلم قال اعجزتم اذا بعثت رجلا * گفت آنحضرت ای اعا جز می آئید و ناتوان
 میکردید شما و قتی که می بپرا بکیزم و بفرستم من مردی را بکاری * فلم یض لاری * پس نکشت آن مرد برای کار من و نکرد آن
 کار را * ان تجعلوا عکانه من بضعی لامری * که بکرد انید بجای آن مرد مردی دیگر را که بکند کار مرا یعنی اگر مرا کنم کسی را
 و بفرستم او را بکاری و از دست وی اینکار نیاید و نکند کسی دیگر را بفرستید بجای وی هر کار که باشد اگر چه امارت
 باشد مقصود بر آمدن مهم و کار است از دست هر که بیاید و بکوشد که این کار او را فرموده اند دیکری چون کند * رواه
 ابوداؤد و در ذکر حدیث فضاله * و ذکر کرده شد حدیث فضاله بفتح فاء که در وی این مذکور است * و السجاء من جاهد نفسه *
 یعنی مجاهد کسی است که جهاد کند نفس خود را * فی کتاب الایمان * در کتاب الایمان که در اول کتاب مذکور است و در مصابیه
 در کتاب الجهاد ذکر کرده است * الفقه الثانی * عن ابی امامة قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی سریة * گفت ابو امامه بیرون آمدیم ماهره آنحضرت در باره از لشکر فی القاموس مره بفتح مین و کسره و تشدید
 تحتانیه باره از لشکر از پنج تن تا سه صد یا چهار صد * فخرج رجل بغار فیه شی من ماء یقل * پس کشت مردی بغار

که در وی چیزی از آب و تری و مریزی بود غار زمین بیست و رکوع یا زمین بیست و رکوع * فذلک انفسه بان یقیم فیہ * پس
 جدیب کرد آمد با نفس خود و پیچید که ای قیامت کند و رین غار که آبی و تری دارد * و یتخلی من الذی بها *
 و جلوت کردند از دنیا * فاستاذن رسول الله * پس طلب اذن کرد از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی ذلک * در
 اقامت کردن در آن غار که اگر اذن می باشد در وی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لم ابعث بالیهودیة *
 پس گفت آنحضرت بدینستی من برا نیکبختی نشسته و فرستاده نشسته ام بمایع و دین یهودیت * ولایا النصرانیة * و نه بملت و دین
 نصاری که رهبا نیست کنند و مشقت و رزق و ترک کتب اختلاف و آلات را مطابق * ولکنی بعثت بالحنفیة * ولیکن من فرستاده شدم ام
 بمایع مایل بدین اسلام و حنیف مائل باسلام و قایم بران و حنیف نزد عرب کسی که بدین ابراهیم باشد و اصل حنیف بمعنی
 میل است یعنی میل از باطل بسق * السجدة * ملت نرم و اسان که مشتبی و درشتی نیست در وی و مسامحة بمعنی مسامحة در معامله
 و تمهید می رسد بک کردن و نرمی کردن دلبه بعد از سختی * والانی نفسی بعد بیعة * موکبل باشد ای که بقای ذلت بعد از درستی
 قدرت اوست * لغرة * مرآینه بپیر کردن در مایل * اوروجة * یا سیر کردن در وقت شبانگاه * فی هبیل الله * در راه خدا
 یعنی جهاد با عدل ای دین * خیر من الذی یارما فیها * بهتر از دنیا و هر چه در راه است از متاع و اسباب یعنی اگر مال کرد
 آبر و تصرف کند در آن تأملت دنیا از جهت فبائی آن بلکه اگر انفاق کند آنرا در راه خدا از جهت فضیلت ثواب جهاد اثر ثواب
 جدیه و ظاهر آنست که مراد بغل و و روجه اینجا مطلق زمان است یعنی لمحی و ساعی و ذکر و غل و و روجه بر سهیل عادت است
 * ولما قام احدکم فی الصلوة * و هر آینه ایستادن یکی از شما در صف قتال * خیر من صلوة عینین * بهتر است و فاضل
 تر است از نماز نقل کند اردن و صفت سال و بعضی گفته اند مراد صف صلوة است و مقصود بیان فضل صلوة جماعت
 است بر صلوة منفرد و مبیاق حدیث ناظر در معنی اول است * رواه احمد * وعن عباد بن الصامت قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من غزانی سبیل الله * گفت عباد بن صامت که از کبار رضایه و نقباء انصار است گفت آن حضرت کسی
 که غزا کند در راه خدا * ولم یثوالا عقلا * و نیست نکند مکرر یک هم از زدن پای بند شتری را * فله ما نوى * پس مرا و را
 است چیزی که نیت کرده یعنی اگر اندک چیزی حقیر که بهیچ نمی ارزد جز تصد جهاد در راه خدا در نظر دارد منافی اخلاص
 است و درین مبالغة است در قطع نظر از غنیمت و ترغیب بر اخلاص نیت بی شائبه اغراض دنیوی * رواه البیہقی *
 عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رضی بالله و ما فیہ * کسی که راضی و خشنود گردد بشد او بیقین بدانند که
 وی تعالی پروردگار است * و بالاسلام دینا * و راضی گردد باسلام زبانی که دین وی اسلام است * و یحصل رسولاً *
 و راضی گردد بدینکه وی رسول است * رجعت له الجنة * واجب میکرد د برای وی بهشت شرح و تفسیر این کلمات
 در کتاب الایمان گذاشته است * فعجب لها ابو سعید * پس شگرف داشت و خوش گرد مر این کلمات را ابو سعید خدری
 که شنید از آن حضرت از جهت حصول کمال بشارت و مسرت * فقال اعد ما علی * پس گفت ابو سعید اعاده کن این کلمات
 را بر من و با زکوة آنها را * یا رسول الله فاعد ما علی * پس ایجاد کرد آن حضرت آن کلمات را بر ابی سعید * ثم قال *
 پس برگشت آنحضرت * والخری یرفع الله به العمل مائة درجة فی الجنة * و خلعت دیگر است که بلند می گرداند خدا ای
 تعالی بان خلعت بنده را صل پایه در بهشت * ما بین کل درجتین * مسافت میان هر دو پایه * کما بین السماء و الارض *
 چنانست که میان آسمان و زمین است * قال و ما هی * گفت ابو سعید و چه چیز است آن خلعت * یا رسول الله قال الجهاد
فی سبیل الله الجهاد فی سبیل الله الجهاد فی سبیل الله * گفت آن حضرت مکرر سه بار که آن خلعت جهاد در راه خدا کردن
 است * رواه مسلم * وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابواب الجنة تفتت ظللال السیوف * بدینستی
 درهای بهشت زیرهای شمشیرها است کو یا زهره و شمشیری دری است کتابت است از حضور معرکه قتال * فقام رجل
و کان لهینة * پس بایهتاد مودی کهنه و هود و شکل و جامه رث بقاء مثلن کهنه * فقال * پس گفت آن مرد * یا ایا موهی

انت معصف رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول هذا * پس گفت آن مرد اب ابرو من تو شنیده آن حضرت را که میگوید
 این سخن را * قال نعم * گفت اری شنیده ام من این سخن را از آن حضرت * فرجع الی اصحابه * پس رجوع کرد و
 آمد آن مرد بحوی یا ران خود * فقال * پس گفت آن مرد بقصوداع یا ران خود * اقرأ علیکم السلام * می خوانم
 بر شما سلام را و در احوال میکنم شمارا * ثم کمر جفن میفهم * پیوسته بشکست نیام تیغ خود را جفن بفتح جیم و حکون فا * فالقاه *
 پس بینداخت نیام را * ثم مشی بحیفة الی العذ * پیوسته رفت با شمشیر خود بحوی دشمنان * فضرب به * پس یزد بشمشیر
 * حتی قتل * تا آنکه کشته شد * رواه مسلم * و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا صحابه
 انه لما اصيب اخوانکم يوم احد * روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مریدان خود را که هنگامیکه مصیبت
 زده شد ند برادران شما روز غزوا احد یعنی کشته شدند * جعل الله ارواحهم فی جوف طیر خضر * کرد انیل خدا ایتعالی
 روحهای ایشان را در درون پرند های جزیریان و تحقیق این در فصل اول در حدیث معروف کذ شت * تردانهار الجنة * فرود
 می آیند آن پرند ها جو بهای بهشت را * تا کل من ثمارها * منخو رند آن طیور از میوه های بهشت * و تاوی الی قنادیل
 من ذهب * و با شش میکنند و پند می آورند بسوی قندیلها از طلا * معلقة فی ظل العرش * که آویخته شده اند آن قندیلها
 در مایه عرش * فلما وجدوا طیب ما کلهم یشر بهم و مقیلهم * پس هنگامیکه یافتند آن کشتگان احد خوش طعم و شراب و
 خوابگاه خود را * قالوا من یبلغ اخواننا عنا * گفتند کیست که برساند و خبر کند برادران ما را از جانب ما * اننا احیاء
 فی الجنة * که ما زندگانیم در بهشت * لئلا یزهدوا فی الجنة * تا آنکه ناخواهانی و بی رغبتی نکنند در بهشت * ولا ینکلوا
 فی الحرب * و مصطفی و بعد لی نکنند در جنگ و بازنا یستند از آن * فقال الله تعالی انا ابغهم عنکم * پس گفت خدا ایتعالی
 من میروانیم خبر و ابرو در آن شما از جانب شما * فانزل الله تعالی * پس فرود فرستاد خدا ایتعالی این آیات را * ولا
 تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم * و کان مبرآکسانی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان
 بلکه زندگانند نزد پروردگار خود * برزقون * برزقی داده می شوند * الی آخر الآیات * تا آخر آیتها * رواه ابو داود
 و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المؤمنون فی الدنیا علی ثلثة اجزاء * گفت آن حضرت
 که مسلمانان در دنیا بر سه قسم اند * الذین امنوا بالله و رسوله * یک قسم آن کسانی که ایمان آوردند ب خدا و پیغمبر و خدا
 * ثم لم یترکوا * پیوسته در شک نیفتادند * و جاهلوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله * و جاهل باموالهای خود و نفسهای
 خود در راه خدا و این جماعت با وجود ایمان کامل و تهافت نفس نفع رسانیدند بختی و پاک گردیدند ایشان را و ایشان
 اکمل و اشرف و اعلی اند در مرتبه * و الذین یأمنون بالناس علی اموالهم و انفسهم * دوم آنکسی که ایمان اند از روی مردم بر مالهای
 خود و نفسهای خود یعنی اگر چه نفع نرسانند ب مردم و غیر نکردند و ضرر هم نرسانند و شر هم نکردند و اختلاط ننمودند
 و در طمع نیفتادند از ایشان چنانکه میکوبند * ع * مر از خیر تو امیل نیست بد مرسان * ثم الذی اذا اشرف علی طمع *
 پیوسته آنکسی که چون مشرف گردد بر طمع و در دل و یافت که طمع کند * ترک که الله عز و جل * ترک میل دل و می گذارد
 طمع را بر اعدا و طلب رضای و این طایفه اگر چه اختلاط کردند ب مردم و نزدیک بود که طمع بکنند و در دایره
 حرص افتند و لیکن نکند اشت ایشان را خدا ایتعالی از وقوع در دام آن و این قسم فرود تراست از دو قسم نخست و بعد
 از دو اقسام دیگر است که از مرتبه اعتبار و اعتدال و اعتدال و شرح این حدیث باین توجیه و تقریر از مشایخ این فقیر
 حقیر است و الله اعلم * رواه احمد * و عن عبد الرحمن ابن ابی عمیرة * بفتح عین مهمله و کسر میم و سکون یا صابی
 اصعب و نزد بعضی در مصحبت وی نظر است و الله اعلم * ان رسول الله * را می بیند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 * قال * گفته است * ما من نفس مسلمة یقضها ربها * نیست هیچ نفس مسلمان که قبض میکند او را پروردگار تعالی یعنی
 می پیراند * تصیب ان ترجع الیکم * درست میبارد که باز میگردد بحوی شما و باز آید بدنیا * و ان لها الدینا ربها فیها *

و حال آنکه باشد مرا و را در نیا و هر چه در نیا است * غیر الشهید * مکر شهید که وی در شت میل آورد که باز کرد و نیا
و کشته شود در راه خدا از جهت مشاهده ارد رجاء عظیم را در ثواب آن * قال ابن ابی عمیرة قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم * گفت ابن ابی عمیرة که راوی حدیث است که گفت آن حضرت * لان اقل فی سبیل الله احب الی * سوگند
بخدا آگشته شدن من در راه خدا دوست داشته شده تر است بموی من * من ان یكون لی اهل الودع و المان * ازین که باشند
ملاوک و محکوم من خدا و زندان پشم و کلوخ و مراد با اهل و بر بادیه نشینان اند که در خیمه های با شغل که از پشم اند و
با اهل مد و ساکنان شهر و دزد که خانه ها را ایشان از متک و رخت و کلوخ بود مراد تمام دنیا و اهل اوست * رواه النسائی
* و عن حماد بن عمار * بفتح حاء و کون هین * بفتح معارضة * تابعیه است مقوله از طریقه زابعه و روایت میکند از عم خود که اسلم
بن هارم که صحابی است * قالت حدیثنا عمنی * گفت حسن حدیث کرد ما را عم من * قال * گفت عم من * قلت للنسائی
گفتم من پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم من فی الجنة * کسبت در بهشت * قال * گفت آن حضرت در جواب وی * النبی
فی الجنة * پیغمبر در بهشت است * و الشهداء فی الجنة * و الشهداء ان در بهشت اند * و المولود فی الجنة * و زائیل * و زائیل * و زائیل * و زائیل *
مولود صغیر نیز در بهشت است خوا و ولد مؤمن یا ولد کافر کن اقلوا * و الزائیل فی الجنة * و زائیل * و زائیل * و زائیل * و زائیل *
در بهشت است و مراد بویک مؤمن * است چنانکه عادت کافران بود که دختران را زنده در کور میکردند
و بعضی پسران را نیز میکردند در کور و کفایتی و شاید که تخصیص ذکر باین چهار با اعتبار فضل و شرف در دوار
و از جهت دخول جنت بی عمل رکسب در دوار است * رواه ابو داود * و عن علی و ابی الدرداء و ابی هریرة و ابی
امامة و عبد الله بن عمرو و عبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله و عمران بن حصین و رضی الله عنهم اجمعین * روایت است
از بن هشت صحابی مشهور که * کلهم یحدث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال * که هر یکی از ایشان حدیث
میکند از آن حضرت که گفت * من ارسل نفقة فی سبیل الله * کسیکه بفرستد نفقه را در راه خدا * و اقام فی بینه * و اقام
کند در خانه خود و بغیر آن رود * فله بکل درهم سبع مائة درهم * پس مرا و را است بهر درهم مفضل درهم * و من غزا
بنفسه فی سبیل الله * و کسیکه غزا کند بذات خود در راه خدا * و انفق فی وجهه * و انفاق کند در وجه خدا آنرا
یعنی که از برادر ذات و طلب مرضات وی تعالی یا در جهتی که امر کرده است بدان و راضی است از آن * فله بکل درهم
سبع مائة درهم * پس مرا و را است بهر درهم مفضل درهم و در بعضی نسخ سبع مائة الف درهم مفضل مواردهم و از اینجا
معلوم میشود که مضاعفة ثواب مخصوص و مختص به فضل نیست بلکه زیاده میشود از آن و کثرت شارات باین در حدیث
خبریم ابن فاک در فضیلت ثانی * ثم تلا هذه الاية * بفتح خاء و اند آن حضرت این آیت را * و الله یضاعف
لمن یشاء * خدا از زیاده میکند اند ثواب را هر کس را که میخواهد * رواه ابن ماجه * و عن فضالة * بفتح فاء * بن عبید *
یضم عین صحابی انصاریست احوال وی در اول فصل ثانی گذشت * قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الشهداء اربعة * گفت شنیدم عبور را رضی الله عنه که میگفت شنیدم آن حضرت
را که میگفت شهیدان چهار کس اند * رجل مؤمن جید الایمان * یکی مرد مصلحان که نیک و مصلح ایمان او * لقی
العدو * که ملاقات کرده است دشمنان را یعنی کافران * فصلق الله * پس راست گوگرد اینک این مرد خدا را بعمل
خود و شجاعت خود پس جهاد کرد و صبر و رزق و چشم داشت ثواب حق را زیرا که وی تعالی وصف کرده است مجاهدان
و ابصر و احتساب و خبر داده است بدان پس وی چون صبر کرد حسبه الله تصدیق کرد خدا را درین خبر * حتی قتل *
تا آنکه کشته شد آن مرد * قال لك الذي يرفع الناس اليه اعيانهم يوم القيمة * پس آن مرد آن کسی است که بر می آید از
مردم بموی آنکس چشمه های خود را می نهند بسوی وی و رزق قیامت از جهت علو مقام وی و ارتفاع آن * مکن * همچنین
* و رفع راسه * و بر داشت سر خود را برای بیان کردن نمودن صورت برداشتن چشمها و اشاره کرد به بالا * حتی سقطت

قلنسوته * تا آنکه افتاد کلاه وی بجهت مبالغه کردن در رفع * نما در ای قلنسوة عمر را ادام قلنسوة النبی صلی الله علیه و سلم * این قول را وی است که میگوید نسیب انهم و در نمی یابیم که کلاه عمر را مراد داشته است راوی که کلاه وی رضی الله عنه افتاد در نمودن صورت رفع یا مراد داشته است کلاه آن حضرت راضی الله علیه و سلم که افتاد و حمل بر اول اولی و السبب است کلا یعنی * قال * گفت آن حضرت * و رجل مؤمن جید الا یمان لقی العذرة * و شهید دیگر مردی مؤمن است نیک و سر ایمان که ملاقات کرد * است عک و را با این صفت که * کما ناضرب جلد * بشوک طلع من المبین * گو یازده شده است پوست او بخارهای درختان بخار را از جهت بد دل و قرحه کی طلع بفتح طاقسی از درختان بزرگ بخار را رکنایت است از بر خاستن موی از قوسین و از زین اندام * اناة سهیم غرب * آمد او را تیری که اند از نده وی معلوم نیست * نقتله * پس کشت او را * فهو فی الدرجة الثالثة * پس این شهید و زباید دوم است و نازل است از اول * و رجل مؤمن خلط عملا صالحا و اخره شیا * شهید سیوم مردیکه آمیخته است کردار نیک را و کردار دیگر را که بد است و ایمان وی چند ان جیل نیست که سابق را بعد و در قرآن مجید در شان این گفته است * عسی الله ان یتوب علیهم * نزد يك است خدا که توبه کند و رجوع بر رحمت نماید بر ایشان * لقی العذرة * ملاقات کرد عک و را * نصلى الله * پس نصلى یق کرد خدا را و صبر کرد و شجاعت و وزین * حتى قتل * تا آنکه کشته شد * فی الکفی الدرجة الثالثة * پس آن مرد در درجه سیوم است * و رجل مؤمن اسرف علی نفسه * و چهارم مردی مسلمان است ولیکن اسراف کرده است و از حد تجاوز نموده و معصیت و وزین * لقی العذرة و نصلى الله حتى قتل فی الکفی الدرجة الرابعة * پس آن مرد در پایه چهارم است و از همه پائین تر است و حاصل این تقسیم آنست که شهید یا متقی شجاع است و این قسم اول است یا متقی غیر شجاع است و این قسم ثانیه است یا شجاع غیر متقی و این دو قسم انفسه یکی آنکه کردارهای او مخلوط است به تیک و بد و تقاضی مسرف بیرون از حد نیست و این قسم ثالث است یا فانی مسرف است پس در همه اقسام خاصل می شود تصدیق الله نه در ثانی و ازین تقریر معلوم شد که مراد بتصلیق حق متبیین نه ثبات بر محض و احتساب است که وجهی گردیده است و می تعالی مجاهدان را بداند و بخیر داده ازان نه تصدیق در وجهه و اجر و ثواب که ان در قسم ثانیه نیز حاصل است با وجود آن ذکر نکرد در دران فافهم * و راه الترمذی و قال هذا اهل یک همن غریب * و همن عتبه * بضم عین و مکون فوقانیة * بن همل * بفتح عین و مکون مرحله * العلبی * حبشی * است کنیت او ابو الولید است معر و است در اهل حصص و گفته اند که نام او عتله بود بفتح عین و سکون فوقانیة و فتح آن و لام پس نام کرد پیغمبر و خدا صلی الله علیه و سلم عتبه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انقلب فی القبة * کشته گان * قسم اند * مؤمن جاهل بنفسه و ما نه فی سبیل الله یکی مسلمان است که جهاد کرد بنفس خود و مال خود و جان و مال خود در راه خدا * قال قال النبی صلی الله علیه و سلم * گفته قاتل حتی یقتل * پس چون ملاقات کرد دشمن را قتال کرد تا آنکه کشته شد * قال النبی صلی الله علیه و سلم * گفته است آن حضرت در شان و محل این مؤمن مجاهد این کلام که * فذلک الشهید الممتحن * پس آن شهید است که امتحان گردد و شک و تردید نه نموده شده است بصبر و جهاد و قوت بر احتمال مشاق و در نهاییه گفته متحن مصفا می باشد چنانکه فضا متحن میگویند و قتیکه تصفیه کرده شود با نش و بیاض و در تفسیر کریمه اولیک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی گفته که در الهی که تیر به کرده او را خدا ای تعالی و نرم داخته و دانسته آنها را بتقوی و فطرس برای آن را امتحان صیب علم و معرفت است * فی خیمه الله تحت عرشه * آن شهید در خیمه خدا است زیر عرش وی یعنی در حضرت وی و محل قرب وی تعالی چنانکه در حدیث شفاعت آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود طلب در آمدن میکنم بر خدا در هر ای وی پس ازین میکند مراد را آمدن پس یسجد و میروم تا آخر حدیث * لا یفضل فی النبوة الا بالدرجة النبوة * فاضل و زایل نمی شوند آن شهید را پیغمبران مگر بن درجه نبوت یعنی و رای مرتبه نبوت و کمال متعلق با آن مرتبه همه مراتب و کمالات

ایشان را احاطه است و اینها توهم نباید کرد بلکه از بیغفواتن بیک درجه نازل اند که نبوت است زیرا که فضائل و کمالات نبوت لا تعد ولا تحصى است که مواقیب و لا یحصى که در کیفیت اوست در جنب آن قل و مستسوس ندارد و در تعریف گفته است که نسبت کمالات اولیاء قدوس الله اسرارهم در جنب کمالات انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم مثل ریلوبات است که از مشک پر آب بیرون افتد و گونه نظرات خیلان کنند که ایشان بیک قل و بیک پایه از انبیاء کمتر و بایان تر اند و کمالات مرتبه نبوت را تصور نکنند بعد از الله من الزیغ و الزلل * و من خطا عملا یا الحار و الآخر سیئا * دوم از کشتگان مسلمانی است که آنچه کرده اند و نیک و کردار بد را در معنی خالص نیست * جاءل بنفسه و باله فی سبیل الله * جها د کرد بنفس خود و مال خود در راه خدا * اذ القی العیون قاتل حتی یقتل * و فتیکه میزد تا بکشد در شهن راقبال می کند تا آنکه کشته می شود * قال النبی صلی الله علیه و سلم فیہ * گفته است آن حضرت در شان این مجاهد * موصوفاً محبت ذنوبه و خطایه * این شهادتی است یا خصایصی که محو می کنند و پاک می گردانند کینه ها و بدیدهای او را موصوفاً بضم میم اولی و فتح ثانیه و سکون صاد اولی و کسر میم ثالثه بمعنی مطهرو یعنی پاک کنند و بصاد میمه له و معجمه فرد و روایت است و هر دو بیک معنی است و بعضی گفته اند که موصوفاً بمعنی بطرف لسان و بمعجمه تمام دهان چنانکه در وضو بر شستن آرنج و جز آن مضمومه ذنوب مجرود اندین آن * ان السیف یصلح لخطایا * بد رستی شمشیر و کشته شدن بد آن محو و پاک کرد اندک است مر کنما نرا * و ادخل من ای ابواب الجنة شاء * وارد بر آ و رده می شود از هر دری از درهای بهشت که خواهد * و مناقی جاءل بنفسه و باله * میوم از کشتگان مبنایقی است که جها د کرد بنفس و مال خود * فاذ القی العیون قاتل حتی یقتل * پس چون ملاقات می کند در شهن راقبال می کند تا آنکه کشته می شود * قل اکب فی النار * پس این مناقی در آتش دوزخ است اگر چه قتال کرد و کشته شد * ان السیف لا یصلح لبلغا * بد رستی شمشیر محو نمی کند نفاق را ایمان می بایلد بنی ایمان همه هیچ * ایمان چو بلا میب کور بریم * احسن زهی چستی و چالاکی ما * رواه الدارمی * و عن ابن عایل * بیاع تحنانیه و ذال معجمه و ابن عایل در صوابه متعبد اند قیس ابن عایل و منیر ابن عایل تا اینجا مراد کیس و الله اعلم * قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل * گفت بیرون آمد آن حضرت در جنازه مردی تا نماز بگذارد بروی * فلما رضع قال عمر بن الخطاب * پس هرگاه که نهاده شد جنازه گفت عمر رضی الله عنه * لا تصل جابه * نماز مکن از بروی * یا رسول الله فانه رجل فاجر * زیرا که بد رستی وی مردی فاسق است * فالتفت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الناس * پس برگشته بگریست آن حضرت به روی مردم * بقال * پس گفت * قل رآه احد منکم علی عمل الا سلام * یا دله است او را هیچ یکی از شما بر کاری از کارهای مسلمانی * فقال رجل نعم * پس گفت مردی آری * یا رسول الله * من دله ام او را بر عمل اسلام * حرس لیلته فی سبیل الله * پاسبانی کرده است شبی در راه خدا * فصلی علیه رسول الله * پس بگذارد نماز بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حشی علیه التراب * و ریخت بروی خاک در وقت دفن کردن * وقال اصحابک یظنون انک من اهل النار * و گفت آن حضرت بآن مرد مرده یا ران تو کمان می برند که تو از اهل آتشی * و انا اشهد انک من اهل الجنة * و من کواهی میم هم که تو از اهل بهشتی * وقال یا عمر انک لا تسال عن اعمال الناس * و گفت آن حضرت ای عمر تو پرسید نمی شوی از کردارهای مردم * ولکن تسال عن الفطرة * ولیکن پرسید می شوی از فطرت یعنی از دین اسلام طبعی در تفسیر و تقریر این کلام گفته که حاصلش آن است که می بایلد ای عمر که خبر نکنی در مثل این موطن و مقام از اعمال شرم موتی را بلکه بایلد که خبر دهی از اعمال خیر چنانکه فرموده است از کروا موتا کم بالخییر و مقصود منع او است از آنچه که اقدام کرده بران از اخبار و فسق و فجور آن مرد زیرا که اعتبار بفطرت و اعتقاد است و با وجود آن عملی از اعمال اسلام نیز کرده که کفایت میکند او را فافهم * رواه البیهقی فی شعب الایمان * باب اهدا د آله الجهاد * باب در ذکر

اجازه پیش که در ایجاد کردن آلات جهاد از تیر و کمان و نیزه و شمشیر و زره و آه و جز آن را ارد شده و بیشتر از آنچه ذکر کرده شده در باب فضیلت رمی و خیل واقع شده و صفت جیف آنحضرت و روایت زره زنی ذکر کرده صلی الله علیه و آله و سلم

الفصل الاول * عن عقیبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو على المنبر يقول * كففت شنيدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت بر منبر می گفت و می خواند این آیت را * واعدوا لهم ما استطعتم من قوة * و آماده سازید بر جنگ کافران را آنچه توانید از قوت و زور و توانائی و می گفست مکرر سه بار این کلام را الا ان القوة لرومی الا ان القوة الرومی الا ان القوة الرومی بدانان واکاهه با شیک مراد بقوت درین آیت که امر کرده اند با عداد آن تیراندازی است مکرر گفت سه بار * وواه مسلم * و در بعضی نسخ مشکات و باط الخیل نیز مذکور است و در بعضی خط زده شده است بر آن و گفته اند که در روایت مشام نیست و میوه طوی گفته که آن در روایت این المنبر راست و در قرآن مجید مذکور است کنایه از دشمنان و زور و شرف و بیضاوی تفسیر کرده اند قوت را از هر چه قوت یافته شود بدان در حرب و بیضاوی گفته شاید که تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و سلم زمی را بکفر به جهت بودن اوست ا قوی و در کشاف گفته است که عقیبة بن عامر گفت که آن در زاده خدا شکسته است * و عنده قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول سفتح علیکم الروم * و هم از عقیبة بن عامر است که گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت سرانجام است که فتح کرده شود بنشینم روم * و یکفیکم الله * و کفایت میکند شما را خدا ایتعالی یعنی شروم را * فلا یحجز ایستد که آن یلوه با همه * پس باید که عاجز نیاید یکی از شما از بازی کردن تیرها یا خود یعنی اهل روم غالب جنگ ایشان تیراندازی است پس باید که غارت کنید شما به تیراندازی و بیاموزید انرا و اتمام نمائید بشان آن قائم میکن شوند بر شما و به ایشان و نکاهل ارد خدا ایتعالی شما را از شر ایشان و بعضی گفته اند که مراد آنست که ترک نکنید تیراندازی را و اعتماد آنرا و ملایمت نمائید بر آن بعد از فتح نیز و مغرور نشوید با آنکه روم فتح شد بعد از و با احتیاج بر می نمائید زیرا که احتیاج بتیراندازی دایم است اگر چه در قتال روم احتیاج بدان نمائید بحصول فتح و تسخیر رومی با اعتبار صوت است و برای ترغیب بر آن زیرا که نفوس مجبور اند بر میل بمل و چنانکه سابق بشکل و ابل * رواه مسلم * و عنده قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من علم الرومی * كففت عقیبة بن عامر شنیدم آن حضرت را که می گفت که دانست را مخرج تیر اندازی را * ثم ترک * یستترک آشت آنرا * فلیس منا * پس نیست از ما و بطریق ما * او قد عسی * شک را زنی است که فلیس منا گفت یا گفت قد عسی بتحقیق معصیت کرد * رواه مسلم * و عن سامة * بفتح سین و لام * بن الاکوع * بفتح هوز و سکون کاف اسلامی از اهل بیعت شجوه است مباحث کرد و راول قوم و در میان و در آخر با مر آن حضرت و از سخت ترین مردم بود و در شجاعت و تیراندازی و پیاپی و با سواران جنگ میکرد و کوفتند اوسه که کرک بوی سخن کرده بود توفی بالمدینه سنة اربع و سبعین و هو ابن ثمانین سنة * قال جریر رسول الله صلی الله علیه و سلم علی قوم من اسلم * گفت بیرون آمد آنحضرت بر کز زهی از بنی اسلم * یتفاضلون بالسوق * و حالیکه تیراندازی میکردند و پیشی میخواستند بر یکدیگر در آن و سوق بمعنی بازار و بعضی گفته اند که نام موضعی است و گفته اند که جمع ساق است و مواد بدان تیرها است و از شرح ابن فرشته نوشته اند که سوق بفتح سین نام موضعی است و تفاضل و مناظرة بمعنی تیراندازی کردن باهم بر سهیل مسا بقت و معارضة * فقال * پس گفت آنحضرت * ارمو ابنی اسماعیل * تیراندازی کنید ای پسران اسماعیل یعنی عرب * فان اباکم کان رامیا * پس بد رستی بل شما بود تیرانداز * وانا مع بنی فلان * و من بابنی فلانم * لا حد القریة * گفت آن حضرت این سخن را مریکی از دوقبیله را که تیراندازی میکردند و دوقبیله از بنی اسلم با هم تیراندازی میکردند آنحضرت یکی از آن دوقبیله را نام برد و فرمود من ایشان را ایشانم * فامکو ابایدهم * پس نکاهل داشتند دهنهای خود را یعنی قبیله دیگر غیر آن قبیله که آن حضرت بانها شد * فقال ما لکم * پس گفت آنحضرت چه شد شما را که تیر نمی اندازید و

نگاه داشتند خود را از آن * فقالوا كيف نرمي وانت مع بني فلان * پس كه مت چكونه تيرا نك از يرم و حال آنكه تو با بنی فلان باشی و چكونه پس می آئیم یا ایشان چون تو بجانب ایشان شوی * فقال ارموا اونا معكم كلکم * پس گفت آن حضرت بندگان ازید و من با همه شما هم و مخصوص بیکجانب نیستیم * رواه البخاری * و عن انس قال كان ابو طلحة يبتسر مع النبي صلى الله عليه وسلم يترس واحد * گفت انس بود ابو طلحة انصاری كه بناه میبست با آن حضرت بیک صورتی ترس میبرد پیش داشتن * وكان ابو طلحة حمن الرمي * و بود ابو طلحة نيك تير انداز * فكان ان ارمني ثم عرف النبي صلى الله عليه وسلم * پس بود ابو طلحة چون تیر می انداخت چشم بر میل اشفت و نگاه میکرد آن حضرت و مطلق می شد بر تیر انداختن وی * و ينظر الي موضع نيله * پس نگاه می کرد بر سوی جای افتادن تیر و می دید كه بگه بخورد و بگه از دشتان زیر آكه تیر می خطا نمیگردد و ابو طلحة حاضر شد و است همه مشاهدت او میگفت آن حضرت كه آوا و ابو طلحة بهتر از صل مرير است و روز خنجر بخت كس را كشت و سلب ایشان گرفت رضى الله عنه * و رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البركة في نواصي الخيل * افزونی خیر در نواصی ایشان است مقصود اثبات بركت در ذرات ایشان است و ذكرنا صبه بجهت برون اوست اشرقت باعضاها و ظهور ابهر آن چنان كه چهره در آمد می * و متفق عليه * و عن جرير بن عبد الله * بفتح جیم صحابی كبر است و در قوم بخود رئیس بود و نزد آن حضرت عزیز و در حسن و جمال بی نظیر باقی احوال وی در مواضع نوشته شده است * قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم و جمل يلقى فاصية فرس باصبعه * گفت جریر در دم من آن حضرت را كه می تافت و میگردانید بر سوی پیشانی اسپ و با انگشت خرد * و هو يقول * و حال آنكه آن حضرت می گفت كه * الخيل معقود بنواصيها الخير الى يوم القيمة * اسپان بسته شده است بر نواصی ایشان نیکی دارد و اقیامت زبور آكه حاصل میگرداند با نواصیها خیر دنیای آخرت است چنانكه بیان فرمود آنرا بقول خود * الا جرير والخيلة * ثواب در آخرت و غنیمت دارد نیا * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استسقى فرسا في سبيل الله * کسی كه به بند در نگاهلارد اسپ را در دورا داخل ابد نیست آنكه شاید حادث گردد غزائی و همس یعنی منع است و بمعنی وقف نیز آید همس اسب وقف کرده شد و در داخل * ايمان بالله * همس كذب اسب را از جهت ايمان آوردن بشد او امتثال امر او كه در فعل خیرات همو ما و خصوصاً کرده است * و تصل يقابوعد * و از جهة راحة و استسقاء و هل حق كه بشواب جزیل كه در آن کرده است * فان شبعه و ربه و ربه و ربه فی میزانه يوم القيمة * پس بد رستی سیری وی و سیرا بی او و سركین او و كینز وی در تیرازی اعمال او است یعنی داخل اعمال اوست در ترتب اجر و ثواب بوزان روز قیامت شمع بکسر شین و فتح با همی وری بکسر را و تشدید با همی را می مراد اینجا چیزی است كه بان سیری و سیرا بی حاصل می شود از كاه و دانه و آب * رواه البخاری و عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكره الشكل في الخيل * بود آن حضرت كه مكر و دهی بند است شكل را در همچنان و شكل بکسر شین در اسب آن اسپ كه سه پای او سفید بود و یکی مطابقه یا بعكس تشبیه داده شد بشكال بمعنی و من كه پایها را چهار پای را بوی بند نك اشپنین است در قاموس و راوی گفته است * والشكل ان يكون الفرس في رجله اليمى بامض * و شكل بکسر شین آن است كه باشد اسب با یمن صفت كه در پای راست و سفید یا باشد * و في يده اليسرى * و در دست چپ وی سفید * و في يده اليسرى و رجله اليسرى * و با باشد در دست چپ وی و در پای چپ وی و رجله كراهة شكل مغوض است بعلم شارع و این بظاهر مخالف معنی اول است كه از قاموس نقل کرده شد و ممكن است تطبیق این بیان فافهم و در نهایت گفته كه از برای آن مكره داشت كه وی در صورت مشكول است تفاوت و لا و ممكن است كه بتجربه معلوم شده باشد كه این جنس نجیب نمی باشد و بعضی گفته اند كه اگر با وجود این اعر باشد یعنی سفید و چهره در و میگردد اگر است * رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ساق بين الخيل * و رايت است از این

عمر که آن حضرت مسابقت کرد میان اسپان و دانید آنها را مابقت بیکدیگر پیشی کردن در دوابلن اسپان * التي
 اضررت * آن اسپان که لاغر و نزار کرده شده بود و در و طریقه اعضا رخیل آن اسب که علف میل نمیداد تا فربه و قوی شوند
 بعد از آن کم میکنند علف را و بقل قوت می آرند و در آورده می شوند در خانه و پیوسته می شوند بجایها تا آنکه کرم میشوند
 و عرق می کنند و چون عرق خشک می شود بیک می گردد و کوشته های ایشان و قوی می گردد و بر راه رفتن * من السباع *
 ابتدا مسابقت از حیاء بود بفتح حای مهمله و سکون فاء و بک و قصر موضعی است بر چند میل از مدینه و حیفا بتقلیم یا بر فا
 نیز آمده * و آمد ها ثنیة الوداع * و نهایی آن خیل و مسابقت آنها ثنیة الوداع بود که نام کوهی است که اهل مدینه مسافران را
 مشایعت می کردند تا آنجا مشهور در تسمیه این موضع این وجه است و همچنین است در خاموس و سندهودی در
 تاریخ مدینه و جبهی دیگر و بکوشه گفته که در شرح آن را ذکر کرده ایم * و بینهما هتة امیال * و میان این دو موضع یعنی حیفا
 و ثنیة الوداع شش میل است در میان این مسافت در خیل مسابقت می کردند * و سابق بین الخیل التي لم تضربین
 الثبیة الى مسجد بني زریق * بضم زای و مابقت کرد میان اسپان که اضمار کرده نشده اند * و ثنیة تامسجل بني زریق
 و بینهما امیال * و میان این دو موضع یک میل است * متفق علیه * و عن انس قال کان فاقه لرسول الله صلی الله علیه و سلم تسمى
 العضباء * گفت انس بود فاقه مر آن حضرت را که نامید * میشد از اعضباء بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و موحد * و بعد فاقه
 که کوش او را بریده باشد یا شکاف کرده و این همان فاقه مشهوره آن حضرت است که او را قصوا میگفتند یا غیرا و است در و
 و قول است و گفته اند که فاقه شریف عضباء بود و لیکن بحسب خلقت کوش او همچنین واقع شده بود * و کانت لا تسبق *
 و بود آن فاقه که سفت کرد دمنی شد یعنی هیچ فاقه بر آن سفت نمیکرد * فجاء امرایي علی قعوده * پس آمد امرایی
 بر شتریکه امر او را بود و قعود بفتح قاف شتر جوانه که نخست در بار و نشست آمده باشد و صلا حیفا آن پهل آکرده که هواری
 کرده شود بر آن و ادنی آن دو سال است تا شش سال بعد از آن جمل نامند * نصبها * پس سفت کرد شتر امرایی فاقه
 آن حضرت را و در رکب شت از روی در و بدن * فاشته ذلك علی المسلمين * پس سخت آمد سفت کردن شتر امرایی فاقه
 آن حضرت را بر مسلمانان * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت آن حضرت * ان حقا علی الله ان لا یرتفع
 شیء من الدنيا * بد رستی که حق و ثابت است بر خداستrian سنت و ف تعالی این که بلند نکردد چیزی از امور دنیا و اشیای
 آن * الارضه * مکر آنکه نور و نهل آبر خدا تعالی * رواه البخاری * * الفصل الثانی * عن عقبه بن
 عامر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول * گفت عقبه شنیدم آن حضرت را که می گفت * ان الله
 تعالی یدخل بالسهم الواحد تلمة نعر فی الجنة * بد رستی که خدا تعالی می در آرد بسبب یک تیر سه کس را در بهشت
 * صانعه * نشست سازنده و راست کنند آنرا * یتعصب فی صنعته الخیر * که چشم میل ارد در پیشه خود نمکی و توا ب را
 یعنی تیر را که می سازد برای آن می سازد که بان غزا کرده شود و در راه خدا انداخته شود * و الرامی به * و در و م
 اندازند و تیر را در راه خدا * و منبله * و منبله تیر یعنی دهنده تیر را در دست تیر انداز خواه ابتدا خواه پیش از رمی
 یا بعد از رمی از هدف و در حدیج دیگر آمده است که سعد بن ابی وقاص تیر می انداخت و آن حضرت تیر بدست او
 میل اد و منبله بضم میم و متج نون و تشدید باء مکسوره از تنبیل و سکون نون و تصحیف یا از انبال هر دو روایت است
 * فار مو ار اکبوا * پس تیر اندازید و سوار شوید * و ان ترموا احب الی من ان ترکبوا * و تیر انداختن شهادت است
 داشته شده تراست بسوی من از سوار شدن شما طبعی گفته که مراد بر کوب نیزه زدن است پس مراد آن باشد که
 تیر انداختن محبوب تر است از نیزه زدن * کل شیء یلوه به الرجل باطل * هر چیز ما که بازی کند بان چیز مرد باطل
 و ناروا است * الارمیه بقوسه * مکر تیر انداختن او بکمان خود * و تادیه فرسه * و ادب کردن او با پخود را
 * و ملاعبته امرأته * و بازی کردن مرد زن خود را * ما نهن من الحق * پس بد رستی که این اشیاء از جمله حق است و ثابت است

و بحقیقت داخل لهو نیستند * رواه الترمذی و ابن ماجه و زاد ابو داود و الدارقطني و من ترك الرمي بعد ما علمه *
و کسی که ترک کند تیر اندازی را بعد از دانستن و امتحان آن * رغبته عنه * از جهت اعراض کردن و ناخواستن آنرا *
* فانه نعمة تركها * پس بد رفتی که آن رمی نعمتی است که ترک کرد آنرا * او قال کفرها * یا گفت کفرها بجهنم ترکها
نعمتی است که کفو آن کرد آنرا * و من ابى فجح * بفتح فون و کبر و جهم و سکون یا * السلى * کنسب معروین عتبه است
که چهارم است در احلام و احوال شریف و در مواضع نوشته شده است * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول * قلت شئ من ان حضرت را که میگفت * من بلغ بهم في حبيل الله فهو له درجة في الجنة * کسی که رسانید تیری را
در راه داخل ای یعنی زد بکافری پس آن مراد در رجعت در بهشت * و من رمى بههم في حبيل الله فهو له عدل محض *
و کسی که انداخت تیری را در راه خدا را میل بکافریا نه پس آن مراد را بر او برید و از او برگرداند و شد * است باین توجیه بلوغ
بهم اعلی است از رمی آن را سلوب کلام تنزل از اعلی یاد نمی است یعنی اگر آن نباشد این نیز قوا بی دارد و احتمال
داد که مراد ببلوغ بهم رحیم بن بمان غزوا باشد که با وی تیر باشد بیند از دانه و رمی انداختن آنها بسوی کافران
و باین معنی ترقی از ادنی با اعلی است و مراد بد رجعت پایه از پایها کمتر از مرتبه تحریر که در رجعت آن عظیم است و الله اعلم
* و من شاب شيبة في الاسلام * و کسی که پیر شد پیر شد نبی در مسامانی * كانت له نورا يوم القيمة * می باشد
پیری مراد را موجب حصول نور روز قیامت و بعضی گفته اند که مراد با سلام اینجا جهاد است زیرا که جهاد
عمود اسلام و زوۀ ستار است چنانکه در حدیث آمده است * رواه البيهقي في شعب الایمان و روي ابو داود
* الفصل الاول * و روایت کرد * است نسا ئی فصل اول را که در میان من بلغ بهم في حبيل الله است * و النسا ئی
الاول والثاني * و روایت کرده است نسا ئی فصل اول و ثانی را که هر دو در بیان فضیلت بهم اند * و الترمذی
الثاني والثالث * و روایت کرده است ترمذی ثانی و ثالث را که من رمی و من شاب است * و فی روایتها * و در روایت
نسا ئی و ترمذی اینچنین واقع شده است که * من شاب شيبة في حبيل الله بدل في الاسلام * و این مرید آن است که بعضی
گفته اند که مراد با سلام اینجا است چنانکه گفته شد و این عبارت صریح است که نسا ئی فصل ثالث را نیز روایت
کرد * است پس او را در روایت باشد * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا سبق الا في نصل او
خف او حافر * نیست سبق مکر در نصل یا خف یا حافر سبق بفتح با آنچه کرو بندند در اسپد و انیدن و تیر انداختن
و جز آن مرکبی را که چستی کند و بسکون با پیشی کردن و روایت صحیح در اینجا بفتح با است و اگر بسکون هم باشد مال
معنی بهمین است پس میفرماید که نیست سبق مکر در نصل بفتح فون و مکرر صا د مهمله آهن تیر و نیزه و شمشیر و مراد
اینجا پیکان تیر است کنایت است از تیر اندازی مکرر در خف بضم خا مکرر و مکرر و حافر بفتح با است یا مهمله هم اسپ یعنی
در دوانیدن شتر و اسپ * رواه الترمذی و ابو داود و النسا ئی * و ظاهر حدیث آن است که روا نیست گرفتن مال بمسابقه
مکرر دین * چیز و جماعه از فقها قیام کرده اند بر آن و الحاق نموده اند بدان چیزیکه در معنی آن باشد و همیاماخته
شود برای قتال چنانکه خروا متراد معنی دهند و فیل در معنی ابل است زیرا که وی سودمند تر است در قتال از ابل
و در شرط کردن مال بر مسابقه پییزی که از مال قتال است رجعت مال بروی ترغیب است در جهاد بسلامت آنکه نه از ساز
قتال است چنانکه طبر و کبوتر جایز نیست سبق در روی و داخل مال بروی و بعضی مسابقت بوقادام و بعضی مسابقه بپا
نیز الحاق کرده اند از جهت بودن آن در معنی سهام و قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که این هم و رضی الله
عنهما مخصوص میکردانید را نرا یعنی سبق را با سپان بعد از آن بد آنکه در مشارطه در سباق معنی قمار است
زیرا که در روی مخاطره است و ملک و قرد و در غم و غنم و مودن است معنی قمار مکرر آنکه مال مشروط باشد از جانب
امام یا از جانب شخصی دیگر از مردم چنانکه گوید هر که سبق کند مرا و از بوم چندین از مال یا از يك جانب بود از

مسا بقین چنانکه گوید اگر سبقت کنی تو بر من متر اچنین و اگر سبقت کنم من چیزی نیستم بر ابر تو و اگر از هر دو حاکم
باشد چنانکه گوید اگر سبقت کنم من متر ابر تو چنین و اگر سبقت کنی تو تر ابر من چنین جایز نبود زیرا که این حقیقت
قمار است مکرر و آمدن محال در میان ایشان چنانکه در حدیث آمده بیاید * و منه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من ادخل فرسا بین فرسین * کسیکه در آرد احمی را میان د و واسط این صورت تخیل است و متخیل کسی است که
در آرد احمی را میان آن در احمی که بیرون آورد شده اند و شرط زهر و جانب کرده اند و عقد قمار شده در آرد بشرط
اینکه اگر این اسب سوم سبقت نگردد میگرد دهد و سبق را و اگر مسبوق شد نیست بروی چیزی را این محال از جهت
آن شد که بوی عقد قمار از وی می بر آید که شرط از جا نبین بود و حالا از یکجا نب شد که جانب این اسب سوم است * فان
کان یوم من ان یسبق * پس اگر هست این فرس ثالث با این صفت که امن کرده میشود از اینکه مسبوق گردد بلکه معلوم
است البته که سابق میگردد بجهت بودن ارجو از تیز رو * فلا خیر فیہ * پس نیست نمکی در وی و حاصل نمیکرد تخیل
یا حاصل نمیکرد و لیکن گراستی دارد و ظاهر عیارت لا خیر فیہ و لا بأس به درین معنی است * و ان کان لا یوم من ان یسبق *
و اگر هست باین صفت که حامون نیست از آنکه مسبوق گردد بلکه محتمل است که مسبوق گردد * فلا بأس به * پس نیست
باک بوی و حاصل میگردد بوی گراستی تخیل و گویا سبب درین آن است که اگر یقین معلوم می شود که سابق خواهد شد هر دو
سبق را بگیرد پس گویا که باقی میل ارد آن مشارطت را که در جا نبین بود و عقد بجهت آن قمار شده بود نه حال خود اگر سبق و عدم
سبق هر دو محتمل اند پس اگر سابق شد هر دو سبق را میگیرد و اگر سابق نشد نیست بروی چیزی پس شرط از یک جانب
شد و مشارطت از هر دو جانب نماند نامل * و زیاده فی شرح السنه و فی روایة ابی داؤد * و در روایت ابی داؤد
اینچنین آمده است که گفت * من ادخل فرسا بین فرسین * کسیکه در آرد احمی را میان د و واسط * یعنی و هو لا یوم
ان یسبق فلیس بقمار * و آن اسب یا صاحب اسب ایمن نیست از آنکه مسبوق گردانید شود پس نیست قمار * و من ادخل
فرسا بین فرسین و قد امن ان یسبق * و کسیکه در آرد احمی را میان د و واسط و حال آنکه بتحقیق ایمن است از مسبوقیت
* فهو قمار * پس این عقد قمار است چنانچه بیان کرده شد * و عن عمران بن حصین رضی الله عنه * صحابی کبیر است
قاسی حال در مرض صاحب فراش برده و در آن حال ملائکه بروی سلام میگردند و باقی احوال او در مواضع نوشته شده
است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا جلب ولا جنب * هر دو بفتح جیم و اول بفتح لام و ثانی بفتح نون در کتاب
الزکوة کل شئ که جلب و جنب در زکوة می باشد و در سابق جلب در زکوة آنست که مصدق در جای هر ریشیدن را مر کند
رب المال را که مواشی خود را اینجا در پیش وی بیارد و جنب آنکه رب المال در جائی از موضع خود برورد و ریشند
و مصدق را در مشقت افکند تا نزد وی همانجا که او است برود و هر دو ممنوع و مکروه است و جلب در سابق آنکه اسبی دیگر
در پی اسب خود بگیرد و زجر کند و فریاد زند تا باعث گردد بر سبق و جنب آنکه اسبی دیگر در پی او اسب خود که بوف
مسابقت میکند بگیرد و چون اسب مرکوب ماند کرد و بران اسب دیگر سوار شود و همه منهی عنه است * زاد المستدری
حال یتنه فی الرهان * زیاده کرده است یتنه در حدیث خود لفظ فی الرهان را و گفته لا جلب ولا جنب فی الرهان و مراد
برهان همین مسابقت است و مشارطت برخیزد * رواه ابوداؤد و در النعمانی و رواه الترمذی مع زیاده فی باب الغصب *
و روایت کرده است آنرا ترمذی با زیادت بعضی الفاظ و معانی در باب غصب * و عن ابی قتاده * صحابی انصاری کبیر
است برادر ابو سعید خدری است از ما درش عقبی بلری حاضر شده مشاهده * عن النبی صلی الله علیه و سلم *
* قال خیر التحیل الا دهم الا قرح * بهترین اسبان اسب هیاه است که در پیشانی او سفید است * الارثم * بشاء مثله
اسبی که در جانب بینی او سفید است دهم بضم دال دیا می و قرحه بضم قاف سفید است در روی اسب کمر از غره کناف
القاموس و رثم به مثله محقره و رثه بضم را بیاض در طرف انف فرس یا هر بیاضی که بر بدن زبرین اسب و استر و خرا

* ثم لا فرح المحجل * بستر بهتر اقرح محجل تعجیل سفید دعت و پایشان و مشهور * طلق البین * که دست را دست
 محجل نباشد طلق بضم طاء و لا م و بفتح طاء و م کون لام نیز تصحیح کرده اند اسبی که یکی از قوائم او محجل نباشد
 * فان لم یکن ادهم فکمیف علی هذا الشیة * پس اگر نباشد ادهم پس کیتی که برین صفت و علامت که قرح
 و رثم امت باشد بهتر است و کمیت اسبی که سخت باشد سرخی او و بعضی گفته اند که شیت سر رنگی که مخالف باشد غالب رنگ اسب را و در
 و شیت بکمر شین و فتح یا بمعنی علامت گفته اند و بعضی گفته اند که شیت سر رنگی که مخالف باشد غالب رنگ اسب را و در
 قصه بقره بنی امرائیل فرموده است لا شیة فیها * رواه الترمذی و الدارمی * و ابن ابی وهب * بفتح و او سکون ها
 * الجشمی * بضم جیم و فتح شین معجمه منسوب بن معمار و یه صابی امت احم او کثیف او است رضی الله عنه * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بکل کمیت اغر محجل * بر شما باد بهر اسب کمیت سفید پیشانی سفید و پاهای او
 * اشقر اغر محجل * شقرت سرخی و سفیدی اشقر سرخ سفید و گفته اند که فرق میان کمیت و اشقر آن بود که ایال و دم
 در کمیت میانه بود باقی سرخ و در اشقر سرخ و شتر اشقر سخت سرخ و آدمی اشقر کسی که پو بیاض او حمرة باشد
 * از ادهم اغر محجل * یا اسب سیاه و سفید پیشانی و دست و پای * رواه ابو داود و الترمذی * و ابن عباس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یمن الخیل فی الشقر * برکت اسپان در اسپان اشقر است * رواه الترمذی و ابو داود *
 و من هتبه بن عبد السلمی * صحابی است ذکر او در آخر فصل الثانی از کتاب الجیهات * انه سمع رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یقول * روایت است از وی که شنید آن حضرت را که می گفت * لا تقصروا نواصی الخیل * نبرید مویهای
 پیشانی اسپان را * و لا معارفها * و نه مویهای گردن اسپان را معارف جمع حرف است برخلاف قیاس چنانکه معارف
 جمع حسن * و لا اذنابها * و نبرید موی دم های اسپان را * فان اذنابها من ابها * زیرا که بد رستی دم های اسپان مکس
 ران ایشان است که بدان مکس از خود میرانند من اب جمع مذ به بکسر میم آنچه بدان مکس را نخل از ذب بمعنی دفع
 کردن و راندن * و معارفها دناها * و مویهای گردن اسپان حجب کرم شدن آنها است دفع بکسر دال و مکون فاهمه در
 آخر بمعنی حرض برد و د فاع بکسر دال بعد چیزی که دفع کرده شود بان برد این تفحیر کرد آنرا طایبی بکساء بمعنی کلیم
 * و لو اصیها معقود فیها الخیر * و مویهای پیشانی اسپان بسته شده است در روی نیکی * رواه ابو داود * و ابن وهب
 الجشمی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اربطوا الخیل * به بندیل اسپان را کثایت امت از فربه ساختن آنها
 برای غذا * و امسحوها بنواصیها * و دست بر آرید بمویهای پیشانی آنها * و اعجازها * و معج کنیل بر سر پتهای آنها مقصود
 باین مسح پاک کردن انیل بن آنها است از گرد و غبار و شناختن حال فریبی آنها شاید که آنسی و راحتى بانها نیز حاصل
 می شد * باشد و اعجاز جمع عجز بفتح مین و ضم جیم بمعنی مرین * او قال اکفها * یا کف تجای اعجازها اکفها جمع کفل
 بفتح مین نیز بمعنی مرین * و قلدها * و قلده بندیل اسپان را قلده بالکسر کردن بند و حمیل و تقلید در کردن بعتن
 حمیل و جز آن و تقلید خیل حسن است بدهن اعلای دین * و لا تقارها الا و قار * و نه بندید دو کردن اسپان او تار را
 جمع و قراست بکسر بمعنی کینه و فتح نیز لغتی است معرور نشوید برای آنکه طلب کنیل کینه های جاهلیت را و کینه ها را
 لازم آنها مازید مثل قلای یا جمع و قراست بفتح مین بمعنی زدگان و عادت جاهلیت بود زها را در کردن اسپان می بستند
 تا چشم زخم نرسد نهی کرد از آن برای تنبیه بر آنکه آن رد نقل بر نمیکنند و اجرای آنکه تنگ نسازد کردن اسب را و بشاخ
 درختی مثلا بند نشود و شرح این بتفصیل در کتاب الطهارة در باب اداب الخلاء در حدیث رو یقع بن ثابت کث شده
 است * رواه ابو داود و النسائی * و ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد امامورا * گفته این
 عباس بود آن حضرت بند خدا امامور که میکرد بهر چه امر کرده میشد از نزد خدا و حکم نمیکرد بچیزی از پیش خود و میل
 بطبع و نفس خود و منصرف نمیکرد انیل هیچ یکی را بچیزی از احکام که متخوات است حتی اهل بیت که اخذ را غریب بودند

بوی چنانکه گفت * ما اختصار و نالغاس بشی * مخصوص نکردانید آن حضرت ما را جل از مردم پیچیده از احکام
 * الا بثلث * مکرر سه خصلت * امرنا ان نسیخ الوضوء * امر کرد ما را باین که تمام رکات کنیم وضو را و تعمیر آن در باب
 وضو کثرت * ان لا تأکل الصدقة * و باینکه نشوریم صدقرا و مال زکوة را را این نیز در باب زکوة کثرت * وان لا ننزی
 حمارا ملی فرس * و باین که نجھانیم خرا را بر اسب تا حاصل شود از این استرا اگر گفته شود که اختصاص در نهی از اکل صدقه
 ظاهر است اما امرنا سباع وضو و نهی از انزاع حمار بر فرس شامل است مرهمه است را اختصاص آن بچه معنی است
 جوابش آن است که مراد اینجا و الزام آنست بر ایشان یا حیف بر مبالغه و تاکید در آن که مناسبت تطهیر الهی است
 مرایشانرا * روایات متعددی و النسائی * و گفته اند که در اینجا در است بر شیعه که کان می برند که اهل بیت مخصوص اند
 به معلوم و احکام که نیست جرایشانرا و شاید که مراد نفی اختصاص با حکام شرعی است که تمامه است را شامل است بر الا اگر
 اهل بیت نبوت سلام الله و بر کاتبه علیهم اجمعین مخصوص باشند ببعضی علوم از معارف و حقایق را و مرار و تکرار
 بعدی ندارد و چیزی لازم نمی آید و الله اعلم * وعن علي رضي الله عنه قال اهل بيت لرسول الله صلى الله عليه وسلم بغلة *
 روایت است از امیر المؤمنین علی مرتضی گفت بهیچ فرستاده شد برای آنحضرت استری مهملی مقوقس بود و والی
 اسکن ریه و نام این بغله دلدل بود * تو کبیا * پس هو ارشد آنحضرت آن بغله را * فقال علي * پس گفت ملی رضي الله
 عنه * لوجهنا لعمير على الخيل * کاشکی برداریم ما خرا را بر او * فكانت لنا مثل مد * پس باشد و
 حاصل کردد ما را مانند این یعنی بغله * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يفعل ذلك الذين لا يعلمون *
 نمیکند آنرا مگر آن کسانیکه نمیدانند احکام شریعت را و آنچه اولی و انسب است حکمت و درین نهی است
 از انزاع حمار بر فرس و گفته اند که نهی برای کرامیت است * رواه ابو داؤد * و ان انس رضي الله عنه
 قال كانت قبيصة سيف رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة * بود قبیعه شمشیر آن حضرت از سیم قبیعه بفتح قاف و کسر
 موحد و سکون تحتانیه چیزیکه بر طرف مقبض سیف می باشد از نقره یا آهن کنایه القاموس و در نهی گفته آنچه بر اس
 قانم سیف می باشد و بعضی گفته اند قنصت و شارب سیف و در صراح گفته قبیعه بفتح قاف و در حدیثی نوشته اند قبیعه
 بفارس بلقی و بعضی اورا کلام میگویند * روایات متعددی و ابو داؤد و النسائی و الدارقوتی * وعن هود * بضم هاء سکون و ا
 و دال مهمله * بن عبد الله بن سعد * تابعی است مقبول از طبقه رابعه * عن جلد مزید * روایت میکند از جلد
 مادری خود که نام وی مزید است بفتح میم و کسر زای و سکون یا صابیه است * قال دخل رسول الله صلى الله عليه
 و سلم يوم الفتح و على سيفه ذئب و فضة * و آمد آن حضرت روز فتح مکه و حال آنکه بر شمشیر وی طلا بود و نقره * رواه
 الترمذی و قال هذا حل يث غريب * ازین حل یث معلوم می شود که تحلیه میف بن ذئب و فضة جایز است و بعضی گفته اند که
 این حل یث ضعیف است اسناد او قوی نیست و تحلیه بن ذئب حرام است کنایه شرح مولانا محمد حنفی علی الشمائل و
 توریشتی گفته که این حل یث مزید و حجت نمی شود زیرا که او را معنی نیست که اعتدال کرد و شود بل ان و بعضی گفته اند
 شاید که فضة روی اندود و باشد بن ذئب و این حرام نیست و تفصیل آن در کتب فقه است * وعن السائب بن يزيد * صحابی
 صغیر است ولادت وی در حننه ثانیه از هجرت است حاضر شد و حجة اوداع را همراه پدر خود یزید بن سعید کند و
 در هفت سالگی * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عليه يوم احد درعان * روایت میکند که بود بر آن حضرت روز غزوة احد
 و وزره * قل ظاهر بینهما * بتتبعی جمع کرد و بود میان آن و وزره و پوشیده بود یکی را با لای دیگری و یکی را ابره ساخته
 بود و دیگری را استریا تظا هر معنی تعارن و تطابق است و این از غایب شیاع آن حضرت بود و چه هر که مردانه تر
 و تر دودار و رکار بیشتر و قوی تر صلاح او و استعداد او بیشتر و این حل یث دلاله دارد بر آنکه مباشرت اسباب منافی
 قبول نیست اگر یقین بحال خود باشد * رواه ابو داؤد و ابن ماجه * وعن ابن عباس قال كانت راية نبي الله صلى الله عليه

و سلم بود اء گفت ابن عباس بود رايت آنحضرت صلاه * و لواءه ابیض * و بود لواء از سفید و گفته اند رايت علم کبير را
 کونين و لواء علم صغير و بعضی بوعكش هم گفته اند و بعضی گفته اند رايت آنکه همراه صاحب حرب باشد و لواء علامت مقام امور
 بر فرو رفتن بر آنحضرت را دو علم بود یکی صلاه و دیگری سفید و گفته اند مراد صلاه خالص نیست بلکه از دو صلاه می نمود زیرا که
 در حدیث آمده میگوید که از نمره بود و نمره کلمه ای که در روی خطاهای صلاه و سفید باشند ظاهراً صلاه غالب بود و توانند که
 در بعضی اوقات صلاه باشد و در بعضی از نمره و الله اعلم * رواه الترمذی و ابن ماجه * و هن موسی بن عقیل * بضم عین
 و فتح با مختلف فیه است در قوت و ضعف * مولی محمد بن القاسم * ظاهر آن است که مراد محمد بن القاسم بن محمد بن ابی بکر
 حدیق است * قال * گفت موسی * از سندی محمد بن القاسم الی البراء بن عازب * در حدیث مراد محمد بن قاسم بسوی
 براء بن عازب صحابی * یسأله * عن رأیه رسول الله صلی الله علیه و سلم * در حدیث که می پرسید محمد بن قاسم را از رايت آنحضرت
 که چگونه بود * فقال کانت سوداء * پس گفت براء بود رايت آن حضرت صلاه * مر بعه * چهار رکوشه * من نمره *
 از نمره بفتح نون و کسر میم کلمه ای که در روی خطاهای صلاه و سفید باشند که می پوشند آنرا اعراب تشبیه کردند آنرا بنمره که
 حیوانی معروف است که آنرا پلنگ می خوانند * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * و عن جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم
 دخل مكة و لواءه ابیض * و رايت است از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشان است که آن حضرت
 در آمد مکه و احوال آنکه لواء و سفید بود * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * الفصل * ل
 الثالث * عن انس قال لم یکن شیء احب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد النعاء من الخیل * گفت انس نهود هیچ
 چیز محبوب تر بسوی آن حضرت بعد از زنان از اسبان و بعضی گفته اند که همین است امروئالت که سکوت کرد آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم از آن در حدیث حبیب الی من دنیا کم بر رفتن بر صحبت روایت ثلث و در جای خود آنرا بیان کرده
 شده است * رواه النسائی * و عن علی رضي الله عنه قال کانت بیة رسول الله صلی الله علیه و سلم قوس عربية * گفت
 امیر المؤمنین علی رضي الله عنه بود در دست آن حضرت کمانی عربی * فرأی رجلاً بیة قوس فارسیة * پس دید
 آن حضرت مردی را که در دست کمان فارسی است * قال ما هذه القوس * گفت آن حضرت چیست این کمان فارسی بیند از
 آنرا * و علیکم بهذه و اشباهها * و لازم گیرید بر خود باین یعنی کمان عربی و امثال آن طبعی گفته گویا آن صحابی دید
 کمان فارسی را قویتر و سخت تر پس اختیار کرد آنرا بر کمان عربی پس کمان برد که ان اعون است در حرب و فتح بلاد
 پس ارشاد کرد آن حضرت او را که مرا بنشین که هست که تو خیال کرده بلکه نصرت میدهد حق تعالی در دین هر کرا که
 متخواه و نصرت از نزد اوست و بقوت و قدرت او نه بقوت و ساز و زامان شما * و رماح القنا * و لازم گیرید
 بر خود به نیزه ها رماح جمع رمح و قنا به فتح قاف جمع قناة و هردو بمعنی نیزه است و کویا مراد باضا فت رمح بسوی قنا کمال
 و تمام اوست یعنی نیزه های نیزه * فانها یوای الله لکم بهانی الدین * پس بدین معنی که قصه این است که قوت میدهد خدا یتعالی
 مرشما را بآن نیزه ها در دین * و یمن لکم فی البلاد * و پای برجای میکرد اند مرشما را در شهرها * رواه ابن ماجه *
 باب اداب السفر * ادب جمیع ادب است و ادب رعایت آنچه بایک رعایا کرد و بعضی گفته اند ادب حسن اخلاق
 و بیاید معنی او انشاء الله تعالی بتفصیل در کتاب الادب و هفروض حضرت است و درین ترکیب معنی کشف و ظهور و خروج
 است چنانکه اسفار صبح میگویند روشنی و انکشاف او را و هفرب که میگویند کتاب را و سفیر متخو اند میالجی را و مانند
 آن و ادب سفر بسیار است بعضی از آن قبیل که رعایا پیش از وی باید کرد و بعضی در اثنای آن و بعضی بعد از
 رجوع از آن و کتاب احیاء العلوم متکفل است به بیان آن و مانند رآد اب الصالحین که ترجمه ربع عادات احیاء است
 و در شرح هفرا السعادة طرفی از آن ذکر کرده امیر از آنچه بایست جست * الفصل الاول * عن کعب
 بن مالک ان النبي صلی الله علیه و سلم خرج یوم الخميس فی غزوة تبوک * کعب بن مالک که از مشاهیر صحابه و شعرا ی

اسلام است رقصه آورد و تلافی از غزوة تبوک که از اعاچیب و احاسن قصص اسفار روایت میکنند که آن حضرت بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوة تبوک که نام زمینی است میان مدینه و شام * و کان یحب ان یخرج یوم الخميس * و برد آن حضرت که درست میل داشت که بیرون آید برای سفری برای مغزوة روز پنجشنبه * رواه البخاری * رد رجامع الاصول از حدیث ابوداؤد از کعب بن مالک آورده که گفت کم بود که بیرون می آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای سفر مکرر روز پنجشنبه و تکیه غزا میکرد و در متن الهدی حدیثی آورده که در روز نهمین اسف میان روز دوشنبه یا روز پنجشنبه و الله اعلم و تورپشتی مناسبتی و نکته ذکر کرده که خمیس بمعنی لشکر است پس درین تعارض است بآنکه ظاهر یا بنابر جمیع که چنانچه در برونی و نیز روز پنجشنبه روزی مبارک است که برداشته می شود در اعمال بندگان پس خواص آن حضرت که برداشته شود جهاد که افضل اعمال است نزد خدا یا از جهت آنکه این روز اتمام ایام اربعه است از روی عدل و الله اعلم آنچه موافق همت نبوی است این است و مداری بر استخاره و تفویض و توکل است و از سلف اصلا منقول نیست که اتباع احکام نجوم را اختیار معیت بحکم آن کنند از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منقول است که کسی نزد ایشان گفت که فلان روز بر و فلان روز مرد فرمود اگر شمشیر در دست من می بود میزدم کون ترا بود بهم مادر خد مت ابا القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و نشنیدیم نزدی که ذکر کرده می شد که فلان روز مسافرت باید کرد و فلان روز نباید کرد و آنچه مورد عقرب و متاع از حضرت امیر رضی الله عنه روایت میکنند آن نیز بصحت نه پیوسته است در کتاب سنن الهدی حکایتی از ابن عباس آورده که مضمون آن قاعده ایست که کمی نظم کرده است **باب قطع** * **هفت روزی** * **نفس باشد در رمی** * یاد گیرش تا نیفتی در ره پنج * **هفت روزی** و سیزده با شافیه * **بست و یک با بست و چهار و بست و پنج** * و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز آورده که درین هفت روز هیچ کاری نباید کرد و سفری نباید کرد و در صحت این مقال نیز سخن است و الله اعلم **و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو يعلم الناس ما فی البوحه ما علم** * اگر میدانستند مردم چیزی که در روح است یعنی تنها سفر کردن است آنچه میدانم * **ما سار را کب لیل و حل** * میر نمیکرد هیچ یکی اگر چه هوایم باشد خصوصا در شب تنها و بعضی گفته اند که تقیید بر اکب بجهت آنست که مؤنت هوای بیشتر است و خوف و سخت تر * **رواه البخاری** * **و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تصحب الملائكة رفقة فیها کلب ولا جرس** * یا رنمی شوند و همراه نمیروند فرشتگان گروهی را که در آن سوره سک است و نه گروهی را که در ایشان جرس است رفقه بالضم و اکسر کرده هم سفر فراق بکبر و راجع است رفیق مرافق واحد و جمع چنانکه در قول حق تعالی و حسن از لک رفقا جمع رفقاء و چون متفرق شوند اسم رفقه میرود نه رفیق و جرس بفتحین آنچه آریخته می شود در کردن دایه یا دیای باز و جز آن وجه نهی گرامت صوت او است مثل ناقوس و وارد شده است که با هر جرس شیطان است و آواز او مانع است از ذکر و تکرار و مراد بکلب کلبی است که نه برای غرض پاسبانی باشد و نگارند اشتن کلب برای پاسبانی و حفظ مواشی مباح است و گفته اند که مراد ملائکه رحمت اند نه کتب و حفظه که آنها مفارق نمی شوند * **رواه مسلم** * **و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یجس مزامیر الشیطان** * گفتم آن حضرت جرس مزامیر شیطان است مزامیری که زمر کرده می شود یعنی تغنی کرده میشود بوسه و زمر و تزمیر سرود کردن به نوبت و مزامیر بلفظ جمع بجهت آن گفت که آواز او منقطع نمی شود کویا هر جزوی از وی مزمار است و در باب العید کلام در معنی او زیاد برین گذشت و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی شاغل میکرد از ذکر و تکرار * **رواه مسلم** * **و عن ابي بشیر** * **بفتح بار که رشین** * **الا نصاری** * **صحبای است عمر طویل یافت و وفات یافت بعد از وقعه حرة بر قول صحیح** * **انه کان مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بعض اسفاره** * **روایه** * **میکند وی که بود با آن حضرت و بعضی سفرهای**

آن حضرت * فارسل رسول الله * پس فرستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رسولا * فرستاد که آنکه بر اهل
 سفر باین حکم که * لا یقیمن فی رقبۃ بعیر قلادۃ من وتر * باقی کند آشته نشود در گردن شتری قلادۃ از وتر بغتتین یعنی
 زده * از قلادۃ * شک راوی است که قلادۃ من وتر گفت یا قلادۃ مطلق گفت و مراد همان قلادۃ از وتر است * الا قطعت *
 مگر آنکه بگوید * شود آن قلادۃ بیان آنکه شد و ظاهر آن وجه در اینجا آن است که می آید و تختند بآن جرس * متفق علیه
 * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ما نزلتم فی الخصب * چون مسافرت کنید شما در فراخی
 سال خصب بکسر خاء ضل جذب بفتح جیم بمعنی قسط * فاعطوا الابل حباء من الارض * پس بدیدید شتران را حق آنها از
 زمین یعنی از گیاهها یعنی بکنارید آنها را حاءت بساعت تا بچرند و تیزروند * و اذا ما نزلتم فی السنة * و چون مسافرت
 کنید شما در قسط سال مثله بمعنی سال و در مال قسط بخصوص نیز استعمال میکنند * فاسرعوا علیها السیر * پس تیز روید و
 شتاب کنید بروی سیر را و تا خیز نکنید در راه تا برسانند شما را بمقصد پیش از آنکه ضعیف شوند * و اذا عرستم باللیل
 فاجتنبوا الاطریق * و چون فرود آئید در آخر شب پس یکسو شوید و پرهیز کنید راه را یعنی در میان راه فرود نیائید
 زیرا که هوام در شب بخیار می باشند * فانها طرق الدواب و مارع البوام باللیل * زیرا که راهها راههای
 چار بایها و جای رجوع آوردن و بودن گزند ما است از مار و گردم و جز آن تعرض فرود آمدن مسافرد را در آخر شب
 برای خواب و استراحت نفس و راحت اند پس قول ری باللیل برای تحقیق و تأکید است و بعضی گفته اند تعرض
 فرود آمدن در هر وقت که باشد از شب یا روز پس باللیل تقیید است * و فی رواية * و در روایتی اینچنین
 آمده که * اذا ما نزلتم فی السنة فبا درواجا قبیحا * و قتیکه مسافرت کنید در قسط سال پس شتابی کنید در هر دو جا لیکه
 باقی است با شتران مغزا استخوان آنها یعنی قوت بدن آنها نفی بکمرون و مکنون قاف مغزا استخوان و گاهی اطلاق
 نفی بر پیله نیز میکنند و نقبها بفتح نون وقاف و بیاء موحده بمعنی راه در و رکوة نیز وایت کرده شده است و ضمیر راجع
 با وض داشته و تورا پشته گفته که لاین تصحیف است و بعضی نقب بمعنی تنگ شدن اخفاف بعیر داشته اند گفته میشود نقب
 البعیر و قتیکه دقیق شود اخفاف وی و بعضی بمعنی پا ره شدن خف طوموس و حمل برین معانی چند ان چه در تندر ارد
 و اینها نیز تصحیف است اگر چه طوبی آنرا نیز بزرگ دراز قول بتصحیف بر آورد است فانهم * رواه مسلم * و عن ابی
 معین النخعي قال بینما نحن فی سفر مع رسول الله * گفت ابو سعید در اثناي آنکه مادر هفتر بودیم با پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه وسلم از جامه در جل علی را حله * ناکاه آمد آن حضرت را مردی بر شتری * فجعل يضرب بعینا و شمالا * پس کشت آن
 مرد که میزدند را ستاو چپای شتر را بحسب مانده شدن یا معنی آنست که فرود می افتد از پشت شتر و میرود بهین و شمال
 و بعضی میگویند میزدند چشم خود را می نکرد بچپ و راست برای طلب چیزی که تضا کند بآن حاجت خود را * فقال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم من كان معه نضل ظهر * پس گفت آن حضرت کسیکه باشد با وی زبادت پشت یعنی مرکب * فلیعده
 حلی من لا ظهر له * پس بایک که باز کرد اند آنرا آورد کند بر کسی که نیست مرکب او را * و من كان له فضل زاد فلیعده
 به حلی من لا زاد له * و کسی که باشد مراد از زیادتی توشه پس بایک که صرف کند آنرا بر کسی که نیست توشه مراد او را * قال
 فلنکر من اصناف المال * گفت راوی پس ذکر کرد آن حضرت از انواع و اقسام مال یعنی کتب هر که باشد نرد وی فلان
 مال و فلان مال مثل جامه و زر و جز آن زیادت بر حاجت نفس پس بایک که بخش کند و صرف نماید آنرا بر کسی که ندارد
 * حتی رأینا انه لا حق لاحد منا فی فضل * تا آنکه دیدیم و دانستیم که نیست حق موهب یکی را از ما در زیادتی زاد * رواه
 مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السفر قطعة من العذاب * سفر پاره است از عذاب یعنی قسمی
 است از آن * یعنی احد کم نومه * منع میکند یکی از شمارا خواب او * و طعامه و شرابه * و خوردنی او را و نوشیدنی
 او را بر وجه معتاد و مانوس و تخصیص بنرم طعام و شراب از برای رفق به مردم است و الا در سفر قوت میکرد و بحیاط

نهفته من وجهه خلیجیل الی اهله * پس وقتی که پدر اخف و با خررها نیک یکی از شما حاجت خود را از رویی و طریقیکه
 میخواست پس باید که شتابی کنی و بروی بموی اهل خود نهفت بفتح نون و سکون ها حاجت و رسیدن هفت در چیزی و
 حرص نمودن در آن میگویند فلان منهو ما هست بدان یعنی مولع است بوی و خریص است در آن * متفق علیه
 * وعن عبد الله بن جعفر * صحابی قرشی هاشمی مدنی روی او را مولود است که در اسلام ولادت یافت در حبشه و
 وفات یافت بمکه یمنه سنة ثمانین در زمان عبد الملك وله تمعون مئة ثمانین * می شد او را بصراحت و گفتند نمود در اعلام
 سختی ترا زوی و پدری جعفر بن ابی طالب نبی جواد بود روی جواد بن جواد در وقت وفات آن حضرت نه ساله
 بود * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اُتد من مفر * گفت عبد الله بن جعفر بود آن حضرت وقتی که قدم می
 آورد از سفری * تلقی بصیمان اهل بیت * تلقی نمود * می شد و پیش آمد * می شد بشر در این اهل بیت و می شد خردان
 اهل بیت را نزد آن حضرت می بردند * واته قدم من سفر فسبق بی الیه * وید رستی که آن حضرت قدم آورد از سفری
 پس پی پیبت کرد * شد بس و پیشتر برد * شد مرا بصری آن حضرت * فتملنی بین ید به * پس برداشت و سوار گرد مرا به
 پیش خود * ثم جری باحد ابني فاطمة رضي الله عنها * پسترا آورده شد یکی از د و پس فاطمه که امام حسن و امام حسین
 باشند رضي الله عنهما * فاردنه خلفه * پس ردیف کرد نیک او را و سوار گرد پس خود یعنی نتوانست که او را پیش گیرد
 و مرا پس اندازد از * قال فادخلنا الدینة * گفت عبد الله بن جعفر پس در آرد * شد یم مدینه را * ثلثة علی
 دابة * هر سه بر یک ابد * رواه مسلم * وعن انس انه اقبل هو را بر طایفه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت
 است از انس که بد رستی شان این است که روی آورد یعنی بجای مدینه وی یعنی انس و ابوطالبه انصاری که
 زوج ام انس بود همراهِ آن حضرت * و مع النبی صلی الله علیه و سلم صفیه * و حال آنکه با آن حضرت ام المؤمنین صفیه
 بود * مردفها در حالی که آن حضرت سوار کنند ام المؤمنین صفیه بود در عقب خود * علی را حلقه * بر شتر سوار می خود
 و این در رجوع از غزوه خیبر بود صفیه رضي الله عنها از غنایم غزوه خیبر بود که نشست در دست حیه کلبی افتاد بود
 و از روی آن حضرت گرفت و آزاد گرد و تزوج نمود پس در راه ردیف خود ساخته می آورد * رواه البخاری * و عنه قال
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یطرق اهله لیل * گفت انس بود آن حضرت که در نمی آمد اهل خانه خود را در
 شب یعنی در وقت باز آمدن از سفر * و کان لاید حل الاغل * و اوعشیه * و بود که در نمی آمد مگر در چاشتگاه یا شب نکاح
 یعنی آخر روز بعد از عصر پیش از در آمدن عصر یا پیش از در آمدن شب * متفق علیه * و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا طال احدکم الغیبة * گفت آن حضرت وقتی که یکی از شما غائب شدن را در سفر یعنی سفر
 دراز کرده باشد * فلا یطرق اهله لیل * پس باید که در نیاید اهل خود را در شب طرق در اصل بمعنی کوفتن است
 و در آینه * در شب را طارق گویند زیرا که حاجت دارد بکوفتن در * متفق علیه * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
 قال اذا دخلت لیل فلا تدخل اهلك * وقتی که در آئی در شب یعنی در شهر پس ند را اهل خانه خود را * حتی تستدین
 المغیبة * تا آنکه اجتماع آهن کنی زن و معنی استیل او حلق خانه است و اینجا مراد بآن معالجه ستردن موی است به وجیهه
 که زنان معتاد اند و عادت زنان استعمال حد ید نیست و مغیبه بضم میم و کسر غین معیبه و سکون یا زنیکه غائب
 است از وی زوج وی * و تمتشط الشعثة * و شانه کنی زنیکه پویشان موی است شعته بفتح شین و کسر عین و بشاء مثلثة زن
 روئیده موی حاصل آنکه صبر کنند تا زن خود را بیارایند و مستعمل صحت گرداند * متفق علیه * و عنه ان النبی صلی الله
 علیه و سلم لما قدم المدینه نذر جزورا * و هم از جابراست که آن حضرت چون قدم می آورد مدینه را میکشت شتری
 را * اویقرة * یا کافر را این حدیث دلالت کرد بر آن که سنت است مرکبی را که باز آید از سفر که ذبح کند بقدر آنچه
 در وضع اوست * رواه البخاری * و عن کعب بن مالک قال قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یقل من سفر الا نهارا *

گفت کعب بن مالك كه از مشاهير صحابه است بود آن حضرت كه قدم نمی آورد از مكر و زاله * فی الضیعی * در وقت چاشت و این باعتبار غالب امت و الا ما بقا کثرت که نمی در آمد مکر با مل اد یا شبا نکا * فاذا قلتم بئ ابا المجدل * پس چون قدم می آورد آغاز میکرد بد آمدن مسجد * فصلی فیہ رکعتین * پس میکند اورد در مسجد دو رکعت * ثم جلس فیہ للناس * بیشتر می نشست در مسجد از برای مردم که بیایند و مشرف شوند و غنمت است مر تادم را که بعد از آمدن از قدر در مسجد به نشیند خواه بعد از آمدن در خانه یا پیش از آن * متفق علیه * وعن جابر قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم فی حجر * کف جابر بودم من همراه آن حضرت در هجری * فلما قل منا المدينة قال لي * پس هنگامیکه قدم آوردیم ما مدینه را گفت آن حضرت مرا * ادخل المسجد * در آی مسجد را * فصل فیہ رکعتین * پس بگذارد در مسجد دو رکعت را ظاهر آنست که این دو رکعت تحية المسجد بود یا غنمت سفر است و بعضی است که لال کرده اند باین بر مشر و عیت نماز چاشت * رواه البخاري

در آخر را * بن رداة * بفتح وار * الغامدي * بخین معجزة صحابی است ساکن طایف مدین و دامت در اهل حجاز * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم بارک لامتی فی بکورها * خداوند ابرکت کن امت مرا در نگاه برخاستن و گارها در سفر و غیره در بامداد کردن * و کان اذ ابعت مریة اوجیشا * و بود آن حضرت چون میفرستاد فوجی را از لشکر یا لشکر را * بعثهم من اول النهار * میفرستاد ایشان را از اول روز * و کان صخر تاجرا * و بود صخر بازرگان این لفظ را وی صخر است یا خود را بلفظ غائب ذکر کرد * فكان یبعث تجارته اول النهار * پس بود وی که میفرستاد مال بازرگانی خود را در اول روز * فاثرو * پس تواکثر شد * و کثر مال * و بسیار شد مال وی بحسب مرعات سنت و اجابت دعای آنحضرت ثروت بحیاری مال در تواکثری اثر تواکثر شدن * رواه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علیکم بال لجة * بر شما باد که سیر کنید بشب در تاریکی شب و گنج بشب سیر کردن و ادلاج بسکون دال میرد را اول شب کردن و ادلاج به تشدید دال در آخر شب سیر کردن * فان الارض تطوی باللیل * پس بد رستی زمین پیچید * می شود بشب آسان میکرد و میر و خیال میکند راه روند که اندک سیر کرده و حال آنکه بحیار سیر کرده است و آن جهت عدم مشاغل و صوارف از حیر و عدم مشاهد امارات و علامات که ثقیل میکرد اند میر را در نظر سالک و مراد آن است که قناعت نکنید بعبود در روز بلکه در پاره از شب نیز سیر کنید نه آنکه سیر در روز نکنید چنانکه در احادیث دیگر آمده است که میر کنید در اول روز و در آخر روز و پاره از شب * رواه ابوداؤد * و عن عرو بن شعبه عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الراكب شیطان * گفت حضرت یکسوار یک شیطان است * و الراكبان شیطانان * و دو سوار دو شیطان اند * و الثلاثة رکب * و سه سوار سه شیطان اند که مستحق آنند که ایشان را سواران نام توان کرد از جهت بودن ایشان محفوظ از شیطان نمی کرد از سیر یکسوار و دو سوار از جهت فوات جماعت از یکی و تعسر زندگانی برد و کس و از د و کس اگر یکی بمیرد یا بیمار شود مضطر میکرد و دیگری و خوش میکرد شیطان یا مراد آن است که با ایشان شیطان است که امر میکند بشر و مبالغه ایشان را نفس شیطان خوانند پس ازین حدیث معلوم شد که البته در سفر همه کس باید که باشند و آن اقل جماعت است و نیز اگر یکی برای حاجتی رود و دو باقی مانند با یکدیگر انس گیرند و اگر در امضاء مهم و کردن کار تاخیری واقع شود دیگری برای خبر و تحقیق حال برود و متاع خالی نماند * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد و الترمذی * و عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا كان ثلثة فی سفر * گفت آن حضرت و قتی که باشند سه کس در سفر * فلیؤمروا احدهم * پس باید که امیر و حاکم گردانند یکی را از میان خود از برای دفع وقوع خلاف و نزاع در نزول و رکوب و جز آن و امیو باید که مالوک کنند با ایشان طریق نصیحت و رفق و اعانت و خادم ایشان باشند چنانکه وارد شد * است که سید القوم خادم مهم و چنانکه در حکایات مشایخ آمده است * رواه ابوداؤد * و عن ابن عباس رضي الله عنهما

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الصیئة اربعة * بهترین مصالحیان و رفیقان چهاراند از جهت آنکه اگر چه ارباب باشند و یکی
 مریض شود و خواهد که وصیت کنند یکی از رفقا را و کس گواہ شوند و گفته اند که پنج بهتر از چهار است و هر چند بیشتر بهتر و الله اعلم
 و در حدیث اقل مرتبه را بیان کرده اند * و خیر الحرا یا المریعة * و بهترین هر یار چهار صد است و ریه پاره از
 جیش از پنج نامه صد یا چهار صد پس می فرمایند که بهترین سر یا یا چهار صد است که قسم اعلی از آن است * و خیر
 الشیوش اربعة الالف * و بهترین لشکر ها چهار هزار اند که کمتر ازین نیاشند * و ان یغلب اثنا عشر الفا من قلة * و مغلوب
 گردد اندیشه نشوند درازده هزار کس از جهت کمی یعنی درازده هزار کس مغلوب نمیشوند و اگر مغلوب شوند از جهت کمی
 نشو و اهل بود که این عدد از کمی بر آید است بلکه از جهت امری دیگر خواهد بود از عجب و غرور جز آن * رواه
 الترمذی و ابوداؤد و ادرالداری و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یتخلف فی المسیر * گفت جابر بود آن حضرت که پس میماند از مردم در مسیر کردن در سفر و تخلف میماندن
 از کسی * فیزجی الضعیف * پس میراندند تا آن را که پس میماند و ملحق میگردانید او را به همراهان از جاء برای
 آنجا دیگر فعال هرقی یعنی راندن * و یردف * و ردیف میماخت و هوار میگردانند تا توانرا بر مرکب در پس خود
 درید و ولهم * و دعا میکرد لشکریان را یا ناتوانان را * رواه ابوداؤد و عن ابی ثعلبة الخشنی * بضم خا و بفتح شین صحابی
 است نام او جرهم بضم جیم و هاشم و را است بکنیت بیعت کرد بیعت رضوان و فرستاد او را آن حضرت بقوم او پس اهلام
 آوردند بر دست و نزل کرد بشام و وفات یافت هفتة خمس و سبعین و بعضی گفته اند در زمان معاویه و این قول اشهر
 است * قال کان الناس اذا نزلوا منزلا * گفت ابو ثعلبة بود که مردم چون فرود میآمدند منزلی را * تفرقوا فی
 الشعاب و الا و دیت * جد امی افتادند در کوها و رودها شعب با لکمر را در کوه وادی رود * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تفرقوا فی هذه الشعاب و الا و دیت * بد رستی که متفرق شدن شما درین شعبها
 وادیها * انما ذلکم من الشیطان * نیست آن مکر از شیطان که شما را از یکدیگر جدا سازد پس دشمنان بر شما دست یابند
 و آزار رسانند * فلم ینزلوا بعد ذلک منزلا الا اتضم بعضهم الی بعض * پس فرود نیامدند مردم بعد از آن مکر آنکه
 فراهم میآمدند بعضی مردم بحرف بعضی و هم می پیوستند * حتی یقال لو ببط علیهم ثوب لجمعهم * تا آنکه گفته می شد
 که اگر فراخ کرده می شد بر ایشان جامه هر آنکه در می گرفت و می پوشید همه را * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله
 بن مسعود قال کنایوم بدو * گفت عبد الله ابن مسعود بودیم مار و زغزغه بدر * کل ثلثة طیبعیر * هسه مرد بربک شتر
 * فکان ابولبابة و علی بن ابی طالب * پس بود ابی لبابة انصاری صحابی مشهور بکنیت اسم او رفاعة بکمر را احوال او
 غریب است در موضعی نوشته شده باشد و بدو علی مرتضی * زمیلی رسول الله * هردو علی پیغمبر خدا ابریک شتر
 زمیل برداشتن و زمیل و رفیق و ردیف و اینجا بمعنی عدیل است زیرا که هوار می شدند بنوبت و زمانه شتری که
 رخت و توشه بروی نهند * قال فکان اذا جاءت عقبه رسول الله علیه وسلم * پس بود قصه اینکه و قتی که می آمد نوبت
 فرود آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * فی الصراح عقبه بالضم نوبت * قال لئن نمشی عنک * می گفتند علی
 و ابولبابه ما پیاده میرویم از جانب تو یعنی بدل و عوض تو * قال ما انتما باقوی منی * گفت آن حضرت نیستید شما
 قویتر از من * و ما انا باغنی عن الاجر منکم * و نیستم من بی نیاز تر از اجر و ثواب از شما در اینجا اظهار غایت تواضع
 است از آن حضرت و مواهات و مهربانی با رفقا و انتقار الی الله * رواه فی شرح السنة * و عن ابی هريرة عن النبی
 صلی الله علیه وسلم قال لا تتحل و اظهروا و ابکم منابر * گفت آن حضرت مکیرید پشتهای چارواهای خود را منبرها کنایت
 است از ایستادن بر آنها و این بر تقدیر است که حاجت بران نباشد و غرضی صحیح بدان متعلق نکرد زیرا که بصحیف
 و عیلة است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه خواند در عرفه بر راهله خود ایستاده * فان الله تعالی انما سخرها

کلم لتبلغکم * زیرا که خدا تعالی محضر نکرد انیده است در ابرای شما مگر در آنکه بر مالد و آب شمارا *
 الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشق الانفس * بخوبی شهرهای که نیستید شمارسند آن شهر مگر بشقت و سختی نفس یعنی مقصود
 ازان مواری و مایه زمین است بمقصد پس زیاده تشویش رسانیدن و آزار کردن آنها را نباشد * و جعل کلم
 الارض * ویدک کرده است برای شما زمین را * فعلیها فاقصوا احاجاتکم * یعنی بر زمین بود ازید حاجت های خود را
 هر قسم که باشد ا یستادن و نشستن و جزآن و برد و آب جز مواری که بجای برساند نکنید * رواه ابوداؤد
 * وعن ابی قال کنا اذا نزلنا منزلا * گفت انس بودیم ما رتیکه فرود می آمدیم منزلی را * لا نسبح حتی نحل
 الرحال * نماز نفل نمیکردیم تا آنکه میکشادیم پالانها را از پشت شتران * حتی و تسبیح اکثر اطلاق آن بر نماز نافله می آید
 و بعضی گفته اند که مراد نماز چاشت است که حاضر میشود و وقت نزول و فهم کرده میشود ازین که نماز فرض گذارد
 میشود پیش از حل رحال و شاید که این بر وقت یزفا است که در وقت کشاد نباشد و الله اعلم * رواه ابوداؤد * وعن بریده
 قال بینما رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر * رواه ابی امامت از بریده * اسلمی بضم با که صحابی مشهور است گفت بریده
 در اثنای آنکه آن حضرت راه میرفت * اذ جاءه رجل معه خمار * ناکه آمد با و را مردی که با وی خمر است * و
 هو ازبوت آن مرد بر وی * فقال یا رسول الله اربک * پس گفت آن مرد ای رسول خدا سرا شو * و قال الرجل * و پس ماند
 آن مرد یعنی از موضع رکوب که صراجه و پیش او است تا آن حضرت در آن جا موار شود و خود آن مرد عقب موار
 کرد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا انت احق بصل ردائك * پس گفت آن حضرت من سوار نمی شوم در صل رد تو
 موار از تری بصل رد ابه تو * الا ان تجعله لی * مگر آنکه بگردانی توصل رد ابه را برای من و بصریح کوئی آنرا را لا تلخر آن
 مرد از موضع رکوب برای این بود * قال جعلته لك * گفت گردانیدم صل رد را برای تو * مرکب * پس سوار شد آن
 حضرت بر صل رد درین غایب انصاف و تواضع است از آن حضرت که ترا ضی شد بسوار شدن عقب آن مرد و تعلیم است
 این ادب را * رواه الترمذی و ابوداؤد * وعن سعید بن ابی هند * تابعی ثقة مشهور است از اهل علم و صلاح مولی عمرة
 بن جندب موار را احاذیت صالحة است ترفی سنة همت عشرة و ما تة فی عهد هشام بن عبد الملك * عن ابی هريرة * روایت
 میکند سعید از ابی هريرة * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تکران ابل للشیا طین و بیوت للشیا طین * می باشند شتران
 برای شیطانان و می باشند خانها برای شیطانان * فاما ابل الشیا طین * اما شتران شیطانان * فقد رايتها * پس
 بتحقیق دیدم من آنها را * فتخرج احدکم بنیبات معه * بیرون می آید یکی از شما بناهای گزیده که با او است * قد اسمنها *
 بتحقیق فر به گردانیده است آنها را * فلا یعلو بعیرا منها * پس بالانمی آید آن شخص هیچ شتری را ازان یعنی موار
 نمی شود و احتیاج ندارد بد آن برای نفس خود * و یمربا حیه * و میکند رد به برادر و مضامان خود * قد انقطع به * در
 حالیکه به تحقیق در ماند شده است آن برادر از میر و سفر بیعت دفع و عجز انقطاع بلفظ مجهول و معلوم مرد و تصحیح کرده
 شد است و در قاموس گفته است که انقطاع به بلفظ مجهول یعنی عاجز آمدن از سفر خود * فلا یسمه * پس بر نمیدارد آن برادر
 را بر ناکه و سوار نمیکند او را بران حاصل آنکه این شتران را برای تناف و نثار و نام و آرازه نگاه داشته نه برای رفع احتیاج
 از نفس خود و از مسلمانان پس گویا این شتران برای شیطانند که خوش می شود شیطان بد آن و این قول که فاما ابل
 الشیا طین الی بعضی گفته اند این قول را برای است و حدیث که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم است همان مجهول
 سابق است که تکران ابل للشیا طین و بیوت للشیا طین و بعضی می گویند حدیث تا قول فاما است چنانکه گفت * و اما بیوت
 الشیا طین فاما * اما خانهای شیطانان پس ندیده ام من آن خانها را * کان سعید یقول * بود سعید که راوی حدیث
 است می گفت * لا اراها الا مله الا فاص التي یستر لنا من بالک یباج * کمان نمی برم من آن خانها را مگر این قصهها
 که می پوشند مردم بد پیدا مراد این مرد جها و مسلمانان است که می پوشند آنها را اهل اسراف و اتلاف در سفرها بد پیدا

و جامه های انریشمی قص در اصل نام جای نگار داشت پرند ها اطلاق کرده شد بزین محملها * رواه ابوداؤد * وعن سهل بن معاذ * تابعی است نزیل مصر و بعضی گفته اند از اهل شام یحیی بن معین گفته که ضعیف است و ذکر کرده است بر این بیان در کتاب ثقات * عن ابیه * روایت کرده است از پدر خود که معاذ بن انس جهنی است که صحابی است * قال غزو نافع النبی * گفت غزا کردیم ما با پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فضیق الناس المنازل * پس تنگ کردانیدند منزل مردم * منزلها را یعنی گرفتند منزلها را که حاجت نیست مرایشان را بآن منزلها پس تنگ کردانیدند بحسب آن جای را بر مردم * و قطعوا الطريق * و بریدند و قطع کردند راه را و گفته اند که مراد بقطع طریق اینجا همین تضیق مکان است و ذکر هر دو برای آن است که اثم از هر دو جهت است بک اقبل * فیفتی النبی صلی الله علیه و سلم مناد یا ینادی فی الناس * پس فرستاد آن حضرت آواز کنند و آواز کند در مردم و بگوید * ابن من ضیق منزلا و قطع طریقا * بد رستی هر که تنگ کرداند منزلی را و قطع کنند طریقی را * فلا جهاد له * پس تیممت ثواب جهاد دهر او را * رواه ابوداؤد * وعن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اجسن ما دخل الرجل امله اذا قدم من سفر ازل اللیل * بد رستی که بهترین اوقات در آمدن مرد است اینجا * خود را چون قدم آورد از سفر اول شب است و این بر تقدر نیست که سفر قریب باشد و آنکه سابقا کثرت که شب نه در آن بد رستی در سفر بعید است که اگر سفر بعید هم باشد ولیکن خبر قدوم مشهور شده باشد با یک نیست بقدوم در شب زیرا که مقصود تیمم است و آن حاصل می شود پیش رفت خبر قدوم و بعضی گفته اند که مراد بد رستی اهل میاجعت است زیرا که مسافر سخت میگردد شهرت آورد چون در اول شب قضا کند بخواب و استراحت اجبار می شود و نیز در این اظهار تمییز و اشتیاق و مبارزت با دای حق و رفع کلفت انتظار است * رواه ابوداؤد * البص * ل الثابت * عن ابی قتادة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر فیرس بلیل * بود آن حضرت چون می بود در سفر پس فرود می آمد در آخر شب برای خواب و استراحت * اضطجع علی یمنه * بهایومی خفت بر جانب راست خود بد آنکه عادت مستمره آن حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب رفتن و خفتن بر پهلوی راست بود و حکمت در این گفته اند که دل معلق است در جانب چپ پس اگر خواب در جانب چپ کرده شود قرار میگیرد در دل و آرام می یابد و خواب کران می آید و پیدار شدن و برخاستن برای نماز شب دشوار میگردد و اولیایا که مقصود ایشان اصلاح بدن و مضطرب و طلب راحت در مقام است اختیار کرده اند خواب در جانب چپ * راذا غرس قبیل الضحی * و چون فرود می آمد آن حضرت برای خواب پیش از صبح نزدیک بان * نصب ذراع * ایستاده میکرد آنرا نچ خود را * و وضع راسه علی کف * و می نهاد سر مبارک خود را بر کف دست خود که این اوجیل و اقرب است در پیدار شدن و استراحت نیافتن و خواب کران نیامدن * رواه مسلم * وعن ابن عباس ربحی الله عنهما قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم عبد الله بن رواحه * بفتح و او را تخفیف و او را جای مهله * فی سریة * فرستاد آن حضرت عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه و شعراء اسلام و از شهدای موفته است در فوجی از لشکر * فوافق ذلک یوم الجمعة * پس موافق افتاد آن فرستادن روز جمعه را یعنی اتفاقا برو جمعه حکم کرد که بیرون آید و جنگی که فرستاده اند برود * فغدا اصحابه * پس وقت یا مدد رفتند یا روان او یعنی لشکریان که همراه او کرده بودند * وقال الخلف و اصلي مع رسول الله * و گفت عبد الله بن رواحه پس میمانم من و نماز جمعه میکنم ارم با پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و سلم ثم الحقهم * بستر لا حق می شویم ایشان را و فرمودم * فلما صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم رأه * پس چون نماز کند آمد ابن رواحه بآن حضرت و ذل آنحضرت او را که بیرون نیامده است * فقال ما منعک ان تغل و مع اصحابک * پس گفت عبد الله خواتم که نماز جمعه بکن ارم با تو بعد از این بزم با ایشان و لا حق تو * فقال اردت ان اصلي معکم ثم الحقهم * پس گفت آنحضرت اگر بخرج میگردی تو نمیروی که در زمین است

از اعیان و اشیاء و متاع همه * ما از رکت فضل غد و تهم * در نمی یابنی تو فضل و ثواب بگاه بیرون برآمدن ایشان را
یعنی اصحاب تو * رواه الترمذی * و درین غایت تاکید و مبالغه است در ثواب جهاد و نماز جمعه پیش از در آمدن
وقت فرض نمی شود و برآمدن روز جمعه بعد از دخول وقت حرام است هر کسی که جمعه بروی لازم است نزد جماعه
علماء و نزد امام ابوحنیفه رواحت بجهت تحقیق ضرورت در اسفار و فوت فرضیت و مراعات زمان آن اما مکروه است
که باعث اعراض و تغافل از طاعات است و نزد شافعی سفر روز جمعه اگر چه پیش از زوال و در وقت صبح بود حرام
است. کذا فی سفر السعاده * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصيب الملائكة رفقة فیها جلد نمر *
مصاب نمی شوند فرشتگان جماعه رفیقان سفر را که در میان ایشان چرم بپزند است نمر بفتح نون و کسر میم نام دند
مشهور است و بت تحقیق وارد شد است نهی از هوار شدن بر چرمهای نما را از پوشیدن آنها از جهت آنچه در رواحت
از تکبر و خیلا و از جهت آنکه آن لباس عجم است و بعضی گفته اند از جهت آنکه چرم اوقابل و باغت نیست و اکثر جلود
آنها بعد از مردن آنها میکوبند زیرا که شکار کردن آنها عیسراست پس عدم مصاحبت ملائکه از جهت ارتکاب بجرم می باشد
است * رواه ابوداؤد * و عن سهل بن سعد * سهل بن سعد السامدی انصارى مدنی مر او را و یک زاو را صحبت است
و بود نام او حزن آنحضرت او را سهل نام کرده و در وقت وفات آن حضرت پانزده سال بود بعد از آن معمر شد و در سنه
احدی و تسعین وفات یافت و هو آخر من مات من الصحابة بالمدينة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هیل القوم
فی السفر خاد مهم * بهترین قوم در سفر خادم قوم است یعنی بهترین و بزرگترین ایشان را بایل که خدمت قوم کند
و قائم شود بمصالح ایشان و رعایت احوال ایشان در ظاهر و باطن بعضی گفته اند مراد آنست آنکسی که خدمت میکند
اگر چه در ظاهر ادنی ایشان باشد هیل ایشان است در حقیقت از جهت کثرت ثواب و صایف معنی مناسب تراحت بقول
وی * فمن همهم بشدة لم یسبقوه بعمل * پس کمیکه پیشی و زیادتی کند بر ایشان بشدت مت پیشی و زیادتی نتوانند
کرد ایشان بروی هیچ عملی یعنی هیچ عمل فاضلتر از خدمت نیست * مصرع * که مراد از خدمت بجای رسند
* الا لشهادة * مکرمات نمودن و جنگ کردن تا آنکه کشته شود و فضل شهادت در یابد * رواه البیهقی فی شعب الایمان
* باب الکتاب الی الکفار و دعائهم الی الاسلام * باب نامه نوشتن بسوی کفار و خواندن ایشان
بسوی اسلام و خواندن کفار بسوی اسلام پیش از قتال واجب است و قتال پیش از خواندن باسلام حرام و خواندن اکثر
بکتابت می باشد خصوصاً بجانب ملوک و عظامای ایشان و بت تحقیق نوشتن آن حضرت بملوک کفار که در زمان عظمت نشان
وی بود ند چنانکه قیصر روم و نجاشی و غیر ایشان کتب و مناشیرد رعایت فصاحت و بلاغت و انبیاء آنچنین متصور نیست
فوق آن و بعضی از علماء چنانکه صاحب شفا و غیر وی آنرا جمع کرده و کتاب خود را بدان محلی و مزین ساخته اند
* الفصل الاول * عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کتب الی قیصر * روایت است از ابن عباس که
آن حضرت نوشت بسوی قیصر * يدعوه الی الاسلام * در حالیکه میتواند قیصر را بسوی اسلام * و بعضی بکتابه الیه دحیه
الکلبی * و فرستاد آن حضرت با کتاب خود که نوشت بسوی قیصر دحیه الکلبی را یکسر دال و فتح آن که صحنای مشهور است
منعوب بقبیله بنی کلب * و امرة انید فعه * و امر کرد دحیه را که برساند آن کتاب را * الی عظیم بصری * بسوی
حاکم بصری بضم یا و سکون صاد مهمله که نام شهری مشهور است از شام * لیکن فعه الی قیصر * تا برساند کتاب را بسوی
قیصر و قیصر بادشاه روم را کوبید چنانچه بادشاه فارس را کسری و بادشاه حبشه را نجاشی و بادشاه ترک را خاقان
و ملک قطار را فرعون و ملک مصر را عزیز و ملک حمیر را تبع بضم تا و فتح باء مشدده و ملک هند را راری خوانند و اهم این قیصر
هر قل بود بکسر فاء و فتح زاء و سکون فاف و بسکون را و کسرت فاف نیز آمده و این حدیث را ابن عباس از ابی سفیان اموی
روایت کرده در روایتیکه ابوسفیان نزد هر قل رفته بود با جماعه از قریش بتجارت شام پس هر قل ابوسفیان را نزد خود

و روایت است از انس که آن حضرت نوشت کتاب بجانب کعبه و بجانب قیصر و بجانب نجاشی بفتح ثون و تخفیف جیم و
 ممکن یار پرین اند اکثر و همین است صواب و بعضی به تشدید یا نیز گفته اند و بکمر نون نیز آمده اما تشدید جیم خطا است
 با اتفاق ملک حبشه را کردند و ابی کل جبار و نوشت آن حضرت نامه یهودی هر چهار یعنی با د شاة ستکار و جیم و بستم کسی را
 بر کارید اشتغال و بد عودهم الی الله در حاکم لیکه مدخول اند آن حضرت این با د شاهان جبار را یهودی خد آوردین و که
 دین اعلام است و ولس بالنجاشی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و نیجه این نجاشی که نامه نوشت آن حضرت
 یهودی و آن نجاشی که نماز کند آن حضرت بوزی در مدینه غایبانه که وی مسلمان بود و از مخلصان آن حضرت
 بود و خادم اصحاب وی و نام وی اصمعه بود بفتح همزه و میگویند بناد بفتح جاء مهملتین و بعضی بتقدیم مهم بر حاکم گفته اند
 و در بعضی نسخ اصمعه بضم اول میم و صمعه نیز گفته اند و اکثر و اشهر اصمعه بضمزه و بتقدیم هم حاکم و چون
 آمد خیر موت او گفت آن حضرت مرد صالح بود در شما اصمعه برخیزید و نجات کنید بروی و روایت است که چون
 بنده سادسه شد نوشت آن حضرت بجانب ملوک اطراف و فرستاد عمر و بن الزمری را یهودی نجاشی و چون بیک نجاشی
 کتاب را رسول الله صلی الله علیه و سلم را از تخت فرود آمد و بر زمین نشست و بوسید کتاب را و بر هر دو چشم نهاد و امر کرد
 بخواندن کتاب و چون مطاع شد بر مضمون آن اسلام آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
 و گفت اگر می توانستم می آمدم بخدا مت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فرستاد پسر خود را بهی ایا و نجف نزد آن حضرت
 و هلاک شد پسر او در راه پسر نوشت آن حضرت کتابی دیگر بجانب از و مرد و کتاب موجود اند در ارا در تعظیم میکنند
 آنرا و قمرک میجویند بد آن رضی الله عنه فتدبر * و رزاة مسلم * و عن ایمان بن برید * بضم با سلمی موزی بر او
 بعد الله بن برید * سلمی زائده شد ند در یک حکم در عهد عمر بن الخطاب رضی الله عنه تا بعدی است ثقه * عن ایبه *
 و روایت میکند از بد و خود * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لمیر * بتشدیم * امیرا * گفت بود آن حضرت چون امیر می
 ساخت کسی را * علی جیش اوسریه * بر لشکری یا بر فوجی از لشکر * اوصافه فی خاصه بتقدیم * الله * اند رزمیکرد آن حضرت امیر را
 بر رخصه او یعنی در نفس او و بتقدیم خد او بر هر روز کردن از وی و شصت کوفتن بر عمل بعزیمت کردن * و من معه من
 المسلمین خیرا * و وصیت میکرد امیر را در حق کسی که با او است از لشکر یا نه نیکی یعنی مسامحه کردن و رفق نمودن
 و آسان کوفتن و این از حقوق صحبت است و ادب امارت اینچنین تقدیر کرده اند این کلام را * ثم قال اغزوا بسم الله *
 بستر می گفت آن حضرت غزوا کنید و بر ویل به قتال دشمنان دین بنام خد * فی سبیل الله * در راه خد * قالوا
 من کفر بالله * قتال کنید کسی را که کفر ورزد بخد عزوجل * اغزوا * غزوا کنید تا کید است * فلا تغلوا * پس خیانت
 نکنید و رغبت نیست * ولا تغلوا * و بعد شکنی نکنید * ولا تمثلوا * و مثله نکنید فی الصراح مثله بضم میم و سکون مثله کوش
 و یمنی بویلن * ولا تغلوا بضم غین معجمه و لا تغلوا بکمودال و لا تمثلوا بضم مثله * ولا تقتلوا اولاد * و نکشید اطفال را * و اذالقیتم
 بعد و کت من المشرکین * و چون پیش آئی دشمنان خود را از مشرکان * فادعهم الی ثلاث خصال * پس بخوان ایشان را
 یهودی * و خصلیه * از خلال * شک را و ی است که لفظ خصال گفت یا خلال و مرد و بیک معنی است و خلال جمع خصله است
 بفتح خاء معنی خصلیت خطاب است مرا میرا * فایتهن ما اجابوک فاقبل منهم * پس هر کد ام را این سه خصلت که اجابت
 آکنید بر این اختیار نما ایند مشرکان پس قبول کن از ایشان و ماد را اجابوک زاید است * و کف عنهم * و بازمان
 با و تکلیف ایشان بزیاده بران و تعرض بحال ایشان * ثم ادعهم الی الاسلام * بستر دعوت کن و بخوان ایشان را یهودی
 تا اسلام و در بعضی روایات غیر روایت مسلم ادعهم باسقاط ثم و این اظهار صواب است و این بیان خصلت اولی
 است که نخست دعوت باسلام است * فان اجابوک فاقبل منهم و کف عنهم * پس اگر اجابت کنند براد دعوت اسلام را
 و مسلمان شیرین پس قبول کن از ایشان و بازمان از ایشان و تعرض مکن با مرال رد ماء ایشان * ثم ادعهم الی التحول

من دارم الی دارالمهاجرین * پسران خود را بفرستادن و برآمدن ازین ای خود و جای خود بموی سزای
و جای مهاجرین و ساکن شدن میان ایشان * فلهم مالها جزیین * پس مزایشان را است چیزی که مرهاجران را است از
اجر و ثواب و اشتقاق مال فی زبیر که در زمان آنحضرت اتفاق کرده میشد از آنچه داده است خدا ایتعالی از فی
و داده میشد مرا عراب مسلمان را * و علیهم ما علی المهاجرین * و برایشان است چیزی که بر مهاجران است از
شرایط خروج برای جهاد و قتی که امر کنند امام خود را باشد و بر او برسد و کسی که بوی کفایت است یا نباشد بخلاف غیر
مهاجرین که واجب نیست برایشان خروج بجهاد و اگر باشد و بر او برسد و کسی که کفایت میکند * فان ابوا این بجهاد
متها * پس اگر ابوا آرند و قبول نکنند بازگشتن و آمدن را از دار خود بموی دار مهاجرین * فاجبرهم انهم یكونون
کام عراب المسلمین * پس خبر ده ایشان را که ایشان میباشند همچو عراب مسلمانی که لازم گرفته اند اوطان خود را و میباشند
در پناه نه درد اگر * بجری علیهم حکم الله * روان گردانید می شود برایشان حکم خدا ایتعالی * الی بجری علی المؤمنین *
این حکمی که جاری گردانیده میشود بر سایر مسلمانی که رالیکنون لهم فی الغنیمه و الفی شیء و نسی باشد مزایشان را در
غنیمت و آنچه چیزی چنانکه مهاجران را می باشد و غنیمت و فبی یکمعنی است مالی که از کفار بدست آید و بعضی فرق کرده
انکه غنیمت آنکه بی جنگ و مشقت بدست آید و فبی آنکه بمشقت و جنگ بدست آید * الا این بیجا مد را مع المسلمین *
مگر آنکه جهاد کنند مشرک و مسلمانی و مهاجران را این جهاد نصیب از این بود و این همه بیان تمامه خلصت و امل است
* فان هم ابوا فلهم الجزیه * پس اگر ایشان ابوا آرند و هر کسی کنند از قبول اسلام و مسلمان نشوند پس طلب کن از ایشان
جزیه را این بیان خلصت درم است * فان هم ابوا بک فاقبل منهم و کف عنهم فان هم ابوا * پس اگر ایشان ابوا آرند
از قبول جزیه * فاستغن بالله و قال لهم * پس باری جوی بخد از قتال کن ایشان را این خلصت ثابت است * و از اجازت اهل
خصن * و چون مسامحه * چنانکه کنی و تنگ کنی بچنگ اهل قلع و راجع در اصل یعنی پناه و استیواری و استوار
شدن و کردار کرد شد * و دن * فاراد و ک ان تجعل لهم ذمه الله و ذمه نبیه * پس در خواست کنند ایشان
تو را که بگردانی * ان را ذمه خدا را از ذمه پیغمبر خدا را از ذمه عهد و امان و زلفهار * فلا یجوز لهم ذمه الله و
لا ذمه نبیه * پس مگر این مزایشان را یعنی مر اهل حصن را ذمه خدا را از ذمه پیغمبر خدا را * و ان اجعل لهم ذمتک و
ذمه اصحابک * ولیکن بگردان مزایشان را ذمه خود و ذمه اصحاب خود یعنی در وقت ذمه دین بایم خدا و نام رسول الله
بودن حاجت نیست نام خود را از اصحاب خود را گرفتن پس است که بحقیقت راجع باصل است * فانکم ان تغفروا ذمکم
و ذمه اصحابکم * پس بدین معنی شما اگر بشکنید ذمه ای خود را از ذمه اصحاب خود را * امون * آمان تو است و بقضی
دین نزدیک تر * من ان تغفروا ذمه الله و ذمه رسوله * ازین که بشکنید ذمه خدا را از ذمه رسول خدا را و انکم بخطاب الله
و اکثر اصول همچنین است و در بعضی نسخ مصابیح فانه و ضمیر راجع بکفار است و اول اقرب است در روز ایت و ثانی
اظهار است در روایت زیرا که تمییز است از انقض عهد بکافران بهر آنکه از استناد آن بفرمان و ان در ان تغفروا
بفتح همزه است چنانکه در نسخ مصابیح است و در بعضی بکسر همزه است و اول اقرب و اظهار است * و ان خاضعت اهل حصن *
و اگر محصر مازی اهل حصنی را * فاراد و ک ان تنزلهم علی حکم الله * پس در خواست از تو که فرود آری ایشان را
بر حکم خدا * فلا تنزلهم علی حکم الله * پس فرود می آید ایشان را بر حکم خدا * و ان انزلهم علی حکمک * ولیکن فرود آو
ایشان را بر حکم خود * فانک لا تدری ان تصیب حکم الله فیهم ام لا * زیرا که بدین رستی بود رومی بایی که ایامی رسی حکم
خدا را در ایشان یا نبیر می یعنی چه میل انی که حکمی که تو بفرود آمدن ایشان کرده صواب است یا نه * و ان موافق
حکم الهی است یا نه شاید که خطا کرده باشی چنانکه حکم مجتهد است بخطای و یصیب * رواه مسلم * و من قبل الله بن ابی
اوری * صحابی مشهور است آخر صحابی که وفات یافت در کوفه مات هتة سبع و ثمانین * ان رسول الله * رواه یس می کند

که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * فی بعض ایامه التي لقی فیہ العذو * در بعض روزهای وی که ملاقات کرد در آن دهم
 را یعنی غزا کرد * انتظار حتی مالت الشمس * انتظار کرد تا آنکه میل کرد و یزکشت افتاب بجانب مغرب و اکثر قتال
 آن حضرت در نیم روز بود وقت پیشین و گفته اند که حکمت درین است که این وقت و زمان بادها و نشاط نفوس
 است و نیز وقت ساز و دما است بعد از وی و نیز در حدیث آمده است که درین وقت کثاده می شوزند و رهای آسمان و
 بر زمین ازند اعمال را بمصعد قبول پس چشم داشته می شود و زوفا نزول انوار فتح و نصرت و کلام عمل است با لا ترو
 فاعلموا ان قتال در راه خدا و نیز میتوان گفت که اول روز توبه نموده می شود برای قتال و اسباب آن و آخر روز نزدیک
 شب است پس متعین کشف میانه روز و قیام ظهور و الله اعلم * ثم قام فی الناس * پستریا استاذ آن حضرت و خطبه خواند
 در مردم * فقال * یا ایها الناس لا تمنوا لقاء العدو * ای مردم ما آنگاه باشید آرزو نکنید و نخواهید ملاقات
 دشمن را یعنی نخواهید که با کافران قتال واقع شود زیرا که درین صورت طلب بلا است و طلب بلا منتهی عنه
 است و نیز مضمون اعجاب است و ثوق بحصول و قوت خود و اعتماد بر نفس و قلت اهتمام بی دشمنان و تحقیر ایشان
 و گفته اند * مصرع * دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد * و اسألو الله العافیه * و سوال بکنید از خدا حکمت
 زد کردن بلارا * و اذ التقیتم فاصبروا * و چون ملاقی شوید و پیش ایشان در دشمن را پس صبر کنید قاعده این است
 که از خدا بلا نیاید خواست و چون بلا نازل کرد در صبر باید و درین بعد از آن ترغیب فرمود بر قتال بعد از ملاقات
 دشمن بقول خود * و اعلوا ان الجنة تحت ظلال السموف * و بلند کنید که بهشت زیر سایه های شمشیرهاست کنایت
 است از قرب و در تراز مقام ضراب و قتال که شمشیرها بالا می بریاید * ثم قال * پستریا گفت آنحضرت و خواند این دعا را
 * اللهم منزل الکتاب و ای بار خدای فرود آورنده کتاب * و مجرب الحجاب * و روان کننده ابر منزل و مجری مرد و یضم میهم
 اول بسکون نون و کمر زای و ثانی بسکون جنم و کمر و ا * و هازم الاحزاب * و شکننده گروههای الصراج حزب بکسر حای
 مهمله و سکون زای کمره و اسراراب جمع آن و مراد آن گروههاست که بر جنگ سرور انبیا یا همه انبیا کرد آمده بود و
 * اهزمهم * بشکن ایشان را یعنی این گروه را که بر ما پیچند آمده اند هزم و هزیمت شکستن لشکر را * و انصرنا علیهم *
 و یاری ده ما را بر ایشان * متفق علیه * و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله * ان اذ اعزانا قوما * گفت انس بود
 آن حضرت چون غزا میکرد با ما قومی را یعنی غزا میکرد و ما درین میان او می بودیم * لم یکن یغزو بنا حتی یصبح * نبود
 آن حضرت که غزا میکرد با ما تا آنکه صبح میکرد مراد طلوع صبح صادق است که وقت تاخیر و غارت کردن است
 چنانکه اشارت مدلول کرده فالصغیرا بعد صبح بر آنست * و یبظر الیه * و تا آنکه نگاه میکرد بپوش آن قوم که بر ایشان
 می تاخت و قاتل میکرد در حال ایشان اگر چه معلوم بودی که این بیک کفار است از جهت احتمال آنکه شاید در وی
 مسلمانان باشند * فان سمع اذانا کف عنهم * پس اگر میشنید با نکهت از بازمی ماند از ایشان و نه تاخت و تاراج
 نمیکرد * و ان لم یسمع اذانا اغار علیهم * و چون نمیشنید اذان را تاراج میکرد و می تاخت بر ایشان از جهت وجود
 علامت کفر زیرا که ترک اذان از مسلمانان در آن وقت متصور نبود و در روایات فقهیه آمده است که اگر اهل بلد
 اتفاق کنند بر ترک اذان واجب است بر امام قتال ایشان از جهت بودن او شعرا اسلام * قال فخر جانا الی خبیرو *
 گفت انس پس بیرون آمدیم مابعد خبیرو * فانتهینا الیه لیل * پس رسیدیم ما بصوی اهل خبیرو و شب * فلما أصبح ولم یسمع
 اذانا * پس چون صبح کرد آن حضرت و نشنید اذان را * ركب * سوار شد * و ركب * خلف ابی طلحة * و سوار شد من
 در پس ابی طلحة انصاری که زوج ام انس بود * و ان قد می قدم قدم نبی الله * و بد رستی پای من فرآینه می شود پای
 پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و آله * از جهت قرب مرکب وی به مرکب آن حضرت صلی الله علیه و آله و در حواشی نوشته اند
 که این دلالت میکند که هر سه مرکب بودند و این بعین است و بر تقلیر ثبوت انس در پس ابی طلحة بود پس بودن

های اوها می شرب یقیناً ایضا در روز است * قال * گفت انس * فشرجوا الینا * پس بیرون آمدند اهل خیبر از حصن
 بسوی ما یعنی بسوی نخیل و مزارع خود بی غیر از آنکه ما بر سر ایشان آمدیم * بمکاتلهم و مساحدهم * بنا لات و اصحاب
 زراعت خود مکاتل جمع مکمل زنبیلی که در روپا نزد صاع کنجید و محاسمی جمع مستجاب التي از حدیث که بوی هوای
 کنگد زمین که آنرا بیل خوانند و هر دو یکسر میم اند * فلما رأوا النبی صلی الله علیه و سلم قالوا ین الله ین * پس
 هنگامیکه دیدند آن حضرت را گفتند این محمد است بشل است یا آمد میبند نخل آمد میبند * والشکری * و لشکر محمد
 است یا آمد لشکر محمد لشکر انخمیس از آن خوانند که را بر این رکن می باشد مقله قلب میمنه و میصره و ساقه * فلیأوا
 الی الحصن * پس اینها جهنم رفتند بسوی قلعه * فلما راهم رسول الله * پس چون دید ایشان را پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم قال * تکبیرا بر آورد و گفت * الله اکبر الله اکبر خیر یف خیبر * و یوان شک خیبر * انا انازلنا بساحة قوم *
 بد رستی ما و قتیکه فرود آئیم بر زمین قومی صاحب کثادت کی سرای * نساء همایح المنز رین * پس بد است بامل اد جماعه
 که انداز کرده شد و تو سالیله شد و انداز غل اب خدا * بیت * ما تیغ برهنه ام در دست قضا شد کشته که میکه
 بخورش زانرا ما زد * متفق علیه * و عن النعمان * بضم نون * بن مقرن * بضم میم و فتح قاف و تشدید راء مکیوره و
 بنون صحابی اهدت مؤن برادر را بویک بن مقرن صاحب نواع مزینه روز فتح هجرت کرد با مبعث برادر خود در چهار صل
 نفر از مزینه ساکن شد بصوره را پستور رحلت کرد بکوفه و بود عامل عمر بن خطاب بنها و ن و همانجا شهید شد هتة احدی و
 عشرين رضی الله عنه * قال شهدت القتال مع رسول الله * گفت حاضر شدم قتال را با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 فکان اذا لم یقاتل اول النهار انتظر حتی تهب الیراح * پس بود آن حضرت و قتیکه قتال نمی کرد در اول روز منتظر می شد
 تا آنکه می وزید بادها * و تحضر الصلوة * و حاضر میشد زقت نماز پیشین ازین حدیث معلوم می شود که قتال وقت نماز
 پیشین بوقت بعدی بود که در اول روز قتال واقع نمیشد غالباً احوال مختلف بود گاهی در اول روز بود و گاهی در نیم روز
 * رواه البخاری * الف * الثانی * عن النعمان بن مقرن قال شهدت القتال مع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فکان اذا لم یقاتل اول النهار انتظر حتی تزول الشمس و تهب الیراح و ینزل النصر * این حدیث مانند حدیث سابق است
 لیکن در اینجا حتی تزول الشمس گفت و در حدیث سابق و تحضر الصلوة مودی این معنی است و زیاد کرد و ینزل النصر فرود می
 آمد نصر بگشاد شدن درهای آسمان درین هنگام چنانکه در حدیث دیگر فرمود است و نصرت با لصبا یاری و فتح داده
 شد ام من بیا دصبا * رواه ابوداؤد * و عن قتادة عن النعمان بن مقرن قال غزوت مع النبی * و در بعض نسخ مع رسول الله * صلی
 الله علیه و سلم * گفت غزاکردم همراه آن حضرت * و کان اذا طلع الفجر امسک * و بود آن حضرت و قتیکه طلوع میکرد فجر
 باز می داشت خود را از جنگ * حتی تطلع الشمس * تا آنکه بر می آمد آن آفتاب فی الصراح فجر جمیل و آخر شب * فاذا طلعت
 قاتل * پس چون طلوع میکرد آفتاب قتال میکرد * فاذا انتصف النهار امسک حتی تزول الشمس * پس چون دو نیم میشد
 روز باز می داشت خود را از قتال تا آنکه زوال می پذیرفت آفتاب * فاذا زالت الشمس قاتل حتی العصر * پس چون
 زوال می پذیرفت آفتاب قتال میکرد تا وقت عصر * ثم امسک * بعد از آن باز می ایستاد از جنگ * حتی یصلی العصر * تا
 آنکه می کرد نماز عصر را * ثم یقاتل * بستر قتال میکرد تا وقت شام در وقتیکه اینچنین هر بود چون تمام روز قتال میکرد
 باین روش و ترتیب میکرد * قال قتادة کان یقال * گفت قتاده بود شان که گفته میشد و حکمت این فعل که از آن جهت بود
 که * عن ذلك تریح ریح النصر * نزد این اوقات همه چنانچه ظاهر عبارات است یا مخصوص بوقت زوال چنانکه از احادیث
 دیگر معلوم شد می وزد بادها که سبب نصراست * و یرعوا المؤمنون لجموشهم فی صلواتهم * و دعا میکنند معلما نان
 برای لشکرهای خود در نماز خود یعنی بعد از نماز یاد ریمان نماز چنانکه در خواندن قنوت احادیث آمده است و الله
 اعلم * رواه الترمذی * و عن عصام * بکسر العین و تخفیف المهملة * المزنی * صحابی * اصحاب قلیل الحدیث و گفته اند که

همین يك حديث دارد روایت کرد از روی بسری که مراد راست * قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية * كعبه
 ههنا فرماد ما را آن حضرت در يك سرية * فقال اذا رأيتم * بحبل * پس كعبه آن حضرت صلى الله عليه وسلم ووصيف كرد
 ما را چون به بینید در قرية از ديار دشمنان مسجدی * اوستعمت مؤذنا * یا بشنوید مؤذن را که اذان میگوید * فلا
 تقتلوا احد * پس تكشید هیچ يكی را * رواه الترمذي و ابوداؤد
 الفصل الثالث * عن ابي
 رايان * نام او شقيق است تابعی كبير مشهور و مخضرم که جاهلیت و اسلام هر دو را در یافتنه و پیش از بعثت ده ساله بود از
 اکابر صحابه روایت دارد و مخصوص بود باین معهود کثیر الدیعة ثقت ثبت حجة مات من التجاج و قيل في ايام عمر بن
 عبد العزيز * قال كتب خالد بن الوليد الى اهل فارس * كعبه انبورا ثل ثوبت خالد بن وليد بصوف فارسىان این نامه
 را * بسم الله الرحمن الرحيم من خالد ابن الوليد الى زعمتم و مهوان * این نامه از خالد بن الوليد بصوفى زعمتم و مهوان
 بکمر میم * فی ملاعمارس * که در اخلاص و رجاءت فارس ملا عبده فتح ميم و لام و همزة و وها و اشراف قوم را کویند که
 مرجع و مدد را ایشان باشند زیرا که ایشان پرمیکنند بچالس را * سلام على من اتبع الهدى * سلام باد بر کسى که پیروی کرد از راه
 راست را * اما بعد فاننا نبعثكم الى الاسلام * اما بعد از اسلام بن آئین که ما میخوانیم شما را دعوی دین اسلام تا مسلمان شوید * فان
 ایتم فاعطوا الجزية * پس اگر ایامی آید از اسلام و روشی می نه نیاید پس بن هیل جزیه را * عن ابي * در حالیکه میل میل جزیه را بدست
 خویش نه آنکه بن دست کسی بهر سبب * و انتم صاعورون * رجال آنکه شما ضرور در خور اید * فان ایتم * پس اگر ایامی آید از دین جزیه
 * فان بعضی قوم مؤمنینون القتل فی حبل الله * پس هلاک و بشیمان خور هیل شد زیرا که با من گروهی اند که دوست میل دارند
 کشتن را یا کشته شدن را در راه خدا * کهما يحب الفارس النحر * چنانکه دوست میل دارند اهل فارس من را یعنی محبت
 و پیروی می شوند در حرب و قتال یا طرب و نشاط میکنند و ذوق لذت میگیرند بن آن * و السلام على من اتبع الهدى * که اگر
 از برای تاکید و ترغیب باتباع طریق هدی را اختیار دارد بن اسلام است * رواه فی شرح السنة * باب القتال
 فی الجهاد * باب در حادیت قتال در جهاد يك آنکه در اینجا سه لفظ است جهاد و غزو و قتال جهاد جهل و مشقت کشیدن
 و بدل طاعت کردن در آن و غزو بیرون آمدن و ستیز کردن بصوفی قتال کفار و غارت کردن ایشان و قتال و قتال
 و اقتتال کشش کردن و مغایرتی مناقب فاز بآن پس در سمت آمد قول مولف قتال در جهاد زیرا که با می جهاد می باشد
 و قتال نه و جهاد بمعنی قتال نیز می آید چنانکه در قاموس گفته است
 الفصل الاول * من جابر قال قال
 رجل للنبي * كعب جابركت مردی مر پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم يوم احد * در روز غزوة احد بضم تین نام گروهی است
 واحد از این نام کردند که گروهی است جل افتاده و بکوة های دیگر نه پیوسته و آنحضرت در شان از گفته که احد گروهی است
 که در وصف میل ارد از ساراند و صحت میل از این ما را پس كعبت مردی با آن حضرت در روز احد * ارايت ان قتلت فاین
 انا خبر ده اگر کشته شوم من پس کجا میباشم من * قال فی الجنة * كعبت آن حضرت در بهشت خواهی بود * فاقى تبرات
 فی ید * پس انداخته آن مرد و خرمای چند که در دست او بود و فرستاد که بخورد * ثم قاتل * بستمتر قتال کرد
 * حتى قتل * تا آنکه کشته شد * متفق علیه * و عن كعب بن مالك قال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد غزوة
 الا ورسى بغيرها * كعبت كعب بن مالك نبود آن حضرت که میخواست غزوه را مگر آنکه می پوشید بغير آن غزوه و رسی
 بفتح و او را تشدید را از نور بسم بمعنی پوشیده داشتن خبر و در افکندن خبر دیگر یعنی اگر میخواست که جانبی بغزوه برود آوازه
 در مردم چنان می افکند و چنان می نمود که بجای دیگر میرود و این قسم هو شیاری و فواهم آوردن کار و غافل گردانیدن
 دشمن است و از قبیل حدیث است که در جنگ می باشد چنانچه آمده است که الحوب خلع و این تورية بطریق تعرض
 و گنایم بود نه بقول صریح چنانکه قصص غزوه بجای داشته و از احوال جای دیگر می پوشید و کیفیت طریق او می پوشید
 و خیمه ها بجای نب میزدند صریح می گفت که فلان جامیروم تا دروغ لازم نیاید چنانکه گفته است * بیت * مکن ركه با شرف قیام

مهرب داشت * در نتیجه کوبید در غر ب داشت * حتی گانت تلك الغزوة یعنی غزوة تبوک * تا آنکه بود آن غزوة که
 غزوة تبوک است اشارت بان غزوة کرد که معلوم و معروف بود به نسبت کعب بن مالک بخلف کرده بود او از روی و پس مانده
 بود و له برآمد بود همراه آنحضرت رقصه آن مشهور و مردم کوراست در قرآن مجید یعنی آن غزوة که در بلا رحمت انتاده
 بودم در آن و بود آنچه بود و این قصه را در شرح سفر المعاده در باب سجد شکر و تهنیت ذکر کرده ایم و از احاسن قصص و
 اعاجیب حکایات است * غزاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حر شدید * برآمد بود آن حضرت در آن غزوة در گرمی
 سخت * راست قبل سحر بعید * و روی آورد و توجه نمود سفری در درازا زیرا که تبوک میان مدینه و شام است و از مدینه
 تا بانجا چهارده مرحله است * و مغازا * و روی آورد بیا بانهارا و برهائی بی آب و گیاه را * و عد و اکثیرا * و دشمنان بسیار را
 و این آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم که در سنه نهم * نجاهی للمسلمین امرهم * پس ظاهر و آشکارا
 کرد مرصعینان را که روشن ایشانرا * لیتا هموا امة غزوه * تا ساحتی کنند ساز غزوة خود را تا صی ساختگی کردن
 و اینه یضم صغره و سکون هاساز * فاخبرهم بوجهه الذی یرید * پس خبر داد آن حضرت صحابه را براه و روش خود که
 میخواست وجه و جهت روی و سوی و تمامه قصه این غزوة شدت و محنت که صحابه در آنجا دیدند و اندک رکتب میرمذکور
 و مستطوره است * رواه البخاری * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العرب خلد حة * جنگ مکر و فریب است
 یعنی مکر و فریب کردن در جنگ نفع کنند و تراست از غلبه آوردن و بسیار جنگ کردن چنانکه از معرکه بجائی برکردند
 و دروهم غنیم چنان بیند از ده که از جنگ برگشت و ترک داد ناغافل کرد پس یکایک حمله کند و براندازد و امثال
 آن و در خداع چنان نمکند که بصریح دروغ گویند و خدعه بفتح خا و ضم آن مرد و آمده و غنجه افصح است
 یعنی حرب میکند و دیک فریب و بکسرنیز آمده یعنی نوعی از فریب و بضم خا و فتح دال بمعنی بخیار فریب دهنده
 است یعنی در خیال آدمی چیزی می اندازد و در آرزوی می انگذد و او را باز چون جنگ کرد امر بخلاف آن ظاهر شد
 چنانکه ضحکه و لعبه میگویند کسی را که بخیار ضحک و بازی میکند * متفق علیه * و عن انس قال کان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یغزو بام سلیم * گفت انس بود آن حضرت غزا میکرد بمصاحبت ام سلیم که مادر انس است و امرأة بود
 عاتقه حازمه * و نحوه من الانصار معه * و زنان چند از انصار بان حضرت می بودند * اذا غزا یسقین الماء * و تکیه
 غزا میکرد آنحضرت آب میدادند این زنان یعنی غازیان را * و یلذون این آبچرخ * و دایره میکردند خستگان را ازین
 حدیث معلوم میشود که بر آوردن عیاض برای مصلحت سقوی و مداوات جائز است و اگر برای غرض مباشرت
 و وطی بر آرند اهان بهترند نه حرائر * رواه مسلم و عن ام عطیه * صحابیة جليلة کبیره است بیرون می آمد
 همراه آن حضرت در غزوات * قالت * گفته است * غزوت مع رسول الله * غزا کردم همراه پیغمبر خدا * صلی الله علیه
 و سلم سبع غزوات * هفت غزوة * اخلفهم فی رحالهم * پس غازیان میماندم در رخت و جای باش ایشان و نگهبانی
 میکردم آنرا * فا صنع لهم الطعام * پس میساختم برای ایشان خوراک را * و ادای الجرحی * و دایر میکردم
 مجروحان را * و اقوم علی المرضى * و می ایستادم بر بیماران و بیمار داری میکردم * رواه مسلم * و عن عبد الله ابن عمر
 رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم من قتل النماء و الصبیان * گفت ابن عمر نهی کرده است آنحضرت
 از کشتن زنان کافران و خردان ایشان در هدایه گفته است که کشته نشوند زن و صبی و نه شیخ فانی و نه جای مانده
 و اعمی زیرا که مبیح قتل نزد ما جنگ کردن است و جنگ ازین جماعه نمی آید و شافعی مخالف است ما را در شیخ فانی
 و مقول و اعمی زیرا که هیچ نزدی که کفر است و بصحت و سبیل است که آنحضرت نهی کرده است از قتل نماز راری و دیله
 آن حضرت زنی را که کشته شده است فرموده های هائی نبود این که قتال کند برای چه کشته اند او را مگر آنکه اینها صاحب
 رای در حرب باشند یا زن ملکه باشد و همچنین کشته شود آنکه قتال کند ازین جماعه از برای دفع شر و بی * متفق علیه *

* وعن الصغب * بفتح ما و سکون عین مملتین * بن جثامة * بفتح جیم وتشیل یاء مثله صحابی است لزول میکرد و دان
 ابوازا از ارض حجاز حدیث آورد ز حجاز بین استقامت فی خلافة ابی بکر الصديق رض * قال سئل رسول الله صلی
 الله علیه وسلم عن اهل الدیار * و ذر بعضی نسخ عن اهل الدیار پرمید * شد آن حضرت از اهل دیار * بیعتون من
 المشرکین * که گرفته میشوند و هجوم کرده میشود بزایشان در شب از مشرکان تمییز و بیات شب خون آوردن * فیصابه
 من نساءهم و ذرارهم * پس رسیدند میشوند یعنی کشته میشوند از زنان ایشان و اطفال ایشان از جهت اختلاط و عدم تمییز
 ذریه فرزندان جمع ذریات و ذرار و سکون یاء * قال هم منهم * گفت آن حضرت باک نیست بکشته شدن نساء و ذرار
 زیرا که ایشان یعنی نساء و ذرار از ایشانند یعنی از مردان مشرکان و در حکم ایشانند ظاهر این حدیث در جواز
 قتل نساء و صبیان است پس بعضی گفته اند که نیست معنی این استباحه قتل ولدان بلکه نفی اثم است از کمیکه مجروح کند
 ایشان را به تیر یا شمشیر یا به نیزه بجهت بودن شب مانع و هایل از تمییز از جهت اختلاط ولدان بمقاتله یا مراد از آن
 است که چون نمی توان زعیل بقتل مردان بی قتل نساء و صبیان جا نداشت قتل همه و اثمی نیست صراحت جمعا بین
 الاحادیث * و فی روایة هم من ابائهم * و در روایتی آمده است که هم یعنی ولدان از پدران خود اند یعنی حکم ایشان
 دارند و این درد نیا است و اما در آخرت پس اصح آن است که در بهشت اند و بعضی میگویند در دوزخ و بعضی توقف
 کرده اند در آن * متفق علیه * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قطع نخل بنی النضیر و حرق * و زاریه
 است از عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما بد و هتیکه آنحضرت برید درختان خرما ی بنی النضیر را بفتح نون و سکون ضاد
 معیجه نام قبیله است از قبائل یهود و موخت آنها را پس از اینجا معلوم میشود که درختان اهل حزب را بی توان برید و
 موخت و همین است مله هب نزد ما و بعضی میگویند که برید یعنی شوند مکر بضر و زور و این نخیل در مقابل قوم بود
 پس برید شد تا ظاهر شود مکان حرب * و بها یقول حسان * و مر این قصه و خادد موختن درختان بنی النضیر را میگوید حسان ابن
 ثابت در این ابیات * و هان علی سراة بنی لوی * و آسان شد بر اشراف پسران لوی * حریق بالی و بیره مستطیر * آشیکه
 در بویه شد پرندة یعنی منتشر و پراکنده هون آسان و سمک شدن سراة بفتح سین و تخفیف را اشراف قوم فی
 الصراح هون جوانمردی و مردمی و سخا و مرآت هری جوانمرد و سخی سراة جماعة * و لوی بضم لام و فتح همزة و بعضی
 و او گفته و تشدید یا از اولاد نصر این کنانه نام یکی از اجداد آن سرور است و مراد از بنی لوی اشراف قریش اند
 از اصحاب آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حریق آتش و بویه تضعیف و راس است که نام موضع نخل بنی النضیر است و این
 در وقتی بود که نقض کرد بنی النضیر عهد را و ایشان قصد کردند بقتل آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نازل شد وحی
 با آنچه قصد کردند ایشان پس جلای وطن کردند شد ند بعوی خیر و موخته شد نخلستان و خراب کرد شد خانه های
 ایشان * و فی ذلک نزلت * و در شان آن فرود آمده است این آیت * ما قطعتم من لينة * چیزیکه بریدید شما از
 نخله * و ترکتموها * یا کلد اشتید * قائمه علی اصولها * استاده بر بنیهای آن یعنی قطع نکردید * فبازن الله * پس بامن
 خدا و دستوری او است * متفق علیه * و عن عبد الله بن عون * بفتح عین و سکون و آوردن آخرنون تا بعدی است از اعلام امت شنید
 حدیث را از انس بن مالک و شنید از قاسم بن محمد و حسن بصری و ابن عمر بن و شعبی و شنید از و ای ابن المبارک و حماد بن
 زید و غیر ایشان و گفت ابن المبارک ندیدم من فاضلتر از ابن عون و او زاعی گفت چون بخیر و دایم هون بر او شوند
 مردم همه و سلف بروی ثنا بقرار کرده اند * ان نافعا کتب الیه * روایت است از ابن عون که نافع مولای ابن عمر نوشت
 بسوی وی * بخبره ان ابن عمر اخبره * در حالیکه خبر میداد نافع که ابن عمر خبر داد * سمع اورا * ان النبی صلی
 الله علیه وسلم اغار علی بنی المصطلق * که آن حضرت غارت آورد و تاراج کرد بر بنی المصطلق بضم میم و سکون صاد و فتح طاء و کسر
 لام بطنی استخار بنی خزاعه * غارین فی نعههم بالمربیع * در حالیکه غافل بودند ایشان در مواشی خود بمربیع بضم میم

و فتح را و سکون یا و کسرین پیش از قضا نیت و عین مهله نام موضعی است میان مکة و مدینه انجا آبی بود مرینی المصطلق را * و غار به تشبیه را بمعنی غافل از غرة بکسر غین بمعنی قریقتن یعنی در آن موضع غافل لشعته بود ند و مواشی ایشان با ایشان بود * فقتل المقاتلة * پس کشت آن حضرت جماعه ایشان را که قتال کنندگان بودند یعنی صالح قتال بودند یعنی جزوزنان و خردان و پیران * و سبى الدرية * و بنه کرد فرزندان ایشان را * متفق علیه * و عن ابی احمیل * بضم همزة و فتح هین و بعضی بفتح همزة و کسر سین گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی انصار نام او مالک بن ربيعة است * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لنا یوم بد ر * و روایت میکنند که آن حضرت گفت ما را روز بد ر * حدیث صفهنا لقریش و صفوا لنا * و قتیکه صف بستیم ما را قریش را برای جنگ کردن با ایشان و صف بستند ایشان را * ما * اذ اکثرکم فعلیکم باللیل * و قتیکه قریب شوند ایشان شمارا چنانکه برسد با ایشان تیر شاپس لازم گیرید بر خود به تیر انداختن کشت بقاء مثلثه بفتح تین نزدیک و آکتاف نزدیک شدن و آکتبه له و منه نزدیک شدن بوی و اکثرکم و کثیرکم به همزة و روایت است * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است * و اذ اکثرکم فارموم * و قتیکه نزدیک شوند شمارا پس تیر اندازید با ایشان * و اکتبوا انیکم * و باقی دارید تیرهای خود را یعنی همه تیرهای نیندازید چیزی از آن باقی دارید اگر همه بیندازید و خالی شوید غالب آیند بر شما * و اذ البخاری و حدیث سعد * و حدیث سعد ابن ابی وقاص را که در اول * هل تنصرون * است * سند کوفی باب فضل الفقراء * و انجام است که ذکر کنیم آنرا در باب فضل فقراء * و حدیث البراء * و ذکر کنیم حدیث براء بن عازب را که در اول او این کلام است * بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم رهطانی باب المعجزات ان شاء الله تعالی * الفصل الثانی * من عبد الرحمن بن عوف قال عما نا النبی صلی الله علیه و سلم بیدر لیل * تعبیه کرد ما را آن حضرت در غزوة بد ر در شبی یعنی ترتیب داد جایهای ما را و بر کرد صفهای ما را و هر کس را در جای که مناسب و صالح با او است تعیین نمود و مهیا ساخت عبا و عباء البیض بتشبه بلباء به همزة و بی همزة مرد و آمل بمعنی ساخته کرد و آماده ساخت و در قاموس گفته تعبیه جیش مهیا ساختن آن در مواضع آن * و راة الترمذی * و عن المهلب * بضم میم و فتح هاء و فتح لام مشدده کثیثا و ابا یوسف ابعثنا یعی است در طبقه اولی از تا بعین بصره و روایت کرده از ابن عمرو بد عمو را و روایت نکرد از و ص و ق دین شجاع میمون وفات یافت بمرو از زمین خوارهان در ایام عید الملك و ولادت اورد در عام الفتح است کنایه الجامع الاصول و الکاشف * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان بینکم العدو * و روایت میکنند که آن حضرت گفت اگر شیخون آرند شمارا کافران * فلیکن شعارکم * پس باید که باشد شعار شما یعنی علامت شما این کلامه * هم لا ینصرون * تا شناخته شود که مبعلمان کیست و کافر کیست و این قرارداد است میان سوادان که چیزی در میان خود قرار میدهند تا علامت باشد و اشتباه نشود که از کدام جانب است خصوصاً در وقت شبخون که اشتباه در آن بیشتر است و هم نام حق تعالی است و مراد آنست که بار خدا یا نصرت داده نشوند کافران * و راة الترمذی را بود آورد * و عن سمره بن جندب قال کان شعار المهاجرین عبد الله و شعار الانصار عبد الرحمن * گفت بود شعار مهاجران کلامه عبد الله و شعار انصار کلامه عبد الرحمن * و راة ابو داود * و عن سلمة بن الاکوع * روایت است از سلمة بن الاکوع که صحابی مشهور است و از دلیران نامی بود که پیاده بمحوران جنگ میکرد * قال غزونا مع ابی بکر فی زمن النبی * گفت غزا کردیم ما هم را ابو بکر صلی الله علیه و سلم در زمان پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فبیننا هم نقتلهم * پس شیخون آوردیم آن جماعه را که غزا کردیم ایشان را در حالیکه میکشتم ما ایشان را * و کان شعارنا تلك اللیلة امت امت * بود شعار ما در آن شب کلامه امت امت بمحوران حیوان بخداوند تعالی است یا بقاتل * و راة ابو داود * و عن قیس بن عباد * بضم عین و تخفیف بار گفته اند که عباد همه بمفتوحه و تشبیه است مکر قیس بن عباد که بمحورمه و تخفیف اسما بصری است از طبقه اولی از تا بعین بصره قلیل الیل یعنی ثقیه است از خیار صالحین و گفته اند که شیعی بود

خود را * و اصلاحوا * و صلح کنین میان خود بترک تنازع و تخاصم یا کفار اگر مصلحت باشد * و احسنوا * و نیکی کنید
 بایکدیگر و نیکی کنید همه کارها را * فان الله يحب المحسنين * زیرا که خدا اینچنانی دوست میدارد نیکی کنندگان را
 و احسان در حقیقت آن است که در حدیث جبرئیل آمده است الاحسان ان تعبد ربك كذاك قرأه الحدیث * رواه ابوداؤد
 * و عن علی رضي الله عنه قال * و ایضا ائمت از امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه گفت * لیاکان یوم بدر * چون شد روز
 جزوه بدر * نقل م عتبة این ربیعه * پیش آمد عتبه بن ربیعه بضم عین و سکون تا که از جمله روستای مشرکین و اشیای
 قریش بود * و تبعه ابنه * و پیروی کرد او را پسرا و که رلیک بن عتبه بود * و اخوه * و برادر را و شیبه بن ربیعه * فنادی
 من یبارز * پس آرازداد عتبه که میست که بیرون آید میان صف تاجنک کند * فانتدب له شباب من الانصار * پس جواب
 دادند او را جوانان از انصار یعنی بیرون آمدند در صف بچنانک وی شایب بفتح شین و تخفیف با جمع شایب بمعنی جوان
 * فقال * پس گفت آن ملعون * من انتم * کیستید شما و از کدام قبیله اید * فاخبروه * پس خبر دادند آن جوانان
 او را و که پند که ما انصاریم * فقال لا حاجة لنا بکم * پس گفت نیست حاجت ما را در شما و ما با شما کار نداریم * انما
 ارد نابنی عمننا * نخواهیم ما مکر بمران هم خود و آنکه قریش با شند و مهاجران که خویشان و اقربای ما اند * فقال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قم یا حمزة * پس گفت آنحضرت برخیز و بایست ای حمزه * قم یا علی * بایست ای علی * قم یا عبیدة بن الحارث *
 برخیز ای عبیدة بضم عین و فتح باین الحارث و این نیز ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم مس قرآن آنحضرت بود قدیم الاسلام
 ایمان آورد پیش از دخول دار ارقم و حارث بن عبد المطلب هم آن حضرت است و از اعمام آنحضرت ایمان نیارورد
 مکر حمزه و عباس * فاقبل حمزة الى عتبة * پس روی آورد حمزه بموی عتبه و زیاده کرد در بعضی روایات * فقتله *
 پس کشت حمزه عتبه را * و اقبلت الی شیبة * و روی آورد م من که علی بن ابی طالب بموی شیبه انبیا نیز زیاده آمده که
 * فقتلته * پس کشت م شیبه را * و اختلف بین عبیدة و الولید ضربتان * و آمد و شد کرد میان عبیدة و الولید و ضرب
 شمشیر که هر یک بد دیگری انداخت فی الصراح اختلاف آمد و شد کردن * فائفن کل واحد منهما بالجمه * پس گران کرد اندین
 هر یکی ازین دو صاحب خود را بجراحات کردن اثنتان بمثلته محبت کردن حراحت کسی را و مبالغه کردن در جراحات
 * ثم ملنا علی الولید * پستری میل کردیم ما بر ولید بن عتبه * فقتلناه * پس کشتیم ما او را * و احتملنا عبیدة * و بودا شتم
 ما عبیدة را از معرکه و روی رضي الله عنه از شهداء بدر است * رواه احمد و ابوداؤد * و عن ابن عمر رضي الله عنهما
 قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سرية * گفت ابن عمر فرستاد ما را آنحضرت در فوجی بغزا * فخاص الناس حیصة *
 پس میل کردند مردم میل کردنی و شایر حان اینچاد و احتمال گفته اند یکی آنکه مراد بناس همین جماعه مسلمانیانند
 که بغزایه بودند و غزایه و رجعت نموده آمدند دوم مراد اعدا باشند که میل نمودند بر مسلمانیان و حمله کردند
 بر ایشان و جولان نمودند را ما آنچه در صراح گفته که حیص محیص بر کشتن و یکسو شدن از راه و در قاموس گفته که حیص
 بمعنی عدول و صل و است و در اولیا اطلاق حیص میکنند و در غزایه تهازم مویل معنی اول است فافهم بمررتقلیر
 میگوید ابن عمر * فاتینا الم ینة * پس آمدیم ما در م یینه * فاختفینا بها * پس پنهان شدیم در م یینه از جهت شرمندگی
 از مردم و خوف آنحضرت * و قلنا هلکنا * و گفتیم هلاک شدیم مارکنها کار شدیم که از پیش دشمنان دین گرفته آمدیم * ثم اتینا
 رسول الله * پستری آمدیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم و قلنا * و گفتیم ما از روی شرمندگی و اعتذار * یا رسول الله
 فحن العراون * ما گریزند کانیهم و مبالغه کنند کانیهم دران * قال بل انتم الکاذبون * گفت آنحضرت برای رفع خجالت
 ایشان بلکه شما حمله بر حمله کنند کانیهم در جنگ که ایشان را اگر ابرویند و عکرمیل کردن و باز کشتن بترج و حمله آوردن
 یعنی اگر بگریزد از حرب بنیت آنکه جمع گردد به لشکر و یگر تا مدد طلبد از روی و باز رجوع کند بترج کانیهم نیست بروی
 * و انانیشتکم * و من کرده شما و مدد کار و ناصرا شما * رواه الترمذی و فی رواية ابی داؤد نحوه * و در روایت ابوداؤد

مانند این آمد * قال لا بل انتم العكارون * بزیادت کلمه لا پیش آریل * قال * گفت این مهر * فل نونا * پس نزدیک شدیم مایعنی ازان حضرت * فقبلنا يد * پس بوسیلم مادعت مبارک اورا * فقال اثاثة المسلمين * پس گفت آنحضرت من گروه مسلمانانم ذات شریف خود را تنها بمنزله گروه ساخت بجهت عظمت و برکت چنانکه در قرآن مجید آمده است که ان ابراهیم کان امة * وسند کر حدیث امیه بن عبد الله * که در اول آن * کان یفتتح * است * وحدیث ابی الدرداء * و ذکر کنیم حدیث ابی الدرداء را که در * ابغوی فی ضعفا یکم * است * فی باب فضل الفقراء ان شاء الله * تعالی * و این مورد و حدیث در مصابیح درین باب مذکور اند

عن ثوبان بن یزید ان النبی صلی الله علیه وسلم نصب المنجنيق علی اهل الطائف * آن حضرت ایستاده کرد منجنيق بر اهل طایف و منجنيق بکمر جیم و فتح آن و در قاموس بکسر گفته آلتی است که انداخته می شود بدان سکنه در جنگ و منجنيق نیز آمده معرب من چه نیک * رواة الترمذی مرسل * ازین عبارت معلوم میشود که ثوبان بن یزید تابعی است و ما ذکر اراد درین کتب نیافتیم والله اعلم

اسیر فی الصراح امر بستن بدو را با کف در و ال و امر و امارا بضایده کردن اسیر و در جمع اعضاء و اساری و الفصل الاول * عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال عجب الله من قوم یلخرون

الجنة فی السلاسل * گفت آن حضرت شگرف داشت خداي تعالی و راضی شد از قومی که در آوردند میشونک در بهشت در زنجیرها * رفی روایة * در روایتی اینچنین آمده است که * یقادون الی الجنة بالسلاسل * کشیده می شوند بسوی بهشت بزنجیرها قود کشیدن متور و جز آن رهون از پس را ندن و قود از پیش کشیدن و این قول را آنحضرت آنجا فرمود که اسیران بد را در زنجیرها آوردند پس فرمود همان الله عجب عنا یفعل انکرید به بندگان خود که بزنجیرها به بهشت می کشد و بتقیقت تکلیفات شرعیه هم حکم زنجیرها دارند که بدان موم بهشت میکشند * رواة البخاری * و عن سلمة بن الاکوع قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم عین من المشرکین * گفت آمد آن حضرت را جاسوسی از جانب مشرکان * و هو فی سفر * و حال آنکه آنحضرت در سفر بود * فجلس عند اصحابه یحدث * پس نشست آن جاسوس نزد یاران آن حضرت در حالیکه سخن میکند * ثم انقلب * پست بر گشت آن جاسوس * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اطلوه و اقلوه * بطلبید اورا و بکشید اورا میگوید سلمة ابن الاکوع * فقتلته * پس کشته من اورا * فقتلنی سلمة * پس داد مرا جاسوس و هلاک اورا نقل بفتح فاعنیمت تغیل غنیمت دادن سلب بفتح تین جاسوسهای مقتول و هلاک او که ربوده می شود از وی * متفق علیه * و عنه قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم هوازن * و هم از سلمة بن الاکوع است که گفت غزا کردیم ما همراه آن حضرت هوازن را بفتح ما و کمر زای نام قبیلک ایست از قیس * فبینا نحن نتضحی مع رسول الله * پس در اثنا آنکه ما طعام چاشت میخوردیم با آن حضرت و بعضی گفته اند که معنی آنست که نماز چاشت میکند اردیم با وی * صلی الله علیه وسلم از جاءه رجل طی جمل احمر * ناکه آمد آن حضرت را مردی هوا بر شتر مرخ * فناخه * پس بنشاند امر دشت را ناخست فر و خوابانیدن شتر * و جعل ینظر * و در ایستاد آن مرد که ناکه میکند * وفینا ضعف * و حال آنکه در ما حال ضعف است از لغری و پیادگی و جز آن ضعفه بفتح ضاد و سکون عین بروزن جمله بمعنی نوعی از ضعف و بفتح عین نیز زایع است جمع ضعیف و در بعضی نسخ یصل ف تانیز آمده است * ورقة من الظهر * و در ما تنکی یعنی قات و کمی است از پشت یعنی مرکب و هواری یعنی دیکه مرکب در میان ما کم است و مرکب کم داریم * و بعضنا مشاة * و بعضی از ما پیاده اند که اصلا مرکب ندارند * فاذا اخرج یشتک * پس ناکه بیرون آمدن مرد از میان ما در حالیکه مید و د و تیز میر و ذ یعنی تا خبر کند یک شمنان ما و این جاسوسی بود که برای جاسوسی آمده بود * فاتی جملة * پس آمد شتر خود را * فأثارة * پس برانگیخت

شتر را * فاشد به الجمل * پس بد و انیک او را شتر قتل و کشتن * و خرجها اشک * و بیرون آمدن من در حالیکه
 میدانم * حتی اخذت بخطام الجمل * تا آنکه گرفتم من مهار شتر را خطام بکمر خاء معیبه مهار * فاشد * پس نشاندم
 شتر را * ثم اخبر طلت بیبی * پستر بر کشیدم من شمشیر خود را * فضربت رأس الرجل * پس زدم من سر آن مرد را
 * ثم جئت بالجمل اقوده * پستر آوردم شتر را در حالیکه میکشم او را از پیش * علیه رخله و سلاحه * در حالیکه بر شتر
 است رخصه آن مرد و ساز و حرب وی * فاستقبلنی رسول الله صلی الله علیه و سلم * والناس * پس پیش آمد مرا آن حضرت
 و مردمان * فقال من قتل الرجل * پس گفت آنحضرت که کشت این مرد را * قالوا بن الاکوع * گفتند علمه بن الاکوع
 کشت * فقال له سلبه اجمع * پس گفت آنحضرت مرا و را است جامه و رخت و سلاح آن مرد و از اینجا معلوم میشود که جاسوس
 کافران که در مسلمانان بیاید کشتن او جایز است * متفق علیه * وعن ابي سعید الخدری قال لما نزلت بنو قریظه
 و قتیکه فرود آمدند بنو قریظه بضم قاف که قبیلۀ ازیهود است از حصار خود * ملی حکم سعد بن معاذ * بر حکم
 سعد بن معاذ که از کبار صحابه و مشاهیر انصار است و میل اوس بود و بنو قریظه حلفای اوس و در عهد و امان
 ایشان بودند و آن حضرت بعد از غزوة احزاب ایشانرا بیست و پنج روز در محاصره داشت پس بعهد سعد بن معاذ
 رضی الله عنه فرود آمدند و گفتند که هر چه وی حکم کند اختیار داریم خیال کردند که چون در عهد و امان او باشیم
 رعایت حال ما خواهد کرد و در استخلاص ما خواهد کوشید و چون فرود آمدند * بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم *
 فرستاد آنحضرت کمی را بسوی سعد * فجاءه علی حمار * پس آمد سعد هو ابر حمار * فلما دنی قال رسول الله * پس
 چون نزدیک آمد سعد گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * خطاب به بنو قریظه کرده * تو موالی میل کم * برخیزید
 و بایستیک بروید بموی مہتر خود را احتیاج کرده است باین کمیکه قائل است بقیام مرد داخل مجلس را چنانکه الآن
 معتاد و متعارف است و جواب داده اند که این امر بقیام نه بقصد تکریم و تعظیم بود بلکه بجهت آن بود که سعد بن
 معاذ رضی الله عنه در دناک بود و زخم تیری در ران وی و غزوة خندق رسیده بود و طاقت فرود آمدن از مرکب
 نداشت پس امر فرمود تا بموی و با بروند و در فرود آمدن اعانت کنند و توانند و الله اعلم که این توطیه و تمهید
 باشد برای اطاعت ایشان مرا و را و تنفیذ حکم او در ایشان * فجاء و جالس * پس آمد سعد بن معاذ و بنشست * فقال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان هؤلاء نزلوا علی حکمکم * پس گفت آن حضرت بد رستی که ایشان فرود آمده اند
 بر حکم تو که هر چه تو حکم کنی قبول دارند * قال فانی احکم ان تقتل المقاتلة * گفت سعد پس اگر ایشان بحکم من فرود
 آمده اند بد رستی من حکم میکنم که کشته شوند قتال کنندگان ایشان یعنی انا که قاتل حرب و قتال اند * و ان تعبی
 الذریة * و حکم میکنم که برده گرفته شوند فرزندان و خوردان * قال لقد حکمت فیهم بحکم المملک * گفت آنحضرت مرا ینہ بتحقیق
 حکم کردی تو در شان ایشان بحکم خداوند تعالی که بادشاه علی الاطلاق است و برین وجه ملک بکمر لام است و موید این
 روایت است روایت دیگر که گفت * و فی رواية بحکم الله * و در روایتی هر آینه حکم کردی تو بحکم خدا و در روایتی
 بفتح لام نیز آمده * و مرزاد بملک برین روایت جبرئیل علیه السلام خواهد بود یعنی این حکمی است که جبرئیل
 آورد از خدا و چون سعد فوت کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم که هفتاد هزار فرشته بموت او فرود
 آمدند و غرش خدا بجناب رضی الله عنه و تمام قصه مذکور است در کتاب هیو * متفق علیه * و عن ابي هريرة قال
 بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم خيلا قبل نبل * گفت ابو هريرة فرستاد آن حضرت اسبان را یعنی لشکر را بجان نبل
 و نبل بفتح نون و سکون جیم و راصل بمعنی زمین بلند است و نام بلاد است از عرب و آن خلا ف غور است * فجاءت
 برجل من بني حنیفة * پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفة که نام قبیلۀ ایست * يقال له ثمامة * بهم مثلثه و تخفیف
 میمین * بن اثال * بضم همزة و تخفیف مثلثه * سید اهل الیمامة * این مرد مہتر و پتراهل یمامه بود بفتح تخفیف و تخفیف

میدین که نیز نام بلا داشت * فر بطور بسیاره من خواروی المسجید * پس بستند آمدن را بختی از متونهای مسجد
 * نخرج الیه رسول الله * پس بیرون آمد بسوی وی یعنی رسید بر حروری پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال * پس
 گفت آن حضرت * ما ذا عندک یا ثمامة * چیست نزد تویی ثمامة یعنی چیست حال تو خبرد * یا چیست که آن تو بر من
 که چه معامله خواهم کرد با تو * فقال هنک ی یا محمد خیر * پس گفت ثمامة نزد من ای سید خیر و خوبی است یا نزد من مان
 کثیر است * ان تقتل تقتل ذاد * اگر میکشی میکشی خدا او را بخون رای یعنی کسی را که مقتول است پس درین اعتنا را
 و اعتراف است بجرم و تقصیر خود یا مراد آن است که میکشی مردی را که بخون او را در رسا تظنیمت پس درین ادعای ریاست
 و عرف است در قوم خود که خون وی را نخواست بود بلکه در عوی آن خواست کرد و کینه خواست کشید و در بعضی روایات
 ذاد من ال معجزة حکمو و آمل یعنی میکشی کسی را که خدا از نیکو و عفو و رحمت است و اگر عفو کند پیغمبر و قادر میکند بد آن
 * وان تنعم تنعم علی شاکر * و اگر انعام میکنی انعام میکنی بر کسی که شکر میکند ترا * وان کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت *
 و اگر هستی تو که میخواهی مال پس بطلب نداد ده شود ترا از مال هر چه میخواهی * فترکه رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی
 کان الغل * پس کمال شت او را آنحضرت و یکدل شت از تعرض بوی تا آنکه فر د اشل * فقال * پس گفت آنحضرت امروز نیز
 * ما عندک یا ثمامة * چیست نزد تویی ثمامة * فقال هنک ی یا محمد لی * پس گفت ثمامة نزد من همان است که گفتیم من
 ترا که * ان تنعم تنعم علی شاکر * و ان تقتل تقتل ذاد * و ان کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت فترکه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم حتی کان بعد الغل فقال له ما عندک یا ثمامة فقال هنک ی یا محمد لی * ان تنعم تنعم علی شاکر * و ان تقتل تقتل ذاد * و ان کنت
 ترید المال فسل تعط منه ما شئت * فترکه رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کان بعد الغل فقال له ما عندک یا ثمامة فقال هنک ی یا محمد لی *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اطلقوا ثمامة * و ما کنین ثمامة را * فانطلق الی نخل قریب من المسجید * پس
 رفت ثمامة بسوی درختان خرما که نزدیک بود نخل از مسجد شریف * فانطلق الی نخل قریب من المسجید * پس گفت ثمامة بپایه ای که در اینجا بود
 * ثم دخل المسجد * پیغمبر را آمد در مسجد * فقال * پس گفت ثمامة * اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا عبده و رسوله *
 و گفت یا محمد * و الله ما کان لی وجه الا ارض وجه ابغض الی من وجهک * ای سخن بخند اسو کند نبود بر روی زمین هیچ روی
 دشمن داشته تری بسوی من از روی تو * فقال اصبح وجهک احب الی من وجهک * پس بتحقیق کشت روی تو دوست داشتی
 ترین رویهای همه بسوی من مراد بوجه ذات است و چون مواجعه بروی واقع می شود و اثر دوستی و دشمنی در روی ظاهر
 می شود و تعبیر بروی کرد * و الله ما کان من دین ابغض الی من دینک * بخند اسو کند نبود هیچ دینی مغضوب تری بسوی من
 از دین تو * فاصبح دینک احب الی من دینک * پس کشت دین تو محبوب ترین دینها بسوی من * و الله ما کان من دین
 ابغض الی من دینک فاصبح دینک احب الی من دینک * و بخند اسو کند نبود هیچ شهری دشمن داشته شده تری بسوی من از شهر تو
 پس کشت شهر تو دوست داشتی ترین شهرها همه بسوی من از اینجا معلوم میشود که همه چیز محبوب محبوب می باشد حتی دین و یار
 او و بلاد او * شعر * و من مل منی حب الی یار لایها * و لانا من فیما یعشقون من اهل * و ان خلیک اخذ تنی و انا اری
 العبرة * و بد رستی بشکرتو گرفت مرا و حال آنکه من میخواهم و نیت کرده بودم عمره را * فماذا تری * پس چه میدانی
 وجهه را می بینی بر و عمره را و یکبارم * فبشره رسول الله صلی الله علیه و سلم و امره ان یعتمر * پس بشارت داد
 آنحضرت او را بخیر و برکت و سلامت و امر کرد او را که عمره بر آورد * فلما قدم مكة قال له قائل * پس چون قدم آورد
 ثمامة بیکه برای هدیه گفت او را که این را از اهل مکه و مشرکان * او صیوت * یا برآمدی از دینی بدینی دیگر یا از دین
 حق بدین باطل میورد و اصل میل و بر آمدن از دینی بدینی و مشرکان کسی را که بدین اعلام می در آمد صابی میکنند
 و آن حضرت را نیز صابی میخواهند بدین که دین بدین را کشت و دین دیگر بدین کرد * فقال لا * پس گفت ثمامة صابی
 نیست ام و از دین حق بدین باطل ند ر آمده ام * و لکنی امانت مع رسول الله * ولیکن مسلمان شده ام با فرستاده خدا

۱۰ صلی الله علیه وسلم * و در ذین حق در آمد ۵ ام که دین اسلام است و دین همین است و آنچه شما دارید دین نیست
 ۱۱ و لا راهه لایاً تکلم من المما حبة حنطة * و نه بخدا سوگند نمی آید شما را از بیامه یک آنه کندم * حتی یا ذین فیها
 رسول الله صلی الله علیه وسلم * تا آنکه اذن عمل می و امر می کند در آن آنحضرت * رواه مسلم * و ایت کرد این حدیث
 و اباین تفصیل و درازی مسلم * و اختصار البخاری * و کوتاه ساخته است آنرا بخاری * و عن جبر بن مطعم * بضم میم
 و سکون طار کمره بن علی بن نوفل بن عبد مناف است کثرت او ابو عبد است اعلام آورد پیش از فتح و بعضی گفته اند
 مال خیم و بعضی گفته اند روز فتح و بود و رضی الله عنه از اشراف قریش حلیم و قور و عالم بود بعلم انصاف و امام
 هوب بود شاگردابی بکر صدیق رض درین علم مات سنة اربع و خمسين و بقول مشهور این حدیث را از آنحضرت در حال
 کفر شنیده بود و در حال اسلام قتل یت کرد * ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی احادیث * و ایت میکند که
 آن حضرت گفت در شان اسیران بد رو کویا مراد با ساری بد را اینجا شامل اسیران و مقتولان است میا زار قریب
 بطریق مثالی کلت پس گفته نشود که اساری که هفتاد تن بود نه همه متروک بودند بی مد خلعت تکلم مطعم و آنرا که مقتول
 شدند و در حق ایشان فرمود لو کان المطعم بن علی حیا اسیر نبودند و آنکه گویند این قول در باب اسیران است و مراد ترک
 ایشان است ابتدا بی ترد دو مقاولت با اصحاب بعید است و قول طیبی لیرکتهم حیانا ظردان است که در ماده مقتولان گفت
 و طار و از لفظ حدیث و لفظ نتمی همین است و اگر چه فتن باعتبار کفر نیز احتمال دارد قتل بر لوکان المطعم بن علی
 حیا * اگر می بود مطعم بن علی که همین و المد جبر است زنده * ثم کلمنی فی هذلا النتی * بستر هضم می کرد مراد شفاعت
 می کرد در شان این بایمان و کذلک * لیرکتهم له * هر آینه می کند اشته و نمیکشتم ایشانرا از برای خاطر وی رفتنی بفتح نوین
 و سکون تا جمع فتن بکسر * یعنی کند ید * و کذلک گفته یا باعتبار کفر ایشان است یا بیعت آنکه اشارت با بد ان ایشان کرد که
 کند ید * بود و مطعم بن علی را نعتی و احسانی بود نزد آن حضرت که در وقت رجوع آن حضرت از طائف دفع کرده بود
 مشرکان را از وی صلی الله علیه وسلم یا بیعت تالیف و ترغیب جبر فرمود و بر اسلام و در حدیث بیان حسن مکاتبات
 است تا مشرک را بروی منتهی و احسانی نماید و عدم اعتنا است باقتل ایشان که اگر زنده می ماندند هم با کی نکاشته
 و حوازا هانت مشرک است بقول بتوصیف کردن ایشان به نتر و نیجاست * رواه البخاری * و عن انس ان ثمانین
 رجلا من اهل مکه * و ایت است از انس که هشتاد مرد از اهل مکه * هم طوایفی رسول الله * فرمود آمدند و افتادند بر
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من جهل التنعیم * از کوه تنعیم جای مشهور است بر سه میل نزدیک مکه که از انجا عمره
 می بر آرند * متسلحین * در حالیکه سلاح پوشش کان بودند این اهل مکه * یزید بن عزة النبی صلی الله علیه وسلم و اصحابه *
 اراده می کردند و میخواستند که غافل دریا بند و از او رسانند آن حضرت را و اصحاب آن حضرت زاعره بکمره عین معجمه
 و تشد ین را غفلت و فریب * فاخل هم ساما * پس خبر د ار شد آنحضرت و گرفت ایشانرا منعاد و مطیع و خوار و زار و صلح
 * فاستجیاهم * پس زنده کلد است ایشانرا و نکشت و سلا بفتح سین و لام بمعنی استسلام و اطاعت و انقیاد و بکمره عین و سکون
 لام نیز روایت است بمعنی صلح و ابن الاثیر گفته که معنی اول اوجه و شبه است بقضیه زیرا که اینها گرفته نشدند
 بطریق صلح بلکه بقر و غلبه پس تسلیم کردند اینها خود را بطریق عجز و انبجار کی و توجیه کرده اند معنی اخیر را با آنکه چون
 ها جز آمدند و راهی شدند به بند کی کویا صلح کرده شد بر آن و این در قضیه حدیثیه بود و آخر همین سبب صلح شد
 * و فی روایة * و در روایتی این چنین آمده که * فاعتقهم * پس آزاد کرد آن حضرت ایشانرا و خلاص کرد و نکشت کویا که
 برده ساخت پس آزاد کرد * فانزل الله تعالی * پس فر فرستاد خدا تعالی این آیه را * و هو الذی کف اید یهم عنکم *
 و خدا آن کس را که با زدا شد دستهای ایشانرا و قتل رتای ایشانرا از شما که تعرض کنند بشما و از او بر نهانند شما را
 * و اید یکم عنهم * و باردا شد دستهای شما را از ایشان که بکشید ایشانرا * بطن مکه * در میان مکه و حوالی آن * رواه

مقام * و عن قتادة قال * گفت قتاده که تابعی مشهور است * ذکر لنا انس بن مالك من ابی طلحة * ذکر کرد برای ما انس از ابی طلحة نصاری که زواج ام از بود * ان النبي صلى الله عليه و سلم امر يومئذ بربار بعة وعشرين رجلا من صناديد قريش * که آن حضرت امر کرد روز غزوة بدر به بیست و چهار مرد از مهتران کفار قریش صنادید جمع صنادید یکصد مهتر و بزرگترین قومی مطر صنادید بازاران بزرگ قطرة و باغی بازاران صنادید سخت و تند را کوفتند * فقل قوا فی طوی من اطواع بدر * پس انداخته شدند در جامی از جامهای بد و طوی بفتح طاء و کمر و او و تشدید یا چاه بر آورد و بسنگ * خبیث * خبیث * بضم میم و سکون خا چاه پلید و پلید کنند طویمی گفته یعنی فاعل مفعول و این صفت در آن چاه یا از تنیم بود که مردارها و و کند که ها در روی می انداختند یا بجهت انداختن مردهای این پلید آن در روی * و کان اذا اظهر طی قوم با عروصة * و بود آن حضرت و قتی که غالب میشد بر قومی و فتح میکرد اقامت میکرد بعروصة یعنی در جای جنگ و میل آن * آن * ثلث لیل * سه شب عروصة بفتح عین و سکون را هر موضع فراخ که بنا نیست در روی و مراد اینجا معرکه است * فلما کان بعد من الیوم الثالث * پس چون بود آن حضرت در بد و روز سوم * امر بر احوالته فشب علیها راحها * امر کرد آنحضرت بر بستن پالان بر شتر سواری خود پس بسته شد بران پالان آن * ثم مشی * پستروان شد آنحضرت * و ابعده اصحابه * و پیرو بر گردان آن حضرت را یاران او * حتی قام علی شفة الرکی * تا آنکه ایستاد آن حضرت بر کنار آنچاه رکی بفتح راء و تشدید یا یا یعنی چاه چنانکه طوی و در روایتی علی قلیب بد و آمد و قلیب نیز بمعنی چاه است که بنا کرده شد یا شد پس بطوی که بمعنی چاه بنا کرده شد است منافات گونه دارد و طوی بمعنی چاه قطعی نیز آمده است * فجعل ینادی بهم باعاهم و باعاهم بائهم * پس شروع کرد آن حضرت که ندا میکند مرد ما را بیامای ایشانشان و ناهای بد زان ایشانشان و میکوید * یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم الله و رسولہ * یا شاد و بخوشحال میکرد اند شمارا که فرمان برداری میکردید خدا را و رسول خدا را و ایمان می آوردید * فان اقل رجل فاما وعد نار بنا حقا * پس بد و رفتی که ما بتحقیق یا یتیم چیزی را که وعده کرده بود ما را پروردگار ما را هست و درست * فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا * پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم کردید که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است * فقال جور * پس گفت جور رضی الله عنه * یا رسول ما تکلم من اجابها لا اروح لها * چه هستن میکوئی تو تن ما را که نیمص جان دران بمعنی اینها مزد و بدل شنوند سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد * قال النبی * گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم والذی نفس من تحت یل * سوگند بخدا اینکه بقای ذات محمد و دعت قدرت اوست * ما انتم با سمع لما قول منهم * نیستید شما شنوایان هر چیزی را که میکویم من از ایشان یعنی اینها شنوایان از شما یا بران * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است که * ما انتم با سمع منهم * نیستید شما شنوایان * و لکن لا یجیبون * و لکن جواب نمیدهند ایشان * متفق علیه و زاد البخاری * و زیاده کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را * که قال قتاده * گفت قتاده از برای جواب از استبعاد تکلم به مردها و انکار جماع ایشان * احیاهم الله حتی اجمعهم قوله * زنده کرد انید ایشان را خدا تا آنکه شنوایان ایشان فراغلام آن حضرت را * و انما از جهت هر ز نش کردن و تهلید نمودن * و تصغیر * و خورد و خوار داشتن * و رقمة * بکسرون و سکون قاف و از جهت عتاب کردن و خشم نمودن و انتقام کشیدن * و همسرتانند ما * و بجهت اظهار در ریغ و بشمائی بد آنکه این حکایت صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت جماع مراموات را و حصول علم مرایشان را با آنچه خطاب کرده میشوند و همچنین در خلایف مقام آمد * است که میت میشوند کوفتن نعل مردم را و قتی که بر میگرددند از دفن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلى الله عليه وسلم اهل بقیع را آمده که سلام کرد برای ایشان و خطاب کرد مرایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل دار مسلمانان آمده شما را آنچه وعده کرده شده بود بد و ما نیز ان شاء الله تعالی می پیوندیم شما زیرا که خطاب با کسی که نشنود در راه فاعل معقول نیست و نزد خدا است که شما زنده شود از جمله عیبت و درجه بنی ترمذی آمده که چون زیارت کرد عایشه

رضی الله عنهما قبر را در آن خود را عمل الرحمن بن ابی بکر بمکه خطاب کرد و او را گفت اگر حاضر میشد موقوفت موقوفه نمیکردم ترا مگر آنجا که مرده بودی و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب زیارة القبرین گذشت و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح حدیثی که اکثر مشایخ حنفیه بر آنند که میت نمی شنود و تصریح کرده اند در کتاب الایمان که اگر یکی موکد خود که کلام نکنم و را پس کلام کند او را بعد از مردن او حائث نمیکرد و زیرا که یمن معتقد میکرد بر کسیکه وی حیثیت رقابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست و جواب داده اند این جماعه از حدیث مسلم که ناطق است جماع میت قرع نعال مرد مانرا با آنکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمات موال و این تخصیص خلاف ظاهر است و در لیلی نیست بران وظایف میت آن است که این حالت حاصل است میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث مذکور درین باب که نص است در خلاف مذمت ایشان گاهی بآنکه این مخصوص است بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و معجزه اوست و زیادت است حضرت است بر کافران و پوشیده نماند که حمل برین مجرد احتمال و تاویل است که حمل نمی توان کرد بروی تأقیثم نشود دلیل بر امتحالت جماع و پروردگار عزوجل قادر است بران و همچنین حواس مراد را که را عادی است و مجرد خلق باری تعالی است چنانکه در کتب مذمت مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه آن از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست و این از جواب اول بعید تر است و ضعیف تر و مبنای ایمان بر عرف و عادات است نه بر حقیقت فافهم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن است که این روایت مردود است از عایشه رضی الله عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی آنکه لا تسمع الموتی و ما اند بمسمع من فی القبر و نیستی قوامی بعد هتین شنوایند کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ ابن الهمام و در مواهب الدنیه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنست که بگوید شما الآن می دانید که آنچه من میگفتم حق است و گفته که و دم شد عمر را که بجای علم سمع گفت و بالجملة عایشه انکار کرد سمع موتی را و استدلال کرد باین دو آیه قرآنی که مذکور شد و لیکن علماء جواب داده اند از قول عایشه و استدلال او بقران و قبول نکرده اند این قولی را از عایشه و در مواهب الدنیه نقل کرده اند از اسماعیل که گفته بود نزد عایشه از فهم و ذکا و کثرت روایت و خوض در غوامض علوم آنچه زیاده بران متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی رد روایت ثقه مکر بنض که مثل او باشد و دلالت کید بر نسخ یا تخصیص یا احتیال آن و مراد بآیت قرآنی آن است که تو نمی شنوایی بلکه خدا تعالی می شنوایند و نیز مراد بهوتی و یمن فی القبر و کافرانند و مراد بسماع علم اجابت است حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در وقت کفار با ایمان و علم اجابت ایشان مرحق را و نیز گفته اند که مراد بموتی موتی القلوب اند و بقبور اجساد ایشان که در وی آن دلهای مرده افتاده است و بتحقیق ذکر کرده است در مواهب الدنیه که در مخازی بعد بن اسحق با عناد جید و امام احمد بن حنبل نیز با عناد حسن از عایشه مثل حدیث عمر آورد و پس گویا عایشه رجوع کرده از انکار بسبب آنچه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود در آن قضیه و در شروع صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سمع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل آن است که موتی را در قبر و حالتی و قسمی از حیات می بخشند که حاصل می شود بان سمع و درین قول قتاده تخصیص بان حضرت نیست صلی الله علیه و سلم که بطریق معجزه واقع شده است و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا قادر است که آن حالت در همه اموات نیز پیدا بکند از هر شخص که باشد در هر زمان که بگذرد و باری تعالی التوفیق و در اینجا سخن دیگر است که فرضا اگر اثبوت سمع تنزل کنیم باعتبار آنکه جماع سمع می باشد و سمع بخاری بدن خرابی شد بگوئیم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی است پس علم بصراحت و مسموعات حاصل باشد نه بر وجه ابصار و سمع.

چنانکه بعضی متکلمان جمع و بصراهی تعالی را یعلم به مجموعهات و مبصرات قایل کرده اند و بتتقیق وارد شده اخبار و آثار و علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشانرا تا آنکه آمده است که زیارت روز جمعه محبوبتر است زیرا که درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال زائرین بر ایشان آکشف و اظهر و نیز شک نیست در حصول علم مرموتی را در آخرت و برزخ و بحقیقت دین اسلام چنانکه همیشه گفته و متفق علیه است در مراد بتسلیم پس ممکن است علم باحوال دنیا را اهل دنیا و حیثیت دلیل بر زوال این علم و نعمان آن یا وجود بقا و روح و آمده است که کافران تمنی خواهند کرد بودند دنیا را آمده است که چون میت از حوال منکر و میجو جواب بخنودن و راحت یابد آرزو میکند و میگوید ای کاش کسی که باشد که خبر کند با اهل من که من در زحمت و خویشم و بالجمله کتاب رحمت مملو و مشغولند باخبار و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم مرموتی را بدتیا و اهل آن پس منکر نشود آنرا مگو جانمل باخبار و منکر دین و گفتیم من بخند اتوفیق و اما استعمال با اهل قبور و متکثر شده اند آنرا بعضی نقیحا اگر انکار از حیث آن است که جمیع دین علم نیست ایشانرا بزیاران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر بسبب آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشانرا در این موطن قائل دکنند بلکه محبوس و مشغول اند بآنچه عارض شده است مر ایشانرا از محنت و شدت و آنچه باز داشته است از دیگران که این کلیه نمی مایل خصوصاً در شان متقین که درستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشانرا از قرب در برزخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و غایر طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود چیست دلیل بر نفی آن و تقصیر کرده است بیضاوی کریمه و المنازعات غیر قار الا لایة بصفات تعرض فاضله در حال مفارقت از دین که کشیده می شود از بدین و نشاط میکنند بصری عالم ملکوت رعایت میکنند در آن پس سبقت میکنند بظایر قس پس میگردند بشرف و قوت از مرایات و لذت شعری چه می خواهند ایشان بیاستعمال و اجماع اد که این غرقه مکرر اند آنرا آنچه مامی فهمیم از آن این است که داعی مستحاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب عزت و غنا و وی و توفیق میکند بر و حاجت این بند و مقرب ز مکرّم در درگاه عزت و وی و میگوید خداوند آرزوگت این بند و تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده از رابلطف و کرّمی که بوی داری بر آورده کرد آن حاجت مرا که تو معطی کویم یا خدا میکند این بند و مکرّم و مقرب را که ای بند خدا ای ولی وی شفاعت کن مرا و بخیر از خدا که بداند مشغول و مطالب مرا و عضا کند حاجت مرا پس معطی و مشغول و مامول پرورده را است تعالی و تقدس و بیعت این بند و در میان مکر و سیله و نیسی قادر و فاعل و متصرف در وجود مکر حق سبحانه و اولیای خدا افانی و مالا که اند در فعل الهی و قدرت و سطوت و و و نیست ایشانرا فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبورند و له در آن هنگام که زنده بودند دنیا و اگر این معنی که در امل ادراستمال اد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بجا و ای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توکل و طلب دعا از صاحبان و دوستان خدا و در حالت نهیات نیز و این متنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است با اتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشانرا در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و متنوع شدند بآنچه عارض شد از اغاث بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر و ام و استمرار آن قار و قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و غایب و استعمال اد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی چنین ب باشند بعالم قس و مستملک باشند در لاهوت حق چنانکه ایشانرا شعوری و توحیی بعالم دنیا نمایند و باشد و تصرفی و قد پیری در وی نه چنانکه در دین عالم نیز از تفاوت حال مجتبی و بیان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستعمل و قادرند بی توجه بحد و تصرف حق و التّجانب با ربّ تعالی چنانکه هوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه مرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مرانرا نماز بسوی وی و جز آن از آن چه نهی و تحل و واقع

شده است این افعال معنوی جرم خواهد بود و فعل موافق اعتباری ندارد و خارج محبت است و خاشا از عالم بشریعت
 و عارف با حکام دین که اعتقاد بکند این اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه مروی و محکی است از مشایخ اهل کشف در امتداد
 از ارجح کمال و اعتقاد از آن خارج از حصر است و مثل کوراست در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت
 نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب سود نکند و از انکسارات ایشان ها فائدا الله من ذلك سخن در اینجا از وجه علم
 و شریعت است آری مروی و مستنون در زیارت ملام بر موقی و اعتقاد از موقی ایشان را و قراءه قرآن است و لیکن در اینجا نهی
 از اعتقاد است پس زیارت برای اهل ادم موقی را از اعتقاد از ایشان مورد و باشد تفاوت حال را از موز و باید
 دانست که خلاف در غیر انبیاء است صلوات الله و سلامه علیههم اجمعین که ایشان احوال اند بصیحات حقیقی دنیاوی یا تفاق
 و اولیا بصیحات اخروی معنوی و کلام درین مقام بعد از طناب و تطویل کشید بر زخم منکران که در قریب این زمان فرتقه پیدا شده
 اند که منکرانند اعتقاد از اعتقاد را از اولیا خل آنکه نقل کرده شده اند ازین دار فانی بد از بقا و زنده اند نزد پروردگار
 خود و مرزوق بندگان و خوشحال اند و مردم را از آن شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بشد و غیبه احوال می کنند
 و میگویند آنچه میگویند و عمرها است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطوطات را تر بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت
 کرد و الحمد لله الهم اننا الحق حقاً و از قنا انباءه و اننا الباطل باطلا و از قنا اجتنابه و الله اعلم و عالمه احکم و عن مروان
 و المسور * بکسر میم و همکون سین موهله * بن مخرمه * بفتح میم و سکون خاف معجمه و برای مفتوحه مروان بن الحکم بن ابی
 العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و ولادت او در زمان آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بعض گفته اند در سنه
 دوم از هجرت و بعضی گفته در عام التملق و اقوال دیگر نیز هست و زی آنحضرت را ندیده است و آنحضرت بن را در رانده
 و بد ز کرده بود بصوفی طائف و صاحبان بزرگواران و تار لایت عثمان بن عفان و چون همد و لایت ایشان شد بمکه آمد و مروان نیز
 همراه پدر آمد و در سنه ششم و هجرت آمد و میگویند که وی جلالت شریف از عثمان و عیال را از وی نیز عروقه بن الزبیر و امام
 جلیل زین العابدین علی بن ابی طالب نیز از وی حبش شد و این غریب است و بعد از یزید و یاسر و معاویه بن یزید
 بر تخت سلطنت نشست و باقی احوال او در مجلس مذکور است اما مجبورین مخرمه قرشی زهری است ابن اخ عبد الرحمن
 بن عوف صحابی صحیفه و ولادت او بککه است در سنه دوم از هجرت بعد از آن بعد از آمدن آن حضرت را و بد و سماع کرد
 و مسقوط است و تارقت قتل عثمان رضی الله عنه در آنجا بود بعد از آن بککه انتقال نمود تا وقت یزید بود بوی بیعت نکرد و در
 واقع ابن الزبیر سکنی بوی رسید و وف در حجر نما از میکل ارد و ثابت و ثابت و از وی عروقه و امام زین العابدین و غیره
 ایشان روایت کرده اند و این حدیث را مروان و مسور و در روایت کرده اند * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قلم الحنین
 جامه و ند مروان * که آنحضرت ایستاد یعنی خطبه خواند در میان میکا میکه آمدند آنحضرت را و سواد مروان * مسلمین *
 در حالیکه مسلمان اند یعنی مسلمان شده اند مروان اسم قبیله است و غزوه مروان که او را غزوه حنین میگویند بعد از
 فتح مکه بود که غنائم در آن بسیار بدست آمد * فسالوا ان یرد علیهم اموالهم و سبیهم * پس فرخواستند از آن حضرت
 که باز گرداند بموی ایشان ما لها ی ایشان را و اسیران ایشان را * فقال * پس گفت آن حضرت * یا خیار و یا حل
 ا یا یقین * پس اگر میطلبید پس اختیار کنید یکی ازین دو چیز را * اما السبی و اما المال * یا اسیران یا
 مال را یا طایفه از شیعی طعنه از آن خواد نفس باشد یا مال از آدمیان باشد یا جز آن * قالوا اما نأخذ السبی * گفتند
 مروان پس اگر ما را مخیر میسازید میان این دو چیز پس ما اختیار میکنیم اسیران خود را که عزیز تر از مال اند * فقام
 رسول الله * پس ایستاد و خطبه بیخبر خدای صلی الله علیه و سلم یا ثنی علی الله یا هو الله * پس ثلث گفت برخدا بجزی که
 وی تعالی سزوار است چنانکه در خطبه حمد میگویند * ثم قال اما بعد فان الخوایکم قد نجوا و اتا یقین * پس گفت آنحضرت اما
 بعد از حمد یاد اند که برادر این شما یعنی مروان و برادر خواندن از جهت اسلام ایشان و جهت طلب رحم و شفقت

و مرایشان را * و انی قدر ایمان اردا ایهم میبایست من احب منکم ان یطیب ذلک * پس کسی که دوست میدارد از شما
 که خوش گرداند با زکردن این را بر نفس خود یعنی بی عوض * فایده فعل * پس باید که بکند * و من احب منکم ان یکون
 علی حظه * زهر که دوست دارد از شما که باشد بر نصیب خود که بوی از بند رسیده است و باز نکرد انک بی عوض * حتی
 فبطیه ایاه * تا آنکه بدیم ما و را عوض انرا * من اول ما یفعل الله علینا * از اول آنچه میگرداند خداوند تعالی و بر ما و بر ما و بر ما و
 از غنائیم * فایده فعل * پس باید که بکند آن حضرت تکلیف نکرد که البته رایگان بکند و از حق خود برآیند بلکه مخیر ماخت
 و این ادخل اعبیت و در رف و رعایت حق را متجان حال ایشان * فقال الناس قد طیبنا ذلک * پس گفتند عجب به بتحقیق
 خوش کرد انکه ایم ما و را بر نفس خود * یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لا تدعی من اذن منکم من لم یاذن *
 پس گفت آنحضرت که ما و را رخصی یا بیم که از شما که اذن کرد و تمیز نمیتوانیم کرد و را از کسی که اذن نکرد یعنی مشتبه
 می شود بر ما که اذن کرد و که نکرد * فارجموا حتی یرفع الینا عرفاؤکم امرکم * پس باز کردید و بر رویک تا آنکه بر دارند
 و بر ما نند بسوی ما و را کلامی شما کار و قضیه شما را از رفع قضیه برداشتن آن بر و الی و عرفاء جمع عارف و عرفه شناختن و
 کارکنان ارقوم و زور و رئیس * فرفع الناس * پس برکشند مزد * فکلمهم عرفاؤهم * پس سخن کردند ایشانرا کارکنان
 ایشان * ثم رجعوا الی رسول الله * و مترجوع کردند بسوی پیغمبر خدا و آمدند نزد وی صلی الله علیه و سلم * فاجبره
 انهم اذن طیبوا و اذنوا * پس خبر دادند عرفا آن حضرت را که قوم بتحقیق خوش کردند آنرا و اذن دادند که بکند
 امیران موازن را به موازن * رواه البخاری * و عن عمران بن حصین * بضم حاء و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است
 قال کان ثقیف حلیفا لبني عقیل * یقت بود ثقیف بفتح ثای مثلثه و کسوفاف که نام قبیله مشهور است از موازن هم عهد و سرکنده
 و پیمان مری عقیل را که بضم عین و فتح قاف نیز نام قبیله امیر واد رعب قبا یل یکدیگر هم عهد و پیمان بودند که در نیک
 و بد یکدیگر شریک بودند چون عهد اسلام آمد آنچه از مخالف جا هلیت موافق حق بود معذور داشتند و آنچه برخلاف حق بود
 برانگشتند و گفتند خلیف اسلام پس است * فالعرب ثقیف و ثقیف من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس امیر
 کردند ثقیف و مردم را از اصحاب آن حضرت * و امرا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا من بني عقیل * و
 امیر ماختند اصحاب آنحضرت مردی را از بنی عقیل در بدل آن دو مرد صحابی که بند کرده بودند ایشانرا ثقیف و عادات چنان
 بود که حلیف را بجزم حلیف میکردند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز عادات ایشان را فعل کرد و ظاهر مصلحت
 حمل رین بود و شرط هیچنین کرده بودند * فافقوه * پس منکم بر بستند صحابه آن مرد بنی عقیل را * فطرحوه فی الشرة
 پس انداختند او را در سبکستان کرم فی الصراح حرة زمین جنگ لاخ موخته * نوبه رسول الله صلی الله علیه و سلم *
 پس گذاشت آن حضرت با نجا نیکه و افتاده بود * فناداه * پس آواز داد آن حضرت را و گفت * یا یحیی یا یحیی * مکرر
 فیه الخ * بسبب چه و کلام گفته شده ام من * قال یحیی یرو حلفا نکم ثقیف * گفت آن حضرت گرفته شده تو
 بکنده حلفای تو که ثقیف اند که آنها و مسلمانان گرفته در بند اند و ترا در عرض آنها بند کرده ام * فخر که رمی * پس
 گذاشت آن حضرت او را همانجا که افتاده بود و بکشت * فناداه * پس ندی اگر از آمد آن حضرت را و گفت * یا یحیی یا یحیی
 فرجه رسول الله * پس میزبانی کرد او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فجمع * پس برکشند از آن راه که میرفت و
 بر سر او آمد * فقال ما شانک * پس گفت آن حضرت چه صفت حال تو و چه کار میکنی * قال انی مسلم * گفت من مسلمانم گویا
 خبر میتی مد از اسلام * ایق پس معلوم می شود که کافر چون امیر کرد و دعوی کند که وی اسلام آورد و اهل قبول
 کرده نشود از وی مکر به نبینه و احتمال دارد که مراد آن باشد که من مسلمان شدم اکنون و عدم قبول آن حضرت اسلام را
 از وی بجهت آنکه دانست که این را از روی بغلق یا بطریق اضطرار میگوید یا بجهت آنکه آن حضرت کامی عمل بتحقیق
 نیز میکرد و حکم میکرد بقتل کسیکه مال او بکفر بود چنانکه در خصایص آدن حضرت نوشته اند و لا افسا میکند بران قول او

* فقال * پس گفت آنحضرت * ولو قلتهما را انت تملك امرک * و اگر میگفتی تو این کلمه را و هال آنکه تو مانک می بودی امر
 خود را یعنی در حال اختیار بطریق طوع و رغبت میگفتی و پیش از امر شدن میگفتی * اطلب کل الفلاح * و ستکاری
 می یافتی همه ستکاری در دنیا بخلاف از بند و بردگی و در آخرت به نجات از آتش دوزخ * فقال ففداه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم * گفت راوی پس فدای ساخت و کشت داشت و خلاص کرد او را رسول خدا * بالرجلین اللئیمین אשר تهما ثقیف *
 بآن دو مرد که امیر ساختند بود بد آنها را ثقیف * رواه مسلم *
 * الفصل الثاني * عن عائشة رضی الله
 عنها قالت لما بعثت اهل مكة فی فداء امرائهم * گفت عایشه وقتی که فرستادند اهل مکه مردم را با اموال از جهت رها کردن
 امیران خود که در بک گرفتار شده بودند * بعثت زینب رضی الله عنها فی فداء ابی العاص بمال * فرستاد زینب که
 کلا نثرین دختران آنحضرت است که در مکه بود در خلاص ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف
 خواهر زادۀ خدا بیجه رضی الله عنها که زوج زینب بود و در بک رها شده بود کسی را بمال * و بعثت فیہ بقلادة لها *
 و فرستاد در آن مال کلویندی که مراورا بود * کانت عند خدیجة * بود آن کلویند نزد خدیجه رضی الله عنها و اومی
 پوشید آنرا و زینب دختر خدیجه بود و خود تمام اولاد آن حضرت از خدیجه بود الا ابرهیم که از ماریه بود و هم در
 خوردی مردار * ادخلتها بها ملی ابی العاص * در آورده بود خدیجه زینب را بآن قلادة برای ابی العاص یعنی در جهاز و
 زیناف او داده بود * فلما راها رسول الله * پس هرگاه که دید پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * آن قلادة را که زینب
 فرستاد زیاده از خدیجه میداد * رق لها رمة شد بده * تنك و نرم شد آنحضرت یعنی دل شریف و بیجهت دیدن آن قلادة یا
 بیجهت زینب از جهت غرب و تنهائی او رفتن کرده عهد خدیجه رفته نرم و تنك شدن سخت و بعیار * و قال ان
 رأیتهم ان تطلقوا لهما اسیرها * و گفت آن حضرت با صحاب اکومیک انید و قرا میگردی را ی شما که رها کنی برای زینب
 بند یا و را که ابوالعاص است * و ترددوا علیها الذی لها * و باز کرد انیک بوزینب ان چه بخواهد که مرا و راست از مال که برای خدا
 فرستاده است و ابوالعاص را را یگان رها کنیک و منت نهی و بکنیک * قالوا نعم * گفتند صحابه آری میکنیم پس ابوالعاص
 را رها کردند و روی بمکه رفت و زینب تحت او بود مسلمان و ابوالعاص در دین قریش بود و تا آن وقت حکم منا کنت
 و رزن مسلم و مورد کافر باقی بود * و کان النبی صلی الله علیه و سلم اخذ علیه ان یخلى سبیل زینب الیه * و بود آن حضرت
 که در وقت رها کردن ابوالعاص گرفته بود عهد بروی که خالی کرد اند را زینب را بسوی آن حضرت و بکند ارد او را
 که بعد ینه هجرت کند و مانع نکرد او را از آن * و بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم زید بن حارثة و رجلا من الانصار *
 و فرستاد آن حضرت زید بن حارثة را و مورد صدیکو را از انصار را که چه معرم شرعی نبودند اما این مخصوص به همین مقام
 است از جهات امن و وثوق بیجهت بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم * و قال * و گفت آن حضرت بیجهت ترس شرفکار مکه
 و ملاحظه تعرض ایشان که بمکه بد را آیند * کرنا بطن ناچ * باشیم شما در آن موضع که نام آن بطن ناچ است نام وادی است
 قریب مکه بر هشت میل و ناچ را بوجوه متعلد ضبط کرده اند در قافوس بیای تحتانی و کتر جیم اولی گفته و بنون و جیم رهای
 مهمله نیز گفته اند و در اکثر نسخ مشکات و مصابیح همچنین است و باقی وجوه در شرح مل کوراسف * حتی تمر بکما زینب * تا بیاید
 و بکند رد بشما زینب * فتصحبها * پس مصاحب می شود زینب را * حتی تا قیامها * تا آنکه بیاید او را در مدینه پس
 هجرت آورد زینب بمدینه و ابوالعاص بمکه بود و بدین کفر بعد از آن اتفاق افتاد او را سفر شام برای تجارت و چون
 نزد یک مدینه رسید مسلمانان خواستند که سر راه ریرا بگیرند و اموال که با او است بستانند چون این خبر بزینب رسید
 رضی الله عنها نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله ایای بیجهت عهد و مان مسلمان یکی یعنی چون یک
 مسلمان کا که فرامان داد همه را بایک که امان دهند گفت آنحضرت آری همچنین است گفت زینب پس کوا شو یا رسول
 الله که من ابوالعاص را امان داده ام صحابه چون اینحال مشاهده کردند برهنه بی سلاح برای ابوالعاص آمدند و گفتند یا

کردند و بتحقیق عرض کرده شد بر من مذاب ایشان نزد یکتوازدین در سخت و اشارت کرد بدی رفتی که نزد یک بود و روایت کرده شد است که گفت آنحضرت اگر فرستاده شدی مذاب نجات نمی یافتی از این مکر جموع و معبدین معاذ که از غیر درین مشورت شریک همز بود رضی الله عنهما و گفته اند که صوابه که اختیار کردند این شق را از جهت غایت رغبت و حرص در اسلام اسیران بدی که شاید مصلحان شوند و از جهت رغبت در نیل درجه شهادت در حال آید و از جهت رغبت و مهربانی و رافت بر اقربا و اشکال آورده اند اینچنانکه چون مقیم بودند ایشان و اختیار کردند یکی از این دو چیز را پس کتاب و عقاب برایشان بجهت باشد تخمیر معافی این است و جواب عیال مذکور که تخییر بر سهیل امتحان بود چنانکه در تخییر نمای آنحضرت در اختیار دین یاد نیار امتحان در آن بود که آیا اختیار میکنند ایشان چیزی را که مرضی حق است یا بر آنچه میل نفس ایشان بدی است و چون اختیار کردند ثانی را عتاب کردند بدی بر آن فتنه بر تو ز پستی استبعاد کرده است صحت حدیث تخییر را از جهت بودن آن مخالف مرچیزی را که ظاهر تنزیل است و ترمذی نیز روی چکم بغیر است نموده است و طیبی گفته که حکم بغیر است موجب طعن نیست زیرا که غریب گاهی صحیح نیز میباشد چنانکه در مقام مد کشت کفتم من که غریب اینچنان معنی باشد است را اکثر آنچه ترمذی میگوید غریب بمعنی شاذ است تصریح کرده است باین صاحب جامع الاصول و الله اعلم * وعن عطية القرظي * بضم قاف و فتح زارطای معجمه صحابی است که آنحضرت را دید که و حدیث از وی شنیده است * قال كنت في سبي قريظة عرضا لعلى النبي صلى الله عليه وسلم * گفت بودم من در بندیان بنی قریظه که آورده شدیم و عرض کرده شدیم بأن خضرت و حکم کرد سعد بن معاذ که متاتلان ایشان را بایک کشت و خوردان را را کرده و برده ساخت * فکانوا ينظرون * پس بودند مردم که نگاه میکردند * فمن أنبئت الشمر قتل * پس کسیکه روایانند است موی را یعنی موی مانده و آگشته شود که علامت بگویند است و جوانی * ومن لم يثبت الشعر لم يقتل * و کسیکه بر رویانند است موی را آگشته نشود * فكشعوا عانتي * پس برهنه کردند زهار مرا * فوجدوا ما لم تبيت * پس یافتند عانتم را که روایانند است یعنی موی را * فجعلوني في الصبي * پس گویانند موی را در بند و نکشتند * رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی * وعن علي رضي الله عنه قال خرج عبدان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت امیران دو نفر من علی که بیرون آمدند بندگان و مملوکان از مکه از مولی و صاحبان خود کوشیده و مسلمان شده بسوی آنحضرت آمدن بکسر عین و ضم آن و سکون با جمع عبد بمعنی مملوک * يعني يوم الخيل بيته * يعني آمدند روز خلیبیه * قبل الصلح * پیش از صلحی که واقع شد میان آنحضرت و مشرکان فقرئش اما بعن از صلح قرار بر این بود که هر که از ایشان مسلمان شده بیاوید باز کرد انبیه شود و را بسوی ایشان * فكتب اليه موالهم * پس نوشتند بموی آن حضرت صاحبان آن مملوکان * قالوا يا نبي الله و الله ما خرجوا إليك رغبة في بئك * گفتند ای محمد بخش اسو کن و بیرون نیاورد از ایشان از جهت منیل و خواهش در بئ تو * و انما خرجوا هر با من الارق * و بیرون نیاورد از مکر از جهت کوشیدن از بندگی و غلامی موی موی بختن کوشیدن * فقال ناس صد قوا * پس گفتند بعضی مردمان از قریش راست نوشته اند و گفته اند * يا رسول الله رد هم اليهم * باز گردان این غلامان را و برایشان * فغضب رسول الله * پس در عشم آمد پیغمبر و خدای * صلى الله عليه وسلم فقال ما انكم تفنون يا معشر قریش * پس گفت نمی بینم و نمی دانم شما را که باز آید از بیغمانی و حکم نفس اماره کرده قریش * چندی بعد الله علیکم من یغرب رقابکم * اذا بغرقتن خدای تعالی بر شما کسی را که بزند کوفت نهایی شما را * علی هذا * برین حکم یعنی باز گردانیدن آن غلامان و الحاق ایشان بدی از حرابعد از اسلام * و ابی ان یرد هم * و ابی آورد آن حضرت و روا نداشت که باز کرد اند ایشان را * وقال هم هتقاء الله * و گفته آنحضرت این بندها آزاد کرده شده های خدای تعالی اند * رواه ابو داود * الفصل الثالث * عن ابن عمر قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم خالد بن الزيل الى بني جذيمة * گفت ابن عمر فرستاد آنحضرت خالد بن الولید را بموی بنی جذیمه بفتح نجم و کسر ذال و سکون تحتانیه نام قبیله ایست

* فل عامن الى الاسلام * پس دعوت کرد خالد و خواند ایشانرا بوضو اسلام * فلن تحنونا ان يقولوا * اهلنا * پس نیک
 نتوانستند گفت بجهت اضطراب که اسلام آوردیم * فجعلوا يقولون * پس شروع کردند که میگویند * ما انا صبا نا * مگر
 اصل صبر و صبری میل کردن است و مراد اینجا میل از دینی بدینی دیگر است پس احتمال دارد که مراد ایشان این باشد
 کم میل کردیم از دین کفر بدین اسلام این معنی درست است و با جود آن باین عبارت از اگر دین خوب نیست که کافران
 مسلمانان را صاب میکنند که از دین ابا بدین دیگر میل کردند اما کفر نیست و احتمال دارد که مراد میل از دین
 اسلام باشد بدین دیگر ازین جهت خالد قبول نکرد از ایشان و حکم نکرد باسلام ایشان * فجعل خالد يقتل و ياهر * پس شروع
 کرد خالد در کشتن ایشان را و میر ساختن * ودفع الى كل رجل منا اميرة * و سپرد خالد بسوی هر مرد از ما سیرا و را * حتى اذا
كان يوم امر خالد ان يقتل كل رجل منا اميرة * تا آنکه چون شد روزی امر کرد خالد که بکشد هر مردی از ما سیر خود را *
فقلت والله لا يقتل اميري * بن عمر میگوید پس گفتم من بخدا سوگند نمی کشم من سیر خود را * ولا يقتل رجل من
اصحابي اميرة * و نمی کشد هیچ مردی از یاران من که تابع من اند امیر خود را * حتى قد منا الى النبي * تا آنکه قدم
 آوردیم ما بسوی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * فدكرنا * پس ذکر کردیم ما و گفتیم قصه را با آن حضرت * فرفع يده *
 پس برداشت آن حضرت مردود سمع خود را * فقال * پس گفت * اللهم اني ابرأ اليك مما صنع خالد * خداوند من
 اعلام میکنم و میرسانم بیزاری و بی رضائی خود را بسوی تو از آنچه کرد خالد * مرتين * دربار گفت آنحضرت این سخن را
 و این بجهت آن است که خالد تنبیه و احتیاط نکرد تا ظاهر میشد مراد ایشان که از ما آنچه میخواهند و این کلمه احتمال
 اختیاردین اسلام نیز دارد اما چون از صوبه اسلامنا عدول کردند قبول نکرد خالد و حمل کرد بر آنچه کرد * رواه البخاري
باب الامان * امن و امان ضد خوف و ظمرا و امان مبتما من است از اهل حرب که می آید و از مسلمانان
ايمان می طلبند و در میان ایشان میباشد تعرض بظالم و خون او حرام است و امان شامل است این را و امان کسی را
که مهول کرده باشد است * يومي بعد من حرب و امان کسیکه آمیخته است بر شالیت از جانب قومی چنانکه در حدیث یاد
الغص * الاول * عن ام هانئ بنت ابي طالب * نام وی فاخته است و بعضی عا که گفته اند صحابه
 است ایمان آورد * در سال فتح و روایت میکند از وی طی و عباس و بعیاری از تابعین باقی ماند ما بعد از خمسون تا زمان
معاویه * قالت ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح * كفتم * رفتم * بسوی آنحضرت در سال فتح و در روایتی
يوم الفتح و مراد همین است * فوجدته يغتسل * پس یافتیم آن حضرت را در حالیکه غسل میکند * وفاطمة ابنته تستبرأ
بثوب * و فاطمه که دختر آن حضرت است پوده میکند او را بجامه * فسمعت * پس سلام کردم من * فقال من هذا *
 پس گفت آن حضرت کیست این زن که سلام میکند * فقلت انا ام هانئ بنت ابي طالب * پس گفتم من ام هانئ دختر
 ابوطالب * فقال * پس گفت آن حضرت * مرحبا بام هانئ * و معنی مرحبا آمدن تو جای فراخ را مقصود باشد و
 دل از ارض است * فلما فرغ من غسله * پس چون فارغ شد آن حضرت از غسل خود * قام فصلى ثمانين ركعات * ایستاد
 آن حضرت پس گذارد هشت رکعت را * ملتصفا بثوب * جامه بر خود پیچید یعنی در یکجامه و معنی التماس و اشتغال
 در باب الاستراكتاب الصلوة معلوم شده است * ثم انصرف * يستبرأ * برکشت آن حضرت از نماز یعنی فارغ شد از آن
فقلت * پس گفتم من * يا رسول الله زعم ابن امي علي انه قتل رجلا اجرة * میگوید بن عمر ما در من که علی است که وی
 کشته است مردی را که امان داده ام من او را اجرة بفتح همزة بقصر از اجرة بمعنی اعانت یعنی پناه دادن *
 * فلان بن هبيرة * آمد * کیست فلان بن هبيرة است بضم ما و فتح موحدة و سکون تحتانیة و همزة نام زوج ام هانئ بود
 که بعد از اسلام از وی تعزیر و واقف شد و این مرد یکی از اولاد وی بود را ام هانئ او را امان داده بود و علی رضی الله
 عنه امان او را قبول نمود است که بکشد او را پس ام هانئ نزد آن حضرت آمد و حقیقت حال عرض کرد *

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجرنا من اجرت يا ام هاني * پس گفت آن حضرت بتحقیق امان دادیم ما کسی را که امان دادۀ تو ای ام هانی * قالت ام هانی و ذلك ضحی * گفت ام هانی و آن وقت که این واقعه در وی بود وقت چاشت بود پس این نماز نماز وقت چاشت بود و در بعضی روایت معلوم واقع شده و ذلك ضحی الضحی سینه بضم نماز نفل را گویند و این صریح است در بودن او صلوة این وقت و عملۀ در اثبات صلوة ضحی این حکایت ام هانی است و سخن درین در باب صلوة الضحی کلمه است قتل کر * متفق علیه فی زوایة الترمذی * و در روایتی مر ترمذی را اینچنین آمده است که * قالت * گفت ام هانی * اجرت رجلین من احما ئی * پناه دادم من دو مرد را از خویشان شوهر خود رحم خویش زن از جانی شوهر * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قد آمنتنا من آمنت * بتحقیق امان دادیم ما کسی را که امان دادۀ است ام هانی و آمنتنا و آمنت بحدیثه است الفصل الثاني

* عن ابي عذرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المرأة لتأخذ بلقوم * بدینستی که زن میگیرد یغنی امان مرقوم را * یعنی تغییر ملی المسلمین * یعنی امان میدهد زن مرقومی را بر معلمان یعنی چون زن مسلمان امان دهد مرقومی را از کافران لازم میشود امان بر مسلمانان که رضاد مند بدان و نقض نکنند آنرا * رواه الترمذی * و عن عمر بن الخطاب * بفتح حا و کسر ميم صحابی خزاعی سکونت کرد کوفه را پس از آن انتقال کرد بمصر و بیعت کرد آن حضرت را در حجة الوداع قتل کرده شد در سنه احدى و خمسين و در قتل و ف قصه عجیب است که ذکر کرده است آنرا هیوطی در جمع الجوامع و ما در اعماء الرجال آنرا ذکر کرده ایم و در حاشیة رماله تعمیم البشارة نیز نوشته ایم * قال جمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عمر بن الخطاب شنیدم آن حضرت را که می گفت * من امان رجلا طین نفسه * کسیکه امان دهد مردی را بر نفس خود و متعهد کرد آنرا * فقتله * پس بکشد آن مرد را * اعطی لواء الغل و يوم القيمة * داده میشود آنکس را علم بدعهدی در روز قیامت کنایت است از فضیلت ساختن او به غل و بیرونائی و در احادیث آمده است که روز قیامت غادر را لوائی میدهند که نشان مند گردد بدان * رواه فی شرح السنة * و عن مسلم * بضم سین و فتح لام * بن عامر * معهود است در طایفه ثانیة از تابعین شام کثیر الحدیث ثقة مشهور است ابو حاتم لا بأس به * قال کان بین مغاربة و بین الروم عهد * گفت مسلم بود میان معاویه و میان روم عهد بی صلحی که تا آنکه وقت معلوم حرب نکنند * و کان عیر لیسو بلادهم * و بود معاویه که سیر می کرد می رفت بچنانب شهریهای روم و نزد یک منی شد بآن * حتی اذا انقضی العهد * تا آنکه چون منقضی گردد عهد و بکن رد آن وقت که عهد تا آن وقت بود * غار علیهم * غارت کنند و بیهفتن بر ایشان یکایک و تاراج کند ایشان را و کرد رجای خود نشسته می بود و می رفت خبردار می شد اندک ایشان * فباء رجل طی فوس * پس آمد مردی هوار بر اسب * او بر ذون * یا بر بر ذون بکسر موحد و هکون را و فتح ذال معجمه و سکون و واسپ ترکی خلافت اعراب پس مراد بفرس اسب عربی باشد و تواند که شک را وی بود * و هو یقول * و در حالیکه می گوید آن مرد * الله اکبر الله اکبر * یعنی تکبیر می برآورد از جهت اعتظام و استبعاد این فعل معاویه می گوید * و فاء لا غلر * یعنی واجب است از شما و تا باشد نه غلر یعنی این که نیرد میکنیل شما در ایام صلح بچنانب بلاد دشمن داخل غلر است نه وفا * فنظروا ایضا و عمر و بن عبسه * پس نگاه کردند تا که آن مرد عمر و بن عبسه است بفتحات صحابی مشهور کبیر الشان که احوال او در مواضع ذکر کرد شده است * فمأله معاویه عن ذلك * پس بر میل عمر و بن عبسه را معاویه از آن یعنی بچه سبب این سیر کردن ما با نیانب غلر است نه وفا * فقال جمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول * پس گفت عمر و بن عبسه شنیدم آن حضرت را که می گفت * من کان بینه و بین قوم عهد * کسی که باشد میان وی و میان گروهی عهدی * فلا یحلی * بفتح یا و ضم حا * عهدی * پس باید که نکشاید عهد را * و لا یش نه * و نه بنهد عهد را یعنی تغییر ند هد آنرا بهیچ وجهی و مجموع این کلام مهارت است از تغییر و لا شد عهد که

به معنی نشتن و مستقیم کردن اهل محمود است فافهم * حتی یضی امل * تا آنکه بکند و ملک دهد او * او پیش از این علی سواد *
 یا بیکند و بشکند هر را بحرف ایشان یعنی با اعلام و اخبار ایشان و بگوید که صلحی که بود میان ما و شما نیست و الا ان ما
 و شما بر ابریم نبد بل ال معجبه اند اختن چیزی از دست * قال فرجع معاویه با لنا من * گفت سلیم بن عامر که راوی
 حدیث است پس بر کشف معاویه بمردم و همانجا نشست که بود * رواه الترمذی و ابوداؤد * و عن ابی رافع * مولی
 آن حضرت است نضمت مولی عباس بن عبد المطلب بود و نام او احمه بود پس بخشد او را بان حضرت و چون ابی شاریت
 آورد با اعلام عباس آزاد کرد آن حضرت او را * قال یعنی قریش الی رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت قریش آمدند مرا
 قریش بنوی آن حضرت و ظاهر است که این در صالح حد بیبه بود * فاما زایت رسول الله * پس چون دیدم من پیغمبر
 خدا را * صلی الله علیه و سلم القی فی قلبی الاسلام * انداخته شد در دل من دین مسلمانی * فقلت * پس گفتم من
 * یا رسول الله انی لا ارجع الیهم ابل * بل زحمتی که من باز نمیکردم بسوی قریش هرگز این تاکید است مگر تکیه اسلام
 را در دل من * قال * گفت آنحضرت * انی لا اخیس بالعهل * بل زحمتی که من غل رنم کنتم و بیوفائی ندی کنتم یعنی و پیمان
 خیس نهای معجبه و تکتانیه عهد شکستن و بیوفائی کردن * و لا اخیس بالبر * و حبس نمی کنم و بگاه نمیدارم رسولان را بود
 بضم بارگون را و ضم آن جضع برید یعنی رسول * و لکن ارجع * ولیکن تو بر کرد * فان کان فی نفعک الذی فی نفعک
 الا ان * پس اگر باشد در ذات تو از معیت دین اسلام آنچه در ذات تست اکنون * فارجع * پس برگرد یعنی از پیش
 کفار یا پیش ما و مسلمان شو * قال فذمهم ثم اثبت النبی * گفت ابو رافع پس رفتن من بهتر آمد پیغمبر را * صلی الله
 علیه و سلم فاسلمت * پس اسلام آوردم و بی بدعت غم مسلمان شدم * رواه ابوداؤد * و عن نعیم * بضم نون و فتح عین
 بن معمر * صحابی است اشجعی مدنی هجرت کرد بحوی آن حضرت بشدق و انصیت که سعی کرد میان بنی قریظه
 و ابی سفیان بن حرب در غزوۀ احزاب و مختل و ساخت ایشان را و قصه آن مشهور و مسطور است در کتب سیر * ان
 النبی صلی الله علیه و سلم قال لرجلین جاء من عند مصیلة * زوایت میکند که آن حضرت گفت مود و مودی را که
 آمدند از پیش مصیلة کل اب لعنة الله علیه * اما ز الله لولا ان المرسل لا تقتل لضربنا عننا قکما * آگاه باشین بشدق
 سو کند اگر نمی بود شریعت اینکه ایلیان کشته نمی شوند مرآینه میزدیم من کرد نهای شما را از یوا که آنها گفتند در
 حضرت و بی صلی الله علیه و سلم نشود ان مصیلة رسول الله چنانکه در فصل ثالث بیاید * و رواه احمد و ابوداؤد
 * و عن عمرو بن شعيب عن ابی هريرة عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی خطبته * گفت آنحضرت در خطبه خود
 * او خرا بخلف الجاهلیة * پس برید بسو کند جاهلیت و عهد و پیمان آنچه که قتال میگردند میان خود و بی الصراح حلف
 یکدیگر را و مکنون لام سو کند و عهد متلفه عمل کردن با هم قتال تعاهد و عهد حلف است که زبان ندارد بدین و متلفه
 نیست احکام اسلام را و در بعضی نسخ بفتح جبه و کسر لام نیز ضبط کرده اند * فانه لا یزید * پس بن رجبی آن زیادت نمیکند
 آن را * یعنی الاعلام * یعنی اسلام زیادت نمیکند آن حلف را * الا شلة * مگر سختی را یعنی در اعلام و فای عهد رسو کند
 بیشتر و سخت تر است از حلف و منافات بد آن ندارد * ولا تبسوا حلفا فی الاسلام * و احداث نکنید و توپیدان نکنید
 حلف را در اسلام از جهت عدم احتیاج بد آن زیرا که هر که تمکک کرد بعاصم قوی مستغنی شد از تمکک بعاصم ضعیف حاصل
 آن است که هر چه در جاهلیت از حلف بر قتال و فتن و مانند آن باشد و عیب تناصر و تعاون بر ظلم و فساد بود منهی عنه
 ایضا و آنچه نه ازین قبیل یا شب اسلام مقوی و مؤید آن است * رواه الترمذی من طریق حسین بن ذکوان عن عمرو
 و قال حسن * و در اصل نهفته مشکات اینجا بیاض است * رد کو حلیت علی * و ذکر کرده شده است حدیث امیر المومنین
 علی رضی الله عنه که در اول او این است که * المعلومون تیکافا دما بهم فی کتاب القصاص
 * عن ابن معمر و قال جاء * گفت ابن معمر آمد * ابن اثراحة * بفتح نون و تشدید و او و حای مهمله * و ابن اثال *

بضم همزة و تخفيف مثله * رسولاً مسیلاً * که هر دو ایلی مسیلاً ماعون بودند * الی رسول الله * پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال لهما اتشهران انی رسول الله * پس گفت آن حضرت مر آن دو شخص را ای کواهی میل میباشد شما که من پیغمبر خدا ام * فقالا نشهران ان مسیلاً رسول الله * گفتند آن دو کس کواهی میل میباشد که مسیلاً پیغمبر خدا است * فقال النبی صلی الله علیه و سلم امنت بالله و رسوله * پس گفت آن حضرت ایمان آوردم بخدا و پیغمبر او را و این ادعایت تو اضع و طلب حق و حلم و عدم تعجیل بتعلیب آنها است و درین زمناست با نکار نبوت آن لعین و تکذیب او در دعوی او با فیهم * لو کنت قاتلاً رسولاً لقتلتکما * اگر می بودم من کشته ایلی را هر آینه میکشتم شما را * قال عبد الله * گفت عبد الله بن مسعود * فذهبت الی السمة ان الرسول لا یقتل * پس گذشت منبت و ثابت شد که ایلی کشته نشود اگر چه ناسزا و ارذرشه گوید و مستحق قتل باشد * رواه احمد * باب قسمة الغنائم و الفلول فیها * قسمت در لغت بخش کردن و انداز کردن و غنائم جمع غنیمت مایه که از کفار حاصل شود و غلول بضم غین معجمه خیانت کردن در غنیمت و به معنی مطلق خیانت نیز آید * الفصل الاول * عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ذلم تحلل الغنائم لاحد من قبلنا * پس گفت حلال نبود غنیمتها مریح یکی را پیش از ما این کلام تتمه کلامی است که پیش از و است چنانچه در فصل ثالث از حدیث ابی هريرة بیاید و دخول کلامه فادرفلم تحلل بجهت آنست و در این ما بقیه آن بود که چون غنیمت بدست می آوردند جمع میکردند آنرا اکوآتشی از آسمان می آمد و آنرا بر میخواست نشان قبول غزوه بود و الا به * ذلك بان الله رأى ضعفنا و عجزنا * این حلال شدن غنائم بسبب آن است که خداوند تعالی دید سستی و ناتوانی ما را * فطیبهما لنا * پس حلال و پاک کرد اینها را برای ما * متفق علیه * و عن ابی قتادة قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حنین * کثرت ابو قتادة انصاری که صحابی مشهور است بیرون آمدیم ما همراه آن حضرت در حال غزوه حنین که بعد از فتح مکه واقع شد * فلما التقینا کانت للمسلمین جولة * پس هنگامیکه دیدیم ما کافران را و پیش آمدیم بیکدیگر براف جنگ در مسامانان را پیش و پس رفتی و جنبید نمی از جای خود جوله و جولا ن بفتح جیم کرد بر آمدن و جنبیدن از جای و پیش و پس رفتن مراد صورت فریضتی است که درین غزوه مسلمانان را واقع شد و راوی مکرره باشد که تعبیر به زیست کنند و بحقیقت فریضه نبود بلکه حرکتی و اضطرابی و جنبیدن از جای بود و اگر بود در بعضی لشکریان بود اما رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجای خود بود و بر استر سید سوار بود و متغوا است که قاحت کند عیاس بن عبد المطالب را ابو حنیان ابن التمارث عثمان او را گرفته ایستاده بودند و باز هم اشتداد از تاجیه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگفت * انا انسی لا کذب * انا ابن عبد المطالب * فرأیت رجلاً من المشرکین قد علا رجلاً من المسلمین * پس دیدم من مردی را از مشرکان که بتقیق بالا آمده است و غالب شده است بر مردی را از مسلمانان * فخریته من ورائه * پس زدم من او را از پس و * علی حبل عاتقه بالسيف * بر میان کردن و دوش وی بشمشیر حبل عاتق مابین کردن و دوش موضع رد * فقطعت الذراع * پس بریدم من زره را * و اقبل علی * و پیش آمد آن مرد مشرک که او را شمشیر زدم بر من * فضمی ضمة * پس فراهم آورد و فشرده مرا فراهم آورد و فشردهی که * رجلاً منهنه اریح الموت * یافتیم از ان ضمه بوی مرکب و اثر و ریختی وی * ثم ادرکه الموت * پسترد ریافت او را مرکب ریخت * فارسلتی * پس رد کرد مرا * فلحقته عمر بن الخطاب * پس در رسولم و در یافتیم من عمر را رضی الله عنه * فقلت ما بال الناس * پس گفتم من چیست حال مردم که میگریزند و جولان میکنند * قال امر الله * گفت عمر قضای خدا و قدر را و احتمال دارد که مراد ابو قتادة آن باشد که چه خواهد بود حال مردم بعد از فریضت پس مراد عمر رضی الله عنه آن باشد که امر خدا غالب است آخر نصوب برای مسلمانان خواهد بود * ثم رجعوا * پسترد بار کشیدند مسلمانان بعد از فریضت این بروجته اول و بروجته ثانی یعنی آن باشد که رجوع کردند بعد از فریضت کفار * و جلس النبی صلی الله علیه و سلم فقال *

و بنشیند آن حضرت پس گفت * من قتل قتیلاً له علیه بینة * کسیکه بکشد کافر را که موافق با کشتن کوا باشد و کواهی دهه که فلان کس فلان کافر را کشته * بذله صله * پس موافق است * مرکب وید وعلب یفتحتین رخص وصلاح وی آنچه بر مرکب او است از قوشه و در کمر وی است از زر * فقلیب من یشهد لی * پس گفتم من کیست که کواهی میدهد مرا که من مشرک را کشته ام * ثم جلست * پست نشستم من * فقال النبی صلی الله علیه و سلم مثله * پس گفت آن حضرت مانند آن قول که گفته بود یعنی بار دیگر گفت کسیکه بکشد کفر را و حال آنکه موافق با کوا است پس موافق است * فقلت من یشهد لی * پس گفتم من کیست که کواهی میدهد مرا که من آن مشرک را کشته ام * ثم جلست * پست نشستم من * فقال النبی صلی الله علیه و سلم مثله فقلت * پس ایستادم من * فقال مالک یا باقتاده * پس گفت آنحضرت چیست مر ترا برای چه ایستاده تو ای ابوقتاده * فاخبرته * پس خبر دادم من آن حضرت را و گفتم که من فلان مشرک را کشته ام * فقال رجل صدق * پس گفت مردی راست گفت ابوقتاده ری کشته است فلان مشرک را * وسلبه صدق * و سلب وی نرد من است * فأمر به منی * پس راضی گردان ابوقتاده را از من که بخشد سلب بمن * فقال ابوبکر * پس گفت ابوبکر صدیق * لأنا لله * نه چنین بایند اگر با شید بشن احوال * اذن لا یعمل الی اسد من اسد الله * اکنون قصه نبی توان کرد آن مرد بصری شیرازی از شهر این خد امرا و ابوقتاده است که از شجاعان قاضی بود از فارس رسول الله میگفتند اسد یفتخین شیر و اسد بضم و سکون جمع * یقاتل من الله ورموله * که قتال میکند از جانب خدا و رمول خدا * فیعطیک سلبه * پس بدهد تو اسلب او و خطاب با نرد و اسف پس آنحضرت گفته * ابوبکر ادرشان ابوقتاده قبول کرد * فقال النبی صلی الله علیه و سلم صدق * پس گفت آنحضرت با آن مرد راست گفت ابوبکر * فأعطه * پس بدد سلب مرا ابوقتاده را * فأعطانیه * پس داد مرا آن مرد آن سلب را * فأیتعت به * پشتر فانی بتی سلمه * پس خریدم من بان سلب یستانی که بود در قبیله بنی عامه خرف ایشان معجمه و زراچیدن میوه مغرب و مشرفه بستان * فانه الاول مال ثالثه فی الاسلام * پس بدد رستی آن مال نعمت مالی است که مالک شدم و جمع کردم من آنرا و گردانیدم من آنرا اصل مال خود در اسلام فی الصراح تا دل گرفتن مال * متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احبهم للرجل ولفرسه ثلثة اسهم * آنحضرت حصه داد مر مرد را و مواسپ او را سه حصه و اسهام یعنی قرعه انداختن نیز آمده مراد اینجا حصه دادن اسف * شهما له * یک حصه براف مرد * وسمین لفرسه * و دو حصه بر اسب او یعنی بعین اسب و از جهت وی زیرا که مواسپ فرس مضاعف است بر مواسپ صاحب فرس و این قول اکثر آمده است و نزد بعضی مرفرس واد و مهم است و امام ابوحنیفه برین است زیرا که آنحضرت فارس را در حصه داد چنانکه در فیصل ثانی بیاید و همچنین مرویست از علی مرتضی و ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و در همان باب از ابی عباس روایت کرده و از ابی عمر نیز روایت کرده و گفته که چون روایت از وی مختلف آمده ترجیح گرفته شد بر این روایت * متفق علیه * و عن یزید بن هرم * بضم ما وضمهم و سکون را تا بی اسف عمل ابی و ذکر کرده است این سعل مر او را از اصل مدینه و گفته شده است ان شاء الله تعالی وی حال بیت میکند از ابی مریره و ابن عباس و روایت میکند از وی امام اجل یعنی باقر بن موسی * قال کتب نیک * کفت نوشت نیکه بفتح نون و سکون جیم * التورری * بفتح حای میاله و ضم را مشغوب بجزایر و در ظاهر مر کرده که نعمت اجتماع خوارج در اینجا بود * الی ابن عباس * نوشت نیک و سوزی ابن عباس * یسأله عن العبد و المأنة یستقران المغم * در حالیکه می پرسد نیکه از ابن عباس از حکم مملوک و زن که حاضر میشود غنیمت را * فل یقسم لهما * یا نعمت کرده شود برای ایشان * فقال لیزل اکتب الیه * پس گفت ابن عباس مر یزید بن هرم را بنویس بحرف نیکه * انه لیس لهما سهم * که نیست مر عید و مرأه را حصه معین * الا ان یصل یا * مگر آنکه داد شود اندک چیزی را از غنیمت فی الصراح خد یا بشاء و ذال معجمه و سوزن فعلی بالضم قسمت از غنیمت * روایه * و در روایتی اینچنین آمده است که * کتب الیه ابن عباس * نوشت بسوی نیکه * ابن عباس * این را که

* انك كفى مني * بل رستی که تو نوشته در حالیکه می پرسی از من * هل كان رسول الله * آیا بود پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه وسلم یغزو بالنساء * که غزا میکرد با زنان * وهل كان یضرب لهن بسهم * و آیا بود که میزد برای زنان حصه یعنی
 میل اد برای ایشان مختصه معین * نقل کان یغزو بین بلدین المرمی * پس بتحقیق بود آنحضرت که غزا میکرد همراه
 زنان که ذوا میکردند این زنان بیمار را و یحیی بن من الغنیمه * و داده میشدند زنان چیزی از غنیمت * و اما السهم
 فلم یضرب لهن بههم * اما سهم که پرسید تو پس زده نمیشد و تعیین کرده نمیشد موزنان را سهم درین روایت
 ذکر نمیشد نیمه و مجربین است فعل نزد اکتوا هل علم که عید و صبیان و نعوان را عطا کرده شود چیزی و سهم
 زده نشود و همین است مدعی نزد ما و در حدیث گفته است که عید را عطا بر تقی می است که قتال کند زیرا که در غنیمت
 موزلی خود است پس حکم او حکم تاجر باشد و موز او را نیز بر تقی زیرا که مد ارات بیخاران و میتر و خان کند زیرا که وی عاجز
 است از قتال و همین بیخار داری در حکم قتال است بخلاف عید که وی قادر است بر حقیقت قتال * رواه مسلم * و من سلمه
 بن الاکوع * صحابی مشهور و از شیعیان معروف که پیاده بسواران جنگ میکرد * قال بعث رسول الله صلی الله علیه
 و سلم بظهره * گفت فرستاد آن حضرت شتران بار و سوارای خود را ظهر پشت را کویند و مزاد شتران است که بر پشت
 آنها می نشینند * مع رباح غلام رسول الله صلی الله علیه و سلم * همراه رباح غلام آن حضرت بود
 * و با تامله * و حال آنکه من همراه رباح بودم در مواهب لکنیه میگوید که بیست ماده شتر شیرد از نزدیک بر آید ن
 بودند که من چیز بد در پیشه * فلما اصبحنا اذ ابعده الرحمن الفزاري قد اصابه طی ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم *
 پس هنگامیکه صبح کردیم ما ناکاه غیل الرحمن فزاري بفتح فاوزای که از کافران نامی بود غارت آورد بر شتران آنحضرت
 و بتاراج برد * فقمت طی الامة * پس ایستادم من بر پشت بلند ای که بفتحات قل کمتر از کوه یا جای بلند سخت که هنوز سنگ
 نکشته است * فاستقبلت الملك بنه * پیش روی آوردم بجانب مدینه * فنادیت ثلثا * پس آواز دادم سه بار و گفتم
 * یا صاحباه * کلمه ایست که نزدیک زده می شود نزد غارت که اکثر در وقت صباح واقع می شود * ثم خرجت فی آثار القوم *
 پیغمبر بیرون آمدم در اثر پاهای آن قوم که شتران را غارت کرده بودند * ارمیم به بالنیل * در حالیکه می اندازم بجانب
 ایشان تیر ما را * و از رنجز * و از حالیکه رنجز مختوانیم رنجز بر از جهنم مفتوحین و زای در آخر نوعی از شترها می شود که
 آنها در حزب مختوانند * اقول * میگویم * انما این الاکوع * من جمله پیر اکوع ام * و الیوم یوم الرضع * و امروز روز نوز
 لثیمان است یعنی روز ملاک شدن شما است کافران که لثیمان و رضع بضم ز و بفتح ضاد معجمه شد و جمع راضع مثل
 رضع جمع راع و راضع لثیم را گویند و در قاموس گفته که راضع لثیم که خورده است لوم را از بیستان ماد ز خود و راضع
 میگویند آن چنانکه را که طرفی که در آن شیر بد و شن نگاه نمیدارد و هر که از وی شیر میطلبند عذ می آرد که من طرف
 ندازم که در وی بد و شرم و گفته اند که لثیم راضع آنکه می مکد شیر شتر خود را تا کسی آواز بد و شیر بد نشنود و از وی شیر نطلبند
 یا در دوشیدن چیز می بطرف نیالاید و گفته اند که معنی امر و ز و رضع است آن است که امر و ز و انعمه میشود که
 کیست که او را شیر داده است حرب از صخر من کن فی المشرق * فما زلت ارمیم * پس همیشه بودم من که تیر می انداختم
 ایشان را * و اعقر بهم * و بی میکشم و میکشم مرا که های ایشان را و پیاده میسازم ایشان را و عقرب می گردن پایهای چار و ما را
 بقتل میور * حتی ما خلق الله من بعیر من ظهور رسول الله * تا آنکه پیدانکرد خدا می تعالی هیچ شتر را از شتران پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم الا خلفه * به تشدید لام * و رواه طبرانی * مکرر آنکه پس انداختم آنها را از پس پشت خود و برهانیبدم آنها را
 از دست ایشان * ثم انبعثهم * بهتر پیروی کردم ایشان را و رفتم در پس ایشان * ارمیم * در حالیکه تیر می اندازم
 ایشان را * حتی القوا اکثر من ثلثین بود * تا آنکه انداختند ایشان بیشتر از سی کلیم برد کلیم خورد مخطط یا کلیم مجاد مربع
 که می پوشند آنها را عزاب * و ثلثین ز میجا * و انداختند می تیر را * يستحقون * در حالیکه طلب خفت می کنند یعنی تا سبک

شوند و نیز دروند و زرد بگریزند و ولایطرحون شیء الا جعلت علیه آرا ما من التجارة و نمی اندازند ایشان هیچ چیزی را
 از اعیان و متاع مگر آنکه میکرد انهم من بران نشانها از سنگها ارام بعد همزه جمع ارم بر وزن عنب و کتف بمعنی علامت و نشان
 که در ریایان ما بجهت راه یاد فینه بر پا کنند و عادت هرب بود که چون در راه چیزی می یافتند و یا خود بردن نمی
 توانستند سنگها بروی می گذاشتند تا رقب بر گشتن آنرا بشناسند و يعرفها رسول الله صلی الله علیه و سلم را صحابه و بشناسند آنرا
 آن حضرت و اصحاب او اگر از دنبال من بیایند و حتی رأیت فوارس رسول الله صلی الله علیه و سلم تا آنکه دیدم من
 حجاب مواران آن حضرت را که من آیدم و رقیق ابوقتاذه و رعیل و دریا فت ابوقتاذه و فارس رسول الله که او را
 هوار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتند و بعبد الرحمن و رعیل بهمن عبد الرحمن فزاری که غارت کرده بود شتران
 آن حضرت را و قتله پس کشف ابوقتاذه عبد الرحمن را و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت آن حضرت و خیر
 فرما ننا الیوم ابوقتاذه و بهترین سواران ما امروز ابوقتاذه است و خیر رجلا لتنا سلمة و بهترین پیاده های ما سلمه
 بن اکوع است و رجاله به تشیل جیم و تاد را خرم جمع را جل بمعنی پیاده و قال گفت سلمه بن الاکوع و ثم اعطانی
 رسول الله و یسترداد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حصه و سهم الفارس و سهم الرجل و حصه
 هوار و حصه پیاده و فجمعهما لی جمعا پس جمع کرد هرد و حصه را برای من و همه بجهت غایت عنایت و اهتمام بوی زیراکه
 معظم این غزوه بسبب سلمه بود و رواست امام را که بد کسی را که بسیار سعی و ترقد در جهاد کند چیزی زاید بر
 نصیب او تا رغبت کنند مردم و ثم ارد فنی رسول الله صلی الله علیه و سلم و راء و پستمر هوار کرد و آورد یف ساخت آنحضرت
 در پس خود و علی العضا و بر ناخته خود که نام او عضا بود بفتح عین مهمله و سکون ضا و معجمه و عضا ناخته کوش شکافته و ناخته
 آنحضرت کوش شکافته نبود لیکن در اصل خلقت همچنین واقع بود و راجعین الی الی یثقه و در حالیکه باز گردانده اند
 بسوی مدینه و رواه مسلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یثقل بعض من یبعث
 من السرا یا بود آنحضرت که زیاده میداد بعضی کسانی را که میفرستاد از فوجها و لا تنفعهم خاصة و موزاتهای ایشان را
 خاصه و سوی قسمه عامه البیش و جز بخش همه لشکر نفل در اصل بمعنی زیادتی است و از اینجا است نفل و نفاقه نام
 عبادتی که واجب نبود و نفاقه نیزه را نیز گویند و نفل بفتح تین غنیمت انفال جمع وی و نفل در جلدیت به تشیل است
 از تنفیل بمعنی زیاده از غنیمت دادن پس آنحضرت بعضی قازیان را در حصه غنیمت بریادتی مخصوص میکرد اند
 از برای حب و ترغیب و رقتال و متفق علیه و عنه قال نفلنا رسول الله صلی الله علیه و سلم نفل و هم از ابن عمر است
 که گفت داد ما را آنحضرت زیاده دادنی و سوی نصیبنا من الخمس و جز نصیب ما که از خمس بود و فاصا بنی شارب و
 پس رسول الله صلی الله علیه و سلم را شارب المشن الکبیر و شارب بمعنی شتر مال خورد و بزرگ فی القاموس
 شارب تیر کهنه قلیم و ناخته پیر کلان سال و متفق علیه و عنه قال ذهب فرس له و هم از ابن عمر است که گفت رفت و گزشت
 اسبی که مرا و را بود و فرس را بر نور ماده هرد و اطلاق میکنند و فاضل ما العد و پس گرفتند ان اسب را دشمنان یعنی
 بن صت کافران افتاد و فظهور علیهم المسلمون و پس غالب آمدند بر کافران و مسلمانان و فرد علیه و پس باز گردانیده
 شد بر این هرد و ادویه شارب او را در اخل عموم غنیمت نکرد اند و شد فی زمن رسول الله و این در زمان پیغمبر خدا
 بود و صلی الله علیه و سلم و فی روایة ابقی هبل له و در روایتی اینچنین آمده است که گزشت بند و مرا بن عمر را و فلیتی
 با ارم و پس لاحق شد ان هبل بروم و میان ایشان رفت و میان ایشان در امل و فظهور علیهم المسلمون و پس غالب
 آمدند بروم مسلمانان و فرد علیه خالک بن الولید و پس رد کرد یعنی ان عجل را بر این هرد و خالک بن الولید و بعد النبی
 صلی الله علیه و سلم و این بعد از زمان آنحضرت بود پس معاوم شد که کافران مالک ان نمی شوند و حکم همچنان بود در زمان
 آنحضرت و بعد از زمان آنحضرت و این با اتفاق است میان علماء اگر پیش از قسمت باشد و اما بعد از قسمت در وجه خلافی است

* رواه البخاري * وعن جبير بن مطعم * که صحابی قرضی نوفلی است * قال مشیعتا انار عثمان بن عفان الى النبی * کفیت
 جبير بن مطعم رفته من عثمان بن عفان بسوی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقلنا اعطيت بنی المطلب من خمس خيبر * پس
 گفتیم من عثمان دادی تو پسران مطلب را از خمس خيبر * و تو گفتی * و تو کردی ما راوندی * و بنی بمنزله واحد
 منك * و ما یعنی من و عثمان بنی المطلب در يك مرتبه ایم نسبت بتوزیرا که همه اولاد همد منافییم که جل رابع مار
 تحت زیر آن هاشم و مطلب و هبل شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند و من جبير بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد
 مناف ام و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است * قال انما بنو هاشم و بنو المطلب شیء واحد *
 گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم و پسران مطلب مگر يك چیز بجهت اتفاق و اتصاف و تعلق که میان ایشان بود در جاهلیت
 و اسلام و در قضیه تعلق با بنی عبد شمس و نوفل که بجهت علل و ارتباط و تعلق با يك پدر و هبل و عثمان که با بنی هاشم منافی
 و مبايعت کنند آن حضرت را بسته تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب با بنی هاشم یکی بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شیء
 واحد را بعضی سی واحد بسین مصلحت روايت کرده اند بمعنی مثل و برابر و واحد تفسیر است * قال جبير * گفت جبير بن مطعم
 * ولم يقسم النبي * و قسمت نکرد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم و ما لم يقسم النبي عبد الشمس * مر پسران عبد شمس را که عثمان و
 خویشان او بند * و بنی نوفل * و مر پسران نوفل را که من و اقربان من باشند * شیء * هیچ چیز * رواه البخاري
 * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایما قرية اتبعتوها * هر کدام قریه از قریه که آید یی شما آن
 قریه را * و اقمتم فيها * و اقامت کردید و ارام گرفتید شما در آن قریه یعنی بی قتال که حالی کردند قریه را اهل آن و صلح کردند
 با شما که این را فی میگیرند * فمهمكم فيها * پس نصیب شما و قسمت شما و حق شما از عطا در آن قریه است چنانکه صرف کرده
 می شود فی در مسارف و نیست خمس در آن با اتفاق همه ائمه جز شافعی * و ایما قریه حصت الله و لرسوله * و هر کدام از قریه
 که بی فرمائی کردید او را در رسول خدا را و گرفتید شما آن را بچنگ و قهر و غلبه * فان خمسها لله و رسوله * پس بد رستی
 پنج يك او مر خدا او رسول خدا را است * تم هي لكم * پسران یعنی اموال و غنیمت باقی بعد از خمس مر شما را است
 و بعضی گفته اند که مراد بقسم اول چیزی را که زده است لشکر و آن حضرت در میان ایشان نبود پس آن امر لشکر را است
 و بقسم ثانی آنکه آن حضرت صلى الله عليه وسلم با ایشان بود پس خمس میگردید و باقی مر ایشان را است اینچنین
 تفسیر کرده اند این حدیث را * رواه مسلم * و عن خولة * بفتح خاء معجمة و سکون واو * الا نصاریه * از مشاهیر صحابیات
 است * قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت * ان رجلا لا تقصرون
 فی مال الله بغير حق * بد رحمتی بعضی مردان اند که می افتند و تصرف میکنند در مال خدا بنا حق مراد غنیمت است
 و اگر شامل فی و زکوة و اموال آن دارند نیز در حق است و خوض در اصل در آمدن در آب * فلهام النار يوم القيامة *
 پس مرا ایشانراست آنش روز قیامت * رواه البخاري * و عن ابی هريرة قال قام فیما رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات
 يوم * گفت ابو هريرة خطبه خواند در میان ما آنحضرت يك روز * فذكر الغاويل * پس ذکر کرد آنحضرت خیانت در غنیمت
 را * فغضبه * پس بزرگ و سخت داشت از کباب کردن آنرا * و عظم امره * و بزرگ داشت شان او را آنچه در روايت
 از عتاب آخرت * ثم قال لا الفین * بضم ميم و کسر فا ازالفا بمعنی یافتن * احد کم یبغی يوم القيامة * می باید که نمایم
 من یکی از شما را که بیايد روز قیامت * و لی رقیته بغير * و حال آنکه بر کردن او شتر است * له رغاء * که مو آن شتر را
 آواز میدهد رغاء بضم را و تخفیف غین معجمة مد و د آواز شتر و این آن شتر است که از غنیمت خیانت کرده بود فرد ابو مراد
 د هند که آواز کند * يقول * میگوید آن یکی از شما * یا رسول الله اغثنی * فریاد رس مرا و خلاص کن ازین هلاک
 * فاقول لا املك لك شیء * پس میگویم من مالک نیستیم من * مر تو را چیزی را از خلاص دادن و دفع کردن این عذاب
 * قد بلغتک * بتحقیق رسانیدم من تو را شریعت را و تو مرا تیکم و مبالغه کردم و تو نکردی ظاهر را برای زجر و تعدی به در شرافت

اینها تا خبری میزد را اگر کنند هم واجب نیست * لا الغین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته فرس له حمیمة * باید که
مقتضای من یکی از شمار اذرحالیکه برگردن از احبب است که مرار را آواز است حمیمة بفتح حائین مهملین و سکون میهم میان
آنها آواز است تر از صهیل * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغتك لا الغین احدکم یجی یوم
القیمة علی رقبته شاة له تغاء * بضم مثله و تخفیف عن معیمة آواز کو عفت * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً
قد ابغتك لا الغین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته نفس * مراد برده است که خیانت کرد او را از غنیمت * لها صیاح *
که مرار آواز است * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغتك لا الغین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته
رقاع * برگردن او پارچه است * تغنی * که اضطراب میکنند رمی جنبند رمی لوزندان جامها رقاغ بکسر راحس رقه بمعنی پارچه از
جامه و بعضی گفته اند احتمال دارد که رقه بمعنی پارچه از کاغذ باشد که نوشته اند در روی حقوق و اموال * فیقول
یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغتك لا الغین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته صامت * مراد ذمت و نضه
است که آنرا مال صامت میگویند * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغتك متعق علیه و ذل اللفظ مسلم *
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از ابی هریره و آنچه ذکر کرده ایم لفظ مسلم است و در لفظ بخاری
در بعضی مواضع مخالفت است * و هو تم * و این لفظ مسلم تماماًست از روی تفصیل از لفظ بخاری * و عنه قال اهل
رجل رسول الله صلی الله علیه و سلم غلاماً یقال له مد عم * کعبه ابو هریره بهیله فرستاد مردی را آنحضرت را غلامی که گفته
میشد و نام نهاده میشد او را مد عم بکسر میم و سکون دال و فتح عین مهملین مولی آنحضرت است غلامی سیاه بود که
رفاعه بن زید بن رعب جلی امی بفتح جیم و ذال معیمة احد کرده بود * فمینه اهل هم یسطر حلاً لر رسول الله * پس
در أثناء آنکه این مد عم فرود می آورد و می نهاد درختی را بیغم بر خا را * صلی الله علیه و سلم * که بر او حلقه می بود
* اذا صابه سهم هایل * بعد از آنکه ناگاه رحمت مد عم را تیری که دانسته نشد که آنرا که انداخت * فقتله * پس کشت
آن تیر مد عم را * فقال الناس هنیا له الجنة * پس گفتند مردم کو او را باد مد عم را که مر او را بهشت است که درخت است
آنحضرت بود و شهید شد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلاً * پس گفت آنحضرت نه اینچنین است * و الذی نغمی
بیدان الشمة التي اخل ما یوم خیر من المغانم * بد رستیکه که کلیمی که گرفته بود مد عم روز خیر از غنیمتها * لم تصبها
المقاسم * که نرمید بود آن شمه را قسمتها * لتشتعل علیه ناراً * هر آینه شعله میزد بر مد عم از روی آتش شمه بفتح
شین معیمة و سکون میهم خردی که بشود در کشتن اشتعال آفر و ختن آتش * فلما جمع ذلک الناس * پس وقتیکه شتیدند آن
هخن حضرت را مردم ترسیدند و هر که چیزی خیانت کرده بود اگر چه چیزی حقیر بود پیش آورد * جاء رجل بشراک *
آورد مردی یک دوال را * اوشراکین * یاد و دوال را * الی النبی صلی الله علیه و سلم * بسوی آنحضرت * فقال
شراک من نار اوشراک من نار * پس گفت آنحضرت این یک دوال است از آتش یاد و دوال اند از آتش یعنی خیانت درینها
موجب شد آتش در رخ است اگر چه اندک چیز اند * منفق علیه * و من عبد الله بن عمر و قال کان علی ثقل النبی
صلی الله علیه و سلم رجل * بود که شسته بر متاع و رخت آنحضرت مردی که بکاه میبدا شست آنرا اقل بمثلش و قاف مقبوحاتین رخت
معاف و متاع و که بر چاروا بار میکنند * یقال له کورکرة * مردیکه گفته می شد مر او را کرکره بفتح کاف اولی و کسروی و کاف ثانیه
مکسور است البتة و بفتح مرد و کاف نیز گفته اند * فمات * پس مرد آن مرد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هونی النار *
پس گفت آن حضرت وی در آتش در رخ است * فمات * فمات * پس رفتند مردم که بکاه میکنند در رخت و اعیانها
وی کو یا ایشان فهمیدند که این و هیل بجهت خیانتی است که در غنیمت کرده است * فوجدوا اعیاناً قد غلبها * پس یافتند
کلیمی را که بتتبع خیانت کرده بود عبا بفتح عین و حمزة مد و ده نوعی از کلیم * رواه البخاری * و عن ابن عمر
قال کنا نصیب فی مغازینا العمل والعنب * بودیم ما که می یافتیم در غزاهای ما شبن را و انکور را * فناکله و لا نرفعه *

پس میخوردیم ما آنرا و بر نمی داشتیم آنرا و نمی بردیم بر آن حضرت از برای طعام یعنی آن حضرت روا می داشت و
تقریر میکرد و اتفاق دارند علما بر جوارا کل غزاة طعام غنیمت را پیش از قسمت بر وقت رجا چست ما دام که در دارا محب
اند * رواه البخاری * وعن عبد الله بن مغفل * بضم میهم وفتح غین معجمة و تشدید فا * قال أصبت جراً بامن شحم يوم
خير * کمت یا فتر من انبائی از پیه پر کرده روز خیر * فالتمزمته * پس بر کردن خود گرفته و برداشتم و بشود چمچانیم
* نقلت لا أعطی اليوم احد امن هذا شیاً * پس کفتم در دل یا بزبان نمودم هم امروز هیچ یکی را ازین پیه چیزی * فالتفت
فاذ رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبعهم الی * پس برگشته نگریم من ناگاه آن حضرت خنده میکند ازین فعل من که انبان
پیه را بر خود گرفته ام و بشود چمچانیم دام رمی نکرد بحوی من * متفق علیه و ذکر حدیث ابی هريرة * و ذکر
کرده شده است حدیث ابی هريرة که در اول او این لفظ است * ما اعطیکم فی باب رزق الولاة * در باب رزق والیان
و در مصابیح اینجاست مذکور است
صلی الله علیه وسلم قال * رواه احمد از ابی امامة باهلی که صحابی مشهور است روایت میکند از آنحضرت که گفت
* ان الله تعالی فضلی علی الانبیاء * بد رستی که خدای تعالی فضل داد مرا بر پیغمبران * و قال فضل امتی علی الامم *
یا کمت که خدای تعالی فضل داد مرا بر امتها و دیگر * و احل لنا الغنائم * و حلال کرد انید برای ما غنیمتها این بیان فضل
است یا مراد است که فضلها را دیگر در این فضل هم داد که حلال کرد انید غنیمتها را * رواه الترمذی * و عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یومئذ * کمت انس کمت آنحضرت درین روز * یعنی یوم حنین * یعنی روز غزوة حنین
* من قتل کافراً فله سلبه * کهیکه بکشد کافری را پس مرا و راست رخت و جامه و احب او * و نقتل ابوطحمة * پس کشت ابوطحمة
انصاری که زوج ام انس است * یومئذ * در آن روز * عشرين رجلاً * بیست مرد را از کافران * و اخذنا سلابهم * و گرفت سلابهای
ایشان را * رواه الدارمی * و عن عرف بن مالک الاشجعی و خالد بن الولید * هر دو صحابی مشهور اند * ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قضی فی السلب للقاتل * آنحضرت حکم کرد در سلب که ان تمام بر او قائل است * ولم یذهب السلب * و نهمس نکرد
سلب را یعنی نگرفت ان خمس را چنانکه از غنائم میگرفت * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن مسعود قال نفلني رسول الله صلی
الله علیه وسلم یوم بد رعیف ابی جهل * کمت ابن مسعود تنقیل کرد مرا آنحضرت یعنی زیادة بر حصه من از غنیمت داد
شمشیر ابوجهل را * و کان قتله * و بود ابن مسعود که کشته بود ابوجهل را کشته ابوجهل کسی دیگر است ولیکن ابن مسعود نیز
در کشتن وی دخیل داشت و شریک بود با بن حبیب شمشیر را که داخل سلب است بوی مطا نمودند و تفصیل این قصه در فصل
ثالث بیاید * رواه ابوداؤد * و عن حمید * بضم حین مهمله * مولی آبی اللهم * بمهزة و کمر موحدة بمعنی ابا آرنده
از خوردن گوشت آبی اللهم از قدام صابو و مشاییر ایشان است حاضر شده غزوة بد را و شمشیر روز حنین در اسم روی و
اسم بد روی اختلاف است و آبی اللهم لقب او است از جهت آنکه مطلقاً گوشت نخورد و بعضی گفته اند از جهت آنکه
گوشت ذبایح جا دلیت را که بر او صنام میکردند نمی خورد و عمیر مولی آبی اللهم غفاری حجازیست وی نیز صحابی است
حاضر شد فتح خیبر را همراه مولی خود روایت میکند از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و از مولای خود روایت میکنند
از وی جماعة از تابعین * قال شهدت خیبر مع سادتی * کمت حاضر شدم غزوة خیبر را با صاحبان خود * نکلوا فی
رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس سخن کردند صاحبان من از جهت من آن حضرت را که او را بغزایم یا بغلیمست
یا کلام کردند در مدح من چیزی یا بر سیدند که ایا او را از غنیمت چیزی داده می شود یا نه * نکلوه انی مملوک * پس
سخن کردند آن حضرت را که من مملوکم و غلامم * فامری * پس امر کرد آن حضرت مرا که بردارم سلاح را و باشم با
مجاهدان و غازیان * فقلت سیفاً * پس در کردن انداخته شدم شمشیری را یعنی شمشیری را در کردن من انداختند
* فاذا انا اجرة * پس ناگاه من می کشم شمشیر را بر زمین از جهت قصر قامت من * فامری بشی من خرتی المناع * پس

امر کرد آن حضرت برای من بپیزاندک از غنیمت خرنی بضم خای معجمه و سکون رای مهمله و کسر قای مثله و تشیل یل یا
 شرع حقیر از متاع حانه مثل دیک و مانند آن و خرنی مورچه مرغ و مرا دا اینچاشی حقیر و قلیل است * و عرضت مایه رقیه
 گنت ارقی بها المجانین * و عرض کردم من بر آن حضرت افسونی را که بآن افسون میکردم دیوانها را * فامرنی
 بطرح بعضها * پس امر کرد آن حضرت مرا بآن اختن بعض وی * و حبس بعضها * و نگاه اختن بعضی ظاهر بعضی
 از آن کلمات حمن بود و بعضی قبیح پس امر کرد که ترک کنم قبیح را و بشوانم ماورای آنرا رضا بطله در باب رقی همین
 است که اگر بقرآن را صاه آهی و مانند آن باشد باید خواند و آنچه نه اینچنین باشد یا معنی آن معلوم نباشد نباید
 خواند و کلام در وی در باب الرقی بیاید * رواه الترمذی و ابوداؤد الاان و روایتی انتهت عند قوله المتاع * مکران
 است که روایت ابوداؤد تمام شده است نزد قول وی المتاع و در وی و عرض علیّه الی اخره ذکر نکرده است * و عن مجیم *
 بضم میم و فتح جیم و تشیل یک میم مکسوره و همین مهمله * بن جاریه * بجمع و را و تختانیه صیابی انصاری مدنی است
 یک را و منافق بود از اهل مسجد ضار و مجمع مخلص مستقیم بود و قاری قرآن بود ابن مسعود از وی نصف قرآن اخذ کرده
 و یکی از آن کما نصت که جمع کرده بودند قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که دو مورد باقی
 ماند در وقتیکه قبض کرده شد آنحضرت * قال قسمت خیبر طی اهل الحد یبیه * گفت بخش کرده شد حاصل خیبر بر
 صحابه که اهل حد یبیه بودند و به بیعت رضوان مشرف شده و بعد از وی بیکمال فتح خیبر شد و در آن مجید بشارت
 باین فتح داده بودند * فقصها رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمانیه عشر سهما * پس قسمت کرد آنرا آنحضرت هزده سهم
 و کان الجیش الفارخه مائة * و بود لشکر مزاربانصل کس * فیه ثلثا ثلثه فارس * در میان ایشان سه صد اسب سوار بودند
 و فاعطی اعراس سهین * پس داد آنحضرت سوار را در و هم * و الراجل سهما * و پیاده را یک سهم * رواه ابوداؤد و قال
 محل یث ابن عمر اصح * و گفت ابوداؤد محل یث ابن عمر که در فصل اول گذشت و حکم میکند بآنکه فارس را سه سهم
 است صحیح تر است * و العمل علیّه * و عمل اکثر ائمه بر آن است * و انی الوهم فی حل یث مجمع انه قال * و آمده
 است و واقع شده است و هم و خطا در حل یث مجمع که وی گفته است * ثلثا ثلثه فارس و انما کانوا مائتی فارس * و نبودند
 ایشان مگر در یث سوار بل آنکه حل یث مجمع تسک کرده است بوی که بیکه گردانیده است مرفار من را در و هم چنانکه
 امام ابوحنیفه زیرا که چون به سه صد فارس بهر صد و و هم دادش سهم رفت و از ده سهم باقی ماند پس باشد مرفار
 صد از پیاده ها را یک سهم و اما بر قول کسی که میگوید فارس را سه سهم است قسمت مستقیم نمی آید زیرا که سهام سواران
 برین تقلیر نمی شود و سهام پیاده ها در از ده پس مجموع سهام بیست و یک می شود و از این عباس را از این مور نیز مثل
 حل یث مجمع روایت کرده اند لیکن ایشان میگویند که حل یث ابن عمر که ناطق است بآنکه فارس را سه سهم است اقوی
 و ثابت است و الله اعلم و در حد اهل حد یبیه روایات مختلف آمده است در روایتی هزار و چار صد آمده است سواران
 در یث فند بوی * و عن حبیب * بروزن کریم * بن مسلمة * بفتح میم و لام و سکون همین میان هردو * الفهری * بکسر فاء
 سکون ها او را حبیب الروم نیز گویند از جهت کثرت جهاد و یا ایشان والی گردانید او را عربین خطاب بر اعمال جزیره
 و فاضل بود و مستجاب الدعوات ذکر کرده است او را صاحب جا مع الاصول در اصحاب بی بیان اختلاف در صحبت
 و مورد رکاشف گفته که اختلاف است در صحبت و میگویند در وقت وفات آنحضرت و از ده مال بود * قال شهدت
 النبي صلی الله علیه و سلم نفل الربیع فی البداة * گفت حاضر شدم من آنحضرت را که تغیل کرد ربع را در وقت ابتداء
 غزوه * و الثلث فی الرجعه * و تغیل کرد ثلث را در وقت برگشتن از غزوه یعنی چون بر می خاستند طایفه از لشکر
 در ابتداء غزوه و می افتادند در جنگ دشمنان پیش از رسیدن لشکر میدان آن حضرت ربع غنیمت را بایشان و شریک
 میکردان ایشان را با تمام لشکر در ربع باقی و چون رجوع میکردند لشکر از غزاهما از ایشان بچند دشمن

می افتادند عطا میکرد این جماعت را و مخصوص میکرد اینک بتلک غنیمت و در باقی ایشان را شریک میساخت زیرا که
 تردد ایشان در جنگ و مشقت و خطر در رجعت بیشتر است چه ایشان در بدلت می آیند و ملد می نمایند بخلاف رجعت که
 همه بر کشته اند کار کردن و جنگ نمودن درین صورت مشکلتر و صعب تر است و تنفیل بجهت مشقت و تسعی در قتال است
 * رواه ابوداؤد * و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ينقل الزبع بعد الخمس * بود آنحضرت که تنفیل میکرد
 زبع را بعد از بر آوردن خمس یعنی در ابتداء غزوه چنانکه در حدیث سابق گذشت و بقرینه آنکه میگوید * و الثالث بعد
 الخمس اذا قتل * و تنفیل میکرد ثلث را بعد از خمس و قتیکه رجوع میکرد ولیکن در حدیث سابق ذکر بعد الخمس نیست و بیان
 نکرد که ربع در ابتداء و ثلث بعد از رجوع که میداد و در آن بعد از خمس بود یا پیش از وی و در اینجا بیان نکرد که بعد
 از خمس بود که اول خمس می آورد بعد از آن ربع یا ثلث آنجا میداد بعد از آن قسمت میکرد * رواه ابوداؤد *
 * و عن ابی الجوزیه * بضم جیم و فتح و او سکون قسما لیه اولی و تخفیف ثانیه * الجرمی * بفتح جیم و سکون و منسوب
 بجرم بن زیاد تابعی بصرف است نقله روایت میکند از ابن عباس و عباد بن الصامت و جزایشان و روایات میکنند از وی
 ابن عیینة و شعبه و غیره * قال اصبت بارض النورم جرة حمراء * کمت یا فتم در زمین روم حموی مخرج * فیها دنانیر *
 که در وی دینارها بود از زر * فی امره معاریه * در زمان امارت معاویه امره بکسر هوز و سکون میم بی همزه بمعنی
 امارت * و علینا رحل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من بنی سلیم * بود بر ما ناکشته و حاکم مزدی از اصحاب آنحضرت
 از بنی سلیم بضم سین و فتح لام نام قبیله است * یقال له معن * گفته میشد مرا آن مرد را معن بفتح میم و سکون عین * بن یزید
 فانی * پس آورد من نزد آن مرد جوره را * فقهه همین المسلمین * پس بخش کرد آن مرد آن دینارها را میان مسلمانیان
 * و اعطانی منها ما اعطی رجلا منهم * پس داد آن مرد مرا مانند آنچه داد مردی از مردان یعنی برابر همه داد
 هیچ زیاده نداد * ثم قال لولا انی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول * یستر کفتم اگر نمی بود که من شنیده ام
 آنحضرت را که می گفت * لا نفل * بفتح نین * الا بعد الخمس * نیت نفل که تخصیص بعضی غزاة است بزیادتی از غنیمت
 مکر بعد از خمس * لا حظیک * هر آینه میل آدم ترا از زیادتر بر دیگران یعنی آنحضرت فرموده که نفل بعد
 از خمس میباشد پس در مالی باشد که در آن خمس است و تخصیص در مالی میباشد که بقهر و غلبه از کاران بستانند
 که آنرا غنیمت میخوانند و در آنجا قتال بود و این مال تابعی است و در وی بجهت نیست پس نفل نیز نمیشد فانهما
 * رواه ابوداؤد * و عن ابی موسی الاشعری قال قد منا * کمت ابو موسی اشعری قل و م آوردیم ما * فوافقه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم حين افتتح خیبر * پس موافق افتادیم ما آن حضرت را و اتفاقا در هنگامی رسیدیم که فتح
 کرد خیبر را حقیقت حال آنست که ابو موسی رضی الله عنه از یمن بحکام آمد و اسلام آورد پس بهجرت حبشه رفت و باز آمد
 و موافق افتاد قل و م وی بدین بقل و م جعفر ابن ابیطالب و اصحاب وی که ایشان نیز به حبشه هجرت کرده بودند و همه
 با اتفاق آنحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم آمدند و رقتیکه فتح کرد خیبر را * فاسهم لنا * پس سهم داد ما را از غنیمت
 * و قال * یا کفتم بجای فاسهم لنا * فاعطا ناسهم * پس داد ما را از غنیمت خیبر * و ما قسم لاحد غاب من فتح خیبر منها
 شیئا * و قسمت ندادیم هیچکس را که غایب بود از فتح خیبر هیچ چیز را * الا ان شهد معه * مکر مرکه می را که حاضر بود با وی این
 تأکید است مولا م سابق را * الا اصحاب هفینتنا * مکر اهل کشتی ما را که در یک کشتی نشسته بودیم حبشه آن روی دریا
 از اینجا بمکه آمدند که بیایند بر کشتی نشسته می آیند * جعفر را اصحابه * اصحاب هفینتنا ما کد آمدند جعفر و یاران وی رضی الله
 عنهم اجمعین * اجمع لهم معهم سهم * داد اصحاب هفینتنا را با نیکسانی که حاضر بودند بعضی میگویند که سهم دادن
 ایشان بجهت آن بود که قل و م ایشان پیش از گرد آوردن غنیمت بود اگر چه بعد از قتال بود و این تاویل کمی است که
 قائل است بآنکه هر که حاضر آید در این وقت شریک میکرد در چنانکه شافعی در یک قول و دیگران که قائل باین نیستند

میکویند که برضای غازیان و غانمان بود و این قول اظهار است * رواه ابوداؤد * و من یزید بن خالد * گفته اند که جواب
 زید ابن خالد است زیرا که معلوم شد است یزید بن خالد در صحابه و در جامع الاصول گفته که زید بن خالد کنیت
 او ابو طلحه است و بعضی گفته اند که ابو عبد الرحمن جهنی صحابی است نزیل کوفه روایت کرده است از وی
 عبد الله بن عیینه که از اعلام تابعین و مشاهیر ایشان است مات سنة ثمان و سبعین من بعد الملك وقیل فی آخر یام
 معاوية و هو ابن خمس و ثمانین * ان رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم توفی يوم خمیس * روایف میکند که مردی
 از اصحاب آنحضرت وفات یافت و روز فتح خمیس * فل کول رسول الله * پس ذکر کرده شد مردن او مرید بن عبد الله
 علیه و سلم * فقال صلاطی صاحبکم * پس گفت آنحضرت نماز یک اریک شما بر یا رخود یعنی من نمیکند ارم * تتغیرت وجوه
 الناس لذلك * پس متغیر شد و بگزید و زیادهای مردم از جهات ناکند ارم آنحضرت غازی بودی * فقال ان صاحبکم قل فی سبیل الله *
 پس گفت آن حضرت بد رستی که این باز شما خیانت کردید رواه خلد * ففتشنا متاعه * پس کاریدیم و تقصص کردیم متاع
 او را * فوجدنا خرا من خرو زیهود * پس یافتیم ما مهر را از مهرهای یهود یعنی مهری که یهودان نکرده میدادند ایشان
 و زنان ایشان میپوشیدند خرو زیشای معجمه و را مفتوحین و زای معجمه در آخر مهره رجوس * لایهار و در همین * برا بر نمی شد
 این خرو ز که یافته شد در متاع وی در درم را یعنی قیمت آن کمتر از درم بود * رواه مالک و ابوداؤد و الترمذی *
 و عن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصاب غنیمه * بود آن حضرت وقتیکه می یافت
 غنیمتی را * امر بلالا * امر میکرد بلال را با آوردن * فنادی فی الناس * پس آواز در می داد بلال در مردم که
 بیا رنگ غنیمتهای خود را * فتبیثون بغنائهم * پس می آوردند مردم غنیمتهای خود را که در دست هر یک بود * فینقسم
 یقسمه * پس تقسیم میکرد آن حضرت چیزی را که می آوردند و می بر آورد از وی خمس و تقسیم میکرد آنرا * فبیاه
 رجل یوم بعد ذلک بزمام من شعر * پس آورد مردی از آن مها رما از موی * فقال * پس گفت آن مرد
 * یا رسول الله هذا کما کنا اصحابنا من الغنیمه * این بود در آنچه یافتیم ما آنرا از غنیمت * قال اسمعت بلالا نادیا
 ثلثا * گفت آن حضرت ای شنیده بودی تو بلال را که آواز داده بار * قال نعم * گفت آری شنیده بودم * قال فما منعک
 ان تجیب به * گفت آنحضرت پس چه باز داشت تو را از آوردن آن * فاعتذر * پس بهانه آورد آن مرد در تاخیر
 آوردن * قال کن انت تجیب به یوم القیمة * گفت آنحضرت باش تو که می آری آنرا در روز قیامت در دهگاه حق * فلان
 اقبله عنک * پس هرگز من قبول نمیکند آنرا از تو این بغایظ و تهلل و تشلیل است بوی والا اگر تو به کنل و راضی
 ما زد غانمان را مکن بود * رواه ابوداؤد * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و ابابکر و عمر و قوامع الغال و ضربه * آنحضرت و ابوبکر و عمر و سختند اسباب و اموال خیانت کنند از غنیمت را و زده اند
 او را و تعزیر کرده اند پس بعضی از اهل علم و امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه از ایشان است بظا هر چند حکم کردند
 بمرخبتن متاع غال مکر حیوان و مصحف و جز آنچه خیانت کرده است که حق غانمان است و جماعة دیگر میگویند که این
 وارد است بر سبیل تغلیظ و ائمه ثلثه رحمه الله بر این اند * رواه ابوداؤد * و عن حمزة بن حنبل قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول * گفت حمزه بود آنحضرت که میگفت * من یکتم غانا فانه مثله * کسیکه پنهان کند خیانت کنند را و نیارد
 در حضورا میر و رعایت و حمایت او کند پس وی مانند او است از خیانت و شریک است در آن * رواه ابوداؤد
 * و عن ابی سبیل قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن شری المغانم حتی تقسم * گفت ابوسبیل خدا را که نهی کرد
 آنحضرت از خریدن غنیمتهای پیش از آنکه قسمت کرده شود از جهت عدم مالک * رواه الترمذی * و عن ابی امامه عن النبی
 صلی الله علیه و سلم انه نهی ان تباع الهام حتی تقسم * روایف است از ابی امامه از آن حضرت که بد رستی وی نهی
 کرد از فروختن حصای یعنی اگر بفروشد یکی حصه خود را پیش از تقسیم جایز نباشد از جهت عدم مالک نزد کسی که موقوف

عبد الرحمن * نابی امام شامی ابو عبد الرحمن کنیت ارمیت می گفت و ریافتیم چهل کس را از میان جزیرین و در کاشف گفته قاضی بن
 عبد الرحمن ابو عبد الرحمن دمشقی مولی بنی امیه بعضی از او گفته اند و بعضی تضعیف نموده مات حنة اثنین و مشربین
 و ما ته درایت میکند از طی و سلمان موعلا و از معا و به و عمرو بن عتبه و بعضی گفته اند نشئیل و اسف و از هیچ صحابی مکران
 ابی امامه و الله اعلم * عن بعض اصحاب النبی * روایت کرد و اسف از بعض اصحاب پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال
 کنا نأکل الجزور فی الغزو * گفت آن بعض از اصحاب بودیم ما که مشغور بودیم شتر را در غزوه جزور بفتح جیم و زای
 شتر کشنی یعنی نزد احتیاج و رغبت بگوشت شتری را میکشتم و مشغور بودیم * و لا نعلمه * و قسمت نمی کردیم آنرا * حتی
 اذا کنا لنرجع الی رحالتنا * تا آنکه چون می بودیم که هر آینه بازمی کشتم بموی رخت و احباب خود * اخبرجتنا منه مملوءة *
 و حال آنکه خرجهای ما از کوشش و پیروی و اخراج و بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر را و فتح جیم جمع خرج بضم خاء
 و سکون را بمعنی بار دانه عربی است و بفارسی خورجین گویند * رواه ابو ارد * و عن عباد بن الصاحب ان النبی
 صلی الله علیه و سلم کان یقول * روایت است از عباد بضم عین و تشدید با بن الصاحب که صحابی مشهور است
 بود آنحضرت که می گفت * ادوا الخیاط و الخیط * اد اکنیک و بیاریک و خیانت نکنیک از غنیمت خیاط را بکسر خاء و مضطرب بکسر
 میم و سکون خاهر و بمعنی هوزن چنانکه در مصراع گفته و در قرآن مجید گفته فی هم الخیاط طرد رقما موس گفته خیاط بن
 وزن کتاب و مضطرب بر وزن منبر چیزی که دوخته شود بوی جامه و بمعنی ابرة بکسر همزه نیز آید و بمعنی مسله یعنی سوزن
 کلان و اکریکی از بن دور برین حمل کنند تکرار نماید اما خیاط را جمع خیه بمعنی رشته داشتن چنانکه در حواشی نوشته اند خطا
 اصعب زیرا که جمع خیط خیط و خیاط می آید چنانکه در مصراع و قاضی موس گفته * یا یاکم و الغلول * و در رداریک خبر در انضمام
 و پر میز کنید از ان * فانه عار علی امله يوم القيمة * زیرا که بد رستی غلول عیب است بر فاهل آن روز قیامت * رواه الدارمی
 و رواه النسائی عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال دنا النبی صلی الله علیه و سلم
 من یعیر * نزد یک شد آنحضرت از شتری * فاخذ وبرة من سنامه * پس گرفت آنحضرت پشمکی از کوهان شتر و بر بفتختین
 پشم و برة یکی و سنام بفتح کوهان شتر * ثم قال یا ایها الناس انی لیس لی من هذا الفی شیء * پستتر گفته آنحضرت اگر
 باشید ای مردمان بد رستی نیست موازین مال که فی است هیچ چیزی * و لا یل * و نه مقل را این بضم یا رة است که
 چیزی اقل را حقر است * و رفع اصبعه * و برداشت آنحضرت انگشت خود را برای تاکید بمعنی تقلیل * الا الشمس * ممکن
 پنج یک رباعی همه برای شما است * و الشمس مردود علیکم * و خمس نیز رد کرده میشود بر شما و داده میشود شمارا
 چنانکه قسمت آن در قرآن مجید مذکور است * فادوا الخیاط و الخیط * پس اد اکنیک و بیاریک بیش من سوزن خرد
 یا کلان را * بقال رجل فی یل کبة من شعر * پس برخاست مردیکه در دست او قطعه از ریمان موی است و کبة بضم و تشدید
 گرفته از ریمان * فقال اخذت هذا لاصلاح بهابرد عه * پس گفت آنمرد گرفته ام من این کبة را تا اصلاح کنم بآن کلیم را ببرد عه بفتح
 موحه و سکون را و فتح دال و عین محملتین و بدل معجمه نیز آمده و کذا فی القاموس و در مصراع برد همه کلیم که زیر پالان
 نهنگ و ذکور نکرده اعجاز دال را * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اما ما کان لی و لنبی عبد المطلب فهو لک * پس گفت
 آنحضرت اما چیزی که باشد مرا در مبرمان مطلب را که متفق و متحد اند بمن و رضای من رضای ایشان است و متعهد رضای
 ایشان مای توانم شد پس مقرر است و حلال بود انیلیم ما انرا بواجی تو اما باقی اهل غنیمت رضای ایشان بدست ایشان است از
 ایشان استقلال کن * فقال ما اذا بلغت ما اری * پس گفت آنمرد وقتی که رسید آن کبه باین سرحد از مضایقه و اثم که من می بینم
 فلا رب لی فیها * پس نیست حاجت مرا در وی ارب بفتختین حاجت * و نبذها * و انداخت آنمرد از دست آن کبه را * رواه
 ابو ارد * و عن عمرو بن عبدة * بفتحات صحابی مشهور است رفع الشان و در مواضع احوال شریف ری نوشته شده است
 قال صلی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم الی بعثر من المعتم * گفت نما زکندارد با ما آنحضرت متوجه بموی شتری

از غنیمت یعنی ستره کرد انیل آنرا در نماز * فلما علم اخذ ربزة من جنب البعير * پس هنگامیکه سلام داد آنحضرت از نماز گرفت يك پشمی از پهلوی شتر * ثم قال ولا یصل لني من غنائکم مثل هذا * بپستر گفت آنحضرت وحلالت نمیباید مرا از غنیمت بعد های شما اما این پشم * الا الخمس * مگر خمس * والخمس مردود فیکم * وخمس نیز رد کرده شد تا آنکه است در میان شما * رواه ابو داود * وعن حمیر بن المطعم * صحابی مشهور است از او روایت بن عبد مناف * قال لما قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم سهم ذوی القربى بین بنی هاشم وبنی المطلب * گفت حمیر هنگامیکه قسمت کرد آنحضرت حصه ذوی القربى را که در قرآن مجید نصیب ایشان از خمس آمده است میان پسران هاشم و پسران مطلب که برادر هاشم است * اثیمه ابناو عثمان بن عفان * آمدن آنحضرت را من و عثمان رضي الله عنه * نقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله هو لا یرادنا من بنی هاشم لانک فضلهم * این برادران ما از بنی هاشم اند آنکار نمیکنیم ما فضل ایشان را * لکنک لانی وفضلک الله منهم * از جهت وجود ذات شریف تو که نهاد است بر اهل ای تعالی از ایشان یعنی از بنی هاشم * ارا ینما اخواننا من بنی المطلب اعطیتهم * خبر داده ما را از سهم آنکه داده برادران ما را که از بنی المطلب اند * وقرکتنا * بگویند تو ما را از این ذوی القربى از خمس * واما قرا بتنا قرا بتم واخله * ونیست نزدیکی و خویشی ما نزد یکی و خویشی ایشان مگر یکی یعنی در یکم و تبه * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم انما بنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد * فیهتمن پسران هاشم و پسران مطلب مگر يك چیز یعنی متفق و متبیین * فکل * همچنین است * وشک بین اصحابه * ودر یک یک یکدیگر در آورد آن حضرت آنکشتان خود را از برای بیان صورت فکل یعنی مختلط و متفق * وراة المشافعی * ورايت کرد این حدیث را شافعی * فی رواية ابی داود ورواه النعمانی نحوه و تبه * ودر رواية ابی داود ودر نسخة دیگر که مانند این است روایت اینچنین آمده است که * یا نبی وبنو المطلب لا تفرق فی الجاهلیة و الاسلام * من و پسران مطلب چهل آدمی سویم در جاهلیت و نه در اسلام و همیشه متفق و متحد بودیم اختلاف باقی از اولاد غیل مناف و نزد بعضی از بابکسر همزه و قدیم بن نون است اینجا یا تا بغیر همزه و تبه بن نون * واما انش و هم شیء واحد * ونیستیم ما و ایشان مگر یک چیز * وشک بین اصحابه * ودرهم آورد آنکشتان خود را فامه و بیان این حدیث در حدیث حمیر بن مطعم که در فصل اول گفته شد بیان کردیم * الفصل الثالث * عن غیل بن حنفی بن عوف قال انی اواقف فی الصف يوم یلزم * گفت بن رستی که من هر آینه ایستاده ام در صف قتال روز حوزة بدر * فتطورت عن یمینی وعن شمالی * پس نگاه کردم من بجانب راست خود و بجانب چپ خود * فاذا ابنا بغلامین من الانصار * پس نگاه کردم من مقرون و نزدیکم يك و پسرک از انصار * حدیثه اسما نهما * که خواست سالهای عمر ایشان * فتممیت ان اراکون ین اخلع میهمما * بضاد معجمه پس آرزو کردم من که کاش می بودم میان دو مرد گمنام و هر دو قوی تر از من و در جوانی که در جنگ با من بر جا و به تودن تر می بودم یعنی اینها جوانان ما آرموده کار اند مباد از روی بگریز نهند و کاری نکنند و مزایای بنی نازم و معویب گردانند ضلالت قوت و شدت و با زور و سخت اخلاص شدن * فتممونی احد هما * پس مالیت و پیرو کرد و نشود يك سعد مرا یکی از این دو * فقال ای عم هل تعرف ابی جهل * پس گفت یکی از این دو ای عم من ایامی شناسی ابو جهل را که یکبست و کجاست روشن عرب است که کلان تر از خود را هم میگوید و خطاب با ین لفظ میکنند * قلت نعم * عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه میگوید که گفتم من آری میباشم ابو جهل را * فما جاجتک الیه یا ابن اخي * پس چسبیدت جاجت تو بسوی من و چه کار داری بوی ای برادر زاده من * قال اخبرنی انه بسب رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت آن جوان خبر داد شده ام من که وی دشنام میکند آنحضرت را * و الله لی نفسی بیده لئن را یتله لا یفرق هو اذ یرموا ده * سو گفتم بخت ای که بقای من در دست قدرت او سعد اگر به بینم من ابو جهل را بجلالتی نمیتواند ششمن من ششمن و یا را * حتی یموت الا عجل منه * تا بچیز د آنکه شتاب ترا صد از ما یعنی آنکه نزد یکم است اجل او * قال * گفت عبد الرحمن بن عوف * فتعجبت من ذلک *

پس شگفت کردم از آن جوان و از آن سخن وی بمشاهدت کمال حضرت و شجاعت و کمال محبت وی بجناب رسالت صلی الله علیه و سلم * قال * گفت * و غم زنی الاخر * و غم زد مرا جوان دیگر از آن دو جوان * فقال لي مثلها * پس گفت آن دیگر مرا مانند آن کلمه که گفته بود جوان نخست * فلم انشب ان نظرت الی ابی جهل * پس درنگ نکردم من تا آنکه بنظر کردم بسوی ابو جهل * بیجول فی النملین * در حاکم لیکه جولان میکند و کردنی بر آید در میان مردم و میگردد * فقلت الاتریان هذا * پس گفتم من ایانمی بینید شما این شخص را که میگردد * صاحبکمما الذی تمسأ لانی عنه * این است آن یارشما که می یوسید مرا از حال وی که کیست و کجا است یعنی به بینید ابو جهل ابن اسف * قال * گفت صد لرجمین بن صوف * غایت راه سبیهما * پس بشتافتند و دریافتند آن دو جوان ابو جهل را بهر دو و شمشیر خود * فضربا * پس زدند آن دو جوان ابو جهل را بشمشیرها * حتی قتلا * تا آنکه کشتند او را * ثم انصرف الی رسول الله * پستور بکشتند بر آمدند بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاجبراه * پس خبر دادند آنحضرت را * فقال ایکم قتله * پس گفت آنحضرت کدام یکی از شما کشته است او را * فقال کل واحد منهما انا قتلته * پس گفت هر یکی از آن دو من کشته ام او را * فقال هل معكما سیفكما * پس گفت آنحضرت ابامع کورده اید و مالید اید شما یعنی با یک کورده اید شما شمشیرهای خود را از خون * فقال لا * پس گفتند مع کورده ایم شمشیر ما را * فنظر رسول الله صلی الله علیه و سلم الی السیفین * پس نگاه کرد آنحضرت بسوی شمشیرها * فقال کلا کتا قنله * پس گفت آنحضرت هر دو شما کشته اند او را * و قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم بسلامه * و حکم کرد آن حضرت بخرست و سلاح و اسب ابو جهل * لمعاذ بن عمرو بن الجموح * بفتح جیم این یکی از آن دو مرد است که تعبیر کرد از آنها در ازل حدیث بد و غلام از انصار دیگر معاذ بن عفراء یعنی محله بروزن حمرا عینا که میگوید و الرجلان * و در مورد که کشتند ابو جهل را * معاذ بن عمرو بن الجموح و معاذ بن عفراء متفق علیه * و در حدیث بخاری گفته معوذ بن عفراء بوا و مکسوره مشدده و نیز در حدیث آیند بیاید که کشتند ابو جهل را و ابن عفراء است و ازین لفظ کتاب معلوم می شود که یکی ابن عفراء است و تو جبهش آن میکنند که هر دو از یک مادر راند و بد و مختلف پس بد و یکی عمرو بن الجموح است و پدر دیگر غیر او است پس نسبت داده شده یکی از آن دو را به پدر دیگری را بما در وقت طلانی گفته است در صحیح مسلم آمده است که آن دو کس که کشتند ابو جهل را معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفراء و وی ابن الحارث است و عفراء مادر او است و درین مقام در سخن است یکی آنکه آن حضرت فرمود که هر دو شما کشته اید پس وجه تخصیص یکی بصلب چیست جواب میگویند که شاید هر دو شریک باشند در کشتن ولیکن آنکه هست کرد ایند و بیرون آورد او را از امتناع یکی باشد و دیگری آمده نیز زخمی زده باشد و مستحق صلب همان است که سمت گردانید و از حیو امتناع بیرون آورده و فرمودن آن حضرت که شما فرد و کشته اید برای خوش گردانیدن خاطر دیکریست و سخن دیگر آنکه در فصل ثانی از حدیث ابن مسعود کشف شد که آن حضرت تنهیل کرد مرا شمشیر ابی جهل را و نیز آمده است که ابن مسعود کشت ابو جهل را پس وجه آن چه باشد جواب داده اند که ابن مسعود یافت در روی رمقی پس برید سر او را پس داد آن حضرت او را چیزی از سلب او که شمشیر است و از بعضی اصحاب مالک نقل کرده اند که امام بخاری است در سلب هر چه خواهد بکند و بهر که خواهد بد و درین قول تقریص است از هر دو اشکال * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم یدر * گفت انس که گفت آن حضرت روزی در * من ینظر لنا صنع ابو جهل * کیست که نظر کند برای ما که چه کرد ابو جهل و چه شد حال وی * فانا نطلق ابن مسعود * پس رفت ابن مسعود * فوجه قد ضربه ابن عفراء * پس یافت ابن مسعود ابو جهل را که بتحقیق زده اند او را و پدر عفراء * حتی برد * تا آنکه سر د شده و بجای می خورد مانند مشرف شده است بمرگ * قال فاذن بلحیه * گفت انس پس گرفت ابن مسعود ریش آن ملعون را و در فریادی آمده است که نشیت بر هیئت وی * فقال انبت ابو جهل * پس گفت ابن مسعود توئی ابو جهل که باین خواری

آنجا که و بارمول خدا دشمنی ورزیدی * فقال وعل فوق رجل قتلته * پس گفت ای احمق تو بالایی مزد بکه کشته ایدی
 شما او را یعنی زیاد * بران نیست که شما مردی را کشتید و تو آمده بروی بشسته و در روایتی قتلش قومه * و فی روایة
 قال نلو غیرا کار قتلانی * پس اگر جز زراعت کنند * میکشند مرا بهتر می برد یعنی مرا عاریت از کشته شدن جز آنکه
 گشتند * من اگر راست و کار به تشکیک بمعنی مزارع است و مراد باین قوم انصار داشت که اصحاب زرع و نخیل اند و
 تواند که مراد تمنی باشد یعنی کاشکی میکشند مرا غیرا کار و در صحیح بخاری از حدیث ابراهیم بن سعد آورده که پسران
 عفره بشیر زدند او را تا آنکه مرد شد ذکر کرد * اسف غیرا ابراهیم بن سعد که آمد بروی این معبود و برید سر او را
 شیخ گفت این محمول است بر آنکه هر سه شریک بودند در قتل و آنکه محبت کرد در اول معاذ بن عمرو بن الجوح بود * متفق
 علیه * و من سعد بن ابی وقاص قال اعطی رسول الله صلی الله علیه و سلم رمطا وانا جالس * که داد آنحضرت گروهی را
 یعنی مال و حال آنکه من ندمت * فتوک رسول الله صلی الله علیه و سلم منهم رجلا * پس گذاشت آن حضرت ازین
 گروه مردی را که * هوا عجبهم الی * که آن مرد خوش آیند * و ترو بهترین آن گروه بود بهیچ من * فمقت * پس برخاستم
 من * فقلت مالک عن فلان * پس گفتم من یعنی بآن حضرت چیست ترا ازین مرد یعنی چه منع کرد ترا که گذاشتی این
 مرد را در ادب او را چیزی * والله انی لا اراه مؤمنا * بشک او کنند هر آینه کمان می برم من او را مؤمن صادق اراه
 بضم حمزة اسف بمعنی گمان می برم * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم او معلما * پس گفت آن حضرت بلکه بگویم انهم
 او را مسلمان یعنی ایمان حقیقی که از ته دل و صحت باطن باشد مرتبه اعلا است و اطلاع بران ممکن نه اما اسلام که عبارت
 از انقیاد و اطاعت ظاهر است متیقن است پس بگو که من میدانم او را مسلمان مقصود آن حضرت مواخذه و اعتراض
 است بر آنکه در مواجعه آن حضرت حجت آورد با استحقاق آن مرد مال را و اظهار استبعاد کرد ترک او را و دعوی
 کرد ایمان حقیقی * و ذکر کرد ثلث سعد ثلثا * ذکر کرد و گفت سعد بن ابی وقاص آن سخن را سه بار * و اجابه بمثل ذلك *
 و جواب داد و رد کرد آن حضرت او را بمانند آن کلام اول * ثم قال * بهتر گفت آن حضرت * انی لا اعطى الرجل و غیره
 احب الی منه * بد رحمتی که من هر آینه میدانم مردی را و حال آنکه غیر آن مرد محبوب تر است نزد من از آن مرد * خشية
 ان یکب فی النار علی وجهه * از جهت ترس آنکه افکند * شود آن مرد در آتش بر روی خود یعنی ازدادن مال لازم نمی آید
 محبت و تفضیل و لازم نیست که عطا بر حسب فضائل دینی باشد بلکه داده می شود گاهی بحسب ضعف ایمان و تالیف قلب تا سطح
 نکلند و در ورطه کفر نیفتند پس مبالغه مکن تودر حوال بعطای وی معتدنبودن او و من کامل الا ایمان با آنکه قطع بوجود آن ممکن
 نیست * متفق علیه * فی روایة لهما * و در روایتی مرشخین را آمده که * قال الزهري * گفت زهري * قتری ان الاسلام
 الکلمة و الا ایمان العمل الصالح * پس میدانیم و اعتقاد میکنیم که اسلام عبارت است از کلمه و ایمان عمل صالح
 پوشیده نماید که ظاهر آن مینماید که گوید اسلام عمل صالح و انقیاد احکام است و ایمان تصدیق است لیکن هر گاه که بود
 تلفظ بکلمه اسلام و اقرار کافی در حکم باسلام ظاهر و اعمال صالحه مبتنی بر ایمان و منشعب از تصدیق قلبی و کمال دی و اکتفا کرد
 در معنی اسلام بکلمه و تفسیر کرد ایمان را بعمل صالح فافهم * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قام یعنی یوم
 بد * روایت است از ابن عمر که آنحضرت ایستاد خطبه در روز بد * فقال ان عثمان انطلق فی حاجة الله و حاجة رسوله *
 پس گفت که عثمان بن عفان رفتی است در کار خدا و رسول و عاشارت است بتمریض او رقیه بنت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم که در نیت ریاضی الله عنه بوده است در وقتیکه آنحضرت ببلبر بر آمل رقیه رضی الله عنها بیمار بود پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم او را به بیمار داری رقیه بمالینه یا ز کرد انیک و در وقتیکه نعمت غنا ثم میکرد این سخن فرمود که
 عثمان در کار خدا و کار رسول خدا رفته است * و انی ابایع له * و بدی رهی که من بیعت میکنم بخود برای او پس آنحضرت
 دست چپ خود را بردست راست خود زد و گفت این دست عثمان است * فضرب له رسول الله صلی الله علیه و سلم

بهم * پس زد و تعیین کرد برای عثمان آنحضرت حصه که از غنیمت مرا و را بود * و لم یضرب لاحد غایب غیره * و نزد
 بهم * مرفیع یکی را که حاضر نبود در بدو رجز عثمان * و راه ابرو آورد * و عن رافع بن خدیج * یفتح خاصخالی انصاری است
 بخوارزمی اوست است حاجران را از جهت ضغرتن و حاضر شد احد و خندق را زد و یکبار مشاهده اوقات سنة ثلث او را دید
 و بعد بن مالک بنه و له بیت و ثمانون هنة * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجعل فی قسم المغنم عشرا من الشاء بغيره *
 کفایت رافع بود آنحضرت که میگردانید در قسمت کردن غنیمتها ده از کوسنگ را در برابر یک شتر قسم بفتح قاف بخش
 کردن قسم یکبار بهره * و راه النعمانی * و عن ابی مریرة قال قال النبی صلی الله علیه و سلم غزانی من الانبیاء *
 گفت آنحضرت غزا کرد پیغمبری از پیغمبران یعنی خواست که غزا کند و برآید برای غزا گفته اند مراد با بن پیغمبر یوشع
 بن نون است * فقال لقومه لا یتبعنی رجل ملک یضع امرأة * پس گفت آن پیغمبر مراعت خود در ایاد که متابعت نکند
 مرا یعنی نه برآید در پی من و نشود همراهم مردی که مالک باشد است فرج زنی را یعنی نکاح کرده است زنی را و یضع بضم
 با فرج * و هو یرید ان یمنی بها * و حال آنکه آنمرد مشتو آمد که بنا کند برای یعنی خلوت دارد و زد خول کند * و لما بین بها
 و منوز غول نکرد * است بوی بن برآوردن خانه و زن خواستن و زفاف کردن اینجا این معنی مراد است و اصل همان معنی
 بر آوردن خانه است که زن خواستن و زفاف کردن را بنای خانه لازم است و عادات عرب است که چون یکی خواست
 که دخول کند بزنی خانه را بران بزند * و الا احد بنی بیوتی و لم یزغ مقرفها * و گفت آن پیغمبر که متابعت نکند مرا و نه
 برآید همراهم من هیچ یکی که برآورد * است خانه را را و بنای نکرد * است سقفهای خانهها را و نوشید * است آنها را
 * و لا رجل اشتری غنما او خلافا * و له متابعت کند مراد می که خرید * است کوسنگ را ان بارداشتران بارداران الخلفات بفتح
 خای معجمه و کمولام جمع خلفه اشتران آستین * و هو ینتظر ولدها * و حال آنکه وی چشم دارد از آئیدن آن غنم را و متابعت بارداران
 و سبب نهی کردن آن پیغمبر علیه السلام این مردم را از غزای است که تعلق سمیت میگرداند غزیمت را و دودل می سازد
 مرد را پس غوت منکر در مصلحت و درین اشارت است که در امور مهمه فارغ باید بود از شواغل و تعلقات تا بر وجه
 اتم و اکمل حصول پیدا یزد * و فزنا * پس برآمد آن پیغمبر بغزا * فدنا من القرية * پس نزد يك شد از آن دیهی که
 مشتو است که غزا کنند در روی * صلوة العصر و قریب من ذلك * در وقت نماز یکبار با نزدیک بوقت نماز دیگر * فقال للشمس
 انک مامورة * پس گفت آن پیغمبر مرا آفتاب را که تو امروز کرده شد * و ما توتر و محکوم امر الهی و حکم وی سبحانه تعالی
 * و انما مور * و من نماز ما مورم کو یا قریب آمد آن پیغمبر از در آمدن شب و تیز رفتن کار غز او اختلال در آن پس گفت
 اللهم اجیبنا علینا * خد او انک اجیب کن و منع کن و باز در آفتاب را از غروب کردن بزم ما * فجمعت * پس باز
 داشته شد آفتاب از غروب * حتی فتح الله علیه * تا آنکه کشاد خدای تعالی یعنی آن قریه را بران پیغمبر در مواهب دل نه
 میگردید که در حدیث صحیح آمده است که حبس کرده نشد آفتاب مرهی یکی را مگر برای یوشع بن نون و این دلالت میکند
 که این از خصائص یوشع علیه السلام است و حال آنکه برای آنحضرت نیز حبس کرده شده است و در نموده شده و ممکن
 است جمع که مراد آنست که حبس کرده نشد مرهی پیغمبری را جز من و مگر یوشع را انتهی و احتمال دارد که این قول
 پیش از نزد شمس است مراد آن حضرت را صلی الله علیه و سلم و از آنکه در کرده شده است که در کرده شده است و حبس کرده شده
 است مراد آن حضرت را آفتاب چند یاز که یکی از آن مراتب آنست که آن حضرت صاحب برز انویا میرالمومنین علی رضی الله
 عنه بر نهاده بود پس روحی شد در آن حال و علی رضی الله عنه سر بر نهاده است و داشت و نگذاشت نماز عصر را تا غروب کرد
 آفتاب پس گفت آن حضرت خد او انک در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است رد کن یزوی آفتاب را پس رد کرده
 شد و کذا ارد علی رضی الله عنه نماز عصر را در هوا حبس کرد و نه لام درین مقام بتطویل آورده و بخوبی از آن در شرح مذکور
 است و الله علم * فجمع الغنائم * پس فراهم آورد آن پیغمبر غنیمتها را * فجاءت یعنی الناس * پس آمد یعنی آسمان

* لنا كلها * تا بخورد آتش و دهو زد آن غنیمتها را * نلم تطعمها * پس بخورد آتش آن غنائم را در ام با الله حکم الهی
 چنان بود که غنیمت را در صحرا می نهادند آتشی از آسمان می افتاد و می سوخت و این علامت قبول افتاد بود * فقال
 ان فيكم غلولا * پس گفت آن پیغمبر بد رستی که واقع شده است در میان شما خیانتی و رغبتیست * فليبايعني من كل قبيلة
 رجل * پس بایند که بیعت کنند مرا از هر قبيلة مردی و دعت نهل بود صف من پس بیعت کرد از هر قبيلة مردی * فلزقت
 يد رجل بيدي * پس چسبید دست مردی از يك قبيلة بدست پیغمبر * فقال فيكم الغلول * پس گفت پیغمبر در میان شما غلول
 است * فجاء ابراس مثل رأ من بقرة من الذهب * پس آوردند سري را مانند سرگاوی از طلا و آن مالی بود که در روی
 غلول کرده بودند * فوضعها * پس نهاد آن پیغمبر آن غنیمت را که مانند سرگاوی بود * فجاءت النار فاكلتها * پس آمد آتش
 پس بخورد آنرا و قبول افتاد بجهت توبه و رجوع از خیانت * زاد في رواية * زيادة کرده است راوی در روایتی این
 صبارت را که * نلم تحل الغنائم لاحد قبلنا * پس حلال نشد غنیمتها مرهیچ یکی را پیش از ما * ثم احل الله لنا الغنائم *
 بعد حلال کردن این خدا برای ما غنیمتها را * رأ فضعفنا و عجزنا * دید ضعف ما را و عجز ما را پس رحم کرد بر ما و اسان کرد انیک
 کار بر ما * فاحلها لنا * پس حلال کرد این غنائم را برای ما * متفق عليه * و عن ابن عباس قال حدثني عمر رضي الله عنه
 قال لما كان يوم خيبر * گفت ابن عباس خدا یف کرد مرا عمر گفت هنگامیکه می بود روز خیبر * اقبل نفر من صحابة النبي صلى الله
 عليه وسلم * روی آوردند جماعتی از اصحاب آنحضرت * فقالوا فلان شهيد و فلان شهيد * پس گفتند آن جماعه فلان
 کس شهيد شد و فلان کس شهيد شد * همچنین نامهای مردم را می بردند که شهيد شده بود * حتی مروا على
 رجل * تا آنکه کن شتند بر مردیکه کشته افتاده بود یا کن شتند بر ذکر او و شهيد ند بنام او * فقالوا فلان
 شهيد * پس گفتند آنرا نیز شهيد شد * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اني رايته في النار * پس گفت آنحضرت
 همچنین نیستم که میگوئید بد رستیکه من دیده ام او را در آتش * فی بردة غلها * از جهت ردائی که خیانت کرده بود آنرا
 * او عمامة * شك راوی است که گفت یاد رکشمی عبا بفتح عین و الف مدوده * ثم قال رسول الله * بستر گفت پیغمبر خدا
 * صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب اذهب * ای پدر خطاب برو * فنادى الناس انه لا يخل الجنة الا المؤمن *
 پس آواز ده در مردم که در نمی آیند در بهشت مگر مؤمنانان نیکوکاران دیانت شعاران * ثلثا * ند ادرده به بار این
 زجر و تشنید است مطابق مقتضای وقت یا مراد دخول باها بقاء و نیکوکاران است * قال فخرجت فناديت * گفت عمر
 پس بیرون آمدم من و ندا کردم * الا انه لا يخل الجنة الا المؤمنون ثلثا * ند اگر دم به بار چنانکه حکم بود * رواة
 مسلم * باب الجزية * در قافوس گفته جزیه خراج زمین و آنچه گرفته می شود از ذمی مشتق از جزا بمعنی پاداش
 زیرا که آن جزاء ترک اسلام و بقا بر کفر است و بعضی از اجزاد داشته اند بمعنی کفایت در حفظ دم ایشان و بمعنی اول صحیح
 تراست * الفصل الاول * عن بجاله * بفتح موجله و تحفوف جیم تا بهی مکی ثقه است معدود
 اسعد را مل بصرة صاع دارد از عمران بن حصین و صاع دار دازوی عمرو بن دینار و قتاده * قال كنت كاتباً
 كنت بودم من كاتب * لجزى * بفتح جیم و سکون زای بعد از وی حمزة و هو الصحيح و بعضی محل ثین بکسر جیم و سکون زای بعد از وی
 مثناة تحتانية و بعضی بفتح جیم و کسر زای بعد از وی تحتانية نیز گفته اند * بن معاوية عم الاحنف * جزء عم احنف بن
 قیس است صاحب جامع الاصول او را در تابعین ذکر کرده و در بعضی کتب نوشته اند که اکثر برانند که وی از صحابه
 است و احنف بن قیس زمان آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در یافته است اما بشرف رویت مشرف نشد و از اجله تابعین
 و الا برایشان است و عهد قوم خود بود نبیل نجیباً موصوف بحلم و عقل و دها و حزم و رافعی و بود او در مدینه روایت
 میکند از عمر و عثمان و علي و عباس و فوات یافت منه مع و متین بگونه و بعضی گفته اند و سنة اثین و سبعین و آورده اند
 که چون معاوية بن ابی سفيان و صبيح کرد بولی عهد پدر خود بیزید بن معاوية را نشست روزی در قبة سرخ تا مردم

تجارت کنند هر کس موافق مزاج و میخیزد میگوید از خدای می ترسم و اگر راست میگویم از قوم می ترسم پس پسندید
معایره از احناف این سخن را رکعت چهارم کرد البتة اورا بجا نهد منی و احناف در محاربات
حقیق باطل بود رضی الله عنه پس ادا کرد حق شجاعت را و یاری داد او را یاری سخت قوی * فاننا کتاب عمر بن
الخطاب * میگوید بچاله پس آمد ما را کتاب عمر رضی الله عنه * قبل موته بسنه * پیش از مردن او بیک سال * فرمود
بدین کلام * من الحیوس * تعریق کنین و جدائی انگین میان هر ذی محرم از آتش پرستان محرم اکثر بمعنی
شخصی آید که حرام است نکاح و زکامی بمعنی مصد نیز آید بمعنی حرم و درین حدیث باین معنی است و در حدیث
دیگر نیز آمده است مفر نکند زنان مکر با ذی محرم امر کرد امیر المؤمنین عمر بعد از آنکه درین محارم مانند ام و بنت
راخت که مجوس در نکاح می در آوردند و منع کرد ایشانرا از آن اگر چه در دین ایشان آمده است و اهل ذم را
بر دین ایشان میکند از آن اما برین چنین امر شیع مخالف شعرا را سلام نمیتوان گذاشت * و لم یکن عمر اخل الجزیه
من الحیوس * و نبود عمر رضی الله عنه که بکشد جزیه را از مجوس گفته اند که این بیعت آن بود که گمان برد عمر که
ایشان اهل کتاب نیستند و جزیه در کتاب الله در شان اهل کتاب وارد شده است * حتی شهد عبد الرحمن بن عوف
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخل ما من مجوس میسر * تا آنکه گواهی داد یعنی روایت کرد عبد الرحمن بن عوف
از روی یقین که آن حضرت گرفت جزیه را از مجوس مجوس و مجوس بختین یک است ازین و نام تمامه زمین بحرین و رقیه
است نزدیک بمکه که نسبت کرده می شود بوقللال چنانکه در حدیث ابی اذ ابغ الماعلتین گفته اند وظا مرا نسبت که
مواد اینجا ارض بحرین است و در معنی گفته است مجوس بختین قاعد ارض بحرین است و اتفاق دایره جمهور بر اخل
جزیه از مجوس و نزد ما گرفته می شود از مجوس و از بیت پرستان عجم نیز خلاف مرشانی و اسف کذا از کوفی البتة
* رواة البخاری * و ذکر حدیث بریده * و ذکر کرده شد حدیث بریده * اذا امر امیرا طلی جمیسی فی باب الکتاب
الی الکفار * و در مصابیح در اینجا من کور است

صلی الله علیه وسلم لما وجهه الى اليمن * روایت است از معاذ بن جبل رضی الله عنه که آن حضرت هنگامیکه متوجه کرد انبیل
او را بسوی یمن وقاضی و خاکم کرد انبیل * امره ان یأخذ من کل عالم یعنی محتلم دنیا را * امر کرد معاذ را که بگیرد
از هر عالم یعنی از هر محتلم بالغ یک دینار و از هر عالم بالغ که بالغ یمن و بمعنی مطلق خواب نیز آید و در قافوس گفته
اختلام جماع در خواب گرفتن و غالب استعمال محتلم درین معنی آید ازین جهت تفسیر کرده اند عالم را بختلم پس
حکم کرد آن حضرت معاذ را که بگیرد جزیه از هر بالغ یک دینار * و عدل له من المعافری * یا بگیرد مساوی یک دینار از هر معافری
بفتح میم و عین مهمله و کسره * ثیاب نکلن باليمن * معافری نوعی از جامها است که می باشد در یمن منسوب بمعافری بن یعفر
در قافوس گفته معاقر نام شهر است و ابوحی از همان ان و یکی ازین دو نعمت کرده می شود ثیاب معافریه و عدل
بکسر و فتح مثل و بعضی گفته اند بفتح مثل از یک جنس چنانچه جامه نیجابه و بکسر از خلاف جنس چنانکه جامه بدینار و بعکس نیز
گفته اند * رواه ابوداؤد * و این حدیث بظاهر جهت است مرشافی را بر منسوب وی که میگوید غنی و فقیر بر ابراست
در جزیه از جهت اطلاق حدیث و نزد حنفیه نهاده میشود بر غنی در هر مال چهل و هشت درهم و در هر ماهی چهار درهم
و بر موطا الحال بیست و چهار درهم در ماهی دو درهم و بر فقیر یک کسبی میکند و او از ده درهم در هر ماه بگیرد
و در مالیه گفته است که مذکور ما منقول است از عمر و عثمان و علی رض و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از مهاجرین و انصار
رضی الله عنهم و تو بر پستی میگوید توجیه حدیث نزد کعبی که قائل نیست بتسل مجذ و در جزیه آنست که گویند که آن
در سبیل مواضع و مصالح است بود یا آنچه که بر ایشان نهادند فقر بوده اند و البته یکی ازین دو توجیه باید کرد و

آن منقول است که عمر بن خطاب رضی الله عنه عثمان بن احنف را با ارض فارس فرستاد که ضرب جزیه کند بر کسی که در مکه در آید و فرق کرد میان اغنیاء و فقرا و این بحضور صحابه بود و هیچ کس در آن خلاف نکرد و از علی رضی الله عنه نیز مثل این منقول است رضوان الله علیهم اجمعین * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصالح قیلان فی ارض واحد * صلاحیت ندارد و نیکو نیست در دو قبله در یک زمین بعضی گفته اند که این محمول است بر اجلا و حدود و نصارى از جزیره عرب تا در روی دو قبله نباشند و این معنی ظاهر است باعتبار آنکه اهل کتاب اهل قبله اند و هر یکی را قبله است جز قبله اهل اسلام و تور پستی گفته که لفظ حدیت منبیه نیست از آن که این قائل دعوی کرد زیرا که لفظ حدیت عام است که فی ارض واحد گفته خواهد زمین عرب باشد یا جز آن پس وجه آنست که گفته شود معنی قول رسول الله صلی الله علیه و سلم که صلاحیت ندارد و دو قبله و مستقیم نیست در دین در زمینی بر جمیل مظاهر است و مغایرت پس مسلم را نمیباشد که اختیار کند مقام درد در جرب میان کافران بقبول جزیه را زیرا که مخالف است بدین و میگوید اشتباه شد که اقامت کند در دار اسلام مگر بمثل جزیه و نکند اشتباه شود او را بر افراشتن دین و اشاعت شعائر آن حاصل آنکه مسلمان را ندانند که میان کافران رود و خواص اختیار کنند و کافران نباید گفت اشتباه کرد در اسلام بیاید و جزیه ندانند و اشاعت احکام که و کنند که درین دو صورت دین اسلام و دین کفر متعادل و متمایز می شوند در قوت و شوکت بلکه باید که محلمانان بر قوت و عزت باشند و کافران بر ضعف و ذلت * و لیس علی المسلم جزیه * و نیست بر محلمان جزیه مراد آنست که کسی که اسلام آورد از اهل قریه پیش از ادای آنچه نهاد شده است بر وی از جزیه مطالبه کرده نفوذ از وجه زیرا که وی مسلم است و نیست بر مسلم جزیه کذا ذکر * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * و عن انس قال بعف رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد بن الولید الی اکید و درمه * گفت انس فرستاد آنحضرت خالد بن ولید را بسوی اکید ریضمه و فتح کاف و سکون قسطنطیه و کسردان که که پادشاه دومه بود بضم دال و فتح نیزامله و سکون و او از بلاد شام است نزدیک تبوک نصرانی بود * فاخلوه * پس گرفتند خالد و آنکسانی که با وی بودند از صحابه اکید روانه * فاقوا به * پس آوردند او را یعنی نزد آن حضرت و آن حضرت نهی کرده بود ایشان را که نکشند او را و فرموده بود که اگر بگیرند او را بفرستند او را پیش من پس فرستادند فبقین له دمه * پس بکاهل داشت آنحضرت مرا و را خون او را و نریخت خون او را حقن باز داشت خون او را و ریختن و نکاهل داشتن بول و مانندان * و صالحه علی الجزیه * و صالحه کرد او را بر جزیه بعد از آن وی محلمان شد و نیکو شد اسلام و فی * رواه ابوداؤد * و عن حرب * بفتح حاء و سکون را مهمله * و راخوری و وحله * بن عبید الله * بلغه تصغیر تابعی ثقیف است روایت میکند از جلد خود و روایت میکند از جلد عظیم بن ابی ایوب که یکی از اعلام تابعین است * عن جلد * ابی امه * روایت میکند از جلد خود که پدر ما را و است * عن ابیه * جلد مادر وی روایت میکند از جلد خود همچنین آورد * است ابوداؤد * این حدیث را * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما العشر مین اليهود و النصارى * روایت میکند که گفت آنحضرت نیمه عشرها مکر بر یهود و نصاری * و ایس علی الملعین عشر * و نیست بر محلمانان عشرها گفته اند بلکه بر ایشان ربع عشر است که چهل یک است و گفته اند که مراد عشومال تجارت است نه عشر صدقات زیرا که بر محلمانان عشر صدقات است در حال زمینهای ایشان و خطابی گفته است که بر یهود و نصاری آنچه لازم است از عشر چیزیکه صلح کرده شده اند بران وقت عقل ذمه و شرط کرده شده است بر ایشان و اگر صلح کرده نشد بواجب لازم نیست مگر جزیه و با بن قائل است شافعی انتهى و نزد ما اگر میگیرند ایشان عشر از ما و قتیکه می در آیم ما بلاد ایشان را برای تجارت میگیریم ما نیز از ایشان و قتیکه در این بلاد ما را اگر ایشان نمیگیرند ما نیز نمیگیریم * رواه احمد و ابوداؤد * و عن عقیة بن عامر * صحابی مشهور است * قال قلت * کت کتیم من * یا رسول الله انما نمرطی قوم * بن زبعتی که ما میبندیم بر قوم یعنی در غزوات یعنی نویمانیم از من چیزی که بخوریم یا نرویم و فرستادیم ما * فلام یضیفونا * پس

نه ایشان مهمانی میکنند ما را بدینگونه تشنگی یا رفون و تخفیف تون هود و رواست و ضیافت شرط بود و قتیکه مغفول شول
 * و لا هم بودون ما لنا علیهم من الحق * و نه ایشان اد امیکند چیزی که ما را است برایشان از حق * و لا نحن تأخذ منهم *
 و نه ما میگیریم از ایشان بکره و جبر * نقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابوا الان تأخذوا کرها * پس گفت آنحضرت اگر
 اباآرند از دادن و هر کشتی کنند مگر آنکه بگیرند شما بزور واکرا * نخذوا * پس بگیرند شما بزور و جبر * رواه الترمذی *
 و مثل این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالكتاب والسنة گذشت است
 * الفصل الثالث

* من اعلم * مولی ابن عباس مدنی ثقة از کبار تابعین حدیثی بود و بعضی میگویند که از سببی یمن بود بخیرین او را همز
 رضی الله عنه بمکه سنة احدی و مشرو قتیکه فرستاد او را امیرالمومنین ابو بکر تا اقامه حج کند برای مردم و زید بن اسلم
 از افاضل ناس است چنانکه در مواضع احوال وی نوشته شده است و اسامه بن زید بن اسلم میگفت که ما توفی ایم از اشعریین
 و لکن منکر نیتهم منعت هم را * ان عمر بن الخطاب ضرب الجزية علی اهل الذمب اربعة دنا تیز * و را یست میکند
 اسلم که عمر رضی الله عنه تعیین نکرد جزیه را برخدا و ندان ذمب چهار دینار * و علی اهل الوریق از بعین درهما *
 و تعیین کرد برای اهل فقه چهل درهم * مع ذلك ارتزاق المسلمين * بآن رزقه ای معلمانان * و ضیافة ثلثة ایام * کویا این
 تفسیر از زاق مسلمین است و الله اعلم * رواه مالک *
 * باب الصلح * صلح اسم است از صلاح و صلاح ضد فساد
 و فی الصراح صلاح بالفتح نیکی ضد فساد یعنی نیای صلاح بکسر مصالحت کردن و اسم صلح بضم اصلاح نیکو کردن
 ضد فساد و به تحقیق مصالحت کردن حضرت کفار مکه را در حال حدیبیه که حال ششم از هجرت بود بر ترک حرب قاده مال
 و چون سه سال از آن گذشت شکستند کافران همد را بجهت اعانت کردن ایشان بنی بکر را بر حرب خزاعه که حلیف
 آن حضرت بودند علی الله علیه و سلم و قصه مذکور است در کتب معتبره
 * الفصل الاول * من المهور

بکرمیم و سکون مین مهله * بن مخزومه * یفتح فیم و مکرر خاتم معجمه قرشی زهری صحابی صغیر * و مروان بن الحکم * قرشی اموی
 و لاد ات اورد رزمان آنحضرت آمد و لیکن آنحضرت را ندید زیرا که او را از مکه بمنه با پدرش بعبان طائف بدر کرده
 بودند و مجبلی از احوال این هود و را وی در فصل اول در باب حکم الالهرا ذکر کرده شد * تا لاخرج النبی صلی الله علیه
 و سلم عام التل بیته * گفتند هود و یعنی معرو مروان بیرون آمد آنحضرت در حال حدیبیه به تخفیف و گاهی به تشنگی نیز
 میگویند نام قریه امه قریب بمکه بر مانند و وا زده میل و درترین امکنه حدیث از هر مجهول شده است اکثرین مکان و
 بلکه صحابه نیز فراموش کرده بودند چنانکه از صحیح البخاری معلوم میشود و مردم از تشرف بد آن مکان محروم اند
 و گویند که نام چاهی است که در آن موضع بود پس بیر زن آمد آنحضرت از مکه بمنه و سال ششم از هجرت بقصد عوده * فی
 بضع عشرة مائة من اصحابه * در اندود حدیث از این خود بضع بکسر با و فتح نیز آمده ما بین نه تانه را گویند و اینجا
 مهم آورده و تعیین نکرد زیرا که روایت مختلف است در بعضی روایات چهارده صد و بعضی پانزده صد آمده و این
 عبارت غریب است زیرا که ظاهر آنست که گویند یک هزار و چهار صد یا هزار و پانصد و همچنین نیز روایت آمده و در
 روایتی هزار و چهار صد یا اکثر و در توجیه عبارت چهارده صد قاپا نوزده صد گفته اند که مقصود اظهار تکثیر است
 یا از آن جهت باین عبارت گفته اند که هر یکصد ممتاز و جد ابود از صد دیگر رفوا فز و زول و مانند آن و وجه
 توفیق روایات این است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهم پنهان صد بر آمده بعد از آن نوبت بنویت زیاد
 گشتند پس کسیکه در اول امرد بد ایشان را هزار و چهار صد دید بعد از آن فوجی دیگر آمد و ایشانرا ندید و آنکه دید
 پانزده صد روایت کرده و آنچه تحقیق و تعیین نکرد گفت هزار و چهار صد یا اکثر * فلما اتی ذا الحلیفه * پس هنگامیکه آمد
 آنحضرت مکانی را که تمام و ذا الحلیفه است بضم حای موهله و فتح لام نام موضعی است قریب مدینه مطهره که مبعث
 اهل مدینه است چنانکه در کتاب الحج معلوم شد * قال الهی * تعالی کرد هدی را و تقلید آ و بختن چیز بعد از کردن

هل ي معنى قربانى كه بخدم فرستند * واشعر * واشاعر كرد يعنى نيزه زد در كومان راحت شتر چنانكه روان شد از روى خون
 و تقليد و اشعار بر آي آنست كه معلوم كرد دكه مى اى و اينهمه با كلامى كه در وقت در كتاب الحج كز شده است
 * واحرم منها بعمرة * واحرام بست آنحضرت از ذوالحججه براى عمره * وسار * وروان شد * حتى اذ كان بالثنية
 التى يهبط عليهم منها * تا آنكه بود آنحضرت يعنى رسيد به ثنيه كه فرود آمده ميشود بر اهل مكه از ان ثنيه * بركت به راحله *
 نشست در انجا راحله آنحضرت كه ناقة قصوا باشد و ثنيه كوه درميانه راه * فقال الناس * يس گفتند مردم * حل حل *
بفتح مهملة و سكون لام مشغفه مكر رگامه زجر راحت موشر را در وقت براى نكستن وى براى سیر و برخيزا نيل * خلأت
القصور * نشست قصور و حرونى كرد خلاء با كسر ميم و د حرونى كردن و فر و نشستن ناقة بى علتى و د ربعى نسخ
خلأت القصور مكر و واقع شد * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ما خلاأت القصور * حرونى نكرده
 است قصور * و ماذاك لها بخلاق * و نيست آن يعنى حرونى مر قصور اراعات و سيرت * ولكن حبسها هايس القيلى *
 وليكن منع كرد و باز داشت قصور را از مير كردن اينجا نيل مكه معظمه با زد ازلد نيل يعنى الله تعالى كه فيل ابرهه را
 كه براى دم كهبه مشرفه آورده بود باز داشته بود اينجا نيز قصور را باز داشت تا واقع نشود محاربه و قتال و خونريزى
 در حرم پيش از وقت آن * ثم قال والذى نفسى بيده * پس تر گفت آن حضرت سوگند بخداى كه بقاى ذات من در دست
 قدرت اراحت * لا يأتى لوني خظة * سوال نميكنند اهل مكه مرا و منى طلبند از من گاري را كه * يعظمون فيها حرما الله *
تعظيم ميكنند در ان كار و متضمن است آن كار حرمتهاى خدا را مراد حرمت حرم و بازماندن است از قتال در روى
 * الا اعطيتهم اياها * مكر آنكه من ميدم ايشان را آن خطه را خطه بضم خاى معجزة امر عظيم و مراد اينجا مصلحت است
كه درين قضيه واقع شد * ثم زجرها * پس زجر كرد و منع كرد قصور را از نشستن و برخيزا نيل * فوثبت * پس برجست قصور
فندل عنهم * پس ميل كرد آنحضرت اراهل مكه و توجه كرد بغير جانب ايشان اشارت با آنكه مقصود محاربه به شما نيست
حتى نزل با قصى الجد بيبه * تا آنكه فرود آمد بنهايت حل بيبيه و مكاني دور از ان * على شد قليل الماء * بر موضعيكه كه
الجد ك بود آب وي شد بفتح مئنه و فتح ميم و سكون آن آب اندك و اينجا مكان مراد است تا وصف بقليل الماء دست آيد
يتمرغه الناس تبرضا * كه ميگيرند آب را از ان مكان مردم اندك اندك بروض كم برون آمدن آب از چشمه * فلم يلبث
الناس حتى نزحرة * پس درنك نفر مودند آب را مردم يعنى نكند اشتند آنها كه درنك كند و بايستى بلكه همه را كشيد نيل يلبث
بضم يا سكون لام و تحذف موحله و تصحيح كرد و اند از الباب بروزن اكرام و بفتح لام و تشديد موحله از تلييت نيز
تصحيح كرد و اند بروزن قصر يف لست درنك كردن الباب و قبيبت درنك فرمودن د يكر را نزع بزاى و حاء مهملة اب چاه
كشيدن ببر نزع چاه كم آب * وشكى الى رمول الله صلى الله عليه وسلم الاعطش * و كله كرد شد بعوي آنحضرت از تشكى
فانزع سهما من كنانة * پس كشيد آنحضرت تير بر ا از قرش خود * ثم امرهم ان يجعلوه نيه * پس امر كرد كه بگردانند آن
تير را در ان آب * فوالله ما زال يجيش لهم بالري * پس بشد اها و كند هميشه بود كه ميجو شيد آب براي ايشان بسير اي
يعنى بي كه سير اب ميگرد اين ايشان را جيش جوشيدن د ريارد يك و جزآن ري بكسر و فتح و تشديد يلى سير اب شدين
حتى صد رواعنه * تا آنكه باز كشتند از آب يعنى باز كشتند و هنوز آب باقى بود صدر بفتح حعين باز كشتن از آب چنانكه
ورود و فرود آمدن بر آب * فبينام كذلك * پس در اثنائي آنكه صاحب مچنين بودند * اذ جاء ناهاران آمد * بذل بضم
موحله و فتح دال مهملة و سكون تحتا فيه * بن ورقاء * بفتح واو و سكون را وقاف مملود * الغزاعى * بضم خا منسوب
بغزاعه نام مسئله است از ازد زيرا كه ايشان قطع كردند از قوم خود و اقامت كردند بمكه و نزع بمعنى قطع و خزاعه
قطعه از چيزى * بى نفر من خزاعه * آمد د جماعة از خزاعه كه قوم او بودند راين قوم از ناصتان و خير خواهان
جناب ر صالت ماب بودند د رجاهليت و اسلام راين بد يل اعلام آورد د ربنح مكه ارو بسر و عدل الله و بعضي گفته اند

که مقلد است احلام او * تم اتاه عمرو بن مسعود * پسترو آمد آنحضرت را عمرو بن مسعود ثقیفی که اسلام آورد بعد ازین قضیه در سنه جمع بعد از عود آنحضرت از طایف و چون در حدیث ذکر مقالاتت بنی یل و عمرو بنیان حضرت در مصالحت قریش مایل بود صاحب مصایح اختصار کرد و گفت * و یا قی الله یث الی ان قال * ترانی را وی حدیث را و ذکر کرد تا آنجا که گفت * از جاء * ناکه آمد آنحضرت را * سهیل بن عمرو * از اشارت قریش بود و خطیب ایشان روزی روزی را میر آمد * بود پس عمر رضی الله عنه گفت بکن دندانهای او را یا رسول الله که در خطبهها مذمت تو نکند پس فرمود آنحضرت بکن او را و امر انجام است که در مقامی ایستد که مسعود باشد پس مسلمان شد بعد از فتح مکه و خطبه خواند در وقت اختلاف مردم مکه و از انداد بعضی از ایشان بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم و تسکین داد مردم را و منع کرد از اختلاف و صادق شد خبر مشهور صادق غرض که چون سهیل آمد فرمود آنحضرت سهیل و آسان گردانید * شد مرثا را که رثما بن سهیل قضیه صلح قرار داد * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اکتب * پس گفت آن حضرت بنویس * فلما قاضی علیه محمد رسول الله * این چیز نیست که صلح کرد بعد فرستاد * قال * فقال سهیل والله لو کنا نعلم انک رسول الله * پس گفت سهیل بکش او که تو رسول خدائی * ماضی د ناک عن النبیت * با رنیم اشتیم ما ترا از خانه خدا * ولا تلتناک * و نه قتال میکردیم با تو * ولكن اکتب بعد بن عبد الله * و لیکن باین لفظ بنویس که بعد بن عبد الله * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و الله انی لرسول الله * بکش او که رستی من پیغمبر و خدا ام * وان کن بتمونی * و اگر دروغ گویم انیک شمارا * اکتب * بنویس بعد بن عبد الله * قال * گفت راوی * و قل سهیل * پس گفت سهیل * و لی ان لا یاتیک منا رجل * و برین شرط که نیاید ترا از ما مردی * وان کان علی ذینک * و اگر چه باشد آن مرد بر دین تو * الا ردده علینا * مگر آنکه باز گردانی تو آن مرد را بر ما و بفرستی نزد ما پس قبول کرد آنحضرت و در دنیا نیز در حدیث اختصار رفته است یا این روایتی دیگر است از بخاری که در روهین مقلد از من کور است * فلما فرغ من قضیه الکتاب * پس هرگاه که پرداخته شد از قضیه نوشتن نامه صلح * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صیابة قوموا * گفت آنحضرت مریاران خود را بر خیزید * فانصرفوا * پس تشرکتید یعنی ملایای خود را * ثم املقوا * پسترو بترا شید مویها و سر خود را و این حکم احصا راست پس نزد شافعی تشرکود * شود اگر چه نه در حرم باشد زیرا که حدیث یبیه از زمین حل است نه حرم و نزد مانع در حرم شرط است میگویند که حدیث یبیه بعضی احرام است و بعضی او حل مؤلف اینجانب نیز اختصار کرده است چنانکه بنظر ذر صحیح بخاری ظاهر میگردد * ثم جاء نمرة مؤنث * پسترو آمد نند زنان مسلمان شده * فانزل الله تعالی * پس فرستاد خدا تعالی این آیت را * یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات الایة * تا آخر آیت حکم شد که چون بیایند زنان از میان کافران مسلمان شده و هجرت نموده باز گردانید ایشان را بعهوی کفار چنانچه گفت * فنهأهم الله تعالی ان یردھن * پس نهی کرد خدا تعالی مسلمانان را از باز گردانیدن ایشان بعهوی کافران * و امرهم ان یردوا الصداق * و امر کرد خدا تعالی مسلمانان را که باز گردانند مهرها را یعنی اگر کافران در طلب زنان بیایند و مهر بایشان تسلیم کرده باشند مهر بمردان ایشان باز گردانید * بل سهیل و اگر تسلیم نکرده اند هیچ چیز نند و اینجانب بعضی میگویند که صلح عام بود که از مرد و زن ایشان هر که بیاید رد کنند و چون رد زنان متعلی شد بجهت ورود نهی از ان رد مهر نیجای آن حکم شد و بعضی میگویند که صلح بر مرد رجال بود خاصه و این قول اظهار است و روایت کتاب که گفت لا یاتک منا رجل الا ردده * و این قولی است و الله اعلم * ثم رجع الی الملینة فجاءه ابو بصیر و رجل من قریش * پس آمد ابو بصیر بفتح با که مردی از قریش است و در اصل ثقیفی است و لیکن حلیف بنی زهراء بود باین اعتبار از قریش گفت * و هو مسلم * و حال آنکه وی اسلام آورده است و از قریش گرفته نزد آن حضرت آمدینه آمد * فارسلوا فی طلبه رجلاً * پس فرستادند قریش در طلب او و مرد را * فذفعه الی الرجلین * پس سپرد آن حضرت ابو بصیر را بآن مرد چنانکه

عمل بود * فخر جا به * پس بیرون آوردند آن دو مرد ابوبصیر را * حتی اذ ابلاغاً السلیفة * تا وقتیکه رسیدند آن درمرد
 ذرا سلیفه را که برچند میل از مدینه است * نزلوا یا کون من تمر لیم * فرود آمدند در حالیکه مشغورند از خرما که مر
 ایشا نرا بود * فقال ابوبصیر لا حل الرجلین * پس گفت ابوبصیر مویکی از آن دو مرد را * والله انی لاری سیفک علیا
 قلات جیل * بشنل اموکنند بد رستی من مر آینه می بینم این شمشیر ترا ای قلات نیک و سره * ان رنی انظر الیه * بنما
 مواتا نکاه کنم یا آن شمشیر * فامکنه منه * پس قدرت داد آن مرد ابوبصیر را بردیدن شمشیر * فصره * پس زد ابوبصیر
 او را * حتی برد * تا آنکه مرد شد و مرد * و قوالاخر * و بگریخت مرد دیگر * حتی اتی المدینه * تا آنکه آمد در مدینه * فدخل
 المسجد بعد * پس در آمد در مسجد بشتابی گریخته * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم لقد رای فدا حرا *
 مر آینه بتحقیق دید * است این شخص ترس را زحرفتم ذال معینه و سکون عین ممله ترس * فقال قتل والله صا حبی *
 پس گفت کشته شد بشنل اموکنند یا ر من که مرده است * و انی لقتول * و بد رستی من نیز گشته می شوم یعنی
 اگر می چاروی مرا بوی * فبجاء ابوبصیر * پس آمد ابوبصیر و درایتی آمده است * و گفت والله رفی وفا کرد انیل خدای تعالی
 چند ترا که مرا با یشان سپردی پشتر نیات داد خدا مرا از ایشان * فقال النبی صلی الله علیه وسلم ویل امه * وای
 مادر وی و این کلمه ایست که گفته میشود در مقام تعجب * معر حرب * این ابوبصیر کرم کنند جنگ و هیچ شراعت که
 باعث نقض عمل میشود فی العراج معر انزوختن آتش و حرب معر یکسریم و سکون سین و فتح عین فروزین آتش
 و برا نکیزند * حرب * لوکان له احد * اگر می بود مرا ابوبصیر را یک کمی یار و ناصر که یاری میداد او را یا معنیش این
 است که اگر کسی میبود میدانا نید او را که نیاید نزد من تا باز نکرد اتم و نمیارم او را با یشان و این معنی انساب است
 بسباق حدیث و احتمال دارد که معنی آن باشد که کسی باشد که او را بکشد و بچارد یا یشان گفت این را از برای تشریف
 و تهلیل او و ارضای ایشان بلکه ایما بآنکه بگریزد و برود و الله اعلم * فلما سمع ذلك * پس چون شنید ابوبصیر آن سخن
 حضرت را * عرف انه میرده الیهیم * دانست که آن حضرت نزدیک است که بچارد او را با یشان * فخرج * پس
 بیرون آمد از مدینه * حتی اتی سیف البصر * تا آنکه آمد کرانه دریا را سیف بکسر حد و سکون تثنیه حلال بصر * قال * گفت
 * را نقلت ابو جندل * برآمد و گریخت ابو جندل بغتج جیم * بن سهیل * بضم سین قصه او آنست که مهیل بن عمرو که متصدی و
 مباشر مصالحه بود پسری داشت ابو جندل نام که در مکه اسلام آورده بود و پدرش او را در قیل حدید نکاه میداشت و چون صلح
 کردند که هر که از قریش معلمان شده بیاید او را هم باز گردانید دهند عمل دین ایام ابو جندل هم در حدید از راه اعتل
 مکه بیرون آمد و خود را در میان معلمان انداخت پس مهیل گفت ای محمد این اول کمی است که صلح میکنم تو را بروی
 پس رد کن او را به من آن حضرت فرمود متوز صلحنامه نوشته نشد است او را بمن امان ده مهیل قبول نکرد و مبالغه
 نمود و گفت پس صلح نیست میان ما و شما پس رد کرد بموی پدرش و سپرد بوی ابو جندل گفت ای گروه معلمان
 مرا بمشركان میسپارید و من معلمان شده میان شما آمد ام رمی بینید مرا چه عذاب میکنند پس گفت آن حضرت غدر
 کار من نیست تو بمشركن ترا پروردگار تو فرجی و مشرعی پیدا خواهد آورد * فالتق بابی بصیر * پس در پیوست ابو جندل
 چون خبر ابوبصیر شنید از مکه برآمد و از مشركان گریخته پیش وی آمد و با وی پیوست و رضی الله عنه * ففعل لا یشرج من
 قریش رجل قدا علم * پس گشت حالیکه بیرون نمی آید از قریش مودی که بتحقیق اسلام آورد * الالتق بابی بصیر *
 مگر آنکه میرحل بابی بصیر می پیوندد بوی * حتی اجتمعت منهم عصایه * تا آنکه مجتمع شد از قریش یا از معلمان جماعتی
 کثیر * فوالله ما یسمعون بعیر و خرجت لقریش الی اشام * پس بشنل اموکنند نمی شنیدند این جماعتی ابی بصیر قذله را که
 بیرون می آمد از قریش و ابصیر شام * لا اعتراض الیه * مگر آنکه پیش می آمدند مر آنرا * فقتلوه و اخذوا مواالیم *
 پس میکشتند ایشان را و میکشیدند مانعای ایشان را * غیر بکسر عین و سکون تثنیه شتران خوراک یار دارند و مراد قذله

ا هت در قاموس گفته که غیر شتران خوراک باروارند یا هر چه بد آن خوراک یا و کفک خواہ شتر باشد یا خرویا
 احمر * فارسیست قریش الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم * پس فرستاد بن قریش کسی را نزد آن حضرت * تناسل * الله والرحیم *
 در جایی که سوال میکند و سوگند میدهند قریش پیغمبر را بخدا و بنی قریظی که میان ایشان و آنحضرت بود * لما رسل الیہم *
 که نکنند هیچ کاری مگر آنکه بفروختند کسی را بسوی ابی بصیر و یاران او که بیایند بکشد و تعرض نکنند قافله ما را و لما به تشدید
 بمعنی الا می آید و عرب استعمال میکنند این حرف را در کلام خود بروجی که در بحث واقع شد * و قتیکه مراد میارند
 مبالغه را در مطالبه کاری و میگویند سالک لما فعلت یعنی میخواهم از تو که اهتمام نکنی مگر باین کار * فمن اتاه فهو آمن *
 پس چون بفروخت آنحضرت کسی را با بوبصیر و اصحاب وی باز در آن تعرض بقافله ایشان پس کسی که بیاید
 یعنی آنحضرت را از مکه از ما معلومان شد * پس وی در امن است و باز نفرستد بسوی ما یعنی پشیمان شدن قریش از آن
 شرط و گفتند که با بوبصیر کس بفروخت و منع کند که با از آن شرط باز آمدیم * فارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہم * پس
 فرستاد آن حضرت بسوی ابوبصیر و اصحاب وی و منع کرد از تعرض و طلبیدن پیش خود * و روا البخاری * و عن البراء بن عازب
 قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم المشرکین یوم الحد یبیمہ علی ثلثة اشیا * گفت براء ابن عازب که صحابی مشهور
 است مصالحه کرد آنحضرت مشرکان مکه را روز حد یبیمہ بوسیله چیز * علی ان من اتاه من المشرکین رد * الله * یکی آنکه
 بد رفتی کسیکه بیاید آنحضرت را از مشرکان با سلام رد کند و بشارت دهد و ابا ایشان * و من اتاهم من الملاحین
 لم یرد * و کسیکه بیاید مشرکان را از مسلمانان رد کنند از این قسم وقوع نیافت و وجود آن هم نادرست * و علی
 ابن ابی خله من قابل * دوم برای آنکه امسال نکند آنحضرت را که بکشد و آید و عمره بجای آورد بلکه در آید مکه را سال
 آید * و یقیم بها ثلثة ایام * و بایند کسی کند و مکه سه روز زیاده بر آن نکند و آید * و لا یدخلها الا ببیابان السلاح *
 سوم آنکه ند آید مکه را مگر آنکه سلاحها در نیام پوشیده باشند و برهنه سلاح در صورت قهر و غلبه و تہیج حرب ند آید جلایان
 و ضم جیم و لام و تشدید موجد * انبانی از چرم که نهاده می شود در وی سلاح * و العیف و القوس و رنجره * و شمشیر و گمان
 و مانند آن بیان سلاح است * و بجا ابو جندل * و یجوز فی قیود * پس آمد ابو جندل ابن سهیل در حدالیکه مشی میکند
 و رینگهای که در پای او نهاده بود ند حیل رفتار بنیادین و حصیہان رفتن چنانکه زاغ میزد و بمعنی را رفتن زاغ
 نیز می آید * فرد * الله * پس رد کرد آنحضرت ابو جندل را بسوی مشرکان و گفته اند که قبول کردن آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم این شرطها را بجهت ضعف حال مسلمانان بود و عجز ایشان از مقاومت کفار و در انجام مصالح عظیم بود که
 ظاهر شد ثمرات بقره و فوائد متظاہره که عاقبت آن فتح مکه و اسلام اهل اورطهور و بدین حق و شمول نصر و فتح و در آمدن
 مردم در آن فوج فوج و بحقیقت امتثال امر بربوبیت و اظهار کمال عبودیت بود و تضم حکم و اسرار که جز علام
 الغیوب و معلوم و یسیر و محسوس ند اند * متفق علیہ * و عن انس ان قریشا صالحو النبی * و اربع است از انس
 که قریش مصالحه کردند پیغمبر را * صلی اللہ علیہ وسلم فاشترطوا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان من جاءنا منکم لم یرد * علیکم *
 پس شرط کردند بر آنحضرت که کسیکه بیاید ما را از شمالی مسلمانان باز نکند و انیم و بشما نعوذ * و من جاءکم من اعدائکم
 صلینا * و کسیکه بیاید شما را از ما رد میکنید و باز میکردانید او را بر ما * فقالوا * پس گفتند صحابه * یا رسول الله انک تبذلنا
 ایما می نویسیم ما و قبول میکنیم این شرط را * قال نعم * گفت آنحضرت آری بنویسیم * انه من ذہب منا الیہم فابعد * الله *
 بد رستی شان این است کسیکه میرد از ما بسوی ایشان و اعراض میکند از ما پس در آن اخته است او را خدای تعالی از رحمت
 و دایره اسلام و ما را با وی هیچکاریست روی بد و اجماع کفار و سزوار است * و من جاءنا منهم * و کسیکه بیاید ما را از ایشان
 * سيجعل الله له فوجا و مشرجا * زود باشد که بگرداند خدای تعالی ما را و اکشاد از آن و شد تریب و رون آمدن از غم و
 و منی چنانکه گردانید ما را بوبصیر را * رواه مسلم * و عن عائشة رضي الله عنہا قال فی بیعة النساء * و رأی ما اجمعت از عایشه که

و بعد از مای طاعتی قبول نمیگردد و بود وی رضی الله عنه مولی عبد الرحمن بن عوف و چون وقت وفات وصال شد و بعد از ع
بروی سخت کرد بد نشسته بود دختر وی گفت ای پدر چه شود اگر پدر بزمین نمی گفت ای دختر من اکنون وقت آن
است که و ناگه چیزی را که بر خود گرفته ام برای خدا بنذر و خلف پس هم نشسته جانک ادروایت میکنند از ابن عمر و
عبد الله بن جعفر و انس بن مالک و از جماعت تابعین و روایت میکنند از وی مالک و ابن عبیده و جز ایشان و لادت
وی در سنه ستین و وفات در ثلثین و ثلثین و هائمه رحمة الله علیه * من غده من ابناء اصحاب رسول الله * روایت کرده
است صفوان از چند از پسران اصحاب پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و آله عن ابائهم * این پسران روایت میکنند از
پدران خود * عن رسول الله * و پدران روایت میکنند از پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و آله و سلم قال * گفت آن حضرت
* الا من ظلم معاهدا * آگاه باشید که یکم بستم کذب و کینه را که مراد بآن ذمی است * و انقضه * بشما و معجمه یعنی
بشکنل من تی را که زده شد است بزمان امن و امان اریا به پخله یعنی نقصان کند حق او را * و کله فوق طاقه * یا تکلیف کند
او را فوق طاقت و با او اخذ جزیه زیاد از طاقت او اگر ذمی باشد و زیاد از عشر مال تجارت اگر حزبی بود برای تجارت آمد
تکلیف نه باند و طاقت کار فرمودن کسی را * و اخذ منه شیئا بغير طيب نفس * یا بگوید از وی چیزی بی خوشی نفس وی * فانما
* بینه يوم القيمة * پس من خضم او و هجیت کنند و غلبه آورند ام برای وی روز قیامت * رواه ابو داود * و عن امیه *
بضم همزة و فتح میمون در میان یای ساکنه * بنت رقیقة * بضم و و فتح فاقین در میان یای ساکنه تادر آخره و در صحابه اند
معن و در اهل قبلینه روایت کرده است از وی عیسی بن المنکدر و غیر وی و رقیقه اختام المؤمنین خل فیه است
* قالت * گفت امیه * یا یغت النبی صلی الله علیه و سلم فی نسوة * بیعت کردم آن حضرت را در میان چند زن دیگر
که ایشان نیز بیعت کردند * فقال لنا * پس گفت آنحضرت ما را * فیما استطعتم و اطاعتن * یعنی بیعت کردم شمارا ای زنان
در چیزی که توانستد در اید شفا و طاقت در اید شفقت کرد آن حضرت برین زنان که مقید ساخت مبايعت را در تکلیف
بما انتظا عت * قلت الله و رسوله ارحم بنا منا با نفسنا * امیه میگوید گفتن من برای شکر آن قول آن حضرت و قوطیه طلب
تر یافت شفقت خان او و رسول خدا مهربان تر است بما از ما که مهربانی داریم بنفسمای خود * قلت * گفت * یا رسول الله
* یا یغت کن ما را * یعنی میخواهد امیه از ما یغت * صافحا * مضافه کردیم ما یعنی دوست بردست ما بینه چنانکه حقیقه
بیعت است و بعد از آن عیسی را گفتا مکن در مبايعت ما بقول * قال * گفت آنحضرت * انما قولی لما نه امرأه * نه بیعت قول من
بما یزای من زنان * کقولی لامرأه واحدة * مگر مانند قول من برای یکزن چون طلب کرد امیه مضافحه را برای من یک
تنها و غلام گفتا بقول فرمود آن حضرت قول من بزبان من است و حاجت نیست بمضافه و نیز حاجت نیست به تخصیص
فوز من بمبايعت جد اجد ایک قول من است بوا همه فافهم * رواه * در اصل کتاب اینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند
* رواه الترمذی و الشیخ و ابن ماجه و مالک و ابی داود و الترمذی * و ما یکتب من حدیث محمد بن المنکدر انه سمع من امیه الخ یخبر قال
الترمذی فی حین صحیح لا یعرف الا من حدیث بن المنکدر * کذا قاله الجوزی
الفصل الثالث * عن البراء بن عازب قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذی القعدة * عهد عمر و کرد و بیعت
آخر ام آنحضرت در ماه ذی القعدة * غابی اهل مکه آن یک عود یک خل مکه * پس با آوردند مشرکان مکه که بیکل او را
آنحضرت را که در آن مکه را * حتی قاضاهم * تا آنکه مصالحت کرد ایشانرا * علی ان یدخل * بر آنکه در آید * یعنی من
العام المقبل * یعنی سال آینده * یقیم بها ثلثة ایام * در سال آینده نیز که در آید سه روز اقامت کند بمکه و زیاد بومه و زرد
مکه نباشد * فلما کتبوا الکتاب * پس چون نوشتند صلحنامه را * کتبوا * نوشتند اصحاب آنحضرت نام شریف آنحضرت را با این
عبارت * هذا اما قاضی به محمد رسول الله * این نامه است که مصالحت کرد بوی محمد فرستاده خدا * صلی الله علیه و سلم قال لا تقربوا
کعبتک مشرکان اقربا لکم ما یزالیتم تو ز قبول کن اریم این عبارتها را * فلو نعمنا انک رسول الله * پس اگر میل داشتیم ما

که تو رسول خدا ای * ما منعناک * منع نمیکردیم ما ترا و بار نعمت داشتیم ترا از در آمدن مکه * و لکن انت محمد بن عبد الله *
 و لیکن تو محمد بن رسول الله * همچنین بنویس * و قال * پس گفت آنحضرت * ان رسول الله و اناس من عبد الله * من رسول
 خدا ام و من محمد بن عبد الله ام مرد و صفت دارم هر کد ام که بنویسد صادق است * ثم قال لعلي بن ابي طالب * پسر
 گفت آنحضرت مر علی و ارضی الله عنه که کتابت صلواته میکرد * امح رسول الله * محو کن لفظ رسول الله را محو نمودن
 و پاک کردن * قال لا والله لا امحوک ابل * گفت علی رضی الله عنه بخدا محو کند محو نمیکند نام تو را که رسول الله است
 هرگز کوپانیم وی رضی الله عنه که امر بر او ایجاب نیست و الا کنجایش بخدا لغت نداشت و در حقیقت مخالفت نیست
 بلکه حین موافقت است و ناشی از غایت محبت و اخلاص است که لا یخفی * ناخذ رسول الله * پس گرفت پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم * یعنی نامه را از دست علی * و ایس یحسن * بضم یا * یکنس * و حال آنکه نیک نمیداند نوشتن را یعنی
 نوشتن نمیداند * نکتب * پس نوشت آنحضرت * هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله لا یدخل مکه بالسلاح الا السیف فی
 القرب * در نیاید مکه را با آلات و اسباب جنگ مگر بشمشیر و قوایف و عای که در وی شمشیر میباشد یا نیام
 همان جایان که در حدیث سابق مذکور شد * و ان لا یخرج من اهلها باحد * و بشرط آنکه بیرون نبرایند از اهل مکه با هیچ
 یکی یعنی کسی را از ایشان نبرد * ان اراد ان یتبعه * اگر خواهد که پیروی کند آنحضرت را و همراه شود * و ان
 لا یمنع من اصحابه احد ان اراد ان یقیم بها * و بشرط آنکه منع نکند و باز ندرد از اصحاب خود هیچ یکی را که خواهد
 که اقامت کند بمکه * فلما دخلها رمضی الاجل * پس رفت آنحضرت مکه را در سال آید و گذشت مدت اقامت که
 قرار داده بودند که سه روز باشد * اتوا علیا * آمدند مشرکان نزد علی رضی الله عنه * فقالوا اقل بصیحابک اخرج عنا * پس
 گفتند بگو مر یا از خود را که بیرون آید از شهر ما را ز پیش ما * فقل مضی الاجل * پس بتحقیق گذشت مدت و در روایتی آمده
 است که آنحضرت فرمود چون اسب که برای شما طعامی کنیم و یک روز بایستیم و ولیمه میوه که تزویج و دران ایام واقع شده
 نیز تقریب داشت گفتند ما را بطعام تو حاجتی نیست بیرون آید * فخرج النبی * پس بیرون رفت پیغمبر * صلی الله علیه
 و سلم متفق علیه * بل آنکه اختلاف واقع شده است میان علما در کتابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی توانند که
 آن حضرت هرگز ننوشت و نمی توانست نوشت از جهت آنکه حق سبحانه و تعالی او را می خواند و او می نوشت که بخواند از کتاب
 و نویسد و بعضی گفته اند که نوشت آنحضرت بعد از آنکه ثابت شد حجت بر نبوت و منقطع شد شبهه و رفت ریب و ارباب
 و ظاهر این حدیث حجت ایشان است و منکران قایل میکنند که مراد بکتاب بعد از نبی است و این میباید مشهور است
 میان اهل بیان چنانکه گویند بنا کرد امیر مینه را یعنی امر کرد به بنای آنکه امیر مینه است خود بنامیکند این حاصل خلاف
 و مجهول لایم ایشان است درین باب و تفصیل وی آن است که در فتح الباری گفته است اگر نقل کنیم جای این آمد پس
 بگوئیم گفته است شیخ رحمة الله علیه بتحقیق تمسک کرده اند بظاهر روایات بخاری و مغازی که گفته است که رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم کتاب ننمود آنحضرت که نیک و اندک کتابت را پس یوشبتهای ما قاضی به محمد بن عبد الله و باین قابل
 است ابوالولید باجی که از اعظم علمای مغرب است رد عوی کرده است که آنحضرت نوشت بعد از آنکه نبود که بنویسد
 پس تشیع کردند بر ابوالولید علمای اندلس و نسبت کردند او را بیک روزند که بوی مخالفت قرآن مجید کرده است که
 فرموده است و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بيمينک اذا لا رتاب المطاوع پس بادشاه عصر علما را جمع کرد پس
 ظاهر کرد ابوالولید باجی آنچه نزد او بود از علم و معرفت و گفت این مخالفت قرآن نیست بلکه ما خود میکرد از مغفوم قرآن زیرا که
 در وی معین کرده است نفسی خط و کتابت را به پیش از ورود قرآن و چون متحقق گشت است آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و مقرر شد بآن معجزه و امن شد از ارباب ما نعی نیست از آنکه این کتابت را بعد از آن بی تعلیم و باشد این معجزه دیگر
 پس جماعه دیگر از علما موافق ابوالولید شدند از جمله آن شیخ و ابودرهم و ابوالفتح نیشابوری و دیگر از علما

افریقه را احتیاج آوردند بعضی از ایشان احدی پیشی که ابن ابی حمیه بخار بقی میآید از عیون بن عبد الله آورد که آنوقت آنحضرت از عالم مکر آنکه خوانند و نوشت و گفت میآید این را بشعیمی ذکر کرد م شعبی گفت راست گفته است من نیز شنیده ام این را از کسی که ذکر میکرد آنرا قاضی عباس مالکی گفته که وارد شد است آثار و اخبار که دلالت میکند بر معرفت آنحضرت هر وقت و خط و حسن تصویر آنرا و این اگر چه دلالت بر نبوت کتابت نمیکند بلکه علم وضع کتابت را اثبات میکند و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم داده شده است علم هر چیز و شیخ این خبر هنوز شنیدم درین باب دراز کرد و در آخر کلام گفته که حق آنست که مراد بکتابت امر بکتابت است و الله اعلم * باب اخراج اليهود من جزيرة العرب * جزیره از مینکه احاطه کرده است بوی دریا و جزیره عرب آنچه احاطه کرده است بوی بیرونند و بحر شام و دجله و فرات یا از عدن تا اطراف شام در طول و از جلد تاریخ عراق در عرض کنانی القاموس و بتحقیق نقل کرده ایم مادر و بی اقوال متعده در اوایل کتاب در باب القاموسه نقل کرده اند که در ترجمه اخراج نصاری را حال آنکه واقع شده است ذکر ایشان در آخر فصل و شاید که اتفاق نیفتاده و وقوع نیامده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخراج نصاری چنانچه اخراج یهود از الله اعلم * الفصل الاول * عن ابی هريرة قال بینا نحن فی المسجد خرج النبی صلی الله علیه و سلم فقال * گفت ابو هریره که در آنای آنکه مادر مسجد بودیم بیرون آمد آنحضرت یعنی از درون خانه پس گفت * انطلقوا الی یهود * یوخیزیک و بریریک بسوی یهود * فخرجنا معه * پس بیرون آمدم ما با آن حضرت * حتی جئنا بیت المقدس * تا آنکه آمدیم خانه را که جای درس یهود بود و درین دراست خواندن کتاب کنانی القاموس و در صراح گفته درین و ذرا است و قدرین متقی گفتن از کتاب مدرسه درین جای انتهی و بعضی گفته اند مل راس عالم که درس گوید کتاب را و مفعول و مفعول ضمیمه مبالغه اند * فقام النبی صلی الله علیه و سلم فقال * پس ایستاد آن حضرت پس گفت * یا معشر یهود اسلموا و تعلموا * ای گروه یهود اسلام آرید تا خلاصت مانید از آفات دنیا و آخرت * اعلموا ان الارض لله * بداند که زمین هر چند از است و خالق و مالک آن است * و ارسوله * و هر پیغمبر را از است نیابت و خلافت چنانکه فرموده است و تعالی قل ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بکون زمین هر چند از است عید مد کسی را که میخواهد * و انی ازید ان اجلیکم من هذه الارض * و من یشاءهم بحکم الهی و امر وی تعالی و تقدس که بیرون آرم شمار ازین زمین که وطن شما است فی الصراح اخلا از خان و مان رفتن و بیرون کردن لازم و متعنی * فمن وجد منکم بماله شیئا فلیبعه * پس کسی که بیابد از شما بمال خود چیزی را یعنی آسان نیست نقل آن چنانچه زمین و مانند آن پس یابد که بفروشد آنرا * متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قام عمر خطیبا * روایت است از ابن عمر که گفت ایستاد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در حالیکه خطابه خوانده است * فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان عامل یهود خیبر طی الاموالهم * پس گفت عمر که آنحضرت بود که معامله کرده بود یهود خیبر را بر اموال ایشان از تخمین و زراعت و جزان * و قال نقرکم ما قرکم الله * و گفته بود قرآنمیل هم و ثابت میآید و میکان آریم شمارا تا آنجا که قرار میدهند و ثابت میدارد شمارا خدای تعالی * و قد رایت اجلا لهم * و بتحقیق دیده ام من زرای زده ام بر بیرون آوردن یهود از وطن * فلما اجمع عمر علی ذلك * پس هنگامیکه مصمم گردانید عمر عزیمت را بر اخلاء ایشان * اتاه احد بنی ابی التحق * آمد عمر را یکی از قبیل بنی التحق بضم حاء مهمله و فتح قاف ازلی میان هردو قایع ساکنه که از روستای قبایل یهود بوده است * فقال * پس گفت آن یکی * یا امیر المؤمنین اخرجنا و قد اقربنا من یم * ای بیرون می آریم تو ما را و خالی آنکه بتحقیق قرار و آرام داد ما را یعنی در خیبر آنحضرت * و عاملنا طی الاموال * و معامله کرد ما را بر اموال بمقرر داشتن اموال ما بر ما و نهادن خراج بر ما چنانکه در ابواب بیوع کن شد * فقال عمر اطننت انی نسبت قول رسول الله * پس گفت * مریان یهود یا ای که مان بردی تو که من فراموش کرده ام سخن پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * که بتو میگفت * کیف یک اذا اخرجت من

خبیر* چگونه خواهد بود حال تو و آنچه خواهی کرد تو و قتیکه بیرون آوردی می شوی از خبیر* تعد ربك قلوبك* در حالیکه
 می رود با تریشتو تو قلوب بفتح فاف شتر جزا نه* لیلة بعد لیلة* شبی بعد از شبی* فقال دلی و کاتب مزینة من ابی القاسم*
 پس گفت آن بهو داین کلامه بود مزینکی از ابو القاسم که کنیت شریف آنحضرت است یعنی این را بطریق منزل میکت نه بر سیل
 نجد منزل یهود و گفتن مزینة تصغیر وی* فقال* پس گفت عمر* کذب یاعد و الله* دروغ گفتی ای دشمن خدا! فاجلهم
 عمر* پس بیرون آورد از وطن یهو در اجمه و رضی الله عنه* و اعطاهم قیمة ما کان لهم من الثمر* و داد ایشا نرا قیمت
 آنچه بود مرایشان را از میوه یعنی خرما و جز آن و اکثر اموال یهود نخیل بود* مالاً و ابلاً و عروفاً قیمت آن مال و شتر
 و ادومتاع و رخت داد* من الثناب و جبال و غیر ذلک* از بالا نهای شتر و زیعمانها و جز آن اثبات جمع قتب بقیاف و ثاء
 ممتوحین بالان خرد خیار یکسرحاء مهمله جمع جبل رمن* رواه البشاری* وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم* روایت کرد ابن عباس که آن حضرت اندر زفرمود در وقت وفات بعد
 چیزه* قال اخذ جوار المشرکین من جزیرة العرب* یکی آنکه بیرون آرید مشرکان را از جزیره عرب که مراد اینجا
 مکه و مدینه است و طایفی نقل کرده است که شافعی تخصیص کرد است این حکم را استیجاز و آن نزد وی مکه و مدینه و یاماه
 است و اعمال آن نه یمن و جز آن* و اخذوا الفد* دوم آنکه جائزه دهید رسولان را و بلچیان را* بنحو ما کنتم اجیزهم*
 همانند آنچه بود م من که جائزه میدادیم ایشان را فی الصراح جائزه عطاوی القاموس جائزه عطیه و تسفه و لطف* قال ابن
 عباس و تکتب عن الثالثة* گفت ابن عباس و خاموش گشت آنحضرت از کلمه میوم بجهت مانعی که عارض شد* و قال
 فانتم یها* یا کیف بس فراموش کرد انیل و شد م من آنرا ظاهر عبارت کباب این است و در حاشیه نوشته اند که رسکت
 قول سلیمان لحوال است که راویست از سعید بن جبیر از ابن عباس یعنی سلیمان گفت و سکوت کرد سعید بن جبیر از ثالث
 یا گفت سعید فراموش کرد انیل و شد م آنرا و در عبارت مشکوة تعسف است انتهى و قاضی عیاض گفته که احتمال دارد که
 ثالث قول آنحضرت باشد صلی الله علیه و سلم نیکوید تبر مرا بت بعد از من ذکره مالک فی الموطأ* متفق علیه* و عن جابر بن
 عبد الله قال اخبرنی عمر بن الخطاب انه سمع رسول الله* گفت جابر خبر داد مرا عمر رضی الله عنه که وی شنید
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم* يقول* میگفت* لا خرجن اليهود والنصارى من جزیرة العرب* هر آینه بیرون
 می آرم یهود و نصاری را از جزیره عرب* حتی لا ادع فیها الا مملانا* تا آنکه نکل آرم در جزیره عرب مکر مسلمان را
 رواه مسلم و فی روایة* و در روایتی این چنین آمده است که گفت* لئن عشت* اگر زنده مانم* ان شاء الله تعالی*
 اگر خواهم خدا را* لا خرجن اليهود والنصارى من جزیرة العرب* هر آینه بیرون می آرم یهود و نصاری را از جزیره عرب
 لغض الله فی انی لیس فیها الا حد من ابن عباس* نیست در فصل ثانی در مصابیح
 مکر این حدیث ابن عباس که در اول او این است که* لا تکرن قبلتان و قل مرفی باب الجزیه* و تحقیق کند شد
 در باب چیزیه بلفظ لا تصلح قبلتان فی ارض واحد*
 ان عمر بن الخطاب جلی الیهود والنصارى من ارض التیجاز* روایت کرد ابن عمر که امیر المؤمنین عمر بیرون آورد
 یهود و نصاری را از زمین حجاز* و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم لما ظهر علی اهل خبیر* و بود آن حضرت و قتیکه
 غالب آمد بر اهل خبیر* اراد ان یتخرج الیهود منها* خواست که بیرون آرد یهود را از خبیر* و کانت الارض لما ظهر
 علیها لله و لرسوله و لاهل مسلمین* ز بود زمین عرب زمین که باشد و قتیکه غلبه کرده شد بروی موی خدا را و مر رسول خدا را و مر
 مسلمانان را* فسأل الیهود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یتروکهم* پس درخواستند یهود آن حضرت را که بگذارد
 ایشا نرا در خبیر و بیرون نیارد* علی ان یکفوا العمل* باین شرط که کفایت کنند عمل را* و لهم نصف الثمر* و باشد مو
 یهود را نصف میوه و حاصل زمین یعنی مشقت و کار و کسب همه یهود کنند و نصف حاصل خراج دهند و ضمیر لهم توانست

که برای مسلمانان بالغ و حاصل مرد و یکنی است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم نفر کم
 طی ذلك ما شئنا * قرار میدهم و ثابت میداریم شمارا بران مادام که میخواهیم یعنی دوام قرار شرط نمیکنیم اگر خواهم
 میکنم ابریم و اگر نخواهم میبرآریم * فاقروا * پس قرار داد که شش نیک و کشتن شد * حتی اجلاهم صر فی امارته * تا آنکه
 چلای وطن کرد و بر آورد ایشان را عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود * الی تیماء * بمسوی تیماء بفتح فتا نیه و سکون تحتانیه
 محل و در وزن حمراء * و ارتجاء * و بحوی ارتجاء بفتح همزة و کسر و ارسکون تحتانیه و بجا و مهمله نیز محل و تیماء ارتجاء و قریه اند
 بشارم کنانی مجمع البحار و مغارق گفته تیماء از اهات قری است بر بحر آن از بلاد طبرستان و ازوی به بلاد شام میروند و در
 مختصر نهاییه گفته ارتجاء قریه است بقرب بیت المقدس و طبری گفته که از اینجا معلوم میشود که مراد آنحضرت بعض جزیره عرب است
 که از حجاز باشد زیرا که تیماء از جزیره عرب است و از حجاز نیستی منتهی ماند که به تفصیلات مذکور مرد و از جزیره عرب است
 تخصیص به تیماء چیست فتدبر * متفق علیه * باب الفیج * در بالا اشارت کرده است که فیج و غنیمت بیک معنی است و از
 کتاب قاموس و مشارق و هادی نیز همچنین معلوم میشود و صاحب نهاییه گفته که فیج مالی که حاصل شود من مسلمانان از اموال کفار
 بی حرب و جهاد مراد مؤلف نیز همین معنی است و حکم فیج آنست که موعده مسلمانان را میباشد و در وی خمس و قسمت نیست
 و اختیار آن بدست آنحضرت است چنانکه از احادیث که در باب مذکور است معلوم میگردد * القصه ————— بل الاول
 عن مالك بن انس * بفتح همزة و سکون و ادرسمین مهمله * بن الحنفی ثانی * بفتح مهملتین و مثله اختلاف است در صحیح او
 و ابن عبد البر گفته که اکثر براهین صحیح اند و بشاری گفته که بعضی گفته اند که مراد او را صحیح است و صحیح نشد
 و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و گفته هر که در موی کرده که مراد او را صحیح است و هم کرده و روایت او از صحابه به بیانی
 است از عیسی روایت کرده و اکثر روایت وی از عمر بن الخطاب است و بسیاری از تابعین از وی روایت کرده اند
 مات بالمدینه اثنتین و ثمانین و ثمانین * قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان الله قل خص رسول في
 هذا الفیج * بل رعتی که خدای تعالی مخصوص کرده است پیغمبر خود را در زمین فیج * بشیخ لم يعطه احد غيره * پیچیده
 ثلثه است آنرا هیچ یکی را جز آنحضرت * ثم قرأ * بستر خواند عمر بن الخطاب این آیت را * ما افاء الله علی رسول
 منهم الی قوله ذل * تمام آیت این است ما افاء الله علی رسول منهم چیزی که عطا کرده است خدای تعالی بر پیغمبر خود و گردانید
 آنرا مراد او را خاصه فما اوجعتم علیه من خیل پس نرا ندید بران از آسمان و لا رکاب و نرا ندید بشران یعنی تعب نکشیدید
 در قتال کردن بران بلکه پیاده بر بار خیل و لکن الله یسلط رساله علی من یشاء ولیکن خدای تعالی میگذارد فرستاده های خود
 را بر کسی که میخواهد و الله علی کل شیء قیوم و آنست که آنچه خدای تعالی مالک کرد از مال بنی نضیر
 چیز نیست که حاصل نکرد و بدست نیاورد و بدست شما آنرا بقتال و غایه زیرا که قریه های ایشان برد و میل بود از مدینه پس
 همه پیاده رفتند جز رسول خدای پس خدای تعالی محاط کرد از انبیا و ابرار ایشان و بر اموال ایشان چنانکه عادت وی تعالی
 است که محاط میکرد اند و هر خود را بر اعدای دین پس امر دران مقوض است بوی به نهد آنرا هر جا که خواهد و بدست
 بهر که خواهد یعنی قسمت نکنند چنانکه قسمت کرده می شود غنائم که بران قتال کرده می شود و گرفته میشود و غایه
 و نازل شد این آیت در وقتیکه طلب کردند محاسبه و حساب از انبیا و ابرار پس این قسم از اموال کفار که آنرا فیج نامند
 قسمت کرده نمی شود مانند قسمت غنائم و مقوض است بمسوی رسول خدای و پیادان را حدیث آنچه عمل میگذرد دران
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم این است من هب نزل ما و نقل کرده است طبری از من هب شافعی که مراد آنحضرت را در فیج
 چهار و خمس و خمس خمس بود پس بود مراد آنحضرت را بیست و یک از حصه بیست و پنج حصه و چهار باقی مرز وی القریه
 ویتا می و مساکین و ابن کماله اکل اذکر الطبری * فكانت هذه خالصة لرسول الله * پس بود این اموال خالص بی
 امیرش شرکت غیر مرآن حضرت را * ینفق علی اهله نفقة معتهم من هذا المال * انفاق میگرد آنحضرت بر اهل و عیال

خود نفقه يك حال ایشان ازین مال و اگر گفته شود که در حدیث آمده است که در خیر و نیکو است
 آنحضرت چیزی را از برای خود پس نفقه يك حال چون نگاه داشت جوابش آنکه منتهی ادعای این نفس است را این برای
 مال بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم میداد برای زنان خود نفقه يك سال را حیانا * ثم یا خن ما بقی * پخته میکرد آنچه باقی
 می ماند * فنجعله مجعل مال الله * پس میکرد آنیک باقی را در جای کرد تا نیدن مال خن یعنی صرف میکرد آنرا در مصالح مسلمین
 و میلاد هر کرا متخراست از محتاجان و معنایین و ازینجهت نداد آنرا انصار مکره کس را که محتاج بودند * متفق علیه
 و من عمر * در بعضی نسخ و عنه و عن عمر * قال كانت اموال بنی النضیر * گفت بود مالهای بنی النضیر بفتح نون و کسر صاد
 معجمه زکون یا قبيلة مشهور است از یهود بود اموال ایشان * مما افاء الله علی رسولہ * از آنچه فی کرده بود خدا تعالی
 بر پیغمبر خود * مصالح یوجب المسلمون علیه بشکل و لار کاب * از جنس چیز یک ترا نکه و نند و انین و بودند معلما نان
 برای اسبان و نه شتران * نکات لر رسول الله صلی الله علیه و سلم خاصه * پس بود مر آن حضرت را مخصوص * ینفق
 علی املة نفقة سنة * اتفاق میکرد بر اهل و عیال نفقه سال و در بعضی نسخ منتهی اول باعتبار لفظ وثانی باعتبار معنی
 * ثم یجعل ما بقی فی السراح * پخته میکرد آنچه چیزیکه باقی می ماند در آلات و امیاب جنگ مسلما نان * و الکراع * و در
 چهار پایها کراع بضم و تخفیف را قوا ثم چهار پایها کرا فی القاموس فی الصراح کراع پاچه کوفتند و کرا و جز آن و مراد
 در اینجا چهار پایهای آنکه در جنگ کار آمد و در حاشیه از مغرب از امام بخند نوشته که کراع اسبان و شتران و جز آن
 مقصود آنکه صرف میکرد درین مصالح مسلما نان * علة فی سبیل الله * از جهت ساز و شمان کردن در راه خدا فی
 الصراح علة بضم عین و تشدید دال ساز و ساخت * متفق علیه * الفصل الثاني * عن عوف بن مالک *
 صحابی مشهور است * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اتاه الفی قسمة فی یومه * بود آنحضرت و تیکه می آمد او
 و فی قسمة میکرد آنرا در همان روز * فاعطی الاهل حظین * پس میداد مرد با زن دار را در نصیب * و اعطی الاقرب
 حظا * و میداد مرد بی زن را یک نصیب اهل بیک همزه و کمرها بر وزن کامل مردیکه از رازن باشد و عزب بفتح ميم و همزه و همزه
 عین همزه و فتح زای و عزب بفتح يك مزد بی زن * فک عیت * پس خوانند و شلم و طلیک و شلم من * فاعطانی جلیق *
 پس داد مراد و نصیب * و کان فی اهل * و بود مر ازین * ثم دعی بک ی عمار بن یامر * بستر خوانند و شلم بعد ازین عمار
 بن یامر که زن بد داشت * فاعطی حظا واحدا * پس داد و شلم عمار را یک نصیب * رواه ابو داود * و عن ابن عمر رضی
 الله عنهما قال رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم انک ما جاءه شیء یلأ بالحدودین * گفت ابن عمر دیدم من آنحضرت
 واکه نخست آنچه می آمد از راهی از بیت ایستاد میکرد با زاد کرده و شلم کان مراد باین مکانین اند و بعضی میگویند مراد متفرق
 مر طاعت خدای را یا خالصا که زاد کرده و شلم انک از قبل ما و اسحق * رواه ابو داود * و عن عائشة ان النبي صلی الله
 علیه و سلم اتی بظبية فیها خرز * روایت است از عائشه که آنحضرت آورده شلم بانهانی که در وی مهرها بود * فقسمها للحر و الامة *
 پس قسمت کرد آنحضرت آنرا مر زنان از زاد و زاده انان را ظیبه بفتح طاء معجمه و همزه و همزه و انان خود مشابه
 خریطه و کبسه و خرز نبات معجمه و زای مفتوحه همزه و تخصیص زنان بان از جهت مناسبت ایشانست بدنها * فالت عایشه *
 گفت عائشه * کان ابی یقسم للحر و العبد * بود بن من یعنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه قسمت میکرد مراد ان و از ازادان
 و غلامان از بنیای معلوم می شود که خرز مخصوص بزنان نیست ولیکن آنحضرت تخصیص کرد بزنان * رواه ابو داود
 * و عن مالک بن اوس بن حد ثان * بفتح ذال * قال ذکر عمر بن الخطاب یوما التقی * ذکر کرد عمر رضی الله عنه
 زوزی فی را * فقال ما انا حق بهن الفی منکم * پس گفت عمر نیستم من و از ازادان فی ان شما خطاب کرد با عموم صحابه
 این سخن از برای دفع توهیم آن فرموده که وی رضی الله عنه خلیفه رسول الله بود صلی الله علیه و سلم پس احق باشد بنان
 چنانکه آنحضرت بود بعد از ان نفی کرد احمق من اعلمی العجوم و کنت * و ما احد منا باحق به من احد * و نصیب هیچ یکی

از ما هزار و از قریب ان از هیچ یکی * الا اناعلی مننازلنا من کتاب الله * مگر آنکه ما بر مراتب خودیم از کتاب خدا * عز وجل
وقیم رسولہ * و قسمت کردن رسول خدا یعنی فی مر عامه معلما نان را است و مرتب نیست هیچ یکی را بر دیگری در اصل
استحقاق ولیکن تفاوت مراتب و منازل باقی است چنانکه قسمت میکردان حضرت صلی الله علیه و سلم بر اعات تبعه زمین اهل و اهل
بیمعة الرضوان و جزایشان و مراعات احوال مردم در اهل و عیال و فقر و احتیاج و جزان و تفصیل کرد این را عمر بقول
خود * قال الرجل و قوله * پس مرد و قولم اسلام وی * و الرجل و بلاءه * و مرد و مشقت و بلاء و ابتلائی در راه خدا
* و الرجل و عیاله * و مرد و اهل و عیال او * و الرجل و حاجته * و مرد و فقر و احتیاج او همه معین و منظور است بحسب تفاوت
این احوال و بزرگداری آن متفاوت و مختلف میگردد خصه و نصیب * و اذا ابوداؤد و عنه * و هم از مالک بن اوس بن الحنظل ثاب
است * قال قرأ * و این خطاب * گفت خواند عمر رضی الله عنه این آیت را که در بیان مصارف زکوٰۃ است * انما الصدقات
للفقراء و اما کین جتنی باغ * تا آنکه رسید قول وی تعالی را * علیهم حکیم فقال هل و لهؤلاء * پس گفت عمر رضی الله عنه
این صدقات مزاین اشیاف را است که درین آیت مذکور اند * ثم قرأ * بستر خواند وی رضی الله عنه این آیت را که در بیان
قسمت غنائم است * و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسها و للرسول حقی باغ * تا آنکه رسید این کلمه را که * و این
السمیل ثم قال و هل و لهؤلاء * بستر گفت این غنیمت مزاینها را است * ثم قرأ * بستر خواند این آیت را که در بیان حکم
فی است * ما نافع الله علی رسولہ من اهل القری حقی باغ * تا آنکه رسید این آیت را * و للفقراء تا آخر آیات که بیان استحقاق
مهاجران و انصار میکنند غنائم را * ثم قرأ * بستر خواند این آیت را که ذکر کسانی میکند که بعد از مهاجرین و انصار آمدند
اند * و الذین جاءوا من بعدهم ثم قال * بستر گفت عمر رضی الله عنه * هذه استوعبت المسلمين عامة * این آیات در بیان حکم
اموال فی در گرفته است و شامل است مسلمانان را همه بود و ائمه امیران و منین عمر رضی الله عنه که فی رانتمیس می باید کرد چنانکه غنیمت
را میکنند ولیکن جمله وی امانه و ساخته شده است برای مصالح مسلمانان و گردانیدن و شل و است و ایشا بر ابر تفاوت درجات ایشان
چنانکه مذکور شد و با نیاید رفته عامه ائمه اهل تقوی مگر امام شافعی چنانکه کثرت و رعایا و تفاوت درجات مسلمین
نیز مذکور است و امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه به تمویه رفته است میان مردم و رعایت نکرد و سابقه را و گفت ایشان
عمل کرده اند برای خدا و اجر ایشان بزرگ است و بتفضیل در اموال داخلی ند از دو عمر رضی الله عنه تفضیل
میکرد عایشه را بر حفصه و اسماء بن زید را بر ابن عمر رضی الله عنهم اجمعین * فلئن شئت فلما تین الراعی * پس والله
اگر زنده مانم من برای فتح بلاد و کثرت فنی و اعیال اموال تمامه مستحاجان و آینه بیابند چرا آنکه در او * و هو بشیر و حمیر
نصیب منها * و حال آنکه آن چرا آنکه در او و حمیر باشد نصیب او را اموال فنی و حمیر و بفتح * من و سکون را مهملتین بزرزن
مر و نام درخت مشهور و نام موضعی است از ناحیه یمن و حمیر بفتح حا و سکون میم و فتح یا بک مشهور از یمن و مر و نام مضافات
اراهت * لم یعرق فیها جبینہ * که عرق نکرده است در تفصیل آن اموال پیشانی آن را غی و تعب و مصدق در آن بکشید
یعنی بار جود آنکه معلما نان در بلاد بعیده و جاهای دور باشند نصیب ایشان با ایشان میروند * و رواه فی شرح السنة * و عنه قال
کان فیما احتج به عمر * و هم از مالک بن اوس است گفت بود در آنچه احتیاج کرد بد آن عمر یعنی بر عباس و علی
و قتی که خصومت کردند و مراغت کردند بسوی عمر رضی الله عنهم * ان قال * اینکه گفت عمر * کانت لرسول الله
صلی الله علیه و سلم ثلث صفایا * بود مر آن حضرت را سه صفیه و صفیه آنچه برگزیند امام و اختیار کند برای خود از غنیمت
پیش از قسمت و عادت شریف آن حضرت بود که چیزی را از غنیمت برای خود اصطفی میکرد و اختیار می نمود و صفیه که
نام یکی از امهات المؤمنین است بهمین معنی است که از صفایای غنیمت خبر بود بعد از آن آزادش کرد و تزوج نمود
آن سه صفایا کدام است * بنوا النضر * یکی از اموال بنی النضر که ایشان را جلای وطن کرد چنانکه ذکر آن کثرت و خیر *
دوم بعضی اموال خمر زرا که دریا بود از وی که بصلح بی قتل و ایجا ف خیل و رکاب فنی خود کرد انید و خالصه آن حضرت

نگاه داشت آن مرد نورانی و گفت ایها صدقه رسول خدا انا لله بودند برای حضرت که ماریش میشدند
و پیش من آمدند و هر دو آنها را بکسی که والی امر بود پس آنها را امروزه میران همانند و در جامع الاصول این حدیث
را از بشارت و مسلم و ابی ذر و نسائی از عایشه آورده با تفاوت بعضی کلمات را ورده است در باب میراث النبی صلی الله
علیه و سلم مرتفع فرار از ابوهریره گفت آمد فاطمه نزد ابوبکر و گفت کیست که وراثت می شود ترا اگر بگیری تو گفت اهل من
و اولاد من گفت فاطمه پس چه شد مرا که وراثت نشوم از یک زوج پس گفت ابوبکر شنیدم ام من از پیغمبر و خدا صلی الله علیه و سلم که
ما میراث نمیکنیم از پیغمبر و لیکن من غمخوار می کنم کسی را که غمخواری میکرد او را آنحضرت و اتفاق میکنم بزرگسایان اتفاق
میکرد آنحضرت را و زنده است مرا بی داور ز از ابو الطیفیل گفت آمد فاطمه رضی الله عنها بطلب میراث نزد ابوبکر
پس گفت ابوبکر شنیدم ام من رسول خدا صلی الله علیه و سلم را که منی گفت و تنبیه چشاندند خدا صلی الله علیه و سلم را چشیدنی پس
آن برای کسی است که قائم است بعد از من و زنده است و بشارت و مسلم و موطا و ابی داور را از عایشه که از راج نبی صلی الله
علیه و سلم در وقتیکه وفات یافت خواستند که بفرستند کسی را نزد ابوبکر بطلب میراث پس گفت عایشه ایان نیست که فرموده
است آنحضرت میراث نمیکنیم از پیغمبر ما آنچه میکنیم از پیغمبر صدقه است و در روایت ابی ذر آمد که گفت عایشه گفت ابوبکر
ایمانیتر سید از خیل ایافشوند ای رسول خدا را که گفت میراث نمیکنیم از پیغمبر ما آنچه میکنیم از پیغمبر صدقه است این مال
بدست من است پس چون بمریم بدست کسی بخواد بود که والی امر است بعد از من این روایات این باب است
در کتب معتبره و مر آنهارا طرق متعدده است و در آنچه ذکر کردیم کفایت است و از اینجا ظاهر میشود که حدیث لا نورث
ما ترکناه صدقه و بودن اموال آنحضرت مشترک میان مسلمانان و مصالح ایشان و تقویض امر آن بوالی متفق علیه است
میان صحابه حتی طبر و عباس و مخصوص بابر بکر نیست رضی الله عنهم اجمعین ولیکن اشکال در اینجا آنست که اگر دفع
ان اموال بعلی و عباس و موافق بود پس چرا دفع نکردیم پیغمبر و میراث ایشان نشد با روایات موافق نبود چرا دفع کرد آخر
چرا بشان نیست که منع کرد شخصت بر وجهیکه می طلبیدند ایشان از مالک و داد آخر بر وجه تصرف و تولیت چنانکه آنحضرت
تصرف میکرد گفته است خطابی که این قصه مشکل است زیرا که علی و عباس هرگاه گرفتند این صدقه را از عمر بر شرطی که شرط
کرد بر ایشان و ایشان را ایشان اعتراف هم کردند که آنحضرت را میراث نمیباشند و بکارها جاریت بان کلامی دادند یعنی باز چه ظاهر
شد بر ایشان که خصوصیت کردند بر وجهش اینست که شرکت در تولیت برایشان شاق آمد و طلب کردند قسمت و اقامت کرد ام در خصه
خود مستقل و مستقیم باشند بتدبیر و تصرف پس منع کرد ایشان را عمر و قسمت و اقامت بکرد بر آن اقم ملک و میراث که قسمی در
املاک میباشد و بتدبیر اول زمان کمان برده میشود بملک کن اقالوا و مشککترین ازین قضیه فاطمه رضی الله عنها زیرا که
اگر بگویم که وی رضی الله عنها جاهل بود با این نسبت بعین است و اگر التزام کنیم که شاید اتفاق نیفتاد او را و جماع این حدیث از
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشکلی می شود که بعد از جماع حدیث از ابی بکر و شهادت صحابه بدین چگونه قبول
نکرد و در غضب آمد و اگر غضب پیش از جماع حدیث بود چرا بر بیکشت از غضب تا آنکه با متد اد کشید و تازید و بود
معاشرت کرد ابوبکر را چنانکه روایت میکنند کرامانی در شرح بخاری گفته اما غضب فاطمه رضی الله عنها پس امری بود که
حاصل شد بر مقتضای بشریت و ساکن شد بعد از آن و اما میران موندید ان انقام ض و کوفت طبیعت است از ملاقات
نه میران محرم از ترک حلام و مانند آن انتهى و بتحقیق آمده است و اخبار که ابوبکر حاضر نشد جنازه فاطمه را
و فرستاد بدین پس میگویند که فاطمه وصیت کرده بود که نماز نکند ابوبکر بر جنازه وی و گفته اند که این سخن غلط
است و انرا است و چگونه وصیت کند و رضی الله عنها بان با وجود آنکه احق با میت نماز جنازه سلطان است و لیکن
گذاشت امام حسین رضی الله عنه مروان ابن الحکم را که حاکم مدینه بود و از جانب معاویه که نماز نکند بر جنازه امام
پس رضی الله عنه و گفت اگر حکم شرعیست نمی بود نمی گذاشتیم ترا که نماز می کردی بر او و بعضی گفته اند که نماز فاطمه

زهراد رشب بود پس ثلثا لیست ابو بکر آنرا را این سخن نیز بعین اعت زرا که انما بنتا حمیس بضم عین وفتح میم
 بن خدمه بفتح خای عجمه و سکون مثله دوران و وقت تحت ابو بکر رضی الله عنه بود و روی متولی شد غسل زهرار را و تجمیع
 او را و بعید است که زوجة ابی بکر حاضر یا شد یا صل نشود ازرا علم و وقوف بران و آنچه تصریح میکنند بعلم ابی بکر رضی الله
 عنه بوفات فاطمه رضی الله عنها چیزیست که روایت کرده شد است که فاطمه رضی الله عنها گفت شرم میل ارم که بیرون
 آرند مرا بعد از وفات من در حضور مردان بی همت و عادت چنان بود که بیرون می آوردند زن نازنا چنانکه بیرون می
 آوردند مزد آنرا بی پرد پس گفت اسماء بنت حمیس و در روایتی ام سلمه نیز رضی الله عنها که مادیده ایم در حدیث که
 میسازند از جریده نخل نعشی را مانند هودج پس می سازیم بر او تو آنرا پس ساختند نزد او بر مثال آن پس دین
 زهرار آنرا تبسم کرد و خوشحال شد و حال آنکه ندید بود کسی او را بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تبسم کرده
 باشد از جهت غم واد و پس وصیت کرد با اسماء بنت حمیس که تو متولی امر من باشی در غسل و تجمیع و تکفین و علی
 با تو باشد و هیچ یکی را ننگ اری که بر من در آید پس چون وفات یافت فاطمه رضی الله عنها آمد هایشه و میخواست است که در
 آید بروی پس منع کرد او را اسماء پس شکایت برد بایشه پیش پدر و خود و گفت چه شد است این شتمیه را که در میان می آید
 میان ما و بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و منع میکنند مرا از در آمدن بروی و ساخته است برای جنازه وی مثل
 هودج عروس پس آمد ابو بکر بود در خانه فاطمه را و اعتماد و گفت ای اسماء ترا چه شد است که منع میکنی از وراج پیغمبر را از
 در آمدن بر بنت رسول الله علیه و سلم و چه چیز است که ساخته تو برای وی مثل هودج عروس پس گفت اسماء که فاطمه امر کرده
 است مرا که نکل ارم کسی را که در آید بروی بعد از وفات وی و آنچه من ساخته ام با مروی ساخته ام و نموده ام آنرا برای
 پس راضی شد و خوش شد بآن پس گفت ابو بکر یکن آنچه وصیت کرده اسماء وی ترا بآن و لا بائس پس این حکایت صریح است
 در علم ابی بکر بوفات فاطمه رضی الله عنها و بعضی گفته اند احتمال دارد که ابو بکر دانسته باشد آنرا قصد کرده باشد حضور
 جنازه او را ولیکن چون پوشید وی رضی الله عنه زخم نکرد با بوبکر و نفرستاد کسی را نزد وی دانست ابو بکر که وی را اصلیتی
 است در اخلاص پس راضی نشد ابو بکر که برود بزاره خلاف رضا و مصلحت وی و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که احتمال دارد
 که ابو بکر منتظر آن مانده باشد که بطلوب او را علی رضی الله عنه پس حاضر شد در مکان بود علی که ابو بکر بی طلب خواهد
 آمد پس گذشت وقت و شب هم بود که اذکر اليهودی فی تاریخ المدینه و در بعضی روایات آمده است که چون واقع
 شد میان ابو بکر و فاطمه رضی الله عنها آنچه واقع شد رفت ابو بکر نزد فاطمه و اعتماد شد بر در او و در کمر می آفتاب و عذر
 خواهی کرد نزد وی و گفت بشک احوال که قرابت رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم و بتر و عز او را تراست نزد من از
 قرابت خود ولیکن من چکنم که شنیده ام این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه که او اند بران پس راضی
 شد فاطمه رضی الله عنها و او را ضایع و نقل کرده می شود درین قصه اقاویل ابی طویل که نیک و ثبوت و اعتماد بران و الله اعلم
 بحقیقه الحال تمام شد کتاب الجهاد بیاری دادن خدا و توفیق وی و تالی میکرد او را کتاب الصید و الذبائح و صل در
 اصل بمعنی شکار کردن است بعد از آن نام کرده شد شکار کرده شد و او شکار کردن مباح است وارد شده در آن کتاب رحمت و
 منعقل شده بران اجماع است و در رساله ابن ابی زین که در منسوب امام مالک است گفته که مکروه است شکار کردن در راه
 لهو و لعب و بی قصد لهو و لعب مباح است و ثابت نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود شکار کرد ولیکن تقدیر آن
 بوده است و ذبائح جمع ذبیحه است بمعنی ذبح کرده شد و ذبح بکر نیز باین معنی آمده است * الفصل الاول
 من حدیث بن حاتم رضی الله عنه * علی بن حاتم بن عبد الله بن سعد الطائی جوادی بن جواد قتل و م آورد بر آنحضرت در شعبان
 در سنه سبع و بعضی گفته اند در سنه عشر و اول اصح است نزول کرد کوفه را و سکونت کرد در آن و کور شد بك چشم
 او و روز جمعی باطلی بن ابی طالب و حاضر شد صفین را و نهر و آن را وفات یافت در سنه هجری و بعضی در زمان مختار بن

ا بی هیند و بود هر دو ملک و بیعت حاصل و بعضی گفته اند صل و هفتاد و قول اول الهی است و صواب بود و رحمی الله منه
 کثیر الا مطیاد * قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله * کفیت حدی بن حاتم کفیت مرأی انحضرت * اذا اوسات تکلیک
 فاذکر اسم الله * و تیکه بفرستی توسک خود را یعنی برای شکار پس بگو تا م دخل اراجنا لکه در وقت ذبیح میگویند که این ملک بی نیاز
 شکار فرستادن بجای ذبیح است پس قواستادن ملک از جانب صائد شرط است و اگر ملک بطور خود بیرون رود و جراحات کند جلال
 نمود و همچنین اگر در وقت ارمال تبعیه نکند مگر آنکه زنی یا یک و ذبیح کند و آن داخل شکار نیست * فان امسک عليك *
 پس اگر نگذارد شکار را برای تو * فاذکر کتبه خیا فاذبیح * پس در یافتن تو شکار را از نده پس ذبیح کن شکار را * وان
 ادر کتبه قد قتل * و اگر در یافتن تو شکار را یا ملک را در حالیکه بتجسس کشته است بعد از او رود بعضی تسبیح بلفظ منجول است یعنی
 کشته شد و است * و لم یاکل منه * و نخورده است ملک از آن * فکله * پس بخور آنرا * وان اکل فلا تاكل * و اگر بخورد ملک از
 شکار پس مشور * فانما امسک طی نفسه * پس نگاه غن داشته است آن ملک شکار را مگر در نفس خود زیرا که این علامت عدم تعلیم
 است و شکار که حلال است از ملک معلوم است و علامت تعلیم آنست که سه یا بر نگذارد و نخورد * فان رجعت مع کلک کما
 غیره * پس اگر بیایی تو با ملک خود ملک را دیگر اراجزوی * و قد قتل * و حال آنکه بتحقیق کشته است * فلا تاكل * پس مشور
 * فاذکر لاند ری ایها قتله * زیرا که بد رستی تو در رفتی بایی که کل ام یکی از این دو ملک کشته است شکار را و اگر ملک دیگر کشته است
 شاید که معلوم نباشد یا در ارسال و تبعیه نکرد یا شنب * و اذ ارمیت بسهمک فاذکر اسم الله * و تیکه بفرستی خود را پس
 ذکر کن یا م دخل را * فان غاب عنک یوما * پس اگر غایب شود شکار از تو روزی * فلم یجد فینه الا اثرهم * پس بیایی
 تو در روی مگر نشان غیر خود را که این نیز بجای ذبیح است * ذکل * پس بخور * ان شئت * اگر میخواهی رقیل یوم
 اتفاقاً است و بر هیند تمثیل است و مراد آنست که غایب شد اگر چه روز تمام باشد بلکه زیاده هم تا آنکه کنگه نشده است
 چنانکه بیاید * وان رجعت غیر یقانی الما و اگر بیایی تو از تو غرق شده در آب یعنی اگر چه با اثر هم باشد * فلا تاكل *
 پس مشور از جهت اجتماع آنکه بآب مرده باشد * متفق علیه * و عذرا لقلت * و هم از حدی بن حاتم است که گفت گفت
 من * یا رسول الله انما نرسل الکلاب الملعونه بد رستی که ما میفرستیم سگان آموخته شده را * قال کل ما امسک عليك *
 گفت آن حضرت بخور چیزی را که نگاه داشته اند آن سگان بر تو و نخورده اند از آن * قلت وان قتلن * گفتم من بطریق
 استفهام و اگر چه کشته باشند * قال وان قتلن * گفت آنحضرت و اگر چه کشته باشند چه اگر زنده باشند خود ذبیح میکنند
 احتیاج بنگاه داشتن ندارد * قلت انما نرسل بالمرأض * گفتم من بد رستی مامی اند ازیم قیدی بر راه اندازیم میگویند و اگر آنرا
 معراض خوانند بجهت آنکه بردهها میخورند * قال کل ما خرق * گفت آن حضرت بخور چیزی را که جراحت کرده و نفوذ نموده
 اگر چه بر درازی خورده باشد خرق بخانه معجمه و زای در آخر قاف پندار میدان تیر * و ما اصاب بعرضه * و معراضی که رسید
 به پهنای خود * فقتله * پس کشت او را * فانه رقیل * پس بد رستی که وی موقوف است بقاف و ذال معجمه و آن چیزی که
 کشته شد بعضی باینست و چیزی که نیمه او را تیزی * فلا تاكل * پس مشور * متفق علیه * و عن ابي ثعلبة الشنسی * یضم
 خا و فتح شین معجمه تین تعریف الشن نام مردی صحابی مشهور است بکنیت بیعت کرد قننت الشیرة و فرستاد او را آنحضرت
 بسوی قوم او پس اسلام آوردند نزول کرد بشام و مرد ستمه خمس و سبعین و بعضی گفته اند در زمان معاویه * قال قلت *
 گفت گفتم * یا رسول الله انما یاری قوم اهل الکتاب * بد رستی که مادرز مین گروهی هستند که اهل کتابند * انما کل فی آئیتهم *
 ایجا یز است که بخوریم در اوند ما یا ایشان * و بارض صید * و مادرز مین شکاریم یعنی در جای ایم که شکار
 در اینجا بهما را است * صید بقوهی * شکار میکنیم بکمان خود یعنی به تیر انداختن * و بکلی الذی لیس بمعلم * و شکار
 میکنیم ملک من که نیست معلم * و بکلی المعلم * و شکار میکنیم ملک من که معلم است * فما یصلح لی * پس چه چیز
 صلاحیت دارد در این من و جایز است مرا * قال * گفت آنحضرت * اما ما ذکر من آئیه اهل الکتاب * اما چیزی که

ذکر کردی توان ظروف اهل کتاب پس حکمش آنست که * فان وجدتم غیره افلا تا کلو اخیها * پس اگر بیا بیند چیز
آن ظروف را پس بخورد در روی * وان لم تجدوا فافعلوا وکلو فیها * و اگر نیاید جز آن ظروف پس بشوین آنرا و
بخورند در آن ظاهر حدیث در آنست که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یافته شود و ظروف ایشان به عمل نیز نباشد خورد
از جهت عدم ضرورت لیکن فقها گفته اند که جائز است استعمال آنیه ایشان بعد از غسل بیکرا میت خوا یافته شوند ظروف
دیگر یا یافته نشوند پس حمل کرده شود کراهیت در حدیث بر آنکه مراد ظروفی است که می پزند در روی کوشتهای
خنزیر و شرب میکنند در آن خمر و معتاد اند برای نیاحت از جهت استعمال طبیعی هر چند شسته شود و مراد فقها آن آوانی است که
مستعمل نیستند در نیاحت غالباً ذکر کرده است این را باید آورد در سنن خود صریحاً نقله البرماوی * و ماصدات بقوسک فذلک کرب
اسم الله کل * و آنچه شکار یکی بود تیر زان خرد پس ذکر کنی نام خدا را پس بخور * و ماصدات بکلبک المعلم * و چیزی که شکار
کرده است که معلم است * فذلک کرب اسم الله * پس ذکر کرده نام خدا را * فکل * پس بخور * و ماصدات بکلبک غیر معلم * و چیزی
که شکار کنی که معلم نیست * فذلک کرب * پس در بابی تو ذبح آنرا * فکل * پس بخور * متفق علیه
و هم از پوشیده است * قابل قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ امرت بسهمک فغاب عنک * و قتیکه اند از ی توتیز
خود را پس غایب شد از تو شکار تیر خورد * فذلک کرب * پس در بابی توانی یعنی نیافتی در روی بیکرا تیر خورد چنانکه در
حدیث علی کذب * فکل * پس بخور * ما لم یقتن * مادام که کند نشد * است و بوی نکرد و یفتن بضم یا و کسرتا از انتن
و یفتن یا و کسرتا از انتن نیز گفته اند و این بطریق استجاب است و الا بوی کردن کوشش موجب حرمت آن نیست و در روایت
آمد * است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوشت بوی کرده را خورده است کذا فی الشواشی و شاید که برای
تعلیم جواز خوردن باشد و الله اعلم * و رواه مسلم * و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فی الذی یدرک صید بعد
ثلث * کفایت آنحضرت در حق شخصی که در یافت شکار خود را بعد از سه روز * مکله ما لم یقتن * پس بخور آنرا آنکه بوی
نکرده است * رواه مسلم * و عن عائشة قالت قالوا * کفایت عایشه گفتند صحابه * یا رسول الله ان هنا اقواما *
بد رستی اینجا کرده است * حدیث عهد هم بشرک * که نواخت زمان ایشان بشرک یعنی نومسلم اند و هنوز احکام اسلام
بتمام نگذاشته اند * یا توننا بلحیمان * می آرند ما را کوشتهای همان بضم لام جمع گیم بسکون حار و یفتن نیز آمده
است * لا یدری این کورن اسم الله علیه لم لا * در نمی یابیم و بعد از آنکه ما که ذکر میکنند ایشان نام خدا را بران یا نه * قال
اذ کرموا افتم اسم الله و کلو * کفایت آنحضرت ذکر کنید شما نام خدا را و بخورید * رواه البخاری * از ابن فرشته
در شرح مشارق نقل کرده اند که گفته است نیست معنی حدیث که تسمیه شما الا ان نایب می شود از تعبیه ذبح
کنند بلکه بیان میکند که تسمیه مستحب است نزد اهل و آنچه شما نمیدانید ذکر تسمیه را بران نزد ذبح صحیح است اکل
آن و قتیکه باشد ذایع از آنها می که صحیح است اکل ذبخته را از جهت حمل کردن حال مسلمان بر صلاح و تحسین ظن
بوی و تمسک کرده است باین حدیث کسیکه شرط کرده است تسمیه را نزد ذبح و این تمسک ضعیف است کما لا یخفی
* و عن ابی الطفیل * بضم طاء صوابی مشهور است پستیزین صحابه در موت علی الاطلاق و بود و رضی الله عنه از تابعدار
علی مرتضی رضی الله عنه فصیح اللسان سریع الجواب * قال سئل علی * کفایت پرسید * رضی الله عنه * هل خصکم
رسول الله صلی الله علیه و سلم بشیء * ایا منصوص و ممتاز کرد انید * است شما را آنحضرت یعنی اهل بیت را بچیزی از
احکام که دیگران را نگفته * فقال ما خصنا بشیء لم یعم به الناس * پس گفت علی مرتضی رضی الله عنه مخصوص نکرد انید است
آنحضرت ما را بچیزی که فراتر گرفت بدان چیز همه مردم را فی الصراح عموم فراتر گرفتن همه را در کلام درین تخصیص در بابیه
الک یا ت کشته است قبل کرب * الا ما فی قراب عیشی هذا * مگر چیزی که در قراب این شمشیر من است قراب یکسر قات
شمشیر بدان که در روی شمشیر با نیام و بند می باشد * فاخرج صحیفه فیها * پس بیرون آورد علی مرتضی نامه که در روم

این نوشته بود لعن الله من ذبح بغير الله لعنت کنا د خداي تعالی که ذبح کند بغير نام خدا چنانکه مشرکان
ذبح میکردند بنام بتان و لعن الله من عرق منار الارض و لعنت کنا د خداي تعالی که ذبح کند بغير نام خدا و نشانهای
زمین را منار بفتح میم جمع منار است بمعنی علامت یعنی نشانهای زمین که متمیز و جلایم کرد بان خاک و د یعنی میخواهد
مباح کرد اینان آنچه نیست مرا و را از حق همایه و بر زمین دارد نشانها را و قطع میکند چیزی را از زمین و د یعنی
میکرد اند از زمین خود کن اقالوا و تواند که معنی آن باشد که تغییر میدهد نشانهای زمین را و بر زمین آورد انوار و ناپدید
میکرد اند انوارا که کشتن مردم را و را و قطع کند طریق را و این معنی مناسب تر است باین روایت که گفت و فی رواية
من غیر منار الارض لعنت کنا د خداي تعالی کسی را که تغییر میدهد منار الارض را و لعن الله من لعن والده و لعنت کنا د
خداي تعالی کسی را که لعنت کند پدر و خود را که از جمله حقوق و این است و احتمال دارد که مراد آن باشد که لعن میکند پدر و
دیگری را پس لعنت میکند آن دیگر پدر را و از پس وی سبب و باعث لعنت پدر و خود میگردد پس گویند و لعنت میکند پدر و خود را
چنانکه در حدیث دیگر نهی آمده است از شتم زائد و شاعر گفته کرما د رخویش دوست دارم دشنام منده بهما در من و لعن
الله من اوى محلثا و لعنت کنا د خداي تعالی که جای دهد و پناه دهد و حمایت کند مبتدع را که در دین چیزی پیدا کند که در
اصل نبوده است و خلاف سنت و غیر آنست اینو اجای دادن ماوی پناه جای و محبت بکس و ال بمعنی اخلاص کنند
و بر پدر آرند و محبت بفتح ذال نیز آمده بمعنی امر محبت نو پدر آورده شده و جای دادن آن بمعنی راضی شدن
پد آن و صبر کردن بر آن و تقریر فاعل این بر آن کنانی میجمع البتار و لعنت شامل است لعنت کفر را که بمعنی دوری از رحمت
حق باشد و لعنت نسق را که مراد بد آن و ری از د رکاه عزت و قرب است و اطلاق لعن بدین معنی بسیار است در
احادیث و درین نجاست و خلاصه از بعضی از حدیث و رات و مشکلا ت فک بر و او معالم و عن رافع بن خدیج
بفتح خا صحابی انصارى است حاضر نشد پدر را از جهه مغرب بعد از آن حاضر شد احد را و مشاهده را که بعد از و است
قال قلت کفتم یا رسول الله انا لا قوالا لعن و غل بد رستی ماملات کنند و پیش اینده ایم دشمنان را یعنی
کافران را فردا و لیست معنای و نیست با ما کار د یعنی شایک که کار دهام را بناشد مدی بضم میم جمع مدیه مثله
المیم کار د کلان و فی الصراح مدیه بضم و کعود شده افنک به بالقص ایا پس ذبح کنیم به نی که تیز باشد مانند کار د قال
گفت آنحضرت ما انهر الدم چیزیکه روان کرد اند خون را و ذکر اسم الله و برده شود نام خدا فکل پس بخور
یعنی جایز است آنچه ذبح کرده شود چیزی که روان کند خون را خواة آهن باشد یا نی و این متفق علیه است میان
علماء لیس لعن و الظفر مکر ذن ان و ناخن و صاحب حکم عنه و مر انجام است که خورد هم شمار از سبب آن که
پد اند ان و ناخن چار و انیمت پس بیان کرد فرمود اما المن نعظم امادند ان پس استخوان است و با استخوان
روانیمت ذبح شیخ ابن صلاح گفته اند انیمت من بعد از تحن و نقیش بر ای منع ذبح با استخوان معنی که در عقل در اید
و شیخ عزالدین عبد السلام نیز همچنین گفته و در حدیث همین مقل از فرموده که بدند ان جایز نیست چرا که استخوان
است و شیخ مدی الدین نووی رحمه الله گفته علتش آن است که استخوان نجس میگردد بخون و قتی که ذبح کرده شود بوی
و نهی واقع شده است از نجس کردن اینان استخوان زیرا که توشه و خوراک برادران شما است از جن نذ اذکر السیوطی
و اما لظفر و مدی الحیش و اما ناخن پس کار د های حبشیان است و حبش با جمع حبش است و معنی تعلیل
انست که در ذبح کردن بنا خنان تشبه است با ایشان درین فعل شنیع که مخصوص است با ایشان و حبشه کافران و نصاری
و ما ماوریم بخلافت کردن با ایشان بدانکه منع از ذبح بدند ان و ناخن طی الاطلاق است نیز دانسته که رحمه الله
عالمهم و نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه جایز نیست بدند ان و ناخن که بجای خود اند در دمان و در دست و جایز است
بدند ان و ناخن که بر کبیل با شنگ و یا کی نیست بخوردن آن و لیکن این ذبح مکر و است و شاخ نیز همین حکم دارد

و حجت الله اطلاق حد بحد مل گوراهم و حجت ما قول آنحضرت است که فرمود امور الدنیا شست و سه خون بهر چه میشود می
 و انرا لا رد اج و بهر که ای کردن و بهر چه میشود می و آنچه روایت کرده است رافع بن خدیج محمول است بر غیر مشروع زیرا که
 همیشه همچنین میکردند * را ضبنا ذهب ابل و غنم * و رحیلیم ما غارت شتران و کوفشند این را این نیز مقوله رافع بن خدیج
 است * نزل منها بعیر * پس کربخت و پرا کند و شل از آن شتران شتری * فرما: رجل بسهم * پس زد آن شتر را مردی
 به تیر * فجمه * پس باز داشت آن شتر را و بر جاد اشع او را * فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله ه الا بل و ابل *
 پس گفت آنحضرت بد رستی مرا این شتران را یعنی در میان ایشان رمن کلن و کوزن کلن که انداز مردم * کا و ابل الوحش *
 همچو رمن کلن از جا نوران د شتی * فاذا غلبکم منها شی * پس و قتیکه چیزی که زد بر شما از این شتران چیزی یعنی
 شتری * فاعلوا به کلک * پس بکنید بآن شتر همچنین که کردید یعنی تیر زنی یا بهر نوع که توانید بکشید بعد از آن که
 چیزی با شل که رواست بدان ذبح که حکم شکار دارد و همچنین اسفا در قتیکه شتر و جز آن در چاه افتد و مانند آن
 پس ذبح در قسم است اختیاری و اضطراری اختیاری بجراحت کردن است میان لبه و لحن و بریدن رکبای نحرف
 و اضطراری بجراحت کردن در مر جا که یا شود در مایه میگوید که امام مالک گفته است که حلال نمی شود بذکوة اضطرار و اعتبار
 نمی توان کرد آنرا زیرا که نادر است و ما میگوئیم که معتبر حقیقت عجز است و مسلم نیست ندرت بلکه کثیر است * متفق علیه
 * وعن کعب ابن مالک * صحابی مشهور است از شعراء اسلام صاحب تخلف از غزوة تبوک و قبول توبه * انه کان له غنم ترمی بسلع *
 و را بیجا است از وی که بود مزار را که میگوید آن که می چریک بی بسلع بفتح هین مهمله و سکون لام نام کرمی است بدین در جانب
 غریبی مایه در آنجا است که صاحب از بعد میگویند و حفز خنبلق و غزوة آن در آنجا بود میگویند * فابصرت جاریة لنا بشاة من
 غنمة موتا * پس دید و دریافت داهی که مار بود بیک کوسفندی از کوه همدان ما اثر مرک را یعنی دید آن جاریة کوسفندی را
 که میبرد * فکسرت حیرا * پس شکست آن جاریة سگی را * فذبحتها به * پس ذبح کرد آن شاة را بان سگ * فقال النبی *
 پس سوال کرد کعب ابن مالک پیغمبر را * صلی الله علیه و آله * که خوردن آن کوسفند حلال است یا نه * فامر به باکلهما *
 پس امر کرد آنحضرت کعب را بخوردن آن شاة * رواه البخاری * و من شاة * فذبحها * بن اوس * بسکون
 و اوائضاری بزاد رزاد حسان بن ثابت او را وید او را که اوس بن ثابت بن منذر است صحبت است عبادة بن
 انصاف و ابوالدرداء رضی الله عنه گفته اند که خدا ای تعالی شد اوس بن اوس را علم و حلم فرزداد * عن رسول الله *
 روایت میکند از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * قال ان الله * بذر ستمیکه خدا ای تعالی * کتب الاحسان
 فی کل شی * نوشت و واجب کرد انیل نیکی کردن را بر هر چیزی حتی ذبح و قتل و ذبح * فاذا قتلتم فاحسنوا القتله *
 بکمر قاف پس چون بکشید پس نیک کنید طریق کشتن را که تیر کنید شمشیر را و زود خلاص کنید و عذاب نکنید * و اذا
 ذبحتم فاحسنوا الذبح * و چون ذبح کنید پس نیک کنید ذبح را و در روایتی الذبح بکمر ذال چنانکه قتله بکمر قاف
 بود * لیجل احدکم شرقة * بفتح شین و باید که تیر کند یکی از شما کار خود را * و لیروح ذبیحة * و باید که راحی
 دهن حیوان ذبح کرده را یعنی بکند از دایره ببرد و سرد کرد و اعتراض یا بل این بیان احسان در ذبح است
 و از جمله احسانست که تیر نکند کار در پیش چشم حیوان و یکی را بحضور دیگر نکشد اگر ممکن است و پای کشید
 نبرد آنرا که میخواهد ذبح او را * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یسلم ینهی ان تصبر بهیمة *
 گفت ابن عمر رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که نهی میکرد از آنکه صبر داد * می شود یعنی حبس کرده شود و نگاهل داشته
 شود حیوانی چهار پایه * او غیر ما * یا غیر بهیمة از حیوانات دیگر * للقتل * از برای کشتن و اصل صبر حبس است
 فی الصراح صبر شکمائی کردن و بازداشت کردن کسی را از جهت کشتن یا بجهت سوگند دادن و مراد آنست که حبس کرده
 شود حیوانی و نگه داشته شود از برای کشتن بی اکل و شرب یا معنی آنست که نگاهل داشته شود حیوان و هدف ساختن

شود و قبر ائمه اخته شود بخوبی و یاقین که در جایت آیند و بیاید * متفق علیه * و عنه ان النبي صلى الله
 علیه و سلم لعن من اتخذ شيئا فيه الروح غرضاً * و هم اذا بن عمر را صفت کرده است که می را که
 گرفت و ماخت چیز را که در او روح است قبل غرض بجهنمین مفتوحترین نشانه تیر * متفق علیه * و عن ابن عباس
 ان النبي صلى الله علیه و سلم قال لا تتخذوا شيئا فيه الروح غرضاً * مدلول این حدیث مدلول حدیث سابق است لیکن
 اینجا یصغیه نهی فرموده و در اینجا لعنت کرده و درین فعل و تغلیظ تشدید بدین لعن بیشتر است و بر هر نقلی درین فعل تغلیظ
 حیوان و انلاف او است اگر بمرور او اگر نه و در بعد از آن ذبح کنند تعدیب بی موجب باقی است * و رواه مسلم * و عن خابر قال نهی
 رسول الله صلى الله علیه و سلم عن الضرب في الوجه * نهی کرد آنحضرت از زدنی در روی بطایفه یا بتازیانه و جز آن
 در روی آدمی یا حیوان یا تیر * و عن ابي بصير في الوجه * و نهی کرد آنحضرت از داغ کردن در روی فی الصراح و هم
 و وصفه نشان کردن و داغ کردن * و رواه مسلم * و عنه ان النبي صلى الله علیه و سلم حرمله جمار * و هم از جایز است که
 آنحضرت را کشتن بر روی چواری * و قبله و هم فی وجهه * و حال آنکه بتحقیق داغ کرده شد و است در روی آن جمار * قال * کتب
 آنحضرت * لعن الله الذي رمى بجملة كنانة في اي، تعالى ان کسی را که داغ کرده است او را * و رواه مسلم *
 بن آنکه داغ کردن این روی متوهمی نه است با جماع بخلاف در آدمی یا در حیوانات دیگر اما داغ نه در روی بعضی مستحب
 داشته اند در چار یا یا یا زکوة و چیزی به و جایز است در غیر آن و مقصود تمیز و تعیین است اما در آدمی اخبار و آثار
 قول و فعلا مختلف آمده است اما اقوال بعضی دلالت دارد بر آنکه خوب و محبوب نیست و بعضی بر منع ترک آن بعضی
 بر نهی از آن اما فعل که دلالت دارد بر جواز آن آنچه روایت کرده شد است که آنحضرت فرستاد طیبی را از ابی بن
 کعب پس فصل کرد و در او داغ کرد و چون بچرخید سعد بن معاذ در آنکس اذن کرد آنحضرت از او داغ و چون ورم کرد
 داغ دیگر فرومود و داغ کرد و خابر را و بعد بن ابی زراره را گفته اند که نهی محمول است بر آنکه باختیار باشد بی ضرورت
 و احتیاج بدان را اگر ضرورتی باشد جایز است که از کوفتی سفر السعاده و گفته اند که داغ کردن از اجابت و همیه است که
 عذاباً شریک آن نادر است در توکل بخلاف علاجی دیگر که از اجابت طلبیه است و اگر چنانچه ابی انبیا نیز حاضر کردند
 جایز بود و مختار آن است که مکروه است بر است تحریمی مگر نزد حصول ظن غالب بقول طیبی ها ذی که کوبید منحصراً بر
 علاج در آن * و بعضی گفته اند که نهی از آن جهت کرده اند که عرب اعتقاد داشتند که ایجه نافع است جز با و قطعاً پس نهی
 کردند تا در رویه شرک خفی نیفتند و باقی کلام در شرح سفر السعاده است * و عن انس قال غدت الى رسول الله
 صلى الله علیه و سلم بعد ان ابى طلحة * کتب انس بن مالك با من ادبردم يسرى آنحضرت بعد ان ابى طلحة را که برادر
 او بود از مادر او طلحه شوهر مادر او است و این عبد الله از مادر وی متولد شده بود و گفته اند که تا آنکه کتب آنحضرت
 او را آنکه خائنین جزایا جز آن از جنس شیروین و ما لکن او را زکام طفل که زائید شده است و این حضرت اصفا
 در اطفال * و رواه قتیب بن شبيب * پس یا ختم من آنحضرت را در رخا آنکه در دعت او است میهم بکسر میهم و سکون تختا نه
 و فتح لعن همله آفندی که روی داغ کنند * هم ایل الصدقة * داغ میکرد دشمنان زکوة را تا متمیز شوند از دشمنان دیگر * متفق
 علیه * و عن مشام بن زيد * جل او انس بن مالك است تا یعنی است فقه * عن انس * و روایت میکنند از انس بن مالك که
 جل او است * قال * کتب انس بن مالك * و خلف علی النبي * در آنماد بر پیغمبر * صلى الله علیه و سلم و هو فی مری * و حال آنکه روی
 در مری بود و بر یک بکسر میهم و سکون را و فتح مریخه جای باز داشت دشمنان و جز آن از یقر و غنم و زید یعنی همی است
 * و رواه یهم شیا * پس دلیل من آنحضرت را آنکه داغ میکرد چیزی را از چهار یا یا یعنی در عضوی و طریقی از اعضا
 و اطراف آنها و در بعضی نسخ شاء جمع شده و این نسخه ظاهر است انتساب معنی * حسیله قال * میگوید هشام کان می برم
 انس را که کتب * بنی از آنها یعنی داغ میکرد در رکوشهای انعام و کوشید آن * متفق علیه

لایم گفته اند تا بقی است و یک زاورا محبت است این المذنبی و نسائی او را مجهول گفته اند و عیالی گفته تا بقی شده است
 نو این چنان در ثقات ذکر کرده و او بود او در ترمذی از وی چیزی که در روایت نکردند * عن ایبه * روایت میکند
 از پدر خود * قال * گفت پدری * حالت النبى * پس عیدم پیغمبر را * صلى الله علیه و سلم * طعام النصارى * از خوراک
 نصاری که می توان خورد * و فی روایة * و در روایتی اینچنین آمده است که * ساله رجل * یعنی گفت پدری سوال
 کرد آنحضرت را مردی و گفته اند که آن مرد عی بن حاتم است * فقال * پس گفت آن مرد سائل * ان من الطعام طعاما
 اخرج منه * بدستیک از جمله طعام ما طعامی است که خرج می کشم من ازان خرج در اصل بمعنی تکی است و اطلاق
 میکنند بر آن و معنی اخرج اجتناب میکنند از آن یعنی در خوردن او را نه می دانند * فقال * پس گفت آنحضرت * لا يتخلجن
 فی صدرک شیء * نباید که در ریه های تو چیزی یعنی از شک و شبه و در روایتی طعام بجای شیء و شیء عامتر است
 ولیکن سوال از طعام بود و حال بیاض مهمله در اول وجه در آخر گرفتن حق حاجت باریقه از سحاب و تسلیم اضطراب ری
 کنگ افی القاموس و تفسیر کرده است صاحب قاموس این قول را و لا يتخلجن فی صدرک طعام یعنی نه در آید در دل
 تو از آن طعام چیزی زیرا که وی نظایف است یعنی مباح است انتهى و لا يتخلجن بخای معینه نیز روایت کرده اند از خلیجان
 یعنی تجرک و شبه در دل * ضارعت فیہ النصارانیة * مشابه شینى * و درین خلیجان نصرا نیت را یعنی رهبانیت
 و تشبیه را بر نفس چنانکه رهبان اسم سابقه میگرداند و تخصیص بنصرا نیت کرد بجهت آنکه سائل عی بن حاتم بود
 و وی نصرا نیت بود پیش از اسلام خورد یعنی تو بهر ملت حقیقه سهله * عمل بظاهر کن و بی دلیل در شک و شبه میفت
 که گرفتار و سواس خواهی شد * زواده الترمذی را بود او * و عن ابی الدرداء قال نهی رسول الله صلى الله علیه و سلم عن اكل
 المجثمة * بضم میم و فتح جیم و تشبیه مثلثه مفتوحه * و فی التی تصویر بالنبل * و مجثمه حیوانی است که حبس کرده
 می شود و در ف ساختن می شود به تبر و کشته می شود بان نه بدیج و اصل چشمه پیر زمین نهادن مرغ چنانکه بروک
 مر ابل را و تعبیر کرده میشود بان از قتل و هلاک که بان میچشم پیر زمین فاصتوا فی دیارهم جاثمین که در قرآن مجید
 واقع شده است بلین معنی است * رواه الترمذی * و عن العرباض بن ساریة * صحابی است از اهل صفه و از کربه کنندگان که
 در حضرت رسول الله صلى الله علیه و سلم آمدند و هر یکی طلبیدند و نیا یافتند پس کربه کفان و حضرت زده رفتند ماتة خمر
 و سمیعین * ان رسول الله * روایت میکند که پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم نهی یرم خمر عن کل ذی ناب من السباع * نهی
 کرد از خوردن مرغان و فکندند و فکندند از دنده ها و مراد بلی ذی ناب اینچاه حیوانی است که میف و در میف و در بناب چنانکه
 شیر و کرک و یوز و بیلک و خرس و مانند آن * و عن کل ذی ناب من الطیر * نهی کرد از خوردن هر خد او ذی ناب بکسر میم
 و مکن خای و فتح لام چنانکه جارحه مانند باز و چرخ و کرکس و جز آن که شکار میکنند بچنگال * و عن لکوم السمرة الالهية * و نهی کرد
 از کوشته های خوران خابکی بعد از آنکه خلل بود خوردن آن در رحمت آمده است که دیگران ازین گوشت میجو شیک فرمان
 شده که دیگران از دیدگان ها بر نکران برانند از آن * و عن المجثمة * و نهی کرد از حیوانات کشته شده نه بطریق ذبح * و عن الخلیصة * و
 نهی کرد از خوردن خلیصة بفتح خاء معینه و کسر لام و سین مهمله از دیند و شده کرک و مانند آن و بوده شده از دهان وی
 مرده پیش از ذبح * و ان توطأ السمیة حتی یضعن مانی بطونهن * و نهی کرد از آنکه و طی کرده شوند زنان حامله تا آنکه
 بزانند و بیهنک چیزی را که در شکمهای ایشان است این در حالی که جاریه در بند آمده حامله است جایز نیست و طی او تا بزانند
 و اگر حامله نباشد و طی کرده نشود تا حیض آرد تا استبراء حاصل گردد * قال محمد بن یحیی * محمد ابن یحیی بسیار اند مواد اینجا
 محمد بن یحیی قطعی است بضم قاف و فتح طای مهمله روایت کرده اند از وی مسلم و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و روایت میکند
 و فی ابو عاصم شیبانی شیخ امام ابو عیوب الله بن محمد اسمعیل بخاری گفت محمد بن یحیی * سئل ابو عامر عن المجثمة * یوسیده
 شد ابو عامر از معنی مجثمة * فقال ان ینصب الطیر * پس گفت مجثمه پرندة که استیاده کرده شود و در ف ساخته شود * و الشی

یا چوئی یعنی حیوانی جز بر نل * فیومی * پس تیرانداخته شود و او را گشته شود باین طریق چنانکه در حدیث ابوالدرداء گفته شد * رسول عن النخلة * و بر وی * شد ابو عامر از معنی خایه * فقال ابن ثب * پس گفت ابو عامر کرم * والاصم * یا درنده * دیگر که میگوید کوسفتن را * یل رکه الرجل * می دریا بل او را مرد * فیخلف منه * پس میگوید از دهان کرم * فیهدوت فی بد * پس می میرد و ردست آن مرد * قبل ان یل کیه * پیش از آنکه ذبح کند آن خایه را مشتق از خاص و اختلاس بمعنی ربودن * رواه الترمذی * و عن ابن عباس و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن شریطة الشیطان * نهی کرد آنحضرت از خوردن شریطة شیطان * زاد ابن عیسی * زیاد * کرمه است ابن عیسی در بیان معنی شریطة و گفته * هی الذی یقطع منها الجبال * شریطة ذبیحة است که برید * می شود از ری پوس * ولا تعری الا وداج * و برید * نمیشود رکهای کردن که ذبح عبارت از آن است فوی بفتح فار سکون را بریدن و او را چ جمع و دج بفتح و او را دال رک کردن * تم ترکا حتی تموت * پسترنک داشته می شود تا آنکه می میرد و اهل جاهلیت می بریدند چیزی اندک از پوست حلق بهیجه و میکل اشکن تا آنکه می میرد و نسمیه او بر شریطة از جهت آنست که شرط بمعنی نشتر زدن است از شرطه حجام با شرط بمعنی علامت است و اضافت بشیطان از بهر آنست که حامل و باعث و مزین و محسن این عمل برای ایشان اوست و راضی است بدان * رواه بوداؤد * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ذکوة الجنین ذکوة * ذبح بچه که در شکم است ذبح مادر اوست فی الصراح ذکوة بذال معجمه و تذکیه کل و بریدن کوسفتن را یعنی ذبح کردن مادر کفایت است در حلال شدن جنین پس اگر ذبح کرده شد کوسفتن که در شکم از جنین است مرده حلال است خوردن آن و باین قائل اندا بیه ثلثة پس نزد امام احمد و شافعی حلال است خواره موی بر او رده باشد یا نه و نزد امام مالک اگر تمام شده خلقت او و روئیده باشد موی او و نزد امام ابو حنیفه و در مدایه قول صاحبیه نیز همین گفته حلال نیست اکل او مگر آنکه بیرون آید زنده و ذبح کرده شود و قول زفز و حسن بن زیاد نیز همین است و متمسک ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است که چون بیفتد صید در آب نباید خورد با احتمال آیه شایید بآب مرده باشد پس حرام کرد اکل را نزد وقوع شک در سبب زهوق روح و این موجود است در جنین چه دریافته نمی شود که وی بدهی ام مرده یا با احتیاس نفس و اگر زنده برآمده واجب است ذبح او با اتفاق و در صحت این حدیث نزد امام سنن است رااه بوداؤد والد ارمی و رواه الترمذی عن ابی سعید الخدری قال قلنا * کفنا ابو سعید گفتیم ما * یا رسول الله فنشرو لنا * نذر میکنیم ناقة را و نحر نیزه زدن در سینه شتر و این سنت است در شتر اگر چه ذبح نیز جائز است * و ندیح البقرة و الماشاة * و ذبح میکنیم گا و کوسفتن را و ذبح بریدن رکهای حلق چنانکه در گا و کوسفتن باید کرد * فنجیل فی بطنها الجنین * پس می یابیم در شکم اینها بچه یعنی مرده * انلقیه ام باکله * یا بیند اریم و بر تاییم او را یا بخوریم * قال کله ان شئتم * گفت آنحضرت بخورید او را اگر میخواهید * فان ذکوة ذکوة * پس بد رستی ذبح او ذبح مادر اوست * رواه بوداؤد و ابن ماجه * و عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من قتل عصفورا * کفت آنحضرت کسی که کشت کبشکی را * فما فوئها * پس چیزی که فوق او است در صغر و حقارت جنة یا در کبر و عظم * بغیر حقها * کشت بی حق آن چنانکه نباید کشت و حلال نیست * سأله الله عن قتله * می پرسد او را خدای تعالی ار کشتن وی یعنی روز قیامت از آن مشغول خواهد شد و بران ما خورد خواهد کشت * قیل * گفته شد * یا رسول الله و ما حقها * و چیست حق کشتن آن * قال ان یل بها فیا کله * گفت آنحضرت حقش آنست که ذبح کند او را پس بخورد آنرا * ولا یقطع رأها * فیرومی بها * و نبرد سر او را پس بیند از آنرا یعنی بر وجه ذبح نکش * رواه احمد و النسائی والد ارمی * و عن ابی رافع الیشی * اختلاف است در اسم و نسبت او صاحبی قلیم الاسلام است و بعضی گفته اند که حاضر شد بد و او بود با وی لواء بنی لیب و بعضی گفته اند از مسلمة فتح است قول ازل

همچو تراخت معل و ذاعت ذراع علی یقه و مجاورت کرد بمکه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المال یته * کفایت قدوم آورد
آنحضرت ملکین و مردم یحییون استیمة الابل * و حال آنکه مردم می بویک تن کوهان شتران را حبیبتیم و موحد بویدن از باب نصر و اسنمه
جمع غنم بفتح سین * و یقطعون الیاء المغم * رمی بویک تن دنیهای کوهن ان و الیاء جمع الیه بفتح همزة مقصود آنکه
کوهان و دنیهای از زده می بویک تن رمی خوردند * قال * گفت آنحضرت * ما یقطع من الیهمة * چیزی یعنی عضوی که بویده شود از
چار بایه * رمی حیه * و حال آنکه رمی بیکه است * نهی میته لا توکل * پس آن قطعه بویده شده مردار است خورده نمی شود
* الفصل الثالث * عن عطاء بن یسار * تابعی ثقة است مشهور از کبار علمای
روایت از ترمذی و ابوداؤد

حد یقه اجبت کثیر الحد یث مولی ام المومنین عیمونه مات سنة اربع و تسعين و هو ابن اربع و ثمانین * عن رجل من
بنی حارثه * روایت میکند از مردی از بنی حارثه که قبیله از انصار است * انه کان یروی لقیة * یک رستی که آنمرد بود
که پیچید از بیل نایق استن را * شععب من شعاب احد * یک رة از درهای کوه احد لقیة یکسر لام و فتح آن نایق قریب العهد
به نتاج شععب یکسر خورجیه میان دو کوه و راه میان دو کوه و مسیل آب * فرای بهایا مات * پس دید تا بن نایق موت را
یعنی دریا خفت که می میرد * فلم یجد ما یخسر فابته * پس نیافت چیزی را که نخر کند آنرا بیل این چیز از زنیزه و کارد و ما نکل
آن * فاحذ و کذا * پس گرفت مثنی را و نکل بفتح و او یکسورتا * فوجاً به بقی لمتها * پس زد به جمع در غنیه وی * حتی
انعراق دهنها * تا آنکه رنجب خون آن نایق را جی بگارد در زدن * ثم اخبر رسول الله * پستو خورداد ان مرد پیشه و دخل
روا * صلی الله علیه و سلم فامرهم باكلها * پس امر کرد آنحضرت آنمرد را بشوردن آن نایق * رواه ابوداؤد و مالك و یرویه
قال * و روایتی از پیچنین آمده است که گفت * قل كما به شظاظ * پس قل تلیه کرد یعنی ذبح کرد آن نایق را ایوب بن شظاظ
یکم شین و یطائین معجمین چربی که مرد و طرف او تو می باشد و در آورد می شود در میان دو جوال * و عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من بدابة فی البئر الا وقد ذکاها الله لابی ادم * نیست هیچ چنبد * در دیر با عکبر آنکه
ذبح کرده است از اخذای تعالی برای اولاد ادم یعنی خلای است پی ذبح و شکار کردن و بر آوردن آن از بد ریاحکم ذبح
و بار د ظاهر این حد یث حل تمامه دو اب است و از ان میان حل سمك متفق علیه است میان امت و در غیر آن
اختلاف است * رواه الارقطنی * باب ذکر المکلب * باب در ذکر کلب که کلام از ان نکات اشتق آن جائز است و کلام
جائز نیست و آنکه کشتن آن جائز است و جائز نیست چون در کتاب میل ذکر کلب گذشت بیان بعضی احکام کلب نیز کرد *
* الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتنی کلبا *

کسیکه کرد آورد یعنی نگاه دارد سگی را * الاکلب ماشیه * عکرسکی ماشیه یعنی کسیکه برای نگاهبانی حواشی نگاه دارد
* اوضار * بضاد معجمه بر وزن قاض یعنی خاک شکاری را ضاروة در پی صید دوند شدن * مك * نقص من عمله کل يوم قیرا طان *
نقصان کرده می شود از اجر عمل او هر روز و قیرا ط به سبب عقوبت بر نگامد اشت آن از جهت امتناع دخول ملائکه در خانه
و دین در آوردن در ظرف آب را این کردن مردم قیرا ط نیم دانک مراد از اینجا مقل از معلوم است عند الله * متفق علیه
* عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتنی کلبا * کسیکه بگیرد سگی را یعنی نگاه دارد آنرا * الاکلب
ماشیه او صید او زرع انتقص من اجره کل يوم قیرا ط متفق علیه * مثل حد یث سابق است و اینجا کلب زرع یعنی آنکه برای
محافظت زراعت نگاه دارند زیادت کرده و نقصان از اجر مقل از قیرا ط گفته و در اینجا و قیرا ط گفته بود و این تفاوت یا باختلاف
انواع اکلب است چنانکه در حد یث جابر بیان یا پیچید اختلاف مواضع و امکان چنانکه حرم و غیر حرم یاد و قیرا ط در
حد این و قیرا ط در صحاری و بلاد یا باختلاف از متبه یا نیست بنقصان قیرا ط حکم کردند و چون مثلاً طبع یککلب
بیشتر شک و الفت یا نه زیاد شد زجر و نشد زیاد شد و بعضی گفته اند که اختلاف نیست در حد یث زیرا که اقتنا
از لایه بر ایجاد است * فافهم * و عن جابر قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم بقتل الکلاب * گفت جابر امر کرد ما را

آنحضرت بکشتن سگان * حتی این الحارآة تغلب * بفتح نون و تشدید دال مفتوحه و رفع میم * من الباذیه بکلمها * تا آنکه پیش می آمد زنی از بادیه بسک خود که داشت * فنقتله * پس می کشتیم آن سگ را تا حکم آنحضرت و گفته اند که این مخصوص بود بملینه مطهره که مذهب انوار روحی و مورد ملائکه بود پس هزار ارامت تطهیر آن از کلاب که مانع اند از دخول ملائکه و تخصیص بزن بیجهت آنست که زنکان در یادیه می باشند و مکارانکه عین ارنی و احتیاج آنها به نکاهن داشتن آن بیشتر است یا این قید مرأاة اتفاقی است و الله اعلم * تم نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن قتلها * بستر نهی کرد آنحضرت از قتل کلاب * قال * و رکعت علیکم بالاسود الیهیم * بر شما باد قتل کلب اسود خالص سواد بهم یکرنگ * فی النقطتین * خد اولد و نقطه سفید بالای و چشم * فانه شیطان * پس بد رستی اینچنین سگ با این صفت شیطان است شیطان گفتن از راجعت شدت خبیث و بی بودن وی زیان کنند و ترین سگان رو بد تود رنگهای بی زود و توازن شکار کردن حتی که امام احمد بران گفته اند که حلال نیست شکار سگهای ذریه که وی شیطان است و اتفاق دارند بقتل کلب عقور و آنکه در وی ضرر است اگر چه حیوان نباشد * رواه مسلم * و ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم امر بقتل الکلاب * و راجعت اسف از ابن عمر که آنحضرت امر کرد بقتل سگان * الا کلب صید * مکر سگ شکار * و کلب غنم * یا سگ کو سفید آن * و ماشیه * شک راوی است که غنم گفت یا ماشیه * متفق علیه *
 بضم میم و فتح خیم * مجاهده و قتل بد ناعه مفتوحه صحابی مشهور است * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اولان الکلاب امه من الایم * اگر نمی بود این که سگان امتی از امتها اند * لا مرت بقتلها کلبها * هر اینده او میگردم من یکشتن آن همه پس اگر امر کنیم بقتل آن منقطع می شود گروهی از خلق خدا و لابد در وجود این کوره حکمتی خواهد بود و امت از هر جنس حیوان امم جماعت * فانلوا منها ظل اسود یوم * و چون میل نیست بکشتن همه پس بکشید آنچه زیان کننده و تر است از آن میان و آن هر سگ * یا یکرنگ * رواه ابو داود و الدارقانی و الترمذی و النسائی و زیاده کرده است ترمذی و النسائی این عبارت را که * و ما من اهل بیت یزیدون کلبا * و نهی کنند هیچ اهل خانه که می بندند سگی را * الا نقص من عملهم کل یوم قیراط * دیگر آنکه نقصان کرده می شود از اجر عمل ایشان حصه معینی * الا کلب صید و کلب غنم * اگر کلب حیرت * مکر سگ شکار یا سگ کوهفند آن یا سگ کشت زار * و عن ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن التجریش بین البهائم * نهی کرده است آنحضرت از درغلانیدن و جنگ انداختن میان چهارپایهائی چنانکه میان شتران و قیظان و مانند آن و جنگ انداختن میان مرغان نیز همین حکم دارد * رواه الترمذی و ابو داود * و بایب ما یسل آکله و ما یسرم * یا ب در میان حیواناتیکه حلال است خوردن آن و حیواناتیکه حرام است خوردن آن بآنچه بکتاب الله ثابت شده است حرم آن میتة است و دم مسفوح و لحم خنزیر و آنچه ذبح کرده شده است بنام غیر خدا چنانکه کریمه قل لا یجوز فیما اوحی الی منهما الا یة اثبات آن میکنند بعد از این زیادت کرد سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اشیاء دیگر را مثل کل ذی ناب و ذی مخلب و حمر اهلیه و جز آن پس بعضی از آن متفق علیه است از جهت قطعیت احادیث و بعضی مختلفه میان آمده از جهت اختلاف احادیث و آنچه بدین است بدان اختلاف قول و بی تعالی است و یسل ایهم الطیبات و یسرم علیهم الشبائیم و باین استدلال کرده اند اصحاب ما بر تقویم ما عوای معک از حیوانات مایه و در مدایه گفته است که امام مالک و جماعه از اهل علم رفته اند بحوری اطلاق حل جمیع آنچه در اختیار است و استثنا کرده اند بعضی خنزیر و کلب و انسان مائی را بر از امام شافعی آمده است که مطابق داشته و همه را حلال گفته بدلیل قوله تعالی و احل لکم صید البحر و قل وی صلی الله علیه و سلم و رشان یحرم و هو الطهور مایه و اصل میتة و ما را دلیل قول وی سبحانه است و یحرم علیهم الشبائیم و جز معک هر چه صفت حییت است و مراد بشیبت آنچه بدلیل دانند او را طایع سلیم ضد طایم و هر چه جز معک است طایع ملیم آنرا خبیث میدانند و مل معب امام احمد آنست که بعد از

است که گمان برد و است که درین حدیث دلالت نیست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مطلع شد و باشد بر خوردن آن با آنکه گمان نمی توان برد بآل ابی بکر که ایشان اقدام کنند بر نعلی که در زمان آن سرور نبود مگر آنکه نزد ایشان علمی باشد بپرواز آن از شدت اختلاط ایشان با آنحضرت و عدم مفارقت ایشان از خدمت و صلی الله علیه و سلم با توفیر داعیه صحابه رضی الله عنهم بر سوال احکام از حضرت رسالت و از بیجهت مذمت راجح آنست که اگر صحابی گوید که ما میکردیم چنین در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم این را حکم رفع است زیرا که ظاهراً اطلاع آن حضرت و تقریر اراحت بران و هرگاه که در مطلق صحابه باشد پس چگونه در آل ابی بکر رضی الله عنهم و گفته است طبعاً و ی که رفته است ابوحنیفه بنوفی کرامت اکل خیل و مخالفت کرده اند و را صاحبیه و غیر ایشان را احتیاج کرده اند باخبار متواتره در حدیث آن انتهای و تحقیق نقل کرده اند بعضی تابعین حدیث از صحابه مطلقاً بی استثنای بعضی از صحابه از این پس اخراج کرده است این ابی شیبه بسند صحیح بر شرط شیخین از عطاء که گفت همیشه بود و این سلف تو که میخوردند آنرا گفت این جریمه گفتیم که من بعد از مراد بسلف اصحاب رسول الله را میبخوام صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم که آری صحابه را میبخوام و اما آنچه از این عباست در کرامت آن نقل کرده اند روایت کرده است آنرا این ابی شیبه و عبد الرزاق بد و سند ضعیف و این ابی حمزه که از اعظام علمای مالکیه است گفته است که در لیل بر جواز واضح است لیکن سبب کرامت مالک کل آنرا از جهت آنست که اکثر استعمال خیل در جهاد است و این امری خارج است و دشمن در آن نیست و اگر خیار ابی که اتفاق است بر اباحت و ای اگر حادث شود امری که تقاضا میکند که بر تعلق بر ذبح مفصلی یا بر تکلیف مجتهد و رکود و مستمع میگردد ذبح آن و حال آنکه لازم نمی آید قول بتحریم و انتهای و قول بعضی تابعین که میگویند که اگر حلال می بود از فحشه بان جائز می بود منتقض میکردد بکثیری از حیوانات وحشی که جائز است اکل آن و مشروع نیست بان اضحیه و اما حدیث خالد بن الولید که نزد ابی داؤد و نیمائی است که نهی کرده است رسول خدا از لیجوم خیل و قال و حمیر ضعیف است و اگر مسلم دارند ثبوت آنرا نمی ایستد معارض حدیث جابر که دال است بر جواز و حال آنکه موافق است بان حدیث اسماء و تضعیف کرده اند حدیث خالد بن الولید را احمد و بخاری و دارقطنی و خطابی و ابن عبد البر و عبد الحق و غیر ایشان و بعضی گفته اند که حدیث جابر دال است بر تحریم که گفته است رخصت زیرا که رخصت برای استباحه حرام می باشد باقیام مانع پس دلالت میکند که رخصت داده می شود بسبب محرمه که رسید بود ایشانرا از تحریم پس دلالت نکرد بر حلال مطابق و جواب داده شده است بآنکه اکثر روایات بلفظ اذن آمده است چنانکه در حدیث متفق علیه که در کتاب من کبر است و نیز اگر اذن در اکل خیل و رخصت بجهت محرمه بودی حرام علیه ولی و اقرب بود بان از جهت کثرت آن و عزت و قدرت بخیل پس دلالت نکرد بر آنکه اذن در اکل خیل با باحت عامه بود نه بخصوص ضرورت و احتیاج مانعین بقول وی همچنانکه لکبر و ما رزینة نیز واقع شده است و جواب از آن داده اند و تمام این کلام در شرح ذکر کرده شده است و الله اعلم

و عن ابی قتاده انه رای حمرا و وحشیا فقوله * و روایت است از ابی قتاده که وی دیدن حمرا و وحشی را پس مجروح کرد و کشت آنرا * فقال النبی صلی الله علیه و سلم هل معکم من الحجه شیء * پس گفت آنحضرت بان جماعتی که خوردند آنرا پس آمدند بهلا زمت آیا هست یا شما چیزی از کشتن وی * قال معنا رجله * پس گفت ابرق تاده با ما پای اوست * فاخذ ما فاکلها * پس گرفت آن حصوت آنرا پس خورد آنرا این حدیث یا قصه اش و احکامش در کتاب الحج در اکل محرم صید غیر محرم را گفته است * متفق علیه * و عن انس قال ان فینا اربعا یأمرنا بالظهوران * برانگیزیم و در اندیشیم ماخر گوش را برای شکار کردن در وادی که او را امر الظهوران گویند بفتح میم و تشدید را و فتح طاء معجمه و سکون ما و فتح بنون و فاجیم بر جستن خوراکش در وادی که او را امر انفاج برانگیزیم و در اندیشیم * فاخذ بها * پس گرفتیم من آنرا و شکار کردیم * فاتیبت بها ابی طلحه * پس آوردم آنرا نزد ابو طلحه * فاتی بها * پس ذبح کرد ابو طلحه آنرا

* رُبَّمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ رَكْعَتَيْهَا وَفَرَسَتَا ابْنُ طَلْحَةَ بِسُوءِ آخِضَتِ مَرْدِينَ وَهُوَ دُرَّانِ أَرَا
 * فَبَلَّغَهُ * بَسْ قَبُولُ كَرْدِ أَنْبَسِ مَعْلُومٌ شَدَّ كُفَّ كُوشِ كَهْ أَنْبَا رَنْبِ كُوفِ كَلَّالِ احْتِ وَدَرْهَلِ اِيَهْ كَفْتَهْ احْتِ كَهْ لَا بَاسَ
 بِالْأَلَا رَنْبِ زِيَارَ كَهْ أَنْ حَضَرَتْ وَفَتِيكَهْ بِيَهْ يَهْ فَرَسَتَا * شَدَّ نَزْدِ وَيَا مَرَكْرَدِ احْتِصَابِ رَا بَخُورِ دَنْ أَنْ * مَتَقِ عَايِدِ
 * وَرَعْنِ ابْنِ عَمْرِو قَالِ قَالِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الضَّبُّ لَسْتُ أَكُلُهُ وَلَا أَخْرُمُهُ * فَرَمُودِ أَنْتَضَرْتُ كَهْ ضَبُّ بَضَادِ مَعْجَمِهِ
 نَفِيسْتُمْ مِنْ كَهْ بَشُورِمْ أَنْوَاحِ حَرَامِ نَمِ كَرْدِ أَنْوَاحِ نَزْدِ اِمَامِ شَافِعِي وَاحْتِ اِحْمَلِ بَاكِبِ نَفِيسْتُمْ بَشُورِ دَنْ ضَبُّ اَزْجِهَاتِ اِبْنِ حَلِيتِ
 * مَتَقِ عَلَيْهِ * وَدَرْوَايَتِي مَرْمَسَلِ رَا آمِدَهْ كَهْ أَنْتَضَرْتُ فَرَمُودِ بَشُورِي كَهْ أَنْ جَلَالِ اسْتِ وَلِيكِنْ اَعْلَامِ مِنْ نَفِيسْتُمْ وَبَعْثِي
 هَيْكَوِيَدِ كَهْ اِجْمَاعِ اسْتِ بَرَا نَكِهْ ضَبُّ جَلَالِ احْتِ وَمَكْرُوهْ نَفِيسْتُمْ مَكْرُوهْ اِنْجِهْ حَكَايَسْتِ كَرْدِ * شَدَّ اسْتِ اَزَا احْتِصَابِ اِبْنِ حَنْمِهْ وَ
 نَزْدِ مَا حَلَالِ نَفِيسْتُمْ زِيَارَ كَهْ أَنْ حَضَرَتْ نَهِي كَرْدِ عَايِشَهْ رَا وَفَتِيكَهْ بَرَحِيدِ اَزَا اَكْلِ أَنْ وَدَرْفَصْلِ قَانِي اَزَا حَلِ اِيَهْ عَمِلِ الرَّحْمَنِ
 بِنِ شَمِيلِ بِيَايِدِ كَهْ أَنْتَضَرْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهِي كَرْدِ اَزَا اَكْلِ ضَبُّ وَبَا كَيْفَلَهْ چُونِ اِخْتِلَافِ اسْتِ ذِ رَا خِيَا رَا حَتِيَا طِ
 دَرْ تَرْكِ اَنْسْتِ زِتَوَانِ كَهْ نَهِي نَاسِخِ بَاشَدِ اَللَّهُ اَعْلَمُ وَضَبُّ حَيَوَانِي اسْتِ مَعْرُوفِ كَذَا اِنِي الْقَامُوسُ وَدَرْ صَزَاخِ كَفْتَهْ ضَبُّ
 مَوْعَا رُو سِيَوُطِي كَفْتَهْ احْتِ كَهْ ضَبُّ دَرْ وَثِيَهْ لَظِيْفَهْ احْتِ وَازْ خَصَايِضِ اَوَا نَعْتِ كَهْ نَزَا وِرَادِ وَذِ كَرَا سْتِ وَبِيَمِجِ أَنْ هُودِ وَبِكِي
 اسْتِ وَامِيَزِيْدِ فَهْتَصَلَتْ سَالِ وَآبِ نَحْضُورِ كَرْدِ وَكَفَايَسْتِ مِيَكْنَدِ بِيَوَا زَبُولِ مِيَكْنَدِ دَرْ چَهْلِ رُو زِيَكْطَرَهْ وَنَهِي اِفْتِدَا وِرَادِ نَدَانِ
 وَدَرْ حَتِيَا يَهْ شَيْخِ الْاِسْلَامِ مِنْ كُورِ اسْتِ ضَبُّ بَعْثِ خَا دَبْقَارِ سِي مَوْسَا رَآبِ نَشُورِ دَرْ زِيَهْ نَعْلِيمِ وَخَنَكِي بَزِيدِ وَدَرْ چَهْلِ رُو زِيَكْطَرَهْ
 بُولِ كَنْدِ وَهَفْتَادِ بِيْشَهْ كَنْدِ وَكَوِيْنَدِ كَهْ مَفْصَلِ سَالِ بَزِيدِ وَنَزَا وِرَادِ وَذِ كَرْدَارِ وَ مَادَهْ : دَوْ فَرْجِ وَدَرْ اِحْتِصَابِ اِيَهْ اَمَلَهْ احْتِ كَهْ هَوَسَا رِ بَرِيَانِ
 قَضِيحِ بَرِ نَبُوتِ حَضَرَتْ رَسَالَتِ يِنَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَوَاهِي دَا دَهْ * وَرَعْنِ ابْنِ عَبَّاسِ اِنْ حَالِكِ بِنِ الرَّوْلِيْلَا خِيَزَهْ اِنْهْ دَخَلِ مَعَ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طِي مِيَهْوَنَهْ * رَوَايَتِ احْتِ اَزَا ابْنِ عَبَّاسِ كَهْ خَالِكِ بِنِ وَايِلِ خِيَزَدَا اَوْرَا كَهْ اُو دَرْ اَسْلَ بَا أَنْتَضَرْتُ بِنِ
 مِيَهْوَنَهْ كَهْ اَزَا مَهَاتِ اَلْمُؤْمِنِيْنَ اسْتِ * وَهِي خَالِئَهْ * وَمِيَهْوَنَهْ خَالِهْ خَالِكِ بِنِ وَلِيْلَهْ احْتِ * وَخَالَهْ ابْنِ عَبَّاسِ * وَخَالَهْ ابْنِ عَبَّاسِ مِمِ
 اَحْتِ * فَوْجِلِ عَمِلِ هَا ضَمَا مَسْمُوزَا * بَسْ يَا فَا تِ خَالِكِ يَا أَنْتَضَرْتُ نَزْدِ مِيَهْوَنَهْ سَوْعَا اَزَا بَرِيَانِ كَرْدَهْ شَدَّ حَنْدِ بَسَاءِ مَهْمَلَهْ وَنُورِ
 وَذَالِ مَعْجَمِهْ كَرْدَا نِيْلِدِنْ سَنَكْ كَرْمِ كَرْدَهْ شَدَّ بِالَايِ كُوشَتِ قَا بِيْشَهْ شُودِ وَأَنْ كُوشَتِ رَا جَنِيْلِ كُويِنَدِ * فَقَدِمَتْ الضَّبُّ اَوْسُولِ اللَّهِ * بَسْ
 چِيْشِ كَرْدِ مِيَهْوَنَهْ ضَبُّ رَا بَرَايِ بِيْغَمِهْ وَخَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَعْرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يِنَا * عَنْ الضَّبِّ * بَسْ بَرِ دَاسْتِ
 أَنْتَضَرْتُ دَاسْتِ مَبَارَكِ خُودِ رَا اَزْضَبِّ رَا بَا وِرْدَا زِ خُورِ دَنْ أَنْ * فَقَالَ خَالِكُ اِحْرَامِ الضَّبِّ * بَسْ كَفْتِ خَالِكِ بِنِ الرَّوْلِيْلِ اِيَا
 تَحْرَامِ احْتِ خُورِ دَنْ ضَبُّ * يَا رَسُولُ اللَّهِ قَالِ لَا * كَفْتِ أَنْتَضَرْتُ نَفِيسْتُمْ عَرَامِ * وَ لَكِنْ لَمْ يَكُنْ بَارِضَ قَوْمِي * وَ لِيَكِنْ نَفِيسْتُمْ ضَبُّ دَرْ
 زَمِيْنِ قَوْمِ مِنْ * فَاجَلِئِي اَعَا نَهْ * بَسْ مِي بَايِمِ خُودِ رَا كَهْ مَكْرُوهْ مِيَدِ اَرْمِ اَوْرَا كَرَا احْتِ طَبِيْعِي وَلِيَكِنْ حَرَامِ نَكْرَدَانِيْلِ
 زِيَارَ كَهْ وَحِي كَرْدَهْ نَشَلِ بَسُوي وَيِ دَرَا نِ چِيْزِ * قَالِ خَالِكُ فَاجْتَرَرْتَهْ * كَفْتِ خَالِكِ بَسْ كَشِيْلِمِ أَنْوَاحِ بَسُوي خُودِ * فَالَكْتَهْ * بَسْ
 خُورِ دَمِ أَنْوَاحِ * وَرَسُولِ اللَّهِ * وَحَالِ اِنَكِهْ بِيْغَمِهْ وَخَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْظُرِ اِلَيَّ * دَكَا مِيَكْنَدِ بِيْاَنْبِ مِنْ وَنَعْنِ نَمِيَكْنَدِ وَ اَكْرَجَهْ
 خَالِكِ نِيْزَا زِيْنِ زَمِيْنِ بُوْدَا مَا كَرَا مِيْجِهْ طَبِيْعِي دَا مِنْ كَهْ حَالِ اَوْ نَشَلِ * مَتَقِ عَلَيْهِ * وَرَعْنِ ابْنِ مَوْسَى قَالِ رَايَتِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَهَامِ يَاكُلِ لَحْمِ الدَّجَا جِ * رَوَايَتِ اسْتِ اَزَا ابْنِ مَوْسَى اَشْعَرِي رَضِي اَللَّهُ عَنْهُ كَفْتِ دِلْمِ مِنْ أَنْتَضَرْتُ رَا لَهْ مَشْهُورِ دَرْ كُوشَتِ مَا كَرَا نَزَا
 دَرْ قَامُوسِ كَفْتَهْ كَهْ دَا جَا جِ اِطْلَاقِ مِيَكْنَدِ أَنْوَاحِ دَرْ مَادَهْ مَثَلَهْ اَلدَّالِ وَ سِيْوَ طِي كَفْتَهْ كَهْ بَعْضِي كَفْتَهْ اِنْدِ بَكْسَرِ دَالِ بَرَا اَنْذَكِرْ وَبَهْ فَتَحِ بَرَايِ
 اِنْتِي * مَتَقِ عَلَيْهِ * وَرَعْنِ ابْنِ اِبْنِي اَوْفِي * رَوَايَتِ احْتِ اَزَا هَمِلِ اَللَّهُ بِنِ اِبْنِي اَوْفِي كَهْ حَتِيَا بِيْ مَشْهُورِ اسْتِ * قَالِ غَزْرُ نَامِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ غَزْوَاهِ * كَفْتِ غَزَا كَرْدِيْمِ مَابَا اَنْ حَضَرَتْ هَفْتِ غَزْوَهْ * كَفَا نَا كَلِ مَعَهْ اَلْجِرَادِ * بُوْدِ يَمِ مَا كَهْ
 مَشْهُورِ يَمِ بَا اَنْ حَضَرَتْ مَلْخَرَا * مَتَقِ عَلَيْهِ * وَ تَرْ مَلِي رَا بُوْدَا رُوْ وَ نَدَا مَائِي نِيْزِ رَوَايَتِ كَرْدَهْ اِنْدِ وَ كَفْتَهْ اِنْدِ كَهْ نِيْصَاعِ اَلْغَزَا مَعَهْ
 دَرْ رَوَايَتِ مَسْلَمِ وَ خَالِيَا سْتِ اَكْثَرِ رَوَايَاتِ اَزِيْنِ زِيَادَتِ وَ كَسْبِي كَهْ زِيَادَتِ كَرْدَهْ اسْتِ اِيْنَمَعْنِي مَوَادِدِ اَشْتَهَا سْتِ كَهْ مَشْهُورِ نَدُو
 هَمْرَا أَنْتَضَرْتُ بُوْدِ نَدِ اَنْتَضَرْتُ اِيْنَكَا نَمِيَكْرَدِ بَرَايِشَانِ يَهْ اِنَكِهْ أَنْتَضَرْتُ وَايِشَانِ مَعَا مَشْهُورِ وَ نَدِ وَ اِيْنِ نَا وِلِ اَكْرَجَهْ خَلَايَا

ظاهر ظاهر است و لیکن ثابت شد است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نشود است جرأت را فرموده که بخورم و حرام نیکرد آنهم * و عن جابر قال غزوت جيش النبط * کفت جابر عزا کردم من لشکر خطا را انشاء معجمه و موحله مفتوحین و بسکون موحله نیز آمده و برک درختان کفزد و میشود بعضا پس می افتد بر زمین و وجه تسمیه این غزوه بدان جهت است که آن است که بحکم اضطرار برک درختان میشودند تا آنکه ریش میشد و ما نها را بهار ما نند لبهای شتر میشد را این را غزوه میفتد آنست که نیز گویند بکرمین و سکون یا بمعنی ما حل که از میند مسافت پنج شب بود و در سه سته بود پیش از صلح حلت بیه * و امر علینا ابو عبیدة * و امیر ساخته شد بود * و ما ابو عبیدة بن الجراح که ارشده مبشره است و آن حضرت او را امین هذه الامة خواند و است * و فبعنا جوجا هذیل * پس کرمه شدیم ما کرمه شدیم سخت * فاعلی البحر هو تا میتا * پس انداخت دریا ماهی مرد را در رخصتی و آیات آمده است یا قتل بر کار در یاد ابه را بی آنکه نام کنند آنرا حوت * لم نر مثله * ندیدیم ما مانند آن * يقال له العنبر * گفته می شود مرا ورا عنبر و دروایتی دابة العنبر یعنی دابه که نام او عنبر است و آن ماهی کلان است که از پوست و سیبر میسازند و گاهی آن سیبر را عنبر هم میگویند و احتمال دارد که دابة العنبر به جهت آن گویند که عنبر که نام طیب مشهور است از وی متولد می شود و در قافه من گفته است که عنبر از طیب هر کین دابة بحریه است یا از چشمه است که در زیر است و نام سنگه بحریه است که از پوست آن پیل می سازند * فاکلنا منه نصف شهر * پس خورديم ما از وی تا نیم ماه و در روایتی شهر واقع شده یعنی ماه تمام و لشکر زیاده برده صد بوده اند * ما حل ابو عبیدة عظما من عظامه * پس گرفت ابو عبیدة استخوانی را از استخوان های وی که استخوان پهلوان شد * فمر الراکب قسته * پس کشت سوار را و زیور و در روایت ستن آمده که ایستاده کرد ابو عبیدة استخوان او را و نظر کرد بر دراز ترین شتری پس آمده زبزی * فاما قد مناذ کربا للنبي * پس هتکا میکه قدوم آوردیم ما ذکر کردیم قصه را مر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * کلو ارضا فاخرجه الله انکم * بخورید روزی را که بیرون آورده است آنرا خدام تعالی بمری شما یعنی خوب کردید که خوردید آنرا باقی ماندی فاکلنا منه * باشد از آن بخورید یا اگر ازین جنس دیگر زتی بیا بیک بخورید * اطعمونا ان کان معکم * بخور این ما را اگر باشد با شما یعنی اگر باقی ماند با عد چیز ارا ن نزد شما این را از بواج خوش کردن در لبای ایشان و تا کید حلیمه آن فرمود یا به جهت تبرک بدان از جهت بودن آن طعمه از حق خارق عادت * قال فارسلنا الی رسول الله * کفت ابو عبیدة پس فرستادیم ما بمری پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم منه * چیزی از آن ها می که باقی ماند بود * فاکلنا * پس خورد آن حضرت آنرا * متفق علیه * و عن ابی مرزبان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت است از ابی مرزبان که آن حضرت فرمود * اذا وقع الذباب فی افاء احدکم * چون بیفتد مکس در آوند یکی از شما * فلیغمسه کله * پس باید که غوطه دهد در آن و او را یعنی در افاء یا طعام غمس باب فر و بزدن چیزی را * ثم لیطرحه * پستو باید که بیرون بیند از دود و رکن آنرا طرح در آوند اختن و بیفتد چای * و قال * فان فی احد جناحیه شاة * زیرا که در یکی از دوزبازوی مکس تند و سنجی است * و فی الاخرى * و در بازو دیگر داسک و بیما ری و در آخر فصل ثانی این زیاده آمده و انه یقول * لا اله الا واه وید رستی وی پیش میکند در د را بود و یعنی بازوی که در وی دود است پیشتر می اندازد پس غوطه باندزد تا بایزوی دوا نیز در آید و دفع دزد کند و ضرر نوسات * و رواه البخاری * و عن میمون بن انسار * و قت فی الحن فماتت * و روایت است از ام المؤمنین میمون بنه رهی الله فنه که موشی افتاده در دوزخ پس مرد آن موش فاره بقار و تخفیف راهم و زو غیر مهموز و در لغت است سمن بفتح سین و سکون میمون و در لغت فی الصراح سمن روغن مسکه * فسل رسول الله صلی الله علیه و سلم عنها * پس پرسید که شد آن حضرت را از حکم فاره یعنی پرسید که شد که آن روغن که فاره در وی افتاد می توان سفور دیانه * فقال القوا * پس گفت آن حضرت

بیرون بیند ازید فار را * و ماحولها * و در غنی را که کرد اگر د ارامت * و کلود * و بخوریل باقی روشن را اما زیت
 چون جامد فی با شد نجس میکرد تمام ری و روانیست فرورختن آن نزد اکثرایمه و رواد اشتد است امام ابوحنیفه
 و اختلاف کردند در انتفاع بدان بعضی گفته اند جایز نیست انتفاع و نزد بعضی جایز است بسوختن آن در چراغ و
 مالیدن بکشتیها مانند آن را بن قول امام ابی حنیفه است ولیکن مکرره است و از امام مالک و امام احمد و در روایت است
 و در روایتی از مالک جائز نیست سوختن آن در چراغ * و حیل * رواه البخاری * و من این عمرانه مع النبی صلی الله
 علیه و آله یقول اقلوا الحیات * روایت است از ابن عمر که وی شنید از آن حضرت که میگفت بکشید مارانرا * و اقلوا
 الطفیلین * و بکشید مار خد وند در طغیه را بضم طاء مهمله و سکون فاماری که بر پشت او در خط سیا داند طغیه در اصل برک
 مقل که نام درختی است که آن خط پشت مار را تشبیه بدان کرده اند * و الا بتر * و بکشید مار را که نام او بتر است و بتر در اصل
 بمعنی دم بریده است و این مار را بتر از آن خوانند که دم او کوتاه است * فانهما یطهسان البصر * پس بد رستی که
 این دو قسم مار را بدید میکرد اندک بینائی را یعنی کور میکنند چشم را به چو در نظر کردن بسوی ایشان بحسب خاصیت
 زهر که در آن نهاده اند * و یستعقطان البطل * و طلب سقوط میکنند یا رشک را یعنی زن حامله چون آنهارا بدیدند بجهل او
 ساقط آوردند از خوف یا از خاضعیت سمیت کو یا آنها را طلب سقوط میکنند و درین معالفاست * قال عبد الله فبینا انا اطارد
 برحیة اقلها * گفتی عبد الله بن عمر پس در اثنا آنکه حمله می آرم جاری را که بکشم او را فی الصراح مطارده حمله
 آوردن بر یکدیگر از طریق بمعنی را بدیدن بر دزد کردن * نادانی ابولبابه * آرازداد مرا ابولبابه انصاری
 که صحابی مشهور است * لا یقتلها * مکش این مار را * فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بقتل الحیات * پس گفتیم
 که آنحضرت امر کرده است بکشتن ماران تو چون منع میکنی مرا از آن * فقال انه یهدی بعد ذلک * پس گفت ابولبابه
 بد رستی آنحضرت نهی کرده بعد از امر کردن * و من ذرات البیوت * از کشتن خداوندان خانه یعنی ماران که در خانهها
 می باشند * و من العوام * و این ماران که در خانهها میباشند ساکنان بیوت اند و بعضی گفته اند عوام گفت از جهل
 طول عمر آنها و بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان ماران نیستند بلکه نوعی از جن اند که اکن بیوت * متفق علیه *
 و عن ابی السائب * مولی بنی زهره است تابعی مدنی ثقة است روایت میکند از ابو سعید و ابو سعید و مغیره بن
 شعبه * قال دخلنا علی ابی سعید الخدری * گفت در آمدیم مابرا ابو سعید خدری * فبینما نحن جلوس * پس در اثنا آنکه
 ما نشهت کنیم * إذ سمعنا نعت سریره حرکه * و ناکاه شنیعیم زیر سرپوری که بران خواب میکرد جنبشی * فنظرنا نازا
 حیه حیه * پس نگاه کردیم ما پس نگاه در روی ماری است * قویث لا یقتلها * پس برجستم من تا بکشم آن مار را * و ابو
 سعید یصلی * و ابو سعید خدری نماز میکند ارد * فاشار الی ان اجلس * پس اشارت کرد بسوی من که به نشین فی الصراح
 اشارت بدست باز نمودن * فجلست * پس نشستم من * فلما انصرف اشار الی بیت فی الدار * پس چون بازگشت از
 قنار و فارغ شد از آن اشارت کرد بسوی خانه که در رهرا بود * فقال اتري هذا البیت * پس گفت ایامی پیمانی تو این
 خانه را * فقلت نعم * پس گفتیم من آری می بینم * فقال کان فیها فتی منا * پس گفت ابو سعید بود درین خانه جوانی
 را از ما * حدثت عبد الله بن عمر * نوزمان بکشد خدائی * قال فخر جنامع رسول الله صلی الله علیه و آله عالم الی الخندق * گفت
 ابو سعید خدری پس بیرون آمدیم ما با آنحضرت بسوی خندق که می گاویدند و غزوه احزاب آنجا بود * و کان ذلك الفتی
 یستأذن رسول الله * و بود آن جوان که طلب اذن میکرد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم بانصاف النهار * در میان
 فیهما یروى * فیرجع الی اهله * پس باز بر میگشت بسوی اهل خانه خود بجهت نوک خد او و عرومی * فاستاذنه یوما * پس
 طلب اذن کرد آن جوان آن حضرت را روزی * فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله عالم خذ علیک سلاحك * پس گفت ما را را
 آن حضرت بگیر بر خود آلات جنگ خود را * فانی اخشى علیک قریظة * پس بد رستی که من می ترسم بر تو شربنی قریظه را

که قبيله از يهود است و در آن غزوه باقریش یکی شد و پيغمبر آمد و بودند * داخل الرجل سلاحه * پش گرفت آمدند
 جوان سلاح خود را * تم رجع * پسترجوع کرد یعنی بسوی خانه خود * فاذا امرأته بین الہابین قائمہ * پس ناکا دزن
 ارمیان مردود درونی و بیرونی ایستاده است * فاموی الیہا بالرمح * پس فرود آورد آن جوان بسوی زن نیزه را * لیطعنہا بہ *
 تا بزنی او را بہ نیزه * و اما بتہ غیثہ * و رسید آن مرد در ارشک کہ بچہ غرض بیرون آمد و ایستاد و است * فقالت لہ
 ا کف علیک رمحک * پس گفت آن زن باز مان برخود نیزه خود را * و ادخل البیت * و در آخانه را * حتی تنظر ما الی
 آخر جني * تا بہ بینی تو کہ چہ چیز است کہ بیرون آورد * است مرا * فلخل * پس در آمد آن مرد درون خانه * فاذا
 بحیة عظیمة * پس ناکا وی متلبس و مقرون است بماري بزرگ * منطویة علی الفراش * پیچیدہ کشته است بر جامہ خواب
 کہ اکنک و شک و است و گستردہ شد * است * فاموی الیہا بالرمح * پس فرود آورد آن جوان بسوی آن ماری نیزه را * فانتظمت بہ *
 پس در کشید مار را بہ نیزه یعنی خلانید نیزه را در مار چنانکہ ملک در ہرہ مرارید * ثم خرج * پستریرون آمد
 آن مرد * فکزنہ فی الدار * پس بر زمین زد نیزه را در سرائی الصراح رکز برادر اول وزای در آخرد رزمین زد نیزه
 را * فاضطربت علیہ * پس جنبید مار و حملہ کرد بر آن مرد * فمایدری ایہا کان اسرع موتا * پس دریافته نمیشد کہ
 کد ام یکی ازین دو بود شتاب تر در مرگ * الحیة ام الفتی * ماریا جوان یعنی مرد و معا مردند چنانکہ دریافته نشد
 کہ پیشتر کہ مرد * قال فجنار رسول اللہ * گفت ابو سعید پس در آمدیم نزد پیغمبر و خدا * صلی اللہ علیہ وسلم و ذکرنا ذلک لہ
 و ذکر کردیم آن ماجرا را برای آنحضرت * و قلنا ما دع اللہ یحییہ لنا * و گفتیم ماد ہا کن خدا را و بشوای از وی کہ زندہ
 کرد اند آن مرد را برای ما و گفتہ اند روش صحابہ نبود کہ این طور چیزی در خواصند از آن حضرت گویا کمان بود ند کہ
 این موت جوان موت حقیقی متعارف نیست بلکہ چیزی است از بیماری از تاثیر زہر مار و با قطع نظر از آن معجزات آن
 حضرت شامل است جمیع انواع خارق عادات راصلی اللہ علیہ وسلم * ع * احیی اسمہ حین یدعی د ارس الرمح *
 * فقال استغفرو الصاحبکم * پس گفت آنحضرت طلب امزش کنین مریار خود را یعنی دعای زندہ کرد انیدن چہ
 در میشود امزش خواصیل او را کہ آنچه خود د از د او را استغفار است نہ دعای احیا کہ وی رفتہ است براد خدا
 * تم قال * پستری گفت آنحضرت * ان الہلہ البیوت عوامہ * بد رعتی کہ مراین خانہا را ساکنان اند از جن مؤمن و کافر
 * فاذا ارایتم منها شیئا * پس وقتیکہ بہ بینید از آن ساکنان چیزی را * فخرجوا علیہ ثلثا * پس تنک گیرید بروی سہ بار یا سہ
 روز چنانکہ در روایت دیگر آمده و بر انید و بیرون آرید و شتابی مکنید در کشتن وی و بگوئید کہ کرد ماکرد و بیرون میاریند ا
 ممکن ا ترا خبر کردہ ایم اگر بعد ازین برائی و ایند ا کنی میکشیم ترا دیگر تودانی اگر رفت بہتر و اگر باز کرد د کشید چنانکہ
 فرمود * فان ذهب رالا فاقتلوه * پس اگر رفت بہتر و اگر نرفت پس بکشید او را * فانه کافر * زیرا کہ وی کافر است و از
 کفرہ جن است * وقال لہم * و گفت آن حضرت مریاں ترا یعنی قوم آن جوان را کہ مرد * از ہوا واد فثوا صاحبکم * بروید
 و کورکنید یا رخود را * فی روایۃ قال * و در روایتی اینچنین آمد کہ گفت آنحضرت * ان بالی بنة جنانہ * بد رستی کہ
 در مل بنة جن مستمل کہ * قال سلمو * بتحقیق اسلام آوردہ اند * فاذا ارایتم منه شیئا * پس وقتیکہ بہ بینید شما از آن
 جن چیزی را و در بعضی نسخ منہم و در بعضی منہا * فاذا نوه ثلثة ایام * پس بیا کاهانید و بد انانید او را سہ روز * فان
 بل الکم بعد ذلک فاقتلوه * پس اگر ظاہر شود مر شمار او و یثمان شود بعد از آن پس بکشید او را * فانما هو شیطان *
 پس وی نیست مکر شیطان یعنی کافر است * رواہ مسام * وعن ام شریک * بفتح شین و کسر راییکی از صحابہ انصار یہ است
 د یکر قریشیہ ہا مریہ از بنی لوی بن غائب ری نیز صحابہ است تا اینجا مراد کد ام است * ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 امر بقتل الوزغ * روایت میکند کہ آنحضرت امر کردہ است بکشتن وزغ بوا و وزای مفتوح حنین و خین معجمہ جا نور یست کہ او را
 ہام ا برص کویند و بعضی کویند سام ا برص کلان او را کویند و وزغ بکون بمعنی رخشہ است و تسمیہ این جانور بوزغ بچہ خفت او

و سرغت حرکت او ثبت و کرمانی گفته که دأ به ایست که مر او را پایهای ایست میل و در ریختنهای کاه * قال * گفت آنحضرت *
 * و کان ینفخ علی ابراهیم * و بود وزغ که دم میکرد برا براهیم یعنی بر آتش ری که نمرود او را دران انداخته بود و در
 حلیت دیگر آمد * ست که اگر بیت الملس سوزد وزغ نقح میکند دروی و دروی ضرر عظیم است مردم را در طعام و شراب
 دانسته شد است این بتجربه * متفق علیه * و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقتل الوزغ
 آنحضرت امر کرد بقتل وزغ * و سماه فریقا * و نام کرده است او را فاسقک فویسق تصغیر فاسق است یعنی وی نظیر
 فواسق خمس است که کشته می شوند در حل و حرم و فسق در لغت بمعنی خروح و مراد در شرع خروج از طاعت و طریق
 حق است * و رواه مسلم * و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من قتل وزغاً فی ارض ضربة * گفت آنحضرت
 کسیکه بکشد وزغ را در اول زدن * کتبت له ما ثمة حسنة * نوشته می شود برای وی صد نیکی * و فی الثانیة دون ذلك *
 و کسی که بکشد او را در زدن دوم نوشته می شود برای او فرود صد حسنة * و فی الثالثة دون ذلك * و کشتن در زدن
 سیوم فرود از زدن دوم است * و رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قرصت نملة لیما من الانبیاء * کزید
 مورچه پیغمبری از پیغمبران را قرص بقاف و صاد مهمله کزیدن کیست و مانند آن * فامر بقرية النمل فا حرقها * پس امر کرده
 شد * بقریه نمل که سوخته شود پس سوخته شد و ظاهر آنست که این سوختن با مر آن پیغمبر باشد و لیکن نگفت که امر کرد
 وی از جهت تشاشی از اسناد این فعل بوی مر و با ظاهر ابعاضی کسان و یا امر کرده باشند ولیکن اذن و رضا وی علیه
 السلام بدان متعلق خواهد بود لهذا فرمود احرقها و امراد بقریه نمل جائیکه مورچه را نجا بود ند * فاحی الله
 تعالی الیه * پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی آن پیغمبر و عتاب کرد * ان قرصت نملة احرقت امة من الامة * از جهت
 آنکه کزید ترا یک مورچه سوختی نوک و روی از کوهها را ان بفتح همزة اسف * تسبیح * اینچنین کرهی که تسبیح میکنند یعنی
 مطار را این عتاب است از خداوند تعالی بران پیغمبر گفته اند که این مسمول است بر آنکه بود در شرع آن پیغمبر جواز قتل
 مورچه و سوختن آنها و عتاب از جهت آن بود که زیاده بر نمل واحد سوختن مادر شرع مار و انیسست سوختن حیوان و همچنین
 اسف حکم سپش و جز آن و در مطالب المؤمنین از حد بن مسلم در قتل نمل آورده که گفت اگر این اکند ترا یکش آنرا و اگر اند
 نکند مکش و گفته است فقیه ابو الیثوب این اخذ میکنند ما و فتوی میل هم و مکروه است انداختن مورچه در آب و سوخته
 نشود بیوت نمل بجهت نمل واحد * کذا فی جامع الفقه انتهى * متفق علیه *
 * الفقه * ل الثاني * من ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رقت الفارعة فی السمن * و تنبکة یفتل موش در روغن * خان کان
 جامد * پس اگر باشد روغن بخته و ناکل امته * فالتقوما بما حو لها * پس بیند ازین ناره را و روشنی را که کرد خاره
 است * و ان کان ما ثباً * و اگر باشد روغن روان و کد اخته * فلا تقر به * پس نزدیک نشوید ان روغن را یعنی نخورید
 و در سوختن آن در چراغ اختلاف است چنانکه کثرت و ظاهر عبارت فلا تقر به ناظر در ما لذه است که به هیچ وجه نزدیک نباید
 شد نه به بیع و شرا و نه استباح و جز آن ولیکن علما را اختلاف است دران * رواه احمد و ابوداود و در رواه الدارمی عن ابن
 عباس و عن سفینه * بسین مهمله بر وزن سکینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و احوال ارد و بعضی مواضع نوشته شده است
 رضی الله عنه * قال اكلت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم لحم حباری * گفت سفینه خوردم من با آنحضرت گوشت
 حباری را بضم حاء مهمله و تخفیف موحد نام طابری مشهور است * رواه ابوداود * و عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم عن اكل الجلالة و البانها * نهی کرده است آنحضرت از خوردن گوشت جلاله و شیرهای آن جلاله بفتح جیم ر
 تشدید لام در اصل نام کاراست که میخورند نجا مات زانی الصراح جلاله ماده کا و پلید خوار و مراد اینچاداد است که
 میخورند پلید را پس اگر آن نادر باشد باکی نیست و اگر غالب علف او از آن بود چنانکه در گوشت و شیر وی بوی
 نمی آید پس خوردن آن جایز نباشد و اگر ظاهر نمیکرد و نیز لا باس به است و احسن ان است که پیچیده شود چنانکه

ناخوش شود لیس و لب و بعد از آن ذبح کرده شود و نوشیده شود لب و این قول ابی حنیفه و شافعی و احمد است
و نزد مالک بعد از آن شسته شود بماء لغه و از بعض کتب فقه نقل کرده شده است که بحلال نیست اکل تا آنکه بسته شود
و جاجه مثلاً سه روز و کاود روز آورده اند که ابن عمر می بستد جاجه را سه روز و کذا قالوا و الله اعلم
و رواة الترمذی و فی رواية ابی داود قال نهی عن رکوب البغالة * کفایت ابن عمر نهی کرد رسول الله صلی الله علیه
و سلم از سوار شدن بر جلا له از جهت کف کی عرق وی که متولد است از لحم وی * و عن عبد الرحمن بن شبل * بکسر شین معجمه و سکون
موحله صحابی انصاری فقیه معتمد است از اهل مدینه * ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن اکل الضب * و رواة
آورده است که آنحضرت نهی کرده است از خوردن و معامه کردن حیث است مرابی حنیفه را و شاید که نهی ناشی
باحت هابقی است * رواة ابوداؤد و الترمذی * و عن جابر رضي الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن اکل
لهرة و روایت است از جابره که آن حضرت نهی کرده است از خوردن کربه * و اکل ثمنها * و از خوردن بهای وی که
اورا بر رشتن و بهای آنرا بخوردن خوردن کربه حرام است باتفاق اما در جواز بیع و اکل ثمن وی خلاف است و در کتاب
البیع کذا شد * رواة ابوداؤد و الترمذی * و عنه قال حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم * حرام کردن انید است
آنحضرت * یعنی يوم خیبر * در روز خیبر * الخمر الانهية * خمران را حرم بضمین جمع حمار و جمع و سکون میم است
و انسیه بکسر همزة منسوب بانس بمعنی انسان و غم همزة نیز میخوانند منحوب بانس ضد وحشت و بفتحتین نیز آمده است
و ان نیز بمعنی انسان است * و لحرم البغال * و حرام کردن انید است کوشتهای استران را * و کل ذی ناب من السباع *
و حرام کردن انید و هر خد از ذی ناب را از درندگان * و کل ذی مثل من الطیر * و هر خد او ند چشکل را از پرندگان
و معنی آن در فصل اول کذا شد و کل در هر دو جا بنصب و جر و روایت است * رواة الترمذی و قال هذا حدیث غریب
و عن خالد بن الولید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن اکل لحم الخیل * آنحضرت نهی کرده است از
خوردن کوشتهای اسبان سابقا کذا شد که این حدیث ضعیف است معارض حدیث جابره که سابقا در یا حث آن کذا شد
نمی تواند شد * و البغال و الحمیر * و نهی کرد از لحوم استران و خمران این نهی بی معارض است و اتفاق است در آن
* رواة ابوداؤد و النسائی * و عنه قال غزوت مع النبی صلی الله علیه و سلم يوم خیبر * زهم از خالد بن الولید است گفت غزا
کردم با آنحضرت روز خیبر * فانت الیهود * پس آمدند یهود نزد آنحضرت * فیکوا ان الناس قد امرعوا الی خضا ثمهم *
پس کله کردند که مردم شتابی کرده اند بسوی نخلهای ایشان که میریزد خرماهای آن و حال آنکه سبزه است
خضایر بنخا و ضد معجمه جمع خضره خرماهای که غوره ا و سبز ریزد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا لا یحل
اموال المعاهدین * و اناراکا یا شیل حلال نیست مالهای معاهدین یعنی بانی که عهدی و وثیقه واقع شده است یعنی اهل ذمه
* الا بقتلها * مگر بحق اموال و حق مال معاهد اگر ذمی باشد جزیه است و اگر مهتامن بود قیارت است * رواة ابوداؤد
و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احلت لنا میتتان و دمان * کفایت آنحضرت حلال کرده شد است
برای مادر و وجود مرده بی ذبح و خون * المیتتان الحورت و الجراد * و دمیغ کلام است ماهی و مانج * و الدمان الکبد
و الطحال * و د و خون جگر و سپر است که مشابه اند بخون و رنک کویا خون بسته اند * رواة احمد و ابن ماجه و الدارقطنی
و عن ابی الزبیر * بضم زای و فتح مو حله نام او سید بن مسلم است مولی حکیم بن حزام تابعی حافظ فقه راسخ
اعلم است را بوحاتم گفته که احتیاج کرده نمی شود بوی روایت میکنند از عایشه و ابن عباس و ابن عمر و اکثر روایت
از جابره بن عبد الله است و روایت میکنند از وی شعبه و مالک و ثوری مات سنة ثمان و عشرين و مائة * عن جابر *
روایت کرده است ابوالزبیر از جابر * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لقاہ البحر * چیزی یعنی ماهی که انداخته
است او را دریا * او جز عنه الماء * یا منقطع و منکشف و رفته است از وی اب فی القاموس جزر فعل بمعنی فرشتن

آب فکوة * پس بنورید انرا * و اما مات فيه و طفلا فلا تاكلوه * و مای که مرد در آب و بالبر آمد و ظاهرش پس بنورید انرا
و این حدیث حجت است بر امام ابی حنیفه را در تحریم طاقی و همچنین منقول است از جماعه از صحابه و در حدیث گفته است
که مالک و شافعی گفته اند که لا باس به است بنوریدن آن از جهت اطلاق آنحضرت احد لکم المیتان پس میت بنور و وضو
است بحد و ما میگوئیم که میت بنور آنست که بیند از داورا بنور تا موت مضاف به بنور باشد نه آنچه خود مرد داشته و روی
بی آنت و نزد امام احمد نیز حلال است طاقی و گفته که طاقی خورده شود و آنکه منقطع شد است از روی اب نیکتر است و بعضی
از اصحاب احمد طاقی را مکروه پنداشته اند * رواة ابو داود و ابن ماجه و قال مسی السنة الا ثرون طی انه موقوف
طی جابر * گفته است مسی السنة که اکثر بران اند که این حدیث موقوف است بر جابر یعنی قول او و منسوب است
نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین جهت مخالفت کرده است او را اشافعی و بودوی رحمة الله علیه که مخالفت
میکرد صحابه را در مجتهدات و اقوال ایشان و می گفت ایشان هم مرد اند و ما هم مردانیم را ابو حنیفه رضی الله عنه تقلید
صحابه را واجب میداند * و عن سلمان قال سئل النبی * کفبت سامان فارسی رضی الله عنه بر سیده شد بدخبر * صلی الله
علیه و سلم عن الجراد * از حال ملج و حکم وی * فقال اکثر جنود الله * پس گفت آنحضرت جراد بیشترین لشکرهای
خلای تعالی است یعنی وی لشکر وی است که میفرستد خلای تعالی بر بعض بلاد که بران غضب دارد * لا اکل * یعنی مردم
من آنرا * و لا اجرمه * و حرام نمیکرد انهم بر مردم * رواة ابو داود و قال مسی السنة ضعیف * و عن زید بن خالد قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اسب الذیک * زید بن خالد جهنی که از مشاهیر صحابه است گفت نهی کرد آن حضرت از دشنام
دادن خروس که گاهی آواز ازنا خوش آید پس برانند و دشنام دهند * و قال انه یؤذن للصلاة * و گفت آنحضرت بد رستیکه
خروس اعلام میکند برای نماز مرد نماز شب است که تعجب است و در حدیث آمده است که آنحضرت بر میثابت برای
نماز شب و قتی که او از منکاد آواز دهند مراد خروس است و احتمالی دارد که مراد نماز صبح باشد که با آواز خود اعلام
میکند که وقت نماز صبح نزدیک رسید و مکرر آواز میکند بواقی تاکید و تنبیه و الذیک بکسر دال و سکون یاواحد است جمع
وی دیکه بکسر دال و فتح یا و وزن قرده که جمع قزد است و یوک واد یا یک نیز می آید * رواة فی شرح السنة * و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا تسبوا الذیک فانه یو قتل لصلوة * دشنام مکنید خروس را زیرا که وی بیدار میکند آنرا برای
نماز * رواة ابو داود * و عن عبد الرحمن بن ابی لیلی * کنیت او ابو عیسی است و نام او ابولیلی و ابولیلی بسیار
است و در نام او اختلاف بسیار است و عبد الرحمن بن ابی لیلی تابعی است و ولادت او سال ششم که باقی مانده
بود از خلافت عمر رضی الله عنه روایت میکند از پدر خود و زامی بن ابی طالب و عثمان بن عفان و ابو ایوب انصاری
و ابی الدرداء و از جماعه دیگر از صحابه و روایت میکنند از وی شعبی را بن سیرین و خلیق بسیار در طبقه اولی
است از تابعین کوفه را صحاب او را تعظیم بسیار میکردند ثقه است و روی گفته اند و است صحابی را در زیافته ام که
همه انصاری بودند و گفت عبد الله بن الحارث که کان نمی بوم که زنان زائید باشند ما نثل او * قال * گفت
عبد الرحمن بن ابی لیلی * قال ابولیلی * گفت ابولیلی که پدرش است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ظهرت النبیة
فی المکون * و قتی که پیداشود مرد رجای سکونت * فقو لوالها * پس بگوئید مر آن مادر را * انا بهالك بعهد نوح *
یک رهنی ما هوالم میکنیم ترا بعهد نوح * و بعهد سنبلیان بن داود * و بعهد سلیمان بن داود عهد امان و زینهار و سوکن
و پیمان و انک رز * ان لا تؤذینا * این را که ایذا نکنی ما را ان لا تؤذینا بسکون یا است و بحد فنون ضیغه
و اجد مخاطبه * فان عادت فاقولوا * پس اگر ما را باز این پس بکشید او را * رواة الترمذی و ابو داود * و عن حکمة *
روایت است از حکمة بکسر عین و آنکه مولی ابن عباس است * عن ابن عباس قال لا اعلمه الا رفع الحدیث * گفت
حکمة نمیدانم ابن عباس را مگر آنکه رفع کرده است حدیث را بعهد آنحضرت و او خود گفته است * انه کان یامر بقتل الحیات *

بل رستی که آنحضرت فرموده که اگر کسی از کشتن ماران * و قال من ترک من خشية ثائر * و گفت کسیکه ترک کند ماران را
 از جهالت ترس نکند که نفاق او یعنی بکشتن از ترس آنکه مباد این مار را اغاری دیگر باشد که کینه کشد از من و این گاهی واقع
 میشود که یکی غار را که کشت و مار را دیکر آید و او را کزید و کینه کشید اگر تراست من این ماده را و اگر ماده اغت ترس می آید
 پس میفرماید که کسیکه نکشد مار را از جهالت * این ترس * انفسا منا * پس نیست آن کس از ما و بر طریقه ما از جهالت ترک
 این قتل مؤذنی و از جهالت توکل بر او بر قضا و قدر و الهی تعالی شانه ثائر نمیشد و همزه خون و طلب خون و کینه * و رواه فی
 شرح الکفیه * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما علمناهم منذ نزلناهم * صلح نکرد ایم ما ایشان را
 یعنی ماران را از آن باز که جنگ کردند ایم ما ایشان را و در حدیث دیگر که ابوداؤد از ابن عباس روایت کرده که در حیات
 بطریق آمده است و مراد آنست که دشمنی میان انحن و وحیه جعلی اغت که هر یکی دیگری را میکشد یا مراد بوقوع معاد
 و محاربه از زمان آدم است که انقلنا بطیعی ظاهرا مراد آنست که ابلیس در جهنم در آمد و بهشت در آمد و وعده داد
 * و من ترک شیئهم خيفة فليس منا * و کسیکه ترک کند و تعرض نکند و نکشد چیزی را از آن ماران از جهالت ترس زیان می
 و از صاحب وی پس نیست آن کس از ما * و رواه ابوداؤد * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الحيات
 کلها * بکشد ماران را همه ماران را ظاهر این حدیث در قتل جمیع انواع حیات است مگر آنکه اشتنا کرده شود ازین عموم
 بخلاف اول بیوت را یا مراد قتل است بعد از تخریب و تضييق چنانکه در حدیث ابی السائب کتبت * فمن خاف ثار من فليس مني *
 پس کسیکه بترسد کینه کشی آنها را پس نیست آنکس از من * و رواه ابوداؤد و الترمذی * و عن العباس قال * گفت عباس
 * یا رسول الله انا نريد ان نلکس زمزم * بد رستی ما میخواهیم که جوارز آب کنیم زمزم را و پاک کرد اینهم او را از نجس و
 خاشاک و چیزی که در روی افتاده باشد چنانکه یکبارگی حشی افتاده بود در آن و عقابی زمزم در عهد عباس بن عبد المطلب بود
 و این منصب عظیم رفیع را و داشت * و ان فيها من ذل العجنان * و بد رستی که در زمزم ماران محتک چنان بکسر جیم و تشبیه
 برون جمع چنان لچکا که خطاطان جمیع خطا است و تصحیح کرد راوی بقول خود یعنی الحیات الصغار * بیای مشبیه و تابی فوقانی
 نیز روایت است * فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتلها * پس امر کرد آنحضرت بکشتن آن ماران * و رواه ابوداؤد * و عن ابن
 مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقتلوا الحيات کلها * بکشد ما را از همه ماران را * الا الحیان الابیض * مگر
 مار خورده سفید را * الذی کان فی قصيب فضة * آنکه مانند شاخ نقره است و قصب بفتح قاف و کسر ضاد معجمه آنچه بریده شده است
 از شاخها بر آبی تیر یا کان ساختن و گفته اند که شاید نهی از کشتن این نوع بجهت آنست که وی زیان نمیکند و زهر نمیدارد
 و از ابن عباس من منقول آنست که گفت که نوی معج جن است چنانکه کرده مع بنی اسرائیل است و الله اعلم * و رواه ابوداؤد
 * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الذباب فی اناء احدکم * و قتیکه بیفتد مگس در اوند
 یکی از شما * فامقلوه * پس غوطه دهد او را در آب یا جز آن که در آن ظرف است مقل بغاف فرو بردن در آب و جز آن
 * فان فی اهل جناحه * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد
 بازوی دیکر تندی رستی و صحت * فانه یتغی بجناحه الذی فیہ الداء * پس بد رستی که مگس پر میزند و نگاه میدارد نفس
 خود را بقتلیم بازوی خود که در روی دزد است از آزار و زیان که لاحق شود او را از کرمی آب یا طعام و جز آن و بعضی
 گفته اند که اتقوا الحیات و اب انقاء الحق فلان است بمعنی استقبال ارباب حق و تقدیم حق بر وی فانه هم * فلیغمسه کله *
 پس باید که فرو برد او را و غوطه دهد همه او را هم نیز بمعنی فرو بردن در آب است * و رواه ابوداؤد * و عن ابی هریرة
 الخدری عن ابی هريرة قال * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد * و رواه ابوداؤد
 فامقلوه * چون بیفتد مگس در طعام پس غوطه زید او را * فان فی اهل جناحه * پس بد رستی که در یکی از دو بازوی
 از هر دو است * و فی الاخر شفاء * و در بازوی دیگر شفا است * و انه یقلم السم * و بد رستی که وی تقلم میکند و بیشتر می

اند از روی زمره را * زبوح الشقاء * و تاخیر میکند و پس می اندازد باز روی شمارا جمع میکنند العین قابل مغزوف * رواه
 فی شرح السنة * وعن ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن قتل أربع من الدواب * البهي كرهه اصب
 آنحضرت از کشتن چهار از دواب دابه در لغت جنبیده بر زمین و نرم و نلده * النملة * یکی مورچه پیش از آنکه بگذرد
 و ایق اکتیدو بعضی گفته اند مراد باین جمله که نهی واقع شده است از کشتن آن مورچه جلان است که پایهای دراز دارد
 که ضرر گویند و بی کم است * والنملة * دوم مکس شهب زبراکه در روی منفعت است از شهل و حوم * و الیهل هل * سیوم هل هل
 ظایر معروف است در جهه نهی از قتل روی آنکه اکل اوجرام اصب و تحقیق نهی کرده شده است از قتل حیوان که نه برای ضرر و
 باشد کذا قیل * والصد * وجهام صد بضم صاد و فتح را طائر مطهر که شکار میکند کنجشکانر ایا طائری است که در زو
 د اشته یا هل برای خدای تعالی کند اخی المقاموس و در نهاییه گفته طائر مطهر و نزل مراد از اصب پرهای بزرگ تصفیر
 البیض است و نصف از اهرود و عرب شوم میکنند با و از او شخص او و وجه نهی از قتل این زمین را گفته اند که خیر ازین
 اوجرام اصب پس قتل او مومن عتبه باشد بقدر * روده ابو داود و در الدارمی * البیض * فی البیاض
 * عن ابن عباس قال کان اهل الجاهلیة یا کلون اشیاء * بودند اهل جاهلیت میخوردند چیزها را * و یرکون اشیاء یقزل را *
 و میمانند و میکنند اشتند چیزها را از جهت بلبل شدن ایشان و مکروه داشتن قتل ریقای و ذال معجمه مفتوحه بلیدی و بکسر
 ذال بلبل * فبعث الله نبیه * پس فرستاد خدای تعالی پیغمبر خود را * و انزل کتابه * و فرود فرستاد کتاب خود را
 * و احل حلاله و حرم حرامه * و حلال کرد در این جلال خود را و حرام کرد در این جلال خود را یعنی بیان کرد که این
 چیز حلال است و این چیز حرام * فما احل فهو حلال * پس چیزی که حلال کرد در این جلال خود را تعالی پس آن چیز حلال است
 و مکرم فهو حرام * و چیزی که حرام نکرد در این جلال خود را پس آن چیز حرام است * و ما سکت عنه فهو عفو * و چیزی که سکوت کرد حق
 تعالی یعنی بیان نکرد که حلال است یا حرام اصب پس آنچه عفو است که در میگرداند و بی تعالی از آن و نمیگرداند و را
 بران از اینجا معلوم می شود که اصل در اشیاء ایا عبت است * و تلا * و خواهد این عیب این است را * قل لا اجد فیما اوحی
 الی محرما * بگوای عهد نمیباید من در کتابی که وحی کرده شده است و فرستاده شده است بر من هیچ چیز را حرام کرده شده
 * علی طاعم یطعمه * بر هیچ خورنده که بخورد آن چیز را * الا ان یكون میتة * مگر آنکه باشد آن چیز خود در مرد
 * اود ما معشوحا * یا خون روان * الایة * تا آخر آیت که گفت ارحم خنزیر یا باشد گوشت خوک فانه رجس زیرا که گوشت
 خوک بلیدی است از فساد اهل لقیبر الله یا باشد فسیق که بلندی کرد از نیده شده است آواز مر غیر خدا را بوی یعنی بنام
 خدا نذبح کرده نشده باشد در کتاب خدا همین چیزها حرام گردانیده شد و بتحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیاء دیگر به همین
 زیاد و بر کتاب چنانکه در شرح ترجمه معلوم شد و لیکن این عیب این خواند کتاب را و نخواهد حنت را از جهت کثرت آن
 یا غرض و رضی الله عنه از تلاوت این آیت آن بوده است که بدانند که تحریم نیست مکرر بوی و جائز نیست بهوار و روحی
 گاه می جلی اصب و کاهی خفی و ازین حدایت معلوم شد نسخ کتاب بصنت * رواه ابو داود * وعن زاهر * بزاهرهای مکموره
 * الا ملئی * صناعی است از اهل بیعت شجره ماکن شد کوفه را و معدد است در اهل کوفه * قال انی لا وقد تحت القدر
 * الحمر * گفت زاهر یک رمتیکه مراینه من دران حال می افرورم اتش را زبرد بیکه بگوشتهای خوران * اذ نادى
 منادی رسول الله * ناکاه آواز داد او از دهن پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و میگوید که * ان رسول الله * بن رمتیکه
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یهاکم عن لحوم الحمر * نهی میکند شما را از خوردن گوشتهای خوران * رواه البخاری
 * وعن ابی ثعلبة الخشنی * بضم خاء و فتح شین بمعجمه تین صحابی است از اهل بیعت رضوان * یرفعه * رفع میکند حدیث را
 بضموی آن حضرت یعنی روایت میکند از قول آن حضرت که فرمود * لیکن ثلثة اصناف * بیان سه گونه اند و سه قسم اند
 * صنف لهم * الحجة یطیرون فی الهوا * قسمی هستند که هایشانوا بازوها است که می پرند در هوا * و صنف حیات و کلاب *

و قیامی دیگر ما را اندک و شکانتد * و صنف یخلون * و صنفی دیگر که فرمود می آید که ذریه ها را بچه ها را بقاءت میکنند در آن
 و بیضاغول * و کوچ میکنند و معاف می شوند طعن بظلم معیبه و بدین مهمله رفتن و کوچ کردن مثل آدمیان * رواه فی شرح
 المسئلة و با حبه الحقیقه * اکثر بر آنند که حقیقه نام آن خوی است که در وقت ولادت بر سر طفل میباشند زیرا که شق میکنند
 کوشش را و بیرون می آید و عقی یعنی شقی است یعنی شکانتن بعد از آن اطلاق کرده شد بر شاقه مذکور و چون آنکه بسبب
 آن بر موهذذایع کرده میشود و شاقه را بنام عقی البرا از امام اخذ نقل کرده است که وی انگار که در این تعصیر را و گفت که عقی بمعنی
 قطع است و ذی ای قطع خنوم است پس عقیقه بمعنی ذبیحه بود و حاجت نیست که نقل کنند از موی بعد از آن بدی آنکه عقیقه
 سنت است از دایقه نشسته و در روایتی از امام احمد و از جده است و اگر احادیث ظاهر در سنیت است و هر چه در اخصیه معتبر است
 از شرایط احکام در عقیقه نیز معتبر است و نزد ما سنت نیست اعلام بخند و موطای خود میگردانند و از چوبین رسیده است که عقیقه
 از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن تسبیح کرد از اخصیه هر ذلیع را که پیش از آن بود و تسبیح کرد زکوة هر صدقه
 را که پیش از وی بود از چوبین رسیده است بهما انتی * فی الاصل * من سلمان بن جابر الضبی *

بفتح خاد معجبه و تشبیهل حوجه و حاجای ایت معک و دران بصرین روایت میکنند از وی ابن حنین و غیر وی * قال معینی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کف شئکم * آنحضرت را که میگفت * مع الغلام عقیقه * یا ولادت کرد یک عقیقه
 است * یا هر یقواله دما * پس بریزید از جالب کوزک خون را * و امیطوا عنه الاذی * و در و رکنید از وی اذی را این نور
 کردن موی و پاک کردن آن را از چوب که آلوده است بایمان نزد ولادت و بعضی گفته اند از این مراد ختان است و اذی در
 اصل بمعنی و نجاییدن و خنود و داشتن * رواه البخاری * و عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
 یزین بالصبیان * روایت است از عائشه که آنحضرت را زود میبش نزد وی میگردانید که زائیل می شدند * و بزرگ
 علیهم * پس دما ببرکت میکرد آنحضرت بر گردگان و بزرگ بچها ببرکت کردن * و تحنیکهم * و تحنیک می کرد ایشان را
 و تحنیک آنست که خرمای را یا چیزی دیگر شیرین را با آغوش و در کام میگردانند و حنک بختین درون دهن با لای زبان
 که او را کام گویند و این سنت است و باید که قبل از آنکه صلاح کنند و رواه مسلم * و عن أسماء بنت ابی بکر اها حملت بعد الله
 بن الزبیر نسکه * روایت است از اسماء بنت ابی بکر که در تحنیک و بیرون انعام بود منقلب او بسیار است که وی حامله شد بود
 بعد الله بن الزبیر که صحابی مشهور است و اول کسی است که زائیل شد از مهاجران بعد از هجرت * قالت و ولدت بقیة *

گفت اسماء پس زادم من عبد الله بن الزبیر را بقیة بضم قاف و تحنیک موحده معن و ده و بقصر نیز آمد به تنوین و بی تنوین
 موضعی است قریب بعد بینه مطهرة و نضجت نزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت در آنجا بود آنحضرت
 به روز آنجا ایستاد و مسیحی بی بنانه داد که آنرا مسیحی قبا گویند و ذکر آن کذلک شد و تولد عبد الله بن الزبیر آنجا بود * ثم ایت
 یفر رسول الله صلی الله علیه و سلم * پسترا و ندم من اذرا نزد آنحضرت * فوضعت فی حجره * پس نهادم من او زاده و کنار
 آن حضرت حجر بتقدیم حایمه مهمله مفتوحه بر جیم ماکن مثلثه کنار مردم * ثم دما بتمرة فمضنها * پسترا طلبید آنحضرت
 خرمای را پس نشانید آنرا * ثم نقل فی فیه * پسترا انداخت آن زمان مبارک خود در دهن وی و نقل د میدی که باری
 اندک آب دهن باشد و پسترا از وی بزق است و بعد از وی تغ است و بعد از آن نفع که میرسد میل است * ثم حنکه * پسترا
 تحنیک کرد او را * ثم دما له * پسترا ما کرد در او را * و بزرگ علیه * و دما بزرگ کرد بر وی یعنی گفت * بزرگ الله علیه یا
 حاجد نگان اول مولود و لدی الاسلام * پس بود عبد الله بن الزبیر نخست زائیل شد در اسلام یعنی دما بینه بعد از هجرت
 در خانه مهاجران چنانکه گفته شد و الا نعمان بن بکر زائیل شد بعد از هجرت پیش از وی ولیکن در خانه انصار زائیل
 شدن ایشان موجب معزت و شادی مسلمانان شد که مردم میکنند بهود هجرت کرده اند که در میان مسلمانان توان

و گنای نه شود کند اقول * متفق علیه * الصلوات الثانی * عن ام کوز * یضم کاف و حکون از برای صیغه کعبیه طریقه
روایت کرده است از آن حضرت احادیث و روایت کرده است از وی این عباس و حمزه و عطاء و میاهن * قالب جمعیت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را باینکه میگوید * اقول الطیر علی مکناتها * قرار میدهند و ثابت
دارند برند کانون بر بیضهای ایشان و در جاهای ایشان و در شرح این کلام چندین وجه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که مکنات
بفتح میم و کسوف و فتح نیز آمد جمع مکنه و آن در اصل بیضه و سوار را گویند کذا فی البهائیه و در قاموس گفته اند که بیضه
میم و سکون کاف و کسر آن بیضه و سوار و ملح و مانند آن و اینجیل مطابق بیضه استعمال یافته و بعضی گفته اند که مکنات
بمعنی امکنه است گفته می شود الناس علی مکناتهم و سکنااتهم یعنی بر امکنه و مساکن خود اند و از مشجری نقل کرده اند که گفت
مکنات بضم میم و کاف جمع مکن است که جمع مکان است مانند حجر و حمرات و بعضی گفته جمع مکنات است بمعنی تمکن
چنانکه میگویند او را نزد باد شاه مکنات است یعنی تمکن و مقبول است و بمعنی آرام و آسایش نیز آمد و از این بمعنی
مکنات بره و تکیه بر مراد منع است از تخریط و ترسانیدن و تشویش دادن و جنبانیدن آنها از آنجا و از اینها
آنها و بیضهای آنها و بعضی گفته اند مقصود کرامت شکار کردن طیور است در شب که در آشیانه های خود و بیضیه های خود
شاکن اند و آرام دارند یا نهی است از طیور و فال بد گرفتن چنانکه عادت عذب بود که چون میخواست یکی از ایشان کاری را
باز بزند و می آمد و او را می پوزانید پس اگر بیجا نب دست راست پرید می رفت بپسوی ها جتی که داشت و این را
خلیل برین عمل اشیاء و اگر بیجا نب چپ می پرید این را شوم میگویند بحاجت میرفت پس نهی کرده شد ازین فعل که این
و از طیور میگویند و بعضی گفته اند که مراد آن است که مقور دارند و ثابت دارند طیور بر مواضع و مراتب که خدا می تعالی
ایشان را در آن داشته و خالق نموده که اینها ضار و نافع نیستند و همه بفعل و قدرت و اقصای الهی است و این توجیه
فرع حمل بر معنی تطیر است و الله اعلم * قالت * گفت ام کوز * و معنیته یقول * شنیدم من آنحضرت را که میگوید
* عن الغلام شاتان * از عقیقه پسر و شاق است * و عن الجازیه شاة * و از دختر یک شاة * و لا یضرم ذکران کن اوانا *
و زیان ندارد شمارا که نر باشند آن شات یا ماده یعنی تخم یا تخمین که از پسر نر باید و از دختر ماده ذکران بضم ذال
معجمه نروانث بکرمه ماده * رواه ابوداود و الترمذی و النسائی من قوله * و ترمذی و نسائی و احمد یسئرون
* یقول من الغلام الى آخره * و در بعضی نسخ من قولها یعنی ام کوز مقصود آنست که در روایت ترمذی و نسائی اینست
حدیث از همین جا است که معنی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول عن الغلام شاتان الى آخره و آن جزو حدیث
نیست که در روایت ابی داود است که یقول اقروا الطیر الخ و درین در کلام مناسبت نیز ظاهر نیست که بان جمع کرده
شود در میان اینها و گفته اند که این دو حدیث هر یکی حدیث معتقل است که ام کوز بتقریبی جمع کرده میان آنها و بعضی
شارحان در توجیه مناسبت تکلف کرده اند و آن در شرح من کوراه و الله اعلم * و قال الترمذی من حدیث صحیح
* عن الحسن * روایت است از حسن بصری * عن حمزة * که وی روایت کرده است از حمزة بن جندب که صحابی مشهور
است نزول کرد کوفه را و بعضی گویند بصره را بعد و اسعد در بصرین و حسن بصری و ابن حزمین از وی روایت میکنند
* قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغلام * و در روایتی کل غلام * مرتون بعقیقه * کونک کرامت بسبب و بدل عقیقه خود
مرتون اینجا بمعنی مرمون است زیرا که مرتون شخصی را میگویند که میکند و مرتون را و کور و مرمون و مرتون میگویند
و بعضی مرتون بفتح ها میخوانند و این خلاف استعمال لغت است و از مشجری در اساس در باب مجاز گفته است که گفته میشود
فلان رهن و مرتون یعنی ماخوذ است و بدل آن را اینجا باین معنی واقع است و بیان کرد عقیقه را بقول خود
* تلج هنه یوم السابع * ذبح کرده میشود از غلام و زوجه تم * و یسمی * و نام نهاده می شود * و یطاق راه * و ستوده میشود موی
هری * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی لکن فی روایتهما زوجه بدل مرتون * لیکن در روایت ابوداود

و نمانی لفظاً همیشه واقع شد است بجای لفظ مرثون و ناد و روهینه برای مبالغه است یا بتأویل نفس است ما ند آنکه معنی
 کو و بودن و محبوس بودن غلام بعقیقه چیست یا آنکه وی مکلف نیست نامعلوب و ما خود کرد و بترک عقیقه امام احمد
 رحمه الله علیه میگوید که معنی آنست که فرزندی محبوس و ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه او را ند هند و بعضی
 میگویند که فرزندی محبوس و ممنوع است از خیرات و علامت از اوقات و زیادت تشوئتها تا عقیقه او را ند هند و این در حقیقت
 جامع باخل و الدین می شود که ترک عقیقه کرد نک و بعضی میگویند مزهون است باذن و بلیغی زیرا که در حقیقت
 آمل و فامیطوا عنه الا ذی را عتقاد بر قول آن امام اجل است و ظاهر آن است که وی شنید است از حلف که معنی این
 است والله اعلم * وفی روایة لا حمل را بی دار و دین می بزم یا رفتی دال و تشدینا میهم مفتوحة از نیک میه بمعنی خون
آلوده کردن * مکان و یسمی * یعنی یمن واقع شد بجای و یسمی که در روایات زنی آمده * و قال ابودور و یسمی اصح *
 و گفته است ابودور در روایت لفظ و یسمی صحیح تر است و یسمی که میه آلوده کردن هر اسم بخون و قتله و تفسیر کرد آنرا و گفته که
 چون ذبح کنند گوشتش را پشم پاره از آن گوشتش بگیرند و آنرا مقابل دارند با دواج یعنی بر کهای کردن گوشتش تا خون آلوده شود
 آن پشم پاره بخونی که از من پشم و بر تارک هر طفل نهند تا ما ندند خطی روان شود بر فرق وی آنکه هوش را بشویند و حلق
 کنند و صاحب سفر السعادت میگوید که تل میه نکنند زیرا که ید می تحریر بعضی از روایات است چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 عقیقه حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و این فعل نکرد و میگویند این فعل بقوله جاملیت اشیه است چنانچه در فصل ثالث
 بیاید و الله اعلم انتوی و گفته اند که روایت ابی دار و دهم است از امام که از راقه حل میبند است و آنچه آمده است بعد از تفسیر
 وی از قتله منسوخ است و خطابی گفته چگونه امر کند بنچس کردن سر و آلودن و قی بخون تر و حال آنکه امر فرموده
 است با ما طاعت اذی و در رکبیدن نیاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخون و زعفران بجای دم تجویز کرده
 اند بعضی علما و امام مالک فرمود لا بأس به و در فصل ثالث بیاید و بعضی تل میه را بشتان تاویل کرده اند و الله اعلم
 * و عن محمد بن علی بن الحسن یعنی امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام شهید حسین * عن علی بن ابی طالب
رضی الله عنهم قال * گفت * عق رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الحسن * عقیقه کرد آنحضرت از امام حسن * بشاة * بیک
شاة * قال * و گفت آنحضرت * یا فاطمة اهلای راهه * یا فاطمة خلق کن سر او را * و تصدقی بزنة شعرة فضة * و تصدق کن بوزن
موی ری نقره را و نزد مالک و شافعی اگر بطلا کنند هم مستحسن است * فوزانة * پس وزن کردیم ما * فكان وزنه درهما اربع
درهم * پس بود وزن وی یک درهم با بعضی درهم شک راوی است یا بطریق تشمین گفته است والله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا
حدیث حسن غریب و اسناد له یصل * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفته این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل
نیست * لان محمد بن علی بن حسین لم یدرک علی بن ابی طالب * زیرا که امام محمد باقر و نیافته است امیرالمؤمنین علی
را رضی الله عنهم و از زین حدیث معلوم شد که عقیقه بیک گوشتش هم میبند شد و ابودور و نیز از ابن عباس آورده
که عقیقه کرد رسول الله از حسن و حسین رضی الله عنهما یکبار کبش چنانکه در حدیث آیند و بیاید و نمانی از
ابن عباس آورده و ذکر کبش را از بویل و مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا از حسن و حسین رضی الله عنهما
و صاحب سفر السعادت گفته است که حدیث شاة و احادیث صحیح است ولیکن حدیث عن الغلام شاتان اقوی و اصح است
زیرا که جماعه از صحابه آنرا روایت کرده اند و وجه دیگر ترجیح در شاة از پسر آنکه قول از فعل اقوی و اتم است چه
فعل احتمال اختصاص دارد و نیز فعل دلالت دارد بر جواز و قول بر استحباب و ترمذی گفته که درین باب حدیث
آمده است از علی و عایشه و ام کریر و یونس و سمرة و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و انس و سلمان بن هار و ابن عباس
* و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عق عن الحسن و الحسين کبشا کبشا * روایت کرد ابن عباس که
آنحضرت عقیقه کرد از حسن و حسین رضی الله عنهما یکبار کبش را * رواه ابودور و عن النعمانی کبشین کبشین * و نزد

تسائی از این قیاس و ذکر کتب و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 البقیة * گفت بر میل شد پیغمبر خدا از حقیقه * فقال لا یجب الله العقوق * پس گفت آنحضرت در دست نمیدارد
 خدا ای تعالی عقوق را در روایتی من در دست نمیدارم، عقوق را * کانه کره الاسلام * گویا آنحضرت مکرر پنداشت
 و ناخوش داشت اسم حقیقه را زیرا که یاد میل دل از عقوق والدین که از اشد کبائر است و آنکه در بعضی احادیث ذکر
 بلفظ حقیقه آمده پیش ازین گواهی خواهد بود و چون صحابه گرامت این لفظ را از آن حضرت فهمیدند ادای این مقصود
 بعباری دیگر کردند و گفتند بس که از فرزند ان یکنیم و نمک بمعنی ذبح است * فقال * پس فرمود آنحضرت * من ولد
 له ولد * کسی که زائیده شود برای او فرزند * فانحب ان یشک عنه * پس در دست دارد که ذبح کند از او * فلینسک
 من الخلام شاتین * پس باید که ذبح کند از پسر و شاة * وعن الجارية شاة * و از دختر یک شاة از اینجا معلوم میشود
 که اگر بجای حقیقه نسیمه گویند بهتر باشد * رواه ابو داود و الترمذی * و عن ابی رافع قال * روایت است از ابو رافع
 که مولی آنحضرت است که گفت * رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن فی اذن النین بن علی * دیدم آنحضرت را
 که اذن آن کفایت در گوش اجام حسن بن امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما * حسین ولد ته فاطمة * در هنگامیکه زائید
 او را فاطمه زهرا رضی الله عنها * بالصلوة * یعنی اذن گفت چنانچه برای نماز میکرد و این بعین است نزد ولادت
 از جهت در آوردن محله الله و دین اسلام در اول آمدن او بدنی و تخصیص باذن کرد زیرا که شیطان پشت میل
 و میکرد نزد شنیدن اذن و نقل کرده است از بعضی سلف که اذن گویند در گوش راست و اقامت در گوش
 چپ و در روضه آورده است که معتجب است که گویند رکوش مولودانی اعیان ما یک و ذریعتنا من الشیطان الرجیم * رواه
 الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هل احديث حسن صحيح *
 قال * روایت است از بریده اعلمی که صحابی مشهور است که گفت * کنانی الجاهلیة از اولی لحد ناشلام * بودیم ما
 در زمان جاهلیت و تنبیه زائیده می شد برای یکی از ما کودکی * ذبح شاة * ذبح میکرد کوسه بیل را * و بطایع راسه بدنها *
 و می آورد سر غلام را بشون شاة * فلما جاء الاسلام * پس هنگامیکه آمد دین اسلام * کنان ذبح الشاة یوم السابع *
 بودیم ما که ذبح میکردیم کوسه بیل را در روز هفتم * و نسلق راسه * و نسلق بزرگواران * و می
 آوردیم بزرگواران و در روایتی نسلق بزرگواران و خلاق بفتح خاء معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که در روی
 بزرگواران می اندازند * رواه ابو داود و زاد زین * و زیاده کرده است ازین لفظ را که * و نسیمه * و نام
 می نهادیم او را بدانکه غالب بحکم احادیث حقیقه روز هفتم است و نزد شافعی و احمد اگر روز هفتم میسر نکرد در روز چهاردهم
 کند و اگر چهاردهم نشود بیست و یکم و الا بیست و هشتم و گرنه در سی و نهم و علی بن اخیاس و بیک روایت از امام احمد یک
 شاة بعد از او و اول و دوم در روز هفتم و در بعضی روایات آمده است که رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از ظهور نبوت
 حقیقه خود را کرد چون معلوم نشد که در روز ولادت کرده بود ندانید یا نه اما در این حدیث ضعیفی هست و خالی
 از بعدی هم نیست و الله اعلم و نزد شافعی استحوا این های حقیقه می شکنند و نزد مالک نه و در کتب شافعیه حدیث کور است
 که اگر بخند تصدق کنند بهتر است و اگر شیرین ببرد بهتر است و تفاول تسلاوت اخلاق مولود تمام شد کتاب الذ بائع یعون
 خدا او توفیق و و تعالی میشود او را * کتاب الاطعمه * در بیان انواع طعام ما که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم خورد و رنخورد و آداب اکل و احکام آن *
 الفصل الاول * عن عمرو بن ابی سامة * قرشی

عمر بن عبد ربیع رسول الله صلى الله عليه وسلم ولدت و فی دار ارض حبشه در سال دوم از هجرت بود و رحلت کرد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و وی نه ساله بود و وفات یافت در مدینه سه ثلث و ثمانین یاد گرفته احادیث از رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم روایت کرده اند از وی ابن المعبی و عروه بن الزبیر و عرو بن محمد بن عمرو و چون قزوچ کرد آنحضرت ام سلمه را

تقریب کرد اورو خواهر و برادر که نام وی زینب بود * قال * گفت عمر بن ابی سلمه * کنت غلاما * بودم من کودکی * فی حجر رسول الله * در کنار تربیت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و کان یلین ی * و بود دهنش من * تطیش * می جنبید و میگریه میکرد و رازی شد * فی الصفه * در طبق طعام و تناول میکردم از هر جانب وی چنانچه عادت خورد سالانست و صحنه بتقلیم حاضر فاکاسه پن که پنج و شش کس از وی سیر کردند بالا تر از آن قصه است که ده کس را میروگند و عظیم تر از آن چینه است * فقال لی رسول الله * پس گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم سم الله * بگو نام خدا را * کل بیمینک * و بخور بدست رطبت خود * کل مما یأیک * و بخور از پیش خود جائی که متصل است * متفق علیه * بدانکه علماء را اختلاف است که تسمیه در اول طعام واجب است یا مستحب نزد متفقان از اهل حدیث واجب است چه در احادیث امر صریح و صحیح و عالم از معارض واقع است و ظاهر امر وجوب است مادام که آنرا معارضی نباشد و نزد اکثر فقها مستحب و امر اینچنین برای استحباب است و همچنین حکم تسمیه در آخر و نیز اختلاف است در آنکه تسمیه یکی از جماعه که حاضر اند کنی است یا نه جمعی از علماء را مآثم شافعی از آنها است میگویند که کافی است اگر یکی از جماعه گوید پس است پس و جب یا استتباب نزد ایشان علی المکایه است و احادیث بسیار مخالف این قول است و آنرا توجیه کرده اند چنانکه بیاید * وعن حفص بن الیمان * ما حب رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عالم منافقان نزد وی بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یستحل الطعام * بدانکه شیطان حلال میکند این طعام را برای خود یعنی قادر میکند بر اکل وی و از آن خود میگرداند و این معمول بر ظاهر است زیرا که شیطان جسمی است که متغذی است و بعضی تأویل میکنند بدان باب برکت طعام گویند شیطان خورد و رفت * ان لا ینکر اسم الله علیه * بجهت آنکه برده نمی شود نام خدا بر آن طعام * رواه مسلم * و تمام حدیث بیاید در فصل ثلاث * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ ادخل الرجل * چون در آید مرد * نیت * در خانه خود * قل کر الله * پس یاد کند خدا اورو بد نام ویرا * عند دخوله * نزد در آمدن خانه * و عند طعامه * و نزد خوردن طعام * قال الشیطان * میگوید شیطان با اتباع و اعوان خود * لا میبیت لکم * نیت جای شب باشد و رختخواب حرش را * و لا عشاء * و نه طعام و عشاء بفتح عین طعامی را گویند که در شبانگاه خوردند و بعضی گویند این دعائیست از شیطان بر اهل بیت که چون نومید شد از مبیعت و عشاء عای بد کرد برای ایشان چنانکه در شمنان کنند * را ز ادخل * و چون در آید مرد خانه را * قلتم ینکر الله عند دخوله * پس یاد نکند خدا را نزد در آمدن خانه * قال الشیطان * میگوید شیطان با اعوان خود * ادرکنتم المبیعت * در یافتن شما جای را * و اذ الهم ینکر الله عند طعامه * و چون یاد نکند مرد نام خدا را نزد طعام خود نیز * قال * میگوید شیطان * ادرکنتم المبیعت و العشاء * در یافتن شما مبیعت را و عشاء را اینجا نیز بقول بعضی احتمال در عامراهل بیت را در یافتنهم * رواه مسلم * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اکل احدکم * چون بخورد یکی از شما * فلیأکل بیمینه * پس باید که بخورد بدست خود * و اذ اشراب فلیشرب بیمینه * و چون بنوشد باید که بنوشد بدست خود یعنی بگوید ظرف آب را بدست راست چنانکه میگوید لقمه را با این دست * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یأکل احدکم بشماله * البته باید که نخورد یکی از شما بدست چپ خود * و لا یشرین بها * و البته باید که ننوشد بدست چپ هم امر واقع شد بخوردن و نوشیدن بدست راست و هم نهی کرده صریحا از خوردن و نوشیدن بدست چپ از برای تاکید و مبالغه * فان الشیطان یأکل بشماله و یشرین بها * زیرا که شیطان می خورد بدست چپ و می نوشد بدست چپ * رواه مسلم * و عن کعب بن مالک * کنیت ابا بوعبد الرحمن است از فضلی صحابه و شعری اسلام است و قصه توبه و در تشاف از غزو تبوک از احباب قصص است * قال * گفت کعب بن مالک رضی الله عنه * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم باطل و ثقله اصابع * میخورد و به انگشت که ابهام و بیجهت و به طبعی باشد و یاقین * و می لیسمیل یعنی بعل از فراغ از خوردن

دست مبارک خود را * قبل از آن بپوش از مسح کردن دست و در بعضی روایات زیاد کرده بشاید یعنی
 پنجوی از منديل و مانند آن را این نیز زیاد کرده که * ثم يغسلها یعنی بستمی شست دست را * رواه مسلم * وعن جابر
 و مروی است از جابر رضی الله عنه * ان النبي صلى الله عليه وسلم امر ببلع الا صابع * آنحضرت امر کرده ببلعیدن
 انگشتان * والصفة * و ببلعیدن کاسه و چون در طبع بعضی از اهل کبر و اترا ف از آن کرامتی و اشتگانی بود تا کید
 و اثبات فرمود آنرا * وقال * و گفت * انکم لا تدرن * بد رستی که شما در نمی یابید * فی ایه البرکة * آیه بتاوتنویس یعنی
 شما نباید که در کمال اکل یا کمال طعمه احد برکت و بی بعضی التمسح ایه بها و کنایت و اضافت یعنی در کمال جزوی از
 اجزای طعام آنکه خورد یک یا آنکه چمپیده است با انگشتان یا با کاسه از اینجا معلوم شد که عن ابی لیسن ان انگشتان است و برداشتن
آنچه چمپیده است بان از اجزای طعام و نه در آوردن انگشتان در دهان بعمله والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضی
الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اكل احدکم * چون بشورد یکی از شما * فلا یمسح به * پس با یک که
 پاک نکند دست خود را بپنجی * حتى یلعقها * بفتح یا و عین یعنی تا بلیسد دست خود را * او یلعقها * بضم یا و کسر عین
 یا بلیسد اند و یکی را از انهای که معتقد رفتارند و مکروه نه بپندارند آنرا چنانکه زوجه و جاریه و اطفال و شاگردان
 و معتقدان و محبان که لذت یا بند از آن و تبرک گیرند بد آن * متفق علیه * وعن جابر قال * روایت است از جابر که گفت
بعنه رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم یقول * می گفت * ان الشیطان یحضر * بد رستی که
 شیطان حاضر می شود * احدکم * یکی از شما را * عند کل شیء من شانه * نزد هر چیزی از شان آن یکی یعنی در هر امری
 از امور روی * حتى یحضر عند طعامه * تا آنکه حاضر میشود نزد طعام وی که در روی و غم و کسور و ذلال شیطان قصد
 قد اند چنانکه در طاعات و قربات و ضرورت است که لقمه چند بخورد * فاذا سقطت * پس چون بیفتد * من
احدکم للقمه * از دست یکی از شما لقمه باشد که از برداشتن آن و نهادن در دهان بشکست نفس و طبیعت تنگی نکند
 و کرامتی نماید * فلیمسح به * پس با یک که دور کند و بردارد از آن لقمه * ما کان بها * چیزی که ملصق و مشلول است بان لقمه
 * من اذی * از آنچه مکروه و چو کین می پندارد طبیعت آنرا مثل خاک و مانند آن * ثم یرکبها * بضم ر و کسور آن لقمه را
 و اگر چیزی باید آلوده باشد بشوید اگر ممکن است و الا جانوری را بخوراند از شک و کربیه و مانند آن را این را
 طبایع اهل کبر و عونت بر نمیدارد مگر آنرا که راعی است قدم او در قواضع و خلاف شیطان و غم روی و از بیجهت
 فرمود * ولا یدعها * و نکند از آن لقمه را که از دست افتاده * لشیطان * برای شیطان و کداشتن وی بر او
 شیطان یا محمول بر حقیقت است که شیطان بخورد و در طعام وی شیطان را نصیبی بود یا کنایه است از تضمین لقمه
 و استحقاق آن و تخلف با خلاق متکبران که آنرا برداشتن و تناول کردن آن ننگ دارند و اینها نیز از اعمال شیطان است
 و باز برای تأکید دفع تکبر و کسب تواضع فرمود * فاذا فرغ * پس چون فارغ شود یکی از شما از خوردن * فلیمسح اصابعه *
 پس باید که بلیسد انگشتان خود را * فانه لا یدری فیها طعامه تكون البرکة * پس بد رستی که وی نمیداند که در کمال جزوی
 از اجزای طعام وی می باشد برکت این عیارت موبد روایت آیه (صف باضانت در حدیث سابق * رواه مسلم * وعن ابی
جعفر * یتقدیم جیم مضومه بر حای مهمله مفتوحه و سکون یا قبل الفاعنام و وهب بن عبد الله السوائی بضم هین و تشفیف
و او مشوب است بسواءه بن عامرا و خنار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ببلوغ نرملیه بود
ولیکن جماع د ارد از روی و روایت کرده اند از روی و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ارداد رکوفه بر بیت المال
کذاشته بود و تمامه مشاهد او را با او حاضر شده و فات ارد رة اربع و سبعین در کوفه * قال قال النبي صلى الله
عليه و سلم لا اکل متکئا * نه بخورم من طعام را تکیه کرده * رواه البخاری * در نهاییه جزوی آورده که عامه چنان
 پندارند که مراد به تکیه مایل و معتمد بر یک پهلو است و نه چنین است بلکه مراد بوسی اینجا متکی بمعنی معتمد بر فراشی است

که زیوارست و هر که متمکن و مستوی بر فراش نشسته متکی * است و نوری گفته که متکی بمعنی متمکن در جلوس خواب چها رزاقو نشیند یا معتدل بر فراش انتهى و طیبی گفته که معنی آنست که من چون بخورم نشینم بر فراش ها متمکن و معتدل چنانکه بسیار خواران از اطعمه نشینند ولیکن بنشینم بی تمکن و استقرا و بخورم لقمه چند و برخیزم و صاحب مهر السعاده گوید که تکیه بر سه نوع است یکی آنکه بپهلوی بر زمین نهل درم آنکه مربع نشینم میوم آنکه یک دست بر زمین نهاده بران تکیه کند و بدست دیگر طعام بخورد و هر سه نوع من موم است انتهى و بعضی استناد ظهور را بوجه یا بجلاری یا مانند آن زیاد کرده و نوع را اربع ملاحظه و بعض گفته اند که اکتفا اینجا بمعنی قعود بر وجه است و استواء است و هفت در اکل آن است که مایل بطعام و متوجه بصوی و ری و متحنی نشیند و جمل اکتفا بر میل با حد الجنا نبین و منع از ان بر منصف اهل طب است که گویند خوردن برین وضع مانع از سهولت ائصال اطعام است در بیماری و کوارا ناشدن چنانچه باید کئی اغی مجمع البحار و سیوطی در عمل الیوم واللیله گفته که نخورد متکی و نه بر روی اتحاد و نه ایستاده بلکه بنشیند بر دو زانو یا بر صورت اکتفا یا بپهلوی یا بر دژ انوی راحت را بر بنشیند بر زانو یا چپ * و من قناده عن انس * تابعی است بصری اعمی معن و داهت از طبقه ثانی از تا بعین بصره و لا دت بری در سه عتین و وفات او در سنه سبع عشره و حایه راوی است از انس و ابی الطغیل که آخر من مات من الصحابه است و از بعضی تا بعین نیز روایت دارد مثل حمیل بن المسیب و حمن بصری و روایت وی از انس بسیار است و این حدیث را نیز از انس روایت کرد که * قال * گفت انس * ما اکل النبی صلی الله علیه و سلم علی خوان * نخورد آنحضرت طعام را نهاده بر خوانی چنانکه در اجب مترخان و جباران است تا برای طعام نگویند نشوند و مرفرود نیارند و خوان را در قاعه موصی بضم و کسر هر دو گفته اما در نسخ حدیث بکسر و ایضا است * و لانی مکرجه * بضم هین و کاف و را ف مشدده مضمومه و بعضی فتح را اصوب دانند و در نهاییه گفته که انا ی صغیر که خورده می شود در روی چیزی اندک از نا نخورش ناری معرب است و بیشتر اطلاق آن در ظرف بیاید که نهاده می شود در آن کوا میخ و مانند آن از جوار شاحت که گود طبعها میبندند تا شہوت طعام را برانگیزد و هضم کرد اندک * و لا خیزله مرقن * و بسته نشد برای آنحضرت نان تنک و نشورده است آنرا مرکز خواند برای وی بپزند یا برای غیر وی چنانچه بعضی گفته اند و در حدیث دیگر آمده که ما اکل خبز امر قنابظا و عبارت آنست که برای وی نمید بپشتند اما اگر بیکری برای خود پخته باشد و پیش وی آورده میشود و از خوردن آن ابائی آورد چنانکه عادت شریف وی بود در ترک تکلف و موافقت اصحاب کذا قیل و الله اعلم و چون در نفی اکل بخوان جای سوال بود که پرسند که پس طعام را بر چه چیز نهاده میشود و بیاید خوان چیزی می دیگر بود یا نه بخلاف اکل در مکرجه که منفی مطلق است * قیل لقتاره * گفته شد مرقن را که راوی حدیث است * علی ما یأکلون * بر چه چیز مشخوردند * قال علی السقر * گفت بر سفره مشخوردند غایتش سوال از حال صحابه کردند از جهت آنکه چون ایشان متبع و مقتفی با نعال و ثار آن حضرت بودند سوال از احوال ایشان در حقیقت سوال از حال شریف او خواهد بود و اگر ضعیف یا کلون را مجموعه حضرت و اصحاب دارند شاید که صورتی داشته باشد و الله اعلم و بعد بضم هین و فتح فاجمع سفره است بسکون نا و آن درد یا عرب از چرم یا از برک خرما دارند هستل و مسخره راحل نام طعامی است که مسافر بردارد و اکثر آنچه بر میل دارند درین چرم معتدل یا خنک پس از ان اطلاق کرد و شد بر همین چرم میبازا * رواه البخاری * و عن انس رضی الله عنه قال * کشف انس * ما اکل النبی صلی الله علیه و سلم راغی رغیف مرقن * که نمیدانم آنحضرت را که دید و با شد نان تنک را * حتی لحق بالله * تا وقتی که پیوست بخدا و رفت ازین عالم * و لا * و نه چنانم آنحضرت را اعلی الله علیه و سلم * راغی * که دید و با شد * شایع سمیط بعینه قط * گوسفند بریان کرده شد را پیشم خود در ده خود هرگز و سمیط شای را گویند که بریان کرده شد و با شد با چرم بعد از دور کردن موی و با ب کرم و این از عادات ارباب تنعم است و لهذا اختصاص بدان کرد و زیادت بعینه برای تاکید است چنانچه گویند کتبہ دید و رمشی بزرگله * رواه البخاری * و عن سهل بن سعد * روایت است از سهل بن سعد علی

که از مشایخ انصار و احوال او مکرر نوشته شده است * قال ما رای رسول الله * ندیدیم خبر خدا * صلی الله علیه و سلم انتقی * بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء آرد یعنی که بپخته باشند آنرا مکرر تا پاک و صاف و سفید گردد که آنرا میدادند و میگویند هرگز آنرا ندیدیم و بنان آنرا نشود * من حین انبعثه الله * از آنکه که برانگشتند او را الله تعالی و فرستاد بر حالت * حتی قبضه الله * تا آنکه قبض کرد روح پاک او را و برداشت ازین عالم * زنا * و گفت سهل بن سعد * ما رای رسول الله * ندیدیم خبر خدا * صلی الله علیه و سلم من حین انبعثه الله * از وقت بعثت تا هنگام رحلت * قیل * گفته شد و بر سید شهابی بن سعد را * کفایت کنتم تاکنون الشیور * چه گونه بودید شما که میخوردید و میخورای یعنی نان و را * غیر منقول * ناپخته با آنکه اکثر طعام شما جو بود * قال * گفت سهل بن سعد * کنا نطبخه * بودیم ما که آس میخوردیم جو را * و نغضه * دلم میگردیدیم آنرا * فیطیرنا طار * پس می پزید آنچه پزید می بود از سبوس * و ما بقی * و آنچه باقی می ماند * تریناه * ترمیکردیم آنرا باب و خبر می ساختیم و می پختیم از آن نان ثری خاک نمناک تشریه شوراندن آن باب * فاکلناه * پس میخوردیم آنرا * رواة البخاری * این در حدیث بظاهری لا بعد دارند برنا خوردن آنحضرت نان موقی میله در آنچه مقصود از نادیدن نا خوردن است بطریق تأکید پس مراد به ما خبری که در حدیث سابق گفتیم نیز همین باشد مگر آنکه اینجا نیز تاویل کنند که ندیدیم آنرا که فرای و پخته باشند و ذلك بعید را الله اعلم * و عن ابی هریره قال ما عاب النبی * عیب نکرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم طعاما * هیچ طعامی را * قط * هرگز * ان اشتهاه * اگر خورش میداشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن طعام را که پیش می آوردند * اكله * میخورد آنرا * و ان کرهه * و اگر ناخوش میداشت و موافق طبع شریف یا مناسب حال نمی افتاد * ترک * میکرد * اشته و نهشور * رد آنرا * متفق علیه و عنه * و مورخست از ابی هریره * ان رجلا کان * در سستی که مردی بود کافر * یا کل الا کثیرا * بسیار میخورد * فاسلم * پس مسلمان شد * فکان یا کل قلیلا * پس از آن که اسلام آورد اندک میخورد * فذکر ذلک للنبی * پس ذکر کرده شد آن مر آنحضرت را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس فرمود آنحضرت * ان المؤمن * بد رهنمی که مسلمان * یا کل * میخورد * فی معاء واحد * در یک روزه کنا بیت است از قلت کل و الا کفر یا کل * و کافر میخورد * فی سبعة امعاء * در هفت روزه * رواة البخاری * معا بکسر میم بر وزن الی روده و اعماء بفتح هاء و و مد جمع وی و گویند که هر آدمی را هفت روزه است و طبیعی گفته تخصیص جمعه برای میالغه و تکثیر است چنانکه در قول وی سبحانه و البحریمه من بعد و جمعة لیس * و گفته اند که مراد تمثیل زهد مؤمن و شره و حرص کافر است نه قلت و کثرت اکل یا این حکم با عمارا کثر و اغلب است یا مراد مؤمن کامل الایمان است و بسبب آن حصول برکت است از ذکر اسم الهی عز و علا و امتلا باطن بشور معرفت ایمان و علم توجه بتدبیر بدن و اهتمام بدین بخلاف کافر و بتجسس و تنبیه است بر آنکه شان مؤمن التزام صبر و قناعت و سلوک طریقه زهد و ریاضت و اکتفا بسادجوع و وقوف بر حد ضرورت و خلاصه معذرت است که موجب نورانیت قلب و صفات باطن از زنگ کدورت و قمارت و تسیر و عبادت است و غیر آن از آنچه از فواید و منافع تقلیل طعام است آورده اند که فقیری نزد ابن عمر رضی الله عنه آمده و طعام بیمار خود فرمود دیگر بار او را نزد من نیارید علتش آن گفته اند که وی مشابه کفار شد درین صفت و هر که مشابهت بکافر دارد صحبت با وی نباید داشت و همیشه تقلیل طعام نزد عقلا و ارباب همت و اذل معنی محمود است و خلاف آن مذموم نعم کرسکی که بتلا فراط کشل و علت ضعف بدن و اختلال قوای جسمانی گردد و از کار باز دارد ممنوع و منافی طریقه حکمت است سمیل آن سلوک طریقه ارتیاض و تمرین را عتباد است چنانکه در ویشان کنند و بالله التوفیق این روایت بخاری بود از ابی هریره * و روی مسلم عن ابی موسی و ابن عمر * و روایت کرده است مسلم از ابو موسی اشعری و عبد الله بن عمر * المستمل منه فقط * آنچه اسناد کرده شده است ازین حدیث بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن قول آنحضرت است که ان المؤمن یا کل الح یعنی در روزی

مسلم این قصه مذکور نشد که موزی بود که تنها به یاری خورداً ایمنان قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم ذکر کرده و پس رفتی
 و روایتی از ابن ابی هريرة * و در روایت دیگر مرعوم را از ابی هريرة آمده * آن رسول الله * یک رستیکه پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم ضایف * آمد آنحضرت را مهملی * و فوکا * و آن مهملان کافر بود * تا مر رسول الله * پس فرمود
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بشاة * بد و شیدن کوه غنای * فحلبت * پس دوشیده شد آن شاة * فشرب * پس بنوشید
 آن مهملان کافر * حلا بها * شیریکه دوشیده شد آن شاة را * تم آخری * پستری فرمود بد و شیدن شاتی دیگر * فشربه * پس بنوشید
 آنرا نیز * تم آخری فشربه * پستری فرمود بد و شیدن شاتی دیگر پس بنوشید آنرا نیز * حتی شرب حلا ب سبع شاة * تا آنکه
 نوشید شیر هفت شاة را * ثم انه اصبح * پستری رستی آن مهملان صبح کرد * فاشم * پس اسلام آورد * فامر له رسول الله
 * پس فرمود برای وی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بشاة * بد و شیدن شاتی * فحلبت * پس دوشیده شد * فشرب
 حلا بها * پس نوشید شیر آنرا همه * تم امربا آخری * پستری فرمود بد و شیدن شاة دیگر * فلم يستمها * پس نتوانست تمام
 بخورد شیر این شاة را و در بعضی نسخ فلم یشر بها پس نوشید آنرا که بهمان شیر شاة نخستین سیوشده بود * فقال
 رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم المؤمن یشر فی معاء واحد و الکافر یشر فی سبعة معاء * اینجا
 چون قضیه نوشیدن شیر بود یشر گفت و در روایت سابق یأکل * و عنه * و مرود است هم از ابی هريرة * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم طعام الاثین * طعام دو کس * کافی الثلاثة * یعنی است سه کس را تا ویش آنست که
 آن قدر طعام که سیر کرد اندک دو کس را قوت می تواند شد سه کس را * و طعام الثلاثة کافی الاربعة * بهمین معنی که ذکر
 کرد و شاة * متفق علیه * و من جابر قال سمعت رسول الله * گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * یقول
 می گفت * طعام الواحد یکفی الاثین * طعام یک کس کفایت میکند دو کس را * و طعام الاثین یکفی الاربعة * و
 طعام دو کس کفایت میکند چهار کس را * و طعام الاربعة یکفی الثمانية * و طعام چهار کس کفایت میکند هشت کس را
 بهمان تاویل که معلوم شد و در لفظ کفایت ایمانی هست بایتمعی غایتش آنکه در خدایت اول بتساب ثلث و ربع فرمود و
 درین حدیث بطریق مضاعفت و هر در صحیح است و اختلاف بتفاوت احوال و اشخاص است آورده اند که امیر المؤمنین
 عمر در حال رماده می فرمود قتال کردم که بفرستم هر اهل بیت مثل عددایشان یعنی تا در طعام ایشان شریک شوند که
 آدمی هلاک نمی شود به نیم سیری و بوضوح نقل و اینجا بحث و تحریص است بر مکارمت و موااسات با مردم در طعام و
 قناعت کردن بقدر کفایت * رزاه مسلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله * گفت عائشه شنیدم
 پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * یقول التلبينة * که میگفت تلبینه و آن حسائی است که سلخته می شود از دقیق یا نخاله و
 گاهی آنرا اخته می شود در وی غسل و مشابه می شود شیر را در وقت و بیاض کدافی آنها به و لهذا او را تلبینه میگویند
 مشتق از لبن پس می فرماید که این تلبینه * مجمة * بفتح میم و جیم و کونیل بضم میم و کسر جیم یعنی مزیل و در کنند غم و
 راحت بخش است * لفوا بالریض * مردل بیما رواند و هکین را * تنف ببعض الحزن * می برد بعضی حزن را و کم
 میکرد اندک آنرا * متفق علیه * و از عایشه آمده است که چون یکی از خویشان وی وفات می یافت و جمع می شدند
 زنان برای امر می نمود به بختن تلبینه و اشکنه می ساخت و تلبینه بران میرانشت و بخوردن این جماعت میل ادرا این
 حدیث را روایت می کرد و احادیث دیگر نیز در باب تلبینه و بقیع وی وارد شده است * و عن انس ان خیاطا * و
 از انس آمده است که در روزی * دعا النبی * دعوت کرد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم طعام صنع * برای
 طعامیکه ساخته بود آنرا آن خیاط * فذمیت مع النبی * پس رفتیم با آنحضرت * صلی الله علیه و سلم * و انس خادم آنحضرت
 بود و در وقت مرخاد مان و تابان را که با من و م و معتوج بد دعوت همراه رونک پس اگر صریح رضایا دلالت آن
 از جانب داعی یافته شود و رأیند و این حکم در باب ضیافت معلوم کرد و انشاء الله تعالی * فشرب * پس نزدیک کرد امیر

و حاضر آورد آن خياط * خبز شعير * نان جو * و مر قافیه د باء و قد يد * و شوربای را که در زوی کد و بود و گوشت قاق
کرده مرق بفتح میم و را شوربای و قد يد کوشید نه که زده خشک مآخته شد و قد بمعنی بریدن بردارد * فرأیت النبی * پس
دیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یتبع الی باء * که تتبع میکرد و می جمع کند و یا را * من حوالی القصعة * از
اطراف و جوانب کاسه حوالی بر لفظ ثنیة است و حوالیه و حواله میگوید بفتح لام همه بمعنی جوانب
و در اینجا جواز را زکردن و عتاحت بچوانب کاسه چون مختلف باشد طعام معلوم گردد اگر ناخوش نکند ارد صاحب
آنرا چون اینس از تتبع کردن آنحضرت کد و را از حوالی قصعة محبتی و می یکد و فهم کرد میگوید * فلم ازل احب الی الله *
چس د اینم برین صفتیم که د و عت میل ارم یکد و را * بعد یومئذ * بعد ازان روز که دیدم از محبت آنحضرت مرا آنرا * متفق
علیه * و از نواید حدیث اجابت دعوت بقرامه بآیین و اهل صنعت و میل کردن بآنچه پیش آرند از طعام فقیرانه و عدم استکاف
و ترفع * و عن عمرو بن امية * از پهلوانان صحابه و مردان عرب بود در نیست و جرأت حاضر شدن و واحد را
بیا مشرکان پستتر اسلام آورد و قتیکه بر کشته شدن از احد و اول مشهوری که حاضر شد همواره مسلمانان روزی بر معونه است
پس اسیر کرد او را عامر بن الطفیل بعد ازان رها کرد در رهنه حت فرستاد او را آنحضرت بصورتی نجاشی بجهشه پس قدوم
آورد بر نجاشی و دعوت کرد او را با سلام و معلومان شد نجاشی معذود است در اهل حجاز * انه رأی النبی * و رایحه
میکند که وی دید پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یستز * می برید گوشت را تحت نجاشی مهمله و زای مشدده اصعب از حز
بمعنی قطع و بجهیم نیز روایت است و آن هم بمعنی قطع است و گفته اند که بجهیم استعمال می یابد در مانند موی
و گیاه و بناد رکوش و مانند آن * من کشف شاة فی یله * از شاة گو سفند که در دهن مبارک وی بود * قد عی
الی الصلوة * پس خواند شد آنحضرت بنماز مراد ازین دعا اذان باشد یا آنچه عادت بود که بعد از حضور رقوم
می آمد بلال و غیر میکرد * فالقما * پس انداخت آنحضرت از دهن آن کشف شاة را که در دهن وی بود * والکین
التي تحتها * و انداخته گارد را که می برید گوشت را بدان گارد * ثم قام * پستتر بایستاد * فصلی * پس نماز
کند ارد * و لم یتوضأ * و وضو ننگود آنحضرت * متفق علیه * از نواید حدیث جواز قطع لحم بکین است و آن نزد
احتیاج اصعب و اگر بشته و کد آخته باشد چنانکه احتیاج بقطع نباشد مکروه است و آنرا از تکلفات اعجم دانسته اند چنانکه
در فصل ثانی بیاید و اجابت داعی حق و حضور صلوة اگر چه طعام حاضر باشد و آن در وقتیکه خوف ضیاع طعام و شدت
احتیاج بدان و عدم وجدان آن بعد از وی نباشد و عدم وجوب وضو با کل لحم مطبوخ و گفته اند که درایت اصحاب اسلام
واجب بود پس ازان منصوص گشت و اگر چه ازین حدیث بصریح اهل معلوم نشد اما ظاهر در این است و در احادیث دیگر
صریح نیز آمده * و عن عایشة قالت کلن رسول الله * کف عایشه بود پیغمبر خد * صلی الله علیه و سلم یحب الصلوة و العمل *
د و عت میل داشت حال و شهک را * و رواة البخاری * و حلوا بعد و قصر اطلاق کرده نمی شود مگر بر آنچه مآخته باشند آنرا
بصنعت و جامع باشد میان چربی و شیرینی کدافی مجمع البحار و گفته اند که حب حلوا زان حضرت صلی الله علیه و سلم نه بر وجه
طلب و تشهی بود و جز آن نبود که چون چیزی ازان پیش می آوردند بنوعی از رغبت تناول میکردند چنانکه ظاهر
میشد که طعام آنرا خوش دارد و در حدیثی دیگر آمده که المؤمن حلوی ایا مراد بدان محبب حلوا است چنانچه ظاهر است
یا وجدان حلاوت ایمان و تحقیقت طعام ایمان حلاوتی دارد چنانکه فرموده و وجد حلاوة الايمان من رضي بالله
ربا الحمد یستعرف من ذاق * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم سأل اهلہ الا دم * روایت اصعب از جابر که آنحضرت
پیر عید و طلبیدن از اهل خانه خود نانخورش را و ادم بضم همزة و مکون دال کذا صحیح فی اصول المصنحة و فی بعض النسخ بضم
الدال و شیح ابن حجر در شرح شمائل گفته که ادم بسکون دال مفرد است کالادام و بضم دال جمع است بکتاب و کتاب و
ادام آنچه بانان خوردند و مصالح وی کرد و مشتق از مواد مت یعنی موافقه و مخالطت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

طلب کرد از اهل خود ادا م را فقالوا * پس در جواب آن گفتند * ما عندنا الاخل * نحس نزد ما مکر شرکه * فدما به * پس طلبید هر که را * فجعل ياكل به * پس خوردن گرفت آنحضرت نان بآن هر که * و يقول * و میگفت بعهده مدح اقتصاد و در ماکل و منع نفس از مطامع لن يده * نعم الادام الخلل نعم الادام الخلل * نگو تا نخورشی است هر که مکرر فرمود برای تا کول و تسلیه نفوس عامه * رواه مسلم * و ازین حدیث مفهوم میشود که هر که سوگند خورد که نان بنیاد نخورش نخورد پس نان بهر که نخورد گناهت کرد * در حدیث آمده که ری فافشورن انبیاء است صلوات الله علیهم اجمعین و منافع هر که را در کتب طب بسیار نوشته اند * و عن سعید بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکفاة * بفتح کاف و سکون میم و فتح همزة بوزن رحمت و عامه بفتح میم و بی همزة خوانند بوزن نجات چیزی است سفید مثل پیه که او را شحم الارض گویند و بفارسی بهماروق و کلاه دیو در دیار ما چتر ما و خوانند و آن حلال است اگر چه بطبع اکثر اهل این دیار بجهت عدم اعتیاد مکرره نماید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود که * الکفاة من الحن * کماة از جمله من اصحاب که بر قوم موسی علیه السلام فرود آمده بود چنانچه در قرآن مجید فرمود وانزلنا علیکم الحن والسلاوی و گفته اند مراد یا آنکه وی را از جمله من خوانند تشبیه او اصحاب آن یعنی چنانکه من بی مؤنس و کلفت از آسمان فرود آمدی این نیز بی زحمت از زمین بر آید و الا من بنی اسرائیل چیزی بود مثل تر اندکین که فرود می آمد از آسمان و این نه آنچنان است و بعضی گویند مراد از من اینست که من بنی اسرائیل است بلکه مراد آنست که از جمله نعمتها است که بر بندگان بدان منت نهاد و این قول مخالف روایت دیگر است که دلالت کند بر آنکه مراد بدان من قرین سلوی است چنانکه گفته فی رواية لمسلم * و در روایتی از مسلم آمده * من المان الذی * که وی از جمله منی است که * انزل الله علی موسی علیه السلام * که فرستاده است الله تعالی بر موسی و قوم وی و در روایتی انزل الله علی بنی اسرائیل و تمام این حدیث در کتاب طب رقی بیاید و آنرا خاصیت دیگر فرموده که * وما شفاء للعین * و آب کاف * شفاء است مرچشم را * متفق علیه * و کیفیت بودن وی شفا مرچشم را که تنها است یا مخلوط بچیزی دیگر بتفصیل در انجایان گفتیم انشاء الله تعالی * و عن عبد الله بن جعفر قال رایت رسول الله * مروی است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یا کل الرطب بالقتاء متفق علیه * میخورد خرما می تر را بخوار و قثاء بضم قاف و کسر آن و کسر اکثر از ضم است و معدود خیار و در شامائل ترمذی یا کل البطمح بالرطب و نیز آمده یا کل الخربز بالرطب و خربز بکسر خا و سکون را و کمر مرحله معرب خربزه و در بعضی روایات طبع آمده بجای طبع بتقلیم طایر یا بمعنی مطبوخ و در حدیثی دیگر آمده یا کل القثال بالعجاج و قثال بفتح تین نبتی است مشابه قثا بلکه نوعی است از ان و عجاج بضم میم و جیمین غسل و شک نیست که از لفظ این احادیث جمع میان این اشیا و رطب و ضم آن بدین مفهوم میگردد پس بعضی گویند مراد جمع در معد است و بعضی گفته در مضغ یعنی هردو را جمع میگردد در دهان و باینکه بگوید را این معنی ظاهر تر است از لفظ و آنچه بعضی از شارحان گفته اند که جمع میان رطب و قثا در مضغ واحد موافق نیست مر ذایقه را پس مراد جمع در معد باشد چیزی نیست و درین صرف احادیث است از ظاهرا مجرد قیاس و تخمین و عدم موافقت ذایقه نیز مسلم نه و آنچه از حدیث طبرانی اگر چه گفته اند که حدیث ضعیف است آورده اند که دیدم در دست راست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قثا را و در دست چپ رطب را و میخورد گاهی ازین و گاهی از ان بجمع در مضغ بظاهر دلالتی می توان یافت و ظاهر آن است که این از اتفاقات بود که گاهی بی تکلف وقوع یافته و درین حدیث دلیل است بر جواز اکل در طعام و توسع در اطعمه و خلافی نیست میان علما در جواز آن و آنچه منقول است از بعض سلف خلاف در آن محمول است بر کرامت اعتیاد و توسع و قوت و تنعم و کثرت در آن بی مصلحت و ینیه کذا قال الطیبی * و عن جابر قال * گفت جابر بر کثرت رسول الله * بودیم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بصر الظهران * در رادی که نام آن بر الظهران است بفتح میم و تشدید را و فتح ظای معجمه و آن را دیست کمتر از یک مرحله از مک

بعضه که عامه آنرا زادی فاطمه گویند و قاضی ابن زیارت مدینه مظهره اول آنجا منزل کنند و مراد نه فاطمه زهرا است
رضی الله عنها بلکه همچنین نام آن موضع است چنانکه نام مواضع و قریات میباشند کل اسمعت من بعض الماشخ پس جابر
میگوید که مادر رخ متاری صلی الله علیه و سلم درین زادی بودیم * یعنی الکبات * میپیدیم نمود رخبت از آنرا و
گیاث یگانه مفتوحه و تصنیف بای فوحده ثورا زاک را گویند که بخته در سید با شد * فقال * پس گفت آنحضرت
* علیکم بالاحود منه * بر شما باد که بگیریید سیاه را از کبات * فانه طیب * زیرا که وی خوشتر از آن یزتر است و چون
آن خوراک بادی کرد این رگوسفند چرانان باشد و خوشتر آنرا از ناخوشتر ایشان می شناسند * فقیل * پس ازین
جهت گفته شد مر آن حضرت را * اکت ترعی الخیم * ایاد بودی تو که میچرانیدی در این حال که سگفت این را که می
شناسی آنرا * فقال نعم * پس فرمود آری میچرانیدم که سگفت این را از این که سگفت چرانیدی نه مخصوص من است * وهل
من نبی الا رعاها * و آیا هست هیچ پیغمبری مگر آنکه چرانید غنم را ظاهر عبارت در این است که هر پیغمبری که بود که سگفت
چرانیده و حمل بر مخالفه بعید است و الله اعلم * متفق علیه * و گفته اند که مراد آن اسمع که الله تعالی نهاد منصب نبوت را
در اینانی دنیا و ملوک و متکبران و معتزفان بلکه در کوسفند چرانان و اهل فقر و متواضعان و گفته شد است که حکمت
در رعای غنم تحصیل و تکمیل صفت تواضع است بر او استضعاف و تصغیه قلوب است بوجود خلوت و بیابان نشینی و تحصیل
شیمه اصلاح و عیادت است بهلایت و شفقت و اشتقاق رعیت از ماده رعی و رعایت است و در روایات آمده است که
پرووردگار تعالی وحی کرد بموسی کلیم الله علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام میدانی یا موسی که چه صفت دادم تو را نبوت
و گفت موسی پروردگار اتودا تا بری بد آن فرمود یا دکن آن روز را که می چرانیدی غنم را در وادی ایمن پس بگویند
شانی و دیدی تو در دنبال آن ورنج و تعب کشیدی در آن و چون بر رسیدی تو بآن شایسته هیچ نزد آنرا و چشم نگر فیتی بران
بلکه شفقت کردی و گفستی در تعب انداختی توای بیچاره خود را بر او و چون دیدم ما این نرعی و رحمت و شفقت از تو
پس از آن حیوان رحمت کردیم ما نیز بر تو نبوت دادیم و برگزیدیم * بیت * هلاخوشن یا بش کان محجوب جائرا *
بلد ایشان و مسکینان سوزی هست * و من انس رضي الله عنه قال * گفت انس * راایت رسول الله * دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
علیه و سلم مقعیا * نشسته بر هیئت اتعاب و مراد بد آن در اینجا آنست که هر بنهار بر زمین نهاده و ساقها را بر زمین میگذارد و باطل تمر را
میشورد آنحضرت نشسته برین هیئت خرمای خشک را * و فی رواية * و در روایتی آنکه که * یا کل منه * و بخورد از تر * اکاذریعا *
خوردی بشتاب و مستعجل مانا که در اینجا کاری خواهد بود مهم تر و شریفتر از خوردن تا زود ازین فارغ شود و بد آن
کار بر دزنده چنانکه اهل شهرت و شهرة طعام کنند * رواه مسلم * و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال * گفت * نهی رسول الله *
نهی کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم این یقرن الرجل * از معزین کردن آیدن مرد * بین التمر تین * میان دو خرما
* حتی یمتا ذن اصحابه * تا آنکه اذن طلب و رضا بیند یاران او را که باری در خوردن شریکند * متفق علیه * میوطی گفته که
این در وقت فقر و ضیق عیش بود و بعد از حصول غنا و وسعت حال منوح شد و فرمود نهی میگردم شما را از قرآن در تمر
و چون فراخ کرد آنرا پروردگار تعالی بر شما رزق را قرآن کنید یعنی اگر قرآن بکنند حرامی و گراهی ندارد و صواب آنست
که اگر اصحاب هر کار باشند در انفاق و راضی نباشند مگر با کل برقت و انفاق حرام است و تیمار از آن بود و رغوا این صورت
ادب و نگه داشت طریقه مروت باقی است مگر بصریح اذن یا دلالت آن پس نهی سابق شامل هر دو صورت بود و اباحت
و استئنا در غیر صورت شرکت است فاذهم * و عن عایشة * و مر ویست از عایشة * رضي الله عنها ان النبی * که پیغمبر
خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * لا تجوع اهل بیعت عند هم التمر * گرسنه نما نشد اهل خانه که نزد ایشان تمر است
گو یا تحریص تو ترغیب است بر انداختن آن در خانه تا نزد حاجت گرسنه اندازی و ما حضری در خانه طیار
باشید و همچنین است عادات اهل مدینه منوره که با انواع تمر و المان که در آن بلکه مطهره است خالها را معمور دارند چنانکه

اهل زراعت غلات را نگاهل ارنان يك يارايي فقير در مدينه مطيبه به زيارت بزرگي كه هيل جعفر نام داشتند كه از اكا بر شهر شريف بود نل رفت ماحضري از ترميزيش آورد نل پرسيدند شد نام اين صنف از ترميزيست فرمود نل جعفرى قلت يا لعننين قال نعم وقى روايه قال * فرمود آن حضرت * يا عايشه بيت لا ترفيه * هر خانه كه نيمت ترمود روى * جيا ع اهل * كرسكانند اهل آن خانه * قالها مزين اولثا * فرمود اين كلمه را در بيايه بارشك راوى است كه فراموش كرد عد د آنرا * رواه مسلم

و عن سعد * مروى است از سعد بن ابى وقاص * قال سمعت رسول الله * كفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول كه ميگفت * من نصيح * كهيكه بخورد و قوت صباح ناشتا * بجمع ترواه عجوه * به هفت خرما كه آنرا عجوه خوانند بفتح مهمله و سكون جيم و آن نوعي از خرماى مدينه است كه رنگ آن به سياهى زند و آن اجدود ترمود ينه اسم كويند كه اصل آن نشانده حضرت نبوي است صلى الله عليه وسلم * لم يضره ذلك اليوم * زبان نرساند آنكس را در آن روز * هم ولا يضر * زهر و نه ضرر * متفق عليه * و هم مثلثة المسين و اشهر و اخضر فتح آنست و مراد در اینجا زهر قاتل است كه معروف است يا شامل است مثل زهر مار و عقرب و امثال آنرا كه آنرا صامه و سوام كويند مشتق از سم و در احاديث استعمال شده از شر آنها واقع شده است آنجا كه فرموده و من شر الصامه و الهامه و وجود اين خاصيت درين نوع از ترمود به خلق الهى تعالى است چنانكه در نباتات خواص نهاده و اعلام آن حضرت بر حقى بوده باشد و گفته اند كه از بر كه دهاى آن حضرت است كه در شان روى كرده و احتمال كه لفظ اين حديث را حمل برين دعا كنند يا دعا در موطن ديگر و قوت عيافته باشد و اين خبر است بعد از آن چنانكه در حديث آينده بيايد و وجه تخصيص علم و هفت جز شاربند اند و هلم آن توقيفي است يعنى موقوف است بر شما ع از حضرت نبوت مثل اعدا در ركعات و جز آن و اعدا دي كه در خواندن تسبيحات و اسماء الهى تعالى در دعوات و ورود يافته نيز از اين قبيل است كه نقصان و زيادت در آن ترتيب اثر موعود مخصوص باريار دنا گفته اند كه تاثير اسماء در معنى آن است و مورد رعد و جز شارب را تعيين آن تسود يا رب مكر بعضى از كمل اوليا را بالهلم يا راغبين از علما را با استنباط صحيح در بعضى مواضع صورت امكان داشته باشد و الله اعلم و در تاثير اين امورد در دفع امثال اين امراض خصوصاً سحر عامه اطباء را كه بواطن ايشان بنور ايمان و صلح نبوت منور نكشته جز حيانى و سر كرد انبي دست نكند و امثال اين در طب حسماني و روحاني كه از جناب نبوت آمده بهيار است و بالله التوفيق * و من عايشه رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قل ان في عجوة العالمه شفاء * و در حديثي در خوردن عجوه عاليه كه نام موهجي است از مدينه مطهره جانب مسجد قبا و نواحى آن و طرف آن نواحى را عاليه كويند كه زمين نيلد را نچانب است و جانب ديكر كه در مقابل اوست سائله خوانند و آنها مه بكسرتا در آن جانب است و طبيعى گفته كه ادبي عاليه مه ميل است و نهايت آن تا هفت ميل از مدينه و تخصيص بعجوه عاليه از آن جهت است كه اين نوع ترمود در آن جانب بود و اگر دجائى ديكر هم باشد اين خاصيت دارد چنانكه در كلام بعضى از شارحين واقع شده و مخصوص بعجوه اين جانب بود و دهاى آن حضرت در خصوص روى ورود يافته و از براي بيان وجود شفاء در روى فرمود * و انها * و در حديثي كه عجوه عاليه * تريق اول البكرة * خاصيت تريك دارد در دفع زهر و نافع است خوردن آن در اول صباح يعنى ناشتا و تريقي بكسرتا و ضم آن در روى مركب است نافع از زهر و جز آن و تريق خاروق معجونى معروف است و تريق هلك مهره نيز مي باشد كه بشما صيت در دفع زهر نافع است * رواه مسلم * و بدانكه درين حديث چنانكه مولف از صحيح مسلم از عايشه آورده تخصيص شفاء از زهر آمده و صاحب سفر السعادت اينچنين آورده كه ان في عجوة العالمه شفاء من كل داء و انها تريق اول البكرة و برين تفك يروا نها تريقان تخصيص بعد از تعميم بود و بر تفيد در تخصيص به شفاء از زهر بيان آن * و عنها قلت * و هم از عايشه مروى است كه كفت * كان ياتي علينا اشهر * بود حال و شان ما اهل بيت پيغمبر صلى الله عليه وسلم برين نوعي كه مى آمد بر ما و ميكن شت ماه تمام * ما نوقد فيه * نوى انور ختم و تيز نمى كوديم در آن ماه * نارا * آتشى كه بدان چيزي پيژيم از طعام كوياسايلي پرسيد پس چه چيز بود طعام شما كه بخورديد كفت * انما هو التبر و الماء * نمود طعام زوت و

ما مکر خرم ما راب و جز آن چیزی نبود که خورده شود * الا ان یوقی باللحم * مگر آنکه آورد و می شک و میغرم تا بد کند
 کوتکی برای ما یا معنی آن بود که آتش نمی افروختیم و نمی پختیم چیزی را مگر آنکه کوشی از جانی بهم میرسد پس برای پختن
 آن آتش می افروختیم و لکنم لایم و فتح حار سکون یا تغیر لکنم * متفق علیه * و عنها قالت * و هم از عایشه آمده که گفت
 ما مع آل محمد یومین * میرفتند اهل بیت محمد در روز * من خبز بر * از نان کندم * الا را حد مهاجر * مگر آنکه در یکی
 از آن در روز طعام ایشان تمر بود در روز دیگر نان یعنی در روز پیوسته نان کندم معنی خوردند نان کندم کرد شاید که
 نان حو بهم میرسد باشد * متفق علیه * و عنها قالت * و هم از عایشه امت که گفت * توفی رسول الله * وفات یافت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم * را اهل معنی توفی تمام گرفتن آنچه کسی را ثابت بود از حق و فی الصراح توفی استیفا تمام گرفتن حق را
 و از آن تعبیر بحدوث کنند را کثر بر صیغه مجهول آید که مولی تعالی حق خود را که جان بند و رحیات را امت تمام گرفت
 از وی و استیفا نمود و گاهی بر لفظ معلوم نیز افتد که بند و آنچه حق او بود از امتات حیات تمام گرفت از مولی تعالی
 و این مرد و قرأت در قول حق سبحانه و تعالی ین یثرون منکم و ینزلون ارزاجا ثابت شده پس کف عایشه که وفات یافت
 پیغمبر خدا * و ما شعبنا من الا سودین * و میرفتندیم ما از در خود یعنی در عیاله که مراد بدان خزما و آب است یک اهود
 تمر است و آب را نیز اهود خوانند بحسب مجازت و مقارفت و این طریقه در کلام عرب بسیار آید که یکی از مصاحبین را
 بنام دیگری خوانند و تنهیه کنند چنانکه ابوبکر و عمر بن وحشتین و این را تغلیب خوانند بجهت غالب آوردن نام یکی
 بر دیگری و ذکر آب بطریق تبع و طفیل است و مقصود همان تمر است و الا از آب میری مطلوب نباشد و در آب کمی نبود
 چنانکه در طعام فاهم و از اینجا معلوم شد که قوت ایشان از تمر نیز بر وجه میری نبود * متفق علیه * و عن النعمان بن
 بشیر قال * و مروی است از نعمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولود است که در انصار رشد بعد از هجرت کفت
 یعنی با یا را خود * الستم فی طعام و شراب * یا نیستید شام در خوردن و نوشیدن که تو معین میکنی و فراط می نمائید
 در آن * ما شتم * هر چه میخواهید و بهر نوع که میخواهید * لقد رأیت نبیکم * مرا دیده بتحقیق دیدم پیغمبر شما را * صلی الله
 علیه و سلم و ما بین من الدقل * و حال آنکه نمی یافت از خرمای ردی خشک بی حلاوت مخلوط از انواع تمر که آنرا
 نامی معین نبود * ما یملأ بطنه * آنقدر که بر کند شکم مبارک او را و سیری بششد و چون حال شریف وی چنین بود لا بد
 حال اهل و توابع نیز همچنین خواهد بود * رواه مسلم * در حدیث اول بیان کرد که روزها میرفت که طعام نفیس ایشان
 جز خرمای نبود و در حدیث دیگر گفته که آن نیز بر وجه شبع و میری نبود بعد از آن میگوید که آنهم از خرمای جبل و نفیس
 نبود بلکه از ردی آن که جز فقر نمی خوردند چون اختیار آن حضرت بر فقر و تیرید بود اقامت کرد او را مولی وی تعالی
 درین مقام و تحقیقت آن از قلت و نیستی نبود بلکه بجهت جود و ایثار و زهد و تقوی و قناعت و تعلیم و ترتیب امت بود آنچه
 مروی و ماثور است از جود و کرم و سخاوت و عطا و صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بر آن و لنعم ما قال * بیست
 * هر چه آمدت بدست بدست او می توپش از آن * این جود انکس است کش از فقر عاری نیست * و عن ابی ایوب * و روایت
 کرده شده است از ابی ایوب انصاری که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به هجرت مدینه آمد اول در خانه
 و منزل فرمود و باین سعادت او را مختصر و ممتاز گردانید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر کدام از ایشان که
 وسعت داشتند طعامها برای خادمان درگاه مہیامی ساختند و می آوردند * قال * گفت ابو ایوب * کان النبی
 صلی الله علیه و سلم اذا اتی بطعام * بود آنحضرت چون آورده میشد نزد وی طعامی * اکل منه * میخورد از آن طعام
 قدری * و بعضی بدخله الی * و میغرم تا دانه زیادی می ماند از حاجت وی بسوی من * و انه بعضی الی یوما * و گفت
 ابو ایوب که فرستاد آنحضرت بسوی من روزی * بقصعة * کاسه کلانرا از طعام * لم یأکل منها * که نخورد از آن طعام
 و بعضی نزد ما فرستاد * لان فیها ثوما * و ناخوردن آن حضرت از آن طعام بسبب آن بود که در وی سیر بود * فعالیله

احرام هو * پس چون بخورد آنحضرت از آن طعام خیال کردیم که مکروه خوردن همین بر آن حضرت حرام است پس بر میل
 ای احرام است میر خوردن یعنی بر تو والا اگر مطلق حرام بودی طعام را بروی چون فرستادی * قال لا * کفما آنحضرت
 حرام نیست میر بر من * لیکن اگر ه * ولیکن مکروه میل ارم من خوردن آنرا * من اجل رتبه * از جهت بوی ناخوش روی
 یعنی که مرا بوی و ناخوش می آید یا از ترس آنکه دیگر را از من بوی بد برسد و از حدیث آید بصریح معلوم کرد که بیست
 صحبت و هفتاد بی جبرئیل است از آنکه ملائکه بوی ناخوش را مستقل رد دارند * قال * گفت ابو ایوب بآن حضرت * فانی
 اگر ما کوهی * پس من نیز مکروه میل ارم چیز دیگر آنکه قوم مکروه میل اری اگر چه آن علت نباشد که در حق تعالی ما را اتباع
 و موافقت توعلت پس است * رواه مسلم * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * وروایت است از جابر که آنحضرت گفت
 * من اکل ثوما او بصلا * کسیکه بخورد میر را یا پیاز را * فلیعزلنا * پس باید که گوشه گیر و از ما بر ما هم نشینی نگذرد * او قال *
 واری شک دارد که آنحضرت فلیعزلنا فرمود یا فرمود * فلیعزل * مسجید نا * پس باید که گوشه گیر و از مسجید ما و در نیاید در
 مسجید ظاهر لفظ مفرد خاص در مسجید نبوی است صلی الله علیه و سلم وصیغه متکلم مع الغیر برای تعظیم است و چون علت مشترک است
 حکم مساجد دیگر بلکه تمامه می باشد و مشاهد خیر و عبادت مثل ذکر و رس و مصاحبت کبر و علما از اهل طهارت و لطافت
 همچنین خواهل بود و محتمل که مراد چنین باشد و در بعضی روایات مساجد نانی آمده و این صریح است در رسوم مساجد کجا
 * اولیقل فی بیته * اگر این نیز از شک زاری است مراد آن بود که آنحضرت فلیعزلنا و فلیعزل مسجید نا گفت یا گفت من
 اکل ثوما او بصلا فلیقل فی بیته باید که در خانه خود بنشیند و با هیچ کس صحبت ندارد چه در مسجید و چه غیر آن و احتمال دارد
 که شک راوی نبود بلکه او برای تنويع و تقسیم بود و متعلق بلفظ ثانی یعنی فلیعزل مسجید نا بود و معنی آن باشد که به مسجید
 در آمدن حرام است که آنجا حضور ملائکه و رسول و صحابه کرام است ولیکن بر سایر ناس و اهل بودی و اسواق مثلاً
 در آمدن و صحبت داشتن مباح است یا این را نیز گفتند و در کتب خانه بنشیند و مطلقاً ترک صحبت دهد که این را ولی
 تراست و زیادت لفظ قال بر سر فلیعزل مسجید نا نه برین قول فی الجملة ناظر در آن است که این مثل وی شک راوی
 نبود فافهم * و ان النبی * و ازجا بر است که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اتی بقدر رفیه * آورد و شد پیش وی دیکه که
 در * خضرات من بقول * همزیها بود از انواع تره ظاهراً از همین سیر و پیا و گند نا بود مثلاً و خضرات بفتح خا
 و کسر ضاد جمع خضر و بعضی بضم خا و فتح ضاد نیز خوانند و اند جمع خضره بسکون ضاد * فوجد لها رجلاً * پس یافت مر آن
 همزیها را بوی و محتمل که ضمیر لها عاید بقدر بود که مونس نیز استعمال می یابد و در روایتی بجای قد رید بفتح مو حده
 بدل قاب نیز آمده و آن طبعی بود از برک خرم ساخته که از جهت استعمال در بدش خوانند و برین تقلیر عود ضمیر
 بخضرات متعین است چنانچه ظاهر است * فقال * پس فرمود آن حضرت * صلی الله علیه و سلم قربوا الی بعض اصحابه *
 نزد یک کرد انید آن دیک را یا آنحضرت را بصورتی نلانی و اشارت کرد بجانب یکی از اصحاب که حاضر بود یعنی پیش
 وی بنهید * وقال * و گفت و خطاب کرد بآن بعض * کل * بخور من نمخورم * فانی * زیرا که من * اناجی من لاتناجی *
 سخن میگویم و همزبانی میکنم کسی را که همزبانی نمیکنی تو را مواد جبرئیل علیه السلام است و ملائکه و آنحضرت در
 هر زمان ترصد و انتظار نزول وحی داشت و احتمال دارد که همین وقت در آید که رایت آن باقی است یا این کمال
 نظافت و طهارت است که چون هم نشینی بسلائکه میکرد آنچه ناخوش بود نزد وی مطلقاً ترک داد * متفق علیه * و درین
 اشارت است که مرد باید که رعایت حال صاحب خود و خوشی وی نماید و هم از جا برخیزد در کتاب الصلوة در باب
 المساجد و مواضع الصلوة گفت و در فصل ثانی نیز ذکر آن بیاید * و عن الامام ابن معین یکر * بکسر را صوابی مشهور
 است * عن النبی قال * گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم کیلوا طعامکم * پیمانه کنید طعام خود را که صرف کنید و انفاق نمائید
 را آنچه به پیمانه در آید مثل محبوب و اثار و مانند آن یعنی آنچه صرف کنید و انفاق کنید و پیمانه * یبارک لکم *

برکت زیاد شود. مسئله اول در بیان رواۃ البخاری * در بعضی نسخ فيه نیز مذکور است و اگر نباشد هم مراد است
و خود پیمانه کردن طعام برابر تصرف کردن در آن بطبع و بیع و شرا و قرض و مانند آن ضروری است برای دفع افرات
و تقریر بطریق چهارم را حکم شارع آنرا در مورد خیر و برکت نیز خارجیتی است بخصوص ما نزد رعایت سنت و قصد اعتدال امور
و صلی الله علیه و سلم * و عن ابی امامة ان النبی * و مرویست از ابی امامة که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * کان * بود
* اذ انفع ما ملأ به * و تیکه فارغ میشد از طعام خوردن و بعد از آن شسته میشد باین * و ضمیر در * فایده * را جمع است طعام
یا با نیضرت و مراد باین * طبقتی و مشق است که طعام بی روی بیعت و بعضی مراد از آن خوانداری و کرمانی در شرح بخاری
هر ا ل کرده که ثابت شده است که آنحضرت طعام بر خوان نشورده پس این چگونه صحیح باشد و جواب داده که شاید
کذا آنحضرت بنفس شریف خود بر آن نشورده و به اتفاق جماعه خوراده باشد و گفته یامر اذ زمانه در اینجا طعام
است النبی * و در قاموس گفته الما یلأ الطعام او الشوان علیه الطعام و پوشید نیست که مقصود آن است که آن حضرت
بعد از فوایح طعام و بعد از برداشتن آن * قال * این کلمات را بحیث که صلی الله علیه و سلم * جمع اکثر را * جمع مراد را
جمع بی شمار و شمار * طیب * جمع پاک خالص از ریا * میار کافیه * برکت کرد و شسته در وی * غیر و کفی و لا مودع و لا بستغنی
صفت بنا * این عبارت را پسین نوع تصحیح نموده و معنی آنرا بیان کرده اند و اگر آنرا بزبان اصطلاح علم نویسندگان کنیم از شرایط
این شرح بیرون رویم میباید آنکه لفظ غیر و بر بنا را مرفوع خوانده اند و منصوب باینکه منصوب دیکر مرفوع و حاصل معنی آنکه
باینها یا صفات واحد ال حمد اند یعنی حمدی که کفایت کرده نشود از وی و نه مترک است و نه استغنا شود از وی بلکه لازم بود
در سبیل دوام از جهت توالی نعم و تواتر آن یا صفات طعام اند که از آن نیز کفایت و ترک و استغنا نبود یا صفات پروردگار تعالی
بکه بهیچ چیزی از وی کفایت نتوان کرد و وفا کافی است از همه و ترک طلب قرب وی و استغنا از فضل وی نتوان کرد و تمامه
و این کجوه بتفصیل در شرح بیان کرده شد * است بمنه و توفیق * رواۃ البخاری * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان الله لیرضی عن العبد * بدستیکه دخل الی تعالی و آینه را ضی میگرداند از بند * ان یأکل الا کلة * بفتح مزه
مصل و است برای مرقه یعنی یکبار خوردن در یکم مزه نیز خوانده اند بمعنی لقمه یعنی مقداری از طعام حاصل آنکه
تخل او و صحت میل او در بند * رواۃ که طعامی بخورد * فیمضی * علیها * پس شکر گوید خدا را بر آن که او پیشرب
یا لشربه یا بنوشد دلم آبی را این را بفتح شین خوانند و این و بس و نزد طیبی در آنکه نیز فتح مزه متعین است * فیمضی *
علیه * پس شکر گوید خدا را بر این شربه * رواۃ مسلم و سنن کریمینی عایشه و ابی هریرة * و زرد باشد که ذکر کنیم
حدیث عایشه را و حدیث ابی هریره را * ما شبع آل محمد * این بیان حدیث عایشه است و اول آن این جمله است *
و فرج النبی صلی الله علیه و سلم من الدنيا * این حدیث ابی هریره است و اول آن این است این هر دو حدیث را که در مصابیح
در کتاب طعام ذکر کرده * فی باب فضل الفقراء ان شاء الله تعالی * الفصل الثانی * عن ابی ایوب قال
کناعد النبی * گفت ابو ایوب انصار بودیم ما نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * فقر طعام * پس نزد ایشان گردانید
شد طعامی * فلبس اطعاما * پس نلیم من هیچ طعامی را که * کان اعظم برکة منه * بود عظیم تر و بیشتر از روی برکت از آن
طعام * اول ما اکلنا * در ابتدا ای وقت خوردن ما * و لا اقبل بر کثرتی آخره * و ندیدیم که مترازی روی برکت در وقت آخر
خوردن آن * قلنا یا رسول الله * گفتیم ای پیغمبر خدا * کیف شد * چگونه بود حال این طعام که در اول آن چنان برکت
داشت و در آخر اینچنین بود برکت شد * قال انما کرنا ایم الله * جواب فرمود که سببش آن بود که ما بر دیم نام خدا را * همین
اکلنا * در هنگامیکه ابتدا کردیم در خوردن * ثم فعل من اقبل * پست و نشست در آخر که میخورد * ولم یسم الله * و نام خدا نبرد
* فاکل معه الشیطان * پس خورد با وی شیعت ترک تسبیح شیطان این بی برکتی طعام در آخر این معذب بود * رواۃ
فی شرح السنة * ما یأکل کثرت که تسبیح یکی از جماعه کافی است و تسبیح شریف و شریف طریقت نزد بعضی و این حدیث و امثال

آن چیست است برایشان و طبعی در توجیه آن گفته که شاید تعود این شخص که تمسبه نکرد بعد از فراغ قوم بود یا چون شیطان با وی بخورد تمسبه ایشان موثر نیست اندیشه می توان گفت که در ابتدا ای طعام اگر یکی از جماعه که مجتمع اند بر طعام تمسبه نکند تمسبه دیگران کفایت است اما چون این شخص در اثنای طعام در آمد و شریک شد و با ایشان در ابتدا نبود چون حال ابتدا ای طعام او است تمسبه اش باید گرفتند بر او عن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله * گفت عایشه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اكل احدکم * چون بخورد یکی از شما فمنعني ان يذکر الله بلی طعامه * پس فراموش کند ذکر کردن نام خدا را بر طعام خود در اول * فليقل * پس باید که بگوید آخر یا آنجا که یادش آید * بسم الله اوله و آخره * که تلاشی آن تقصیر میکند * رواه الترمذی و ابوداؤد * عن أمية بن مثنی * بفتح میم و سکون خای متبعه و تشدید یا کنیت وی ابو عبید است خزاعی ازدی است بعد و داست در اصل بصره و را حدیثی است در طعام که همین حدیث باشد * قال * گفت * کان رجل یأکل * بود مردی که طعام میخورد فلم یسم * پس تمسبه نکرد بحتی لم یبق من طعامه الا لقمة * تا آنجا که باقی نماند از طعام وی مگر یک لقمه * فلما رفعها الی فیه * پس هرگاه که برداشت آن لقمه یاتی باند در احوال دهن خود * قال * گفت آن مرد بسم الله اوله و آخره ففيك النبي * پس خند و کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم قال * پس تر گفت آنحضرت * ما زال الشیطان یأکل معی * بود شیطان که میخورد با وی تا این هنگام * فلما ذکر اسم الله * پس اکنون که بود این مرد نام خدا را * استقاء و کرد شیطان * فلنی بطنه * چیزیکه در شکم شیطان بود * رواه ابوداؤد * و چون شیطان را اهل هست و شکمی دارد بحقیقت قی نیز بر حقیقت بخور اهل بود و بعضی گویند مراد و بزرگ است که رفته بود از اهل بتو که تمسبه اولی گوید رجوف شیطان رفته بود اکنون تمسبه کرد و در کارک مانات کرد برکت باز آمد و امثال این تا ویلا از ضیق حوصله ایمان است و پیغمبر خدا و ائمه است بر حقایق امور که جز از او و این ریانت آن را نیمت مکر بتصلیق و ایمان و بالله التوفیق * عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذ فرغ من طعامه * چون فارغ میشد از خوردن طعام * قال * میگفت این کلمات را بشکران این نعمت * الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من ذلک را که بخورائید ما را طعام را بر بنوشانید آب را و کردید این ما را مدام و مطیع و منقاد و ای اصل اصول این نعمت است و اگر نه نعمت اسلام بود در نماز و نعمتی که باشد و بال است و بر خود آن مزید نعمت و متمم کمال * (ع) * بسم الله رحمت خاک بر هر مملکت و بر تو نگر * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * الطاعم الشاکر * آنکه میخورد و شکر بر نعمت حق میکند * کالا اثم الصابر * مانند کسی است که روزی میل ارد و صبر میکند از شهوت طعام در اجر و ثواب اگر چه صائم ای و انا اجزئ به ثوابی خاص میل کند آن فضل او است ولیکن در اصل اجر و ثواب مرد و شریک اند و حقیقت معنی آن است که چون در اذمان نشسته است که صبر و صبر نیست و منع وی از شهوت طعام که بتکم طبع و جبلت بد آن مایل و حریص است درجه عالی است که آنکه میخورد و شهوت ندش میزند و تمسبه از لذت طعام میگوید بد آن نرهد فرمود اگر یکی بخورد ما بغفلت نخورد و از یاد حق و شکر وی آگاه باشد آن نیز مقامی عالی است و منتهی است از وجود ذکر می تعالی و محبت وی آخر شکر و صبر و در جناح نیاج و فلاح اند پس تشبیه اینجا برای میبرد اشتراک و مسارات است چنانکه گفته اند که تشبیه در اصل حال است نه مقدر آن و با وجود آن اشارتی بقوت و رجحان حال صائم کرد باعتبار ظاهر با آنکه در شکر نیز حبس و نگاه است نفس است بر اختیار محبت منعم و شغل زبان بد کبر و در حقیقت در قبح طاغوت متضمن صبر و شکر است فانهم مانند آنکه شکر طعام بچه چیز بود ظاهر آنست که بصرف قوت حاصله از وی در طاعت بود و گفته اند که شکر طعام آنست که در اول تمسبه گوید و آخر تمسبه و اگر شریک نقر در طعام و مواسات ایشان را نیز داخل شکر دارند و در نماز * رواه الترمذی * رواه و این حدیث را ترمذی از ابی هریره * و رول

ابن ماجه والک ارمي عن سنان بن سنان عن ابيه * وروایت کرد آنرا ابن ماجه و ارمي از سنان بکسر مین و تخفیف
 ثون بن سنان از پدر خود که منه است بفتح مین و تشدید ثون و آخر قاصداً بنی اسلمی است مات سنة اثنین و ثلثین فی
 خلافة عثمان اینچنین گفته است مولف و آنچه از کتب ظاهر میشود آن است که سنان بن اسلمی را روایت
 میکند این حدیث را از انسضوت صلی الله علیه وعلیه و ذکر عن ابيه در کتب نیست * و عن ابی ایوب قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اکل اوشرب قال * کفت ابو ایوب انصاری بود آن حضرت چون
 میخورد یا می نوشید میگفت * الحمد لله الذی اطعم و هقی * شکر مرخصی را که خورانی ز نوشانی * و سوغه *
 ظاهر از عبارت شرح آن است که ضمیر راجع بطعام است یعنی سهل کرد انید دخول طعام را در حلق به پیک کردن
 دند آنها برای خائیدن و لعاب برای نرم ساختن و زبان برای طعام در دهان کردن اینها اما تسویغ مخصوص
 یطعام نیست چه بلکه ظاهر از عبارت قاعوس اختصاص او بشراب است چنانکه ساع الشراب سوغه سهل مدخله
 و همچنین موارد استعمال مثل قول حق تعالی سائغ شرابه و قول شاعر فساغ لی الشراب و غیره پس ضمیر سوغه راجع
 بهریک از طعام و شراب باشد و مقصود شرح تصویر تسویغ در طعام است بجهت عدم احتیاج به بیان آن در شراب و نعمتی
 دیگر بیان کرد و فرمود * و جعل له مخرجاً و کرد انید مخرج را بجای بیرون آمدن فضلات که مثل بول و غائط است
 چه طعام و شراب بجمیع اجزای خود قابل غلظت انبود پس به حکمت بالغه و رحمت شاملة فضلات آنرا بیرون انداخت
 * و رواه ابوداؤد * و عن سلمان قال * مودع است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت * کرت فی التوراة * خوانده ام
 در تورات * ان بركة الطعام * که سبب بركة طعام * الموضوع بعه * وضو کردن است بعد از طعام و مراد بوضو و نجسا
 غسل دست و دهان است و وضو و لغت بمعنی حسن و نظافت است * ذل کرت * و بعضی روایات ذل کرت * ذلک للنبی *
 پس ذکر کردم این کلمه توریة را مرید بجز را * صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
 و سلم بركة الطعام الموضوع قبله * الموضوع بعه * بركة طعام و وضو کردن است پیش از طعام و بعد از طعام * رواه الترمذی
 و ابوداؤد * و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام میخورد است برای تتمیم مکارم اخلاق و تکمیل محامل صفات و بود
 وضو پیش از طعام اتم و داخل در طهارت و نظافت و وحی کرده شد بوی زیاد بر آن چه وحی کرده شد بموعی علیه السلام
 تتمیم و تکمیل * و عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلی الله علیه و سلم خرج من الخلاء * گفت ابن عباس که آنحضرت
 بیرون آمد از الخلاء فی الصحاح خلا بفتح و من آبل مت جای * فقد م الیه طعام * پس پیش آورده شد بصوی آنحضرت
 طعامی * فقالوا * پس چون دیدند صحابه که آنحضرت پیش از وضو میخورد و در فهم ایشان وجوب وضو و رآمل برای
 طعام چنانچه برای نماز گفتند * الا نأتيك بوضوء * یا نیا ریه ترا آبی که بدان وضو کنی * قال * فرمود * انما امرت بالوضوء
 اذا قمتم الى الصلوة * من امر کرده نشد ام بوضو یعنی بطریق وجوب مکر و قتیکه بایستم برای نماز نه برای طعام و اگرند بنی
 و استحسانیه داشته باشد نیز نکر دم برای بیان جواز و تعلیم شما تا بدانید که امری واجب نیست پس مراد بوضو اینجا وضو نماز
 است نه وضو طعام و این ظاهر است و نیز بر این میاق حدیث دلالت دارد و اگر مراد بوضو در الا نأتيك بوضوء وضو طعام دارند
 و در انما امرت بالوضوء نماز نیز صورتی دارد چون غسلیدن در ازل طعام از من و اداب است نه واجب ترک داد آنرا
 تعلیماً للجواز و حاصل معنی آن شود که این وضو که شما از من در خواستید که وضو در اول طعام است واجب و ماموریه نیست اگر
 نکنم ضروری ندارد نعم اینجا وضو دیگر است که وضو نماز است و آن واجب است فلیفهم * رواه الترمذی
 و ابوداؤد و النسائی و رواه ابن ماجه عن ابی هريرة * و عن ابن عباس عن النبي * و هم از ابن عباس آمده از پیغمبر
 * صلی الله علیه و سلم انه اتى بقصعة من ثريد * که آورده شد نزد آنحضرت کاهه از اشکه * فقال کلوا من جواربها * پس
 فرمود آنحضرت بخورید از جوارب اطراف کاهه * و لا تاكلوا من وسطها * و بخورید از میانه آن * فان البركة تنزل فی

1

دندان و اگر بتمام دندان بگرداند آنرا نهش گویند بشین عجمه و روایت به همله است و همچنین در حکم یخ آینه بیاید جهت
تقلیل لیم و نفی شره و حرص دران و طبعی گفته که محبت آن حضرت کوشش ذراع را از جهت حسن نضج و سهولت هضم و
زیادت لذت و ارامت یا بودن آن در وقت از مواضع نجاست چنانکه! معاراجزای دیگر اند و در شامدل ترمذی از عایشه
آورد که گفت نبود کوشش ذراع محبوبتر نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ولیکن چون وی کوشش را نمی یافت مگر بعد از
چند کاه و ذراع زود تر بنضج میرسید خوشتر میل داشت و زود ترمی طلبید آنرا بر حدیث دیگر آورد از عبد الله بن جعفر بن ابی
طالب گفت شنیدم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود خوشتر بن و زن بر ترین کوششها کوشش پشت است * رواه
الترمذی و ابن ماجه * و عن عایشه قالت قال رسول الله * كف عایشه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تطعوا اللیم
بالسکین * نبرد کوشش را بکار یعنی بکار برید و نبرد * فانه * زیرا که بریدن کوشش بکار و خوردن وی باین طریق * من
صنع الاعاجم * از فعل عجمیان و عادت ایشان است در تنزه و تکرر و اعجم جمع است و اعجم را عجمی کسی را گویند
که فصیح نبود اگر چه عربی بود منسوب است بعجم اگر چه فصیح باشد و اعجم بمعنی اخرس نیز آید و غیر انسان را که حیوانات
عجم گویند بضم عین و سکون جیم بهمین معنی است که قدرت بر کلام ندارند و غیر عرب را که عجم گویند هم باین اعتبار است
چون در صورتی فصاحت ایشان نیستند که با اخرس اند و در شرح جامع الاصول که عجم را بمعنی خرس گفته معاصره کرده زیرا که
عجم عامتر از فرس است و بعد از آن که نهی کرد از خوردن کوشش بکار برید * امر کرد بخوردن آن بدانند آن و فرمود
* و نهوه * و بدانند آن بخورد کوشش را چون در طبیعت بعضی که عجمی طبع اند ابائی از آن بود از برای تشییع و تسلیه ایشان
منازع بدانند آن خوردن کوشش را باین فرمود بقول خود * خانه اهناء * زیرا که خوردن کوشش بدانند آن کوارد از تر زدن
تراست و هنی لذت و موافق غرض را گویند و هر چه کسی را بی تعجب و رغبت آنرا هنی گویند * و امر * و نیز خوردن کوشش
بدان سبکتر و منجذ تر است و بعد از آنکه طعام ذغاب ثقل است و هنیاً مویاً که در دغای خوردن و اسامیل
گویند باین معنی است و گفته اند نهی از اعتیاد قطع لیم است بسکین و لفظ صنع دلالت دارد بر این معنی زیرا که هر عامل
و صانع بگویند مگر آنرا که در عمل خود متکین و متذلل بود و قطع لیم بسکین ایمان از آن حضرت نیز ثابت شد چنانکه بیاض
پس تطبیق آنست که لیم اگر نرم و نضج باشد نهی باید کرد و اگر نه چنین بود جائز است قطع بسکین و در حقیقت این
حدیث اشارت است بآنکه خوردن بدانند آن لطیف و لذت بخش است و نهی تمیزی است و الله اعلم * رواه بود ارد
و البیهقی فی شعب الایمان و قال * و گفته اند این دو کس * هولیس بالقوی * اسناد این حدیث قوی نیست و بعضی
رازیان از خالی از حدیث نیستند * و عن ام المنذر قالت * و روایت است از ام المنذر را نصاریه و بعضی گفته اند علیه نام
اولی است نماز کند از قبلتین را گفت * دخل علی رسول الله * در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و معه علی *
و بود با وی علی رضی الله عنه * و انما درال مدافقه * و در خانه ما خوشه های خرمای بود او نشسته و ال بفتح ال جمع دالیه
خوشه خرما * فجعل رسول الله صلی الله علیه و سلم یأکل * پس شروع کرد آنحضرت در خوردن از آن خوشها * و علی معه
یأکل * و علی رضی الله عنه نیز برای خوردن گرفت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لعلی *
هر علی را * مه یا علی * باز زمان از خوردن خرما ای علی * فانك ناقد * زیرا که تو نقاد هست داری یعنی از مرض نوبه خاسته
و بحال خود نیامده و ناقد را پرهیز شرط است * قالت * گفت ام المنذر * فجعلت اثم * پس کرد اثم برای آن حضرت
و هر که با وی بود با مواهل خانه خود و این مرد و مهمان عزیز را در بعضی روایات له آمله و ضمیر مفرد راجع آنحضرت
بود یا بعلی و این بسیمای کلام ظاهر تر است * سلقا * طعامی را که از سلق بکسر سین و سکون لام گیاهی است که نام
او چغندر است * و شعیرا * و از آرد جو * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم یا علی من هذا اناء *
ای علی از این طعام بخور * فانه اوفق لك * زیرا که در موافی تر است مگر تر * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن انس

قال کان رسول الله ﷺ گفت انس بود پیغمبر خدا ﷺ صلی الله علیه وسلم یحببه الثفل * خوش می آمد او را ثفل و ثفل بضم
 مثله و کسر آن و ضم اذبح است و سکون فادر اصل هر چه در ته نشینند که آنرا رد می گویند و مراد اینجا آنچه در ته نشینند
 از طعام چسبیده بدیک و بعضی آنرا بشربل تفسیر کردند و اندک و طبعی گفته که گاهی بمعنی سوبق و دقیق و مانند آن از غیر مایعات
 نیز آید چنانکه در حدیث فرموده هر که با وی ثفل باشد یابد که احسان کند بایاران و مراد سوبق و دقیق و مانند آن
 و اثبت و تحقیقت اینجا نیز مراد همان معنی اول است که بقیه و خوردن آنها باشد که ثفل آنها است و مختار همان تفسیر
 اول است و گفته اند که در راست قوت جمیع آنچه در دیک است از طعام و جامع طعموم آنچه در راست از لحم و حواشی و
 مزاج شریف و صلی الله علیه وسلم اعدل از جهه و جامع قوای کمال است و اقل است در روی دهان و در صورت و اسرع
 است بهضم و خوردن و حکم لیسیدن کاسه دارد که در روی توقع برکت و استغفار است چنانچه در رلحق قصه کند شت و نیز
 در خوردن ثفل تواضع است که عادت خاص آن حضرت است صلی الله علیه وسلم و تحقیقت در هر فعل شریف و اگر چه
 طبعی باشد لطایف حکم و غوامض اسرار است که اطلاع بر آن جز بنور ولایت نمیتوان یافت * رواه الترمذی و البیهقی
 فی شعب الایمان و عن نبیة * بضم نون و فتح با و سکون یا و شین معجمة مفتوحة صیابی است از بنی مدیله مع و است
 در بصرین و حدیث وی در ایشان است * عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * فرمود * من اکل فی قصعة * کسبیکه
 بنور و در کاسه * فلتسها * پس بایسیدن بعد از خوردن کاسه را * استغفرت لها لقصعة * امرش مشوامل برای وی کاسه ظاهر
 آن است که مراد حقیقت آن است و گفته اند که در لیسیدن تواضع و براءت از کبر است و آن سبب مغفرت ذنوب است
 و اضافت کرد بقصعة از جهت بودن وی به سبب آن * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی
 حدیث حدیث غریب و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بات * کمی که شب کند و تشواب رود
 * و فی بد * و حال آنکه در دست وی غدر است * لم یغسله * که نشسته باشد آنرا غمر بنین معجمة و میهم مفتوحه بنوی
 کوشش و چربی که دست بدان آلوده باشد * فاصابه شی * پس برسد او را چیزی از این ای حشرات که بر بوی طعام
 و چربی آن بیایند و بکنند و بعضی گویند علت برص که بر سبب بدن دست ببدن حرق آلوده پید آید * فلا یلومن الا نفسه *
 پس باید که ملامت نکند آنکس مگر خود را که با دست آلوده ناشسته خواب کرد و باعث عروضا و همت شد اشارت
 است ترغیب و ترخیص بر شستن دست و تشوب و تفتن و از ترک آن * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن
 عباس قال کان احب الطعام الی رسول الله ﷺ گفت ابن عباس بود در ستترین طعامها نزد پیغمبر خدا ﷺ صلی الله علیه وسلم
 الثریل من البز * اشکنه از نان * و الثریل من البز * و اشکنه از حبس بفتح مهله و سکون تحتانیه و سین مهمله طبعاً میکه
 از خرمای دروغ و آرد یا قروت سازند و حبس در اصل بمعنی خلط و آمیختن است * رواه ابوداؤد * و عن ابی اسید الانصاری *
 بفتحه همزة و کسرخین و بعضی بضم همزة و فتح حین گفته اند صواب اول است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 کلوا الزیت و ادمنوا به * نشورید زیت را که نام روغن زیتون است و بمالید بدن آنرا * فانه * زیرا که این روغن
 * من شیوة مبارکه * حاصل می شود از درختی که برکت نهاده شده است در وی که نام آن زیتون است و در وی خیر و برکت
 و منافع بسیار نهاده اند و شیوة مبارکه که در کرمه الله نور السموات و الارض الایة من کوزانعت همهن درخت مراد
 است که بهترین آن در زمین شام می باشد که آنرا نیز ارض مبارک خوانند و اندود رسورة و اللین و الزیتون پروردگار
 عالم بآن قسم یاد کرده و بدان او را تشریف داده و عرب خصوصاً اهل شام شیرین او را میپزند و تلش را پیرایه کار برند
 و در مالیدن آن بدن را منفعه بسیار است * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ام هانئ قالت دخل علی النبی *
 گفت ام هانئ دختر ابوطالب خواهر امیرالمومنین صلی در آمد بر من پیغمبر ﷺ صلی الله علیه وسلم فقال * پس پرسید
 * عندک شی * آیا هست نزد تو چیزی یعنی از جنس طعام * قلای الا خمز یا بس و حل * گفتم نیست چیزی از طعام

مکران خشک و مرکه * فقال هائي * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بک و بیمار آنچند حاضر است و فرمود برای
 خورش ساختن خاطر ام هانی و تنبیه بر قناعت با دنی قوت که حاضر است * ما اقفر بیت من ادم فيه خل * خالی نیست از
 نان خورش خانه که در وی سوکه است و اقفر بتقدیر قاف بر فاع مشتق از قفر که در اصل بمعنی زمین بی آب است که در وی گیاه
 نرود و تغار نان بی نان خورش را گویند * رواه الترمذی قال فلما حل بها حسن فریب و عن یوسف بن عبد الله بن سلام
 رضي الله عنهما * عبد الله بن سلام از کبار صحابه و احباب یهود است از ارلاد یوسف علیه السلام و ولد او یوسف از صغار صحابه
 است و کنیه او ابو یعقوب است آنحضرت او را یوسف نام نهاده * قال * گفت یوسف بن عبد الله * رأیت النبی * دیدم
 پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم اخذ کمره * بکسر کاف گرفت نان پاره را * من خبز لشعیر * از نان جو * فوضع علیها تمره * پس
 نهاد بر آن نان پاره خرمائی را * فقال * پس گفت و فرمود * هذه * این خرمای * ادم حل * نان خورش * این نان پاره است * و اکل *
 و خورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن نان را با خرمای * رواه ابوداود * و عن سعد قال * و روایت کرده شده است از سعد بن
 ابی وقاص رضي الله عنه که گفت * مرضت مرضاً * بیمار شدم بیماریکه آمد بعیادت من پیغمبر * صلی الله علیه و سلم
 یعودنی * در حالیکه یورش میکند مرا * فوضع یدیه بین ثلثی * پس نهاد دست مبارک خود را در میان دو پستان من یعنی
 بر سینه من * حتی رجلت بردها علی قودی * تا آنکه یا قدم سردی دست آن حضرت را بر دل خود کنایت است از دقتی و
 راحتی که از نهادن دست مبارک در دل یافت و فواد بضم فاء و همزة بمعنی دل و میانه دل آید و بعضی گویند فواد پود و دل و
 قلب حبه و سوزیدای ارمی القاموس الفواد القلب * و قال * و چون دریافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال مرا بنهادن
 دست فرمود * انک رجل مفود * تو مردی مفودی و مفود آن را گویند که دل وی درد دارد و فرمود * آیت الحارث بن
 کلال * بفتح الکاف و اللام بیا حارث بن کلال را بر نزدی * اها ثقیف * برادر ثقیف یعنی ثقیفی بود و اهل مسئله و رئیس آنرا
 اخو فلان گویند چنانچه اخوا عاداو خوهم نوح و غیر آن * فانه رجل یطع * زیرا که این حارث بن کلال مردیست که طبعی میکند
 و صیغه تفعل برای تکلف است یا برای کمال * فلیأخذ * پس باید که بگیرد وی * سبع تمرات من عجوة المینة * هفت
 خرما از عجوة مینة که اجود انواع تمر است و در وی خواص و برکات است در دفع این مرض و جز آن از زهر و ستر چنانکه
 کن شت * فلیتأمن * پس باید که بگوید آن هفت خرما را * بنوا من * با خستهای آن و بنه از در وی آب * ثم لیلک
 یومین * بستر باید که بریزد آنرا در دهن تو * و بد بفتح لام - ارونی را گویند که درد من بیمار بریزد و بنشانند او را
 * رواه ابوداود * اگر گویند چه حکمت است که امر فرمود با آمدن نزد طبیب و خود بیان علاج کرد و در بیان علاج ساختن
 آنرا حواله بوی کرد جوابش آنکه اول حواله بطیب کرد تا علاجی بکنند باز چون علاجی آسان روی نمود که در وی نفع عاجل
 است شفقت کرد و بیان فرمود و کن شت که طبیب او را در علاج های در دراز بیند از دو چون مؤنس ساختن آن و کیفیت
 استعمال آن از طبیب آسان تر بود بوی حواله فرمود و گفته اند که درین حدیث دلیل است بر رجوع کردن و مشاورت نمودن
 بطیب کافر زیرا که این حارث بن کلال در اول زمان اسلام مرد و اسلام وی ثابت نشده است * و عن عائشة ان النبی *
 و مر ویست از عائشه رضي الله عنها که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم کان یأکل البطحاء بالوطب * میشود و خر بزه را بخورم ای تر * رواه
 الترمذی * ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد * و زاد ابوداود * و زیادت کرد ابوداود این را که * و یقول یکسر حومل
 بهر دهن * میفرمود شکسته میشود گرمی این یعنی تمر بهر وی این یعنی بطیخ * و برد فلان بسترها * و شکسته می شود سردی بطیخ
 بگرمی تمر و گفته اند که مکر خر بزه خام بود و لا پخته و نیز گرم است و باز جود آن نسبت به تمر سرد است و این معنی در اکل قنای
 بر طب ظاهر تر است چنانکه کن شت * و قال الترمذی فلما حل بها حسن فریب * و در شماثل ترمذی آمد * که یا کل التریز
 یا لوطب و خر بزه بکسر خا و سکون را و کسر موحد معرب خر بزه و بعضی آنرا تفسیر بآن قسم کنند که آنرا دهند وانه گویند و
 صواب آنست که مراد بان بطیخ است و سخاوی در مقاصد حسنه آورده که در روایت یزید بن رومان آمد که یا کل الطبیخ

یا لوطی بنقلیم طابو یا بمعنی مطبوخ * وعن ابن عباس قال اتی النبی * کفایت انس آورده شد نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم
 بنتر عتیق * خرمای کهنه که در وی کرم افتاده بود * فجعل یفتشه * پس شروع کرد آن حضرت که می کاوید آنرا * و یخرج
 المومن منه * و بیرون می آورد بکر مهمل از آن * و موس کرمی را که یکنه که در طعام و پشم افتد * رواه ابوداؤد *
 و درین حدیث دلیل است که طعام نجس نمیکزد و باختادن و دود در آن کذا قال الطیبی و در مطالب المؤمنین گفته
 کرم که در پنبه و عنیب افتاده باشد حلال است زیرا که اجترار از این ممکن نبود ولیکن چون جلا گردد شود حکم
 او حکم مکس است و زنبور و پشه و هر چه دم نماید در خوردن آن حرام است و اگر در آب و طعام افتد بلیغ نکرد
 * وعن ابن عمر قال اتی النبی * کفایت ابن عمر که آورد شد نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بحیمة * بضم حیم و بای
 مؤخلة و فتح ثوبن مشن ده کله بنیر * فی تبوک * در غزوة تبوک که باک فایض از بلا دشام و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 در اینجا بغزوه رفته بود * فلما بالسکین * پس طلبید آنحضرت خانی الله علیه وسلم کار در آن * فسمی و قطع * پس نام خدا
 بر دریا ریخته کرد و این مثل تسمیه است چنانکه در اول طعام کشنده در اول ذبح چنانکه بعضی عوام الناس کنند و راکنند
 * رواه ابوداؤد * و طیبی گفته درین حدیث دلیل است بر طهارت آنچه در آنکه پنبه حاصل نمی شود مگر از وی و اگر
 آن نجس می بود پنبه نیز نجس بود و باید آنکه آنچه بکمر همت و سکون ذوق و فتح فاکر آن را بجای مهملة مشدده و
 و آنرا منعه نیز گویند در صراح گفته که شکسته بزغاله یا بروه که هنوز زلف نخورده باشد و در قاموس میگوید که آن چیزی
 است که بیرون آورده میشود از شکم بزغاله شیر خواره و فشرده می شود در پشم یا در پخته میشود در شیر پس
 میگرد و نمی بیند از آن پنبه را گفته که قهقیر جوهری آنچه را بکوش و هوا صفا نتهی و مشهور آنست که ری شیر است که می
 بر آید از شکم بزغاله را انداخته می شود در شیر و می بلند بد آن پنبه و تحقیق گفته اند بعضی از علماء معنایه که مکروه است جبن
 و رومی و درسی یا بیم که علت در کرامت آن چیست یا شبهه در همین آنچه است یا چیزی دیگر است و الله اعلم * وعن سلمان قال
 نقل رسول الله * پرسیده شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم عن النعمان و النعمان و النعمان * و این سه چیز که حلال اند
 یا حرام یکی مسن بفتح سین و سکون میم بمعنی زوچن ظاهر را بد را بتل ای اعلام شبهه در حلیت آن در بعضی مردم را یافته
 باشد دیگر پنبه در وی محل اشتباه و سوال هست که آنرا از آنچه می سازند دیگر را بکمر خا و الف مملوده و اکثر شراح
 این لفظ را جمع نری بفتح فای قصر الف بمعنی حمار و حشی و داشته و بعضی جمع نرو بمعنی پوشتین گفته و لهذا ترمذی آنرا
 در جامع خود در باب لباس آورده و این مایه در باب جبن و جبن ذکر کرده و پنبه پستی گفته که تحقیق غلط کرده اند بعضی در
 آنکه وی جمع فرا است بمعنی حماز و حشی است جز این نیست که وی جمع نرو است و سوال کردند از آن از جهت حد را از صبح
 اهل کفر که فز از جلد میته می ساخته اند بی دباخت و گفته که علمای حدیث این حدیث را در باب لباس آورده اند و اگر در باب
 طعام نیز آورده باشند چیست نمی شود بر آن زیرا که حدیث مشتمل است بر سوال از طعام و لباس انتهى * فقال * پس گفت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب این سوال که پرسیده شد بر سبیل کلیت * الحلال ما حل الله فی کتابه * حلال چیزی
 است که حلال ساخته خداوند تعالی در کتاب خود * و الحرام ما حرم الله فی کتابه * و حرام همان است که حرام کرد انجیل است
 و وی تعالی در کتاب خود * و ما حکمت عنه فهو مما عفا عنه * و آنچه حکوت کرده از آن وقت که نگذرد آنرا و نه حلال ساخته و نه
 حرام پس آن چیز از جمله چیزهایی است که عفو کرده آنرا و این دلیل است بر آنکه اصل در اشتیاقا حاکم است * رواه
 ابن ماجه و الترمذی و قال الترمذی * روایت کرده این حدیث را ابن ماجه و ترمذی و گفته ترمذی * هذا حدیث
 غریب و موقوف علی الاصح * این حدیث غریب است واضح آن است که قول سلمان است نه حدیث حضرت و حالت
 و موقوف قول و فعل صحابی را گویند چنانچه مرفوع قول و فعل پیغمبر را خوانند صلی الله علیه وسلم * و عن ابن عمر
 قال قال رسول الله * کفایت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم و در حدیث میله ارم را و زرمی برم * ان عندی * که

یا شد نزد من * خبزه بیاض * نان سفید * من برة مراء * از کنگم سفید می گاهد روی شهابی نیز بنهان امضا نوی خاص
 امضا از کنگم که جید نور بهترین انواع او است * مایعة * نرم کورده و تو کورده شده باشد آن نان و خلط کرده شده خلط
 شدیل * بعم و ربن * بزرغن و شیر * مقام رنجل من القوم * پس بایستاد مردی از قوم یعنی صحابه * فاخله * پس
 هاجت و تیار کرد اینچنین نانی که فرموده بود * پیاء به * پس خاضوا آورد آنرا * فقال * پس پرمیل آن حضرت * فی
 ای شی کان هذا * در کد ام طرف بود این روغن * قال فی عکة صب * گفت آن مرد در ظرفی بود که آنرا از چرم موصار
 هاجته اند و عکة بضم عین ظرف روغن را که خورده تر از قریه است * قال ارفعه * فرمود بر دار این نان را از پیش من و
 این رایجهت گرا هت و نفرت طبع شریف وی از بوسه صب فرمود نه از جهت نجاست آن والا امر میکرد بر بختن و انداختن
 آن روغن و نان و نهی می کرد از تناول آن کذا اقال الطیمن و این بنا بر مذمت شافعه است که صب نزد ایشان حلال
 است اما نزد ما حرام و این محض را در باب ما یحل الکله و ما یحرم بتفصیل بیان کرده ایم * رواه * روایت کرد این
 حدیث را * ابوداؤد و ابن ماجه و قال * و گفت * ابوداؤد حدیثی مکنون * این حدیث منکر است و ضعیف و غیر
 مقبول و نیز طلب راشتها و دهنی و آرزوی شهوت نفس مثالی شایعه و عادت کریمه اوست صلی الله علیه و سلم و علم و ازین
 جهت حکم کرد ابوداؤد بیرون این حدیث مکنون کذا اقال الطیمن و بر تعلق صحاح این حدیث باید دریافت که با وجود
 حکم طبعیت با شتهاء آن و ترک تکلف و ناظر و طلب آن چگونه لطف پروردگار تعالی اراد از آن باز داشت و چیزیکه
 باعث گرا هت و نفرت طبع شریف وی شد پیک آورد اینچنین احبت لطف و حمایت بحق موبد کان خاص خود را تعالی
 و نقل من * وعن علی رضي الله عنه قال نهی رسول الله * گفت علی نهی کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و علم و اکل الثوم
 الا مطبوخا * از خوردن میز مکر بسته که به بختن بر وی آکشته شد * یا بشک و همچنین است حکم نیاز و امثالی آن * رواه
 الترمذی و ابوداؤد و عن ابی زیاد * تابعی ذلیل الحدیث و حدیثی آورد اهل شام است * قال ثلاث عایشة عن البصل *
 گفت پرمیل شد عایشه رضی الله عنها از خوردن نیاز که حرام است یا حلال * فقالت * پس گفت عایشه * ان آخر طعام
 یل رستی آخر طعامیکه * الکله رسول الله * خورد آنرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم طعام فیه بصل * طعامی بود که نیاز
 داشت * رواه ابوداؤد * اگر سوال از خوردن نیاز در طعام بود این جواب مطابق و موافق است و اگر عامتر بود از تنها
 خوردن یا طعام نیاز در خوردن پس حکم تنها خوردن بیان نه یافت و بر گرا هت باقی ماند و تفصیل مقام آنکه در
 احادیث آمده که آنحضرت اینهارا نه خوردند نه تنها و نه در طعام مکر حدیث عایشه که در طعام خوردند امضا و امضا را
 نیز از آن نهی کرد پس بعضی گویند که نهی از خوردن خام است نه بسته و اصح آن است که آن نهی نیز تنزیهی است
 نه تنزیهی و حرام نیست بر آن حضرت و نه بر امت و طهاروی در شرح آثار احادیث داله بر اباحت اکل بصل و گرا هت
 و ثوم و مانند آن آورد که مطبوخ باشد یا غیر مطبوخ مگر کسی که بخورد و در خانه خود بنشیند تا بوی آن باقی است و او
 معجل نه در آید که آن مکروه است و گفت مختار ما این است و قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد و عین است و گفته اند که
 خوردن آنحضرت در آخر عمر طعامی را که در وی نیاز بود از بران تعلیم جواز بود و بیان آن که گرا هت تنزیهی است نه
 تحریمی و الله اعلم * و عن ابی بکر * و روایت است از و بر بشر بضم مو حدة و سکون مهمله که نام ایشان عبد الله
 و عطیه است صحابی اند * الاسلامیین * بضم عین و فتح لام مشتقه بصیغه نسبت بر لفظ تنزه * قال د بخل عیسیا رسول الله *
 گفتند آن دو بر در آمد بر ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم نقد متنازل او تمنا * پس پیش آوردیم مادر خد مت
 وی مسکه و خرما * و کان یحب الزب و التمر * و بود آن حضرت که در دست می داشت مسکه را با خرما که در صورت مسکه
 در صورت کمر می بود * رواه ابوداؤد * و خوردن و رنجل با نان بخورده در اینجا متعارف است * و عن عکرمش *
 بکرمین و مکرر کاف در آخرین معجمه * بن ذریب * بکرمین معجمه بر صیغه تصغیر صحابی معتمد در بصرین

* قال * که من عکراش * آیتنا بیخته * آورد * شد نزد ما گاه گلان * کثيرة التريد والودر * شکله بنمایار بود * وروما
 اشکته وود را بفتح واز و سکون ذال معجده کوشش پا زهای بی احتیوان * فخطت ییدی فی یولخیها * پس زد تم
 دست خود را در هر جانب جفنه و خط واصل رفتن با قه شب کور را می گویند که بهر هوایی اختیاط و بی تمیز
 دست و پای میزند همچنین این مرد دست در گاه و ذر هر جانب دست می انداخت و من خورد * وراکلی رسول الله
 و خود زد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * من این یدیه * از پیش خود * فقبض بیکه * الیسرف علی یدیه الیه من * پس
 گرفت آنحضرت بک دست چپ خود دست راست را و زد دست خود را بر دست من * ثم قال یا عکراش * پست گفت ای
 عکراش * کل من موضح واحد * بخور از یکجا یعنی از پیش خود بخور و بهر جانب دست مزن * فانه طعام واحد * زیرا که
 این یک طعام است و در هر جانب یکسان دست بهر نمودن جزو هر می و حرمتی نیست یعنی اگر طعام ملاعق شش عدد میبود
 یا یک طعام بود و در هر جانب رنگی از آن می بود بمقتضای میل طبیعت می توان از هر جانب خورد اما چون طعام یکی یا شد
 هر جانب دست زدن عیب و مکروه است * ثم آیتنا بهما فی الوان التمر * پست آورد * شد نزد ما طبعی که در روی ثمرهای
 زنگ برنگ بود * ففعلت آکل من بین یدی * پس خوردن گرفتیم آنرا از پیش خود بجهت آنچه شنیدیم از آنحضرت در طعام
 * رجالت ید رسول الله * و جزلان کرد دست پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * فی الطبق * در طبق و از هر جانب بخورد
 بجهت میل طبیعت و از برای نمودن بمردم که در قهرامی توان از هر جانب خورد و چنانکه بغل نمود بقدر میل و نیز تعلیم کرد
 * فقال یا عکراش کل من حیث شئت فانه غیر لون واحد * بخور از هر جانب که خواهی زیرا که این طعام یک رنگ نیست
 و از اینجا فهم می شود که اگر گاه که نیز یک رنگ بود دست بهر جانب نباید زد و از پیش خود باید خورد * ثم آیتنا بهما فی
 رسول الله * لعنوا آب آورده شد نزد ما پس شربت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * را به دست خود را
 * و معج بلبل کفیه وجهه و ذراعیه و راسه * و معج کرد پشمی آب مرد و کعبه و سب زوی بخورد و او هر دو معج خود را اقله و فقیه
 و سر مبارک خود را * و قال یا عکراش فلی البصر مما غمرت الناز * این و فو از طعامی است که تخمیز داده است آینه آتش
 و پخته شده است و در بعضی روایات مما صیده البنا و امیله و شک لیسید که در روی هر دو دست شستن گفته اند و این روایت
 وجه و ذراعین و راس را بک این معج کینک بهتر و مشابه تر است یوسف و نماز * و رواه الترمذی * و من عایشه قبل کان
 رسول الله * گفت عایشه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * اذا اخل امله المذک * چون میگزفت بعضی از اهل خانه
 او را گرمی تب * امر بالجماع فصنع * میفرمود جماع و آن طعامی است که ساخته می شود از آرد و زردن
 و گاهی شیون نیز هازنک و نرم کنند چنانچه زنان نوشید و این همان تلبینه است که ذکر کردی در فصل اول کن شیت و خوردن
 نیز میگویند و در حدیث نیز آمده * ثم امرهم فحوا عنه * بهتر امر کرد تا بنوشند و بخورند پس نوشیدند و خوردند تا از آن
 * و کان یقول * بر بود آن حضرت که میگفت * انه * این جیسا * لیسر تو قواد الحزین * خوب می آشوب و حکم میکرد اندل دل کسی را که
 اند و کین است فی الصراح و تو سخت کرد اندل و سخت کردن و هومن الاضداد * و یسر و عن قواد السقم * و میکشاید و زایل میکرد اندل
 از دل بیمار تنگی و تعب و بیخاری را * کاتس و واحد لکن ابو معی بالاء عن وجهها * چنانکه در و میکرد اندل و یک میخازد
 یکی از شما ای جماعه زنان چو یک را از روی خود خطاب بازمان کرد و این که اینها میخازد در اندل در از انهر چو یک و یک
 کرد اندل و روی یاد و آن وقت فرمود که زنان حاضر بودند * و رواه الترمذی و قال قل احد یف یحون صحیح * و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجوة من الجنة * این خبر ما که نام روی عجوه است از بهشت است یعنی آنکه آرد
 از بهشت آورده اند عاده از بهشت بخورند بود یا چنان بود معنی در آنست بخش است آنکه کرد یا از بهشت است از آن و او صوب
 معنی از آن است چنانچه صحیحین عالم در حدیثی ما بین قهراف از منوی و حقه من و باض الجنة گفته اند و الله اعلم * و فیها
 شفاء من السم * و در عجوه شفاء است از هر چنانکه در فصل اول کتب است * و الکاهة من المان و ما لها شفاء علیین * شرح این

فجزد ران فصل کث شت * رواه الترمذی

الفصل الثالث * عن الغيرة بن شعبه * صحابی مشهور است اسلام
 آورد در حال خندق بعضی گفته اند اول مشاهده او حل بیه بود از لاق معاریه بن ابی سفیان نمودد و رورای زنی و دما ضرب
 المثل بود * قال ضفت * بکسر و ضاد و زین بعث * مع رسول الله * کثت مهمان شلم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یعنی
 من و آنحضرت در خانه مردی رفتیم و مهمان شدیم * ذات البیلة * شبی * فامر بجنب المشوی * پس آن مرد شانی ذبح کرد و فرمود
 آن حضرت پهلوی آنرا بریان کنند پس بریان کرده شد * ثم اخذ الشفرة * پسر کو بر خنجر آن حضرت شفرة را بفتح شین معجمه و سکون
 فا معنی کارد بر رگ * فجعل یجزل بها منه * پس آنحضرت بریدن کو فت برای من بکار برد از آن پهلوی بریان * فجاء بلال
 یؤذنه بالصلوة * پس آمد بلال در حالیکه اعلام میکند آنحضرت را بنماز این اعلام غیر از آن است چنانکه عادت بلال بود
 که بعد از اذان بخوان جمع میخشد فل صاحب می آمد و حضرت را خبر میکرد و یؤذنه انما از این است بمعنی اعلام در
 غیر کردن و در اذان که بمعنی اعلام و وقت نماز است یؤذنه تا یذینا کو یذیل یذیل * قال فی الشفرة * پس انداخت
 آن حضرت کارد را از دست * فقال ماله * پس کثت بطریق تعجب چه شب این بلال را که درین وقت اعلام بنماز میکند و
 اضطراب می نماید و در وقت تنگی نیست * فربما یذیله * بتحاک آلوده و پیچید باد هر دو وجه این بلال کنایه است از
 خوار و فقر و عدم و این دعائی است که عرب نزد ملازمین خود ن کسی را گویند و مراد بآن حقیقت و وقوع این امر نیست
 بلکه همچنین عادت شد و مراد دمج در خلافت و هزشت د ارشد * قال * کثت مغیره بن شعبه * و کان یشار به رداء * و بود موی
 های بیروت وی تمام بولب رعیه یعنی در انشده بود معنی این عبارت را بچند وجه بیان میکنند یکی آنکه غیر شار به راجع
 به غیره است که راوی حدیثی است و ظاهر آن بود که کوید و کان شاربی بضمیر متکلم این تعین در کلام اهمیت که آنرا در
 اصطلاح اهل مجانی تجرید و التفات نامند یعنی بود بیروت من در را * و قال لی * پس کیف آنحضرت مراد * اقصه لك علی
 حواک * کوتاه کنیم و ببرم مویهای بیروت تو را بر ای تو بر مصواک یعنی چوب مسواکی در زیر آن بندم و آنرا بکار ببرم * و
 قصه علی حواک * شک را و نیست یعنی یا کف پیروز کوتاه کن شارب خود را بر مسواک یعنی هم بوی امر کرد تا بدرد نکفت
 من ببرم تو خیمه و بکن آنکه ضمیر شارب به ما ید آنحضرت رسول باشد صلی الله علیه و سلم یعنی مغیره میگوید بود شارب آنحضرت
 تمام و رعیه * پس گفت مراد قصص کنیم آنرا بر ای تو یعنی برای تبرک تو آن مویها که جل اشود نزد تو بطریق تبرک باقی ماند
 یا او را امر کرد که کوتاه کن موی شارب موار بعضی گویند که ضمیر شارب به رعی بلال است ولیکن فقال لی یؤذنه تغلیر خلاف ظاهر است
 و ظاهر است و گفته اند که تغلیر کلام این است قال بلال قال لی یؤذنه تغلیر است و لیکن این تکلف در روایت مشکاک
 است که آورد و فقال لی و در شمایل ترمذی فقال له و بر این تغلیر را چراغ ضمیر بلال ظاهر است بلکه بضمیر و تکلف خلاف ظاهر
 است چنانکه در شاربه که ضمیر غایب را بجای متکلم نهاد و طبعی از شرح المبتدأ آورده که روایت است که حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم مردی را دیدند طویل الشارب پس بطایید مسواکی و کاری پس بنهاد مسواک بر آنحضرت شارب وی قطع کرد آنرا اگر این
 روایت در زمین قصه است متعین است رجوع ضمیر به رعی بلال را حکم قصص را بحدیث شارب که در حدیث امر و ان وقوع یافته
 و اختلاف صلحا در معنای آن در از ایل کتاب الظهارت کث شت * رواه الترمذی * و من حدیثه قال کنا فی احضرنا مع النبی *
 بودیم ما چون حاضر می شدیم نا پیغمبر * صلی الله علیه و سلم طعاما * طعامی را * لم تصع اول یثا حتی یدل ارحول الله *
 نمی نهادیم در حتهای خود را در طعام تا آنکه یثا است میگرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فیضیع یثا * پس می نهاد در دست
 اما رگ خود را بعد از آن خامی نهادیم و انتظار داشتیم تا بی نماندیم * و انما حضرنا معه مرة طعاما * و یک رستیم که ما حاضر
 شدیم با آن حضرت یکبار طعامی را و هنوز آن حضرت دست طعام ننهاد و ما نیز بر رعایت ابدی که داشتیم نشسته
 نشست طعام نبرد و فجاءت جاریه * پس آمد زنی نا بالیده * کانهاتک یوم * گوینا آن جاریه انداخته میشود و یعنی کمی
 از راضی اند از دیر طعام یعنی از غایت کرمی بی اختیار از این طعام منی اغنا * فل همت لتضع یدها فی الطعام *
 فل همت لتضع یدها فی الطعام * فل همت لتضع یدها فی الطعام * فل همت لتضع یدها فی الطعام *

خود زاد و طعام بی آنکه ادب و زرد و نام خدای آورد * باذن رسول الله * پس گرفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بیله ها *
دست او را و نکند داشت که دست در طعام زند و بشورد * تم جاء اعرابی کا نماید فع * پسترا آمد باده نشینی از عقب وی
بهمان صفت که آن زن آمد بود کویا کسی او را می اندازد بر طعام وی نیز خواست که دست در طعام زند * فاخت بیله *
پس گرفت آنحضرت دست او را نیز * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یحتل الطعام ان لا یلک کرام
الله علیه * بد رستی شیطان حلال میکرد اند طعام را بر او خورقا در و متمکن میکرد در خوردن آن بعیب نابودن
نام خدای طعام * و انه جاء بهله الجارية * بد رستی شیطان آورد این جاریه را و باعث شد بر آمدن او * لیستحل بها *
تا حلال کردن اند طعام را برای خود بسبب آن جاریه و خوردن او بی تسمیه * فاخت بیله ها * پس گرفتیم من دست او را
نجات بهله الا اعرابی لیستحل به فاخت بیله * پس عقب وی آورد شیطان این اعرابی را تا حلال کردن اند طعام را
بسبب وی پس گرفتیم دست او را نیز * والذی نفسی بیده * سوگند بخدا انی که بقای ذات من در دست قدرت او است * ان
یله فی یدی * بد رستی که دست شیطان در دست من است * مع ید ما * بادست آن جاریه و در روایتی مع ید یهما
یعنی بادست جاریه و اعرابی و این ظاهر تر است اما روایت یدها مخصوص بپاریه است و این منافات ندارد که
دست اعرابی نیز بود زیرا که اول فرمود که دست اعرابی نیز گرفتیم غایت آنکه چون جاریه اول آمد بود و اول
دست وی را گرفته تخصیص کرد بد کروی * فی رواية ثم ذکر اسم الله و اکل * پسترا ذکر کرد آن حضرت نام خدای را
و دست طعام زد و خورد صلی الله علیه و سلم * رواه مسلم * و من عایشه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اراد ان
یشتری غلاما * مروی است از عایشه که آن حضرت خواست که بخرد غلامی را * فالتقی بین یدیه تمرا * پس انداخت
پیش آن غلام خرما را * فاکل الغلام فاکثر * پس بخورد آن غلام تمر را پس بعیا را خورد * فقال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان کثرة الاکل شوم * پس گفت آن حضرت بسیار خوراری سبب رعلامت بی هر کتی اسمع فی الصراح شوم بضم و حمزة
ید قال و نقیض یمن بی القا مومن الشوم ضد الیمن و البرکة * و امر برده * و فرمود تا باز کرد اندک و نخرند آن غلام
را * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سید ادمکم الملع * بهترین
ناخورش شما نمک است زیرا که کمتر است از روی مؤنت و نزد یک تراست بسلوک طریقه زهد و قناعت و از بیخیت
بهتر است از ناکوروش های دیگر * رواه ابن ماجه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رضع الطعام فاحلوا
تعالکم * چون نهاده شود طعام و بخورید طعام را پس برکشید نعلین خود را * فانه اروح لا قدامکم * زیرا که کشیدن
نعلین راحت نشنیدن تر است مریایهای شمارا در نیز نزد یک تراست با د طعام * و عن اسماء بنت ابی بکر رضي الله عنهما
الها کانت * آمد است اسماء بنت ابی بکر که بود عادت وی * اذا اتیت بشری * چون آورده شد شکنجه نزد وی
ذکر ثریل اتفاقا می است و اثر طعام قوم ثریل بود و طعام دیگر حکم و نیز همین خواهد بود * امرت به فغطی *
میفرمود که پوشید نکاه دارند ثریل را پس پوشید می شد * حتی تذهب فورة دخانه * تا آنکه برود جوش و غلبه دود
و گرمی وی فی الصراح فور و فوران جوشیدن دیکر چشمه و جز آن فورة السرا بالفتح * هنتی کوما * و تقول انی سمعت
رسول الله * و می گفت اسماء که من شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت * هو اعظم البرکة *
نکاه داشتن طعام تار قتم جوش و درد و گرمی او سرد کرد و خوردن موجب بیماری برکت است * رواه الدارمی * روایت کرد
این دو حدیث را دارمی * و عن نبیة * بضم نون و فتح باء موحدة و سکون تثنیه و شین معجیه صحابی است او را
نبیة الخیر کوینک * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل فی قصعة تم لیسها * کهیکه بخورد در کاسه پسترا بلیهیل
بعد از فراغ از طعام کاسه را * تقول له القصعة * میگوید مرا در آن قصعه بزبان حال یا بزبانی که در حقیقت ثابت است
مرا ورا * اعتق الله من النار * از دکنند ترا خدای تعالی از آتش دوزخ * کا اعتقنی من الشیطان * چنانکه از دکردی تو

مر از شیطان که اگر تو نمی ایستی ای آدمی ای محمد * رواه رزین * و این حدیث در فصل ثانی هم از نبیسه باطنی دیگر گذشت
 * باب الضیافه * در بیان فضل ضیافت و آداب آن و آداب ضیف و مضیف مهمان شدن اخاف مهمانی کرد ضیف
 مهمان مضیف میزبان و بدانکه مختارنزد جمهور آن است که رعایت حق ضیافت از مکارم اخلاق و مستحبات است
 و اکثر احادیث در این است بران و نزد بعضی بکروز واجب است و بعد از وی مستحب و از بعضی احادیث وجوب ضیافت
 مکرر مردمی را از مسلمانان که نازل کنند بر اهل قریه معلوم میکرد و وجه ورمیکویند که در ابتداء اسلام بود بعد از آن
 منسوخ گشت یا منسوخ است بر حالت اضطرار منتهیه یا مخصوص بود باهل ذمه که آنرا از ذمه خود اختیار نمود و بود
 * الفصل الاول * عن ابی هریره * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان یؤمن بالله والیوم
 الآخر * کسی که ایمان آورد بخدا و روز آخرت و جزا و ثواب و عقاب آن * فلیکرم ضیفه * یس باید که اکرام کند مهمان
 خود را و بر عایت حقوق او کند در مریحبا گفتن و بشاشت نمودن و نر می کردن و حق خدمت بجا آوردن و تهیه طعام
 بحسب طاقت و قدر و وقت کردن و با آرتکاب فدی از تکلف بی قضیع حقوق آنچه میسر شود بتجمل بپوش آوردن و من کان
 یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یؤذ جاره * و یا بل هو من را که حد و را همان کند بهمسایه و اقلش آنکه اند انرا ساند او را
 و در حقیقت منع خیر و احسان از کسی که توقع آن دارد اینا اگر بدین است مرا و را * و من کان یؤمن بالله والیوم
 الآخر فلا یفیل غیره و اریصه * و باید که مومن سخن نیک گوید که در وی توابع بود و اگر آن نبود باری عقاب نباشد
 * و فی الزاویه بدل الجار * و در روایتی در بدل آن جز حدیث که در وی خاصیت بعد م اینا ای جا ر واقع شد یعنی قول
 یوم من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یؤذ جاره این آمده که * و من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یؤذ جاره *
 پس باید که صله رحم کند باخویشان و احسان کند که موجب وصل و قربت شود به قطع و صیران * متفق علیه * و عن ابی شریح
 الکعبی * صحابی ایست اسلام آورد پیش از فتح و حامل لوازه بینی کعب بود روز فتح * این رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه و جاره * و زمان عطای مهمان و لطف و احسان یوم و لایله * یکروز
 و یک شب است * و الضیافه ثلثة ایام * و زمان مهمان داری سه روز است * فما بعد ذلک فهو ضیافه * بعد از آن هر چه
 بدهد و کند یا از احسان خیر زاید است و آنچه در نهاده جز ری و معنی حد نب گفته آن است که سه روز مهمانی کند و در
 روز اول تکلف کند آنچه کنجا پیش آرد از احسان و در روز دوم و سوم پیش آرد آنچه حاضر است و معتاد است و مت
 بعد از آن بدین آنچه بدل آن قطع مسافت بکروز و شب تواند نمود این است مراد بجائزه که فرمود و جائزه یوم و لایله و معنی
 جائزه عطیه و تحفه و لطف بود و مراد اینجا قبل ر آنچه قوت بکروز تواند بود و بمنزل تواند رسید و آنرا جائزه نیز گویند
 و در بعضی حواشی نوشته که جائزه طعامیکه بههمان همراه سازند و بعد از جائزه هر چه در منزلت و زیاده و خیر و احسان است
 و یا بمنعتی جائزه متاخر باشد از ضیافت و زایل بود بران و قرینه حمل برین معنی وقوع ذکر جائزه است متاخر از ضیافت و در
 بعضی روایات صحیحیه از ابی شریح باین لفظ آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و الضیافه ثلثة ایام و جائزه یوم و لایله
 و تحتل که این جایزه بیان عطا و لطف بود که در روز اول میکند و داخل بود در ثلثة ایام و ظاهر قول وی فما بعد ذلک فهو
 ضیافه در وجوب ضیافت و جائزه است و لیکن ظاهر لفظ جائزه و اکرام چنانچه طبعی گفته در علم و وجوب است پس مراد
 بصله زیاده و خیر و احسان باشد چنانکه در ضمن بیان اشارت بآن کردیم و الله اعلم و بعد از آن که بیان حال مضیف
 آورد و را اکرام مضیف در بیان حال ضیف در رعایت حال مضیف نیز فرمود که * ولا یحل له * و ر و انیست مر مهمان را
 * ان یسوی عمل * اقامت کردن و ایستادن نزد میزبان * حتی یتخرج * تا آنکه در حرج و مشقت اند از د و ثلثک آرد
 او را تا صلته بوجه من وادی نکرد در گفته اند که اگر بجهت عذری و مرضی زیاده بر سه روز باستد از مال خود بشیرد و را
 تشویش نداند * متفق علیه * و عن عقبه بن عامر قال قلت للنبی * کف عقمه بن عامر کفتم مر پیغمبر را * صلی الله علیه

و سلم انك تبعنا * بد رستی که تو میفرستی ما را یعنی بجهاد یا کاری دیگر * فننزل بقوم * پس فرود می آئیم ما بر قومی که
 * لا یقرؤنا * مهمانی نمیکنند ما را و یفرؤنا بد زنون است بفتح یا و در بعضی روایات یحذف احدی النونین نیز آمده است جهت
 تخفیف * نماتری * پس رای شریف تودرین باب چیست و چه حکم میکنی ایابگیریم ضیافت خود را از ایشان بزور یا نه
 * فقال لنا * پس فرمود آن حضرت باز در جواب این سوال و حکم این مسئله * ان نزلتم بقوم * اگر نزل کنی شما بر
 قومی * فامرواکم * پس بفرمائید آن قوم را برای شما که بد مد * بما ینبغی للضعیف * آنچه میباید داد برای مهمانان
 و کفایت میکند * فاقلوا * پس قبول کنید شما و بگویید * فان لم یقلوا * پس اگر نکنند ایشان این کار را و ندانند آنچه
 باید داد * فنزلناهم * پس بفرمایید از ایشان * حق الضیف الذی ینبغی لهم * حق مهمانان که میباید داد مرهمانان را
 یا میزبانان را * متفق علیه * ظاهر این حدیث دلالت دارد بر وجوب ضیافت اگر نندهند بزر و باید گرفت و در اینجا چیست
 است مرطاب * از علمای آنکه ضیافت راجع واجب دانند و وجه و علما این حدیث را تاریل کنند بچند وجه یکی آنکه این
 محمول است بر صورت مخصوصه و اضطراری شک درین صورت ضیافت واجب خواهد بود و اگر نکنند گرفتن آن بکوه و جبر جائز است
 حرم آنکه این حکم در اول اعلام بود که مواهب و مقررات مجتاجان واجب بود در آن هنگام و چون وسعتی در احوال مسلمانان
 پیدا شد منجوخ کشت میوم آنکه این در صورت نزول بر اهل ذمه است که در عقل ذمه شرط کرده اند که اگر مسلمانان بر ایشان
 نزول کنند ضیافت کنند از او واجب است بر ایشان ضیافت از چهارم آنکه مراد بگرفتن حق ضیف که باید داد در افتادن است
 در آن قوم که ندانند بعلامت و ذکر نشل و خست و افشای سوء حال ایشان و این تاریل بعید است از عمارت که ظاهر در گرفتن
 حق ضیافت و طعام است کلاً یا بخشی * و غن ابی هریرة قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات یوم اولیله * گفت ابو هریره
 بیرون آمد آنحضرت بغذا از خانه روزی یا شبی شاک راوی است که بر آمدن آن حضرت در روز بود یا در شب و در روایتی
 آمده که در نیمه روز کرم بود * فاذا مررنا ببکر و عمر * پس ناگاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم ملا بس و مقارن و ملاقی
 است با بکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دید ایشان را که ایشان نیز از خانه بیرون افتاده اند * فقال * پس گفت آنحضرت
 بکر و عمر از ابی بکر و عمر * ما اخرجکمما * چه چیز بر آورده و چه باعث شد شما را بر آمدن * من یدونکمما * از خانه های شما
 * دل و الساعة * درین وقت غیر معتاد که شب است یا نیمه روزی * قالوا لا الجوع * گفتند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر آورد
 ما را کسکی چون زرد آمد و مانع آمد از نشایط عبادت و رکمال تلبی زید این و باعث گردید بر مشغولی خاطر بر آمدن و
 علاج آن کردن و سببی از اسباب مباحه و معی در زاله آن نمودن جایز بلکه لازم کرد و گرفتن نزد اجباب و طلب طعام
 از ابدان نزد تیقن با جابعد آن بی تکلف نیز در بنوقت مباح گردید بلکه با جابعد یا در محبت و اخلاص است و آورده اند
 که چون صحابه گرسنه می شدند در حضرت رسول می آمدند صلی الله علیه و سلم و نظر بر جمال وی میکشادند تا اطمینان جوع
 و شدت بد رعیرفت و بنورانیست شهرد بمر میشدند و گویند که حال مصریان در قحط سال در زمان یوسف علیه السلام نیز
 اینچنین بود و ازین حدیث معلوم کرد که اظهار رالم و محنت با اجباب که نه بوجه شکایت و اظهار رجوع بود جایز است
 * قال و انما الذی نغمی بیده * گفت آنحضرت و سوگند یاد کرد بدین احتیاط که * لا خرجنی الذی اخرجکمما * بتحقق
 بیرون آورد مرا اما آنچه بیرون آورد شما را یعنی جوع بهمان علت که من گفتم و ثابیر جوع در رکمال بیکم طبعیت
 و بشریت احیاناً در نشایط و ابقاء احکام جلیت در ایشان حکمتی دارد بعد از آن فرمود با بکر و عمر * قوموا * برخیزید
 خطاب بصیغه جمع کرده مجازاً یا اقل جمع اثنین است * فقالوا معه * پس با بیستادند ابوبکر و عمر با آن حضرت و در
 لفظ معه اشارت به تبعیت و اطاعت ایشان است مران حضرت را و اگر چه در لایف معیت بر تبعیت کلی نبود چنانکه و مو
 معکم و ان الله مع المتقین و لیکن در امثال این مقامات متبادر کرد و چنانکه در چاه زید مع الامیر نه جابه الا میر مع زید
 و هم از جهت متابوعیت آن حضرت است که بصیغه واحد آورد در قول وی * فاقی * پس آمد آن حضرت * رجلا من الایص *

مردی را از قبایله آنها روانام آن مرد ابوالجهم مالک بن النبیان بود بد فتح نارتش یل پای مگورز * فاذا اولیس فی بیت
 پس ناکه آمد نبود در خانه خود * فلما رأته المرأة * پس موکا * آن حضرت را دید زن آن مرد * قالت * گفت * مرحبا املا *
 لعلی اصعب که برای تکریم در آیند و اظهار بشاشت و انس با وی گویند یعنی آمدی مکان رحب و واسع را و ابدل خانه
 خود را را املا و سهلا و مرحبا نیز بهین معنی است و محل مکان نرم و هموار را گویند ضد حزن که بمعنی مکان درشت و سخت
 آید و ازین حد بد معلوم گردد که صاع کلام امرأ اذا جنبیه و مراجعت کلام با و فی و اذن وی مهمانان واد رد خول منزل
 زوج در جائیکه ارافت امن بود و رضای زوج دان متیقن جایز باشد * فقال لها رسول الله * پس گفت مر آن زن را پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم * این فلان * کجا است فلان یعنی شوهر تو * قالت * قالت ذهب يستعمل ب لنا من الماء * گفت و نته ام
 ثآب خورش و شیرین برای ما بیارد * اذ جاء الا نصاری * ناکه آمد اندر د انصاری که صاحب خانه بود * فنظر الی
 رسول الله * پس دید بجانب پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و صاحبیه * و هر دو با روی که ابه کردند و راست * ثم قال *
 بمرکت آن مرد بشکر گذاری قدوم آن حضرت و ابوبکر و عمر * الحمد لله ما اجل اليوم اکرم اضیافا منی * شکر مر خدا را
 که نیست هیچ یکی امروز بزرگتر از روی مهمانان از من یعنی مهمانان من امروز بزرگتر از مهمانان د یکرانند * قال فانطلق *
 گفت و روی پس رفت آمد صاحب خانه * فجاءهم بعد ق * پس آورد نزد حضرت ر صاحبیه عن فی را بکسر عین موله
 و سکون ذال معینه و قاف خوشه از خرما * فیه بسر و تمر و رطب * که بود در آن شاخ از هر قم خرما بر بضم با و سکون
 عین خرما ی نیم پشته که هنوز بقیه مرارت از عفو صتی دارد و تمر خرما ی خشک و رطب خرما ی تر شیرین خالص
 * فقال کلوا من هذا * پس گفت بشورید ازینها و در اینجا تقدیم ناکه است بسوی ضیف و میبادرت با حضار
 چیزی از آن و در قرآن مجید نیز بتقدیم ناکه بر طعام آمده آنجا که در مورد ناکه مآیتتورون و لستم طیر مما
 یشتهون * و اخذ المذیة * بضم میم و کسر آن و گرفت آمد کار را تا شانی را برای مهمانان ذبح کند * فقال له
 رسول الله * پس گفت مرا در پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * ایاک و استلوب * بد فتح خاد و در د او خود را از آنکه
 گشای شاة شیرد ار را * فل یح لهم * پس کشت برای ایشان شانی را * فاکلوا من الشاة * پس پخته شد آن شاة
 و خوردند از وی * ومن ذلک العنق * و از آن خرما ها احدی ناکه در آن خوشه بود * و شربوا * و نوشیدند آب * فلما
 ان شبعوا و روا * پس موکا که میرشدند و عیراب کشتند از اینجا معلوم گردد که احیاناً هیزی در زمان آن حضرت بود و ر و است
 و مکره اعتیاد و مل اوغت بران است که موجب تسارت غالب و فراموشی از حال محتاجان باشد * قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا بی بکرو عمرو الذی نفسی بیده * گفت آن حضرت مرانی بکرو عمرو را و موکنند بید ا یاد کرد * که لتسألن
 عن هذا النعم يوم القيمة * بتتبع بر صیده می شوی ازین نعمت روز قیامت و ادا حق شکر آن * اخرجکم من بیوتکم البیوع *
 بدر آن آورد شمارا از خانه های شما که میگی * ثم لم ترجعوا حتی اصابکم هذا النعم * بستر بر نکشتید بجانهای خود تا آنکه رسید
 شمارا این نعمت و این سوال در حق بعضی بطریق تو بیخ و هر زنش بود و بعضی را برای امثال و اغلها ر نعمت و کرامت بر سر
 تقدیر بر هر نعمت سوالی و پرمشی خوا مل بود که ادا حق شکر آن کردند یا نه نسأل الله العالیة * رواه مسلم و ذکر حدیث
 ابی مععود * و ذکر کرده شده است حدیث ابی مععود انصاری که در اول او این لفظ است * کان رجل من الانصار فی
 باب الولیمة * در باب ولیه که در کتاب نکاح گذشت * الفصل الثانی * عن المقام * بکسر میم * بن
 معل یکر * بکسر را صحابی مشهور است نزول کرد در حصص معل و او است در اهل شام * سمع النبی صلی الله علیه و سلم
 یقول * شنید ان حضرت را که می گفت * ایما معلم ضاف قوما * هر مسلمانی که مهمان شد بر قومی و نزول کرد بر ایشان
 * فاصبح الضیف مسروما * پس صبح گردان ضیف نا امید و بی نصیب یعنی شب مهمانی او نکردند * کان حقا علی کل مسلم نصره *
 باشد لازم و عز و ار بر هر مسلمان یاری دادن وی از آنکه ظلم کرده اند بر وی بمنع حق ضیافت وی پس باید که یاری

محمد بن عمار و اهل و اولاد او را بجزای خدا مت اور حمل براخبار بعید است خصوصاً که آنحضرت زود دارند و زحمات بر
 نوم و نظارت آن بعل رضایت و تطایب قلب بعمل میگردانند احتمال خالی از بعدی نیست فاذهم * روادفی شرح السنه * و من ابی معبد
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال مثل المؤمن ومثل الایمان * قصه و حال مؤمن نسبت بایمان و ارتباط او بدین و عود بحکم ایمان
 و رجوع و توبه که اگر چه بحکم نفس و طبیعت کرد معاصی کرد در زطاعت باز آید اما در آخر رجوع به سوی ایمان و طاعت دارد
 * کمثل الفرس فی آخرته * مانند قصه و حال اسب است در آخرت وی و آخریه بمن همزه و کسر خای معجزه و تشک بدین یارین یا چوبی که
 حلف کاه در دیوار نشانند و در طرف زادر در یوار مضبوط سازند و در میان آن در اب از اسب و غیره به بندند پس این فرس که مربوط
 با آخریه است * بجول * جولان میکند و هر سو میگردد * ثم یرجع الی آخرته * بستر رجوع میکند آن اسب با آخریه و باز می آید بجای
 خود و از برای بیان وجه تشبیه و مابه الاشتراک فرمود * وان المؤمن یرجع الی الله * و بد رستیکه مومن همچنین از مقام خود میرورد و به
 در معصیت می افتد اشارت است بآنکه شان مؤمن آن است که دیکه و دانسته معصیت نکند اگر بنا کاه معصیتی بوجود
 آید بطریق هور و نسیان خود اهل یود یا مرا تدر به و زلت و نقص و استعجاب از آنکه غرض مؤمن به مقتضای شهوت نفس
 و جز آن معصیت میکند * ثم یرجع الی الایمان * بستر رجوع میکند به سوی ایمان که محل قرار و آرام کاه او است پس ازان
 بیان بعضی از صفات و اعمال ایمان کرد که عمدتاً رانند و فرمود * فاطعموا طعما مکم الا تقیاء * پس بخور این طعام
 خود را متقمان و پروریز کاران را که تقویست کند ایشانرا بر طاعت و شریک کرد یک شما در آن را کرد های هم کنند قبول
 افتد و هر مایه سعادت کرد دود لیل بر مستحبها مولی و قرب و وصول بجنبان و کرد در تخصیص اتقیا با طعام باین وجه است
 و اما مطلق احسان و عطا و اعانت شامل است همه مؤمنانرا و این فرمود * و ارزوا مع ربکم المؤمنین * و بد هیل عطا
 و احسان خود در راه مومنان را و احتمال دارد که تفتن در عبارت باشد چه مومنان همه اتقیا اند بمعنی عام که
 اتقا از حد اب آخرت است بتلفظ شهادتین و الوجه الاول اظهر * رواه المیهقی فی شعب الایمان و ابونعیم فی التلیه
 * و عن عبد الله بن بسر * بضم موحد و سکون مهمله * قال کان للنبی * کفایت بود مر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم قصه *
 گاه که * یحملها اربعة رجال * بر می داشت آن قصه را چهار مرد ظاهر آن است که مواد پر طعام باشد یا بکرانی و کلانی
 چنان بود که جماعه او را بر فیض اشتیاق و الله اعلم * یقال لها الغراء * نام آن کاهه غراب بود بفتح غین معینه و تشدید را
 بجهت ظهور و وضوح وی در بصارت و عظم و کلانی و تمامه ظن و آلاست و در اب را نزد آنحضرت نامها بود مناسب
 و معقول چنانچه از کتب سیر ظاهر میگردد * فلما اضحوا و ابيضوا الضحی * عادت شریف در اطعام نقر آن بود که چون
 وقت چاشت میشد و میگردند نماز چاشت را * اتی بتلك القصعة * آورده می شد آن قصه را * و قد ثرد * به تشدید
 الراء * فیها * و حال آنکه اشکنه کرده شد است در آن قصه * فالتفوا علیها * پس می پیچیدند و جمع میشدند کرد آن
 * فلما کثروا * پس چون بسیار شدند حاضران و از دحام آوردند * چثا رسول الله * بود و زنان و بایران انکستان پاه
 نشمت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * از جهت تنگی جای * فقال اعرابی * پس گفت اعرابی که آنجا حاضر بود چون
 مشاهده حضرت را دید که نه لایق و رتبه و شرف وی بود و در حقیقت این تعریض بر صحنه بود که جای بر آنحضرت تذک ما ختمت
 پس گفت این اعرابی * ما فله العیاسة * چیست این هیئت نشستن و چرا چنین نشینی و چه لایق رتبه تست * فقال النبی *
 پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * در جواب آن اعرابی * ان الله جعلنی عبد الکریم * بد رستیکه خدای تعالی
 کرد اغنیه است مرا بندگان کریم موصوف بصفات بندگی و کرم که جامع جمیع صفات خیر و کمال است گفته اند که چون یکی را
 وصف کردی بکرم گویا جمیع صفات کمال وصف کرده و مراد اینجاست واضح و رحیم و شفقت و امثال آنست و این فرمود
 * ولم یجعلنی جباراً عنیداً * و نگردانیده است مرا سلطان متکبر معاند و مخالف بحق مایل از راه راست * ثم قال * پست
 گفت برای تعلیم آداب اهل * کلوا من حیوانتها * بخورید از طایران و کوشهای کاهه * و دعوا ذروتها * و بکزارید بلند ی

آنرا یعنی میانۀ طعام کاسه را ذرّوۀ بضم ذال معجمه و کسر آن با لای هر چیز و با لای کومان و کوه * یبارک فیها * تا برکت
 گردد * خوردن آن کاسه که در وی طعام است شرح این سابقاً در فصل ثانی از کتاب الاطعمه در حدیث ابن عباس است که
 * رواه ابوداؤد * و من وحشی بن حرب عن ابیه عن جدّه * و مروی است از وحشی بن حرب وحشی همی از پدر وی
 که حرب است و پدر وحشی روایت میکند از جد وحشی که نام وی نیز وحشی بن حرب است جد آن شخص است که قاتل
 هیکل الشهدا حمزة بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه و راوی این حدیث نبیره اوست که نیز
 وحشی نام دارد با جد خود هم نام است و این وحشی راوی از طبقۀ ثامنیه است و مستور الحال است روایت میکند * ان
 اصحاب النبی * که بعضی یا ران پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قالوا یا رسول الله انا ناکل ولا نشبع * ما هر چند میخوریم
 بهیر نمی شویم سبب چیست * قال * فرمود آنحضرت * فلعلکم تفتقرن * پس شاید که شما جد احدی میخورید طعام را
 * قالوا نعم * گفتند بجا به آری معین است متفرق میخوریم طعام را * قال * گفت آن حضرت * فاجمعوا علی طعامکم *
 پس اجتماع کنید بر طعام خود و بی جماعت بخورید و در بیخا تعریض و ترغیب است بر اجتماع رضیانت * و از کوه
 اهم الله یبارک لکم فیه * ذکر کنید نام خدا را تا برکت داده شود و شما را از طعام هر کدام از اجتماع و ذکر باعث برکت
 و زیادت است و اگر هر دو جمع شوند برکت بیشتر و شامل تر و باعث بر زیادت ذکر خواهد بود * رواه ابوداؤد

الفصل الثالث * عن ابي مسیب * بفتح سین و کسر حین مهملتین مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم نام ابو حمز
است مشهور است بکنیت * قال خرج رسول الله * گفت بیرون آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لیلاً * شبی از درون
 خانه * فمری * پس رفت شب برون * فلعانی * پس بخواند مرا * فزوجت الیه * پس بیرون آمدم بسوی آنحضرت * ثم مرابی *
 پستتر گشت با یو بکر * فلعاه فدرج الیه * پس خواند ابو بکر را پس بیرون آمد وی نیز بسوی آن حضرت
 * فمر بعمر فلعاه فدرج الیه * همچنین گشت بعد و او را نیز خواند و وی نیز بیرون آمد بسوی او * فانطلق * پس
 روان شد آن حضرت * حتی دخل حائطاً لبعض الانصار * تا در آمد بستانی را که بود مر بعضی انصار را * فقال لصاحب
الحائط * پس گفت آن حضرت مر صاحب بستان را * اطعنا بسرا * بخور آن ما را بسرا * نجاه بعلق * پس آورد وی
 خوشه را از خرما * فوضع * پس به نهاد آنرا پیش آن حضرت * فاکل رسول الله * پس بخورد آنرا پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم و اصحابه * و یاران وی که همراه بودند * ثم دعا بماء بارد * پستتر طلبید آن حضرت
 آب سرد را * فشرب * پس بنوشید آن حضرت و ظاهر آنست که اصحاب نیز نوشیدند با شنیدن وی آنرا ذکر نکردند و اکتفاء
 و اختصار را و الله اعلم * فقال لتعأ لن عن هذا النعیم يوم القيمة * مرا آیند پرسید و میگوید شما ازین نعمت روز قیامت
 * قال * گفت روای * فاخذ عمر العلق * پس گرفت عمر آن خوشه خرمای را * فصر به الارض * پس زد آنرا بر زمین
 * حتی تناثر البعر قبل رسول الله * تا که از هم ریخته و پیریشان شد بسر که در آن خوشه بود و افتاد بجانب پیغمبر * صلی الله
علیه و سلم * قبل بکمر قاف و فتح نامعنی جانب و طرف و از تناثر بصر تفریع آن لازم نمی آید * ثم قال * پستتر گفت عمر * یا رسول الله
اننا مشولون عن هذا يوم القيمة * ما پدر حیل میخوریم ازین نعمت که من کور شد روز قیامت و طبعی گفته که اشارت من اتواند
 که بآن علق متناثر باشد و مقصود تحقیر شان اوست یعنی باین شیء حقیر قلیل مسؤول میخوریم اما پدر شید * نماذ که حمل بر
تحقیر نعمت با وجود تعظیم و تنوّه آن حضرت صلی الله علیه و سلم شان انرا از عمر مناهب نباشد بلکه باعث بر زدن خوشه
 بر زمین و استبعاد سوال ازین تنگی حوصله و قبح رخصت و جسوت بر حال خود بود با طریان نوعی از مکر حال و در ضمن
 این تعظیم نعمت است نه تحقیر و نفی * قال * گفت آن حضرت * صلی الله علیه و سلم نعم * آری پرسید و میخوریم روز قیامت
 از هر نعمت قایل و کثیر * الا من لک * مگر از سه چیز که حل ضرورت است * خرقة لف بها الرجل عورته * یکی پاره جامه
 که بپوشد آن جامه مرد عورت خود را که واجب است بر وی و در بعضی نسخ کف بکاف آمد * یعنی باز دارد عورت را

از انکشاف * او کمره سب بها جو حقه * دوم نان پاره که بدن و دافع گرداند بآن کرمی خود را * و جگر بیک سفوفه
من الحور القدر * یا سوراخی مثل مور اخ موش و مانند آن که به تنگی و تکلف در آید در روی و پناه گیرد از کرمی و خوردن
جگر بضم جیم و سکون حای مهمله خوانده اند و بعضی بتقدیم حای بر جیم نیز خوانده اند بمعنی حجره و ازل ان نسب و اوفق اسف
بمقام وقر بضم قاف بمعنی بر دو سر دی زمستان آید یقال بوم قروا لئلا تفرقا ای باره * رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان
مرسل * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت المایکة فلا یقوم رجل * و تیکه نهاده شود مایک و پس
باید که نایستد و ننیزد از مایه مردی * حتی ترفع المایکة * تا آنکه برداشته شود مایه * و لا یرفع ید * و بوند ارد
دست از طعام * و ان شبع * اگرچه سیر کرد * حتی یفرغ القوم * تا آنکه فارغ شوند مردم از خوردن و بفراغ خاطر
بشورند * و لیعلل * بل ال معیمة از اعلا یعنی اگر دست از طعام بردارد پیش از برداشتن قوم باید که علل رخورد را ظاهر
کند * فان ذلک * زیرا که دست از طعام برداشتن بی علل * تشیل جلیسه * خجل و شرمند * میگرداند و منشیمن او را
که با وی میشود * فیه قبض ید * پس میکشد آن جلس دست خود را از طعام * و عسی ان یکون له فی الطعام حاجة * و شاید
که باشد جلس او را هنوز حاجت بطعام و از اینجا گفته اند که دست از طعام برنگیرد پیش از اخوان اگر ایشان بعد از
دست برداشتن وی ملاحظه و شرم کنند در خوردن و اگر تلیل الا کل بود در اول کمتر خورد تا آخر موافقت همنان تواند
کرد کذا قال الطیبی و در نهان به جرری گفته که العجل اربعه معنی مبالغه در کاری آید پس معنی لیعلل رآن بود که مبالغه
کند در اعلی و بشورند تا آخر چنانکه در حدیب آید که چون میخورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم با قومی می بود
آخر قوم در خوردن و بعضی لیعلل را از بعد یوم معنی تقصیر خوانند یعنی باید که تقصیر در خوردن کند تا دیگران وافر
خورند و خود را چنان نماید که گویا مبالغه میکنند در اکل چنانکه این معنی نیز در لعل یثی دیگر آمده است * رواه ابن ماجه
و البیهقی فی شعب الایمان * و عن جعفر بن محمد عن ابیه قال * و مروی است از امام جعفر که روایت میکند از پدر بزرگوار
خود امام محمد باقر رضی الله عنهما که گفت * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اکل مع قوم *
چون میخورد همراه قومی * کان آخرهم الا * می بود آن حضرت آخر قوم از روی اکل یعنی تا آخر میخورد و پیش از قوم
دست از طعام برنمیداشت یاد را اول نمی خورد و کمتر میخورد و در آخر میخورد تا آن قوم شرمند نشوند و دست از طعام
برندارند * رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل * و عن اسماء بنت یزید * اسماء بنت یزید بن النضر صحابه انصاریه از
خداوندان عقل و شجاعت بود حاضر شد بر مویک را پس کشت نه کافرا را بچوب خیمه * قالت اتی النبی صلی الله علیه وسلم
بطعام * آورد و شد نزد آن حضرت طعامی * فغرض علینا * پس عرض کرد آن حضرت آن طعام را بر ما جماعه زنان که حاضر
بودیم و فرمود که اگر اشتها دارید بشورید * فقلنا لا نشتهیه * پس تکلف کردیم ما و کفتم میل ند ازیم بطعام یعنی در
واقع میل داشتیم مگر سینه بودیم * قال * فرمود آن حضرت * لا تیعنن جوعا و کل با * جمع میکنند ای جماعه زنان کرمی
را در روغ را یعنی کرمه ای و بتکلف در روغ میگوئید که کرمه نیستیم پس میخوریم می شویید بد و حرمان و متضرر می شوید
بل و ضرری که نیازی که الم جوع است دیگر دینی که انم کن با است * رواه ابن ماجه * و عن عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا جمیعاً * بشورید با جماعه * و لا تفرقوا * و جد اجل انشورید * فان البرکة
مع الجماعة * زیرا که برکت با جماعت است چه در طعام و چه در غیر آن * رواه ابن ماجه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من السنة ان یخرج الرجل مع ضیقة الی باب الی ار * از جمله سنت است که بیرون آید مرد با مهمان
خود بیک تکریم و یاد دهن * رواه ابن ماجه * روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابی هریره * رواه البیهقی فی شعب
الایمان عنه * از ابی هریره * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال * و کفتم ببیهقی * فی استاذة ضعیف * در اسناد این حدیث
ضعیف است * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخیر اسرع * خیر و برکت زودتر رختند است

* الى البيت الذي يوكل فيه * بهوى خانه خورد و ميشود دروى طعام يعنى با مهمانان * من الشقرة * بفتح شين
 * الى مقام البعيرة * از رسيدن كارد بكوفان شتر زود رسيدن كارد بكوفان شتر باين معنى است كه اررا پيشتر از همه اعضا
 نمى برند و مشغورند از جهت زيادت لذت وى كند اقال الطيمى و يمكن كه بان معنى باشك كه چون كوفان نرم از اعضاى ديكر
 است رسيدن كارد و سرايت او دروى سر يعتر و تيز تر خواهد بود و الله اعلم * روا ابن ماجه * باب * و در بعضى نسخ
 باب فى اكل المضطرب * و هذا الباب خال عن الفصل الاول * و اين باب خالى است از فصل اول و در بعضى نسخ و الثاب
 نيز واقع شده چه ابن باب فصل ثالث نيزند ارد اما نسخه اول صحيح تر است و وجهش آنست كه مصنف در صدد بيان حال
 مصاييح است كه فصل اول درين باب نند ارد اما فصل بالآوردن آن يك است اختيار مصنف است و فعل او است احتياج
 به بيان وى نند ارد و نيز عادت بيان آن نند ارد چنانكه باب تغذية الا و انى كه بيايد فصل ثاب نند ارد و نگفت كه اين باب
 خالى است از فصل ثالث فتل بو * العصر الثاني * عن الفحيح * بروزن فضيل صابى است بوسلى آمد نزد
آنحضرت با قوم خود و شنيد حديث از ان حضرت * العامرى انه * ابن فحيح * اتى النبي * آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال *
 پس پرسيد از ان حضرت * ما يحل لنا من الميتة * چه چيز حلال است ما را از ميتة خود مرده مقصودش سوال از حال
 اضطراب است كه در ميتة و هر چه حرام است خوردن آن حلال كرد يعنى حد آن چيست و تا كجا بايد كه برسد كرسنگى كه آن
 مباح كردد اگر چه ظاهر عبارت اين است كه چه چيز رچه مقدار حلال است ما را از ميتة و مقصود نه اين است و جواب نه از بن
 است و اين لفظ ابى دار دامت و در كتاب طبرانى و غير وى اينچنين آمد ما يحل لنا الميتة بضم ياء تحتانية يعنى چه چيز است
 كه حلال ميكردايد ما را خوردن ميتة و او اين عبارت ظاهر تر است در دلالت بر مقصود كند اقال التوريشى * قال * كفت
آنحضرت و پرسيد از ايشان * ما طعامكم * چهست مقدار طعام شما يعنى چه مقدار مى يايد ارطعام بيايد كنيد تا حال كرسنگى
 شما معلوم كردد كه بهر حد اضطراب ميرسد يانه كويامناطاب جماعت را ساخت اگر چه ساكل همان فحيح عامري بود تا حكم عام
 باشد و فحيح در جواب نيز بصيغه جمع آورده كه كفت قلنا * كهتيم در جواب اين سوال * نغتيق و نصطبج * هم شب
 مشوريم و هم با مل اداصل صبور و غيوق بفتح د ر شراب است و در طعام نيز اطلاق مى يابد و اينجا خود تفسير بقدر ح لى
 كرده اند چنانكه ميكويد * قال ابو نعيم * كفت ابو نعيم بضم نون كه راوى اين حديث است از عقبه * فسره لى عقبه *
 بيان كرد طعام آن قوم را كه صبور و غيوق ميكردند عقبه كه شيخ ابو نعيم است بقول خود * قدح غل رة و قدح عشة *
 يعنى طعام ايشان قدحى از شير بود بشام و قدحى بيا مل ادا اين تفسير را وى بسماع باشك يا بوقوع آن در روايات ديكر
 و با لجملة تعمير يكه راوى كند معتبرا است * قال * كفت آن حضرت * صلى الله عليه وسلم ذاك و ابى الجوع * آن قدر
از طعام كه من كور شد يا آن يا فتن الا اين قدر بچل رمن سو كند موجب كرسنگى است * فا حل لهم الميتة فى هذه الحال *
 پس حلال كردايد آن حضرت مراين قوم را اكل ميتة در اين حال كه وجود مقدس اريكقدح است غل رة و عشة و حكم
 كرد كه اين حالت مخصوصه و اضطراب است كه ميتة در وى حلال كردد و درين حديث سو كند به دل رواقع شده است و آن
 بى قصد تعظيم جائز است و در حقيقت از قبيل صميم لغو است كه بطريق عادت بى قصد قسم واقع شود چنانكه اعمرى و لا
 والله يا روق آن پيش از ورود نهى از ان است والله اعلم * رواه ابو دارد * وعن ابى واقد الليثى ان رجلا قال * و
مروى است از ابى واقد ليشى كه صابى قديم الاسلام است و حاضر شد بد روا كه مروي كفت * يا رسول الله اننا نكون
بارض * ما مى باشيم گاهى در زمينى يعنى در حائى مى افتيم كه هيج چيز از طعام در انجا نمى ياويم * فتصيننا بها الجمعة * پس
ميرسد ما را در ان زمين مشهوه و كرسنگى * فمتى قيل لنا الميتة * پس كى حلال ميشود ما را ميتة و حد آن چيست * قال
ما لم تصطوا * كهت تا وقتيكه صبح نكنيد * او تغتبه را * و غيوق نكنيد * و تحتهم اباها بقل * يا علف نكنيد در ان زمين توه را و
حقاننا م نيا بى است و در صراج بيع بردى كه نام نبات معروف است * فشاكم بها * پس كار شما و حال شما با ميتة است نثوريد

متفق علیه * و رسول رین معنی اهت این حدیث آیند * و عن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن
اختناث الاسقیة * نهی کرد آنحضرت از خوردن آب از مرشک * زاد فی روایة * زیاده کرد * است از وی در روایتی
تفسیر اختناث اسقیة را که چه مراد است از آن و گفته * و اختناثها ان یقلبها سها ثم یشرب منه * و اختناث اسقیة عبارت
است از اینکه کرد انیده شود سرمشک از درون آب بیرون و نوشیده شود از آن و اختناث در و تاه شدن و شکسته شدن
و اختناث مرشک و تخنیب آن یعنی شکستن مر آن و د و تاه کردن آن در وقت کشادن و در مقابل آن تعب است که بیرون
عرش بیرون آوردن و د و تاه کردن است در وقت بختن * متفق علیه * و علت نهی آن است که آب بر جامه ها میریزد
و بر وجه مضمون خورده نمی شود و در حدیث دیگر جواز را باحتیاط آمده که فعل آنحضرت ثابت شده چنانکه در نصل ثانی
بیاید پس بعضی گفته اند که نهی در سقاء کبیر است که وسیع است و همان او را خوردن آن حضرت محمول بر سقاء صغیر
است مثل ادا و ه و مانند آن نو بعضی گفته اند که منع از دوام را احتیاط است تا دهن سقاء رفته رفته بوی بد نگیرد و اگر
بر سهیل ندرت بود متوج نیست یا اباحت در صورت ضرورت و احتیاج است و نهی در صورت عدم احتیاج و ضرورت
تا مبادا در سقاء چیزی را از موزیات درام باشد چنانکه در روایتی دیگر آمده که یکی از دهان مرشک آب خورد و از
درون ماری بیرون آمد یا نهی نا حیح اباحت است و الله اعلم * و عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم انه نهی
این بشر الرجل قائما * روایت است از انس که آن حضرت نهی کرد از آب خوردن مرد ایستاده * رواه مسلم * و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یشر بن اهل منکم قائما * بایں که نشورد آب هیچ یکی از شما ایستاده * ضمن نسی * پس
هر که بفرا می خورد در بعضی نسخ مثلاً زیاده است * فلیستقی * پس بایں که قی کند و آن آب ایستاده خورده را از باطن
خود بیرون اندازد که بی فرمای کرد چنانکه بایں نشورد و چون حکم نسیمان این است در عمل بطریق اولی خواهد بود
* رواه معظم * و عن ابن عباس قال اتیت النبی صلی الله علیه و سلم بدلو من ماء زمزم * گفت ابن عباس آوردم نزد
آن حضرت دلوئی از چاه زمزم * فشرب وهو قائم * پس بنوشید و حال آنکه آن حضرت ایستاده بود * متفق علیه
* و عن علی رضی الله عنه انه صلی الظهر * از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که کفن آمد نماز پیشین را * ثم فعل فی
حوایج الناس فی رحمة الکوفة * پستری به نشست از برای حاجتهاى مردم و فصل خصوصات و قضایا در قضا و صحن مصید
گرفته که برای نشستگان خاصا ساخته بودند و رحمة بفتح را در کون حای هم صله فضا و صحن خانه و مصید را منی گویند * حتی
حضرت صلوٰه العصر * تا که آمد وقت نماز دیگر * ثم اتی بماء * پستری آورد * شد آبى * فشرب * پس بنوشید * و غسل
و جهه و یدیه * و نشست بر روی و هر دو دست خود را * و ذکر را سه و رجلیه * و ذکر کرد راوی سر و هر دو پای را که
لا بهار نیز مسح کرد و نشست و مقصود از این ادا در عبارت آن است که راوی متقدم غسل سر و پا را ذکر کرده و راوی متاخر
آنرا فراغش نمود و ذکر نکرد کذا قال الطایبی مقصود آنکه وضوئی تمام کرد * ثم قام * پستری ایستاد بعد از وضو
* فشرب فسله * پس بنوشید بقیة آب وضو را * وهو قائم * در حال آنکه وضوئی ایستاده بود تا کمال است تا تو می نگنند که
بعد از ایستادن نشست و نوشید نه بلکه بهمان صفت ایستاده آب وضو را خورد * ثم قال * پستری گفت وضوئی رضی الله عنه
که * ان انا ساکرون الشرب قائما * بد رستی بعضی مردم نادان حکرو می بیند ارند ایستاده آب خوردن را بعد از آن اثبات
کرد خطا و نادانی آن مردم را گفت * و ان النبی صلی الله علیه و سلم صنع مثل ما صنعت * و بک رستیکه آن حضرت کرد مانند
آنچه من کردم یعنی ایستاده آب خوردن یا مجموع وضو ایستادن بعد از وی بخوردن از بقیة آب وضو * رواه
البیہاری * تنبیہ بوضوح پیوست که احادیث در نهی از آب ایستاده خوردن آمده و فعل آن حضرت و حساب به برخلافه
آن ثابت شده در مواهب الدنیه از حدیث جبیر بن مطعم آورده که دیدم ابابکر صدیق را که میخورد آب را ایستاده
و امام مالک گفته که چنین رحیم است با کسی که عمر و علی و عثمان رضی الله عنهم اجمعین می نوشیدند آب ایستاده و عبد الحق

که از اعظم علمای حدیث است گفته که حدیث ابی هریره که ناطق است به نهی از شرب قائما ضعیف است و بعضی روای
یوشن است و بعضی گویند که حدیث ابی حاتم نا صحیح است اما قول به تسبیح نهی ابی حاتم را خطا است زیرا که فعل
امیر المؤمنین در رکوفه در زمان خلافت منافی آن است و جواب آن است که تعارضی در احادیث نیست و نهی از بران
تنبیه است و فعل حضرت برای بیان جواز بود و بعضی گویند که نهی معمول و منصرف بکسی است که برای اصحاب آب آورده
و مبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان در رعایت جانب ایشان ننمود و بعد از ساقی القوم آخر هم عمل نکرد و این
سخن خالی از تعللی و تکلفی نیست و چون نهی معمول بر تنبیه است اولی واجب باشد که نشورد و بیز در شرب قائما ضررهای
بدنی است و چون خلاف است در میان هلف از صحابه و غیرهم احتیاط در نا خوردن باشد و بی شک عادت شریف
نشسته خوردن بود و لیکن ایستاده خوردن حرام نبود کذا فی الماذهب اللک نیت و در بعضی روایات فقهیه آمده که آب زمزم
و آب وضو ایستاده نشورن نه بخور آن و باید دانست که حرام یا مکروه یا خلاف اولی فعل قیام است در حالت شرب یا شرب
در حالت قیام اما اصل مشرب حرام و مکروه نبود چنانکه گفته اند که الوان در طعام حرام است نزد بعضی سلف یعنی
ابن نعل و حالت حرام است نه آنکه اصل طعام حرام گردد کذا قالوا و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم دخل علی رجل
من الانصار * روایت است از جابر که آن حضرت در آمد بر مردی از انصار که مالک بن التیهان بود آنحضرت در بستان
وی در آمد * معه صاحب له * و بود با آنحضرت یکی از یاران وی گفته اند که آن یار با بکر صلیق بود رضی الله عنه * پس
سلام کرد آنحضرت بر آن مرد * فرد الرجل * پس جواب سلام آنحضرت داد آن مرد * و هو یسول الماء فی البساتین *
و آن مرد میگردانید آب را از جایی بیجا نمی در بستان یعنی آب میل ادبستان خود را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر و خدا
صلی الله علیه و سلم * یعنی با آن مرد * ان کان عندک ماء بات فی شقة * اگر باشد نزد تو آب یکجای شب کرده است در خنک کهنه
بپارشن و شنه بفتح مشک کهنه * والا کرعنا * و اگر نباشد نزد تو آبی چنین از جوی میخوریم بدین و تشخیص بکن کهنه
برای آن است که آب در وی خنک نمیکرد و کوع در لغت آب از حوض خوردن بدین نه بدست و ناء چنانچه بهائهم خورند
که اگر عود را یعنی یا چهای خود را در وی میزد و آنرا صاحب سفر السعادت گفته که مراد بکوع اینجا اغتراف است
و هردو است یا شرب بدست در آن حال متعذر بود و ضرورت مودی شد بکوع انتهی کویا او بعین پنداشت
خوردن آن حضرت را آب بدین بوضع بهائهم و لایق بحال عزت و عذری و نزد ذوق ربی تگلی چند آن بعمل هم
نیست که خوردن باین طریق لذتی دیگر دارد و بعضی صلیا را دیده شد که باین وضع خوردند و الله اعلم * فقال *
پس گفت آن مرد * عندی ماء بات فی شقة * هست نزد من آبی که شب کرده در شنه در تریج و تکریر عبارت حوال تبرک و تلاف
است بکلام آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اظهار فرج و تبهیم بوجود مسئول و مطلوب وی صلی الله علیه و سلم والا کافی
بود که گویند عندی ذلک فانهم * فانطلق الی العریش * پس رفت آن مرد بیجا نب عریش و آن سقی است که در بستان
سازند از شاخهای خرما را کثرد و گرم زار باشد * فسکب فی قلع ماء * پس ریخت آن مرد در قلع آبی را * ثم حلب
علیه من داجن * پسترید و شید بر آب شیر را از شاتی که در خانه داشت و داجن نکسر جبه شاتی را گویند که مالوف
و ما نوس شده باشد در خانه و عادت عرب است که آب و شیر مزج کنند و بشورند و گفته اند که شیر نزد و شیرین کرم
است و اغلب آن بلا دجار اند و بود آب کسر حرارت شیر میکند * فشرب النبی * پس نوشید پیغمبر * صلی الله علیه و سلم *
ان شیر آب را * تم اعداد * به شرفی و دیگر آورد بران صفت که نشسته آورده بود * فشرب المرحل الذی جاء معه * پس
بنوشید مری که آمده بود همراه آن حضرت * رواه البخاری * و عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انی
یشرب فی آنية الفضة * آنکسی که می نوشد در آوند نقره * انها یجر جر فی بطنه نار جهنم * گویند که می نوشد آنکس جرعه
جرعه با آوند را که هر آتش در رخ را جرعه را در اصل لغت از شتر را گویند که میگرداند آنرا در خنجر خود و از مال

میکنند در آرزای آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از آن خوردن آب جرعه جرعه باین صفت مراد دارند و برین نقل در
نارجه منسوب است و بر نفع نیز خوانده اند و معنی آن می شود که آرازمیکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن
باین صفت سبب استحقاق عقاب و در آمدن در آتش دوزخ است کویا آتش را می نوشد و کویا آرزای آب در بطن او را آتش
است در وی و بجز جر بر نقل یزاول بمعنی یسرب است و بر ثانی بمعنی بصوت و صخب و مختار نزد جبه و رنصب است و روایات
دیگر نیز آنرا معاضل است * متفق علیه و فی روایة مسلم * و در روایتی مومحلم را اینچنین آمده که * ان الذی یا کل
و یسرب فی آتیه الفضة و الذهب * که اکل یا شرب در ذهب یا فضة نیز ذکر کرده و اجماع است ایضا و بر تشریم اکل و شرب
در انا عذیب و فضة بر مومحلم و زن و هیچ یکی را در آن خلای نیست مگر آنکه بعضی از شافعیه گفته اند که شافعی را قولی
قدیم است که مکروه است نه حرام کذا قال الطیبی و در همانجا گفته که آب نوشیدن در آناء مغضض جائز است و قتیکه
در موضع دهان نبود و همچنین در آناء مضیب بن مضیب و فضة زیرا که ضباب بر فضة برای استوار است و راحت نه برای زینت
و اگر بر موضع ضباب وضع نم کنند نیز لا باس به است و این بر نقل یزید است که از کاسه می خورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد
و بر جای دیگر یا در دهان یا در لای باس به است کذا نقل عن المتطهرات تفصیل این معانی از کتب فقه باین جهت
* وعن حنبل یمة قال سمعت رسول الله * و مروی است از حنبل یمة که گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول *
که می گفت * لا تلبسوا الشریر * و پوشید جامه های این بشمی را * و لا الذی باج * و نه دیبا را نوعی از جامه حریر معروف
* و لا تشربوا فی آتیه الذهب و الفضة * و نوشید در آنند صای طلا و نقره * و لا تأکلوا فی صحابها * و نخوردند در کاسهای
ذهب و فضة ضمیر صحابها را جمع باین مذکور است یا این اشیاء یا اجناس است که ذهب و فضة اند و بعضی که بنظر جامع
بفضه است و ذهب در حکم آنست بطریق اولی و این عبارت مثل قوله تعالی و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها
است بعد از آن تسلیه و تشفیه مؤمنان کرد در منع آن بقول خود که فرمود * فانها لهم فی الدنیا * زیرا که این اشیاء و مثال
آن مرکب از آن را است و در دنیا * و فی لکم فی الآخرة * و آن مرشما را است و در آخرت و ذکر کافران اگر چه اینجا جاری نشده
ولیکن از سیاق معلوم است * متفق علیه * و عن انس قال سمعت ارسول الله صلی الله علیه و سلم شاة داجن * گفت انس و شید
شد مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم شاتی که در خانه بود * و شیب لبنها بجماع * و آمیخته شد شیر و آب * من انبوا
التي فی دار انس * از چاهی که در خانه انس بود ظاهر آن بود که کویب در خانه ما بود ولیکن این تفنن عبارت است
و این را در عالم عربیت وضع مظهر موضع مضمحل کویب و آن شاة هم در خانه ایشان بود که آن حضرت آنجا تشریف برده
بود * فاعطی ارسول الله صلی الله علیه و سلم القح * پس داده شد مر آنحضرت را قح شیر آمیخته با آب * فشرب * پس نوشید
آنحضرت چیزی از آن شیر * و علی یحاره ابو بکر * و بر جانب دست چپ آن حضرت ابو بکر بود * و عن یمنه اعرابی *
و از جانب دست راست وی بود * فقال عمر * پس گفت عمر * اعط ابابکر * بد * ابو بکر را * یا رسول الله *
که وی احق را قدم و اولی است * فاعطی الاعرابی الذی علی یمنه * پس داد آنحضرت اعرابی را که بر جانب راست
وی بود * ثم قال الا یمن فالایمن * بستر گفت آن حضرت در وجه نقلیم اعرابی آنکه در جانب راست است اولی و اسبق
است پس از وی آنکه هم در پهلو او است در آن جانب به همین ترتیب تا آخر یکسی رسد که در جانب چپ است و لفظ الا یمن
فالایمن هم بنصب خوانده اند و هم بر نفع ای اعطی الا یمن او الا یمن اولی * و فی روایة الا یمنون الا یمنون * و این لفظ دلالت
کند که الا یمن فالایمن را مرفوع خوانند باز برای تاکید فرمود * الا یمنون * و انا واکا با شید چون دید بد که من ابتدا
بیمین کردم شما نیز ابتدا آنکیم بایمن * متفق علیه * و در بنیاد دلیل است بر کمال عدل و اقامت حق از آن حضرت صلی الله
علیه و سلم که با وجود فضل و قرب ابو بکر شفاعت عمر رعایت جانب اعرابی را که احق بود ترک نمود * و عن سهل بن
سعد * روایت است از سهل بن سعد ساعی که صحابی مشهور است از بنی ساعده و آخر من مات من الصحابة است بمل ین

* فان اتى النبي صلى الله عليه وسلم يقن ح * كفت اورده شد نزد آن حضرت و نه هي از شير يا آب و الله اعلم * فشرب منه * پس نوشيد از آن قن ح * وعن يمينه غلام اصغر اقنوم * و از جانب راست آن حضرت كودكى بود خورد ترين قومى كه نمشته بودند * و الاشياخ من بشاره * و پيران از جانب چپ وى صلى الله عليه وسلم بودند * فقال يا غلام * پس گفت آن حضرت اى كودك * تا زن ان اعطى الاشياخ * ايا اذن ميدى كه بد هم آن قن ح بيران را * فقال * پس گفت ان غلام * مكنت لارثر بفضل منك احد * نيستم من كه ايشار كنم به بقيه كه از توماند و هيچ يكى را * يا رسول الله * چون آن نقيه حق آن غلام بود و وى راضى نشد بايشار حق خود بل بكران نداد * فاعطاه اياه * پس داد آن قن ح را هم بآن غلام * متفق عليه * و از اين در حد يث معلوم شد كه احق و ارولى با بتد ايمان است اگر چه مفضول و صغير بود و اگر مصلحت بود اذن طالب از وى اگر راضى كودد بايسر دهند و مانا كه مصلحت در اهتيا آن حضرت در صورت ثنائى نه در اول آن بوده باشد كه اصغراين عباس بود و اشياخ اقارب وى بودند از قرش پس استين ان كرد از اين عباس از ايتلاف قلوب اين قوم قانر نچند و از مقام ثبات نلغزند و محبت و اخلاص ابو بكر را هم بود و وى رضى الله عنه از اخلاق مصطفوى و اقب و قوم رنجش را در نينجا كنجايش نه و شايه كه اگر از اعرابي استين ان ميكرد متوحش ميشد از جهت قرب عهد وى بجاهليت پس تاليف قلب وى در حد م استين ان ديد و نيز مبا لغه و قاكيل درين جاد و عد م استين ان است يعنى چون با ابو بكر نداد و از اعرابي اذن هم نطلبيند بى كرانرا اميال طمع در ان تنك كرد و بعضى گفته اند كه قن ح شير در صورت اخبر مك ان صغير بود از اين جهت استين ان كرد و الله اعلم ما ندانكه فقها اتفاق دارند كه ايشار در طاعات و محروقات جائز نبود انچه نين است حوالت قوم و بظاهر آنست كه اگر ايشار در واجبات است حرام بود و اكود و فضائل و مستحبات است مكروه و با مثاله اشارت باين معنى بكنيم مثلاً يكى آب وضوء ارد انرا ايشار كن و خورد نماز بتميم بكن ارد و اجامه كه بن ان متوعورت ميكند يك كرى يك مل و خورد نماز برهنه كنند و روا نبود با تو اضع كن و صف اول و قرب امام را بل بكرى ايشار كن و خورد و صف اخير در رت را امام بكن ارد نيك نبود ايشار كه محمود است و را مورد ينار وى است كه نه از باب طاعت و قربت است لهن ان حضرت اين عباس را بر هم ايشار و تقريز كرد و بترك آن مذمت نمود و كن اقال را اما پدشاه زماند كه استين ان حضرت براى اين بود كه وى اگر باذن ده و راضى كرد و درست باشد پس انچه اجوازا ايشار مفهوم ميكرد و ممكن است كه گفته شود انحضرت انرا از امور و نيوى اعتبار فرموده احتين ان نمود كه ظاهر آن شيرى است يا آبى است كه بدان تمتع دنيوى حاصل كرد و و چون ديد كه اين عباس مستشعر شد به بودن آن طاعت و تقرب چه تمتع به بقيه آن حضرت از افضل قربات و اعظم بركات است و بى كرا تكليف نگرد و را ايشار و تقريز فرمود و را بترك آن نافع و از بعضى شايخ صوفيه در ايشار و امثال اين امور كه از قربات شمرده شده آمده است و فقها مىگويند كه ايشار درين امور راضى شدن است بعد م تقرب الهى و معتلزم اعراض از جناب قرب او است و اين قوم ميكويند كه اين ايشار نيز راعى است بسوى تقرب پس ترك تقرب لازم نيابد و غايه اين از غلبه حال و سكوت است و الله اعلم * و حد يث ابى قتاده سنن كرده فى باب المعجزات ان شاء الله تعالى

* الفصل الثاني * عن ابن عمر رضى الله عنهما قال كنا نأكل على عهد رسول الله * كفت بوديم كه ميشورد يدر زمان پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم و نين نمشى * و حال آنكه راه ميرفتيم ما * و نشرب * و مى نوشيد ييم * و نين قيام * و حال آنكه ما ايستاده ايم گفته اند خوردن در حالت مشى و نوشيدن در حال قيام اصل جواز دارد و مختار و ارولى ان است كه خوردن در مشى و ركوب خلاف ادب است و همچنين نوشيدن در قيام چنانكه كذب شد * رواه الترمذى رابن حاجه و الترمذى و قال الترمذى هذا حديث حسن صحيح غريب * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال رأى بيت رسول الله * كه بى چل پدرش كه عبد الله بن عمرو بن العاص با شد ديلم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يشرب قائما و فاعل * آب مشورد ايستاده و نمشته ظاهر اداي اين عبارت در ان كرد كه هر دو حال برابر و يكسان بود و گفته اند كه بى شك

حادث شریف نشسته آشوردن بود و ایستاد خوردن آب احیاناً بود اما اصل جواز باقی است چنانکه معلوم شد * رواه
 الترمذی * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال نهى رسول الله * كف عن مباح نهی کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه
 وسلم ان يتنفس في الاناء اربعمائة * لان يكثره نفس زده شود یا مدیده شود در ظرف آب تا چیزی از آب دهن در آب
 نفیست و دیگری از آن کراهت نکند و گاهی دهن بیروی بد متغیر میباش و آب را نیز بد بوی گرداند و از جهت آنکه تنفس در آب
 فعل بیهوش است * رواه ابو داود و ابن ماجه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشربوا راحدا * و نوشید آب بیک
 نفس * كشوب البعير * همچو نوشیدن شتر * و لکن اشربوا من ثلث * و لیکن بنوشید در کان نفس و ده کان اقل بد نفس
 نوشیدن است که از مشابیهت بعیر بر آورد و لیکن شك نیست که سه نفس خوردن بهتر و گوارا تر است چنانکه گذشت و عادت
 شریف نیز همبرین بود و اغلب احوال * و سمر * و نام فعل ابوی * و سم الله کوئیل * اذا انتم شربتم * و قتیکه خواهی بنوشید
 و کوزه بد دهن نهید * و احمد را * و حمل و تکر کوئیل خذ ارا * اذا انتم رنعتهم * و قتیکه جدا کنید کوزه را از دهن و
 احیاء العلوم میگوید که در دم اول بگوید الحمد لله در دم دوم رب العالمین زیاده کند و در دم سوم بگوید الرحمن
 الرحیم و این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذي جعله عن باخر انا برحمته ولم يجعله ملحا اجاجا بل نو بنا * رواه الترمذی
 * وعن ابی سعيد الخدري ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن النفع في الشراب * آن حضرت نهی کرد از دهن در شراب
 که در راناست بهمان سبب که معلوم شد * فقال رجل * پس گفت مردی که حاضر بود * القد اراها في الاناء * خاشاک
 را می بینم افتاد * در ظرف آب پس چکار کنیم اگر دم نکنیم چگونگی آن قدا را از آب بد رکنم قدا خاشاک که در چشم یا
در آب افتد * قال * فرمود * فاهرقه * پس بریز آن قدا را یعنی قدا را در آب ران آن خاشاک بیرون افتد و چون آن
 مرد از نهی نفع در شراب نهی از تنفس نیز فهمید و از اینجا لازم آید که در آب خوردن نفس نزنند و هم بیک نفس آب خور
 برد * قال غانبي لا اروي من نفس واحد * گفت آن مرد پس بد رشتی من سیراب نمی شوم از آب خوردن بیک نفس
 * قال * فرمود آن حضرت * صلى الله عليه وسلم غابن القدح من فیک * پس اگر بیک نفس سیراب نمی شوی نفس نزن و لیکن
 جدا کن قدح را از دهن خود * ثم تنفس * بهتر نفس زن و هم در قدح نفس مزن * رواه الترمذی والدائمی * وعنه
قال نهى رسول الله * هم از ابو سعید خدری مروی است که گفت نهی کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن الشرب
من تامة القدح * از خوردن آب از هر دو راخ قدح و کوزه و مانند آن شده بضم ثاء مثلثة موضع شکست انا و نهی شرب
 از آن موضع بعیت آن است که لبها بد آن نمی چسبد و آب بر بدن رجاء میریزد و نیز آن موضع بشستن انا پاک و لطیف
 نمیکرد و دیگری در آن میماند و با نیچه من کور شد معلوم گشت که مراد به تامة نول کوزه نیست بلکه محل شکست او است
 * وان ينفع في الشراب * و نهی کرد از دم در دهن در آب * رواه ابو داود * وعن كشة * نام زنی است از
 صحابیات * قالت دخل علي رسول الله * گفت آن زن در آمد بر من و تشریف آورد در خانه من پیغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم فشرب من قربة معلقة فانما * پس آب خورد از مشک که آویخته بود استاد * فقمت * گفتم میگوید پس
 اعتماد و رفتم من * الى فيها * بسوی دهن آن قربة که آن حضرت از وی آب خورد * فقطعت * پس بریدم دهان قربة
 را از آن قدر از چرم که دهان مبارک آن حضرت بد آن رسیده بود جدا کردم و نگذاشتم بجهت تبرک و تشریف
 بد آن چرم یا از جهت نادب که دهان من یا دهن دیگری بد آن نهد چنانکه صریح از حدیث ام سلمه هم در مثل اینصورت
 آمد * و که گفت بریدم دهان قربة را تا دیگری بعد از نه شیدن آن حضرت از آن موضع نوشد * رواه الترمذی و ابن
ماجه * قال الترمذی * من هذا حدیث حسن غریب صحیح * وعن الزهري عن عروة عن عائشة قالت كان احب الشراب الى
رسول الله * بود و در بهترین نوشیدنیها نزد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم السوا المارذ * آب هرد شیرین بعضی این
 آب هرد شیرین را بن برده اند که در صحیح بخاری آمده است که عادت شریف ایشان بود که هر روز ناشتا سه شیلی با آب

هر د فزج میگرد و ازین جان میساخت تا بعد از رسیدن اشتها هر چه از طعام بهم میرسد تناول میفرمود و حمل برین معنی خالی از تگلی نیست ظاهراً آنست که همین آب خالص شیرین هر د که نعمتی کو اراست مراد باشد * رواه الترمذی و قال * روایت کرد ابن حبان را ترمذی و گفت * والصحيح ما روي عن الزهري عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسل * یعنی این حدیث را زهری بد و طریق روایت کرد یکی משند که عن الزهري عن مروة عن عائشة و مرسل که در روایت دیگر مایه نیست و ظاهر عبارت آنست که ذکر عروه نیز نیست و زهری تابعی است ولیکن تا بعضی ضعیف است و رجال آن اسناد که بطریق ارسال آمده قوی تر اند و ضابط تر اند بخلاف افتاد متصل که بعضی رجال وی ضعیف است / ان * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اكل احدكم طعاما فليقل * چون بخورد یکی از شما طعامی را پس باید که بگوید * اللهم بارك لنا فيه * خدا یا برکت ده ما را درین طعام * و اطعمنا خيرا منه * و بخور ان ما را طعامی بهتر ازین طعام که خوردیم * و اذا سقي لبنا فليقل * و چون نوشانیل * شود یکی از شما شیر را پس باید که بگوید * اللهم بارك لنا فيه و زدنا منه * خداوند ابرکت ده ما را درین شیر و زیاد * برهان ما را از ان و نکون بربان بهتر از ان که بهتر از شیر چنوبی و قنود از طعام ما و شیر بهترين طعامهاست * فانه ليس شيء * پس بد رعتی یابن وجه که نیست چیزی که * چیزی * کفایت کند * من الطعام و الشراب * از طعام و شراب و کار هر دو بکن و بجای هر دو نشیند * الا اللبن * مگر شیر که هم شیر هازد و هم شیر آب و هم کر سکی بود و هم تشنگی را * رواه الترمذی و ابوداؤد * و طیبی گفته که این عبارت که فانه ليس شيء الی لفظ معلوم است که نام یکی از رواة این حدیث است که ابوداؤد از وی روایت کرده و ظاهر کلام در روایت منی اند از آنکه از تهمه حدیث است و از کلام شیخ محمد بن فیروز آبادی و از مواهب لدینه بصریح معلوم میگرد که این قول رسول است صلی الله علیه و سلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله * گفت عایشه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یستحب له الماء * آب شیرین آورد * می شد برای وی * من السقيا * از موضعیکه نام او مقیما است بضم سین و سکون قاف و یای تختانیة و وف قریة جامعه ایست میان مکه و مدینه کذا قال السیوطی * قیل می عین بینها و بین المدینه یوخان * و بعضی گفته اند که سقیا نام چشمه ایست که میان ری و میان مدینه مسافت دور و در میان است * رواه ابوداؤد * الفص * عن الثالث * عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من شرب في اناة ذهب او فضة * هر که بخورد آب در ظرفی از طلا یا نقره * و اناة * یا بخورد در ظرفی که * فيه شيء من ذلك * که در ان ظرف چیزی از طلا و نقره است چنانکه آن ظرفها را متخفاف طلا و نقره زده باشد و طیبی از نواری نقل کرده که اگر متخفای خورد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه بخورد و اگر بیشتر و عریض بود حرام است * فانما یخرجون فی بطنه نار جهنم * می نوشد و میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را با آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ چنانکه در فضل اول از حدیث ام سلمه معلوم شد * رواه الارقطبي * باب النقیع و الانبة * از جملة مشروبات آن حضرت نقیع و نمیل است نقیع آن بود که زبیب یا تهر و بیشتر متعارف قرا از زبیب است که در آب بیند از آن بی طبع تا حلاوت وی بجهنگی بر آید و شربتی بود صافی و لذیذ و نافع بدن نقیع خرما در مضطرب طعام و نقیع زبیب در دفع فضول حرارت و نمیل نیز شفقین بود ولیکن او را نگاهد از آن تا تیزی و تغییری و نیز یبدا کند اما نه تغییر فاحش که بتسل اسکار کشد و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از سه روز آنرا تناول نمیگرد چنانکه بیاید را این نیز نافع است بدن را در زیادت قوت و حفظ صحت و اگر بحدل سکر کشد حرام است و در ا باحت شرب آن و جواز وضو بد ان خلا فی مشهور است در میان ائمه و نقل مذهب حنفی ا باحت و جواز است مالم یسکر و احادیث ناطق است بد ان و تحقیق و تفصیل این مبحث در شرح مفرد السعادت کرده شده است و نمیل از غیر زبیب و نمیز شود چنانکه در نهایت گفته که نمیل آنچه بسازند از شربه از تهر و زبیب و عمل و حنطه و شیر و غیره و لهذا بمصنف راجع بصغیة جمع آورده قاذل است کند بر تعین دا نواع و تکرر آن

پنهان می ماند بلکه گاهی چنان شود که چون بکمر زمین پاره گرداند سقای چرم را و نیز آب در مشک شود کرد پس کرم نشود رفعتی نیارد و بعضی گفته اند که بجهت تشبیه با فلان فسق و توهم آلودگی آنها لشمر بجهت قرب عهد تحریم و گفته اند که این نهی در اول امر بود و چون حرمت مسکر معلوم و منشهور شد از معلمان آن کرد آن کشتن متعلز و کشت و توهم تشبیه و آلودگی ظروف بطرف شل این حکم منسوخ گشت و جایز شد از در و دروازه چنانکه در محل میخ آینه و بیابان و رواه مسلم و عن بزیل بن زید عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال نهیتکم عن الظرف و گفت آن حضرت نهی کرد بودم شما را از انقباض در آن ظروف و فرق کرده بودم در ظروف و اسقیه و کان یزید و بودین شما که خل و حرمت و انقباض در ظروف است و این چنین نیست و فان ظرفا لا یصل شیئا و لا یستمره و زیرا که هیچ ظرفی حلال نمیگردد اند چیزها را که حرام است و حرام نمیکرد اند چیزها را که حلال است و کل مسکر حرام و حکم این است که هر چه مستی آورد حرام است در ظروف که بشورند و هر چه نه مسکر است حلال در هر ظرفی که باشد و فی روایة قال و در روایتی دیگر آمده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم عن الا شربة الا فی ظرف الا دم و نهی کرده بودم شما را از شربه مکر در ظروف چرم و الا ن نهی کردم این حکم را و مباح ساختم شرب را در جمیع ارضیه و ظروف و فاشربوا فی کل وعاء و پس بنوشید در هر ظرفی که بخواهید و غیر آن لا تشریوا مسکرا و جز این که بنوشید مسکر را حرام است و حرمت بر مسکر است نه بر ظروف نعم در جانی که توهم تشبیه باشد ترک آن باین جهت واجب خواهد بود و رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی مالک الاشعری انه سمع رسول الله و مرویست از ابی مالک اشعری که وی شنید پیغمبر خدا را و صلی الله علیه و سلم یقول که میفرمود آنحضرت و لیشر بن نام من امتی الشمر و رایند باشد که بشورند بعضی مردم ما را از امانت من خمر را و یسوهونها بغیر اسمها و نام می نهند خمر را بنامی دیگر جز نام وی یعنی حمله میکنند و بهانه میجویند در خوردن خمر بنامهای اینند و ا شربة مباحه چنانکه ماء العسل و ماء الذر و مانند آن و کان می بوند که اینها حرام نیست زیرا که نه از عنب و نه از است و این فایده نمیکند ایشان را در ا باحت آن زیرا که حکم این است که هر مسکر حرام است از هر چه باشد و اینچنین تفهیم کرده اند شرح این حدیث را و تحقیق این در باب خل خمر کشت و ظاهر عبارت آن است که خمر میخورند ولیکن آنرا نامی از پیش خود می نهند و بنام خمر نه میخوانند تا مردم ندانند که خمر میخورند و این نام نهادن هیچ فایده نمیکند معتبر مهمی است نه اهم و رواه بود او و ابن ماجه .

الفصل الثالث عن عبد الله بن ابی زری قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نبیل الخمر الا خضر و نهی کرد پیغمبر خدا از نبیل که انداخته باشند آنرا در کوزه و عذ که نام او خنتم است و چون عبد الله بن اوفی از قیل اخضر ابا حبت نبیل جو غیر اخضر فیه و قال کف و انشرب فی الا بیض و ایا بشورم در جرابیض و قال لا و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشربید در ابیض نیز ذکر قیل اخضر اتفاق است و بجهت آن که اکثر جرهای که در آن نبیل می انداختند در آن زمان سبز بود ولیکن حکم سبز و سفید یکی است و رواه البخاری و این در حکم همان حدیث است که از ابن عمر گفت که نهی عن الالباء و البنات و البنات و البنات و لیکن این جا جر اخضر که خنتم است تنها ذکر یافت و این حکم نیز منسوخ است چنانکه معلوم شد و باب غطیة الارانی و رد گراها دیشی که ورود یافته در سر و پوشیدن ظروف در شب در هنگام خواب رفتن و در بعضی نعم و غیره و نیز آمده یعنی باب در بیان غطیة ارانی و جز آن چنانکه اغلاق ابواب و اطباء مصابیح و جز آن و الفصل من الاول

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان جنح اللیل و چون باشد اول شب و جنح لیل بضم جیم و کسر آن اول شب فی القاموس جنوح اللیل اقباله و بمعنی قطعه از شب نیز آید مراد اینچنانکه قطعه اولی است و بمعنی ظلام نیز آید و آن نیز محمول بر این معنی است بقریه قول وی و اروا مسیم و بطریق شکر از وی یعنی آن حضرت اینچنین فرموده اند که ان جنح اللیل یا فرموده اند اما معنی شام کنید و فکفوا همیا نکم و پس باز در اول خردن شمارا از زیر و ن بر آمدن از خانه و کشتن در رکوعها

فان الشيطان ينتشر حيث يشاء * زیرا که شیطان یعنی لشکری بپراکند و میگرداند در وقت شام و اگر انرا شامل شیاطین جن و انس دارند نیز صورتی دارد * فاذا ذهب ساعة من الليل فتأولهم * پس چون بگذرد ساعتی از شب و راحت که بکمال اریز و سرد هین صیبا نواز تواند که معنی آن باشد که بکمال اریز ایشان را بایشان هر چه خواهند بکنند و اگر خواهند بر اینند ناپسند و ازینجا معلوم کرد که جن و شیاطین را تصرفی و تسلطی بر آدمیان هست خصوصا بر صبیان که بایشان ضرر و برسانند و اغلغوا الابواب * و به بندید درها را * و اذکروا اسم الله * و یاد کنید نام خدا را در وقت در بستن * فان الشيطان لا يفتح بابا مغلقا * زیرا که شیطان نمیتواند درها را که بسته شد است یعنی بکشد اگر چه جن و شیاطین را قدرت بر نفوذ از درها و دیوارها هست ولیکن چون نام خدا برده شود مجال نیابند * و اگر کوتر بکنم * و به بندید و هتاهای مشکها را که در آن آب است * و اذکروا اسم الله * و برید نام خدا را * و خمر و آئینکم * و بهوشید مرهای ظرف آب را * و اذکروا اسم الله * و ذکر کنید نام خدا را مقصود حجت و تحریض است بر ذکر خداوند تعالی شانه که در جمیع احوال باید که بک آن مشغول باشد تا برکات آن شامل بتمامه امور دنیا و آخرت گردد * و لو ان تعرضوا عليه شيئا * و اگر چه از صورت تغطیه و بهوشیدن همین مقل ار شود که بر عرض نهید چوبی را بر ظرفیکه این مقل اردرد نفع کرامت و علم ضرر که مترتب میشود بر ناپوشیدن هم کفایت میکند و تعرضوا بضم را از باب نصر و بکحر آن از ضرب همد و آید و اول فصیح تراست درین معنی کذا جاء من الاعمى * و اطفأوا مصابيحكم * و بکشید و مرد کنید چراغهای خانه را چون بشو آب برید * متفق علیه * این مقل ارا از لفظ حدیث مشترک است میان بخاری و مسلم و جدا جدا در روایت هر یک این مضمون با الفاظ مختلفه نیز آمده چنانکه گفت * و فی رواية للبخاری * و آمده است در روایتی مر بخاری را * قال * کت آن حضرت * صلى الله عليه وسلم خذوا الانية * ایای خمر و آئینکم * و اذکروا الا مقیة * بجای او کوتر بکنم * و اذکروا الابواب * اذکروا ابوابی اغلغوا و در یک معنی * و اذکروا صیبا نکم * و کرد آید و ضم کنید خرد انرا بصوی خود گفت به خود فراز گرفتن چیزی را * عند المساء * در وقت شام احتمال دارد که متعلق باشد بهمه افعال پس مراد وقت معتدل باشد از ابتدا و مسانابوقت عشا که وقت در بستن و آئینه پوشیدن است و اگر هم متصل با کفتوا باشد چنانچه میاق دلالی دارد بر آن انصاف بود و حاصل معنی آن باشد که در شب این همه کارها بکنید و صبیانرا هم از اول شب کرد آید که وقت انتشار جن است و چون ساعتی بگذرد رها کنید صبیان را و بکنید این کارها و بیکر را و باین توجیه موافق گردد این روایت بلفظ متفق علیه قانهم * فان للجن انتشارا و خبطة * زیرا که مرجع را بپراکند شدن و ربودن است مر صبیانرا و این واقع است اگر چه قایل الوقوع است یا ربودن هوش و خرد و مکر کردن و باز دادن ایشانرا و جن و شیطان یکی است فاسقان جن و متور ان ایشان را شیاطین گویند کن اذکرا البعض * و اطفأوا المصابيح * و بکشید و بپیرانید چراغها را * عند الرقاد * نزد خواب * فان الغویة تصغیر فاسقه و مراد بد ان موش اسم و وی یکی از خمس فواح است که کشتن آن در حرم جایز است و در قاموس گفته که فویسقه فاره را گویند زیرا که بیرون می آید از سو راخ خود بر ضرر آدمیان را فساد ایشان پس میفرماید که فویسقه * و بما اجترت الفتیلة * بما باشد که میکشد فتیله را از چراغ و آتش در میزند بخانه و اجترار کشیدن * فاحرقوا اهل البيت * پس می سوزد اهل خانه را چه جای متاع و اشیای خانه * و فی رواية لمسلم * و آمده است در روایتی مر مسلم را * قال * کعب * غطوا الاناء * بفتح غین معجمه * و اذکروا الحقاء و اغلغوا الابواب و اطفأوا السراج فان الشيطان لا یصل بمقامه * زیرا که شیطان نمی کشاید بند مشک را * و لا یفتح بابا * و باز نمیکند در خانه را * و لا یكشف انائه * و پرده بر نمی اندکد ظرف آب را یعنی به بردن نام خدا را این قید مراد است بدلیل احادیث دیگر و بقرینه سیاق حدیث که فرمود فان لم یجد احدکم * پس اگر نیابد یکی از شما هیچ چیز را که بپوشد بد آن ظرف را * الا ان یعرض طی اناء عودا * مکره همین قدر که بر عرض ظرف بنهد چوبی را * و یذکر اسم الله علیه * و یاد کند نام خدا را بر آن ظرف * فلیفعل * پس بایست که بکند و

مهیا ممکن در پوشیدن آن طرف بنده می از خود معلقا راضی نکرد و قسمتی از کراشم الله در صورت عرض هردا بپوشد آن باشد که
 چون غطا و حیرت تمام نیست برون نام خدا تلاقی آن کند * فان الذی یسقطه تضرع علی اهل البیت بیعتهم * این تعلیل اقطاع
 هراج است و اضرام آتش برافروختن یعنی موش می افروزد بر اهل بیت ایشان را با تیش و میموزد * و بی روایتی
 که در روایتی دیگر و معلم آمده * قال لا ترسلوا * و ما کنکید و مرند میل بلکه کرد آید * فواشیکم * فواشی خود را که
 منتشر اند فی الجراح فواشی کوشند ان پیرا که پراکنده شد و فی السبب ضو افواشیکم حتی تل هب فتمه العشاء و صبیحکم *
 و خوریدان خوردن * تا غایب الشمس * چون فرورود آفتاب * حتی تل هب فتمه العشاء * تا برود آفتاب شب و آمدن
 هبل و هب و فتمه و ظلمتی را که بیند که میان عشائین است و آنکه میان هبل و یامد اداست آنرا به معنی خوانند و اللیل اذ اعمس
 اشارت بآن است فان الشیطان یعمت اذا غابت الشمس حتی تل هب فتمه العشاء * و بی روایتی که در روایتی دیگر و معلم را
 آمد * قال یطربوا الاناء و اوکوا السقاء * و درین روایت انا و معقابله مفرد آمده و مراد بدان جنس است و هبل پوشیدن
 انار بسترین عقاد و اینجا این فرموده که * فان فی السنة لیلته * زیرا که در سال تمام یک شبی است که * ینزل فیها رباء * فرود
 می آید در آن شب مرکب عام * لایمر با ناء * نمیتواند رد این و با بظرفی که * لیس علیه قطاء * نیست بر روی او پود * و
 سقاء لیس علیه و کاه * و نمیتواند رد بمقتای که نیست بر روی بند * لانزل فیها من ذلك الوباء * مگر آنکه فرود می آید در آن
 انا یا سقا چیز از آن و با نعود باقیه من ذلك * و عنه قال * و هم از جابر مروی است که گفت * جاء ابو حمید رجل من الانصار
 من النقیع * آمد ابو حمید که مردی است از صحابه از قبیل انصار از نقیع بنون مفتوحه نام موضعی است یوادی عقیق کرد
 آورد * بود انرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حمی ساخته برای شتران صدقه و جز آن که انجا باشند و بچند و بعضی
 بهاء موحده نیز خوانده اند که نام مقبره مکینه منوره است مشهور و گفته اند که این تصحیف است و صواب همان اول است
 پس آورد این ابو حمید ازین موضع * باناء من لبی الی النبی * ظرفی را از شیر مروی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * یعنی
 هر نا پوشیده * فقال النبی صلی الله علیه و سلم * پس این حضرت را آوردن آن شیر نا پوشیده ناخوش آمد و او را ملامت
 و توبیخ کرد برین فعل و گفت * الا خمرته * چرا ان پوشید ای این ظرف شیر را * و لو ان تعرض علیه عودا * و اگر چه خود از
 پوشیدن همین قدر بود که بر عرض می نهادی چوبی را بر آن ظرف اقل مرتبه این بود * متفق علیه و عن ابن عمر عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال لا تکرکوا الفار فی بیوتکم حتی تنامون * نکند اریل آتش را در رخا نهای خود در هنگامیکه بشواب
 روید * متفق علیه * و این آتش شامل است چراغ را و غیر آنرا اما قنادیل معلقه چنانکه از آن خوف در گرفتن آتش نباشد
 چنانچه عادت است لابس به است و درین نهی داخل نه از جهت انتفاء علت کل اقال النور و گفت بند ضعیف محذور
 این هر و ف که اگر آتش را نیز در خانه چنان نگاه دارند که خوف در گرفتن آن نبود چنانکه در زمستان بقصد قیام لیل یا
 مصلحتی دیگر پوشیده در خانه نگاه میدارند اما بعد که برین قیام نیز ممنوع نشود و از قرطبی نقل کرده اند
 که گفت ارا مرونوا می این باب از قبیل ارشاد بمصلحت است و احتمال دارد که برای ندب و احتیاج نیز بود و خصوصاً که
 نیست امتثال امر کنند * و عن ابی موسی قال * و مروی است از ابی موسی اشعری رضی الله عنه که گفت * احترق بیت بالیینه
 علی اهل من اللیل * هوخت خانه در مدینه چنانکه افتاد بواهل بیت و مومنان ایشان را در شب * فحدثت بشانه النبی * پس
 حدیث کرده شد باین حال به پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و عرض کرده شد در خدمت وی که اینچنین امری غریب واقع شد
 * قال * فرمود که * ان هذه النار انما هی عدوکم * این آتش نیست و مکرده دشمنی عظیم موشمارا * فاذا انتم فاطقوها عنکم *
 پس چون بشواید بر ویل سرد کنید آنرا و در آید ضرر او را از خود و باین صفت نکند آید که از وی خوف ضرر باشد
 * متفق علیه * الاصل الثانی * عن جابر قال سمعت رسول الله * گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم یقول * میگوید * اذا معتم نباح الکلب و نهی الیه من اللیل * چون بشنوید آواز کلب را و از خران راد

شب تخصیص بشب اتفاقی است و در روز نیز همین حکم است * تَعَزُّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * پس بنا به جوئیل بخدا
از شیطان ملعون راند قد رکاب * فانهن یورین * زیرا که این سگان و خران می بینند * مالا ترون * چیزی را که نمی بینند شما که
شیطان و لشکر وی باشند * و اقلوا الخروج * و کمتر کنید بیرون آمدن را از خانه * اذا هدا ت الارجل * و وقتی که
ساکن شود پایها یعنی بیرون نیایند مردم از خانه و پای ننزند و کشت نکنند و رکوبها یعنی در شب که محل سکون و آرام
است بیکاه بیرون نیایند * فان الله * زیرا که خدا ی عزوجل * یبت من خلقه فی لیلة ما یشاء * بپراکند می کند و بیرون
می آرد از خلق خود در شب خود چیزی را که میخواهد از شیاطین جن و انس و حیوانات موزیات از حشرات و غیر آن
* و اجمعوا الابواب را ذکروا اسم الله * در هر هم زبید در خانه و سرای را و بگردان نام خدا را * فان الشیطان لا یفتح بابا *
و زیرا که شیطان نمی تواند کشود دروا * اذا اجیف و ذکر اسم الله علیه * چون بسته شود و برده شود نام خدا بروی این
حدیث دلالت کرد که این قید در همه جا مراد است چنانکه سابقا گفتیم و غرض مولف و آوردن روایات متعلد در اینجا
همین است که بعضی مفسر بعضی این چنانکه در ضمن بیان اشارت نماید آن رفیع * و غطوا الجرار * و بنوشید در همان
گوزه ها را که در وی آب است * و اکتفوا الانیة * و قلب کنید و وارث کونه بکنایه از طرفها را که خالی اند تا از خشرات چیزی
در وی نخسند و نجس نکنند * و اکتفوا القرب * و در همان برکت یک مشکها را * و اکتفوا فی شرح اللعنة * و زایت کرد این حدیث
را مسی السنه در شرح السنه * و عن ابن عباس قال جاء تافرة * آمل موشی و فارة بهمزه و بی همزه هر دو آمده
* تجرا لقتیلة * در حایکه میکشد این فارة قتیله را * فالتفتا بین ین رسول الله * پس انداخت آن قتیله را پیش
پیغمبر داخل * صلی الله علیه و سلم علی الخمره التي كان قاعا اهلها * بر بوریای که نشسته بود آن حضرت بر آن و خمره
بضم خای معجمه و سکون میم سجاد در خورد از خمره که یک کس بر آن نماز بکند * فأخرقت منها مثل موضع الدرم *
پس بسوخت آن فارة از آن خمره موضعی مقداردرم * فقال اذا کتمتم فاطموا سرکم * پس فرمود آنحضرت چون
بپوشید بیکشید چراغهای خود را * فان الشیطان یدل مثل هن * علی هذا زیرا که شیطان راه می نماید روی بر انگیزد مثل
این موش موزی را برین فعل * فخبرکم * پس می سوزد شیطان و باعث می شود بر بویختن شما با این جمله و از اینجا معلوم
می شود که باعث مرفاره را برین فعل شیطان است که دشمن بنی آدم است و تمامه شر و روقبائح و جمع و معین با وسعت لعنة
الله علیه * روا بود اورد * و معین قدرین باب فصل ثالث نیاورد و نگفت که این باب خالی است از فصل ثالث و وجهی
برداگتن وی این را سابقا گفته ایم فلینت کر .
بمعنی مکتوب ماضی و مضارع لزوی از باب علم یعلم آید و آنچه بمعنی التلبس است از ضرب یضوت بود و مصدر اول
للبس بضم لام و مصدر ثانی بفتح لام
النبی * کشف انس بود معنی بتوین جامه ها بمعنی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان یلبسها * برای پوشیدن حضرت جامه ها را
یعنی نه برای مصلحتهای دیگر از بشییدن و گسترانیدن و جز آن * الحیرة * بکسر حای مهمله و فتح با ی موحد
بر وزن عنبه بود یمانی مشط و آنرا حمیر بر وزن بحیر نیز گویند از اشرف ثیاب یمانی است از پنبه و گفته اند که محبت
آنحضرت مواد را هر ازین جهت بود و بعضی گفته اند که خطوط سبز دارد و آن از ثیاب چمن است و بعضی گفته اند خطوط
سرخ دارد و محبت از جهت آن بود که چرک بردار است و الله اعلم * متفق علیه * و عن عائشة رضي الله عنها قالت خرج
رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات غدا * کفت عایشه بیرون آمد آن حضرت وقت بامدادی * و علیه * و برین مبارک
وی بود * مرطو محل من شعرا سود * مرط بکسر هم و سکون را چادر از پشم یا موی یا کتان یا خز که اران از سازند و در قاموس
گفته چادر از صوف یا خز و در نهاده گفته مرط از پشم باشد و کاهی از خز و جز آن نیز بود و کرمانی گفته مرط بکسر میم چادر
یا از اریا جامه سبز و مرط بفتح حای مهمله بر وزن معظم آنکه صورت پالانهای ابل دارد و بعضی آنرا بچیم روایت

کرده اند یعنی مصور بصورت رجال یعنی مردان و این مشکل است چه پوشیدن جامه که صورت آدمی و حیوانات
 دارد درست نباشد این مکرر پیش از تحریر بود و بعضی گفته به معنی مصور بصورت مراجل جمع مرجل یعنی دیکهائی آهنین و امام
 نوری گفته که آنچه جمهور از اهل اتقان روایت کرده اند بجای جمله است * رواه مسلم * این حدیث در اکثر نسخ مشکات
 که بنظر آمده نیست و در فصایح و طیبی آنرا شرح کرده و صواب آنست که نباشد زیرا که مولف در آخر فصل میگوید
 چنانکه مرجل یعنی عایشه خراج النبی صلی الله علیه و سلم ذات غداقی باب مناقب اهل بیت صلی الله علیه و سلم ولیکن اگر
 در اینجا همین جزو حدیث که متضمن لبس مرط مرجل است باشد و در باب مناقب اهل بیت تمام حدیث که مشتمل بر مناقب
 است آورده باشد ورنه باشد * وعن المغيرة بن شعبه ان النبی صلی الله علیه و سلم لبس جبّة رومية * پوشیدن آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم جبّة رومية را و در بعضی روایات جبّة شامیه از صوف * ضیقة الکمین * تنگ آستینها که چون وضو میساخت
 دست از آستین برمی آورد کذلک اجاء فی الحدیث یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست بر آورد شستن آن میسر نبود
 و نیز آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود * متفق علیه * و در سفر السعاده میگوید که آن حضرت جبّه پوشیده و قبا
 و نیز این در قاموس میگوید ان الجبة ثوب معروف و کرمانی گفته ثوب مخصوص اما قاضی عیاض مالکی در مشارق الانوار
 گفته جبّه جامه که قطع کرده و درخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بدل میبرد از روی مثل رد او از او
 نیامده است و مانند آن را اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی هست اما مقابل وی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر می طلبد
 مگر آنکه مراد همین جبّه رومية تنگ آستین و اند و یا این صفت مقابل قبا و پیراهن می افتد و الا آنچه در میان می پوشند نیم تنه
 است آستین تمام زلی تنگ و الله اعلم و اما قبا هم در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگی است از جامه های عجم مشهور و انتهى و ظاهر آنست
 که قبا جامه دوخته که کربان در آن نباشد و قصص آنکه از کربان بود و این معنی از کلام قاموس مفہوم کرد که گفته بود در
 لغت انضمام و بهم چسپیدن میان دو لب بود و از اینجا گرفته شده قبا که نوعی از جامه است و این الا تیرد رنهایه آورده
 که قبا طاق جامه بعضی بر بعضی بهم بر بسته * و عین ابی برد قال اخر حجت المیتا عایشه * گفت ابو بردی بیرون آورد
 پیروی ما عایشه * کساء حلیل * چادر بر رفته بر همه دوخته تا مانند لب شده شد که به معنی لب است * و از ارا غیظا * و از ارمه
 و رشت این نیز از جهت رفته بر هم زد کی بود یا بجهت صفاقت و در شتی جامه وی * فقالت قبض روح رسول الله * پس
 گفت عایشه رضی الله عنها قبض کرد و شد روح پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی هذا بین * درین در جامه که رد او از او
 من کوراند * متفق علیه * و عن عایشه قالت کان فراس رسول الله * گفت عایشه بود جامه خواب پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم النبی ینام علیه * که خواب میکرد بر وی * و ما حشوة لیف * چرم د باغث کرد و شد که در میان وی پوش
 حرم بود بجای پنبه که در میان غلاف باشد * متفق علیه * و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی
 یتکى علیه * هم از عایشه است که گفت بود بالش آنحضرت که تکیه میکرد بر وی * من ادم حشوة لیف رواه مسلم * ازین
 حدیث معلوم گردد که گرفتن فراس و رساد پیرای خواب و آرام و تکیه کردن و اعود کنی بوساده رواست اما نه باسراف
 و آنها را که در تنگم و خود آنحضرت دوست میداشت و ساد را و تکیه میکرد بدان و فرمود طیب و رساده را اگر کسی بنهد
 و در نباید کرد و ازین احادیث و امثال آن معلوم گردد که طریقه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم زما دت در دنیا
 و اعراض از متاع و لذات آن و خشونت بذات در لباس جز و اقتل از اتباع آنحضرت درین است و نیز گفته اند که آنچه حاضر
 آمدی و میبوشیدی از لباس پوشیدی و تکلف نمودی و گاهی از برای میان جواز جامه نفیس و حتی نیز پوشیدی و بالغور
 آنرا بکسی بخشیدی ولیکن اکتیاد بجامه نفیس و تکلف در آن خلاف سنت است و اگر چه اصل اباحت داشته باشد و اگر
 جامه درشت کهن از جهت بخل و خست یا از برای اظهار زهد یا طمع و هوال از مردم بر وجه ریا و سمعه بپوشد نیز چیزی نیست
 و بسا که اهل خیر و دین با نیت بقصد ستر حال و تعقب و اظهار غنا جامه نفیس پوشیده و خرد را از چشم اغیار پوشیده اند و با پیغمبر

آنچه در بروجہ امراف و بخلایت و تکبر بود لباس به است و تو مطار انتصار در همه جا محمود و احادیث در جمیع آنجه
من گور شد و راد است و در شرح سفر السعاده درین باب زیاد و بوی تفصیل واقع شده است اینجا باید دید و عنایت
یمنی نحن جلوس فی بیتنا * و هم از عایشه مروی است که گفت از راء اناء آنکه ما نشسته بودیم در خانه خود یعنی
در خانه ابوبکر رضی الله عنه که در مکه بود * فی حر الظهيرة * در گرمی نیمروز * قال قائل لابی بکر * گفت کویند * برای
بکر * من رسول الله مقبلا * این پیغمبر خدا است صلی الله علیه و سلم پیش آمده * متقنعا بظرف زدا که پوشیده هر
خود را بکوشه چادر خود و تقنع و قناع پوشیدن مراست برد و او انداختن طرف را بکشف و آنرا تطلس نیز گویند * رواه
البخاری * این حدیث را بخاری روایت کرده و این بعضی از حدیث هجرت است که بعد از قضیه بیعت العقیبه آنحضرت منتظر
می بود که هجرت وی زبر آمدن از مکه فرمان آید و ابوبکر صدیق رضی التماس صحبت و مرافت درین سفر از حضرت و
می نمود و آنحضرت میفرمود اگر حکم چنین باشد همچنین خواهم بود ناکاه امر بهجرت شد پس آن حضرت صلی الله
علیه و سلم نیم روزی در خانه ابوبکر آمد و رغبت داد که فرمان هجرت رعید و حکم شد که بر آئیم و توفیق خواهی بود پس
در شب از راه در پیچه که در دیوار خانه ابوبکر بود بجانب جبل ثور که در جانب اهل مکه است بر آمده بخاری که در آن جبل
بود در آمدند الی اخر القصة و ازین حدیث معلوم می شود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم تقنع کرده و بعضی
مردم در اینجا خلاف کرده اند و حکم بکر است آن نمود و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی
آفتاب و سردی هوا و مانند آن و میل امام مالک هم در اینجا است و گویند که تقنع آن حضرت در وقت از جهت گرمی
نیمروز بود یا از جهت آنکه ناکمی نشناختن راه را که وی صلی الله علیه و سلم درین ایام مستخف بود خصوصا درین وقت که میخواهد
بجانب مدینه منوره بر آید و مختار جمعه و رمل است که تقنع جائز است مطلقا و از آن حضرت و صحابه عظام فعل آن آمده
و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه درین باب رساله نوشته معنی طلیسان عن ذم الطیلسان رد و روای حدیث
و آثار متضمن مدح طلیسان و ابیسان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی اصحاب و تابعین آورده و گفته که بیهقی
در شعب الایمان از سهل بن سعد آورده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مدح طلیسان فرمود که این نجاه است که
اذا کرد و نمی شود شکر وی و در حدیث دیگر آمده که پوشیدن هر طلیسان در روز تقا است و در شب زینت و فرمود
اردا لباس عرب است و تقناع لباس ایمان و ترمیمی و غیر وی از انس رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم بسیار میکرد تقنع بطوب خود تا چنان نمودی که گویا جامه وی زیاد است که بسبب پوشیدن هر بزد که
اجدان میکرد چرب میشد و بعضی گفته اند که مراد باین جامه خرقه ایست که در وقت ادهان می پوشیدند تا در چرب
نکرد و تحقیق آنست که تقنع اینجا بمعنی تطلس است یعنی طلیسان پوشیدن کذا فی فتح الباری و نیز از انس آمده که
فرمود آن حضرت که معتکف چون بیرون آید از مسجد برای نماز جمعه تقنع کند سر خود را و احاکم بر شرط شیشین از مره
بن کعب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ذکر میکرد تقنع را و قریب می نمود وقوع آنرا ناکاه مرد
بکلی شب متقنع در ثوبی فرمود این مرد در آن روز بر راه را است خواهد بود پس با یستادم من تا به بینم که آن مرد کیست ناکاه
دیدم که عثمان بن عفان است رضی الله عنه ظاهرا من کور تقنع قتل وی بود که اهل مصر بدان مفتون و مبتلا شدند و از امام
المسلمین حسن بن علی رضی الله عنه آورده اند که دیدند او را که نماز میکند و تقنع بود و روایت تقنع از مره و غیر این
حالت نیز آمده و در احوال شیخ عبد القادر درش نوشته اند که آنکه کان يتطلس و يتقنع و عن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال له * روایت است از جابر که آن حضرت فرمود مر جابر را * فزاش للرجل و فزاش لامرأ * و الثالث الضیف *
یعنی مرد را چه جامه خواب باید اگر میخوشد یکی برای نفس خودش دیگری برای زنی که شاید در وقتی بجهت
مرضی یا عذر آنها بجهت کچه و نحو ابکی باز رجه احب زارقی بسنبت امی میوم برای همان که بپای و شب هم این جا

باشد این سه فراش بس است و زیاده بران اسراف است چنانکه فرمود * والرابع للشيطان * چهارم اگر باشد برای شیطان است نسبت به شیطان بجهت آن کرد که چون زیاده بوقدر حاجت است و محل مباهات و خیلا است من موم است و هر من موم متموب با و است یا بجهت آنکه چون نه محتاج الیه است در وی مبتیت و مقیل شیطان خواهد بود اما اگر یکی را عادت کرد بر کثرت اضافات افتاده ظاهر آنست که تکثیر فروش و اعیان من موم نباشد من موم همان است که برای مباهات و خیلا باشد * رواه مسلم * وعن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الله يوم القيمة * نظر نيمكده خدای تعالی نظر لطیف و نهایت روز قیامت * الی من جرأ زاره * بموى کسیکه بکشد از ارخود را و از سازد * بطرا * بطریق تکثیر و اعراف و طغیان به نعمت ازین قبل معلوم میشود که اگر نه باین طریق بود حرام نیست ولیکن مکرره است کراهت تنزیهی و اگر بجهت عافری باشد مثل مرض و برودت باید که مکرره نیز نبود چنانکه در فصل ثالث نیز بیاید والله اعلم * متفق علیه * وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من جرأ ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه يوم القيمة * کسیکه بکشد جامه خود را بطریق خیلا نظر عنایت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت خیلاء بضم خا و فتح یا و مل به معنی کبر و طغیان و مخیله بفتح میم و کسر حا و سکون یای تحتانیه نیز به همین معنی است * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهمنما رجل يجرا زاره من الخيلاء * وهم از ابن عمر است که گفت آن حضرت در اثنا آنکه مردی میکشید از ارخود را و بتکبر و بطغیان میرفت * عسف به * قربر برد * شد از راد زمین * فهریت تجلجل فی الارض الی يوم القيمة * پس آن مرد فرورود در زمین بارو ز قیامت و جلجله حرکت با اضطراب و صوت و این مرد احتمال دارد که ازین است بود که در وقتی وقوع یا بل و احتمال دارد که مردی از اقام ما ضیه باشد که با ینحال گرفتار شده و این قول صحیحتر است و لهذا بخاری این حدیث را در ذکری اسرائیل آورد که قال الطیبری و بعضی گفته اند که مراد بدان قارون است * رواه البخاری * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسفل من الکعبین من الارانی النار * چیزی که باشد پایین تر از شتالک از اراد رانش در زخ است یعنی آن پاره ارقم زیوشتا لنگ که بروی ازار مسبل است و بعضی گویند معنی آن است که این فعل من موم است و ارافعال اهل نار است که قال الطیبری * رواه البخاری * تنبیه بد آنکه جر و اعیال اکثر در ازار و رزید یا نته و وعید شد بد در آن آمده تا آنکه فرمود مسبل ازار را که نماز میکند اربا عادت نماز و وضو چنانکه در اوایل کتاب گذشت و در احادیث آمده که در شب نصف شعبان همه امرزیده شوند الا عاق و من من خمر و مسبل ازار و تحقیق آن است که اعیال در جمیع ثیاب رود هر چه که زیاده بر قدر حاجت و وفق سنت بود اسباب است و باعث تخصیص بازار بجهت کثرت وقوع اراحت چه لباس اکثر مردم در عهد نبوت رد او از اربود و در فصل ثانی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم الاسبال فی الازار و القهیص و العمامة من تجر منها شیئا خيلاء الحدیث و در حدیث اول از ابن عمر که پیش ازین حدیث مذکور شد چرثوبه مطلق واقع شد و عزیمت در ازار تا نصف ساق است و از آن حضرت صلى الله عليه وسلم اینچنین بودی و فرمود ازار و من تا نصف ساق است و رخصت تا بالای شتالک و حکم امان قبا و پیرامن نیز همین است و سنت در آستینها تا بند دست است و سیال در عمامه بار سال حدیث به زیادت بر عادت عدا و طول و غایت آن تا نصف ظهراست و زیاده بران بدعت و داخل اسباب محرم و این توسیع و تطویل که در بعضی از دیار عرب متعارف شده است خلاف سنت است و هر چه از آن بطریق خیلا است حرام و آنچه بطریق عرف و عادت شائع شده و شعاری قومی گشته لا باس به است اگر چه افراط خالی از کراهت نیست و اسباب مرزبان را نیز حرام است و در حق ایشان زیاده بر مردان بقل و شمر و بقل و ذراع که در شمر است نیز رخصت است بلکه مستحب است بفصل نجاة کنجا فی حدیث ام سلمة * وعن جابر قال نهی رسول الله * گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان یا کل الرجل شیئا له * و اینکه بشود مرد بدعت چپ زیرا که آن عادت شیطان است

[illegible]

بجای بین النساء بین الفراعلم آمل و نواظم جمع فاطمه که چند فاطمه و زحانقا میرا المؤمنین جمع بودند اول فاطمه زهرا
 بقول بنی رسول الله ربيعة وى صلى الله عليه وسلم وهايتها و دوم فاطمه بنت امی بن هاشم و ربيعة ابی طالب ام علی
 و جعفر و عقیل و طالب که آن حضرت در شان و بی غیر مرد امنی بعد امی و وى و افضل جمه است و وى اول هاشمیه است
 که زانید هاشمین را بهاشمی میوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب حید الشهدا و بعضی گفته اند که ثالث فاطمه بنت ولید
 بن عتبة ابن ربيعة است که از مکه مهاجرت نمود و بعدینه آمد و به و اول صحیح تراست چه اعطای آن حضرت باهل بیت
 نبوت سلام الله عليهم اجمعین قریب تر و ظاهرتر است و من و مورقنى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وسلم نهى عن
 لبس الحرير * آن حضرت نهی کرد از پوشیدن جامه حریر یعنی افریشمی * الا فکل * مکرر یثینین یعنی این مقل از
 و رفع رسول الله * و برداشته پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از بر او تعیین اشارت مقل از بیان مقل از مباح از
 لبس حریر * اصعبه الوطى والسباقة * در انگشت خود را که انگشت میانه است و انگشتی که متجمل است و است از جانب نر انگشت
 و صدهما * و پیوسته این هر دو انگشت را بیکدیگر یعنی این قدر بر او کرد و لباس باشد مباح است * متفق علیه * ازین
 حدیث اباحت مقل از و انگشت از حریر معلوم شد و از روایتی دیگر معلوم میشود که زیاده در آن تا مقل از
 چهار انگشت نیز مباح است چنانکه گفت * وى رواية لمسلم انه خطب بالجابية * و در روایتی مرسلیم را آمد که هر
 رضى الله عنه خطبه خواند و بجا بیه پیچید رسول * و قحطانیه که شهرى است از ولایت شام * فقال نهى رسول الله * پس گفت
 در خطبه نهی کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * لبس الحرير * از پوشیدن حریر * الا موضع اصبعين او ثلث او ربع * مکرر جایی
 و انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شاید که دو وقتی زیاد بود و انگشت مباح نبود پس از آن رخصت گردنا
 چهار انگشت و مقل صعب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مقل صعب حنفیه نیز همین است و مراد بوجود
 این نقل آن است که یکجا برونه آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه با یقین برسد * و عن اسماء بنت ابی بکر رضى الله عنهما انها
 اخرجت جبة طيالة كسروانية * از اسماء بنت ابی بکر آمد که وى بیرون آورد این قسم جبهه را که او را طيالة کسروانية گویند
 طيالة جمع طيالحان که به معنی چادر است و طيالحان بفتح لام و بعضی مثناة اللام گفته لفظ معرب است از قالعان و بعضی گفته بلکه
 جمع طيالحان است که لغتی است در طيالحان و این جبهه عیاضه وى باشد که تار بود و او در از صوف است و کمر و بیه نسبت بکمر است
 بفتح كاف و کمران معرب فسر و که لقب بادشاه فارس است و نمیب بود کمر وى خوانند و کمر وانی بزبادت الف و فون نیز گویند * له اللمنة
 و بجا * مر این جبهه را لینه بود از دال لینه بکسر لام و مکنون باقعه جامه که نهاد می شود بجای جیب قمیص * و فرجهها مکشوفین
 باللباس * و راوی حدیث مکرر که دیدم دو غوج یعنی دو کاشا دکی و پارکی آن جبهه را که یکی از پیش بود و دیگری از پس چنانکه
 هاتوا است که در بعضی جبههها که در هر طرف دامن وى پیش و پس شق میکنند پس میگویند در هر طرف دامن او را مکشوف
 و بیا یعنی دوخته شده بود و اصل معنی مکشوف آنکه در ارضیم کاف و گفته هر چیز طرف و حاشیه آن چیز را گویند اگر مستطیل
 باشد از آنرا گفته بضم کویند چنانکه گفته جامه را اگر مستطیل بود بکسر کاف خوانند چنانکه گفته تر از و این بفتح نیز آمده ها صل آنکه
 جیب و دامن این جبهه را از حریر یا رهاخته و دوخته بودند و از کلام نهاده دوختگی آتینها بان نیز مفهوم میشود گویا معنی
 مکشوف نزد وى این است اگرچه در حدیث همین ذکر در طرف دامن است و بیس * و قالت هذی جبة رسول الله * و گفت احما
 این جبهه جبهه پیغمبر خدا است * صلى الله عليه وسلم * کانت هذی هایش * بود این جبهه نزد هایش * فلما قبضت قبضتها * پس هرگاه
 وفات یافت عایشه گرفتن آن جبهه را و من رفیق آن جبهه ظاهران است که از عایشه بیرون رفت و عایشه باشد که خواهران
 یکدیگر انداز عایشه را جز وى را رت نبود و دیگر اولاد ابو بکر رضى الله عنه پیش از هایشه فوت کرده بودند * و کان النبى * گفت
 احما که یو و پیغمبر * صلى الله عليه وسلم * لبسها * می پوشید این جبهه را * فتعفن نفصها للمرضى نستشفى بها * پس ما می شوئیم
 این جبهه را برای بیمارانی بطلب شفا یوی * و رواه مسلم * تعرض احما از بر آوردن این جامه و نمودن آن مردم اظهار

نعمت و بزرگت وجود این جامه عریف بود نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بحری در باره عابین طویق درخته باشند در روی
است آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشیده اگر کوئی که در فصل ثانی در حدیث ایی دا و از عمران بن حصین بایل
که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم لا لبس القميص المكفف بالحرير پس این حدیث منافی این باشد جواب ازین
اشکال بچند وجه گفته اند یکی آنکه حدیث عمران بن حصین محمول است بر آنکه قد رکفه از حریر زیاد بهر چهار انگشت باشد
که مرخص است و درین حدیث کمتر از آن یا آنکه حدیث عمران بیان و روح است و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی
گفته اند که تعجل و ترخه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادات است اما جواب بنسخ یکی ازین حدیث یکی موجه نیست
چه قول به نسخ را تاریخ معلوم بایست که ناهنج موخر است از منوع و بحدیث احتمال بر حسب آن قائل بدان نتوان شد یا آنکه
منع و خفیت حدیث اسما وجهی نه دارد چه وی رضی الله عنهما آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه گفته اند پیرای
بیان جواز باجماعت بیرون آورد و بنمود اگر منوع بودی ازین حیثیت را نمودی مگر آنکه گویند و نیز علم بنسخ نبود و
بزعیم خود نمود و این بیعیل است یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تمک و تمین بود نه برای بیان جواز لبس
نعم قول بمنع و خفیت حدیث عمران در وقت است و لیکن تاریخ معلوم بایست مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که
شاید یکی منسوخ باشد والله اعلم * و عن انس قال رخص رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت انس رخصت کرد و مباح گردانید
آن حضرت * للزبير و عبد الرحمن بن عوف في لبس الحرير * زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف را که هر دو از مشرکان
اند زبیر شیلان جامه انفریضی * لحکة بهما * از جهت خارش بدن که ایشان را بود * متفق علیه * و این خارش بدن از جهت
کثرت قمل بود چنانکه گفت * رفی راية لمسلم قال * گفت انس * انهما شكوا للقل * بد و رتبه که زبیر و عبد الرحمن شکایت کردند
در بعضی غزوات پیش راقمل بفتح قاف و سکون میم پیش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید میم مقصود * فرفض الهماني قمص
الحرير * پس رخصت داد اذ ایشان را در پوشیدن پیراهن های اینریشمی بد آنکه سبب حکه بخار و رات تیزگزینی است آنکه
یا بس است مختلط صغری صحت مرده مختلط دم است و رطب مختلط بلغم مالح بد و حدیث آن در اغلب احوال از کثرت اکل
طعام مایه مالح عریف و حلز و قوا بیل حارة است و علاج آن در کتب طب مذکور است و گاهی از کثرت قمل پیدا شود در کفنه اند
که حکه که بنابین در صحتابی خود از قمل بود و آن حضرت صلی الله علیه و سلم خارش غلبه قمل را با مالچیه پوشیدن پیراهن
انفریضی فرمود و گفته اند که از خراش هر دو تقویت قلب و تقویت آن بود دفع غلبه خود او امری است که از آن پید
می آید و آن کرم و تراست و بعضی میگویند معتدل و در آن اصلا چیزی از بیس و خشونت نیست لاجرم این حکه و جرب
و امثال آن نافع بود و بسبب ملاست قمل در آن جای نگیرد و در موجز گفته که ابریشم سار مفرح است و پوشیدن آن منع
میکند قمل را و در شرح آن می آید که ابن سینا ابریشم را دراد و به غلبه آورده است و گفته که خار یا بیس اسب در درجه اول و ازین
جهت در وی تلطیف و تشیفات است تلطیف بحر ارات و تشیفات به بیس است و صاحب تقویم گفته که خار رطب است و گمان آنست
که معتدل است و رطوبت و بیس و وی از مفرحات قویه است از جهت ملاست روی جوهر روح را مطلقا و فربه میگرداند
بدن را نه از جهت اختلاطی بدن از وی بلکه از جهت تقویت روح طبیعی بر تصرف در غل و در شرحی دیگر میگویند
که منع لبس حریر از قملی است که حدیث آن بر صبیح توالد اسعا زیر آنکه مداخل میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای
و پس متولد نمی شود از آن قملی انتوی و ازین حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام است الا برای حاجتی و مصلحتی
مثل حرب و قمل و حریر بود و ازین مذمت شافعی است و غزاد مالک جائز نیست اصلا و در هدایه میگوید لا باص است بلبس
حریر و بیاد و حرب عند هان زیرا که آن دافع است سر سختی ملاح را و مهیب تراست در چشم عد و نزد امام ابو حنیفه
مکره است از جهت اطلاق نهی و ضرورت منع است بخلاف رصا حیه که گویند که حریر خالص دافع تراست * و عن عبد الله
بن عمر بن الخطاب قال رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ثوبین معصومین * گفت عبد الله بن عمر و دید آن

حضرت بر آن در جامه رنگین بمغفر * فقال ان هذه من ثياب الكفار * پس گفت این جامه ها ب بعضی از
 بعضی جامه ها فافران است و لایق است پوشیدن آن بکافران * فلا تلجها * پس میفرماید آنها را * و فی رواية قال اغسلها *
 و در روایتی آمده است که گفت عبد الله بن عمرو گفتیم یا آنحضرت بشویم آنها و زائل گردانیم این رنگ و از این جامه ها
 * قال بل الخرقهما * گفت آن حضرت بلکه بپوشان آن مرد و جامه را * و رواه مسلم * و گفته اند موارد آن حضرت از احراق
 مبالغه در اخراج آنها است از ملک به بیخ یا به بهر طریق که میسر شود باید از خود جدا کرد و مر بشتن بجهت آن نکرد
 که جامه معصرا اگر چه مرد این را حرام و مکروه است ولیکن برای زنان مکروه نیست پس در شستن آن تمیيع مال است
 پس باز زنان خود بد مل یا بفروشد و بختش تا دیگر زنان از آن متمتع شوند بود و روایتی آمده است که عبد الله بن عمرو
 نظر بظاهر امر برد و آنها را بپوشید چون فردای آن روز ملازمت آنند از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نه پوشانیدی
 آن جامه ها را اول خود را بپوش که روا است مر زنان را پوشانیدن آن و بقرینه این روایت حمل کرده اند احراق و ابر خلاب
 ظاهر و آنکه گویند از امر با حراق مبالغه است در اعلام آثار آن خلاف روایت و درایت است تعبیه در لباس معصرا علما را
 اختلاف است بعضی آنرا مطلقا حرام دانند و بعضی مباح و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر
 بافتن بعد از رنگ کشیدن مباح و بعضی گویند اگر از آن زائل شده مباح و الا حرام و بعضی گویند لباس آن در میان و
 محافل مکروه و اگر در نجاشه پوشید زلف و مشتارد و منعی حنفی گواهی نمی دهد و است و نماز کند او در آن مکروه و
 در رنگ سوخته از غیر معصرا نیز خلاف است و شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متأخرین مصر و استاد قضاة فی الدین
 تحقیق نموده و فتوی داده که بفرمانت از جهات اللون است نه صبغ پس هر چه حرام و مکروه باشد و الله اعلم و بعضی گویند
 خدا میفکشد و سرانجام است که ذکر خواهم کرد خدا میفکشد و الله اعلم * خروج النبی صلی الله علیه و
 سلم ذات الحلی فی باب اهل بیت اهل بیت صلی الله علیه و سلم * و این حدیث در بعضی از نسخ مشکات باز یادیت
 و علیه موطر محل من شعر امود در اول فصل مذکور است و در مصابیح نیز همین قدر هست و طبعی آنرا شرح کرده و مانع
 متابعی می گردیم ولیکن این حدیث تنه دارد که متضمن مناقب امام حسن و امام حسین و فاطمه است سلام الله علیهم اجمعین
 بآن تنه آنرا در آن باب ذکر خواهد کرد * الفصل الثاني * عن ام سلمة رضي الله عنها قالت
 کان احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه و سلم القميص * گفت ام سلمه در وقت داشته ترین جامه های رسول آن حضرت
 پیراهن بود از جهت بزرگی و ناز و بستر و قیام و وقار و لا بد چون نزد رسولی صلی الله علیه و سلم محبوب و مرغوب
 ساخته شده است در وصف حکم و اسرار و انوار خواهد بود که در غیر آن نباشد چنانکه حکم سایر مستحبات است * و رواه
 الترمذی و ابوداود * و عن اسماء بنت یزید * صحابه انصاریه است از ذرات عقل و دین رضی الله عنها حاضر شد نموک
 و او گشت نه تن از کافران و محبوب خیمه * قالت کان کم قميص رسول الله * گفت بود آستین پیراهن پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم الی الریح * تا بمقدار دست و در بعضی روایات تا مرا نکشتان نیز آمده و اگر زیاده بر آمدی بوی و و رفع در
 قاموس یمن آورده و در اکثر اصول همچنین واقع شده و در بعضی کتب بصا و نیز نوشته اند و تامل باین بصا و امری
 مقرر است * رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا من اهل بیت حسن و حنین * و عن ابی هريرة قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا لبس قميصا * بود آن حضرات چون می پوشید پیراهن را * بل ابر بلیا منه * آغاز میکرد از
 جانب راستی پیراهن و میا من جمع میمته بمعنی جانب یمن و لفظ جمع آوردن از جهت آنست که چنانچه یمن یمن
 شامل آستین است هر چه از روی تا پایان است * رواه الترمذی * و عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم يقول * کتب ابو جعفر شنبه ام آن حضرت و گفته می * اُررة المؤمن * اُررة بکسر و فزعه و مکرر زای
 یعنی حالت مرصفتن را از پوشیدن هر من و عزیمت بر آن * بالی انصاف ما قیه * تا نصف سابقین است و در جمع انصاف تو معه

و اشارت آنست بآنکه لازم آنست که تا بقصیف حقیقی باشد و مواضع که قریب بآن است نیز حکم بآن دارد چنانکه گویند از ائمه کتاب را و از آن مواضع متعدده که در آن جانبها است مراد دارند زهر از برای بیان توسعه فرمود * لا جناح علیه * نیت کناه بر موم * غیما یینه رین الکعبین * در پوشیدن از از قایمان نصف ساق و میان دوشتانک * ما اهل من ذلك نفی النار * چیزیکه پایا نیست از شتاب نیک پس آن در آتش دوزخ است از عیارت اولی مفهوم میشد که میان نصف ساق و شتابانک باید باز تر سعه دیگر فرموده که باید پایا نواز شتابانک نیستند * قال ذلك تلب مرات * گفت آنرا سه بار و ظاهر آن است که اشارت ذلک بما اسفل من ذلك نفی النار است بعد از آن فرمود بر آیه تلبید و توبیخ بر ایهال * لا یظن الله یوم القیمة * و نظریه جنت نمیکند خدا تعالی روز قیامت * الی من جرازاره بطرا * بسوی کسیکه در آن میکند و میکشد از رخو در طریق تکبر و خیلاء * رواه ابوداؤد و ابن ماجه * شرح و بیان حدیث سابقا پیشتر ازین کذب شده است * وعن سالم عن ابیه عن النبی * مریضیت از عالم که از فاضل تابعین است و سالم است و چنانچه نام خود در دین و استقامت در سنت و حق میگوید و استیجاب ظالم را و اعتباری نمیکند از وی رضی الله عنه روایت میکنند از پدر خود که عبد الله بن عمر بن الخطاب است و پدرش روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال الا سبیل فی الازار القمیص والعمامة * فرمود آن حضرت که جو را سبیل که حرام و مکروه است و از آنها در از ارحمت چنانکه متعارف است بلکه در پیرامین و عمامه نیز می باشد اما در از از معلوم شد و در قمیص یک رازی آهتین و در امن زیادت بر قمر حاجت و در عمامه یک رازی راز خا من به است که در مقل را چنانکه در شرح حدیث ابی هریره در فصل اول کذب شد * من چر منها شیئا * کسیکه در از کذب و بکشد از این جامها * تخیلا * بطریق تکبر و در بعضی نسخ خیلاء * لم یظن الله الیه یوم القیمة * نظر نکردن خدا تعالی بجانیب و روز قیامت * رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه * ازین حدیث نیز کلامی در فصل اول کذب شده است * وعن ابی کبشه قال کان کام اصحاب رسول الله * گفت بود کلامها یا ران پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بطحا * چه چیز بود و بجزیه بلند رفته در هوا * رواه الترمذی و قال ابن احدث منکر * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث منکر است بل آنکه اکثر شراح کام را بکسر کاف جمع گفته داشته اند بضم کاف چنانچه قیاب جمع قبه و کبه بضم قلنبه و مد و زرا گویند کذا فی القاموس و بطح بضم با و مکنون طاجع ابطح بمعنی زمین مستوی و یکدن که آبر ابطح اندیز کوبند یعنی بود کلاههای ایشان مد و در مبطوط چه چیز بفرشته بر رفته بپا نب هو ابعضی گفته اند نه بلکه جمع کم است بمعنی آستین چنانکه قفاف بکسر جمع قف بیا یک بضم وقف زمین بلند قفاف بکسر جماعت یعنی بود آستینهای ایشان عریض و متسع و زمین بطحا کشاده و تراح نیز می باشد و این معنی نیز صحیح است اما آنکه اینچنین دلیل آنرا بر ادا نمعنی که ایشان کلاهها کم می پوشیدند تمام نیست زیرا که چون پوشیدن کلاه و فضیلت آن از ایشان ورود یافته است چنانکه بیا یک در حدیب که عمامه بود کلاه فاروق است میان ما و مشرکان پس بیان حال در بلند و پستی باید کرد * وعن ام سلمه رضی الله عنها قالت لرسول الله صلی الله علیه و سلم حین ذکر الازار * گفت ام سلمه مر آن حضرت را و وقتی که بیان کرد آنحضرت حکم از از را که در از نباید هاخت * فالمرأه یا رسول الله * پس چه کار کند زن و چه حکم از از را یعنی اگر در از نکند کشف عورت لازم آید * قال ترخی شبرا * گفت آن حضرت در جواب ام سلمه فرمود که زن از از نکند زن از از را یک شبر یعنی یک بدمت زیاده تر از از مرده * فقالت اذا تمکشف عنها * پس گفت ام سلمه اکنون که یک شبر در از تر از از مرده نکند هنوز احتمال انکشاف عورت دارد بدین رازی ساقی و مثلاً * قال فذرا عا * گفت پس اگر منکشف کرد عورت وی و در از وی یکشبر فایده نکند در از نکند یک کز که در شبر است * لا تزیل علیه * زیاده نکند بر یک ذراع مثلاً اگر از مرده تا نصف ساق اعتبار کنند و در از وی یک کز البته موجب تضرع گردد و در از تر از از موجب استمال باشد و اگر بپایان تر از نصف ساق قرار دهند در از وی یکشبر کفایه کند و یک ذراع خود اکثر و فر بود پس زیاده بر آن حرام باشد * رواه مالک و ابوداؤد و النسائی

روایتی مآخذ * این حدیث را این جماعه از امام علمه روایت کرده اند * و فی روایة الترمذی والنسائی عن ابن عمر *
 و در روایتی مرقم و نسائی را از ابن عمر و اینچنین آمده که * نقالت اذن تنكشف اقد المین * یعنی چون آنحضرت حکم
 کرد که از ارزن یکشهر زیاد براز از مردم باید گفت ام سلمه اکنون منکشف میگرد زاپایهای زنان بجای آن عبارت که در
 روایت سابق آمده بود نقالت اذن تنكشف عنهن * قال * گفت آن حضرت * فیرحمن ذرا لا یزدن علیه * پس بگل رانند
 زنان و ذرا زکنند بگل ذراع بزیاد * تنكشف بیک ذراع بجای آنکه در روایت سابق آمده و ذرا لا تزیل علیه معنی یکی
 است و عبارت مختلف * ولین معاویة بن قرة عن ابیه * مروی است از معاویة بن قرة مزیی تابعی عالم عامل زائید و حل
 یوم الجمل از پدرش قرة بن ایاس صحابی کنیه را یوم معاویه روایت کرد از آن حضرت و از وی پهرش * قال امیت النبی *
 اکفیت قره آمد م پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فی رمط من مؤنثة * در قومی از مؤنثه برای بیعت اعلام * فبا یعوره *
 یعنی بیعت کردند آن قوم آنحضرت را * و الله لمطلق الارار * و حال آنکه بتحقیق بود آنحضرت در آن حالت کشاده نکه های پیراسن
 * فادخلت یدی فی جنب قمیصه * پس برآورد و دست خود را در کمر بستگان پیراهن آنحضرت * فسمعت النائم * پس
 شناس کردم مهر نبوت را که میان دو کتف شریف وی بود * و ترا اذ بود * بدانکه جیب قمیص آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر سینه مبارک وی بود چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارند و علمای حدیث تحقیق این نمودند و اند و بعضی
 است عرف تمامه دیار عرب خلفاء عن سلف از اجداد ای یمن تا اتصال مغرب بران و شنیخ جلال الدین سیوطی گفته که
 بعضی از مردم که نزد ایشان عالم نبوت نبیعت گمان بردند که کذا داشتن نجیب فیص بر سینه بدست است انتهی و چون در بعضی
 از دیار عجم جیب بر سینه عادت نمائند بعضی از آنها بکار آمدن آن حکم کرده اند از جهت تشبه به نسائیه و نبیعت امر چنانچه
 ایشان گمان برده اند و شک نبیعت که این عادت حادث است و معتبر اصل است و در عرب آنچه متعارف بود آن عجم است
 عادت نسائیه و بالجمله تحقیق آنست که گریبان پیراهن نبوی صلی الله علیه و سلم بر سینه بود اما دلالت این حدیث
 بر آن چنانچه سیوطی گفته خالی از خفا نیست و شاید که وجهش آنست که بر تن وی وجود از ارار برکت چنانکه بعضی
 فقها گویند و کشاده بودن آنها برآوردن دست برای معاسی احتیاج نمایش بلکه ظاهر آن است که خاتم برین
 نقل بر مشاهد و مکشوف باشد و ماس و ماسی تکلف در آوردن دست میفرافهم * وعن سمره ان النبی صلی الله علیه و سلم
 قال البصواب البیاض * روایت است از سمره بن جندب که صحابی مشهور است و حسن بصری و غیره از وی روایت
 دارند که گفت آنحضرت پیرشیل جامه های سفید را * فانها اطهر و اطیب * زیرا که جامه های سفید پاک تر و پاکیزه و خوشتر است
 با کثر از جهت آنکه بسیار شسته می شود بجهت زود چرکین شدن آن بخلاف جامه رنگین که چرک بردار می باشد و باین
 جهت شسته نمی شود مگر بعد از دیر و پاکیزه تر بجایست عدم اختلاط بالوان و خوشتر بجایست میلان طبع سلیم بدان * و گفتند
 فیها مواتیم * رکن کنیم در جامه های سفید مزده های خود را * و رواه حماد الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن ابن عمر
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعتم * بود آن حضرت چون می بخت دستار * حمل عمامه بین کتفیه * و رو
 میگرداشت و درها میگرد کوشه دستار مبارک را که آنرا عذ به گویند میان دو شانه خود * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 حسن غریب * و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله * گفت دستار بر بخت بر من پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم فعل لها * پس فرو گذاشت عمامه را یعنی کوشه عمامه را * بین یدی و من خلفی * از پیش و پس من یعنی
 هر دو طرف عمامه را را مال کرد یکی از پیش سینه و دیگر پس پشت * و رواه ابوداؤد * بدانکه پوشیدن عمامه همت است
 و احادیث بسیار و فضل آن وارد شده و آمده است که در رکعت بعمامه بهتر است از هفتاد رکعت بی عمامه و بدانکه
 کذا داشتن عمامه را افضل است ولیکن دائمی نیست و آنحضرت گاهی عمامه را عذ به فرو گذاشتی و گاهی بی عمامه
 پوشیدی و گاهی تحت ایتنق بر زدی و گاهی میخلاییدی یکطرف دستار را در دستار و میکلایستی طرف دیگر را و احادیث

درین ابواب همه وارد یافته اند و ذکر او را در عذبه آن حضرت اغلب پس پشت بُردی و احیاناً در جانب راست و گاهی در عذبه بودی
 میان در کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدست است که اقبل و اقل مقداره چهار آنکشت است و اکثر یک شت
 و تطویل آن متجاوز از نصف ظهر بدست است و داخل اسباب و اسراف ممنوع و اگر بطریق بکبر و خیلا باشد حرام و الا
 مکروه مخالف سنن و گفته اند که تخصیص ارسال عذبه به وقت نماز نیز موافق سنت نیست و صواب آنست که ارسال عذبه
 مستحب است و از سنن زوائد است مقابل سنن هدی و در ترک آن اثمی و اثمی نیستی است اگر چه در فعل آن ثوابی و فضیلتی
 باشد و قول به بودن ارادت موکده خلاف تحقیق است و در گفته وندب لبس العواد و ارسال ذنب العمامه بین گفته
 و مکرر می غیره من کتب السنه و الله اعلم * و عن ركانة * بضم را و خفت کاف صحابی است قرشی مطلبی از مسله فتح و
 از شیخامان عرب و سخت ترین ایشان است حدیث اود رجاء زین است * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال * کف
 آنحضرت * فرق ما بیننا و بین المشرکین * فارق میان ما و مشرکان * العما ثم علی القلائس * دستارها است بسته
 بر کلاهها این عبارت در احتمال دارد که ماد هتار می بندیم بر کلاه و ایشان کلاه تنها می پوشند بی عمامه و دیگر آنکه ما
 عمامه می بندیم بر کلاه و ایشان عمامه می بندند بی کلاه و گفته اند که مراد معنی ثانی است چه عمامه پوشیدن مشرکان
 بیقین معلوم است و پوشیدن کلاه تنها غیر واقع * رواه الترمذی * روایت کرد ابن حدیف را ترمذی می و احادیث
 در فضل عمامه علی الاطلاق بسیار وارد یافته * و قال هذا حدیف غریب و اعتماد لیس با لقا ثم * و گفت ترمذی
 این حدیف غریب اسب و اعتماد وی قوی و قایم نیست * و عن ابی موسی الاشعری ان النبی صلی الله علیه و سلم قال *
 فرمود * اهل الذمه و التحریر للانات من امتی و حرم علی ذکورها * حلال ساخته و مباح کرد انیدة شد استعمال طلا و
 پوشیدن افریشم و زنا نرا از امت من و حرام کرد انیدة شد استعمال هر یکی از این بر مردان است من * رواه الترمذی
 و النمازی و قال الترمذی هذا حدیف حسن صحیح * و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اذا امتحیل ثوبا * بود آنحضرت چون می پوشید جامه نو را * عمامه با همه * نام می بود جنس آن جامه را بنام وی
 * عمامه ارقمیا آورداء * هر چه می بود آن جامه نو پوشیده و هتار یا پیراهن یا چادر نام او را می برد باین طریق که
 می گفت عمامه رقمیس ورداء را * ثم یقول * یتبرکوا فی این دعا * اللهم لك الحمد كما کسو تنیده * خد او را که اتر است شکر
 و دواس بر پوشانیدن تو مرا این قمیص را یا این عمامه را مثلاً جامه را * اسالك خیر * می طلبم از تو نیکی آن جامه را که بر وجه خیریت
 بر بدن بماند و شری و آفتی بوی نرسد * و خیر ما صنع له * و می طلبم نیکی چیزی را که ساخته شد است این جامه برای آن
 یعنی استعمال اود رکعب و مباشرت خیرات و طاعات رود * و اعوذ بك من شره و شوما صنع له * و پناه میجویم بتو از بدی
 این جامه بدی آنچه ساخته شد است برای آن * رواه الترمذی و ابودر عن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال من اکل طعاما * روایت است از معاذ بن انس که صحابی انصاریست معنی و در اهل بصره و حدیف او را ایشان
 است که گفت آن حضرت کسی که بخورد طعامی را * ثم قال * یتبرکوا فی این کلمات * الحمد لله الذی اطعمنی
 هذا الطعام * شکر مر خدای را که بشو رانید مرا این خوردنی را * و رقیقه * و رسانید مرا این طعام را * من غیر حول
 منی و لا قوه * بی حول و بی قوت و بی قدرت که از جانب من باشد و حول بمعنی حرکت است یا حیل و در قاموس بمعنی
 قدرت بر تصرف نیز گفته و این همه معانی متقاربنند و در لا حول و لا قوه الا بالله مذکور شد * غفر له ما تقدم من ذنبه *
 آمرزیده شود مرکوبندة این کلمات را بعد از طعام هر چه گذشته است از گناهان وی یعنی مغائر * رواه الترمذی *
 روایت کرد ابن حدیف را ترمذی در فضیلت شکر بر طعام * و زاد ابوداؤد * و زیاده کرده است ابوداؤد بر آن فضیلت
 شکر بر لباس زآوردن این حدیف درین باب باعتبار این زیادت است که گفت * و من لبس ثوبا * و کسی که بپوشید جامه
 را یعنی نو یا هاترازان * نقال * پس بگوید * الحمد لله الذی کسانى هذا * شکر مر خدای را که پوشانید مرا این را یعنی این

جامعه را * و رزق تبه من غیر حول منی و لا قوه * و داد مرا این جامعه را بی حول و بی قوت من * غفر له ما تقدّم من ذنبه و
ما تأخر * آمرزیده شود مرا و هر چه کن شده است از کتابها ن روی و هر چه بعد ازین کند در مادّه لباس ما تقدّم و ما تأخر
هر ذره من کوراست و در طعام ما تأخر من کور نیست و در بعضی نسخ مضایع انرا الحاق نموده اند نظیر بقرینه اخیره و تباين
یران کند اقال الطمبی و در بعضی نسخ مشکات نیز موجود است و در بعضی خط زده و سبوطی و غفران ما تقدّم من الذنوب
و ما تأخر رساله ساخته و در وی این حدیث را آورده و در طعام و لباس هر ذره که ما تقدّم و ما تأخر کرده و صاحب سفر
العباده در هیچ جا ذکر ما تأخر نکرده را الله اعلم * و عن عایشه رضي الله عنها قلت قال لي رسول الله * كفت عايشه كفت
مرا بغير خد * صلى الله عليه وسلم يا عايشه ان اردت اللّٰه و الحق بي * اى عايشه اگر میخواهی اتصال و پیوستگی بمن یعنی
در دنیا و آخرت * فليكنك من اللّٰه نیا کن از الّٰه * پس باید که بشنود یا بشنود ترا از دنیا مثل توشه سوار تجویض است
بر قنات باشد کی از دنیا و تخصیص به و ارشاد که بجهت آن باشد که وی نیز می رود و زود بمنزل میرسد پس او را اندک
توشه کفایت کند بخلاف پیدا که سفر او دیر میکشد پس توشه بسیار باید برداشت * و یا یارک و محال لسه الا غنما * و زیور
دار خود را از هم نشینی با توانگران * و لا تمستلقي ثوبا * و گفته مشاعر جامعه را و مینداز آنرا بجهت کهنکی * حتی تریعه
قا آنکه پیوند کنی آنرا * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
غریب است * لا یخرجه الا من حدیث * نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث * صالح ابن حسان قال * كفت * عایشه بن اسماعیل
صالح بن حسان منكر الحدیث * حدیث وی منکر است و معنی حدیث منکر در مقلده معلوم شد * و عن ابی امامه * مرزوق
است از ابی امامه که نام وی ایاس بن ثعلبه است و وی غیر ابی امامه با هلی است که صحابی مشهور است و این نیز صحابی انصاری
است رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا تسمعون الا تسمعون * ایا نمی شنوید ایا نمی شنوید یعنی بشنوید
بشنوید که * ان البذلّة من الايمان ان البذلّة من الايمان * کهنکی جامعه و ترک زینت از اخلاق اهل ایمان است و ایمان
یا آخرت و زینتها ی آن و خساست متاع دنیا و قنای وی بران باعث است تکرار برای تاکید و تقریر باعث و نغی آنچه در طبایع
و نفوس ادیانها ده و عادت برخلاف آن نهسته * رواه ابو داود * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من لبس ثوب شهرة في الدنيا * کسی که پیوشد ثوب شهرت را یعنی جامعه نفیس را بقصد تعزز و تکبر که خواص خود را بدان و مردم
معزز و مشهور گردد اند * البسه الله ثوب بن لثیرم القیمة * پیوشد انداز او را خدای تعالی جامعه خسیس که بد آن خوار ربی
حزت کرد انداز او را روز قیامت و تواند که اضافت ثوب بدله بیانیه یا شد یعنی مشغول بی عزتی و خواری سازد و در نظر
مردم خوار و حقیر گرداند تا فهم و مراد بثوب شهرت بعضی جامعه های حرام که مجاح نیست پوشیدن آن داشته اند و بعضی
نجا مدهائی که بقصد تعزز و تکبر و خوار داشت فقر و شکست دلها ی ایشان پوشند او را ده نموده اند و بعضی بر حایه های که بقصد
معشورگی و محکمیت پوشند یا بقصد اظهار زهد و تعفف پیوشند حمل کرده اند و بعضی جامعه را بنفس اعمال که بدان ریاچایند
و خود را بدان مشهور گردانند تا ریل کرده و گفته اند که اطلاق ثوب بر عمل شایع است و شك نیست که وجه اول که نخست
در شرح حدیث ذکر کرده شد اظهار و ارفق بهیاق حدیث است * رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه * و عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم * هر کس که مشا به کرد خود را بقومی پس آنکس از آن قوم است
و معلوم است و ایشان تشبه با طلاق خود شامل است باخلاق و اعمال و لباس را خوا یا اختیار باشد یا بشوارا کرد و اخلاق
و اعمال است حکم او در ظاهر و باطن جاریست و اگر در لباس است مخصوص بظواهر خواه بود در بیشتر در مقام هم عرفان را
در لباس اطلاق کنند و باین جهت این حدیث را در کتاب اللباس آورده و بالجمله حکم مشا به شیء حکم آن شیء است ظاهر
بکان ارتباط * رواه احمد و ابو داود * و عن سويك بن وهب * و مرویست از سويك بن وهب که از تابعین است روایت
میکند * عن رجل من ابناء اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ابيه * روایت میکند سويك از عزی که از ابناء

صالحه است آن مرد را به این میگویند از یک رخود * قال قال رسول الله * کتب بک روی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من ترک لبس ثوب جمال * کسیکه ترک دهد پوشیدن جامه زیب و زینت را * وهو یقلد رجالة * و حال آنکه آنکس قد رت دارد بر ثوب جمال * و فی روایه توابعه * و در روایاتی لفظ توابعه زیاد * و آمد یعنی ترک دهد زیب و زینت را در جامه پیچیده زهد و تواضع و شکست نفس * کسا الله حله الکرامة * پیوسته آنکس را خدا ای تعالی جامه بزرگی را یعنی از حله های بهشت که موجب رفعت و کرامت باشد یا بزرگی و کرامت را شامل حال او گرداند در دنیا و آخرت بحکم من تواضع لله رفعة الله * و من تزوج لله * و کسیکه بنگاه در آورد زنی را متض بوی خدا چنانکه زنی بگوید که نه در مرتبه وی بود در کفایت و اموات و غنا بلکه بر او حفظ نفس از فتنه و صیانت دین و طلب نسل که اصل مقتضای حکمت تزوج آنست و بعضی گویند که مراد به تزوج تصدق بزوجین است یعنی دو چیز از یک جنس که فضل این در رحمت و بیکر آمدن است چنانکه فرمود من انفق زوجین فی سبیل الله الحسن یف یرسید * شد از آن حضرت که زوجین چیست یا رسول الله فرمود دو اسپ یا دو غلام یا دو شتر و زوج میوه و دو چیز را هر یکی از آن دو چیز را نیز گویند و مراد در اینجا این معنی است و زوج بجهت این گفت و با لفظ ثواب تزوج برای خدا بهر معنی که باشد این است که فرمود * توجه الله تاج الملك * پیوسته او را خدا تعالی تاج بادشاهی یعنی در بهشت صاحب مملکت و تشیع و تاج باشد یا کنایه از جلال و توقیر و دیدن دنیا و آخرت چون انفاق در راه خدا بر وجه اختصاص و امتیاز کرد که ناظر در اختیار فقر و افلاس است در تصدق بزوجین و تنزل و تواضع کرد لوجه الله در تزوج امر او از ناله از درجه خود بزرگ کرد و نیز در رفعت و منزلت بشمید و در انعام وی جل شانه بجزای خاص * رواه * روایت کرد تمام این حدیث را * ابوداؤد * از حمید بن وهب * و رواه الترمذی * من معاذ بن انس حدیث اللباس * و روایت کرد ترمذی از جمله این حدیث از معاذ بن انس که صحابی جهنمی انصاری است حدیث لباس را که گفت من ترک لباس جمال النخ نه حدیث تزوج را که فرمود و من تزوج لله الخ * و عن حمید بن شعیب عن ابيه عن جد * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده * بدست می آید که به بیند اثر نعمت و انعام خود را بر بند خود * و رواه الترمذی * یعنی چون عطا کند حضرت لطف و نیکی آن بند از بندگان خود را نعمتی در دست می آید که ظاهر شود اثر آن در احوال بند و بتحصین ثبات و تنظیف و تجلی آن بقدر رجالت و قدرت و بی مبالغه و اسراف در ان بقصد اظهار نعمت و شکر کندی آن و تا مردم بدانند و محتاجان بطلب زکوة و صدقات بوی زری آرزو نه بقصد تکبر و خیار از اینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین در نعمتی که وی تعالی بر بند داده مثل علم و فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصدوق ما رزقناهم ینفقون داخل شود * و من جاء بقال اتا نار رسول الله * گفت جا بر که آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زائرا * بقصد زیارت و ملاقات و آن حضرت مشرف می ساخت انصار را به تشریف و اکرام خصوصا از آنها که بزیادت فضل و محبت و اخلاص مخصوص بودند * فرأی رجلا شعنا قد تفرق شعرة * پس دید آن حضرت مردی را و لوله مورا که پویشان و پراکنده بود موی سر وی و شعش بکسر عین است * فقال * پس گفت آن حضرت بروجه اهتمام و تعجب و اظهار کرامت * ما کان یجد هذا * ایانمی یابد این مرد * ما یسکن به راسه * چیزی را که تسکین دهد بدین سر خود را و فراهم آورد پراکنده موی و رویش کی آنرا وادهان نماید و شانه بکند * و فرأی رجلا آ علیه ثياب و سخة * و دید مردی دیگر را که بود بر بدن وی جامه های چرکین * فقال ما کان یجد هذا ما یغسل به توبه * پس فرمود ایانمی یابد این مرد چیزی را که بشوید بان جامه خود را از زینجا معلوم کرد که اصلاح بدن و تنظیف ثبات نزد آن حضرت محبوب بود و خلاف آن مکروه و تجمل ثياب و حسن و صفت از علامت ادب و وقار است * رواه احمد و النسائی * و عن ابی الاحوص عن ابيه قال اتیت النبی * ابوالاحوص که تابعی است از تابع عبد الله بن مسعود نام او عوف بن مالک بن

فمنه بقاد معجزة ائت چشمي بضم جيم رفعت شين معجزة و رایت ميکنل از بل زخود که گفت آمد م بيمبر را * صلى الله عليه وسلم و علي اثياب دن * رجال آله بريدن من جامه زبون و خميس بود * فقال لي االك مال * پس گفت آن حضرت مرا ايا هست مورترا مالي * قلت نعم * گفتم آري هست مرا مالي * قال من ابي المال * فرمود کدام جنس از اجناس اموال اجد ترا * قلت من كل المال * گفتم از همه اجناس اموال است * قد اعطاني الله من الابل والبقر والغنم والخيول والرقوق * بتحقيق داده است مرا خداي تعالي از شتر و گا و گوسفند و احم و داه و غلام * قال * فرمود آن حضرت * فاذا اتاك الله مالا * پس چون داده است ترا خدا مال * فليراثر نعمة الله عليك وكرامته * پس بايد كه ديك دشود بر تو اثر نعمت خدا از بزرگ داشتن وي ترا * رواه * و رایت كرد اين حديث را باين لفظ كه ما ذكر كرديم * احمد والنسائي و في شرح الكنته بالفاظناصايح * و در شرح الكنته و رایت كرده بلفظ ديكر كه در مصابيح مذکور است عبارت مختلف است و مضمون مورد و يكي اگر چه بذات ثوب و ثرائث آن محمود و از افعال ايمان است اما بقصد اختيار فقر و زهد در دنيا و تقواضع و انكسار اما انچه بر وجهي مثل و خست و دناست بود با وجود ذلك زت قبيل و من موم است * وعن عبد الله بن عمرو قال مر رجل و عليه ثوبان احمران * گفت كند شست مردی و بر روی و و جامه سرخ بود * فقام على المنبي * پس سلام كرد بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فلم يرد عليه * پس جواب سلام رفتند اما حمود رين حديث مطلق واقع شد دقيق بمعصرونه * رواه الترمذي را بود او د * بايد دانست كه نشستن بر جامه حرير و ديما نيز مكروه است چنانچه پوشيدن را زمام محمد آرد و بايد كه نشستن ندر مرتبة پوشيدن است و در كرامت يعني هر دو مكروه است و پوشيدن اشك كرامت است و استعمال لحاف نيز مكروه است چنانچه و في نزع پوشيدني است اما تو حله بر جامه حرير و خوراك كردن بران جائز است نزد امام ابي حنيفة و مكروه است نزد صاحبيه كذا في مطالب المؤمنين * وعن عمران بن حصين ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال لا اركب الارجوان * گفت آن حضرت سوا رغی شوم من ارجوان را بضم همزة و جيم و مكون را معرب ارجوان كه كلمی است سرخ مشهور كذا في مجمع البحار و طيبي گفته كه آن درختی است كه او را شكوفه سرخ است و هر رنگ سرخ را كه مشابه او است ارجوان نيز كويند پس بعضی از شاعران گفته اند كه مراد آن است كه غمی نشينيم بر جامه سرخ و مراد بر كوب جار من احم و اكثر بر اندك مراد بان ميشرة سرخ است و ميشرة بكسر ميم و مكون يا تكتانية و فتح ثا و مثله و اغرشي مثل بالش و رساد و خرد پر كرده طله به پنجه يا پشم كه براي نرمی برزين اسپ يا پالان شتر نهند و بعضی آنرا از حرير سرخ هارند و در ثوب و ثرائث در لغت معنی نرمی است و وثير بوزن فعيل معنی فراش نرم می آيد و در حله برك ديكر آمده كه نهی من ميشرة الارجوان يعني نهی كرد آن حضرت از ركوب بر ميشرة سرخ ارجواني بجهت آنكه داعب متكبران و اهل احواف است از احاجم پس گفته اند كه مراد از لا اركب الارجوان كه اينجا واقع شده نيز همان ميشرة الا رجوان است و لفظ لا اركب قرينه است بر ارادة ان معنی و مفهوم حديث آن است كه اگر ميشرة نه سرخ باشد و مقصود نرمی و راحت بدن بود مباح است خصوصا بعضی پيران و ضعيفان را * ولا البس المعصفر * و نمی پوشم جامه معصفر را سرخ باشد يا زرد * ولا البس الفميص المكلف بالحرير * و نمی پوشم پيراهن كه درخته شده است كريبان و آستين و دامان آن بر تعة حرير يعني اگر زياده بر وقت و مرخص باشد كه چهار انگشت است و كلام در روى و فصل اول در حديث اعمام بنت ابي بكر كه شت * و قال * و گفت آن حضرت * الا * اكة * باشيد * و طيب الرجال ربي لا تون له * و خوشبوي كه مردان آنرا استعمال كنند بايد كه بوي داشته باشد نه رنگ مثل كلاب و مشك و كافور و امثال آن تازيب و زينب لازم نيابد * و طيب النساء لون لاربيح * و طيب زنان بايد كه رنگ داشته باشد نه بوي چنانكه حنا و تر عفران و مانند آن قابوي بيرون نزنند و سبب فتنه و ابتلاي مردان نكردد * رواه ابوداود * مضمون اين حديث در فصل ثاني از باب الترجيل بيان و در شاميل اين چنين آورد كه طيب مردان چيزي است كه پيل او دايرو آن و پنهان باشد رنگ آن و طيب زنان رنگ پيل ايو پنهان و ظاهر امراد اينجا نيز همان است چه طيب بي

و آنچه نشود که بود پس اثبات ریح مر آنرا بیافا آن بود و نفی از وی غیر صحیح * و عن ابی ریحانه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عشر * گفت ابو ریحانه که صحابی است و نام او عبد الله بن مظروعی از وی است نهی کرد آنحضرت از ده خصلت * من الوشر * بوا و مفتوحه و شین معیمة هاکنده و آخر را نیز کردن دندان و باریک کردن انبساط طرف آن و میکند آنرا پیرزن بجهت تشبه بجوانان و آنکه میکند این فعل را بغیر خود او را و اشره گویند و آنکه میفرماید دیگر و آنکه بوی این را بکند و متشره خوانند و مردور العنت کرده اند * والوشم * نیز بفتح و او و هکون شین در آخر میم خلا نیدن هو زن در پوهت و پر کردن آنرا بمرمه یا به نیل * و التفت * و برگردن موی حقیق از لحنه و راس یا برگردن موی از ریش را بر روی زینت و یا برگردن زنان مویها را از روی شان و بسبب نهی تغییر خلقت و ارتکاب تکلف مذموم اگر چه زن آنرا نیست حلال است اما از این تکلفات نهی فرمود و تنگ را برگردن موی از هر وریش نزد مصیبت نیز تفسیر کرده اند * و عن مکامعة الرجل الرجل بغیر شعار * و نهی کرد از مضاجعت و معنوا یکی مرد با مرد بی جامه و شعار رجاء که بزیر جامه های دیگر پوشش متصل به بدن * و مکامعة المرأة بالمرأة بغیر شعار * و نهی کرد از معنوا یکی زن با زن بی جامه اگر خوف فتنه و فساد باشد خود ظاهر است و بی آن نیز خالی از ترک ادب و بیحیائی نیست * و ان يجعل الرجل فی اسفل ثیابه حریرا مثل الاعاجم * و نهی کرد از کردن این مرد در زیر جامه های خود جامه افریشمی را مثل عبه یا یعنی پوشیدن جامه افریشمی حرام است بر مردان خدا و فوق ثیاب باشد یا تحت آن و عادت اعاجم اسف که زیر جامه ها جامه پوشیدن کوتاه از حریر قانرم دارد بدن ایشانرا انتیجین تفسیر کرده است این کلام را طیبی ولیکن گفته که لفظ يجعل و اسفل آباد دارد ازین معنی و اگر مراد ازین معنی بایستی گفت و این یابیس تحت الثیاب حریرا پس گویا گفته نهی کرد از کردن این پائین جامه و بالای آن حریر انتهی پس حاصل آن بود که اعتر جامه از حریر نسازد چنانکه ابره و در بعضی روایات فقیه آمده که حکم و لباس حریر است که متصل باشد بدن و اگر درون جامه ها متصل بدن جامه کو باس باشد و بالای آن جامه افریشمی حرام نیست نزد ابی حنیفه بخلاف صاحبیه و آورده اند که ابن عباس را دیدند جبّه افریشمی پوشیده پس گفتند با وی که این چیست گفت نه می بینید که متصل بدن چیست و در زیر آن جامه داشت از پنبه و صحیح آن است که لباس حریر مردانرا حرام است مطلقا کذا فی مطالب المؤمنین * و ان يجعل علی مکتبیه حریرا * و نیز نهی کرد از کردن این مرد در پوشهای خود حریرا * مثل الاعاجم * و در حواشی نوشته اند که مراد هلم حریر است زیاده بر قلدرم رخس و تواند که مراد انداختن جامه حریر بود مثل رد ابردوش بطریق تکبر و خیلا و نیز گمان می افتد که مراد جامه زیاده است در پخته بر قبا پدید و شها که آنرا قدیمین و یا از الباق میگویند و الله اعلم * و عن النہی * و نهی کرد از غارت کردن مال مردم را بی موجب شرعی * و عن رکوب النمر * و نهی کرد از سوار شدن بر پوست نمر که در نده مشهور است که آنرا یوز گویند چنانکه آنرا بر زمین میپایان شتر بیند از ندر بران سوار شوند و آوردن لفظ جمع باعتبار افراد و است یا تواند که تغلیبا اراده دیگر در ندها که امثال اویند از شیر و پلنگ باشد یا باعتبار آنکه مراد جلود آنها است و وجه نهی زینت و تکبر و خیلا است و نزد شافعی نجاست مویهای او که بل باغت پاک نمی شود نزد ایشان نیز تواند بود و اکثر پوهت آنرا بعد مردن بگیرند از جهت دشواری شکار و در بعضی حواشی رکوب نمر را تفسیر بجلاوس بر جلود آنها نموده اند و بعضی مشایخ گفته اند که نشستن بر پوست بهاثم و جماع موجب وحشت و تفرقه وقت است کنی نقل الشیخ الامام علی المتقی رحمه الله علیه فی بعض زما ئله * و لبوس الخاتم * و لبوس مصل و کالد خول بضم لام و نهی کرد از پوشیدن خاتم * الا لکی سلطان * مکر از برای کمیکه او را مملطنتی و حکمی و معامله باشد که در آن محتاج کرد در بخاتم یعنی پوشیدن خاتم بی احتیاج مکر و راهت کراهت قنزی نهی یا تحریمی زیرا که آن زینت محض است و بعضی گویند که این نهی در ابتدای حال بود پس از آن منسوخ گشت بل لیل ختم مجابه در عصر آن حضرت و عصر خلفای راشدین و غیر هم بی رد و انکار از ایشان * رواد اهود اود والنساء * و عن علی

فعله بضاد معجزة اهت جشمي بضم جیم وفتح شین معجزة و روایت میکند از بیل زخود که گفت آمد م پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم و علی اثیاب دون * و حال آنکه بریدن من جامه زبون و خمیس بود * نقال لی الیک مال * پس گفت آن حضرت مرا ایاهمت مر ترا مالی * قلت نعم * گفتم آری همت مرا مالی * قال من ای المال * فرمود کدام جنس از اجناس اموال ایست ترا * قل من کل المال * گفتم از همه اجناس اموال است * قد اعطانی الله من الابل و البقر و الغنم و الخیل و الرقیق * بتحقیق داده است مرا خدا ای تعالی از شتر و گاو و گوسفند و اسب و دانه و غلام * قال * فرمود آن حضرت * فاذا اتاک الله مالا * پس چون داده است ترا خدا مال * فلما اثر نعمة الله علیک و کرامته * پس باید که یک دشود بر تو اثر نعمه خدا از بزرگ داشتن وی ترا * رواه * روایت کرد این حدیث را باین لفظ که ماذکور کردیم * احمد و النہائی و فی شرح التلمیذ باقفاً اصابع * و در شرح السنة روایت کرده بلفظ دیگر که در مصابیح مذکور است عبارت مختلف است و مضمون هر دو یکی اگر چه بلفظ ادب ثوب و ثرائف آن محمود و از افعال ایمان است اما بقصد اختیار فقر و زهد در دنیا و تقوا وضع و انکسار اما آنچه بوجه بطل و خست و دناست بود با وجود قل زت قبیح و من موم است * عن عبد الله بن عمرو قال مر رجل و علیه ثوبان احمران * گفت کز شست مردی بر روی و جامه سرخ بود * فسلم علی النبی * پس سلام کرد بر پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فلم یرد علیه * پس جواب سلام وی نداد * دا محمد رین حدیث مطلق واقع شد * مقیس بمعصرونه * رواه الترمذی و ابوداود * باید دانست که نشستن بر جامه سرخ و دیدن آنست که پوشیدن را زمام محمد آورده اند * که نشستن نه در مرتبه پوشیدن است * در کرامت یعنی هر در مکر و است و پوشیدن است * است و استعمال لحاف * نیز مکروه است * پس چه وی نیز نوعی پوشیدنی است اما تو ملک بر جامه حریر و خواب کردن بر آن جائز است * نزد امام ابی حنیفه و مکروه است * نزد صاحبیه کذا فی مطالب المؤمنین * و عن عمران بن حصین ان نبی الله صلی الله علیه و سلم قال لا اركب الا رجوان * گفت آن حضرت سوا رغی شوم من ارجوان را بضم همزة و جیم و مکون را معرب ارغوان که کلمی است سرخ مشهور کذا فی مجمع البحار و طیبی گفته که آن درختی است که او را شکوفه سرخ است و هر رنگ سرخ را که مشابه او است ارغوانی گویند پس بعضی از شا رحان گفته اند که مراد آن است که بنی نشینیم بر جامه سرخ و مراد بر کوب جلوس است و اکثر بر اند که مراد باین میثرة سرخ است و میثرة بکسر و جیم و مکون یا ی تختانیه و فتح ثای مثله و راغری مثل بالش و رساد و خرد پر کرده مثله به پنبه یا پشم که برای نرمی بر زمین اسب یا پالان شتر نهند و بعضی آنرا از حریر سرخ ها زدن و ریش و ریش درخت یعنی نرمی است و و نیز بوزن فعلیل یعنی فراش نرم می آید و در حدیث دیگر آمده که نهی عن میثرة الارجوان یعنی نهی کرد آنحضرت از زکوب بر میثرة سرخ ارغوانی بجهت آنکه داعب متکبران و اهل اهراف است از احاجم پس گفته اند که مراد از لا اركب الارجوان که اینجا واقع شده نیز همان میثرة الارجوان است و لفظ لا اركب قرینه است بر اداة این معنی و مفهوم حدیث آن است که اگر میثرة نه سرخ باشد و مقصود نرمی و راحت بدن بود مباح است خصوصاً بعضی پیران و ضعیفان را * ولا البس المصفر * و نمی پوشم جامه معصفر را سرخ باشد یا زرد * ولا البس القیص المکلف بالحریر * و نمی پوشم پیراهن که درخته شده است کوبیان و آستین و دامان آن بر ترفعه حریر یعنی اگر زیاده بر وقت و مرخص باشد که چها را نکشت است زلام در روی و فصل اول در حدیث اسماء بنت ابی بکر گفته است * و قال * و گفت آن حضرت * الا کاهه باشید * وطیب الرجال ریح لا لون له * و خوشبوی که مردان آنرا استعمال کنند باید که بوی داشته باشد نه رنگ مثل کلاب و مشک و افور و امثال آن تازی و زینت لازم نیاید * وطیب النساء لون لاریح له * وطیب زنان باید که رنگ داشته باشد نه بوی چنانکه حنا و تر صفران و مانند آن تابوی بیرون نزنند و سبب فتنه و ابتلاوی مردان نکرد * رواه ابوداود * مضمون این حدیث در فصل ثانی از باب الترجیل باید و در شمائل این چنین آورده که طیب مردان چیز است که پیدل آورد ابروی آن در پنهان باشد رنگ آن و طیب زنان رنگ پیدل ابروی پنهان و ظاهر امراد اینجا نیز همان است چه طیب بی

[illegible]

رضی الله عنه قال بهائى رسول الله ﷺ كملت على مرتضى رضى الله عنه نهى کرد مرا بپوشیدن. صلی الله علیه وسلم من خاتم النبیین از پوشیدن آنکستری ملا و در بعضی روایات آمد است که برای آن حضرت خاتم را از طلا ساختند بیکروز پوشید پس ازان بینداخت و نهی کرد ازان را پوشیدن خاتم زداید اربعه مکرره است و نزد بعضی علماء مباح و از بعضی مستحب به مثل طلحه و معمر و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و شاید که پیش از نهی باشد والله اعلم و در حدیثی میگوید معتبر حلقه است نه بکینه زیرا که توأم خاتم بر او است و تفصیل ذکر آن در باب الثانی بیاید. وعن لبس التیمی و نهی کرد از پوشیدن ثوب قمی بفتح قاف و کسر نون آمد و و تشدید سین مهمله منسوب بقیس موضوعی است از زمین مسرود و بعضی شرح گفته اند که نهی ازان بر تن پوشیدن است که از حر و تاب و طبعی گفته اند که آن ثیاب از کتان است مخلوط بخر و کرمانی گفته اند که ثیاب منجعه است که در روی حریر است بر مثال اترنج و ثیاب منجعه آنرا گویند که در روی خطاهای عریض باشد مثل اضلاع یعنی اینستخوان بهلویا کتانی است که در روی حریر است و المیاثر و نهی کرده از میاثر جمع میثره که بمعنی و ساره صغیره که بوزن راست کنند چنانکه در حدیث عمر بن حصین در تحقیق لا یرکب الارجوان معلوم شد. رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و در روایت ایشان میآید مطلق واقع شد و معمول است بر مقید چنانکه گفت وفی روایه لا بی داؤد قال نهی عن میاثر الارجوان یعنی مرغ ارغوانی چنانکه کند شست و من معاویه قال قال رسول الله ﷺ من خاتم النبیین لا یرکبوا الخزیلا. لنمار و سوار نشود خزر را باین طریق که آنرا بوزن اسب بنهند بران سوار شود چنانکه ظاهر لفظ است و سابقا معلوم شد که بعضی بمعنی جلوس بران نیز گفته اند. رواه ابوداؤد و النسائی و آنکه خنز بفتح خای و معجمه رزای مثل شد و در قاموس گفته جامه معروف است و در نهاده میگویند که خزر زمان سابق نام جامه ها بود که منسوج از صوف را بریشم و آن مباح است و صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجماعین آنرا پوشیدند و اند پس نهی ازان بدعت تشبه با عاجم خواص بود که بطریق تکبر و خیلاء آنرا بوزن اسب بپوشیدند و گفته اند که اگر مراد بخران بود که الان معروف است آن خود همه بریشم است و حرام است مطلقا و برین معنی معمول است در آن حدیث که آمد و در آخر زمان قومی بپوشید آنرا که احتیاج کنند خزر حریر را و گفته اند که این نوع در زمان نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزه است و صلی الله علیه وسلم در مطالب المؤمنین گفته لا یاس بلبس الخبز و گفته که خزامه دایه اوست در بزرگه بر پوست و خزمی یا شود و نه از جنس حریر است و محرم بر رجال لبس حریر است نه غیر کانی الصبیط و نیز گفته که سید امام ناصر الدین گفته است که خزر زمان ایشان نام جامه بود که از موی آن حیوان بخری بود که او را بترکی قند زکوبند اما امروز در زمان ما از حریر و رمت میسازند لا بل حرام باشد کانی السراجمه انتهی و اما نماز بکسرتون بعضی جمع آنرا نموده دارند بمعنی کساء مختلط پس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت و خیلاء و تکبر بوزن اسب بیندازند و اکثر برانند که جمع نماز است بمعنی جمع معروف و مراد جلوس آن ها است که بوزن بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمونور است است نه نماز چنانکه در حدیث سابق کشف شد و عن رکوب النور و میگویند که جمع نمونور است نماز است و نیز آمده است درین حدیث نمونور و ایتمی بجای نماز نمونور آمده و این قرینه است بر آن که نماز بمعنی اوست و فی القاموس النور کشف جمع معروف و جمعه آنرا و نماز نمونور و نور و عن البراء بن عازب ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن المیثرة النوراء. روایت است از براء بن عازب که آن حضرت نهی کرده از میثره حمرا شرح این حدیث معلوم شد و چون قید نمونور را کرد معلوم شد که مطلق معمول بر وقت چنانکه گفته شد. رواه فی شرح السنة و عن ابی رمثه التیمی بکسر و او سکون میم و بناء مثلثه صحابی است در نام وی اختلاف است بعضی عماره گفته و بعضی رفاعة بن یحیی بن عوف قدوم آورد و بر آن حضرت همراہ پدید خود و مسلمان شد نه هر دو معمول است در کوفین. قال ائمت النبی صلی الله علیه وسلم و علیه ثوبان اخضران. کفعم آمد آنحضرت را ز حال آنکه بر آن حضرت و جامه سبز بود یعنی خطوط سبز داشت همچنین تفسیر کرده اند احمدر

از آن جامه که فاشتریت منه توین * پس مضرکی از آن یهودی د و جامه را * الی الجسرة بشمن موجل * تارقت غنی
 یعنی از وقتیکه چیزی برسد و ادای آن عیسر شود مناسبت باشد * فارسل الیه * پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی
 آن یهودی تا بشرد جامه را از روی تارقت مصلو * پس طلب کرد آن کس از آن یهودی جامه را بدین وجه * مقال * پس
 گفت آن یهودی با آنکس که آنحضرت تشریف در جامه او را فرستاد * بود * نقل علمت مادرین * مین انم که چه میخواهی تو
 * اختلافی در این نزدیکی بمالی * یعنی خواهی تو مکر آنکه ببری مال مرا که جامه است یا این و علی بن و فایکلی آنرا بظا و خطاب
 با آنکس که در آنجا بود * بود تشریف آن جامه و در حقیقت خطاب با آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و در بعضی نسخ یزید بیای
 قیضا بنیه است و هو ظاهر پس باز کشته آمد آنکس و عرض کرد جوابا صواب یهودی را که گفته بود * فقال رسول الله * پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کذب * دروغ گفت آن یهودی که اراده من این است که مال او را ببرم و من آنرا ندیده بودم
 هم مین انم که دروغ میگوید زیرا که * قدر علم * تحقیق اینک اند وی از توریست * انی من اتقا هم * که من متقی ترین مردم
 را آدمی الامانة * را دانستم که ترین ایشانم زیرا که از آدمی بملا هم بملا همزه و تحقیق دال * رواه الترمذی و النحاشی * و ازین
 حدیث معلوم شد که آنحضرت جامه در شب پوشیده بود و طبع شریف وی از آن تعب و تاذی کفیل و بوی * و قرفه استراحت
 فصل تشریف آن جامه خوب بطریق دین کرده و شقاوت و وجود یهودی نابینا و دینار معلوم شد که در چه مرتبه بود لعنهم الله
 و خل لهم * و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال رأی رسول الله * گفت دیدم مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و علی نوب
 مصوغ بعصر * و در من جامه بود رنگ کرد و شک و بعضی بضم عین و فاء و سکون صاد * موزدا * برنگ کل سرج * فقال * پس
 گفت آن حضرت بطریق استهزام تعجب و انکار * ما ملنا * چه چیز است این جامه سرخ که تو پوشیده * * فعرقت ما کره * پس
 شبا ختم من کرامت آن حضرت را از پوشیدن آن جامه * فانطلقت * بمن رفتم از نزد آنحضرت * فاجر قته * پس سوختن
 آن جامه را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم * چون رفتم وقت دیکر نزد وی * ما صنعت بفویک *
 چه کردی تو بجا من خود * قلت امر قته * گفتم سوختن آنرا * قال * گفت آن حضرت * فلا کسوت * چرا انبرشانی که آن جامه را
 بعضی املک * بعضی از اهل خانه خود را از نما * فانه لا باس به للنساء * زیرا که باکی نیست و کرامتی نه پوشیدن آن جامه
 زنان را * رواه ابود * و عن ملال بن عامر * قاعی نقه امت مزی مع و دد رکوفین * عن ابیه * روایت کرده است
 از پدر خود * قال رايت النبی صلی الله علیه و سلم بمنی * گفت دیدم آنحضرت را در منا در ایام حجة الوداع بعد از
 آمدن از عرفات * فخطب علی بخله * که خطابه بخواند آنحضرت و تعلیم احکام میکرد مردم را براست و سوار * و علیه برد احمر *
 و بود بران حضرت صلی الله علیه و سلم برد احمر چادری سرخ که خطای سرخ داشت و احمر در لباس آن حضرت
 هر جا که واقع شد مراد بدین جامه است مشط بخطوط سرخ تحقیق متدین این است و بعضی از آنها اینجا توهم کرده
 اند که مراد بدان سرخ متضاهیت و نه چنین است * و علی امامه بعمر عنه * و علی مرتضی رضی الله عنه پیش آنحضرت
 استاده بود تعبیر میکرد از آن حضرت و میرسانید کلام او را با و از بلند می کرد و رتوایستاده بود آنکه بجهت کثرت
 خلائی و ازدحام آواز مبارک وی میرسانید کلمات و حق آنست که آواز فیروزین و علی مرتضی رضی الله عنه می فهمانید
 * رواه ابود * و عن عایشة رضی الله عنها قالت صنعت للنبی * گفت عایشه ما خانه شد برای پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم برده سودا * چادر سیاه یعنی از پشم * فلبسها * پس پوشید آن را * فلما عرق فیها * پس هرگاه که عرق کرد آن
 حضرت در آن برده * و جل ریح الصوف * یا زنی بوی بزم را * نقلنها * پس بیند اخلاص آنرا بجهت کمال طیب و نظافت طبع
 شریف وی * رواه ابود * و عن عبا بر رضی الله عنه قال اتیت النبی صلی الله علیه و سلم * گفت جا بر آمد
 نزد آن حضرت * و هو محتب بشملة * و آن حضرت نشسته بود بر هیأت احتیاج بشمله یعنی بجامه که مشتمل بود بریدن بعضی
 صمله را تفسیر برده کرده اند و تحقیق آن است که برده کسا است و شمله آنچه در کمر بسته شود بوی بدن خواره را باشد یا غیر

آن پس شعله عامه را دست از زردار کسا کند فی مجمع البصار و احتیاج بر داشتن مرد و مایق است و نشستن بر سرین و احتیاج
 فامی بهر دود است باشد چنانکه مرد و دودست را بر ساقین کرد آرنج و گاهی بر دایا فوطه و احتیاجی آنحضرت در بنو قبط
 برد بود که مراد بشعله آنست * قل وقع مل بها * بنحقی افتاد بود ریشه و طرف آن برده فی الصراح مدب و مدب به
 یضم هار سکون دال و ضم ایضاً ریشه و پر زخمه * علی قل میه * بر هر د و قدم مبارک از مقصود آن است که آنحضرت بر هیأت
 احتیاج نشسته و احتیاج انجام خود کرده و این هیأت جلوس متعارف است میان عرب در مجالس و محافل * رواه ابوداؤد *
 * وعن د حیه بن خلیفه * این همان د حیه کلبی است که جبرئیل بصورت وی می آمد * قال اقی النبی صلی الله علیه و سلم
 بقباطی * کتب د حیه آورده شد نزد آن حضرت بجای مای مضر باریک * و قباطی بفتح قاف و کسر طاء و تشدید یاء
 یا جمع قبطیه بضم قاف و سکون یا جامه منسوب است بقبط بکسر قاف یعنی اهل مصر که فرعون از آن قوم است و مای ریه قبطیه نیز منسوب
 بایشان است و قبط اگرچه بکسر قاف است اما قبطیه بمعنی ثیاب منسوب بدان بضم قاف آید برخلاف قیاس و گاهی بکسر نیز خوانند
 و این در نسبت ثیاب است که منسوب است بدان اما در نسبت آن و میان بکسر آید بر قیاس پس د حیه میگوید آورده شد د
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم این قمچه را * فاعطانی منها قبطیه * پس داد مرا از آن جامه ها یکجامه * فقال اصل بها
 صلحین * پس فرمود پاره کن او را و پاره و صدع شق شی صلب را کوینک چنانکه شیشه و ظرف بفتح ص و صلح بمعنی پاره
 کردن و بکسر اهم بمعنی پاره از باب فتح چنانکه شق بهر د و معنی است * فاقطع احد هما قیما * پس قطع کن و بجا ز یکی
 از آن د و جامه را بپراهن برای خود * واعط الاخر امرأ تک * و بد د جامه دیگر زن خود را * تختمر به * که خمار سازد
 او را برای پوشیدن سر خود و تختمر برقع را و جزم آن مرد و صحیح است * فلما اذبر * گفت راوی هرگاه پشت د از د حیه
 و بر کشت یا خود د حیه میگوید و خود را بصیغه غائب ذکر میکند و این نوع نیز در کلام می آید * قال * کتب آن حضرت
 بد حیه * و امر امرأ تک * و بفر مازن خود را * ان یجعل تحتہ نوباً * بگرداند زیرا این خمار جامه دیگر را یعنی بپوش
 زیرا این جامه جامه دیگر * لا یصفها * تا ظاهر نهادن خمار و کشف نکردن موی و روی او را از جهت بودن وی رقیب
 چنانکه نمایان شود از زیر آن بشرة و لا یصفها را بر فتح و جزم مرد و خواند د اند چنانکه تختمر را * رواه ابوداؤد
 * و عن ام هانئ ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل علیها * روایت است از ام هانئ که آنحضرت در آمد بروی * و هی
 تختمر * و حال آنکه وی می پیچید سر خود را * فقال لیه لایتمین * پس گفت به پیچ سر خود را و تحت حنک خود را پاک
 پیچ نه د و پیچ کل انحره الطیبی و ظاهر آنست که مراد از پیچیدن سر باشد بجامه رعایت زنان عرب است که هر را بجامه میپوشند
 مانند عصابه پس آن حضرت نهی کرد که یک پیچ پس است و زیاد د نه پیچ تا اصراف نشود و مشا به نکرد د بعمامه مردان و
 ازین حدیث معلوم شود که زنان را ثلبس لباس مردان و تشبه بابشان درست نباشد چنانکه عکس آن نیز ازین حال دارد
 * رواه ابوداؤد * الفصل الثالث * عن ابن عمر رضی الله عنهما قال مررت بر رسول الله *
 گفت کثتم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی ازار اری استرخاء * و حال آنکه در ازار من سستی و فروهشنگی و احوال
 بود * فقال * پس گفت آن حضرت * یا عبد الله ارفع ازارک * محکم بر بند و بالا برد ازار از خود را * فرغته * پس
 برداشتم و بلند کرد انبلیم ازار را * ثم قال * پستتر گفت آن حضرت * وزید د کن برداشتن ازار را * فزدت *
 پس زیاد د کردم در برداشتن * فمالئت استرخاء بعد د * پس سه شش کوشش و تعدل می نمایم و می طایم این فعل را و بخصیلت
 را که برداشتن ازار است بعد از امر کردن آن حضرت بدان * فقال بعض القوم * پس گفتند بعضی مردم که شنیدند
 این سخن را از ابن عمر * الی این * تا کجا و چه حد بر میداری یا برداریم ازار را * قال الی انصاف الساقین * گفت تا
 نصف ساقها * رواه مسلم * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * و هم از ابن عمر است که آن حضرت گفت * من جر ثوبه *
 کسیکه بکش و د را ز کین جامه خود را * خیلاء * بر وجه عجب و کبر فی الصراح بخلاف بضم خای معجمه و بکسر نیز آمده د و فتح

تحتانیة و محمد و و خال و خیمه بفتح میم و کسر و خا کبر * لم ينظر الله اليه يوم القيمة * نظر رحمت نکند خدا ایجاب و در روز
قیامت * فقال ابو بکر * پس چون شنید این و عید و تهنیت را ابو بکر رضي الله عنه گفت * یا رسول الله از این بهتر می * عادت
من است که از این صفت میگرد و در و می آید * الا ان اتعاهد * مگر آنکه هر زمان خیر گیرم و اصلاح کنم آنرا * فقال له
و رسول الله * پس گفت موافقی * بگر را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم انک لست بک رستیکه تو نیستی * ممن یفعله خیاره *
از آن که آنکه میکند چرا از او و در هشتن آنرا بطریق عجب و نکند و مکروه و حرام آن است که کسی آنرا بطریق عجب و نکند
بکند * رواه البخاری * و عن عکرمة * و مرویست از عکرمة که مولی و کاتب ابن عباس رحمت و یکی از فقهای مکه و تابعین است
* قال رایف ابن عباس * گفت دیدم ابن عباس را * یا تزر * که از او می پوشید * فیضع حاشیه ازاره * پس می نهاد طرف
از او خود را * من مقبل من جنان یثقی ازاره * علی ظهره * بر پشت پا میخورد * و یرفع من مؤخره * و بر میل است طرفه
از او را از جانب پس * ازاره * قلت * گفت یعنی ابن عباس را * لم تق تزره الا لزره * بکسر همزه و اوجهی پوشی ازار را
این نوع پوشیدن * قال رایف * گفت ابن عباس دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یأ تزرها *
می پوشید از او را که گاهی این نوع پوشیدن که از پیش و روی و پشت و از پس بر می داشتند از این جهت می پوشید که
پلنگ داشتن از او را از جانب پس کافی است در حد سم اسبال * رواه ابوداؤد * و عن عماره * قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم * گفت عماره بن الصامع که گفت آن حضرت * علیکم بالعمائم * بر شما باد پوشیدن دستارها * فاینها * زیرا که عمام
* عمامه * علامت فرشتگان است چنانکه در روز بر آید فلان دستارها پوشید و سیمامقصور آید و محدود * و از خود
و یک اید و فرو ولید اطراف عمام را * خلف ظهرکم * پس پشت خود زیر آنکه ملائکه نیز باین هیأت آمدند و بودند و در
پیشی نسج ظهورکم و هو ظاهر * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و احادیث در فضل حمانه بسیار آمد * بعضی از آن در
شرح هفوالسعدیه ذکر کرده ایم * و عن عائشة ان اسماء بنت ابی بکر دخلت علی رسول الله * و مرویست از عایشه که اسماء
بخترا بی بکرد آمد بر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و علیها ثياب رقاق * و حال آنکه بود بر اسماء جامه های تنگ باریک
* فاعرض عنها * پس روی کرد انیل آن حضرت از اسماء * و قال یا اسماء ان الثراء اذا بلغت المحتض * و فرمود ای
ایها بکر رستیکه زن چون بر حد حیض رایتی وقت بلوغ را * لبی یصلح ان یرى منها * نوك و در وقت نیست که دیده شود
از آن زن هیچ عضو * الا من اوفد * مگر این و این * و اشاری وجهه و کفیه * و اشارت کرد برای بیان اشارت الیه *
توفد ابی موسی روی خود و روید و کف دست خود این متعورت است مرزن را و حجاب آنست که از خانه پیش مردم بیرون
نمایند اگر چه پوشید و باغند و آن از خواص ازواج مطهره آن حضرت است رضي الله عنهن اجمعین و ازین حدیث معلوم
میشود که چون اندام در جامه باریک نمایند حکم برهنه دارد * رواه ابوداؤد * و عن ابی حنبله * مرویست از ابی حنبله
* قالی السع و شناخته نشد است نام او روایت میکند از سالم بن عبد الله در روایت کرده است از روی حجاج بن ارقط
و توثیق نمود * و را * قال ابن علیا * گفت ابو مطر که علی رضي الله عنه * اشترى ثوبا یثقیه در اهرم * خرید جامه را بعه
در هم که کمتر از ربع توبه نقره باشد * فلما لبسه * پس هر که پوشید او را * قال * گفت * الحمد لله الذی یزخنی من البریش
خدا تجمل یعنی لباس * شکر خدا ای را که هر آنکه از جامه های زینت چیزی که تجمل و تزین میکند بد آن چیز در میان
مردم و ریاض بکمر و راجع ریش بمعنی زینت مستعار از ریش طبعی یعنی بروی که هم لباس است او را هم زینت * و او ای
به عورتی * و آنچه می پوشم و ستر میکنم بد آن چیز اندام نهایی خود را تلخیص است بقول موافق * سمیانه قد انزلنا علیکم لباسا
یوارى سواکم و ریاض این کلمات را حضرت مرتضی خواند * ثم قال * بستر گفت * هکذا معیت رسول الله * اینچنین
شنیدیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * که میگفت و می خواند بعد از پوشیدن جامه از برای شکر و امتنان
به حق تعالی * رواه احمد * و عن ابی امامة قال لبس عمر بن الخطاب رضي الله عنه ثوبا جلیلا * روایت است از ابی امامه

گفت پرنسپل عمر رضی الله عنه جامه زبره * فقال * پس گفت کین کلمات را * الحمد لله الذی کسانى * شکر مر خداى را که
پوشانید مرا * ما اراى به عورتى * جامه را که به پوشم پس آن برهنكى خود را * و اتجمل به فی حیوتى * وزینت کنم بوى
در حیات خود * ثم قال سمعت رسول الله * پستركفت عمر بن الخطاب شنیدم رسول خدا را * صلى الله علیه وسلم یقول *
میگفت * من لبس ثوبا جلیدا فقال * کسی که بپوشد جامه نو را پس بگوید * الحمد لله الذی کسانى ما اراى به عورتى
و اتجمل به فی حیوتى تم عمل الى الثوب الذی اخلق * پستركصل کند بسوی جامه که کهنه کرده است او را * متصدق به * پس
تصدق کند بان جامه کهنه * کان فی کنف الله * باشد در پناه خدا * عناية اوفى القاموس کنف بفتح تین پناه و پرده و سایه
* رفی حفظ الله * و در نگاهداشتن او * و فی ستر الله * و در پرده عفو و مغفرت و تعالی ستر بکسر سین اسم و بفتح
مصدر * حیا و میتا * زن و مرد و زن که بجهت شکر کند ارم نعمت و مرد که بجهت ثواب تصدق * رواه احمد و الترمذی
و ابن ماجه قال الترمذی هذا حدیث غریب * و درین حدیث استحباب تصدق است بجامه کهنه بشکر کند اری جامه نو
* و عن علقمة بن ابی علقمة * تابعی مدنی مولای عایشه و این غیر علقمة بن قیس است صاحب ابن مسعود از کبار تابعین و مشاهیر
ایشان که مطلق علقمه منصرف بوی کرد * عن امه * روایت میکند از مادر خود * قالت * گفت ما در علقمه * در خانه
حفصه بنت عبد الرحمن علی عایشه * در آمد حفصه دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بر عایشه * و علیها خمار رقیق * و بود بر
حفصه خمار نرم و تنگ * فخلعت عایشه * پس پاره کرد آن خمار را عایشه و برکشید از سر حفصه * و کستها خمارا کثیفا * و پوشانید
حفصه را خمارى درشت و طبر خمار بکمر و پوش زنان * رواه مالك * و عن عبد الواحد بن ایمن * کنیه او ابوالقاسم است
مخزومی مولای ابی هریرة بعضی گفته اند مولای ابن ابی عمر و شنید از پدر خود و جز او از تابعین * عن ابیه قال دخلت
علی عایشه * گفت ایمن در آمدم بر عایشه * و علیها درع قطری * و بر عایشه بود درع قطری که جامه ایست از یمن
یا بترین درع در قاموس بمعنی پیراهن زن گفته و در مغرب گفته درع جامه که به پوشش زن بالای پیراهن * ثمن خمسة دراهم *
انچنین زیور بود آن جامه که بهای او پنج درهم بود * فقالت * پس کنیه عایشه با یمن * ارفع بصرک الی جاریتی * برد از
نظر خود را بجانب دایمن * انظر الیهما * به یمن بصوی وى * فانها تزعم ان تلبسه فی البیت * پس بد رستی که آن جاریه
تکبر میکند از پوشیدن این جامه در خانه چه جای آنکه آنرا پوشیده بیرون بر آید و تزهی بلفظ مجهول است و معنی وى معلوم
انچنین آمده است استمال بعضی الفاظ چنانکه نتجت * لذا قد بلفظ مجهول گویند و مراد معنی معلوم است یعنی زائیل
ناقه گفت عایشه رضی الله عنها بیان کرد از حال فقر و عسرت و زهد خود در زمان آنحضرت * و قد کان لی منها درع علی
عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم * و بتحقیق بود مرا از این نیاب قطری پیراهنی در زمان آنحضرت و طیبی گفته که ضمیر منها
راجع است بجنس ثیاب که اعتبار کرد و نشود بدان و قد رى و قیمتی نباشد آنرا و گفت * فما كانت امرأة * پس نبود هیچ
زنی که * تقین بالمالیة * آراسته میشد برای زفاف و عروسی در مدینه تقین آراستن قینه کنیزک سرود کوی * الا ارسلت
الی تستعیر * مگر آنکه میفرستاد آن زن کمی را بسوی من تا استعارت میکرد از من آن جامه را * رواه البخاری
* و عن جابر قال لبس رسول الله * گفت جابر یوشیل پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم یوما * روزی * قباء و بجا
آمدی له * قباء دیار که بهیدیه فرستاده شده بود برای او * ثم اوشك ان نزع * پستروزد برکشیدن قبا را از بدن
مبارک خود * فارسل به الی عمر * پس فرستاد آن قبا را بسوی عمر رضی الله عنه * فقیل قد اوشك ما انتزعته * پس
گفتند صحابه بتحقیق زود واقع شد برکشیدن قبا را از بدن * یا رسول الله فقال نهانی عنه جبرئیل * پس فرمود
آنحضرت نهی کرد مرا از پوشیدن آن قبا جبرئیل عم معلوم شد که پوشیدن آن قبا پیش از ورود نهی بود * فجاء عمر
یبنی فقال * پس چون شنید این قصه را عمر آمد گریان نزد آن حضرت * پس گفت * یا رسول الله کرمتم امرأه اعطینیه *
مکرره داشتمی تو چیزی را یعنی این قبا را وادی مرا * فمالی * پس چه کار کنم من و چه باشد حال من و چون عمر رضی الله

خیال کرد که آن حضرت قیام بر ای پویشیدن داده است و گریه کرد از آن حضرت بروی و تسلی داد او را * فقال * پس گفت * انی لم اعطک * بدی رستی که من نداده ام ترا این قیام را * تلبیه * تلبیوشی آنرا * انما اعطیکه تبعه * نداده ام آنرا مگر برای آن که بغروشی آنرا * غیاحه بالقی در هم * پس بغرخت عمر آنرا بد و مزار در هم و چون قیمتی بود حکم نکرد که برای زنان جامعه سازد چنانکه در جاهای دیگر فرمود * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما نهی رسول الله * گفت ابن عباس * صلی الله علیه وسلم عن الثوب انما صحت من الحریر * مگر از جامه که از پشم صرف باشد و تا روید روی مرد و از پشم بود و مشروط چیز دیگری نباشد مصمت بضم میم و مکنون صاد و فتح میم اخیر جامه یکنوک * فاما العلم * اما علم که از حریر بر جامه کشیده باشند * و حدی الثوب * و تار جامه که از حریر بود * فلا بأس به * پس هیچ باک نیست از پوشیدن آن * رواه ابوداؤد * بد آنکه ثوب حریر که حدی و لیسه یعنی تارز پود از از پشم بود حریم و مکروه است مگر بقول شاذ از بعضی علما که عمل بدان نتوان کرد و نزد صاحبیه مباح است در حجب و آنکه تاروی از پشم است نه پودوی مشروع است با تفاتی و عکس روی نیز مکروه مگرد و عرب پس در حجب نزد صاحبیه خالص هم مباح است و نزد امام ابوحنیفه مشروط که پود از حریر است و تاروی جز آن اما آنکه تاروی حریر بود و پودوی جز آن مباح است مطلقا * وعن ابی رجا * قال خرج علينا * بفتح زاء و جیم نام او عمر ابن یتیم عطار روی و تا بعضی مشغول ریاضت بجاهلیت و اسلام را گفت بیرون آمد بومامه عمر ابن حصین و علیه مطرف من خز * و بزوف مطرف بود از خز و مطرف مثله المیم ثوبی که در دو طرف آن علم است و میم زائد است و در قاموس گفته که مطرف بوزن مکرم رد از خز مربع که بملها د ارد * و قال ابن رسول الله * و کف عمر ابن حصین که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال * گفت * من انعم الله علیه نعمة * کسی که انفاضة کند خدای تعالی بر وی نعمتی را * فان الله يحب * پس بد رستی که خدای تعالی دوست میدارد * ان یزی اثر نعمته علی عبد * که دیگ شود اثر نعمت وی بر بند او و شرح ابن ز رخصل ثانی در حدیثی عمر ابن شعب کث * رواه احمد * و عن ابن عباس قال * گفت * کل ما شئت و الیس ما شئت * بخور هر چیز را که میخواهی و بپوش هر چیز را که میخواهی * ما اخطأ تک اثنتان * ما دام که نرسد ترا و بکل رد از تود و خصلت * حرف و مخیلة * اسراف و تکبر یعنی کراهت تو سیم در طعام و لباس بغل اسراف و تکبر است و هر چه نه برین وجه است * رواه البخاری فی ترجمه باب * و روایت کرد ابن حدیث را بخاری در ترجمه بابی * و عن عمر بن شعیب عن ابیه عن جد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا و اشربوا و تصلوا و ابسوا * بخورید و بنوشید و تصدق کنید و بپوشید هر چه میخواهید * ما لم یضل * اسراف و لا مخیلة * ما دام که مشروط نگردد اسراف و تکبر * رواه احمد و النعمانی و ابن ماجه * و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احسن ما زرتکم الله فی قبورکم و مساجدکم البیاض * بد رستی که بهترین جامه ها که در یا بین شما خدای تعالی را در قبورهای خود و مسجد های خود جامه سفید است * رواه ابن ماجه * باب الکفاح * باب در بیان خاتم و امثال آن از جنس حلی و در خاتم پنج لغت است خاتم بفتح تا و کسر آن و خاتم و ختام بکسر خای و ختم بفتح تین و در بعضی کتب خاتم و ختموم نیز گفته اند * الفصل الاول * عن ابن عمر رضی الله عنهما انما اتخذ النبي * گرفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خاتما من ذهب * انگشتری از طلا * و فی روایة * و در روایتی این زیاده فی آمله که * و جعله فی ید الیمنی * و کردانید آنحضرت خاتم را در دست راست خود * ثم القا * پستزاند اوست و بزنا فی آن خاتم طلا را * ثم اتخذ خاتما * پستز گرفت انگشتری را * من ورق * از نقره و ورق بکسر را و فتح آن و مکنون نیز آمله بمعنی دراهم سکه زده و مراد اینجا نقره است * نقش فیه * نقش کرد * شد * در خاتم * عبد رسول الله * و نقش بصیغه معلوم نیز خوانده و چون این کلمات متبرکه بود و مشترک میان معلمانان و مظنه این بود که همه رغبت کنند در نقش کردن آن نهی کرد * و قال * و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * لا یبقش احد * باید که نقش نکنند هیچ یکی

* علی نقش خاتمی دندان نقشی که کاثر انگار بر روش این نقش خاتم من و بعضی گویند علی بمعنی مثل امانت و مقصود آن است
 که در یکرای این کلمه در هر خود ننویسد زیرا که اشتراک در نقش خاتم موجب مفصله و اختلال نهادم و مقاصد است و قول
 وی من ایا اشارت بنقش و تعیین از دست یا بشاتیم و مقصود تعیین و تمییز از امانت نه تعیین و اگر این نقش خاتم را بخصوصیت
 برای ختم مکاتیب و مناشیر که به ملوک و سلاطین وقت تعیین و قرار داده باشد و ررای آنرا درین باب اعتبار نگردد یا شد معنی
 تعیین نیز درست باشد و الله اعلم * و کان اذا لبسه * و بود آنحضرت چون می پوشید خاتم را * جعل فیه * میگردانید نکتین خاتم را
 * مما یلی بطن کفه * در آن جانب که متصل است باطن گفت دست را نه در جانب بیرون زیرا که این ابعاد است از اعجاب
 و زینت و مختار در محل صحتی این است چنانکه در عهد ایه گفته است لیکن طبعی گفته که چون امر بد آن نکرده اگر جانب
 ظاهر کف نیز دارند درست است و از سلف مرد و منقول است انتهی * متفق علیه * بد آنکه در اول حدیث در حکم مذکور شد که
 هر دو تغییر یافته یکی پوشیدن خاتم ذمب و تغییر آن در همین حدیث مذکور شد دیگر پوشیدن در دست را و در آن نیز
 قبول بد یافته و آخر در باب آن حضرت صلی الله علیه و سلم پوشیدن خاتم در دست چپ بود کن اقال الطیبی و صاحب معبر
 السعاده گفته که روایت مختلف است در بعضی احادیث آنکه در دست راست بود و در بعضی در دست چپ و مجموع
 احادیث صحیحین امانت و ظاهر آنکه گاهی در دست چپ بودی و گاهی در دست راست انتهی و سیوطی در شرح بخاری گفت
 وارد شده احادیث بلبس خاتم در همین واحادیث دیگر بلبس در یسار و عمل برین است و اول منسوخ است چنانکه بیهقی
 و بغوی و غیر ایشان بدان قائل شده اند و ابن مدینی و غیر وی از ابن عمر اخراج کرده که نختیم کرد رسول خدا در همین
 دست و تغییر داد و بگردانید آنرا در یسار و امام نووی گفته اجماع است بر جواز نختن در راست و چپ و گفته که جمیع در
 مذمب مایهید یعنی است زیرا که وی اشرف است پس احق باشد بر زینت و اکرام دیگر بد آنکه حرمت خاتم ذمب در حق
 رجال است اما نسأرا حرام نیست بلکه گفته اند که نختن بخاتم فیه مکروه است هر نماز را زیرا که این لباس مردان است و
 زنان را تشبیه بمردان در لباس مکروه و گفته اند که اگر زن خاتم فیه پوشد باید که تغییر دهد رنگ آنرا بر مغرور و مانند
 آن و در عهد ایه گفته که معتبر درین باب حلقه است نه دکنه زیرا که قوام خاتم بر و حقیقت لبس در راست * و عن علی رضي الله
 عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لبس القمی و للعصر و عن نختن الذمب * شرح این ما بقا در فصل ثانی
 از کتاب اللباس هم در حدیث علی رضي الله عنه معلوم شده است * و عن قراءة القرآن فی الركوع * و نهی گردد
 از خواندن قرآن در رکوع این را در معنی است یکی آنکه نهی گرداننده در رکوع بجای تسبیح و آن بخواند
 زیرا که تسبیح قرائت قیام است و رکوع موضع تسبیح است دیگر آنکه نهی گرداننده اضطراب کند قرائت را تمام نکرده بر رکوع
 بزد و چنانکه بعض قراءت در رکوع افتد کل اسمعت * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم رأی خاتما من ذمب فی ید رجل * آن حضرت دید آنکشتیری را از طلا در دست مردی * فزعه فطرحه *
 پس برکشید آنحضرت آنکشتیری را از دست آن مرد و در انداخت آنرا * فقال * پس گفت آن حضرت * صلی الله علیه
 و سلم یعمل احدکم * متصل میکند یکی از شما * الی جمرة من نار * بسوی آخوی از آتش دوزخ * فنجعلها فی یده * پس میگرداند و
 می پوشد آنرا در دست خود مقصود نهی است یا و عید و تشدید از پوشیدن خاتم ذمب * فقیل لارجل بعد ما ذمب رسول الله *
 پس گفته شد مراد را بعد از رفتن پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یعنی از یسار * خذ خاتمک * بود از خاتم خود
 را و بگیر آنرا * انتفع به * نفع بگیر بد آن بغیر و ختن و انتفاع بشمن ان یا تبتلی زن بدان * قال * گفت آن مرد * لا والله *
 نه موکند بشن * لا اخذه ابدا * نمی گیرم آنرا هرگز * و قد طرحة رسول الله * و حال آنکه بتحقیق انداخت ابواب پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم * چه آنچه وی مکروه داشته بهر ضائی وی بدان متعلق شده در برداشتن آن و دفع در گرفتن بدان چیزی نباشد
 گویند آنرا فایده و منتفع گردد بدان تا کفارت تقصیری که رفته کرد * رواه مسلم * و عن انس رضي الله عنه ان النبی

صلی الله علیه و سلم اراد ان یکتب * روایت از انس که آن حضرت خواست که بنویسد فرمائی * الی کسی * بجانب
 کعبه ی بقیع کاف و کسوان و فتح را و اما لای آن بکمر نیز آمد لقب بادشاه فارس است معرب خضرو * و قیصر * و بنویسد فرمان
 بجانب قیصر که لقب بادشاه روم است * و النجاشی * و بنویسد بجانب نجاشی بفتح نون و کمر آن با تخفیف جیم و تشدید یاء
 تخفیف او بسکون کذا صححه بعض الافاضل لقب بادشاه همیشه است و تخفیف یا اشهر است * فقیل انهم لا یقبلون * پس
 گفته شد که ایشان یعنی این ملوک قبول نمیکنند * کتابا * کتابی را * الا بختام * مکرر * فصاع رسول الله * پس ساخت پیغمبر
 خدا * صلی الله علیه و سلم خاتما * انگشتری را یعنی امر کرد بجاختن صوغ در کابل ریختن کابل آخته را بعد از آن بیان کرد
 خاتم را بقول خود * حلقة فضة * و بیان فص نکرد اکتفاء یا از جهت آنکه چون حلقة ملبوس است در دست و محل استبعاد
 است ذکر کرد آنرا برای بیان جواز در بعض احادیث آمده که فص نیز از فضه بود و در بعضی فص حبشی بیان آن در احادیث
 بیاید * نقش فیه * نقش کرد یا نقش کرده شد در این خاتم * بعد رسول الله رواه مسلم * روایت کرد مسلم این حدیث را همچنین مجمل
 * فی رواية للبخاری * و در روایتی مرثی را آمده که * کان نقش الخاتم ثلاثة سطر * بود نقش خاتم سه سطر * بعد سطر * یک
 سطر بایان بعد * و رسول سطر * و سطر میانه رسول * و الله سطر * و سطر دیگر بالا الله شیخ محمد الدین نوروی گفته سطر اول
 الله و سطر دوم رسول و سطر سوم بعد باین هیت ۲ و در بعضی حواشی باین هیت ۱ نوشته بعد رسول الله و الله اعلم
 و خاتم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وی بدست ابو بکر صدیق بود بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از وی
 بدست عثمان ذی النورین رضی الله عنهم و در آخر عهد خلافت وی از دست معقیب که خادم وی بود در پیش اریس افتاد
 و هر چند استعند پیدا نشد و گفته اند که با صفت اینهمه تفرقه و بدیشانی و فتنه و اختلاف که در عهد وی و بعد از وی شد کم
 شدن آن خاتم بود که در وی سری مودع بود که باعث انتظام و التیام امر بود چنانکه در خاتم هایمان علیه السلام و الله اعلم
 * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان خاتمه من فضة * هم از انس آمده که بود حلقة انگشتری آن حضرت از نقره * و کان فضة
 منه * و بود نیکین او هم از نقره * و رواه البخاری * و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس خاتم فضة فی یمنیه * آنحضرت
 پوشید انگشتری نقره را در دست راست خود * فیه * بود در آن خاتم * فص حبشی * نیکین منسوب به حبشه باین معنی که از
 جزع و یا عقیق بود زیرا که کان وی یمن و حبشه است یا مهره دیگر برد که در حبشه می باشد یا همین یعنی مراد است و حبشه
 را از یمن میدانند از جهت قرب وی از آن یا معیافه برنک حبشیان یا آنرا در حبشه ساخته بودند یا مانع وی حبشی بود
 چنانکه در صفت تبخ آن حضرت آمده که حنفی بود یعنی صانع از بنی حنیفه بود و باین معنی منافات ندارد ببودن وی از
 فضه و بر تعلق اول حمل بر تعدد خاتم بایں کرد * کان یجعل فضة مما یلی کفه * بود آنحضرت که میگردد انگشتر نیکین
 آنرا بجانبی که متصل بکف است یعنی باطن کف چنانکه کشت و بیشتر اطلاق کف بر همان جانب آید * متفق علیه * و عنه * و
 از انس است که * قال کان خاتم النبی * گفته بود خاتم پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی هذه * درین انگشت * و اشار
 و اشارت کرد آنس از برای تعیین مشار الیه بهذه * الی النضر من الید الیمری * با انگشت کوچک دست چپ * رواه
 مسلم * و عن علی رضی الله عنه قال نهانی رسول الله * گفت علی مرتضی نهی کرد مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان
 اتخمت * از مهر کردن * فی اصبعی هذه و هذه * در انگشت من که این است یا این است * قال * گفت راوی * فامی * پس اشارت
 کرد علی مرتضی بلفظ هذه نخست * الی الوسطی * بصری انگشت میانه * و التي تلیها * و بهذه * در میانی انگشت که متصل
 است انگشت میانه را یعنی سبابه کذا قیل و احتمال دارد که ضمیر قال برای علی باشد و در فامی برای آنحضرت و احتمال
 اول ظاهر تر است بعضی از شارحان گفته اند که در ابهام و بنصر هیچ روایتی نه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نه از صحابه
 و تابعین رضی الله عنهم اجمعین نیامده پس ثابت شد استجاب تختم در خنصر و باین جانب میل کرده شافعی و حنفیه و این
 در حق مردان است و زنان را جایز است که در همه انگشتان بهوشند * رواه مسلم *
 * الی النبی *
 * الی النبی *

* من عبد الله بن جعفر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه * كفت عبد الله بن جعفر كه
 كه صحابی بود و در وجود و سخاوت بی نظیر عالم بود آنحضرت كه می پوشید خاتم در دست را آنست خود * رواه ابن ماجة *
 روایت کرد آنست یث را ابن ماجة از عبد الله بن جعفر * رواه * و روایت کرد آنرا * ابوداؤد و النسائی عن حماد بن عمار
 رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه * مرویست از ابن جعفر و آنحضرت كه می پوشید
 انگشتری را بدست چپ خود * و روایت کرد آنرا * عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم أخذ حذرا * آن حضرت
 گرفت جامه افروشی را * فجعله في يمينه * پس نهاد آنرا در دست راست خود * و أخذ ذمرا فجعله في شماله * و گرفت
 طلا را و نهاد آنرا در دست چپ خود * ثم قال * پسر گفت آن حضرت * ان مدین * بد رستیکه این دو چیز * لغرام علی
 ذكر الامتی * حرام است هر يك از آن بر مردان است من * رواه احمد و ابوداؤد و النعمانی * و عن معاوية ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم نهی عن ركوب الثور * نهی كریه آنحضرت از سوار شدن بر بومتها و نور شرح آن كند * و عن لبس الذم *
 و نهی كرد از پوشیدن طلا * الا مقطعا * مگر چنانچه شكسته ریخته ریخته كرده شده و مقطع در اصل جامه كو تا در هوائی تصیرا
 كوند و باین جهت تصحیر كرد و اند آنرا بشیعی سیر قلیل مثل پند شیر یا حلیقه كمر بند یا دندان و بینی و مانند آن و تفسیر كرد
 ان الذم الذمیر و الذمیر را چنانكه در روی ذكره و تحلیل اندك از ذمب بر قیاس تحلیل اندك از حریر است مثل سه چهار
 انگشت از آن چنانكه كشت و طبعی از ابوسلیمان خطابی نقل كرده كه نهی با اعتنا مصرف به نما اسپینه رجال یعنی
 نهی كرده از لبس ذمب مگر مقطع كه آن حلال است مرزنا را حكم از مردان هنوز بوهی و كرامت و طبعی گفته كه این
 توجیه چید است و لیکن لفظ حدیث آبی است از فرق و تمیز میان مردان و زنان چنانكه نهی از ركوب نموده كه توین او است
 ان نهی پوشیدن نماند كه اگر احادیث دیگر را كه دال اند بر نهی ذكر از ذمب نه اناث قرینه بر او داده این معنی دارند و روایا شریفه
 و در مطالب المؤمنین از حدیث كه ای كه لیام و ركاب : پاردم چون مفض باشد و جامه كه در روی كتابت از
 ذمب و فضا بود و موا رشتن بر زمین مفض و نشستن بر كمر می مفض و قتیكه جای نشستن و دست گرفتن فضا نبود جائز است
 نزد ابی حنیفه و ابویوسف گفته كه مكر و ده است و قول محمد كاهی با ابی حنیفه روایت كنند و كاهی با ابی یوسف و برین خلاف
 است گردانیدن آنها در شیر و مسجد و حلقه آئینه و كرد انیدن مصحف مذمب یا مفض و همچنین جامه كه در روی كتابت
 بد ذمب و فضا است و مراد بحلقه آئینه آن است كه برگردان بونده آنچه بدست گیرند زیرا كه وی مكر و ده است با اتفاق
 و این بر ریاض ذمب است اما تمویه كه باب طلا باشد مكر و نهیست و نزد ابی حنیفه اتخا ذمب در مثل منطقه و جلایه
 میف مكر و ده است زیرا كه در فضا است اتخا ذمب در استعمال ذمب و فضا حرمت است و فضا كافی است * رواه
 ابوداؤد و النسائی * و عن یزید ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لو رجل علیه خاتم من شبه * روایت است از یزید * و سلمی
 كه آنحضرت گفت مروری را كه بود بر روی انگشتری از برنج كه بهندی زبان آنرا پیتل كزیند و او را شبه كزیند بفتح
 از جهت مشابهت او بطلا در رنگ پس آنحضرت بآن مرد بطریق تعجب گفت * مالي اجل منك ربح الا صنام * چیست مرا كه
 می یابم از تو بری بتان و این از جهت آن فرمود كه بتان از برنج می ساختند * فطرحه * پس انداخته انمود و در كرد از خود
 آن انگشتری را * ثم جاء و علیه خاتم من حدید * پسر آمد آن مرد و حال آنكه بود بر روی انگشتری از آهن * فقال * پس
 گفت آنحضرت * بآلی اری عليك حلیة اهل النار * چیست مرا كه می بینم بر تو زیور و پوشش دوزخیان * فطرحه * پس
 انداخت آن مرد آن انگشتری را * فقال * پس گفت انمرد * یا رسول الله من ای شیء اتخذ * از چه چیز بستم آن انگشتری را
 * فقال * پس فرمود آنحضرت * من ورق * بساز از نقره * و لا تلمه مثقالا * و تمام مكن انگشتری را تا مثقال بلکه كتر از آن كن و
 این بیان اولی و احسن است زیرا كه اصل در ذمب و فضا حرمت و كرامت است پس از دل و ضرورت زیاده نباید و هم ازین جهت
 پوشیدن در انگشتری و زیاده بران مكر و ده است و لیكن ساختن انگشتریهای متعدده مكر و نهیست اگر بنویسند بهوش * رواه

الترمذی و ابوداؤد و النجاشی و قال محیی السنه و قد صحیح و بتحقیق بصحت زکریا و در حدیث صحیح آمده است
 * وعن سهل بن سعد فی الیقاق * در باب مهر * ان النبی * که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال لمرحل * که آنحضرت
 گفت مردی را که یکجای زنی میخواست * التمس * طلب کن ثلثی را برای مهر * و لرحا ثلث من حدید * اگر چه آنکشتی
 باشد از آهن و در چنان اشعار است با آنکه آنکشتی از آهن منی باشد پس معلوم شد که نهی از برای تحریم نیست و گفته اند
 که ابن عباس باطل است در بدل مال از برای مهر اگر چه آنکه یک چیزی باشد چنانکه فرمود بد * اگر کسی از خاک باشد و خاتم
 حدید اگر چه از نختی بد آن نهی کرده با وجود از اشیای متقوم بیرون نباشد و با بنقل و التماس مهری جایز باشد و طبعی
 گفته است احتمل دارد که نهی از نختن بخاتم حدید بعد از حدیث سهل بن سعد باشد و سنت بعد از وی نهی است و قرار یافته
 پس ابن حنبل بنی بنی و این حدیث سهل بن سعد در باب المهر در فصل اول کشته است * و عن ابن مسعود قال
 کان النبی صلی الله علیه و سلم یکره عشر خلل * گفت ابن مسعود یو * آن حضرت مکروه میداشت ده خلل را
 * الصفرة * یکی زردی را * یعنی الخارق * بفتح خاء و ضم لام و تاق طیب معروف است میان عرب که در روی طیبهای متعدده
 بیندازند و یکی از آن زعفران است که زردی بسبب از است و بعضی احادیث با با حرم آن ورود یافته و در بعضی از آن
 نهی کرده و احادیث نهی بیشتر است و گویند که آنها نامحرم است و با حرم است و نقیایا در ربک زعمی را توان یافت چنانچه در
 معصوم و در بعضی روایات در عروسی جائز آمده * و تغییر الشیب * و بکر مکروه میداشت تغییر دادن پیری را خواه
 به لطف موی سفید یا بخراب آن بعمایه * بخلاف خضاب سینا که آن جائز است با تعلق بد لایست احادیث وارده در آن و احادیث
 در نشف شیب و خضاب بهر دو و نیز در زرد شد * و مختار در نشف شیب در مله و با حرم است و اگر است و در روایتی از امام
 شعیب لا یأمن به است کنایه مطالب انوار منین * و جواز الزار * و مکر و میداشت کشیدن از اراد و از زناختن آنرا از
 حدی که تعیین یافته چنانچه کثرت * و التیشیم بالذهب * و مکروه میداشت پوشیدن آنکشتی طلا را * و التیرج بالزینة *
 و مکروه میداشت آراستن زن خود را و ظاهر کردن زینت و خوبی خود را * تغییر مظهرها * و غیر شوهر و محرم را مثل بکرها
 موضع حل یعنی جای حلال بودن که زوج او است یا محرم و مستحل که بمعنی وقت باشد و آن وقت بودن او با زوج و محرم
 و بهنج حافین خواوند * اندک ارجح و بالجملة مراد جماعه اولی که در کرم و لایقین زینتهن الا لبعولتهن الا یة من کور شده
 اند * و الضرب بالکعب * و مکروه می پنداشت نزد با ختن را و کعب بکسر کاف جمع کعب بفتح میهای نورد که بدان
 می بازند مثل آنکه قرعه میزنند و نزد عامه علماء از حرام به و غیر هم نورد با ختن حرام است و از عبد الله بن مغفل آورده
 اند که با زن خود می باخت و از معبد بن المسیب نیز اگر می شمار باشد و خطب آن آمده و در مله و با حرم است و با ختن نورد حرام
 است مطلقا و همچنین شطرنج بشرط قمار و بی آن مکروه است و موجب تصمیع وقت و در بعضی روایات با حرم شطرنج نیز آمده
 * و الرقی * جمع رقیه بضم راء و سکون قاف بمعنی افسون کردن * الا بالمعوذات * و مکروه می پنداشت افسون کردن و میدان
 را سحر بمعوذات بتشنید و او مکروه و مراد بدان سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میدارند و صیغه
 جمع بار آورده فوق و احادیث کلمات و آیات میگویند و بعضی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را نیز از معوذات داشته اند
 احتمال آن بر تری از غیر این اسلام و بر توحید حق که در معنی استعاذه از شر کفر و شرک است و نزد بعضی مراد بدان آیات
 قرآنی است که مشتمل اند بر معنی استعاذه چه این هر وجه غیر آن و بالجملة رقیه و افسون کردن بقرآن و اسماء الله تعالی جائز
 است و غیر آن حرام خصوصا بآن الفاظ که معانی آن معلوم نباشد که در اینجا بیم کفر است و عقول التماثل * و مکروه می پنداشت
 بعضی تمام را جمع تبیمه مثل مهر استخوان ها که برای دفع چشم زخم در کردن اطفال بیا و زنند و این از باطل جاهلیت
 است و در دین اسلام از آن نهی آمده و بعضی از تمام مطلق افهونهای جاهلیت مراد داشته اند اما در بستن تعویذ
 از آیات قرآن و ادعیه فی الجملة مندی است چنانکه از حدیث عبد الله بن عمر کثرت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم

الجرا برای دفع قزع و رواجست و بنی خوائی این کلمات امروخته بود و اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شره باد
 بول من منوات الشیاطین و ان الحضورون و روف رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسی و الله تعالی منی بود از اولاد وی و کسیکه
 هائل نموده می نوشت آنرا در زبانه کاغذی و در پیشانی او کردنش کذا فی الحصن الحصین * و عزل الماء لغير محله * و مکروه
 میل داشت بیرون اکلشانی آب منی را از فرج زن و تحت انزال تا دخل نکند در غیر محل عزل بکمر حائز فتح آن که زن
 نمره باشد و بی ترختگی و عزال جائز نیست بخلاف اینها که محل عزل است و عزل از وی مکروه نه و در بعضی روایات در
 غیر این حد یث و عزل الماء عن مسئله واقع شده و همین مسئله درین روایت راجع بهاء خواهد بود و مراد به محل ماء فرج امرأة
 محله * و فساد الصبی * و مکروه میل داشت فساد صبی را مراد و طی امرائی است که شیر میل فاسد حاصل میکرد و بعلمت
 آن شیر وی فاسد میکرد و وصبی که آن شیر را میخورد نیز فساد و ضعف بنیه را می یابد و مجامعت امرأة را در حالت ارضاع
 غیل می خوانند بفتح غین معجمه و ذکر آن در بابها المباشرة از کتاب النکاح کتب شد * غیر محرمه * در حالتیکه حکم نکنند
 است بر صورت آن یعنی مکروه میل داشت این ده خصال را و حرام نکرد انیک و اکثر شراح بر آنند که این متعلق است بفساد صبی
 و معنی آن باشد که مکروه میل داشت فساد صبی و جماع زن را در حالت ارضاع اما حرام نکرد این لجه و طی امرأه مکروه
 حلال است بر مجربا احتمال محمل که متضمن زنا و است حرام نکرد اما اگر متعلق باشد بجمیع آنچه مذکور شد از خصال
 هشده لازم آید که تحت بنی هب مکروه غیر محرم باشد و حال آنکه وی حرام است بی خلاف مگر آنکه گویند حکم وی معلوم
 و مقرر شده است که حرام است بیکم دلیل که حدیثها و جماع است و ازین حکم خارج خواهد بود فتلیر * رواه ابوداؤد
 والنسائی * و من ابن الزبیر ان مولاهم * و مرویست از عبد الله بن الزبیر که رنی که مولای ایشان بود * خرجت بائنه
 الزبیر الی عمر بن الخطاب * بیرزین بر د دخترک زبیر را بصومعه مرضی الله عنه * رنی رجاء الجراس * و در پای آن
 دخترک حرمها بود یعنی زبیری که بر هیأت جرس که آواز میکرد مثل آواز جرس چنانکه در پای دخترکان می اندازند
 * تقطعها * پس بیرزین آن اجراس را عمر رضی الله عنه * وقال سمعت رسول الله * و کفتم شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم یقول * می گفت * مع کل جرس شیطان * یا هر جرس شیطان است و جرس بفتح جیم و کسروی و سکون را بمعنی
 صوت یا صوت مسمی و بفتح تین آنچه بیاریزد و رکودن چار پایان یا پای باز و صبیان و ما بنا که نسبت وی بشیطان نسبت
 بودن اوست و در حکم مزمار و در حدیث لا یصحب الملائكة رفقة فیها جرس آن وجه گفته اند که وی می آکا هاند و خبردار
 میکرد اند اعدا را و آن حضرت صلی الله علیه و سلم دو سف میل داشت که در آید بر اعدایک و خبردار کند ایشانرا
 * رواه ابوداؤد * و عن بمانه * بضم با و تخفیف نون * مولای عبد الرحمن بن حیان * بفتح حای مهمله و تشدید یای تحتانیة
 و تخفیف نون تابعیه است روایت میکند از عایشه و روایت میکند از وی ابن حریج * الا نصاری کانت عند عایشه * بود
 این مولای عبد الرحمن انصاری نزد عایشه * اذ دخلت علیها بشاریه * ناکاه و آورد و شد بر عایشه دخترکی و عایشه
 و بود بران جاریه * جلاجل * بفتح جیم اول و کسر ثانی جمع جلیل بالضم نیز بمعنی جرس است کذا فی القاموس
 چنانکه از نفس حدیث معلوم میگردد * یصوتن * آواز میکردند آن جلاجل * فقالت * پس گفت عایشه رضی الله عنها
 * لا قد خلنها علی * باید که در نیامورد آن زن که در آورد و است ابن جاریه را بر من * الا ان تقطعن جلاجلها * مگر
 آنکه ببرد جلاجل او را * سمعت رسول الله * زیرا که من شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت
 * لا تدخل الملائكة بیتا فیها جرس * در نمی آیند فرشتگان خانه را نه در وی جرس است * رواه ابوداؤد * و عن عبد الرحمن *
 مرویست از عبد الرحمن * بن طرفة * بطای مهمله و فتحت تیمی عطار دی نسبت بعطار رد بن عوف * ان جله * بتحقیق
 بد رکلان وی * عوفیه * بفتح عین و سکون و او فتح فار جیم بن * اعد قطع انه یوم الکلاب * بریده شد بینی از روز کلاب بضم
 کاف نام موضعی است که در وی واقع مشهور بود از ایام عرب * فاتحل انفا * پس ساخت عوفیه صورت بینی * من فقهه *

از نقره * فانقرن عليه * پس کند بشکاف یعنی نقره از نقره * فامرؤا لنبي صلى الله عليه وسلم ان يتخذ النقا من ذهب * اي من حکمت کرد او را آنحضرت که بنزد بپييزد از طلا که آن کند نمی شود باین حدیث مباح بما رخته الي اکثر علماء الامم يعني بضمی و مضبوط کرد انون دند انهابان چنانکه در شرح حدیث معاریه الا مقطعة کذا ثبت * رواه الترمذی و ابن دینار و ابن النجاشی * وعن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من احب ان يخلق * کسیکه در دوست دارد که حلقه بیند از دوز بپييزد یا در کوش مثل حلقه انکشتري پی نکند را کوبند و ایل متعلق شتر را که علامت کرده باشند او را بحلقه پس میفرماید که مگر که میخواهد که پیوشاند * حبیبه * در دوست خود را از اولک یازوج * حلقه من نار * حلقه را آتش دروخ * فلحلقه من ذهب * پس کو که حلقه پیوشاند او را از طلا یعنی حلقه طلا پیوشانیدن را جزا ایدن است که پیوشانید * می شود از او حلقه آتش و همچنین معنی قول از که فرمود * من احب ان يطرق بحبیبه طوقا من نار * کسی که در دوست میدارد که در گردن اید از دوست خود را طوق از آتش * فلیطوقه طوقا من ذهب * پس کو که طوق هاند گردن او را از طلا * من احب ان یغور بحبیبه عوارا من نار * کسی که در دوست میدارد که که پیوشاند در دست خود را در دست برنجن از آتش * فلیسوره عوارا من ذهب * پس کو که بیند از در دوست خود را عوارا از طلا * وکن علیکم بالفضة * ولیکن بر شما باد که زیوریه که یسازید از نقره هانید * فالعوارا بها * پس لهو راعب کنیم بفضه و بسازید زیورها از روی اشارت است که زیب و زینت و زیور دنیا داخل هو راعب است اگر چه مباح باشد اید یا بخورن یا زینان زیور را در لعاب و بازی میکند کو یا این لهو راعب بازی را است * رواه ابوداؤد * وعن اسماء بنت بزیك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ایما امرأة تقلدت * مرزنیکه به بند در پیوشد بر گردن * قلادة من ذهب * قلادة را از طلا * قلادت فی عنقها * بسته شود در گردن آن زن * مثلها من النار يوم القيمة * مثل قلاده از طلا که پوشید در قلاده از آتش روز قیامت * وایها امراة جعلت فی اذنها خرصا من ذهب * و مرزنیکه بگرداند و کوش خود حلقه از طلا و خرص بضم خای معیبه رسکون را حلقه صغیر که در کوش اند از نذر زیور کوش را خرص کوبند چنانچه زیور گردن را قلاده * جعل الله فی اذنها مثلها من النار يوم القيمة * بگرداند خدای تعالی در کوش آن زن مثل حلقه که از طلا کرده حلقه از آتش روز قیامت و تعبیر بلفظ مجهول در قلاده و صیغه معلوم در خرص تفنن است و یا چون زینب و اظهار آن در کوش اکثر او فراست است و تعذیب و جزای آن بقتل و بطش الهی تعالی بی واسطه مناسب تر افتد و الله اعلم * رواه ابوداؤد و النسائی * وعن ابي الحسن یقته * و مرویست از خواهریکه مرحد یقته را بود * ان رسول الله * که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * یا معشر النساء * ای گروه زنان * اما لکن فی الفضة * ایان نیست مرشمارا در نقره * ما تحلین به * بضم تا و فتح حار و کهر لام مشدده چیزیکه زیورهای بد آن چیز یعنی بسند است که زیور از نقره بکنید بعد از ترغیب در زیور نقره و عید یا در گردن زیور طلا و فرمود * اما انه * ایگاه باشید ای گروه زنان که شان این است که * لیس منکر امراة * نیست از شما زنیکه * تحلی ذمها تظهرة * که زیورهای طلا را که ظاهر گرداند آنرا و تبرج کند بدان * الا عذبت به * مگر آنکه عذاب کرده شود بحسب وی و باین تقریر کلامه اما اول بمعنی استفاده و نفی آیل و ثانی حرف تنبیه و اگر هر دو حرف تنبیه باشد نیز درست آیل * رواه ابوداؤد و النسائی * بدانکه درین احادیث و عید بر لبس ذهب واقع شد و مرزنانرا و اباحت فضه و حال آنکه هر دو مباح اند مرایشانرا و کو یا که مقصود ارشاد و ترغیب است بواکتفا بفضه و عدم غلو و اشراف در زیب و زینت پس گراست تنزیهی باشد اما ظاهر و عید و تشدید مناسبت نیست آنرا پس بعضی گویند که این نهی و منع را بقتل ابود پس از آن منسوخ گشت بحدیث ابی موسی اشعری که ناطق است بحل ذهب و حریر مرنسار و بعضی گویند که این و عید بران جماعه است که زکوة آنرا داد نکنند و برین قول ایراد می نمایند که زکوة در فضه نیز واجب است پس اگر در عید بجهت عدم ادای زکوة باشد وجه تخصیص ذهب بد کر چیست و در خصص در فضه که فرمود و لکن علیکم بالفضة چرا است و طبیعی گفته که حالی که از ذهب ساخته شود اگر خواهد که از فضه بسازند حجم وی مثل حجم وی خواهد بود اما وزن این از وزن آن کمتر از نصف یا نزدیک بنصف پس ذهب بمیان نصاب میرسد نه

بخشه كند اقال الطوبى وقيه تامل و اين توجیه نزع وجوب زكوة است در حان و بتحقيق كذا شد كلام در آرد در كتاب الزكوة

العص ل الثالث * عن عقبه بن مامران رسول الله صلى الله عليه و سلم كان يمنع اهل الخلية والحريه * بود آنحضرت كه منع ميكرد آنها را كه اهل زيور و حريه بود ندا از پوشيدن آن * و يقول * و ميگفت * ان كنتم تحبون حلية الجنة و حريها * اگر هستيد شما كه دوست ميداريد زيور و بهشت و حري را * فلا تلبسوها في الدنيا * پس نموشيد آنرا در دنيا * رواه النساء * و عن ابن عباس رضى الله عنهما ان رسول الله * كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه و سلم اتخذ خاتما * ساخت انگشترى را * فلبسه * پس پوشيد آنرا * قال * كهت * شغلنى هذا * مشغول كرد دانيد و باز داشت مرا اين خاتم از شما و از توجه و اهتمام بنعت حضور و جمعيت بحال شما كه براى تصرف در بواطن و تربيت و اصلاح احوال شما دارم * منذ اليوم * امروز پس ازان براى بيان آن شغل و التفات قمرود * اليه نظارة واليكم نظارة * مرا نظري است بهوى آن خاتم و نظريست بسوي شما * فالتقاء * پس بيفكنند آنحضرت آن خاتم را * رواه النساء * و اين در حقيقت براى تنبيه و ارشاد است است تا از موحبات تفرقة و التفات خواطر اجتناب نمايند و الله اعلم بحقيقة الحال * و عن مالك قال * و منقول است از امام مالك كه گفت * انا اكره ان يلبس الغلمان * من مكروه مى پندارم كه پوشانيد شود پسرگان را * شيئا من الذهب * چيزي از جنس طلا * لانه بلغني ان رسول الله * زيور كه بتحقيق رسيد است مرا كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه و سلم نهى عن التثنية بالذهب * نهى كرده است از پوشيدن خاتم ذهب * فانما اكره للرجال الكبار ومنهمم والصغير * پس من مكروه مى پندارم ذكر كلا را از ايشان و خوردن را از ايشان و طبعي گفته كه در لباس ذهاب بر اطفال ذكر سه قول است اصح جواز آن است * رواه فى الموطا * • باب النعال * يكي از اقوام لباس نعل است كه پوشش پاى است و نعل چيزي كه نكاه داشته شود بوى پاى از زمين كذا فى القاموس و آن بعرف هر قومى مختلف است و مراد اینجا بيان صفات نعل آن حضرت است كه متعارف در ديار عرب است و آن نيز با انواع مى باشد و لهذا به صيغه جمع آورد

العص ل الاول * عن ابن عمر رضى الله عنهما قال راي رسول الله * كهت * ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه و سلم يلبس النعال التي * مى پوشيد نعلها را كه * ليس فيها شعر * نيمى در آن موى يعنى چرم موسى حترده و ازان پاى كرد انيك شده * رواه البخارى * و عن انس قال ان نعل النبي صلى الله عليه و سلم كان لها قبالة * گفت انس كه بود مو نعل آن حضرت راد و قبالة بكمه رفاف و وال نعل كه ميان د و انگشت بود پس نعل آنحضرت را آورد و ال بود كه مى نهاد يكي را ميان نرا انگشت و ابكستى كه متصل او است و هي نها د ديكرى را ميان انگشت ميان و آنكه متصل او است كه بنصر است اينچنين ذكر كرده جزى در تصحيح المصابيح چنانكه ميده جمال الدين محدث در روضه الا حباب در بيان نعل آنحضرت و تصوير تمثال مبارك آن تحقيق نموده و اين معني بي ابهام و اشكال واضح است و از بيان بعضى شراح خلاف اين مفهوم شود كه بي ابهامى نيست آنرا در شرح بيان كرده ايم و الله اعلم * رواه البخارى * و عن جابر قال سمعت النبي صلى الله عليه و سلم فى شروء غزاهما * كهت جابر شنيدم آنحضرت اردريكه شروء كه غزا كرد آنرا و قصه برآ مى كرد * يقول * ميگفت آن حضرت * استكثروا من النعال * بپاى بگيريد و برداريد نعلها را * فان الرجل لا يزال راكبا * زيور كه مرد هميشه در حكم سوار است در هميكي سير و سلامت ياى از اوقات * ما انتعل * ما دام كه نعل پوشيده است و در اینجا تعليم فهمه اسباب سقاى است آنچه محتاج اليه آنست * رواه مسلم * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اذا انتعل احدكم * چون بموش نعل را يكي از شما * فليمد باليمين * پس بايد كه ابتدا با يمينى را است و نخست نعل در پاى را است پوشد بعد ازوى در پاى چپ پوشيدن نعلين با يمين ترتيب است * و اذا انتزع فليمد باليسار * و چون بگسل نعلين را از پاى پس بايد كه نخست از پاى چپ بگسلد و بستر از پاى راست و از پاى زيادت بدان و ايضا مقصود و تنبيه بر اهتمام شان اين ادب و ايجاف آوردن آن فرمود * لكن اليمينى ارفعها فتعل و آخرها تنزع * بايد كه با يمين پاى را است نخستين هر دو پاى در پوشيدن

که نجاتی ملک همیشه من نه فرستاد بحوری پیغمبر صلی الله علیه وسلم خفین اسودین هاد چین جفت موزه هیا ساد و ما دج معرب ساد است فلمسهما پس پوشید آن حضرت آن د موزه را رواه ابن ماجه و روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن بویه با ضامنت ابن بویه و زاد الترمذی عن ابی بویه و روایت کرد ترمذی از ابی بویه با ضامنت ابن بویه و در روایت ترمذی این زیادتى نیز آمده است که ثم توضع و مسح علیهما پس وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر خفین و در شمال ترمذی آورده که د حیمه کلمی یکبار بر ای آنحضرت موزهها فرستاد و آنحضرت بنوشید و نه پرسید که از پوست من بوح بود نکه یا نه و غسل بظاهر کرد و تفتیش نمود تا مردم در غسل بظاهر یک ان اکتل اکبتل و تعیل احکام مسح علی الخفین در کتاب الطهارة معلوم شده است و در اینجا مقصود ذکر لبس آنها است فقط

باب الرجل یترجل در بیان تر جل و آنچه در معنی آن است تر جل و توجیل تسریح شعر و تنظیف و تسهین و استعانة فی آنها یترحا صل آن سانه کردن و اصلاح دادن و اکثر استعمال ترجیل در راس آید و تسریح در تسهیم پوشیده نماید که درین باب احادیث متعلق بغير ترجل از آنچه متعلق است بزینت موی و جز آن نیز ذکر کرده پس اگر مولف باب الرجل یترجل و نحوه او را مثله مثلا میگفت بهتر می بود و لیکن هاد موفقه است که در هر باب مناسب آن احادیث می آورد بی آنکه در ترجمه داخل سازد

الفصل الاول من عایشة قالت کنت ارجل راس رسول الله کفت عایشه بودم من که سانه میکردم و اصلاح میدادم بر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و انا حائض و حال آنکه من حائض بودم از اینجا معلوم میشود که لمس و مساس حائض ممنوع نیست و مقرر شده است که ممنوع همان مباشرت با تحت الازار است متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الفطرة خمس فطرت در اصل بمعنی شق و شکافتن و ابتداء و اختراع آید و بمعنی جبلة و دین اسلام نیز آمده در دین حدیث تفسیر کرده اند آنرا بهننت قد یمه که اختیار کرده اند آنرا انبیا و اتفاق کرده اند بر آن شوائع و امر کرده ایم ما با قتلهای ایشان در آن گویا آن امر جبلی است که مفطور و مجبول اند بر آن و اینست فطرت در ایل کتاب طهارت در باب میواک کذشته است و در اینجا چه چیز را از فطرت گفته و اینجا پنج بیان کرده و در هر دو مقام مقصود حضور نیست بلکه مراد آنست که ده چیز از جمله فطرت است و اینجا پنج ازان بیان میکند الخ و الاستحاضة و قص الشارب و تقليم الاظفار و نتف الابط بکسر بای موحدة و بسکون آن و در بعضی روایات اباط بصیغة جمع آمده و مراد موی بقله است بیان همه در باب مسواک کرده شد الا استحاضة که اینجا من کو ریسیت و مراد بری استعمال حدیث است و وحلق هائیه اینجا ظاهر میشود که در خانه حلق سنت است و در ابط بتف و حلق نیز بجای آن می نشیند و کار آن میکند متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا المشركين مخالفت کنید مشرکان را پس ازان بیان مخالفت کرد بقول خود افروا للشيء و افروا را زکنید یشهارا و احفوا الشوارب و کوتاه و پست کنید بر و تها را و فی روایت و آمده است در روایتی بجای احفوا الشوارب انهم را الشوارب و انهاک مبالغه در چیزی کردن و مراد اینجا مبالغه در کوتاه کردن است و بجای افروا للشيء واحفوا للشيء و احفوا بمعنی ارمال و فرو کردن استن است متفق علیه و عن ابن عباس قال وقت لنا تعیین و تنیل ید کرده شد برای ما یعنی وقتی رحلی معین نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را فی قص الشارب و تقليم الاظفار و نتف الابط و حلق العانة ان لا تترك که ترک نکنیم و بکناریم اکثر من اربعین لیلة بیشتر از چهل روز یعنی باید که از چهل روز بگذرد اگر در کمتر از آن کنند افضل است و گفته اند که آنحضرت قص شارب و تقليم اظفار در هر جمعه میکرد و حلق عانة در بیست روز و نتف الابط در چهل روز و شرح این مقام و تفصیل احکام سابقا کرده شد است رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اليهود و انصاری لا یصبغون بل رسته که یهود و انصار می رنگ نمیکنند مراد خضاب است و یصبغون بضم یاء فتح آن هر دو آمده فخالفوهم متفق علیه پس مخالفت کنید ایشان را و خضاب بکنید مراد غیر خضاب بهیامی اصف و خضاب بصران هرام است و کلام در روی بیاید و صحابه و غیره هم خضاب سرخ اینجا میگردند و گاهی زرد نیز میگردند و در خضاب بنشینا

احادیث وارد شد است و گفته اند که خضاب بستن از عیما می مؤمنان است و جواز آن میان علما متفق علیه است و بعضی از فقهاء آنرا مستحب داشته و در آنرا و در فضیلت آن نیز احادیث می آرند که نزد معتزین مطعون و منسوب بضعف اند و در مجمع البحار گفته که امر بخضاب مرکبی است که موی سفید متضایست چنانکه از حال ابی قتیبه در حدیث آید و بیاورد که هر کسی را که در موی است و نیز گفته که علف اختلاف دارند در فعل خضاب بجهت اختلاف احوال و بعضی گفته اند که این بر عادت بلاد است چه غریب از عادت اهل بلاد موجب شهرت است و مکرر است و بعضی گفته اند که هر کرا پیروی پاکیزه و نورانی است بخوش نماز و زیبا تر از رنگ کردن است تا کردن خضاب و را اولی و احسن است و هر که پیروی او بد نما و شنیع است رنگ کردن و پوشیدن عیب آن اولی و کلام در خضاب کردن آنحضرت کذب و نیز بیاورد آن شاء الله تعالی * و عن جابر بن عبد الله قال اتی بای قحط فیه یوم فتح مکه * آورده شد ابو قتاده را بضم قاف والد امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه را روز فتح مکه و اسلام وی در آن روز است و وفات او بعد از ابی بکر است در زمان هجرت اربع و عشرين سبع و تسعون هجرت پس ابو قتاده را در ملازمت آن حضرت روز فتح آوردند آنحضرت فرمود چرا تنگ اشتیام مرا که من پیش شیخ میروم * و را سه و سیست کالغمامه بیاض * و بود مرابوقتاده و ریش وی مثل ثغله از روی سفیدی و ثغله بضم تاء مثله و غین معجمه که می است سفید شکرده و دانه کویا که برف است تشبیه داده میشود بوی سفیدی پیروی را و گفته که بقاری آنرا در منة سفید گویند * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و آله غر و اهل ایشی * تغییر در میل این سفیدی را پیپی * و اجتناب از آلودگی * و یکسو شویند و در با شید از خضاب کردن بسمای این حدیث دلالت کند که خضاب بسمای مکرر و حرام است و احادیث دیگر نیز بیاورد * رواه مسلم * و در مطالب المؤمنین میگوید که بعضی از علما گفته اند که خضاب بصواد هر که از غازیان برای هیبت در چشم اعدای دین کند درست است و هر که برای زینت نفس و دوستداری زنان سازد مکروه بود نزد اکثر مشائخ و بعضی تجویز کرده اند بی کراهت کفافی المصیط و از امام ابی یوسف در روایتی لا باس به آمده است و بحث آن است که مکروه است زیرا که پیروی نور الهی است و تغییر نور الهی بظلمت مکروه و بجهت رسیدن است که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه خضاب میکرد بستانا و کتم که نام کلاه است و لیکن رنگ آن هیا نهیمت بلکه سرخ مائل بسمای است و آنچه بعضی صحابه نقل کرده اند هجرتین معتول است و زید در باب خضاب میا و شید آمده چنانکه در فصل ثانی بیاورد و بالوجه خضاب بستانا با اتفاق جابر است و در سواد حرمت است و کراهت و رنگ کردن دهن و پاستنا مرد را بجهت عذر لا باس به است و بی عذر مکرر است * و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان النبی * گفت ابن عباس بود پیغمبر * صلی الله علیه و آله و سلم بجهت اهل الکتاب * و دهن میل داشت موافقت اهل کتاب را * فیما لم یومر به * در احکامی که خطاب کرده نشد است در آن و نازل نشده است بروی چیزی * و کان اهل الکتاب یسلون اشعارهم * و بودند اهل کتاب که هل میگردند موهای سر خود را * و کان المشرکون یفرقون رؤسهم * و بودند مشرکان که فرق میگردند موهای خود را سدل کنند و فروهشتن موی سر و گردن فراهم نیامودن جانب آنرا و فرق قسمت و نیمه و فراهم آوردن هر نیمه بیک جانب و در قاف مؤس گفته فرق راه میان موی هر و یسلون و یفرقون هر دو بضم عین و کسر آن از باب نصر و ضرب * فسل النبی صلی الله علیه و سلم ناصیه * پس سدل کرد آنحضرت در رارل قدوم وی به یمنه موی پیشانی خود را بجهت موافقت اهل کتاب که عادت ایشان سدل بود و سدل اگر چه ارسال شعر است حول را من و تخصیص بنا صیه ندارد و لیکن امتیاز از فرق در ناصیه ظاهر کرد و در باین جهت تخصیص کرد طبعی و گفت مراد بسدل اینچنین ارسال شعر بر جبین است * ثم فرق بعد * پستتر فرق کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن * متفق علیه * از بن حدیث معلوم شد که عادت شریف در رارل سدل بود پس از آن قرار بر فرق افتاد پس بعضی میگویند که سدل منسوخ است زیرا که ظاهر آن است که رجوع بآن بوحی بود چه آن حضرت میامور بود بموافقت اهل کتاب در چیزی که ما مور نمود در آن

یس مخالفت ایشان نیز بضمیمه ورود امر باشد و از اینجا استدلال بعضی از اصولیین باین حدیث بر آنکه شرع انبیای سابق شرع ما است مادام که ما موزن شویم بشلاف آن امارد آنچه تدریجی و تصحیف ایشان معلوم نباشد و بعضی گویند که اتحاد فرق با جتهاد بود از آن حضرت در مخالفت اهل کتاب چه موافقت در اول اسلام بقصد ایستادگی بود و چون بی نیاز گردانید او را حق سبحانه اراشان و از قصد ایستادگی ایشان و غالب کردادیدن از این تهاجمه دین مخالفت کردی ایشان را در بعضی امور و ظاهر عبارت بضمیمه موافقتهم درین است که وصی الله علیه و سلم میفرمود در آن و اگر شریعتی بودی لازم و مستحضر گشتی و در بعضی احادیث آمده است که اگر متفرق میشد متوهمها قرق می نهاد و الا میگذشت انرا بشال خود یعنی تکلف نمودی در رسول و فرق و بشال خود میداشت آنرا پس هذه من فرق مرد و جائز باشد و بعضی گفته اند که فرق افضل است و الله اعلم بالصواب و عن نافع عن ابن عمر قال سمعت النبي * كثرت شذیذم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نهین من القزع * نهی میکرد از قزع بفتح قاف و زام و بسکون زای نیز آمده * قیل لنا فغ * گفته شد مرا نافع را * ما القزع * قزع چیست که نهی از آن کرده اند * قال * گفت نافع * یخلق بعض راس الضبی * فتورده شود پاره از هر کوهک * و ترکنا البعض * و کذاشته شود پاره دیگر بحال خود و غایبنا تخصیص صبی بجهت جریان عادت است و الا مکروه است صبی را بقتل او را و این اندر روایات فقهیه مطلق آورده اند و گفته اند قزع خلق را س است از مواضع متفرقه آن و نهی را جمع بفعل اولیای صبی چنانکه حدیث دیگر ناطق است بدان و طبیعی گفته که اجماع کرده اند بر کراهت آن اگر در مواضع متفرقه باشد اگر نه بجهت ضرورتی باشد مثل خدایات و غیر آن و گفته کراهت تنزیهی است و اخل تفرق در مواضع بجهت رعایت اصل معنی لغوی است که قزع قطعه های متفرقه خطاب را گویند و تعاریف مؤید را در سر بیان تشبیه کرده اند و اگر چه ظاهر عبارت که در تفسیری راقع شده مطلق است ولیکن شراح همه تصریح کرده اند باین قید و در روایات فقهیه نیز چنین آمده است و وجه کراهت مشابها کفار و قبااحت صورت است * متفق علیه و الحق بعضهم التخصیر بالحدیث * و لاحق گردانید اند بفضی و ادیان این قول را که والقزع خلق بعض راس الضبی که در تفسیر قزع راقع شده است باصل حدیث که قول آنحضرت است * عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبي صلی الله علیه و سلم رأى صبیاً آنحضرت دید کودکی را قد خلق بعض راسه * که بتتبیق خلق کرده شده است بعضی از سر وی * و ترک بعضه * و ترک کرده شده است بعضی دیگر از سر * فتهاهم عن ذلك * پس نهی کرد اولیای صبی را از آن * وقال * و گفت * احلقوا کله * حلق کنید تمام سر را * او اتوکوا کله * و با بکدارید تمام آن را * اگرچه صبی مکلف نیست اما اولیای او مأمور و منهی اند در افعال و احوال وی * رواه مسلم * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لعن النبي * كثرت لغت کرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم الخنثین من الرجال * خنثیان را از مردان و مشتق مردی که تشبیه من نماید بزنان در لباس و خصایص و بائستاد در اراژ و تکلم و حرکات و سکنات و خنث در لغت لاین و اکسار و پیش از است و وی در شکستن اعضا و نرمی و بچینی آن مشابه زنان میگرد و گفته اند که قیاس بکفر نون است و اما مشهور فتح و آن دو قهقهه است یکی خلقی که در اصل خلقت و جبلت بر اوضاع زنان واقع شده دیگر آنکه بتکلف خود را این چنین میدارد و تشبیه میکند و لغت و هنر مت مخصوص این قسم است نه اول که از اختیار بیرون است * و المترجلات من النساء * و لغت کرد زنان را که در هیئت و لباس و کارهای دیگر که نشاید کرد خود را مشابه مردان نمیدارند * وقال * و فرمود آنحضرت * اخر جوهم من بیوتکم * بیرون آرید میثاق را از خانه های خود ظاهر آنست که ضمیر را جمع بخنثین باشد و اگر به جمع خنثین و مترجلات و از آن تطبیق با اعتبار بودن این زنان در حکم مردان شایسته که نیز ضرورتی داشته باشد فافهم و الله اعلم * رواه البخاری * و عنه * وهم از ابن عباس است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء * لعنت کنایه ای تعالی تشبیه کنند و مانند شوند از مردان را بزینان * و المتشبهات من النساء بالرجال * و مانند شوند از زنان را بمرذون این مضمون حدیث سابق است * رواه البخاری * و عن ابن عمر ان النبي

صلى الله عليه وسلم قال لعن الله الواصلة والمتوصلة * واجله نيكه بیونک میکنک مویها خود را بمویهای دیگر تابعیار
شود و ذرا از کرد دو مستوصلة آنکه بفروماید دیگر بر آنکه بیونک کند بمویهای و صمویهای دیگر مرد و را د عابدعت
کرد و از مقام قرب و رفاه حق دور انداخت سبب آن تغییر خلق و ارتکاب تکلف من موم چنانکه در حدیث آنی
اشارتی بان واقع است و علما را تفصیلی است در حدیث بموی و بغیر موی و بموی آدمی یا بغیر آن و بیاذن زوج و سبیل
و بی آن و نزد بعضی بیونک به پشم و خرچهها جائز است اما بستم موی پرشتهای و رخ از ابریشم و غیر آن که مشابیهت بموی
ندارد جائز است بی کراهت کذا فی مجمع الباری و رخص کردن روی و خضاب کردن موی زن بی شوهر را و شوهر دار را
بی اذن شوهر حرام است و غیره و احرام نه * و الواشمة والمستوشمة * و لعنکنا دخل ایتعالی و اشمه و المستوشمة
و از وشم خلا نیدن شو زن است و مانند آن در پیه و پیر کردن آن بر وشم یا بنیل تا نقش گیرد و کمود گردد پس
و اشمه آنکه این فعل بکند و مستوشمة آنکه طلب این فعل کند و بفروماید دیگری و آنکه بوی بکند و در بعضی روایات اینانی
المستوشمة الواشمة نیز آمده * متفق علیه * و عن عبد الله بن مسعود قال * ان عبد الله بن مسعود آمله است که گفت * لعن
الله الواشئات والمستوشمات * لعنت کذا دخل ایتعالی زنان و اشمه و مستوشمة را * و المستوصات * و زنانی را که
بفروماید دیگر بر آنکه و ز کردن مویها را از روی شان و این مکروه است مگر که ریشی یا بورتی بر ویل بر روی زن که خلق
آن حرام نبود بلکه مستحب است و درین روایت ذکرنا مصات نکرد اکتفاء و در فصل ثانی از ابن عباس بیان کرد که در روی
ذکر آن محبت * و المتغلیات للحنن * و لعنت کذا زنان را که بتکلیف فرجه و غرق بسازند در دندل آنها بی پیش از برای
اظهار رحمن و جمال فلج بفتح فاء و لام فرق و فرجه میان دو چیز و بمعنی فرجه که میان ثنایات و رباعیات باشد نیز این
این محبوب است نزد عرب و از اسباب حسن است و اکثر زنان صغیر را می باشد و چون مجوز شد و اند آنها بزرگ
کردند این فرجه نمایند پس بتکلیف می سازد و اظهار حسن و جوانی میکند و تشبیه بد آن مینماید و صیغه تفعیل برای تکلیف
آید چنانکه تکبیر و تعظم از آدم میان که بزرگ و تکلیف خود را کبیر و عظیم می نمایند معنی و المتغلیات للحنن این است
باین تقریر قولی للحنن متعلق بمتغلیات باشد خاصه و احتمال که متعلق بر سه باشد چه رشم و تمص نیز برای اظهار رحمن
و خوبی میکنند و نظر بمعنی این توجه نزد یکتر و وجهی تر است و ظاهر آنست که این قید اتفاقی است چه اغلب رعادت
فعل این اشیا برای تحسین و تزین بود فافهم بعد از آن توصیف کرد این شمار اصفاتی که دلالت دارد بر علت حکم و
موجب لعن نمیکرد و فرمود * المغیرات خلق الله * زنانی که تغییر دهنده اند پیدایش خدای تعالی را و علت در حرمت
مثله و خلق لیس و امثال آن نیز همین است و ازینبیا لازم نیاید که فر تغییر حرام باشد چه این علت مستقلة نیست علت حرمت
نهی شارع است و حکمت در نهی این است پس حاصل آن باشد که شارع بعضی تغییرات را مباح گردانید و بعضی را حرام
و چون ابن مسعود این را گفت و برین طوائف لعنت کرد * نجباء نه امرأة * پس آمد و رازی * فقال * پس گفت آن
زن که * انه بلغنی انک لعنت مرا که قر لعنت میکنی یعنی زنا ترا * کیت و کیت * چنین و چنین * فقال * پس گفت
ابن مسعود * هالی لا لعن من لعن رسول الله * چیست مرا که لعنت نکنم کسی را که لعنت کرده است پیغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم و من هو فی کتاب الله * و کسی را که وی ملعون است در کتاب خدا و چون ابن مسعود دلیل از حدیث آورد و قرآن و در وجود
حدیث شبهه نبود و وجود آن در قرآن بظاهر مستبعد نبود * فقال * پس گفت آن زن * لقد قرأت ما بین اللوحین * بتحقیق
من خوانده ام چیز را که میان دو لوح است یعنی قرآن را و از دو جانب جلد او را داشته که از آن تعبیر بدقتین
کرده اند * قمار جلت فيه ما تقول * پس نیاختم در روی چیزی را که تو میگوئی * قال * گفت ابن مسعود * لئن کنت قرأته *
اگر بودی تو که محضو اندی کتاب الله را بتامل در معانی و تدبر در آن * لقد وجدته * فرایند تحقیق می یافتی آنرا
بعد از آن ابن مسعود رضی الله عنه وجود آنرا در کتاب اثبات کرد و بطریق استهزام تقریر نمود و گفت * اما قرأت *

آیا بخواند؟ این آیت را * و ما آنکم الرسول * و چیزی که بد خدا را آموختند بدان چیز را رسول * فتنه و * پس بکفر یک
 آنرا و عمل کنید بدان * و ما آنها کفر عنه * و چیزی که نهی کند شما را و باز در آن چیز * فتنه و * پس باز آید از آن
 * قالت * گفت آن زن * بلی * آری خواند؟ ام این آیت را * قال * گفت این معبود * فانه قل نهی عنه * پس بد رستی
 که رسول بتحقیق نهی کرده است و باز داشته است از آنچه مذکور شد از افعال پس نهی از آن در حقیقت مدلول کتاب الله
 باشد پس انتهای این افعال ترک آن واجب باشد بحکم نص قرآن و ارتکاب آن موجب لعن * متفق علیه * و عن ابی هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحين حق * تأثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آورد رشتگی که رسید؟ است حق و
 ثابت است و پروردگار تعالی این خاصیت در روی نهاد؟ است چنانکه در سحر و تنقیق و تفصیل این معنی در کتاب الطب و الوری
 بیاید ان شاء الله تعالی * و نهی عن الوشم * و نهی کرد آنحضرت از وشم معنی او معلوم شد و طیبی گفته که در قرآن نهی از وشم با
 رسیدن چشم زخم بر ای در باطل زعم کمی است که میگوید که وشم دفع چشم زخم میکند * رواه البخاری * و عن ابن عمر رضي الله
 عنهما قال لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه واهم ملابا * گفت این عمر ویدم آنحضرت را ملاب بکسر با و تلپید چسپانیدن صمغ
 بوعسل و مانند آن بر سر قاعوی پویشان نشوند و همیشه و کرد و غبارند و آید و اصل آن در احرام آسم که مسموم برای حفظ
 را من از زولید شدن و همیشه افتادن بیهت طول مکث در احرام بکند و لهن اد ربعضی شروع وجود احرام در مفهوم
 آن اخل کرده و گفته که تلپید کرد انیدن صمغ و مانند آن است در سر نزد احرام و در قاموس گفته اند اختن مسموم است
 در سر خود چیزی را از صمغ تا بهم بچسبند بر مویهای و شک نیست که در غیر مسموم برای مثل غرض مذکور نیز صورت دارد و مباح
 باشد و یدن ابن عمر آنحضرت را بدین هیأت در احرام بود یا غیر آن و الله اعلم و ربعضی حواشی نوشته که ایراد این
 حدیث درین باب دلالت دارد بر جواز تلپید در غیر حالت احرام فانهم * رواه البخاری * و عن انس قال نهی النبی *
 گفت انس نهی کرد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ان يتزعر الرجل * از زعفران مالیدن مرد بجامه و یدن و سر و با حث
 آن مرد تزویج را در بعضی روایع آمده است و آنچه از صحابه در استعمال خلوق که طیب مشهور است مشتمل بر زعفران
 آمده مسمول بر و زود آن پیش از نهی خواند بود چنانکه سابقاً اشارتی بدان گذشت * متفق علیه * و عن عائشة رضي الله
 عنها قالت كنت اطيب النبي * گفت عائشه بودم من که خوشبوی می مالیدم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم با طیب مانیت *
 بشو و تریین چیزیکه می یافتیم از طیب * حتی اجد و بیص الطیب * تا آنکه می یافتیم بویق و سفیدی طیب را * فی رأسه
 و لیسینه * در سر مبارک و لیسینه شریف و بی * متفق علیه * و رود این حدیث در صورت احرام آن حضرات است تا آنکه در
 روایتی دیگر از حدیث واقع شده * حتی اجد و بیص الطیب فی راهه و لیسینه بعد الاحرام * و شاید که در غیر آن حال نیز
 باشد و الله اعلم و مشکل کرده اند این حدیث را بان حدیث که طیب مردان چیزی است که پنهان باشد لون و بی و لای
 و جل ان و بیص مستلزم ظهور از آن است و جواب داده اند که مراد بلون در آن حدیث رنگی است که در ظهور آن زینت
 و جمال بود چنانکه سرخ و زرد اما آنکه نه چنین باشد چنانکه بر نك مشک و عنبر جایز است که اقل الطیبی و از اینجا ظاهر میشود
 که مثل صندل نیز جایز است و چو و که در دیار ما شایع است اگر ظهور رنگ و سیاه است زینت و جمال اثبات کنند
 نیز جایز نباشد و الله اعلم * و عن نافع قال کان ابن عمر اذا استجیر استجیر بالوة * بود ابن عمر چون بشو میکرد بشو میکرد بعود
 هندی که بشو رکنند بدان و الود بفتح حمزه و ضم آن و ضم لام و تشدید و او مفتوحه و تخفیف آن * غیر مطراة * غیر مخلوط بچیزی
 دیگر از جنس طیب مثل مشک و مانند آن یعنی بشو و میکرد گاهی بعود خالص * و بگافوز طراحة مع الالوة * و بشو میکند
 گاهی بگافوز که می انداخت آنرا وضو میکرد با عود * ثم قال * بهتر گفت ابن عمر * هکذا کان استجیر * اینچنین بود که بشو
 میکرد * رسول الله * پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم *
 قال کان النبی * بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم یقص * می برید * اریاخل من شارب * یا میکوفت از بزوت خود و پسم میکرد

آنرا شک را و احسان که بعض من شایسته گفت یا یا خدای من شایسته گفت * و کان * و بود * ابراهیم خلیل الرحمن یفعله * میگرد
 ابراهیم فی قص شارب سنت قدیم است که ابراهیم آنرا میگرد و از نیاید یکر نیز میگردند چنانکه از تفصیل در ما جبق
 معلوم شد پس تخصیص ابراهیم بجهت تعظیم شان آن باشد یا بتدای این شریعت ابراهیم است چنانکه اخراجی
 که در بعضی ثلث مذکور است لا تعد * و روایت ابراهیم * و من زید بن ارقم * ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال * روایت است از زید بن ارقم که آن حضرت گفت * من لم یأخذ من شایسته * کسیکه نگیرد
 از بروت خود و بخت نکرد آنرا * فلیس منا * پس نیست آنکس از ما یعنی نبیست بر سنت و طریقه ما * و روایت احمد
 و الترمذی و النسائی * و من عرو بن شعبه عن ابیه عن عیدان الثنی صلی الله علیه و سلم کان یأخذ من الخبث * بود آنحضرت که
 میگردید از لیس مبارک خود * من در ضحای و طولها * از بهنای تو و درازی و فنی! زهر جانب لیس اصلاح میداد
 و تعویف میگرد بگردن موئی که درازی شد و بیرون من افتاد و این منافات ندارد با عقا و توفیر لیس که در احادیث امر
 بدین واقع شده چه نهی از قص لیس و کوتاه کردن او است چنانچه فعل عاجز است و گرفته شدن از طول برای تعویف و اصلاح
 نه منافاتی نیست بلکه گفته اند که اگر اصلاح و اخذ من تی ترک یافت و دراز شد گرفتن و کوتاه کردن آن در وقت نباشد که
 صبق * و روایت الترمذی و قال مذ احادیث غریب * و عن یعلی بن مرة * یضم میم و تشدید را صحابی است معتقد و قد زاهد
 گرفته یا در اهل بصره حاضر شد حدیث و خیر و فتح حنین را و از احادیث است در باب التزجیل در شستن خلاق * ان النبی
 صلی الله علیه و سلم رأى غلیة خالوقا * روایت میکند ابن یعلی بن مرة که آنحضرت دید بزمی خلاق را که قام طیب مشهور
 است مزکی از زعفران و جز آن از انواع طیب و قال لبنا شفا بزمی حمزت و صفت * فقال * پس گفت آنحضرت
 * اللک اخراة * ایا مرترازی هست * قال لا * گفت یعلی بن مرة * نیست مزرازی * قال * گفت آنحضرت * فاعسله * پس
 بشوی آنرا * ثم اغسله * بعد از بشوی آنرا بار دیگر * ثم اغسله * باز بشوی با سیویم یعنی سه بار بشوی متعوضا و مر بجا لغه در شستن
 است * ثم لا تعد * بعد ازین باز مکود با استعمال آن * و روایت الترمذی و النسائی * و مقصود از سوال وجود زن آنست
 اگر زنی داشته باشد که وی با بدین و بیجامه وی باشد یا اندام مرد بوهل مع وراحت اما اگر عقد اخذ
 استعمال کرده باشد مع ورنه و در و انباش و باید شست چنانکه وی را فرمود و همچنین بیان کرده اند وجه این سوال را
 نه آنکه اگر برای خاطر زن بداند مع وراست چنانکه از ظاهر حدیث در فهم من اتمل * و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا یقبل الله صلوة رجل * قبول نمیکند خداوند تعالی نماز مردی را که * فی جملته شیء من خلاق * در بدن وی
 چیزی از خلاق آلوده است و این تشدید و تهل است از استعمال آن * و روایت ابو داود * و عن عمار بن یسار قال
 قال مع علی اهل من سفر * گفت عمار بن یسار * و آمدن بر اهل و عیال خود از سفر * و قد تشققت یداف * و حال آنکه بتحقیق
 کفایت بود مرد و دست من * فخلقونی * به تشدید لازم پس خلاق مالیدند درینا رکیه های دست من بشود علاج و مداوات
 * بزعفران * ملا یق و مخلوط بزعفران و این در معنی تفسیر خلاق است و اگر چه خلاق جز زعفران نیز دارد ولیکن
 تخصیص بزعفران کرد اشارت بارتکاب مکر و هوی در آن * فقد روت علی النبی * پس در آمدن وقت بآمدن از پیغمبر * صلی الله
 علیه و سلم فعلت علیه * پس سلام کردم بر آن حضرت * فلم یزد علی * پس باز ندا جواب سلام مرا * و قال * و گفت
 * اذ مباح غسل مئاعنک * برو پس بشوی این را و در رکن از حوض ظاهر این تشییع و به بیعت علی م اطلاع بر عذر
 تشدید بود یا عدم صلوح آن برای عذر از استعمال خلاق * و روایت ابو داود * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم طیب الرجال ما ظهر ریحته و خفی لونه * خوش شیوی مردان باینکه چیزی باشد که پیدای بود بوی آن و پنهان باشد
 رنگ آن * و طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحته * و طیب زنان آنچیز پیدای بود در رنگ وی و پنهان باشد بوی وی یا مغلطم شد
 که مراد رنگی است که در آن زینت و جمال بود چنانکه سرخ و زرد و گفته اند که این در زنی است که از خانه بیرون آید اما اگر نزد

شو مر خود استعمال طیب کند هر چه باشد. رواه ابوشامه رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی * وعن انس
قال کانت لرسول الله * بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله سکه * بضم سین مهمله و تشدید کاف مفتوحه نام نوعی از طیب
است * یطیب منها * استعمال میکرد طیب از آن سکه در مجموع البخار گفته که سکه طیب معروف است که جمع کرده شود باری طیبهای
دیگر را و از گرمائی نقل کرده که قلاده ایست از طیب و بعضی گفته اند رشته ایست که کشید * می شود در روی مهرها از طیب
و در قافیه من طریق ساختن آنرا بیان کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم * رواه ابوداؤد * وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
و آله یکنز من راحه * رهم از آنس آمده که گفته بسیار میکرد آنحضرت تیل مالیدن سر خود را * و تزیین کعبه * و بخار
میکرد خانه کردن لجه را خانه کردن ریش سبب است اما آنکه بعد از هر وضو التزام میکنند آنرا اصلی صحیح و سبب نیست * و بکنز
القیح * و بود آن حضرت که بسیار میکرد قناع را بکسراف * کان ثوبه ثوب زیات * چنانکه از جهت کثرت استعمال
در من جامه شریف و کقناع است مثل جامه روشن فروش و در پس مراد بقناع طیلان که بدان تطایس و تنقیع میکرد و سر می
پوشید و جای سر مبارک از طیلان این چنین میشد و بعضی گفته اند که صواب آنست که مراد باین قناع بخرقه ایست که می
انداخت بر سر بعد از استعمال ذمن تا چرکین نکردد و جامه چنانکه با بقادر کتاب اللباس کیفیت و توفیه میکنند که جامه
مبارک که می پوشید چرکین و تیل آلود می بود زیرا که اینجاست که آنحضرت داشتند و از آنست و آنحضرت صلی الله
علیه و آله دست میل داشت جامه سفید را * رواه فی شرح السنة * و ترمذی در شمایل نیز از آنجا که * وعن ام هانیه
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیها بکمة قدمة * کفیت ام هانیه که خواهر علی مرتضی است و رضی الله عنهما
قل رم آورد آنحضرت یعنی بکمره روز قح بر مائل و آوردنی * ولما رجع غدا بر * عین معجمه و دال مهمله و بود مر آنحضرت
و اجهار کسوی بآنکه در رجالت یمن در در جانب شمال * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه * وعن عائشة
رضی الله عنها قالت ان افرقت لرسول الله * کفیت عایشه چون فرق می نهادیم مر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و آله و سلم
را * سر مبارک او را و فرق خطی که میان در قسم موی سر بیند چنانکه سابقا معلوم شد * صلت عبت * می شکافتم و شق میکردم
* فرقه * فرق آنرا * عن یا فوخه * از میان موی بجا نبت ناصیه و آن موضع است که می جنب از وسط پل یعنی یکطرف
خط فرق از این موضع می بود و طرف دیگر نزد جمجمه مجاز می مابین دو چشم چنانکه گفت * و از غلت ناصیه بین عینی * رواه
می کرد م و میکند ششم موی پیش سر مبارک را که ناصیه نام از صفت میان دو چشم یعنی می کرد انیل م طرف فرق که بجا نبت ناصیه
است مجازی مابین دو چشم است یعنی که می بود نصف شعر ناصیه از جانب یمن آن فرق و نصف دیگر از جانب بجا آن این چنین
تعبیر کرد اینجاست را طبعی پس فرق مثل راه راست می شد از میان سر تا مجازی مابین دو چشم و لهذا تعبیر کرد آنرا
در قاموس برای که میان موی سر بود * رواه ابوداؤد * وعن عبد الله بن مغفل قال نهی رسول الله * گفت نهی کرد پیغمبر خدا را
* صلی الله علیه و آله عن التزجل * از شانه کردن * الاغبا * مگر که کا و چنانکه یکر و از یکدن و روز دیگر ترک کند * رواه
الترمذی و ابوداؤد و النسائی * و مراد نهی است از مواظبت کردن بر آن و اهتمام بد آن زیرا که درین مبالغه و تکلف
است در تزیین کند اقال الطیبی و در نهاده گفته است که غیب و رود شتران است بر آب روزی و ترک کردن روز دیگر
و نقل کرده اند از اینجا در زیارت چنانچه در حدیث آمده است از عبا اگر چه بعد از چند روز یا یک میگوید غیب الرجل
و قیقه بیا بد بعد از ایام و از حسن بصری آمده که بیاید در هر هفته و در قاموس نیز گفته که غیب در زیارت آمدن در هر هفته و
در تب آمدن روز در میان چنانکه در آب دادن شتر انتهی و همچنین در غیادت مریض و خوردن کوشید و بعضی گفته اند
که غیب در آب دادن شتر روز در میان و در غیر و ما فعل یکر و ترک چند روز کنافی معجم البخار بعد از آن بد آنکه نهی
از شانه کردن هر روز شامل است هر او ریش را پس آنچه بعضی مردم بعد از هر وضو شانه میکنند موافق سنت نباشد کن اقیل و لیکن
در بعضی آثار آمده که شانه کردن بعد از وضو نمی کنند فقر را کنافی کتاب النورین فی اصلاح الابرار و اگر چه استعمال

ترجل غالب در رأس آید و در لجه تمویج و بحدیست نهی از ترجل الاغیا اقبل لال بر آن ضعیف بود ولیکن در حدیث
ایبی دارد نهی از امتشاط کل یوم صریح آمده و امتشاط شاملی رأ من و لجه هر دو و یا پیش بلا شبهه و اما کثرت تمویج لجه که از
شرح السنه کتبت و ترمذی در شمایل نیز آورده تقاضا نکند که هر روز کنند چه کثرت صادق است بر کردن شانه نزد حاجت
و لازم نیست که هر روز کنند و اگر گویند که در انبیاء العلوم نقل کرده که آنحضرت هر روز و در بار لجه را شانه میکرد و جوابش
گفته اند که این حدیث را اسنادی یا فیه تشکیک و جز غیر الی و راجعاً کسی دیگر ذکر کرده و در راجعاً حدیث ذکر کرده
است که آنرا اصلی ثابت نیست کذا نقل عن الشیخ ولی الدین العراقي بشرطاً و آنست که نهی از هر روز شانه کردن
مخصوص بمردهان باشد نه زنان و ایشان را بجمیل و تزوین مکرره نباشد و بعضی گفته اند که نهی شامل است همه را
غایت آنکه در حق نماز باشد زیرا که بابت تزوین و ریشانش از وسع است و بجز نقل بر کراهت نیز می استند تحریری
صریح به بعضی العلما و الله اعلم و عن عبد الله بن بزیل قال قال رجل لفضالة بن عیون عجب الله بن بزیل بن حصیب
بعضی خاریف و فتح صاده مهمالتین احملي که از مشاهیر تابعین است گفت جز در حق فضالة بن عیون که حجابی انصاری است از بی
همرین خوف بطریق تعجب و انکار گفت مالی از آنک شغفا چیست مرا که می بینم ترا از زلف و موهای شانه نکرده و اصلاح
ننموده قال ان رسول الله گفت فضاله که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان ینها نأ بود که نهی میکرد ما را عن کثیره
عن الارواح از بصرای از انواع تنعم و آسودگی و اصل این را بیکر و مژه در آمدن شمر است در آب هر وقت که بخوابد تشبیه
دادند از غایت محال و تنعم و خوشی عیش و زینت کابی و آنکه کثرت از همان و امثال آن از انجمله است قال گفت آنچند
بفضالة مالی لا ارق علیه چیست مرا که نمی بینم بر تو خفت بکرماء و عهده و قال معجمه نعل یعنی آبی بینم در پای
تو پادشاهی و برهنه پادشاهی که قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یامرنا ان نختفی ابیانا گفت فضاله بود آن حضرت که
می فرمود ما را که پای برهنه بگردیم کافه که می بجهت تواضع و کسر نفس و ریاضت و تمکن بر آن نزد اضطرار و زوااة ابوداؤد
و از اینجا معلوم شود که اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و سلم تیل مالیدن و شانه کردن و انرا خوش داشتی و بد آن
امر کردی و ترغیب فرمودی ولیکن بعضی از زهاد و اهل ریاضت را بر خلاف آن نیز داشتی و تقریر فرمودی بلکه امر کردی
و محاصل آنکه کراهت در افراط و مبالغه در تنعم و ترفه است و آنها که در رتد همین و توجیل و تزوین چنانکه حاجت اعاجم
و اهل تنعم و اقارب است و امر است بر غایت توسط و اقتصار و در آن نه ترک طهارت و نظافت و تمسین هیئت چه نظافت از دین
الهیست چنانکه در این حدیث میفرماید و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و رایف است از ابی هریره که آنحضرت
فرمود که من کان له شعر هر که باشد مو از او شوی یعنی هر که موی نگاه دارد و خلیکرمه پس باید که اگر ام کند آنرا و نظافت
و تزوین نماید بشستن و تیل مالیدن و شانه کردن و ر و لیده و بریشان نکل از دیر آنکه نظافت و معین منظر محبوب و مرغوب است
و رواه ابوداؤد و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احسن ما غیروه الشیب بد رستی که بهترین
چیزی که تغییر داند شود بوی پیری و رنگ کرده شود بد آن موی الحنا و الکتم و بفتح کاف و نای و قانیه مخففه و بعضی
به تشدید تانیس گفته اند و تجدید مشهور است کیا می است که خلط کرده می شود بوسه و رنگ کرده می شود بد آن موی
و بعضی گفته اند که کتم همان و منه است کذا اخال الطیبی و در قاموس گفته که کتم محرکه و کتمان بضم ک یا ه است که مخلوط
ساخته می شود بجناب و خضاب کرده می شود بوی و ر و بفتح و او و هم آن و بکسر هم و سکون آن کیا هیست و بعضی گفته اند
درختی است بهمن که سیاه کرده میشود بزرگ و موی و در قاموس گفته که ر و همه و ر و ق نیل است یا نباتی است که خضاب
کرده می شود بوزن و سیاه و رواه الترمذی و ابوداؤد و النعمانی اکثرون مراد بحدیث چیست خضاب بمجموع حنا
و کتم مراد است یا بهر که ام در نهاده گفته چنان می نماید که مراد استعمال کتم است نهایی حنا چه حنا چون خلط کرده
شود یا کتم خضاب سیاه افند و بجهت رسیدن به نیت نهی از خضاب سیاه و گفته اند شاید حدیث با الحنا را کتم است بلفظ

۱ و برای تخفیر و لیکن روایات با اختلاف متعدد طرق و بواسطه نه با و انتهی و شاید که را و به معنی او باشد را الله اعلم و بیان نکردند که خضاب بکتم تنها چه رنگ می آرد در بعضی حواشی نوشته که خضاب بختانتها احوه آید و بکتم تنها اخصر و از کلام بعضی مفهوم میشود که خضاب بکتم صرف موجب مواد خالص است و بخاطر جمع آن با حنا مرخ آید بخته مایل بهواد نه مواد پس مراد بخضاب به جموع حنا و کتم باشد کذا تیل و حلیمت ابن عباس که بعد از حلیمت ابن عمر به این ظاهر بلکه صریح است در آن و الله اعلم * و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال * گفت آن حضرت * بکون قوم فی آخر الزمان * پند امی شوند قومی در آخر زمان با این صفت که * خضابون بین السواد * که خضاب میکنند باین رنگ که حیاهمی است و تجارت بهند برای تصفیر و تقمیر شان و است تا مؤنان است که باین نوع حیاهمی * کسواصل النمام * مثل حوصله ای که بوتر است و حوصله مو طبر را چنانکه معلوم است از آن و اسف و مراد اینجا میباشد است که بعضی که بوتران را حیاه خالص می باشد * لا یسودون * نمی یا بک این قوم خضاب کنند * رائحة الجنة * بوی بهشت را و این مبالغه است در زجر و تهدید بر خضاب بهواد و در بعضی حواشی نوشته اند که اگر چه در آئین بهشت را و بوی آن نمی یا بند را و زور و ایح آن محفوظ و بهره مند نشوند و بعضی گفته اند که بوی خوش از بهشت به حرصات بنیاد که عملها نایب آن مضاف و مسموم و شوند و تعب و مسنت و قوف در حرصات نگشند این خضاب کنندگان از آن محروم باشند * روضة ابوداود و الترمذی * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یلبس النعال العتیه * بکمر عین و مگون با عی موحده بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که می پوشید نعلها را که ساخته شد و اند از چرم و با غت زده موی متبرده اگر چه عادت اکثر عرب پوشیدن نعال موی در آن بود و در بعضی روایات بهر حال موی را زرد می کرد آن حضرت لحيه مبارک خود را بپوش و بفتح را و سکون را نام کیا می و زرد رنگ در ریم که خضاب کرد می شود بآن * و کان ابن عمر یفعل ذلک * و بود ابن عمر که میکرد آنرا یعنی تصفیر لحيه را بپوش و زعفران و بهتر آن است که اشارت ذلک به جموع لبس نعال شبیهه و تصفیر لحيه باشد چنانکه در احادیث آمده است و ترمذی در شمائل نیز آورده که گفته شد ابن عمر را می بینم ترا که می پوشی نعال شبیهه را که لباس اهل تنعم و سعادت است گفت دیدم رسول خدا را که می پوشید نعال شبیهه را پس من در حرم میبارم که بپوشم آنرا * رواه النعمانی * سا بقادر کتاب اللباس کن را نیکویم که صحیح و مختار نزد جعفر و محمد بنین آن است که آن حضرت خضاب نکرد و پیری وی صلی الله علیه و سلم بهر حال خضاب فرمود و بدو صاحب سفر السعاده گفته که آن حضرت هرگز موی مبارک را رنگ نکرده و چون طیب را بسیار بکار می بود بعضی خضاب پنداشته اند انتهی پس مراد از تصفیر لحيه مبارک بپوش و زعفران مالیدن آنها است بوی و شستن است بدان بقصد تنقیه و تطهیر و پس نه صبغ و تلویین چه مویهای مبارک سیاه بود و سیاه رنگ دیگر نگیرد پس مراد بتصفیر است و صغرت باشد نه صبغ بدان نعم از بعضی صحابه آمده که زرد می ساختند آنها لحيه را و آنها که موی سفید داشته باشند رنگ میکرده باشند کن اسمعت من شیخی رحمه الله علیه و جزاه عنی خیر الجزاء چنانکه ظاهر این حدیث است که فرمود * و عن ابن عباس قال مر علی النبی صلی الله علیه و سلم رجل قد خضب بالحناء * گفت کذا شت بران حضرت مرد یکی که بتتحقیق خضاب کرده بود بختنا * فقال ما احسن من ذلک * پس فرمود آن حضرت چه عجب نیکو است این * قال فرم آخر قل خضب بالحناء و الکتم * گفت ابن عباس پس از آن کن شت مردی دیگر که خضاب کرده بود بختنا و کتم * فقال ما احسن من ذلک * گفت کذا شت بران حضرت مرد یکی که بتتحقیق خضاب کرده بود بختنا * فقال ما احسن من ذلک * پس فرمود این بهتر است از قفقه آنها * رواه ابوداود * و عن ابن عمر روى قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر و الشیب * تخفیر و سفید پیری را یعنی خضاب کنی * و لا تشبهوا بالیهود * بفتح تاشین و با و مشابه نباشید بیهود که مرکز خضاب نکنند * رواه الترمذی * روایت کرد این حدیث را ترمذی از ابی هریره * و رواه النعمانی * و روایت کرد این حدیث را عیسی بن ابی هریره * و بعضی نسخ را بن الزبیر

* عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتنوا الشيب * نحو كذا مویهای سفید را
 * فانه نور المسلم * زیرا که پیری سبب نورانیت مصلحان است زیرا که پیری وقار است چنانکه در راغب فی فضل ثالث بیاید
 * نحو اول کسی که پیری دید ابراهیم علیه السلام * اچیت پس گفت ای پروردگار من این چیست جواب آمد که این وقار است
 * گفت خداوند از یادت کرد ان مرا وقار را و وقار ما می آید شخصی را از فسوق و معاصی و باعث میگردد بر توبه و طاعات را * سبب
 * نور میگردد که معنی میکند پیش مومن در مقامات و چنانکه ناطق است بدان کرده بعضی نور هم بین ارباب بهم و ایمانهم
 * گذا * قال الطیومی و باین توجیه نور را جمع بنور روز قیامت آمد چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده اگر آنچنان از نورانیت
 * حسن حلیه و جمال صورت و صفای باطن و صلاح سیرت که پیران را در زمین عالم حاصل است اراده افتد نیز در نباشد حسن جزای
 * آخرت خود خول جنت که در آخرت بر ان مترتب میگردد بحال خود است چنانکه اشارت کرد بآن بقول خود * من شاب شیهة
 * فی الاسلام * کسی که پیر شود پیش رفتن در مسلمانان * کتب الله له بها حسنة * می نویسد خدای تعالی برای وی سبب آن
 * شیهة و خزی آن نیکی را * و کفر عنه بها خطیئة * می پوشد و متوجه میگرداند ان انکس بسبب آن کنایه را * ورفعه بها درجة *
 * و بلند میگرداند او را بجهت آن پایه و قرب یاد و بهشت * رواه ابو داود * و عن کعب بن مرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 * قال * کعب بن مرة که صحابی است ساکن اردن از شام وفات یافت در وی سنة خمس و تسعين روايت میکند که گفت آنحضرت
 * من شاب شیهة فی الاسلام کان له نور ایوم القیمة * کسی که پیر شود در مسلمانان می باشد پیری مرا را سبب روشنایی
 * و بجات از ظلمت و شدت و محنت آنروز و جهت باعث بودن آن بر توبه و طاعات * رواه الترمذی و النسائی * لیکن این
 * جمله اصل موال را شکل است که چون پیری سبب نورانیت است در دنیا و آخرت پس پوشیدن و تغییر دادن صورت آن
 * بشباب چرا مشروع شد میگویند که مشروعیت آن بجهت مصلحت بود دیگر است نهی و آن ارغام احد او اظهار جلالت تا ضعیف
 * تواند از ندود و لیر نشوند اگر گویند که پس چرا نتفت نیز برای این مصلحت جائز نباشد گوئیم که تنف از بیخ بر کندن پیری است
 * از اصل و مفی است در آخر به تشریح وجه و سر و منظر بخلاف خضاب که زیادت رصی است بر آن پس فرق باشد میان این و آن
 * و در جواب از تنف شیب اگر نه بقصد تزین و تکلف باشد روايتی از امام ابو حنیفه آمده است و امام محمد گفته لا باس
 * به ولیکن مشتمل خلاف آنست و الله اعلم * و عن عایشة رضي الله عنها قالت كنت اغتسل انار رسول الله * گفت عایشه
 * بودم من که غسل می کردم من و پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من انا و واحد * از يك آورد آب که مشترک بود میان
 * من و آنحضرت و این جز آن حدیث است که در باب الغسل از کتاب الطهارة کشف شده است * و کان له شعر * و بود مرا آنحضرت
 * و موی * فوق الجمة * بالای جمه * و دون الوفرة * و پایان وفرة * رواه الترمذی * بدانکه موی سر سه نام دارد جمه بضم جیم
 * و تشدید میم و وفرة بفتح و اردو سکون فارمله بکسر لام و تشدید میم جمه موی تاد و ش و وفرة تا نرمة کوش و لمه بین بین
 * از کوش فرود آمده و نزد يك بد و ش رفیده و المام نموده اصح در تفسیر این الفاظ این است پس میگوید بود موی آنحضرت
 * در آن وقت فوق جمه یعنی تا بد و ش نرسید و فرود و فرة یعنی از کوش پایان تر افتاده یعنی لمه بود میان کوش و د و ش و د کفای
 * جمه بمعنی مطابق موی آمده چنانچه در شمائل است ضرب جمه شمه از نیمه و در قاموس گفته الجمة باضم مجتمع شعرا لراس
 * و عن ابن المنظلة رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم * مریعت از ابن المنظلة که مردی است از اصحاب
 * آنحضرت ابن المنظلة بحای مهمله و ظای معجه ابو الجارث سهل بن الربیع صحابی فاضل کوشه کثیر الصلوة و الذکر
 * ما کن شام و حنظله نام مادر او است یا نام جد مادری و ش * قال قال النبی * گفت ابن حنظله گفت پیغمبر * صلى الله عليه
 * و سلم نعم الرجل * نیکو مردیست * خریم * بضم خای معجه و فتح را و سکون یا * الا مدی * از قبيله بنی اسد و نیز مردیست
 * از اصحاب آنحضرت که در حق وی فرمود نیکو مردیست و * لولا طول جمته و اسبال ازاره * اگر نمی بود درازی موی
 * وی و فرود داشتن ازار وی اگر چه درازی موی مذموم و مکروه نیست لیکن شایب که آنحضرت صلى الله عليه وسلم درین مرد

تأش و تویخی بد را زی قوی احساس نمود ازین جهت از جال ری شکایت فرمود * فبلغنك لك خبریما * پس رحیل فرموده
 آنحضرت خربم را * فاحل شفرة * پس کوفت کار دی را * نقطع بها جمته * پس بویک بکار دی موی خود را * الی اذ نیه *
 تا کوشای خود * ورفع ازاره * و برداشت ازار خود را * الی انصاف حاقیه * تا نصف های مرد و ماق خود * رواه بود آورد
 و گفته اند که درین حدیث دلیل است بر آنکه اگر برادر مسلمان غائب را بمکروهی که او نکاب میکند یاد کند تابشند و ازین
 باز آید روا است * وعن انس قال كانت لی ذوا بة * گفت انس بود مراد و ابه بضم ذال معجمه کیهوان * فقالت لی امی
 لا اجزها * پس گفت مرا مادر من قطع نمیکند و منی بوم آنرا بعد از آن سبب نابودین و بی بیان کرد و گفت * کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یصل ما وایا حلیما * زیرا که بود آنحضرت که میکشید و میکرفت آنرا بطریق تلعب و انبساط که باخوردن آن کنند
 پس بجهت تبرک زمین آنرا نگاه میداشت و درواز میکرد و کرامت طول جمه که مذکور شد بجهت دیگر است چنانچه معلوم شد
 و این منافات بآن ندارد * رواه ابوداؤد و النسائی * وعن عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه و سلم امهل آل جعفر ثلثا
 و رایت است از عبد الله بن جعفر که از فضلی صحابه را شراف بنی هاشم در وجود و مضاروت بی نظیر بود که آن حضرت
 مهلت داد اولاد جعفر طیار را بغل از رسیدن خبر شهادت و صریحی رضی الله عنه تا سه شب و یکن داشت ایشانرا که کویه میکردند و
 غزای داشتند و نیا مدیوم ایشان * ثم اتاهم * پشتر آمدن ایشان را * فقال * پس گفت * لا تلبکوا علی اخی بعد البرم * بگریه
 بر برادر من بعد از آنکه غایب عزاداشتن تا سه روز است * ثم قال * پشتر گفت آنحضرت * ادعوا الی بنی اخی *
 بخوانید و بیارید بسوی من برادر و زاده های مرا * فبیع بنا کنا افرخ * پس آورده شد ما خردان را نزد آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کویا که ما چو زما نیم را فوخ بفتح همزه و حکون فاضم را جمع فوخ بمعنی چو زه وک طیر * فقال * پس گفت
 آنحضرت * ادعوا الی اکتلاق * بطلبیدن برای من سر تراشی را * فامر * پس بفرمود و بر تراش را که بتراشد سوهای مار را
 * فضیاق رؤسا * پس بتراشد سرهای ما را * رواه ابوداؤد و النسائی * و گفته اند امر فرمودن آنحضرت بتراشدین زن
 سرهای ایشان را بجهت آن بود که دید مادر ایشان را که اسماء بنت عمیس بود مشغول در زدن و مصیبت جعفر از شانه گردیدن
 سرهای ایشان را باز خواهد داشت و او را فرصت تغفل احوال ایشان درین باب نخواهد بود * وعن ام عطیة الانصاریة
 ان کبار صحابیات بودند و غرامیکرد همراه آنحضرت و بیمار داری میکرد و بیمار آن را در ملوات میکرد و حان را را را بجهت
 میکنند از وی انس و ابن عمر بن نام و انصیه بنت کعب اصم بضم نون و فتح میماند و سکون تثنائیه و مودع را بن معین بفتح
 فون و کسر معین گفته * ان امرأة كانت تثنی بالمدينة * روایت میکنند که زنی بود که ختنه میکرد یعنی زنا نرا و درین گفته
 * فقال لها اللی * پس گفت مرآن زن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا تهکی * مبالغه مکن در قطع ختان و اعتصا مکن
 در بریدن آن و لا تهکی را بضم نون و بفتح تاء و فتح ما از انهاک و نهاک مرد دخوانده اند نهاک و نهاک مبالغه کردند
 در بریدن * فان ذلك * زیرا که آن عدم مبالغه و اعتصا در بریدن * احظی للمرأة * بهره مند سازند و تروغشوند کنند
 قولنك تثنیة تراست مرزن را * و احب الی البعل * محبوب تر است بسوی شوهر یعنی اگر در بریدن آن
 موضع مبالغه کنند لذت که ترمی یا بدود و منظور نیز هیچ و ناخوش میکند و تشر را را بود و دار قال من احل یث ضعیف
 زاریه مجهول * وعن کرمه بنت همام * بضم هاء و تشدید میهم و فتح هاء و تشدید میهم نیمضط کرد و اند تا بعده است و رواه
 دارد از عایشه ام المؤمنین حدیثی در اهل بصره است * ان امرأة سالت عایشة عن غصب الخنا * روایت است
 از وی که زنی پرسید عایشه را از خضاب حنا ظاهر آنست که از خضاب زنان پر میکند و پرا بختنا بجهت آنکه از سیاق حل یث
 مفهوم میکرد * فقالت * پس گفت عایشه در جواب آن زن * لا بأس * هیچ باکی نیست و می توان کرد و هر وقت از امام
 ابنی حنیفه که گفت باکی نیست بختاب کردن زن دست و پای خود را بقصد تزین بر برای زوج اگر خضابی نباشد که در وقت
 صبر زن و نهائیل است کویا آن زن گفت پس تو چرا نمیکنی عایشه گفت * و لکنی اگر نه * ولیکن من ناخوش دارم آنرا بعد از آن

بهشت تا مشوئی را بیان کرد بطول بود عنه کان حدیثی بود در حدیث من یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکروز و یکشب عنه تا جوش
 خیل داشت بوی حنار عنه رواه ابوداؤد والنسائی عنه در بعضی عواشی نوشته اند که استدل لال کرده اند باین حدیث شافعیه بر آنکه
 خدا چنانکه مل عصب سفتیه عنه طیب نیست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در دست میل داشت طیب را و اگر حفاطیب
 بوی مکره اند اشتهی آنرا انتهی پوشیده نماند که عنه آنحضرت جنس طیب را مستلزم عنه میفرمود نبود و نیز صحبت افرا
 طیب همه در یک مرتبه نباشد بعضی طیبها را بیشتر دوست می داشتی و بعضی را کمتر پس گویا که مواد آن است که بوی حنا
 چندان خوش نداشتی که از آن محظوظ و مسرور باشی از این جهت عایشه باین اهتمام نمودی و الله اعلم عنه و عن عایشه رضوان الله
 علیه عتبه تزوجه ابو حنیان ام معاویه عنه بنت عتبه بن ربیع بن عبدمنصر بن عبدمناف اعلام آورد در روز فتح بعد از اسلام
 زوج خود ابی سفیان و عقربد داشت آن حضرت هر دو را بر نکاح سابق و جزئی اسلام آورد گفت یا رسول الله بودم من که مکرره
 ترین رویهای نزد من روی تو بود اکنون معتبرترین رویهای نزد من روی نسبت وجود مکرره ترین خیمهها خیمه تو اکنون
 محبوب ترین خیمهها خیمه توست فرمود آنحضرت و ایضا این حدیث در صحیح بخاری است و شراح گاهه را بیضاراد و معنی
 میگویند یکی آنکه و نیز هرگاه ایمان در بدل توجای خواهد گرد بیشتر ازین صحبت پس از خواهد شد دوم آنکه من نیز از اینچنین
 می یابم حال خود را نصیب بشما که معترض بودید اکنون محبوب شدید نزد من و الله اعلم و در حدیثان این حدیث که نسبت
 به زوجه صلی الله علیه و سلم رواه آن شنیعه کرد مشهور است عنه قالت یا نبی الله یا نبی عنه گفت این ای پیغمبر خدا بیعه
 کن مرا عنه فقال عنه پس گفت آنحضرت عنه لا یا یاک حتی تغیر کفیک عنه بیعت نمیکنم ترا تا آنکه تغییر میل می عنه و در کف است خود را
 یعنی خضاب بسنا عنه بگایها عنه پس گویا دو کف است تو عنه کفایع عنه دو کف است در فدا است عنه رواه ابوداؤد عنه از اینجا
 معلوم می شود که زنان را خضاب است بختنا مستحب است و ترک آن مکرره و گفته اند که وجه کبریا عیب و افکار تشبه بر حال اسم
 و ما بقا معلوم شد که زنان را تشبه بر حال مکرره است تا آنکه انگشتی نقره زنانه مکرره است و اگر بکنند بلب که رنگ کنند بزعفران
 و مانند آن چنانکه کدشت عنه و عنها قاله ازمت امرأه من وراء ستر عنه اشارت کرد زنی از پس پرده عنه بیستها کتاب الی رسول الله عنه
 که نزد دست وی کنایه بود که کسی فرستاده بود بصوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و وی صلی الله علیه و سلم تقبض النبی صلی الله علیه و سلم
 و سلم عنه عنه پس باز کشید آن حضرت دست مبارک خود و او دراز نکرد دست بصوی آن زن و نسبا نیک مکتوب را از دست
 وی عنه فقال ما ادری عنه پس گفت آن حضرت در نمی یابم عنه اید رجل ام ید امرأه عنه یا این دست مرد است یا دست زن
عنه قالت عنه گفت آن زن عنه بل ید امرأه عنه بلکه دست زنی است عنه قال عنه گفت آن حضرت عنه لو کنت امرأه عنه اگر می بودی
 تو زن یعنی اگر می بودی رعایت کننده شعار زنان را و نگاه دارنده عادت ایشانرا عنه لغیرت اظفارک بالحناء عنه فرایند
 تغییر میل ادی ناخنهای خود را و خضاب میکردی بختا و درین تاکید استخبا ب خضاب بسنا است مر زنان را کمال تعلیم ادب
 و رعایا حال طوایف خلق است و تنبیه بر نگاه داشت آن از آن حضرت صلی الله علیه و سلم عنه رواه ابوداؤد والنسائی
عنه عن ابن عباس قال لعنت الواصلة و المستوصلة و الناصصة و المتنصصة و الواشمة و المستوشمة عنه معانی این الفاظ در فصل اول
 گفته شد در اینجا ذکر نام ص عنه است که آنجا نبود و نام ص عنه می کنند از روی و نیز اینجا مقبل ساخت کراهت را بقول خود
عنه من غیرد عنه یعنی کوا صیفا اینها بر تقلیری است که عذری و علمتی نباشد و این قیل مراد است در آنجا عنه رواه ابوداؤد
عنه عن ابی هریره قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم الرجل عنه گفت ابو هریره لعنت کرد آن حضرت مردی را که عنه یا بس
 لبسة امرأة عنه می پوشد پوشش زن را لبسه بکمر لام عنه والمرأة عنه و لعنت کرد زنی را که عنه تلبس لبسة الرجل عنه می پوشد پوشش
 مرد را پس نه مردان را بلبه که تشبه بزنان کنند و نه زنان را بلبه که تشبه بمردان نمایند عنه رواه ابوداؤد عنه و عن ابن
 ابی ملیکه عنه بضم میم رفتح لام و سکون تحتانیه کنیت وی ابو صعد یا ابوبکر است و نام او عبد الله بن عبد الله بن ابی ملیکه
 پتمی قرشی اهل یکی از مشاهیر تابعین و علمای ایشان است قاضی مکه بود در عهد عبداللہ بن الزبیر کفهد و ریافتیم

می توان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت میکند از عایشه و این عبارت و این جمله را می تواند از روایت
 ابن جریر حقیقی دیگر از وی توفی سنه ثمان مئزره ما تله قال قول لعنه کفعا بن ابی ملیکه گفته شد سرها یسه را
 ان امراة زنی هست که تلبس النعل می پوشد نعل را که مخصوص است پورشیدن آن نوع نعل بمرد آن قاتلت
 لعن رسول الله گفت بها یسه لعنت کرده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم الزیلة من النساء آنرا که قتشه است بمرد
 از جمله زنان چون زن را وصف بمرد انکی کرد لاحق کرد انیل نام تانیس را بر جله رواه ابوداود و ابن ثوبان
 و روایت است از ثوبان که مولای آیتضرت و مقرب دعا و ملازم گاه و بیگاه بود قال کاین رسول الله گفت بود
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اصحاب خود چون قصه منافرت میکرد فان اخرجه بود اخرجه انحضرت یعنی سخن و
 وصیت و کاری و بانصان من امله با و می که از اهل خانه آنحضرت بود فاطمة یعنی همه را و داغ کرده و از همه
 فارغ شد و پیش فاطمه رفت آمد و سخنیکه می بایست گفت با و می گفت و وضعی که می بایست کرد داورا میکرد و داغ می نمود
 و اول من یدخل علیها و بود اول کسیکه می در آمد آن حضرت بروی در وقت قدم از مسافرت فاطمة نقد تم
 من غزاة پس قدم آورد آنحضرت از جنگی که با کافران کرد و رفت علقنت و حال آنکه چشمانش را و ریخته بود
 فاطمة محبت بکسر می یامی و او استرا بکسرین بود و را علق زار و علق که محبت گفته یا سترا علی بابها بود و
 خانه خود و رحلت الحسن و الحسین و آراسته برد فاطمه حصن و حصین را ز پوشانید بود ایشا نرا قلبین بضم قاف و سکون
 لام و د و د هتوانه من فضا از نقره نقد م پس قدم آورد آنحضرت و ملام بدل و پس قدم آمد یعنی بر فاطمه
 بمادتی که داشت و داشت این ماحضه ان یدخل مارعی پس کان برد فاطمه که آنچه باز داشت آنحضرت را از در
 آمدن بروی چیز نیست که دین آرا و بختن پرده بود و پوشانیدن دستوانه حصن و حصین را و نهکت الضمیر پس بدل رید
 فاطمه و در کرد بود و را و رکت القلبین و جد اگر د مرد و دستوانه را عن الصبیحین از کرد و کرد کن یعنی احام
 حصن و حصین رضی الله عنهما و قطعتهم عنهما و بزرگ هر یکی از آن دو دستوانه را یا آن خلی را که دستوانه بود از اماغین
 فاطمة و رسول الله پس رفتند مرد و امام بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بکیان در حالتی که می گریه
 فاطمة منهما این عبارت را و معنی گفته اند یکی آنکه گرفت این حضرت را چیزی از رافت و شفقت و مهر بانی بر حصن
 و حصین و دیگر آنکه گرفت آنحضرت آن دوزیور را از حصن و حصین و این معنی مناسب تر است بقول وی که گفت فقال یا ثوبان
 پس گفت آن حضرت ای ثوبان اذ صاب بهنا الی آل فلان بر این زیور را بسوی آل فلان یکی از اقربای خود را نام برد
 ان دولا املی زیرا که اینها اهل و از لاد من اند اگر مکرره می بندارم ان یلکرا طیما تهم فی حیو تهم الد فیا که
 بشورند لیل فلبخود و او آنچه خوش آید ایشان را و زنند کانی ایشان و رنجها را یعنی لذت گیرند از طعام ما می خوش و
 بهوشند لباسهای نفیس کو یا اعل طیمات کفایت است از لذت گرفتن و تنعم کردن بلکه اختیار میکنند مرا ایشان را فقر و ریاضت
 و چون آن حضرت در امور و فیه و رد نصیحت شد کرد و شکسته دلی و شرمندگی فاطمه را تصور کرد در مقام التماس
 و شفقت و محبت آمد و فرمود یا ثوبان اشترا فاطمة ای ثوبان بخیر از برای فاطمه قلابه من عصب کردن بدن
 و از عصب بفتح عین و سکون صا د همملین و هو ازین من عاج و بخرد و د هتوانه و از عاج رواه احمد و ابوداود
 و انکه شارحان اختلاف کرده اند در تعمیر عصب و عاج اما عصب آنچه مشهور است از معنی او که غذا کورا است در
 کتب لغت و حدیث بود و بمانی است که جمع کرده میشود و سخت ماخته میشود رشته وی پسترنک کرده می شود و بافته میشود
 و بعد از بافتن مخطومی آید زیرا که آنچه سخت کرده شده از رشته می مفید می ماند ورنک نمیگردد و جز آن رنگین میکرد و بعضی
 می گویند که عصب برد را گریه که بحقیقت مخطوط است بر هر نقد بر نام بعضی انواع برد یا نیه است و این معنی درین مقام
 چون آن مناسبت ندارد چه قلابه که نام حای کردن است از برد ساختن چه معنی دارد در آنها از خطابی نعل می کنند

که گفت که اگر عصب نام ثاب بماند است پس در نمی یابیم که چه معنی دارد بعد از آن از آبی موعی نقل می کنند که گفت
استمال دارد کفر و ایمان بفتح صاد بود که بد معنی بی است و قوال که آن اصحاب بعضی حیوانات مشابه مهرهای چوبی
می بردند و باخند و بعد از خشک شدن از روی قلاده میخاخته باشند و چون ممکن است که از استخوان بعضی از حیوانات
دست و پاهای تراشند اگر از آنها نیز مهرها تراشند چرا ممکن نباشد بستر گفت خطایی شنیدم از بعضی اهل یمن که عصب
دندان و این معنی است که آنرا فرس فرعون خوانند و از روی مهره های سفید می تراشند و انتهی را یعنی بغایت مناسب
مقام و موافق است که خردین دست و پاهای تراشیده از عاج اگر بجهت وصله را الله اعلم و اما عاج مشهور در مردم آن است
که نام دینان فیل امپور و پاک است نزد امام ابوحنیفه چه استخوان میته نزد ایشان پاک است و تبارت آن درست
از چیست علم مرایت موت دران و بنده نیز پاک میگردد الا آنچه نجس همین باشد و فیل نزد ایشان نجس عین نیست و نزد
شافعی در قبول مشهور از وی نجس است استعمال آن و تجارت دران درست نه و بعضی میگویند که عاج نام دندان فیل نیست
بلکه نام استخوان پشت حلقه است و بزرگ است یا استخوان پشت دانه است و آن که افراد بل بفتح ذال معجمه
و ربای موحده نیز گویند و از وی دست و پاهای تراشیده را از بجا و درینست و در حلیه و دیگر که آمده است که
مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم را شانه از عاج بود این باعث فساد دندان فیل چنانچه عامه پیش از آن در قاموس عاج ظاهر بود
معنی آورده و در صحاح بمعنی استخوان فیل گفته اند و الله اعلم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
اكتحلوا باللائم * خرمة کنیز با ثمل بکرم و همزه و سکون مثله و کسر میم نام برمه منك و کنز بضم کاف فی زمان ائمه است کنانی
القاموس * فانه پیش از آنکه ائمه یا سرمه کردن با ثمل * ثمل البصر * جلایمک و روشن میگرداند بینائی را * و بینت الشعر
و سیر و داند موی بلك و الا فیل فی زینت چشم و علامه صحت او است * و زعم * و گفته ابن عباس * ان النبی صلی الله علیه
و سلم كانت له مكحلة * و گفته ابن عباس بود مر آن حضرت را مكحلة بضم میم و سکون کاف و ضم حاء ففتح لام سرمه و ان * یکتحل بها *
سرمه می کرد بوی * بل لایله * و در شب و وقت خواب فتن * ثلثه فی فله * سه بار درین چشم یعنی چشم راست * و ثلثه فی فله *
و سه بار درین چشم یعنی چشم چپ * رواه الترمذی * و از زینسنابی داند آمد و انعمه که امر کرد رسول الله صلی الله علیه
و سلم با ثمل مروح نزد خواب و مروح آن است که بمشک آلود اند و شیوی گفتن و نیز آمده است که در چشم راست سه بار کشیدند
و در چشم چپ دو بار و این را بواست کردی و ختم هم بر آنست کردی باین طریق که اول دو و میخی در چشم راست کشیدی و
دیکر و میخی در چشم چپ دیکر یک میخی در چشم راست و دینتار عایت فضیلت یمن است که در روی سه بار کشیدی و اینست
و انتها هم بودی بود عدد و هر دو طریق باینکه فرموده است من اکتحل فلیقوثر حاصل است و دوازده باین طریق که در
هر چشم سه بار کرد و در آخر باین وجه که مجموع پنج بار شد ان فی سفر السعاده * و منه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
یکتحل قبل ان ینام باللائم * و از ابن عباس روایت است که گفت بود آن حضرت سرمه می کرد پیش از آنکه
بغواب رود و شب با ثمل * ثلثه فی کل عین * سه بار در هر چشم * قال یکتف ابن عباس که * و قال * و گفته آن حضرت
ان خیر ما تل اویتم به * بل و میگوید که بهترین طریقی که اوقات کردید شما باین چیز این چهار چیز است * البک و د
و المعوط و الحجامه و المشی * و بفتح لام و معوط بفتح سین و حجامه مت بکسر عا و مشی بفتح میم و کسر شین معجمه
و ثلثه یا اما ل و در روی که نوشانیده و ریخته شود از جانب دهن و لای دهن و در جانب دهن و از آنکه در جانب هر چیز را
گویند اما معوط و روی کدر بینی ریزند و اما حجامه خون کشیدن بکسر میم و آنرا معجمه نیز گویند چیزی که
بر روی خون کشند و آن آلتی است مثل شاخ حیوان که از لای بر جای خون نیشها زنند و آن شاخ را در دهن نهاد و خون
را بکنند روشن عوب این چنین است و حجامه نام این نوع خون کشیدن است و ظاهر آن است که بلك و کدر و خون
کم کردن چنانکه مادت اهل این دیار است در حکم آن است حاصل آنکه حجامه مقابل فصل است بمعنی رگ زدن

اما مشورتی قیم و کمر شین و تشک یا بر وزن فعل در اورو معهل را گویند مشتق از مشی بمعنی را در رفتن و دارو را
 معهل بر معنی از او در مشی می آرد برای قضای حاجت و مشو مثل عد و بر وزن فعل و مشاء بر وزن سماء نیز آید و ذخیرما
 آنکه شلتم به الا ثلث و بهترین چیزهای که هر مه کنیک شما بد آن چیز اثلث است و فانه لیلوا البصر وینبت الشعر و زیرا که
 آن درشن میکرد اند چشم را و میرویانند موی پلک را و ان غیر ما تحتجمون فیه و بد رستیکه بهترین روزهای که حیامت
 کنیک در آن و یوم مبع عشرة و روز هفتیم است و یوم جمع عشرة و روز نوزدهم و یوم احدی و عشرین و روز بیست
 و یکم زیرا که خون بلکه جمیع رطوبات از ازل ماده قانصاف آن در تزیید و غلبه و جوش است و در آخر در نقصان و سردی و فرو
 نشستن پس ارساط ماده مناسب است باعتبار خصوص این سه روز و تفصیل احکام حیامت و تعیین اوقات آن باعتبار
 ایام ماه هفتمه در کتاب الطب والرقی بیاید انشاء الله تعالی و کعبه ابن عباس و ان رسول الله و بد رستیکه پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم حیث عرج به و قتیکه بالای همان برداشته و را و ما مرطی ملا من الملائکه و کتلت شع آن حضرت
 بر هیچ جماعه از فرشتگان و الا قالوا مکر گفتند آن جماعه بانحضرت و عایک بالحقما و بر توباد احتیاج مع این حدیث
 نیز شامل آن می تواند بود و رواه الترمذی و قال من احادیث حسن غریب و عن عایشة رضي الله عنها ان النبی صلی
 الله علیه و سلم نهی الرجال والنساء عن دخول الحمامات و روایت است از عایشه که آنحضرت نهی کرده بود از مردان و زنان
 زنرا از در آمدن حمامها و ثم رخص للرجال بعد اذان رخصت کرد مردان را بعد از آمدن حمام ان هم بشرط ان یدخلوها
 بالیما زر بشرط آنکه در آن یدخل بامیزها و میز بر کسر میم بمعنی از ازار است و رواه الترمذی و ابی د اورد و عن ابی الملیح
 هذلی تابعی بصری است نام وی عامر بن اسامه یا زید بن امامه مات سنة اثنین و عشرين و مائة و بد رستیکه صحابی
 است و قال و کفتم و قد م علی عایشة نحره من اهل حمص و قد آوردند بر عایشه زنان از اهل حمص بکسر حاک و سکون
 میم نام بلد مشهور است و فی القاموس حمص کوره از شام است اهل او یمانیون اند و نقالت و پس گفت عایشه مرا این
 زنانرا من این اثنین و از کجا بد شما ای زنان و قلن من الشام و گفتند این زنان از ولایت شامیم و قالت و کفتم عایشه
 و یمنکن من الکورة التي تدخل نساء ما الحمامات و پس شاید که شما از ان شهر و از ان ناحیه آید که می در آن یدخل زنان
 آنجا حمامها را و قلن بلی و گفتند آن زنان آری ما از آنجا مییم و قال و کفتم عایشه و فانی سمعت رسول الله و پس بد رستیکه
 من شئیل و ام پیغمبر خدا را و صلی الله علیه و سلم یقول و که میگوید که لا تتباع امرأة ثیابها و از تن بر نکشد هیچ زنی جامه های
 خود را و فی غیر بیت زوجها و در غیر خانه شوهر خود و الا هتکت العتر و بکمر سین مکر آنکه در یدل بود در و بینها و بین
 ربه و میان خود و میان پروردگار خود و فی رواية و آمده است در روایتی و فی غیر بیتها و بجای فی غیر بیت
 زوجها و الا هتکت عترها و بینها و بین الله و بجای بینها و بین الله و موجب هتک عتر جهت
 آنکه چون پروردگار تعالی از برای پوشیدن عورت لباس پیداکرد و امر بهتر کرد لا جرم در کشف عورت هتک ستر
 باشد و بر انداختن پرد و حیاء و عبودیت و رواه الترمذی و ابی د اورد و عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال ستفتح لكم ارض العجم و زود باشد که فتح کرده شود برای شما زمین عجم را و و ستجدون فیها بیوتا و زود باشد
 که بیا بید در ان زمین خانه ها را که و یقال له آنچه امات و گفته می شود مردان خانه ها را حمامها و نلاید خلنها الرجال و
 پس باید که در نیاید حمامات را مردان و الا بالازر و بضم حمزة و سکون زای جمع ازار و و امنعوها النساء و منع کنیک
 از در آمدن در حمامات زنان را یعنی مطلقا خواه با از برایی از از برای آنکه زنان از سرتاپا عورتند و مردان را در عورت
 که از ناف تا زانو است پوشیدن ازار کافی است و الا مریضة ارنه و مکر در حالی که بملر باشند زنان و بجهت علاج
 و مدارات در ایند یا زانید باشند و برای غسل جنابت در آن یدل یا بعد رد یکروعلتی دیگر و بی عذر در آمدن زنانرا

در حمام جا نریمد * رواه ابوداؤد * وعن جابر بن النبی صلی الله علیه وعلیه السلام قال من كان یوم من یوم بالیوم الاخره
 کحیه ایمان آورد بخدا و روز قیامت * فلا یدخل الجنة * پس بایک که در تپا یل حمام را بی ازار * ومن كان یوم
 بالله والیوم الاخر فلا یدخل الجنة * پس بایک که در تپا یل حمام را بی ازار بی ازار * ومن كان
 یوم من بالله والیوم الاخر فلا یجلس علی ما ید * علیها الخیر * پس بایک که نه نشیمن بر طایفه که می شود
 یروی شراب * رواه الترمذی والنسائی * بل انک در آنکه در آن حضرت صلی الله علیه وعلیه السلام حمام را در بعضی کتب
 نقله آمد * ولیکن نزد اهل حدیث صحیح نیست و محل یثبته در آن روز یافتن منسوب بوضع اسف و صحیح آن است که آن
 حضرت هرگز در حمام نرفته بلکه حمام را بایک در حمام میکه مشهور است در مکه معظمه بحمام النبی همانا در محلی که آن حضرت
 در آن یکبار غسل کرده بنا ساخته اند و احتمال دارد که تعمیه بحمام نبی بجهت آن زبان زد شده که در جانب یسوی و نواحی
 آن محل واقع است والله اعلم اما ذکر حمام در احادیث واقع شده است چنانکه در کتاب مذکور شد و جز آن احادیث دیگر
 نیز ورود یافته سیوطی در جمع الجوامع از طایفه و مسلمانان از مصنف ابن ابی شیبہ آورد است که فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه وعلیه وسلم حن رکنید خانه را که آنرا حمام خوانند گفتند یا رسول الله وی تنقیه میکند از وسخ و اذی فرمود پس هر که در آن
 او را از شما بایک که احتیاط رکنید و بی ازار نه در آنید و در حدیث دیگر آورد که بل خانه ایست حمام که رفع کرده میشود روی
 اصوات و کشف کرده می شود عورات و نیز آورد که در حدیث خطاب نوشت بنیالنبی ابو موسی اشعری که بمن رسید است
 که اهل اصار حمامات پیداکرده اند و بایک که بزرگ و آید و روی هیچ یکی مکرر میزد و کونه کند خدا را و تعالی را در روی تابیدن
 آید و غسل نکند و کس از آناء را حد و نه در آید زن در حمام مکرر آنکه بیمار باشد یا بضرورتی دیگر وجود مرد در آنجا
 نبود و از خواندن قرآن در حمام نیز منع کرده اند

الفصل الثالث * عن ثابت * ثابت بنانی از

کبار علماء و مشاهیر تابعین است بزرگ بود و لباس فاخره می پوشید و گفته اند که هیچ کس متعبد ترازی و رزمان وی
 نبود و از مصاحبان انس بود و چهل سال با وی صحبت داشت انس گفت مرخص را اهلانند و ثابت از کلب های خیر است * قال
 سئل انس عن خضاب النبی * گفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک از خضاب پیغمبر خدا * صلی الله علیه وعلیه وسلم فقال *
 پس گفت انس * لو شئت ان احدث * اگر میخواستم که شمار کنم * شططات کن فی راه * مویها ثبته * میباید بودند در سر مبارک
 وی * ثبات * شمار میکردم و شطط بفتح شین و میم موی سفید که در رعیه باشد اشته مرد و موی را کوبید که مویهای سیاه
 و سفید موزج دارد یعنی آنحضرت جز چند موی سفید معذ و دن داشت خضاب برای چه کند و لهذا گفت * ولم یشتب *
 و خضاب نکرد آنحضرت * زاد فی روایه * زیاده کرد انس یا ثابت از انس در روایتی این عبارت را که * وقد
 اغتصب ابو بکر بالناء و الکتم * و بتحقیق خضاب کرد ابو بکر رضی الله عنه بشمار و کتم هر دو * و اغتصب عمر * و خضاب کرد
 عمر رضی الله عنه بالناء بفتح * بقاء تنها متفق علیه * و عن ابن عمر انه کان یصفر لیسینه بالصفره * و مرویست از ابن عمر
 که وی زرد میکرد لیسینه خود را بصفره که نام نوعی از طیب است که در روی زردی است * حتی یمتلئ ثیابا به من الصفره * تا آنکه پر
 می شد جامه های وی از صفره * فقیل له * پس گفته شد ابن عمر را * لم تصبغ بالصفره * چو آنکه میبندی بصفره * قال انی رأیت
 رسول الله * گفت ابن عمر زیرا که من دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وعلیه وسلم یصبغ بها * رنگ میکرد بصفره * و لم یکن
 شیء احب الیه منها * و نبود چیزی محبوبتر بسوی آنحضرت از صفره یعنی از رنگ کردن بصفره * و قد کان یصبغ بها ثیابه
 * و بتحقیق بود آنحضرت که رنگ میکرد بصفره جامه های خود را * کلبها * همه جامه هارا * حتی مامته * تا آنکه رنگ میکرد
 صامه خود را * رواه ابوداؤد و الترمذی * و شراح اختلاف کرده اند که مراد بقول ابن عمر که گفت رنگ میکرد آنحضرت
 چیست یا رنگ کردن مویها مراد است یا جامه هارا ظاهر از سیاق کلام آن است که رنگ کردن موی مراد باشد زیرا که رنگ
 کردن جامه بعد از ری بیان کرده است مگر آنکه مقصود از آن تعمیم ثیاب باشد بعد از ثیاب مطلقا و منی با بقرینه آنچه

ما بقية الخشب كان يصغر لحيته بالورق والزعفران اما چون مقرر شده است که آنحضرت خضاب نگرفته پس باید که رنگ کردن
 چایمه مراد باشد مگر بتاریلی که سابقا بن این اشارت کردیم که مراد بزرگ کردن مالیدن و شستن بقبول تطهیر و تظیف است
 اما آنکه گفتگان یهانیها به کلیه چون مراد بصورت نوعی از طیب است که در آن بصورت است اشکالی نبود و باید که
 اران طیب خلوق میاد نباشد که در وی زعفران است چه بعد از آن اجتناب کلی معلوم شد و جواب سلام ندان آنرا که بن این
 مشروط بود و امر بشستن آن کرد بمبالغه و فرمود که مقبول نیست نماز آنکه در جسد وی چیزی از خلوق است پس مراد
 بدن و ریس و مانند آن باشد و اگر این را حمل بر زمان ما بقی از نهی کنند و منسوخ دارند نیز صورتی دارد
 والله اعلم و طیبی گفته که در حدیثی خود را بصورت وقتی بستر ترک کرد آنرا روایت کرده شده است که
 ابوامامه و جری بن عبد الله و مغیره بن شعبه رنگ میکردند بصورت و سعید ابن جبیر گفت قصد میکنند یکی از شما بنوری که
 پیدا کرده است خد ادر روی وی پس دور میکنند و می پوشانند آن نور را بود و رضی الله عنه و صفیل موی سر روی
 از اینجا معلوم شد که در سلف نیز اختلاف بود در خضاب اگر چه بصورت باشد و این سخن سعید بن جبیر موی آنست که
 ما آنکه بخل کردیم که خضاب مرگمی را است که پیروی وی خورش نماز نورانی نباشد اما آنرا که نه چنین بود خوب نیست و آن
 امام نووی نقل کرده اند که گفت مختار آن است که آنحضرت در وقتی رنگ کرد و در اکثر اوقات آنرا ترک داد و نقل
 کرد موی آنیچه در روی و در نقل خود صادق است و کعبه نووی که این تاریل متعین است از کتاب آن از جهت جمع میان
 احادیث که در صحیح آمده اند و الله اعلم و عن عثمان بن عبد الله بن مرثب * بفتح ما ابو عبد الله الاعرج الطائفی مولی
 ابوطالبه بن عبد الله رضی الله عنه در عراق می بود معلوم است در تابعین نفع است روایت دارد از ابو هریره را بن
 عمر و جابر بن سمره و ام سلمه و روایت دارند از وی ابو حنیفه و ثوری و غیره ما قال * گفت عثمان * دخلت علی ام سلمه
 در آمدن ام سلمه بر ام سلمه رضی الله عنها فاخرجنا الینا شجر من شجر النبی * پس بیرون آورد ام سلمه موی را از مویهای پیشین
 صلی الله علیه و سلم مشغوبه خضاب کرده شده و رواه البخاری * مگر آن خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را
 تاریل میکنند که ام سلمه آنرا خضاب کرده بود تا مسکیم یا یستند و باقی ماند یا بجهت کثرت خلط طیب بدن در رنگ
 مشغوبه می نمود چنانکه در حدیث دیگر آمده است که دیدیم موی آنحضرت را نزد انس بن مالک مشغوب نیز همین
 تاریل کرده اند و عن ابی هریره قال اتی رسول الله * آورده شد نزد پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم بختی * مخنشی را
 که قال حصیب یلهیه و رسوله بالحناء * بتحقیق رنگ کرده بود آن مخنث دست و پای خود را بختنا و مخنث مودی را کویند که
 تشبه از زنان کند در لباس و حرکات و سکنات و مانند آن بفتح نون و کسر آن و ذکر این مخنث و کتاب نکاح در باب نظر
 بخطوبه و بیان عورات کل شده است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم ما بال هذا * چه حال
 دارد این شخص که این چنین میکند قالوا یتشبه بالنساء * گفتند که وی مشابه می سازد خود را بزنان و مخنث است * فامر
 به نفعی الی النقیع * پس فرمود آنحضرت به راندن و دور کردن و بر آوردن او را پس راند و شد و بر آورد و شد بموی
 نقیع بنون مفتوحه و قاف که نام موضعی است در مدینه مطهره * فقیل * پس گفته شد * یا رسول الله الا تقبله * آیا نمیکشی او را
 یعنی اگر بفرومائی بکشیم او را که یا عت فسق و فساد است * فقال انی بهیمت * پس گفت آن حضرت بد رستی که من منع کرده
 شد * ام از جناب الهی تعالی * عن قتلا المصلین * از کشتن نمازکنان ظاهر اکنایت از اسلام است و بقولی که معلومان
 اگر نمازکنان را در اجاب القتل است محمول بر ظاهر است * رواه ابوداود * و عن الولید بن عقیبة * و لی بن عقیبة یضم عین و مکنون
 قاف بن ابی معیط یضم میم و فتح عین و مکنون قستانیه و طای مهمله قرشی موی برادر عثمان بن عفان از یکمادر که نام
 واریدی است از طبقا است اسلام آورد و در روز فتح و نزد یک رسید بود ببلوغ و الی کرد انید او را عثمان بکوفه و بود
 از مردان قریش و شعرا ایشان به ترحل زد او را عثمان رضی الله عنه در شرب خمر و عزل کرد از کوفه مات فی ایام معاریه

حلیه من مل انت * وعن ابن المسیب * وروایت از سعید بن المسیب که نیز تابعی است بزرگ * سمع يقول * شنید *
 ثاب بن المسیب که منی گفت * ان الله طیب * بد رستی که خدا ی تعالی پاک است * بحسب الطیب * دوست میدارد پاک را
 * نظیف * پاکیزه است * بحسب النظافة * دوست میدارد پاکیزگی را در صراح طیب را بمعنی پاک و نظیف را بمعنی پاکیزه
 گفته رشک نیست که مرد و معنی قریب و معاصی هم اند کو یا پاک کنی بیاطن متعلق داشته و پاکیزگی بظاهر و قاصر من گفته الطیب
 معروف و النظافة البقاۃ ظاهر این نیز باعتبار همین است که گفتیم والله اعلم و در معنی طیب و توصیف الله تعالی بد ان کلامی
 نفیس است که در شرح آنرا نقل کرده ایم * کزیم بحسب الکرم * الله تعالی بزرگ و عزیز است دوست میدارد بزرگی و عزیز
 را * جواد بحسب الجود * بخشاینده است دوست میدارد بخشش را * نظفوا * پس چون حق تعالی دوست میدارد نظافت را
 شما نیز نظیف کنید و پاکیزه دارید همه چیز خود را * اراد قال * راف از ابن المسیب میگوید که من می برم او را یعنی ابن المسیب
 را که گفت * افیتکم * یعنی پاک داری صحنهای پیش خانه را یعنی خانه و پیشی درها و استانه ها را پاک و بی خاشاک داری
 * ولا تشبهوا بالیهود * و مشا به یهود که صحنهای خانه را چرکین و نا پاک میدارند و در روایتی دیگر زیادت کرد *
 این عبارت را که بجهت نوالا کباء فی دورهم یعنی جمع میکنند یهود خاشاک و سرکین را بر در و راهها و خانه های خود
 و گفته اند که پاکیزه داشتن صحن خانه کثافت است از کرم وجود زیرا که در خانه و صحن مرا می چون لطیف و پاکیزه بود
 مردم را و مهمانان را رغبت و داعیه نزول و زور و بیشتر و قوی تر کرد * فذکرت ذلك لما جرب من مسمار * و از حدیثی حدیثی
 از ابن المسیب میگوید که چون شنیدم از حدیثی را ذکر کردم آنرا از من جرب من مسمار را که نیز تابعی بزرگ است
 مولای سعد بن ابی وقاص و پس سیدم که بتو نیز این حدیث که ابن المسیب میگوید رسید است * قال * گفت من جرب من
 مسمار * حدیثی که نقل کرد مرا این حدیث را * عامر بن سعد عن ابیه * از پدر خود که سعد بن ابی وقاص است رضی الله عنه
 و عامر بن سعد تابعی ثقة است * عن النبی * روایت کرد پدری که سعد است از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم مثله * مانند
 این حدیث * الا انه قال * مکرر همین تفاروت که گفت من جرب من مسمار را بن مبارک * نظفوا افیتکم * پس در روایتی دیگر
 افیتکم بصریح مل کور است و کما نرا در ان حدیثی نیست چنانکه در روایت ابن المسیب بود * رواه الترمذی * و عن یحیی
 بن سعد انه سمع سعید بن المسیب يقول * وروایت است از یحیی بن سعید انصاری مل نی که تابعی ثقة است و روایت از سعید بن
 تا بعین دارد و بعضی تا بعین نیز از وی روایت دارند که وی شنید سعید بن المسیب را که می گفت * کان * بود * ابراهیم خلیل
 الرحمن اول الغامضین الضیف * اول از میان که گرفت مهمان را یعنی مهمانی اول از وی بوجود آمده * و اول الناس
 اختن * و اول کسی از مردمان که ختنه کرد * و اول الناس قص شاربه * و اول کسی است که پخت کرد برود خود را
 * و اول الناس رای الشیب * و اول کسیکه دید پیری و جوی هیل را * فقال یارب ما هذا * پس چون ناگاهان پیری او را
 دریافت گفت ای پروردگار من این چیست * قال الرب * گفت پروردگار * تبارک و تعالی و قاری ابراهیم * ابن پیری
 باعث حلم و وقار و کران باری است که از سبکی در راه و لعب و ارتکاب معاصی بازدارد ای ابراهیم * قال رب زدنی وقاراً *
 گفت ابراهیم ای پروردگار من زیادت کرد این مرا موجب وقار را که پرست * رواه مالک * و سیوطی در حاشیه موطا چیزهای
 دیگر از او روایت ابراهیم زیادت کرده و گفته که وی اول کسی است که بگرفت ناخنان خود را و اول کسی که در موی هر فرق
 نهاده و اول کسی که استعمال حدیث کرد یعنی باهن موی عانه و جز آنرا بختود و اول کسی که سر او را پوشید و اول کسیکه خضاب
 کرد بختا و کتم و اول کسی که خطبه خواند بر منبر و اول کسی که کارزار کرد در راه خدا و اول کسی که ترتیب داد در بیار است
 لشکر را در جنگ میمنه و میسر و مقلد و قلب و اول کسی که معافه کرد یعنی با مردم نزد ملاقات و اول کسی که اشکها ساخت
 و بخور آن را و الله اعلم * باب البصائر * جمع تصویر بمعنی صورت ساختن و مراد اینجا صورتها است فی الصراح
 تصاویر صورتهای بر آن کشته از چوب و گل و جز آن

علیه وعلیه لاند خل الملا شکه * گفت ابو طلحه انصاری که از مشاهیر صحابه است که گفت آن حضرت در نسی اینک فرمودگان
 بیتانیه کلب * خانه را که در وی سک است * و لا تصاورو * و در نمی آیند فرشتگان در آن خانه که در وی صورتها است
 متفق علیه * و گفته اند که مراد کلب در صورتی است که حرام است نگاه داشتن آن و آنکه نه چنین است چنانکه سک نگاه دارند
 برای شکار یا برای محافظت و حرامت زراعت و کوهچند آن یا صورتی که خوار و یا مال باشد در بطاط و روغن و روغن
 و غیره آن مانع دخول ملائکه نبود و بعضی گفته اند که این حکم عام است و وجود کلب و صورت در خانه مانع از در آمدن
 فرشتگان است مطلقا اگر چه در صورتی باشد که نگاه داشتن آن حرام بود زیرا که احادیث وارد درین باب مطلق اند
 و مقید باین خیل نه و نیز گفته اند که مراد فرشتگان اند غیر کتبه و حفظه که مفارقت نکنند آدمی را در هیچ حال * و عن ابن
 عباس عن میمونته * این عباس و روایت میکند از میمونته که از امهات المؤمنین است و خانه او است * این رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اصبح یوما * که آنحضرت صبح نمود در روزی * و اجما * خاموش و اندر همگی فی الجراح انما جوم خاموش شدن
 از اندوه و غم * و قال * و گفت آن حضرت در بیان سبب دلگیری خود خطاب به میمونته یا به یکی از امهات المؤمنین کرده
 یا در نفس خود با خود بطریق تعجب و تعجیر فرمود * ان جبرئیل کان وعدنی ان یلقانی الیله * که جبرئیل وعده کرده
 بود مرا که ملاقات خواهد کرد مرا امشب که کن شد * فلم یلقنی * پس ملاقات نکرد مرا * ام * حرف تنبیه است اصلش
 اما حذف گردیده شد چنانکه از ماء استفهامیه حذف میکنند و لم یم * والله * سوگند باشد * ما افلحنی * خلاف
 وعده نکرد جبرئیل مرا مگر بجهت همین و غرضی یا معنی آن بود که هرگز بمن خلاف وعده نکرد * الا ان چون امر کرد * ثم *
 پیوسته چون تفکر کرد و رسید آن * وقع فی نفسه * افتاد در دلش تشریف وی * جبرئیل * سک بجهت افتاده بود فی القاموس
 جبر و بتعلیل جیم سک بجهت و شیر بجهت * تحت قسطا * زیر خیمه که بود مر آن حضرت را فسطاط و راضل نام خیمه است که در
 سفر باشد و مراد اینجا پرده ایست که در خانه می باشد چنانچه حمله و مانند آن کنایه و در بعضی روایات آمده که در
 میخانه آنحضرت بود زیر پرده و از ظاهر تشریف وی رفته بود * فامر به خارج * پس امر کرد آنحضرت به بر آوردن این ملک
 بجهت پس و رن آوردن * ثم انزل بیل الماء * پیوسته گرفت بدست شریف خود آبی را * فنضح مکانه * پس آب پاشید آنحضرت
 در رجائی که شسته بود آن ملک بجهت و بشفقت آنجا را * فاما امی * پس هرگاه شام کرد آنحضرت یعنی چون شام در آمد * لغیه *
 پیش آمد آنحضرت را * جبرئیل * فقال * پس گفت آنحضرت به جبرئیل * لقد كنت وعدتني * و اینست تحقیق بودی
 تو که وعده کرده بودی قومرا * ان تلقانی البارحة * که ملاقات خواهمی کرد مراد شب زبان عرب بر این است که شب
 کن شته را اگر پیش از زوال یاد کنند الیله که در اول حل است * گفت وعدتی ان تلقانی الیله و چون بعد از زوال
 گویند البارحة خوانند چنانکه اینجا گفت * قال * گفت جبرئیل در جواب آنحضرت و بیان علل و تقصیر و تاخیر خود
 * اجل * آری وعده کرده بودم * و لکن لا ندخل بیتانیه کلب او صوره * لیکن ما فرشتگان در نمی آیند خانه را که در وی سک
 است یا صورت از اینجا معلوم کرد که وجود کلب در خانه مانع از دخول ملائکه بود اگر چه در صورتی باشد که نگاه داشتن
 آن حرام نباشد چه پنهان شدن آن ملک بجهت و فراموش شدن آن عذری صریح بود در وجود وی و با وجود آن جبرئیل
 را آمد * یا صبیح رسول الله * پس هیچ کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یومئذ * آن روز که شنید از جبرئیل این سخن
 را * غامر یقتل الکلاب * پس امر کرد بکشتن سگان * حتی انه یا مر * تا آنکه چنان شد که امر میکند * بقتل کلب السائط
 الصغیر * بکشتن سگ بوستان خرد که در وی چند این احتیاج بر وجود سک و محافظت آن نبود * و یترک کلب السائط الکبیر *
 و میکند اشک بوستان بزرگ را که در وی زیادت احتیاج است بمحافظت و باستانی از اینجا ظاهر می شود که مکی که احتیاج
 است به نگاه داشتن وی مانع نیست از دخول ملائکه * و وارد محام * و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم لم یترک فی بینه
 کفایت عایشه نبود آنحضرت که میکند اشک در خانه خرد * شیئا * چیزی را از جنس ظرف یا جامه یا مانند آن * فیه تصالب * که

خزوی تصاویر بود. **الانقضه** * مکرر آنکه می شکست آنرا و ابطال می نمود و الاقضه نیز آمده * **رواه البخاری** * و تصاویر جمع تصاویر است بمعنی تصویر صورت صلب و صلیب چلیپا می ترسایان که در چوب را برهم نهند که هر یکی تقاطع کنند دیگر برابر صورت شخصی که از او بردار کشید باشند و اصل وی آنست که تصاویری که برند که عجمی علیه السلام را بر او بردار کشیدند و اندک دیگر این شکل را در اکثر چیزها رعایت کنند و در کردن از یزدن و پیوستن بجهت احضار آن صورت غریبه و تجمیر بر آن و ثوب مصلوب کوبیدن آن جامه را که در روی صورت صلیب را کشیدند باشند گفته اند که مراد به تصاویر اینجا تصاویر و تماثیل است مطلقا و عتها آنها اشترت غرقه * **هم از عایشه آمده است** که وی خزید غرقه را بشم نون در را و یکسرها و در بعضی حواشی بنقل از هیوطی مثلثة النون و الراء و مصادد بمعنی بالون و جمع وی نمارق چنانکه در قرآن مجید آمده که و نمارق مصفوفة پس عایشه رضی الله عنها بشرب نمرقه را که * **فمما تصاویر** * در روی صورتها بود * **فلما راها رسول الله** * پس هرگاه که دید آن نمرقه مصور را پیغمبر خدا را * **صلی الله علیه و سلم** قام علی الباب فلم یدخل * **ایستاد** بود در پیش در بنیامد در خانه که نمرقه بود در روی * **فعرقت** * پس شنید خفت ما یشته و در بعضی نسخ نصرت بشم تا بر صیغه متکلم یعنی گفت عایشه پس شناختم * **فی وجهه** * در روی مبارک آنحضرت * **الکراهه** * که خورشید را از وجود آن نمرقه * **قالت** * گفت عایشه * **فقلت** * پس گفتم * **یا رسول الله** اتوب * **توبه** میکنم و یا زمینگردم بعد از حوائی * **الی الله و الی رسول الله** * بخوی خد او بخوی رسول وی * **یاذا** اذنبت * چه گناه کرده ام وجهه نقصین واقع شده از من که در بن خانه در نمی آید * **بیت** * اخبرای آموی مشکین که زمینی از ما * **چه** خطا رفت و چه کردیم وجهه دیدی از ما * **فقال رسول الله** * پس گفت پیغمبر خدا * **صلی الله علیه و سلم** ما بان هذا النمرقة * **چیز**ست حال این نمرقه و از کجا آورد این را * **قالت** فالت اشتریتها لک * **گفت** عایشه کهتم خزیده ام این را از نوای تو * **لمتقبل علیها** * تا به پیشینی تو بران * **و ترمسها** * و بالین گیری از رانگیه کنی بران * **فقال رسول الله** * پس گفت پیغمبر خدا * **صلی الله علیه و سلم** این اصحاب من و انصور * **بن** زمینیکه سازند کن این صورتها * **یعنی یوم القيمة** * عذاب کرده می شوند روز قیامت * **و یقال لهم** و گفته میشود مرا بشمار اظراف از من چیزی * **احجوا ما خلقتم** * زنده کرد این و جان بدید من چیزی را که پدید آورد این را و آنرا تصور نموده اند * **و قال** * و گفت آن حضرت بعد از بیان قبح صنعت تصویر از برای بران کرا صحت اصحاب و نگارندگان آن در خانه * **ان البیت الذی فیهِ المصور** * **بن** زمینیکه خانه که در روی صورتها است * **لا تدخله الا نیکة** * در نمی آید آن خانه را و فرشتگان و محرم نمیکردند آنرا و برکات ایشان اهل آنجا نه را * **متفق علیه** * از این حدیث نیز معلوم میگردد که وجود صورتها در خانه اگر چه حرام نباشد چنانکه شمع * **یعنی از بن نواری** بران رفته مانع است از دخول ملائیکه چه تصویر و مصادد و مانند آن حرام نباشد کذا قال الطیثی * و عتها انها کانت * **هم** از عایشه آمده که بود وی رشی الله منها * **قال** فخلت بت تحقیق گرفته بود * **علی سهوة لها** * بر صفت که پیش خانه بود مرا و در بعضی گفته اند که * **یوه** خانه خردی و در وقت در زمین بنگار شقیب شبیه بشزانه که در وی متاع نهند * **سخرانها** اما ثیل * **پرد** که در روی صورتها بود * **فنهکة الیمنی** * پس بدید آن پرد را پیغمبر * **صلی الله علیه و سلم** فاخلت منه نمرقتین * **پس** ساخت عایشه از آن جامه مصور که از این پرد گرفته بود و بالین * **و کانتانی الیمن** * و بودند آن دو بالین در خانه * **یجلس علیهما** * می نشستند آنحضرت بران دو بالین * **متفق علیه** * این حدیث بظاهر با حدیث سابق معلوم شد که تصویر و مصادد مانع است از دخول ملائیکه اگر چه حرام نباشد پس گفت اشتن نمرقتین در بیک چکوفه باشد جوایش میگویند که این تماثیل مصور محرم که صور حیوانات است نمود و هتک ستوا از جهت آنست که در حدیث پائیان بیاید که بخدای تعالی نمرموده است که هتک و کل را نیامه بپوشیم و اگر فرضا صور محرمه بود هنرمای آن از نمرقتین بر لبی شد و بود و بعضی گفته اند معنی هتک قطع و محو صور است که در روی بودند کذا قال الطیثی * و عتها ان الیمنی **صلی الله علیه و سلم** خور : **فی غزوات** * **هم** از عایشه است که آن حضرت بر آمل برای غزوة از غزوات * **فاخلت** **بها** **نمطها** * پس گرفتم بعد از بر آمدن آن حضرت یزای غزای نمطی را و از

بفتح نون و مهم اوقن از تمام لطیف است که ریشه ها بازيك دارد و آنرا بر هودج می اندازند و از آن بزد و نیز میگردند جمعه
الطماط و مشورت علی التاب * پس پوشیدم آنرا بر دوزخ * تضاد م * پس هنگامیکه از سفر باز آمد آنحضرت و در آن مکان
نزدای الطماط * پس دید نظر را که پوشیده بودم در آن مکان * فیصله به * پس کشید آن حضرت آن نظرا بر دوزخ * حتی هتکه *
تا آنکه پاره کرد آنرا و بعضی گفته اند که بود در آن نظرها صورتهای اسبابان بآل دار پس تلفت کرد و میخواهست آن صورتهای
اما سیاق حدیث ناظر در آن است که منع رفتن از جهت صورت نبود بلکه از جهت کراهت پوشیدن دزد و یار بود اینجا
چنانکه گفت * ثم قال ان الله تعالى * بیشتر گفت آن حضرت که خدا ای تعالی * لم یامرنا * امر نکرد * است مبارک * آن نکسو
الشجاره و الطین * که پیوسته ایم سنگ و گل را و طبعی گفته که کراهت تزیین است نه تشریفی چنانچه علم اموالی بدان دلالت
براهی تکلیف و باز وجود آن تغییر داد و غضب نمود و پاره کرد از جهت عظام شان اهل بیت شریفی در ترویج و تقوی و درین
بذل است ایضا و ساین مل کوروش * متفق علیه * و عندها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * و هم از مایشه است از آنحضرت
که فرمود * اشد الناس علی بایوم القيمة * سخت ترین مردم از روز قیامت * ان الله یضامون * آن کسانی اند
که مشاهرت میکنند * بنیای الله * به پندایش خدا ای تعالی یعنی مقصود آن که بیکری میسازند چنانکه چهره تعالى
صورتی را می آفریند و لهذا علی اب میکند ایشان را که چرا جان نیز نمی بخشند * متفق علیه * و عن ابی هریرة قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول قال الله تعالی * کما یزهر یرة شیم * آن حضرت را که می گفت خدا ای تعالی
* من الظلم من ذهب لخلق کسلی * و کیست ظالم تر از کسی که رست که پند میکند همچو پند کردن من یعنی بیکری میسازد
چنانکه من میکنم را این در حقیقت پند کردن نیست از همان اجزا و مواد که پند آن کرد * و خدا است ترکیبی میسازد که
بیکری می نماید و گمان می برد که من ساخته ام و کرد و ایجاد دوی پند آن کردن از دل * فلیخلقوا ذرة * پس باید که پند
کند و از دل تم بوجود آورد و ذره را که بمعنی مورچه هر دو است یا آنچه در مواهی نماید از غبار در روزن خانه از شعاع
آفتاب و ظاهر آن است که مراد اینجا معنی اول است چه ذره ها فوا را بقیه جزو جود و همنی نیست و اطلاق خلق
بر ذرات حقیقتی اندارد مگر مقصود مبادی باشد * و لیسئلوا حبة و شعيرة * یا پند آن کنند دانه از دانه یا دانه جو را و این
تخصیص بعد از تعمیم است در عرف مذکور میگرداند از میان جموع برای بیان قلت و تواند که مراد اینجا آن در اندر سرخ
باشد که در وزن آنرا نصف طموج میدارند و چون نام وزن است کمتر از حبة امل کور و حبه بمعنی پاره از شعاع نیز آمده
چنانکه در تافوس گفته * و عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اشد الناس
علی اباعن الله المصورون * سخت ترین مردم از روز قیامت آن است که پند آن جمعه که بر ایشان
خداست سخت کنند ایشانند بقرینه آنکه در بعضی روایات بگفته من که افاده تبیهیض کنند نیز آمده * متفق علیه * و بعضی گفته اند
که این وعید در حق آنکسی است که تصویر اشیاء میکند تا عبادت کرده شوند از غیر حق تعالی و این شخص کافر است پس
اگر بترویج اب سخت رود و در نهایت بعضی گفته اند آنکسی که بقصد مضامین و مشاهیر بتین اصوات کند و نیز کافر
است و خداست بروی سخت است و هر گفته باین قصد کند فاسق است نه کافر و حکم وی حکم مرتکب به اثر مجامی است و اتفاق است
بر آن که مراد تصویر حیوانات است نه اشجار و مانند آن و معنی اطلاق مصور بر اول است و درم را نقاش گویند و مجامد
تصویر در تحت بار در آن نیز مکرر ذرشته و نزد محققین جمله این باب بی گناهی نیست و داخل لهور لعب و ما لا یعنی
است * و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * ابن عباس گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
* کل مصور فی النار * هر صورت کرد در آتش دوزخ است * لیجعل له * پند آن کرد انیده می شود مرا و را * بكل صورة صورها * بهر
صورتیکه ساخته است آنرا * نفس * ذاتی و شخصی * یجعل به فی جهنم * پس خدا اب میکند آن نفس آن صورت کرد در دوزخ
و در اکثر نسخ اصول نهاده است و برین نقل در جمیع اوراق معتاد است یعنی پند آنکس که خدا ای تعالی بر ای وی نفی را

و قال ابن عباس فان كنت لا بد فاملا * پس اگر هستی تو البته ما زنده صورت را * فاصنع الشجر وما لا روح فيه * پس
بما صورت درختان را چیزی که نیست جان در وی و در تصویر ثیاب برای لعب بنا ت رخصتی هست لیکن امام مالک مکرره
داشته خریدن آن مردمان را و بعضی گفته اند که اباحت آن منوع است * متفق علیه * و عنه قال سمعت رسول الله *
وهم از ابن عباس است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * که وی میگفت * من تعلم بحکم لم یر * کسیکه
دعوی کند و بدو روغ بر بندد خوابی را که ندیده است آنرا و حلم بضم حا و حکون لام و ضم آن آنچه کمی در خواب بیند * کلف
ان یفعل بین شعیرتین * تکلیف کرده می شود انکس بقصص تعجیز که بر بندد در به پیوند میان دو جو * و لن یفعل * و هرگز
نمی تواند کرد آنرا یعنی او را عذاب میکنند و بران می اندازند که در جورا بیکدیگر پیوند دهد و یکی کرد اند و چون نمی کند باز
عذاب میکنند پس همچنین در عذاب می باشد و مناهیت میان فعلی که بدو روغ بر بختن خواب است و میان بستن در جو
بیکدیگر آن است که چنانچه سخنان را بدو روغ بهم بر بخت و پیوند کرد میان دو جو نیز پیوند کند و بر بندد و بدو روغ بر بختن
در خواب اگر چه قسم دروغ است ولیکن شدت عذاب بران بجهت آن است که وی متعلق به عالم غیب است و خواب را عجز بر دست
از ثبوت و حکم و حقی دارد پس گویا برحق تعالی دروغ بر می بندد و شک نیست که این اشد اقام کذب است و بعضی گفته
اند که این رعید در حق شخصی است که دعوی نبوت یا ولایت میکند و ادعای ورود امر رنهی الهی و علوم و حقایق از جانب
خدا و رسول خدا می نماید چنانکه بعضی از ملعیان کاذب میکنند * و من استمع الی حدیث قوم * و کسیکه گوش بنهد بسوی سخن
قومی و خوابد که آنرا بشنود و بداند که چه میگویند * و هم له کارهون * و حال آنکه آن قوم مرآن شخص را شنیدن از سخن ایشان
کاره اند و ناخوش دارند * او یفررون منه * یا میگردانند آن قوم از وی تا نزد یک نیاید و سخن ایشان را استماع ننماید * صبغی
اذ نیه الا نك يوم القيمة * ریخته می شود در هر دو گوش آن مجتمع سر بر روز قیامت و در قاموس گفته که الخک بدو موزه
و ضم نون سرج ابیض یا اهود یا خالص از ان در مجمع البحار ترجمه آنک بوضا ص کرده یا تردید میان ابیض و اهود و خالص
* و من صور صوره * و کسیکه تصویر کند صورتی را * عذب * عذاب کرده میشود * و کلف * و تکلیف کرده میشود * ان ینفخ فیها *
که روح در دملد ران * و لیس بنافخ * و نیست وی در دمنده روح و قد رعت نذر ارد بران لای عذاب میکشد تا وقتیکه
پور و در کار تعالی خواهد * رواه البخاری * و عن بریدة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من احب بالثرد شیر * کسیکه
بازی کند بند شیر و نرد شیر نام نرد است و معرب است وضع ارد شیر بی با یک است که از ملوک فارس است و آنرا نرد شیر از زنجیر است
گویند کن ای القاموس و میفرماید که هر که بازی کند بند * و کان ما یصغ یده بلحم خنزیر و دمه * پس گویار نک کرد دست خود را
بگوشت خوک و خون او در بعضی روایات و کاتما غمس یده و در زمین کلام تمثیل و تصویر قبح این فعل است و تنفیر قلوب
اصفا از ان * محمل * بد آنکه لعب بند حر ام است مطلقا و لعب بشطرنج اگر قمار کند و نماز را از وقت تاخورد نماید و
تزیان از ان و رفحش نگاهدارد نزد بعضی رخصتی است و مختار نزد حنفیه اگر است و حرمت ارسط مطلقا زیرا که از باب
لهو و لعب است و در وی تضییع وقت است و نزد شافعی لعب بشطرنج مباح است ولیکن موافقت بران مکرره است کراهتی شد یده
کنانی مطابق المأءننین نقل من المغزالی * الفصل الثانی * عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اتانی جبرئیل * آمد مرا جبرئیل * قال لا تبتک الی ارحه * گفت جبرئیل آمده بودم ترا در شب * فلم
یمنعنی ان اکون دخلت * پس منع نکرد مرا از آمدن در خانه هیچ چیز * الا انه کان علی الباب تماثل * حکو همین
که بود بر در صورتها * و کان فی البیت قرا م مترویه تماثل * و بود در خانه جامه رنگین منقش که از ان پرده گرفته بودند
در وی صورتها * و کان فی البیت کلب * و بود در خانه سگی * فمر براس التماثل الذی علی باب البیت * پس امر کن
بدوین سر صورتی که بر در خانه است * فیقطع فی صور کهیمة الشجرة * پس بید * شود در آن صورت و بگرداند صورت درخت
یعنی هیئت و شکل آن صورت نماید فیقطع فی صور برفع رنصب مرد در خوانده اند * و مر بالستر فلیقطع فلیجعل یسا دین * و از من

کن تا بریند شود پرد و پس ساخته شود و با ایشان منبر و تهن * انداخته شده برای نشستن و نگه کردن در و راه گذر ای
منبر و میگویند بکرمیم که انداخته می شود در خانه ازین به معنی طرح کردن و انداختن * تو طان * پی مهر کرده شوند و استعمال
کرد و شوند آن در و رساد * و مر بالکیت طلیح * و امرکن تأیدرون آورد و شود سک از درون خانه * فعل رسول الله
صلی الله علیه و سلم * پس کرد آن حضرت آنچه گفت چهر نبل * رواه الترمذی و ابوداود * و عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم * هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت * یخرج جنق من النار یوم القیمة * بیرون می آید طایفه از
اتش دوزخ یعنی پاره از اتش جدا میگرد و بیرون می افتد روز قیامت * اهل عینان * تصرایند * مر آن طایفه اتش را
دو چشم است که می بینند * و از نان تمجان * و در کوش است که می شنوید * و لسان یناطق * و زبان است که سخن میکند
* بقول * میگوید زبان اتش * ابی وکات * من وکیل ساخته شده ایم یعنی پروردگار تعالی مرا وکیل ساخته است * بثلاثة *
بسه کس که آنها را عذاب کنیم و بیوزم * بکل چهار * یکی بهر مکر و سرکش * حنین * معاندند حق که با وجود عالم بدان
قبول نکند آوار و برادر است نرود * و کل من دعا مع الله اهل آخر * و هر کسی که نشو اند با خدا عز و جل خدا ای دیگر را
و شرک درزد و توجه بغیر آورد * و با لمصورین * و بصورت کران که ایشان نیز نزعی از اشراک دارند * رواه الترمذی
* و عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله تعالی حرم الخمر * گفت آن حضرت که خدا ای تعالی
حرام کرد انیله است می را * و المیجر * و قمار را * و الکوبة * بضم کاف یعنی طبل لهور و لعب * و قال کل مسکر حرام * و گفت آن حضرت
هر چه مستی آورنده است حرام است و کوبه را تفسیر کرده اند بنرد یا طبل یا بربطه قول است کتبانی النهاية و در شرح
جامع الاصول گفته که طبل صغیر که در مرد ارد و مولف از بعضی رواة حدیث نقل کرده و گفته * قيل الکوبة الطبل *
یعنی طبل لهور و لعب نه طبل غازیان * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم تهنی عن
الغیر و المیجر و الکوبة و الغیراء * بضم غین معجده و فتح بای موحده و سکون یای تثنیاه و راء مملو و ده * و الغیراء شراب
تعمله الحبة من الذرة * و غیراء شرابی است که می سازند آنرا حبشه از ذره بضم ذال و فتح راء * مشغفه * و آنرا
ارزن * و يقال لها السكرکة * و گفته می شود مرغیرا را سکو که بضم سین مملو و کاف اولی و سکون را و غیراء از آن جهت
گویند که در وی غیرتی و کدورتی و کدافتی هست * رواه ابوداود * و عن ابی موسی الاشعری ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال من لعب بالترد * کسیکه بازی کند بنرد * فقل عسی الله به رسول * پس تحقیق که کناه کرد آنکس خدا عز و جل
و بیست بر او را صلی الله علیه و سلم * رواه احمد و ابوداود * و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رأى
رجلاً * روایت میکند ابو هریره که آن حضرت دید مردی را که * یتبع حمامة * که دنبال میکند کبوتری را و در پی او می رود
و باین طور که کبوتر می پرد یا بر زمین می رود * فقال * پس گفت آن حضرت * شیطان یتبع شیطانة * آن مرد شیطانی است
که در پی می رود شیطان را آن مرد را شیطان خواندند که بازی میکند و اشتغال به مالا یعنی دارد و کبوتر را نیز شیطان گفتند
که باعث بازی و لهور و لعب وی شده است و از ذکر خدا و کار دین و دنیا باز داشته است و تاء ثانیست در شیطانة باعتبار
لفظ حمامة است از اینجا معلوم می شود که بازی کردن بکبوتر حرام است * رواه ابوداود و ابن ماجه و البیهقی فی شعب
الایمان * طبعی گفته که نگاه داشتن کبوتران برای بیضه و چوز و حمل آن و فرستادن نامه جا نرامت بی کراهت اما بازی کردن بان
و برانیدن صحیح آنست که مکروه است و اگر ضم کنند بان قمار را در کرده شده است شهادت و عود مطابق المؤمنین
گفته که لعب حمام نرد شافعی مکروه است کراهت نیز یهی
الفصل الثالث * عن سعید بن ابی
الحسن قال کنت عند ابن عباس * سعید بن ابی الحسن که یکی از ثقات تابعین است برادر رحمت یضری مولای زید بن
ثابت و ابوالحسن کنیت پدر ایشان است و نام او یسار گفت بودم من نزد ابن عباس رضی الله عنه * انی جاءه رجل
یاکله ان آمل ابن عباس را مردی * فقال * پس گفت آن مرد * یا ابن عباس انی رجل اخا یعیشنی * امن صنعة ین ی

ای ابن عباس من مردی ام که نیت از نیکانی من مکر از پیشه دشت من * وانی اضع من * و التصادیر * و بل از سبیکه من پیشه
 میکنم اینصورتها را یعنی چکار کنیم شارع این پیشه را حرام میل ارد و مرا غیر این پیشه از دشت نبی آید آیا را باشد مرا ای حکم ضرورت
 این پیشه کردن یا نه پس ابن عباس چون دیکه تعلق او با این کار سخت است و شاید که بمنع وی باز نیاید روایت کرد بوی از
 قول رسول الله صلی الله علیه و سلم * فقال * پس گفت ابن عباس * لا احذ لك الا ما سمعت من رسول الله * حدیث نمیکند ترا
 مکر آنچه شنیده ام از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * سوخته بقول * شنیدم آنحضرت را که نمیکند * من صور ضرورت * که
 صور تکرری کند صورتی را * فان الله معذ به * پس بدین نصیحت خدا ای تعالی عذاب کن * اب کن * انکس است * حتی ینفخ قیه الروح *
 تا آنکه در دم مصور دران جان را * و لیس بنا فح فیها * اب * و نیست انکس در دم * و جانرا دران صورت هرگز و ممکن
 نیست که در دم * فربا الرجل * یعنی بلند شد دم آن مزد و تنک شد سینه وی * ربوة شد یه * * تنک شدن سینه و ربوة بفتح
 را و سکون با بلند شدن نفس را اصل و عا راحب است که از دوندن و ترسیدن دم وی بلند کرد و بفارسی آنرا تلواسه
 گویند و در هندی سانس خوانند * و صفر وجهه * و زرد کشت روی آنسرد از شنیدن این وعید و ترتب این عذاب بر پیشه
 صورت تکرری * فقال * پس گفت ابن عباس * و نیک * و ای تو * ان ایست الا ان تصنع * اگر آبا میکنی و هر کشتی می ورزی
 از همه پیشها مکر آنکه پیشه کنی صورت تکرری را یعنی البته میکنی و باز نمی آئی ازین کار * فعلیک یه * الشجر * پس بر تو باد این
 قفم صورت کردی که صورت درختان است * و کل شیء لیس فیہ روح * و صورت هر چیزیکه نیست در وی جان یعنی صور غیر
 حیوانات * رواه البخاری * و عن عا بشة رضي الله عنها قالت * کف عا یسه * لما اشکى النبی * و قتیکه نیما ز شک پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم ذکر بعض نماده کنیسه * یاد کرد بعضی از زنان آنحضرت کنیسه را * یقال لها ماریه * که گفته میشد
 مر آن کنیسه را ماریه بکهور او خفت تختانیسه و کنیسه بفتح کاف و کسرتون و سکون تختانیسه و همین مهمله معبد یهود و نصاری
 و وی معرب کنشست است کن اقال الطیمی و در قاف موس گفته کنیسه معبد یهود و نصاری یا معبد کفار و کرمانی گفته که مشهور آن است
 که کنیسه یهود را است و بیعة بکسر با و سکون یا نصاری را و لیکن در لغت کنیسه معبد نصاری را نیز گویند و جوهری کنیسه و بیغه فردو
 بر نصاری را گفته مقصود آن که در بیمار وی حضرت بتقریب حکایتها رستخاران که نزد بیمار برای مشغولی خاطر وی گویند
 بعضی از نساء مطهره که ام سلمه و ام حبیبه باشد ذکر کنیسه که در زمین حبشه دیکه بودند کردنی چنانکه گفت
 * و کانتم ام سلمه و ام حبیبه اتتا ارض الحبشة * و بودند این دوام المؤمنین که رسید * بودند زمین حبشه را که بردین نصاری
 اند * نل گرفت * پس یاد کردنی * من حسنهما * از خوبی و زیب و زینت آن کنشست * و تصاویر فیها * و یاد کردنی از صورت تکرری
 ها که در آن کنیسه بود * و فرغ راضه * پس چون شنید آن حضرت صلی الله علیه و سلم این حکایت را از ام سلمه و ام حبیبه
 برداشت هر مبارک خود را * فقال * پس گفت آنحضرت * اولئك * آنجا عه یعنی اول حبشه یا نصاری و در کاف اولئك
 فتم و کسر هود و جاز است و شراح مکرر تصحیح کرده اند و غا هر معنی است و بر آنکه مشا طب نساء اند و همچنین لفظ تلك * اذا مات
 فیهم * چون بهر در ایشان و در بعضی نسخ منوم * الرجل لصالح * مرد صالح * بنوا علی قبره مسجدا * بنا کنند بر سر کور
 او مسجدا * ثم صوروا فیہ تلك الصور * پسترتصویر کنند : ران مسجدا آن صورتها را یعنی از ایشان * اوله شرار خلق الله * آنها
 بدترین خلق خدا اند * از جهت تصویر و صورتهم از جهت بنای مسجدا بر قبر و نماز کند آن بجانب آن چنانکه در احادیث و تکرر
 آمده است * متفق علیه * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اشد الناس عدا با قوم القیمة * بل رسنیکه
 سخت ترین مردم ' ز روی عدا و ز قیامت * من قتل نبیا * کسی است که کشت پیغمبر یا زبیرا که البته کشتن کمی پیغمبر را
 بناحق است * و قتل نبی * یا کسی که کشت او را پیغمبر و زبیرا که کشتن پیغمبر کسی را بحق است و وی واجب القتل است حقا و
 طیبی گفته که مراد فی هبیل الله است چنانکه در روایت دیگر صریح آمده است از آنکه وی قاصد قتل نمی بود و این احترام است از قتل حلا
 و قضا صاع و قتل احد را و الی * یا کسی که کشت یکی از پدر و مادر خود را * را مصوران * و دیگر * سخت ترین مردم در عذاب صورت تکرران

ا ن ل * و عالم لم ينتفع بعامه * و عالمك هو د منك نشك بعلم خود اللهم انا نعوذ بك من علم لا ينفع * و من على رضى الله عز وجل انه
 كان يقول * مروى است از امير المؤمنين علي كه بودى رضى الله عنه ميگفت * الشطرنج * بكم رشين معجمه و سين مهمله لنتي
 ا هت و زري * و ميسر الاعمى * آن شطرنج تمار مردم عجم ا هت و عجمي مردم غير عرب را كويند و اعجمي
 آنكه سخن بيد ارفصيح نتراند گفتن اگر چه از عرب باشد و اعجم جمع ارمهت و مراد از اعجم اينجا عجميان اند چه در غالب
 اعجميه در غير عرب باشد * و من ابن شهاب ان ابا موسى الاشعري قال * مروى است از ابن شهاب زهرى كه از مشاهير تابعين
 است كه ابو موسى اشعري كه از كبار صحابه است گفته است * لا يلعب بالشطرنج الا خاطى * بازي نكند بشطرنج مگر كنده كاران
 بد كردار * و عنه انه * و هم از زهرى روايت است كه بد رمتي كه ابو موسى اشعري * مثل عن لعب الشطرنج * پرهيزه شد
 از بازي شطرنج كه چه حكم دارد * فقال * پس گفت ابو موسى * هي من الباطل * اين بازي كردن بشطرنج و لعبها حرام و از جنس
 باطل و خلاف حق است * و لا يجب الله الباطل * و دعت نميل ا ردخل الله تعالى باطل را ظاهر و زهرى كاتب حروف آن
 مي در آيد كه اين عبارت كنايت است از آنكه ميغوض غيب ا ردوي تعالى باطل را و نزد اهل محبت چيزي را كه حق تعالى
 در سبب نميل ا رد ميغوض است اگر چه ظاهر عبارت در عدم محبت است و آن عامتر است از بغض و الله اعلم * روى البيهقي
 الاحاديث الاربعه في شعب الايمان * و من ابى مريوة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ياتي دار قوم من الانصار * بود
 آنحضرت كه مي آمد سراي قومي را از انصار و خانه ماى ايشان را * و د زهرى دار * و حال آنكه وراي آن قوم و سراي ايشان دارو
 سراي مي بودى و خانه هاى قوم * فشق ذلك عليهم * پس دشوار آمد آمدن آنحضرت در سراي آن قوم و نزد آمدن در سراي اين
 ديكران * فقالوا * پس گفتند اين قوم * يا رسول الله تاتي دار فلان * مي آئي تسراي فلان كس را * و لا تاتي دارنا * و نبي
 آئي مراي ما را * قال النبي صلى الله عليه وسلم * كفت آنحضرت در بيان علت رنا آمدن سراي اين قوم كه من در نبي آم
 در سراي شما * لانني داركم كلها * از جهت آنكه در سراي شما است و از بركت دخول ملايكه خالى و محروم است
 * قالوا * گفتند آن جماعه * انني دارهم سنورا * بد رستى كه در سراي ايشان كرده است و آن نيز از جنس سبع است چنانكه
 مك و فرق چيست ميان مك و كربه * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم السنور سبع * يعنى آري كربه سبع
 است اما نجاستى و شيطنتى نداد كه مانع از در آمدن فرشته كرد و بخلاف مك كه نجس است و دروي چيزي از معنى
 شيطنت است كه ضلالت بسلكيت دارد و طبيعى گفته كه ممكن است كه حمل كرده شود اين عبارت را بر احتقار و برين
 تقبل يركوبه از جنس سبع نباشد والله اعلم * رواه الدارقطني * كتاب الطب و الرقى * طب بحركات ثلاثه علاج كردن
 و بقرعى و پيشكى و طبيب بيشك و طب بفتح ط و طبيب و هر حاذق در كار خود و متطبيب علم طب خوانند و عمل كنند و بد آن كه
 هنوز حاذق نشد باشد و طب بكسر يمعنى سخت نيز آمده و مطبيب بمعنى محذور و طب جسماني بر در نفعاني جسماني علاج بدن
 و حفظ صحت و دفع مرض و نفساني علاج نفس باز الله اخلاق و ديه مهلكه واديه ليز و در قسم ائله جمعيه طبيعى مفرد و يا مركبه و
 روحانيه را نيمه كه قرآن است و آنچه در معنى ا و است و حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم علاج ميكرد امت را هم بطبيعيه
 و هم بروحانيه و رقى جمع رقيه بضم را و سكون قاف و تخفيف يا بعر بي عوذ و خوانند و بفارسي انسون و رقيه بقرآن و اعمای
 الهي تعالى جا نواست با نفاق و ما موي آن از كلمات اكر معلوم باشد معاني آن و مخالف نبود دين و شريعت را نيز جائز
 و بجز آن در سبب يارب مكر و شوق باشد و صحيح بود در روايت آن آورد و نكند كه يكي انسون و متخوانند بد آنچه معلوم نبود
 او را معني آن يكي از اهل كتاب كه انجا حاضر بود متخنديد و ميگفت چه شده است اين مرد را كه دشنام ميكنند خدا و رسول
 خدا را و آنچه اهل عزاييم و تكسير كنند از اعمال مثل تخمير و تناول و حفظ ساعات نيز مكروه و حرام است نزد اهل ديانست
 و تقوى كن ا قال العلماء * الفصول الاول * عن ابى مريوة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انزل الله
 تعالى داء * غزود نفوسا و داء زيل انكر داء خا اى تعالى در دي را * الا انزل له شفاء * مكر آنكه در فرستاده و بيد آكر داء

برای دفع آن شفائی را یعنی دا روی که شفا بخشد از آن * رواه البخاری * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لكل داء دواء * مرعرد روی زاد واثبت * فانما اصاب ذوا الداء * بمن چون که رها نید و شود دواء در در
 به بره یازن الله * به میشود یازن پروردگار تعالی یعنی دارو عانت شفا نمیت شفا یازن خداست و اگر و اسب عادی آن
 ساخته و بره بفتح را است و گفته اند که اهل حجاز کسور را ضم آن خوانند * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الشفاء في ثلث * شفا در سه چیز است * في شرطة * شحيم * یکی * و بخون کشیدن * احتیاج شحیم * بکسر میم
 و سکون حا و فتح جیم آلتی که بوی بخون بمکند و خون حجامت در روی می افتد چنانچه اک و و شاخ و مزاد * احتیاج آلتی است
 که زده می شود بوی شرط بفتح نشو زدن بر موضع حیاض تا خون برآید و آنرا شرط گویند بکسر میم به معنی نشو زدن و شرطه
 محل * یا شفا در نوشیدن از عسل است * و کیه بنار * یا داغ کردن با نش است * و انا نهی امتی عن الکی * و من منع
 میکنم امت خود را از داغ کردن * رواه البخاری * صاحب سفو السعاده گفته که علما گویند که این حدیث اشارت به اینست
 جمیع امراض مادی چه امراض مادی یا د موی است یا ضرری و یا بلغمی یا شود اری اگر د موی است عالج آن بیرون
 آوردن خون است و آن سه قسم که دیگر است عالج آن با سهال است پس بعمل تقیه کرد بر سهال و به حیم بر فصل
 و حجامت و تنبیه کرد بداغ کردن با نش بر حالتی که طیب از معالجه عاجز آید و در ماند زیرا که منفع می شود بداغ
 کردن خلط باغی که ملحسم نمیکرد دما ده روی مکر بداغ و ایند گفته اند که اخرا لدواء الکی انتهی و اما نهی از داغ نابودن و یا
 عالج بجهت آن است که عرب عظیم میداشتند شان آنرا میگویند که روی حسم میکند ماده علت را با لقطع و اگر
 بکنند سبب ملاقه گردد و مشهور بود میان ایشان که اخرا لدواء الکی پس نهی کرد از آن تا درد ام شرک خفی نیفتند و نهی
 از آن تنزیه است و الا اگر بکنند و امید شفا از حق دارد جائز باشد و بعضی گویند که نهی از داغ کردن در موضع
 خطر و تر د است یعنی اینجا که درد داغ کردن بیم ملاقه و جراحت است و جزم نیست که سود کند و تفصیل بلام آن است که
 احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمده بعضی دال بر جواز آن از فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا به بعضی اصحاب
 عظام رضی الله عنهم معلوم میکرد و چنانچه آن احادیث در کتاب مل کور خواهد شد و بعضی دال بر نهی از آن چنانکه
 این حدیث وحدیثی که ترمذی و ابوداود از عمران بن حصین آورده اند که گفت نهی میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از داغ کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم و نیا فتمیم فلاح و نجا ح و محلم از عمران بن حصین رضی الله عنه آورده
 که گفت می شدیم من سلام ملائکه را چون داغ کردم از آن مستحب شد پس توبه کردم از آن و رجوع نکردیم آن حال
 که داشتیم و در بعضی احادیث آمده که د وعت نمیدارم که داغ کنند رجائی مدح و ثنا کرده بر ترک آن و در وجه تطبیق میان
 این احادیث گفته اند که فعل دلالت بر اصل جواز دارد و عدم محبت دلالت بر منع آن نمیکند و مدح و ثنا بر ترک دلالت دارد
 بر اولویت ترک و افضلیت آن و اما نهی رسول بر آنکه بر عییل اختیار بود بی با عتبه مرض یا درد فع مرض احتیاج بان نبود و بعلاهی
 دیگر میسر کرد و بر آنکه تقریر کرده شد که نهی از ارتکاب آن بسبب وقوع در ورطه شرک خفی است و بعضی گفته اند که فرمودن
 آن حضرت داغ را بعضی صحابه بجهت فساد جراحت و قطع عضو و بره و صحت در انبیا متیقن و با آنچه داغ کردن و جراحت
 عضو مکره است مکرر بجهت ضرورت و انحصار عالج در آن بقول طیب حاذق والله اعلم و موافق چون حدیث نهی است از کی ذکر
 کرد احادیث دیگر آورد که نیز بر جواز دلالت دارد و گفت * وعن جابر قال رمی ابی یوم الاحزاب * گفت جابر بر تیر رهینه
 شد ابی بن کعب را در روز غزوه احزاب که آنرا غزوه خندق گویند * علی اکله * بر رکیکه نام وی اکحل است و آن رکی که است
 مفصل ذراع و عادی که غالب است فصل وی و وی را عرق حیات و نه حیوة گویند و عامه رک هفت اند ام نامید و در هر عضو شعبه
 است از و نا می جد ا دارد در دست اکحل و در پا نعل بفتح نون که عرق النساء که نام مرض و درد مشهور است نهیت بار است
 و در پشت ابرو چون ابی بن کعب را درین رک تیر رسید خون میرفت * فکراه رسول الله * پس داغ فرمود پیشه رخا

مطابق شکم است پس امر بمقتی آن در دفع امتطلاق مختلاف من سب طب باشد و لهذا هر بار که دادند امتطلاق زیاد شد پس شاید که حصول شفا به برکت دعاى آن حضرت و ظهور معجزه اربود صلى الله عليه وسلم در خصوص ماده پس مواد دیگر را قیاس بر آن نتوان کرد را این نیز اگر چه محالکی حسن است مرا هل ایما نرا و این بعد از تحقیق و امعان نظر ظاهر کرد که امر بمقتی عمل در این ماده مواخى من سب طب و دلیل بر کمال حد است زیرا که امتطلاق شکم آن شخص از یک هضمی و امتطالی هاضم بود پس سقى عمل که دفع ماده بود و اخراج آن کنند موافق من سب طب باشد و گفته اند که در تکرار از من سب ما نیل من عمل بکثرة لطیف است چه در امی باید که آنرا مقدارى و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بکافی مرض را زایل نکند و اگر از آن زیاد آید قوی را ساقط کند و مرض را زیاد کرد و چون در هر نوبتی چند ان عمل ندادی که مقام مرض شدی لاجرم اطلاق زیاد میشود و امر با عادت شرب عمل میفرمود تا بعد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخيك و کذب بطن عبارت است از کثرت مواد فاضله و چون در آخر آن قل زد اند که در اخراج ماده دفع مرض و کافى و روانی آمد نفع آن در آخر ظاهر شد و صاحب مغز السعاده گفته که طب نبوی بطب اطباء نسبت ندارد چه طب نبوی متیقن النبی است قطعاً چه صادر است از وحی الهی و مشکلات نبوت و کمال عقل را ما طب غیر روی در غالب ما خود است از حد من و ظن و تجربه که مشار خطر و مظان خطا است و هر کس که بطب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان اوست و هر که آنرا بقبول و صدق تلقی کند و با اعتقاد پاک و پاکیزه و البته بان منتفع شود چنانکه قرآن کریم که شفاى مد و رزق و لب است و هر که آنرا با خلوص و قبول تلقی نکند سبب زیادت مرض و وبال حال وی شود و لهذا بعضی کذب بطن از راه بر عدل صدق نیست و خلاص اعتقادى حامل کرده اند فانه و با الله التوفیق * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امثل ما تداوون به * بدن ستم که فاضلترین چیزیکه تد اوف می کنید شما بدن چیز * التجامة ذال القسط البحرى * خون کشیدن و قسط بحر است * متفق علیه * بدنیکه قسط بطن یافت و بگون مملو از ادویه مشهوره است و از عقاقیر است و خوشبو است و شور می کنند زنان نقصا بدن و دروى منافع بسیار است میکشاید حیض و بول بسته را دفع میکند زهرها را و تحريك میکند شهوة جماع را و میکشد نوشیدن آن گرمهای معدنه را و دفع میکند تب ربيع را و در ورم میکند طلا کردن آن کلف و بهق را و دفع میکند بشور کردن آن زکام را و سحر و ربا را و غیر آن منافع بسیار دارد که در کتب طب مذکور است و گویا ازین جهت او را از افضل ادویه دانست و قسط در نوع است بحر و هفتی و بحر سفید است و وی افضل از هندی است و گرمی زی کمتر است و وصف وی بحرینى نیز آمده در دروایات قسط هندی نیز آمده و او را بعد هندی نیز تفصیر کرده اند و کسط بکاف نیز میگویند و کافى قسط را نسبت به ظاهر نیز کنند که شهری است بر ساحل بحر ازین قریب زمین هندی که آنرا از هندی با نیا برند * عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلعبوا صبياناکم * و هم از انس است که گفت آنحضرت عذاب نکنید کودکان خود را * بالغمز * بزیر کردن و نه نشان دادن * من العذرة * از جهت عذرت بضم عین مملو و مکنون ذال معجزه را در آخر آن زحمتی است که کودکان را در حلق پیدا می آید از جو شش خون و دایها کام کردک را با انگشت ابهام غمز می کنند و غمزتى نمایند و خون از آن بیرون می آید از آن نهی کرد و فرمود عذاب نکنید کودکان خود را بغمز از عذرة * و علیکم بالقسط * و بر شما باد که علاج کنید آنرا بقسط * متفق علیه * و در مسند امام احمد آمده که در آمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بر عایشه و نزد وی کودکی بود که خون از بینی وی میزفت فرمود این چیست گفتند عذرة دارد یا درد سرد دارد فرمود و اعبر شما نکشید او را و خود را هرز نیکه برسد و لول او را عذرة یاد رد هر باید که بگیرد قسط هندی را و حل کند آنرا با آب و بچکاند آنرا در بینی او پس همچنین کردند و به شد آن کودک و او را زینتی چکانیدن را سوط خوانند و طریق سوط آنست که بیمار را بر پشت بخوابانند و او را رو را آب کرده با ماغ فروریزند و سر او را منقبض گردانند و چون در رو باغ برسد رنجها را بعهده بیرون آرد و آن حضرت صلى الله عليه وسلم مدح میفرمود تد اوی به سوط را و خود نیز اسعاط کردی و بعضی از منتحبان بطب

در علاج عذر بقسط استبعاد نماید گویند که تسطیحا و عرض عذر در مریضین و از حرارت است خصوصاً در تطهر
 حیات که حار است و علما در جواب آن گفته اند که ماده عذر خونیه است که باغم بر و غالب بود پس متعالیه بقسط موافق بود آری
 چه تسطیفاً است و مقتوی عضو که نفع در اشتیاقیت نیز بود یا تواند که آن را متمیزات باشد و الله اعلم و من ام قیاس قائل
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ما تدعرون اولادکم بنا بر چه زیر میکنند غم و خلق با نکشت اولاد خود را و دشواری
 همه را و غمین معجزه غم و خلق با صبح بجهت عذر از باب فتح یعنی که نهی کرد از آن در حدیث سابق را اینجا نیز بطریق
 انکار فرموده برای چه غم می نمایند و زیر میکنند حلقه های طفلانرا * یون العلق * یا این علق بفتح هین و در بعضی
 نسخ ها بکسر و بضم نیز نوشته اند در بعضی بفتح العلق نیز آمده و معنی وی همین در غایت است که مذکور شد و در بعضی روایات
 اعلق آمده بکسر همزه از باب افعال گفته اند که این روایت ازلی را صواب است و بعضی ادعای اشتهار این روایت
 نیز کرده اند با آنکه روایت ازلی در بخاری و مسلم است و روایت ثانی در مسلم آمده و معنی اعلق همان علاج
 می کور است و بعضی گویند که این اعلق بمعنی ازاله و در کردن علق است و علق بمعنی دایه و حاد ثمر است و اگر
 بمعنی ازاله علق که بمعنی چون بسته است دارند نیز وجهی ندارد و بعد از آنکه نهی کرده اند از در بیان علاج آن کرده فرمود
 * علیکم بهذا العود الهندی * لازم گیرید این عود هندی را که مراد باین تسط یا شستن در بیان منافع آن فرموده * فان فیها
 هبة اشقیة * زیرا که در روی هفت شفا است یعنی شفا است از هفت علت * منها ذات الجنین * یکی از آن هفت ذات الجنین
 است و آن درم حار است در لولحمی صدر در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب حار جز میان الالبان و غل و آلات نفیس و این را خاص
 فلام است و این اعظم و اخوف اقسام است یاد عضلات حار و ظاهر یا حجاب خارج بمشاکت جلد و از اعراض ذات الجنین
 چوبی حار و هلال و ضیق نفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن است و وی از امراض شدید است و بلکه است و علاج آن
 خیالی از تعمیری نیست و آن حضرت صلی الله علیه و سلم علاج فرموده آنرا بقسط بتری و در فصل ثانی از حدیث ترمذی
 از زید بن ارقم بیان کرده است در فرموده از آن بقسط بتری و زیت پوشیده نماید که منافع تسط بتری بسیار است چنانکه بعضی
 از آن بیان کرده شد و آنحضرت اشارت بهفت از آن جمله کرد و از اینجا لازم نیاید که زیاده بر آن نیاید شاید که هفت نفع از آن
 میان اشد و اعظم باشند و لهذا ذات الجنین را که از امراض شدید است و بلکه است تخصیص به بیان فرموده و بعضی گفته اند
 که مراد بسمعه اینجا کثرت است نه عد و مخصوص و سبعة یا بن معنی در کلام عرب می آید چنانچه سبعین و الله اعلم بعد از آن
 بیان کرده فرق در علاج ذات الجنین و عذر بقسط بتری و فرموده * بمسط من العذرة * معوط کرده شود از عذر یعنی از
 راه بینی چکانید و شود و طریق آن معلوم شد * و یک من ذات الجنین * و یک و ذکر شده شود از ذات الجنین و لد و دار و از راه
 دهن چکانید و بیان آن در فعل ثانی از باب الترسل گذشت * متفق علیه * و من عایشة و رافع بن خدیج عن النبی صلی الله
 علیه و سلم قال التیمی من فیح جهنم * نپ از جوشش و پراکنندگی کرمی و وزخ است بعضی گفته اند که مقصود تشبیه حرارت
 تب است با تش دوزخ یعنی نشانی و نمونه از راهت و نزد بعضی محمول بر حقیقت است چنانکه در صحیح آمده است که شکایت
 کرد آتش دوزخ نزد پروردگار تعالی و نقل من از شدت کرمی و گفت که خورده بعضی من بعض را پس از آن داده شد به تنفس و
 این حرارت صیف اتران است که ابراد و وقت ظهور صیف بجهت آن میکنند پس تواند که حرارت همی نیز اثر آن باشد و الله اعلم
 * فابردوها بالماء * پس سرد کرد انیل آنرا باب و در روایت ابن ماجه بالماء البارد و بار بار همزه وصل و ضم را خوانند
 اند از باب نصر و یقطع همزه و کسر را نیز خوانند و اند و طیبی از جود هوی نقل کرده که این لغت ضعیف است * متفق علیه *
 بلکه این علاج نیز از حجاب عقل متطاهران بیرون می نماید چه میگویند که بتجربه و مشاهد معام است که محمول اگر آب
 سرد استعمال کند متضرر گردد و جواب آن است که این خطاب خاص است باهل خیار و اعتبار اکثر و اغلب چه اکثر حمیات
 که ایشانرا عارض شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت حرارت انتاب و امثال آن مانند استعمال ذرای کرم و یا حرکت

مقدار یا غضب یا بیداری مثلا بودنی رشک نیست که حمی صفراوی را تبرید بآب نافع آید بعد ازان اختلاف کرده اند که تبرید بآب شامل اغتسال هم باشد یا بشرب و مانند آن بود و پس بعضی میگویند که شامل شرب و اغتسال هر دو است بدلیل حدیثی که آمد و اسع کف رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون تپ زده شود یکی از شما بآب که پاشیده شود بر روی آب مرده شب رخت میخورد در حدیث دیگر در معنی امام احمد آمد که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون تپ زده میشد میطابیل مشک آب و میریخت بر خرمبارک و اغتسال می نمود و در جامع ترمذی ثابت است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بر سر یکی از شما تپ و تپ نیست مگر پاره از آتش پس بآب که سرد کند آنرا بآب مرده بپاش که پیش آید جوی روان را و باید که استیصال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از برآمدن افتاب و بآب که بگوید بسم الله خداوند اشفا دهنده بند تو خود را و راست کو کردن پیغمبر خود را یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زدن در آن آب جاری سه غوطه تا سه روز الحالت پس این احادیث صریح است در آن که تبرید باب شامل اغتسال است و چون مراد در اینجا حمی صفراوی است که اهل مزاج گرم را عارض شود و بحسب شدت حرارت تبرید نیز شکید بود و طبعی نقل کرده است که معنی حدیث تبرید حمی صفراوی است بنوشانیدن آب سرد و نهادن دست و پای مضموم در آن و اینانفع علاج است برای آن و اگر ع است با طغای نار و شکستن زبانۀ آن و مضموم ریه نیست مگر اطفا حمی و تبرید آب را طبا قائل اند بنوشانیدن صاحب حمی صفراوی را آب بارد شکید البرود و نوشانیدن برف و شستن دست و پای بآب سرد و از اسما یا عایشه آورده اند که زنی را دلتپ زده پس ریخت آب مرده را در جنب وی و خواند این حدیث را و عایشه را مثال و بعد اعراف اند برادر رسول الله صلی الله علیه و سلم و جواب میدهند از حدیث امام احمد که مذکور شد که این معجزه بود از معجزات آن حضرت و لهند را آخر فرمود را است کو کردن پیغمبر خود را و انتهی و پاشیدن آب صریح نیست در غسل و غسل آن حضرت بمشک آب که کنش از خصایص باشد و انصاف آنست که هرگاه استعمال ماء بارد شکید البرود و تبرید برف بستنی و غسل اطراف و اعضا علاج باشد اگر بعد از شدت حرارت و تب و زان ازین مرتبه غسل نیز جایز بود و علاج بود در چه مانع است و تحقیق و تجربه پیوسته است نفع غسل بآب سرد از حمی صفراوی حادث از گرمی افتاب و الله اعلم

و عن انس قال رخص رسول الله * كفتنا نس رخصت كورد و اذن داد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی الرقیة * رافسون كوردن * من العین * از چشم زخم * و الحمة * بضم حاء همزه تخفیف میهم و از جمله یعنی نیش زهره و مراد بان بوه عقرب است و بگزیدن مار در حکم آن است و در بعضی روایات ذکر شده چند ادر مقابل همه آمده * و النملة * و از نملة به نام قروح است که در پهلوی و غیر آن برآید تشبیه کرده اند آنرا بوجوه در انتشار و سرایت او مثل رفتار مورچه * و رواه مسلم * بد آنکه رقیه جائز است در جمیع علل و آلام و تخصیص باین سه چیزند ارد و در وجه تخصیص اینها بد آنکه گفته اند که رقیه درینها اولی و نفع است نسبت با مراض دیگر و در بعضی روایات تصریح آمده که نیست رقیه مکرر درین سه چیز و محمل آن نیز همین تاویل است و تواند که چون در اول از رقیه بوی بود از جهات الفاظجا اهمیت بعد ازان رخصت شده باشد درین سه چیز بجهت اهتمام بشان آن و کمال نفع مردم بد آن بعد ازان رخصت شده علی الاطلاق و الله اعلم * و عن عایشه قالت امر الانبی * کفت عایشه امرو کرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان نسترقی من الاعین * که طلب رقیه کنیم از چشم زخم و بدین نقل در نسترقی بنون باشد بر صیغه متکلم معاروم و ان يسترقی بما بوضع مجهول نیز خوانده اند یعنی امر کرد که رقیه کرده شود از عین و غالب امراد امر باحت است که بمعنی اذن و رخصت است * و درین حدیث تخصیص بد آنکه عین کرد و وجهی که در تخصیص سه چیز بد آنکه گفته شد مثل آن در اینجا نیز جاری است * و عن ام سلمة ان الانبی صلی الله علیه و سلم رای فی بیتها جاریة * ان حضرت دین در خانه ام سلمه کنیز کی را که فی وجهها سقعة * در روی آن جاریه سقعة است بفتح سین همزه و سکون نازعین همزه * تعنی صقرة یعنی متخوفا و از سقعة زردی روی را که اثر نظار جن و علامت آن بود و سقعة بمعنی علامت

و غریب و لطیفه و عین و موختن آتش و موم زوی را وسعه بالضم بمعنی شباهی روحی که بمعنی زند آمد و راوی تفسیر
 بزردی کرده و آن مناسب است بمعنی سلامت یا تفسیر کرده با اثر بر بعضی لطیفه و عین کف اقل مقال * پس فرمود آنحضرت
 * استرقوا لها * طلب رقیه کنید برای دفع علت و * فان بها النظرة * پس بدانستیکه بوی نظری رسید است * متفق علیه * ظاهر
 حمل بت مطلق است که آنچه وسیله بود بان کنیزک اثر از چرخ باشد یا انس و لیکن شارحان آنرا بنظر چرخ تفسیر کرده و گفته اند
 که نظر ایشان تیزتر از انسان است و در بعضی حواشی نظرها مردود داشته و در نظر جن یا انس و در حدیث دیگر آمده که
 در خانه ام سلمه و در آمد و در روی کودکی بود گفتند که بوی چشم زخم رسید است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین
 * و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الرقی * گفت جابر نهی کرد آنحضرت از افسونها * فجاء الهمد و بن
 حزم * پس آمدند اهل را و ولد عمرو بن حزم که کار ایشان رقیه بود * فقالوا * پس گفتند این جماعه * یا رسول الله
 انہ کان عند ناریة * بد رستی که شان این است که بود نزد ما افسونی که * نرقی بها من العقرب * افسون میکردیم
 بد آن از نیش عقرب * و انت نهی عن الرقی * و تونهی کرده از افسونها * فقال اعرضوها معرضاً علیه * پس عرض کردند
 ایشان ان افسون را بر آن حضرت تا معلوم کنند که در رست است یا ان افسون کار کردن یا نه * فقال * پس فرمود
 ما اری بها بلاء * نمیدانم باین افسون بآکی و محذور پس رخصت کرد ایشان را فرمود * من استطاع منکم * کسیکه
 می تواند از شما * ان یضع اخاه * که نفع رساند برادر خود را * فلیضعه * پس بآید که نفع رساند او را به هر وجه که باشد چه
 رقیه و چه غیر آن بعد از آنکه متفق و شرعی در آن نباشد * رواه مسلم * و عن عوف بن مالک الا شجعی * صحابی است
 و اهل مشاهده و میخیزد است و بود با و رایعت بنی اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و رفات یافت در آن سنه ثلث
 و مبعین * قال کننا نرقی فی الجاهلیة * گفت بود بهم ما که رقیه میکردیم در ایام جاهلیت * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله کیف
 ترقی فی ذلك * چگونه را میوزنی درین رقیه کردن یعنی چه میفرمائی که رقیه کنیم یا نه * فقال * پس گفت آنحضرت * اعرضوا
 صلی رقاکم * غرضی کنید بر من رقیه های خود را تا به بنیم که معانی آن چیست و کلیه این است که * لا باس بالرقی * باک
 نیست بوقیه * ما لم یکن فیها شرک * ما دام که نباشد در وی چیزی که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسمای جن و شیاطین
 نباشد و از معانی آن کفر لازم نیاید و لعل گفته اند که آنچه معنی او معلوم نباشد رقیه بان نتوان کرد مگر آنکه بنقل صحیح
 از شاربیع آمده باشد * رواه حاکم * گفته اند که جن از جهت عداوتی که با لطیف با در میان دارند باین علاقه با شیاطین
 دوست اند پس چون خواند شود عزایم با سمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین
 مارگزیده چون این نیزگامی اثر جن می باشد بمثل وی بصورت مار هرگاه خواند شود افسون با سمای شیاطین مدلان
 میکند سموم آن از بدن انسان و منفع میکند از آن ازین جهت مکرره است رقیه که بقران و اسماء الله وصفات وی
 خاصه نباشد و بالجملة اجماع دارند علماء امت بر کراهت رقیه بغير کتاب الله و اسماء صفات وی تعالی شاه و اعظم رقیه
 قرآن عظیم است و افضل آن فاتحة الکتاب و قراءت معوذتین و آیت الکرسی و آیاتیکه مشتمل اند بر معنی استعاذه و تعویذات
 نبوی صلی الله علیه و آله که در احادیث صحیحه ثابت شده و در کتب احادیث مذکور است و جمله از آن در کتاب سفر السعادت
 آورده و در حدیث آمده که چون یکی را نظر بر مال یا فرزند خود یا هر چه خوش آید او را بیفتد بآید که بگوید ما شاء الله
 لا قوة الا بالله و مروری است از عثمان رضی الله عنه که دید کودکی ملیح را فرمود همایه کنی کوی زخمل آن او را تا نظر بری نرسد
 و از مجاهد آمده که باک نیست که نوشته شود قرآن و شسته شود و نوشايند شود آب آن بمریض مراد مطلق قرآن است
 یا آیاتی که مشتمل است بر معانی شفا یا مشتمل بر اسماء و صفات الله تعالی و هو الانسب و از رقیه های مشهوره آیات شفا است
 نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری ر که گفت که بیمارشش ولد من بیمار است تا آنکه مشرف شد بر موت و سخت
 شد کار بر وی پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله در خواب پس شکایت کردم در حضرت وی قصه ولد را فرمود کتابی توان

ایات شفا پس بیدار شد م و تفحص کرد م در قرآن آیات شفا را و یا قتم در شش موضع قوله تعالی * وَشَفَّاهُ وَرَقُومٌ مِّنْهُنَّ *
 * وَشَفَّاهُ لَمَّا فِي الصُّورِ * مخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس * وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
 لِّلْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * قل هو الله الذي آمنوا به وشفاه * پس نوشتیم این آیات را و حل کردم بآب و بنوشانید م
 او را آن اب یس شفا یافت فی الحال کویا بند از پای وی کشاده شد بآب فی المراضی بالذنیة و قاضی بیضاوی در تفسیر کریمه و نازل
 من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین اشارت بآیات شفا کرده و بعد چاهی در حاشیه بیضاوی آیات مذکور را تعیین کرده
 و حکایت استاد ابی القاسم قشیری آورده و روایت وی حق سبحانه را در منام ذکر کرده و قراءت آیات مذکور را بر مریض
 و کتابت انها را در ظرف چینی و شستن آنها با آب و نوشانیدن بیمار را آورده و از شیخ تاج الدین سبکی نقل کرده که گفت
 دیدم بسیاری از مشائخ را که می نوشتند این آیات را از برای بیمار طلب عافیت را و کتابت حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب
 متقی مکی رحمة الله علیه نیز این عمل را برای بیمار آن مشاهده نموده ما ندانیم که این مذکور است که اجزای آیات اند
 همین ها را بنویسد تا تمام آیات را آنچه دیکر است نوشتن همین اجزا است والله اعلم * وعن ابن عباس عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال العین حق * چشم رسیدن و کار کردن و صادر آمدن و در هر چیزی که با احتیاطان در وی نظر
 کنند ثابت و واقع است بتقلیر الهی و حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاد چنانچه در سحر و آنرا بجزایان
 عادت سبب تصور و مذاک آن چیز ساخته است * فلو کان شیء سابق القدر * و در بعضی روایات ولو کان و اگر می بود
 چیزی که پیش و غایب میگردید بتقلیر الهی را * سبقت العین * و در روایتی لسبقته هو اینه سبقت میگردید بتقلیر الهی و تغییر
 میداد آنرا و این مبالغه است در شدت تاثیر عین و سرعت نفوذ وی در اشیا * و اذا استغسلتم * و چون طلب شستن کرده
 شریک شستن فاعسلوا * پس بشوئید عادت بود در آنرا که عائن یعنی آنکه چشم رسانیده می شست دست و پای خود را
 و ماتحت الاثار خود را و میریختند آنرا بر معیون و این را حبيب شفا میداشتند پس آنحضرت در بنیاب رخصت داده و خواص
 اشیا را که مودع است در آن مکنون نتوان شد و ادنی فائده که حاصل است در آن دفع رهم است و بعضی از آن که بتجویز
 شارع مقرون کرد تا ثابت و مقررات و طریق این غسل در آخر فصل ثانی از احادیث ابی امامه بیاید * رواه مسلم *
 و لابد است اینجا که بیان کرده شود حقیقت چشم زخم و کیفیت آن بدن که چه و علما از اهل حق بر آنند که اصابت بالعين و
 تاثیر چشم زخم امری ثابت و محقق است در نفوس و اموال و در غیر آن از اشیا که بوجه احتیاطان در آن نظر کنند اگر چه بعضی مردم
 از معتزله و غیرهم آنرا منکر اند چنانکه تا ثبوت عارضه را و میگویند که هر چه تقلیر بر آن رفته شکی نیست چیری بیکر ادران
 دخل نیست و این را ندانند که تقلیر منافات بعالم اسباب اند چنانچه در محاشی تقریر یافته است و تاثیر و سببیت همین بان
 معنی است که پروردگار تعالی این خاصیت در وی نهاده و بطریق جاری عادت آنرا خلق فرموده و آنرا سبب ساخته است رحمت
 العین حق دلیل ایشان است یعنی آن امری ممکن است و چون شارع بدان خبر داد واجب کرد اعتقاد آن بعد از آن تکلم کرده
 اند در کیفیت آن که چگونه میرسد و ضرورت میرساند از بعضی از آن جماعه که این صفت را داشته اند منقول است که می گفتند
 و هرگاه ما نظر کنیم بپیزی بوجه احتیاطان حرارتی را احساس کنیم که از چشم ما بر آید و بعضی گفته اند که از چشم عائن
 قوت سمیه منبعت شود در متکیف گردد بدان هوا و متصل گردد به معیون و باعث گردد در هلاک و فساد و مثل زهری که از افعی و عقرب
 بگذرد و از بعضی افعی گویند که بجز در نظر تیز زهری میرسد و هلاک میکند و بالعکس بر مثال تیر چیزی از عائن بپایان
 بپایان روانه گردد اگر مابقی که حفظ و وقایت وی کند در میان نبود و زکرافت و اگر مانع در میان بود که عبارت از
 سحر و تعویذ و دعا است و نفوذ نیابد و اگر حرز و شمشیر و قوی بود تواند که هم بپایان وی بر گردد و بر مثال تیر و سم
 بر تقلیر و قوت سپر و همچنانکه در نفوس جماعه قوت و خاصیت عین نهاده اند نفوس کامله را قوت و تصرف آن
 نیز داده اند و بعضی گفته اند که تحقیق آن است که چشم نمیرسد بپیزی مگر بعد از کمال آن و هر کمال را نقص و زوال بتقلیر الهی در

د نبال است و هرگاه که ظهیر و ثقل یزید را رضا بن عیین آمد نیمیت کرد ندید ان
 بن شریک قال * گفت اسامه ابن شریک بفتح شین معجمه و کمر را که صحابی است معمل و در زکونین * قالوا * گفتند صحابه
 یا رسول الله افشند اوی * ایاهتیارکنیم طبع را پس تداوی کنیم یا ترک کنیم آنرا و تو کل کنیم برخدا * قال * گفت رسول
 خدا * نعم بامباد الله * آری ای بندگان خدا * تداوی * تداوی کنید * فان الله لم یضع داء * زیرا که خدا این تعالی نهاده و بینا
 نکرده دردی را * الا رضع له شفاء * مگر آنکه نهاده برای آن درد و رانی را که جنب شفا است * غیر داء واحد الهم * جز یک
 درد در آن پیوسته است که آن درد بی دوا است * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * وعن عقیبة بن عامر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم * گفت عقیقه بن عامر که صحابی مشهور است و احوال وی مکرر نوشته شده است که گفت آن حضرت
 لا یکرهوا مرضا کم علی الطعام * اگر چه تکلیف نکنید بیمار را نغذ را بطعام ذکر شراب نکردن زیرا که آن تابع طعام است * فان الله
 تعالی یطعمهم و یصحهم * زیرا که خدا تعالی بخوراند و می نوشاند بیمار را تا ریهایی قوت می بخشند و می کند با آنچه فایده
 می دهد مثل فائده طعام و شراب و آب و بقای تقویت بقدرت الهی تعالی است نه بطعام و شراب و با الجملة نفس چیزی مشغول
 است که احتیاج طعام ندارد و اگر بجز این عادت سیمی برای بقای بدن و طوایف بدنی که حرارت غریزی تسامیل آن کند کافی
 است * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * وعن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کوی احد بن
 زراره من الشوکة * داغ فرمود آن حضرت انس بن زراره را از علته که ناخن او شوکت است و آن سرخی است که بالا
 می رود بدن را و روی را و معلوم نشد که داغ ازین علت در کیا گردد * با شند * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
 * وعن زید بن ارقم قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نخذ اوی من ذات الجنب بالقسط البصری و البزیت *
 امر کرد ما را آن حضرت از تداوی کردن از ذات الجنب بقیط بصری و بزیت * رواه الترمذی * و عنه قال کان النبی
 صلی الله علیه و سلم * بود آنحضرت * یذمت الزیت و الزیت من ذات الجنب * بیان می فرمود و مدح میکرد زیت را و در مس را
 بفتح و او سکون را که گیاهی است زرد که بدن را و رنگ کنند مثل زعفران از جهت علاج ذات الجنب ظاهر آنست که علاج ذات
 الجنب باینها بطریق لک و د با شل که چکانیدن دارو است در دهان * رواه الترمذی * و عن اعمام بن حنبل * بضم حین
 و فتح میم صحابه خشمه جملها عاقله که نخست در تحت جعفر بن ابی طالب بود بعد از آن تحت ابی بکر صدیق آمد بعد از وی
 پیش علی مرتضی رسید و از هر کدام ازین بزرگان او را فرزند می شد * ان النبی صلی الله علیه و سلم سألها * روایت
 میکند آنحضرت بر عهد او را * بما تستمشین * بپشه چیز اسهال طبیعت میکردی تو و منشی بفتح میم و کمر شین و تخت بد یا بوزن فعل
 داری و مهمل را کویند مشتق از منشی بمعنی راه رفتن چنانچه داری مهمل در منشی می آن داد می را برای قضا حاجت
 * قال * گفت اسما * بالشرم * بضم شین معجمه و کمر کن * بای موحه و زاری مضمومه گیاهی است که اسهال آورد و بعضی
 گفته اند دانده است مانند نخود که پخته میشود و نوشیده می شود آید ازاد رسغ المعاذة گفته که گیاهی است معزوف
 در جبار که پوست و بیج آنرا بکار می برند * قال * گفت آن حضرت * حار جار * اول بیج میوه و ثانی بیجیم از باب اتباع است و
 اتباع آن است که لفظی مهمل را بغیر لفظ موضوع که متناصب باشد بیا رند برای مبالغه مثل حصن بعن و بعضی هرد را اتباع
 خوانند بطریق تأکید و هر مرتقل یزید معنی آن است که شیرم بغایت گرم است کویند که حار در درجه رابع است و اطباء منع
 کرده اند از استعمال وی از جهت خطر غوطه اسهال وی * قالت * گفت اسما دیکر بار * ثم استمشیت بالاسنا * پستق طلب
 اسهال کردم پس باین بفتح سین مقصورا و بعضی بعد نیز نقل کرده اند نیت حجازی است و افضل وی مکی است و وی ذرای شریف
 است که اضداد روی نیم ضرر نیست و قریب است با عمل ال و حار است در درجه اول اسهال میکند صفرا و سودا و بلغم را
 و تقریت میکند جرم قلب را و از خاصیتها و است نفع از و سواس هوداوی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله
 علیه و سلم * در مدح سنا * لو ان شیئا کان فیہ الشفاء من الموت * اگر تا بهت می شد که چیزی است که در وی شفا است از مرگ

و کسر را با نوق ران * من و ثاء کان به تا از کوفتی که بود و ثقی بفتح و اور سکون مثله بعل آن هه زه د ردی و کوفتی که بعضو بر خند
 این که بشکن کن اقل الطوسی * رواه ابوداؤد * وعن ابن مسعود قال حدث رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ليلة اسری به *
 خبر کرد ما را آنحضرت از اخبار شب اسرا * انه لم یمرطی علای من الا ثکرة * که وی صلی الله علیه وسلم بکنشمت بر صبح جماعتی
 از فرشتگان * الا امره * مگر آنکه امر کردند آن جماعت آن حضرت را یعنی : هانیدند بوی امرا آبی را که * مرا متک
 با تسبیح * امر کن امت خود را بتسبیح * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * ظاهر آنست
 که مراد بتسبیح مت کشیدن است شامل فصل و غیره چنانکه در حدیث الشفاء منی ثلث شرط متبهم معلوم شد و بعضی شراح
 آنرا بقابل فصل داشته و گفته که سبب فضیلت حیا مت آن است که سحیا مت خون را از نو احی جلد استخرج میکند و مجموع
 اطباء قائل اند بآنکه در بلا د کرم حیا مت افضل است از فتنی زیرا که خون ایشان رقیق است و پخته و بر سطح بدن می آید
 و بتسبیح مت بیرون می آید نه بفصل و فصل اعناق بدن را نافع است و بنیلا د یارده مناسبت و ما نا که باحت عرب مراد داشته
 اند که در آن وقت موجود از امت ایسان بودند یا مراد از احتک قومک داشته و طیبی گفته که وجه در رعایت ملاء ثکله در
 حیا مت و رای د آنچه مشهور است در روی از منافع بدن آن است که خون اصل قوای حیوانیه است و قتیکه کمتر شود در
 بدن سمیت خواهد شد قوای نفسانیه که مانع است از مکاشفات غیبیه انتهى و این وجه افاده نفع اسراج دیم کند مطلقا اما
 آنچه اول گفتیم افاده بیان نفع حیا مت کند بخصوصا فافهم * وعن عبد الرحمن بن عثمان ان طیبیا سأل النبی * عبد الرحمن
 بن عثمان بن عبید الله بن تیمی برادر زاده طلحه بن عبید الله که از عشره مبشره است صوابی است که احلام آورد د یوم
 بیعة الرضوان و بعضی گفته اند یوم الفتح و گفته شد با ابن الزبیر و یکر زروایت میکند که طیبی سوال کرد از حضرت
 پیغمبر * صلی الله علیه وسلم عن ضلع نسیه لسانی د واء * از کرد اندین غرکی در دار و که در دست اسمعیا نه و ضلع بکسر ضاد
 و کسر دال و فتح آن و در قاف موس گفته که بروزن زبرج و جعفر و جندب بود هم آمله * خنفا * النبی * پس نهی کرد او را پیغمبر
 * صلی الله علیه وسلم عن قتلها * از کشتن ضلع و بکار بردن آن در دار و از جهت نهی تد اوی بتسرام و در کتب احادیث این
 را در باب نهی از تد اوی بحضرات آورده اند و مراد نیست که قتل او بآن است منهی عنه است و تد اوی بد آن مستلزم قتل
 است زیرا که از برای تد اوی قتل حیوان حلال منهی عنه نبود پس مراد به نهی از قتل نهی از استعمال او باشد در دار و تد اوی
 بد آن فافهم * رواه ابوداؤد * وعن انس قال کان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بتسبیح منی الا حلل عین *
 حیا مت میکرد درد و رکبی که درد بجانب کردن اند * و انکاهل * بکسر ها و میان د و شانه * رواه ابوداؤد * و زاد الترمذی
 و ابن ماجه * و زیاده کرد ترمذی و ابن ماجه این عبارت را که * و کان بتسبیح * و بود آنحضرت که حیا مت میکرد * بجمع
 عشرة * در مقلهم از ما * تسع عشرة * و نوزدهم * واحدی و عشرين * و بیست و یکم * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
 علیه وسلم کان یحتسب التسبیح * بود آنحضرت که در دست میل داشت حیا مت را * بجمع عشرة و تسع عشرة واحدی
 و عشرين * ضلع هم و نوزدهم و بیست و یکم * رواه فی شرح السنة * وعن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من
 احتسب * کسی که حیا مت کند * سبع عشرة و تسع عشرة واحدی و عشرين * کان شفاء من کل داء * باشد آن حیا مت سبب
 شفاء از هر دردی * رواه ابوداؤد * و اهل حکمت گفته اند که خون در اول ماه در رجوش و نخلبه بود و چون بر آید
 با فراط بر آید و در اخر ماه در انتطاط باشد و کم بر آید پس او سطا ما د اصلاح باشد برات آن و افق بود در بصالت بار عاینه
 ایتار و چون ذکر ایام ما د را حدایت آورد و بیان ایام هفته که کدام ازین ما د اصلاح است گفت * و عن کشته * و صینین واقع
 شد * است در نسخ مشکو * بباي ساکنه موحده و شین معبیه و گفته اند که صواب کسه بتتانه مکسوره مشد د و همین مهمله
 بنت ابی بکره ان اباه * روایت است از کسه بنت ابی بکر که پدر روی یعنی ابی بکره * کان بنهی اهله * بود که نهی میکرد
 اهل و عیال خود را * عن التسبیح یوم الثلاثاء * از خون کشیدن در روزه شنبه * و یزعم عن رسول الله * و می گفت ابی بکره

نقل میگردد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان يوم الثلاثاء يوم الدم که روز شنبه روز خون است * و فيه ساعة * و ذر رؤس
 به شنبه ساعتی است * لا یرقا * ساکن نمی شود و نمی ایستد خون پنبه اگر درین روز خون بکشد شاید که موافق آن ساعت
 قتل و بهملاک انجامد * رواه ابوداؤد * و عن الزهري مرسل عن النبی * زهري که از مشاهیر تابعین است از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم * روایت میکند بطریق ارسال * من احتجم يوم الاربعاء * کسی که حجامت کند در روز چهار
 شنبه * او يوم السبت * یا روز شنبه * فاصابه وضغ * پس بوسه او را وضغ بفتح را و روضه بمعنی برص آید * فلا
 اومن الانفسه * پس باید که ملامت نکند مگر نفس خود را * رواه احمد و ابوداؤد * قال * و کفبت ابوداؤد * و قد اسند *
 تحقیق اسناد کرده شده است این حدیث * و لا یصح * و صحیح نیست اسناد وی * و عنه مرسل * و هم از زهري است بطریق
 ارسال * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احتجم * کسی که حجامت کند * او اطلی * یا طلائد و اندوده کند عضو خود را و
 * يوم الصبغ الاربعاء * روز شنبه یا چهارشنبه * فلا یلو من الانفسه * پس باید که ملامت نکند مگر خود را * فی الارض *
 و عروض بوسه * و روایتی شرح السنة * تنبیه صاحب سفرا السعادة گوید که در باب حجامت و اختیار آن در بعضی ایام
 در بعضی چیزهای ثابت نشد و آنچه درین باب ثابت شده آن است که مراعاتک بالجمامة رحلت صحیحین که آن کابین
 شیخی شفاء فی شوطه حجام ارشیه مسل اول غة بنا را تهی و در شرح آن تکلم در اینجا کرده شده است فلی نظر ثمة * و عن زینب
 مرأة عبد الله بن مسعود ان عبد الله را عینی عنقی خطا * روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود است و مثل
 روح خود از مقربان و مقبولان در کاه نبوت بود که عبد الله بن مسعود دید در گردن من رشته را * فقال ما هذا * پس
 لقلت عبد الله چیست این * فقال * قلت * پس زینب میگوید * قلت * کفتم * خیط رقی لی فیه * این رشته ایست که افشون کرده
 اند * است برای من در روی * قالت * کفتم زینب * فاحذ * پس گرفت عبد الله آن رشته را * نقطه * پس پاره
 برد آنرا * ثم قال انتم آل عبد الله * بهتر گفت شما ای آل عبد الله * لا غنماء عن الشرک * بتحقیق بی نیازید از شرک و
 محتاج نیستید که در دفع امراض و مضار تمسک باین افعال کنید که مشرکان میکنند و متضمن شرک است چه متعارف در آن
 زمان رقیهای عهد جاہلیت بود که مشتمل بود بر آنچه متضمن شرک است و نیز تمسک باین امور دلالت میکند بر اعتقاد
 تأثیر بد آن که مفسد بشرک است * و عن رسول الله * شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگوید * ان الرقی *
 بد رستی که رقیها که در جاہلیت بود آنرا با اعتقاد تأثیر نکنند * و التمام * جمع تمیمه و آن مهره فاکه زنان در گردن اولاد خود
 بیاویزند و اعتقاد کنند که آن دفع چشم زخم کند و در او یختن تعویذ در گردن و بستن دریا و نیز بعضی علماء را شن
 است اما آنرا سنن از حدیث عبد الله بن عمر است که آنحضرت او را دهائی برای دفع یخسار بی اموخته بود و وی
 رضی الله عنه اولاد خود را که کلان بودند بیا موخت و خردان را نوشته در گردن آویخت و نقشهای تکمیل و چهلها که
 در وقت شرف آفتاب و جز آن بزازند نیز مکرره است و خود مردان را لباس فضه و رقص خاتم حرام است * و التواله * بکهر
 تار فتح را و اولام را آن نوعی از سحر است که در رشته یاد رگای کند از برای دوستی مرد و زن را * شرک * اینها همه کار
 اهل شرک و متضمن نوعی از شرک اند * قلت * زینب میگوید پس کفتم بعد از آنکه * لم تقول ملک * چرا میگوئی اینچنین
 و منکر می شوی آنرا * لقد کانت عینی * بتحقیق بود چشم من * نقل ف * بصیغه مجهول یعنی بهرین افعالیه میشد از غایت
 تجمع یا بلفظ معلوم یعنی می انداخت اشک را و چرک را * و کنت مختلف الی فلان الیهودی * و بودم من که آمی و شل
 میکردم بسوی فلان یهودی * فاذا راها سکت * پس چون افسوس کرد آن یهودی اراهم یافت چشم و بیرون شد از روی رخ
 * فقال * پس گفت عبد الله * انما ذلک عمل الشیطان * نیست این درد چشم و به شدن آن به بسبب افسوس آن یهودی
 مکرر کار شیطان * کان یختصها بید * بود شیطان که می خصمت و می خلا نید چشم ترا بدست خود اصل نخس دفع و حرکت
 و در خستن دانه بچوب از باب فتح و فتح * فاذا رقی * پس چون افسوس کرده شد * کف عنها * باز داشت شیطان درد را از چشم

یا با زمان شیطان از چشم کلب یعنی بازداشتن و بازماندن هر دو آید * انما کان یکذک ان تقوی * جز این نیست که
 پس بود ترا که میگفتی * کما کان رسول الله * چنانچه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یقول * میگفت * از هب الیاس
 رب الناس * به برود فتح کن این هب اب و سختی را ای پروردگار آدمیان * واشف * رشفا ده تا کید ما قبل است * انت الشافی
 تویی شفا دهنده * لا شفاء الا شفاءک * نیست شفا مگر شفا تو * شفاء لا یخادر * شفائی که نکند ارد * سقما * هیچ بیمار را
 و سقام بفتح سین و هم بفتح و ضم مثل حزن و حزن بیماری * رواه ابوداؤد * و عن جابر قال * قال النبی صلی الله علیه
 و سلم عن النشرة * گفت جابر پس رسید شد آنحضرت از نشرة * فقال * پس گفت * هو من عمل الشیطان * نشرة از کار شیطان
 است نشرة بضم نون و حکون شین معجمه نوعی از افعون که جن گرفته را کنند و در باب سحر از آمدن که نشرة کردی به قل
 اعوذ برب الناس و فی القاضوس النشرة بالضم رقیه که علاج کرده شود بدان مجنون و مریض را و در صراح گفته تنشیر افسوس
 کردن و نشرة تعوین و بالعجمه حاصل معنی از رقیه و تعوین است پس مراد با نچه او را از عمل شیطان داشته رقیه خواهد
 بود که از عمل جاهلیت است مشتمل بر اسمای اصنام و شیطین یا بزبان عبرانی که معلوم نیست معنی آن نه بقرآن و اسماء
 الله تعالی * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن عمر * و در بعضی نسخ مشکات بضم عین است و بعضی از شرح گفته که صواب عمرو
 است بوا و چنانکه در جامع الاصول است * قال سمعت رسول الله * گفت عبد الله بن عمر و شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم یقول * میگفت * ما ابالی ما تبت * باک ندانم از هر عملی که بکنم * ان انا شربت تریاقا * اگر بنوشم من تریاق را
 مشهور بکسر تا است و بضم نیز گفته اند نام دواء مرکبی است مشهور که نافع است از هوم و امراض دیگر را * و تعلقه
 قیمة * یا بیا و یزم قیمة را و تمسک کنیم بدان مراد تمام جاهلیت است مثل مهر دهارنا حق دارند و ما و احتشوان مای ایشان
 و اما آنچه بقرآن و اسماء الهی باشد خارج است ازین حکم و مستحب است تعلق و تبرک بدان * و اوقات الشعر من قبل
 فشی * یا بگویم شعر را از جانب نفس خود یعنی قصد و اختیار کنیم در گفتن آن و اگر بی قصد و اختیار از زبان موزون بیاورد
 آن دیگر است و آن داخل شعر گفتن نیست و مله موم نه و اصل عرف اصطلاح نیز آنرا داخل شعر ندانند و مصلوق و ماعلمنا
 الشعر و ما ینبغی له باشد و احتمال دارد که مراد انشاء شعر بود از خود و نه انشاء شعر غیر و این معنی نزد بکثر است بضم از عبارت
 چنانکه از قول لبید * الا کل شیء مالا لله باطل * خوانده و بعضی گفته اند که در صورت انشاء نیز از آن حضرت بموجب حکمت
 الکی موزون صادر نمیشد و الله اعلم * رواه ابوداؤد * و معنی حدیث تذمیم و تقبیح ارتکاب این اشیا است یعنی
 اگر یکی ازین اشیا از من صد و ریافت دیگر من از آنها شدم که باک ندانم از هر چه بکنم و مملو حظه نکنم از
 نامشروع مقصود آنکه کردن ازین اشیا کار کسی است که بی قیل و بی مبالا است در ارتکاب نامشروع و عات اما تریاق
 از آن جهت که در وی گوشت ما و روغن افتد که حرام است اگر فرضا نوعی از تریاق باشد که در وی از مضاف چیزی
 نیباشد لا بأس به است و بعضی گفته اند که اولی ترک آنست عملا باطلاق حدیث و اما تعلق بتمیمه چون معلوم شد که
 مراد بان تمام اهل جاهلیت است ظاهر است اما شعر اگر چه مله موم و منهی از آن شعر زور و مالا یعنی است اما چون
 حق تعالی و تقدس ماحت عز و جلال رسول خود را از آن منز و معصوم داشت مطلق آن در حق و صلی الله علیه و سلم داخل
 نقص و وبال آمد و این کالی است خاص مخصوص آن حضرت و اگر تریاق و تمیمه معمول بر مطلق باشد و مقصود بیان توکل
 خاص آنحضرت بود یا عرض تنبیه است بر توکل و ترک علاج و حیل مالا یعنی و تعویص به بیان حال ایشان باشد و در نما شد
 چنانکه ازین دو حدیث آید معلوم می شود که گفت * و عن المغيرة بن شعبه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من آکثون *
 کسی که داغ مریخت * و یا طالع رقیه کرد * فقد بخرق من التوکل * پس بتحقیق بهزار شد از توکل * رواه احمد
 و الترمذی و ابن ماجه * متبادر بقیه ازین حدیث آن است که میفرماید داغ کردن و رقیه طلب داشتن اگر چه مباح است
 نزد حاجت ولیکن توکل بالاتر از آن است پس باید که در صیغه متوکلان آمده که آن کسی که رقیه نمیکند و داغ

نمی خواند و کار خود را بهر روز کار خود میکند و اگر اعتقاد موثریت و علویت حقیقی دارند آن خود شامل است تمامه اسباب و معالجات را به داغ و رقیه مخصوص نه و کلام در کپی و تطبیق احادیث وارد در آن گذشت * و عن عیسی بن حمزه قال دخلت علی عبد الله بن عکیم * گفت عیسی بن حمزه که از تابعین است در آمدن بر عبد الله بن عکیم بر لفظ تصیغ که از خضر مین جا ملنی اسلام است در یافت زمان آن حضرت را و در صحبت او اختلاف است و شناخته نشد است او را و روایت نه روایت * و به حمزه * و حال آنکه عارض بود بوی علت و رخی بدن * نقلت * پس گفتیم با وی * الا تعلق قمیة * چرایی او بزم تعویذ را * فقال * پس گفت عبد الله * نعوذ بالله من ذلك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * من تعلق شیاً * کسی که تعلق و تمسک کند بچیزی از دوا و سبب و اعتقاد کند شفا را از وی * و کل الیه * کل اشته شود و سپرده شود بوی یعنی مخبرم گردانیده شود از اعانت را می داد الهی و هرگز شفا و نجات بد چه همه اشیاء ما عدا حق لایضر و لا یفیع اند مقصود تخریص و ترغیب بر تقوی و توکل است * رواه ابو داود * و عن عمران بن حصین ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا رقیة الا من عین * نیست از خون مکر از چشم زخم * و رحمة * یا از نیش زهرا در چنانچه عقرب و مانند آن * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و در رواه ابن ماجه عن بريد * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا رقیة الا من عین او حمة او دم رواه ابو داود * و درین حدیث اودم زیادت کرده مراد بدن را عاف داشته اند و اگر عامتر از آن مراد دارند از آنچه از علتها خونری بود خواسته سبب روان شدن خون کرد و یا بجهت فساد خون بود نیز جائز می نماید و الله اعلم و در روایتی مرایی د اود را الا فی نفس آمده و بجای الا فی عین و گفته اند که مراد بنفیس عین است و بجای اودم اودم غده آمده که بمعنی گزیدن بدن آن است چنانکه ما را مانند آن و رقیه از هر دو علت نافع بود چنانچه در صلح در رد دندان و جز آن چنانکه در احادیث آمده است و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر آمد صلی الله علیه و سلم و آن حضرت خدمتی داشت جبرئیل گفت بسم الله ارقیک من کل داعی و ذک و مراد بتصرف درین حدیث مبالغه است و مراد آنست که رقیه درین سه چیز اولی و نفع است از غیر آن رشاع و متعارف است میان مردم * و عن اسماء بنت عمیس قالت * گفت اسماء بنت عمیس که درین وقت زوجه جعفر طیار بود رضي الله عنه گفت * یا رسول الله ان ولد جعفر * یک رستی که او را د جعفر * تسرع * بضم تا و کسر را بر صیغه معلوم یعنی شتاب میرسد و بفتح را بصیغه مجهول نیز خوانند * اند به معنی زود رسانیده می شود * اللهم العین * بعوی ایشان چشم زخ * افاسترقي لهم * یا تفقد حال ایشان بکنم پس طلب رقیه کنم برای ایشان * قال * گفت آن حضرت * صلی الله علیه و سلم نعم * آری بکن که عین بغایت موثر است * فانه لو كان شیء سابق القدر * زیرا که یک رستی اگر می بود چیزی که مسا بقوت و علیه میکرد ثقل و الهی را * لسبقته العین * و اینها محقق میکرد و را چشم زخم * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن الشفاء بنت عبد الله * بکسر شین معجمله بنت عبد الله بن عبد شمس بن خالد قرشیة ع و به نام اولیای است و شفا لقب اوست که غالب آمده بر وی و آن حضرت نزد وی می آمد و در بیت وی قیلوله میکرد و فراشی و ازاری از حضرت که در خواب میکرد نزد وی می بود مروان بن الحکم انرا از او را و بگرفت روایت کرده اند از وی جمعی را م المومنین حفصة از ایشان است و از عقیلا و فضلی نسا بود اسلام آورد پیش از هجرت و از مهاجرات اول بود * قالت د خل رسول الله * گفت در آمدن پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و انما عند حفصة * و حال آنکه من حاضر بودم نزد حفصة * فقال * پس گفت آنحضرت * الا تعلمین هذه * ایانمی آموزی این را یعنی حفصة را * رقیة النملة * انحرور نماله را و نماله ریشها است که بر پهلوها ظاهر می شود و بغایت موله است و مریض از وی احساس حرکت نمل میکند و این شفا بنت عبد الله در مکه رقیه میکرد این رنج را چون با آن حضرت هجرت کرده بمن بنده آمد و معلمان شد گفت یا رسول الله من در جاهلیت از نمون نماله میکردم متخوادم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و آنحضرت تجویز نمود و فرمود تعلیم کن آنرا بحفصة * کما علمتها الکتابه * چنانچه تعلیم کردی تو او را نوشتن را و بعضی گویند

که این کلام از آن حضرت تعریض بود بخصمه که انشاء سر آنحضرت نموده بود چنانچه قصه آن از تفسیر و سوره تحریر معلوم میکرد و مراد برقیه نماله کلماتی است که مشهور بود میان ایشان یا این نام و زنان هرب آنرا رقیه نماله میگفتند نه بمعنی که ظاهر مفهوم میکرد و آن کلمات این است العروس تتعدل و تتخضب و تکتحل و کل شیء تتعدل غیر آن لا تعصی الرجل و حاصل مضمون این کلمات این است که زن می آراید خود را و همه چیز میکند غیر بیهوشمانی مرد پس آنحضرت تعریض کرد بخصمه و تأدیب نمود او را به بیهوشمانی کردن و سر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم افشا نمودن طیبی از تور پستی این توجیه را نقل کرده و این توجیه بر تفل بر صحت آنچه نقل کرده حسن است و طیبی ذلیل آورد و آنرا بر حکم اراده رقیه نماله بمعنی ظاهر که آن معنی منهی عنه است پس چگونه امر کنند بتعلیم آن اما تعلیم کتابت مرزنان را در حدیثی دیگر نفی از آن آمده چنانکه فرمود و لا تعلم الکتابه و ازین حدیث جواز آن مفهوم کردند این مکر پیش از نهی باشد و بعضی گفته اند که نساء آنحضرت مخصوص اند از آن ببعضی احکام و فضائل و نهی از کتابت محمول بر نساء عامه است که خوف فتنه و رانجها محصور است و اینچنین نیست * رواه بود ارد * و عن ابی امامه بن سهل بن حنیف * بضم حاء مهمله و فتح نون انصاری است و نام او سهل بن سهل مشهور است بکنیت ولادت وی در زمان معادیت نشان آن حضرت امت پیش از وفات بد و سال و نشنید از آن حضرت از جهت صغر و ازین جهت ذکر کرده اند او را در رانجها عامه که بعد از صبا به اند و لیکن اثبات کرد ذکر او را این حدیث را در ذکر صبا به پست گرفت که وی از اجله علماء است از غیا رتا بعین شنید از پدر خود و از ابی سعید خدری * قال * گفت ابو امامه * رأی عامر بن ربيعة سهل بن حنیف * دید عامر بن ربيعة که صبا بی است که هجرتین رفته و بد را حاضر شده و تمامه مشاهد را اسلام آورد پیش از حرم رضی الله عنه سهل بن حنیف را * یغتمل * در حالیکه غسل میکرد سهل بن حنیف و در رحمن بدن او و تکریم و تمام کرد و استحسن نمود * فقال و الله * پس گفت با من هر کس باشد * نماز ایت کالیوم * ندیدم پوست مردی و نه زنی در رحمن و لطافت مثل پوستی که دیدم امر و زیمنی اند ام سهل بن حنیف * و لا جلد مشابها * و نه پوست دخترکی مستوره غیر متزوجه را که در درون خانه خود پنهان نشسته می ماند و مشابها * بضم میم و فتح خای معجمه و بای مشد و و هقه و دخترکی مشد را که هنوز تیز و ج نکرده زیرا که حفظ رصا نیت از من نفس خود را با بلغ می باشد و پوست او نرم تر و پاکیزه تر * قال * گفت ابو امامه که راوی اینست یث است چون گفت عامر بن ربيعة این حرف را و چشم زخم رسانید * و لباط سهل * بصیغه مجهول یعنی در ساعت بعد در آمد و بوزمین افتاد سهل بن حنیف لبط دست و یا بر زمین زد و شتر در رفتن * فاتی رسول الله * پس آورده شد خبر بوزمین افتادن سهل و چشم زخم رسیدن او را نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقیل له * پس گفته شد مر آن حضرت را * یا رسول الله هل الک فی سهل بن حنیف * ایاهست ترا میل و رغبت در معرفت حال سهل بن حنیف و علاج و مداوات وی * و الله * باشد او کند اینچنان بوزمین افتاده است که * مایر فح راسه * نمی تواند برداشت سر خود را * قال * پس گفت آن حضرت * هل تهمون له احد * آیا تهمت میکنند بجهت وی کسی را و کسان می برید بر کسی که چشم رسانیده بوی * فقالوا * پس گفتند * تهمة عامر بن ربيعة * تهمت میکنند و کسان می بریم بر عامر بن ربيعة که وی نظر کرده و چشم زخم رسانیده * قال * گفت واری * قد عا رسول الله صلی الله علیه و سلم عامرا * پس طلایل آن حضرت عامرا * فتغلظ علیه * پس درشتی کرد آن حضرت بر عامر و خشم گرفت بر وی پیش از زخم رسانیدن او و سهل را * و قال علام یقتل احدکم اخاه * بنا بر چه ملاک میکنند و بکشتن میرساند یکی از شما برادر خود را پیش از زخم رسانیدن پس خطاب بر عامر بن ربيعة کرد و گفت * الا برکت علیه * یعنی اگر خوش آمده بود بدن وی در نظر تو یا نظر پدر او و تو اینجا نبوی متوجه کشته چرا د عابه برکت نکردی او را و گفتی اللهم بارک علیه * اعتدل له * بشوی اعضاء خود را برای سهل بن حنیف و بریز بروی * فغسل له عامر * پس بشوی بر او و عامر * رجهه * روی خود را * و یل به * و در دست خود را * و مر فقیه * و هر دو از پنج خود را * و رکتیه * و هر دو زانو خود را * و اطراف رجليه * و هر دو انگشتان هر دو پای خود را * و داخله ازاره * و اعضاء درونی از خود را از مل اکبزا

و رانها و صرین و بعضی گویند که مراد بک اخلا از اطراف از راعیت که متصل جعل است از جانب راست * فی قدح * این اعضا را
 شست عامر و گرفت آب او را در قدحی * ثم صب علیه * بستر ریخته شد بر سهیل بن حنیف * فواح مع الناس * پس رفت سهیل با مردم
 * لیس به باس * در حالیکه نیست مرا و را المی و افتی یعنی هم در حال صحت یافت و بر رفت و در کیفیت غسل تفصیلی است که
 در سفر السعاده و در شرح آن مذکور است * رواه فی شرح السنة و رواه مالک و فی روايته * و در روایات مالک اینچنین آمده است که
 * قال * گفت آنحضرت بعد از طلبیدن روی * العين حق توفاه * چشم زخم رسیدن حق و ثابت است وضو کن بر روی سهیل یعنی
 بشوی اعضا خود را بریز روی * فتوضأ * پس بشست عامر اعضا را چنانکه معلوم شد بدانکه ا مثال این علایجات از اضرار و حکم است
 که عقل در در یافت آن عاجز است قاضی ابو بکر بن العربی که از اعظم علماء مالکیه است گفته اگر متشرعی در اینجا توقف کند باوی باید
 گفت که بگوید که در عولہ اعلم و اگر متفلسف توقف کند و الزام وی اسان تر است چه نزد فلاسفه دراکافی فعل بقوت و کیفیت خود
 کند و کاهی بخاصیت و درک معنی آن ممکن نه یعنی مقتضای صورت نوعیه وی چنین واقع شده چنانکه مثل آن در چند مقناطیس
 و کادربا گویند که این نیز از ان قبیل باشد * وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 يتعرض * پناه می جست بشما و اما وصفات و کلمات وی * من المجان * از جن و شیطان جان اسم جمع جن چنانچه قوم و رهط از
 آدمیان و جان گویند نام پدر جن است چنانچه آدم مراد میان را و بمعنی شیطان نیز آمده * و عن الانسان * و تعوذ میکرد آنحضرت
 از چشم آدمیان که آنرا چشم زح و چشم زخم نیز گویند * حتی نزلت الحوزان * تا آنکه فرود آمدند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
 برب الناس که مشتمل اند بر استعاذه از مکاره و شر و جسمانی و روحانی * فلما نزلت * پس مکاره که نازل شد این اعوذ که معوذتان
 اند * اخل بهما * گرفت و حمل کرد آنحضرت و تسک کرد باین دو سوره * و ترک ما سواهما * و گشت چیز را که غیر از این دو سوره
 بود از معوذات و این دلالت میکند بر فضیلت این دو سوره در باب تعوذ و نزول این دو سوره بحسب سحر یهو و بود مر آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم چنانکه تفسیر آن در کتاب المعجزات بیاید ان شاء الله تعالی * رواه الترمذی و ابن ماجه * قال الترمذی هذا
 حديث حسن غریب * عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت قال لی رسول الله * گفت عایشه گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم هل رای فیکم المغربون * یا دیدم میان شما یعنی جنس آدمیان مغربون به تشدید راء مکسوره ارتغریب بخین
 معجمه گفت عایشه * قلت و ما المغربون * گفتم من و پریدم از ان حضرت * مغربون یعنی چه جنس وجه حقیقت است
 مغربون و کلام اند این طایفه * قال * گفت آن حضرت * ان یبشرک فیهم الجن * مغربان آن طایفه اند که شرکتی
 و مکملی دارند در ایشان جن * رواه ابو داود * و این حدیث را بچند وجه تفسیر کرده اند اول آنکه مراد مشارکت جن
 است در انساب و اولاد آدمیان بتوکل که الله تعالی در وقت جماع با زنان چنانکه در حدیثین آمده است که چون جماع کنند
 یکی از ایشان باز زن خود باید که استعاذه کند از شر شیطان و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان
 ما از قننا خلد اند و در دما را از شر شیطان و در دما را از شر شیطان را از چیز یکه روزی کنی تو ما را از ولد و چون ترک کند ذکر
 حق را و نتواند این دعا را و جماع کنند بغفلت را و با شیطان و شرک کرد در دین جماع و فرزند یکه بیاید بی رشاید شیطان را
 در در نصیب باشد و باین ا هب ا شارت بقول حق سبحانه که بشیطان فرمود و شارکهم فی الاموال و الا ولاد از اینجا قیاس باید
 کرد که کل ام یکی باشد که درین وقت همیار باشد و بدی که خدای تعالی مشغول تا ولد از شرکت شیطان خالص آید لاجرم
 از اینجا است نسا د بنای روزگار اعاننا الله منه پس معنی مغربون تجا و ز کنندگان از ذکر خدا و دورا نکنند نفس خود را از
 ذکر حق در وقت جماع یا دورا نکنند والد را از جنس خود و در آرنده رک غریب را در نسب یا دورا نکنند نسب را از جنس
 بهل اخلت نسب بعین و ماد غریب را در اصل معنی دوریت و وجه ثانی آنکه مراد به مشارکت شیطان آدمیان را امر
 کردن ارا است ایشانرا بزنا که یا مردم بالفحشاء و المکر و زنا شیب در آوردن عرق غریب و نسبت بعین است در نسب پس مراد
 مغربون از انانند که در آرنده اند رک غریب بعین را در نسب و وجه ثالث آنکه مراد به مشارکت جن آدمیان از زنا ی جن است

بمنشاء ایشان چنانکه در حدیث آمده که کاهنی یا پشته می شود همان زمان زنی که جماع میکند او را جن چنانکه جماع میکند
 شوهر و یا چنانکه مشهور است که عاشق میکند و چون بر زنی زطامه میگوید بر وی و کاهی می برد او را اینجا که میخراهد و در کتب
 قدیه نیز نوشته اند که بجماع جن غسل بر او مقرر است و واجب می شود یا نه و نوشته اند که منسوب حنفیه آنست که نمی شود در تزوج میان
 جن و انیس نیز مساؤل نوشته اند و شیخ جلال الدین سیوطی از یکی از علما نقل کرده که گفت جن عاشق بود بر یکی از حاریات
 روزی فریاد کرد نزد ما که تا کنی زنا کنی ما باین جاریه عقل بر بندید و مراد باری و در جماع انیس بجن نیز اخبار آمده و در تفاسیر
 آمده که مادر باقیس چنین بود و پدر روی انیس و سیوطی در التماس در این میان فی احکام البیان در ریناب عجبائیب و غرائب
 نوشته و الله اعلم احوال و وجه معنی مغربون و ذم ایشان بیان نکرد و اندک که چیست هر آنکه مراد تبعید آمد میان باشد
 خود را یا لسا خود را از تطهیر و تقصیر ایشان در استعاذه از شر جن و شیاطین بتلاوت قرآن و ادعیه و ذکر که سبب عدم
 نفوذ و تصرف جن است در انسان و وجه را باینکه حواد از مغربون طائفة اند که ایشانرا اقرنا اند از جن که القا میکنند بر
 ایشان اخبار و اصناف کلمات را و شریک اند ایشان را در قبائح و شرور و در اند از نده اند ایشان به عیب آن ذوات خود را
 از مقام ایمان و اسلام و سلامت احوال و ادبی و اظهار وجوه و جه اول است و الله اعلم بحقیقه الحال و چون در
 فصل ثانی از کتاب طب و رقی حدیث ابن عباس در مصاییح مذکور بود و مصنف آنرا با بقادریاب ترجیل ذکر کرد اعتقاد
 آنرا گفت * و ذکر حدیث ابن عباس * و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که او را اینست * خبر ما اند از یتیم فی باب
 الترجل * در باب ترجیل بجهت انسیبیت آن بدان *
 * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعدة * بفتح میم و کسر حین و بکسر میم و سکون عین و فتح میم و سکون حین و بکسر

هر د و مجتمع طعام و شراب مرآدمی را چنانکه شکنبه مر بقرو غنم را میفرماید معدة آدمی * حوض اللبن * نسیبیت بدین مثل
 حوض است نسیبیت بشیر * و العروق الیها و ارد * و رکها در شکم آدمی که از اعضای آینه اند بمری معد و پیوسته اند بدین
 چنانکه کسی برای آب خوردن در حوض بیاید و در و در و در آمدن است بر آب برای خوردن چنانکه صد در آب خورده بر کشتن
 است * فاذا صمت المعدة * پس چون صیغ و تنک است معدة و در گرفته است طعام صالح * صد رت العروق
 بالصحة * باز میگردد رکها از معد بمری اعضا بطوبایت جیک و غنای صالحه که سبب صحت بدن و قوت او است * واذا
 فسلت المعدة * و چون فاسد و قبا است معد و در گرفته است غنای ردی فاسد را * صد رت العروق بالعقم *
 باز میگردد رکهای بمری اعضا بطوبایت ردی فاسد که سبب بیماری بدن و ضعف او است بر مثال حوضی که رکها در بیها
 از درخت بپا نیب و ریخته بطوبایت را چنانکه می کنند اگر آب صافی و شیرین است سبب نضارت و شیر و تازگی و نشو و نما
 و رخت شود اگر آب کد و شور است سبب خشکی و پژمردگی و ذبول او گردد این حدیث را چنانچه مصنف خواهد گفت
 بیهقی در شعب الایمان آورده و محدثین را در صحت و رفع وی سخن است و نزد بعضی از موضوعات است و از کلام حضرت
 نبوی صلی الله علیه و سلم نیمت و قد بیناه فی الشرح * وعن علي رضي الله عنه قال بینا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات
 ليلة يصلي * گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که در آنای آنکه آن حضرت شبی نماز می کند ارد * فوضع يده على الارض *
 پس نهاد دست مبارک خود را بر زمین * فلما غتته عقرب * پس بگزید آن حضرت را کردم در انگشت دست * فذا واهما
 و رسول الله صلى الله عليه وسلم بنعله * پس گرفت آن حضرت عقرب را بنعل خود * فقتلها * پس کشت او را * فلما انصرف *
 پس هتک می که بر کشت آن حضرت از نماز * قال * گفت * لعن الله العقرب * لعنت کند خداوند تعالی کردم را زیرا که وی
 * ما تدع مصليا ولا غيره * نمی کند ارد نماز کند از نده را و نه غیری را * و نهما و غيره * یا گفت پیغمبری را و غیر پیغمبری را
 * ثم دعا بجمع ماء * پستری بطلمیذ آنحضرت نمک را و آب را * فجمعها فی اناء * پس کردا نمک و آب را در وادی * ثم جعل يصبه
 علی اصبعه * پستری و شستن گرفت آن را بر انگشت خود * فحين ان غتته * اینجا که گزید * بود عقرب او را * و صبحها * و مایلین

گرفت انگشت خود را * و بپوشید با عوذتین * و تعویذ کردن و دعا خواندن گرفت انگشت را بقل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب
الناس * و اما البیهقی فی شعب الامان * روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در کتاب شعب الایمان اما در صحت حدیث اول
سخن است چنانکه گفتیم * و عن عثمان بن عبد الله بن مرفع * بفتح هامولای طلحة بن عبید الله تا بعی ثقه است * قال ارسلنی
اهلی الی ام سلمة بقل ح من ماء * گفت عثمان فرستادم را اهل خانه من بپوشی ام سلمه رضی الله عنها بقل حی از آب * و کان
اذا صاب الانسان * و بود شان و عادت چون میرسد آدمی را * عین * چشم زخمی * او شی * شک راوی است یا کف
بجای عین شی * و احتمال دارد که او شی شک راوی نباشد یعنی وقتیکه میرسد آفت چشم زخم باشد یا چیزی جز آن * بعث
لیها * میفرستاد آن انعام بنوی ام سلمه * مخضبة * بکسر میم و سکون خای معجمه و فتح غاد معجمه تغاریکه در وی جامه
نویسد و آنرا برکن نیز گویند یعنی ظرف آبی میفرستاد * فاخرجت من شعر رسول الله * پس بیرون می آورد ام سلمه بعضی
زموهیا بیغمه بر خا را * صلی الله علیه و سلم * و در آن ظرف می انداخت * و کانت تمسک * و بود ام سلمه که نگاه میداشت
روی آن حضرت را * فی جلیجل من فضة * در حقه ز نقره و جلیجل بضم تین در اصل بمعنی جرس صغیر که در گردن دایه
ویند مراد اینجا حقه ایست بر شکل جرس * فتخضضته له * پس میچینید ام سلمه مخضب را که در وی آب بود و موی
نای شریف را در وی انداختی نا چیزی از وی در آب جل اگر دو خطا شود برای آن آدمی بیمار * فشرب منه * پس می نوشید آن
دمی از آن آب * قال * گفت عثمان بن عبد الله * فاطلمت فی الجلیجل * پس مطلع شدم در جلیجل تا به بینم آنچه در دست
ید انهم صفات آنرا * فرأیت شعرات حمراء * پس دیدم چند موی سرخ و سرخی موی یا بجهت آنکه در اصل مخضوب بود یا ام
سلمه آنرا مخضوب ها خسته بود تا قوتی گیرد و دیگر با کرد و یا بجهت خلط طیب سرخ می نمود چنانکه تا ریل آن در باب خضا بکن شده
* رواه البخاری * و عن ابی هريرة ان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قالوا لرسول الله صلی الله علیه و سلم * ابو هريرة
روایت میکنند که جماعت مردان از اصحاب بان حضرت گفتند که * الکماء * بفتح کاف و سکون میم و فتح موز که آنرا ششم الارض
ویند و دیوگلا و خوانند و در دیار ما چتر ما رکو بندر معنی آن مشرح در فصل اول از کتاب اطعمه کنشت غا لبنا ذکر
روی در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم کنشت پس مستجاب به تلمیم و تقبیح وی کردند و گفتند * الکماء * ذکر ری الارض *
شبهه کردند که را بیل ری که بر اندام کودکان بر آید یعنی چنانچه جل ری فضلات و دیه در موی بلغمیه است که از
رون پوست کودکان بیرون می افتد همچنین این کماء نیز فضلاتی است که بیرون می اندازد زمین پس کویاوی
ند ری ارض است * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس آن حضرت آنرا از حیطة منی مت بر آورد و مدح کرد
منفعت آن را بیان کرد و گفت * الکماء * من المن * یعنی از جمله عطا یا است که منافع نهاد خلای تعالی بر بندگان خود
بان که بی مونت و مشقت کاشتن و آبادان از زمین بر آید و ما کول ایشان کرد و اگر مراد من قرین ملوی است که بر
وم موی علیه السلام فرود می آمد مراد تشبیه اوست بدان یعنی چنانکه من برای آن قوم از آسمان فرود می آمد
ین نیز برای شما از زمین بیرون می آید چنانکه ما بقا کنشت سخن اینجا درین است که قول ری که فرمود
و ماء ها شفاء للعین * و آب وی سبب شفا است و چشم را بجهت معنی است یا شفا است مخلوط با دیه یا تنها بی خلط با دیه
یکرا که بر اندن که ترتیب کرده شود بوی کحل و قوتیا و مانند آن ازاد دیه که چشم را کنند زیرا که تجربه شاهد است بر آنکه
استعمال او در چشم تنها این میکند چشم را و ضرور میرساند بوی و بعضی اکویند ظاهر حدیث استعمال اوست منفرد از
مام نووی نقل کرده که بعضی از مشایخ زمان خود را دیدم که مطلقا بصروم رفته بود بچورد آب کاء * و مره کرد بجهت اعتقاد
بحدیث و تبرک بدان شفا کامل یافت و بعضی گفته اند که اگر استعمال وی برای تبریک حرارت همین است تنها شفا فی است
و اگر علت دیگر است بترکیب و شک نیست که ظاهر حدیث علی الاطلاق است و تقیید آن بخاط و ترکیب با دیه و دیگر
خلاف ظاهر است و آنچه از قول ابی هريرة آورده نیز ناظر در آن است * و العجوة من الجنة * و عجوة که نوعی از خرما

است از بهشت است که از اینجا بل نیا آورد؛ اندک یا مقصود مدح اوست که با از بهشت است * رمی شفاء من العلم * و عیون شفاء
 است از زهر شرح این نیز در فصل اول از کتاب الاطعمه گذشت * قال * گفت ابوهریره در بیان شفا برون کاه مرچشم را و
 تیره کردن او را * فاخلت ثلثة اكمو * بر وزن البحر یعنی گرفتیم کاه را * ارحمها او سمعا * یا پنج یا هفت کاه را این شک
 واری است که از ابوهریره روایت کرد * یا شک از ابوهریره که عد آن را در وقت روایت فراموش کرده و الله اعلم بر هر
 قدر بر میگردد بعد در تر گرفتیم * فغصرتین * پس دشر دم و بر او دم آب انهارا * رجعلت مائهن فی قارورة * و کرد انیدم و کرتیم
 آب آنها را در قارورة * و کتلت به جاریة لی عشاء * و مره کردم بد آن آب کنیز کنی را که بود مرا ضعیف البصر و میدان
 از چشم و اشک * فبرأت * پس به شد آن جاریه ز قوی شد بصر او و ز غت علت از چشم او * رواة الترمذی و قال هذا حدیث
 حسن * و رسته * و هم از ابی هریره است که * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لعق العسل * کسی که به ایست شعله
 را یعنی بخورد * ثلث لیل و لیل * سه بامداد * فی کل شهر * در هر ماه * لم یصبه * نرعد آنکس را * عظیم من البلاء * هیچ
 امری عظیم که بلا است یا نرعد بلائی عظیم چه جای بلائی حقیر یعنی به برکت و خاصیت عمل بلائی عظیم منفع کرد
 آنچه جای حقیر فافهم و صاحب سفر المعاد آرد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر روز یکند عمل را با آب آمیخته
 تجرع نمودی انتهى و گفته اند که در نوشیدن عمل مزوج باب حفظ صحتی است که راه نیاید بمعرفت آن الا فضلائی اما
 چه شرب عمل و لعق آن بر ناشتا از آن می کند بلغم را و می شود معد را و در می کند لزوجه را و در می کند از وی
 فضلات را و گرم می کند معد را یا معتدل را و میکشاید معد را و این آب با در طنب است که جمع می کند حرارت را و
 حفظ می کند صحت بدن را و آورده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر صبح شعله را با آب سرد آمیخته کردی
 و دهنی از آن شامید بی بعد از آن چون اشتهای طعام بدش می خورد چه حاضر آمدی از آن تغافل کردی * و هم عبد الله
 بن معمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یکم بالشفائین العسل و القراآن * بر شما با دو با متعالی و تعالی بد و شفا
 که یکی عمل است بحکم قول موسی علیه السلام فی شفاء الناموس د یگر قرآن که در مورد می و شفاء لابی الصدور و لیکن عمل شفا است
 از درد های ظاهری و قرآن از ظاهری و باطن و لهن آگفت می و شفاء تغافل د یگر فکر که در عمل خیمه شفاء گفت و قرآن را عین شفا
 خواند * رواهما * روایت کرد این دو حدیث را * ابن حنبل و ابی یوسف فی شعب الایمان و قال * و گفت یهقی * الصبیح
 ان الاخیر * صحیح آن است که حدیث دوم که هابکم بالشفائین است حدیث مرفوع نیست بلکه * موقوف علی ابن
 معمر * حدیث موقوف است و قول ابن معمر است * و عن ابی کبشة الانباری * صحابی است و حدیث او در فصل
 ثانی در احتیاج بر هامة گذشت و اینجا میگوید که * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احتجج می هامة * آنحضرت خون
 کشید بر بالای سر خود * من الشاة الممومة * بجهت دردی که آنحضرت و از خوردن کوهفتن زهر در احداث شده بود و
 قصه آن مشهور است * قال معمر * گفت معمر که یکی از روایات این حدیث است * فاحتججت انما من غیر سم * پس حجامت کردم
 من از معمر علت زهر * کذلک * همچنین که آنحضرت کرد و بود و خون کشید بود در میان مریا ناکید است از قول وی
 من غیر سم * فی یا فوخی * بیان آنکه است و یا فوخ میانه هر و نیز بمعنی هامة است * قد ذهب حسن الحفظ عنی * پس رخصه
 یعنی بسبب خون کشیدن در میانه هر نیکی یادداشت از من * حتی کنت القن فانتحة * کتاب فی الصلوة * تا بعد می که بودم
 من که تعلیم و تلقین کرده می شد م سوره فاتحه در نماز غایت مبالغه است در واجب حفظ از اینجا معلوم میشود که خیر کشیدن
 در هر بی علتی زاید که محتاج گرداند بحوی ان موجب ضرر در حفظ است * رواة رزین * و عن نافع قال ابن عمر * گفت
 نافع مولى ابن عمر که گفت ابن عمر رضی الله عنهما * یا نافع ینبع لی الدم * ای نافع غلبه کرده است بر من خون بعد می که جوش
 میزند در تن من چنانکه آب در چشم من جوشد * فانتی * حجامت * پس بیار مرا حجامی را که خون بکشد و رجعله شایا * و بگردان
 آن حجام را جوان یعنی احتیاج کن حجام جوان را که قوت داشته باشد و بزور تواند مکید متجم را و خون کشید * و لا تجعله

شیخا ولا صبیحا * و مکرد ان حجام را پیرو نه صغیر * قال * گفت نافع * و قال ابن عمر سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم یقول * که میگفت * احتیاجه علی الریق امثل * خون کشیدن برناشتا فاضلتر و نافع تر است * زهی تزیین فی العقل *
و حجامه برناشتا زیاده میکند در عقل * و تزیین فی الحفظ * و زیاده میکند در حفظ * و تزیین الحافظ حفظا * زیاده میکند کسی را
که زیاده حفظ دارد کمال و نهایت حفظ را * فمن کان محتججا * پس کسی که صحت خراشید و حجامت را * فیوم الحامیس علی
اسم الله * پس بپایند که حجامت کند روز پنجشنبه برنام خدا * و اجتنبوا الحجامه یوم الجمعة و یوم السبت و یوم الاحد * و پرهیز
کنید از خون کشیدن روز جمعه و روز شنبه و روز یکشنبه * و احتجموا یوم الاثنين و یوم الثلاثاء * پس خون بکشید و روز
دوشنبه و روز سه شنبه * و اجتنبوا الحجامه یوم الاربعاء * و پرهیز کنید از خون کشیدن در روز چهارشنبه که روز نحس و روز
بلا هاست * فانه الیوم الذی احیب به ایوب فی البلاء * پس بد رشتیکه روز چهارشنبه روزی نحس است که رسید
شک و افتاد در آن روز ایوب علیه السلام در بلا و روز هلاک داد چنانکه از تقامیر معلوم شود نیز روز چهارشنبه است که
آنرا روز نحس معتبر خوانند * و ما یبدل اجل ام ولا یرض الا فی یوم الاربعاء و الیوم الا ربیعاء * و ظاهر نمی شود اجل ام
و نه برض مگر بخون کشیدن در روز چهارشنبه یا شب چهارشنبه و ظاهر آنست که حصر یا اعتباری لب و طریق مبالغه است
و الله اعلم * و راه ابن حبان * در اینجا گفته اند که از حدیث کبشه بنت ابی بکره که در فصل ثانی آن شد معلوم شد که خون
کشیدن روز سه شنبه خرب نیست و در اینجا برخلاف آن آمد جواب گفته اند که یرتقل یرتقل یرتقل * یعنی مگر در روز سه شنبه است
که سه شنبه که مدعی هم ماه باشد چنانکه ازین حدیث آیند * ظاهر میگردد که فرمود * و عن معقل بن یسار قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم احتیاجه یوم الثلاثاء لبعع عشرة من الشهر * خون کشیدن روز سه شنبه در هفت ماه از ماه * و راعوا
المسنة * و راست میگردد تمام سال را * و در حرب بن اسماعیل الکرمانی صاحب احمد * یعنی صاحب امام احمد بن
حنبل * و لیس اسناد * بل لک * و نیست اسناد این حدیث آنچنان قوی که توان اعتماد بر آن کرد * نکد فی الممتقی *
همچنین گفته در منتقی که کتابی است مرابن جارد را * و در روزی بحدود عن ابی هريرة * و روایت کرده است رزین مانند
این حدیث با مخالف در بعضی الفاظ از ابی هريرة و الله اعلم * باب الفال و الطيرة * قال بهمة و مشهور بر زبانها
بی همزه است غالب استعمال وی در نیکی است چنانچه مثلا بیماری در هنگام تصور روانی بشود که صحت یا بیا نه بشود
که کسی میگوید یا عالم یا طالبی میشود یا واجد و گاهی در بدی نیز استعمال یا بد چنانکه کوبند فال نیک و فال بد و طیره
بکسر طاء و فتح یا مصدر است از تطیر چنانکه خیره از تخیر و کوبند که جز این در لفظ مصدر بر وزن نیامده و مستعمل نکردند
مگر در فال بد و گاهی طیره بمعنی مطلق فال آید نیک یا بد کن اقبال و فال نیک گرفتن محمود است و سنت بر آن حضرت فال
نیک بسیار میگردت خصوصا از نامهای آد میان رجایا و فال بد گرفتن منتهی و مذموم است و اصل تطیر و وجه تسمیه بد این
بجهت آن است که عادت عجب بود که شگون میگردتند باین طریق که چون قصه کاری میکردند و بپای میرفتند طیر را یا آهوان را از
جامی بوغلا نیکند اگر بجانب دست راست گرفتند آنرا مبارک میدانستند و فال نیک میگردتند و بان کاری برآمدند
و اگر بدست چپ رفتی شوم میگردتند و آنرا کار بازمی مانند نمود و آمل بن حیدر از سوي چپ عنوج کوبند و از سوی
راست بروح و منوج را مبارک دارند و بروح را شوم و این است معنی فال گرفتن بعنوانی و یوارح که در رجاء است و فتح
نیک و نکته در مدح فال و ذم تطیر آن است که چشم داشت نیک از جناب الهی و نیک اندیشیدن و امیدوار رفتن
و رجعت وی بودن بهر حال بهتر است اگر چه خطا کند و غلط اند و قطع رجاء از حق و نا امید شدن و بد اندیشیدن و بنقل
مذموم است عقلا و شرعا بعد از آن خود مرچه ارادت است همان خواهد شد این است تحقیق معنی فال و طیره و مولف
احادیث دیگر نیز آورده در باب علوی و عامه و صفروا مثال آن که در معنی تطیر اند و گفت
العصم الاول * عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا طيرة * فرمود شگون بد گرفتن را

تأیید و دخالت نیست و در جلب منفعت و دفع ضرر اعتقاد آن نه این گردید و بدین اعتباری نباید نمود هر چه شد نمی است
خواهد شد و شارع آنرا حسب اعتبار نگردیده و دخل ندارد و بعد از آنکه نفی کرد تطهیر را و نفی فرمود از آن مباح کرد و قال را
و فرمود و خبرها قال و بهترین اقسام طهیرة و تقوی قال نیک گرفتن است اینجا طهیرة بمعنی مطلق قال گرفتن آمد و لیکن
اشکال در اینجا این است که ازین عبارت چنان مفهوم گردد که قال نیک گرفتن بهتر است و قال بد نیز به است و حال آنکه
قال بد قطعاً بیهی قال رد جوابش آن است که لفظ غیر اینجا بمعنی به است نه بمعنی بهتر چنانکه گویند و الاخره غیر را بقی
و صاحب الجنة غیر یا این کلام مبنی بر زعم و اعتقاد عرب است که در طهیرة نیز اعتقاد بیهی دارد یا مراد آنست که اگر فرضاً
ممکن بودی که طهیرة به است قال بهتر از آن خواهد بود قالوا گفتند و در میان من صحابه که اینها ما قال و قال چیست و صورت
آن چه * قال * فرمود * الکلمة الصالحة یسموها احدکم * سخن نیک که بشنود و آنرا یکی از شما و تقول کبر از آن چنانکه
چویند و بشنود یا واجب یا کراهه بشنود یا را شد * معنی علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا عدوی *
ثابت نیست تپازر علت از یکی بد بگری و اعتقاد کجاست آن بود که بیمار ری که در پهلوی بیماری نشیند یا همراه وی بخورد
هر اینست کند بیماری او بوی گفته اند که بزعم اطباء این سرایت در هفت مرض است چنانچه و جرب ری و حصه و بشرور
رمد و امراض و بانیه پس شارع آنرا نفی کرد و ابطال نمود یعنی سرایت کردن بمرض و رسیدن از یکی بیکی نمی باشد
بلکه تا در مطلق همچنانکه او را بیمار کرد این را نیز کرد * و لا طهیرة * و نیست طهیرة معنی این معلوم شد * و لا هامة *
و نیست هامة بنسخه یف میم و بعضی بتشدید نیز خوانند در اصل بمعنی هامة و مراد اینجا نام طایری است که بزعم
عرب از ستخوان میت پیکر کرد و ببرد و می گفتند که بپروان می آید از سر قیل طایری که نام وی هامة است و همیشه فریاد
میکند که آب دهید مرا آب دهید مرا تا آنکه کشته میشود کشته او و بعضی گویند روخ وی طایر میکند و فریاد میزند تا کیمه خود را
از کشته میستاند و چون کینه همت به بود و بوزد و صدای نیز نام از است پس شارع این اعتقاد را نیز باطل کرد و نیک حکم
کرد که این چیزی نیست و بعضی گویند مراد بهامه بوم است که بر خانه یکی می افتد و آنرا میزند و بوم و هلاک و بخبر
میرسد و این داخل طهیرة است و مستثار همان قول اول است * و لا صفر * و نیست صفر در اینجا اقوال بسیار است نزد بعضی مراد
ماه مشهور است که پس از محرم بیاید و ماه آنرا محل نزول بلا یا حوادث و آفات دارند این اعتقاد نیز باطل است و اصلی
ندارد و نزد بعضی ماری است در شکم که بزعم عرب در وقت کرمسکی میکند و اینها میکند و گویند المی که نزد جوع رسد از اسف
و از یکی بد بگری میزند و نووی در شرح معام گفته که آن کرم هاست در شکم که میزند نزد جوع و گاهی بد میزند بدن
آدمی را و هلاک میکند اندر او پس حکم کرد که این همه باطل است و بعضی گویند که مراد بد آن نفی است که تاخیر محرم است
بصفر و کند انیدن او شهر حرام چنانکه در تفسیر کرمه انما النسی زیادة فی الکفر الایة حقیقت آن در مصالح معلوم شده
است و با وجود آن که عدوی نفی کرد و فرمود * و فر من المجل و م کا تفر من الاله * و بگریز از مجن و م که علت حرام دارد
چنانکه میگریزی از شیر و وجه تطبیق در نفی عدوی و امر بفرار مجن و م در آخر فصل بیان کنیم * و لا التبخاری * و عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا عدوی و لا هامة و لا صفر قال اعرابی * چون آن حضرت نفی این اشیا کرد پس گفت
اعرابی چون در عدوی خلاف این تفسیر به کرده بود گفت * یا رسول الله فما بال الا بل یكون فی الرمل * پس چیست حال
شتران که نمی باشند جل از ریکستان * لکنها الظباء * هر اینها گویا که آن شتران آهوانند در رند رستی و پاکیزگی پوست
* فیتا. لظها البعیر الاجرب * پس می امیزد آنها را شتر کرکین * فیتجر بها * پس کرکین میکرد اند اینها را * فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم * پس گفت آن حضرت در رد و ابطال حکایت اعرابی * فمن عدی الاول * پس که کرکین گردانید شتر
اول را از آنجا جرب بوی ما نا که از اول شتری مراد داشت که بر همه مقدم و سابق بود چه اگر باول آن شتر را زده
کند که از وی بواسطه جرب با بن شتر رسیده شاید بگوید که بوی از شتر دیگر رسیده و از وی بد بگری و لا بل در اینجا شتری فرض

توان بود بومده سابق که نریخت بوی مکرر بتداء از حق پس باید گفت که باین شتر اخ و نیز از وی زعیل و تعالی شانه * رواه البخاری
 * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عدوى ولا هامة ولا نوء ولا صغروا مسلم * معانی این کلمات هم معلوم شد الا
 نوء بفتح نون و سکون و اود را آخره موزة جمعه ادواء که بمعنی منازل قمر است و آن بیست و هشت منزل است که کریمه و
 القمر قل رنا منازل را اشارت بد آن دارند و عرب اسناد میکردند نزول باران را بدان و میگفتند که علت باران و موثر
 در آن نزول قمر است در بعضی ازین منازل پس شارع آنرا ابطال کرد و فرمود نزول مطر بتقلیر الهی است تعالی
 و تقل من نه چیزی دیگر و نفی را بطل بمعنی اعتقاد تاثیر و علت است اما اگر سبب دانند باین معنی که حق سبحانه باران
 میفرستد درین وقت بی آنکه این وقت علت باشد بقادر است که پیش ازین وقت و بعد ازین وقت نیز فرستد و اگر خواهی
 درین وقت نیز بفرستد چنانکه حکم سابق را سبب عادیه است باطل نمیشد و کفر نبود و امام نووی گفته که با وجود آن مکروه است
 زیرا که شعار کفر است و موهب علیت و طبیعی گفته که مکروه است کراهت تنزیه بی انتهی و این در نزول مطر و امثال آن است که ملخض است
 و سببیت عادیه در اینجا بتجربه معلوم شد است و اما حکم بتعدادت و نحو است سابقا فعال عباد چنانچه منجمان کنند خلاف
 ادب شرع و طریقه سلف صالحین است و الله اعلم * وعن جابر قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول * گفت جابر که شنیدم
 آنحضرت را که میگفت * لا عدوى ولا صغروا ولا غول * بضم غین معجمه و سکون و او جمع اوغیلان دینها یمیکوید جنمی است از جن و
 شیاطین و زعم عرب آن بود که غول دریا بانها می نمایند مردم را بشکلهای کونا کون و کمراد میکنند ایشا نرا و هلاک میکرد اندک پس
 نفی کرد آن را شارع و گفته اند مراد نفی ذات غول و عین وی نیست بلکه نفی تلون و تلبس آنها بصور مختلفه و هلاک کردن آنین
 آدمگیران را یعنی آنها را بی اذن الهی تعالی بر اضلال و هلاک مردم قدرت نبود بلکه تلبیسی و تشبیلی پیش نیست و بعضی
 گفته اند که احتمال دارد که مراد بنفی غول منع آنها باشد از نمودن و کمراد ساختن و هلاک کردن آنین ببعثت سبل انبیا
 صلی الله علیه و سلم چنانکه استراق سمع که جنیان از آن ممنوع گشتند * رواه مسلم * وعن عمرو بن الشریح عن ابيه قال کان فی
 وفد ثقیف * گفت بود در ایلیمیان ثقیف که نام موضعی است و پیش آن حضرت آمد و بودند * رجل میبند و م * مردی
 گرفتار بعلمت چن ام * فارسل الیه النبي صلى الله عليه وسلم * پس فرستاد آن حضرت بسوی آن مرد که در نیاید و مردم
 و همانجا که هست باشد و فرمود * انا قل باعناک فارجع * ما بیعت کردیم با تو و قبول کردیم از تو پس برگرد و حاجت بصورت
 بیعت نیست * رواه مسلم * ازینست معلوم کرد که در بودن و اجتناب نمودن از صحبت میبند و م و همچنین از حدیث
 فرمن الیچن و م چنانکه کنشت و علماء را در تطبیق این احادیث و حدیث لا عدوى که ظاهر و باعث بر علم اجتناب است
 در مسلک است اکثر بر آنند که مرد نفی عد وى و ابطال او است مطاعا چنانکه ظاهر احادیث در آن است و بعضی بر آنند
 که مراد نفی عد وى نفی موثریت حقیقی است چنانکه معتقل اصحاب طبیعت است که علل معلیه را مؤثر دانند البته پس
 تنبیه کرد بر حقیقت حال که نه چنین است که ایشان توهم کنند بلکه متعلق به شیت حق است ان شاء کان و ان لم یکن
 و اشارت کرد بقول خود فرمن المیچن و م و امثال آن که مشا لطت و مل انا صاحب این مرض از اصحاب حد و تار و حکم
 رعایت اصحاب اتفاقا و اجتناب از آن لازم باشد چنانکه اتفاقا از حد ارمائ و سفینه معیوب را بن وجه تطبیق مشا ر شیخ
 ابن صلاح است و غیروى اعلما و حاصل وى آن است که این امراض بطبع معلی نیست و لیکن حق تعالی مشا لطت صاحب آنرا
 سبب اعلی ساخته و گاهى تخلف نیز کنند چنانکه حکم سابقا سبب عادیه است پس نفی عد وى و م برقرار مرد و است آید
 و تخریشتی گفته که این قول نزد من مشا ر و اولی است و موجب تطبیق است میان احادیث و قول اول مغضی است به تعطیل
 اصول طبیع و شرع وارد نشد با بطل آن بلکه اثبات آن کرد و تقریر نموده است و باین توجیه حاصل می شود تطبیق
 میان قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم م میبند و م ثقیف را قل باعناک فارجع و میبند و م دیکر کل ثقة بالله و توکلا علیه
 باول اشارت کرد بر صحت اصحاب و بیانی تنبیه کرد بر مقام توکل که با عین بر ترک اصحاب است و در اول تعالیم است و رخصت

ضعفا است که هنوز قدم ایشان در مقام صدق ثابت نشده و ثانی خود مقام شریف ارحمت صلی الله علیه و سلم و شیخ این
 چیز عقلانی در شرح تشبیه گفته که اولی در وجه تطبیق آنست که گفته شود که نغمی عذری باقی است بر عموم و اطلاق خود
 و مخالفت اصحاب این امراض اصلا سبب عذری نه و لیکن امری فرار از مجتن و م از باب سد ذرایع است تا کسی در دام شرک
 قیفلت یعنی اگر یکی مخالفت مجتن و م کرد و ناکهان بقتل بر آید بعلت جنایات مبتلا گشت اعتقاد نکند که بسبب مخالفت
 شد پس امر کرد بتجنب تاد رین و م نه بقتل و این اخود یا مجتن و م طعام خورد از جهت ثبوت حقیقت توکل و م توهم پس
 امر بفرا بر مکی راست که در نفس خود صدق و یقین نیاید و بر قتل بر امایب مرض در ورطه شرک خفی نیست و کرمانی
 گفته که جنایات مستثنی است از قول و لاعد وی و نوری گفته که جنایات را و ایضا ایست که بیما رمیکرد اندکی را که در راز شود
 محبت و موافقت و مضاجعت پس این از باب طب است و عذری نیست چنانکه فخر میکند طعام ناخوش و بوی ناخوش و اکل
 یا ذن الله این کلام علما است درین مقام و الله اعلم

الفصل الثانی * عن ابن عباس قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم یفعل ل ولا یطیر * گفت ابن عباس بود آن حضرت فال میکرد با سماء آسمان و اما کن و جز آن و ذکر
 آن در احادیث بسیار است اما فال بد نمیکرفت و وجه محبت آن حضرت فال رانده تطیر زاد راول فصل در ضمن بیان معنی
 فال و تطیر معلوم شد * و کان یحب الایم الحسن * و بود آن حضرت که دوست میداشت نام نیک را چنانکه اگر یکی را نام بد
 بود می تغویرد و می و نام نیک نهاد و این نیز نوعی از تقارول است و نام نیک حلیه جمال و تهنه فال و داخل ذکر جمیل است
 چنانکه بنقل معمری را بر وصف جمیل موصوف نمایند نه آنکه از اوصاف مصداق اخلاق و صل و رستایان افعال قاضی واقع
 باشد چنانکه بعضی ادعا کرده اند این سخن در شرح صراط مستقیم سفر السعاده بتفصیل بیان کرده است * است اینجا بدین
 ذکر یست * رواه فی شرح السنه * و امام احمد در مسند خود نیز آورده * و عن قطن * بفتح قاف و طای مهمله و نون در آخر
 * ابن قتیبه * بفتح قاف و کسر با و سکون یا و صا و مهمله تابعی است معنی و در اهل بصره و اهل سیستان و اصحابان ذکر
 کرده است او را بن حیان در ثقات نسبی گفت لا باس به و ذکر کرده است او را بود و در نسبی یک حدیث * عن ابیه * از
 پدرش * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * آنحضرت فرمود که * العیافه * بکسر عین مهمله و یای تستانی و نا * و الطرق *
 بفتح طای و سکون را و قاف در آخر * و الطیره من الجبیت * از جمله جبت اند بکسر جیم و سکون موحده هر چه عبادت کرده شود
 جز خاک یعنی سبب شرک و از اعمال مشرکان است و بعضی جبت را بحد و کلمات تفسیر کرده اند و معنی که است در باب آینه
 معلوم کردند آن شاه الله تعالی و بعضی گویند جبت ساحر را گویند و آنکه نزد وی چیزی نبود پس مرا دان باشد که این امور از
 اعمال ساحران و بدکاران است * رواه ابوداؤد * اما میافیت را ندان پیران کان بآن طریق که در میان معنی تطیر و فصل
 اول معلوم شد و فال گرفتن با حواصوات و صفات ایشان و عواید رین باب قصص و حکایات و وقایع بسما راست و طرق بفتح
 طاء مهمله و سکون را در آخر قاف سنکریزه زدن که از عادات نمایی عرب است و فال گرفتن و بعضی گفته اند خطا در ریک
 کشیدن چنانکه عادت رمالان است در قافوس گفته که طرق زدن کاهن است سنکریزه ها را در مجموع البصار گفته طرق نوعی
 از تنگن است چنانکه منجم و رمال از برای اخراج ضمیر و مانند آن کنند * و عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال الطیره شرک * قال بد گرفتن از اعمال مشرکان است و موجب شرک خفی و اگر بجزم اعتقاد کنند که
 البته چندین خواهد شد آن خود بی شک کفر است * قاله ثلثا * این سخن را به بار مکرر فرموده و ما عینا الا * و نیست هیچ یکی از ما
 مکرر یعنی مکرر آنکه گاهی در خاطر وی از فال بد چیزی از جنس ترد و خلیجان راه می یابد * و لکن الله یبطل همه بالتوکل * و لیکن
 خدای تعالی می بود آن خاطرو آن خلیجان را بسبب توکل یعنی اگر بحکم بشریت شک و دومی در خاطر آید باید که توکل
 فرمود کند و در آن کار برود و تابع آن و م نکرد * رواه ابوداؤد و الترمذی و قال * روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و ترمذی
 و کتب ترمذی * و سمعت سعد بن ابی عقیل یقول * شنیدم بخاری را که می گفت * کان * بود * هاجمان بن خرب * که شیخ

بخاری است * بقول فی هذا الحدیث * میگوید درین حدیث که * و اما لا ولكن الله يد فيه بالتوكل فذا عند قول
ابن مسعود * این سخن نزد من قول ابن مسعود است نه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الحق چنین مزد زیور که وجد این
خاندان در خاطر شریف و می که حدیث را باب یقین و مبتدو و بهتر اهل توکل و تکیدن است چه صورت دار و در او کفر و غما قول
آنحضرت باشد مراد تواضع و تنزل از مقام ارفع خود کرده برای تنبیه بر حال امت و تعلیم ایشان گفته باشد و الله اعلم بالصواب
* و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ بید مجنون و * جابر گفت آن حضرت گرفت دست مجنون و می را
* فوضعها معنای القصعة * پس نهاد دست مجنون و را با خود درگاه * و قال كل ثقة بالله و توکلا علیه * و گفت را مر کرد مجنون و
را که بخور اعتماد میکنند بخدا و توکل می نمایند بر وی اشارت است که بعد از حصول یقین و تمکین فرا را لازم نبود چنانکه
معلوم شد * رواه ابن ماجه * و عن سعد بن مالك * نام ابو معین حدیثی که صدیقی مشهور و کثیر الحدیث است سعد است و مالك ابن
حنان نام پدر است و او نیز صحابی است و حدیثی از او را از اصحاب شجرة است و اول مشاهد او
خندق است و عزا کرد با آن حضرت در واژه غزوة * رواه یث کرد * اند از وی جماعه از صحابه و تابعین مات هنة اربع
و سبعین در زمان عبد الملك بن مروان و دفن بالقیح * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا مائة ولا عدوی ولا طيرة
وان کن الطيرة نبي شعی * و اگر فرضا باشد طيرة در چیزی * نفی الدار * پس در سرا و خانه باشد * و الفرس * و در اسب
* و المراكبة * و در زن * رواه بود او * بدانکه احادیث وارد در باب طيرة مختلف آمده از بعضی نفی تاثیر طيرة
و نهی از اعتقاد را اعتبار آن مطلق مفهوم کرد و را بین بعبار است و از بعضی ثبوت آن در مرأه و در مرأه و در مرأه و در مرأه و در مرأه و در مرأه
چنانکه بخیر محل یث بخاری و مسلم آمده اند اما الشوم فی ثلث الفرس و المراكبة و الدار و روایتی در ربع و خا دم و فرس یا
بلفظ شرط چنانکه درین حدیث و مانند آن آمده و از بعضی انکار ثبوت شوم درین امور مثل سائر امور چنانکه در حدیث ابن
ابی ملیکه از ابن عباس آمده و در بعضی احادیث آمده که اعتقاد شوم درین امور را اهل جاهلیت بود چنانکه در حدیث
عائشه آمده و درجه تطبیق آنکه تاثیر بالذات منفی است و اعتقاد آن از امور جاهلیت است و مؤثر در کل اشیا الله
تعالی است و همه بخلاف و نقد بر او است و اثبات آن درین اشیا بجزیان عاده الله است که پدید آورده و اینها را اسباب مادی
ساخته و حکمت در تقصیر آن اشیا بجناس و احوال موکول و مغوض بعلم شارع است پس نفی را جمع بتاثر ذاتی است
و اثبات بسبب عادی چنانکه در عدوی و جنایم و مانند آن گفته اند و بعضی گفته اند که مراد آنست که تطیر در هیچ چیز نیست
و اگر فرض کرده شود ثبوت وی این اشیا مظنه و محل آنست و جای آن دارد که درین ماثبات باشد بر طریقه قول آنحضرت
صلی الله علیه و سلم لو کان شیء ما بق القدر لسبقته العين چنانکه گذشت و برین طریق است کلام قاضی که گفته تعقیب قول
وی لا غیره باین شرط دلالت دارد که شوم تطیر منفی است از آنها یعنی اگر شوم را وجودی و ثبوتی می بودی درین
شیء می بود که قابل تراند آنرا ولیکن وجود و ثبوت نیست درین مابعد اصل وجود ندارد انتهی و بعضی گویند که شوم
در زن ناسازگاری است و آنکه زاینده نباشد و اطاعت زوج نکند یا مکروه و مستحب باشد نزد وی و در سرا و خانه تنگی
جاری بدی و عساکره و ناخوشی هوا است و در اسب و کرانی به او نافرمانی فرض و مصلحت و مثل این در خادم
نیز و در بیا شوم معمول بر کرانی است و ناخوشی است بسبب شرح یا طبع پس نفی شوم و تطیر بر عموم و حقیقت معمول باشد
والله اعلم * و من انعم ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعجبه اذا خرج لیتأبج * انس میگوید که آنحضرت را خوش
می آمد چون بیرون می آمد برای حاجتی و کاری * ان یسمع یاراه یا لیج * شنیدن این الفاظ و اسما که از جای
بشنود یا را باشد یا نجیح که یاد از رش و هدایت و انجام مرام و حصول مقصد میل * رواه الترمذی * و عن بریده ان النبی
صلی الله علیه و سلم کان لا یطعم من شیء * روایت است از بریده * سامی که صحابی مشهور است که آنحضرت بود قال بد غیر گرفت
از هیچ چیز * فاذا بعث عاملا سأل عن اسمه * با وجود آن چون می فرستاد کسی را بعمالی می پرسید از نام وی * فاذا

اعجبه اسمه فرح به * پس چون خوش می آمد آنحضرت را نام وی خوش میشد بان * ورنه بشرداك فی وجهه * ردیل *
 میشد خوشی و کشادگی روئی بسبب آن در روی مبارک وی * وان کرده اسمه * و اگر مکروه و ناخوش می داشت نام او را * ورنه
 کراهیه ذلک فی وجهه * دید میشد ناخوشی آن در روی شریف وی * و از داخل قریه ما ل عن اسمه * و چون درمی آمد
 دمی را می پرسید نام آنرا * خان اعجبه اسمه فرح به * پس چون خوش می آمد آنحضرت را نام وی خوششال میشد بان
 * ورنه بشرداك فی وجهه * وان کرده اسمه ورنه کراهیه ذلک فی وجهه * و این تطایر نیست زیرا که بجهت آن ارکامی که میداشت
 یازمی آمد اما با وجود آن اثر کراهیت و قبح آن در روی شریف ظاهر میشد چه نیکی و بدی را تا اثر طبیعی است در خوشی
 و ناخوشی با قطع نظر از تطایر و تعادل فافهم * رواه ابوداؤد * وعن انس قال قال رجل * کففت انس کففت مروي * یا رسول الله
 انا کنایه دار کثیر فیها عدل و با موا لانا * بد رستی ما بودیم در رهرا نیکه بسیار بود و با برکت بود در آن سرایند و ما لها
 ما * فتقولنا الی دار قل فیها عدل و با موا لانا * پس با رگودیلیم و آمدیم بسوی هراس که کم شد در روی عدل و ما و ما لها
 * فقال * پس فرمود آنحضرت * درو ما ذمیمة * بکن اریک آن سواران در حالتی که قبیح و مذموم است و این نه بجهت
 تطایر است ولیکن چون در نفوس ایشان چنین نقشه که این نقصان و خرابی بجهت سکونت این مکان است فرمود ازان
 بر این تمامه * و هم انقطاع بن برد و در ورطه شرک خفی نیفتند بر طریق توجیهی که بعضی در فرار از مجاز و م کرده اند
 و موافق آنچه بعضی گفته اند که مراد از شوم درین اشیا کرامت داشته چنانکه کن شد و بر قوالی که اثبات صمیمیت عادی کنند
 در خصوص این اشیا فلا اشکال * رواه ابوداؤد * وعن یحیی بن عبد الله بن یحیی * بفتح بای موحد * و کمرهای موهله
 و مگون تختانی و راد را آخر یعنی قابی را عطفه اصعب و بعضی گفته اند معتور الحال است * قال اخبرني من تفتح فرقة
 بن مسیه * کففت یحیی خبر داد مرا که سیکه شنید فرقه بن مسیه را بضم میم و فتح سین و سکون یا و فوره بن مسیه صحابی
 است از اهل یمن قدوم آورد در آن حضرت مال نهم و بعضی گفته اند سال دهم پس انتقال کرد بکوفه و ساکن شد آن را از
 وجوه و مران ایشان بود و بود شاعر مدحی را بیت کرد از وی شعبی و جماعه * یقول * می گفت فرقه * قلت * کفتم
 یا رسول الله عندنا ارض یقال لها ابین * نزد ما زمینی است که او را ابین می گویند بفتح هزه و سکون موحد و فتح تختانی
 و می گویند که ابین نام مرد بهت که عدل که بلد * مفرو ف است نعمت بوی دارد لهذا او را عدل ابین گویند * و هی
 ارض ریغنا و میرتنا * و آن زمین کشت و ارزانی ما است و زمین طعام است یعنی زمینی است که با آن زمین از جاهای دیگر
 یا ازان زمین بجا های دیگر طعام می کشند ریف بکمر را و سکون تختانی زمین با کشت و علف و میره بکسر میم و سکون یا خوار
 با را متی را خوار آوردن * وان و با ها شد بد * کفتم که و با آن زمین سخت است بجهت فساد هوا و اناها زکاری و بطبیعت
 * فقال * پس گفت آنحضرت * دد عها عنک * بکن ازان زمین را راجد اکن از خود * فان من القرف التلف * زیرا که از قرف
 پیدا می شود تلف و هلاک و قرف بفتح قاف و را ملا بهت و متا لطب درد بمقا ربت و مقارنت و با و مرض فی الاصرح قرف
 یفتحتین نزد یک آمدن بیماری و فی القاموس القرف بالتحريك مقارنة الوباء و العد و من الاراضی الممتمة و طیبی گفته که
 این از باب عدل وی نیست بلکه از باب طب و علاج است چه هوای صالح و موافق از اعوان اشیا است بر صلاح بدن و فساد
 هوا و عدل موافقت آن سبب سقام و هلاک است * رواه ابوداؤد * و شاید که کریزند کان از و با و طاعون بمضمون
 این حدیث تمسک نمایند که آنمرد شکایت از و با کرد که در آن زمین می باشد و آنحضرت فرمود که بکن ازان را و بد در و
 ازان زمین زیرا که ملا بهت و متا لطب مرض و و با بهلاک می انجامد ولیکن تمسک بدان تمام نیست زیرا که آنمرد شکایت
 کرد از واقع شدن و با در آن زمین و آنرا شوم و مکروه می بنداشت و آن حضرت نظر بر ضعف حال وی و خوف وقوع در
 ورطه شرک خفی او را به برآمدن از آنجا از سکونت کردن در آن رخصت داد نه آنکه و با آنجا واقع شد و بعد از وقوع
 قیو یز را کرد و سخن درین ایت و وظیفه در بلا پیش از وقوع اجترار و اجتناب است و بعد از وقوع صبر و رضا است مگر

بن ما و تصرف که امر بد آن غیر مودع اند بدلیل قر و د احادیث صحیحین و غیره ما بمنع و نهی از خروج و فرار از وبا و مدح و ترغیب در صبر و تبات و نیز این حکم بعد در منن ابی داؤد است که معارض و مصادم احادیث صحیحین نه تواند شد و گفته اند که از فرود بن معیک جز یک و صد و بیست و آن فهم از مردی مجهول است که معلوم نیست نام وی که از وی شنیده و روایت کرده و در شیعی بن همام الله بن بحیر نیز اختلاف است که ثقه است یا نه و بعضی فرق هم کرده اند و باوطاعون اگر چه صواب آن است که مراد به باوطاعون یکی است یعنی بلا شائع و مرکب عام چنانکه با بود رضی الله عنه و مرود فل و یاک و الفرار عن الزحف و اذا اصاب الناس موت و انت فیهم فاثبت و در حدیث جابر و عایشه فرار از طاعون را تشبیه به فرار از زحف داده و با لجمه بی شک فرار از آن منهی هله و ممنوع و معصیت است و اگر چه ما اعتقاد کردیم که بر تقدیر مجرای البته همیشه بود اگر فرار کنند البته نجات می یابند یا بد که فرود دوی این اعتقاد خاصی و قیاس آن بر خروج از درون خانه نزد لوله و وقوع نار فاعدا است از جهت ورود نص بر خلاف آن و نیز هلاک در ضرورت زلزله و افتادن خانه و افتادن آتش در خانه غالب بلکه یقینی است عاده بخلاف مردن نزد عدم خروج از وبا که مشکوک و موهوم است اگر گویند که فضیلت و عزیمت و رکل در صراحت و بیرون آمدن و غصت و مباح است گزیم که تشبیه بزحف و ورود و عید منافی آن است چه فرار از زحف اتفاق ممنوع و کثرت کبیره است تشبیه بآن مثبت اشتراک و معاوالت است یا چیزی از آن کم باشد و قول حق تعالی و لا تلقوا یدیکم الی الله لکه ظاهراً در رفتن بجای است که در آن وبا است نه در بودن در جائی که هست اگر گویند که توکل و رضا بر تقدیر و مرد و صورت است هم در بودن اینجا که با است و هم در رفتن در اینجا که وبا است جوابش آنکه در برابر حکم شارع این سخن نامسموع و باطل است حکم آن است که از اینجا که هست نه بر آید و اینجا که هست نه و عقل را در اینجا مدخلی نیست و الله اعلم

رسول الله صلی الله علیه و سلم * ذکر کرده شد طایره و حکم و می فرود آن حضرت * فقال احسنها العال * پس فرمود بهترین اقلام طایره فال است این کلام مبنی است بر اطلاق طایره بر فال بد و نیک چنانکه در حدیث اول از فصل اول کتاب شنب که و خیر ما الفال و کلامیکه در آن کلمات است از سوال و جواب اینجا نیز جاریست * و لا تود مسلماً * و باین که رد نکنند و باز ندارند طایره مسلماً را از کاری که قصد آن کرده * فاذا رای احدکم ما یکره * پس چون به بیند یکی از شما چیزی را که مکروه و ناخوش میدارد یعنی چیزی را که از وی فال بد میگوید و خلیجان و وسواسی بخاطر را دیا بد * فلیقل * پس باین که بگوید این کلمات را * اللهم لا یاتی بالسماوات الا انت و لا یفزع الیهما الا انت * با بار خدا یا نمی آرد نیکبها را هیچ یکی مکروه و دفع نمیکند بدیها را هیچ یکی مکروه * و لا حول و لا قوة الا بالله * و نهیمت بازگشتن از بدی و نه قوت بر نیکی مکر بعد رت خدا و توفیق او * رواه ابوداؤد و مرسل * زیرا که عروه بن عامر تابعی است * باب الکهانه * کرمانی گفته که انت بفتح و کسر و د صراح گفته که هن فال کو و بد رقا موس گفته که انت بفتح فال کوئی کردن و بکسر و هفت و جمعه که ان و که نه و طبعی گفته که هن آنکه خبر گوید از حوادث و کائنات و زمان آینده و دعوی کند معرفت خدا یا او را و در عرب کاهنان بودند بعضی از ایشان را تابعی بود از جن که میروانید اخبار را بطریق استراق چنانکه در احادیث بیاید و حقیقت آن مناسبت جوهر و روح است یا بعضی از اراج خبیثه از جن و شیاطین و استفاده کواذب و مضلات از آنها و بعضی از مقلدات و اسباب و علامات از افعال و اقوال و احوال تعارف مینمودند و آنها مخصوص اند با هم عرف که مکان مسروق و کم شده را در یابند چنانکه رمالان در یابند و کاهی اطلاق کاهن شامل عرف و منجم نیز افتد و این افعال حرام است و گرفتن مال بوان نیز حرام و گویند که در هند و هر دو آنهم و بر محتمب منع و نادید ایشان لازم

* الفصل الاول * عن معاریة بن الحکم * صاحبی است نزول کرد بملینه و مکنونت کرد در آن و روایت میکند از وی ابوسلمه و عطاء بن یسار * قال قلنا یا رسول الله اموراً کثراً نمنعها فی الجاهلیة * گفت معاویه بن الحکم گفتیم با آن حضرت کارها

بود که نامیکردیم در عهد جاویدت یکی از ان کارها این است که * کنا ناتی الکهان * بودیم ما که می آمدیم کاهنان را و می پرسیدیم از ایشان خبرها و کارها را * قال * گفت آنحضرت * فلا تاتوا الکهان * پس چون ایمان آوردید نیائید کاهنان را * قال * گفت معاویه بن الحکم * قلت * گفتم دیگر از ان کارها این است که * کنا نبطون * بودیم ما که تطیون میکردیم و شکون بد میکردیم چنانکه دانسته اند * قال * فرمود آنحضرت * ذلك شیء یبطله احدکم فی نفسه * آن شکون کردن و بدی آن برتن و معی و خلیجانی است که می یابند انرا یکی از شما در نفس خود و رسوا می آید که می افتد در دل * فلا یصل تکم * پس باید که منع نکند و باز نداد شمارا اگر کسی که قصه کرده اید انرا شروع کرده اید در ان * قال و قلت * گفت معاویه و گفتیم یکی از ان کارها که در جاویدت میگردیم این است که * و متارجال یخطون * و از ما مردانند که خطها میکشند بر زمین و مراد بد ان خطها اسف که رمالان بر آید دریافت ضما ئر و خیا یا بکشند و قال و نند و بدان احوال در ریاضت و حکم کنند * قال * گفت آنحضرت * کان نبی من الانبیاء یخط * بود پیغمبری از پیغمبران که اینچنین خط میکشید مراد اینها بل پیغمبر است و بعضی گویند ادريس * فمن وافق خطه * پس کمنی که موافق افتد خط او خط آن پیغمبر است یعنی چنانکه راست بر مزاب افتد و موصل بمقصود گردد * قال اک * پس آنکس مصیب است و الا منطی یا ان موافقت که اتفاق افتاد مطلوب و مجبوز است چنانکه گویند اگر اینچنین شد فیه او الا ضایع و عیب است اینجا صریح نهی نکرد و منع نغرمود و معانی کنایه است بامریکه بر جود آن راه نتوان برد و جزم نتوان کرد و ان موافقت خط آن پیغمبر است و چون علم بد ان مفقود و معدوم است عمل بدان درین زمان حرام و ممنوع بود یعنی چه توان دانست که ان پیغمبر همچنین که ایشان میکنند خط میزد و عمل میکرد شرح این حدیث سابقا در باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة کتشته است * رواه مسلم * و عن عائشة قالت سأل اناس رسول الله * گفت ما یسه پرسیدند مردمان پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم عن الکهان * از حال کاهنان که سخن ایشان را شنیدند است و اعتماد را شاید یا نه * فقال لهم رسول الله * پس گفت و جواب داد مرا این مردم را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لیسوا بشیء چیزی نیستند کاهنان که بر استی اعتماد نتوان کرد بر گفتار ایشان * قالوا * گفتند این مردم * یا رسول الله * چون اینچنین میفرمائی که اصلا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد * فانهم یصلون احیاء * زیرا که ایشان سخن میکنند و خبر میدهند کاه گاهی * بالشیء بکون حقا * چیزی که می باشد راست * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم تلك الکلمة من الحق * آری گاهی کلمه حق می باشد اما حق صرف نیست زیرا که آن کلمه که از حق است * یخطوها الجنی * می رباید آن کلمه را و میزدند و بمعرت یکی از جن و در بعضی روایات بجای من الحق من الجن آمده درین روایت لفظ الجنی نیست * فیمقرها الجنی * بفتح یا و ضم قاف یعنی میریزد آن کلمه را جنی * فی اذن ولیه * در گوش دوست خود که آن کاهن است که این جن تابع اوست و ضم یا و کسر قاف نیز آمده و اول مناسب تر است بقول وی * قرا الی حاجه * همچو آواز کردن ما کیان که می طلبد ما کیان دیگر را برای دانه و در بعضی روایات فقر قرها کفر قرة الی حاجه قرة نیز همان آواز ما کیان است ولیکن با تکریر و تدرید و بی تدرید و تکریر و تدرید و در بعضی روایات قرا الی حاجه بزا مکان دال آمده بمعنی شیشه یعنی چنانکه شیشه نزد تحریک در ریختن انچه در او است بر شخصی آواز میزند یا چنانچه آبی یا کلابی که در شیشه میریزند و بر اطراف و جوانب آن می نشیند و آواز میکند و بعضی این روایت زجاجة را ترجیح کرده اند بقرینه آنکه در روایتی دیگر آمده که تقر القارورة و بعضی گویند صمیم روایت دجاجة است بدال و زجاجة تصحیف است و الله اعلم و بعضی تقر بضم قاف بمعنی پوشیده گفته اند چنانکه گویند و قرا الخبر فی اذنه و یقر بکسر قاف بمعنی ایداع دارند و بالجملة جن کلمه را که از عالم ملکوت بوده و احتراق نموده در گوش کاهنان میریزند * فیتخطون فیها * پس خلط میکنند و می در آرنند کاهنان در ان کلمه * اکفر من مائة کتب * بیشتر از صد دروغ از پیش خود و این مبالغه است در کثرت کتب پس بر سخن ایشان اعتماد نتوان کرد و کذب به بفتح کاف و کسر ذال و کسر کاف و مکون ذال و هاء و وجه آمده * متفق علیه *

* و عنها قالت سمعت رسول الله * وهم از عایشه است که گفت شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * يقول ان الملائكة تنزل
 فی العنان * بفتح عین و کسر آن گفت عایشه که آن حضرت فرمودند فرشتگان نور و درمی آیند در عیان راوی تفسیر کرد آنرا
 بقول خود * و قال صاحب * و ان قاموا من کتفه عثمان بفتح صاحب که نگاهدار از آفتاب را و بکسر آنچه نماید ترا چون نظر کنی بجانب
 آسمان و بعضی متوج را بنظر آید تفسیر کرده حاصل آنکه ملائکه چون در جواب آسمان فرود می آیند * فتدل کرا لا مرالی قضی
 فی السماء * پس ذکر میکنند کارها که تقدیر کرده شده است در آسمان * فتعترق الشیاطین * پس عین زدند شیاطین که
 بتفرود آسمان دنیا معزود می توانند * کرد جعل از آنکه آن بوم آن بوم بعد از ولادت شریف حضرت خاتم النبیین
 صلی الله علیه و سلم متوج گشته * النعم * میدزدند نعم را یعنی از دین و پنهان کوش بران اخبار ملائکه می نهند * فتسمعه *
 پس می شنوند آن امر را که تقدیر کرده شده است در آسمان * فتوجه الی الکفان * پس میرسانند آنرا بموضع کافران و روحی
 بلام حقی را که در فی الصراط و بیغام در دل افکنند و سخن پوشیده هر چه بد بگری فرستی و اندازند * فیکون
 معها مائة کذبة * پس دروغ میگویند و برمی بختند کافران با آن کلمات که از شیاطین شنیده اند ضد دروغ را
 از پیش خود * رواه البخاری * و عن حفصة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اتى عرافا کسی که بیاید عرافت
 واکه از خفا یا خبر میدهد و مراد بقری اینها شامل کارها و منجی داشته اند * فسا له شیء * پس به پیرمرد آن پیراف را
 چیزی از غیوب * لم تقبل له صلاوة أربعین ليلة * قبول کرده نشود برای آنکس نماز چهل شب و روز و این غایت خود را و بقرآن
 ارجع که نماز که افضل عبادات و اشرق اعمال است ضائع و نامقبول افتد یا مراد از آنست که چون نماز قبول نمیشود اعمال
 دیگر بطوری که اولی نامقبول خواهد شد و مراد علم ترتیب اجر و ثواب است بران اگر چه ابراف ذمه که بآن قضا و راجب نشود
 حاصل آنکه اگر چه اختصاص بشت کرد اما تمام روز و شب مراد است و اینچنین بقرار افتد که شب یا روز
 را ذکر کنند و دیگر اشیاء آن دارند و بجهت آنکه مراد نماز شب دارند که نماز تکیده است و ثواب کامل بران مترتب پس بر سیدان عراف
 موجب نقص فاضل شونده جبط و فرشتگان را این وجه در همین وقت در دل کاتب حروف می بخندد و الله اعلم * رواه مسلم * و عن زید
 بن خالد الجهنی قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم صلاوة الصبح بالحدیمة * زید بن خالد که صحابی مشهور را بجهت
 گفت بگذارد برای ما آنحضرت یعنی امامت کردن نماز یا مداد را در حدیمة * علی اثر سماع کانت باللیل * بعد از باران که بود
 در شب و اثر بکسر همزه و سکون ثار بفتح همزه و ثا هر دو و منخوا نند * فلما انصرف اقبل علی الناس * پس چون بازگشت آنحضرت
 از نماز روز و آورد بر مردم * فقال هل تدرون ماذا قال ربکم * پس گفت ایاد زنی یا بیل شما که چه گفت بزور دکان شما
 اشارت بوحی کرد که بحضرت و آمده یا مقصود آنست که پروردگار تعالی و تقدیر درین باران فرستادن کویا یا شایسته
 بحال اختلاف بندگان کرد و شکر نعمت و کفر آن وثبات و استقامت بعضی در مقام ایمان و توحید و وقوع بعضی در
 ورطه کفر و شرک * قالوا * گفتند صحابه * الله و رسوله اعلم * خدا و رسول خدا ادا تا قراند بد آنچه گفت * قال * گفت
 آنحضرت که * قال * گفت خدا و الله تعالی * اصبح من عباد مؤمنین و کافر * صبح کردن و بکاره برخاستن از بندگان من
 در وقت یکی ایمان آورند و یکی کافر شود * فاما من قال * اما کسی که گفت * مطرنا بفضل الله و رحمته * باران
 داده شدیم ما بفضل خدا و رحمت او * نلک مؤمنین و کافر * ایمان آورند و کافر * پس آنکس ایمان آورند و آنست که کافر و منکر
 شوند و بشارت * و اما من قال مطرنا بنوء کذا و کذا * و اما کسی که گفت باران داده شدیم بتا ثیر منزل قدر که چون و چون
 است * نلک * پس آنکس * کافر * کافر و زندقه است * مؤمن یا کافر * ایمان آورند و کافر * کافر * متفق
 علیه * و عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما انزل الله من السماء من برقة * فرود نرفتاده خدا را
 تعالی از آسمان برکتی * الا صبح فریق من الناس بها کافرین * مگر آنکه گشتند کافری از آدمیان بجهت وی کافر * انزل الله
 الغيث * فرود مقرر مکن الله تعالی باران را بنزل را از باب افعال تصحیح کرده اند * فیکولون * پس میگویند مردم

[illegible]

جماعه بالای جماعه دیگر ایستاده اند بقول خود * مسترقوا السمع مکل * مسترقان سمع اینچنین اند که * بعضه فوق بعض * بعضی از جنس مسترق که من کورا اند بالای بعضی اند * ووصف سفیان * ووصف ربیان کرد و بنمود سفیان برای نمودن فیئات ایستادن ایشان بالای یکدیگر * بکفه * بکفل ست خود * فقر فها * پس بگردانید و ماثل ساخت کف دست را بجا نب چپ * وید د بین اصابعه * و فرق کرد سفیان میان انگشتان خود * فسمع الکلمه * پس می شنود مسترق سخن را * فیلقیها * الی من تحتہ * پس القا میکند و می اندازد مسترق آن کلمه را بسوی دیگری که زیر اوست * ثم یلقیها الا خالی من تحتہ * پستوی می اندازد آن کلمه را آن دیگری بسوی دیگری که زیر اوست * حتی یلقیها لی لسان السا حرا و انکاهن * تا آنکه می اندازد آن کلمه آن دیگر بسوی سحر و یا کاهن شک راوی است یا مراد بساحر منبج است چنانکه از حدیث من اقتیس علماء من النجوم معلوم شد و برین نقل پراگش راوی نموده نیز درست است و کلام طیبی ناظر در این است * فریما اد رک الشهاب * پس بسا است که در می یابید شعله ز آتش وجد می شود از ستاره می افتد برای راندن شیا طین و سوختن ایشان مسترق باید مسترق شهاب را و شهاب مرفوع و منصوب هر دو آید * قبل ان یلقیها * پیش از آنکه الفا کند کلمه را بسوی سحر یا کاهن * وریما القاها * قبل ان ید رکه * و بسا است که القا میکند کلمه را پیش از آنکه در یابد شهاب پس میرسد کلمه بکاهن * فیکتب معها مائة کذبه * پس میبندد کاهن بآن کلمه که بوی رسیده صد دروغ را * فیقال * پس گفته می شود یعنی میکوی کسی که تصدیق کاهن میکند و اعتقاد دارد بوی یا کسیکه انکار میکند او را و تکذیب می نماید * الیس قد قال لنا یوم کن اوکن اکل اوکن * ایای نیست و نهیل انی که گفت برای ما و خبر داد ما را کاهن روز چنین روز چنین خبر چنین چنین * فصل ق بک الکلمه الی سمعت من * السماع * پس تصدیق کرده می شود کاهن بسبب آن کلمه که بشنیده شد از آسمان و راست کوا افتاده در آن و آن صد دروغ دیگر را منظور شد دارد از جهت زبانی و ضللی که در باطن مردم است چنانکه این منبج که صد بارد دروغ کو برآمده اند یکبار که سخن ایشان راست اتفاق افتاده و نیاد اران بایشان معتقد و مولع شده اند از جهت غایت محبت دنیا و زبانی که در دل ایشان است و الله العاصم * رواه البخاری * وعن ابن عباس رضی الله عنه قال اخبرني رجل من اصحاب النبي * ابن عباس گوید خبر داد مرا مردی از یاران پیغمبر * صلى الله عليه وسلم من الا نصار * که آن مرد از قبیل انصار بود * انهم یمنانهم جلودهم لیلته * مع رسول الله صلی الله علیه وسلم * این خبر داد که یاران پیغمبر را ثناء آنکه نشسته بودند شبی با آنحضرت * رسمی بنجم و استناره اند آخته شد ستاره و بسیمار روشن گشت * وقال لهم رسول الله * پس کفایت مرایشان را پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما کنتم تقولون فی الجاهلیة اذ ارمی بمثل ذل * چه میگفتید شما در جاهلیت چو انداخته میشد مانند این ستاره که چیست و برای چیست * قالوا الله ورسوله اعلم * گفتند صحا به خدا و رسول خدا * انا ترایت بحقیقت حال آن * گنا بقول * بودیم ما که می گفتیم * ولد الیلة رجل عظیم * زائید شد * امشب مردی بزرگ * ومات رجل عظیم * مرد مردی بزرگ یعنی این را علامت یک امری عظیم می بیند * اشتم از ولادت و مرگ بزرگی * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فانه الا ترمین به الموت احد ولا لیهوته * خطا میکرد یک شما زیرا که بد رستی که انداخته نمی شود این شعله از جهت مهرک کسی و نه از جهت حیات وی * ولکن ربنا * ولیکن پروردگار ما * نبارک اسمه اذا قضی امره * چون حکم و تقدیر کند کاری را * سمیع حمله العرش * تسمیع میکنند و بها کی یاد میکنند خداوند تعالی را فرشتگان که بردارند و عرشش اند و در وصف ایشان آیه است که هشت فرشته اند که دو بزرگی تختی اند که میان نر و کوش و دوش ایشان دوزخ را رساله راه است و بر روایتی هفت هزار ساله رثه العظمة * تم سمیع اهل السماء الیین یلوفهم * پستور تعبیه میکنند اهل آسمان که نزد یک اند بحمله عروش و متصل اند بایشان * حتی یبلغ التسبیح اهل هذه السماء الی نیا * تا آنکه میرسد تسبیح اهل این آسمان را که فرود تر است از همه * ثم قال الذین یلون حمله العرش * پستور میکنند آنکها نی که نزد یک بحمله عرش اند و حمله عرش را * ما ذاقا لریکم * چه چیز گفت و حکم نکرد پروردگار شما * فیثبیر و نفهم ما قال * پس خبر میدهند عرش این

پسر همدگان را با آنچه گفت پروردگار تعالی * قیامت بعضی اهل السماوات بعضی * پس همچنین اختیار را به کشف میکنند
 و می پرهیزند بعضی اهل اسماء بعضی را به همین ترتیب * حتی ببلغ هذا السمااء انما * تا آنکه میرسد خبر اهل این آسمان
 را که فرود تراست * فیتطاف الیچین السمیع * پس می ریزند و میزدند آن جن که تا فرود این اسمان رحیل اند و جمع شده
 اند سمع را یعنی کلمات را و اخبار را بدزدی و فرامیگیرند * فیتقن خون الی اولیائهم * پس می اندازند و میرسانند آن اخبار
 را به معوی در همتان خود از کاهنان * و در مومن * و انداخته می شود به معوی این ستاره ها را و زده می شوند بآن پس سبب
 در می این نجوم این است نه آنکه شما اعتقاد میکردید از اول دلت و موت بزرگان * نماجا را به علی وجهه * پس چیزیکه
 آوردند آن خبر را بران وجهی که هست راست و درست * فهو حق * پس آن خبر راست است * و لکنهم یقرون و یزیدون *
 و لکن این کاهنان دروغ میگویند و زیادت میکنند از پیش خود بر آنچه شنیده اند و قوف تهمید کردن و مقارن آمیزش کردن
 بکنه * رواه مسلم * و عن قتادة قال خلق الله النجوم لثلاث * قتادة که از کبار تابعین است و اکثر روایت او از انصار
 است گفت پدید آمدن خدای تعالی این ستاره ها را برای سه فائده یعنی عمل در پیداکردن آن و آنچه منتفع شوند بدان اهل
 دین و معرفت چنانکه ناطق است بدان کتاب الله این سه چیز است و الا فوائده حکمتها فی الهی در خلق اشیا خصوصاً مثل این
 اجرام عظام که می تواند حصر و احصا کرد غالباً مقصود سه ذریعت است تا مردم بطریقه کمال تنجیم بدان حکم کنند و نبوءات
 کائنات مبلع نشوند و وجود آنها را بی واسطه بقدرت الهی دانند و اگر نیز عمل خلتی داشته باشد اسناد بان حناغی طریقه
 ایمان و توحید و خلاف روش صالح است و شک نیست که در اختلاف اصول و وجود امطار و نضج فواکه و اثمار و امثال
 آن اجرام علوی و انجیزیان عادت دخیلی بطریق صبیبت هست اما اعتبار آن را خدایان در اختیار سایر حکما و اعتبار
 عبادت و تقویست در آن خلاف طریقه اسلام و توحید است و اگر با اعتقاد خود تربیت باشد کفر و الاحرام یا کفر و آن
 سه چیز که قتاده گفت که پدید آمدن خدای تعالی نجوم را برای آن یکی است که گفت * جعلها ریاسة لسماء * کرد انبیه
 العبد الله تعالی نجوم را سبب زیب و زینت آسمان که نظر در آن جز تعجب و تحسین چیزی را پدید نیاورد آن باعث احتیال لال کرد و برنگار صنع
 و قدرت او تعالی * و رجوما للشیاطین * دوم آنکه بگردانید آنهارا نجوم شیاطین که قصد صعود و همارا کنند تا اشتراق
 صنع نمایند * و علامات یهدی بها * سیوم آنکه گردانید اینها را نشانها که راه یافت می شود بدان در ظلمات بر رست
 * فمن تأول فیها بغیر ذلك * پس کسی که بیان کرد در زمره بغیر این سه چیز * اخطأ * خطا کرد و از منتهی صواب و سلامت بیرون
 رفت * و اضع نصیحه * ضائع کرد بهره خود را از عمر * و تکلف ما لا یعلم * و زور بر خود گرفت کاری را ورنه نهاده بر خود
 بی حاجت بطلب علم چیزیکه نمی تواند دانست آنرا یعنی در اصل کار که طاعت و عبادت مولی است و تهذیب نفس
 است با اخلاق حمیده است و استن این امور ضروری نیست و حاجتی بدان نه پس تکلف کردن در دانستن این علوم ورنه
 و محنت کشیدن در تحصیل آن عمر ضائع کردن است * رواه البخاری تعالیة * روایت کرد این اثر را بخاری از قتاده
 بطریق تعلیق که عبارت است از حذف اول اسناد عادت بخاریست که در تراجم صحیح خود احادیث و آثار ذکر میکند و اسناد
 آنرا حذف می نماید و این قول را از قتاده در اینجا روایت کرده * و فی رواية زرین * و در روایت زرین که این قول را روایت
 کرده از قتاده اینچنین آمده که گفت * و تکلف ما لا یعنیه * و تکلف کرد چیزی را که سودمند نیست و نمی باید خواست آنرا
 * و ما لا علم له به * و تکلف کرد در دانستن چیزی که نیست او را علم بدان و نمی تواند دانست آنرا که موحقه * و ما عجز عن
 عالمه الانبیاء و الا فلا شک * و چیزی که عاجزان از علم و احاطت بکنه آن پیغمبران و فرشتگان که خلصه موجودات و مقربان
 هرگاه اند از دنیا معلوم میکرد که غوامض علوم را سر در خلق این اجرام بی شمار است و منع از آن بجهت تعدد و صعوبت
 وصول بکنه آنست بر قیاس حال متشابهات قرآنی که آسمان علم و معرفت است مشتمل بر کواکب ثواب آیات و نیزات محکات
 که واضح و روشن است بطریق وصول بدان و اطلاع بر معانی و مقاصد آن بر مثال ماه فایده مذکور در خلق نجوم و نیز مشتمل

اشیاء بر آیات دیگر که متشابهات اند و میسر نیست اطلاع بر کنه حقائق معانی آن چنانکه فرمود ما یعلم تار و یله الا الله بر مثال
 دقائق حکم و حقایق علوم که مودع اند در خلق اجرام علوی و یکنه آن نتوان رسید و بکریعه رینا ما خلقت هذا بالاطلا شایسته
 میکند که بعد از تفکر در خلق سموات و ارض و عجز از وصول بکنه حقایق آن نصیبه عارف جز این نیست که مجعلا بداند که
 درینها حکم و اسرار حقانیت ایداع یافته که عبث و بطلان را کرد سراپرد و وجودشان راه نیست پس اعتراف بدان
 نموده و حقیقت حال را بعلم ازلی سپرده و بارگاه عزت و جلال او را تقویس و تقزیه نموده استعاضه از نازقه و عذاب
 که سبب ازلیم بعد و حجاب است نماید و دست تمسک بایمان و اتباع رسل زند تا بموقف اجاب و قبول و در مقام قرب و
 وصول جایافته از عذاب بعد و حجاب نجات یابد و ذلك طریقة المسلمين اللهم ارزقنا * وعن الربیع مثله * و منقول از ربیع
 بن زیاد که بر وزن و ضد خریف که نیز از تابعین است نیز مثل این قول آمده * وزاد * و زیاده کرده است ربیع بر آنچه
مکن کور شد این کلام را که * والله * موکند بخند * ما جعل الله فی نجیم * نکرد اینک است الله تعالی و نهاده و هیچ کوی
 * حیوة احد * زند گانی هیچ یکی را * ولا رزقه * و نه رزق هیچ یکی را * ولا موته * و نه موت هیچ یکی را تا کواکب و حرکات
 و نظرات آنها سبب حیات و ممات و دیگر حادثات و کائنات باشد بلکه همه بیواسطه بقدرت اوست جل جلاله و عظم شانه
 * و اما یفترون علی الله الکنب و جز این نیست که بر می بندند برخلاف روح را که چیزی دیگر را شریک و واسطه در خلق
 و تقدیر میگردانند * و یتعللون بالنجیم * و بهانه میجویند و مشغول میگردند بنجیم اخرویات این نجوم را و حرکات
 و احوال و صفات ایشانرا که پیدا کرد و مژد را آنها که است همان کس موثر است در وجود کائنات چنانکه ذوات و صفات و افعال
^{بسیارند که در کتب معتزله و معتزله} کلیه اینها در کتب معتزله و معتزله موجود است و چون در کتب معتزله و معتزله موجود است و چون در کتب معتزله و معتزله موجود است
 که حق سبحانه ایشانرا راه نموده و بر روی ایشان در معرفت کشوده باین معنی رسیده اند که بهمنیاری که شاکر ابوعلی بن سینا است
 میگوید و انما لت الحق فلا فاعل الا اول اشارت کرد باسقاط و مایط و اسباب و آلات * وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من اقتبس با بامن علم النجوم بغیر ما ذکر الله * کسی که بداند و حاصل کند علم نجوم را بر این غیر کاری که
 ذکر کرده است الله تعالی در کتاب خود که این علم چیز مذکور است * فقد اقتبس شعبة من السحر * پس تحقیق حاصل کرد
 شعبة از سحر چنانکه کذشت و نیز فرمود * السنجم کاهن * منجم حکم کاهن دارد که بعلا مات و امارات خبر از غیب میدهد
 * و الکاهن ساحر * و کاهن حکم ساحر دارد که اعمال غریب تبیین شنیع ارتکاب می نماید و بدان ضرر بتعلق میرساند * و الجواهر
 کاذب * و هر که عمل سحر کند و اعتقاد بداند دارد کاذب است حاصل آنکه نجوم و کائنات و سحر همه از یک واحد و ادیان و از اعمال
 کافران و بی دینانند نعوذ بالله من ذلك رواه رزین * وعن ابي سعيه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو امسك الله القطر عن
 عباده خمس سنين * اگر نگذاشت که در دانه تعالی باریان را از بیندگان خود مدت پنج سال مثلاً * ثم ارسله * پست بر ستارگان را
 * لا صمحت طائفة من الناس کافرين * هر آینه بگردند طایفه از مردم که معین اند بنجوم و احکام آن کاذب * يقولون سقینا بنوء
 النجم * میگویند آب داده شدیم ما بمنزل قدر که نام وی مجید است بکسر میم و سکون جیم و فتح دال و این نزد عرب
 از منازل قمر است که البته از اسباب مطر است و هرگز خطا نکنند و قواموس میگوید مجید نام دبران است که از منازل قمر است
 یا کوکبی است صغیر میان دبران و ثریا و مجید در اصل بمعنی چوبی است که کوشها دارد و این منزل قمر نیز سه کوکب است
 بر شکل مجید و نمیدانند این کوه نظران که مجید خودد ایم بود چرا درین پنج سال باریان نیامد پس معلوم شد که فرستادن
 باریان بمحض قدرت الهی است اما مردم چنین و چندان بشرک و کفر و نجوم موله اند که از اسناد حوادث بدان خبرند از نند
 * رواه النسائي * * کتاب الرؤیا * رؤیا در اصل مصدر را بمعنی رویت پس از ان نام چیزی شد که دیده
 می شود در خواب از صور فی القاموس الرؤیا یا ما را بته فی منامک و رؤیا مقصوره هموز است و کاهمی همزه را با و بدل کنند
 بجهت تخفیف و در تحقیق رؤیا اختلاف است میان عقلا بجهت شکایی که وارد میشود در اینجا و آن این است که نوم ضد ادراک

است پس آنچه دیده می شود چیست اکثر متکلمین از اشاعره معتزله میگویند که آن خیالی است باطل نه حقیقت ادراک کرده
اما نزد معتزله از جهت آنکه دیدن را شرایط است مثل مقابله رخسار و شمع از با صوره متوسط هواء شفاف و امثال آن و این جمله
مفقود است در مقام یس نباشد مگر خیالات فاسده و اوهام باطله و اما نزد اشاعره از جهت آنکه نوم ضد ادراک است و جای نشد
حادث الهی تعالی بخلق ادراک در نائم پس آنچه در بافته می شود حقیقت ادراک نباشد بلکه خیالی بود باطل و باید که مراد
ایشان ببطالان معین باشد که حقیقت ادراک نیست بلکه چیزیست مشابه بد آن نه عدم هستت و اعتبار آن بتعبیر یابی تعبیر
زیرا که بر صحت رویای صالحه حقیقت ان اجماع است مرامل حق را پس گویا که میگویند که در رویا حقیقت ادراک نیست
و متض خیال است ولیکن با وجود آن ثبوتی دارد و مر آنرا تعبیری هست و اولی ترک لفظ باطل است و اگر بجای آن لفظ متض
و مانند آن بیاورند بهتر است مثل بر و ستاد ابو اسحق اسفرائی از اشاعره گویند که رویا ادراک است حقیقه بی شبهه زیرا که
هیچ فرق نیست میان آنچه در می یابد آنرا نائم در نوم و آنچه در می یابد بیدار در بیداری از ادراکات پس تشکیک در ادراک نائم
حکم بتشکیک در حال یقظان دارد و این مستلزم آنکار نیست و می است و اسناد نیز قائل است ضد نوم مراد راک و اما
میگویند که نوم قائم است بعضی از اجزای انعمان و ادراک بعضی دیگر پس اجتماع ضدین در متصل واحد لازم نیاید کنافی
الموافق و شرحه و طبعی گفته که حقیقت رویا پیدا کردن حق تعالی است در دل نائم علوم زاد راکات را چنانکه در دل یقظان
روی سمعانه تا در است بران نه یقظه موجب آن و نه نوم مانع از آن و خلق این ادراکات در نائم علامت است بر امور
دیگر که عارض میشود در تانی الحال که تعبیر آن باشد چنانکه ابرد لیل است بر وجود باران انتمی بر بن قول رویا حقیقت
ادراک است و میان نوم و ادراک ضدیتی نه و تحقیق حکما رویا را موقوف است بر تحقیق حواس و است و درین کلمات
مسل بیان آنست و آنچه مجعلا از آن درین جا توان گفت این است که در آدمی قوتی است که آنرا متصرفه گویند و از آن
آنست ترکیب صور و معانی اگر در معانی تصرف و ترکیب کنند آنرا متفکره گویند و اگر در صور کنند آنرا متخیله خوانند و این
قوت در یقظه و نوم همیشه در کار خود است و نفس ناطقه انسانی را بعالم ملکوت اتصالی معنوی روحانی است و صور جمیع
کائنات از ازل تا ابد در جواهر مجردة آن عالم مرتسم و ثابت و چون نفس را در حالت نوم فراغی از قتل بیر بدن را از
مشغله بعالم جسمانی حاصل آید بجهت اتصالی که بان جواهر عالیه دارد و بعضی صور که مرتسم است در آن در نفس ناطقه
نیز انتقال پذیرد و از نفس در نفس مشترک افتد و از وی قوت متخیله گرفته تفصیل و ترکیب دهد پس گاهی خیال آنرا
لباسی و کموتی دیگر بپوشاند و به علاقه تماثل و انتقال از نظیر بنظیر بگرداند چنانکه صورت مر را ریل را مثلا لباس در اندام های انار
دهد و گاهی به علاقه تضاد از ضدی بعضی دیگر رود چنانکه خنده را که صورت کویه بخشش درین قسم احتیاج بتعبیر و افتد و گاهی
بجنس بی تعبیر و تلبیس آید و این را احتیاج بتعبیر نمود و آنچه دید است بعینه وقوع با بد و گاهی قوت متخیله این صور را
از خیالی گیرد که در یقظه در وی محفوظ شده اند و لهذا در اکثر احوال در خواب همان بینند که در بیداری در فکر
و خیال آن باشند و گاهی بجهت بعضی امراض نیز صورت دیده شود چنانکه در موی مزاج رگهای سرخ بینند و صغرا و آتشها
در نکرد و سوداری کوهها و دردها را در یابد و بلغمی آبها و رگهای سفید بیند و بدین این هر دو قسم در خواب اعتبار را
نشانید و تعبیرند و در این را واضحات احلام خوانند و طایفه صوفیه را که قایلند بعالم مثال درین مقام تحقیقی دیگر است
من کور است در محل خود و فرزند دل بند نور الحق درین مطالب رساله مختصری تألیف کرده پس معقول و موجه و مبین
بلغه الله الی مرتبة الیقین و التکون

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لم يبق من النبوة * باقی نماند از آثار مقام نبوت و از آنچه دانسته شود بدین اخبار و احوال غیبی

* الا المبشرات * بضم میم و کسر شین مشدده یعنی خوابهای بشارت دهند و مر صاحب خود را و بشارت بضم با و کسر آن

مرد که کنافی الصبح و استعمال بشارت اکثرد و خیر باشد و گاهی در شریزه اعمال یا بد کنافی الطبیعی و در صبح گفته که

مطلقاً نمی باشد مگر بشیر و استعمال در شریعت بدان واقع شود چنانکه بشیر هم بدان اب الیم انتهى و بعضی مفسران گویند که این بطریق احتیاج است و بشیر بفتح بارشین پوسنت مردم که در روی پنهان نبود چنانکه رورجز آن و چون اثر خبر خوش در بشیر ظاهر شود ازین جهت آنرا بشارت گفتند * قالوا * گفتند صحابه و بر سرینند از آن حضرت که * و ما المبشرات * مبشرات چه است * قال * فرمود آن حضرت در جواب ایشان * الرزیا الصالحة مبشرات * خواب های نیک است اکثر اطلاق رویا بر خواب نیک آید و خواب بد را حلم گویند بضم حا چنانکه معلوم کرد و اما این تخصیص شرعی است و در لغت بمعنی مطلق خواب است و اینجا با بمعنی است و اگر رو یا نام خواب نیک بود توصیف بالصالحه برای بیان و ایضاح است یا صالحه بمعنی صادق بود یعنی خوابی صحیح مطابق واقع و معنی اول اگر چه ظاهر و اوفق است بمعنی مبشرات که غالباً یا کلیه در خبر نیک شادی بخش احتمال یا بد و اگر چه در روی ملک نیز محتمل است چنانچه طیبی گفته و لیکن عیاق حلالت ناظر در معنی تانی است چه در نبوت خبر ملک معتبر است خواه مبشر باشد یا منفی و برین تقدیر اطلاق مبشرات باعتبار تغلیب است یا حمل بر معنی مطابق که مخبر است باشد * رواه البخاری * روایت کرد ازین حدیث را بخاری همین تقدیر که مذکور شد * و زاد مالک * و زیادت کرد امام مالک * و روایت عطاء بن یحار * این عبارت را که * یا ما الرجل المسلم اوتی له * به بیند آن خواب را مرد محلمان یا بد باشد و برای وی یعنی مسلمانی دیگر به بیند برای او * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الرجل یا الصالحة جزء من ستة وربعین جزء من النبوة * ظاهر این است که مرا در رویا یا صالحه اینجا صادق باشد چنانکه گفتیم میفرماید که خواب راست و درست یک پاره است از چهل و شش پاره از پیغمبری * متفق علیه * درین حدیث بیند وجه اشکال آنکه یکی آنکه جزء نبوت یا نبوت باشد پس باید که عمر نبی را نباشد و حال آنکه رویا یا صالحه غیر نبی را نیز می باشد پس چنانکه نبوت نبوت بمعنی است و بودن رویا یا صالحه جزء از آن چه معنی دارد اگر باشد رویا یا صالحه و دیگر صفات و حالات که انبیاء اصفا از نتایج و آثار نبوت باشد نه اجزای آن پس وجه جزئیات وی از نبوت چیست دیگر آنکه در و نبوت گذشت و رویا یا صالحه باقی است پس جزئیات او مر نبوت را چگونه در دست بود دیگر آنکه وجه تجزیه نبوت بچهل و شش جزء و اعتبار کردن رو یا یکجزء از آن چیست خواب از اشکال اول گفته اند که مراد آنست که جزو است از نبوت و در حق انبیاء چه ایشان را وحی در مقام می باشد و این جواب منتقض است با آنکه در حدیث دیگر آمده که رو یا المؤمن جزء من ستة وربعین السبعین و خواب از اشکال دوم و سوم آنکه مراد آنست که رو یا جزو است از اجزاء علوم نبوت بلکه اجزاء طرق علوم آن است و علوم نبوت باقی است چنانکه در حدیث آمده است و هیبت النبوة و بقیة المبشرات و هی الرزیا الصالحة و بعضی گفته اند که مراد آنست که رو یا وحی آید و اوفق نبوت نه آنکه وحی جزو هیبت حقیقه و باقی بعد از وحی و جزء بی کل می باشد اما در این حالت جزء آن کل نمی توان گفت مگر باعتبار ما کان اینچنین است عبارت ایشان و ظاهر مراد آن است که چنانکه حضرت را هب العطا یا یکی را بعدو هیبت نبوت بحدیض فضل خود مخصوص می سازد و بعطیه رو یا و القاء علوم از طریق آن نیز ممتاز میگرداند و بعضی میگویند نبوت اینجا بمعنی انبیا است یعنی رو یا اخبار صدق است که کذب نیست در روی و در بعضی احادیث تصریح باین معنی آمده و این معنی نیز بجزئیات مناسبت ندارد ثبات آن نمی کند با آنکه مناسبت نیست حدیث کور را در حدیث و بعضی گفته اند که در این ظاهر حدیث حرجی نیست و جزء نبوت نبوت نباشد پس منافات بدو نبوت ندارد این کلام قوم است درین مقام و ظاهر آنست که مراد بجزئیات حقیقت آن که متعارف و مصطلح اهل معقول است نیست بلکه مراد آنست که رو یا یا صالحه از لواحق نبوت و صفات انبیاء است علیهم الصلوة و السلام و صفات انبیاء بعد از انبیاء باقی بود و غیر انبیاء بدان موصوف مقصود مدح رو یا و علاء درجه اوست یعنی برتوی از آن عالم است و مشابه بدین است اگر چنانکه صاحب روی نبی نباشد چنانکه در حدیث دیگر آمده است که مراد روشن نیکو و حلم و کرانباری و میانه روی از نبوت است بلکه جمیع صفات کمال اصل از اینجا است و تخصیص بجهت مزید اختصاص را متمایز خواهد بود و شک نیست که اینها در غیر انبیاء

موجود است و روایات مایه نبوت است هرچه انجاء است بر توبی ازان در اینجا می افتد اما وجه تخصیص بعد د سنه و از پیش
آنست که زمان نبوت بیست و سه سال است و از ابتدا و حی بر و یای صالحه بود و آن در مدت ششماه بود و نهمین شش ماه
با بیست و سه سال نهمین یکی پهل و شش است این سخن مشهور است میان مردم اما توریشتی گفته که در مدت و حی
در بیست و سه سال مسلم است و روایات در روایات مختلف بهایا اختلافی که در و است یعنی این میباید است و آنکه مدت
ا قاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکه میزده سال بود چنانکه مشهور و مختار است و بر روایتی ده و پانزده روز نیز آمده
است اما بودن زمان روایت درین مدت ششماه چیزی است که قائل این کلام در نفس خود انداز کرده و تخمین نموده
است بی معاد است نص و روایت انهمی حاصل آنکه این قول که در مدت ششماه و حی در مقام بود اصلی ندارد و انرا عند
صحیح نه نعم مدت محال ثان آن است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مدت ششماه بمزبیه نبوت مخصوص بود
و مکلف بود بتهنئیب نفس شریف خود خاصه پس ازان ما مور کشت بد هوت و ابلاغ که نزد ایشان معنی رسالت است و
نبی مدت ایشان لازم نیست که داعی و مبلغ باشد بلکه اگر و حی کرده شود بصورتی در غایب نفس وی بس است که تقرر
فی موضعه پس اگر ثابت شود که و حی درین مدت در مقام بود ثابت شود مقصود قایل اما این محل کلام مدت ایشان
است و شیخ محیی الدین توری نیز در شرح صحیح مسلم در بودن زمان روایات ششماه قدح کرده و گفته که آن ثابت نشد
و الله اعلم پس سبیل در تخصیص عدد تعالیم و تقویض است بعلم نبوت چه امثال این علوم از خواص انبیاء است و بقیاس عقل
و استنباطی آن نتوان رسید همچنین است حکم اعداد در جمیع مواضع مثل اعداد رکعات و تسبیحات و امثال آن
و در روایتی جزء من خمسة و اربعین و در روایت دیگر من اربعین آمده و توجیه روایت خمس را بر این چنین کرده
اند که رحلت شریف و را ثانی سنه ثلثه بود بعد ستین و توجیه اربعین آنکه این مبنی است بر روایت آنکه عمر مبارک آنحضرت
سال بود امار حج و مختار همان اول است و در روایتی مر محم را از ابن عمر سبعین آمده ظاهر امراد مبالغه در تقلیل و
خطا را است از درجه نبوت * تنبیه * در مواهب لک نیه میگوید که و حی را مراتب متبده بوده که یکی از آنها روز یا ضا دقه
بود هر چه میباید از روایات ظاهر می شد مثل مفیده صبح در خط و روحانیت و گاهی چنان بود که جبرئیل در دل وی انداخته
بی آنکه او را به بینک چنانچه فرمود روح القدس رخت در بدن من که غیر هیچ یکی مگر آنکه بتمام کمال اختیار کند رزق خود
و پس تقوی و وزید و اجمال کنید در طلب و گاهی می آمد او را ملک و تمثل میکرد بصورت مردی و خطاب میکرد خواه
بصورت دحیه یا جزوی و گاهی می آمد و حی او را مثل آراز صاعل جرس که تمیز نمی شد و این معنی توبین انواع و حی بود تا آنکه
فایده در زیباروی می نشست و گاهی میباید چنانکه راد صورت خاصه و بی که ششصد یا زود داشت و این دیار ریش نبود دیگر
آن بود که بالای هفت اسمان در شب معراج و حی کرد و نماز پنجگانه فرض شد و گاهی کلام میکرد با وی پروردگار تعالی بمواظبه
جبرئیل چنانکه بموسی کرد این هفت مرتبه شد و بعضی مردم مزبیه هشت هم بران افزوده اند و آن کلام الهی است اشکارا
بی حجاب و شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که این همان حال است که در شب معراج بود بی ملک خلیف جبرئیل بقولی که
گویند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در دل پروردگار خود را چشم مر و بعضی کلام رب العزیز با وی صلی الله علیه و سلم
در مقام نیز زیادت کرده اند چنانکه در حدیث زهری است که فرمود آن حضرت آمد مرا پروردگار من در بهترین صورتی
و گفت میباید یا محمد در چه چیز خصومت میکنند ملا اعلی چنانکه در اوایل کتاب در فضل مساجل گفت اما پوشیده ماند
که چون این حال در مقام است داخل روایت و بعضی اجتهاد آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که بالقطع صواب است
و احتمال خطا ندارد نیز یکی از صور و حی داشته اند و حی چون با جتهاد است غیر مدین ملک در دل است که در قلم
اول گفته شد الغرض طرق و حی اینها است که ذکر کرده اند و بعضی از علما چهل و شش نوع نیز ذکر کرده و در فتح الباری
گفته که تعدد اکثر انواع باعتبار تعدد صفات حامل و حی است و مجموع آن داخل و راجع است بآنچه ذکر کرده شد و

«عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من رأى نبي في المنام فقد رأى نبي * فرمود کسی که دید مرا
 در خواب پس بتحقیق دید مرا * فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی * زیرا که شیطان تمثیل نمیکند و نمی نماید خود را
 در صورت من یعنی شیطان را مجال آن نیست که در خواب یکی در آید و در خیال وی افکند که من آنحضرت ام و بر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم این دروغ بربندد * متفق علیه * بعضی از ارباب تحقیق گفته اند که شیطان بمثال حق میتوان تمثیل نمود
 دروغ گفت و را قی و ادرو و اس افکند که این تمثیل حق است صحتا نه و تعالی اما بصورت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرکز
 نواند بر آمد و بروی دروغ بحث چه آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت و میان ضلالت و هدایت ضلالت
 است و حضرت حق تعالی و تقدس مطلق است جامع صفت اضلال و هدایت است و جمیع صفات متضاده و نیز دعوی الوهیت
 متخلفات صریح البطلان است و محتمل اشتباه نه بخلاف دعوی نبوت و الهی اگر یکی دعوی الوهیت کند صدر رخارق عادت از وی
 تصور است را اگر بل دروغ دعوی نبوت کند معجزه ظاهر نکردد * و عن ابی قتادة * صحابی مشهور است احوال اردر مواضع
 شسته است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رأى نبي فقد رأى الحق * کسی که دید مرا یعنی در خواب پس بتحقیق
 یک است دیدن حق را ثابت یادید * امری ثابت و محقق را * متفق علیه * بدانکه این احادیث با تعدد طرق و اختلاف
 لفاظ آن دلالت کنند بر آنکه هر که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید حق دید و بتحقیق آنحضرت را دید و کذب
 بطلان را کرد صراحت و عزت و حقا نیست و راه نیست و شیطان که تمثیل و تلبس بصور مختلفه نموده بر آمدن چه در خواب
 چه در بیداری کارا است نمی تواند که بصورت آنحضرت بر آید و خود را در صورتی بنماید و دروغ بربندد و آنرا
 در خیال ببیند * در آرد عنده الهی برین جاری شد * و هلمنا این را از خصائص آن حضرت شمرده اند و از اینجا ظاهر می
 شود که این حکم در غیر دعوی صلی الله علیه و سلم جاری نیست اکنون جماعه بر آن رفته اند که محتمل این احادیث آنست که
 می آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بصورت وحی مخصوص که آنحضرت داشت دید * باشد پس بعضی ازین جماعه توسعه
 کرده و گفته که بشکلی صورتی بیند که وقت مادمات عمر اشریف بر آن بوده خواسته رجوانی یا کهلوت و آخر
 عمر و بعضی دایره را فک نرا زین گرفته و گفته لا بد است که بصورتی بیند که در آخر عمر بر آن صورت از عالم رفته تا آنکه
 همد موی سفید که در راس و حیه مبارک پیدا شده بود و به دست نرسیده اعتبار کرده و از حماد بن زید آورده اند که گفت بعد
 بن حدین چون یکی نزد وی آمدی و قصه دیدن آنحضرت را در خواب نزد وی برخوانی گفتی بیان کن که بچه صورت
 دیدی چگونه نه بخلیه مخصوص بیان کردی گفتی برو که آنحضرت را ندیدی و گویند عند این اثر از این معین بصورت رسید
 است و حاکم از طریق عاصم بن کلیب آورده که از پدر خود روایت کرده که گفت گفتیم من این عباس را که من آنحضرت را
 در خواب دیدم گفت بیان کن که بچه صورت دیدی پس من حسن بن علی رضی الله عنهما را نشان دادم که بصورت
 وی دیدم و بود و رضی الله عنه مشا به ترین مردم بان حضرت پس این عباس گفت راست است دیدی تو آن حضرت را
 بی شبهه و عند این حدیث نیز جید است اگر چه طریقی دیگر از ابی هریره آمده که آن حضرت فرمود که هر که مراد از
 خواب دیدن بتحقیق مراد دیدن زیرا که من دیدم می شوم در هر صورت ولیکن گفته اند که در سند این ضعیفی هست و الله اعلم
 و جماعه بر آن رفته که دیدن آنحضرت بخلیه مخصوص و صفات معلومه دیدن آنحضرت بتحقیق را در آنک ذات کریمه
 است و دیدن بر غیر آن صفات در آنک مثال است و هر در روی حق است و از صفات احلام نه و تمثیل شیطان را
 در آن مجال نه لکن اول حق است و حقیقت و تحقیق و ثانی حق است و تمثیل و تاویل اول را احتیاج به تعبیر نیست
 از جهت عدم تلبیس و تصویر متخیله و ثانی محتاج است به تعبیر چنانکه در تحقیق حقیقت رویای تصویر نموده شد پس معنی
 نقد رأی یا نقد رأی الحق آن باشد که بهر صورت که دید شود حق است و از حق است نه باطل و از شیطان را مام
 می الدین نووی گفته که این قول نیز ضعیف است و صحیح آنست که آنحضرت را بتحقیق دیدن خواسته بصفت معروفه

دوی دلیل یا جز آن و اختلاف در صفات موجب اختلاف ذات نبود چنانکه اختلاف زمان و مکان پس مرئی در هر دو است
و بهر صفت ذات است و صفات پرده ذات و متخیل و مرئی تحقیق ذات است و اما غزالی را در این مقام تحقیقی است
مبنی بر آنکه حقیقت انسان عبارت است از روح مجرد و نفس ناطقه و بدن آن است که میوه اند دین او را در آن
آن حقیقت و مراد آن حضرت از آن که فرمود مراد بدن نه آنست که جسم مراد بدن مراد بدن بلکه مثالی دین که آن
مثال آلتی است که میرسد آن معنی که در نفس نسبت بوی بان الی بدن جسمانی در نقطه نیز آلت نفس بیش
نمیست و آلت گاهی حقیقی است و گاهی خیالی و نفس غیر مثال متخیل و مثال مشخص است پس آنچه دلیل است از شکل و صورت
مثال روح مقبلیه او است که محل نبوت است نه روح و مشخص وی و مثل این است دین ذات اقدس باری تعالی در
غیاث که منزله است از شکل و صورت و لکن منتهی می شود تعریفات الهی بر بدن کان خود و بواسطه مثال محسوس نورانی
یا جز آن از صور جمیله اگر صلاحیت دارد که مثل جمال حقیقت معنوی گردد که نه صورت دارد و نه شکل و نه لون و این مثال
آلت میگردد در تعریف و میگوید رأی خدا را در خواب دیدم و نه بعضی آنکه ذات اقدس را در آید مزیو که وی تعالی منزله است
که او را به بیند و خواب یا بیداری و همچنین دیدن پیغمبر که ذات پاک و روح منور است از شکل و صورت و لیکن
او را در خیانت بدنی بود که روح مقلد ساری را به آن متعلق بود و آلت و واسطه ادراک روح می شد و بعد از پوشیده شدن آن
بدن را و این احوال در درجه مقدسه در مقام بدن این خالی آلت و واسطه ادراک روح از می شوند پس مرئی نه روح است و نه آن
شخص بدن مودع در مدینه چه حضور یک شخص متمکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفتان متعدد و مختلفه صورت نه بدنی
الا بطریق تمثیل پس مرئی در مقامات مثال روح مقبلیه او است که بحق است و بطلان ادراک مدخل نه این است حاصل
و خلاصه کلام غزالی در این تحقیق حقیقت حال یکی شد و محل اختلاف نمائند و مرئی حقیقت آنحضرت بود و لیکن بطلان
اختلاف امثله جهت آنست که با وجود آنکه مرئی ذات پاک مصطفی است و آن یکی است احوال مرایای قلوب را ایمان را
نیز مدخل همصفا و اختلافی و تفاوتی که در صور و اشکال مرئی در حسن و جمال پیدا است ناشی از دنیا است چنانکه تفاوت حال
صورت از تفاوت احوال مرایا ظاهر میگردد پس هر که او را در صورت حسن دید از حسن دین او را معذور که برخلاف آن مشاهده
نمود از نقصان دین و ایمان او است و همچنین یکی پر دینه و دیگری جوان و یکی راضی دینه و دیگری غضبان و یکی با یکی و یکی
خجالت و یکی خجوش و یکی ناخوش همه مبنی بر اختلاف حال رأی است پس دین آنحضرت معیار معرفت احوال باطن بیننده
است و در اینجا باطلی مقیده است مراد آنرا که بدن احوال باطن خود را بدن اندک تا کجا است و در چه مقام اند و علاج آن
بگفتن بلکه حقیقت آنحضرت آئینه ایست مصقل که همه صورت حال خود را در آنجا می بینند و از دنیا معلوم کردند معنی سخن
بعضی از عرفا که گفته اند مفتاح بار آنحضرت را در خواب دیدم آخر یقین شد که همه خود را دیده بودم و معلوم شد که این سخن نه
بآن معنی است که روایت آنحضرت بعضی آن خیال است و مرکس خیالی از خود می بیند بلکه مرئی حقیقت منوره و احدی و لیکن
معیار معرفت احوال رأی است و رأی را در انجام خلق هست و به همین قیاس بعضی از باب تفکیک گفته اند که کلامی که از آن
حضرت صلی الله علیه و سلم در مقام بشنوید آنرا بر هفت قویه و عبادت عرض کرد اگر موافق است حق است و اگر مخالفی دارد
از مهر خللی است که در او آمده است پس زیاده ذات کریمه وی را آنچه از وی دیده یا شنیده شود حق است و حقیقت است
تفاوت و اختلافی که هست از جهت حکایت از شیخ اجل عبد الرهاب متقی رحمه الله علیه شنیدم که یکی از فقرای مقرب آنحضرت
را خواب دید که از او بشرب خمر امر می فرماید رفع اشکال را از مشایخ وقت خود استغفار کرد که حقیقت حال چیست هر کس از
مشایخ آنرا مجملی و تاریخی کرد ند در مدینه مطهره عزیزی بود از مشایخ مشایخ وقت خود که ایشان را شیخ عبد بن عراقی
میگفتند در غایب اتباع و استقامت می چون استفتاد در نظر ایشان در رأی فرمود اینچنین نیست که وی شنیده است در سامعه آن
شخص خللی بوده آنحضرت لا تشرب الخمر فرموده اند و روی لا تشرب را از شب شنیده اما دیدن آن حضرت را در نقطه بعد از

و فرقی ازین عالم بعضی از محققین گفته اند که نقل این از هیچ یکی از صحابه و تابعین نرسیده و گفته اند که سخت شد وزن فاطمه زهرا
سلام الله علیها غم و سخت فراق آنحضرت در مدت شش ماه تا جان داد و بود خانه وی رضی الله عنها مجاور و در بر وی و در پیشگاهش
نقل نکرد که درین مدت فاطمه رضی الله عنها آنحضرت را در ریقظه دیدن نعم از بعضی صالحین حکایات در این باب آمده و بعضی
و حدیث و حکایات و روایات مشایخ بسیار است نزدیک به صد تا و ترسیم و منکر این حال تصدیق بکرامات اولیا دارد یا ندارد
و اگر ندارد ساقط شد بحث باری زیرا که وی منکرات چیزها که اثبات کرده اند کتاب رسنت و اگر دارد این از جمله کرامات
است باعث انکار چیست و امام حجت الاسلام محمد غزالی در کتاب المقتل من الضلال گفته که اگر باب قلوب مشاهده میکنند در ریقظه
کمالی که را و ارواح انبیاء را و می شنوند از ایشان اصوات و کلمات و اقیام میکنند فواید را و در مواهب الدینه گفته که ابن
منصور در بیان حال خود نوشته که در آمد شیخ ابوالعباس قسطلانی بران حضرت پس دعا کرد آنحضرت را و فرمود اهل الله بیلک یا
الحمد و از شیخ ابوالعباس آورد که مضامین میگرد آنحضرت را بعد از هر نماز و از قطب الوقت ابوالحسن شاذلی آورده که
آنحضرت را دیدم فرمود یا علی علیها ثوبا من اللبس و از سید نورالدین بن یحیی آورده اند که شتید جواب سلام را از داخل قبر
شریف که علیک السلام یا ولدی و از شیخ ابوالعباس مرهمی آورده که میفرمود اگر یک چشم زدن جمال سید المرسلین از من مستحب
کردن خود را مسلمان نمی شهرم و گفته اند که بحقیقت آن نیز تمثال است و اگر چه در ریقظه است و بی غلبه و غیبت نیست
و در حصول صحبت و ثبوت احکام شرعی بر غیر را نبی حجت نه و الله اعلم و در حجة الاسرار باسناده که در وی در واسطه پیش نیست
روایت کرده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه بر کوسه نشسته بود و وعظ میفرمود و قریب بد
هزار کس در پایه عظمتی حاضر و شیخ علی بن همتی در زیر پای کریم شیخ نشسته ناگاه شیخ علی بن همتی را خوابی برد
پس شیخ عبد القادر قریب را فرمود اسکتوا پس همه ساکت شدند تا آنکه خبر انقاس از ایشان شنید و نمیشد پس فرود آمد
شیخ از کریم و بایستاد با دست پیمش شیخ علی بن کورومی نگریمت در وی پس بیدار شد شیخ علی و گفت شیخ عبد القادر
باری که دیدی تو آن حضرت را در خواب گفت نعم فرمود ازینجهت ادب و وزیدم با تو و بایستادم در پیش تو فرمود
بچه و صحبت کرد ترا آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت بملازم من مجلس تو پس شیخ علی گفت آنچه من در خواب دیدم
شیخ عبد القادر در رید و روایت کرده اند که هفت کس از مردان راه در آن روز از عالم رفتند رحمة الله علیهم
احمدين * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رأى في المنام * كهيكه * في مراد در خواب * فميراني
في اليقظة * پس زود باشد که به بیند مرا در رید اری * ولا يتمثل الشيطان بي * و نمی تواند تمثل کرد شیطان بصورت
من یعنی نه در خواب و نه در رید اری * متفق علیه * این حدیث را نیز متأمل و تاویلات است اول مراد آنکه به بیند تاویل
و تصدیق آن رؤیا را و آثار صحبت و انوار حقانیت آنرا در ریقظه در دنیا زد و مراد آنکه رویت آن حضرت است در
آخرت و رینوجه وارد می شود که تمام است در آخرت جمال آن حضرت را به بینند و تخصیص باهل رؤیا چیست مگر
آنکه مراد دیدن بزرگ خصوصیت و حصول مزیت باشد در قرب و حصول شفاعت خاص برای رفع درجات و مراتب که دیگران
که برویت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا مشرف و مخصوص نشود اند باشد و گفته اند که در نیست که مدتی بعضی
ارکانا کاران است و افتادگان و رطه غفلت را در آخرت بمنع از رویت جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم معذب دارند
پس فرمود هر که بسعادت رویت جمال من در دنیا فائز گردید و باین عذاب مبتلا نگردد سیوم آنکه مراد فکانما یرانی فی اليقظة
است یعنی در که مراد در خواب می بیند چنانست که گویا در رید اری می بیند مراد بیان صحت و حقانیت رویت
است بی شک و ریب و اراده اینمعنی از فمیرانی فی اليقظة می بعید است ولیکن در حدیث در بعضی روایات بلفظ
فکانما یرانی فی اليقظة موبد این اراده است و الله اعلم چهارم آنکه این بشارت باهل زمان مبارک آن حضرت
است از انهای که غایمانه ایمان آورده برویت جمال وی در نوم مشرف شد و پیش از ادراک شرف صحبت اینهارا

امید را ساخت و مشرک گردانید که توفیق هجرت یافته در خارج نیز بر ویست حقیقی و شرف صحت تحقیقی فائز گردید
 و بعضی میگویند که این بشارت است بر ایمان جمال او را در خواب که آخر بعد از ارتفاع کبد و زات نفسانیه و قطع علائق
 جسمانیة بنور قبه برسند که بی حجاب کشف و عیاناد ریند ارف باین سعادت فائز باشند چنانکه اهل خصوص از اولیاء الله
 را می باشد و اگر بعضی از اهل عموم از مؤمنان صادق و مشتاقان و اله واکه تا نفس اخیر این سعادت را مقصد اند شامل دارند نیز
 صورتی دارد بر این معنی این حدیث دلیل می شود بر صحت روایت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در یقظه و این چاروایتی
 است از این عباس آوردند آنکه وی دید آن حضرت را در منام و بعد از استیفاغ در معنی این حدیث متفکر ماند و احیای و رحمت
 این نعمت در یقظه کشت پس در آمد بر بعضی از احکامات المؤمنین و خالص آن است که هر اذخاله او است میوه رضی الله
 عنها پس بیرون آورد میوه آئینه آن حضرت را که روی مبارک خود را در وی می بیند و باین عباس داد تا هر چه بیند در این
 عباس در آئینه صورت آن حضرت را دید و نه دید صورت خود را و شیخ ابن ابی حمزه این حدیث را برین معنی حمل فرود آورده
 و گفته که مراد دیدن او است در یقظه باین صورت اگر ممکن باشد شرح ابن حجر عسقلانی گفته که این آیه شامل است بر
 این حدیث را و لامرکک لک و عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا رؤیا لصلی الله علیه و سلم و رؤیا بیهی خورش
 صادق از جانب خدا است و علامت لطف و رحمت اوست و العلم من الشیطان و رؤیا بیهی ناخوش در روع که آنرا اضغاث
 احلام گویند از شیطان آید و برضا و هوای او افتد اگر چه پید اگردن و نمودن هر فرد و بتعلق و قدرت خدا است و علامت صلی
 آنکه رؤیای صالحه بشارتی است از حضرت پرورده و تعالی بنده خود را تا بامت حسن ظن بر وی تعالی و انشاء بکر موجب عز و
 شوق و طلب گردد و رؤیا بیهی ناخوش و در روع می نماید آنرا شیطان تا اند و هکین کرد اندک مسلمانی را و باین کان و سبیل
 کرد در مملوک طریق حق پس از این علاج دفع ضرر آن و حفظ از شر شیطان فرمود و فان از اراف احد کیم ما یحب
 پس چون بیند یکی از شما خوابی که ناخوش دارد آنرا فلا یفتل به پس بایند که تفل تفل کنند بدان و نکوید آنرا
 الا من یحب مکن کسی را که دوست دارد آن کس او را از این در حدیث اول از فصل ثانی بیناید و در یقظه تفرغ
 و حزم و در راه است و اذ ارای مایکرة و چون بیند یکی از شما خوابی را که ناخوش دارد آنرا بیهی شورش و ضرر دارد از این
 و لیتعود بالله من شوما پس بایند که پناه بخشند از شر خواب که توهم دارد و من شر الشیطان و پناه جوید از شر
 بد اندیشی شیطان و لیتفل ثلثا و بایند که آب از دهن افکنند سه بار بقصد رد و طرد شیطان و لا یفتل به الا من یحب
 و نکوید آن خواب کسی را که فاتها آن تضره زیرا که اگر نکوید خواب را البته ضرر نمیکنند او را متفق علیه و عن جابر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ ارای احدکم الرؤیا یکرها و چون بیند یکی از شما خوابی را که ناخوش دارد آنرا
 فلیبصق عن یماره ثلثا پس بایند که آب از درون دهن افکنند بجا نب چپ سه بار و لیتفتل بالله من الشیطان ثلثا
 و بایند که پناه جوید بخش از شیطان سه بار درین حدیث بطاق ذکر کرده نه بیشتر است از تفل و تفل آب از دهان بر
 آوردن است و بصق از درون دهن آب بر آوردن است تا آنکه از حلق نیز چیزی بر آید و بصاق آنچیز که بر آید و بزاق بر
 نیز گویند پس از وی تفل است و پس از آن تفل است که درین است با بایمان و یکر تفل است که در میدان است و پس در بعضی
 از احادیث مسلم فلیتفتل نیز آمده و درین حدیث ذکر رسا راست و در حدیث ها بق مطاق آمده و جائز است باینکه
 بغلافه دناست و خست و نسبت او بشرا نعم است بشیطان و نیز درین حدیث این زیادت است که گفت و لا تحول عن
 جنبه الذی کان علیه و بایند که بگرد از پهلوی خود که بود بر آن پهلوی در وقت دیدن این خواب زیرا که این اذخل
 است در تغییر حال و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اقتراب الزمان لم یکد یکد
 رؤیا المؤمن چون قریب گردد زمان نزدیک نیست که دروغ شود خواب مسلمان شرح این حدیث پسند وجه کرده اند
 اول آنکه مولد با قتراب زمان آخر زمان و اقتراب است و در حدیث دیگر صریح آمده که در آخر زمان نزدیک نیست

آنکه دروغ شود و رویه مومن و از بعضی مشایخ خود شنیدم که مراد قریب زمان موت است ثانی آنکه مراد باقترب از زمان استواء لیل و نهار است زیرا که مزاجها در بین زمان صحیح بود معتدل تر باشد پس رویا در وقت قریب از خلل و خلل در آن تر آید ثالث آنکه مراد به تقارب زمان آنست که سال مانند ماه بگذرد و ماه مثل هفته و هفته مانند روز و روز مانند ساعت و گفته اند که مراد بدان زمان مهمل و اوایل بسطت عدل او است چه زمان عیش و کامرانی هر چند در از بود کوتاه نماید و زمان غم و محنت هر چند کوتاه بود دراز افتد چنانکه گفته اند سنت الوصال سنت رحمة الغرق سنته پس در زمان مهملی نیز خوابهای صحیح آید و راست افتد زیرا که آن زمان صدق و راستی است و در حال یقین آمده که هر که راست گوید خواب بری راست تر و بعضی از شراح گفته اند که وی گنایت است از قصر عمر و وقت بزرگت یا متقارب انکه اهل زمان و نزدیک اند بیکدیگر در شرف فساد یا عتقاد و بمتشابه اند از حیاتی زمان بیکدیگر در شرف بجهت زود گذشتن ایام و ولتها و قرینها و نزدیکی شدن با انقراض و انقطاع بعد از ان بیان صدق و رویه مومن و مدح و تعریف و فرموده و رؤیای الهی من هه من هه و از بعضی جزء امن النبوة شرح این گذشته و ماکان من النبوة غایبه لایکن ب* و چیزی آنکه از جمله نبوت و جزء او باشد دروغ نشود پوشیده نمائند که حیاتی حدیث ناظر در ان است که صدق رؤیا نزد اقترب از زمان بجهت قوت ایمان و کمال اوصاف که موجب صدق رؤیا است پس توجیه تقارب زمان چنانکه از بعضی شراح نقل کردیم بتقارب و تشابه در شرف فساد و مناسبت نباشد و تواند که صدق رؤیا در وقت انحصاریت باشد که بعلم این غیر آنحضرت را احاطه میسر نباشد و چون از حد یقین و صحت رؤیا و مدح و تعریف مومنین آورد برای ان اقسام رؤیا و اشارت بان که همه اقسام وی صحیح و قابل تعبیر و اعتبار بود مگر همان اقسام که بشارت و اعلام و تعریف است از حق به بند و گفته قال* گفت یهدی بن میرین و ناخود یهدی بن میرین و در این میگویم در روایت میکنم را آنچه آنحضرت فرموده است الرؤیا ثلث و در بعضی روایات ثلثة بتأمله است یعنی رؤیا سه خصلت یا سه قسم است حدیث النمس* یکی حکایت نفس و تخیلات قوت متخیله است چنانکه شخصی در کابری یا حریفی یا سخنی بود از بسکه در خیال نشسته همان در خواب و تعجب و آید قوت متخیله انرا ترکیب بر ترتیب دهد و تعریف الشیطان* قسم دیگر ترسانیدن شیطان است مراد می زاد را تا اندوختن کرد و بجهت دشمنی که با ایشان دارد و ان فعل شیطان است که بدان باد می زاد بازی کند و اند و غناک سازد و در تعب و مشقت اند از دورا و اختلاف که موجب غسل کرد و دوکاهی سبب قنات نماز و تأخیر آن از وقت کرد ازین باب است این دو قسم را اعتباری و تعبیری نبود و بشرف من الله قسم سوم بشارت دادن و اعلام نمودن است از جانب حق بنده را تا بدان خوش شود و در طلب حق تازه کرد و حسن ظن را میسر و آرد فمن رأى شیئا یکرهه* پس هر که بیند خوابی را که ناخوش دارد آنرا فلا یقصه علی احد* یس باید که نگویند و آنرا ابرهیم بگویند زیرا که چون آنرا اعتباری و تعبیری نیست گفتن و حکایت کردن آن داخل عیب و نایب بود و نیز چون بگویند و بگویند ببیند یس و توهم و تطویر لازم آید و در رویه مومن بیکدیگر و تخالفاصیتی در وقوع قسمت چنانکه بیاید و لیعلم فیصل* و بگوید که از خواب برخیزد پس باید که نماز بکند و در توبه و نورانیت نماز توهم شر و ضرری که پدید آید بطرف نشود و کدورتی و وحشتی که حاصل شد از این کرد قال و کان یکره الغل فی النوم* شراحان در تفسیر قال و کان بیکدیگر چند احتمال گفته اند یکی آنکه ضمیر قال راجع بان سیرین باشد چنانکه ظاهر عبارت که ما بقا کشف قال همین است سیرین ناظر در ان است و درین تقدیر ضمیر کان بیکدیگر راجع نا حضرت باشد صلی الله علیه و سلم و معنی چنین باشد که گفت ابن میرین و بود آن حضرت که مکرر میباید شغل را بضم غین معیبه کردن بند یعنی کسی در خواب بیند که غلوق در کردن او اند احتمال اند این خواب ناخوش میباید که این صفت و وزخیان است چنانکه فرموده اند الا غلال فی اعناقهم و احتمال دارد که ضمیر قال باین سیرین باشد و کان بیکدیگر با بی هریره که ابن میرین را روی از راست و مشهور تر است بر روایت از میرین یعنی گفت ابن میرین بود و هریره که مکرر میباید شغل درین غل

و ادعوا رب الارباب ابو هريره: انرا از حضرت شريك با شد يا با جتهاد خود فهميد كود و احتمال ديكر آنست كه ضميمه قال بر او
از ابن سيرين بود و كان يكره با بن سيرين يعنى گفت راوى بود ابن سيرين كه مكرره ميل اشغال را و ظاهرا اين احتمال چون
مستلزم استناد تعبير با بن سيرين است و روى مشهور است بتنازل و تغيير و روايت نوع رجعتانى داشته باشد و الله اعلم و در صحيحهم الثقيل
و خوش مى آيد ايشان را در بن قيد در بابا همچنين آمده در روايت بخارى بصيغه جمع پس بر احتمال اول راجع به حضرت
وصحابه روى صلى الله عليه وسلم: رضى الله عنهم بود و بر ثنائى يا يوفى يوفى و اتباع وى و بر ثابث با بن سيرين و معاشران او
از مجمرين فاقه يعنى اگر كسى در خواب ببيند كه قيد در پايهاى كرده اند اين را خوش ميل استند كه علامت باز ماندن
او از بايع و معاصى و ثبات قدم بر طاعت است چنانكه فرمود: و يقال القيد ثبات فى الدين و گفته مى شد نزد اهل تعبير كه
قيد ثبات قدم است در دين و اين تعبير نسبت با اهل دين و طاعتها است كه گفته اند كه اگر بيمارى يا زلزله يا معاشرى
دايد و فكندني ببيند كه قيد در پايهاى دارد تعبيرش ثبات در پيمان كار و همان حال بود كه در وقت گذشتن اقبال الطيمى و همچنين تعبير
روايات مختلف مى كند و باختلاف راى مثلاً اگر تا جري در خواب ببيند كه متاع اندر رخته بود گهتى نشسته و باز خرافى و زلزله
علامت سلامت و سود در تجارت بود اگر همين خواب را با همى از ساكنان طريقت بيمد علامت اتباع شريعت و وصول به مقام
حقيقت كرد و متفق عليه قال البخارى رواه كه بخارى روايت كرد ابن حبان را قنادة كه از طبقه ثالثة
قايعين بصره است و مشهور راجع و يونس بن عتيق بصرى مولى عبد القيس روايت ميكند از حسن و ابن سيرين و روايت
ميكند از بى ثوري و شعبه و يونس و يسار بن زاهر اين است كه مراد اين جايونس كه مشهور است بر روايت از ابن سيرين
و مشيم بضم هاء بن بشير سلمى و اخطى است رجاء فظ بغداد امام ثقه من اساطير و بعضى گفته اند بخارى الاصل و ابن
مهدي گفته كه روى الحفظ است مراحى را از شعبه و سفيان و ابو هلال نيز از تابعين است روايت ميكند از ابو قتاده
و اين جماعه همه روايت ميكند عن ابن سيرين و ابن سيرين روايت ميكند عن ابى هريره قال و گفته
يونس بن عبيد بن كوركه روايت از ابن سيرين دارد لا احصيه كان يسمي برم اين روايت ابن سيرين را از ابى هريره
الابن النبى صلى الله عليه وسلم فى القيد مكرره از پيغمبر صلى الله عليه وسلم در باب قيد كه واقع شد است صحيحهم الثقيل
و القيد ثبات فى الدين نه در غل كه گفت كان زكوة البذل يعنى اين حديث مرفوع است نه موقوف بر ابى هريره و ابن سيرين
يعنى روايت كرد آنرا ابن سيرين عن ابى هريره عن النبى صلى الله عليه وسلم بخارى انچه گفت در دين حديث و قال مسلم
و گفت معظم از لفظ راوى ابن سيرين لا ادري هو فى القيد در نهي يا نه كه اين قول هذ كور در قول نه حديث پيغمبر واقع
يك صلى الله عليه وسلم ام قاله ابن سيرين و گفته است انرا ابن سيرين از پيش خود و فى رواية نحوه و در روايتى
يعنى مر مسلم را ما نك اين است كه گفته شد و ابن حبان نيز مر مسلم و گفته است و اذ رج فى القيد قوله و اذ راج
كرده است يعنى ابن سيرين يا ابو هريره در حديث اين قول خود را كه گفته و اذ راج فى القيد قوله و اذ راج
كلام را كه در غل و قيد واقع شده همه از كلام ابن سيرين يا ابو هريره است كه اذ راج كرد در حديث و اذ راج در اصطلاح محدثين
در آوردن راوى است كلام خود در ادريان حديث نبوى صلى الله عليه وسلم و از اين بيان كه از قول بخارى و مسلم كره شده حقيقت
حال ضماير قال و كان يكره نيز بظهور مى يافت دناهم و عن جابر قال جاع رجل الى النبى آمد مزدى حضرت پيغمبر
صلى الله عليه وسلم فقال پس گفت آن مرد رايت فى المنام كان رأى قطع ديلم در خواب كوى سرى بريد
شده است قال گفت جابر فضحك النبى صلى الله عليه وسلم قال پس بختيد يد آنحضرت و فرمود اذا لعب الشيطان
با حلكم فى منامه فلا تصحت به الناس چون بازى كند شيطان ببى از شما پس بايد كه خبر ند يد آن مردم را يعنى
اين خواب تو چيزى نيست و از اصناف احلام است و از ان قسم است كه شيطان بازى ميكند با آدمى تا ند و فكند كرداند
او را انچه بنين خواب را بايد پوشيد و با مردم نبايد گفت و طبعى گفته كه مكرو آنحضرت صلى الله عليه وسلم دانست بوحى

یا بد لایم حال مثلاً که این خواب بری از اجاث احلام و باز می شیطان است اگر چه نزد معبران انوار تعبیرات هجرت مثل
 زوال نعمت و مفارقت قوم و تغییر حال را مثال آن چنانکه بیان کرد و اند * رواه مسلم * عن انس قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم رأیت ذات لیلۃ فیما یرى الناس منی بینم یک شیء در جملۃ آنچه می بیند یاد ران روشنی و حالی که می بیند
 خواب کنند * یعنی در خواب می بینم * کافانی در ارقیۃ بن رافع * کو یامین و اصحاب من نشسته ایم در ویرای عقبه بن
 رافع قرشی صحابی این خاله عمر بن العاص حاضر شد و فتح مصر را و عمر و بن العاص او را بولایت مغرب فرستاد و در صحنه
 قلند رختین با فریقیه بر برگشته شد * ذاتینا بر طب من و طب ابن طاب * پس آورد * شد نزد ما نوعی از خرما می ترکد او را طبع
 این طاب نام است و این طاب مودی بود در مدینه که این نوع رطب بوی منسوب است با بوی جبه که می آنرا پیل کرده و نشانده
 یا خوش داشته و خورد و رطب ابن طاب کویند و عدی این طاب نیز کویند بکمر هین و حکون ذال که بمعنی خوشه خرما
 است و تعبیر این طاب نیز کویند * فارسان الریفة لثانی الدنیا * پس تا زیل و تعبیر و کرم این خواب را باین که عربینند و
 ویز کی برای ما آمد در دنیا * و العاقبة فی الآخرة * و حسن عاقبت در آخرت رفعت را از لفظ رافع گرفت و عاقبت از عقبه
 * و ان دیننا قد طاب * و تعبیر و کرم باینکه دین ما که دین اسلام است خوش آمد و شیرین افتاد و قرار یافت در دلهای و کرامت و تلخیص
 در اختیار آن نمائند و طبعی گفته که احتقار و افتخار احکام آن و معمل کشت قوا و عدل آن و در بعضی روایات آمده که در رطب و
 طاب این را از لفظ رطب ابن طاب گرفت * رواه مسلم * بد آنکه عدالت کریمه وی بود صلی الله علیه و سلم که از اما بطریق
 تغارل و تاریل معانی اخذ میکرد و این مخصوص بتعبیر خواب نمود در بیداری نیز بد آن فال می گرفت چنانکه در سفر هجرت
 از مکه بمدینه بید آمدی و با جماعه از حواریان در راه دید که قریش او را بوی گرفته و آنحضرت بر تاخته بودند و مدینه
 شتر بران و عدله کرده فرمود کیه می توانم تو چیست گفت بویده پس بایو بکر صدیق رضی الله عنه فرمود قد بود امرنا تحقیق
 خوشی و خنکی شد در کار ما باز بر رسید نصیب تو چیست و یکدام قبیله اسعد گفت احسنی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید که کدام
 * سلم گفت اریبی میم فرمود قد اصبت بهک بتحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بویده * سلام آورد و با حضرت بری مدینه
 شد الحدید * عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال رأیت فی المنام انی اهاجر من مکة * ابو موسی اشعره
 که از کبار صحابه اسعد روایت میکند از آن حضرت که گفت در خواب دیدم که من هجرت میکنم و یک رمیوم از مکه * الی ارض
 یها النخل * بسوی زمینیکه در آن زمین درخت خرما بسیار است اینجا حال در ابتداء هجرت بود که آن حضرت در ارضی الله
 علیه و سلم تعیین موضعی که بد آن هجرت کند میکردند اول موضعی دید که اشتباه و اشتراک بد آن راه می یافت پس از آن
 مدینه مطهره که ارادجا فلیت یثرب میخواندند و قریه ذات النخل نیز می گفتند متعین گفت و نخل در غیر مدینه از مواضع
 دیگر از حجاز نیز بود آنرا میفرماید که ازل چنین نمودند که بقریه که نخلستان بسیار دارد بروی پس در خواب می بینم که اینجا
 اینچنین قریه میروم * فل منب رهمی * پس رفت و هم من در تعبیر آن قریه * الی انها الیمامة * که آن قریه یمامه باشد بفتح
 یا یا تحتانی و تخفیف میم نام بلدی که از سایر بلاد حجاز نخل در وی بیشتر است و وی پایان مدینه در جانب شرقی از مکه بود
 غایت نزد مرحله از بصره است و از کوفه نیز مانند آن و نصبت بوی یمامی است و یمامه کناب لعنة الله علیه در آنجایی بود
 و یمامه در اصل نام جاریه بود که در چشم چنان نیز نظر که حواریان از سه روزه راه میل یک این بلاد دهعه منسوب با ریح و همی
 یا هم و می پس آن حضرت اول به نشان وجود نخل و کثرت آن هجرت کا خود را یمامه تعبیر کرد * او هجر * یا شهره
 دیگر که نام از هجر است بفتح هاء و جیم و آن نام شهری است که میان او و میان عشره یکشمانه و وزیرا است و آن نام تمامه
 زمین بحرین است و آنکه در حدیث قلعین واقع شده که من قلال هجر نام این شهر است و در صواح گفته که هجر نام شهری است
 که خرما بوی نسبت کنند این نیز مشتبه شد که شاید موضع هجرت این باشد * فاذا هی المدینه یثرب * پس چون روشن
 شد امارات و علامات و اخبار اشتباه و اشتراک از میان رفت روشن گشت که آن زمین و قریه که هجرت بسوی وی کرد مدینه است

که نام قدیم وی یثرب است و اثر نیز آمده بر وزن معین و گویند که یثرب نام یکی از اولاد نوح است علیه السلام که بعد از تفرق ذریه او درین سرزمین مقام گرفت و بعضی از علما روایت کرده اند که مدینه را به یثرب تسمیه نباید کرد و بخاری در تاریخ خود حدیثی روایت کرده که هر که یثرب را گوید باید که از برای ثلاثی و تلافی آن ده بار مدینه گوید و امام احمد و ابو یعلی روایت کرده اند هر که مدینه را یثرب گوید باید که استغفار کند نام از طایفه است طایفه در روایات دیگر درین باب نیز آمده و وجه کراهت اشتقاق از یثرب به تبریک که بمعنی قسار است یا تشریب که بمعنی مواخذ و عقاب است یا آنکه چون وقت در اصل نام کافری است تسمیه این مکان مطهره که ساخت عزتش از دین کفر منزّه و میراث امت مناسب نباشد و آنکه در قرآن مجید واقع شده یا اصل یثرب لا مقام لکم از زبان منافقان است که در تسمیه از باین اسم داد اتفاق میدادند و در بعضی احادیث نیز تسمیه او به یثرب واقع است گویند که وقوع آن پیش از ورود نهی است و در این حدیث نیز ازین قبیل تواند بود یا باعتبار آنکه چون در وقت هجرت بود و هنوز تسمیه آریابین اسم ثابت بود بهمان اسم مدکور کشت و گفته اند که اطلاق یثرب از برای بیان جواز امت و نهی تنزیهی است و این بلد شریف را اسمها بسیار است جمله از آن در کتاب جذب القلوب الی دیار الحبیب که منقول بیان احوال این مکان مطهره است ذکر کرده ایم و مدینه در اصل نام نام بیوت مجتمعه است که در کثرت و عمارت از حد غریبه تجاوز نمود و با شد و بموت و مصر نرسیده پایان تراز همه قریه است و بالا تراز همه مصر و مدینه و بلد در میان اند و بعضی مصر و مدینه را در یکدیگر تبه داشته اند و لان المدینه بالف و لام هاء مدینه رسول الله صلی الله علیه و سلم شد چنانکه اگر مدینه مطلق ذکر کنند معین بلد معظمه مراد افتد و در نهی بروی مدنی گویند و بغیر وی مدینی و در قرآن مجید این نام شریف در چند جا ملاحظه شود و در توحید نیز مدکور است

علی مشرفها النجبة و الاحلام * رأیت فی رؤیای مدینه * و دیدم من در خواب خود که این است * انی هرگز هیثم * این را که من جنبانیدم شمشیر را * فانقطع صدرة * پس شکست شمشیر از بالا * فاذا هو ما اصیب من المومنین یوم اجل * پس ناکه تاریل و تعمیر شکستن شمشیر آن بود که رسید به بعضی مومنان از سختی و اندوه روز جنگ احد * ثم هرگز آخری * بنیتر جنبانیدم شمشیر را ببارد بگر * فعاد احسن ما کان * پس بحال خود آمد آن شمشیر و در همت شد بهتر از آنچه بود * فاذا هو ما جاء الله به من الفتح و اجتماع المومنین * پس ناکه تعمیر در همت شدن شمشیر آن بود که آورد خدا ای تعالی آنرا از فتح و فراهم آمدن مسلمانان در همان روز که در اول برخلاف امر رسول الله صلی الله علیه و سلم از مرکز جنبیدند و در نهی غنیمت رفتن و تزلزلی بحال ایشان راه یافت و همتا د کس شهید گشتند پس از آن بخیر و انتقامت باز آمدند و انوار فتح و نصرت طالع گردید و احتمال دارد که مراد فتوحی باشد که بعد از احد ظهور آمد و الا دل اظهر تعمیر کردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم سیف را بمومنان و شکستن آنرا به زیمتی که بایشان رسید و باز در همت گشتن آن با اجتماع ایشان زیرا که انصار و اعدا آن مرد مثل شمشیر اویند که جمله میکنند و غالب می آیند بآن بواعد از این تعمیر است که آنحضرت را نمودند و در خاطر مبارک او انداختند و اگر چه شمشیر را تعمیرات دیگر باشد چنانکه ولد و اخ و زوجه و زبان و زلات و امثال آن چنانچه طبیعی ذکر کرده بدان منافاتند از این * متفق علیه * بدانکه اگر این رویا قبیل غزوه احد است پس از آنچه از احوال هجرت آن شهاب احوال سابق است احوال لاحق را نمودند که بعد از آن بظهور رسیده و تعیین تعمیر آن بحال غزوه احد موکول بعلوم او و تعلیم الهی است مراد را صلی الله علیه و سلم * وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بینا اننا نائم ایتیم یخزنون الارض * گفت آنحضرت که در اثنا آنکه من خواب گشتم ام آورده شد نزد من خزینهای زمین و املاک و اموال یعنی این همه ترا است اشارت کرد بشیوع و ریاضت دین و ملت وی در عالم * فوضع فی کفی سواران من ذهب * پس نهاده شد در دست من دوز ستوانه از طلا کفی را بلفظ مفرد خوانند و اند بفتح کاف و کسوف و سکون یا و طبعی گفته که ظاهر بصیغه تشبیه است بفتح فاء و تشدید ی یا چنانکه در روایت دیگر آمده فی ید ی که

انرا توری تصریح کرده که بلفظ تشبیه اصفا پس بقیاس آن ظاهر آن باشد که کفی هم تشبیه باشد و غایب نمودن حواریین از طلائع بهشت
 آنهاست که در زیست و زیارت آنها و غایت آن بود که تعبیر باینها کرد فیکبر علی * پس کران و مکروه
 آمدند آن در سوار بر من از جهت کراهت لبس ذهاب * فاوحی الی ان انغمصها * پس وحی کرده شد بموی من که بدم این
 دو حواری تا از دست تو بپرند * فانغمصها * پس بدیدم آنها را * فلما * پس بعالمم رستم رفتند و بریدند اشارت کرد
 با مستحقان آن دو که اب که ثباتی و مداری نداشت چنانکه چیزی سبکی که انرا بدیدم و به بود در هوا و در ذایل
 کرد * فانلهمها * انحضرت میفرماید که پس تاویل و تعبیر کردم این دو حواری ذهاب را که در دست من نهادند و وجود آنها
 بر من کران آمد و وحی کرده شد که بدیدم آنها را و بدیدم پس رفتند و بریدند * الکن الین الین الین الین * با نود و دروغ
 گوی که دعوی پیغمبری کردند که من میان آنها موجودم و بر صحت زعمالت قائم * صاحب صنعاء * یکی از صنعاء است که
 شهرت از شهرهای یمن و صاحب وی اسود عیسی بفتح عین و سکون نون و کسره عین که در اخروعه و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 دعوی نبوت کرد و رفیر و زید یحیی در مرض و فاته ان حضرت صلی الله علیه و سلم از آن کشت پس ان حضرت در مدینه از آن حال
 خبر داد و فرمود فاذفرور * صاحب الیمامة * دیگر از یما مة است که بلای است از بلاد حجاز چنانکه نذ شعرا نام وی مسیلمه
 بود لعنة الله علیه بفتح میم و سکون عین و فتح لام بن ثمامه بضم ثا و مثله و مسلمانان او را مسیلمه کذاب بصیغه تصغیر نام کردند و در
 خلافت صدیق اکبر بود ست و حشی بن حرب کشته شد چنانکه قصه وی مشهور است و در وجه تاویل حواریین بکن این گفته اند
 و لعلم عند الله سوار مشا به قیل و دعتا است چنانکه قیل در بابا باشد و قیل منع میکند و معنای از بطش و اخل و عمل و تصرف
 چنانکه باید پس آن دو که اب که معارض امیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم شد بود ند مشا به قیل باشد که در دست
 مبارک او است و مانع باشد از عمل و تصرف گویا دعتا او را گرفته اند و نمیکند از آن که کار کند باین وجه مناسبت تاویل و تعبیر
 کرد حواریین از ذهاب را که در دست مبارک خود دیدن بآن دو که اب کذابا و ظاهر آن می نماید که آن حضرت تعبیر و
 تاویل کرد بوحی و الهام الهی که در دل شریف وی آمد اختتام چنانکه سابقا اشارت بد آن کردیم نه بحدود وجه مناسبت که من کور
 شد و تعبیر و تاویل را با حقیقت مزاج کشف را است که واقع را در دنیا بیند نه بحدود مناسبت و مشایبهت که معبران ظاهر می کنند
فالانغمص * متفق علیه فی روایة * و در روایتی باین لفظ آمده است که در بیان و تعبیر کنند این فرمود یقال احمل ما * گفته
 میشود که یکی از آن دو را * مسیمامة صاحب الیمامة و العنمی صاحب صنعاء * اینچنین است در مناصب و صاحب مشکوة میگوید
لم اجد مله الروایة فی الصحیحین * نیافتم من این روایت را در صحیحین که فصل اول برای احادیث آنها معقود است * و ذکرها
 صاحب الجامع عن الترمذی * ولیکن ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول از ترمذی * و عن ام العلاء الانصاریة * صاحبیه است
 از منبایعات اهل بیت وی نزد اهل مدینه است روایت کرده از زوی پسر وی خارجه بن زید بن ثابت پس وی از زوجه زید بن
 ثابت است نام او زینب است بود عثمان بن مظعون نزد وی نزول * قالت رأیت لعثمان بن مظعون فی النوم عیفا تجری
 عثمان بن مظعون از فضلی مهاجرین است و اول که است که وفات یافت از مهاجرین در مدینه آن حضرت بوده دادند و
 چشم را بعد از موت وی و دفن کرد او را در بقیع و بندهش نفیس خویش سبکی کران کشید و بوقرا و آنها در او از فضائل بسیار است
 پس ام العلاء انصاریه میگوید ذکر ممر عثمان بن مظعون را در قوابل چشمه را که روان میرود * فقصصتها علی رسول الله * پس
 برخواند م آنرا بر پیغمبر اخل * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آن حضرت در تعبیر این خواب * ذکر عملی عجیب له * آن
 چشمه صورت عمل است که جاری کرده می شود برای او یعنی ثواب آن که دایم باقی است بعد از وی و بجزی را بلفظ معلوم نیز
 خوانده اند حکایت * شنیدم از شیخ اجل و اکرم اخل عبد الوهاب متقی گفت دیدم شیخ خود را شیخ طی متقی رحمة الله علیه در
 مقام ناکه نزد او و حوضها اصفا را و کنار او و جل او را و آنها را جاری و میگوید شیخ رحمة الله علیه و اشارت میکند باین
 حیاض که آن جامع صغیر است و این جامع کبیر و این فلان کتاب ما است و این فلان رحاله همچنین عمل میکند کتب و رسائل

و مصنفات خود زاد علوم دین * و زاده البخاری * و من معزة بن جندب * صحابی کبیر است از حفاظ کثیرین روایت کرد از وی خمس بصری و ابن سیرین و شعبه و غیر هم مات بالبحر سنة تسع و خمسين و قبل سنة ستين * قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا صلی * هادت شریف آن بود که چون فارغ میشد از نماز یعنی نماز صبح * اقبل علینا بوجهه * توجه میکرد بر ما بوری مبارک خود اقبال بجهتی توجه و روی آوردن امت و بوجهه تا کید او است چنانکه گویند کتبه بیکه و ابصره یغیثه و در اینجا جواز است با رقبه است اگر چه در وقت صبح باشد در مجلس علم و صاحب هوارف مبالغه کرده است در وصیت باینکه در وقت صبح بعد از نماز استن با رنگند و اگر جواب غلبه کند برای دفع آن بجانب پس بپوشد و رود که منور باطن است و این در غیر مثل اینصورت خواهد بود که در حالت ایست * فقال * پس میگفت و می پرسید از صحابه * من رأی منکم اللیلة نزلوا * کیست که دیل است از شما امشب خوابی را * قال * کفایت سمره * فان رأی احدکم تصبها * پس اگر میل بدی یکی خوابی را متخواری و عرض میکرد انوار حضرت و * فیقول ما شاء الله * پس میگفت آن حضرت در تعبیر خواب و یکی آنچه خوانسته بود دخل او الهام کرده بود دل وی بخاری کرده برسان و صلی الله علیه و سلم * فمأثنا یوما * پس پرسید ما را در روزی بهمان عبارت شریف خود * فقال هل رأی منکم احد رویا * پس گفت ایادیل است از شما هیچ یکی خوابی را * قلنا لا * گفتیم نه دیل است * قال لکنی رأیت اللیلة * نومود لیکن من دیل است امشب * رجلین اتیانی * در مورد راکه آمدند مرا * فاخل ایی من * پس گرفتند مردار دست مرا * فانخرجانی الی ارض مقلمة * پس بیرون آوردند مرا بحوی زمین پاک در بعضی حواشی نوشته اند که مراد از زمین شام است و ظاهر از تنکیر اطلاق است * فان ارجل جالس * پس ناکاه در آنجا مردی نشسته است * و رجل قائم بینک و کلوب من سکین * و مردی دیگر است ایستاده و در دست او کلوب است از آهن کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضموه آهنی است هر کج که کشیده می شود بوی چیزیکه آنرا نیور گویند * ید خله فی شفته * من در آرد آن کلوب زاد و کله آن مرد که نشسته است و شقی بکمرشین و سکون دال کنج و من * فیشقه * پس پاره میکند شقی او را * حتی یبلغ قفاه * تا آنکه میرسد پارگی پس هوارا * ثم یفعل بشقه الاخر مثل ذلک * پسترمیکند بکله و پاره ما قند آنچه کرده بود بکله نخست یعنی باینوز میکشد و پاره میکند تا آنکه میوه را * و یانتم شدقه مذ * و بهم می آید و به میکرد دالین کله او * فیعود فیضع مثله * پس باز میکرد و میکند مانند آن کار یعنی هر بار کله هارمی شکافتن و چون باز هم می آیند باز می شکافتن همچنین هر بار میکند * قلت ما همل * آن حضرت میفرماید صلی الله علیه و سلم پس گفتیم و پرسیدم آن در مورد راکه چیست این عمل که باین مرد میکنی * قال لا انطلق * گفتند آن در مورد بر و یعنی مهر و بر و که هنوز عذاب دیکردی نی است تعبیر آن معلوم خواهد شد * فانطلقنا * پس رفتیم و آن در مورد * حتی اتینا علی رجل مضطجع علی قفاه * تا آنکه آمدیم بر مردی که افتاده است بر قفای خود * و رجل قائم علی راسه یفهرار و صخرة * و مردی دیگر است ایستاده بر هوارا و سنگ در کف و فهر بکمر فار سکون ما سنگ به پوری دست یا سنگ مطلقا و صخرة شک و او است * یشدخ به راسه * می شکند بان سنگ در آن مرد افتاده بر قفار * فان اضربه تلدهه * فالتجر * پس چون میزند او را می غلطد سنگ و در می افتد * فانطلق الیه لیاخذه * پس میروید آن مرد بجانب سنگ تا بگیرد آن سنگ را و باز بزند * فلا یرجع الی همل حتی یلثم راسه * پس باز نمیگردد بوی این مرد تا آنکه بهم می آید و به میکند در هوارا * و عاده راسه * و میگردد هوارا چنانکه بود * فعاده الیه فضر به * پس باز می آید آن مرد همل در دست پس میزند او را * فقلت ما همل * پس پرسیدم که چیست این کار * قال لا انطلق * گفتند آن در مورد بر و * فانطلقنا * پس رفتیم ما * حتی اتینا الی ثقب * بفتح ثای مثله و سکون قاف و در روایتی ثقب بفتح نون و همل و بمعنی سوراخ است از صراح مفهوم می شود که مطابق هوارا و از قاصد معلوم میگردد که بمعنی هوارا ناف و در حواشی بعلا مت مغرب نوشته اند که ثقب بفتح ثای مثله هوارا ناف و استعمال او در قایل و ضمیر بود اما ثقب هار و مانند آن بنون عظیم می باشد انتهى بمقتضای این کلام چون آن ثقب ثقب

است و تشبیه بتنور میکند چون مذهب ترمی نماید چنانکه فرمود مثل التنور * آن سوراخ مانند تنور است بتشعل یل نور
بعد از آن در وجه بیان تشبیه به تنور میفرماید * اعلا ضیق واسعه واسع * بالا ایمان ثقب تنگ است و پایان و فراخ چنانکه
شکل تنور می باشد تتوقد تحته نار * می افروزد زیوان تنور آتش و جماعه از مردم در آن تنور افتاده می سوزند و
می جوشند * فاذا ارتفعت * پس چون بلند میگردد آتش * ارتفعوا * بلند می شوند مردم که در وی افتاده اند * حتی
کاد آن يخرجوا منها * تا آنکه قریب است که بیرون افتند از آن * واذا اخمدت * و چون می نشیند زیانده آن آتش و سرد
میکردد * رجعوا فيها * رجوع میکنند و باز می افتند در وی * وفيه رجال ونساء عراة * و در آن آتش یادران تنور که افروزان
است مردان و زنانند برهنه * فقلت ما هذا قال لا انطلق فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم * تا آنکه آمدیم به برجوی از خون
* فيه رجل قائم على وهط النهر * در آن جوی مردی ایستاده است در میان جوی و وسط را بفتح همین نیز تصحیح کرده اند
و معنی وی میانه و بسکون همین ظاهر ترمی نماید و معنی آن میان جوی * وعلى شط النهر رجل * و برکنار جوی مردی
دیگر است * بين يديه حجارة * پیش روی سنگها است * فاقبل الرجل الذي في النهر * پس پیش آمد مردی که ایستاده
بود در میان نهر * فاذا اراد ان يخرج رمى الرجل بحجر * پس چون میخواهد که بیرون آید این مرد از میان نهر می اندازد
و میزند آغرد که برکنار نهر است سنگی را * في فية * در دهان آن مرد که میخواهد از نهر بیرون آید * فردت حيت كان *
پس میگرداند و باز میفرستد همانجا که بود در میان نهر * فجعل كلما جاء ليخرج رمى في فيه بحجر * پس در ایستاد آن مرد
که برکنار جوی است باین صفت که هرگاه که می آمد آن مرد که در میان نهر است تا بیرون آید می انداخت در دهان او
سنگ را * فبرجع كما كان * پس باز میگردد و میروند در همان مکان چنانکه بود * فقلت ما هذا قال لا انطلق فانطلقنا حتى اتينا
نهر وضة خضراء * تا آمدیم به جوی مرغزار سبز یا بوستان سبز * ففيه شجرة عظيمة * در آن روضه درختی بزرگ است * وفي اصلها
شبح وصبيان * و در رنج آن درخت پیروی است و خردان * واذا رجل قریب من الشجرة * و ناگاه اینجا مردی دیگر است
نزد یک بان درخت * بين يديه نار يوقد ما * پیش آن مرد آتشی است که می افروزد آن آتش را * فصعد ابي الشجرة *
پس بردند مرا بالای آن درخت * فاذ خلا لي ابرأ وسط الشجرة * پس در آوردند مرا در سرای که میان آن درختها
است * لم ارتقا احسن منها * ندیدم هرگز بهتر از آن مرا * ففيها رجال شيوخ وشباب * در آن مرا مردانند پیران و جوانان
و شباب بفتح شین و خفت با جمع شاب و بمعنی جوانی نیز آید * ونساء وصبيان * و زنانند و خردان * ثم اخراجني منها *
پس بیرون آوردند مرا از آن سرا * فصعد ابي الشجرة * پس باز بردند مرا بالای آن درخت * فاذ خلا لي دار ابي احسن
و افضل * پس در آوردند مرا سرای را که آن مرا بهتر و زیاده تر و افضل و زینت است * ففيها شيوخ وشباب *
درین مرا پیران و جوانانند و در اینجا ذکر زنان و خردان نیست و وجه آن در تعبیر این خواب معلوم کرد * فقلت
لها انكما قد طوفا نى الليلة * پس گفتم من مرا آن دو مرد را که می بردند مرا از جائی بجائی که بعبارت کرد انین یل شما
مرا امشب * فاخبراني عما رأيت * پس خبر دهید مرا از آنچه دیدم من * قالا نعم * گفتند آن دو مرد اری خبر میدهم
ترا از آنچه دیدی * اما الرجل الذي رايت يشق شدة * اما مردی که دیدی تو مرا را که باره کرده می شود کلبه او با نیور
* فكذاب يحدث بالكذب * پس مردی دروغ گو است که خبر میدهد بدروغ * فجعل عنه * پس یاد گرفته میشود از وی و نقل
کرده می شود از وی آن حدیث دروغ * حتى تبلغ الافاق * تا آنکه میرسد در اطراف عالم و تحمل و تبلیغ را بتا و یاه و درخوا نده
اند * فيصنع به ما ترى الى يوم القيمة * پس کرد و می شود با آن مرد چیزی که می بینی تا روز قیامت * والذي رايت يشق
زأمة * را کبکی که دیدی تو را را که شکسته می شود سر او * فرجل عالمه الله القرآن * پس مردی است که تعلیم کرد او را الله تعالی
قرآن را تو فوق داد تعلیم آنرا * فنام عنه بالليل * پس خواب کرد و اعراض کرد از قرآن در شب و قیام لیل نکرد بقرآن * ولم يعمل
بما فيه بالهنا * و عمل نکرد با آنچه در قرآن است در روز و شب است و تلاوت قرآن در شب و عمل

بعوان انست وليكن چون هفت و ز شيب همل بتلاوت اوست مخصوص گردانيد بآن وعمل باوآور و توافي قرآن را متعاقب
بروز داشت با حتما و غالب * يفعل به ماراً يترأى يوم القيمة * کرده می شود باين مرد که در شب از تلاوت قرآن امراض
نموده و در روز همل بآن نکرد چيز يکه ديدي تار و ز قیامت و وجه مناسبت هر شکستن به ترک تلاوت کردن و سر بخواب غفلت
نهادن و ترک عمل که نماز از جمله آنست و هر بجهت نهادن ظاهر است * والذي رأى رآيته في القنب * و آنکس که ديدي
تو او را که در صور اخ مثل تنور می سوزد مراد جنس است که شامل جماعت است * فهم الزناة * پس انجماع زنا کاران اند
که آتش شهوت می افروختند و در گرمی آن می سوختند * والذي رأى رآيته في النهر * و آنکس که ديدي تو او را در درون
جوي که بسنگ ميزد در دهن وی مردی که در کنار جوي بود * أكل الریاء * رباخوار است که بجای آنکه رباخوار دستان در دهان
می خورد و عذاب ميكشد * والشيخ الذي رأى رآيته في أصل الشجرة ابراهيم * و پير يکه ديدي تو او را در پيچ درخت ابراهيم
مخليل الله است * والصبيان حوله فاولاد الناس * اما خردان که کرد او يند پس اولاد مردم اند * والذي يرى النار
مالك خازن النار * و آن کسي که می افروزد آتش را مالک است نگاه او * ووزع * و آنرا را اولی الهی و غفلت دار عاقله
المؤمنين * و هر ايشين که در آمدی تو جاف عوام معلومان است يعنی بهشتي که سائر خلق در انجا باشند * وأممته
الدار از الشهداء * و اما اين هراي دو م که در آمدی را حسن و افضل از اول بود پس جاي شهيدان و خواص مردم است
* و انا جبرئيل وهذا ميكائيل * و آن دو مرد که آنحضرت را همراه بودند و اين عجائب نمودند يکی از ان دو کيفت که
من جبرئيل ام و اين ديگر ميكائيل * فأرفع رأسك * گفت بآن حضرت پس بود از هر مغرور او بالا نگاه کن * فروعت رأبي
پس برداشتم سر خود را و نگاه کردم * فأذا فوقی مثل الحساب * پس نگاه می بينم که بالا ي هر من بمانند ابراست * و فی
رواية مثل رباة البيضاء * و در روايتی آمده است که گفت بالا ي من مانند رباة سفيد است بفتح و او بفتحت موحدة اولی
و فتح ثانیه در آخر تا حساب متراکم که بالا ي همه نشسته است و بعضی قيل بيضا نیز کنند و برين نقل ير البيضاء تا کيل خواهد
بود يعنی سفيد بفتحت سفيد * قالا ذلك منزلك * گفتند آن دو مرد اين مقامی که مثل ابر شهيد ديدی جاي توست * قامت
و دعائي ا دخل منزلي * گفتم بکن اريد مرا تا در آيم منزل و مقام خود را * قلنا نه بقي لك عهد لم تستكمل * گفتند آن دو
مرد بتيقني باقی ماندن است مرا تا هر که استكمال و استيفاء نموده آنرا * فلو اتيك منزلك * پس اگر تمام ميگردد
هر خود را می آمدی منزل خود را * رواه البخاري و ذكره * و ذکر کرده است * حدثني عبد الله بن عمرو بن النخعي

* صلى الله عليه وسلم في المنام * در بيان خواب ديدي يغمور مد ينة * بی باب حرم الم ينة

الفصل الثاني * عن أبي رزين * بفتح واو كهوزا * العقيلي * بضم عين و فتح قاف نام اولقيط است بفتح لام صحابي مشهور
است مع و در راعل طاييف * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روى المؤمن جزء من سنة و اربعين جزءاً من النبوة
شرح اين معلوم شده است * و می علی رجل طائر مالم تحدث بها * و رواه يروي طائر است يعنی با قاط است و قرار يابند
است تا آنکه نگفته است و خبر نداده است بل ان و عبارت هو علی رجل طائر کنایت است از سقوط و عدم استقرار عرب در امری
که قرار نيافته و در محل سقوط است ميگویند هو علی رجل طائر چون پرند در اکثر احوال قرار نداد و هر ساعت مي بود
و حرکت ميکند پس آنچه بر پای او بود نیز قرار نخواهد داشت پس ميقر مايد که خواب را تا بکسي نگفته است و خبر نداده
است و در ضمير پوشيده دارد اعتباري ندارد و وقوع نمي يابد * فأذا حدثت بها وقعت * پس چون گفت خواب
را و بغير در ميان نهاد و وي تعبیر کرد واقع ميگردد بآن وجه که تعبیر کرد پس نمی بايد گفت و اين در خواب
بد است که از وقوع آن می ترسد و تو هم ضرر دارد چنانکه از احاديث ديگر معلوم ميگردد و گفت راوی * و احسبه قال *
و می پندارم آنحضرت را که گفت * لا تحدث * و در بعضی نسخ بهان ياد کرده يعنی مکر خواب را * الا حبيبها و لبيبها * مکر با دوست
که نيك خوا و نيك انديش است نعت بتو تا همل بر نيکي کند و تعبیر بخير نمايد بخلاف دشمن که عداوت رحمت با عتير تعبیر

بمکرده و شر کرده و همه را آن تهت و قوع یابد یا بمزید آناخل او ند فکر و رای کویل که بقوت فکر و اعمال رویت بجانب خیر صرف کند و بوجهی تعبیر کند که محبوب است و دفع توهم ضرورت نماید و کلمه اویا برای شک را رویت که الاحببیا گفته او الالببیا فرموده را اگر او ای تنویع بود این جا چند قسم متصور است جامع هر دو صفت و خالین از هر دو حکم اینها ظاهر است و اگر یکی ازین دو صفت داشته باشد گفتن بوی مؤدقند نبود پس مراد آن باشد که با دو صفت کویل که متیقن است دوستی او تا بحلاقه دوستی بجانب خیر بود و اگر نه دوستی او معلوم است و نه دشمنی دانا باید که بزور فکر و دانایی تا ویل بشیر نماید اما بر تقل در یقین بل دشمنی و انانیتی خایل و نکند و این توجیه خالی از تکلفی و دقتی نیست و حمل بر شک را وی اهام و اظهار است و بر تقل در حمل بر وی می توان یکی از دو صفت در دیگری اعتبار کرد و فاضله * رواه الترمذی و فی روایة ابی دأرد قال الروایاتی رجل طائر الم تعبیر فاذ اعموت وقتت و احسبه قال ولا تقصها الا علی وادری رأی * مضمون این روایت نیز مضمون روایت اولی است الا آنکه در اولی وقوع مترتب بر تقل است و در اینجا بر تعبیر و ظاهر آن است که در اینجا نیز تعبیر معتبر است چه نهی از تقل است مگر با حبیب یا لیبب ناظر دان است و درین روایت واد گفت بجای حبیب و دو صفت یکی است و لیبب و ذی رای نیز در معنی یکسان است و بعضی روایات آمده است الروای الاول ها بود و فی طی رجل طائر السکیت یعنی رو یا مرعبر نخستین را است مثلاً رو یا است که در تا ویل و تعبیر و احتمال یا بیشتر دارد و نشتت یکی گفت و وی با احتمالی از آن احتمالات آنرا برد و تعبیری کرد پس از وی دیگری با احتمال دیگر تعبیر کرد معبر همان تعبیر اول است و دیگر سا قاط اینجا اشکال می آرند که چون وقوع همه اشیا قضا و قدر است تاثیر کتمان رو یا در سقوط و تعبیر آن در وقوع چه معنی دارد و جواب این نیز بقضا و قدر است حکم دعا و صلوة و سایر احباب چیست این نیز همان حکم دارد * و عن عابثة رضی الله عنها قالت سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن ورقة عایشه میگوید که آن حضرت را پرسیدند از حال ورقه بن نوفل بن اهل بن عبد العزی بن قحی که ابن عم ام المؤمنین خلیج بن خویلد بن اهل بود و در جاهلیت وین انصاریا موخت و انبیل را بعروبت ترجمه کرد و تعبیر نمود و از عبادت اصنام تبری کرد و بود پیر معبر و در آخر عمر اعمی شد و قصه بردن خلیج به آنحضرت را در ابتدا ای و بی نزد وی و بشارت دادن او آن حضرت را بطلق حال و تصدیق نمودن آنحضرت را مشهور است در اهل العابه او را در صحابه ذکر کرده و اختلاف عامار را در اسلام وی آورده و این حدیث را بعینه سوق نمود و ولابد عایشه این حدیث را بطریق سماع از صحابه روایت کرده باشد زیرا که عایشه در زمان حیات خلیج به در خدمت آن حضرت نبود پس عایشه میگوید که از حال ورقه از آن حضرت پرسیدند که وی مؤمن است یا نه * فقالت له خلیج لیس انک کان قل صل ک * پس خلیج به پیش از آنکه آن حضرت جواب دهد بر عایشه حال این عم و نگاردا اشعاد ب با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حرفی بین بمن گفت اول ناظر در نبوت ایمان وی که گفت بتشقیق بود وی که تصدیق کرد و تراد در نبوت و گفت که این فرشته که تو دیدی همان ناموس است که بر موهی و عیسی فرود می آمد و تو به خبر خلیجی اگر من در وقت ظهور و غایب تو زندمانم نصرت دهم ترا نصرتی قوی و ثانی ناظر در جانت برد در ایمان وی که این کلمه که گفت حق باشد و نزد آن حضرت مقبول گردد و نه پس گفت * و لکن مات قبل ان تظهر * و لیکن این مقدر است که وی مرد پیش از آنکه ظاهر شودی و غالب کردی تو و وی بر دین و شریعت تو عمل کند و متابعت تو نماید * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس آنحضرت ایمان او را ثابت داشت و گفت * اریته فی المنام و علیه ثیاب بیض * نموده شد و وی مرا در خواب و حال آنکه بر وی جامه های سفید است * و لو کان من اهل النار لکان علیه لباس غیر ذلک * و اگر می بود وی کافر از اهل دروخ هراینه می بود بر وی غیر جامه سفید * رواه احمد و الترمذی * این حدیث دلالت دارد بر ایمان ورقه و خود چه جای اختلاف است که در حالت نبوت آن حضرت تصدیق کرد و اگر پیش از نبوت میکرد کتباتش داشت و لیکن اختلاف با وجود تصدیق بعد از نبوت عجیب است * و عن ابن خزيمة بن ثابت * صحابی انصاری است مشهور است و روضه من مرآة صلی مرتضی بود چون

هماره این یا هرگاه شل شل کشتن رخت کرد تا گشته شد و این بخزیمه نام از عمل الله است یا عماره را بخزیمه نیز می‌نامند
 انصاری است اما بودن او برادر خزیمه معلوم نشد تا علم این خزیمه باشد و الله اعلم چنانکه گفت * من همه ابی خزیمه
 انه رأی فیما یزف التایم انه سجد علی جبهه النبی صلی الله علیه و سلم * ابو خزیمه انصاری میگوید که روی در خواب دید که
 همین کرد و است بر جبهه آن حضرت * فآخبره * پس خبر کرد آن حضرت را و عرض کرد این خواب را بروی * فاضطجع
 له * پس بر روی افتاد آن حضرت برای خاطر ابو خزیمه تا سجده بر جبهه میسر گردد * فقال * پس گفت آن حضرت * صدق رؤیاک *
 و است کرد آن خواب خود را که دید و سجده کن بر جبهه من * فسجد علی جبهته * پس سجده کرد ابو خزیمه بر جبهه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم * زواجه فی شرح السننه * درین حدیث دلیل است بر استحباب عمل بر وادار و قظه اگر از جنس طاعت باشد چنانکه
 در خواب بیند که زود داشته یا نماز کند از دیاتصلی کرده یا مردی صالح را زیارت کرده و هر چه مانند آن است کند اقال الطیبی
 * و حدیث که در حدیث ابی بکر * و زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی بکر * را که اولش این است * کان میزانا نزل من السماء
 فی مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما * الفصل الثالث * من مرقه بن جندب قال کان رسول الله * و
 پیغمبر دخل * صلی الله علیه و سلم * مما یکنزان یقول لا صبا به * از آنجا که اکثرا میگرد و بسیار میگفت این قول را مرا صاحب
 خرد را * فل رأی احد منکم من رؤیا * ایام است که دیده است یکی از شما هیچ خوابی را * فیقض علیه من شاء الله ان یقض *
 پس میخواستند بر آن حضرت خواب خود را هر کس که خواسته بود داخل تعالی که بشنود * و انه قال لنا ذات غداة *
 بتحقیق آن حضرت گفت ما را یک بامی * انه * که شان این است که * انا بی اللیلة آتیان * آمدند مرا امشب در مرد آید
 * و انهما انبعثانی * و بد رستی آن دو مرد آید و برانگیختند مرا * و انهما قالای بی انطلق * و آن دو مرد گفتند مرا برو و رانی
 انطلقت معهما * و من رفتم با ایشان * و ذکر مثل الحدیث المذکور فی الفصل الاول بطوله * و ذکر کرد مرقه بن جندب
 مثل حدیث مذکور که آن نیز از مرقه بن جندب بود در فصل اول با درازی که داشت * و فيه زیاده لیسبت فی الحدیث
 المذکور * و درین حدیث که اینجا در فصل ثالث مذکور است و آن زیادتی است که نیمه در حدیث مذکور در فصل اول
 * و هی قوله * و این زیادتی که نیمه در حدیث مذکور این است که * فأتینا علی روضة معتمه * پس آمدیم ما بر مرغزاری
 که سخت تازه است نباتات و میوه های او معتمه بضم میم و سکون همله و کسر مثناة و تشدید میم مشتق از معتمه بمعنی سخت
 قاریکی و وصف روضه بدان باعتبار آن کرده که میوه چون سخت کرد و تاریک نماید و بعضی معتمه بفتح مثناة و آتش بد
 میم خوانند و اند * فیه امن کل نوزل الریح * در آن روضه از هر جنس شکوفه بهار است * و از این ظهوری البروضه رجل طویل *
 و ناکه میان آن مرغزار مردی دراز است بحدی دراز * لا اکاداری راحه طولانی البعاء * که نود یک نیستیم که به
 بینیم و او را از جهت درازی در جانب آسمان * و از احوال الرجل من اکثر اول ان رایتهم قط * و ناکه کرد آئند که در
 روضه است از بیشترین بچگان اند که دیدیم نام ایشان را قط در عمو خود هرگز قط اینجا تا کید مثبت واقع شد و نخبویان
 آنرا مخصوص بتاکید نمی داشته اند مثل ما رأیتهم قط و نکتہ قاطعاً بتحقیق آن است که در احادیث دیگر بمقام
 اثبات نیز واقع شده و بعضی از متأخرین این قاعده را تغییر کرده و گفته که گاهی در تأکید اثبات نیز مجتهد کرد و چنانکه
 ابن مالک در تهلیل آورده * قلت لهما ما هذا ما هو لاء * گفت آن حضرت که هم آن دو مرد در اجیمت این روضه رجه جنس
 اند از مردم اینها که می بینم * قال * گفت * قالای * گفتند مرا * انطلق انطلق * برو برو * فا نطلقنا * پس رفتیم ما
 * فانتبهنا الی روضة عظيمة * پس برآمدیم به مرغزاری بزرگ که * لم ار روضة قط اعظم منها * ندیدیم هیچ مرغزاری
 را هرگز بزرگتر از آن * ولا احسن * و نه بهتر از آن * قال * گفت آن حضرت * قالای * گفتند آن دو مرد مرا * ارق فیها *
 با لا برادرین روضه * قال * گفت آن حضرت * فارتقمنا فیها * پس با لا برآمدیم در آن روضه * فانتبهنا الی مدینه
 منمیه بلبن ذهب روضة * پس رسیدیم به شهری که بنا کرده شد است بختهای طلا و نقره و لبن بفتح لام و کسر با و مو حله

راهی بکلام و سکون یا نیز گویند لبنة واحل وى * فاتیما باب الملبینه * پس آمدیم برد و آن شهر * فاستفتحنا * پس
 طلب کشادن در کردیم * ففتح لنا * پس کشاده شد و برای ما * فلخلناها * پس در آمدیم در آن شهر * فتلقانا فيها رجال *
 پس پیش آمدند ما را در آن شهر مردان * فخطر من خلقهم * کا حجن ما انت راء * نصف از بدن هریک از ایشان مانند
 بهتر آنچه بینند تو آنرا * و شطرنج منم که قبح ما انت راء * و نصف از بدن ایشان مانند بد تر آنچه بینند تو آنرا * قال قال لهم
 گفت آن حضرت گفتند آن دو مرد مر آن مرد آنرا * اذهبوا * بروید * فعرافی ذك النهر * پس بیفتید در آن جوی * قال
 گفت آن حضرت * واذا انهر معترض * ناکه در آنجا جوی بود بهنا و رخائل شده * تجری * که روان میبرد آن جوی * کان
 ماء المحض فی البیاض * چنانست که آب ری شیر خالص است در سفید بی * فلعبوا * بستر رفتند آن مردان * فوقعوا فيه *
 پس افتادند در آن جوی * ثم رجعوا الینا * بستر باز آمدند بحرف ما * قد ذهب ذك السوء عنهم * در حالیکه بتحقیق
 رفته است آن بدی صورت از ایشان * فصاروا فی احسن صورة * پس گشتند در بهترین صورتی * و ذکر فی تفسیر منة الزیادة *
 و ذکر کرد در بیان این زیادت که در حدیث مذکور در فصل اول نبود بقول خود که گفت * واما الرجل الطویل الذی فی
 الروضة * واما مردی دراز که در روضه است * فانه ابراهیم * پس بد رحمتی که وی ابراهیم خلیل است علیه الصلوة و السلام
 * واما الولدان الذین حولہ * واما خردان که کرد اوینک * فکل مولود مات علی الفطرة * پس هر زائیده که مرده است بر فطرت
 اسلام که زائیده میشود بر آن * قال * گفت راوی * فقال بعض المسلمين * پس گفتند بعضی مسلمانان * یا رسول الله واولاد
 المشرکین * و خود آن مشرکان هم در ایشانند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم واولاد المشرکین *
 و خود آن مشرکان هم در ایشانند * واما القوم الذین کانوا * واما گروهی آنکه بودند باین صفت که * شطرنج منم حسن و شطرنج منم
 فیس * که نصف بدن از ایشان نیک است و نصف بدن بد * فانهم قوم * پس بد رستیکه ایشان گروهی اند که * قد خلطوا عملا
 صالحا و آخره شرا * بتحقیق خلط و جمع کردند کار نیک را و کار بد یکرار که بد است * فکانوا * در کنار انیل خلط ای گروه
 چل و علا از ایشان چنانکه در قرآن مجید فرموده است خلطوا عملا صالحا و آخره شرا * و آخره شرا * الله ان یتوب علیهم * رواه البخاری
 * عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اقرض الفری * از دروغ ترین دروغ ها * ان یروی الرجل عینه
 بالتریا * آنست که بنماید مرد در چشم خود را چیزی را که ندیده اند یعنی دروغ بگویند و بدو چشم که آنها دیده اند و حال
 آنکه در واقع هیچ ندیده اند مقصود گفتن خواب بد روغ است زیرا که خواب در معنی و حی است پس گویا بخدا افترا کردن
 است و در حدیث آمده است که حق تعالی فرشته را میفرستد که خواب می نماید * رواه البخاری * و در بعضی نسخها رواه
 الترمذی است و در بعضی نسخ رواه البخاری یعنی حدیث اول و این حدیث هر دو را بخاری روایت کرده * و عن ابی
 معین ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اصلق الزویا بالاسحار * راحت ترین خوابها خوابی است که در سحر هابه بینند که
 رفت معاد و اجابت است * رواه الترمذی و الدارمی * ثم الجلد الثالث من شرح مشکوٰۃ و یتلوه کتاب الآداب بعون الله و توفیقه
 خاتمه طبع

پس از ثانی حضرت حق جل و علا * و درودنا متناهی حضرت محمد مصطفی * واضح زلائج باد که طبع جلد ثالث ترجمه مشکوٰۃ
 المصابیح تصنیف مولانا شیخ عبدالحق دهلوی نور الله مرقله بامداد و اعانت تصحیح فاضل تحریر عالم بنی نظیر جناب
 حاجی الحرمین حافظ مولوی احمد کبیر * و فاضل علوم معقولی و منقولی جناب قاضی مولوی محمد الماری * و جناب مولوی
 حبیب النبی * و جناب مولوی یار عالی برونی * و جناب مولوی عیوب احمد * و جناب مولوی وحید الدینی * و جناب
 مولوی غلام حسین * و جناب مولوی قنبر علی * و جناب مولوی غلام حیدر غفر الله ذنوبهم و متروک بهم فی الدارین روز
 جمعه بنار پنج بسف و نعم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۵۹ هجریه * علی صاحبها الوفاء الصلوة و التحیه * بکار پرداز می
 الام مولی در کلکة بمطبع مدرسه عالیہ صورت اختتام بدیورن اللهم اجعله ذریعة الفلاح و المنافع للشرکاء و الاخلاق
 بحق محمد النبی و آله و اصحابه اجمعین آمین یا رب العالمین

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۳	۲۳	این	۲۱	۴۱	بیاع	بیاع	۲۴
۳	۲۴	مبارک	۲۲	۱	المزاینه	المزاینه	۲۴
۴	۶	مکروه	۲۲	۳	بمثلته	بمثلته	۲۴
۴	۲۲	غزوه	۲۴	۱۹	حشمه	حشمه	۲۴
۴	۲۳	بعد از امت	۲۲	۲۰	ولایت	ولایت	۲۲
۵	۲۶	پیها	۲۲	۲۶	هریه	هریه	۲۲
۶	۱۵	بز	۲۶	۱۱	نشسته	نشسته	۲۶
۶	۲۲	هیج	۲۶	۱۵	ریشه	ریشه	۲۶
ایضا	۳۱	بیج	۲۶	۲۰	ناته	ناته	۲۶
۷	۸	است	۲۶	۲۲	بفتح	بفتح	۲۶
ایضا	۹	بت	۲۷	۹	آبی	آبی	۲۷
۸	۲۲	یهای	۲۷	۳۱	حق نزهو	حق نزهو	۲۷
۹	۱۹	یعل	۲۸	۱۱	رعی	رعی	۲۸
۱۰	۹	میکرد ام	۲۸	۲۳	نوی حکیم	نوی حکیم	۲۸
۱۱	۱	در اورده	۲۹	۳۳	نتهی	نتهی	۲۹
۱۱	۲۳	مل	۳۰	۱۰	واثله	واثله	۳۰
۱۲	۲۸	ترویح	۳۱	۷	اوتیه	اوتیه	۳۱
۱۳	۱۲	بن	۳۲	۵	در	در	۳۲
۱۵	۱۵	انداز	۳۳	۲۱	دختر کی	دختر کی	۳۳
۱۵	۲۵	احده است	ایضا	۲۴	بوان	بوان	۳۴
۱۶	۱۷	بجسته	۳۴	۲	کنل	کنل	۳۴
۱۸	۱۳	یو	۳۵	۱۱	یسی	یسی	۳۵
ایضا	۲۸	نیست	۳۴	۳۱	نصوب	نصوب	۳۴
۱۹	۱	عما بقا	۳۵	۳۲	مل ینه	مل ینه	۳۵
۱۹	۱۴	نیمه	۳۵	۸	نفر و شد	نفر و شد	۳۵
ایضا	۲۳	متمه	ایضا	۱۱	از رانی	از رانی	۳۵
۲۰	۱۴	النائیه	ایضا	۳۰	بابمال	بابمال	۳۵
۲۱	۱	از	۳۸	۱۷	مشاهده	مشاهده	۳۸
ایضا	۲	مل ینه	۳۸	۲۰	الیم	الیم	۳۸
۲۱	۴	در ری	۴۳	۲۵	میگفتن	میگفتن	۴۳
۲۱	۵	بشتواره	۴۷	۲۰	اصافت	اصافت	۴۷
۲۱	۱۷	زر	۴۸	۸	تزریح	تزریح	۴۸

